عبدالله مستوفی

شرح زندگانی من

تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه

شرح زندگانی من

یا

تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه

جلد سوم

از کابینهٔ قرارداد وثوق الدوله

تا آخر مجلس مؤسسان

نویسنده

عبدالله مستوفی

چاپ دوم

بسرمایهٔ کتابفروشی زوار تهران - کراچی - لاهور

چاپ تهران مصور

تهران ۱۳۴۳

فهرست مطالب

فهرست عکس‌ها

بنام خداوند بخشندهٔ مهربان

تجدید مقدمه وعرض تشکر و دفاع

از زمستان پارسال، نوشتن «شرح زندگانی من» تعطیل شده است. دو سه ماه آخر سال ۱۳۲۳ گاهی تکسر مزاج و زمانی اشتغال بکارهای خصوصی، مانع آن بود که خوانندهٔ عزیز را بباقی سرگذشت خود آشنا کنم. از فروردین ماه ۱۳۲۴ هم وقتم صرف تصحیح و چاپ کردن نوشته های سابق شد، که حاصل آن را در دو جلد «شرح زندگانی من» و یك جلد «محاکمهٔ انسان و حیوان» و یك رساله «چهل ساعت محاکمه» ملاحظه فرموده‌اند. سه ماههٔ پائیز هم، قدری بیماری و قدری اشتغال بامور زراعتی، که از سال ۱۳۲۱ بدان مشغولم مانع نویسندگی بود. تا زمستان آمد و از هر حیث فراغت حاصل گشت. این است که بعدازیکسال قلم برداشته، میخواهم مطلب را ازآنجاکه واگذاشته‌ام دنبال نمایم.

حسن استقبالی که دانشمندان و بزرگان و بالاختصاص طبقهٔ تحصیل‌کردهٔ کشور از دو جلد چاپ شدهٔ «شرح زندگانی من» نموده و باظهارات شفاهی و پیغامها و مراسلات خود تشویقم فرموده‌اند، سزاوار تشکری است که اعتراف میکنم از عهدهٔ ادای حق آن برنمی آیم.

ولی در این ضمن اصل کلی «من صنف فقد استهدف» هم کار طبیعی خود را صورت داده، و در مقابل تحسین های اکثریت قریب باتفاق خوانندگان عزیز معدودی هم کتباً و شفاهاً حتی در رادیوی خارجی، درضمن تقریظ به تشخیص خود ناسره هائی هم دراین اثر ناچیز یافته و بشرح آن پرداخته‌اند.

مثلا: چرا من از قول کاکاشیرازی و بابا شمل چاله میدانی تهرانی ولوطی میدان کهنه‌ای اصفهانی، بلهجه و تعبیرات و اصطلاحات خود آنها چیز نوشته‌ام؟ یا در ضمن بیان مطالب، برای لچر کردن موضوع، اصطلاحاتی مانند: «حق‌الپرجین» و «دم جا» و «حق بجانب» و تعبیراتی مثل «شیره بسر مالیدن» و «گوش خود را بدهکار ندانستن» و «ماست مالی‌کردن» و «بچاك زدن» و نظایر آنها بکار برده‌ام؟ یا چرا بعضی لغات بین‌المللی را مانند: مد و شیك وگار بکار بسته‌ام؟ یا چگونه این‌گناه نبخشیدنی را مرتکب شده، لغات «غلط و بی‌معنی» فرهنگستان را از قبیل پادگان و ارتش، بجای ساخلو و قشون که ترکی است استعمال کرده‌ام؟!! یا برای چه نقشهٔ خانه های پدری خود را کشیده و

اسلوب ساختمان دوره را درمقابل تاریخ حفظ کرده‌ام ؟ یا چرا درمطالب جدی پای متلك را واکرده ، و ازثقیلی ویك نواختی نوشته کاسته ومطالب را قابل ضبط و دلنشین نموده‌ام؟ یا بچه جهت برای نشان دادن اوضاع اجتماعی دوره بدیده و شنیده های خود در خانوادهٔ خویش اکتفا کرده ، و از اشخاص دور که رابطه‌ای با آنها نداشته‌ام ذکری ننموده‌ام ؟ تاآنجاکه یکی ازاستادهای محترم این کتاب را «حماسه‌نامهٔ خانوادگی» موسوم کرده‌اند.

این گناه من نیست که جدم در ۱۱۹۳ یعنی یکصد و هفتاد و دوسال قبل ، اول اهل قلمی بوده است که وارد خدمت آقامحمد خان شده و میان من وجدم جز پدرم فاصله‌ای نیست ، و قلم خانوادهٔ من با شمشیر قاجاریه پیوسته بوده‌است ، و اگر خودم و خانواده‌ام همواره درکارهای دولتی وارد بوده‌ایم چیز مهمی نیست که رجز و حماسه‌ای داشته باشد. من که ازدیده وشنیده‌های خود وخانوادهٔ خود بقدر کفایت میتوانم مصالح برای ساختمان تاریخ اجتماعی و اداری این دوره فراهم کنم چه حاجت بغیر دارم ؟گذشته ازاین ،درست است که هدف من دراین نوشته روشن کردن قسمتی ازتاریخ‌قاجاریه بوده است ، ولی نباید اسم کتاب را که «شرح زندگانی من» است فراموش کنم ، و برای تشریح اوضاع دوره وارد جزئیات زندگانی اشخاص خارج از خانوادهٔ خود شوم .

همین استاد محترم ، بتصریح و تلویح میخواهند بفرمایند که در نوشتن این کتاب احساسات من بر حقیقت نویسی غلبه داشته است ؛ در صورتیکه من آنچه دیده و شنیده‌ام بدون کوتاهی و بلندی ، بقلم آورده و در اکثر مواردکه مطلب زننده بوده‌است ، ازبردن اسم اشخاص خودداری کرده‌ام. بطوریکه میخواهم ادعاکنم که استادمحترم کتاب رانخوانده قلم‌نقادی بدست گرفته‌اند زیراهرکس صدارت میرزاعلی‌خان امین‌الدوله‌ونخست‌وزیری‌های میرزا حسن مستوفی الممالك را در « شرح زندگانی من » خوانده باشد ، میداندکه حق این دوبزرگوار بخوبی ادا شده و جز تحسین چیزی ازآنها ننوشته‌ام . اما نسبت بجناب آقای تقی زاده ، سفیر کبیر دولت ایران در دربار دولت انگلستان ، من آنچه از ایشان دیده بودم بقلم آورده‌ام و عذر عدم اطلاع خود را هم براحوال ایشان ، با ذکر یك متلك خواسته‌ام ، ولی آنچه فکر کردم ندانستم سید عبدالرحیم خلخالی را با این سه نفر مرد بزرك چه مناسبتی است، که این نقاد محترم پیاز داخل میوه‌جات فرموده اورا هم یکی‌از اشخاصی که به نهضت سیاسی و علمی این کشورکمك کرده‌اند دانسته است . سیدخلخالی مردی امین ، ولی برای ریاست دیوان محاسبات ، از حیث معلومات عامی و بسیار کوتاه بود. من هم در بارهٔ او جز این چیزی ننوشته‌ام و ظرافتی در بارهٔ او بکار نبرده‌ام که ستمظریفی کرده باشم ؛ و اگراستاد محترم فقط چاپ کتاب حافظ را دلیل کمك‌آن مرحوم به نهضت سیاسی و علمی این کشور بدانند ، باید بگویم که ایشان گذشته از من ، نسبت بامین‌الدوله و مستوفی‌الممالك و آقای تقی زاده بیشتر ستمرفیقی[1] فرموده‌اند.

۱ـ ستمظریفی اصطلاحی است‌که نویسندگان دورهٔ صفویه ایجادکرده‌اند ومقصودشان از این لغت مرکب ستم‌کردن بر دیگران برای ظرافت وخوشمزگی است . چون آقای عباس اقبال

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

من ازاین مدح های دورویه که باسم تقریظ و انتقاد ازاین کتاب شده است رنجشی ندارم . زیرا کیست که بتواند بسلیقهٔ تمام افرادی که بیك زبان صحبت میکنند چیز بنویسد. بخصوص دراین کتاب که هم از حیث سبك نگارش ، و هم از حیث انتخاب مطلب و تنوع موضوع ، تازگی و ابتکار دارد وکلمات و لغات مقرمط و شجره نامه دار که بزعم بعضی نشانهٔ نجابت و جمال وکمال نویسندگی است درآن کمتر بکار رفته است. البته هراسلوب تازه‌ای ولو خط میرزا رضای کلهر و نوشتهٔ ویکتورهوگو هم باشد موجب نقادی استادهای زمان که نمیخواهند دست از سبك سابق خود بردارند خواهد شد. ولی بالاخره تطورلغوی و ادبی جبلی بشری کار خود را میکند و همین لغات و تعبیرات بی پدر و مادر ، خواه و نخواه ، جای خودرا درمیان لغات و اصطلاحات آینده باز خواهدکرد ، و ادبیات زبان مارا از چهارچوب خشك لغات و تعبیرات ادوار ماقبل بیرون خواهد آورد .

درهرحال، اجر نویسنده خوانندهٔ زیاداست که من ، ازحسن توجهی که دانشمندان وبزرگان ، بخصوص نسل‌جوان کشوربااین اثرناچیز ابراز داشته‌اند این اجررا بطورکامل دریافت داشته‌ام ، و تصور میکنم بجزاستاد محترم کمترکسی است که بااین کتاب دسترس پیداکرده و آنرا تا آخر نخوانده باشد . و بهمین جهت درآینده هم سبك نگارش خود را تا بتوانم تغییر نمیدهم . تا در چنتهٔ[1] مغز خود متلك داشته باشم و با مطلب مناسب بدانم، از ایراد آن کوتاهی نخواهم کرد ، و چون مثل استاد محترم ، با لغات وکلمات دوست و دشمنی ندارم، پاره‌ای ازلغات وضع کردهٔ فرهنگستان راکه بهترازلغات سابق بجابیاورم، یا درعرض آنها بدانم ، بازهم بکار خواهم برد . وبرای اینکه زبان فارسی هم مثل زبان

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

آشتیانی که روی سخن در این مقدمه با ایشان است ، خیلی با مرحوم خلخالی رفاقت داشته و در مجلهٔ یادگار نسبت ستمظریفی بمن داده‌اند منهم بخود اجازه داده ، لغت مرکب ستمرفیقی را ساخته وتحویل ایشان میدهم که منبعد برای رفاقت چغندرجزو مرکبات نکنند ویکی ازخصایص تاریخ نویسی حقیقت نویسی است، وتکرار میکنم که سید خلخالی در حرف زدنهای عادی خود درمانده بوده ، تا چه رسد باینکه اهل تحقیق وبه نهضت علمی و سیاسی کشور کمکی کرده باشد. مگراینکه نظارت اردوی مجاهد از رشت تا تهران را مثل چاپ کردن حافظ کمك به نهضت سیاسی بدانیم .

دمکراتهای آن دوره چنانکه درجای خود نوشته‌ام از این غلط اندازیها زیاد داشتند . سید خلخالی هم‌که مردی امین ولی عامی بودیکی از همین غلطاندازیهای آنها بود .

---

[1] ـ چنته مخفف چند تائی و عبارت از لوله‌های مجوف سیلندری بطول پنج شش گره و بقطر بیش وکم دوسه گره بوده‌است که از چرم یا پارچهٔ جاندار ، چرم دوزی شده باندازه های بزرگتر و کوچکتر میساختند و دری برای آنها ترتیب میداده و قیش های چرمی بالای آنها میدوختند واین قیش‌ها راکه لوله های سیلندری به آنها دوخته شده بود بسر و ته قیش پهن‌تر چرمی متصل میکردند و چند تائی محفظه برای گذاشتن چیزهائی که برای مسافرت لازم است ترتیب میدادند. اگر مسافر پیاده بود وسط قیش راکه این محفظه بسروته آن بسته شده بدوش

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

ملل مترقی عالم، نوشتنش با حرف زدنش نزدیك شود تا بتوانم، از نوشتن کلماتی، مانند ممتع و متعطش و پرخیده و اپرخیده، احتراز میکنم؛ و ازآوردن تعبیرات و مصطلحات عامیانه، که با موضوع متناسب باشد، کوتاه نخواهم آمد.

من خود کراراً دراین کتاب نوشته‌ام، که جاه طلبی تاریخ نویسی ندارم، ومخصوصاً نخواسته‌ام «تاریخ بمعنی علمی کلمه» بنویسم که بتوانم مدرك ومنبع و سرمش برای نوشتن «تاریخ بمعنی علمی کلمه» بدسترس سایرین گذاشته باشم؛ وتصور میکنم که تاریخ نویسان آینده، اگر خواسته باشند «تاریخ بمعنی علمی‌کلمه» آنها یك‌نواخت وثقیل وخوانندهٔ‌آن منحصر بشاگردان مدارس، آنهم محدود بهفتهٔ امتحان نباشد، از مطالعهٔ دقیق این‌آسمان و ریسمان و تا اندازه از پیروی واقتباس از سبك نگارش‌آن بی نیاز نباشند.

۱۰ دیماه ۱۳۲۴ عبدالله مستوفی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

می‌انداخت واگرسواره بودبقاش‌زین‌یا جلوبالای یال می‌بست‌که درسرسواری‌که هفت هشت ساعت درهر شبانه روزی مسافر در راه بود لوازمی در دسترس خود داشته باشد، کجاوه و پالکی نشین‌ها چنتهٔ خود را به محمل خود می‌بستند وبیشتر قلیان کشها بداشتن چنته علاقه نشان میدادند، زیرا لوازم قلیان خود را در کمال خوبی میتوانستند بدسترس خود داشته باشند. درویش ها هم در مسافرت سیر های‌آفاق انفس خود چنته‌ای داشتند‌که چون پیاده مسافرت میکردند بدوش خود می‌انداختند وچون جزچنته وکشکول‌لوازم دیگری نداشتند، درکشکول وچنتهٔ‌آنها همه‌چیز پیدا میشد. مرحوم شیخ بهائی هم‌کتابی باسم‌کشکول نوشته‌که ازهمه چیز درآن یادکرده است. مرحوم معتمدالدوله هم‌کتابی‌باسم زنبیل دارد که‌آنهم‌معروف ومحتویاتش مثل‌کشکول‌شیخ متنوع است. یکی از اهل تصوف که اسمش را فراموش کرده‌ام‌کتابی باسم چنته نوشته است‌که با مذاق تصوف ازهمه چیز درآن ذکری رفته است.

تشبیه مغز به چنته بمناسبت سلولهای حافظه‌ای‌که در مغز انسان هست اگر چه اختراع است ولی بد اختراعی نیست، ولو اینکه ملاجامی آنرا بکار نبرده باشد. من تاکنون چند بار این جمله را: «ولو ملاجامی آنرا بکار نبرده باشد.» نوشته‌ام حاشاکه بخواهم در این نوشته برمرحوم جامی تخفیفی روا دارم، بلکه اعتراضم برپاره‌ای نویسندگان مقرمط‌گوی ریائیست که درنوشتجات خود بتلویح وتصریح میخواهند بفهمانندکه آنچه بعدازجامی نوشته شده‌است درخور تقلید و اقتباس نیست.

چون سابقاً درحاشیه‌هائی‌که باین کتاب زده‌ام چندین بار دراین زمینه بمناسب تذکراتی داده و بمعایب این فکرکه ادبیات را در تخته بندکنایات واستعارات قدیم نگاه میدارد وباعث جلوگیری تطور ادبی می‌شود قلمفرسائی‌کرده‌ام حاجتی بتکرارآنچه در سابق نوشته‌ام ندارم.

مقدمات کابینهٔ دوم وثوق‌الدوله

مردم ، ازکابینهٔ صمصام‌السلطنه ، با همهٔ لری ، بواسطهٔ بی‌آلایشی خارجیش چندان نا رضامند نبودند ؛ زیرا کم فهمیده بودند که کار ارزاق و بخصوص نان ، چاره‌ای نداشته و ندارد . و عنقریب خرمن میرسد و طبعاً آسوده میشوند . این بود که غرولند زیادی براو نمیزدند. گذشته از این ، شاه هم از او حمایت میکرد . از قراریکه معروف بود صمصام السلطنه ، برای نیل بمقام ریاست وزراء ، تقدیمی شایانی هم بشاه کرده و برای حلال شدن[1] آن لازم بودکابینه ، لامحاله پنج شش ماهی برسر کار بماند . پس کندن این کابینه خیلی‌آسان نبود. از اوائل جوزا و زرد شدن سبیل جو[2] وگندم ورامین وثوق‌الدوله عملیات خودرا برضد این کابینه شروع کرد . از یکطرف مشارالملك هرچند روز یکبار استعفا میکرد وبعدازچند روز ، آشتی کرده و مجدداً واردکار میشد ، و بواسطهٔ این قهر و آشتی کارهای مهم مالیه دچار وقفه میگردید ، وگاهی در نقاط حساس‌تر ، مانند حوالهٔ حقوق ماهیانهٔ دربار سلطنتی کوتاه میآمد، که بین شاه ورئیس‌الوزراء شکرآبی تولید کند. ازطرف دیگر ، جمعی بحضرت عبدالعظیم رفتندو مثل اوقات دورهٔ محمدعلیشاه واستبداد صغیر ، در آنجا بست نشستند و سرانجام دادن بکار های مملکت را با تعیین هیئت وزرای با عزم و تصمیمتری که مقدمات افتتاح مجلس را بتواند فراهم کند ، خواستار شدند . در میان این دسته اشخاص متعین ، مانند مدرس و جمعی دیگر ازمهاجرین ، که بعد از رفع و دفع وحشت از تعدی و مخالفت روسها ، به ایران برگشته بودند ، نیز وجود داشته و اکثر مردم هم ، موضوع بست نشینی را قابل توجه می دانستند ، زیرا با صمصام‌السلطنه نمیشد کارکشور بسامان برسد .

دربار بآنها وعده کرد که عنقریب‌کابینه‌ای که در خورکارهای اساسی‌تری باشد سرکار بیاورد. البته دراین‌ضمنهااسمی‌از وثوق‌الدوله هم برده شده‌بود ، زیرا اینکاره بودن او را اکثرتصدیق‌داشتند. صمصام‌السلطنه هم‌با همهٔ سادگیش، رقیب‌خود را خوب میشناخت وبیکار ننشست‌وجمعی‌ازبازاری‌هارا هواخواه خودکرده وآنهابرنفع اواحیانا شاخ‌وشانه هم‌برای

---

۱ ــ البته رشوه چیزی نیست که برضایت طرفین معامله حلال شود . الراشی والمرتشی کلا هما فی انسار قول بزرگان دین ما است . در اینجا این حلال شدن کنایه ار رعایت شرطی مضمراست‌که لامحاله راشی بقدر پولیکه مایه‌گذاشته است بتواند استفاده‌کند. شاید این کنایه از قصهٔ ذیل‌گرفته شده باشد :

گویند پیرزنی از پسرش‌که براهزنی مشغول بود خواهش کرد برای کفنش پارچهٔ ای‌که حلال باشد تدارك کند. پسر در یکی از راهزنیهای خود یك توپ پارچهٔ سفید که برای کفن مناسب است بدست آورد . از صاحب آن تقاضاکرد این سرقت را بر او حلال نماید و در مقابل استنکاف صاحب قماش ، بدبخت را بباد کتك گرفت که صدای حلال حلالش بلند شد . همینکه این‌کفن حلال را بمادر تحویل داد، مادرش پرسیدآیا من میتوانم بحلال بودن این‌کفن اطمینان داشته باشم ؟ پسرگفت ، حلال حلال صاحبش بآسمان میرفت ، ازاین حلال‌تر چه میخواهی .

۲ـ زرد شدن سبیل جوکنایه از رسیدن موقع درو و بدست آمدن غله و این اصطلاح در میان دهاتیها خیلی رواج دارد .

هوا خواهان وثوق‌الدوله میکشیدند[۱] بهمین جهت بود که گلدسته و بام مسجد شاه ، ازطرف تفنگچیهای حسین فشنك چی تبریزی ، بطرفداری وثوق‌الدوله ، اشغال شد ، که ازاجتماع طرفداران رقیب جلوگیری و در مورد لزوم بتوانند در مقابل دستهٔ صمصام‌السلطنه عرض وجود نمایند ؛ و خلاصه، با این مقدمات بود که سروکلهٔ[۲] کابینهٔدوم وثوق‌الدوله پیدا شد.

صمصام‌السلطنه لری بخرج داده ، با وجود امر شاه استعفا نکرد . معهذا مجبور شد جا خالی کند . شاه باو وعده داد که درمقابل خرجیات (اصطلاح خود صمصام‌السلطنه است) او ایالت خراسان را که قوام‌السلطنه از مدتی پیش درآنجا والی بود باو بدهد .

کابینهٔ قرارداد ۱۲۹۸

این کابینه که بعدها بکابینهٔ قرارداد موسوم شد، درنیمه اسد۱۲۹۷ با دم دنبالهٔ معمولی خود مانندعمیدالسلطنه ومشارالملك وسپهدار رشتی که حالا هریك برای خود مردی شده و میتوانند هر کدام وزارتخانه‌ای اشغال کنند سرکار آمد.

چند روزی از تشکیل کابینه گذشته بود ، مرا با تلفون بهیئت وزراء خواستند . مشارالملك درکار نان شهر از من مشورت کرد . گفتم : « نان شهر ، با غله‌ای که امسال خدا باین کشورعنایت کرده است ، حاجت بهیچ اداره و مدیری ندارد وبهترین طرزادارهٔ آن آزادی حمل ونقل غله است. منتهی برای اینکه نانواها بنانخورها تعدی نکنند، خدمت مختصر تفتیشی در دکانهای نانوائی برقرار کنید و کار حمل و نقل و جمع‌آوری را رها نمایید می‌بینید با اینکه جزورامین از سایر بلوکات تهران هنوز غله‌ای بشهرنرسیده است قیمت از صدو پنجاه تومان به سی و پنج تومان تنزل کرده است . اگر انگلکش نکنیم ، شایدبه بیست تومان هم برسد. این موضوع با این سال خوب حاجتی بتوجه ازطرف دولت ندارد وخود راه خود را خواهد رفت» ولی‌آقایان که میخواستند برای انگلیسها فکرقوت و غله‌کنند ناچار بودند اداره‌ای برای این کار تشکیل نموده ، اختیار حمل و نقل و جمع آوری انحصاری غله را بآن محول نمایند این بودکه بدواً میرزا احمد خان آذری وبعد از او مولیتر بلژیکی را برای این‌کار معین کردند .

کار گیلان هم برای کابینه خیلی مهم بود . زیرا میرزا کوچك خان ، از مدتی پیش درآنجا قوائی گرد خود فراهم آورده و درمقابل هرقدرت خارجی و هرنیروی داخلی که رنگ و روی خارجی داشت ، مقاومت میکرد وجود او با حفظ خط راه از انزلی بقزوین و همدان وکرمانشاهان وعراق عرب که وجههٔ نظرانگلیسها بوده وهمه جا پادگان گذاشته بودند ، منافات داشت . برای این ولایت حاکم مقتدر و نیروئی که بتواند در مقابل

---

۱ ـ شاخ (قد و بالا) کشیدن ، سینه پهن کردن ، شانه کشیدن ، کنایه از مذاکرات خشن است که بین افراد دو دستهٔ مخاصم اتفاق می‌افتد که همین مذاکرات اکثر مقدمهٔ نزاع و جنگ میشود و باصطلاح امروزکه از زبان اروپائی ترجمه کرده‌اند میتوان جنگ سرد را بهمین معنی استعمال کرد. عرب هم گفته‌است: الحرب اولها کلام، جنگ ازحرف وشاخ وشانه کشیدن‌شروع‌میشود.

۲ ـ وقتی بخواهند به مهیب بودن وارد اشاره‌ای‌کنند یا او را لچر نمایند با این تعبیر مطلب را می فهمانند .

میرزاکوچك‌خان‌مقاومت کند، خیلی لازم بشمارمیآمد. وثوق‌الدوله سردارمعظم خراسانی را که بعداز کمیسیون مختلط که برای اجرای دومنطقه نفوذ تأسیس کرده بودند ، بیکارمانده بود بحکومت گیلان فرستاده، عده‌ای هم از قزاقهای ایرانی که در این یکسال وچندماهۀ اخیر بواسطۀ از بین رفتن دولت تساری روس مطیعتر و قدری ملی شده بودند، برای مقابله با میرزا کوچك خان از دنبال او روانه کردند .

دیگر از عملیات اولیۀ این کابینه بمجازات رساندن اعضای کمیتۀ مجازات بود که کار های محاکماتی آنها تمام شده ، و در محبسهای خود منتظر سرنوشت خویش بودند و بعضی هم بعذرناخوشی آزاد میگشتند . دراین ضمنها جنگ بین‌المللی هم بواسطۀ استنکاف مردم آلمان از ادامۀ جنگ بدون هیچ شکستی بقوای داخلی آندولت بر نفع انگلیس و آمریکا خاتمه پذیرفت ، و زمینۀ اقدامات اساسی تر روشن گردید و وثوق‌الدوله را در نظریات خود ، راجع بتوبره‌کردن[1] ایران و زدن‌آن بسر انگلیسها بیشتر تایید‌کرد.

بلشویکها هنوزازکار‌ِور انگل ودنیکن فارغ‌نشده بودند وانگلیسها امیدواری‌داشتند که بتوانند با این دو نفرطرفدار حکومت سابق ، حکومت بلشویك را برهم زنند. درآن واحد از دول حول وحوش روسیه‌که بموجب طرز جدید ازاین دولت تجزیه شده واستقلال تحصیل کرده بودند حمایت کرده از آنها مدعی هائی برای حکومت مرکزی بلشویك بتراشند . دولت ایران با دو سه تا از این دولتهای جدید از قبیل قفقاز و ارمنستان و ترکستان همسایه میشد ، و شناسائی این دول از طرف ایران کمك باین منظور میکرد . ابتدا از دولت قفقازآذربایجان شروع کردند . در اواسط پائیز سال ۱۲۹۷ هیئت سفارتی بریاست آقای سیدضیاءالدین طباطبائی وکیل امروز یزد با اعضاءوکارکنان متعددبباد‌کوبه پایتخت این دولت روانه کردندکه زمینه هائی برای مذاکرۀ قرارداد بین دولتین تدارك نمایند . تا بعد بارمنستان و ترکستان برسند .

دولت عثمانی از مغلوبین ومعلوم بود لامحاله قسمت بین‌النهرین از او مجزا خواهد شد[2]. پس سروکار ایـران من بعد تنها با انگلیسها خواهد افتاد . این مقدمات بیشتر وثوق‌الدوله را در اجرای مقاصد خود مصمم کرده ، سبب مذاکرۀ قرارداد ۱۲۹۸ بین وثوق‌الدوله و سفارت انگلیس‌گردید ، تا بآنجا برسیم قدری ازخودم بنویسم .

---

۱ ـ توبره‌کردن چیزی و زدن آن بسر کسی کنایه از واگذاری تام و تمام و انحصاری آن چیز بآن‌کس میباشد که اگر بخواهند نسبت بشخص ذینفع مؤدب‌تر باشند ، توبره کردن و بکول اوگذاشتن میگویند .

خوانندۀ عزیز البته بمن حق میدهد‌که دراین موردنسبت بانگلیس ، مؤدب نباشم ، زیرا واقعاً خواب غریبی برای‌کشور ما دیده بودند .

کار ممیزی ایالت تهران در بهار ۱۲۹۷ و درآن بحبوبهٔ قحطی و ناخوشی ، البته تعطیل بود . من مانند یکسال گذشته هر ماهه تفاوت مخارج را می‌پرداختم و بوزارت مالیه صورت میفرستادم. در اول سنبله کاغذی ازوزارت مالیهٔ کابینهٔ جدید دریافت داشتم که

منحل شدن هیئت ممیزی ایالت تهران

انحلال هیئت ممیزی تهران را اعلام میکرد . من‌هم صورت اضافه مخارج یکماههٔ اخیررا علیحده به ضمیمهٔ صورت کل تفاوت های پرداختی قبل که هفده ماههٔ آن بالغ برششهزار و هفتصد تومان شده بود ، نوشته برای وزارتخانه فرستادم و تقاضا کردم وجه آنرا بدهند که بطلبکارهای خود داده ، خویش را از مطالبهٔ آنها خلاص کنم ولی جوابی از این نامه دریافت نکردم . قرض من از صدی هیجده تا صدی بیست و چهار فرع داشت و بطلب من از دولت فرعی تعلق نمیگرفت . یکسالی گرفتار رسیدگی و تصدیق رسمی این طلب بودم. بعد از تصدیق هم هروقت مطالبه میکردم بامروز و فردا میگذشت و قرض من روزافزون زیاد میشد . سال ۱۳۰۰ این شش هفت هزار تومان سر بپانزده هزار تومان زد و رشتهٔ زندگانی ما را که تا این تاریخ ، همیشه در کمال نظم بود و هیچوقت بلند پروازی که موجب اختلال امر معیشت باشد نداشتیم بالمره درهم و برهم کرد. بفکرافتادیم که مقداری از علاقهٔ ملکی بکاهیم وگریبان خود را ازاین قرض بی وجه خلاص کنیم . بهردری زدیم مشتری گیر نیاوردیم . سرمایه داران فرع صدی هیجده و بیست‌وچهار را بر عایدی ملك که صدی شش و هفت بیشتر نیست ترجیح میدادند . هرقدر جلوتر میرفتیم ، آلودگی ما زیادتر میشد . تا در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ این قرض بسی و پنجهزار تومان بالغ شد و بالاخره خانهٔ مسکونی که تازه با زندگانی خود متناسب کرده بودیم و دو ثلث علاقهٔ ساوجبلاغ را بهرقیمتی که مشتری پیدا کرد ، دادیم و خود را خلاص کردیم . اما طلب از دولت دو هزار تومان آن در ۱۳۰۲ وصول شد که بنصف فرع همان سال قروض هم وفا نکرد و دو هزار و ششصد تومان‌آن از۱۳۰۶ تا ۱۳۱۲ صدتومان دویست تومان‌مستهلك گردید ووصول دوهزار تومان‌باقی‌آن تا سال۱۳۱۵ بطول انجامید باز هم در ضمن«شرح زندگانی من» باین موضوع برخورده تشریحات بیشتری در این زمینه میکنم

در تابستان سال ۱۲۹۷ دوتا ازخواهرهای ما حاجی سکینه خانم عیال حاجی موقرالدوله و خیرالنساء خانم ، عیال آقای حاجی میرزا مصطفی‌خان(مادرآقایان مهراد) بفاصلهٔ یکماه بدرودزندگی گفتند . ختم خانم موقرالدوله در خانهٔ او و ختم خانم حاجی

فوت دوتن از اعضای خانواده

میرزا مصطفی خان در منزل ما گذاشته شد . این روزها ختم مردانه منحصر بیکروز شده بود ، آنهم پیش از ظهر تمام میشد . علی‌الرسم وثوق‌الدوله‌وافراد هیئت وزراء‌که همه با ما خصوصیت داشتند بمنزل ما آمده ، همان روز پیش از ظهر ختم را جمع کردند . ختم زنانه‌که در اندرون آقای فتح‌الله مستوفی بود سه روز دوام داشت .

جنازهٔ سکینه خانم را برحسب وصیت خوداو امانت گذاشتند‌که بعتبات بفرستند و

خواهر کوچکترم ، خیرالنساء خانم در مقبرهٔ خانوادگی حضرت عبدالعظیم مدفون شد .
پسرهای این خانم ، آقایان محمدرضا وابوالقاسم وعباس مهراد ، که اولی نایب سفارت بغداد ودومی عضو بانك ملی وسومی رئیس دبستان فیروزکوه است، همگی جوانان برومند باکفایت و دارای زن و بچه و خانه و زندگی میباشند .

نقض قول رئیس‌الوزراء

زمستان ۱۲۹۷ گذشت . سید مدرس ، با اینکه در آوردن کابینهٔ وثوق‌الدوله برسر کارزحمت زیادی کشیده،وحتی حضرت‌عبدالعظیم هم رفته بود ازعملیات اوظنین شده ، میان آنها کم کم اختلاف نظر ایجاد شد ، و مدرس با وجود ثبات همیشگی خود ، که هیچوقت رفیق نصف راه نبود او را واگذاشته وکم کم در محافل معمولی خودکه همه جورآدم در آنها پیدا میشد ، اظهار عدم رضایت ازکارهای او میکرد . از این جمله معلوم میشد که وثوق‌الدوله از طرف مقامات خارجی ، خیلی اطمینان حاصل کرده است که بندی بقول و قرار قبلی خود با مدرس و سران آزادی‌خواه نمی بندد .

اشتغال به ملك داری

تحویل سال ۱۲۹۸ دو ساعت از شب رفته بود . ساعت تحویل را درخانه ورگذار کردیم، ولی فردا صبح ، برخلاف عادت همیشگی که هیچوقت ازدید و بازدید عید طفره نمیرفتم ، چون خبرکشی و جاسوسی را دولت ترویج کرده و از همه طبقه عده‌ایرا باینکار گماشته بود برای احتراز از ورود مردمان ناباب بخانه بعزم ساوجبلاغ بعنوان سرکشی امور زراعتی ، با درشکه ازشهر بیرون‌آمدیم. در راه یکی دو طیارهٔ انگلیسی که ازتهران بگیلان میرفت نیز دیده شدند. اول شب وارد دنگیزك شدیم .از فردا ، گردش در مزارع شروع و نقشه هائی در بهبودی وازدیاد زراعت طرح شد . درعلی آباد ساوه هم همین‌کارها را داشتیم . آقای فتح‌الله مستوفی ، با میرزامهدی مباشر ، بشهر برگشتند که بآنجا بروند و من دردنگیزك ماندم ومشغول اجرای نقشه‌های طرح شده گشتم . ماه حمل وثور گذشت. ماه جوزا رسید. ماه رمضان‌هم پیش‌آمد. من میخواستم تاآخررمضان را درده بمانم. روزه را شروع کردم . ولی روز سوم رمضان که‌گویا با سیزدهم جوزا برابر بود ، از خواب که برخاستم ، احساس تب در بدنم کردم . بلافاصله روزه را افطار وبسمت شهرحرکت کرده فردا عصر بخانه وارد شدم ، درحالیکه تب متصل بود .

بازهم سوغات سفر

آقای فتح‌الله مستوفی هم دو روزقبل از من واردشده بودند.ایشان هم دراین مسافرت مرض عصبی قدیمیشان طلوع کرده بود. دکتر حکیم‌الدوله آمد . تا روز پنجم ، تب من متصل بود ودکتر تصور حصبه میکرد . وقتی شب ششم عرق کردم ، مایهٔ خوشوقتی شد. ولی فردای آنروز، مجدداً تب آمد و بعداز پنج روز ، باز یکروز فرجه داد ومجدداً تب آمد . خلاصه مدت دوماه ، ده تا ازاین تب‌های پنجروزه کردم .

در مدت پنج روز تب ، حرارت بدن از سی و هفت که حرارت طبیعی است شروع می‌شد وروز پنجم درجهٔ حرارت بچهل، حتی چهل ونیم میرسید. شب ششم عرق فراوانی میآمد و تب قطع می گشت . بعدازیکروز ، مجدداً بهمین کیفیت تب میآمد. آقای دکترحکیم الدوله آقایان دکترلقمان الدوله و لقمان الملك را هم بکمك طلبید ، و چندین بار رویهٔ معالجه را عوض کردند . بالاخره هم بعقیدهٔ من مرض خود دور خود را زدو تمام شد ولی بقدری مرا ضعیف کرده بودکه در روزهای آخری ، آفتاب تابستای مثل مهتاب کم رنگ بنظرم میآمد. آقایان دکترها برای تقویت مزاح وبالاختصاص برای اصلاح مرض عصبی برادرم، تغییر وضع زندگی و رفتن شمیران‌را توصیه کردند . با اینکه فصل گذشته بود ، در اوائل اسد باغ بزرگ مجدالدوله راکه در آخر دزاشوب است اجاره کرده بآنجا رفتیم . در آنجا هم بواسطهٔ پشهٔ استخر بزرگ این باغ تمام اعضای خانواده مبتلا بمالاریا شدند.
وقت ما درشمیران بدید وباز دید رفقائی که آنجا بودند میگذشت .

انتشار قرارداد ۱۲۹۸

مطابق خبر قبلی ، قرار بود شاه در ۱۸ اسد ، بقصد اروپا تهران را ترك گوید . روز قبل از عزیمت او، بدون هیچ سابقه ازطرف وثوق‌الدوله بیانیه‌ای و در ذیل آن قراردادی‌که با انگلیسها بسته بود منتشر ، و انتشار قرارداد باعث نا رضامندی عمومی گردید . در تمام مجالس ، مواد قرارداد بیانیهٔ وثوق‌الدوله مطرح شده و نقادی در اطراف آن میکردند .

درکابینهٔ صمصام‌السلطنه ، نظرم نیست براثرچه پیش آمدی حکومت شهر نظامی شد ولی این حکومت نظامی ، فقط روی کاغذ اعلام گشته بود ، واز طرف نظمیه جلوگیری از اجتماعات نمی‌شد وبقدری‌شل بودکه بعدهاهم فراموش کردندآنرا نسخ کنند رئیس‌الوزراء بسابقهٔ این اعلام بی‌موضوع تمسك جسته ، جمعی راکه بمنزل علماء رفته وبرای برهم‌زدن قرارداداجتماع کرده بودند،دچارحبس کرده وآقایان حاجی محتشم‌السلطنه ومشارالدوله و ممتاز الدولـه و ممتاز الملك و حاجی معین التجار بوشهری و چند نفر دیگررا بکاشان تبعید نمود .

سید حسن مدرس خانهٔ محقری در نزدیکی مسجد کوچهٔ دزاشوب گرفته ، مسجد بمنزلهٔ بیرونی او است ، اکثر با او هم ملاقات میکنیم .

فصل شمیران تمام شد. ما بشهر برگشتیم . مرض عصبی برادرم همچنان او را آزار میکند . من هم مبتلا بقولنج کبد شده یك ده پانزده روزی گرفتار بستر و بالین بودم ، سیدمدرس بدیدن ماآمده درضمن‌صحبت گفت:«چرا شما برضد این اوضاع چیزی‌نمینویسید.» گفتم : «گیرم نوشتم ، کجا طبع کنم و بچه وسیله بانتشارآن بپردازم ؟ نظمیهٔ شهر ، حتی از فروش گلیسیرین ، برای اینکه مبادا ازآن صفحـهٔ چاپ ژلاتین ترتیب داده و وسیلهٔ انتشارات جزئی شود ، جلوگیری میکند. »گفت : « شما بنویسید ، برای انتشارش فکری میشود کرد. » گفتم : فعلاکه با حال ناخوش دماغ اینکارها را ندارم . زمستان آمد ، حال

مزاج من و برادرم بهتر شد. در اواسط ماه دلو، رسالۀ ابطال الباطل را بر رد قرارداد شروع، و روز ۲۹ حوت همان سال تمام کردم.

نویسنده ها رسم دارند، گاهی با اجازه از نویسنده، یکقسمت، یا تمام رسالۀ شخص دیگری‌را هم درضمن نوشتۀ خود میآورند. اگرچه ابطال الباطل، علیحده دراصفهان چاپ شده‌است، ولی، چون این رساله، قسمت مهم اوضاع اداری واجتماعی دوره را بخصوص درقسمتی که برد مطالب بیانیۀ وثوق‌الدوله تخصیص دارد، خوب تشریح میکند هیچ به از آن ندیدم، که از رسالۀ نوشتۀ خود استفاده کرده، عین آنرا دراینجا درج کنم.

خوانندۀ عزیز توجه دارد که‌این قسمت قرارداد وثوق‌الدوله وبخصوص طرزاجرای آن مقدمه و در حقیقت سرمشق و پیش درآمد اعمال دولت در آینده حد فاصل بین مشروطه و دیکتاتوری و یکی از قسمتهای مهم تاریخ سیاسی و اجتماعی و اداری این کشور است، که اگر نمیخواستم عین این رساله را دراین کتاب بگنجانم، باید درمقدمات و مقارنات این قرارداد مطالب زیادی از دیده و شنیده های خود بیاورم و مجبور می‌شدم چیزهائیکه در ابطال الباطل نوشته‌ام دراینجا تکرار کنم. اینست که بهتردانستم عین‌آن رساله را دراینجا نقل کنم، تا افکار عامه واعتراضاتیکه برقرارداد داشتند، بیشتر واضح شود. شاید، سبک نگارش این رساله، با سبك این کتاب خیلی یکنواخت نباشد، ولی این نقص، درمقابل فوایدی که از آوردن عین آن در این کتاب متصور است، چیز مهمی نیست و درخور عفو میباشد. بخصوص، که این رساله با وجود اینکه موضوعش جدیست، خالی از تمثیل و مطایبه نبوده وازاین حیث، با اصل کتاب همرنگ است امیدوارم باعث ملال نشود اینك:

ابطال الباطل

یا

رد قرارداد رئیس الوزراء ایران با دولت انگلیس

و بیانیۀ ایشان

مقدمه

در تاریخ سیزدهم ذیقعدۀ ۱۳۳۷، که مسلماً منحوسترین[1] ایام تاریخ ایران است

۱ــ نحوست این قرارداد دامنگیر وثوق‌الدوله هم‌شد، زیرا بعدازاین تاریخ‌جز چندروزی که بعنوان وکالت بمجلس رفت و چند روز دیگری که در کابینۀ مستوفی‌الممالك وزیر شد، در هیچیك نتوانست دوام و قوامی پیدا کند، همیشه دراروپا بسرمیبرد. از اواخر کابینۀ آقاداداشش احمدقوام‌هم‌که بایران‌مراجعت کرده‌است‌درحال انزوا واکثر باکسالت‌مزاج درسلیمانیه‌افتاده‌است.

در جراید پایتخت ، بیانیه‌ای که تاریخ آن ۱۷ اسد و در ذیل آن قرارداد انگلیس و ایران مندرج بود ، ازطرف رئیس‌الوزراء مملکت انتشار یافت .

مقالات سفارشی که در اطراف بیانیهٔ رئیس‌الوزراء در روزنامه جات نوشته شده ، چون دستور آنها را خود و هواخواها نشان داده‌اند چیزی نیست که برهان و منطق در آنها راهی داشته باشد .

گذشته ازاین ، نظامی بودن شهرتهران وتمسك جستن رئیس‌الوزراء برای برهم‌زدن اجتماعات ضد خود، باین قانون وبیانیه تهدیدیه‌ایکه در تاریخ ۱۶ سنبله (۱۲ ذیحجه) از طرف ایشان منتشرشد وحبس وتبعیدیکه متعاقب صدوراین بیانیه برای دفعهٔ دوم درجماعتی از اضداد این قرارداد ، باجرا رسید ، و بالاخره ، تفرقهٔ اجتماعات ملیین که در منزل علماء اعلام جمع شده بودند ، اقتدار هر نوع مخالفت. یا نقادی را از مردم سلب کرد . مطبوعات که عموماً طرفدار او بودند ، سایر مردم هم اگر گاهی بوسیلهٔ اوراق معروف بشبنامه[1]، میخواستند افادهٔ مرامی دراطراف این قرارداد نموده ، مضارومنافع آنرا تحت مباحثه و مذاکره بیاورند ، باکمال دقت ، تعقیب شده ، گرفتارحبس وتوقیف‌میگشتند .

الان ماه دلواست وششماه ازتاریخ امضا وانتشار این قرارداد میگذرد و این بعداز ششماه است که قلم برداشته ؛ میخواهم بیانیه و قرارداد ایشان را تحت دقت بیاورم .

بعد از شش ماه مدت و به اجراء رسیدن قسمت عمدهٔ قرارداد ، و ظاهرشدن نتایج آن و اختناق هرنوع فکر و حس ، دیگر بروز احساسات و نقادی از روی تعصب ، خلاف رویهٔ عقلاست . من هم سعی میکنم که از عصبیت و بروز احساسات احتراز جسته ، اینراه را جز با قدم های برهان و منطق و تجربه و تاریخ نپیمایم .

ونیز، برای اینکه شاید مضامین بیانیه ونکات قرارداد ازاذهان فراموش شده باشد، بدواً بیانیهٔ رئیس‌الوزراء و قرارداد و ضمیمهٔ آنرا مینگارم ، و بعد بیانیهٔ ایشان را جمله بجمله ، تجدید ذکر نموده و در ذیل هریك نظرات خود را مینویسم ، و سپس قرارداد و ضمیمهٔ آنرا ، فصل بفصل ، تحت مداقه در میآورم .

وما توفیقی الا بالله

بیانیهٔ رئیس‌الوزراء

آخرین تصمیم هیئت دولت

در اینموقع ، که ذات اقدس شهریاری ارواحنا فداه ، مصمم مسافرت باروپا میباشد ومدت یکسال ازتاریخ زمامداری اینجانب میگذرد ، البته هموطنان من مترصد هستند از اقداماتی‌که درحل مشکلات داخلی و تسویهٔ مناسبات خارجی مملکت در مدت این یکسال نموده‌ام ، بیشتر اطلاع حاصل نمایند . بنا براین لازم

۱ــ هروقت روزنامه‌ها گرفتارسانسورمیشدآنها که میخواستنداعم ازحق‌یا باطل چیزی را بمردم بفهمانند با صفحهٔ ژلاتینی‌مطالب منظوررا چاپ وباز از ترس‌مأمورین‌نظمیه شبها بدرخانه‌ها فرستاده و باین وسیله مقصود خودرا انجام میکردند، وچون شبها منتشر میشد شبنامه موسومش کرده بودند . اتفاق می‌افتاد که این اوراق برای مقاصد خصوصی یا تهمت و افترا باشخاص هم بکار میرفت و مورد سوء استفاده هم واقع میگشت .

میدانم حقایقی را که تأثیر آنها در گذشته و آتیه ، متضمن مصالح حیاتی مملکت میباشد باطلاع عامه برسانم .

برای مقایسهٔ وضعیات قبل از زمامداری خود با امروز ، بیان کل حقایق فرصت و مجالی وسیعتر وتسوید اوراقی بیشتر لازم است ، بعلاوه مایل نیستم خاطر هموطنان عزیز را ، ازشرکت درتمام تأسفات ومعاینات تأثرانگیز خود ملول سازم . پس قسمتی‌ازحقایق ناگفتنی را بتشریح تاریخ و تفرس افکار دقیق هموطنان حوالت نموده ، فقط رؤس مسائل را یادآور میشوم .

سال گذشته ، در همین ایام ، اعلیحضرت شهریاری ارواحنا فداه ، وظیفهٔ تشکیل هیئت دولت و سرپرستی مملکت را بعهدهٔ بنده مقررفرمودند. من نیز با اینکه روزنهٔ امید و شعاع بهبودی را بآن همه گسیختگی شیرازه ها از هیچ طرف مشاهده نمیکردم ، فقط بنیت فداکاری و اینکه شاید مداخلهٔ من ، لااقل بتواند از توسعهٔ دائرهٔ مصائب جلوگیری کند ، امر پادشاه متبوع معظم خودرا اطاعت کردم .

از نخستین نقطهٔ شروع ، درهرقدم با سلاسل طاقت فرسای مشکلات وموانع مصادف گشته ، برای حل کوچکترین قضایا ، بزرگترین محظورات را مشاهده میکردم .

در آنموقع ، جنك بین‌المللی با تشنجات شدیدهٔ خود زلزلهٔ گیتـی را همچنان مداومت میداد ، و بر اثر آن ، مملکت ما نیز بنوبهٔ خود بیشتر از توانائی بنیت وطاقت خویش ، متزلزل میگشت .

امنیت درتمام نقاط داخلهٔ مملکت مسلوب، دولت مرکزی فاقدکلیهٔ وسائل واختیارات همچنانکه افراد وتشکیلات ترور، در پایتخت ، آسایش عامه را دچاراختلال نموده بودند، دستجات یاغی و قطاع‌الطریق ، در اقطار ایران ، باعراض و نوامیس عامه حکم فرمائی داشته، اغلب ولایات ونقاط مهم مملکت ، بی‌حکومت وسرپرست، دستخوش غارتگران محلی باقی مانده ، قوای‌متلاشی شدهٔ تأمینیه ، با رقت ناکترین احوال در مقدرات خود نالان، و افرادآن ازگرسنگی درحالت احتضار ، خزانه تهی ، عایدات مالیاتی لاوصول ، اقساط مخارج مهم و ضروری دولت در عهدهٔ تعویق وتعطیل ، ابواب تجارت بکلی مسدود ، وهمه کس برای ضروریات زندگانی نگران وسرگردان ، سختی ارزاق عمومی در مرکزولایات با قیافهٔ فجیع خود، حیات هیئت اجتماعیه را تهدید ، قحطی واستیلای امراض چرخ‌نظام اجتماعی و زندگانی افراد را متوقف ، مناسبات خارجـی ما تعطیل ، و روابط با دولت انگلستان (دولتی که درآنموقع بیش ازهمه مساعدت و مخالفتش موثر در وضعیات داخلی بود) تیره و مبهم ، و بالاخره ، تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا ، و باندك اشتباه وخودپرستی ، ویا تعلل ولاقیدی ، ویا جبن وبد دلی ، ممکن بودآخرین ضربهٔ مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ملی ماگردد .

در یك چنین موقع خطیر و ایام سیاهی بود که متوکلا علی‌الله ، با اعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت ، خودخواهی و خودپسندی را ازنظر دورکرده ، منافع ملت را بمصالح شخصی ترجیح داده ، و از هیچ مخاطرهٔ جانی و شرافتی نهراسیده ، بار سنگین مسؤلیت و خدمتگزاری مملکت را بر دوش خود گذاردم .

بدیهی است ، دراول ، محض تغییرو بهبودیت موقتی اوضاع ، مجبور بودم باهرنوع سعی وتلاش ، وسائل آنی وفوری تهیه وتدارك نمایم ، تا با وضعیاتی‌که مستلزم مخاطرات ومهالك آنی بود ، مقاومت و فرصت‌کافی ، برای امعان نظر و مطالعهٔ دقیق حقایق ، در هنگامهٔ عظیم دنیا ، و تجسس طرق ممکنه ، برای اصلاحات اساسی و تأمین حقیقی آتیهٔ مملکت تحصیل نمایم .

حالت من درآن ایام ، مانند غریقی بودکه اول بحکم اضطرار ، بهر تخته پاره‌ای متوسل گردد ، تا خود را بوسیلهٔ آن ، بکشتی و ساحل نجات برساند . بهمین دلیل در تصمیمات و عملیات خود ، اگر معارضی میبافتم ، ومنقد بی‌خبر از اوضاع میدیدم، طرف توجه قرار نداده ، وبرای رسیدن بمقصد ، یعنی نجات مملکت ، احکام عقل و دانش را بر احساسات خود و دیگران ترجیح میدادم .

بسی مشعوف و خرسند هستم ،که بیاری خدایتعالی نخستین تکالیف موقتی خودرا ، با هدایت عقل و وجدان ، وبه نیروی آن درجه توانائی ،که باری تعالی جل اسمه باین بندهٔ ضعیف عطا فرموده ، در تهیـهٔ وسائل پیشرفت موقتی ، و در عین حال خاتمه دادن بمخاطرات ، و منع عوائق داخلی و خارجی ، با حسن فداکاری ، تا حدیکه مقدور شد انجام دادم .

در ادای این وظیفهٔ صعب ، پس از تاییدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام و اتکای بتقویت‌های شاهانه ، که البته علل اصلی موفقیت‌این جانب بودند، مساعدت وحسن موافقت اولیای دولت انگلستای نیز عامل مؤثر و قوی گردید ، و البته نباید از امتنان مساعدت های آن دولت خاموش نشست .

دولت معظم انگلستان ، در عقیدهٔ جلوگیری از هرج ومرج ، و ایجاد امنیت ونظم در ایران ، با اولیای دولت شاهنشاهی ابرازموافقت نموده و حصول این مقصود را موافق با مصالح خویشتن یافته ، در حدودیکه وضعیات عمومی اجازه میداد ، از کمك با کابینهٔ اینجانب مضایقت ننمود .

اگرچه این مساعدت ازبعضی حیثیات ، ومخصوصاً ازحیث اسلحه و مهمات نظامی رضایت بخش وتا آن درجه‌کافی نبود، که موفقیت اولیای دولت را درحفظ انتظامات زودتر و بیشتر محسوس نماید ، لیکن همان مقدارکمکی کـه با دولت ایران بعمل آمد ، قابل تقدیر و در موفقیت دولت تأثیرکامل داشت . مخصوصاً مساعدت مالی در تأمین ارزاق ، و اقتدار دولت بر تأدیهٔ منظم مصارف جاریهٔ مملکت ، برای استقرار وبقای نظم بموقع و نافع گردید .

بدیهی است ، دراین مدت ، معاندین و جاهلین و ارباب اغراض ازآنچه توانستند، برای اینکه اینجانب را خسته و مأیوس وبکناره جوئی مجبورنمایند ، خودداری نکرده ، علاوه بر انواع تشبثات جاهلانه ، مکرر سعی کردند خاطر مهر مظاهر ملوکانه را ازاین بنده مکدر نمایند . ولی هیچوقت ذات مقدس شاهانه از القاآت آنان متاثر نگردیده ، و همواره علاقهٔ خاطـر همایونی ، بحفظ مصالح مملکت ، پشتیبان قوی و نگاهبـان مؤثر اینجانب بود .

درطی این عملیات ، و درعین اینکه برای نگهداری وبهبودی اوضاع موقتی صرف مساعی مینمودم ، البته ازاین نکته غفلت نداشتم ، که بهبودی موقتی دارای جنبهٔ دوام و ثبات نیست ، واتخاذ تدابیر اساسی ، برای تأمین زندگی دائمی و ترقی وتکمیل مملکت از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی ، مرحلهٔ ثانوی و مهمتر وظیفهٔ اینجانب است ، و مادام کـه در این طریق فکر و تدبیری نشده‌است ، زحمات و مشقات بی نتیجه ، و مخاطرات حتمی‌الوقوع است . زیرا ، همه روزه تجربهٔ جدیدی عقیدهٔ راسخهٔ مرا تأیید میکرد ، که نجات مملکت ، بدون انتظام و اصلاح ادارات میسر نیست ، وانتظام ادارات ، بدون توسل بمعلومات فنی مستشار ها و معلمین خارجی ، صورت نمی پذیرد ، و بالاخره ، تأسیس و اصلاح ادارات ایران ، که علی‌الظاهر مدعی مشابهت با ادارات اروپائی هستند ، ولی از حقایق تنظیمات اروپائی بکلی بی‌بهره میباشند ، بدون توسل بمعلومات متخصصین وارباب فن خارجی ، غیرممکن است .

سعی و تلاش اداره کنندکان ایرانی ، که بواسطهٔ نقص تجربه و تعلیمات و نبودن وضعیت ثابت ، تاکنون دراجرای اصلاحات عقیم مانده ،و درمقابل برچیدن اوضاع قدیم ، بایجاد هیچ وضع جدیدی‌که قابل دوام وبقاء باشد، موفق نشده ، عدم‌کفایت خودرا ثابت و این حقیقت را روشنتر نموده است‌که مادام که معلمین کارآزموده شالودهٔ محکمی برای اصلاحات طرح نکرده ، اساس متینی ایجاد ننموده‌اند ، که عناصر مستعد ایرانی را در مکتب عمل و اداره ، با تمرین متینی که لابدمنه آموختن فنون و تجارب اداری است ، برای خدمات مملکت حاضر نمایند، تشکیل ادارات و دوائر وشعب و هیئت‌ها وکمیسیونها و غیره ، جز افزودن خرج و تشویق هرج و مرج حاصل و نتیجه‌ای نخواهد داشت .

ثانیاً ، بالبداهه معلوم و مسلم بودکه مساعدت مالی ،که با دولت ایران میشد ، و اثرات آنی و موقتی خودرا میبخشید ، با مضرتی‌که داشت صرفنظر ازآن ممکن نبوده ، مانند مخدریکه در تسکین فوری درد مؤثر ، ولی در رفع مرض بی اثر بود ، نمیتوانست دوای دائمی مملکت و موجب شفای قطعی باشد ، و تغییر زندگانی اساسی و دائمی مملکت و ترک زندگانی روزمره و بی‌اساس ، هرروزه بصورتی ، و در تحت تأثیر جدیدی ، لزوم غیرقابل انکار خودرا ثابت مینمود .

اوضاع مالیهٔ مملکت ، بیش از آنچـه بشرح در آید اسف انگیز بود ، مالیاتهـای

دولت ، بواسطهٔ کشمکش‌ها و بی‌نظمی های داخلی ، و نتایج جنگ بین‌المللی ، وقحطی ، و امراض ، و عوامل مهلکهٔ دیگر بدرجهٔ صفر رسیده بود . عایدات گمرکی ، بواسطهٔ عدم امکان مبادلات تجارتی ازمیان رفته ، تهیهٔ اسلحه ومهمات ، برای تنظیمات وتجدید قوای تامینیه غیر مقدور بود . برای شروع بهر اصلاح و استفاده از هر وضع و علاج هرخطری مراجعه بسرمایهٔ خارجی وسیله و شرط منحصر بنظر میاید .

تبدیل سیاست دنیا ، در نتیجهٔ جنگ بین‌المللی ، و طرح خطوط و نقوش اصلیه در نقشهٔ جغرافیای عالم « مخصوصاً پس از انقلاب و تشنج عظیم روسیه » وسعی وتلاش هریك از قطعات مجاور مملکت ، برای تقویت و نیرومندی خویش ، و اتصال آنها بدول قویتر و نیرومندتر ، در هرلحظه درس جدید و تنبیه تازه‌ای بود که باید در تقویت مملکت کوشید ، و مزاج مملکت را برای مقابله با وضعیات ومشکلات محتمل‌الوقوع آتیه حاضر ومهیا کرد .

بالجمله ، بطوری که در فوق ذکر شد ، احتیاج مملکت از حیث توسل بکمکهای فنی و مالی خارجه محل شبهه و تردید نبود . سخن در این جا بود ، که این کمک های فنی و مالی ضروری ازکدام منبع خارجی تحصیل شود ، که شرایط اصلی ، ممکن بودن و عملی بودن ، را دارا بوده ، موفقیت آن با استقلال مملکت نیزمشکوك نباشد .

دراین باب عقاید ، مخصوصاً ازنقطه نظر احساسات ، متفاوت بود ، وطرق مختلفی برای مشی سیاسی دولت ترسیم میشد . ولی ، بواسطهٔ دور بودن از محیط حقیقی سیاست ، و عجز از تمیز وضعیات ، یا ملاحظه در اظهار عقیده ، جنبهٔ امکان اجراء و قابلیت عمل در آنها کمتر رعایت میگردید .

هیئت دولت ، که مسؤل مقدورات مملکت بوده ، مجبور بود نظر خود را بحقایق و واقعیات محدود کرده ، از احساسات واوهام تحقق ناپذیردوری جسته ، متعاقب تجربیات ده ساله و تشبث بتمام وسایل متصوره و بالاخره ، عقیم ماندن نقشه‌های احساس ، و نتایج وخیمی که از آن حاصل گردیده ، غیراز خرد ودانش هادی دیگر برای خود نپذیرد .

در نتیجهٔ این افکار ، هیئت دولت مطالعات زیادی در اطراف قضیه نموده ، و تمام طرق را در تحت نظر وتفکر در آورده ، در نتیجه معتقد باین عقیده شد ، که مراجعه و توسل بمتخصصین از ملل مختلفه ، برای مصالح دولت و مملکت عملی نبود .

زیرا ، علاوه بر احتمال وقوع رقابت های ملی و نژادی ما بین آنان ، کـه برای پیشرفت اصلاحات مضر ، ونتایج سوء آن متوجه ما میگردید ، هیچیك از ملل را درتمهید وسائل سعادت مملکت ، طوری ذیعلاقه وذینفع نمیکرد ، که مساعدتهای مهمی برای ترقیات فوری وسریع نموده ، مملکت را ازحالت بدبختی وفلاکت امروز بطورمؤثر رهائی بخشند ، و علاوه براینکـه همان رقابت های اول امر امکان وقوع آن را مشکل مینمود و بر فرض وقوع ، پس ازمدتی تجربه وعمل ، با تحمل مضار وآفات مسلمهٔ تأخیرمسألهٔ توحید سبك و اسلوب اصلاحات مراجعه به مبدء واحد فنی را مخصوصاً در بارهٔ ادارات مهمه ، الزام

میکرد . با توجه بنکات فوق و تحت نظر آوردن حقایق وضعیات داخلی و خارجی ، مراجعه بدولت دیگر غیر از انگلستان ، علاوه بر آنکه ، با سوابق مساعدتها و اطمینان قطعی ، که درضمن مذاکرات از نظر مساعدت آن دولت ، بحسن استقبال و آتیهٔ ایران ، حاصل گردید اقتضا نداشت، شرط امکان وعملی بودن را نیز فاقد بود .

بنا برملاحظات فوق ، هیئت دولت در ضمن ایفای وظایف روزانه و استقرار نظم و تهیهٔ موجبات آسایش حال اهالی ، از نقطه نظر تعیین خط مشی سیاسی دولت و روشن کردن این تکلیف ، از مذاکره با دولت انگلستان در تأمین آتیهٔ مملکت خودداری ننمود . چندی ازمتارکهٔ جنك نگذشته بود که دراین مسائل بطور کلی با اولیای دولت معظم لها ، مذاکرات بمیان آمد ، تمام شرایط اصلاح مملکت رعایت و درنتیجهٔ تبادل نظریات و اقدامات که چندین ماه طول کشید ، قراردادهائی با موافقت طرفین ، مقرر گردید .

البته ، برای تصمیم درعقد قرارداد و خاتمهٔ دورهٔ بی‌تکلیفی ، علل وموجبات دیگری نیز موجود بود ، که اظهار و اعلام آنها فعلا نیز خالی از اقتضا است ، و ارباب فراست با مختصر تأمل وتوجهی بوضعیات بین‌المللی ، میتوانند آن حقایق را دریافته، وتصمیمات دولت را تقدیر نمایند .

قسمتی از این حقایق ، مربوط بسیاست گذشتهٔ ایران در مدت امتداد جنك بود ، که سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح ، دچار موانع و اشکالات کرد و بالاخره ، با تمام مشکلات و ملاحظات فوق موفقیت بانجام قراردادها حاصل گردید .

بطوریکه ملاحظه میشود، درآنها دولت تأمینات کافیهٔ برای حفظ حیثیات واستقلال و تمامیت ایران تحصیل نموده ، و استفادهٔ از معلومات فنی متخصصین انگلیسی را با کمك‌های مادی و مالی دیگر، از قبیل اسلحه ومهمات ، بدون اینکه تکالیف دیگری قبول نماید ، بدست آورده .

تغییر عهدنامه و تجدید نظر در تعرفهٔ گمرگی برای اینکه عایدات در آتیه کفایت مصارف اصلاحات را نیز بنماید ، مسلم گردد.

علاوه براینها ، بموجب مراسله وتعهدات رسمی جداگانه ، بتحصیل مساعدت دولت انگلستان برای موافقت باتقاضای مشروع مملکت ، در کنفرانس صلح موفق گردیده‌است .

موفقیت دولت راجع بعضویت ایران درمجمع اتفاق ملل ، که علیحده محرز ومسلم است نیزیك وثیقهٔ بین‌المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران ، و از نقطه نظرسیاست خارجی ، موجب اطمینان تام میباشد .

در ضمن از ذکر این نکته هم نباید خودداری نمایم ، که این قراردادها با لذات هر شرط وتعهد مضری را فاقد واصول موجبات مسلمهٔ سعادت واستقلال مملکت رادارا‌ست لیکن بدیهی است ، شرط استفادهٔ مملکت ازآن ، بوسیله حسن استعمال واجرای آن بدست اشخاص بصیر بوضعیات مصالح مملکت است .

زیرا بهترین قراردادها و عهدنامه ها ، اگر مورد سوء استعمال شود ، و دست های آلوده یا نالایق مأمور اجرای آن گردند ، مضاری را در برداشته ، و فاقد منافع خواهد گردید ، و درچنین صورتی نقص وکمال قرارداد و یا ضرر ونفع آن بالسویه خواهد بود ومملکتی که اشخاص واقف بمصالح وقت وقادر بر اجرای وظایف را فاقدباشد ویانخواهد بشناسد ، از هیچ قراردادی استفاده نخواهد کرد ، و بطریق اولی ، فقدان قرارداد و دوام بی‌تکلیفی و درماندگی هیچوقت از زوال و فنای آن جلوگیری نخواهد نمود .

اینجانب، همانطوریکه تطبیق وضعیات عالیه‌را با سال گذشته ومقایسهٔ عملیات دوازده ماههٔ موقتی خودرا بمحاکمه وانصاف افکار عامه واگذار نمودم ، در موضوع این موفقیت اساسی نیز، وجدان پاك اشخاصی راکه بسعادت حقیقی مملکت علاقمند هستند، وازاغراض جاهلانه و حسیات عوام فریبانه دورند ، و مبنای حکم و تصدیق آنها عقل سلیم و منظور داشتن حقایق است ، حاکم قدرشناس و حق گذارقضیه قرار داده ، امیدوارم نتایج حسنهٔ این موفقیت منظور نظر حق شناس عموم اهالی مملکت بوده ، بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب ، که خیر و سعادت و آبادی حقیقی این مملکت است هرچه زودتر مشهود گردد.

اینك ترجمهٔ قرار داد بین دولت انگلستان و دولت ایران

نظر بروابط محکمه و دوستی و مودت ، که از سابق بین دولتین ایران وانگلیس موجود بوده‌است، ونظر باعتقادکامل باینکه مسلماً منافع مشترکه و اساسی هر دو دولت ، در آتیه تحکیم و تثبیت این روابط را برای طرفین الزام مینماید ، و نظر بلزوم تهیهٔ وسائل ترقی‌وسعادت ایران بحداعلی، بین دولت ایران ازیکطرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان بنمایندگی از دولت خود ، از طرف دیگر ، مواد ذیل مقرر میشود ؛

۱ ـ دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر، تعهداتی راکه مکرر در سابق برای احترام استقلال مطلق و تمامیت ایران نموده‌است ، تکرار مینماید .

۲ ـ دولت انگلستان خدمات هرعده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد ، بخرج دولت ایران تهیه خواهد کرد ، این مستشارها با کنترات اجیر و بآنها اختیارات داده خواهد شد . کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود .

۳ـ دولت انگلیس بخرج دولت ایران، صاحبمنصبان وذخایر ومهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوهٔ متحدالشکل ، که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات درنظر دارد ، تهیه خواهدکرد . عده و مقدار ضرورت صاحبمنصان و ذخایر ومهمات مزبور، بتوسط کمیسیونی که ازمتخصصین انگلیسی وایرانی تشکل خواهدگردید، و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوهٔ مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد ؛

٤ ـ برای تهیهٔ وسائل نقدی لازمه ، بجهت اصلاحات مذکور در مادهٔ ۲ و ۳ این قرارداد ، دولت انگلستان حاضراست که یك قرض کافی برای دولت ایران تهیه ، و یا ترتیب انجام آنرا بدهد تضمینات این قرض ، باتفاق نظر دولتین ، از عایدات گمرکی، یا عایدات دیگریکه در اختیار دولت ایران باشد ، تعیین میشود . تا مدتیکه مذاکرات استقراض مذکورخاتمه نیافته ، دولت انگلستان ، بطورمساعده ، وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است ، خواهد رسانید .

٥ ـ دولت انگلستان ، با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسائل حمل ونقل که موجب تأمین وتوسعهٔ تجارت ، وجلوگیری ازقحطی درمملکت میباشد حاضر است که با دولت ایران موافقت نموده ،اقدامات مشترکهٔ ایران وانگلیس‌را راجع بتأسیس خطوط آهن ، ویا اقسام دیگر وسائل نقلیه ، تشویق نماید. دراین باب باید قبلا مراجعه بمتخصصین شده ، و توافق بین دولتین در طرحهائیکه مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود .

٦ـ دولتین توافق مینمایند؛ درباب تعیین متخصصین طرفین ، برای تشکیل کمیته‌ای که تعرفهٔ گمرکی را مراجعه و تجدید نظر نموده و با منافع مملکتین و تمهید و توسعهٔ وسائل ترقی آن تطبیق نمایند .

سواد مراسلهٔ ضمیمه قرارداد

جناب مستطات اجل اشرف افخم

امیدوارم که حضرت اشرف، در دورهٔ زمامداری باموفقیت خودتان در امورمملکت ایران ، یقین کرده‌اید که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان همیشه سعی نموده است که آنچه در قوه دارد ، کابینهٔ حضرت اشرف را برای اینکه از یکطرف اعادهٔ نظم و امنیت در داخلهٔ مملکت تکمیل ، واز طرف دیگر ، روابط صمیمانهٔ بین دولتین ایران و انگلیس محفوظ باشد ، تقویت نماید .

برای ابراز جدید این احساسات که همواره مکنون خاطر کابینهٔ لندن بوده‌است ، حالا مأذون هستم که بحضرت‌اشرف اطلاع بدهیم که در موقع امضای قراردادی که مربوط برفرمهائی است که کابینهٔ حضرت اشرف اجرای آنرا درنظر گرفته‌اند ، دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان حاضر خواهند بود با دولت علیهٔ ایران برای اجرای تقاضا های ذیل ، موافقت نمایند .

۱ ـ تجدید نظر در معاهدات حاضره بین دولتین.

۲ـ جبران خسارات مادی وارده به مملکت ایران ، بواسطهٔ دول متخاصمهٔ دیگر.

۳ ـ اصلاحات خطوط سرحدی ایران ، در نقاطی که طرفین عادلانه تصور نمایند.

انتخاب ترتیب قطعی و زمان و وسائل مقتضیهٔ تعقیب مقاصد فوق در اولین موقع امکان ، موضوع مذاکره بین دولتین خواهد گردید .

این موقع را برای اینکه احترامات فائقهٔ خود را بحضرت اشرف تقدیم نمایم مغتنم می شمارم[۱] .

(پ . ز . کاکس)

آقای رئیس الوزراء بعداز مقدمه میفرمایند :

« برای مقایسهٔ وضعیات قبل از زمامداری خود ، با امروز وبیان کل حقایق ، فرصت و مجالی وسیعتر و تسوید اوراقی بیشتر لازم است ، وبعلاوه مایل نیستم خاطر هموطنان عزیزم را از شرکت در تمام تأسفات ومعاینات تأسف‌انگیزخود ، ملول سازم . پس قسمتی ازحقایق ناگفتنی را به تشریح تاریخ ،وتفرس افکاردقیق هموطنان حوالت نموده ، فقط رؤس مسائل را یادآور میشوم »

شك نیست اگر میخواستید تمام جزئیات دورهٔ زمامداری خودرا بنگارید ، بیش‌از اینها کاغذ سیاه میکردید وخاطر مردم این مملکت را بیش از این رنجه میساختید ، زیرا امروزعموم مردم ، به تمام پیش‌آمدهای خوشی که روزگاری برای این مملکت تدارك دیده بود و بسعی شما از دست رفت ، واقف نیستند . چه بسیار حقایق و وقایع هست که مسلماً اگر ناگفته بماند صرفهٔ آن برای شما زیاد است ، ازآنجمله : یکی شرح دوسیهٔ مذاکرهٔ نمایندگان ایران درکنفرانس صلح ، و دیگری مذاکرات سریهٔ شما با سفارت انکلیس ، و تضمینات شخصیه‌ای است که برای خود تحصیل کرده‌اید .

ولی همانطور که خودتان نوشته‌اید ، هم حالا افکار عمومی آن حقایق ناگفتنی را تفرس میکند و هم در آتیه تاریخ جزئیات آنرا ثبت خواهدکرد ، و آنروز است که شما مقامی را که باید وشاید ، نه تنها درنزد مردم ایران ، بلکه درنزد تمام ملل عالم احراز خواهید کرد .

شاید تصور کرده‌اید که ایران چیز دیگری هم داشته است ، که شما بانگلیسها نبخشیده باشید ، و از اینراه متأثر هستید، ولی‌ما محض بیرون‌آوردن شما از این تصورو تأثر، و ادخال سرور درقلب مؤمن میگوئیم: عبث تشویش نکنید، همین اندازه خدمتی که بانگلیسها کرده‌اید ، آنها را مالك همه چیز ایرانیان نموده و میتوانید مطمئن باشید که بقول روزنامهٔ مضحکه منطبعه پاریس مملکت ایران را بپنجاه سانتیم (یك عباسی[۲]) بانگلیسها فروخته اید[۳]

---

۱ ـ این قرارداد ومراسلهٔ ضمیمهٔ آن مسلماً ازانگلیسی ترجمه شده واصل‌آن بنا بگفتهٔ لرد گرزن بشرحی که بعد از این خوانندهٔ عزیز درهمین قسمت از همین جلد ملاحظه خواهد فرمود کلمه بکلمه انشاء آن مرحوم وترجمهٔ آن بوسیلهٔ یکی از انگلیسی های فارسی دان سفارت آن دولت بعمل آمده است. زیرا با اینکه برای آشنایان بزبانهای اروپائی معنی آن بی نقص است در سیاق جمله های فارسی آن ضعف تألیف و جمله بندی بطرز زبان اروپایی زیاداست که هیچ مترجم ایرانی راضی نمیشود چنین ترجمه‌ای از زیر دست او بیرون بیاید .

۲ ـ فرانك درآنوقت بپول ایران دوعباسی قیمت داشته است ۳ روزنامهٔ فیگارو نوشته بود شاه پنجاه سانتیمتری‌کشور خودرا به پنجاه سانتیم بانگلیسها فروخت .

مینویسید : « سال گذشته همین ایام اعلیحضرت اقدس شهریاری ارواحنا فداه وظیفهٔ تشکیل هیئت دولت و سرپرستی مملکت را بعهدهٔ بنده مقرر فرمودند . من نیز با اینکه روزنهٔ امید و شعاع بهبودی را ، با آنهمه گسیختگی شیرازه ها از هیچ طرف مشاهده نمیکردم ، فقط به نیت فداکاری و اینکه شاید مداخلهٔ من لااقل بتواند از توسعهٔ دائره مصایب جلوگیری کند ، امر پادشاه متبوع معظم خود را اطاعت کردم . »
بیچاره طفل معصوم را بزور از دستش چسبیده ، وارد معرکه‌اش کردند ، و اوهم باکمال سادگی و فقط به نیت فداکاری وخدمت گذاری بوطن ، خودرا باین آتش انداخته است!!

از شوخی قلمی گذشته ، البته خود شماهم تصدیق دارید که این چند سطر را فقط برای رعایت صنایع بدیعه نگاشته ، و درحقیقت صنعت حسن مطلع یا تجاهل العارف است که بکار برده‌اید ، آنهم نه برای مردم پایتخت ، بلکه ، برای اهالی پشت کوه نوشته‌اید.
وگرنه ، دراین شهر کیست که محرک گربه رقصانیهای[1] مشارالملك درکابینهٔ صمصام السلطنه واجتماع مسجد شاه ، وهرزه گیهای بازاریها وسنگربندی گلدسته وبام مسجد، وبالاخره ، مهاجرت بحضرت عبدالعظیم را نشناسد ، یا نداند که قشون شما در آن زاویهٔ مقدسه با کدام پول نگاهداری میشد ؟

ما خیلی مایل و شایقیم که نه فقط ورود این دفعهٔ شما در کار ، بلکه تمام خدمات دولتی که دراین سیزده سال انقلاب متکفل شده‌اید،همه رافقط به نیت فداکاری‌وجلوگیری ازتوسعهٔ دائره مصایب بدانیم ، ولی‌با دم خروسهائی که ازجیب‌شما بیرون‌است چه کنیم؟[2]

دارائی شما در بدو انقلاب‌که ازاستیفای‌آذربایجان استعفا کردید ، منحصر بهمین باغ فعلی و عمارت مختصر آن بود که در مقابل آن هشت هزارتومان مقروض بودید .

در این سیزده سال ، حقوقی‌که از بابت خدمات دولتی گرفته‌اید معین است :

۱ـ حقوق دورهٔ وکالت درمشروطهٔ صغیر ، درمدت بیست‌ماه، بهمه جهت سیصدتومان.

۲ـ حقوق وزارتی در مشروطهٔ کبیر ، دو ماه وزارت عدلیه ، دو نوبت چهارده ماه وزارت مالیه ، دو نوبت بیست و هفت ماه وزارت خارجه ، یکماه وزارت داخله ، بیست روز وزارت معارف ، جمع کل مدت ۴۴ ماه و ۲۰ روز، ۴۴ ماه‌آن ازقرار ماهی ۵۰۰ تومان ، و بیست روز معارف ، از قرار ماهی هزار تومان جمعاً بیست و دوهزار وششصد و شصت و شش تومان .

۱ـ دختربچه ها گربه را قنداق میکنند وسر دست‌گرفته ، میرقصانند . «گربه رقصانی» کنایه ازکارهای بی مغز و مایهٔ بچگانه است‌که برای تعمیه مردم بآن اقدام‌کنند .

۲ـ کسی خروسی دزدیده و در جیبش گذاشته و قسم میخورد که من ندزدیده‌ام . صاحب خروس گفت ، میخواهم قسمت را باورکنم ولی‌با دم خروس‌که ازجیبت‌بیرون مانده‌است چه‌کنم؟ «دم خروس از جیبش بیرون است و قسم میخورد» از این قصه مثل شده است .

۳ـ حقوق ریاست وزراء ، در دونوبت از قرار ماهی دوهزار تومان و درمدت بیست و ششماه پنجاه و دوهزار تومان .

٤ـ حقوق ایام خانه نشینی و وکالت که ازتمام وظیفهٔ دیوانی خود استفاده میکردید تقریباً هفت سال ، هرسالی ۱۸۰۰ تومان، دوازده هزار و ششصد تومان .

بنا برحساب فوق کل وجوه مشروعی که دراین ۱۳ ساله بشمار رسیده است ۸۷۵۶۶ تومان است . مخارج زندگانی شما در ۳ سال اول، سالی ششهزار تومان، هیجده هزارتومان ودر ده سال آخر برویهم سالی دوازده هزارتومان ، یکصد وبیست هزارتومان، قرض خانه هشت هزارتومان، جمع سه فقره یکصد وچهل وششهزار تومان است ، از تفریق مخارج از عایدات ٥٨٤٣٤ تومان باقی می‌آورید، که این مبلغ راهم میتوان ازبابت عایدات املاکی که دراین سه چهار ساله اخیراز راههای غیر مشروع، دست و پاکرده‌اید بمفاد « الزرع للزارع ولوکان غاصبا » محسوب داشت .

ازاموال مرحوم معتمدالسلطنه هم، جزیك قرآن خطی که سهم خودرا ازآن‌قرآن، بآقای قوام السلطنه بذل فرمودید ، چیزی تصرف نکرده‌اید .

پس بنائی خانه ، اینهمه قالی و قالیچه و مبل و اثاث‌البیت و طلا ونقره آلات و جواهرات، اسب وکالسکه واتومبیل، املاك گیلان وهمدان و مازندران و ملك سلیمانیه ، و چهل هزارتومان بنائی‌آن، ونقدینهٔ موجوده ، پولهای بانك وبراتهای لیره ، که در دورهٔ ریاست وزراء سابق خود بخیال صرفه در ۲۶ قران خریده، و متأسفانه امروز ۱۹ قران شده ، وخسارت بارآورده‌اید ازکجا آمده است ؟

مینویسید : « ازنخستین نقطهٔ شروع درهر قدم باسلاسل طاقت فرسای مشکلات و موانع مصادف گشته ، برای حل کوچکترین قضایا بزرگترین محظورات را مشاهده می‌کردم . »

بلی ! دولتی‌که بخواهد مملکت را باقانون اداره‌کند ، و روزنامه جات و مجامع را آزاد بگذارد وحبس و طرد وتبعید اشخاص را جزاز راه قانون اجازه ندهد ، و بطور خلاصه ، نقش قانون اساسی و قوانین موضوعه را روا ندارد وبالاختصاص، در مملکتی مثل ایران ، درمقابل فشاردولتین و پولتیك تقسیم ایران مقاومت نماید ، با وجود آنتریکهای منتظرین ریاست وزراء وهمدستان‌آنها ، که هرروز بطریق مخصوصی ازاوکارشکنی میکنند البته حق دارد از موانع و مشکلات طاقت فرسا شکوه کند ، زیرا واقعاً باید برای حال کوچکترین قضایا بزرگترین محظورات را مشاهده نماید .

ولی نمی توانید منکرشوید، که در دورهٔ شما هیچیك ازاین اشکالات وجود نداشته، زیرا نه بندی بقانون می‌بستید، ونه سنگی در ترازوی آزادی شخصی میگذاشتید ؛ مانع ومشکل، اگرازمجامع و روزنامه ظهور می کرد می‌بستید ، و اگر از اشخاص بود بطرد و تبعید وحبس مبتلا می‌ساختید ، ازطرف انگلیسها هم، نظربهم پیمانی که برای تسلیم‌ایران بآنها داشتید ، اشکالی فراهم نبود .

مینویسید : « درآنموقع جنگهای بین‌المللی، باتشنجات خود زلزلهٔ گیتی را همچنان مداومت میداد ، وبراثرآن مملکت مانیزبنوبهٔ خود بیشتراز توانائی بنیت وطاقت خویش متزلزل میگشت » .

همه کس میداندکه بعدازبلشویزم روسیه، ومتلاشی شدن قوای‌آن دولت‌که درایران بود ، دیگرازجنگ بین‌المللی مزاحمت فعلی‌برای ایران درکارنبوده، تاریخ تخلیهٔایران ازقشون روسیه، زمستان ئیلان‌ئیل ۱۲۹۶ یعنی ۹ ماه قبل ازتاریخ ریاست وزراء فعلی‌شما میباشد . زحمت ایران ازجنگهای بین‌المللی درکابینه‌های سابق بود، که تقریباً تمام خاک ایران پایمال قشون سه دولت روس وعثمانی وانگلیس میگشت .

درتاریخی که شما بمسند ریاست وزراء جلوس کردید ، فقط درخط راه کرمانشاهان وهمدان وقزوین وگیلان ، قشون انگلیس رفت و آمدی داشتند ، آنهم باوجود پلتیک نرم و نظام مرتب انگلیس ، زیان فعلی برای مملکت ما بوجود نمیآورد ، و این همان وضعی است‌که امروز هم باوجود صلح بین‌المللی، کماکان دوام دارد .

اگرکابینه‌های سابق، درموقع جنگ بحکم زور و نداشتن قوهٔ دافعه و بهانه جوئی همسایه نمیتوانستند قشون دول متخاصمه را ازخاک ایران بیرون کنند ، شما درموقع صلح ، باوجود هم پیمانی هم ، نتوانستید آنها را ازمملکت ایران خارج کنید . انگلیسها هرجا بخواهند میروند، ودرهرمحل مناسب دانند سربازخانه، بلکه شهرمیسازند ، سهلست در این یکسال اخیر (زمان ریاست وزراء شما) عدهٔ خود را در خراسان بچهار هزار نفر بالغ کرده‌اند .

مینویسید : « امنیت درتمام نقاط داخلهٔ مملکت مسلوب »

ما هرچه فکر میکنیم ، در نظر نمیآوریم که در آنروزها نا امنی فوق‌العاده‌ای در هیچ نقطه از نقاط مملکت وجود داشته است . برفرض اینکه در بعضی نقاط نا امنی هم موجود بوده ، نتیجهٔ همان اغتشاشات جزئیه‌ای بشمار می‌آید که هیچوقت دولت ایران از آن خالی نبوده ونیست . امروز ششماه است ، تمام خاک آذربایجان ببدترین روزهای نا امنی واغتشاش ،گرفتاراست ودر مقابل این قتل و غارت با همهٔ میل و اراده‌ای که دولت هم پیمان شما در جلوگیری آن بخرج می دهد ، هیچ کاری نتوانسته‌اید بکنید[1] .

مینویسید : « دولت مرکزی فاقد کل وسائل واختیارات »

در محل خود ثابت کردم که پایبندی بقانون البته از اختیارات میکاهد ، ووسائل مشروع هم طبعاً کمتراز وسائل نامشروع است. گذشته از اینها ، اسلاف شما با شخص متهور بی باکی، مثل شما ، که برای پیشرفت مقصود از هیچ‌کار نپرهیزد و در راه تحصیل جاه و مال ، همه چیز را فدا کند سرو کار داشتند ، و بهر کاریکه اقدام می‌کردند دستهای شما مانع پیشرفت آنها بود . ولی طرفهای شما، برعکس مردمان باشرف و وطن دوستی بودندکه

۱ــ این همان اغتشاش بود که بالاخره بدعوی استقلال وقضیهٔ قیام خیابانی منجر شد .

عده‌ای از آنها ، برای نیل بمقام ریاست ، استعمال انتریك و دسیسه و جمعیت و اجتماع و پشت هم‌اندازی را مخالف شرافت ذاتی خویش دانسته ، سهل است ، هیچوقت خود را داوطلب ریاست وزراء هم نمیکردند ، و حتی همواره بواسطهٔ حب وطن و صحت عمل و وجاهت عامه ، باصرار مقامات عالیه برسرکار میآمدند ، و بعضی ازآنها اگر اقدامی هم در ضد شما میکرده‌اند ، همیشه برای جلوگیری از مفاسد اعمال شما بوده است . اگر میخواستم داخل شخصیات بشوم می توانستم تمام اقدامات شما را در هر دوره بنگارم و ثابت کنم که علت العلل این بی اختیاریها و بی وسیلگیها شخص شما بوده اید .

ماخوب در نظر داریم که در کابینهٔ مستوفی الممالك ، مولانا رعدالدین[۱] یعنی همین کارچاق کن شما ، همین مزدورعلنی وبین انگلیسها ، دربحبوحهٔ قحطی‌وشدت سختی، باشارهٔ شما در روزنامهٔ خود از هیئت دولت وقت[۲] راه آهن و قشون منظم و اتومبیل زره پوش و ایروپلان وکشتیها و تحت البحریهای جنگی، و بالاخره تشکیلات دولتی و لوازم عمومی مملکت آلمانرا تقاضا میکرد ، ودولت را درفراهم نکردن آن ملامت کرده ، انواع‌هتاکی وهرزگی را بکابینه معمول می‌داشت . ولی امروز ، همان روزنامه ، تقاضاهای آن دورهٔ خود راکنارگذاشته، سهلست تمام خرابکاریها ، تمام مفاسد اعمال شما را ستایش، و حتی برای‌کارچاقی شما ، مطالبهٔ اجرای قرارداد راهم ازقول ملت مینماید !

بلی! آقای وثوق‌الدوله، سایرین چون رشوه نمیگرفتند چیزی نداشتند که بمفت‌خورها داده ، دور خود پارتی جعلی جمع کنند ، و وسایل پیشرفت خود را زیاد نمایند . دیگران چون‌خیال مملکت فروشی نداشتند ، بادولت همسایه همعهد نمیشدندکه باپول‌آنها برای نیل مقام ریاست، گلدسته وبام مسجد را سنگر کنند ، و برای نگاهداری مقام خود اختیارات بدست بیاورند . اسلاف شما ، باپول انگلیس سرمردم را بروضه خوانی و دسته گردانی مشغول نمیکردند، واینهمه پول بروزنامه نگاران نمیدادند که بهمدستی باخود ، افکار یك ملت را مسموم نمایند . وخلاصه اینکه ، کابینه‌های سابق از بانك انگلیس محل مخارج محرمانه نداشتندکه هر قدر میخواهند خرج کرده ، وسائل پیشرفت و اختیارات برای خود فراهم نمایند .

مینویسید : همچنانکه افراد و تشکیلات ترور ، در پایتخت آسایش عامه را دچار اختلال نموده بودند ، دستجات یاغی و قطاع الطریق در اقطار ایران باعراض ونوامیس حکم فرمائی داشته . »

ما نمیخواهیم ازترور، که درنزدعقل وشرع ووجدان مذموم ومطروداست هواخواهی

۱ــ سید ضیاالدین مدیر آنروزی رعد، ووکیل امروزی یزد . این لقب را برای دفعهٔ اول روزنامهٔ فکاهی تنبیه درخشان بجناب ایشان داد وباین لقب معروف بودند .

۲ــ این کابینه، کابینهٔ مستوفی‌الممالك وشماره‌های رعدآنروزهاواقعاً دادنامردی ونامردمی را برضد این‌مردشریف میداد . شاید پاره‌ای ازآنهابقلم میرزا علی حسن مونس بود .

یا دفاع نمائیم ، ولی یك حقیقت غیر قابل انکار را هم نمی توانیم ندیده انگاریم ، مؤسس واقعی کمیتهٔ مجازات ، که شما در بیانیه‌های خود ، همدستی بعضی از اعضای کابینهٔ علاءالسلطنه را ، مانند یکی از مسائل مسلمه دانسته ، و به آنها تعبیر می کنید ، همان سیئات اعمال خود شما ، در دورهٔ ریاست وزراء سابقتان است ، عملیات آن کمیته هم متوجه عموم نبود ، بلکه فقط اعوان و انصار شما را طرف حمله قرار داده بود .

آقا میرزا محسن بینوا ، در حقیقت شهید تطهیر شما گردید . سید بیچاره را وارد اعمال سیاسی نموده ، بدوندگی واداشتید و آنقدر ترغیب و تحریضش گردید ، که جان خود را فدای شما کرد .

ولی اگر فراموش نکرده باشید ، نمایشهای این کمیته ، که از قتل میرزا اسماعیل‌خان رئیس انبار شروع ، و بقتل منتخب‌الدوله ختم شد ، ازروز آخر دلو سال لوی ئیل ۱۲۹۵ تا اوائل اسد سال ۱۲۹۶ ، یعنی تقریباً پنجماه بود . استعفای شما از ریاست وزراء سابقتان که بر اثر قتل متین‌السلطنه ، ویأس شما از پیدا کردن اعضای کمیته مزبور اتفاق افتاد ، در اواسط جوزای سال ئیلان‌ئیل ۱۲۹۶ ، یعنی سه‌ماه ونیم بعد از تأسیس آن واقع شد . تاریخ گرفتاری اعضای این کمیته هم ، در اوائل سنبله ، یا بعبارت آخری ، دوماه و چند روز بعد از تشکیل کابینهٔ فعلی شماست . پس در زمان تأسیس کابینهٔ فعلی شما (نیمهٔ اسد یونت‌ئیل ۱۲۹۷) کمیتهٔ مجازات وجود نداشته است .

شك نیست که اعضای این کمیته تاموقع ریاست وزراء فعلی شما ، بسیاست نرسیده ، و درمحبسهای نظمیه محبوس بودند ، و شما آنها را سیاست کردید ، ولی افتخار کشف و و دستگیری و استنطاق و محاکمهٔ آنها راجع بکابینه‌های مرحوم علاءالسلطنه و آقای مستوفی الممالك میباشد .

فضل و افتخار اسلاف شما بر شما ، همان فضل و افتخاریست که کاشف و مستنطق و قاضی برجلاد دارد ، و حماسه‌خوانی ضمنی شما هم در اینمورد ، نظیر « بگیرو به‌بند و بده بدست من پهلوان » است .

یك مؤسسه ترور دیکر هم بود که اول نمایش آن درکابینهٔ عین‌الدوله بظهور رسید ، و در این اواخر ، در استنطاقات داماد[1] شما کشف ، و دو نفر از اعضای آن یك روز برفی اعدام شدند .

ولی اهل اطلاع میگویند : مؤسس این دسته خود شما بوده‌اید ، وبیچاره احمدین استوار و صفا ، بـرای اغماض و مسامحهٔ تصوری شمـا که در استنطاقات اعضای کمیته مجازات کرده ، و بتطمیع شما فریفته نشده بودند و بالاختصاص استوار ، برای جدیتی که در بر همزدن اجتماع مسجد شاه کرده بود ، گرفتار ترغیب گردیدند .

---

۱ ــ مقصود پسر سپهسالار « خلعتبری» است ، ولی این مصاهرت سر نگرفت

همراهیهای سابق شما از حسین فشنگچی، یکی از اعضای این موسسهٔ ترور و هواخواهیهای او و رفقایش از شما، و سنگربندی گلدسته و بام مسجد شاه، آشکار، و کاندیدا کردن شما همین قاچاق اسکناس دزد را، برای وکالت شهر تبریز، داستانی است که درهر سر بازاری هست».

هر گاه، پذیرفته شدن یکی از اعضای این مؤسسه بمصاهرت[1] شما یعنی همان موضوعی که وسیلهٔ، تطمیع میرزا احمد خان استوار نموده، و او نپذیرفت، و بیانات محمد سرابی، درشکه چی داماد شما، و ابوالقاسم خان اسپیران در استنطاقات خود، که اظهار داشته بودند شما به آنها پول داده، وآنها را بقتل احمدین مأمور کرده‌اید و سوزاندن دوسیهٔ اعضای این مؤسسه در نظمیه، و آخرالامر اعدام این دو نفر در روز برفی، آنهم نزدیك صبح، بر این جمله افروده شود ثبوت این شایعه خالی از قوت نخواهد بود.

راجع بقطاع‌الطریق‌ها، منکر نمیتوان شد، که ماشاءالله‌خان پسر نایب‌حسین‌کاشی، بعنوان ریاست‌قراسورانی راه کاشان و یزد، ماهی چند هزار تومان از دولت‌باج میگرفت و از چپاول و یغما و لفت و لیس هم بدش نمیآمد، ولی مطیع و نوکر دولت بود و هیچ وقت اوامر دولت را ظاهراً و علناً تمرد نمیکرد.

ما هیچ نمیخواهم تحمل ۱۳ سالهٔ دولت را نسبت بنایب حسین و اشرار کاشان، که منشاء فتنه بوده، ومکتب قطاع‌الطریقی در مملکت تشکیل داده بودند، تصدیق کنیم، و اقدام شما را در کندن ریشهٔ این فساد واقعاً درخور تمجید میدانیم، ولی میخواهیم بگوئیم: اسلاف شما، با نداشتن وسائل و ضدیت‌های داخلی و خارجی، یکنفر یاغی را نیمه مطیع کردند و شما آن نیمه مطیع را تحت فشار گذارده، چون راضی باطاعت تام و تمام نشد، قلع و قمع کردید و خوب کردید.

باقی قطاع‌الطریقها، از قبیل رضای جوزانی و رجبعلی وجعفرقلی، که بعضی از آنها در دورهٔ خود شما طلوع کرده بودند، خودتان باید تصدیق داشته باشید، که آنها ریشه و مایه‌ای نداشتند، و همیشه در هرکابینه، از این قبیل راهزنها، در مملکت یافت شده، و بزودی هم دفع میشوند، نه وجود آنها مانع و مشکلی برای پیشرفت کار است و نه دفع آنها باید رجز و حماسه‌ای داشته باشد.

میگوئید: «اغلب ولایات بی حکومت و سرپرست، و دستخوش غارتگران محل» اغلب، نه، بعضی از ولایات که عدهٔ آنها از شش تجاوز نمیکند، بی حکومت بود، اما هیچیـك بی سرپرست نبوده، لامحاله کفیلـی داشته‌اند، و فقط دو تای آنها (کردستان و گیلان) اهمیت داشت، که ما علل بی حاکم ماندن آنها را ذیلا مینگاریم:

---

۱ ـ چنانکه پیش گفتیم این مصاهرت سرنگرفت.

کردستان را شما بهتر از همه کس میدانید چرا بی حاکم مانده بود . عثمانیها و روسها این ولایت را میدان نبرد خود قرار داده بودند ، این رفت و آمد قشون اجنبی بخصوص قوای چریك عثمانیها ، و چپاول و یغمائی که از آن حاصل شد ، حکومت را بی نفوذ و رفته رفته اقامت حاکم را در آنجا بیمصرف ، و بالاخره غیرممکن نمود. دولت هم قشونی که باعانت آن بتواند جلوی قشون خارجی را گرفته، حاکم خود را مستقر نماید نداشت . اشرار گلباغی و شیخ اسماعیلی هم ، نظر بهمراهی هائیکه با قشون ترك کرده بودند ، هریك در ناحیهٔ خود فعال مایشاء گشته بودند . شما هم تا صلح بین‌المللی اعلام و خاك کردستان ازقشون ترکها تخلیه نشد ، نتوانستید حاکم بآنجا بفرستید گذشته از این ، عزیمت حاکم کردستان[1] در ماه حوت ، و هفتماه ونیم بعد از تشکیل کابینهٔ شما بود ، و اگر کابینهٔ شما هم مثل کابینه‌های اسلاف شما کمتر از ششماه دوام میکرد ، شماهم موفق بفرستادن حاکم باین ولایت نمیشدید .

اما گیلان ، بواسطهٔ استیلای جنگلیها برآن ولایت بی حاکم مانده بود . کابینه های قبل از شما از فرستادن حاکم بی قوه و قوهٔ بی اثر باین ولایت احتراز میکردند ، یا مسالمت را با اشخاصیکه چهارپنج سال در مقابل قوای وحشی روس مقاومت وازیعماگری آنها در ولایت ممانعت کرده بودند برسرکوبی آنها ترجیح میدادند ، وتصور میکردندکه بعد از ختم جنگ ، خود آنها اسلحه راکنار میگذارند ، و بر فرض اینکه بازهم تسلیم نشوند همینکه علت ایجاد و بقای آنها ، یعنی وجود قشون اجنبی از میان رفت مردم هم از دورآنها خواهند پاشید واین قوه که ضرورت آنرا ایجادکرده بود بواسطهٔ زائل شدن علت باعثه ، بالطبع منحل خواهد شد. این بود علت بی‌حاکم ماندن گیلان . حالا ببینیم ، شما چه کرده‌اید .

شك نیست که شما، حاکم ، سهل است قشون و حتی ائروپلان انگلیسی هم به گیلان فرستاده‌اید . این قشون کشی برای چه مقصود بود؟[2] خارج از موضوع فعلی ما است ولی قشون شما بجای اینکه جنگلیها را تحت فشار و محاصره بگذارد، دهات را چپو کرده ، هستی مالك و رعیت را بباد یغما داد ، باینجا هم اکتفا نکرده ، باعراض و نوامیس آن فلك زده ها هم دست اندازی نمود . مردم این ولایت که قبل از قشونکشی شما ، خودشان

۱ــ این حاکم میرزا علیمحمدخان بنی‌آدم بودکه بعدازکنسولی دربادکوبه و چندصباحی وکالت ، بمعاونت وزارت خارجه و چندبار بمعاونت وزارت داخله و حکومت کردستان وبروجرد و لرستان و بالاخره بایالت آذربایجان هم رسید ، ولی در این شغل آخرش کمی طرف بی‌میلی شاه فقید واقع شده و خانه نشین ودر چند سال آخر عمرش سامعه را از دست داده وبالمره منزوی شده بود .

۲ ـ برای استقرار انگلیسی ها درگیلان بودکه مثل روسها ، طرف تعرض قوای میرزا کوچك خان نشوند .

از جنگلیها تنگ آمده و داشتند از دور آنها متفرق میشدند ، حرکات بیرویه و مظالم قشون شما را سنگینتر از اقدامات جنگلیها دیده ، بآنها گرویدند ؛ و کاریکه خود بخود ختم میشد ، ریشه پیدا کرد . حاکم را میدانیم برای چه احضار کردید[۱] رئیس مالیه را بعنوان کفالت ، سرپرست اهالی قراردادید[۲] او هم سرشما ومردمرا با بلاغیه‌های بی‌اساس گرم و در آخرکار ، یك تلگراف تسلیم هم از قول میرزا کوچك خان جعل ومخابره کرد و شما بقدری از این پیشرفت دروغین خوشوقت شدید، که از هول حلیم توی دیك افتاده تلگرافات شرم‌آور ، بکفیل حکومت ومیرزا کوچك خان مخابره کردید، و جرایدپایتخت هم موقع را مناسب دیده ، بدستور خود شما بطور عادی وفوق‌العاده ، بقدری یاوه سرائی و تملق از شما کردندکه شاید بعداز شکست آلمان و ختم جنك بین‌المللی ، جراید لندن و پاریس ، آنقدر داد و فریاد نکرده بودند . بعد از دو سه روز ، معلوم شد که کفیل حکومت سرشما را شیره مالیده[۳] و تمام این هیاهو بی موضوع بوده است . عجب اینجاست که بعد از مسلم شدن مطلب که کفیل حکومت را احضار ، و مورد عتابش قرار دادید ، نمیدانیم چه دعائی بگوش مشارالملك خواند[۴] که مجدداً بجهت صدور همان ابلاغیه های بی اساس ، ومخابرهٔ همان تلگرافات مجعول ، بر سرکار خود رفت ، و معلوم نیست بعد ازاین حسن استقبال شما و مناعت و استغنای میرزا کوچك خان ، برفرض اینکه جنگلیها برای تسلیم ظاهری هم حاضر شوند ، چه شرایط شرم‌آوری با شما بکنند که شما هم برای حفظ ظاهر ، مجبور باطاعت شوید ، واز افشای آنهم جلوگیری نمائید ، و یکمرتبهٔ دیگر دولت و مردمرا برای رفع اختلاف‌کلمه ، که از حسن کفایت وکاردانی شما بزرك شده‌است دچار خسارت و زحمت کنید .

شعر ناگفتن به از شعری‌که باشد نا درست
بچه ناوردن به از ششماهه افکندن جنین

۱- برای بیهوده‌کاریهای حاکم ، سردار معظم خراسانی وبخصوص اعدام چند نفربیگناه بودکه از میان‌جمعی ، که بیجهت دستگیر شده بودند بعلامت قرمزی که حاکم عادل پای اسم آنهاگذاشته بود بالای دار رفتند .

۲- این رئیس مالیه ، میرزا احمدخان آذری بود،که بعداز خدمتی که در فشار بمردم درکارنان تهران صورت داده ، مقدمات رجوع این شغل را بمولیتر بلژیکی فراهم‌کرده بریاست مالیه و بعد بکفالت حکومت گیلان منصوب شد .

۳- «شیره بسرکسی مالیدن »کنایه از وعدهٔ بی اساس بکسی دادن و بچیز های پوچ سر اورا گرم‌کردن و اغفال اوست .
قدما رسم داشتند برای پاك‌کردن مو روغن بسرمیمالیدند و با شانه زدن بسر چرك لای موها را میزدودند. شایدکسی شخصی را فریب داده بجای روغن شیره‌که بیشتر مایهٔ جلب‌کثافت است بسرش مالیده و بعد از این واقعه بوده است که این جمله بمعنی استعاره‌ای فریب دادن مشهور ومصطلح شده باشد.

۴- «دعا بگوش‌کسی خواندن»کنایه از وعدهٔ بی اساس بکسی دادن یا بعبارت ساده‌گول کردن اوست .گول‌کردن لهجهٔ‌کرمانی و بعقیدهٔ من بهتر ازگول‌زدن مصطلح تهرانست .

مینویسید : « باقی ماندهٔ قوای متلاشی شدهٔ تأمینیه بارقت ناکترین احوالی برمقدرات خود نالان و افراد آن از گرسنگی در حالت احتضار .» قوای تأمینیه ، یعنی ژاندارمری ایران بعد از وقعهٔ مهاجرت خیلی کم شده ، وعدهٔ آن ازهیجده هزار نفر تنزل کرده ، طرز قره سورانی بجای ژاندارمری سابق در کلیهٔ ولایات معمول شده بود و کابینهٔ شما باز عده را زیاد کرده و تا حال به‌هشت هزار نفر بالغ شده است ولی باید علت آن تنزل و سبب این ترقی را بدست آورد .

تنزل ژاندارمری و تغییر اسم آن ، بعد از وقعهٔ مهاجرت بعلت فشار های سفارتین انگلیس وروس بود . که تمرد بعضی از سر کرده های سوئدی را که بی اجازهٔ دولت بکمك متحدین درجنك عمومی مداخله کرده بودند بهانه کرده ، برای اینکه دولت ایران قوه‌ای نداشته باشدکه با آلمان وعثمانی کمك نماید، هیچوقت اجازه نمیدادند که عدهٔ آن از سه هزار نفر تجاوز کند ، وهروقت دولت ایران میخواست در تکثیر عدهٔ آن اقدامی نمایداز راه دیگر، گرفتارمیشد. قطعاً اگر سفارت انگلیس بهم پیمانی شما مطمئن نبود وبصداقت شما در ایران فروشی کاملا یقین حاصل نکرده بود بشما هم اجازهٔ ازدیاد قوای تأمینیه را نمیداد .

اما اینکه مینویسید : « افراد قوای تأمینیه ازگرسنگی در حالت احتضار » بودند مسلماً اغراق شاعرانه است ، زیرا آنروزی که شماکابینهٔ جدید خودرا تأسیس گردید ، از قحطی دیگر اثری باقی نبود . مگراینکه بقول اصولیین ، باستصحاب قائل شده خواسته باشید قحطی وگرسنگی دوره‌های قبل ازخودتان را بدورهٔ خود نسبت بدهید .

میگوئید : « خزانه تهی» بلی! درسایهٔ اقدامات شماکه دروزارت‌های مالیهٔ خود معمول و بکار انداخته‌اید ، درگذشته وحالیه وآتیه ، همیشه تهی خواهد بود .

در اول‌کابینه‌ای که بعد از خلع محمد علی میرزا بمجلس شورای ملی معرفی شد ، شما وزیر مالیه بودید . انتخاب شما برای وزارت مالیه ، باین نظر بود که اشتباهاً در شما ، هم اطلاع و بصیرت و هم آزادیخواهی ، هردو را سراغ کرده بودند .

ولی شما بجای اینکه در انتخابات خود همان نظریه را که سایرین در انتخابات شما معمول داشته بودند بکار برید . و مانند یك وزیر دلسوز اشخاص بصیر امین را وارد کار کنید، چرخهای بزرك مالیه را بدست مردمان بی‌سابقه غیر بصیر امتحان نداده سپردید، و سر آنها را که همگی بر آوردگان شما بودند ، بمواجبهای اداری گرم و از جهل یا اطاعت یا همدستی آنها با خودتان ، استفاده کرده . تا توانستید کیسهٔ خود وکلاه دولت را پرنمودید[1] . بعد از کناره جوئی شما هم هرکس وزیر مالیه شد همان شالوده و همان منتخب های شما درکار بودند ، و بطور غیرمستقیم با شما همراهی میکردند .

۱ــ «کلاه پر کردن» کنایه ازگول زدن یا بقول کرمانیها گول کردن و مغبون کردن است مثلا اگرکسی درمعامله‌ای گول خورده ومغبون‌شده باشد میگویند، خوب کلاهش راپر کرده‌اند .

شوستر امریکائی باعانت قانون ۲۳ جوزا ، خواست سرانجامی بمالیهٔ کشور بدهد. شما وزیر امور خارجه بودید . در جلسهٔ سری مجلس شورای ملی با او ضدیت کرده ، سرمشق اقدام بعلاءالدوله دادید[1] وسفارت روس را درضدیت با او، جری کرده وبالاخره بعد از قبول اولتیماتوم روس ، با ناصرالملك همدست و امریکائیها را از کار خارج ، و بلژیکیها را سرکار آوردید .

این گمرکچیها هم از قانون ۲۳ جوزا استفاده کرده ، اختیار را بدست گرفته و تا توانستند در دخل وخرج عامه حیف و میل نمودند .

دولت و مجلس و عامه، جنگهای بین‌المللی ومشغلهٔ دولتین روس و انگلیس راکه از بلژیکیها حمایت میکردند مغتنم شمرده ، قانون ۲۳ جوزا الغاء و دست بلژیکیها را از مالیهٔ مملکت کوتاه ، و قانون جدیدی باسم قانون تشکیلات مالیه نوشته و از مجلس گذراندند . ولی‌کابینهٔ آقای مشیرالدوله‌که تقریباً این قانون را پیشنهادکرده بود، بیش از چهل روز دوام نیاورد، وکابینهٔ عین‌الدوله هم که درتحت نظر او این قانون از مجلس میگذشت ، براثر استیضاح مشهور دمکراتها[2] رفت ، ودرکابینهٔ مستوفی‌الممالك‌که وزارت مالیهٔ آن بعهدهٔ شمامفوض بود مع‌الاسف باز قرعهٔ اجرای این قانون وشالوده ریزی مالیهٔ این مملکت باسم شما بیرون آمد .

این دفعه هم مثل دفعهٔ سابق باز پارتیهای بیسواد خودرا سرکار آورده ، چرخهارا طوری تندوکند ساختید‌که بجای اینکه عایدات بخزانهٔ دولت وارد شود ، راه را نزدیك کرده ، بتوسط بعضی از چرخها بجیبهای شخصی بریزد .

وزرای مالیه که بعد از شما بر سر کار آمدند ، نیز ، اگر مثل شما منفعت پرست بودند، که هرگز بقطع نانی‌که شما برای آنها پخته بودید راضی نمیشدند ، واگر عفیف و صالح بودند از عهدهٔ گرگ‌هائی‌که شما تربیت‌کرده و مزهٔ دخل‌را بآنها چشانده بودید برنمیآمدند . در اینجا نمیخواهیم وارد جزئیات فن مالیه شده ، معایب‌کاررا ذکرکنیم ، والا مدلل میکردیم‌که تمام حیف و میلهای دخل و خرج این مملکت از شالوده‌ایست که شما در دونوبت وزارت مالیهٔ خود ریخته‌اید وتمام بی‌نظمیهای مالیه بتوسط پارتی‌های شما و باجازهٔ خود شما ، بعمل آمده است . برفرض اینکه بعضی از کارکنان مالیه هم ، در دورهٔ کناره جوئی شما میخواستند یکی ازخطاهای شما را اصلاح‌کنند وبا جنگهای زیادی که با پارتیهای شما میکردند باین اصلاح موفق هم میشدند ، مجدداً که شما بر سر کار میآمدید کرده های آنها را خراب و آب را بمجرای سابق‌خود بر میگرداندید ، و ما بعنوان مثل اجارهٔ تجدید تریاك را شاهد قرار میدهیم .

۱ـ اول وهلی که بقدرت شوستر وارد آمد ، از رفتار مرحوم علاءالدوله بود که تحصیلداران مالیه را که برای مطالبهٔ بقایای سنواتی مالیات اورفته بودند کتك زده از درب منزل خود راند .

۲ـ دمکراتها بعین‌الدوله ایراد میکردند :که چرا قشون دول متخاصم در خاك ایران اقدامات بی‌رویه میکنند ؟! وبراثرهمین استیضاح ،کابینه افتاد و یکماه مملکت بی‌زمامدارماند؛

همه‌کس این حساب را کرده است ، که اگر مصرف تریاك را در این مملکت روزی صدهزار مثقال یعنی اقل ما یکون فرض کنیم، باز تقریباً سالی چهار میلیون باید فایدهٔ مادی قانون تحدید باشد . شما بجای اینکه راههای حیف و میل کارکنان این عایدی را سد کنید ، و دولت را بمنافع واقعی خود برسانید در دورهٔ ریاست وزراء سابقتان عایدات آن را به‌هشتصد هزار تومان ، یعنی خمس حداقل اجاره دادید، وشرایطی از مستاجر پذیرفتید که همین خمس را هم در مقام عمل به عشر مبدل میکرد .

بعداز شما کابینهٔ مستوفی‌الممالك بضرر این معامله ، که معناً ومادةً اظهرمن‌الشمس است ، برخورده ، اجاره را الغا و بعد از کشمکشهای[1] زیاد و محاکمه های اداری ضرر مستأجر را پرداخت ، وعمل را مجدداً امانی کرد. ولی شما در نوبت ثانوی ریاست وزراء خود مجدداً بهمان مستأجر سابق ، که بعضی از اعضای کابینهٔ شما[2] هم با اوشرکت دارند ، با همان شرایط که هشتصد هزار تومان اسمی را عملا نصف میکنند ، اجاره دادید .

مینویسید : «عایدات مالیاتی لاوصول» مسلماً عایدات مالیاتی لاوصول بوده وتا آخرین اثر انگشت‌های شما درادارات مالیه وجودداشته باشد، بازهم لاوصول خواهد بود. با این تجزیه که دراداره‌ٔ تشخیص عایدات بعمل آورده واین اشخاص بی اطلاع کم سابقه که در آن اداره ریخته‌اید ، توقع دارید عایدی مملکت بهتر از این تعیین شود ؟ آیا منتظرید خزانه‌داری کلی که جز صدور احکام پیشکاری ومفتشی برای کاندیداهای شما شغلی نداشته ، وهیچگونه اختیاری برای آنها باقی نگذاشته‌اید بیشتر ازاین مالیات وصول کند ؟ یا ادارهٔ محاسباتی که از آن جز یك ماشین لغو حواله سازی چیز دیگری نساخته‌اید ، بهتر از این بتواند از صاحب جمعان دولتی حساب بخواهد ؟ یا کمیسیون تطبیق که از قسمت اعظم حوالجات روحش هم خبر ندارد ، بیش از این خود را در جمع و خرج دولت ذیدخل دانسته منافع دولت را حفظ کند ؟ یا محاکماتی که اعضای رئیسهٔ آن بی اطلاع ، ویا از تهمت‌های قوم و خویشهای شما[3] ایمن نباشند ، درمحاکمهٔ خود میخواهید زیادتر ازاین بیطرفی اختیار کنند ؟ یا اعضای مشاورهٔ عالی که دست نشانده های شما هستند ، و دستور رأی را از شما میگیرند میخواهید اعضای وزارتخانه را بهتر ازاین محاکمه کرده ، وبرای آنها مجازات تعیین نمایند ؟

پیشکار مالیه یا مفتشی که برای ولایت یا ایالتی کاندیدا میشود ، وقتی میبیند که از شما گرفته تا ادنی ثبات ادارات مربوطه باید همه را راضی کند ، و راضی نگاه دارد ، و

---

۱ ـ پهلوان این مبارزه جناب آقای دکتر محمد مصدق وکیل فعلی مجلس شورای ملی است که درآنوقت معاون وزارت مالیه بود .

۲ ـ مشارالملک .

۳ ـ یکی ازآنها رئیس محاکمات را بدروغ متهم کرده بود که بر اثر محاکمهٔ اداری در مجلس مشاورهٔ عالی ، محکوم بتوبیخ شد ! صورت مجلس این محاکمه واقعاً خواندنی ، حکم و نتیجهٔ آن خواندنی‌تر است .

از طرف دیگر میداند که در مراجعت هم حسابی درکار نیست و کسی از او مواخذه و بازپرسی نخواهد کرد ، میخواهید چه اندازه بفکر وصول مالیات دولت باشد ؟ منتهای صحت عمل او اینست ، که بمزد و مایه عمر خودرا بگذراند که مردم از او رنجور نشوند. رئیس اداره‌ای که از علم و اطلاع و سابقهٔ خود مستحضر است و میداند هیچیك از جهات مرجحه در او نیست ، و بپشت هم اندازی و تملق خودرا بمقام مدیری رسانده‌است برای حفظ مقام خود هم که باشد ، همیشه از خود بیسوادتر و بی سابقه‌تری را پیش میکشد ، و چون رشوه گیری را از رؤسای خود سرمشق داشته و خودش هم رشوه میگیرد ناچار است رشوه گیری زیردستان خودرا هم تحمل کند . پس چون نیك بنگریم خواهیم دید تمام این رژیمان‌هائی که باسم مأمورین ادارات مالیه ، درمرکز و ولایات مشغول تاخت و تازرعیت و پرکردن جیب خود هستند ، هیچ اصل و ریشه‌ای جزشخص شاخص شما نداشته ، امروز هم پشتیبانی جز حضرت اشرف عالی ندارند .

مملکتی عایدات مالیاتش وصول می‌شود که مأمور و مستخدمش ، گذشته از ترس محاسبه و مجازات و مؤاخذه ، بحقوق و مواجب و آتیهٔ خود هم مطمئن باشد. مستخدم و مأموریکه تا رشوه ندهد و عشوه نخرد و پشت هم اندازی نکند ، بکار نرسد و بعدازوصول بخدمت هم ، هیچگونه دوام وبقائی برای خود نبیند حقوق وحدود اداریش محفوظ نباشد، و ازهمه بدتر، همقطاربد هم اسم وحیثیت اورا لکه دار کند، چگونه میتوان از اوانتظار دلسوزی و صحت عمل داشت ؟ زیرا میداند ، دو ماه نگذشته ، یك شخص مجهول الحال بیسابقه جای او را اشغال خواهد کرد و هرقدر هم در مدت کارش صحت عمل و دلسوزی بخرج داده باشد ، با یك شارلاتان متقلب تازه وارد برابر ، بلکه بواسطهٔ عفت نفس ازاو عقب خواهد ماند .

در یك دکان بقالی هم استاد بشاگرد دو سالهٔ خود بیش از یکساله اهمیت میدهد و بین شاگرد تازه وارد و شاگرد چهارماههٔ خود فرقی میگذارد . ولی ازالتفات شما ، در تمام ادارات دولتی ، بخصوص مالیه که از همه بیشتر درتحت امر مستقیم وغیر مستقیم شما بوده‌است ، ابداً رعایت سابقه نمیشود ، وحال قسمت عمدهٔ اعضای آنها همان مثل «امسیت کرد یا واصحبت عربیا» میباشد . دیروز طبیب وکاسب و تاجر و شاعر و آخوند بوده‌اند، امروز مدیر و رئیس و معاون هستند .

میگوئید : « اقساط مهم و ضروری دولت در عهدهٔ تعویق و تعطیل»

در این موضوع ما هم با شما همراهیم ، زیـرا میدانیم که کابینه‌های قبل از شما فقط با درآمد مملکتی میخواستند مملکت را اداره کنند ، حتی ازگرفتن قسط موراتوری یم هم امتناع میکردند . در این صورت ، با وجود قحطی و تنگی و ناخوشی ، یعنی تمام آنچیزهائی که شما میخواهید با تجشم بدورهٔ کابینهٔ خودتان نسبت بدهید ، و با ادارهٔ مالیه‌ای که برای آنها گذاشته بودید ، باید متشکر بود که تا این اندازه هم توانسته‌اند

کار مخارج را مهم سازی نمایند. گذشته ازاین دوسه ماه عقب افتادگی ، که قهراً درآخر هر بهار بواسطهٔ تمام شدن منابع سال قبل ، و نرسیدن موقع وصول مالیات های سال نو ، اتفاق میافتد ، دلیل منقصت کارآنها نبوده ، وتدارك بینی شما هم در سرخرمن و بحبوحهٔ وصول مالیات ، چندان کار مهمی نیست . معهذا اگرشما هم رویهٔ آنها را اتخاذکرده ، و با عایدات مملکتی اقساط عقب مانده را پرداخته بودید ، بازهم حسن درایت وکفایت و کاردانی شما را تصدیق داشتیم ، بلکه تحسین هم میکردیم ، ولی فراموش نفرمائید که با ماهی سیصدو پنجاه هزار تومان پیش قسط فروش ایران ، که از انگلیسها گرفته‌اید این حسن کفایت از شما بروز کرده است .

مینویسید : «ابواب تجارت بکلی مسدود و همه کس برای ضروریات زندگانی نگران و سرگردان »

مثل اینکه در دوره‌های ما قبل آخر ، ابواب تجارت باز و هرقسم متاع خارجی دراین مملکت فراوان بوده است . یا امروزهم با وجوداینکه یکسال از تاریخ ختم جنك گذشته‌است، تفاوتی دراوضاع تجارتی این مملکت حاصل شده ، وهمه‌کس برای ضروریات زندگی نگران و سرگردان نیست !

نوشتن این جمله در بیانیهٔ رئیس‌الوزرائی شایسته و درخور است که دراین زمینه ، اقدامی هم‌کرده و عامه هم از اقدامات او نتیجه‌ای برده باشند . اقدامات شما ، در این موضوع منحصربااین بوده‌است ، که مقاصد انگلیسهارا بعنوان منافع مملکتی اجرا کرده ، جلو مال التجارهٔ داخلی یا خارجی را ، که تجار از این مملکت بخاك عثمانی و روسیه و قفقاز و ترکستان میفرستادند ، برای اینکه دشمنان انگلیس درمضیقه بمانند ، بگیرید و بعداز چند روز ، بطور استثناء جواز های خصوصی صادر نموده ، کیسهٔ خود وپارتی های طماع خود ، راکه بهمه چیز بندند، برضررسایر مردم بخصوص تجارپر کنید .

میگوئید : « سختی ارزاق عمومی در مرکز و ولایات ، با قیافهٔ فجیع خود ، حیات هیئت اجتماعیه را تهدید، وقحطی واستیلای‌امراض چرخ نظام اجتماعی وزندگانی افراد را متوقف . »

نظر باینکه موضوع قحط وغلای سال ئیلان ۱۲۹۶ خیلی موضوع نقادی شما شده ، و روزنامه های مزدور شما بطرق مختلفه ، و خود شما در بیانیه های خویش خواسته‌اید عوام فریبی نموده ، این بلای آسمانی را بعدم کفایت اولیای اموری‌که در فاصلهٔ دوکابینهٔ شما ، زمامدارکارهای مملکت بودند ، حمل نمائید ، و گرسنگی خوردن مردم را پیراهن عثمان کرده ، تقصیرآنها وانمود کنید، لازم میدانیم، دراین موضوع قدری بسط مقال دهیم.

قحط و غلای سال ئیلان‌ئیل ۱۲۹۶ ، و دو ماههٔ بهار سال یونت ئیل ۱۲۹۷ نتیجهٔ پنجسال خشکسالی و تاخت وتازقشون اجنبی درسرتاسر خاك ایران بود که مایهٔ زراعتی را درکلیهٔ این مملکت بمرور تحلیل برده و ته انبارها و ذخیره های شخصی و عمومی را

بالمره بالا آورده ، و در تهران مسأله سن‌خوارگی ورامین ، که در این سه سالهٔ اخیر مالك ورعیت را ازهستی انداخته ، مزید برعلت گشته بود. سال قبل از مجاعه (لوی‌ئیل ۱۲۹۵) هم بقدری خشکی وکم بارانی در این مملکت وجود داشت که غالباً زارعین باندازهٔ بذرهم برداشت نکردند. اختلال روسیه وگرسنگی خود اهالی آن مملکت ، وجنگ‌های بین‌المللی که در تمام حدود ایران بمنتهی درجهٔ شدت در کار بود ، توسل بهر همسایه را غیر ممکن میکرد. حبوبات مأکوله چیزی هم نیست که بجدیت و اقدام وفعالیت ، بایجاد آنها بتوان مبادرت نمود . تنها چاره که برای هیئت دولت وقت باقی ماند ، همان گران خریدن و ارزان فروختن بود ، که باین وسیله کمکی بمردمان فقیر نموده ، و از ترقی قیمت تا اندازه‌ای جلوگیری نماید ، و از گندم و جو گذشته ، برنج را بجای نان قوت عمومی قرار دهد .

در تمام مدت کابینهٔ علاءالسلطنه و یك قسمت از زمامداری عین‌الدوله ، نانی که یك من چهارپنج قران برای دولت تمام میشد ازقرار یك من دوهزار و دو عباسی بفروش رفت ، بعدهم که گندم تمام شده یقین کردند که دیگر نمیتوان با نان مردم را سیر کرد ، قیمت آنرا بچهار قران وسه عباسی ترقی داده ، دم‌پخت را بجای نان یکمن سی‌و دوشاهی یعنی نصف قیمت واقعی آن برای مردم تدارك کردند . فراوانی دم‌پخت را هم در کابینهٔ مستوفی‌الممالك همه کس در نظر دارد . فقط یك ماههٔ ثور ، یعنی اواسط دورهٔ زمامداری صمصام‌السلطنه ، این غذای برنجی‌هم نسبةً کمیاب بود که آنرا هم بخرابکاریهای مشارالملك وزیرمالیهٔ آن کابینه ، نسبت داده ، میگویند برای کارچاقی شما عمداً دم‌پخت پزیها را بست و برنجهای دولتی را بخانه‌دارها فروخت که مردم زودتر بجان آمده ، بلوا کنند صمصام‌السلطنه ، برود، وشما بیائید. ازاول جوزا هم که فراوانی شروع ودراوائل سرطان قیمت نان بسه قران وقحطی بآخررسید. تلفات مردم اگردرست بنگریم ، نه ازگرسنگی بلکه غالباً از حصبه بود که مردم بواسطهٔ عدم اعتیاد ببرنج و خوردن چیزهائی که مواد تغذیهٔ آن کم بود ضعیف شده ، و برای قبول امراض مهیا و قوهٔ مقاومت با مرض از آنان سلب شده بود . اگر سرایت مرض حصبه را هم که بعلل سابق‌الذکر داءالقحطش مینامند، براین جمله بیفزائیم می‌بینیم که عدهٔ کثیری از تلفات ، از جمله اشخاصی بوده‌اند که با غلا و تنگی سرو کاری نداشته و مردمان مرفهی بوده‌اند ، و معذلك باین مرض مبتلا شده و بدرود زندگی گفته‌اند .

شما وطرفداران و روزنامه‌جات اجیر شما خیلی سعی کرده‌اید که فراوانی ارزاق را در دورهٔ ریاست وزراء خودتان ، بحسن تدبیر و سیاست عالیهٔ خود ، نسبت بدهید ، ولی همه کس میداند که قحطی و تنگی و گرانی در سر خرمن سال یونت‌ئیل ، دوماه قبل از جلوس شما برمسند ریاست تمام شد، وازآن ببعدنوبت فراوانی و ارزانی رسید ومخصوصاً ابتدای زمامداری شما ، دربحبوحهٔ خرمن پرحاصلی اتفاق افتاد که تقریباً ازتمام بلوکات گندم و جو، بطور وفور وارد پایتخت میشد و اگر گرفت وگیرها وشدت عملهای بیمصرف

کارکنان شما از قبیل تحدید دروازه برای ورود غله و گرفتن آرد و گندمی که مالکین برای نان خانهٔ خود میآوردند درکار نمیآمد ، امر نان این شهر خودبخود، بدون احتیاج بهیچ اداره و مدیر و بدون یکدینار خرج صورت میگرفت . منتهی ، شما مثل اینکه بخواهید عمداًکار را خراب کنید ، آنقدر این رویهٔ بی‌اساس را تعقیب کردید و بقدری بر گندم دار و چاروادار و نانوا و نانخور تنگ گرفتید ، وکار را از جریان طبیعی خود خارج کردید که واقعاً اگر کسی میخواست عمداً قحطی در مملکت ایجاد کند ، تاکار را بدست بلژیکی بسپرد باین خوبی از عهده برنمیآمد .

شما دربیانیه‌ای که برای خواباندن چادرروضه‌خوانی مسجد شیخ‌عبدالحسین‌داده‌اید تمجید زیاد از موسیو مولیتر نموده اظهار کرده‌اید که « بمن ایراد میکنند که چرا امرنان شهر را بیك نفر خدمتگزار جدی دولت رجوع کرده‌ام » در اینجا لازم است اولا اندازهٔ خدمتگزاری این مسیو ، وثانیاً سبب اعتراض مردم را دراین انتخاب شما تشریح کنیم :

موسیو مولیتر در اواخر سنبلهٔ سال قبل (یونت‌ایل ۱۲۹۷) بسعی و مجاهدهٔ شما و بموجب رأی کمیسیونی ، که برای تصویب این کار تعیین فرموده بودید با اختیارات تامه وارد امرارزاق شد. خریدهای او، بموجب اعلاناتیکه خود او برای تعیین قیمت درفصول مختلفه منتشر کرده است درماه سنبله ؛ از قرار خرواری چهل[1] و در ماه میزان ، سی و پنج و درعقرب سی و درقوس و جدی و دلو تا سرخرمن ، بیست و پنج تومان بوده است . برفرض اینکه مقدار خریدچند روزماه سنبله و دوماههٔ میزان وعقرب را نظربهجوم مردم در فروش جنسهای خود ، معادل خریدهای از قوس تا سرخرمن هم تصور کنیم گندمهائی که ازبلوکات تهران خریده است روی هم ، خرواری سی تومان برای او تمام شده است. عین این گندم سی تومانی را درتمام مدت ، بسی ونه تومان بنانوا فروخته است که نانوا هم نان را از قرار سه قران ، بفروش برساند. پس در هر خروار گندم نه تومان تفاوت عاید ادارهٔ ارزاق شده و مردم قحط زدهٔ این شهر ، هریك من نان را سه عباسی گرانتراز قیمتی که برای دولت تمام شده است خورده‌اند .

این تفاوت ، که اقلا درجنس های خریداری بسیصد هزار تومان بالغ خواهد شد ، باید نفع دولت و درآخر سال یعنی سرخرمن هذه‌السنه قوی‌ئیل ۱۲۹۸ در صندوق ادارهٔ ارزاق موجود باشد .

ولی این سیصدهزار تومان موجود نیست . سهل است همینکه بحساب خزانه وبانك و خالصه و اربابی تهران رجوع میکنیم ، می‌بینم این مسیو ، ازنقد وجنس هفت کرورهم دستی گرفته و میگوید تمام این مبلغ هنگفت ، یعنی هفت کرور و سیصد هزار تومان را بمصارف اداری هفت هشت ماههٔ ادارهٔ ارزاق رسانده است . از او حساب خواستید . تمام جدیت هائیکه در این زمینه ، ازطرف ادارات مربوطه و روزنامه جات و حتی خود شما

---

۱ ــ گندم که در ماه اسد بسی وپنج تومان رسیده بود ، بواسطهٔ سختگیریهای احمدآذری بچهل تومان ترقی کرد .

بعمل آمده عقیم ماند. این «مأمور جدی»، «این خدمتگزار دولت» به «فرس ماثر» مستمسک شده، حساب نداد و رفت، واز همینجا معلوم شد که حساب این مسیو واقعاً با کرام الکاتبین و درعالم این اول دفعه است، که یکنفر صاحبجمع درمقابل مطالبهٔ حساب «بفرس ماثر» تمسک میجوید و از ارائهٔ حساب خود ولو بی سر و ته و گزاف هم باشد استنکاف مینماید.

لیکن ما میتوانیم مدلل کنیم که با این هفت کرور و سیصد هزار تومان که این «خدمتگزار جدی دولت»، در عرض ششماه خرج ادارهٔ ارزاق کرده است، ممکن بود یکسال مردم این شهر را بنان مهمان کرده، بتوسط فراش اداری نان دو رویهٔ تخمه زده برای اهالی فرستاد. حساب آنهم اشکالی ندارد، زیرا روزی دویست وپنجاه خروار گندم برای نان مردم این شهر کاملا کافی است. درماه، هفت هزار و پانصد خروار حساب کنیم پنج کرور و دویست هزار تومان خواهد شد، و دو کرور و صد هزار تومان باقیمانده هم برای مصارف دکانهای نانوائی، و مواجب فراش مأمورتوضیع نان و اعضاء وهیئت مدیرهٔ این کار و تفاوت کرایهٔ ده دوازده هزار خروار جنسهای معمولی از ساوه و عراق وقزوین و دامغان، و حتی برای قیمت خشخاش و سیاه دانه، هرقدر هم زیاد باشد کاملا کفایت میکرد، و برای کنتراتچی و سایر متصدیان هم بی نان و پیازی نبود.

اگر شما با خوداین مسیو، یاآقای تدین که در کمیسیون مقدماتی امرنان[1] ازمسیو خیلی حمایت‌میکرد، درقسمت اخیراین حساب ما تردید داشته باشید،ممکن است بتوسط یك اعلان در روزنامه، ازما توضیح بخواهید، ما هم بشما قول میدهیم درسرهفته بودجهٔ کامل مسیو پسند این مصارف را درهمان جریده باطلاع شما برسانیم. حتی همان طور که ازپول فروش ایران بدولت انگلیس، نان یکسال مردم پایتخت ایران را یك لقمه‌کرده بگلوی میلیتر چپاندید، اگر ارادهٔ مبارك تعلق گرفته باشد که از بقایای آن وجه، یکسال هم مردم این شهر را مهمان کرده و برای خود دعاگو، و برای قرارداد هوا خواه، زیاد نمائید شاید نه، بلکه یقین بداوطلب کنترات این کار نظر بصرفه‌ای که درآنست، زیاد بر بخورید، وحتی خرج قهوه‌خانهٔ حضرت اشرف را هم تقدیم بکنند، ضمناً حاجی محمد حسین بنکدار و حاجی محمد حسین رزاز وآقای اسلامبولچی[2] هم بیکارنمانده، ازسروا میشوند. باور ندارید! اعلان فرموده ملاحظه فرمائید!

۱ـ درآن دوره هم مثل این دوره رسم بود دراین کمیسیونها که برای اسکات عامه تعیین میشوند، همیشه در ضمن سایر اعضای کمیسیون که رأی آنها دستوری بود یکنفرهم که دوست و دشمن به بی غرضی او معتقد باشند تعیین میکردند که بی‌طرفی وبی‌نظری خود را برمردم مدلل کنند. دراین کمیسیون هم برادرم آقا میرزا رضا را بعضویت معین کرده بودند. زیراآنمرحوم بضدیت با بلژیکی ها معروف بود.

برادرم هم درکمیسیون تا توانست معایب کار را بنظر سایراعضای کمیسیون رساند ولی بالاخره آنها رأی دستوری خودرا اظهارکرده، آقا میرزا رضا را در اقلیت گذاشتند. من از گفتهٔ آنمرحوم است‌که هواخواهی شدید بعضی ازاعضای کمیسیون را دراینجا متذکر شده‌ام.

۲ـ این سه نفر از بازاریها وکارچاق‌کن وثوق‌الدوله بودند.

سبحان الله ! هیچ حقه بازی باین شیادی نیست . کابینه های سابق ، در سال قحطی برای ترفیه حال فقرا ، باعایدی خود این مملکت نان و دم پخت را بثلث ونصف قیمت واقعی آن بمردم میخورانند آنها را مقصر وبی کفایت قلمداد میکنید ، و خودتان درسال فراوانی یك ربع برقیمت واقعی نان افزوده ، و مبلغ حاصلهٔ از آن را با هفت کرور پولی که در حقیقت قیمت عرض و ناموس افراد اهل این مملکت است ، بحلق بلژیکی ها کرده ، حماسه خوانی هم میکنید و خود را غمخوار هم وطنان عزیز هم میخوانید !

اما سبب اینکه در سال گذشته بشما ایراد میکردند ، که چرا امر ارزاق این شهر را به یکنفر بلژیکی سپرده‌اید ؟ اولا سال گذشته ، در موقعی که شما این اقدام‌را فرمودید ، جنگ بین المللی تمام نشده ، و مردم تصور نمیکردند که چهار پنج ماه بعد از خرمن ، این جنگ عالم سوز خاتمه بیابد ، و فکر میکردند که انگلیسها قشون پر عدهٔ خود را تا سر خرمن دیگر ، در قزوین وهمدان و گیلان و قفقاز نگاهداشته و آنها را از غلهٔ ایران خواهند چرانید ، و گذشته از این ، برای قشون بین النهرین خود هم محتاح بغله خواهند بود و با برهان و منطق تصور میکردند که یکنفر اروپائی، آنهم بلژیکی که در امر ارزاق و حمل و نقل گندم و جو صاحب اختیار تام باشد ، بخوبی می تواند حاجت جنگی دولت معاهد خود را بر آورده ، و مردم این مملکت را مثل سنهٔ گذشته دچار غلا و تنگی نماید .

شما خدمت خودتان را کردید ، و اگر جنگ خاتمه نیافته بود ، مسلماً اینکار واقع میشد . اتومبیلهای انگلیس ، هرچه بقفقاز و گیلان میبرد ، در عوض از قزوین و همدان ، گندم برای بین النهرین حمل میکرد . از این هم که بگذریم ، سال قبل، هنوز مردم ایران را مال خودشان دانسته ، وبمداخلهٔ خارجه ، در امور این مملکت ، ولواز راه استخدام هم که بود ، راضی نبوده ، و با برهان و منطق وتجربه ، اظهار میکردند، یکنفر اروپائی ، هرقدر امین و صدیق و جدی باشد ، سزاوار نیست امری از امور این مملکت خاصه ارزاق مسلمانها ، را عهده دار شود . زیرا از علم و درایت و جدیت و امانت گذشته ، قومیت و ملیت هم شرط استخدام دولتی هست ، و اگر این نکته طرف توجه و رعایت نبود ، البته لوید جرج و اسکویت ، برای مقامی که شما حائز هستید ، مناسب تر بودند ، و اینکه با همهٔ خیانت و ناشیگری هائی که از شما ناشی میشود ، باز هم شما را بر آنها ترجیح میدهند، فقط بجهت کلاه ایرانیست که سر شماست ، و الا آنها در صحت وامانت و علم و درایت ، بر شما ترجیح داشته و در پیشرفت دادن مقاصد انگلیس‌هاهم ، شما از آنها ، وا نمی مانید .

اما راجع بامراض عمومی ، همه کس در نظر دارد ، که مرض حصبه با قحطی یك دفعه از این مملکت زایل گشت ، و در هنگام جلوس شما بر مسند ریاست وزراء ،

همانطور که غلا و تنگی از این مملکت بار سفر بسته و جای خود را بارزانـی و فراوانی داده بود ، امراض عمومی هم تمام شده و صحت و سلامتی ، بجای آن استقرار یافته بود .

امراضی که واقعاً چرخ نظام اجتماعی و زندگانی افرادی را متوقف میساختند ، در اواخر کابینهٔ مستوفی الممالك و اوائل کابینهٔ صمصام السلطنه ، در این مملکت استیلا داشت ، نه در زمان تأسیس کابینهٔ شما . برای چشیدن تلخی و تحمل مصائب آن‌روزهای سخت ، دست طبیعت کسان دیگر را بر سر کار گذاشته بود نه شما را . بلی ! دو ماه بعد از تأسیس کابینهٔ شما ، بر اثر وزش باد های سخت ، زکام عمومی ، در عرض ده روز (۲۰ ذیحجه تا سلخ) در این شهر شایع شد ، و سایر شهر ها و دهات این مملکت هم ، بنوبهٔ خود مبتلا باین مرض گشتند و حتی در این شهر ، یکی دو روزی ، کار ها را هم تعطیل کرد ، ولی نظر بحسن عاقبت و کمی و کوتاهی مدت آن که بیش از دوسه روز مبتلا را زحمت نمیداد ، مردم شهر تهران باین مرض مسری میخندیدند .

در هر حال ، نه کابینه های سابق ، در زمان حکومت خود ، میکروب حصبه بآب داده بودند ، و نه شما در نوبت خویش سولفات دو سود و آب هندوانه و آسپرین و آلو زرد و قیمه شوربا و نخودآب به باد زده های دورهٔ خود خوراندید .

میگوئید : « مناسبات خارجی ما تعطیل و روابط ما با دولت انگلستان ، دولتی که در آن موقع بیش از همه مساعدت و مخالفتش مؤثر در وضعیات داخلی بود تیره و مبهم . »

روابط خارجی ایران در کابینه های قبل از شما تیرگی نداشت ، و روابط معمولی و متناسب با اوضاع در بین بود . شاید نگرفتن اقساط مورا توری یوم را میخواهید دلیل تیرگی وابهام روابط ایران وانگلیس محسوب کنید، درصورتیکه این از محسنات‌اشخاصی است که شماکارهای‌آن هارا دراین بیانیه وبیانیهٔ تبعیدیهٔ[1] خود ببدی تعبیر میکنید ، زیرا آنها نمیخواستند لیره را از قرار دو تومان گرفته ، و از قرار شش تومان پس بدهند و مملکت را با عایدی خود اداره میکردند .

یك موضوع دیگرهم هست ، که دولت در فاصلهٔ دوکابینهٔ شما امتیازتازه‌ای بانگلیسها نداده ، کلاه خودرا دراین چهارده ماه حفظ کرده بود .

خوب درنظرداریم وقتی که در دورهٔ دوم تقنینیه ، در وزارت امور خارجه خودتان میخواستیدامتیاز لولهٔ نفت ازانزلی برشت را بکمپانی نوبل تابع روس بدهید، وپیشنهاد این مسأله را شب رمضان درمجلس شورای ملی طرح کرده بودید، بعضی از وکلاکه‌آنچه فکر میکردند دراین امتیاز نفعی برای ایران نمیدیدند ، از شما میپرسیدند برای چه

---

۱ ـ مقصود بیانیه ایست که وثوق الدوله بعد از برهمزدن روضه خوانی مسجد شیخ ـ عبدالحسین و تبعید مؤسسین آن بقزوین ، درجراید پایتخت منتشرکرد .

ما بدادن این امتیاز رأی بدهیم ؟ در جواب میفرمودید: « برای‌ایجاد حسن روابط » و بقدری این چندکلمه را بمورد و بیمورد استعمال نمودید ، که مجلس از مزه افتاد وتکرار یك جمله در موارد متعدده موجب ملال مجلسیان و تماشاچیها شد .

پس از این دو مقدمه ، میتوانیم نتیجه بگیریم که شما روابط کابینه‌ای راکه امتیاز بخارجه ندهد و حقوق دولت را ، ولو به‌پروتست و اعلان[1] هم باشد حفظ کند تیره میدانید ازاینرو معلوم میشود قبول اولتیماتم روس و تحمل سلطنت مستقلهٔ صمد خان شجاع‌الدوله در آذربایجان ، و عضو فاسد خواندن آن مملکت برای تسلیم بدولت روس ، و پذیرفتن قروض متفرقه، بخصوص ارباب جمشید بحساب دولت وتصدیق پلیس جنوب وعقدقراردادیکه سرتاسر شمال این مملکت را ملك طلق خوشتاریای روس میکرد و عملی کردن کمیسیون مختلط که روسها بزور اجازهٔ آن را تحصیل کرده و هیچیك از اسلاف شما جرأت عملی کردن‌آنرا نداشتند، همه را برای ایجادحسن روابط‌کرده‌اید، ورسیدگی نکردن بدعاوی تجار ایرانی بر بانك‌های خارجه و همراهی با اتباع دول ، درضبط املاك مردم ، و دادن وجه‌الخساره‌های بی‌اساس باتباع دول خارجه وتحمل تاخت وتازهای قشون روس وانگلیس در سرتاسر این مملکت ، و آخرالامر ، افزایش قیمت بلیط تراموای و راه‌آهن حضرت‌ـ عبدالعظیم ، که کابینهٔ صمصام‌السلطنه با همهٔ گربه رقصانی های کمپانی رد کرده و جواب قانونی بنمایندهٔ‌آن اداره داده بود ، همه بجهت ترس از تیرگی وابهام روابط بوده‌است .

ای وای ! فراموش کردیم . شاید شما تیرگی وابهام روابط ایران و انگلیس را از این راه تصور کرده‌اید که دولت انگلیس بهیچیك از رئیس‌الوزرا های دورهٔ تجدد ایران نشان نداده و برای شما نشان درجهٔ دوم حمام فرستاده‌است . بلی ! شك نیست که بعد از مرحوم میرزا علی‌اصغرخان اتابك اعظم این نشان برئیس‌الوزراهای ایران داده نشده بود والبته این ارسال نشان نشانهٔ کمال مودت و علامت بزرك حسن روابط بین دولتین است . ولی اگردرسابق برای رئیس‌الوزراها، وحتی نایب‌السلطنه‌ها هم نشان حمام نمی‌فرستادند برای وزراء مختار خود هم که دراین پایتخت مقیم بوده‌اند نشانی اهدا نمی‌کردند . آیا دلیل این که کابینهٔ سن ژام در آن واحد هم برای شما نشان حمام فرستاده و هم جناب سرپرسی‌کاکس وزیر مختار خود را بنشان سن ژرژسن میشل (که معمولا بسفرای‌کبار داده میشود نه وزرای مختار) ممتاز نموده‌است چیست ؟

سختی و شق کمانی دولت انگلیس ، در محترم داشتن نشان‌های خود چیزیست که همه‌کس شنیده و همه میدانند که آن دولت در اینموضوع چه‌اندازه دقیق است تا کسی کار بزرگی برای‌آن دولت نکرده ، وخدمت شایانی تقدیم ننموده باشد باو نشان ،آنهم بالاتر از مقام او نمیدهند . معلوم میشود خیانت شما بایران ، و خدمت جناب سرپرسی کاکس بمملکت خود ، در عقد این قرارداد خیلی درنزد اولیای کابینهٔ لندن اهمیت و قدر داشته

---

۱ ـ مقصود اعلان الغای کاپیتولاسیون است‌که کابینهٔ صمصام‌السلطنه بآن مبادرت نمود .

است که در آن واحد ، برای شما نشان درجه دوم حمام ، وبرای ایشان ، نشان سن‌ژرژ سن میشل فرستاده‌اند .

مینویسید : « بالاخره تمام موجبات بدبختی و انقراض مهیا ، و باندك اشتباه و خود پرستی و یا تعلل ولاقیدی ، و یا جبن و بددلی ممکن بود آخرین ضربهٔ مخاطرات متوجه حیات سیاسی و استقلال ملی ما گردد .»[1]

بعداز تشریحاتی که از اوضاع زمان قبل از ریاست وزراء شما کرده ، و توضیحاتی که ازبیانات سابقهٔ شما داده‌ایم ، دیگراین جا محتاج بهیچ گونه اطاله وتطویلی نخواهیم بود، ومی‌دانیم که اوضاع داخلی و خارجی مملکت ما درآن روزها نه فقط اوضاعی بالمره عادی و معمولی ، بلکه از خیلی جهات از اوقاتی که شما از ریاست وزراء سابقتان کناره - جوئی کردید بهتر ، و برای اجرای اصلاحات مناسبتر بوده‌است .

مینویسید : «درچنین موقع خطیر وایام سیاهی بودکه متوکلا علی‌الله ، بااعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت خودخواهی و خودپسندی را ازنظر دور کرده ، و منافع ملت را بمصالح شخصی ترجیح داده ، وازهیچ مخاطرهٔ جانی وشرافتی نهراسیده بارسنگین مسؤلیت خدمت‌گزاری مملکت را بردوش گذاردم . »

اگرچه ما تمام جهاتی که شما برای تیرگی ایام و خطیری موقع ریاست وزراء خود ذکر کرده بودید ، یکی یکی تحت دقت آورده و ببرهان و منطق همه را جواب گفته ، و معمولی بودن آن روزها راکاملا ثابت کرده‌ایم ، ولی چون می بینیم شما خیلی اصراردارید که آن ایام را فوق‌العاده خطرناك وسیاه وانمود ، وپهلوانی خودرا درقبول مسندریاست وزراء دراین موقع باثبات برسانید ، ناگزیریم روزهای تیره و سیاه ، ومواقع خطرناکی که ایران دراین چهارده سالهٔ دورهٔ انقلاب داشته‌است ، بطور فهرست بخاطر شما بیاوریم تا خودتان هم معمولی بودن ایام ریاست خودرا متذکر شوید .

کشمکش‌های انجمنهای تهران وولایات با شاه مخلوع ، ونزاعهای موضوعی‌استبداد ومشروطه ؛ قتل میرزاعلی‌اصغرخان اتابك اعظم ، اعلان معاهدهٔ ۱۹۰۷ بین روس وانگلیس قضیهٔ میدان توپخانه ، سوء قصد نسبت بشاه مخلوع ، وانداختن بمب باتومبیل پادشاهی ،

۱ـ ملت ایران این قرارداد راکه تمام این بیانات برای اثبات بیچارگی او و واداشتن بقبول آن بود ردکرد و فاتحهٔ بی الحمد برای عاقدین آن خواند وبحمدالله نه همین خلاف‌این گفته‌ها ظاهرگشت بلکه روز بروز بجلو میرود و عنقریب ثابت خواهد شدکه یکمن ماست چقدر کره و یکمن آرد چقدر فطیر دارد و اگر امروز کره قدری پردوغ و فطیر واقعاً فطیر وقدری بی مایه و ورنیامده‌است بزودی بخواست خدا این منقصت ها را هم مرتفع وانشاالله علیرغم این یاوه سرائیها از هیچکس وانمی‌مانیم . جوانان . بجلو بجلو ! خدا بقدمهای شما قوت و به مغز شما توانائی فکر بدهد . من هشت نه ماه است‌که وارد هفتاد و چهارمین سال‌زندگانی‌خودگشته وازکار عملی افتاده‌ام و اگر نه حاضر بودم همه جا قدم بقدم با شماها باشم ولی بدانیدکه دعای خیرمن در همه جا با شماست . از من‌کار دیگری برنمی‌آید .

فتنهٔ میرهاشم درتبریز ، وقتل ونهب رحیم خان چلپیانلو درآذربایجان ، تصمیم انجمنهای پایتخت درخلع پادشاه ، وعزیمت پادشاه ازشهر بباغشاه ، وقشونکشی برضد مشروطه‌طلبان و قتل احرار ، وبمباردمان مجلس شورای ملی ، جنگ‌های داخلی در آذربایجان و اکثر نقاط ایران ، واقعهٔ تبریز و جنگ ده ماههٔ ستارخان با قشون دولتی ، واقعات فارس و شیخ ذکریا و سید عبدالحسین لاری ، طلوع مجاهدین از رشت ، وآمدن آنها بسمت‌تهران آمدن قشون روس بتبریز وقزوین ، و ورود مجاهدین بپایتخت ، و جنگ سه روزهٔ ملیین با قشون دولتی ، خلع شاه ماضی ، و جلوس اعلیحضرت سلطان احمد شاه ، گرفتاریهای اعزام شاه مخلوع بسمت روسیه و سختی‌های سفارت روس ، فتنهٔ ملا قربانعلی در خمسه ، کشمکش دائمی قزاق با هرقوه تأمینیه، وضدیت‌های سفارت روس با احرار، مأمور گماشتن سفارتین بروزیرخارجه برای مطالبهٔ قسط مقرری شاه مخلوع ، قشونکشی‌های دولت برضد نایب حسین‌کاشی واشرارکاشان ، ضدیت بین احزاب و قتل مرحوم آقا سید عبدالله مجتهد و میرزا علیمحمدخان و میرزا عبدالرزاق خان وغیره ، نزاع اسلحهٔ مجاهدین و وقعهٔ پارک بی رئیس ماندن مملکت در مدت ششماه ، قتل مرحوم صنیع‌الدوله بتوسط اتباع روس و بی مجازات ماندن آنها ، کشمکش بین اعتدال و دمکرات ، آمدن شاه مخلوع به‌گمش‌تپه و محصور شدن پایتخت ازسه طرف ، ومقابلهٔ دولت با سه هزارقشون چریك مازندران ، و دوسه هزار تراکمه وسی هزار نفرکرد و لر ، ضدیت دولت روس و انگلیس با شوسترو اولتیماتم آن دولت دراین موضوع بایران ، و ضدیت احزاب در همه جا بخصوص تهران و تبریز و جنگ احرار با قشون روس در تبریز ، و بالای دار رفتن ثقةالاسلام ، در روز عاشورا بدست روسها ، انحلال مجلس دارالشورای ملی ، دنبالهٔ اقدامات سالارالدوله در بروجرد وکرمانشاه وهمدان ، قتل یفرم ، و فتنهٔ موفق‌الملك در خمسه ، فتنهٔ طالب‌الحق در مشهد و بمباردمان گنبد و حرم مطهر حضرت رضا علیه‌السلام ، از طرف قشون روس ، آمدن سالارالدوله برای دفعهٔ دوم بخاك ایران وعبور او ازنزدیکی پایتخت ، و رفتن او بخاك خراسان و استرآباد ، مهاجرت نایب‌السلطنه باروپا ، و غلا وتنگی آذوقه و ارزاق واقعهٔ ناصردیوان درفارس ، نزاع اسلحه ازبختیاریها بتوسط ژاندارمری وجنگ یك‌شبانه روزهٔ آنها در تهران ، طلوع جنگ‌های بین‌المللی و اقدامات مأمورین آلمان برضد نفوذ دولتین روس وانگلیس، کشمکش دائمی قشون ترك وروس درخاك ایران واستیضاح مشهور دمکراتها ازکابینهٔ عین‌الدوله ، آمدن قشون روس تا دو فرسخی شهر تهران و عزم دولت در تغییر پایتخت و حرکت قوای ملی بسمت قم ، متلاشی شدن مجلس شورای ملی ، مقابلهٔ قشون روس با احرار و ژاندارمری در قم و ساوه و عراق وبروجرد و همدان وگلپایگان و ملایر وکرمانشاه و اصفهان ، وقایع فارس وکرمان وضدیت احرار وژاندارمری وایلات آن مملکت با قشون انگلیس و غیره ، وقعهٔ رباط‌کریم شش فرسخی تهران وکشته شدن عدهٔ کثیری ژاندارم‌بدست روسها ، انحلال ژاندارمری ، کمیسیون مختلط، نهب‌وغارت روسها در تمام شمال و مرکز مملکت ، قحطی سال ئیلان‌ئیل و ناخوشی .

خود شما ، گاهی از نزدیك و زمانی دور با وقایع سیزده سالهٔ دورهٔ انقلاب که ما برجستگی‌های آنرا بطور دفیله از نظرشما گذراندیم ، سروکار داشته وجزئیات ومقدمات ومقارنات آن را بهتراز همه‌کس درنظر دارید ، آیا زمان ریاست وزراء شما هیچ شباهتی با ادوارگذشته داشته است .

میگوئید : « بدیهی است در اول امر محض تغییر و بهبودیت موقتی اوضاع ، مجبور بودم با هرنوع سعی و تلاش وسائل آنی وفوری تهیه و تدارك نمایم ، تا با وضعیاتی که مستلزم مخاطرات و مهالك آنی بود مقاومت ، وفرصت‌کافی برای امعان نظر ومطالعهٔ دقیق در هنگامهٔ عظیم دنیا و تجسس طرق ممکنه برای اصلاحات و تأمین حقیقی آتیهٔ مملکت تحصیل نمایم . »

بعد از تحقیقات وتشریحات سابقه، فقط چیزیکه درجواب این جمله از بیانیهٔشما برای ما میماند، همین است که بپرسیم. کدام سعی؟ کدام تلاش؟ برای مقاومت باچه مخاطره و چه مهلکه ؟ معهذا از اعتراض برکلمهٔ «بهبودیت» آنهم از طرف شما که درنوشتجات و اشعار خود ، هیچ از رویهٔ ترکستانیها قدم پائین‌تر نمیگذارید نمیتوانیم خودداری کنیم .

مینویسید : « حالت من درآن ایام مانند غریقی بود که اول بحکم اضطرار بهر تخته پارهٔ متوسل گردد ، تا خود را بوسیلهٔ آن بکشتی نجات برساند . بهمین دلیل در تصمیمات و عملیات خود ، اگر معارضی میبافتم و منقد بی‌خبر از اوضاع میدیدم ، طرف توجه قرار نداده برای رسیدن بمقصد ، یعنی نجات مملکت احکام عقل و دانش را ، بر احساسات خود و دیگران ترجیح میدادم . »

در جای خود ثابت کردیم که شما غریق نبوده ، بلکه فعال مایشاء بودید و معارض و منقد هم نداشتید . زیرا مجامع وروزنامه‌جات که منبع تعرض وتنقید هستند ، در دورهٔ شماگرفتارقانون حکومت نظامی بودند . شما هم در تقسیم پول بین منفعت پرستان کوتاهی نمیکردید. پارتی‌های شما هم که ازهیچگونه دوندگی و انتشار مضایقه نداشتند . فقط از روضه خوانی مسجد شیخ عبدالحسین بوی فی‌الجمله تعرض وتنقیدی میآمد ، که‌آنراطرف توجه قرار داده ، سهل است مؤسسین‌آن را بقزوین تبعید ، حتی برای این‌کار، بیانیه‌ای هم صادرنمودید. نمیدانم اگر میخواستید احکام احساسات خود را برعقل و دانش ترجیح بدهید ، چه میکردید ؟ شاید درآنصورت ، دهن مردم بدبخت این شهر را هم میدوختید وگوش‌ها راکر و چشمها راکور میساختید .

میگوئید : « بسی مشعوف و خرسند هستم که بیاری خدای متعال ، نخستین تکالیف خودرا با هدایت عقل و وجدان و نیروی آندرجه از قوه و توانائی‌که باری‌تعالی جل‌اسمه‌باین بندهٔ ضعیف عطا فرموده ، درتهیهٔ وسائل پیشرفت موقتی ودرعین حال خاتمه دادن بمخاطرات و منع عوائق داخلی و خارجی با حسن فداکاری ، تا حدی‌که مقدورشد انجام دادم . »

فتح نمایان شما در این دورهٔ ریاست وزراء، که خود در بیانیه های خودتان کراراً بآن اشاره کرده‌اید، گذشته از تلف کردن هفت وهشت کرور پول وپر کردن کیسهٔ بلژیکی ببهانهٔ ادارهٔ ارزاق دو موضوع بیش نیست: یکی افزایش قوای تأمینیه، که عدهٔ آنرا ازسه هزار اسماً بیازده هزار نفر رسانده‌اید، دیگری گرفتاری نایب حسین کاشی واتباعش.

البته خودتان تصدیق دارید که ژاندارمری ایران که بسعی ژنرال یالمارسن سوئدی تأسیس شده بود، بعداز تمرد کلنل ادوال، و سوق عده‌ای ازاین قوه بجنك روسها، فقط ازحیث عده و اسلحه تنزل کرده و ادارهٔ مرکزی و تأسیسات و ابنیه و محل پست‌های آن، بانضمام صاحبمنصبان ارشد، کماکان باقی بود. بنا براین برای تکثیر عده و ازدیاد نفرات جزیك اجازه و پول واسلحه چیز دیگری لازم نبود و سابقاً اشاره کرده‌ایم که پول این تکثیر عده ازکجا بشما رسیده و بکدام نظر موفق باینکار شده‌اید. گذشته ازاین، منکر نمی توانیدشد که دراول سال، فقط بودجهٔ قوای تأمینیه را ازقراریازده هزار نفر نوشتید که بمرور تکمیل شود، معلوم نیست که در موقع صدور این بیانیه (ششماه قبل) پنجهزار نفر بیشتر بوده‌اند، چه امروز هم که ماه یازدهم سال بآخر رسیده است، هنوز عدهٔ آن تکمیل نشده است.

تأمین دادن و آوردن کاشی ها هم بتهران چیز تازه ای نیست که شما مبتکر آن باشید. در هفت سال قبل هم، کابینهٔ علاء السلطنه پسر نایب حسین را با عده ای سوار تأمین داده بتهران آورد. مدتی هم در اینجا اقامت داشتند. منتهی، آنها قولی که دادند محترم داشته و با همه گونه تسلط و قدرت اورا رها کردند. در حقیقت این دفعه ماشاءالله خان گول آن دفعه را خورد و شما از درست قولی اسلاف خود استفاده کرده او را تأمین داده، برای یغما کردن جواهر و نقدینه و اثاثیه و املاك و اسب و تفنگش، حبس و اعدام کردید.

بعد از این دو فقره تشریح، با استجازهٔ از شما سؤال میکنیم که برای جمع آوری چهار پنجهزار نفر عده و اعدام یکنفر تأمین یافتهٔ خالی الذهن، آنهم برای صرفهٔ خودتان، مردم چقدر باید حماسه بشنوند؟ گاهی از راه تعییر سابقین و زمانی از راه ابراز و اظهار قدرت خود. بالاخره در این قسمت اخیر، باخفض جناح و لحن حق بجانب و اگر در اصطلاح مجاز شویم، با لوس گری و خود شیرینی، به تکرار پرداخته صفحه را سیاه کرده اید.

مینویسید: «در ادای این وظیفهٔ صعب پس‌از تأییدات غیبیه وتوجهات اولیای اسلام و اتکای بتقویت شاهانه، که البته علل اصلی موفقیت اینجانب بودند، مساعدت و حسن موافقت دولت انگلستان نیز عامل مؤثر و قوی گردید و البته نباید از امتنان مساعدت های آن دولت خاموش نشست.»

هر قدر شما تکرار کنید، ما هم نا گزیریم تکرار کنیم: که کار شما صعوبت و اشکالی نداشت. تأییدات غیبیه و توجهات اولیای اسلام هم بموجب آیات و اخبار واصول

دیانت حقهٔ اسلامی ، بحال کسی که خیال بر باد دادن استقلال مملکت اسلامی را داشته است مسلماً شامل نمیشود .

میگوئید : « دولت معظم انگلستان در عقیدهٔ جلو گیری هرج ومرج ، وایجاد امنیت و نظم در ایران با دولت شاهنشاهی ابراز موافقت نموده ، وحصول این مقصود را موافق مصالح خویشتن یافته و در حدودی که وضعیت عمومی اجازه میداد ، از کمك با کابینهٔ اینجانب مضایقت ننمودند . »

در زندگانی بین المللی ، کمك با همسایه وجههٔ نظر دول عالم ورفع هرج و مرج حتی نا امنی از راه مبادلات تجارتی ، متوجه همسایه هم شده ، و جلوگیری ازآن مسلماً مستلزم منافع بیشمار برای آن دولت می باشد . رد ما در اینجا ، رد موضوعی است ، و چنانکه درمحلهای خود بثبوت رسانده‌ایم،قبل ازریاست وزراء شما ناامنی فوق‌العاده‌ای در ایران نبوده ، و بخصوص هرج و مرج ، که بهیچوجه در این مملکت وجود نداشته است.

مینویسید : « اگر چه این مساعدت از بعضی حیثیات مخصوصاً از حیث اسلحه و مهمات نظامی ، رضایت بخش و تا آن درجه کافی نبود ، که موفقیت اولیای دولت را در حفظ انتظامات زود تر و بیشتر محسوس نماید ، لیکن همان مقدار کمکی که بادولت ایران بعمل آمد قابل تقدیر و در موفقیت دولت تأثیر کامل داشت . مخصوصاً ، مساعدت مالی در تأمین ارزاق و اقتدار دولت برتأدیه منظم مصارف جاریهٔ مملکت برای استقرار و بقای نظم بموقع و نافع واقع گردید . »

قرض دادن با فرع صدی هفت تشکر ندارد . بلکه این فرع را در اروپا ربح گران « اوزور » می‌دانند ، واین ربحی است که دندان گرد های بنی اسرائیل هم در معاملهٔ با اشخاص پدر مرده یا نیمه ور شکست جرأت تقاضای آنرا ندارند ، و حتی در بعضی از ممالك تقاضای این اندازه ربح را برخلاف قانون محسوب داشته ، مرتکب را محاکمه و مجازات میکنند .

فروش اسلحه کهنه و مهمات بعد ازختم جنگ و رفع حاجت آنهم از طرف دولت تاجری مثل انگلسان ، که هیچ امتنان ندارد ، سهل است ، معمولا کمیسیون و حق الدلاله‌هم باشخاصیکه سر این معامله را بتوانند بهم بیاورند میدهند .

اما اینکه مدعی هستید که کمکهای مالی انگلیس بموقع ونافع واقع شد اگر اجازه فرمائید ، میخواهیم سؤال کنیم : برای کی نافع شد ؟ ولی خواهش داریم در جواب ما نفرمائید برای مملکت ، زیرا در این صورت ما را مجبور خواهید کرد که آنچه سابقاً در خصوص طرز رفتار اسلاف شما نوشته و ثابت کرده ایم که آنها باعایدی مملکت ، مملکت را در سال قحطی اداره میکردند ، تکرار کرده ، حساب مهمانی شهر تهران را در خصوص ادارهٔ ارزاق ، از سر بگیریم ؛ و راجع بقلع و قمع اشرار کاشان و اصفهان هم ، داخل مبحث متروکات آنها شده وارث عملی این قطاع‌الطریقها را که‌از

تاخت و تاز های رعیت و مالك و تاجر این مملکت . گذشته از املاك و اثاثیه دارای سه چهار کرور وجه نقد شده بودند . بشناسانیم . و کفتاری [1] که میراث این خرس ها را بحساب خود و شما جمع آوری میکند . معرفی نمائیم . پس برای صرفهٔ خودتان بشما توصیه می کنیم که شجاعانه اقرار کرده بگوئید : برای پیشرفت مقاصد خود . تا ماهم ادله ای که در این موضوع داریم ، بشما عرض کنیم .

بلی . آقای رئیس‌الوزراء ! اگر پول انگلیسها نبود، البته شما از عهدهٔ سیر کردن حول و حوش و پارتی های منفعت پرست خود بر نمیآمدید . و رضایت همان منفعت پرست ها را در اقدامات خود تحصیل و برای تسلیم ایران بانگلیسها زمینه تدارك نمیکردید . اگر پول انگلیس نبود، کلاشی و مفتخوری را دراین مملکت ترویج و بعناوین مختلفه ، حتی ادای دین ، پول درمیان اشخاص متفرقه تقسیم و کار حکومتهای آتیه را که از تعقیب این رویه بخواهند خود داری نمایند مشکل نمیفرمودید . اگر پول انگلیس نبود ، اینهمه شهریه باشخاص غیر مستحق نمیرسید ، و میزان شهریه بگیر ، دریکسال و نیم دورهٔ ریاست شما از ماهی هیجده هزار تومان ، بسی و شش هزار تومان بالغ نشده ، سعی مجلس شورایملی در تعدیل حقوق بهدر نمیرفت ومواجب دیوانی اشخاص غیرمستحق که تومانی دو ریال پرداخته می‌شد ، تومانی یك تومان کارسازی نشده ، مجاهدات اسلاف شما دراین دوره ، بی‌نتیجه نمیماند. اگرپول انگلیس نبود، ازراه اضافه حقوق مستخدمین دولتی ، مبلغ کلی بر بودجهٔ مملکت افزوده نشده ، آنقدر تجمل بیمورد اداری را بخود اجازه نمیدادید. اگرپول انگلیس نبود، چادرروضه خوانی خیابان لاله‌زار برای‌کارچاقی شما برپا نمیشد ، و چادر مسجد شیخ عبدالحسین نمیخوابید ، اگر پول انگلیس نبود ، مردآباد خالصهٔ انتقالی ، با هزارتومان و هزار خروار جمع خالصگی ، که ازادای همان جمع هم بزور برمیآمد، بصد هزار تومان برای دولت خریداری نمیشد ، و پول آن بکیسهٔ دلال و مصوب این خریداری نمیرفت . اگرپول انگلیس نبود ، روزنامه های طرفدار شما که‌کاری جز تمجید غلط‌کاری های شما نداشته وافکاریك ملت را مسموم کرده‌اندبراه نمیافتاد اگر پول انگلیس نبود، پاکتهای سبك‌وزن سنگین قیمت ، بدرخانهٔ روضه خوانها ودوستان وحتی اضداد شما نمیرفت ، که با خیالات شما همراه شوند و ضمناً شما هم از تفاوت ماهی چند هزار تومان مخارج سری استفاده‌کامل ببرید.اگر پول انگلیس نبود ، بااینهمه مأمور خفیه مواجب نمیدادید ، که دراین شهر زن وشوهر هم از یکدیگر ایمن نباشند .اگرپول انگلیس نبود، اعلیحضرت شاه باروپا سفرنکرده،صفحهٔ ایران برای اقدامات شما بلامعارض نمیماند . اگر پول انگلیس نبود ، مأمورین خفیه ، برای مشوب‌کردن اذهان بولایات داخله و اروپا و عتبات نرفته ، مقاصد شما را در آنجاها انتشار نمیدادند . اگر پول انگلیس نبود ، بودجهٔ مخارج ماهیانهٔ‌گیلان بپنجاه و هفت هزارتومان بالغ نمیشد وماهی ۱۵ هزار تومان بجهت مخارج سری‌آن ولایت تصویب نمیفرمودید. اگرپول انگلیس‌نبود،

---

۱ ـ این کفتار مشار الملك است .

بعنوان خلع سلاح وایجاد امنیت ، سیصد هزارتومان خرج قشونکشی ولایت آرام بی آزار مازندران نکرده ، و در مقابل هفتاد قبضه تفنگ ورندل کوتا بغنیمت نمیآوردید و اسمعیل خان امیرمؤید، برای خوشامد انگلیسها بکرمانشاهان متواری نمیشد، و بیچاره کالامیتسف تبعهٔ روس تلف نشده و جواهرات زیاد اوکه نرخ الماس را دراین شهر تنزل داد، نصیب شما و همدستان شما نمیگردید. اگر پول انگلیس نبود ، وکلای فرمایشی که برای تصدیق وتقویت ایران فروشی خود تدارك دیده‌اید ، منتخب نمیشدند.[1]

۱ــ اگربخواهیم شرح انتخابات این دورهٔ تقنینه را بنگاریم وجزئیات انتخابات هریك از اشخاصی راکه درزمان ریاست وزراء شما ، بعنوان وکالت از طرف ملت تعیین شده‌اند استقصاء کنیم ، یك کتاب باید بنویسیم . زیرا ، کمتر نقطه‌ایست که وکلای آن بآزادی انتخاب شده ، تهدید وتطمیع وحتی فشار و شلاق، سهلست عوض کردن اوراق وآراء درآن مداخله نداشته باشد.

ما برای نمونه ، ازپشت دروازهٔ تهران تا اقصی بلاد مملکت ، و از ملیون با حرارت ، تاوزرای با وجدان ، برای شما چند مثالی ذکر میکنیم ، تامعنی وکلای فرمایشی که در اینجا و سایر مواقع این رساله بآن اشاره کرده ، و خواهیم کرد اقلا برخود شما پوشیده نمانده وتصور نفرمائید ما بی برهان ومنطق میخواهیم بشما افترا بزنیم .

از انتخابات ورامین و خوار وایوان کیف وکشمکشهای بین مدیر روزنامهٔ ایران با عضو عاجز کمیتهٔ جعلی دمکرات(۱) میگذریم ، زیرا خود شما مناقشات آنها را اگر در روزنامه ها نخوانده باشید ، از شکایتهای طرفین که محاکمهٔ این کار را خدمت حضرت اشرف آورده‌اند ، مطالب راکاملااستنباط فرموده‌اید. فقط انتخاب دماوند را شاهد میآوریم که صاحبمنصب ژاندارم مأمور دماوند میگفت : « من خدمت خود را بخوبی انجام داده و امر دولت را در نهایت صحت اطاعت کرده‌ام ، وبا همین شلاق که در دست دارم برسرمردم زدم ، تا مطابق دستور مرکز ،آقای صدرائی ، « یعنی با حرارت ترین پارتی های شما » در دماوند وکیل منتخب شد.»

از انتخـابات اقصی بلاد مملکت و منتخب شدن وزراء هم ، انتخاب شما از فارس ، و نصرت‌الدوله ازکرمانشاهان ، و مشارالملك از سیرجان ، و معتمدالسلطنه اخوی شما ،ازسرخس را مثال میآوریم .

کلیهٔ تعرفه‌ایکه ازمرکز برای انتخاب شیراز رفته ۱۵ هزار ورقه است ، وحضرت اشرف به ۲۵ هزاروکسری رأی از این دارالعلم انتخاب شده‌اید . خودتان میدانید :که این فرعزیاده براصل از چه راه حاصل شده . برای سایر خوانندگان مینویسیم . پانزده هزار ورقهٔ تعرفه در شیراز منتشر شد. با اینکه قبلا خیلی اقدامات برای وکالت حضرت اشرف بعمل آمده بود ، بعد از اخذ رأی ، حس کردندکه اکثریت را حائز نخواهید شد. بموجب تلگراف مرکز ، استخراج آراء چند روزی توقیف و بجای صندوق درب مسجد را قفل و مهر کردند ، و از طراف والی چاتمه سرباز هم درمسجدگذاشته شد ولی شبانه از سوراخ بام مسجد ، آدم پائین رفته ، مقداری ورقهٔ نوشته درصندوق انداخت و مقداری ازاوراق صندوق را بیرون آورده ، منتهی چون مجال

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

---

(۱) میرموسی خان مشیری قوزی . در این موضوع یکی از معاصرین در چکامهٔ مفصلی شعری هم سروده وگفته است :

چزای حسن عمل بین‌که میرموسی خان ندیده خوار ، نمایندهٔ اهالی شد

میگوئید : « بدیهی است در این مدت ، معاندین و جاهلین و ارباب اغراض‌از آنچه بوانستند ، برای اینکه این جانب را خسته و مأیوس یا بکناره جوئی مجبور نمایند،

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

شماره نبودکه بهرعده که ورقهٔ رای بصندوق میریزند بهمان اندازه خارج کنند ، این بود که سروکلهٔ حضرت اشرف بجای پانزده هزار رأی با بیست وپنج هزار رأی ازصندوق بیرون آمد.

تا بداند مؤمن و گبر و یهود ، کاندرین صندوق جز لعنت نبود

مولوی

در انتخاب نصرت‌الدوله ازکرمانشاهان ، همین اختلاف نتیجهٔ استخراج آراء با اوراق منتشره موجود ، ولی تفاضل آن هفت هزار رأی است ، نه ده هزار ، یعنی تعرفه‌ای‌که از مرکز برای انتخاب این ولایت ارسال شده‌است . مثل شیراز پانزده هزار ورقه بوده و شاهزاده‌والاتبار بسعی حاکم محل ، یعنی بـرادر خود با بیست و دوهزار وکسری رأی انتخاب شده‌اند . فقـط تفاوتی‌که انتخاب ایشان با انتخاب شما دارد ، همان تفاوت پختگی و خامی بین پدر وپسراست چه باز در شیراز بواسطهٔ پختگی وکهنه‌کاری شاهزاده فرمانفرما ، صورت ظاهر و محفوظ و در دادن تعرفه واخذ رأی ومهرشدن درب مسجد منتهی درجهٔ صحت عمل ظاهری بخرج رفته، واز راه پائین‌کردن آدم از سوراخ‌گنبد مسجدوعوض‌کردن اوراق، کارانتخاب شما صورت‌گرفته‌است.

ولی ، درکرمانشاهان البته جوانی و خامی سالار لشکر حکمران تحمل آنقدر پیشبینی و فکرنیاورده بزوراسلحه اخوی را انتخاب‌کرده‌اند. چه ، هریکنفرلری‌که وارد انجمن میشده موزر بدست‌با یك تعرفه ، یکدسته‌ورقه ،که اقلا محتوی ده دوازده رای بود بصندوق میانداخته است ، بدون اینکه انجمن نظارت جرأت اعتراض داشته باشد .

برای فرمایشی بودن انتخـاب مشارالملك از سیرجان ، هیچ دلیلی بهترازتلگراف خود اهالی نیست‌که ما سعی میکنیم عین مضامین آنرا بخاطرآورده ، دراینجا نقل نمائیم :

« ازکرمان بتهران »

« مقام منیع حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت شوکته ، حاکم سیرجان پس از نشر اعلان انتخابات ، اعـلام‌کرد : هرکس تعرفه نگیرد ده تومان جریمه میشود ، ما هم تعرفه گرفته از خوف جریمه نزد حاکم بردیم ، او هم تعرفه ها را ماخوذ داشته روز اخذ آراء کلیهٔ صاحبان تعرفه را احضار، و ورقه‌هائی راکه خودش قبلا نوشته ولوله‌کرده بود ، با تعرفه تسلیم ماها نموده ، وبرای اینکه ورقه‌ها بین راه عوض نشود ، با نظارت مأمور ومفتش لوله‌های رای رابصندوق‌آراء ریختیم . پس ازاستخراج مشارالملك نامی منتخب شد. خدا شاهداست، تاآنروز چنین اسمی را نشنیده بودیم ، و تا امروز هم اورا نمی‌شناسیم ، اگر خوب وبدی شد، برعهدهٔ خود حضرت اشرف است» امضاء جمعی ازعلما و ملاکین و تجار و سایر طبقات اهالی‌سیرجان.

برای اینکه از انتخابات شهرکرمان هم شاهدی آورده باشیم ، مضمون تلگراف‌کوهپایه راکه جزو حوزهٔ شهر است دراینجا ذکر میکنیم .

« از کرمان بتهران »

«مقام منیع ریاست وزراءکپیه وزارت داخله . درکوهپایه انجمن نظار تشکیل ، دونفر سرباز درب انجمن ایستاده هرکس تعرفه میگرفت ، تعرفه را از او مأخوذ میداشتند. کریمخان

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

خود داری نکرده ، علاوه برانواع تشبثات جاهلانه ، مکرر سعی کردند خاطر مهرمظاهر ملوکانه را ازاین بنده مکدر نمایند . ولی هیچوقت ، ذات مقدس شاهانه ، ازالقاآت آنان متأثر نگردیده ، همواره علاقهٔ خاطرهمایونی بحفظ مصالح مملکت ، پشتیبان قوی ونگاهبان اینجانب بود . »

در پلتیك اشخاص ذینفع ، برای پیشرفت **مقصود** همیشه وسائلی را اتخاذ میکنند، که سابقین بآن متمسك شده ، و پیشرفت **آنرا** تجربه کرده باشند . شاید غرض شما از تشبثات جاهلانه، جمعیت‌مسجد شیخ عبدالحسین باشد . اگرخودتان برای نیل بمقام‌ریاست وزراء ، باین قبیل اقدامات متوسل نشده بودید، ماکاملا بشما حق میدادیم ، که‌این تشبثات را جاهلانه بخوانید . شما که خودتان بقوت اجتماع در مساجد و مشاهد مشرفه ، کابینهٔ مستوفی‌الممالك و صمصام‌السلطنه را برهم زدید ، شما که براثر همین شیادیها مسند ریاست وزراء را اشغال کرده‌اید ، ابداً سزاوار نیست از این قبیل اقدامات شکایت کنید. بر فرض اینکه مسلم گرفتیم ، این اقدامات ازطرف معاندین سیاسی شما بعمل آمده باشد، تازه باید بشما بگوئیم : معاندین این اقدام را ازشما سرمشق داشته‌اند ، منتها آنها چون پشتیبانی مانند سفارت و صندوق مخارجی مثل بانك انگلیس نداشتند بحصول نتیجه‌ای که مقصودشان بود موفق نشدند . اما راجع بتکدرات ذات شاهانه ، همه کس میداند ، که این تکدرات نتیجهٔ يك سلسله حوادث بود که ازخیال تغییروالی ایالت خراسان[1] وهیاهوی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

رئیس انجمن اعتراض کرد . سربازها گفتند . ما باین کار مأموریم . مشارالیه بشهر شکایت نمود. احضار و توقیفش کردند و انجمن نظاری ازنوتشکیل شد. اهالی که دیدند اینطور است . تعرفه نگرفتند . حاکم اعلام کرد ؛ هرکس تعرفه نگیرد ، ده تومان جریمه میشود . مجبوراً تعرفه گرفتیم، ورقه‌های رأی که حاکم داده بوددرصندوق ریختیم ، چون آراء در شهراستخراج میشود نمیدانیم وکیل ماکیست ، هرکس باشد بما دخلی ندارد . لیکن شش نفرازماها درموقع گرفتن تعرفه حاضرنبودند ۶۰ تومان ازآنها جریمه گرفتند، جریمه را هم پس نمیخواهیم .فقط استدعا داریم بحال ما فقرا رحمت آورده این شصت تومان را جزو مالیات نفرمائید که همه ساله از ما دریافت دارند . امضاء جمعی از اهالی کوهپایه که ملای محل نیز برصحت عرایض آنها تصدیق نوشته است.

اما برای انتخاب برادرشما اززورآباد سرخس ، هیچ مناسبتی نمیتوان فکر کرد . مگراینکه بگوئیم ؛ قرب جوار این محل با مرو ، وخدمات مرحوم میرزا محمد قوام الدوله ، جد ایشان که درآن سرزمین «افسرودیهیم را برباد داد» باعث معروفیت محلی ایشان شده واهالی که سکنهٔ دوسه آبادی بیش نیستند باکثریت چهارهزارو چهارصد رای ، بپاس خدمات آن مرحوم ایشان را بالطوع والرغبه ، بوکالت خودانتخاب کردند. وکیل زورآباد همین‌طور باید باشد .

---

۱ ــ قوام‌السلطنه برادر رئیس‌الوزراء ، والی خراسان بود . چون شاه بخیال تغییر او افتاده بود و میخواست صمصام‌السلطنه را برای « جبران خرجیات » او بآنجا بفرستد ، چه در

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

آنجا ، برضد این مقصود و مقالات روزنامه‌های طرفدارشما دراینجا ، و دعوتنامهٔ کنفرانس مدرسهٔ تدین ، که موضوع آن ضدیت با مقام سلطنت بود واعراض وجود شاهانه از حضور در جلسات هیئت وزراء شروع ، و بمسافرت ملوکانه باروپا ختم شد . عجلهٔ شما درانتشار همین بیانیه وقرارداد تسلیم ایران بانگلیس ، درست درشب قبل از نهضت ملوکانه ، دراین موضوع بی دخالت نبوده و نکتهٔ قابل ملاحظه‌ایست .

مینویسید : « درطی این عقبات ودرعین آنکه برای نگاهداری وبهبودی اوضاع موقتی صرف مساعی مینمودم ،البته ازاین نکته غفلت نداشتم که این بهبودی موقتی دارای جنبهٔ دوام وثبات نیست ، واتخاذ تدابیراساسی برای تأمین زندگانی دائمی وترقی وتکمیل مملکت ، از نقطه نظر اقتصادی و اجتماعی مرحلهٔ ثانوی و مهمتر وظیفهٔ اینجانب است ، و مادام که دراین طریق فکر و تدبیری نشده‌است زحمات ومشقات بی‌نتیجه ، ومخاطرات حتمی‌الوقوع است ، زیرا اولا همه روزه تجربهٔ جدیدی عقیدهٔ راسخهٔ مرا تأیید میکرد ، که نجات مملکت ، بدون انتظام و اصلاح ادارات ، بدون توسل بمعلومات فنی‌مستشار ها و معلمین خارجی ، صورت نمی پذیرد و بالاخره ، تأسیس و اصلاح ادارات ایران که علی‌الظاهر مدعی مشابهت با ادارات اروپائی هستند ، ولی از حقایق و تنظیمات اروپائی بکلی بی‌بهره میباشند ، بدون توسل بمعلومات متخصصین‌وارباب فن خارجی غیرممکن‌است.»

معلمین اروپائی ، در یکی دوسالهٔ اول دورهٔ انقلاب برای مملکت لازم بود . زیرا مدیرهای ایرانی‌واقعاً نمیدانستند چه بایدکرد، وچگونه چرخهای ادارات را بهم‌انداخت و لازم بود درس نخوانده‌های مجرب ، زیردست معلمین اروپائی ، عملا علم وحقوق‌اداری بیاموزند ، تا درس خوانده‌ها‌آمده جای‌آن ها را بگیرند . ولی امروز بعد از دوازده سال که ایران بقول شما ظاهراً اداره شده ، وثبات ها بمقام مدیری رسیده‌اند ، دیگرنمیتوان گفت : ایران مدیر قابل ندارد .واقعاً کدام مدیر است که امروزتمام نکات و قواعداداری را نداند ، یا طرزبکار انداختن قواعد مزبور را بلدنباشد ، یا مناسبات مملکتی را باآنها تطبیق نکرده و راه حل‌آن را بدست نیاورده باشد .

دولی که بتنظیمات اداری دوائر مملکت خود عنایتی دارند ، اولا اعضای تحصیل نکرده قبول نمیکنند و عضو تحصیل نکردهٔ بیکاره را وبال اداره میدانند ،زیرا پس از آنکه شخصی را باداره پذیرفتند ، دیگرنمیتوانندأورا بدون جهت ازاداره خارج نمایند.

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

خراسان و چه در تهران ، روزنامه‌جات خیلی برضد این خیال قلم فرسائی کردند . شاه هم بهمین واسطه دیگر در جلسات شورای وزراءکه تازگی قرارگذاشته بود همیشه با حضورخودش تشکیل شود حاضر نشد . و درحقیقت ازاین تاریخ ، دیگربین شاه ورئیس‌الوزراء صفائی درکار نبود ؛ زیرا روزنامه‌جات تهران و مشهد واقعاً خیلی هتاکی ، و حتی تهدید بعزلش هم‌کردند و کنفرانس مدرسهٔ تدین هم برای همین قماش تهدیدها میبایست منعقد شود . منتهی شاه از این خیال منصرف و زمینهٔ کنفرانس هم عوض شد .

بعد از ورود هم ، درصورتیکه درست رفتار و جدی باشد ، هر دو سال یا سه سال برحسب اختلاف قوانین دول ، باید یك پله ترقی کرده ، هم ازحیث مقام ، هم ازحیث حقوق بالاتر برود ، تا درظرف دوازده الی هیجده سال بمقام مدیری برسد . هرگاه برحسب اتفاق ،از اداره‌ای باداره دیگری برود ، بازهم همان رتبه وهمان حقوق را خواهدداشت ، ودرصورت استعفای عضوی ازخدمت دولت ، هرگاه مجدداً بخواهدواردخدمت بشود ، باید دورهٔخدمت را از سر بگیرد و یا با رتبهٔ کمتری مجدداً وارد خدمت شود .

قواعد و نظامات تقاعد هم زندگانی ایام پیری و دورهٔ ضعف زندگی او را مطمئن کرده ، میداند که درآن روزها هم دولت متکفل مخارج او است ، و از حقوق متناسب با ایام خدمتش استفاده خواهد کرد . پرسنل هروزارتخانه ، در اول هرسال صورتی ازاسامی اشخاصی که میخواهند متقاعد شوند ، یا بموجب قانون و نظامات اداری باید ترقی نمایند، بانضمام صورتی از جاهائی که خالی میماند و اشخاصی که تازه داوطلب خدمت شده‌اند . با راپرت سابقهٔ آنها ترتیب داده ، بوزیر تقدیم می کند ، وزیرهم با نظر مدیران ادارات جای هریك را تعیین و بصدور احکام آنها امر مینماید . سوء رفتار از افراط در استعمال قدرت[1] نسبت بزیردستان و ارباب رجوع گرفته ، تا رشوه گیری و حیف و میل در دخل و خرج عمومی ، مجازات معین دارد که مرتکب از تحمل آن ناگزیراست . اگر سوء رفتار بقدری شدید شد که مستلزم اخراج عضوی ازاداره باشد ، زندگانی اداری این عضو باطل ، و دیگر در هیچیك از ادارات دولتی ، بهیچ خدمتی پذیرفته نخواهد شد .

بقدری این نظامات محترم وتغییر ناپذیر است که توصیهٔ هیچ متنفذ و خاطرخواهی هیچ وزیر نمی‌تواند ذره‌ای خلل و سوسه درآن بیندازد ، یاکار را ازمجرای طبیعی خود خارج نماید. هرمدیری درکارهای خود آزاد و مسؤل و هرخسارتی که از احکام او متوجه دولت یا اشخاص دیگر بشود ، باید از عهده برآید ، و برای این دعاوی محاکم عمومی موجود و مرجع تظلمات معین است[2]

منکر نمی‌توانید شد که مملکت ما ، امروز برای مسوده کردن این چند سطرحقوق اداری ، و ترتیب قوانین ونظامات آن دیگر محتاج بمستشارهای خارجی نیست ، دراوائل انقلاب شاید این قبیل اطلاعات عمومی نبود. ولی امروزشاگرد مکتبی‌های مملکت هم این الفبای حقوق اداری را میدانند ، و وزارتخانه‌ای نیست که چندین مسوده و پاکنویس و چاپی این نظامات اداری در آرشیو آن موجود نباشد .

اگراحتیاج مارا بمستشارهای خارجی ، برای ترتیب لوایح قانونی ونظامنامه‌های فنی ادارات مختلفهٔ این مملکت تصور فرموده‌اید ،که ازاین حیث هم ایرانیها امتحانات خودرا داده ، واز اصول محاکمات عدلیه و قانون نظام و مالیات گرفته ، تا کوچکترین

---

۱ - اقتباس از زبان فرانسه و کنایه از سوء رفتار اداری و بالاختصاص نشنیدن حرف حسابی ارباب رجوع وگرفتن تصمیمات جابرانه بر ضرر افراد است .

۲ - در ۱۲۹۸ هنوز قانون استخدام کشوری وجود نداشت .

نظامنامهٔ اجرائیهٔ مکاتب و مدارس ، همه را ترتیب داده‌اند ، و اگر هم درآتیه، بمناسبت تغییر اوضاع ، احتیاجی باصلاح داشته باشد درکمال خوبی ازعهده برمیآیند .

دراواخر سال ایت ئیل ۱۳۲۹ ، یعنی یکسال ونیم بعداز دورهٔ تجدیدآزادی دراین مملکت هم که وکلای ملت به‌لزوم ، مستشارهای خارجی، برای مالیه‌رای دادند، نه بواسطهٔ نابلدی ایرانیها بود ، بلکه علت عمدهٔ این رأی همان زیاده رویها و حیف و میلهائی بود که شما وامثال شما دردخل وخرج عامه روا می‌داشتید ، واین مقصود ازقانون ۲۳جوزای تنگوزئیل ۱۳۲۹ که آنهمه اختیارات بامریکائیها می‌داد ، و شما را در امر مالیه ، مطیع شوستر میکرد بخوبی واضح و هویداست .

پس عیب ادارات ایرانی نه از راه نادانی و تجربه‌آموز نشدن مدیرها ، بلکه‌بعلت نداشتن کادر وکاری پر و نبودن بیم و امید است ، و سبب آنهم جز شما کسی نیست . زیرا گذشته از دونوبت ریاست وزراء خود که درکارعموم وزارتخانه‌ها مداخلات غیرقانونی کرده ومیکنید ؛ تقریباً تمام وزارتخانه‌های این مملکت ازیك تا چند بار، تحت ادارهٔ خصوصی شما و اعوان و انصارتان ، که مسلماً از روی نقشهٔ شما رفتار مینمایند در آمده ، و آنقدر وقت واختیار داشته‌اید که پارتی‌های خودرا درآن‌ها استقرارداده ، ارکان ادارات مختلفهٔ این مملکت را بدست آنها بسپارید. این هم خیالهای شما هم تا شما هستید با شما ، مشغول بی انتظامی اداره و چپاول ویغمای مردم میشوند ، همینکه شما رفتید اخلاف شمارا اغوا مینمایند ، و بر فرض اینکه بعضی با آنها هم پیمان نشوند، آنوقت مشغول دسیسه وتزویر برضد آنها و کار چاقی شما خواهند شد . اگر تیغشان نبرید بسوراخهای اداره فرو رفته ؛ به مواجبهای اداری و امضای اوراق بی مصرف وقت خود را گذرانده و منتظر فرج خود و ظهور شما میشوند . در جای خود هم گفتیم ، که تهور قانون شکنی سایرین باندازهٔ شما نیست ، و نمی خواهند بی سبب موجه کسی را از کار خارج بنمایند ، بر فرض اینکه خیلی هم تهور بخرج بدهند ، یا آقایان بواسطهٔ تجری خود اسباب این کار را فراهم بیاورند . عمر این انفصال و این انعزال بسیار کوتاه است ، شما مجدداً بر سر کار آمده آنها را بر سر کار خواهید آورد ، صلحا و عفیف النفس های ادارات هم بدبختها بی کمك و هم دست مانده ، بایدسنگر بسنگر عقب بنشینند، و برای پارتی‌های شما که روز بروز در تزایدند ، جا خالی کنند . اگر در بعضی ادارات بعضی اشخاص یافت شوند که ریك ته جوب اداره بوده ، از دم در نرفته باشند ، همان زحمت کشهای بدبختی هستند که بهیچ جائی بستگی نداشته هیچگونه ترقی هم ندارند ودوش‌آنها نردبان ترقی دیگران است .

بواسطهٔ همین پیشآمد ناگوار و حقیقت تلخ است که بیم و امید اداری از بین رفته ، ویك سلسله شخصیات بجای‌آن استقراریافته است. شما هم در این‌طرزمملکت‌داری ملوم نیستید ، زیرا بعد از آنکه نقطهٔ اتکای حقیقی یعنی خدمتگذاری به ملت را از

دست داده اید، باید بدلی برای آن فکر کنید. گذشته از این پارتیهای شما هم که برای شما دوندگی کرده‌اند اجر و مزد میخواهند، هم دستهای آنها هم که پارتیهای درجهٔ دوم شما هستند نیز بی پاداش نباید بمانند. هر گاه در این ضمن، تغییراتی که در سیستم و طرز اتحاد و انقطاع شما نسبت باشخاش پیش میآید، در نظر گرفته شود آن وقت است که سبب این همه تغییرات و تبدیلات اداری، و یأس و نا امیدیهای اعضای ادارات و خاطر خواهی و کار شکنی های بلا جهت و بکلمهٔ مختصر جامع سبب این همه هرج و مرج اداری معلوم، و مسلم خواهد گشت، که: «ماهی از سر گنده گردد نی ز دم».

بنا بر آنچه ذکر شد، اصلاحات ادارات ایران هیچ مانعی جز شخص‌شما نداشته و ندارد، و آن روزی که شر شما و هم پیمان های شما از سر مردم کنده شود، مدیران ایرانی بخوبی میتوانند این مملکت را بدون هیچگونه استشاره و تعلیمی از مستشار ها و معلمین خارجی اداره کنند.

میگوئید: «سعی و تلاش اداره کنندگان ایرانی که بواسطهٔ نقص تجربه و تعلیمات و نبودن وضعیت ثابت تا کنون در اجرای اصلاحات عقیم مانده، و در مقابل برچیدن اوضاع قدیم بایجاد هیچ وضع جدید که قابل دوام و بقاء باشد، موفق نشده عدم کفایت خود را ثابت و این حقیقت را روشن تر نموده است: که مادام که معلمین کار آزموده شالودهٔ محکمی برای اصلاحات طرح نکرده و اساس متینی ایجاد ننموده اند که عناصر مستعد ایرانی در مکتب عمل و اداره با تمرین متینی که لابد منه آموختن فنون و تجارب اداریست برای خدمات مملکت حاضر ننمایند، تشکیل ادارات و دوائر و شعب و هیئت ها و کمیسیون ها و غیره، جز افزودن خرج و تشویق هرج و مرج، حاصل و نتیجه ای نخواهد داشت.»

ما شك نداریم که سعی و تلاش اداره کنندگان ایرانی تا کنون دراجرای‌اصلاحات عقیم مانده است، ولی در جای خود ثابت کرده ایم که این بد بختی از راه نقص تجربه و تعلیمات نبوده، هیچ علتی جز شخص شما ندارد، و شماهم نمی توانید منکر شوید که دوام و بقای هر وضعی، تابع میل و ارادهٔ اولیای امر است. اگر مدیران نتوانسته اند بایجاد وضعی که قابل دوام وبقا باشد مبادرت ورزند، بعلت آنست که شما برای وزرای آنها، با اینکه آنها را همیشه از هم خیالان خودتان انتخاب کرده‌اید نیز اختیاری باقی نگذاشته اید، و همواره آنها را تابع میل و ارادهٔ خود خواسته‌اید. گذشته از این، بقدری برای مدیران ایرانی همکار بد تراشیده‌اید، که بیچاره ها از دفاع مقام و راه معاش خود بکار دیگر نمی رسند. آیا شك دارید که ورود هر عضو بی سابقه در اداره جای یکی از اعضای سابقه دار آن اداره را تنگ، ویکنفر برکاندیدا های مشاغل آن اداره میافزاید؟ آیا از اینهمه اشخاص بی سابقه که بتوصیه و امر و حکم شمادراین

ادارات ریخته، و هر روز فوج فوج در ازدیاد است. جز هرج و مرج اداری چیز دیگر هم میتوان انتظار داشت؟.

اگر شما بانتظامات ادارات ایران عنایتی داشتید و میخواستید مدیران ایرانی تربیت کنید، یك مدیر را اقلا دو سال در یك کار باقی میگذاشتید، یا اینکه اشخاص بی‌سابقهٔ ولگرد را با مقام مدیری وارد اداره نمی کردید، و اعضای کم رتبهٔ ادارات را برای اطاعت صرف و هم دستی با خودتان، بدون طی درجات به مقامات عالیه ارتقاء نمی دادید، که باعث انزجار و دلسردی هم قطاران آنها گشته، مجبور شوید برای یك ارتقاء بی مورد، چندین ارتقاء بی مورد دیگر را اجازه بدهید، یا بافزایش حقوقهای بی محل سکوت سایرین را خریداری نمائید، و دستهٔ دیگر را که باین وسائل نتوانید ساکت کنید، بکناره‌جوئی مجبور و باخذ حقوق تقاعدی و مواجب تومانی یکتومان متقاعد و خرج دولت را زیاد، و بار ملت را سنگین، و کار مصادر امور آتیه را مشکل کنید.

مدیر ایرانی، طرز گرداندن کار و ترتیب دفتر و آرشیو و دوسیه و کارتن وساعات کار و نظامات کاری یری و تنظیمات اداری را خوب میداند، وطن پرستی و فداکاری هم دارد و چنانکه خودتان نوشته‌اید، صورت ظاهر را خیلی خوب ساخته و پرداخته است. مدیر ایرانی، بواسطهٔ آشنا بودن باخلاق و عادات و سوابق امور، از هرمعلم خارجی بی‌نیاز، بلکه از تمام آنها زبردست‌تر، و معلوماتش کاملتر است. اما چه کندازخرابکاری های شما چگونه جلوگیری نماید؟

مدیر ایرانی طرز تنظیم بودجه وموازنهٔ جمع و خرج را آموخته، وخوب میداند که اینهمه مواجب تومانی یکتومان، اینهمه شهریه، اینهمه تجملات اداری‌واعضای بیمصرف غیرلازم، ازیکطرف باعث عدم توافق جمع و خرج و ورشکستگی دولت و از طرف دیگر، موجب ازدیاد مفتخور وتنبل وهرزه گرد وکلاش، ازهمه بدتر، سبب بی ترتیبی اداراتست ولی با تصویبنامه های شما، که مثل باران و برگ ریزان پائیز درختان، از چهارسمت اورا بمبارده میکنند، چه تدبیری بیندیشد و باکدام قوه از احکام و اوامر شما که هرروزه برای اشخاص بیسابقه و ارتقای اشخاص نالایق میدهید، جلوگیری کند؟

مدیر ایرانی خوب میداند: که روزنامه باید از عایدات خودش اداره شده، ونباید از طرف دولت بآن کمکی بشود، ولی با تصویبنامه های صادره از آنمقام منیع که از هشتصد تومان‌تا دویست تومان شهریه بروزنامه نگاران میبخشید، تاآنها را با خودهمدست کرده افکار یك ملت را مسموم نمائید، چه کند؟

مدیر ایرانی‌خوب میداند: اجارهٔ‌خالصجات، جزوبجزو و ده‌بده بهترین طرزاداره این‌کار است، و اجارهٔ یك بلوك بیکنفر باعث اختلال امر زراعت و موجب خرابی رعیت است. ولی با اسکناسهای مستاجرین‌کل که یکمرتبه در سر خرمن، برای اجاره بندی و

یکمرتبه در زمستان برای گرفتن تخفیف ، بخرج رفته و ازآن مقام مقدس احکام لازم در تقویت آنها صادر میشود ، چگونه مقاومت نماید ؟

مدیر ایرانی خوب میداند : اجاره دادن تحدید تریاك چه مضار مادی و معنوی را دربر داشته ، گذشته از اینکه با این طرز اجاره دولت بعشر عایدات واقعی خود هم نمیرسد ، مقصود مقنن نیز که جلوگیری از استعمال تریاك است باطل و از میان میرود . ولی باعلمی که بشرکت شخص شما ومشارالملك با مستأجرین این عمل دارد ، وبا اینکه میداند شما دراین معامله یکصد هزارتومان نقد و نسیه از شرکاء خود، یعنی از سایر مستأجرین رشوه گرفته‌اید ، چه‌کند ؟ ودرموقع دادن سیصد هزارتومان تخفیف بنفع مستأجرین ، چگونه برای صرفهٔ دولت پافشاری نماید ؟

مدیر ایرانی خوب میداند : که محلی و پادارانه وکمك خرج و خانواری افواج قدیم بخور سرکرده و صاحبمنصبان ورؤسای محاسبات قشونی ولایات است و سربازی که ۱۵ سال است احضارنشده ، دیگر تقاضای ششماههٔ محلی نمیکند ، بلکه صاحب بنیچه‌هم بواسطهٔ مرور زمان ، عوض شده ، فعلا اسم این عنوان هم درهمه جا فراموش شده است ، ولی با تصویبنامه‌های پی‌درپی شما درپرداخت این دوسه‌کرور پول مفت ، که معلوم نیست چقدر آن بطور غیرمستقیم بکیسهٔ مقامات عالیه میریزد چه کند ؟

مدیر ایرانی از طرز انتخابات بخوبی مسبوق ، و آنقدر قوت نفس دارد که به تهدید و تطمیع از رونرفته[1] ، برخلاف قانون اقدامی نکند ، ولی با وکلای فرمایشی‌که شما میخواهید برای همدستی خود در ایران فروشی تدارك کنید ، چه کند ؟ و با وجود دستورالعملهای کتبی و شفاهی وتلگرافات رمز وکشف شما بحکام ولایات چگونه ازتهدید و تطمیع و فشاری، که برای تعیین شدن‌کاندیداهای شما بکار میرود ، جلوگیری نماید ؟

مدیر ایرانی خوب میداند : مردآباد خالصه که هزار تومان و هزار خروار جمع خالصگی دارد و از عهدهٔ همین جمع هم بزوربرمیآید ، با این منال دیوانی قیمتی ندارد، وگذشته ازاین ، مجلس شورای ملی هم ، نظر بطغیان سالارالدوله ، امر بضبط آن داده است ، دیگرهمچو ملکی راکه اولا هیچ ارزش ندارد وثانیاً اول وآخرش مال دولت‌است، نباید صد هزار تومان پول داد وبرای دولت خرید. اما با طمع شما چه کندکه اسلاف شما عمل قروض ارباب جمشید راکه در دورهٔ وزارت خارجهٔ خودتان بپای دولت قبول کرده بودید ، با بانك تسویه‌کرده و ریش دولت را از دست بانك بهزار زحمت خلاص میکنند، وشما ازکار تسویه شده رسوم میخواهید ، و چون عمل بالمره ختم شده و هیچ راهی برای اخذ وعمل ندارید اینموضوع را اختراع‌کرده ، مردآبادخالصه راکه ارباب جمشیدخوب میداند صد دینار ارزش ندارد برای دولت بصد هزارتومان خریداری میکنید ، و قیمت‌آن

---

۱ ــ «از رورفتن» کنایه از رودرماندن و رودربایستی‌کردن ومجامله ومساهله است واین کنایه دراین بیست سال اخیر وارد صحبت و محاوره شده و بد تعبیری نیست و بیشتردرموردی استعمال میشودکه طرف با سماجت‌کاری را انجام نماید و طرف دیگر را محجوب نماید .

را خودتان دریافت می‌فرمائید. یا بعبارت اخری صد هزار تومان که بدهی ارباب جمشید بدولت بوداز مشارالیه وصول ، وضمناً قبالهٔ مردآباد را هم که هیچ نمیارزد مجاناً منتهی بصد هزارتومان قیمت قباله‌ای ازارباب میگیرید. قبالهٔ صدهزار تومان را خودتان بجیب میزنید .

مرحوم ملانصرالدین گوسفند مردم را میدزدید و گوشتش را صدقه میداد . از او پرسیدند: مولانا این دیگر چه‌کاری است ؟ گفت : صواب صدقه باگناه دزدی مساوی است دراین میانه پیه و دنبه توفیر است. ارباب جمشید میبایست صد هزارتومان بدولت بدهد، درعوض مردآباد خالصه را داد ، ولی صدهزار تومان بدهی واقعی ارباب که باید بدولت برسد ، بعنوان رسوم توفیر معامله شد .

مدیرایرانی فصل قانون اساسی را خوب درنظر داشته ، و میداند : که مرجع عموم نظامات محاکم عدلیه است ، و هیچ حکمی باجراء نمیرسد ، مگر وقتی که از محکمهٔ صلاحیت دار صادر شده باشد. ولی چه‌کند که شما ، برای پوشانیدن سیئات اعمال خودتان درتشکیل کمیته های ترور، محاکم خصوصی‌اختراع کرده ، همدستهای قدیمی خودرا بجرم همان همدستی ها ، محکوم میکنید ، سهلست ، دوسیه ، آنها را میسوزانید ، و محکومین بدبخت را ازترس این که مبادا داد وفریادکنند ، روزبرفی ، پیش ازصبح اعدام میکنید.

مدیر ایرانی ، با یکنظر بجز وجمع و دفتر رقبات و ثبت فرامین ، میتواندبخوبی فرمان های ساختگی خالصجات مازندران را تشخیص بدهد ، بدون اینکه مزاحم عموم ملاکین بشود . انتقالی آنرا از غیرانتقالی جدا نماید ، اما چه‌کند ، که شما ومشارالملك خیال کرده‌اید تمام املاك مازندران را بثمن بخس ، از دست ساکنین مازندران بیرون بیاورید ، و ارائهٔ فرمان را مستمسك کرده ، و عبث پا پی املاك متصرفی چهل پنجاه سالهٔ مردم شده ، امر بضبط آنها میفرمائید . و بدبختها را مجبور میکنیدکه از هستی خود در مقابل طمع شما دست بکشند .

مدیر ایرانی خوب میداند : که یکنفر سید عرب ، هرقدر دلاور هم[1] باشد ، نظر بتابعیت خارجه که‌دارد، نمیتواند مستخدم ایران ومخصوصاً باوجودبی‌اطلاعی وناشناسائی مفتش سجل احوال باشد، ولی چه کندکه شما برای راپرت نگاری خود، بوجود اومحتاج و ماهی یکصد و بیست تومان از مال این ملت ضعیف ، بعنوان تفتیش سجل احوال باو میخورانید . ؟

مدیر ایرانی خوب میداند: درسال فراوانی کارنان شهر محتاج بکمك مالی دولت نیست ، ولی چه کند . شما میخواهیدهفت هشت کرور ازپول فروش ایران بحلق بلژیکیها بکنید .

مدیر ایرانی خوب میداند : رشوه گرفتن از مأمور و مستخدم ، اجازهٔ چپاول و

---

۱ ـ پدر این سید درعتبات معروف بدلاور بود .

یغمائیست که از مال ملت باوداده میشود ، ولی چه کند که شما در رفتن وبرگشتن ، هردو میگیرید ، سهلست ، بتوسط تلگراف رمز ، از فرمان فرمایان ایالات پول میخواهید ، و همین که جواب رد میشنوید آنها را منفصل مینمائید .

مدیر ایرانی خوب میداند : که لازمهٔ انصاف و مروت اینست که از این پولهای بی‌حسابی که از انگلیسها گرفته میشود ، وقرض‌آن گردن ملت بیچاره میماند ، یك قدری هم صرف خود ملت بشود ، ولی چه کند که مخارج بیهوده مجال و فرصتی برای قبول پیشنهاد های او نمیدهد ، و از سایر اصلاحات گذشته ، مردم همین یکشهر پایتخت را اقلا بتنظیف کوچه‌ها وتعمیر مجاری‌آبها و روشنائی معبرها دل خوش نمینمائید، وتمام اقدامات شما دراین زمینه ، منحصر باین است که از بعضی خیابان‌ها بتوسط گاریهای بلدیه کوت بجهت سلیمانیه حمل کنید .

اگرمیخواستیم دراین زمینه استفاده کرده ، تمام خراب‌کاری های شما را بنویسیم ، ده پانزده هزار بیت می‌شد . فقط محض نمونه بایراد این چند فقره پرداختیم .

بیچاره مدیران ایرانی، درجریان‌کارهای خوددر هرروزی چندین مانع درپیشرفت مقاصد مشروع ادارهٔ خودازطرف شما می‌بینند، چاره جزسکوت ندارند ، واگر دم بزنند فوراً چشمها وماموربن خفیهٔ شماکه درهمه جا و در هر اداره هستند بشما میرسانند ونان آن بدبخت‌ها را آجر میکنند ، وازهمه بدتر ، شما باکمال وقاحت ، نتیجهٔ سیئات اعمال خودتان را بآنها نسبت داده ، آنها را دربیانیهٔ خودبی‌کفایت هم میخوانید .

اما راجع بتعلیم و تعلم عناصر مستعد ایرانی در زیر دست معلمین کارآزموده ، که این موضوع را با آب وتاب تمام ومحسنات کلام ذکر فرموده‌اید ، ما درجای خودگفتیم: که اروپائیها از حیث اصول و قواعد و طرز اداری چیزی ندارند که بمدیران ایرانی بیاموزند ، بلکه مدیران ایرانی نظر باطلاعات خصوصیه که از امور مملکت خود دارند برای تطبیق اصول و قواعد با مواردمخصوصه ازآن ها بهتر ، و برای ادارهٔ این مملکت مناسبترند ، مگراینکه بفرمائید : من وجود آن‌هارا برای جلوگیری خرابکاریهای شخصی خود لازم میدانم .

در خصوص وعدهٔ ضمنی که بکارکنان فعلی ادارات می دهید که آن‌ها زیر دست مستشاران خارجه تربیت شده و بعد ها در کار خود مستقل خواهند گشت باید بگوئیم : دلخوشی بی‌اساسیست که بآنها داده‌اید، و برعکس، این مدیران ایرانی هستندکه باید در تجربه‌آموزکردن مستشارهای خارجی، وراهنمائی بآن‌ها بایکدیگر مسابقه‌کرده، بزودی شاگردهای خود یعنی مستشارهای خارجی را بمناسبات مملکتی بصیر نمایند ، و بلافاصله اداره را وداع‌گفته ، جای خودرا بآنها واگذارند و دیگر رنك هیچ اداره را نه بینند .

دراینجا بی‌مناسبت نیست که یك سؤال از شما نموده ، بجملهٔ دیگر بیانیه بپردازیم ، وآن اینست‌که : خاك ایران‌که : مدیران وکارکنان درجهٔ دوم وسومش آنقدر بیکفایت و نادان هستند ،که بعد از دوازده سال ، بازهم محتاج بمعلمین خارجی می‌باشند ، آیا چه

شده است که همان بی کفایتها و نادان ها باین سرعت بمقام وزارت میرسند، آب وهوائی که اینقدر وزرای لایق و قابل دارد ، و بالاختصاص مثل شما داهیهٔ شرق و پهلوان سیاست میپروراند ، چگونه است که از عهدهٔ پرورش مدیر و معاون و منشی وثبات بیرن نمیآید؟

مینویسید : « بالبداهه معلوم و مسلم بودکه مساعدت هائی که با دولت ایران می‌شد، و اثرات آنی و موقتی را می‌بخشید ، باوجود مضراتی که داشت ، صرفنظر از آن ممکن نبود ، مانند مخدری که در تسکین فوری درد مؤثر ولی در دفع مرض بی‌اثر بود ، نمیتوانست دوای دائمی مملکت و موجب شفای قطعی باشد ، و تغییر در زندگانی اساسی و دائمی مملکت وترك زندگانی روزمره وبی اساس ، هرروزه بصورتی و درتحت حادثه‌ای لزوم غیرقابل انکار خودرا ثابت مینمود . »

منکرنیستیم ، که اگر ایران میخواست منابع ثروت خداداد خودرا بکار بیندازد ناگزیر بود از سرمایه های خارجی استمدادکند. یعنی سرمایه دارهای خارجی را دعوت نماید ؛ تا مطابق اصول استهلاك سرمایه و ربح ، در این مملکت براهسازی و سد بندی و جریان آبها واستخراج معادن وتأسیس کارخانه های صنعتی قیام نمایند ، تا هم آنها بطور مشروع سود سرمایهٔ خود را ببرند ، و هم دستهای بیکار مملکت بکار افتاده مردم از آن استفاده کنند ، وهم برعایدات دولت افزوده شود، و بالاخره ، بعداز استهلاك اصل وفرع سرمایهٔ خارجه ، اصل مؤسسه هم برای دولت باقیمانده ، ازتمام عایدی‌آن فایده ببرد .

ولی جلب سرمایهٔ خارجی ، بعقیدهٔ ما برای مصرف یومیه وپرکردن کیسهٔ این وآن و بقول شما ، برای ترك زندگانی روزمره ، گذشته از اینکه متضمن فایدهٔ دولت و ملت نیست، مستلزم خسارات بی‌حسابی برای مملکت خواهد بود. اولاچون پول دردست دولت زیاد میشود ، اولیای امور رسم اقتصاد و میانه روی را از دست داده بمخارج بیهوده قیام میکنند. ثانیاً چون احتیاج ندارند ، بفکرازدیاد عایدی داخلی نبوده ، سهل است ، همان عایدات معمولهٔ خودرا هم درست جمع‌آوری نمیکنند . ثالثاً فرع واستهلاك اصل سرمایه ، که باید سال بسال پرداخته شود ، برمخارج خواهد افزود . نتیجه این میشود که اولیای دولت و حول وحوش آن ها ، چند صباح چرچری میکنند ، چیزی نگذشته که بی‌پولی و ورشکستگی چهرهٔ عبوس خودرا با قبح مایکون ، نشان میدهد و احتیاج بقرضهٔ سنگین‌تری خود نمائی میکند .

گویند : شخص مسافری ، در عرض راه بمیخانه‌ای رسید . عربی در آنجا مشغول شرب و باین شعر مترنم بود :

وکاسا شربت علی لذة ، واخری تداویت منها بها

مسافر از این وضع تعجب کرده و ازحال او استفسار نمود . معلوم شد مدتیست در این محل رحل اقامت انداخته ، و باهمین ترنم مشغول میگساریست. قضا را پس ازچند ماه درمسافرت دیگرباز بهمین میخانه رسید وازعرب نشانی ندید، از حالش پرسید صاحب میخانه که مردی فارسی بودگفت منهابها بکشتش .

شما دولت ایران را بحال همان عرب مبتلاساختهاید، که یکدفعه برای مخارج باید قرض کند، و یکدفعه برای خرابی که از قرضهٔ سابق حاصل شدهاست ، واین منها بهائیکه شما مقدمات آنرا تهیه دیدهاید ، مسلماً کار این مردم را تمام و هستی ایران را بر باد خواهد داد . برای اثبات این مدعا ، ما محتاج بهیچ دلیل ، واقامهٔ هیچ برهانی نیستیم و شاهدی بهتر ازگذشتهٔ همین دولت ایران نداریم .

دولت ایران در تمام مدت سلطنت ناصرالدین شاه ، با عایدات داخلی خود ، روز میگذرانید ، یا بقول شما بروزمره زندگانی میکرد . قرض خارجی نداشت و فرع هم نمیداد. اگر کم داشت ، کمتر هم خرج میکرد. از اوائل سلطنت مظفرالدینشاه استقراض خارجی شروع ، و درعرض مدت ۲۳ سال ، تقریبا صد کرور سرمایهٔ خارجی بدست دولت آمد. ازآن سرمایه یك دینارش بمصرف تکثیرعایدات نرسیده ، سهلاست ازعایدات معمولی هم ، بواسطهٔ نبودن احتیاج مبرم و زحمتی که بر وصول آن مترتب بود ، صرف نظرشد. اینست که هرچه برمردم این مملکت تحمیل ومالیاتهای جدید برقرار میشود، ابداً تفاوتی در فقر دولت حاصل نشده ، روزبروز احتیاج آن به استقراض خارجی درافزایش است .

گیرم‌شما نیزصد کروراز انگلیسها گرفته، قرض ایران را بدویست کرور بالغ نمودید، و در مدتیکه خودتان رئیس‌الوزراء هستید ، خرجهای گزاف بخود اجازه دادید وبعد از شما هم ، یك رئیس‌الوزراء دیگرازته ماندهٔ آن یك حفظ ظاهری کرده ، اوهم «داوودیه»ای خرید ، وآباد نمود، وپولی دربانك گذاشت ، اصل وفرع این قروض که دومقابل سابق‌شده است ، ازکجا بایداداء بشود، وسالی صدکرورمخارج دولتی که بواسطهٔ عادت بولخرجی، و زمینه هائیکه شما بجهت این مملکت چیدهاید ، قهراً باین مبلغ خواهد رسید، ازکدام محل باید برسد؟ مسلماً باز استقراض ! واین همان منها بهائی است که دولت ایران ازآن خلاصی نداشته ، تمام مردم این مملکت را الی‌الابد حمال انگلیسها خواهد نمود .

اینهم درصورتیست که هم پیمانهای جدید شما ، بدون هیچ گربه رقصانی ، با دولت ایران صمیمانه رفتار نمایند ، اگرصمیمیتی نبوده و بخواهندکارهای شما و اخلاف شما را فلج کرده ، احتیاج دولت ایران را بخود زیادنمایند، تمام این پولها برای مخارج یکسال شماکافی نخواهد بود و دولت ایران را درسریکسال مجددا بقرضهٔ جدیدی محتاج خواهند نمود . چنانکه دربدو ورود شوستر ، ازیکطرف پنج میلیون بایران قرض دادند، وازطرف دیگر با وجود ضمانتی که درنیامدن محمدعلی میرزا بخاك ایران نموده بودند ، جلواورا رهاکرده ، بپول و اسلحه امداد و بایران روانهاش نمودند . و تا آخرین پول استقراض تلف نشد، شاه مخلوع را مجبور بباز گشت نکردند .

میگوئید : « اوضاع مالیهٔ مملکت ، بیش ازآنچه بشرح درآید اسف انگیز بود، و مالیاتهای دولت بواسطهٔ کشمکش ها وبی‌نظمی های داخلی ، و نتایج جنگ بین‌المللی و قحطی وامراض و عوامل مهلکهٔدیگر ، بدرجهٔ صفر رسیده بود. عایدات گمرکی ، بواسطهٔ عدم امکان مبادلات تجارتی ، از میان رفته تهیهٔ اسلحه و مهمات برای تنظیمات و تجدید

قوای تأمینیه غیرمقدور ، و برای شروع بهر اصلاح واستفاده ازهروضع و علاج هرخطری مراجعه به سرمایهٔ خارجی وسیله و شرط منحصر بنظر میآمد .»

سابقاً در محل‌های خود ، کاملا ثابت کرده‌ایم که درابتدای ریاست وزراء شما ، قحطی وامراض بالمره ازاین مملکت زایل شده ، وجنگهای بین‌المللی هم دراین وقت زیان فعلی بمملکت ما وارد نمی‌آورد . رجبعلی و جعفرقلی ورضای جوزانی و نایب حسین‌کاشی که شما وجود آنها را کشمکش داخلی موسوم ساخته‌اید ، نیز هیچ تعرضی بمالیات نداشتند ، و عوامل مهلکهٔ دیگری هم وجود نداشت ، سهلست موقع ریاست شما ، با خرمن پرحاصل وحاصل پرقیمتی تصادف کرد ، که برای‌وصول مالیات ابداً اشکالی درکارنبود، حتی‌مأمورین مالیه بقایای سال گذشته را که بواسطهٔ قحطی و ناخوشی وجنگ های بین‌المللی لاوصول مانده بود، نیزوصول کردند. پس شما گذشته ازاینکه ازمالیات همان سال استفاده کرده‌اید از مالیات سال های قبل هم مستفید شده ونتیجهٔ سختی‌هائیکه اسلاف شمابرده بودند، عاید شما شد. ما نمیدانیم اسف انگیزی مالیهٔ دولت از چه حیث و برای چه مالیات ها بدرجهٔ صفر رسیده بوده است .

اما راجع بعایدات گمرکی ، همه کس میداند که هیچوقت این عایدات محل مصارف عمومی دولت نبوده ، که از کسر ونکس آن ضرری متوجه اعمال چرخهای دولتی بشود . بلکه این عایدات محل قروض بوده که هرچه وصول میشده ، برای استهلاك اصل و فرع دیون عمومی دولت ببانك‌های دولتین میرسیده‌است . منتهی بعدازشروع جنگ دولت ایران با دولتین قرار گذاشت ، که موقتاً یعنی تا زمان ختم جنگ و راه افتادن داد و ستد بین‌المللی ، تادیهٔ اصل وفرع قروض خود را بتأخیرانداخته، ازتمام عایدات گمرکی خود استفاده کند، و دولتین هم بصرفه‌ای که درگرفتن قران ازگمرکات و دادن لیرهٔ چهارپنج تومانی در بیست و دو سه قران داشتند راضی باین امرشدند و باز درجای خود گفتیم که کابینه‌های قبل ازشما برای اینکه لیره را دربیست و دوسه قران نگرفته ، و درشش تومان پس بدهند ازگرفتن این پول صرفنظر کردند .

اگرچه ماشاءالله تمام آنچه درموضوع کسرونکس مالیات نوشته‌اید ، بی‌اساس وغالب آنها راجع بکابینه‌های قبل ازشماست ، که دراینجا بخود نسبت داده‌اید ولی ، کسرعایدات گمرکی دعوی بالمره باطل و چیزیست که‌کابینه‌های قبل از شما بلکه هیچ کابینه‌ای ازآن استفتاه نکرده ، که شما بقاعدهٔ استصحاب ، آن را هم داخل در سایر ادعاهای خود دراین موضوع میکنید .

اینجاست که باز هم میخواهیم ، یك سؤال از شما بکنیم ، و آن اینست که اسلاف شمابا درآمد خود مملکت، با وجود قحطی وگرسنگی و ناخوشی ، چهارده ماه مملکت ، را اداره کرده ، و ازاقساط موراتوریم هم بهمان نظر سابق‌الذکر ، محروم بوده ، و نان را بنصف قیمت بمردم دادند، ولی‌شما درسال پرحاصل و حاصل پرقیمت، هم ازقیمت جنس استفاده کردید، وهم نان را یکربع گران‌تر بمردم فروختید ، وگذشته ازمالیات‌های دورهٔ

خودمالیات عقب افتادهٔ دورهٔ آنها را نیز گرفتید. اینهمه تفاوت برای حقوق سه چهارهزار نفر که شما برعدهٔ ژاندارم افزوده‌اید کافی نبود که درمدت یك سال وچند ماه ریاست خود هفده کروروهم بعنوان پیش قسط استقراض، ازبانك انگلیس دریافت داشته، با فرع صدی هفت گردن این ملت فقیر گذاشته‌اید [۱]؟

میگوئید: «تبدیل سیاست دنیا در نتیجهٔ جنگ بین‌المللی، و طرح خطوط و نقوش اصلیه در نقشهٔ جغرافیائی عالم (مخصوصاً پس از انقلاب وتشنج عظیم روسیه) و سعی و تلاش هریك از قطعات مجاور مملکت ما، برای تقویت نیروی خویش، و اتصالات آنها بدول قوی‌تر و نیرومندتر در هرلحظه درس جدید، و تنبیه تازه‌ای بودکه باید در تقویت اساس مملکت کوشیده، ومزاج مملکت را برای مقابله با وضعیات ومشکلات محتمل‌الوقوع حاضر و مهیا کرد.»

یکی از مزایای جغرافی سیاسی یك دولت این‌است که در اطراف آن دولت دول قوی نباشند، که اگر بخواهند بد همسایگی کرده، آن دولت را دچارمشکلات نمایند، ازعهده برنیایند. گذشته از این همسایگی با دول ضعیفه مسلماً موجب تمایل آنها بسمت دولت بزرگتر، ومستلزم منافع این دولت است. پس تبدیل سیاست دنیا درنتیجهٔ جنك بین‌المللی و طرح نقوش جدیده در خریطهٔ عالم، و بخصوص انقلاب روسیه، پیشآمد خوش و اتفاق مساعدی برای مملکت ما بوده‌است که مارا ازهم جواری دولت بدهمسایه قدیم روس نجات داده، و بهمجواری دول کوچك آذربایجان وارمنستان و ترکستان که با آنها جهت جامعهٔ مذهبی و نژادی و زبانی داریم، نایل ساخته است. خروج افغانستان از تحت‌الحمایگی دولت انگلیس، و استقلال تام و تمام آن دولت هم تقریباً تجزیهٔ دیگری است که دولت ایران را درقسمت مهم سرحدات خود از همسایگی غیر مستقیم با دولت انگلستان رهائی بخشیده، و ما را بدون واسطه با دولت هم‌نژاد، هم‌مذهب، هم زبان، کم قدرت دیگری همجوار نموده است بنابراین قبل ازجنگ ایران با سه دولت روس و عثمانی و انگلیس که هرسه قوی‌تر از آن بودند، همسایه بود و امروز روس و عثمانی از پی‌کار خود رفته، جای آنها دول ارمنستان وآذربایجان در قفقاز وترکستان و افغانستان در شمال ومشرق استقرار یافته [۲] و مسلماً همسایگی با دو دولت قویتر، مشکلتر از همجواری با یکدولت قویتر و چند دولت ضعیفتر است.

---

۱ ـ این قرض، تا زمان سلطنت پهلوی پرداخته نشده بود. هروقت انگلیس‌ها مطالبه میکردند، دولت ایران درحقیقت بآنها جواب میگفت: «پول عاشقی بکیسه برنمیگردد.» شما عاشق استعمار ایران بودید و پولهائی دراین راه خرج کرده‌اید. مطالبهٔ این قبیل پولها که هیچ سند استقراضی هم ندارد، بی مورد است. ولی چون دردورهٔ پهلوی‌کارها بطورمحرمانه میگذشته این قرض زورکی را هم پرداختند. چنانکه تا این اواخر کسی نمیدانست که این قرض ها را کدام وزیر تصدیق کرده، و کدام وزیر پرداخته است.

۱ ـ دراینوقت هنوزدولت عراق وجود متمایزی نداشته ودرحقیقت جزومستملکات انگلیس بشمار میآمد.

دول صغار همجوار ما هم سعی و تلاشی برای اتصال بدول قوی‌تر و نیرومندتر نکرده، بلکه آن روزی که شما این قرارداد را با دولت انگلیس می بستید، هیچیك برسمیت هم نشناخته شده بودند. حتی یکی هم از آنها «افغانستان» خودرا از تحت قیمومیت صد سالهٔ انگلیس خلاص کرده، و تمایل آن دولت در هم‌پیمانی با دولت بلشویك روس نیز موضوعی است، که تازه پیشامده و شاید بزودی هم ازبین برود و در تاریخی که شما این قرارداد را میبستید، نه شما، بلکه انگلیسها هم این پیش‌آمد را پیش بینی نمیکردند. دراینصورت، تمنا میکنیم مشکلات محتمل‌الوقوع را برای ما تفسیر و بما بفهمانید: خطر مملکت را ازچه راه تصورمیفرمودید؟ آیا قوت وقدرت دولت‌های آذربایجان، ارمنستان وترکستان راکه درآن وقت برسمیت هم شناخته نشده بودند، زیادتر از دولت روس میدانستید؟ یا از طرف دولت افغانستان که تازه از جنك خلاص شده و شاید بامید همکیشان خود با دولت انگلیس بهم زده بود، وحشتی داشتید؟

تمام دلخوشی اهالی این مملکت بعدازآن همه خانه خرابی ها و زحمات این جنك عالم سوز، این بودکه از شر دولت بد مسلك، بد همسایهٔ خشن روسیهٔ قدیم خلاص، وبا دول صغار کم وسعت، کم جمعیت، هم نژاد، همکیش همجوار شده‌اند. و شما همین مزیت و همین اتفاق مساعد راکه شاید هزارسال دیگر برای ایرانی‌ها رخ ندهد وسیلهٔ ایران کشی خود قرار داده، سهلست آن‌قدر کودن هستید یا مردم را جاهل فرض می کنیدکه دربیانیهٔ خود باعبارات مقرمط هم مرقوم میفرمائید.

مینویسید: «بالجمله، بطوری که در فوق ذکر شد احتیاج مملکت از حیث توسل بکمکهای فنی ومالی خارجی محل شبهه و تردید نبود. فقط سخن در اینجا بودکه این کمکهای فنی ومالی‌ضروری از کدام منبع خارجی تحصیل شود، که شرایط‌اصلی ممکن‌ـ بودن وعملی بودن را دارا بوده و موفقیت‌آن باستقلال مملکت مشکوك نباشد.»

ما عدم احتیاج دولت ایران را بکمك فنی، وهمچنین محتاج نبودن آن را بکمك مالی، برای مصارف عادی دولتی درجاهای خود، با برهان ثابت‌کرده، و برای شاهد این مدعاکابینه‌های قبل ازشما را نشان داده، کراراً نوشته‌ایم که آنها باوجود قحطی و ناخوشی مملکت را با درآمد خود مملکت اداره میکرده‌اند. اگر بگوئید قوای تأمینیه، قبل از ریاست شما بیش از سه هزار نفر نبود، و حالیه بشش هزار نفر بالغ شده است، بشما میگویم که دوره‌ای هم بودکه قوای ژاندارمری ایران بهیجده هزار نفر رسیده، و بختیاری‌ها هم حقوق دوسه هزار سوار از دولت میگرفتند وبا وجود این مملکت تقریبا با عایدی خوداداره میشد. و هرگاه بفرمائید درآتیه خیال داریم سی هزار قشون بگیریم، جوابش اینست‌که دولت همیشه بقدر مخارج این سی هزار قشون بمصرف محلی سرباز و افواج حاضر خدمت و چریك و قراسوران و سوار حکومتی میرساند. باور ندارید؟ بحساب یکسالهٔ این مصارف مراجعه نمائید، تا مطلب بخوبی برخود شما هم واضع شود، ومسلما هرقدر ازاین قشون منظم راکه عجالةً در عالم خیال است تحت سلاح بیاورید، بهمان اندازه باید از این مخارج بیهوده بکاهید.

با اینکه دراینموضوع دفع دخل مقدرشما را نموده جواب سؤال مضمررا نیزداده‌ایم معهذا دولت ایران را همیشه دیوانه فرض کرده؛ وتصورمینمائیم با داشتن همه‌گونه مأمور ومستخدم داخلی‌ونداشتن هیچگونه احتیاج برای مصارف خودباستقراض خارجی میخواهد ازخارجه مستشار بیاورد، یا پول قرض کرده در راه مخارجی که شما کرده ومیکنید بمصرف برساند . دراین صورت جواب سؤال شما راکه: « این کمکهای فنی و مالی از کدام منبع خارجی تحصیل شودکه شرایط امکان وعمل را دارا بوده ، موفقیت آن با استقلال مملکت مشکوك نباشد ؟» می گوئیم اگر پول و مستشار مالیه را از امریکا ومستشار های امنیه را از فرانسه میخواستند ، و امتیاز راه‌آهن و معدنی و صنعتی را برای رعایت سابقه و حق همجواری‌بانگلیس میدادید،آیا امکان نداشت یاعملی نبودیا باستقلال این‌مملکت برمیخورد؟

میگوئید : « در این باب عقاید از نقطه نظر احساسات متفاوت بوده ، طرق مختلفی برای مشی سیاسی دولت ترسیم میشد ، ولی بواسطهٔ دور بودن از محیط حقیقی سیاسی و عجز از تمیز وضعیات یا ملاحظه از اظهار عقیده ، جنبهٔ امکان اجراء و قابلیت عمل در آنها کمتر رعایت میشد . »

در حقیقت میخواهید بفرمائید از عقاید سایرین هم استفسار فرموده، و احساسات و نظرات آنها را تحت مطالعه آورده ، و چون نظرات دیگران جنبهٔ امکان و عمل را فاقد بوده ، آنها را از نظر دور فرموده اید . در صورتیکه خلاف این فرمایش محقق بوده ،همه کس میداند که شما در این موضوعات با کسی مذاکره نکرده و راهنمائی و رائی نخواسته اید بلکه برعکس مانند زنی که از عمل نامشروع حمل برداشته باشد باختفای آن کوشیده ، و این بچه غول را از یکسال قبل ، یعنی تاریخ جلوس خود بر مسند ریاست ، بردل گرفتید و تا موقع فراغت ، سیزدهم ذیقعده ، احدی را از راز درونی خود مستحضر نساختید .

مینویسید : « هیئت دولت که مسؤل مقدرات مملکت بوده ، مجبور بود نظر خود را بحقایق و واقعیات محدود کرده ، واز احساسات و اوهام تحقق ناپذیر دوری جسته ، متعاقب تجربیات دهساله و تشبث بتمام وسائل متصوره ، و نتایج وخیمی که ازآن حاصل گردید غیر از خرد و دانش هادی دیگری برای خود نپذیرد .»

ما نمیدانیم مسؤلیت شما در نزدکیست ؟ در نزد ملت ؟ یعنی همان یك مشت‌مردمی که برای نیل شما به مقام ریاست ، به مساجد و مشاهد مشرفه رفته و بعد از عقد قرار داد جز هفت هشت نفر منفعت پرست باقی آنها همه از شما تبری میجویند ؟ در نزد پادشاه ؟ که در وقعهٔ فرمان فرمائی خراسان ، حشمت و شوکت او را شکسته ، سهل است خیال داشتید بوسیلهٔ کنفرانس در مدرسهٔ تدین کار را بجا های نازکتر برسانید و امروز هم برای پیشرفت کار خود ، از تاج و تختش دور کرده ، با اوضاع مشکلی که برای او فراهم آورده اید روی مراجعت به مملکت خود را ندارد ، سهل است در موقعی

هم که مصمم مراجعت میشوند بتوسط تلگراف رمز بشاهزاده نصرت الدوله واقدامات در سفارت انگلیس ، از تشریف فرمائی ذات ملوکانه مانع میشوند ؟

شما کلمات حقایق و واقعیات را نسبت بعقاید خود و احساسات و اوهام را نسبت بعقاید سایرین ، در این بیانیه خیلی استعمال فرموده اید . در این باب شما راملوم نمی دانیم، زیرا بکار انداختن کلمات قشنگ برای پیشرفت دادن اعمال سوء ، و ایراد ادلهٔ سوفسطائی و تهمت و افتراء در مقابل برهان خلل ناپذیر ، منطقی ، مرسوم همهٔ دسیسه کار های عالم است . ولی میخواهیم ازشما خواهش کنیم که در حال حاضر دنیادقت نموده، ببینید آیا مللی که از حیث قوای مادی و معنوی ، و بقول شما احتیاجات فنی و مالی و زندگانی و شهرت بین‌المللی ، و موقعیت جغرافیائی و ملاحظات همسایگی و سایر جهات مضره و نافعه ، مثل ما یا پست تر از ما باشند وجود دارد یا خیر ؟ آیا زمامداران این ملل مثل شما نقشه های با صرفه تر را ، احساسات و اوهام تحقق ناپذیر قلمداد نموده و نظریات خود را در مملکت فروشی ، حقایق و واقعیات موسوم و مملکت را کت بسته بهمسایه واگذاشته‌اند ؟

با وجود صلای آزادی ملل صغار که در کل دنیا پیچیده است . و ملل ضعیفه که در هیچ دوره از ادوار عالم هویت و استقلال نداشته‌اند از تحت قیمومیت ورقیت بزرگ‌ترین دول عالم خلاصی مییابند ، آیا حق نداریم از پهلوان سیاست . و داهیهٔ شرق خود بپرسیم : کدام قول و قرار و کدام سابقه و احتیاج مبرم ، و بالاخره کدام وضعیت بدتر ، شما را باین ایران کشی ، که اسم آن راحقایق و واقعیات گذاشته‌اید وادار نمود ؟

از ملل صغیرهٔ تازه آزاد اروپا که دولت آمریك از آن طرف دنیا برای معیشت روزانهٔ آنها آذوقه میفرستد ، میگذریم و از افغانستان که در مدت پنجاه سال ، سالی چهل هزار تومان از انگلیس پول مجانی گرفته ، و امروز استیلای صدسالهٔ آندولت راابطال ، و خود را از للگی آن دولت خلاص کرده ، سخن به میان نمی آوریم . فقط دولت آذربایجان قفقاز را شاهد قرار میدهیم که از حیث وسعت خاك ، بقدر یکی از ایالات ایران نیست . همسایگی آن دولت با ارمنستان ، وکینهٔ دیرینهٔ این دو ملت با یکدیگر ، و همجواری با دولت بلشویك روسیه ، دو خطر مهمی است که استقلال و رفاه آن دولت را همیشه تهدید مینماید . فقر مالی آن بدرجه‌ای است که در مدت بیست ماههٔ حیات سیاسی خود ، صد ملیون «بن» مصارف داشته و عایدی آن بهمه جهت بیش از ده ملیون نبوده است . احتیاج ملتی هم که تا کنون هیچ حکومت نکرده ، به مستشار و معلم خارجی ، در جای خود ثابت و از جملهٔ بدیهیات است ، بهیچ دریای آزادی هم راه ندارد ، اراضی آن نیز چندان حاصلخیز نبوده ، فقط نقطهٔ اتکاء و تنها مایهٔ توکل و یگانه راه امید آن معادن نفت بادکوبه و سی چهل

بدولت دیگر ، غیراز انگلستان علاوه براینکه با سوابق مساعدتها و اطمینان قطعی که در ضمن مذاکرات ازنظرمساعدآن دولت بحسن استقبال وآتیهٔ ایران حاصل گردید ، اقتضا نداشت ، شرایط امکان و عملی بودن را فاقد بود.»

« بنابر ملاحظات فوق ، هیئت دولت در ضمن ایفای وظائف روزانه و استقرار نظم و تهیهٔ موجبات آسایش اهالی ، از نقطه نظر تعیین خط مشی سیاسی دولت وروشن‌کردن این تکلیف ، از مذاکره با دولت انگلستان در تأمین آتیهٔ مملکت خودداری ننمود .

چندی از متارکهٔ جنگ نگذشته بود که در این مسائل بطور کلی با اولیای دولت معظم لها مذاکرات بمیان آمد ، و در این مذاکرات تمام شرایط اصلاح مملکت رعایت و در نتیجه تبادل نظریات و اقدامات که مدت چندین ماه طول کشیده ، قراردادهائی با موافقت طرفین مقرر گردید . »

شارلاتان مسافری در شب زمستان بدهی رسید . بهر دری زد منزل بدست نیاورد ناچار بامید پیشامد بهتری در گوشه‌ای ایستاد. جوان روستائی را دیدکه در کوچه ها متفکرانه‌گردش میکند . پیش آمد و پس ازمبادلهٔ سلام و علیك ، از سبب تفکر او سؤال کرد. روستائی گفت : فردا دراین ده عروسی است ، ومن ازجملهٔ مدعوینم ، لباس فاخری که شایستهٔ مجلس باشد ندارم ، یك قدك در خانه موجود و زنم نیز دوزندهٔ جلدکاریست، ولی کسی که دست برش داشته باشد پیدا نمی‌کنم . شارلاتان بلا تأمل گفت : من خیاط شهرم و از عهدهٔ این خدمت بخوبی برمیآیم . جوان ازاین تصادف بینهایت خوشوقت شده اورا بخانه برد ، از شرایط پذیرائی دقیقه‌ای فروگذار نکرد و بعد از صرف غذا ،قدك و قیچی را روی‌کرسی گذاشت .

مسافر ماکه پدرش هم با اهل برش دریك مسجد نماز نخوانده ، بلکه جدش درمرو یك دکان خیاطی را آتش زده بود ، چند دفعه قدك را از سر تا ته‌لابلا بازکرده دوباره پیچیده و درهر تکرار عملی ، لاحول‌گفت وبرشیطان لعنت فرستاد . تا آخرالامر قدکرا بازکرده از عرض میان طاقه قیچی‌گذاشت ، و سپس با دو دست از دوطرف آن چسبیده با عجلهٔ تمام قدکرا بدونیم کرد ، و نزد میزبان انداخته‌گفت :

« در نتیجهٔ افکار راجع ببرش این قدك مطالعات زیادی را دراطراف قضیه نموده و تمام طرق را در تحت نظر وفکردرآورده ، در نتیجه معتقد باین عقیده شدم که بریدن این قدك ، بشکل قبا برای مصالح شما عملی نبود . »« زیرا علاوه بر سایه و روشن‌هائی که بواسطهٔ اختلاف سروته توپ قدك دربعضی ازقطعات برش‌حاصل شده ، وبرای پیشرفت دوخت قبا و حاضرشدن آن برای مجلس عروسی فردا ، مضر و نتایج سوء آن متوجه شما میگردید خیاط را هم درتمهید وسائل بهم انداختن قطعات برش ، طوری ذیعلاقه وذینفع نمی‌کردکه مساعدتهای مهمی برای درزبندی سریع آنها بعمل آورده ، کار دوخت قبا را بطرز مؤثری پیش ببرد ، و علاوه‌براینکه همان حصول سایه و روشن دراول امرچشمهای خیاط را خیره کرده ، امکان دوخت را مشکل مینمود ، بر فرض اتمام هم پس از دوختن و

و شکافتن با تحمل مضار و آفات مسلمهٔ تأخیر ، مسألهٔ وقوع مهر قدك در پشت سر ، و مخصوصاً قدری پائین تر از شال بند شما که مسلماً مایهٔ سخریه و استهزاء درمجلس فردا بود صرفنظر کردن از برش قبا و مراجعه بلباس دیگر را الزام میکرد .

با توجه بنکات فوق ، و تحت نظر آوردن حقایق تار و پود و رنگ قدك ، مراجعه بلباس دیگر غیرازشال علاوه براینکه با سوابق اطلاعات من درخیاطی و اطمینانی که در ضمن ملاحظات سروته توپ از مناسبت این قدك برای شال حاصل گردید ، اقتضا نداشت شرط امکان و عملی بودن را نیز فاقد بود . بنابر ملاحظات فوق ، من در ایفای وظایف برش خود و پهن کردن قدك بروی کرسی و تهیهٔ موجبات پیچیدن و بازکردن ازنقطه نظر تعیین عاقبت‌کار این قدك و روشن کردن خیال شما برای لباس مجلس فردا از پاره کردن قدك بدو قسمت برای تدارك شال خود داری ننمودم .[1] بالبداهه معلوم است پس از انجام این مهم ، خدمت مرا تقدیر کرده ، بدون اشتباه وخودپرستی ویا تعلل ولاقیدی ویا جبن وبد دلی ، درتدارك و تهیهٔ لوازم دوخت ، بطریقی که حقایق فن خیاطی ایجاب مینماید از منزل گرم و چراغ وسوزن و خیاطه و موم و انگشتانه قیام نموده ، برای اتمام کار در موقع مناسب ، باهل خانه تأکیدات بلیغه فرموده ، ومخصوصاً سفارش نمائید که دردوختن سروته دو قطعه برش بیکدیگر از ملاحظهٔ دقیق افتادن مهر قدك بسر و ته شال که برای بهبودیت و خوش آیندی این لباس از لوازم اولیه و لابدمنه است خودداری ننماید .

« در ضمن ، از ذکر این نکته نباید خود داری نمایم که این برش ، بالذات هر عیب و نقصی را فاقد و اصول وموجبات خوش‌آیندی را داراست ، لیکن بدیهی است شرط استفادهٔ شما از آن ، بوسیلهٔ حسن سوزن زنی و دوخت بتوسط اهل خبره ، وشخص بصیر بحقایق وضعیات فن خیاطی است .» «زیرا بهترین برشها اگرموردبدی دوخت واقع‌شود، و دستهای کثیف نالایق مأموربهم انداختن‌آن گردد ، درچنین صورتی ، نقص وکمال برش و یا عیب و حسن آن ، بالسویه خواهد بود . و شخصی که اهل بخیه و دوزنده واقف بفن خیاطی ، بمناسبت وقت وزمان نداشته باشد ، یا نخواهد تحصیل کند، ازهیچ برشی استفاده نخواهدکرد . و بطریق اولی فقدان برش و ماندن طاقهٔ قدك در صندوق هیچوقت‌آبروی اورا در مجلس عروسی حفظ نمیکند .»

« امیدوارم نتایج حسنهٔ این موفقیت ، منظور نظر حق شناس عموم افراد خانوادهٔ شما شده ، بهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب که ظهور شأن و شکوه و جلال شما در مجلس عروسی فرداست هرچه زودتر ، مشهود گردد . و این شال در این سرمای زمستان، گرمی پوستین را ببدن‌شما داده، خوش قوارگی وبهبودی وضعیات وسعادت‌مندی شمارا در انظار جلوه گر سازد .»

۱ـ تا اینجا بیانات خیاط جعلی ، با آنچه سابقاً از بیانیه در این مورد نوشته شده ، مطابقه میکند واز اینجا ببعد اشاره بباقی بیانیه است که‌آنچه مناسب با مقام بوده‌است ، ازقول خیاط مزبور بطور اقتباس و اقتطاف ایراد شده است .

پس از ایراد این خطابه ، مسافر ما تا خرخره زیر کرسی چپیده ، لحاف بر سر کشید، و در ضمن دهن درهٔ ممتدی گفت : « چقدر خوابم میآید ؟ رفیق ! شب شما بخیر[۱] »

تمثیل و مطایبهٔ ما تمام شد . ولی قبل از اینکه برای رد این قسمت از بیانیهٔ شما وارد استدلال و برهان شویم ، یك سؤال ازشما داریم : شما که مطالعات زیادی دراطراف قضیه نموده و تمام طرق را تحت نظر در آوردید ، چرا با این عقیده که ایران را بحال استقلال خود باقی گذاشته ، وسائل سعادت و ترقی آنرا فراهم آورید ، معتقد نشدید ؟ و تمام افکارتان در اطراف قضایائی دور زده است که بیش و کم فرمانروائی و استقلال تام و تمام ایران را محدود مینماید ؟ و ازمیان تمام آنها ، چراآنچه منافع آن برای ایران از همه کمتر ، ومضار استقلالی و اقتصادی آن برای این مملکت ازهمه بیشتراست انتخاب کرده اید؟ ما درجای خود ثابت کرده ایم که ایران هیچ احتیاجی بمستشار و معلم نداشت. اگر شما هم یکقدری فکر خود را در اطراف این قضیه جولان میدادید، که بدون توسل بمستشاران خارجی ، و واگذاشتن مملکت برحم و مروت و انصاف آنها ، کار ایران را بسرانجام برسانید بهتر نبود ؟

مطابق تجربهٔ گذشته ، ما از این همه مستشاران خارجی که برای این مملکت ازملل مختلفه اجیر کرده ایم ، تاکنون هیچ فایده نبرده ایم . یا بی کفایت بوده ، برای ادارهٔ خود کاری نکرده و مواجب گزاف آنها را بیهوده تحمل نموده ایم ، یا زرنك و زبر دست بوده جز پیشرفت دادن پلتیك خارجه و اضمحلال قوای داخله و پر کردن کیسهٔ خود برای ما کاری صورت نداده اند ، و اگر بعضی از آنها وظیفه شناس بوده ، خواسته اند برای این مملکت کاری انجام بدهند بهمین جهت گرفتار تهدید و فشار و حتی اولتیماتوم همسایه شده ، ازکار کناره جوئی نموده اند .

ازلجاجت و استبداد رأی شوستر و حساب ندادن مرنار وضدیت های رؤسای قزاق و تمرد ادوال و فرمان فرمائیها وخیانتهای بلژیکیها درگمرك وپست ومالیه وخودسری های نیو در تلگراف و بیکفایتیهای بیزو وپرنی و دمرنی در مالیه و عدلیه و داخله ، میگذریم و دستهای زمامداران آن ادوار را بقول شما نالایق و آلوده تصور میکنیم . فقط رفتار میلیتر در ارزاق و لواشری در ضرابخانه را در دورهٔ زمامداری شما که چشم بد دور ، دستهایتان پاك و پاکیزه و با لیاقت است ، شاهد قرار میدهیم .

آیاهیچ مستخدم ایرانی را سراغ دارید که درعرض هشت ماه ، هفت کرور پول تلف کرده و در مقابل حساب بفرس ماژرتمسك جوید ؟ و نان گرانی که بمردم خورانده ، فتح نمایان و حساب را محاکمه دانسته ، بگوید : « فاتح را محاکمه نمیکنند ؟ » مدیران ضرابخانهٔ ایرانی را برای تفاوت احتمالی کسر گذار ، تحت تفتیش و محاکمه و محاسبه در میآورند ولی مسیولواشری چون بلژیکی است و رفت وآمدی در سفارت هادارد درمدت چهار سال ، تمام درآمدیك معدن زغال سنك وکلیهٔ عایدی ضرابخانه را خورده ،سهلست

---

۱ ـ اشاره بآخر کاراست که ازکار کناره کرده ، و بفرنگ مهاجرت خواهد کرد .

مبلغ هنگفتی بدون اجازه بحوالهٔ خود و بحساب دولت از بانک گرفته ، و هر وقت خواسته اید یکنفر مفتش یا محاسب بضرابخانه فرستاده ، درکار او تفتیشی بعمل آورید، راه نداده و حتی یکمرتبه بیچاره مفتش را کت بسته با قزاق های خود تا استخر پیاده دوانده است[۱] وامروز هم که با هزار عجز والتماس بمفتش[۲] میخواهید عذر اورا بخواهید مجبور شده‌اید تدبیراندیشی کرده ، برای انصراف موسیو از این شغل ، در ضرابخانه را ببندید که بعدها با ریاست یکی دیگر ازهمقطاران او باز کنید[۳].

بالجمله از اینها میگذریم ، و با شما همراهی نموده تصور میکنیم که ایران واقعاً محتاج بمستشار خارجی است واز وجود آنها هیچگونه ضرری برای دولت ومملکت متصور نبوده ، و هرنوع استفاده هم از آنها حتمی است . باز استخدام آنها از ملل مختلفه بهتر از توسل بمبداء واحد ، آن هم از دولت همسایه و قوی و زبر دست در استعماری مانند انگلیس است .

اولین استدلال شما ، برای توسل بمبداء واحد و رد استخدام از ملل مختلفه، مسألهٔ حصول رقابتهای مختلفه‌ایست که بین مستخدمین اتفاق میافتد که ضرر این رقابت را بمملکت زیاد دانسته اید . در صورتیکه مستخدمین اروپائی ، در مشرق زمین بخصوص ایران ، هیچوقت باهم رقابت نکرده ، سهلست چون میدان عملیاتشان خیلی‌وسیع است نظری بکارهای یکدیگر نداشته ، مملکت از سازش آنها بیشتر از رقابتشان ، خسارت میکشد ، بلکه اگر دولت بتواند میان آنها حس رقابت تولید نماید البته برای پیشرفت کار بهتر و مناسبتر است ، و بقدری این سیاست ، درهمه جا و نزد همه کس مسلم و طبیعی است که اشخاص عادی هم بآن توسل جسته ، و بهمین نظر از استخدام دو نفر نوکر همشهری و همولایتی احتراز میجویند ، چه رسد باینکه تمام خدمهٔ خود را از اهل یکشهر ، یا یك ولایت انتخاب کنند و خود راگرفتار سازش‌آنها نموده ، بالفرض اگر وقتی با دربان‌خود معارضه پیدا کنند دچار تعرض ناظر وآشپز و آبدار و باغبان هم بشوند .

اما وحدت اسلوب که دلیل دیگر این مراجعه بمبداء واحد فنی قرار داده‌اید ، ما شك‌نداریم که در یك اداره و یك وزارتخانه، وحدت اسلوب شرط اساسی جریان اموراًن اداره است . وهرگاه شعب و دوائرجزء آن اداره یا وزارتخانه هریك اسلوبی جداگانه داشته باشند ، مسلماً مانع پیشرفت کار ، و تا حدی سبب بی نظمی خواهد شد ، و بالمثل بکارخانه‌ای میماند که هریک از ماشین ها و چرخهای آن سیستم جداگانه داشته باشد و بمخیلهٔ‌کسی هم نمیرسد که برای یک وزارتخانه مستشارها از ملل مختلفه مستخدم شوند .

---

۱ ـ این مفتش کمال‌الوزارهٔ محمودی بود.

۲ ـ ارمیتاژ اسمیت مفتش انگلیسی است که برحسب همین قرار داد برای مالیه آورده بود .

۳ـ بعد از چهار ماه مروکه یکی از بلژیکیها بود رئیس شده و ضرابخانه براه افتاد.

ولی، اگرهر وزارتخانه با اسلوب یکی از دول که درمسائل فنی آن وزارتخانه زبر دست ترند ، تأسیس و تشکیل ، یا اصلاح و ترمیم شود ، چه عیبی لازم‌میآید ؟ دولت ژاپن که درخواستن مشاق و معلم این رویه را اتخاذ کرد ، چه ضرری برد ؟ آیا پولی که از وزارت مالیهٔ با اسلوب امریکا بیرون بیاید برای امنیه و نظمیه و قشونی که بطرز سوئد تشکیل یافته باشد رواج نیست ! هرگاه واقعاً تا این اندازه معتقد بوحدت اسلوب هستید ، پس خوب است در ضمن عقد یك قرارداد و بوسیلهٔ صدور یك بیانیهٔ دیگر، فکری هم برای وزراء و مجلس شورای ملی و سایر مقامات عالیه نموده ، مقدرات این مملکت را یکسره بکابینهٔ سن‌ژام تفویض کنید ، تا آنوقت واقعاً این مملکت مانند هندوستان و جنوب آفریقا بوحدت نامهٔ اسلوب نائل آمده ، جان مردم از دست زمامداری مثل شما خلاص شود .

استدلال شما در خصوص سبب مراجعه بانگلستان برای متخصصین فنی منحصر بفرد ، و عبارتست ، از اینکه ، سایر ملل مثل اهالی بریتانیای کبیر در ترقی ایران علاقه‌مند و ذی‌نفع نیستند .

علاقه‌مندی و ذینفعی انگلیسها در ایران مسلم و تردیدناپذیر، و مانند علاقه‌ایست، که یك نفر مالك قوی بملك همسایهٔ ضعیف خود دارد . اگر هیچ مالك ضعیفی ، ذینفعی همسایهٔ قوی خود را دلیل مداخلهٔ او در ملك خود قرار میدهد ، ما هم این استدلال شما را منطقی دانسته ، بحسن تدبیر و عقل و کیاست پهلوان سیاست وداهیهٔ شرق خود معتقد میشویم ؛ والا شما یا بکودنی ، یا خیانت‌کاری خود متعرف شوید .

مینویسید : «البته برای تصمیم در عقد این قرارداد ، و خاتمهٔ دورهٔ بی‌تکلیفی، علل و موجبات دیگری نیز موجود بود ، که اظهار و اعلام آنها فعلا نیز ، خالی از اقتضاست ؛ و ارباب فراست ، با مختصر تأمل و توجهی ، بوضعیات بین‌المللی میتوانند آن حقایق را دریافته و تصمیمات دولت را تقدیر نمایند.»

شاید میخواهید بفرمائید که در عقد این قرار داد مجبور بوده‌اید، و عنفاً شما را بامضای‌آن وادار کرده‌اند، دراین صورت ، اولا ممکن‌بود شرافتمندی خودرا بکناره‌جوئی ازکار بر همه معلوم نموده ، اقدام باین ایرانکشی ننمائید ، بر فرض اینکه حب جاه بر شرف دوستی چربیده ، نمیخواستید از کار کناره اختیار کنید ، اقلا مثل سابقین[۱] بتعاطی مراسلات پرداخته ، ودر مراسلهٔ آخری که بمنزلهٔ قبول قرار داد بود مجبور بودن خود را در ضمن ، ایراد نمائید. ولی ما میگوئیم : شما مجبور نبوده وفقط برای رعایت صرفهٔ شخصی‌خود این قرارداد را منعقد داشته‌اید . زیرا ، اگر مجبور بودید ، دربیانیهٔ خود از این قرارداد مشئوم، که ضرر آن ازآفتاب روشنتر است ، آنقدر تمجیدنمیکردید،

۱ ـ مقصود محمد ولیخان خلعتبری سپهسالار است ، که در زمان ریاست وزراء خود تشکیل کمیسیون مختلط را که نمایندگان دولتین هم در آن عضویت داشته ، و درحقیقت مقدمهٔ اجرای دو منطقهٔ نفوذ بود بهمین طرز ، با اشاره باجبار پذیرفت .

و برای مشروع جلوه دادن آن ، مردم را اغفال ننموده ، دولت را ورشکسته و بی‌کفایت و بی‌وسیله وانمود نمیفرمودید ، اگر مجبور بودید با اینهمه اصرار ، جلو افکار عامه را نگرفته ، مخالفین قرارداد را بحبس وطرد و تبعید گرفتار و تهدید نمینمودید ، و روزنامه‌های مزدورشما برای پیشرفت دادن‌این مقصودنامشروع، مقاله‌های بی‌ربط بی‌اساس نمی نوشتند ، و حتی یکنفر ارمنی[1] که خلف صالح سید مدیر رعد بود ، ازطرف ملت ایران اظهار بیقراری برای تأخیر اجرای قرارداد نمیکرد . و بعبارت مختصر ، اگر مجبور بودید اینهمه خوش رقصیها[2] برای چه بود .

هیچ بامزه‌تر از این نیست که میخواهید مردم این وطن فروشی شما را تقدیر هم بنمایند . آیا تصور میکنید اگر این قرارداد را نبسته بودید ، انگلیسها بیش از آنچه در این قرارداد صورتاً برضا و رغبت تحصیل کرده‌اند مطالبه مینمودند ؟

آیا میخواهید وانمود کنید که اگر شما این تصمیم ایرانکش اسلام بر باد ده را نگرفته ، و استقلال شش هزار سالهٔ ایران‌را نفروخته و این مملکت را در مجمع اتفاق ملل مستعمرهٔ انگلیس معرفی ننموده بودید ، انگلیسها ، میتوانستند با ابراز قوت مادی، همین اندازه شرایط را بنفع خود در ایران تحصیل کنند ، یا اگر هم بزور تحصیل

---

۱ ـ کاسپارا پیگیان که در ریاست وزرای سید ضیاءالدین مدیرسابق روزنامهٔ رعد مبلغ معتنابهی ازوجوه ادارهٔ تحدید و باندرول برداشته و از ایران نمیدانم بکجا فرار کرد ، وشاید بعدها ، در اروپا حساب را باسید تصفیه کرد .

۲ ـ رقص ازکارهای طبیعی بشر و شاید کمتر کسی باشدکه در دورهٔ زندگی خود در یکی از مواقعی‌که بوجد آمده است پای کوبی و حتی دست افشانی هم نکرده باشد ، چنانکه آوازه خوانی هم همین‌حال را داشته و هیچکس یافت نمیشودکه در مدت عمرش ترنم ننموده باشد .

نمیدانم درعهد حجریا بعد از آن دوره یا در ادوار بعد و در هر حال در دوره‌ای که نزاع بین طوایف و اقوام بجنگ تن بتن بین رؤسای آنها ختم میشد ، در یکی‌از این نزاعها که بین دو طایفه اتفاق افتاد وشاید رئیس‌های دوقوم برای جنگیدن تن بتن حاضر شدند . ریش سفیدان دو قوم میانه افتاده و جنگ را بمصالحه واگذار کردند . طرفی‌که قوی‌تر بود درضمن شرایط مصالحه شرط‌کرده دختر رئیس ضعیف‌تر ، در حضور او و سران قوم رقص بکند که صلح پایدارتر ومحکم‌ترشود. طرف با همه ناهنجاریهای این شرط چون‌چاره نداشت برای‌خیررساندن بافراد جامعهٔ خود و جلوگیری از خون ریزی رضا داد . مجلس رقص دختر خانم تشکیل و اشخاصی‌که درصورت مجلس مصالحه قرار بود در این جلسه حاضر شوند ، هم حاضر شدند . همینکه مجلس‌روبراه‌شد دخترخانم با پدرش وارد شدند . پدر البته پهلوی رئیس قوی نشست و دختر مشغول رقص شد . ولی دختر از آنها بود که کم فروشی را در هیچ حال جائز نمیدانند و آنچه‌ازپیراستاد داشت دراین رقص اجباری بکاربسته وچندین بار بهلهلهٔ حضار سرافراز شد. همین که بمنزل برگشتند ، پدر دختر خود را طرف خطاب قرار داده گفت ، ما مجبور بودیم که این کار ناهنجار را بکنیم ، ولی تو اجباری داشتی‌که این خوش رقصی را بکنی ؟ ! ! و بسنگ تمام تحویل بدهی ؟ ! ! مصطلح شدن این‌کنایه از این حکایت که شاید با واقع هم مطابق باشدبیرون آمده است .

میکردند ، سایرین آنرا مشروع دانسته ، و اجازۀ چنین رفتاری را نسبت بما میدادند؟ یا اگر مجمع اتفاق ملل و تمام این هیاهو بی اصل بوده ، انگلیس موفق ببلعیدن ایران هم میشد ننگ آن بقدر امروز بود ؟ .

میگوئید : « قسمتی از این حقایق ، مربوط بسیاست گذشتۀ ایران در مدت امتداد جنگ بود که سعی و کوشش نمایندگان دولت را در کنفرانس صلح ، دچار موانع و اشکالات کرده ، بالاخره باتمام مشکلات و ملاحظات فوق ، موفقیت باین قرار دادها حاصل گردید .»

سیاست ایران درمدت جنگ‌های بین‌المللی ، بیطرفی بود و این سیاست را تا آخر هم حفظ نمود . دول بیطرف دراین جنگ بازهم بودند . یونان و هلند و دانمارك وسویس اسپانیا و سوئد و نروژ در اروپا بیطرفی اختیار کردند ، بدون اینکه بعد از ختم جنگ گرفتار عتاب وبهانه جوئی فاتحین ومجبور بعقد چنین قراردادها بشوند. راجع بشرکت انفرادی بعضی از ایرانیها ، در جنگ بر ضد متفقین ، نیز در جای خود تشریح کرده‌ایم، که این اقدام بالمره شخصی و ربطی بدولت نداشته ، و در تاریخ بین‌المللی نظایر بسیار دارد، وهیچوقت حساب این قبیل حسیات‌شخصی افراد را با دولت متبوعۀ آنهاوا نمی بندند.

موانع و اشکالات نمایندگان ایران در کنفرانس صلح ، از سیاست گذشتۀ ایران نبود . بلکه سبب عمدۀ عدم پیشرفت کار آنها ، عدم مساعدتهای شما با آنها بود . گذشته از این ، با اینکه شما دراینجا بقول خودتان ، کمی بعد ازمتارکۀ جنگ با اولیای دولت انگلستان مشغول مذاکرۀ شرایط قرارداد تسلیم ایران شده بودید ، میخواستیدانگلیسها چه اهمیتی بنمایندگان ما در کنفرانس صلح بدهند ، تا مطالب آنها در این انجمن بین‌المللی بحسن قبول تلقی‌شود؟ فرستادن این نمایندگان که فقط برای حفظ ظاهرروانه کرده بودید ، و از طرف مرکز هیچگونه تعلیمات برای آنها نفرستاده ، و حتی جواب استعلامات آنها را هم نمیدادید و از طرف دیگر ، انگلیسها و شاید بعضی از متفقین دیگر هم از ساختگی بودن این مأموریت مسبوق بودند ، توقع داشتید چه اثری بکند ، و چه پیشرفتی برای اینطور نمایندگان ظاهری در کنفرانس حاصل شود ؟ شاهد مدعا ابلاغیه‌ایست که در تاریخ نوزدهم سنبلۀ ۱۲۹۸ از طرف سفارت امریکا در این شهر منتشر شده‌است . اگرچه نظر بدستور هتاکی که بسید مدیررعد ، در تنقید این ابلاغیه داده‌اید، البته مضامین آنرا اجمالا در نظر دارید . معهذا ما محض تذکر بدرج این ابلاغیه مبادرت میورزیم .

تهران ۱۹ سپتامبر ۱۹۱۹

نظر باینکه جریدۀ رعددرطی یك مقالۀ اساسی ، مورخۀ ۱۹ اوت ، وضعیت پرزیدانت ویلسن و هیئت نمایندگان امریکا را در کنفرانس صلح نسبت بایران سوء تعبیر نموده ، و خارج ازلون حقیقت جلوه داده است در اینموقع مقتضی شمردم که برای رفع اشتباه ، متن ابلاغیۀ حکومت اتازونی راکه اکنون ازواشنگتن رسیده‌است ذیلا باطلاع‌عامه برسانم.

سفارت امریکا ــ تهران

حکومت اتازونی بشما تعلیم میدهد که در نزد اولیای امور ایران و جمیع اشخاصیکه علاقمند بمسائل ایران هستند، این مسأله را جداً تکذیب کنید که حکومت اتازونی از مساعدت ایران مضایقه نموده است. نمایندگانی که ازطرف حکومت اتازونی در کمیسیون صلح پاریس عضویت داشته‌اند، مکرر صادقانه سعی نمودند که نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، وسیله و موقعی بـرای اظهار مطالب خود بدست آورده، و مسألهٔ ایران مطرح مذاکره گردد. هیئت اعزامیهٔ امریکا تعجب داشت از اینکه از هیچ طرف دیگر مساعدت با این مساعی خیرخواهانهٔ آنها نمی‌شده ولیکن اکنون انتشار این قرارداد ایران وانگلیس تا درجه‌ای علت عدم موفقیت مأمورین اتازونی رادر شنواندن مطالب نمایندگان ایران، آشکار میسازد، و بنظر میآید که حکومت ایران مساعدت تأثیر بخشی با نمایندگان خود که بپاریس فرستاده بود، ننموده است.

دولت اتازونی معاهدهٔ جدید ایران و انگلستان را با تعجب تلقی مینماید، زیرا، معاهدهٔ مزبور معلوم میدارد که ایران دیگر مایل بمساعدت وکمك امریکا نیست، و حال آنکه نمایندگان ایران[1] درپاریس، صریحاً ولزوماً مساعدت و امداد امریکا راخواستار شده بودند.

سفارت امریکا ــ تهران

متن ابلاغیه بقدری مصرح و مصدق بیانات ماست، که محتاج بهیچگونه تأویل و تفسیر نیست. مقالات روزنامه های پاریس، بخصوص «تان» یعنی جریدهٔ نیمرسمی وارگان دولت فرانسه، را در تهران همه‌کس خوانده، و نظریات دولت و ملت فرانسه را نسبت بایران واین قرارداد فهمیده‌است. بدون رجوع بدوسیهٔ مذاکرات نمایندگان ایران در کنفرانس صلح، و مطالبی که آنها اظهار داشته، و از طرف شما بلاجواب مانده، و یا جوابهای بی ربط بآنها داده‌اید، و بدون اطلاع بر تلگرافات رمز سفارت انگلیس در تهران بوزارت خارجهٔ لندن، و دستوریکه از طرف آن دولت راجع بطرز پذیرائی و استماع مطالب نمایندگان ایران، بمأمورین خود در کنفرانس صلح پاریس داده شده، و بدون استحضار از انتریکها و دسیسه هائیکه در تهران و لندن و پاریس، بتوسط شما در

۱ ــ علیقلی انصاری «مشاورالممالك» رئیس این هیئت سفارت وجناب آقای حسین علاء «معین الوزاره» یکی ازنمایندگان آن بوده‌اند. مرحوم مشاورالممالك درکابینهٔ قبل وزیرخارجه وآقای حسین علاء وزیر فواید عامه بودند. حسن وثوق که کابینهٔ خودرا تشکیل کرد چون بااین دونفر نمیتوانست قرارداد بین انگلیس، ایران را ببندد و حاجت به همکاری هم فکرهای خود داشت آنها را ببهانهٔ کنفرانس صلح از ایران به پاریس پرتاب کرده چنانکه دیدیم درکار آنها هیچ اقدامی ننمود و بعد از چندی نصرت‌الدوله را بسمت وزیر خارجه بـرای کارچاقی قرارداد بپاریس ولندن فرستاد و مشاورالممالك را شاید برای اینکه اگـر بتهران بیاید در محافل و مجالس سبب عدم پیشرفت مأموریت خودرا آفتابی کند بسفارت کبرای ترکیه فرستاد، وچنانکه در آتیه خواهیم دید مشاورالممالك در ترکیه بود که کابینهٔ قرارداد افتاد وکابینهٔ مشیرالدوله او را برای عقد قرارداد دوستی بسمت سفارت کبرای فوق‌العاده به مسکو مأمور کرد وشد آنچه شد.

اطراف مذاکرات نمایندگان بدبخت ایران بعمل آمده ، وسبب عدم پیشرفت مقاصد ایران در کنفرانس صلح شده است ، از همین ابلاغیه ، و از همین مقالات ، زمینهٔ مذاکرات و نتیجه‌ای که نمایندگان ایران در کنفرانس صلح میگرفتند ، بخوبی واضح و معلوم میشود که خیانتهای شما نسبت بایران ، برای تدارك زمینهٔ عقد این قرارداد ، تا چه اندازه بوده ، وچگونه برای صرفه و جاه طلبی خود ایران را از استفادهٔ موقعی که شاید چندین قرن دیگر هم برای آن تکرار نشود ، بازداشته ، و در کاندیدا کردن ناصرالملك و مشیرالدوله و مؤتمن الملك در اول امر برای این شغل نیز هیچ مقصودی جز تضییع آنها نداشته اید .

مینویسید : «بطوری که ملاحظه‌میشود در آنها تأمینات‌کافیه برای حفظ حیثیات و استقلال مطلق و تمامیت ایران تحصیل نموده ، و استفاده از معلومات فنی متخصصین انگلیسی را با کمکهای مادی و مالی دیگر ، از قبیل اسلحه و مهمات ، بدون این که تکلیف مضری قبول نماید بدست آورد .»

دولت ایران ازجملهٔ دول نیمه مستقل و تحت‌الحمایه نبوده است که شما برای آن استقلال تحصیل کرده باشد ، و برخود شما هم پوشیده نیست که تأمین استقلال ، بخصوص دست نخوردگی دولتی همین که موضوع قرارداد با دولت دیگرشد، استقلال تام و تمام آن دولت جریحه‌دار شده ، در نزد سایرین قابل تردید و خدشه میگردد.

استقلال چیزی است که اگر برای دول نیمه مستقل یا تحت‌الحمایه تأمین شودآن دولت را مستقل می کند ، و برعکس ، هرگاه برای دول مستقله تأمین نمایند آن دولت را بجانب نیمه مستقلی سوق میدهد، وسایر دول را ازمراودهٔ آزاد باآن ممنوع میدارد.

تأمین استقلال يك دولت ، درعرف بین‌المللی ماهیتی است که اگر بین دوسه دولت موضوع قرارداده شود ، ذی نفعی و ذی طمعی آن‌ها را نسبت بآن دولت ثابت ، و هرگاه بین خود آن دولت و دولت دیگری دراین موضوع قراردادی عقد شود ، تحت‌الحمایگی دولت تأمین شده را نسبت بدولت تأمین‌کننده مدلل می‌دارد .

در معاهدهٔ ۱۹۰۷ که استقلال و تمامیت ایران را طرفین معاهده (روس و انگلیس) تامین کرده بودند ، جز این نبود که هر يك از ترس دست اندازی دیگری بحدود و حقوق مالکیت ایران ، و عقب ماندن خود از رقیب ، این معاهده را بین خود بسته بودند ، ولی چون دولت ایران شرایط این معاهده را نسبت بخود ردکرده ، اعلام نمود استقلال او چیزی نیست که موضوع قرارداد بین سایر دول شود ، عقد این قرار داد هیچگونه ضمانتی برای این دولت حاصل ننموده ، استقلال خارجی وداخلی اومحفوظ بود.

شما دراین قرارداد خود با انگلیس ، چیزی راکه در ۱۹۰۷ ، یعنی روزگار زور و شلتاق بین‌المللی ، و نفوذ و استیلای مادی و معنوی دولت روس ، ایران از شنیدن و سکوت درآن احتراز جسته ، جداً رد کرده بود ، امروز که دورهٔ آزادی و استقلال ملل صغیره وضعیفه است ، موضوع قرارداد با دولت انگلیس قرار داده‌اید . قطع نظرازسایر

مواد، ترجمه و تعبیر همین یك ماده، درعرف بین‌الملل جز این نیست که دولت ایران دیگر دولت قائم بالذات و مستقلی نبوده، تابع دولت انگلیس است.

دراینجا بی‌مناسبت نیست اقسام دول عالم را ازنظرحیثیت بین‌المللی تشریح کنیم:

۱ دول مستقله - در عرف بین‌المللی دولتی را مستقل می‌خوانند که در تمام‌کارهای داخلی خود آزاد بوده، روابط خارجی آن از هیچ حیث تابع میل و ارادهٔ دولت دیگری نباشد.

چنین دولتی میتواند برای حفظ انتظامات مملکت خود، هرقانونی که صلاح میداند وضع کرده، باجراء برساند وهرمالیات وگمرك وعوارضی که برای مخارج اداری وترقی صنایع داخلی خود لازم میشمرد، ایجاد نموده، دریافت دارد. هرمقدار قشونی که برای حفظ سرحدات خود مناسب میداند، تحت اسلحه بیاورد. از هر ملتی بخواهد مستخدم اجیرکند. بهر شخص یاکمپانی اعم از داخله و خارجه که صرفه‌اش اقتضا کند، امتیازات بدهد و از هرکس بخواهد پول قرض کند، و نزد هر دولتی اراده نماید سفیر فرستاده سفیرآن دولت را بپذیرد وبا هردولتی که مناسب داند قراردادسیاسی وتجارتی منعقدنماید.

۲ دولت نیمه مستقل - دولت نیمه مستقل آن دولتی است که در کارهای داخلی خود آزاد، ولی در روابط خارجی، مطیع دولت دیگر باشد. این قسم دولت اختیار عقد قرارداد تجارتی و سیاسی را از دست داده، کارهای خارجی آن بتوسط مأمورین دولت حامیه اداره خواهد شد.

۳ در زندگی بین‌المللی گاهی اتفاق می‌افتد که یك دولت هم استقلال خارجی، و هم استقلال داخلی خود از دست داده جزو دولت دیگری میشود.

هرگاه این مملکت در آسیا و افریقا و استرالیا باشد، چون ملت و نژاد و زبان و مذهب وتمدن آن غیر از دول حامیهٔ اروپائی و مسلماً حکومت دولت حامیه برضد میل اهالی است، و حقوق اهالی کمتر از حقوق افراد حاکمه و در حقیقت روابط بین افراد قوم غالب و بومی‌ها روابط حاکم و محکوم می باشد اینگونه مملکت را مستعمرهٔ[1] دولت حاکمه می نامند.

۱- استعمار یك کشور بمعنی طلب عمران و آبادی آن کشور است که دول اروپائی بعنوان عمران وآبادی جمعی از اهالی وپولدارهای کشور خود را بآنجا میفرستادند و اهالی بدبخت را گرفتار مضیقهٔ زندگی کرده برای کشوروکیسهٔ خوداقداماتی مسلماً برضرر بومیها بعمل‌میآوردند.

بالشویکها لغت دیگری برای این عمل فکرکرده‌اندکه بفارسی استثمار ترجمه میشود. البته استثمار معنی واقعی استعمار را بهتر میفهماند زیرا دول استعمارچی اگر درتربیت اهالی و بهبود اوضاع کشور مستعمره اقدامی هم میکردند تا همان حدود بود که برای منافع خود لازم داشتند نه‌بیشتر. ازطرف دیگرلغت استثمار با مقصود بالشویکها که درهرحال از انتشارات برضد سرمایه‌داری‌کوتاه نمی‌آیند مناسبتر میباشد. ولی چه بایدکرد؟ که روسها که یکه تاز میدان کمونیست شده‌اند این استثمار را که از آن لفظاً خیلی مذمت میکنند نه همین برضد ملل‌دیگر که بزور با خود متحد کرده‌اند معمول میدارند، بلکه نسبت باهالی بدبخت روسیه بیشر ازهمه جا مشغول استثمارند واین لغت‌اختراعی‌آنها بعمل‌آنها بیشترازعمل استعمارچی‌ها صدق میکند.

بعد از تشریح اقسام دول و تشخیص ممالك از نقطه نظر حیثیت بین‌المللی لازم است ببینیم حال ایران با این قرارداد چه خواهدشد و درجزو کدام یك ازاین سه دسته قرار خواهد گرفت!

فرض میگیریم دولت ایران بخواهد با دولتی قراردادی اعم از تجارتی و سیاسی ببندد، باید رضایت کدام دولت را تحصیل نماید، و یا بعبارت آخری اجازه و دستور مواد این قرارداد باید ازکدام دولت برسد؟ انگلیس!

تصور می‌کنیم دولت ایران در آتیه باز محتاج بپول شد، و خواست مجدداً بقول شما برای ترك زندگانی روزمره، وبعقیدهٔ ما برای ولخرجی زمامداران خود، باز پول قرض کند، این استقراض باید بتوسط کدام دولت صورت پذیرد؟ انگلیس!

فرض‌می‌کنیم دولت گذشته از راه‌آهن که‌شما آن را یك موضوع مخصوص قرارداده، و ماده‌ای برای آن نوشته‌اید بخواهد امتیازی بکمپانی دهد، از تبعهٔ کدام دولت خواهد بود؟ انگلیس!

اگر بخواهد مستخدم و مستشار ومعلم خارجی اجیر کند، ازکدام ملت ویا باجازهٔ کدام دولت باید اقدام کند؟ انگلیس! و باجازهٔ دولت انگلیس!

اگر وقتی دولت ایـران بخواهد بجانبی قشون سوق دهد، چون صاحب منصبان قشونی کلاً انگلیسی هستند، مسلماً بی اجازه و میل انگلیسها نمیتواند باین سوق‌الجیش موفق بشود. هرگاه اراده نماید قشونی زیاده براندازه‌ای که انگلیس ها اجازه داده‌اند تحت سلاح بیاورد، اجازهٔ این قوا ازکجا باید صادر شود؟ از انگلیس!

هرگاه برای ترقی صنایع و دست کاریهای اهالی مملکت بخواهد جلو ورود امتعهٔ خارجه را بوسیلهٔ افزایش تعرفهٔ گمرکی بگیرد، این ازدیاد و افزایش باید باجازهٔ که باشد؟ انگلیس!

وبالاخره، چون صاحبمنصبان قشونی ومستخدمین مالیه وکلیهٔ‌دوائردولتی انگلیسی هستند، البته بی‌اجازهٔ آن دولت بهیچ امری اقدام نمی‌کنند و بالنتیجه ما هرقدمی که برای صرفه و صلاح خود بخواهیم برداریم، باید اجازهٔ آن را قبلا صادرکرده باشیم. ازکدام دولت؟ انگلیس!

بنابرآنچه‌گذشت دولت ایران با این قرارداد شما، از نقطهٔ نظر روابط خارجی حق مذاکره و عقد معاهدات سیاسی وتجارتی را از دست داده، و ازنقطه نظر حاکمیت داخلی، اختیار استقراض و راه سازی ودادن امتیاز و اجیرکردن مستخدم وسوق‌الجیش و افزایش قوای نظامی وجرح وتعدیل تعرفهٔ گمرکی را باخته ودر سایر موارد نیز تمام اقدامات خود را منوط باجازهٔ دولت انگلستان نموده است.

مملکتی‌که از یکطرف با همسایگان خود و سایر دول رابطهٔ مستقیم نداشته، و از عقد قرارداد ممنوع باشد، و ازطرف دیگر ازکسی نتواند پول قرض کند، و راههـا و معادن وصنایع خودرا نتواند بطور امتیازبکسی بدهد، مستخدم خارجی نتواند اجیرکند،

اختیار قوای نظامی خود را نداشته ، و برای تعیین عدهٔ آن هم قدرت را از خود مسلوب نموده ، اختیار جرح و تعدیل تعرفهٔ گمرکی و وضع مالیات و جرح و تعدیل بودجه را از دست داده باشد ، و در سایرکارها هم هیچ قدرت وتسلطی نتواند بروزبدهد. برچنین مملکتی آنچه فکر میکنیم و در قاموس اصطلاحات بین‌المللی تفحص می نمائیم جز مستعمره هیچ قسم از اقسام ممالك تطبیق نمیکند ، زیراگذشته از استقلال‌خارجی ، روح اختیارات داخلی را هم ازکف داده است .

در این صورت ، حال ایران با هندوستان و بلوچستان و برمه در آسیا ، و جزایر اقیانوسیه در استرالیا ، وکانادا در آمریکا ، ومصر و قطعات جنوبی در آفریقا ، که کلا مستعمرات انگلیس هستند چه تفاوتی خواهد داشت ؟

این ممالك هم قشون بومی ، جمع وخرج علیحده ، کارخانجات ، راه‌آهن، گمرك، همه چیز دارند . جز این نیست که‌صاحب منصب ارشد قشون آنها انگلیسی است ، و اگر کسر یا اضافه‌ای در دخل و خرج پیدا کنند ، کسر آن از انگلیس آمده ، اضافه راجع بانگلیس است . کمپانی ، راهها ، و معادن و صنایع‌آنها انگلیسی، تعرفهٔ گمرکی آن‌ها ، باجازه و صلاحدیدانگلیس،مستخدمین ارشد دوائر مملکتی آن‌ها انگلیسی‌میباشد.

شاید بفرمائید : آن ها مجالس مقننه و پادشاه و هیئت وزراء ندارند ، ولی چنین نیست . همگی مجالس مقننه و هیئت وزراء ، و غالب آنها مانند ممالك هندوستان و ومصر ، پادشاه هم دارند . در دورهٔ سلطهٔ روس ، مگر امیر بخارا پادشاه ترکستان نبود ؟ و یا در موقع سواری همین امیر شاطر وچاووش در جلوش نمیافتاد ؟ حتی چاووش درجلو فریاد نمیکرد: «امیر جهانگیر باد!» وشاطرها دست بریش گرفته همصدا نمیگفتند «آمین!» درصورتیکه امیراختیار ریش خودرا هم نداشت .

شاید وجود نمایندگان سیاسی دول را در تهران و اقامت نمایندگان ایران را در پایتخت‌های سایر دول ، بخواهید دلیل استقلال ایران وجهت مباینت این دولت و ممالك سابق الذکر قرار بدهید . اولاً آنروزهاکه این امارات و نشانه‌های حشمت و اعتبار از دلائل موجه استقلال بنظر میآمد،گذشت . امروز چندان سنگی در ترازوی این مسائل تشریفاتی نمیگذارند ، گذشته از این « هنوز پاسی از شب نگذشته است[1]» ما بشما قول میدهیم که اگرخدای نخواسته ، دولت انگلیس موفق باجرای این قرارداد بشود ، با تسلط و زبردستی که در استعمار دارد ، ما را از این حیث هم بهمان روز بنشاند. واقعاً

---

1 ـ قدماً این جمله را فقط در موارد منفی بکار می‌انداختند و معنی آن این بود که چیز مهمی ازشب نگذشته است . من در بیانات بعضی‌دیده وشنیده‌ام که این‌جمله را درموردمثبت هم استعمال میکنند . مثلا میگویند : « چون پاسی از شب گذشته است موقع رفتن است . »

و این طرزبیان مخالف استعمال قدمااست. اصل مثل: «هنوزپاسی از شب نگذشته‌است.» میباشد ، یعنی هنوزوقت باقی و تازه اول‌کار است . این مثل نظیری دارد ، :

«بجانشاشیده‌ای شب دراز است .»که فقط در مورد استعمال با هم فرق دارند که حاجت بتشریح ندارد و از خود دو مثل مورد استعمال پیدا است .

هم وقتی سایر دول ببینند ایران در کارهای داخلی و خارجی خود آزاد نبوده ، و درعقد قرارداد تجارتی و سیاسی ، وحتی‌کلیهٔ مسائل داخلی ، تابع دولت انگلیس است ، وبرای هرگونه رابطه وهرقسم مراوده‌ای با ایران، باید قبلاً با اولیای انگلیس مذاکره کرده استرضای خاطرآن دولت را بعمل بیاورند، یقین بدانید که برای تخفیف مخارج هم باشد ازاین تشریفات پوچ صرف‌نظرکرده ، نمایندگان‌خود را از تهران احضار خواهند نمود. وبر فرض اینکه دولت ایران معامله بمثل نکرده ، و چند صباح دیگرهم نمایندگان‌خود را در پایتخت آنها نگاهداشته ، و مخارج بیمصرفی را تحمل نموده ، یا خود بصرافت طبع ازتعقیب این عمل لغومنصرف میشود، یا مستشاران مالی این مخارج را خلاف صرفه اعلام ، و از حوالهٔ مخارج سفارتخانه‌های ما استنکاف خواهندکرد، وبالنتیجه نمایندگان ایران هم احضار خواهند شد .

اگرچه جواب سایر مطالب مندرجه در این قسمت از بیانیهٔ شما را در سابق‌کاملاً داده و ثابت کرده‌ایم که ایران احتیاجی بمتخصصین فنی انگلیسی نداشته ، و کمك های مالی هم جز ضررهیچ فایده‌ای ندارد ، وفروش اسلحه کهنه نیزچیز مهمی نیست وسایرین گذشته از اینکه ارزانتر میفروختند حق‌الدلاله و کمیسیون هم میدادند معذالك از ذکر يك نکته در اینجا ناگزیریم .

میگوئید : « استفادهٔ معلومات انگلیسی را بدست‌آورده‌ایم .» میخواهیم بدانیم مملکت ما چه استفاده از معلومات متخصصین انگلیسی خواهد کرد ؟ و از وجود آنها چه استفاده خواهیم برد ؟ همه کس میداند که در فن نظام انگلیسها از تمام ملل عالم عقبترند وقبل از جنك ، کلیهٔ قشون آنها در سرتاسر جزایر بریتانیای‌کبیر وایرلند و اسکاتلند ، بشش هزار نفر بالغ نمیشده و طرز سرباز گیری آنها طرز سرباز اجیر و همان اسلوب پوسیدهٔ قرون وسطی بوده ، وشاید بعداز آرامی بین‌المللی باز بهمان طرز عودت نماید . ما نمیدانیم ملت انگلیس ازکی درفن‌نظام متخصص شده، ونظامیان دولتی‌که تمام قشونش بیش از شش هزار نفر نبوده است دراین فن چه بما خواهند آموخت و در مکتب عمل و اداره‌ای که معلمین کار آزموده و متخصصین آن اینطور بی تجربه باشند ، چه درسی خواهیم خواند .

در فنون مالیه ، ما نمیدانیم این آقایان جزیره نشین که آب و هوای مملکت‌آنها جز پیچك و سیب زمینی هیچگونه حاصلی بعمل نمی آورد و اکثر مالیاتهای آنها مالیات غیر مستقیم است ، در مملکتی مثل ایران که عمدهٔ عایدات دولتی آن مالیات آب وخاك و بهرهٔ خالصجات است چه میتوانند بکنند ؟ اگر بخواهند دهی را ممیزی نمایند چگونه ازعهدهٔ تعیین عایدات‌آن برمیآیند ؟ یا برای تشخیص خالصگی و اربابی ، چطور برقیات رجوع میکنند و باکدام شناسائی و سابقه ، انتقالی خالصه را از غیر انتقالی آن تفکیك مینمایند ؟ یا مناقشات و اختلافات مالیاتی و محاسبهٔ بین مالکین و صاحب جمعان ، از

یکطرف ، و عمال مالیه ازطرف دیگر را با کدام اطلاع وبصیرت واز روی کدام جزوجمع و مدرك قانونی حل خواهند کرد ؟[1]

در عدلیه که بهیچوجه محتاج بوجودآنها نیستیم . مگراینکه خیال کرده باشید در میراث قاعده للذکر مثل حظ الانثیین ولکم نصف ما ترك ازواجکم ، را برهم زده دارائی متوفی را بارشد اولاد بدهید ، و یا طلاق را منسوخ کرده ، و یا آیهٔ « ولکم فی‌القصاص حیوة » را متروك نمایند ،

ما واقعاً نمی‌دانیم کار مستشار داخله چیست ؟ و چه احتیاجی بوجود او داریم. تنها کاری که بکند مثل دمورنی فرانسوی بعد از سه سال اقامت در ایران وگرفتن ده پانزده هزار تومان حقوق و اندامنیته دوجمله ازکتاب حضرت امیرالمومنین علیه السلام بمالك-اشتر نخعی را بتوسط بعضی از متملقین ایرانی ترجمه و بخرج دولت ، منتهی این دفعه بزبان انگلیسی طبع کرده ، برای دوستان خود بلندن هدیه بفرستد. زیرا در زمینهٔ شناسائی عادات واخلاق ورسوم وآداب ومعرفت بحال ایلات وعشایر و روسای‌خانواده‌های بزرگ مسلماً نمی تواند دستوری به حکام و فرمان فرمایان و مأمورین ولایات ما

---

۱ ــ ممکن است خوانندهٔ عزیز وضع مالیهٔ امروز را در نظر داشته و باین جملهٔ متن ایرادی دارد ، ولی درآنروزها کارمالیهٔ ایران همین ها بودکه در متن بآن اشاره شد ومتخصصین خارجی هیچ ازآن سر در نمی‌آوردند . امروز هم همانطورها است جز در پاره‌ای از مواردخاص بخصوص برای مالیه خیلی محتاج به متخصصین خارجی نیستیم ، زیرا دکترهای اقتصاد خودمان همه چیز را می فهمند و ازعهدهٔ هرکاری بیرون می‌آیند ، ولی چه بایدکردکه ما دست ازتبعیت افکار خارجه بر نمیداریم ، باید سایـرین بگویند تا ما به چیزی معتقد بشویم یا شاید دعوت متخصصین خارجی بیشتر برای آن باشد که بسایرین که میخواهند در معامله با ما کلاهی از ما بربایند حالی‌کنیم که عقیدهٔ پروفسور بسلاژیدل مرد دانشمند بتمام معنی هم مطابق نظریهٔ ماست یا حساب نفت را مسیو روسو محاسب بی بدل فرانسوی هم مثل ما تشخیص میدهد . من از قضا با این دو نفر آشنائی وخصوصیت پیداکردم و در زمینهٔ مذاکرهٔ نفت با دولت انگلیس‌که برای تشخیص همین موضوع این دونفرمرد دانشمند متخصص غیرقابل انکار را ازفرانسه خواسته بودیم باآنها مذاکره کردم. اگربگویم معلومات‌آنها چیز تازه‌ای بمن نیاموخت حمل بر خودپسندی نفرمائید. زیرا راه راست جزیکی وحرف حق جزیك‌کلمه نیست. منتها چه بایدکردکه انگلیسها بحرف این دانشمندان هم متقاعد نمیشوند و وزیر مالیهٔ مارا وادار میکنندکه بقول قماربازها دریك «کلاغ پر» لایحهٔ سراپا مضر بحال ایران را بمجلس ببرد و همینکه رد شد از اعضای کار شکایت‌کندکه چرا مطالب اداری را بوکلاگفته و آنهارا بحقیقت آشنا کرده‌اند !

چه خوب است‌که جوانهای ما بندی باین‌گله‌گذاریها نمی‌بندند ومشغول کار خود هستند که لدی‌له اگرکلاه ملت برداشته میشود عامل‌یا عاملین‌آن معرفی میشوند. تا به بینیم‌اعلیحضرت همایون شاهنشاهی از سفرآمریکا با چه روحیه‌ای مراجعت فرمایندکه در این مسافرت‌دانسته‌اند سایرین نمیتوانند حقوق حقهٔ مارا بدهند .

بدهد. امنیه و نظمیه را هم سوئدی ها بداداره نکرده ، و با وجود سابقه واطلاعی که در این دو موضوع پیدا کرده‌اند خیلی بر انگلیسها ترجیح دارند.

دلسوزی دولت انگلیس را در معارف ایران ، از رفتار گذشتهٔ آنها بخوبی تفرس میتوان نمود. مللی که با ایران سروکار داشته ، و حتی آنها که هیچگونه نظر پلتیکی بما نداشته‌اند ، درراه معارف این مملکت زحماتی کشیده‌اندکه قطع نظراز پاره‌ای عصبیتهای مذهبی که ازکارکنان مدارس بعضی ازآنها بظهور رسیده‌است ، مساعی آن‌ها درخور تمجید و تشکر میباشد. مدارس الیانس و سن‌لوئی فرانسه ، مدرسهٔ آلمانی ، مدرسهٔ روسی ، و مدرسهٔ امریکائی ، نتایج آن زحمات و فارغ التحصیل های ما از این مدارس حاصل آن مساعی می‌باشند. ولی دولت انگلیس ، در تمام این مدت یکصد و بیست ساله که با ایران روابط دوستی و همسایگی و دراین مملکت منافع اقتصادی و پلتیکی داشته است ، یکقدم درراه معارف این مملکت نپیموده ، ویك شلنك دراین راه خرج ننموده‌است. اما درآتیه با نظر استعماری‌که بایران دارد تا بتواند ، ایرانی‌ها را مانند هندیها ، ازدانش و اطلاع بی‌بهره خواهدکرد ، زیرا خوب میداند که تا اهالی یك مملکت قدیمی دارای حیثیات علمی بوده ، بعادات و رسوم مملکتی واقف ، و بدین ومذهب خود معتقد و بتاریخ ملی وسیاسی و ادبی و زبانی و آثاری خویش مطلع باشند ، سلطهٔ اجنبی را تحمل نخواهند کرد. بنابراین ، هرگاه انگلیسها موفق شوند که دراداره‌ٔ معارف این مملکت نفوذ پیدا کنند ، تمام حیثیات علمی و معتقدات مذهبی و اطلاعات تاریخی این مملکت را وداع خواهد گفت.

مگربرای ادارهٔ اوقاف وتفکیك موقوفه ازملك ونظارت در رسیدن منافع موقوفات بموقوف علیهم و تعمیر مساجد و مشاهد مشرفه وجود متخصصین انگلیسی را لازم بدانید[1].

ادارهٔ پست ایران ، از بدوتأسیس تا چندی قبل ، بدست مدیران ایرانی بوده ، وبا بودجهٔ‌کم منتهی درجهٔ انتظام را داشت ، وبا اینکه محمولات پستی بدوش اسب وشترحمل میشد ، وصول مراسلات و امانات از اقصی بلاد مملکت تا مرکز ، از هیچ خطی زیاده از ده روز طول نمیکشید. از روزی که بلژیکیها در این اداره مداخله میکنند، ومحمولات تقریباً درهمه جا با چرخ حمل شده، و بعقیدهٔ خودتان منتهی‌درجهٔ نظم را دارد ، ده روز مدت برای رسیدن مراسلات ازکاشان واصفهان بتهران ،کافی نیست. ادارهٔ تلگرافی این مملکت همیشه با مدیران ایرانی. بدرجات منظمتر از سالهای اخیر بوده‌است‌که برای‌آن مدیر کل اروپائی‌آورده‌اید، وفقطعیبی که‌آن‌دوره داشت، این بودکه اسرار دولتی‌محفوظ میماند. از روزیکه پای خارجه در آن اداره باز و سرپرستی آن با انگلیسی شده است، ازهرولایتی‌که تلگراف مهمی برسد، قبل ازاینکه بمقصدش ارسال دارند، سواد یا مضمون آن را قطعاً بنظر سفارت رسانده ، در بعضی مواقع تلگراف رمز حکام ولایات را بدون

۱ـ در دورهٔ دیکتاتور ، درقسمت اخیراین موضوع عملی شده، منتهی متخصصین امریکائی و آلمانی بودند.

هیچ پرده پوشی ، ردکرده مخابره نمیکنند[۱] . از این میترسم که اگر این دو اداره را بوجود مستشاران انگلیسی تر ، مزین نموده ، و از آنچه هست اروپائی ترشان بکنید ، این جزئی نظم و اختیاری که از ادوار قدیم در آن باقی مانده است ، با ورود مستشاران انگلیسی از در دیگر خارج شود .

برای وزارت فواید عامه وتجارت ، نظر باحتیاجات مبرمی که براهسازی وسدبندی و ایجاد کارخانه‌ها و استخراج معادن وترتیب منافع جنگل داریم ، البته بمتخصصین این فن محتاجیم ، ولی نه ازانگلیس که تمام نظرش بپیدا کردن بازار برای مال‌التجاره ، و ترویج صنایع خود میباشد . پس در این یك مورد هم که محتاج بمتخصصین فنی هستیم از انگلیس مع‌الاسف ، استفاده نمیتوانیم بکنیم .

باقی ماند وزارت خارجه ، که درآتیه اگر خدا بشما عمری داد ، و برسرکار باقی بودید بخواهید در تحت عقد سه چهار ماده ، و صدور یك بیانیهٔ دیگر ، افراد این ملت را مثل سیاههای صدسال قبل افریقا ، بانگلیسها بفروشیدوبرای این کارمحتاج به‌مشاورهٔ مستشارهای خارجی ، بخصوص متخصصین انگلیسی باشید . منکر نمیتوان شد که درمیان تمام ملل عالم برای این‌کار زمینه سازتر از انگلیسها هیچکس را پیدا نمیکنید ، ولی‌عیب کاراینجاست که این دولت درصدسال قبل با تمام ملل عالم در منع برده فروشی ، قرارداد بسته است و امروز نمیتواندآن قراردادها را الغاء کند . گذشته از این ، حالیه خرید و فروش ملل نیز تغییراسلوب داده ، ودیگر امروز رسم نیست[۲] غلام وکنیز خریده ، برای تربیت و بکار واداشتن‌آنها خود را بزحمت و درد سر بیندازند و مزارع قهوه و چای و شکر را بتوسط آنها آباد کرده ، فایده ببرند . بلکه مرسوم اینستکه میگردند یك نفر خائن را پیدا میکنند ، وبحقه بازی وشیادی اورا رئیس‌الوزراء کرده ، باو چندماده شبیه بهمین موادیکه شما با دولت انگلیس بسته‌اید، باسم قرارداد بین دولتین عقد مینمایند و یك ملت را مانند هندیها و مصریها تا ابد حمال وکارکن، بلکه غلام ، حتی مطیع‌تر و بدتر از زرخرید میکنند . پس از این راه هم بعد از عقد این قرارداد ، بدلیل محال بودن تحصیل حاصل ، از متخصصین فنی انگلیس استفاده نمیتوانید کرد .

مینویسید : «تغییر عهدنامه و تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی برای اینکه عایدات در آتیه کفایت مصارف اصلاحات را بنماید ، نیز مسلم گردید . »

عهدنامه هائیکه دولت ایران با انگلیس بسته است . غالباً تجارتی است . عهدنامهٔ سیاسی که امروزمدرك ومأخذ معاملات ایران با سایر دول است ، همان عهدنامهٔ ترکمان - چای است که دولت ایران بعداز شکست ازروس با این دولت بسته ، وسایردول هم بعنوان دارا بودن حقوق دولت کاملةالوداد از آن استفاده مینمایند ، مواد مضر این قراردادهمان موادیست که درفصل راجع به‌کاپیتولاسیون ، وحق قضای قنسولهای خارجه ، نسبت باتباع

---

۱ - در ایالت آقای حاجی مخبرالسلطنه ، در فارس ، این موضوع تحقق پیدا کرده بود.
۲ - بطوریکه در صدوپنجاه سال قبل اروپائیها در امریکا معمول میداشتند .

دولت خود نوشته شده است . مسلماً همینکه دولت انگلیس ایران را مستعمرهٔ خودنمود، دیگر راضی نمیشود کاپیتولاسیون دراین مملکت برقرار ، و قنسولهای سایر دول مداخله درامور قضائی آن داشته باشند . گذشته ازاین ، بموجب اعلامیهٔ کابینهٔ صمصام السلطنه ، کاپیتولاسیون ملغا شده است[۱]

ولی، یك شرط نافع هم دراین عهدنامه برای ایران هست که اتباع‌خارجه، جزدکان تجارت و خانهٔ نشیمن حق خرید ضیاع و عقار و مستقل در این مملکت ندارند . ما یقین داریم که شما درضمن تغییر قرارداد با انگلیس ، این شرط را بمنفعت انگلیس ها ازدست خواهید داد[۲].

عهد نامه های تجارتی ایران و انگلیس هم تماماً در دورهٔ رقابت روس و انگلیس بسته شده ، و اولیای امورآن دوره ، با همهٔ سهل‌انگاری‌که ما بآنها نسبت میدهیم ،تلاش خود را کرده ، و در معاهدات تجارتی بین دولتین حقوق زیادتری بآنها نداده‌اند ، ما خیلی‌شك داریم که در تغییرمعاهدات تجارتی، منافع‌دولت ایران‌بیش از پیش‌ملحوظ شود . راجع بامتیازات هم غالباً طرف آنها کمپانی و اشخاص متفرقه هستند و یقیناً اگر صرفهٔ زیادتری برای آنها منظور نشود ، راضی بفسخ وتغییرامتیازات خود نخواهند شد.

دول عالم در وضع گمرك ، وانتشار تعرفهٔ گمرگی ، نظری بتکثیر عایدات ندارند. بلکه دراین موضوع هم‌آن ها بحفظ موازنه بین صادر و وارد ، وجلوگیری از پیش افتادن تجارت خارجی خویش وترقی دادن محصولات ومصنوعات داخلی ، مصروف است‌که باین وسیله هروقت مقتضی دانند ، ورود یا خروج متاعی را در مملکت خود ممنوع داشته ، و هرموقع صلاح دانند بر گمرك مال‌التجارهٔ خارجی بیفزایند تا از رقابت امتعهٔ خارجه با داخله ، و یا عسرت اهالی مملکت بتوانند جلوگیری نمایند .

تمام ترقیات تجارتی و صنعتی ممالك عالم ، در سایهٔ همین اختیار و بهمین جهت است که دول حق انتشار تعرفهٔ گمرکی را فقط و فقط برای خود حفظ کرده ، مداخلهٔ دولت دیگر را در این موضوع بهیچوجه اجازه نمیدهند .

ازطرف دیگر ، تجارت هم برای‌کل دنیا آزاد و البته سایر ممالك عالم از میزان گمرگی که از هردولت از هرنوع مال‌التجاره میخواهند ، باید مسبوق باشند و نمیتوان هرروزی تعرفهٔ مخصوصی را باجراء گذاشت. بنابراین برای اینکه اختیاردولت درزیاد و کم کردن گمرك محدود نباشد تا بتواند در مواردی که دولت دیگری بریکی از امتعهٔ صادر اوگمرك زیادی میبندد، بوسیله معاملهٔ بمثل یعنی افزایش‌گمرك یك یا چندین متاع آن دولت، ازاین زیاده روی جلوگیری نماید. درتعرفه های‌گمرکی حد اقل وحداکثری

۱ـ این الغاء فقط روی‌کاغذ بودوعملی شدن الغاء کاپیتولاسیون ازموقعی است‌که تأسیسات قضائی جدید در مملکت بموقع اجرا رسیده ، و یکی از مفاخر عهد مرحوم پهلوی است .

۲ ـ و باز از مفاخر عهد مرحوم پهلوی اینست که با وجود الغای کاپیتولاسیون ، بازهم اتباع خارجه حق داشتن ضیاع و عقار و مستقل درایران نداشته ، ومکلفندکه آنچه هم در ازمنهٔ هرج و مرج سیاسی دست وپا کرده‌اند ، در مقابل قیمت بافراد یا دولت ایران واگذار نمایند .

معین مینماید و دولت مختار است که بین حد اقل و حداکثر هر میزانی را که موافق با صرفه و صلاح خود تصور نماید بطور موقت یا دائم اعلام و از امتعهٔ صادر و وارد مطالبه و دریافت کند.

در موقعیکه عهد نامهٔ ترکمان چای بین دولتین ایران و روس بسته میشد، چون هنوز قوهٔ محرکهٔ بخار، برای مصنوعات وحمل ونقل استخدام نشده وداد وستد بین‌المللی چندان زیاد نبود، دولت ایران وجههٔ نظر خود را فقط بتکثیر عایدات معطوف داشته، حقوق گمرکی کلیهٔ صادر و وارد مملکت خود را از قرار صدی پنج معین نمود و تا اوائل سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه، گمرك ایران بهمین قرار معمول و سایر دول هم ازحقوق دولت‌کاملة‌الوداد استفاده کرده، با امتعهٔ صادر و وارد آنها هم در سرحدات ایران همین معامله میشد، تا در این تاریخ مسیو نوز بلژیکی تعرفهٔ جدید گمرك ایران را منتشر نمود.

نظر اجمالی باین تعرفه، جانب داری نوز را در ترقی تجارت روسیه بر ضرر سایر دول، حتی‌جلوگیری صنایع داخله، کاملا ثابت مینماید، از کار افتادن کارخانه‌های قند سازی و بلور سازی و ریسمان ریسی تهران، و معدوم شدن شعربافی ها و نساجی‌های کاشان و اصفهان و یزد و کرمان و خراسان و بوشهر، از اثر همین تعرفهٔ گمرکی بود، که با قند و کبریت و شیشه آلات و ریسمان و پارچه های ابریشمی و پشمی و نخی روسیه، که عمداً ارزان تر، باین مملکت وارد می‌شد نتوانستند رقابت و همسری، بلکه مقاومت نمایند و به تعطیل و فنا محکوم شدند.

مسیو نوز بلژیکی، در دورهٔ نفوذ روس در ایران اینطور رفتار کرد، حالا ببینیم آقای پهلوان سیاست! آقای داهیهٔ شرق! آقای بزرگترین صدر اعظم آسیا! در دورهٔ آزادی ملل، با اینهمه ارجوزه و حماسه و غمخواری هموطنان عزیز و حس فداکاری و اتکای بنفس و وجدان، برای ما چه کاری صورت داده‌اند؟

اختیار دولت را در ترتیب دادن تعرفهٔ گمرکی از دست داده، و امری را که‌یکی از نشانه‌های بزرك استقلال داخلی تمام دول عالم است، موضوع عقد مادهٔ مخصوصی در قرارداد خود با دولت انگلیس نموده، و این دولت را قیم گمرکی ایران قرار داده‌اید، و از این راه خدشهٔ دیگری برحاکمیت تام و تمام ایران وارد آورده، تعرفهٔ گمرکی ایران را بتجدید نظر و مراجعهٔ کمیته‌ای که در آن مأمورین دولت تجارت پیشهٔ انگلیس عضویت دارند، منوط نموده‌اید، تا در هر مورد صرفهٔ خود را که ناگزیر مستلزم ضررما و سایر ممالك، و موجب بی‌اعتنائی آن‌ها بتجارت با ماست ملحوظ دارند.

این اختیار را در جنك اول شهید کردید، سهلست در ضمن تعیین تعرفه که اخیراً بتوسط کمیتهٔ مختلط بعمل‌آوردید، فصل (ب) راکه راجع بگمرك مال‌التجارهٔ صادرایران در ممالك انگلیس‌است، بالمره از قلم انداخته، وابداً از اینکه درسرحدات ممالك وسیعهٔ آن دولت، از مال‌التجارهٔ ایران چه حقوق گمرکی باید اخذ شود، هیچ ذکری بمیان نیاورده‌اید. هرگاه در آتیه دولت انگلیس برای فقر مالی، و محتاج کردن مملکت ما

باستقراض پی در پی از خود بخواهد از امتعهٔ این مملکت که بممالك او حمل می‌شود ، صدی صد گمرك اخذ نماید با کدام فصل از تعرفه میتوان جواب او را داد ؟

نتیجهٔ اجرای تعرفهٔ مزبور این خواهد شد که گمرك مال‌التجاره‌ای که از انگلیس بایران وارد میشود معین ، و دیناری نمیتوان کم و زیاد کرد ، سایر ملل هم از حقوق کاملة‌الوداد استفاده کرده، اجرای همین تعرفه را نسبت بمال‌التجارهٔ خود خواهند خواست، ولی مال‌التجاره های ایران که به خارجه خواهد رفت ، به رحم و مروت سایر دول واگذار شده ، تا بهر اندازه که انصافشان اقتضا کند توی سر این یك مشت پنبه و قیسی و کشمش و قالی که بخون دل در این مملکت حاصل می‌شود بزنند و تجارت صادر این مملکت را که حالیه از وارد آن خیلی کمتر است بصفر برسانند .

چنانکه امروز دولت فرانسه برای ترویج صنعت فرش بافی داخلهٔ خود ، بر فرش خارجی صدی صد گمرك بسته است و ما هیچ وسیله برای معاوضه بمثل و وادار کردن دولت فرانسه بتعدیل گمرك فرش ، در دست نداریم . سایر دول هم غالباً بعد از جنك همین معامله را کرده ، فرش قالی را جزو تجمل محسوب ، و از آن گمرك گزاف مطالبه مینمایند ، و نتیجهٔ این وضع ، شکست مال‌التجارهٔ مهم ما است ، بدون اینکه شما برای چارهٔ آن راهی باز گذاشته باشید .

اینجاست که باید بگوئیم: «رحمت بکفن دزد اول» ، مسیونوز ، با اینکه در تعرفهٔ گمرکی خود اسباب رواج مال التجارهٔ روس و انگلیس و تعطیل و فنای کارخانجات و دست کاریهای داخلی را فراهم آورد ، باز در فکر ترویج تجارت مواد خام این مملکت که بممالك خارجه میرود بوده ، فصل (ب) را که راجع بگمرك مال‌التجاره های ایران درممالك روس وانگلیس است، قید وحقوقی‌را که دولتین باید ازامتعهٔ ایران درسرحدات خود دریافت دارند معین نموده و تا حدی از ورشکستگی کامل این مملکت جلوگیری کرد ، ولی شما برای صرفهٔ هم پیمان های خود این فصل را هم از قلم انداختید .

ما بدواً میخواستیم برای چگونگی تشکیل کمیتهٔ تجدید نظر تعرفهٔ گمرکی که میبایست بموجب قرارداد از متخصصین ایرانی و انگلیسی معین شوند ، ببرهان و منطق متوسل شده ، و کیفیت اکثریت آن را از روی تجربه و تاریخ بدست آورده ، مدلل نمائیم که اکثریت این کمیته منافع انگلیس را بر فایدهٔ ایران ترجیح خواهند داد ؛ ولی حالیه که کمیتهٔ مزبور تشکیل ، وکار خود را تقریباً انجام داده است ، همان تشکیل فعلی و واقعی آن برای اثبات مدعای ما بهترین برهان و منطق بوده ، شما را از زحمت

---

۱ ـ ضرب‌المثل شدن این جمله داستانی دارد که ذکرآن توهین بمرده ها است. اجمالا دزدی بوده است‌که برای دزدیدن‌کفن مرده ها را از گور بیرون می‌آورده و بعد از برهنه‌کردن آنها را سر میداده ، میرفته است . کفن دزد دیگری پیدا شده که گذشته از بردن کفن مرده‌ها را مثله میکرده است و اصل مثل : رحم‌الله النباش الاول ، عربی و از امثله‌ایست‌که ترجمهٔ آن از خیلی قدیم در ادبیات فارسی وارد شده است .

توسل بتجربه و تاریخ رهائی بخشیده ، این است که بجای حدس و قیاس و در عوض هر گونه دلیل و برهان ، همان طرز تشکیل کمیتهٔ تجدید نظر تعرفهٔ گمرکی را ذیلا تشریح مینمائیم :

قبلا مقرر شده بود که این کمیته مرکب از دوازده نفر عضو ، و شش نفر از آنها متخصصین انگلیسی باشند . انگلیسها شش نفر خود را فرستادند . ببینیم متخصصینی که شما انتخاب کرده‌اید چه اشخاصی هستند ؟

یکنفراز این شش نفر متخصص ایرانی مستر هارت‌قنسول سابق انگلیس درقزوین، و مفتش فعلی مالیهٔ ایران است . البته همین‌یکماه و نیمه گردش در ادارات وزارت مالیه، او را تا این درجه با خبرت وبصیرت نموده ، ودر همین مدت‌کم بقدری امتحان فداکاری و بیطرفی و دلسوزی نسبت بایران داده است ، که شما را تردیدی در بی غرضی ومناسبت او برای این کار باقی نمانده است ، دومی مسیو هنسنس مدیر گمرکات و سومی ملیتر مدیر پست، برادر همان ملیتر رئیس ارزاق است . سابقهٔ خدمات و فداکاری ها و جان‌فشانیهای بلژیکیها را نسبت بدول اجنبی در ایران همه کس مسبوق ، و البته وقتی که انگلیس در ایران جای روس را گرفت ، نوز و مرنار هم جانشینی لازم دارند ، و برای این شریکان دزد و رفیقان قافله هم باید موقع مناسبی تدارك نمود ، تا بتوانند خدمتی بآقایان تازه وارد نموده، و از این راه آتیهٔ خود را تأمین کنند . چهارمی و پنجمی‌مدیر محاسبات وزارت مالیه و مدیر تجارت و فلاحت و وزارت فواید عامه است .[۱] اما عضو ششم را برای این که مبادا سه نفر اروپائی سابق‌الذکر بوظیفهٔ وجدانی خود رفتار کرده، و با ایرانیها طرفدار منافع ایران بشوند ، اصلا تعیین نفرموده‌اید که در هر حال اکثریت مأمورین فنی انگلیس قطعی ، و برای انجام خدمت بدولت خود دچار طول مباحثه و فشار آوردن و تهدید و تطمیع کردن یا مشاجره و مناقشه نشوید .[۲]

اگر ما می‌خواستیم در این موضوع از روی تخمین و قیاس و تجربهٔ گذشته ، چیز بنویسیم منتهای حدس ما باینجا میرسید که از طرف ایران دو نفر بلژیکی و چهار نفر ایرانی برای عضویت این کمیته انتخاب و تعیین شوند ومیبایست اکثریت داشتن انگلیسها را در روی این زمینه ثابت میکردیم .

ماشاالله فکر های شما در جلب ضرر و دفع نفع ایران بقدری بکر است که از حدس و قیاس منقدین هم میگذرد ، و چشم بد دور باندازه‌ای در این کار زبردست هستید

---

۱ ـ آقایان محمد مظاهر استاد دانشگاه وعلی‌محمد اویسی معاون فعلی‌وزارت پیشه وهنر.

۲ ـ آقای منصورالسلطنه « جناب آقای مصطفی عدل » یکی از اعضای این کمیسیون بودند . بعد ها برای خالی‌نبودن عریضه و حفظ ظاهر جناب‌آقای اکبر مسعود وزیر مالیهٔ وقت را بعضویت این کمیسیون معین کردند ، ولی آقای مسعود امروز و صارم‌الدولهٔ آنروز هیچوقت در کمیسیون حاضر نشد و عملا مأمورین ایران یکنفر کمبود داشتند . آقایان اویسی و مظاهر استاد دانشگاه شاهد حی و حاضر این گفته می‌باشند .

که شش نفر مدافع ایران را در مقابل شش نفر انگلیسی که در این صورت هم پیشرفت مقاصد انگلیس مسلم بود ، بدو نفر مدافع در مقابل نه نفرمهاجم تنزل داده‌اید. بالفرض اگر تعیین نمایندگان ایران در این کمیته با لویدجرج هم بود یقیناً آزادگی و حیا مانع او میشد که بیك همچو حقه بازی متوسل شده ، برای پیشرفت مقاصد دولت خود این وسائل مضحك را اتخاذ نماید .

قدری هم از طرز جریان کار در این کمیته بشنوید تا خودتان نیز ازکار های خود تعجب کرده ، بخندید . مسألهٔ تجدید نظر در تعرفهٔ گمرکی سه چهار سال است موضوع افکار زمام داران این مملکت شده ، کمیسیون ایرانی [۳] که برای مطالعه و تدارك لایحهٔ تعرفهٔ گمرکی جدید معین شده بود ، حاصل زحمات هشت نه ماههٔ خود را در یك کتابچه جمع کرده ، تمام اشیاء گمرکی را که باید موضوع افزایش و نقیصه بشود ، تحت نظر و دقت آورد ، لایحهٔ تعرفهٔ جدیدی با ترتیب مواد و فصول مرتب کرده بود . اگر چه پاك نویسی این لایحه بتوسط بلژیکیها بعمل آمده ، و چون سایر اعضای کمیسیون هنوز مجال مقابلهٔ آنرا با مسوده های خود نکرده بودند ، احتمال میرفت بعضی تألیف کاتب‌های عمدی بر ضرر ایران در آن واقع شده باشد ، ولی باز اکثریت مواد آن میتوانست طرف اعتماد واقع گردیده و در هر حال دستور عمل جامع و زمینهٔ حاضری برای نمایندگان ایرانی در کمیتهٔ حالیه بود. شما با جدیت تمام این کتابچه را گرفته ، بانگلیس‌ها دادید و امروزه این دو نفر ایرانی هم که در کمیسیون هستند ، هیچ زمینه برای مطالعات و مذاکرات و پیشنهاد های خود در دست ندارند ، و متخصصین انگلیس هم برای اینکه شاید ایرانیها مسوده های خود را تلف نکرده از آن استفاده کنند و قبلا در موادیکه مطرح میشود دقت و برای دفاع نظرات خویش خود را حاضر نمایند عمداً بطور تشتت و تفرقه از هر فصلی یك ماده جمع کرده ، با تغییراتیکه قهراً بصرفهٔ آنها و مستلزم ضرر ماست بکمیته پیشنهاد میکنند ، و بیچاره ایندونفر ایرانی اگر هم بخواهند دفاعی کرده چیزی بگویند ، از عهده برنمیآیند .

با این طرز تشکیل و با این اکثریت و بالاخره با این طرز جریان کار که بهمت شما در این کمیته حاصل شده است نتیجهٔ این تعرفهٔ جدید برای ایران معلوم است بچه پایه و مایه خواهد بود ، و محتاج بهیچ مثالی نیست . معهذا برای اینکه تصور نشود ما میخواهیم در این امر پهلوان سیاست را ابواب [۱] کرده باشیم ، گمرك چای را که ازاین کمیته گذشته است شاهد قرار میدهیم .

مصرف چای در ایران تقریباً سالی ششصد هزار من ، و پانصد و پنجاه هزار من آن چای سیاه و محصول هندوستان و متعلق بانگلیس ، و مابقی چای سفید چینی است که تجارت آن در ایران باز با انگلیس هاست . مسیو نوز در تعرفهٔ سابق ، گمرك چای سیاه

---

۱ ـ ابواب مخفف ابوابجمع و اصطلاح محاسباتی و درموردی استعمال میشودکه مأخوذی بی پائی ، پای شخص صاحب جمع که رسیدگی بحساب و منظور است قلمداد کنند .

را از قرار منی شش‌قران وسفید را از قرار منی‌یکتومان قرار داده بود. کمیسیون ایرانی در لایحهٔ خود یك‌من دو قران برکلیهٔ گمرك چای افزوده ولی در کمیتهٔ حالیه چای سیاه از قرارمنی‌چهار قران وچای سفید از قرارشش قران گذشت. یعنی درهریکمن چای سیاه که محصول هندوستان است دو قران و در هر یکمن چای سفید که تجارت‌آن با انگلیس است‌چهار قران از تعرفهٔ مسیو نوز کمتر وبرای ترویج محصولات وتجارت انگلیس تخفیف داده شده و از همه مضحك‌تر اینست که پیشنهاد این تخفیف از طرف مدیر گمرك، یعنی یکی از پنجنفر متخصص ایرانی شد ، و جهتی‌که برای این پیشنهاد مضر خود تراشیده است زیادی قاچاق چای بوده ، و در کمیته اطمینان داده است‌که این یکصد و سی وچهل هزار تومان تفاوت که ضرر دولت ایران میشود از راه کم شدن قاچاق این مال‌التجاره بیرون خواهد آمد . در صورتیکه چای چیز سبکی است و یکمن آن جعبهٔ بزرگی لازم دارد که برای دو قران تفاوت هیچکس طاقت تحمل زحمات حاصله از اختفا و قاچاق آنرا نمیآورد و اگر برای ترویج زراعت چای در گیلان و مازندران هم بود گمرك چای میبایست خیلی زیاد بسته شود .

شبهه نباشد ، ما نمیخواهیم بگوئیم از این تعرفهٔ جدید مطلقاً دولت ایران صرفه مالی نمیبرد، زیرا غیر از انگلیس سایرملل هم هستندکه امروزه با ایران تجارت دارند، و دولت انگلیس در موضوع مال‌التجاره که اکثرش از سایر ممالك بایران وارد میشود نظری جز صرفهٔ آنی ایران و توانائی ما بر ادای اصل و فرع وجوه استقراضی از خود را ندارد وچنانکه برای قند یکمن یکقران، وبرای شکر یکمن‌پانزده‌شاهی گمرك دائمی بسته‌اند . ولی ضمناً قرارگذاشته‌اندکه تا دو سال از قند یکمن دو قران و از شکریکمن سی و پنج شاهی دریافت ، و در این تاریخ تجدید نظر نمایند . شك نیست که این تردید و این استخوان لای زخم باین نظر است‌که اگر کارخانه های قند سازی روسیه در ظرف این دو سال براه نیفتاد و مسلم گشت که قند ایران باید از انگلیس بیاید ، همان گمرك یکمن یکقران در قند ، و یکمن پانزده شاهی در شکر را که گمرك دائمی است مجرا دارند ، و در صورتیکه روسیه بتواند به ایران قند و شکر برساند، در تجدید نظر گمرك موقتی را دائمی نموده ، از قند یکمن دو قران ، و از شکر یکمن یك قران و پانزده شاهی دریافت شود . در هرحال ، دو موضوع مثل‌آفتاب روشن است . یکی دولت انگلیس در هیچ‌مورد برای نفع ما راضی بضررتجارت محصولات هندوستان و مصنوعات‌کارخانجات انگلستان نخواهد شد . و دیگر اینکه هرگز به افزایش گمرك ما بقدری که از فرع قروضمان زیادی بیاید ، تن در نخواهد داد . منتها اینست که یك ملت باید یك عمر گران بخرد ، و در عسرت مضیقه باشد ، تا چالهٔ یکسال و نیم الی دو سال ول‌خرجی شما را پر کند .

میگوئید : «علاوه براینها ، بموجب مراسلات و تعهدات رسمی جداگانه ، بتحصیل مساعدت دولت انگلستان برای موفقیت تقاضای مشروع دولت ایران در کنفرانس

صلح موفق گردیده است .» تعهدات رسمی جداگانه که بموجب مراسله تحصیل کرده‌اید سه فقره ، و اولی آن راجع بتجدید نظر در معاهدات است که مسأله را به اطرافه تشریح، و ثابت کرده‌ایم که دولت ایران ازاین راه جز ضرر حاصلی نخواهد داشت .

دومی راجع بجبران خسارت مادی مملکت ایران ، بواسطهٔ دول متخاصمهٔ دیگر است که دولت انگلستان متعهد شده است که در این مشروع با ایران موافقت نماید .

خسارتی که از جنگهای بین‌المللی بایران وارد آمده است از سه دولت انگلیس و عثمانی و روس است . کلمهٔ «دیگر» که بعدازجملهٔ «دول متخاصمه» افزوده شده ، انگلیس را که یکی از دول متخاصمه و خسارات وارده از آن دولت بایران زیاد است از تأدیهٔ خسارت مستثنی مینماید . عثمانی هم که تقریباً با ایران همسرحد نیست و آن حدودی که از سکنه وقشون آن حدود بایران خسارت رسیده‌است در تصرف دولت انگلیس میباشد که او خود از پرداخت خسارت معاف شده است ، باقیماند دولت روس ، با اوضاعیکه برای دولت قدیم روس پیش‌آمده، ما نمیدانیم موافقت دولت انگلستان درجبران خسارات وارده بایران چه خواهد بود و دولت انگلستان که با همهٔ مساعی و مجاهدات از عهدهٔ رفع اختلافات بین خود و آن دولت برنمی آید چگونه با ایـران در مطالبهٔ خسارات وارده موافقت مؤثری که دارای نتیجهٔ فعلی باشد می نماید ؟

نه این باشد ما معتقد باشیم که شما ندانسته دل خودرا باین جمله ازمراسلهٔ سفارت انگلیس‌خوش کرده‌اید، زیرا ما شمارا مزورترازآن میدانیم که باین مطلب ساده برنخورده باشید . بلکه عقیدهٔ ما این است که برای دلخوشی سایرین ذکر این ماده راکه هیچوقت صورت وقوع پیدا نمیکند ، ازانگلیسها خواسته‌اید ،آنها هم بذکرجملهٔ بی اساس دل شما را شاد و مبارك مرده آزاد کرده‌اند .

مادهٔ سوم مراسله راجع باصلاحات خطوط سرحدی ایران است در نقاطی که طرفین آنرا عادلانه تصور نمایند .

ما سابقاً نقاط مختلف فیه در سرحدات خود با انگلستان نداشته ایم ، در حدود ایران و عثمانی قدیم که امروزه تازه با انگلیس هم سرحد شده‌ایم نیز اختلافات سابقه بتوسط کمیسیون مختلط درپنجسال قبل‌ختم شده‌است وما خیلی شك داریم که با مواظبتی که شمادرحق تلقی ایران دارید کمیسیون اصلاح سرحدی را هم مثل کمیتهٔ تجدیدنظر گمرکی تشکیل نکرده ، و بعنوان عادلانه شدن خطوط سرحدی ، مقداری اراضی مسلم ایران را بانگلیس وانگذارید .

مینویسید : «موفقیت دولت راجع بعضویت‌ایران درمجمع اتفاق ملل که علیحده محرز و مسلم است نیز يك وثیقهٔ بین‌المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران ، و از نقطه نظر سیاست خارجی موجب اطمینان تام میباشد .»

عضویت مجمع اتفاق ملل ، جز يك اعلان ازطرف دولت که بدون هیچ شرط عضویت این مجمع‌را قبول میکند ، چیز دیگری لازم نداشت که موفق شدن شما بآن رجزوحماسه

داشته باشد . ولی فقط عضویت در این مجمع ، نشانه وعلامت استقلال و تمامیت نیست . چنانکه مستعمرات انگلیس ازقبیل هندوستان و کانادا و استرالیا وغیره نیز در این مجمع عضویت دارند . بنابراین عضویت مجمع اتفاق ملل وقتی برای دول وثیقهٔ استقلال تمامیت میشود که استقلال و تمامیتی داشته ، و یا بموجب یك قرارداد همه چیز خود را بدولت دیگری واگذار نکرده باشد. پس این اطمینان شما در این مورد ، مثل دلخوشی افلیجی است که بعضویت کلوپ ژیمناستیك (ورزش) نائل آمده باشد .

یکی از ایراد های وارده برشما اینست که در صورتیکه میدانستید عضویت مجمع اتفاق ملل « وثیقهٔ بین‌المللی مهمی برای استقلال و تمامیت ایران و از نقطه نظر سیاست خارجی موجب اطمینان تام میباشد » چرا با بودن چنین مجمعی دولت ایران را با عجله تسلیم انگلیسها نمودید ؟ آیا تصور میکردید دولت دیگری که پول از قرار صدی هفت قرض بدهد پیدا نکنید ؟ یا بعد از جنك اسلحه کهنه متاع کم یابی بود که میترسیدید از دست ایران برود ؟

میگوئید : «درضمن، ازذکراین نکته نباید خودداری نمایم که این قراردادهای بالذات هرشرط و تعهد مضری را فاقد ، و اصول و موجبات سعادت و استقلال مملکت را داراست . لیکن بدیهی است شرط استفاده از آن بوسیلهٔ حسن استعمال و اجرای آن بدست اشخاص بصیر بوضعیات و مصالح آتی مملکت است .

زیرا بهترین قراردادها و عهدنامه ها اگر مورد سوء استعمال شود و دستهای آلوده و نالایق مأمور اجرای آن گردد ، مضاری را در برداشته ، فاقد منافع خواهد گردید ، و در چنین صورتی ، نقص و کمال قرارداد ، و ضرر و نفع آن بالسویه خواهد بود ، و مملکتی که اشخاص واقف بمصالح وقت و قادر بر اجرای وظایف را فاقد باشد ، و یا نخواهد بشناسد از هیچ قراردادی استفاده نخواهد کرد و بطریق اولی فقدان قرارداد و دوام بی‌تکلیفی و درماندگی هیچوقت از زوال و فنای آن جلوگیری نخواهد نمود . »

بعد از آنکه ما درموارد عدیده ، مضار مادی و معنوی این قرارداد راکاملا تشریح کرده‌ایم ، دیگر اینجا به تکرار مطلب نخواهیم پرداخت ، و پس از آنکه در محل های خود ثابت نموده‌ایم که اوضاع و احوال دورهٔ ریاست شما عادی و حتی از هرحیث بهتر و مناسب‌تر از اوضاع زمان اسلاف شما بوده است ، کلمات بی تکلیفی و درماندگی با فناء و زوال در عقاید ما تزلزلی حاصل نخواهدکرد.

جواب این جمله را هم که میگوئید : « شرط استفاده مملکت ازاین قرارداد بوسیلهٔ حسن استعمال و اجرای آن به دست اشخاص بصیر بوضعیات و مصالح آتی مملکت است .» در ضمن مطایبه و تمثیل ، از نطق خیاط جعلی استنباط خواهیدکرد . واقعاً بد شاهکاری پیدا نکرده‌اید ! تا پول و پیشرفت دارید ، با قانون نظامی و سانسور مطبوعات و حبس و تبعید افکارعامه را خفه میکنید ومملکت را نرم نرم بدم معدهٔ سوزان استعماری انگلیس میدهید ، وقتی‌که هم پول و پیشرفت شما ، و هم صبروحوصلهٔ مردم تمام شد و کار ازپرده

بیرون افتاد و مجبور بکناره جوئی شدید ، نیز دست های زمامداران بعد از خود را قبلا آلوده و نالایق معرفی فرموده ، و تمام معایب کار را بآنها نسبت داده ، و بعقیدهٔ خود در هرحال گرو را برده، وخویش را پهلوان سیاست، و داهیهٔ شرق و بزرگترین صدراعظم‌های آسیا معروف نموده‌اید .

ولی ، این شاهکار شما تاکنون بعقل هیچیك از رؤسای دول ، و دیپلوماتهائیکه با دول خارجه قرارداد بسته اند ، نرسیده ، وهیچیك از آنها یك همچو حسن طلبی که شما برای بقای خود برمسند ریاست فرموده‌اید بکار نبرده‌اند .

ما فرض میگیریم که ملت ایران آنقدر خوش باور بود که دستهای شما را با لیاقت، و از هرآلایش بخصوص اخذ رشوه مبرا دانست و این وعدهٔ ضمنی شما را که اگر بر سر کار بمانید از این قرارداد هیچ ضرری متوجه او نخواهد شد نیز باور کرده ، برای خیر وسعادت خود با جدیت تمام جلوتمام حوادث راگرفته، مادام‌الحیات مسند ریاست وزراء را بشما اختصاص داد ودرمظان استجابت دعا نیز برای صحت وسلامت شما قرآن سرگرفت بقول عوام پس از صد و بیست سال چه باید بکند و برای ترقی و پیشرفت آمال وخیر و سعادت‌خود ، یك همچو وجود شریف دیگری را ازکجا گیر بیاورد .

میگوئید : «اینجانب همانطوری که تطبیق وضعیات حالیه را با سال گذشته و مقایسهٔ عملیات دوازده ماههٔ موقتی خودرا بمحاکمه و انصاف افکار عامه واگذار نمودم ، در موضوع این موفقیت اساسی نیز وجدان پاك اشخاصی را که بسعادت حقیقی مملکت علاقمند هستند واز اغراض جاهلانه وحسیات عوام فریبانه دورند، ومبنای حکم وتصدیق آنها عقل سلیم ومنظور داشتن حقایق است حاکم قدر شناس و حقگذار قضیه قرارداده ، امیدوارم نتایج حسنهٔ این موفقیت منظور نظرحقشناس عموم اهالی مملکت بوده ،وبهترین مزد خدمات و فداکاریهای اینجانب که ظهور سعادت ابدی و حقیقی این مملکت است ، هرچه زودتر مشهود گردد.»

اگرچه ما جواب تمام مطالب این قسمت ازبیانیهٔ شمارا سابقاً داده ، هم درمقایسه اوضاع دوازده ماههٔ زمامداری شما ، با یکسال قبل و هم بقول شما در این موفقیت اساسی وبعقیدهٔ باقی مردم دراین ایران فروشی شما ، در محلهای خودکاملا افادهٔ مرام نموده‌ایم و بعداز آنچه دراین رساله ، در رد اظهارات شما و بیان حقیقت اوضاع نوشته‌ایم ، این شریطه‌ایکه در ختم بیانیهٔ خود نگاشته‌اید برای قراء محترم بی اندازه مضحك ، و برای خودشما بینهایت شرم‌آوراست . برفرض اینکه بهبودی اوضاع داخله را درمدت زمامداری شما ، از بعضی جهات جزئیه باور هم بکنیم ، تازه مثل شما ، مثل همان جراح شارلاتان است که سنگی از مثانهٔ مریضی بیرون آورده و بدبخت را در زیر عمل فدای جهالت خود کرده بود ، و با وجود این با کمال وقاحت در هرمجلس و محفل سنگ را از کیف خود بیرون آورده و بمردم نشان میداد ، و مثل شما از زبر دستی خود تعریف میکرد .

ظریفی ملتفت مطلب شده پرسید کار مریض بکجا رسید ؟ جواب گفت در زیر عمل برحمت ایزدی پیوست . ظریف گفت آقای دکتر ! اگر زنده ماندن مریض شرط اساسی عمل نبود، عبث بخودتان زحمت داده ، آلات دقیقهٔ جراحی را بکار برده‌اید ، قصاب سر گذر با ساطورش مسلماً جگر مریض را زودتر بیرون میاورد .

معذلك ، در اینجا از ذکر یك حقیقت نمیتوانیم خود داری بکنیم ، واین حقیقت اینست که شما بحکم مفهوم مخالف اشخاصی را که با این قرارداد مشئوم همراه نبوده ، در این ایران کشی وفنای اسلام با شما همعقیده نیستند، بسعادت حقیقی مملکت بی‌علاقه و دارای اغراض جاهلانه ، و حسیات عوام فریبانه وانمود کرده ، مبنای حکم و تصدیق آنها را سفاهت ، و مستور داشتن حقیقت قلمداد مینمائید . ما برای دفاع از علاقه مندی خود بسعادت مملکت ، و دور بودن خویش از اغراض جاهلانه ، و حسیات عوام فریبانه و مبتنی بودن حکم و تصدیقمان بر عقل سلیم ، و منظور داشتن حقایق بشما میگوئیم که فقط « پهلوان سیاست » و « بزرگترین صدر اعظم آسیا » یعنی شخص حضرت اشرف ،صاحب این عقیده هستید ، و با اینهمه تملقات که دراین شریطه ازکسانی که با هم عقیده شوند کرده‌ایدونسبت های زشتی‌که باشخاص منکر و مخالف داده‌اید، سایر مردم ، همگی حتی نزدیکان شما هم ، با این قرارداد مخالف و ازآن تبری میجویند .

از تنقید و تدقیق مطالب مندرجه در بیانیهٔ شما فراغت حاصل کردیم ، حال نوبت قرارداد شما است که از مقدمهٔ آن صرف نظر کرده ، بمواد آن می پردازیم .

۱ ــ «دولت انگلستان با قطعیت هرچه تمامتر تعهداتیرا که مکرر در سابق برای احترام مطلق استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار مینماید . »

سابقاً درضمن نقادی بیانیهٔ شما معنی تعهد استقلال و تمامیت یك دولت را ازطرف دولت دیگر ،کاملا بیان کرده‌ایم ومیدانیم این تعهد ، فی‌نفسه برسر استقلال مملکت ما چه میاورد ،گذشته از این ، سایر مواد استقلالی برای این دولت باقی نمیگذارد که دولت انگلستان تعهدی درآن موضوع نموده باشد ، و درحقیقت بموجب این قرارداد بایرانیها میگوئید :

«شما مستقلید، ولی اگربخواهید با دولتی قرارداد سیاسی یا تجارتی ببندید، باید از دولت انگلستان اجازه تحصیل کنید! شما مستقلید، ولی اگر بخواهید پول قرض کنید ، باید از انگلیس قرض کنید! شما مستقلید، ولی هرگاه خواسته باشید راه‌آهن بکشید، باید پول آنرا ازانگلیس‌قرض کرده ، و بنظرانگلیسها وبدست مامورین انگلیسی بکشید! شما مستقلید، ولی‌چنانچه خواسته باشید برای استخراج معادن وتأسیس کارخانجات در مملکت خود،اقدامی بنمائید، بایدازکابینهٔ لندن‌اجازه بگیرید! شمامستقلیدولی‌صاحبمنصبان نظامی وعمال کشوری شما ، بایدانگلیسی باشند! شما مستقلید ولی اگربخواهید بنقطه‌ای ازنقاط کشور قشون سوق دهید ، باید از اولیای دولت انگلیس‌اجازه حاصل کنید! شما مستقلید، ولی اگر خواسته باشید بر عدهٔ قشون خود بیفزائید ، باید متخصصین انگلیسی لزوم آنرا

معتقد شوند ! شما مستقلید، ولی اگر بخواهید تعرفهٔ گمرکی خود را اصلاح کنید ، باید مأمورین مخصوص انگلیسی درآن نظارت داشته باشند ! و بالاخره شما مستقلید ، ولی در هیچیك از دوایر و ادارات مملکتی خود ، بهیچ کاری که درآن انگلیسها دماغ خود را نچپانده ، صرفهٔ خود و ضرر شمارا منظور ندارند ، موفق نخواهید شد!»

معلوم میشوداین استقلال خیالی شما از وضوی مرحومهٔ بی‌بی تمیز[1]هم محکمتراست وهمان طورکه آن عفیفهٔ صالحه هیچ‌کاررا ناقض وضو نمیدانست ، شما هم هیچ چیزرا منافی با استقلال نمیدانید . درصورتیکه ، استقلال بقدری لطیف و باندازه‌ای سریع الانفعال است که یکی ازاین هزار بلائی که شما در ایران سرش آورده‌اید ، در ممالك دیگر برای مخدوش کردن ، بلکه ازمیان بردن و معدوم نمودن آن کافیست ، و بهمین جهت ، درمواقع مهمه که دول با یکدیگر اتفاق ویا اتحاد جنگی مینمایند ، چون ناچار معاهده نامهٔ این اتفاق ویا اتحاد بعضی مداخلات طرفین را در کار یکدیگر مجاز مینماید ، این است که برای این قبیل معاهدات ، مدت معینی مشخص میکنند و مقصود عمده از تعیین مدت این است که تصور نشود که یکی ازطرفین ، همیشه اقدامات قشونی ومالی دولت دیگررا درکار خود مجازکرده ، وازاین رو استقلال خود را از دست داده است .

۲ـ «دولت انگلستان خدمات هرعده مستشارمتخصص‌را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتین توافق حاصل گردد ، بخرج دولت ایران تهیه‌خواهد کرد . این مستشارها باکنترات اجیر ، و بآن‌ها اختیارات متناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته بتوافق بین دولت ایران ومستشارها خواهد بود .»

این ماده بدولت انگلستان حق میدهد که درلزوم و عدم لزوم وعدهٔ این مستشارها مداخلهٔ مستقیم بنماید . اختیارات این مستشارها نیز چون مشروط بتوافق دولت ایران‌با خود آنها شده است ، مداخلهٔ غیر مستقیم دولت انگلستان را در کلیهٔ کارهای این مملکت ایجاب میکند، بالفرض اگر دولت انگلستان نظر بمصالح خود در بلعیدن ایران وسندی که شما از بی‌کفایتی ایرانیان در بیانیهٔ خود بدست او داده‌اید ، اراده نماید بعنوان‌مستشار تمام مستخدمین مرکزی وولایتی‌کلیهٔ وزارتخانه‌های این مملکت‌را ازمدیران کل‌مرکزی گرفته تا ادنی مأمورولایتی، از انگلیسها وهندی ها انتخاب نماید، واختیارات‌فوق‌العاده نیز برای آنها تحصیل کند ، چه مانعی خواهد داشت ؟ و مملکت ما با هندوستان و سایر مستعمرات آسیائی وافریقائی واسترالیائی وآمریکائی انگلیس چه فرق پیدا خواهدنمود؟ و مردم ایران ازهیئت وزراء ومجلس شورای ملی وتاج و تخت چه استفاده خواهندکرد؟

۳ـ «دولت انگلیس بخرج دولت ایران ، صاحب منصبان و ذخایر و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوهٔ متحد الشکل که دولت ایران ایجاد آنرا برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظر دارد تهیه خواهد کرد . عده و مقدار ضرورت صاحب منصب و ذخائر و مهمات مزبور بتوسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایران تشکیل خواهد

---

۱ ـ موضوع مثنوی شیخ بهائی و معروف است .

گردید، واحتیاجات دولت را برای تشکیل قوهٔ مزبور تشخیص خواهد دادمعین خواهدشد.»

بموجب این ماده ، صاحبمنصبان قشون ایران باید انگلیسی باشند ، و در اندازهٔ لزوم قشون و عدهٔ صاحبمنصبان آنهم ، دولت انگلیس مداخلهٔ مستقیم‌دارد. بنا براین ، هرگاه دولت انگلیس بخواهد از سرکرده تا آسپیران قشون ما انگلیسی وهندی باشند ، هیچ مانعی برای پیش بردن مقصود نخواهد داشت و چنانچه اراده نماید عدهٔ قشون ایران را بیك میلیون یا بصفر برساند ، درهیچیك از طرفین افراط و تفریط ، اشکال ومحظوری برای آن دولت در کار نیست . و بی اختیاری دولت ایران در سوق‌الجیش از اختیارات مطلقهٔ صاحب منصبان منتج خواهد شد .

۴- « برای تهیهٔ وسائل نقدی لازمه ، بجهت اصلاحات مذکوره درمادهٔ ۲ و ۳ این قرارداد ، دولت انگلستان حاضر است که یك قرضهٔ کلی برای دولت ایران تهیه ، و یا ترتیب انجام‌آنرا بدهد . تضمینات این قرض ، باتفاق نظر دولتین از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین میشود . تا مدتی که مذاکرات استقراض مزبور خاتمه نیافته ، دولت انگستان بطور مساعده وجوهات لازمه که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید . »

مطابق اطلاعاتیکه حاصل کرده‌ایم تنزیل این استقراض ازقرارصدی هفت ، ودولت ایران متعهد شده است که تا مدت بیست سال این قرض را ادا ننماید . معنی این شرط بی قدرتی بیست سال ایران است نسبت بهر استقراض دیگری . در خصوص گرانی تنزیل این قرض هم در محلهای خودکاملا توضیح داده‌ایم .

۵ـ « دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران بترقی وسایل حمل و نقل ، که موجب تأمین و توسعهٔ تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت میباشد حاضراست با دولت ایران موافقت نموده ، اقدامات مشترکهٔ ایران و انگلیس را ، راجع بتأسیس خطوط آهن ، یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید . دراین باب باید قبلا مراجعه بمتخصصین شده ، و توافق دولتین در طرح هائیکه مهمتر و سهلتر و مفید تر باشد حاصل شود .»

مطابق این ماده، دولت انگلیس فقط اقدامات مشترکهٔ ایرانیها و انگلیس‌ها را در موضوع راه‌آهن ایران تشویق مینماید ، یعنی تفحص نموده ، سرمایه دارانی که از قرار صدی هفت پول بایران قرض بدهند ، پیدا میکنند ، تا ایران ازآنها پول قرض کرده ، از انگلیس ها آهن ، لوکوموتیف ، و لوازم دیگر خریده ، به مهندس و عملجات انگلیسی حقوق بدهد و راه آهن بکشد ، ومنافع آنراکه مسلماً با استهلاك اصل و فرع صدی هفت وجه استقراضی وفا نخواهد کرد ، کلا تسلیم سرمایه دار های انگلیس نموده ، سهل است یکی دوفقره از منابع عایدی دیگرخود را هم دراین‌کار از دست بدهد . دولت ایران ،در عوض این خدمت بزرك ، دولت انگلیس را ، درتعیین خطوط از راه توافق دولتین درطرح های مهم‌تر وسهل‌تر و مفیدتر ، صاحب اختیار مطلق مینماید، تا آندولت خط سوق‌الجیشی

خودرا بخرج این مملکت تأمین نماید ومقاصد تجارتی خودرا نسبت با یران وممالك دیگر عالم کاملا پیش ببرد.

منافع کرایهٔ راه آهن بعد از مصارف نگاهداری و گردش آن هیچ وقت و در هیچ جای عالم با فرع صدی هفت مخارج تأسیس آن مکافئه نمیکند تا چه رسد باستهلاك اصل آن . دراین صورت یا دولت ایران باید از داشتن راه‌آهن درمملکت خود صرف‌نظر کند، یا هستی خود را در راه استهلاك بقیهٔ اصل و فرع مخارج تأسیس راه‌آهن از دست داده، قشون‌کشی انگلیس را تأمین و راه تجارت او را هموار نماید. دولی‌که از تأسیس خطوط آهن در مملکت خود استفاده میکنند ، در مقابل فرع صدی دو و سه است ، نه فرع صدی هفت .

۶ ـ « دولتین توافق مینمایند درباب تعیین متخصصین طرفین برای تشکیل کمیته‌ای که تعرفهٔ گمرکی را مراجعه وتجدید نظر نماید ، و با منافع حقهٔ مملکتی وتهیه وتوسعهٔ وسایل ترقی آن تطبیق نماید .»

بموجب این ماده ، دولت ایران اختیار انتشار تعرفهٔ‌گمرکی خود را که تمام دول مستقلهٔ عالم دارا میباشندازدست داده است ، وبعد ازآنچه دراین موضوع سابقاً نگاشته‌ایم صرف نظر مینمائیم .

ولی این یك نکته را هم نمیتوانیم ناگفته بگذاریم، شما که اختیار مالی و قشونی و اداری ایران را بالمره بانگلیس ها واگذاشته ، و دست ایرانی ها را در تمام کار های مملکتی خود بسته‌اید ،آیا هیچ فکر کرده‌اید که هرگاه یکی ازدول همجوار ایران خیال بدهمسایگی داشته ، بخواهدنسبت بحقوق و حدود ما تعدی یا تخطی بنماید ، باکدام قوه ازو جلوگیری خواهیم کرد ؟ انگلیس ها که بموجب این قرارداد ، برای حفظ وصیانت ما از تعرض همسایه ها ، ضمانت و تعهدی نکرده‌اند ! پس خوب بود حالاکه تمام ایران را توبره کرده وبکول انگلیس گذاشته‌اید، قاعده « من‌له‌الغنم فعلیه‌الغرم» را دراین قرارداد از نظر دور نداشته ، همان طور که انگلیس را مالك همه چیز این مردم برگشته بخت کرده‌اید ، دفاع از این مملکت را هم برعهدهٔ خود آن دولت مقرر میکردید ، نه بشکل حالیه که انگلیس ها در مواقع عادی هستی اهالی را از دستشان بگیرند، و بمجرداینکه خطری متوجه مملکت شد پای خود راکنار کشیده ، ومردم را با نداشتن هیچگونه وسیلهٔ دفاعیه ، و قوه و تدارك وبسط ید وتجربه‌که به واسطهٔ طول مدت و عدم اعمال ، قطعاً از دست خواهند داد ، بحال خود و برحم و مروت همسایه ها واگذارند ، و همینکه مجددا مملکت بحال صلح و آرامی معاودت کرد باز آقایان بخود زحمت داده ، بیایند والتفات فرموده منافع خود را جمع‌آوری کنند .

ازمداقهٔ قراردادشما هم‌فارغ شدیم . اگرچه درضمن تنقیدبیانیه و تشریح قرارداد که جمله بجمله ، و فصل بفصل تحت مذاکره آورده‌ایم ، تمام جهات و محسناتی که شما

برای بستن این قرارداد وانمود کرده‌اید ، رد کرده و مضار قرارداد را کاملا ثابت و در هر مورد راههای بهتری که میتوانستید از آن راه وارد کار شده ، و نتیجهٔ بهتری بگیرید نموده‌ایم ، معذالك برای اینکه هیچ مطلب ناگفته نمانده ، حجت کاملا برشما تمام باشد . خوب است یك مرتبه هم بطورکلی مطالب بیانیهٔ شما را تحت بحث بیاوریم .

. . .

سرتاسر بیانیهٔ مفصل شما برای اثبات مطالب ذیل است .

« پول میخواستیم نداشتیم . اسلحه لازم داشتیم ، نبود . کارگر متخصص لازم بود ، وجود نداشت . همسایه های ما خود را بجاهای عالی تر اتصال داده بودند ، برای ما هم لازم بود با بزرگان وصلتی کنیم . »[1]

ذیلا این چهار موضوع را تحت مداقه آورده ، درضمن طرق بهتر و کم ضررتری که ازآنها هیچ خطری باستقلال این مملکت متوجه نمیشود ، مینمائیم .

« پول میخواستید ، نداشتید . » ما در جای خود ثابت کرده‌ایم که شما میتوانستید مثل اسلاف خود ، با درآمدهای مملکتی کار مملکت را اداره کنید . ولی در اینجا همچو فرض میگیریم که واقعاً این ول خرجی ها لازم ، و دولت ایران ناگزیربودکه پول قرض کند ، و به مفتخورها و هرزه گوها و کلاشها بدهد ، و در هر عطای بیجا ، طمع صد نفر خالی‌الذهن را بحرکت‌آورده خود را مطیع یاوه سراهای طماع و ول‌گردهای بی‌مصرف که با این طرز روز بروز درتزایدند، قراربدهد . آیا لازم هم بودکه این پول ازانگلیس گرفته شود ؛ انگلیس ها خودشان امروز از سایر ملل استقراض میکنند . خواهید گفت سایر ملل بما قرض نمیدادند ، و ما مجبور بودیم انگلیس را دلال استقراض خود قرار قراربدهیم ، که اوصدی سه ازسایرین قرض‌کند و صدی هفت بما قرض بدهد. اگر اجازه بفرمائید استدعا میکنم آن اقدامی که شما برای استقراض درنزد سایرملل کرده‌اید ، نشان بدهید، وحال ایران را با لهستان مقایسه بفرمائید . آیا میتوان تصور کرد دولت اتازونی امریکا ، بدولت لهستان که تازه از تقسیم روسیه ایجاد شده ، و از اثر جنگ بین‌المللی و انقلاب عظیم روسیه ، مایهٔ هرگونه زراعت و صنعت را باخته ، و مدعی همسایه‌ای مثل بلشویك‌ها داردصدمیلیون دلار «صدمیلون تومان[2]» قرض‌بدهدوازقرض دادن بدولت‌ایران که هیچیك‌از این اشکالات راندارد استنکاف نماید. آیا بیانیهٔ سفارت‌آمریکا که ماعین‌آنرا دراین رساله درج‌کردیم ، برای رفع این شبهه و ثبوت داوطلبی آن دولت درکمك مالی‌بایران کافی نیست؟ گذشته ازاین، دربیست‌سال اخیردولت ایران ازهمین انگلیس کراراً استقراض کرده وهیچوقت شرایط مضری قبول ننموده است . دولت روسیهٔ تزاری باآن طمع کذائی

---

۱ ــ گربه‌ای دم خودرا در موقعی‌که شتری خوابید بود بدم شتر بست. شترکه برخاست گربه سرنگون شد از اوپرسیدند این چه وضع است‌گفت : « با بزرگان وصلت‌کرده‌ام. »

۲ ــ در آنروز هنوز دلار مطابق با ده قران « یکتومان » بود .

که در بلعیدن این مملکت داشت ، نیز چند دفعه بما قرض داده و هیچ این قماش شرایط دربین نبوده است . آیا چه پیش‌آمدی شما را مجبور کرد که استقراض را که باید ساده و با ربح ارزان بوده ، وجزشرایط ادای فرع و استهلاك اصل هیچ شرط دیگری را حاوی نباشدبه استخدام عمال انگلیسی در مالیه و سایردوائر ، وریاست صاحب منصبان آن دولت درقشون مشروط نموده ، و استقلال خارجی و داخلی یك دولت ، و هستی یك ملت را در عوض استقراض چندمیلیون تومان ، با ربح گران ازدست دادید، ودولت ایران را مستعمرهٔ انگلیس کردید ؟

« اسلحه لازم داشتیم، نبود. » ملل دیگر هم هستند که ازخود اسلحه سازی‌نداشته ، ازسایرین میخرند، هیچیك از آنها استقلال خود را برای خرید اسلحه‌کهنه، وانگذاشته‌اند. اسلحه برای حفظ استقلال است . هیچ عاقلی برای تحصیل مقدمه ، نتیجه را از دست نمیدهد . دولت ایران ، و حتی اشخاص عادی این مملکت ، همیشه از سایر ملل اسلحه خریده‌اند ، وجزیك کنترات با صاحب کارخانه که درآن شرایط تسلیم مال‌التجاره وایصال وجه مقیدبوده‌است هیچ مقدمهٔ دیگری نداشته ، تفنگهای لوبل ، توپهای شنیدر فرانسوی ، تفنگهای پنج تیرروسی ، ومهمات ابتیاعی از سوئد ، و تفنگهای خریداری اشخاص متفرقه از آلمان و سایرین که در این مملکت فراوان است ، ادلهٔ موجودهٔ آن میباشد . و در جای خود نیز گفته‌ایم که در این معاملات همیشه فروشنده عقب مشتری میگردد . آیا در اینصورت حق نداریم بپرسیم خرید اسلحه کهنه برای چه باید موضوع قراردادبین دولتین بشود؟ و درمقابل اسلحه کهنه ، آنهم بعدازجنگ، چرا باید استقلال یك دولت برباد‌برود ؟

«کارگرمتخصص‌لازم بود ، وجود نداشت.» ما نمیخواهیم در اینجاآنچه راکه سابقاً راجع بعدم احتیاج ادارات ایران بمتخصصین فنی نوشته‌ایم ، تکرار کنیم و موقتاً تنزل کرده ، متخصصین فنی را برای خود لازم می‌شمریم . آیا لازم هم بودکه تمام مستشار ها از یك ملت ، آنهم ازانگلیس باشند ؟ بزرگترین دلیل شما برای «توسل بمبدء واحدفنی» احتراز ازحصول رقابت بین متخصصین ، ووحدت اسلوب است که مادرجای خود، بی‌اساس بودن این سفسطهٔ شما را کاملا ثابت کرده ، و مدلل داشتیم که برخلاف گفتهٔ شما منافع ایران مستلزم‌آنست که درصورت احتیاج هم ، برای هریك از دوایر خود ازملتی مستخدم بیاورد که واقعاً در آن فن متخصص باشند و ضمناً از رقابت آنها هم استفاده کرده ، خود راگرفتار تعرض و اعتصاب آنها ننماید .

راجع بانتخاب ملیت متخصص نیز، درجای خودگفتیم که انگلیس‌ها با وجودداشتن منافع اقتصادی وطمع سیاسی در ایران ، ازهمهٔ ملل برای این انتخاب ناشایسته تر ، و از نقطه نظر منافع ایران ، ناسزاوارترند . و دراینجا از تکرار آنچه سابقاً دراین باب نوشته‌ایم احتراز میکنیم .

پس نفع ما در این بودکه بر فرض احتیاج هم ، از ملل مختلفه که هیچگونه نظر اقتصادی وطمع سیاسی درایران ، وهیچ اتحاد و اتفاق و بند و بستی با ذیطمع ها نداشته

باشند ، مثلا برای فواید عامه از هلند ، و مالیه از امریکا ، و جنگ از سوئد ، و عدلیه از سویس ، مستشار و معلم استخدام کنیم .

اما شما این کار را نکردید، سهل است امر سادهٔ استخدام مستشار ومعلم را موضوع قرارداد بین خود ودولت انگلستان نموده ، حتی اختیار نیاوردن مستشار را هم از ایران سلب ، و دولت را مجبور نموده‌اید که من بعد همیشه ادارات وقشون خودرا بتوسط مدیران و صاحبمنصبان انگلیسی اداره کند . دولت ایران در سابق هم مستشار و معلم خارجی خیلی اجیر کرده است . آیا هیچوقت با دولت آنها قراردادی بسته است ؟

از ازمنهٔ سابقه میگذریم ، در همین بیست سال اخیر استخدام مستشاران و معلمین بلژیکی وسوئدی وآمریکائی وفرانسوی برای گمرك ، وزارت خارجه وژاندارمری ومالیه وعدلیه و داخله جز بتوسط یك کنترات بین مأمورین ایران با خود مستشار ها ، بطریق دیگری صورت گرفته است ؟آیا دولت ایران با دول متبوعهٔ این مستشارها در موضوع این استخدام هیچ قراردادی که حاوی شرطی ، اعم مضر یا غیرمضر باشد بسته است ؟

از اینهم میگذریم ؛ مرسوم اینست که درصورت لزوم برای هر وزارت خانه یکی دو نفر مستشار میآورند ، تا در معضلات امور که واقعاً مدیران بومی از عهدهٔ حل آن بر نیایند یا در طرح ریزیهای مهمه طرف استشاره باشند ، نه اینکه بدون هیچ قید عده و تعیین مدت ، با دولت قوی همسایه شرط کنید که مدیران ادارات وصاحبمنصبان قشونی بهرعده که دولت همسایه لازم بداند وتا هروقت که آن دولت صلاح اندیشی کند ، منحصراً از اتباع آن دولت بوده ، قلم امضاء وکلیهٔ اختیارات اداری به آنها تفویض باشد .

ما هرچه فکرمیکنیم ، نمیتوانیم سبب مشروع منطقی برای این اقدام شما بتراشیم. شاید بفرمائید اگر از انگلیسها، آنهم با این شرایط استخدام نمیکردیم ، آنها ممانعت میکردند ازسایرملل مستخدم اجیر کنیم. اگرچه مناقشات روزنامه‌جات وتبادل یادداشت‌های رسمی ونیم رسمی بین دولت انگلستان و سایر دول قویهٔ عالم در موضوع این قرار داد ، و عدم رضایت آنها از این خرید و فروش کاملا برای اثبات خلاف این فرمایش کافی است ولی ما باز موقتاً تنزل کرده دراین ادعا نیز با شما همراه میشویم و نفوذ انگلیس را بر تمام دول و نفوذ دول را در نوبت خود بر افراد ملتشان بقدری تصور میکنیم که با وجود مجمع اتفاق ملل ، باز هم بتوانند از استخدام فنی غیراز انگلیس برای ایران جلوگیری نمایند ، دراینصورت آیا انگلیس میتوانست اختیار نیاوردن مستشار را هم ازما سلب کند؟ اگر ما اصلا از استخدام جدید مستشار و معلم صرف نظر کرده و برفرض احساس احتیاج مبرم دامنهٔ عملیات سوئدی ها و بلژیکی‌ها را از ژاندارمری و گمرك بمالیه بسط داده ، کار خودرا پیش میبردیم ، از این وضعی که شما برای ایران تدارك دیده‌اید و این مملکت را مستعمرهٔ انگلیس کرده اید بهتر نبود ؟

اگر بفرمائید در این صورت انگلیس‌ها بما پول نمی دادند ، منکر شما نمیشویم . ولی درجای خود ثابت کرده‌ایم که سایرین برای پول‌دادن بایران حاضر بودند .

« دول جدیدالتأسیس همجوار ما خود را بجای عالی تر اتصال داده بودند، برای ما نیز لازم بود با بزرگان وصلتی بکنیم .»

اتصال دول عالم چیز تازه نبوده ، و همیشه دول، علی‌الخصوص همسایه ها ، بواسطهٔ اشتراك منافع با یکدیگر اتفاق واتحاد میکنند، یا در موضوع معینی باهم معاهد میشوند. تاریخ دنیا از این وقایع مملو ، و در هر صفحهٔ آن شرح یکی از این هم پیمانها مندرج است . از ازمنهٔ قدیم وقرون وسطی و عهد معاصر گذشته ، در دورهٔ تاریخ جدید ، چندین اتفاق و اتحاد بین دول واقعشده و مهمترین آنها که میتوان علت‌العلل جنگهای اخیر بین‌المللی فرضشان کرد ، اولا اتحاد تدافعی و تعرضی بین‌آلمان و اطریش و ایتالیا است که تا بعد ازظهور جنك‌های بین‌المللی ، برقرار و بواسطهٔ نقض عهدیکه از طرف ایتالیا بعمل آمد برهم خورد . دیگر اتفاق بین فرانسه و روس است که طرفین بواسطهٔ نگاهداری خود در مقابل اتحاد مثلث سابق‌الذکر ، با یکدیگر متفق شده ، و دراین اواخر انگلیس نیز بواسطهٔ پیشرفت رقیب صنعتی و تجارتی خود آلمان ، خویش را بآنها نزدیك کرده ، و بالاخره داخل این اتفاق گشت . و سایر دول اروپا هم بمناسبت نزدیکی منافع ، بعضی بیکطرف ، برخی بطرف دیگر متمایل بودند، و عده‌ای از آنها نیز بی‌طرفی صرف خود را حفظ کردند .

اتحاد و اتفاق دو یا چند دولت با یکدیگر ، در زمان جنك برای کمك و مساعدت و در اوان صلح بجهت اخافه و تهدید رقبای طرفین است که در موقع جنك پشتیبان یکدیگر بوده ، زودتر بر حریف غالب آمد ، و او را بصلح مجبور کنند و در موقع صلح نیز موازنهٔ قوا را در دست داشته ، و درمقابل حریف‌های خصوصی خود بتوانند ازتجاوز بحقوق خود ، و بالنتیجه از جنك جلوگیری و بصلح و مسالمت حدود و حقوق خود را محفوظ دارند .

پس اشتراك منافع اصل اصیل ، و ریشه وپایهٔ تمام اتحادها و اتفاقهای بین دول و همین اشتراك و تصادم منافع است که آلمان و فرانسه ، دو همسایه را با یکدیگر دشمن ، و انگلیس و ژاپون راکه یکی درمغرب اروپا و دیگری در مشرق آسیا است ،بایکدیگر دوست ، و در موقع جنك روس و ژاپون و جنك های اخیر بین‌المللی ، این دو دولت را با یکدیگر هم پیمان مینماید . باز همین اشتراك و تصادم منافعست که بلغار و عثمانی را باوجود عداوت دیرینه که با یکدیگرداشتند ، با هم معاهد کرده ، بکمك آلمان واطریش برضد انگلیس و روس وفرانسه ، بجنك وادار میکنند ، همین اشتراك و تصادم منافع‌است که قره طاق و صرب و رومانی‌را با همسایه های نزدیك خور بضدیت واداشته ؛ بکمك انگلیس و روس و فرانسه بر ضد آلمان و اطریش و عثمانی و بلغار وارد جنك میکنند ،و بالاخره، همین اشتراك و تصادم منافع است کـه انگلیس و فرانسه و ژاپون را که یکی پرتستان ، دیگری‌کاتولیك ،سومی ارتودکس ، چهارمی بودائی هستند، با آلمان واطریش و عثمانی که اولی پروتستان و دومی‌کاتولیك و سومی مسلمان میباشندبه نبرد وامیدارد .

بنا براین اشتراك مناقع ابداً مربوط بقوت وضعف ، و همسایگی و دوری و اتحاد واختلاف مذهب نبوده ، بسا اتفاق میافتد که قویترین دول عالم ، با ضعف ملل ، بواسطهٔ پیش آمدهای این عالم کون وفساد ، مشترك المنفعه واقع شده ، و باوجود فاصلهٔ اقیانوسها و صحرا ها ، و اختلاف مذهب باهم متحد ، یا متفق یا معاهد میشوند . چنانکه در جنك بین المللی ، انگلیس واتازونی و فرانسه بکمك قره طاق و پرتقال ، در اروپا و پرو و پاناما ، در امریکا محتاج ، و با آنها هم پیمان و متفق شدند ، و دولت انگلیس با آنهمه نفوذ و قدرت برای حفظ مستعمرات آسیائی خود ، در مدت هفتاد سال همه گونه حمایت و همراهی از افغانها نموده ، سهلست خودرا باج گذار آنها هم نموده بود .

ما درجای خود بثبوت رسانده ایم ، که دول جدیدالتأسیس همسایهٔ ما بهیچ جا خود را بستگی نداده ، با همهٔ مصیبت هائیکه درپیش دارندخود را قائم بالذات معرفی میکنند، ولی چون اتفاق و اتحاد و هم پیمانی با دول قویتر ، همیشه برای دفع همسایه نبوده ، ممکن است دو دولت بجهت جلب منافع مادی ومعنوی با یکدیگر هم‌عهد شوند ، این است که ما ابداً منکر اتفاق و اتحاد با انگلیس نیستیم، بلکه بواسطهٔ همسایگی و سابقه و داد و دوستی ، هم‌پیمانی باآن دولت را اگر برای ایران لازم نشمریم، لامحاله نافع میدانیم اما چه شکل هم‌عهدی ؟ و چه قسم هم‌پیمانی ؟ هم‌پیمانی که درآن منافع طرفین منظورشده، در مواردی‌که نفع یکطرف مستلزم ضرر طرف مقابل نباشد ، طرفین متعهد شوند که در پیشرفت آن مقصودکنفس واحده بکوشند و در مواقع تصادم منافع نیز نفع و ضرر طرفین را با یکدیگر سنجیده منافع و مضار را بین خود تقسیم کنند و بایکدیگر متحد یا متفق یا معاهد شوند . نه اینکه تمام مواد معاهده بر ضرر یکطرف ، و نفع طرف مقابل بوده ، طوری تنسیق شده باشد‌که بموجب‌آن استقلال خارجی وحق حاکمیت داخلی ایران سلب، و این مملکت مستعمرهٔ انگلیس شود ؛ سهل است هرگاه از همسایه‌های ایران زحمت و زیان و خطری متوجه این مملکت شود ، دولت انگلیس هیچ‌گونه ضمانتی ، وهیچ نوع تعهدی برای جلوگیری ازآن نداشته، وبهیچوجه خود را برفع غائله وکمك مادی ومعنوی بایران مکلف ندانند .

بر فرض اینکه ایران بقول شما بپول و اسلحه و مستشار محتاج ، و جز انگلیس دولت دیگری‌که بایران‌کمك نماید یافت نمیشد ، وما از هم پیمانی با آن دولت ناگزیر بودیم ، آیا انگلیس نیز بجهت باز کردن بازار تازهٔ مصنوعات کارخانه ، و ترقی دادن تجارت خویش ، و از همه بالاتر بجهت حفظ مستعمرات خود محتاج بایران نبود ؟ آیا پول قرض دادن و اسلحه فروختن انگلیس بایران تجارتی نیست که راه تجارت آتیه را صاف تر و هموارتر مینماید ؟ دیگر در مقابل این تجارت « لن تبور » واگذاشتن اختیار قشون و مالیه وگمرك و تمام ادارات‌که استقلال داخلی و خارجی دولت ایران را بر باد میدهد، وایران را مستعمرهٔ انگلیس مینمایدبرای چیست ؟آیا درحین جنگهای بین‌المللی دولت قره طاق در اروپا و کستاریکا در امریکا با همهٔ ضعف و بی‌قدرتی در هم‌پیمانی و

اتفاق با قوی‌ترین ملل ، یعنی انگلیس و فرانسه و اتازونی چنین شرایطی ، بلکه خیلی ازاین سهلتر را پذیرفته‌اند ؟ آیا این دو دولت ضعیف ادنی مداخلهٔ دول متعاهد خویش‌را درمملکت خودقبول کرده ، وزمامداری یکنفرمستخدم آنها را درمملکتشان متعهد شده‌اند؟

اینجا است که میخواهیم باز از شما استفسار کنیم که ترس از چه پیش‌آمد وخیم تر واحتراز از کدام آتیهٔ ناگوارتر شما را باین ایران‌کشی وادار نمود ؟ جواب بی پولی ، نا امنی داخله ، وجود ترور و قحطی وامراض را درجای خود داده ، و بثبوت رسانده‌ایم که هیچ یك ازاین اشکالات که شما در بیانیهٔ خود با آنهمه آب و تاب مرقوم فرموده‌اید وجود نداشته ، سهلست وضعیت داخلی ما ازهرجهت بهتر از ادوار قبل بوده است ، ولی دراینجا بازبا شما همراهی کرده ، فرض مینمائیم که بقول شما عوامل مهلکه واقعاً بیش‌از آنچه شما نوشته‌اید موجود ، وسرتاسر مملکت پر از قتل ونهب و چپاول و مستلزم بهانه جوئی ومداخلهٔ همسایه ، وبالاخره بمحو استقلال ما منجرمیشد ، آیا آنطور محواستقلال قطع نظر از مشکلاتیکه برای اجرای آن پیش آمده ، و وقوع آن را عملا محال مینمود ازاین تسلیم برضا و رغبت و با سند بهتر نبود ؟

از ردکلیات بیانیه و قرارداد شما نیز فراغت حاصل کرده ، حجت را بر شما تمام و راه نمائی خود را کردیم . حال بی‌مناسبت نیست نظری به آتیهٔ ایران انداخته ، حال این مملکت را در بیست و پنج سال بعد ، یا باصطلاح اروپائیها در ژنراسیون (طبقه) آتیه تحت ملاحظه آورده ، به بینیم اگر خدای نخواسته این خوابی که شما برای ایرانیها دیده‌اید « اضغاث و احلام» نباشد و الغای این قـرار داد طوعاً یا کرهاً فراهم نیامده ، انگلیسها موافق نظراتیکه شما درآن بکار برده‌اید موفق باجرای آن شوند و ایران برای رهائی از شرعقرب بمار پناه نبرده ، با بازوهای گشوده باستقبال بلشویزم نرود ، بعبارت آخری کار بهمان محوریکه شما و هم پیمانهای شما تصور مینمائید گردش کند ، احوال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران چه خواهد شد .

الف ـ احوال سیاسی: ۱ ـ روابط خارجی ـ چنانکه سابقاً اشاره کردیم با این قرارداد شما ایران از حالت استقلال تام وتمام تنزل کرده ، مستعمرهٔ انگلیس خواهد شد و بیست وپنج سال مدت کاملاکافی است که مقاصد شمارا در بارهٔ این مملکت باجرا برساند و قلمرو سیروس و داریوش هخامنشی ، واردشیر وشاپور و انوشیروان ساسانی ، اسماً ورسماً داخل در عداد مستعمرات انگلیس بشود . دراین صورت ، کارهای خارجی ایران با سایر ملل ، بتوسط مأمورین انگلیس صورت خواهدگرفت و بساط سفارت خانه های ایران در پایتخت‌های دول ، برچیده شده ، بجای تمام سفارتخانه هائی که امروزه از دول مختلفهٔ عالم در تهران اقامت دارند ، فقط یك وزیر مقیـم انگلیسی که اسماً وزیر مقیم و عملا نایب‌السلطنهٔ ایران است ، در این پایتخت رحل اقامت خواهد افکند .

سرپرستی ایرانی‌ها درممالك خارجه ، با قنسول‌های انگلیس و قنسولهای سایردول در شهر های ایران ، با فرمان اجرای انگلیس ها بوظایف خود قیام خواهند نمود .

ادارهٔ امور ایران از وزارت خارجهٔ انگلستان ، بوزارت مستعمرات آن دولت منتقل ، و آرشیو آن از آن وزارتخانه باین وزارت خانه تحویل خواهد شد .

اطفال و برادر زادگان ما در اطلسهای جغرافیائی ، قطعهٔ ایران را همرنگ انگلستان خواهند دید و آخرالامر ، پادشاه انگلستان و ایرلند در عوض از دست دادن عنوان پادشاهی ایرلند ، عنوان امپراطوری ایران را برسایر القاب خود افزوده ، و پادشاه انگلستان و امپراطور هندوستان و ایران مخاطب خواهد گشت .

۲ ـ استقلال داخلی ـ چون درمحل خود استقلال داخلی را تفسیر کرده ، و بثبوت رسانده‌ایم که با این قرارداد شماگذشته از استقلال خارجی ، این استقلال هم ایران را وداع گفته ، تمام امور داخلی این مملکت بدست انگلیسها خواهد افتاد ، دیگر اینجا محتاج به اقامهٔ دلیل نبوده ، بطور مختصر میگوئیم، اختیار قشون گیری و سوق‌الجیش و مالیه و ادارات‌که روح استقلال داخلی است از امروز بانگلیسها داده‌اید ، و بیست و پنج سال وقت بخوبی کفایت میکند که اگرازلفظ قرارداد بعضی ازاختیارات برای ایران باقیمانده باشد بتفسیر وترجمه و زور فشار و ایجاد سابقه انگلیسها این خرد و ریزها را جمع‌آوری کرده ،کلیهٔ اختیارات را بدست‌گیرند و تمام‌کار ها را باراده ومیل و نفع خود اداره کنند . دراینصورت در ژنراسیون (طبقهٔ) بعد اسمی ازاستقلال داخلی نخواهد بود.

۳ـ پادشاه ـ جانشین داریوش هخامنشی‌که تمام ممالك معمورهٔ آسیا و اروپا و افریقا باج‌گذارش بودند و اردشیر و شاپور و انوشیروان ساسانی که دولت با عظمت روم را ذلیل و زبون قهرمانان ایرانی میداشتند ، وآلب ارسلان وملك شاه و سلطان سنجر سلجوقی که از حلب تا کاشغر میدان سلطنتشان بود ، و شاه عباس صفوی که از تفلیس تا هرات و از جیحون تا فرات سکه بنام نامیش میزدند، وخطبه باسم سامیش میخواندند ونادرشاه افشار که قشون فاتح خود را تا دهلی‌برده ، تمام ترکستان وهندوستان‌را ضمیمهٔ شاهنشاهی ایران نمود ، بیست و پنجسال دیگر مجسمهٔ بیروح و هیکل بی‌اراده و فنکراف بدصدائی خواهد بود که‌آوازمنکرانگلیسها را ازشیپور حلقوم خود، بمسامع عالمیان علی‌الخصوص ایرانیان خواهد رسانید . گذشته از چراندن ماهی چندین هزار تومان و گردش و تفریح ، کارش منحصر بامضای اوراقی است که روح او از سبب لزوم و منافع و مضار آنها خبر ندارد . اختیار تعیین وزراء و حکام وصاحب منصبان و عمال‌کشوری و لشکری و قضائی ، و نظر داشتن در وضع واجرای قانون ومنفصل کردن مجلس شورای ملی وامر بتجدیدانتخابات، و عفو مقصرین ، بعبارت آخری تمام اختیاراتی که قانون اساسی باو داده است ، همه را ازدست داده ، درهرکار تابع ومطیع میل وارادهٔ وزیر مقیم انگلیسی خواهدگشت . حاشیهٔ مختصری برای او تعیین میکنند ، ولی اختیار تغییر آنها را نداشته ، حتی در تعیین و انتخاب پیش خدمت و فراش خلوت و خواجه سرایان خود نیز برای او اختیاری باقی نخواهندگذاشت .

گذشته از این ، وجود و بقای او تابع میل و ارادهٔ کابینه سن ژام است . اگر او را مخل منافع خود ندانسته ، باقیش میگذارند و الا او را از این تاج وتخت دروغی نیز محروم ، و از مملکت تبعیدش میکنند ، و دیگری را که بهتر و بیشتر با خیالات آنها مساعد بنظر بیاید ، بجای او می نشانند . چنان که در موقع ورود عثمانی در جنگ بین‌المللی ، با عباس حلمی پاشا خدیو مصر ، همین معامله را مجری داشته ، پسر عموی او سلطان حسین را بجای او نشاندند .

۴ ـ مجلس ـ حالت قوهٔ مقننهٔ این مملکت را در بیست و پنج سال بعد ، اعم از اینکه یك مجلسی باشد یا دو مجلسی ، از انتخابات این دوره میتوان تفرس نموده وکلا عموماً هواخواهان جدی ، بلکه خدمتگذاران صمیمی انگلیس خواهند بود . مجلس هر چند ماه یک مرتبه ، چند جلسه خواهد داشت و این جلسات برای تصویب قوانین و نظاماتی است که دستور آن از طرف انگلیسها رسیده باشد .

تمام قوانین از مجلس یا مجلسین خواهد گذشت ، و تمام مالیاتها و عوارضیکه بر مردم تحمیل خواهد گشت ، از طرف مجلس شورای ملی تصویب خواهد شد ولی در وکلا نه آن وطن‌پرستی ، و نه آن حریت فکر وجرأت ، هیچیك یافت نمیشود ، که بتوانند بر خلاف میل و دستور وزیر مقیم انگلیس ، پیشنهادی بکنند یارائی بدهند . وجداناً هم مسؤلیتی ندارند ، زیرا خودشان بخوبی میدانند که روح ملت نیز از انتخاب آنها خبری ندارند ، مزدور انگلیسند حقوقی میگیرند و درعوض مطابق میل آنها رأی میدهند.

۵ ـ وزراء ـ در صورتیکه وجود تمام وزارت خانه‌های فعلی را لازم بشمرند ، یا برای آنها وزیر ، ولو اسمی هم باشد نگاه دارند ، وزیر در کار وزارتی خود مثل پادشاه در اعمال سلطنتی خواهد بود ، همانطورکه پادشاه مطیع اوامر وزیر مقیم انگلیسی است، وزراء هم منقاد امر و نهی ، مستشارهای انگلیسی خواهند شد . تمام اختیارات ، از تعیین فراش وپیشخدمت گرفته ، تا انتخاب مدیران کل وزارت خانه با مستشار است . در تعیین وزیر نیز تفحص نموده ارذل مردم را انتخاب میکنند . تا بهر گونه تکلیف آنها تن در داده مثل حضرت اشرف‌زیر بارخرابی مملکت و تمامی هموطنان خود بروند. در حقیقت همانطورکه در خر دوانی پاره‌ای از ملل هر یك از طرفین سوار الاغ رفیق خود شده ، گرو مال خری است که عقب بماند در آن دوره نیز علم و درایت و وجاهت و ملکات فاضله ، موجب تقدم نبوده ، صندلی وزارت مال اشخاصی است که در مکارم اخلاق از همه عقب باشند ، شخصی که از همه بی حس تر و نسبت بهموطنان خود بیرحم تر و در خرابی مملکت زبردست‌تر ، و از شهامت ذاتی و ملکات کسبی دور تر ، و از علم و درایت بی بهره‌تر باشد ، سمت وزارت خواهد یافت . تصور بفرمائید ، رئیس الوزرای

آن دوره که در رذائل اخلاق سرآمد و خلاصهٔ هفت وزیر دیگراست «به از شما نباشد»[۱] چه هفت جوشی خواهد شد ؟

۶ ـ ادارات ـ اعضای ایرانی که فعلا در ادارات هستند و مثل گوسفند قربانی کارد قصاب را دیده و مشغول چریدن مقرری و لیسیدن نبات اندامنیته میباشند ، تا وقتی در کار خود باقی خواهند ماند که آقایان جدیدالورود بمشاغل خود آشنا شده ، راه کار را یاد بگیرند و بهر اندازه که اینها باعمال مملکتی آشنا شوند ، از شأن و اعتبار و اختیار آنها خواهند کاست ، و اول روزی که بی‌نیازی خود را از وجود یکی ازآنها حس کنند ، بهر بهانه که باشد او را ازکارخارج وجای یکنفر انگلیسی دیگر را باز خواهند نمود . بطوری که در بیست و پنجسال بعد ، مدیران و معاونین کلیهٔ دوائر مرکزی وولایتی در سراسر این مملکت انگلیسی خواهند بود ، و مترجم و ثبات و ضباط و ماشین نویس را نیز از هندیها خواهند خواست ، و اگر در بعضی ادارات از قبیل دوائر قضائی و تعلیمی ناگزیر باستخدام ایرانیها بشوند ، همان رویه که در انتخاب وزراء ذکرنمودیم، در تعیین این قبیل عمال هم بکار خواهد رفت .

۷ ـ قشون ـ چون از وجود صاحب منصبان‌نظامی ایرانی ، زودتر ازعمال کشوری بی نیاز خواهند شد و وجود آنها را برای خیالات خود بیشتر از مستخدمین سایرادارات مضر میدانند ، البته بآنها زودترپرداخته ، نظام ایران‌را از وجود صاحب منصب ایرانی هرچه زودتر خواهند پرداخت . از تشریح حال اسف اشتمال این بدبخت‌ها که عمری در این راه صرف کرده و از نو خود را نمیتوانند برای کار دیگری حاضر کنند، وباید مابقی زندگی را بفلاکت و درماندگی بگذرانند ، میگذریم و بتشریح اوضاع قشونی ایران، در بیست و پنجسال دیگر ، میپردازیم .

صاحبمنصبان ازسرکرده تا یاور انگلیسی و ازاین درجه تا آسپیران ، یاوکیل‌باشی هندیست . افراد قشون در مدت چهار الی شش سال خدمت و تحت‌السلاح و احتیاط خود هر یك چندین بار به جنگ ایرانیهائی که از فشار بتنك آمده ، بلوا کرده‌اند ، رفته و هر یك چند نفر از برادران دینی و نژادی و وطنی خود را ، بدست خویش رهسپار دیار عدم نموده ، و از یغما و تاراج خانه و زندگی وهستی آنها ، کیسهٔ صاحبمنصبان خود ، یعنی انگلیسها و هندیها را پر کرده‌اند ، در جنگ‌های خارج از ایران هم در مدت‌چهار الی شش سال ، هریك اقلا دو سه دفعه با هم مذهبهای بین‌النهرین و قفقاز و هم دینهای افغانی و ترکستانی و حجازی خود جنگیده ، و شاید در حملهٔ بین‌النهرین و حجاز ، بقاع متبرکهٔ کربلا و نجف و سامره و کاظمین را بمبارده کرده ، سهل است مثل قشون حجاج بن‌یوسف و یزیدبن معاویه ، حرمین شریفین مکهٔ معظمه و مدینهٔ منوره رامحاصره و خانهٔ خدا و قبر پیغمبر صلی‌الله علیه و آله وسلم را به توپ بسته باشند . و اگر جنگ

۱ـ این جمله درمیان عوام شهری ودهاتیها در موردیکه کسی درغیابش تمجید وتحسینی میکنند برای تعارف ومجامله با مخاطب‌رایج است و در کتابت جز در مورد مطایبه آنهم برای ایجاد مفهوم مخالف جهت خواننده من‌مورد استعمالی برای‌آن سراغ ندارم .

عمومی در عالم پیش بیاید، مثل هندیها ، در جنگ بین‌المللی اخیر مجبور شوند با اکثر ملل دست و پنجه نرم کرده ، با استخوان وپوست و خون خود ، به‌پیشرفت مقاصدانگلیس در عالم کمك وخودرا ژاندارم بین‌المللی[1] نمایند .

ب ـ اقتصادی : ۱ ـ دیون عمومی ـ قرض ایران در بیست و پنجسال دیگر کمتراز هزارمیلیون تومان نخواهدبود. زیرا ما درجای خودثابت کرده‌ایم که مستخدمین ادارات ایران کلا انگلیسی و قسمت غیر مهم آنها هندی خواهد شد . البته حقوق اداری و مخارج مسافرت‌واندامنیته وسایرصیغ معمولهٔ هریك نفرانگلیسی باید بقدری زیاد باشد که اورا باقامت درآب وهوای غیرمعتاد ایران خوشدل وراضی نگاه دارد. هرقدرانگلیسها را درکار ایران صرفه جو فرض کنیم ، طبعاً حقوقی که برای هریك ازهموطنان خودتعیین خواهند کرد ، از سه برابر حقوقی که امروز درهمان طبقه به یکنفر ایرانی داده میشود کمتر نخواهد بود . پلتیك هم اقتضا ندارد که در سنوات اولیه عذر تمام ایرانیها را بخواهند ، پس هر یکتومان حقوقی که فعلا باعضای ادارات میدهند ، بچهار تومان سر خواهد زد .

حقوق اداری اعضای وزارت خانه ها از مرکزی و ولایتی ، غیر از قشون و نظمیه و ژاندارمری فعلا هفت میلیون ونیم است ، که درآتیه به سی میلیون تومان[2] بالغ خواهد گردید . مطابق پیش‌بینی که در کمیسیون و مطالعات نظامی بعمل آمده سی میلیون تومان هم حد اقل مخارج قشون و نظمیه و ژاندارمری است . قریب پنج میلیون تومان حقوق سلطنتی و شهریه و مستمری و حقوق تقاعد و مصارف تعمیر ابنیه و لوازم اداری و مخارج متفرقه خواهد شد . بعد از وضع طلب روسهاکه فعلا مطالب مبرم نداشته ، تکلیف آتیهٔآن معلوم نیست ، پنج میلیون اقساط اصل و فرع طلب انگلیس هاست که تقریباً یکربع از آن نتیجهٔ ولخرجی های یکسالهٔ شما میباشد . پس سالی هفتاد میلیون برای این مملکت

---

۱ ـ دولت های تساری روسیه بعد از پطرکبیر علاقهٔ زیادی بمداخله در سیاست اروپا داشتند. بهمین جهت کمتر جنگی در اروپا اتفاق می‌افتادکه بمورد و بی‌مورد قشون روس درآن شرکت نکند. این‌لغت مرکب «ژاندارم بین‌المللی» را یکی از نویسندگان روس‌که حالا اسمش نظرم رفته است ، بقشون آن دورهٔ روسیه داده ، دراینجا اقتباس شده است .

۲ ـ تعجب نکنیدکه این سی میلیون قرض آنروز سیصد میلیون شده است . این بر اثر آبی است‌که متفقین جنگ جهانگیر اخیر باسکناس ما بسته‌اندکه امروز هریك تومان ما بقدر یکقران ۱۲۹۸ کارگشائی نمیکند ، اینهم از سیآت عمل انگلیس ها است که مارا باین روز نشانده و فعلا هم هیچ آب بآن کوزه نمیکنندکه خسارات مارا بپردازند ؛ سهل است در دادن حقوق حقهٔ ما ازنفت آبادان هم خودداری داشته ، وزرای نادان مارا وادار بدادن پیشنهاد های بچگانه بمجلس شورای ملی مینمایند و جان می‌کنند که از مال ما فقرا خود را غنی نموده ، آقائی قدیم خود را در دنیا حفظ‌کنند و درحقیقت بطور غیر مستقیم مشغول‌کمونیست تراشی در مملکت ما هستند و هیچ راضی نمیشوند باور کنند که ایران امروز غیر از ایران دیروز و کار ایران فعلاکارتمام جهان است و وقتی ایران ازبین میرودکه تمام جهان ازبین رفته باشد .

بدبخت مصارف تهیه شده‌است، درصورتی که تمام عایدات دولتی ما به انضمام تفاوت تعرفهٔ جدیدگمرکی ، هرقدر درست جمع آوری ، و راه های تقلب بسته و درجیب‌های شخصی با قاطمهٔ دولا بخیهٔ دو رویه زده شود، منتهی به بیست میلیون بالغ خواهدگردید ، بنابراین سالی پنجاه میلیون کسر دخل موجود است که چالهٔ آن باید باستقراض پرشود و بیست سال کاملا کفایت خواهد کرد که دیون عمومی این مملکت به هزار میلیون بالغ ، و سالی صد میلیون از بابت اصل و فرع آن برهفتاد میلیون مصارف جاری مملکتی افزوده گردد .

درست بخاطرداشته باشید که ما ازتجملات اداری و زیاده‌رویها ، و ول خرجی های عمدی که آقایان انگلیسی برای سنگین کردن بار ، بخرج این ملت فقیر بخود و شما و امثال شما اجازه خواهند داد ، و از عطایا و اقطاعات وگذشت های بی‌محل و موردی که در سنوات اولیه در بارهٔ متنفذین وکارچاق کن های خودمعمول خواهندداشت ، وازمصارف برادرکشی ایرانیها که در تحت عنوان انتظامات داخلی بعمل خواهد آمد ، صرف نظر کرده ، و از بابت کسر دخل راه‌آهن که منافع آن با فرع صدی هفت مکافئه نمی کند ، و تفاوت تسعیر لیره که از قرارنوزده قران میگیریم ، و در شش تومان باید پس بدهیم چیزی بقلم نیاورده، سهل‌است حساب اصل وفرع‌همین‌سالی پنجاه میلیون کسر دخل سالیانه راکه خود نیز درمدت بیست سال فرع واستهلاکی دارد نکرده‌ایم . برفرض اینکه حساب هفتاد میلیون مصارف سالیانه تقریبی داشته باشد، هرگاه این مصارف ازقلم افتاده را هم درنظر بگیریم ، خواهیم دید سالی پنجاه میلیون تومان ، حداقل کسر دخل دولت و دربیست سال هزار میلیون تومان حداقل دیون عمومی این مملکت است .

باقی ماند یك مطلب که چرا این پنجاه میلیون کسررا از همان سال اول ، برمردم تحمیل نکرده ، میگذارند بیست سال بگذرد و مملکت هزار میلیون مقروض وکسر دخل سالیانه از پنجاه میلیون به یك صد و پنجاه میلیون برسد ؟ پلتیك استعمار اقتضا داردکه اولا درسنوات اولیه برمالیات نیفزوده مردم را ازخود نرهانند. ثانیاً اگر بنا شودایران از همان سال اول با درآمد خود خود را اداره کند چون بارش سبك است ، همیشه بفکر آزادی خود از بارگران استیلا و استعمار انگلیس خواهد بود . این است که تا بار این مملکت بقدری سنگین نشده باشدکه اهالی بتوانند خودرا خلاص نمایند، کیسهٔ انگلیس‌ها شل بوده ، ومالیات جدیدی تحمیل نخواهد شد ، بهراندازه که عجز ما از سنگینی بار بیشتر خودنمائی کند ، بهمان اندازه درکیسهٔ آنها محکم ، و برمالیاتها افزوده خواهدگشت ، وهرقدر برمالیات بیفزایند ، همان قدر خرج را زیاد میکنند که همیشه کسر دخل ازخرج واستهلاك دیون عمومی، بقدری باشدکه ایرانیها هوس مراجعه بحساب را هم نکنند، تاچه رسد باینکه بخیال توافق جمع و خرج و خلاصی از زیر بار دین بیفتند .

۲ـ مالیات ـ بموجب حسابی که در فوق کردیم ، حداقل مخارج سالیانهٔ مملکتی ایران و استهلاك اصل وفرع دیون عمومی آن ، یکصد و هفتاد میلیون الی دویست میلیون است که در بیست وپنجسال دیگر ، چون هم پنجهٔ دولت انگلیس کاملا به رگ و ریشهٔ این

مملکت بند ، وهم باراهالی باندازهٔ لزوم سنگین شده است ، باید از راه مالیات برمردم این مملکت تحمیل شود . مالیات وعوارض امروزه ، باانضمام تفاوت تعرفهٔ گمرکی بیست میلیونست ، باین حساب ، مالیات این مملکت بعد از بیست و پنجسال ده برابر امروزه خواهد شد . ولی چون چهار پنج میلیون ازین بیست میلیون مالیات فعلی ، راجع به افزایشی است که جدیداً ازتعرفهٔ گمرکی حاصل شده ، و هنوز انعکاس آن از حیث گرانی زندگانی از سرحدات مملکت تجاوز نکرده ، و در مراکز مملکت حس نشده است باید نسبت مالیات فعلی را به مالیات بیست وپنجسال دیگر، یك بردوازده و نیم ، الی سیزده حساب کنیم ، بنابراین ، هریکقران مالیات و عوارض امروزه ، در بیست وپنج سال‌دیگر سیزده قران خواهد شد .

از آب و خاك یك عشر و دو عشروسه عشر بگیرند ، کفایت نمیکند ، مالیات تریاك وتنباکو ومستغلات و نواقل چیز نالایقی است . مالیات نمك، افزایش گمرك ،گره‌گشائی نمیکند . مالیات تمتع از تجار وکسبه ،مالیات سرانه برافراد ، مالیات‌گاو وگوسفند و شتر و الاغ و قاطر ، مالیات عایدی به سرمایه دار و نوکر و مزدور و وکیل مرافعه و طبیب، مالیات در وپنجره و روزن و بخاری و تابلو وحق‌العبور راه ها وپل ها ، وبعبارت آخری بر همه چیز ، حتی نفس‌کشیدن مالیات تحمیل خواهند کرد .

ما در اینجا از مصارف بلدی ، و تعمیر و تنظیف و روشنائی معابر ، و راه سازی اختصاصی بین قراء و دهات ، اسمی نبرده ، و چیزی ازاین بابت ها منظور نداشته ، واز اعشار فرعی مالیات‌که معمولا مخصوص این مصارف است ، برآوردی نکرده‌ایم . هرگاه حوصلهٔ اهل این مملکت وفا نکند ، که باز هم با همین بیراهی بین دهات وکثافت معبرها و مجاری آبها و تاریکی شب زندگی کنند ،که البته باید دوسه عشرهم برای این مخارج اعشار فرعی بدهند ، و دویست میلیون مخارج سالیانه بدویست و پنجاه میلون بالغ ، و یکقران مالیات امروزه بشانزده قران سر بزنند ، و الا در همین‌کثافت و گل و لای غوطه بخورند .

تصور نرود که ما معتقد بزیادتی مالیات نیستیم ، بلکه برعکس ، عقیده داریم که بین زیادی مالیات و تمدن و رفاه اهالی نسبت مستقیم حکم فرما بوده ، هرقدر مالیات یکدولت بطور عادلانه زیاد شود ، تمدن و رفاه اهالی مملکت هم زیاد خواهد بود . ولی این مسأله فرع آن است ، که آنچه ازاهالی گرفته میشود خرج خود آنها بکنند ، نه اینکه سه ربع مالیات بمصرف ربح‌گران قروض ، و مواجب آقایان عمل و صاحب‌منصبان انگلیسی رسیده ، حاصل زحمت یك‌ملت ببانکهای لندن تحویل شود ، چه دراین صورت ، نسبت بین مالیات و رفاه و تمدن ، نسبت معکوس بوده ، هرقدر بر مالیات افزوده شود ، از رفاه و تمدن اهالی کاسته ، بر فقر و فاقهٔ مردم مملکت افزوده خواهد گشت ، نتیجهٔ طرز مالیه این خواهد شدکه مالك ، زارع ، مزدور، سرمایه دار ،کاسب ، تاجر ، صنعتگر عمله ، کارگر ، نوکر ، طبیب ، وکیل مرافعه ، سهل است زنها و بچه های ایران باید

شب و روزکار کنند و آرام و خواب را از خود ببرند ، تا از عهدهٔ مالیات های مستقیم و غیر مستقیم که از راه گرانی همه چیز و سختی معیشت ، بالاخره بر آنها تحمیل خواهد شد ، برآیند .

در دوره‌ایکه سایر ملل برای اجرای مساوات و جلوگیری از فقر و فاقهٔ اهالی‌در فکر ملی‌کردن راه ها ومعادن وکارخانجات هستند ، در عصری که قسمت زیادی ازاهالی عالم نفوذ و ثروت هموطنان خود را نیز تحمل نمی‌آورند ، در قرنی که دولت انگلیس با وجودمحافظه‌کاری و سرمایه پرستی واشراف دوستی درمقابل اعتصاب روزافزون عملجات مجبور شده است خواهش های ملت خود را در خصوص ملی کردن مؤسسه های صنعتی و معدنی برآورده ، و حتی هندیها هم از قبول حمالی انگلیسها دارند شانه خالی میکنند ، تازه شما بخیال افتاده‌اید که ازاهالی این مملکت، بجای هندیها زرخریدهای تازه برای سرمایه داران آن مملکت تدارك کنید و دست رنج یك ملت را بجای آنکه صرف خیر و سعادت آنها بشود ، بوسیلهٔ مالیات گزاف ، ازکف آنها ربوده از راه ربح گران وبعنوان مواجب عمال و صاحب منصبان ؛ بکیسهٔ انگلیس ها بریزید ، و انگلیس را برجان و مال و شرف و همه چیز ایرانی ها مستولی و مسلط نمائید !!

۳ـ تجارت ـ تجارت ایران در ده بیست سال اول، روزافزون رو بانحطاط خواهد رفت . زیرا انگلیسها که اختیار همه چیز مارا دارند ، برای اینکه بار مارا سنگین کنند در اول امر از هرچیزی که مایهٔ تولید ثروت در مملکت باشد ، جلوگیری مینمایند. بعد ازآنکه تجار وسرمایه دارهای حالیهٔ ما، بواسطهٔ نداشتن وسیلهٔ رقابت با تجارت انگلیس و تحمیلات مالیاتی ، عموماً ورشکسته و بگدائی افتادند، تجارتخانه های انگلیسی بمرور جای آنها را گرفته ، تجارت این مملکت نسبةً رونق پیدا خواهد کرد ، ولی ربطی بما نخواهد داشت . تاجر زاده های ما پادو دکان مستر های انگلیسی و آقا صاحبان هندی خواهند شد . اگرچه ، لبو فروشی ، طوافی ، دوره گردی ، و از این قبیل کارها هم پیدا میشود ، و ایرانیها میتوانند خود را باین اعمال سر گرم کرده ، لامحاله از عهدهٔ مالیات سرانه و نیمه سیر کردن خود برآیند .

۴ ـ معیشت افرادی ـ درمحل خود ثابت کردیم که دربیست و پنجسال بعد، مالیات و عوارض این مملکت کمتر ازشانزده ، یا اقلاسیزده برابر حالیه نخواهد بود این مالیات از هر کس ، اعم از مالك و زارع و سرمایه دار و تاجر و صنعت گر و عمله گرفته شود ، بالاخره از راه گرانی معیشت، بطورغیرمستقیم ، برافرادتحمیل خواهدگردید. درصورتیکه سه ربع از آن که بمصرف ادای اصل و فرع قروض و مواجب سرپرستهای زورکی ما میرسد ، ببانك های انگلیس تحویل شده یك دینار ازآن دراین مملکت خرج نخواهد شد. محصولات طبیعی این مملکت هم بواسطهٔ گرانی که از افزایش مالیات و عوارض پیدا می کند، با فراوانی که دارد بدست رس اهالی نبوده ، حقیقةً باید « سبوگر ازسبوشکسته آب بخورد.» چه اگر مالك و زارع و گوسفنددار بخواهد محصولات مزرعه و باغ و شیر

و روغن خودرا بخانه برده ، اسباب تنعم زن و فرزند را فراهم آورد، مالیات و عوارض را ازکجا بدهد، وبرای سایرمخارج خود که اقلا شش برابرحالیه خواهد شد، چه فکر بیندیشد ؟آقایان سرپرست‌ها هم که حاضرند این محصولات را خریداری کرده ، تروخشك جان دار و بیجان آنرا از مملکت بیرون ببرند . این است که از یکطرف بواسطهٔ گزافی مالیات ، و از طرف دیگر بواسطهٔ موجود بودن خریدار ، وآسان شدن وسایل حمل ونقل جنس خوردنی دراین مملکت بسیارگران وکمیاب خواهد شد، و سرایت گرانی خوردنی بهمه چیز از جملهٔ طبیعیات بوده ، از راه اجرت‌کار، لباس و منزل و وسیلهٔ حمل و نقل ، ویك‌کلمه‌کلیهٔ وسایل زندگی راگران خواهدکرد .

گران خریدن و گران فروختن ، با ارزان خریدن و ارزان فروختن ، تفاوتی ندارد . بلکه اولی بهتر از دومی است ، ولی فرع آنست که حاصل‌کار و دست رنج اهالی یك مملکت بین خود آنها تقسیم شود ، نه اینکه آنچه از گرانی قیمت محصولات داخلی و زیادی اجرت‌کار، تحصیل میکنند ، ازراه گزافی مالیات ، باصل وفرع قروض ومواجب مستخدمین خارجی بدهند، و درمقابل سایرلوازم زندگی راگران بخرند وفائدهٔ تجارت وکارگری آنها را هم تجار و صنعتگران خارجه ببرند .

امروز ، با اینکه مالیات و عوارض این مملکت از پانزده میلیون تجاوز نمیکند ، ودراین یکسال ونیم اخیرده دوازده میلیون سرمایهٔ خارجی ، بتوسط شما بین اهالی پاشیده شده ، و هیچ یك از نتایج قرارداد حتی افزایش تعرفهٔ گمرکی ، هنوز ظاهر نشده ، کار معیشت افرادی باین درجه از سختی است . ملاحظه فرمائید، در بیست و پنجسال دیگر، با دویست میلیون مالیات وعوارض‌که ناگزیر باید افرادتحمل کنند، سختی معیشت یا بهتر بگوئیم جان‌کندن زندگی ، بکجا خواهد رسید ؟

اگریکنفر روزی پانزده ساعت‌کاربکند بقدرشکم خود درآمد نخواهد داشت، عیال و اولاد او باید چه بکنند ؟ روزهای پیری و درماندگی بکه‌التجا ببرند؟ مع‌الاسف ، چون همه بحال او مبتلا هستند ، ازگدائی هم چیزی در نمی‌آید .

این مملکت هندوستان ومصر نیست که اراضی آن حاصل خیز ، و مردم آن بواسطهٔ تأثیرات آب و هواکم مؤنه بوده ، هم ارزاق فراوان باشد و هم مردم از حیث خوراك و لباس و منزل‌کم احتیاج باشند . اکثر بقاع این مملکت شش ماه زمستان دارد . لباس و منزل گرم و خوراك پرمایه از لوازم اولیهٔ زندگانیست .کارهم باید بکنند. آیا هیچ فکر کرده‌ایدکه با این تدارکهای شما ،کاراین مردم برگشته بخت بکجا میکشد ؟ قسمت عمدهٔ اهالی این مملکت ، چه از گرسنگی و بی وسیلگی و فقر و فاقه تلف میشوند ، و چه بممالك همجوار گریخته ، تحمیلات خود را بگردن باقی مانده خواهند گذاشت، هرروز دسته‌ای ازفقرا بقبرستان رفته ، و ازمتوسطین بحال فقرا واغنیا بحال متوسطین خواهند افتاد. آن وقت است که هم‌پیمانهای شما مجبورند ازهند ومصر وافریقا دستجات کوچ‌نشین تشکیل داده . برای زراعت و استخراج معادن ، باین مملکت بیاورند .

ج ـ اجتماعی : ۱ـ مردها ـ جنس ذکور امروزهٔ این مملکت را بسه دسته تقسیم میکنیم . پیرمردان ، جوانان ، اطفال . خوشبخت ترین این سه دسته ، پیرانی هستند که تا بیست و پنج سال دیگر بدرود زندگی میگویند و هرقدر امروز بمرگ نزدیکتر باشند ، از آلام و مصائب زندگانی آتیه دورتر، و بنابراین خوشبخت ترند. اطفال غیرممیز امروز و طبقاتی که بعد قدم بعرصهٔ وجود میگذارند ، نظر باینکه بسختی زندگی و اوضاع محیط با همهٔ منکری و بدی که دارد ، معتاد میشوند ، در بیست وپنجسال دیگر خیلی در زحمت نیستند . ولی بدبخت طبقهٔ جوانان امروز، که بزندگی مرفه عادت کرده ، و لذت استقلال ملی و آزادی شخصی را چشیده‌اند !

حال این طبقه ، بواسطهٔ فشارزندگی ، ومخالفت محیط با عادات واخلاق ومذهب، و از میان رفتن هرگونه مزایای ملی ، و استقلالی و زبانی ، بدرجه‌ای سخت وزندگانی آن‌ها باندازه‌ای مشکل خواهد شد ، که تصور جزئیات آن برای ما غیر ممکن است .

گفتن از زنبور بی حاصل بود — با یکی درعمر خودناخورده نیش

این گونه مسائل از یدرك ولایوصف هائی است که هیچ نویسندهٔ ماهری ، از عهدهٔ تشریح جزئیات آن برنمی‌آید . باید بهندوستان رفت ، و حال مذلت و فروتنی بومیها ، و تنمر و تکبر و خشونت و تحقیر انگلیس ها را نسبت به آنها دید ، تا مصیبت جوانهای امروز ایران را که بآزادی واستقلال‌وشرافت وشهامت بارآمده‌اند، درآن دوره ملتفت شد.

روابط خانوادگی این بدبخت ها ، با اولاد و اطفال خود ، معلومست بچه قرار خواهد بود . ازیکطرف فقر و فاقه‌ای که از طرز مالیه برای افراد حاصل میشود ، و از طرف دیگر ، توسری خوردن و پریشانی خیال ، وخستگی روح وغم وغصهٔ وطن ومذهب و زبان بدرجه‌ای آنهارا مکدر وملول و متأثر خواهد کرد که زن وفرزند را فراموش کرده از آنهاگریزان خواهند شد . مهر های پدری ، محبت‌های فرزندی ، مودت های قوم و خویشی ، و دوستیهای حاصله از رفاقت وآشنائی ، تماماً آنها را بدرود کرده ، جای خود را به بی قیدی ، وبی اعتنائی و دشمنی و تکالب خواهند سپرد . نه توددی ، نه تونسی ، نه مجلس حالی، نه محفل انسی ، نه جمعه‌ای ، نه جماعتی ، نه دعوتی، نه ضیافتی‌هیچیك در کار نبوده ، آنهاکه هنوزخیلی از پا در نیامده ، و به اعاشهٔ خانوادهٔ خود قادر باشند، سوت وکور ، از خانه سرکار ، و از سرکار بخانه می‌روند ، و میآیند . خستگی روحانی و جسمانی روزانه ، و تلاش معیشت ، نه حال و نه وقت ، هیچیك را برای تفریحات اجتماعی آنها باقی نمیگذارد . آنهاکه از خجالت عیال بخانه نتوانند بروند ، یا خانه ولانه نداشته باشند، درگوشهٔ میخانه ها وقهوه خانه های کثیف ، شبی بروزآورده ، بزور مخدر ومغیر ، غم زن و فرزند را از خاطر زدوده ، اندیشهٔ مالیات سرانهٔفردا را از خود دور مینمایند .

۲ـ زنها ـ طبیعت جنس زن را ازحیث جسم ونفس و عقل ، ضعیف و در جنبهٔ عاطفه و تأثرو عفت قوی کرده‌است . حال زنهای بیست وپنجسالهٔ بعد این مملکت ، بدرجات از

مردها بدتراست . طفلش ناخوش و گرسنه و برهنه است ، با بی وسیله‌گی شوهر وضعف خود ، راه علاج و چاره را مسدود می‌بیند ، عاطفه‌اش توسری میخورد ، شوهرش خسته و گرفته و روحاً مکدر و ملولست ، متأثر میشود ، دخترش بواسطهٔ فقر و فاقه و ناامیدی از شوهر رفتن کوچه گرد می‌گردد ، بعفتش برمیخورد ، قوت نفس مردانه هم در او نیست که بار مصائب زندگی را با دوش عقل بکشد .

۳ ـ ازدواج ـ با این اوضاع زندگی ، و با این سختی معیشت ، دیگر از کثرت ازدواج نمی‌توان امیدواری داشت ، کسیکه با پانزده ساعت کار ازعهدهٔ سیر کردن شکم خود برنیاید ، بفکر زن و فرزند نمیافتد . هرقدر ازدواج کم شود ، بهمان اندازه منکرات و امراض مسریهٔ حاصله از آن زیاد خواهد شد ، و نقصان موالید ، وکمی دست و بازو در مملکت ، وافزایش تحمیلات باقی‌ماندهٔ مردم ، نتیجه ناگزیر این وضع می‌باشد .

۴ ـ زبان ـ انتشار زبان قوم غالب ، دریك ملت ، وتقلید آن از صنف ممتاز ، در نوع بشر طبیعی است . مخصوصاً ایرانی ها بواسطهٔ هوش فطری وطبیعت ادبی وحس تقلید وتعالی که دارند ، بشهادت تاریخ ، نسبت بزبان قوم غالب وصنف ممتاز ، بیطرف نخواهند ماند . زبان فارسی چون دیگر وسیلهٔ معیشت و موجب تقدم اجتماعی نیست ، از اهمیت افتاده ، کسی در صدد تحصیل ادبیات آن نخواهد بود و رفته رفته جنبهٔ ادبی خود را از دست داده ، فقط لهجـه‌ای خواهد شد که بومیها برای رفع حوائج بین خود سینه بسینه میآموزند . هندیها ومصریها را برای رد این گفتهٔ ما شاهد قراردهید . زیرا هوش ادبی هندیها کم است . اگر زبان انگلیسی جانشین زبان بومی نشده است ، در زبان بومی خود هم پیشرفتی نکرده‌اند ، قبل از اینها زبان بومی آنها همان لهجه شایعهٔ بین خودشان ، و زبان ادبی آنها فارسی بوده که از تاریخ استیلای انگلیس ها ببعد در میان آنها یکنفر نویسنده یاین زبان پیدا نشده است . اما مصریها ، بواسطهٔ طبیعت مستبد و حمیت عربی است که زبان خود را بالمره از دست نداده ، و فقط بزبان انگلیسی مخلوط نموده‌اند . طبیعت نرم و سریع الانفعال ایرانی غیر از طبیعت سخت و نفوذ ناپذیر عربیست . منتها برای فراموش شدن زبان ، و از میان رفتن جنبهٔ ادبی آن بیش از مدت یك ژنراسیون وقت لازم است و آنچه دراین باب نوشته‌ایم ، راجع به پنجاه سال دیگر خواهد بود .

۵ ـ مذهب ـ عداوت رجال و سیاسیون بزرك انگلیس نسبت بدین اسلام ، تاریخی است . لردگلادستون صدر اعظم آن دولت ، درکرسی نطق مجلس اعیان قرآنی ازبغل خود درآورده ، بحضار نموده و گفت : « تا از این کتاب آسمانی در عالم اسمی باقی است ، ما نباید بدوام وبقای مستملکات خود مطمئن باشیم ، مانع بزرگ مقاصد ما در عالم قرآن است . » گذشته از این شاهد تاریخی ، سعی و مجاهدت قوم غالب در انهدام اساس مذهب ملت مغلوب ، امری طبیعی وموافق پلتیك وصرفهٔ استعمار است . زیرا ، تا ملت مستعمره بدین خود معتقد و باخلاق مذهبی و آداب دیانتی خویش متخلق و معتاد است ، نسبت بافراد ملت غالب با وفا نبوده ، اطاعت او نسبت بآنها ظاهری و تحکیم قوم غالب برآنها

سطحی است . وقتی این حاکمیت عمقی میشود وملت مغلوب از روی وفاداری وعلاقمندی، قیداطاعت قوم غالب را برگردن میگیرد که عقیدهٔ باطنی را ازدست داده ، وعادات مذهبی خود را فراموش کرده باشد .

گذشته از این ، مذهب با اینکه خیلی طرف علاقهٔ اشخاص متدین میباشد ، در آن واحد قیدیست که انسان طبعاً از آن گریزان بوده ، بآزادی و راحتی و بی خیالی و بی‌قیدی بیشترمتمایل است . بنابراین ، همینکه مذهب پشتیبان وحامی وحافظ ونگاهدار و مروج نداشته باشد ، ازاستعمال واجرا خواهد افتاد ، و رفته رفته فراموش خواهدشد. برفرض محال که آنقدر خوش باور بوده ، انگلیسها را درخصوص مذهب بیطرف بدانیم . دیگرنمی‌توانیم تا این اندازه خوش باور بوده ، آنها را حامی و حافظ اسلام تصور کنیم وهمین عدم مراقبت و ترویج ، برای فراموش شدن مذهب کاملا کافی ، وبیست سال نمیگذرد که از دیانت اسمی هم دراین مملکت باقی نخواهد ماند . آنوقت باید دید دعات مسیحی، با تشویقی که از هم مذهب های خود یعنی انگلیس ها خواهند دید ، در این مملکت چه خواهند کرد ؟ و چگونه اساس دین را که با خون شهداء و مداد علماء استحکام و قوام یافته است منهدم خواهند ساخت .

تاتار های کریمه و شمال بحر اسود و حاجی طرخان و سایر ساحل نشین های رود ولگا ، مگر همگی مسلمان نبوده اند ؟ امروز ده یك آنها مسلمان نیستند . وآنها هم که بواسطهٔ دوری از محیط قوم غالب ، در دهات اسمی از مسلمانی دارند ، فقط در قبرستان با روسها متمایز بوده ، در سایر ترتیبات اجتماعی ، ازهر حیث، حتی ازدواج ، از قوم غالب تبعیت میکنند . هرگاه بشجره نامهٔ خانواده های اسپانیولی رجوع کنیم ، تا ده دوازده پشت اسامی آنها هانری و ژاك و فلیپ و گوستاو و ارنست ، و بعد از آن محمد و علی و حسن و ابوعبدالله و عبدالرحمن است . آیا جز اینست که این هانری و ژاك امروزه ، اولاد همان ابو عبدالله و عبدالرحمن هستند ، و تغییر مذهب در اسم آنها هم سرایت کرده است ؟ آنها که بقفقاز و ترکستان و هندوستان مسافرت کرده‌اند میدانند ما چه میگوئیم . درمیان شهرنشینان این ممالك ، یکنفر که بزیارت بیت‌الله مشرف شده ، و خودرا حاجی بخواند یافت نمیشود . زبان روسی و انگلیسی ، حتی فرانسه و آلمانی را در نهایت خوبی حرف میزنند و مینویسند ، و ادبیات آنها را درکمال اتقان میدانند ولی بقدری از معارف زبان مذهبی خود بیخبرند که یك سطر قرآن نمیتوانند بخوانند، سهلست خواندن نماز را هم نیاموخته اند . عمل کردن بمراسم مذهبی ، از قبیل نماز ، روزه و حج وغیره منحصراست بدهاتیها وبین زن های متمکن مسلمان وزن های اروپائی ، درشهر های این نواحی ، هیچ فرقی نیست . آیا اینها همان ترکها وترکمان‌های متعصب درمذهب وهمان مسلمانان خالص‌العقیدهٔ پنجاه سال قبل نیستند که اثرعادات قوم غالب آنها را باین روز نشانده ، و این طور مذهب را ازکف آنها ربوده است ؟

در شهرهای این اقطار ، علمای مذهب منحصرند بیکی دو نفر ملای رسمی که آنها

را حکومت برای اعمال دینی معین کرده است . با اینکه در علم و دیانت با سایر اهالی فرقی نداشته ، و از معارف اسلامی و تدین تقریباً بی بهره‌اند ، معهذا برای همان لباسی که در بردارند ، بقدری طرف تنفر و سخریه واستهزاء هم مذهبان خود هستند که ازخانهٔ خود بیرون نمیتوانند بیایند .

در شهرهای اسلامی این ممالك ، عدهٔ کلیساهائیکه قوم غالب درمدت کم ساخته‌اند چندین برابر مساجد ، و همین مسجد های قدیمه هم خراب و ویران ، و برحسب تصادف یا عمد ، غالباً با میخانه ها وعیش گاهها که محل انواع فحشاء و منکراتست همسایه‌است . تعطیل عمومی در روزهای یکشنبه معمول ، و دراین روز وسایر اعیاد مسیحی صدای ناقوس کلیساها از نصف شب تا نصف شب دیگر بفلك بلند است ، ولی حتی در روزهای جمعه و عیدین هم ، در تمام شهر صدای یك اذان شنیده نمیشود

آقای رئیس الوزراء ! ما بوعدهٔ خود وفا کرده ، بدون ابراز حسیات واظهار تعصب با منطق و برهان خلل ناپذیر ، خیانت شما را در عقد این قـرار داد نسبت به ایران و اسلام ، ثابت کردیم . حال میخواهیم ببینیم عقاید و افکار عامه در این موضوع چیست ؟

اگرچه شما در بیانیهٔ مورخهٔ ۱۶ سنبلهٔ ۱۲۹۸ خود ، از عموم مردم این مملکت تشکر کرده‌اید که این خدمت شما را نسبت بایران و اسلام بحسن قبول تلقی کرده‌اند ، و مخالفین قرارداد را معدودی هنگامه طلب معرفی نموده‌اید ، ولی امروز شاید خودتان هم در مصنوعی بودن آن تشکر وخلاف واقع بودن آن ادعا تردیدی نداشته باشید . معهذا هرگاه تجربهٔ شش هفت ماهه ، واینهمه حبس و طرد و تبعیدی که برای خفه‌کردن افکار بکار برده‌اید ، واضداد را چه در پایتخت ، وچه در سایر بلاد ، روزافزون زیادتر دیده‌اید ، برای اینکه شما را درآن اظهارات تکذیب نماید ،کافی نمیدانید وچنانچه با وجودقانون نظامی و سانسور ، این همه مطبوعات ، اعم از روزنامه و شب نامه[1] که مثل برك درخت در این شهر ریخته و به بیانات مختلف این رفتار شما را تنقید میکنند ، باز هم برای یقین شما در مخالفت عمومی با این قرار داد تردیدی باقی گذاشته است و اگر با وجود پولهای بی حسابی که در راه تغییر افکار عامه پاشیده میشود ، عبوس افراد مردم از این رفتار شما و ضدیت بی پروای آنها در هر مجلس و محفل ، برای اثبات مخالفت عمومی با قرار داد کفایت نمیکند ، واقعاً مطلب بر خود شما هم مشتبه است ، قانون نظامی و سانسور مطبوعات را برداشته ، مردم را در اظهار عقیده آزاد بگذارید و بعد از یکماه بدون تهدید و تطمیع بآراء عموم ملت رجوع نمائید تا بر خود شما هم ثابت شود که هیچکس راضی باین قرارداد ایران کش اسلام فنا کن شما نیست .

اگر درمخالفت عمومی با این قرار داد تردیدی ندارید ، چنانکه در خاتمهٔ بیانیهٔ

---

۱ ـ اوراقی بود که با ژلاتین چاپ و منتشر میکردند.

خود ازراه مفهوم مخالف، به‌آن اشاره کرده‌اید میخواهید بفرمائید، افراد ملت به سعادت حقیقی مملکت بی علاقه بوده ، دارای اغراض جاهلانه و حسیات عوام فریبانه هستند ، و مبنای حکم و تصدیق آنها جنون و سفاهت ، ومستور داشتن حقیقت است ، در اینصورت بشما میگوئیم بموجب قانون اساسی حکومت این مملکت ملی است . شما هم از طرف حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام ، وصیتی قبول نکرده‌اید که تکلیف شرعی و وظیفهٔ وجدانی شما باعث اینهمه اصرار و ابرام باشد . وقتی که افراد نمیخواهند مملکت آنها بسعادت حقیقی ؛ یعنی استعمار انگلیس نایل آید ، شما را چه واداشته است آنقدر بسرو سینه بزنید و یخه درانی بکنید ؟[1]

آقای رئیس‌الوزراء ! منکرین این قرارداد یعنی عموم مردم این مملکت را از محیط سیاست دور ، و بحقایق و وضعیات غیر آشنا و تمام آنها را جاهل و مغرض و هنگامه طلب و کلاش و مفتخور میدانید ؛ بروزنامه‌جات سایر ملل و رساله ها و مقالات بزرگان عالم حتی بعضی از انگلیسها رجوع نموده ، ملاحظه فرمائید آنها چه مینویسند و چه مضاری از این قرارداد برای ایران ثابت مینمایند . آیا بر حسب اتفاق میخواهید ویلسن رئیس جمهوری امریکا را هم جزو کلاش ها و مفتخور ها و جاهل و مغرض و از محیط سیاست دور وانمود فرمائید ؟

آقای رئیس‌الوزراء ! در سلطنت مشروطه و حکومت ملی ، برای یکنفر رئیس‌الوزراء فقط « اعتماد بنفس و اتکاء بوجدان و حقیقت » وتنها « هدایت عقل ونیروی آن اندازه قوت وتوانائی که باریتعالی ، جل اسمه بآن بندهٔ ضعیف عطا فرموده‌است » کافی نخواهد بود که اقدام به همچو امر خطیری بنماید . زیرا بر فرض اینکه بافکار داخله و خارجه اهمیتی نداده ، و شما یکنفر را عاقل ترین مردم تصور کنیم ، تازه قانون اساسی بشما اجازهٔ عقد یك چنین قراردادی را نمیدهد . ما ذیلاً مواد قانون اساسی را که صریحاً اختیار بستن این قبیل قرارداد ها را از هر کس ، ولو پادشاه مملکت سلب کرده است ، بخاطر شما میآوریم .

« اصل بیست‌و دوم - مواردیکه قسمتی از عایدات یا دارائی دولت و مملکت منتقل یا فروخته میشود ، یا تغییری در حدود وثغور مملکت لزوم پیدا میکند ، بتصویب مجلس شورایملی خواهد بود »

«اصل بیست وسوم - بدون تصویب مجلس شورای ملی امتیاز تشکیل کمپانی و شرکت های عمومی ، از هرقبیل و بهر عنوان ، از طرف دولت داده نخواهد شد . »

---

۱ - بسر و سینه زدن و یخه درانی‌کردن کنایه از افراط در اظهار دلسوختگی و تظاهر در هوا خواهی و هواداری ازکسی و کاری است و مورد استعمال این کنایه نیز در مواقعی است که آن شخص یا آن کار لایق اینقدر از هواخواهی نباشد ، یا اینکه از این شخص اینقدرتظاهر در هواخواهی بی وجه باشد .

خوانندهٔ عزیز توجه داردکه این‌کنایه از مجالس ختم و ترحیم زنانه‌که کس وکارمتوفی در عزاداری اغراق میکنند بیرون آمده است .

«اصل بیست و چهارم - بستن عهد نامه ها ، و مقاولهٔ اعطای امتیازات (انحصار) تجارتی و صنعتی و فلاحتی و غیره ، اعم از اینکـه طرف داخله باشد یا خارجه ، باید بتصویب مجلس شورای ملی برسد .»

« اصل بیست وپنجم - استقراض دولتی ، بهرعنوان که باشد ، خواه از داخله خواه از خارجه ، با اطلاع و تصویب مجلس شورایملی خواهد شد .»

«اصل بیست وششم - ساختن راههای آهن یاشوسه ، خواه بخرح دولت ، خواه بخرج شرکت و کمپانی ؛ اعم از داخله و خارجه منوط بتصویب مجلس شورایملی است .»

« اصل چهل و ششم - پس ازانعقاد سنا تمام اموربايد بتصويب هر دو مجلس باشد. باید اول در مجلس سنا تنقیح و تصحیح شده ، باکثریت آراء قبول ، و بعد بتصویب مجلس شورای ملی برسند . ولی اموریکه درمجلس شورای ملی عنوان میشود ، برعکس ، از این مجلس به مجلس سنا خواهد رفت . مگر امور مالیه ، که مخصوص شورای ملی خواهد بود .»

« اصل نود و چهارم از متمم قانون اساسی - هیچ قسم مالیات بر قرار نمیشود مگر بحکم قانون .»

آقای رئیس‌الوزراء! شاید بفرمائید : « قراردادی بسته شده و رد و قبول‌آن با مجلس شورای ملی است . » اگر واقعاً اینطور است ، پس چرا با این عجله مشغول اجرای آن شده‌اید ؟

هر گاه کارطوری پیش‌آمد که همین وکلای فرمایشی که شما برای قبول این‌قرارداد تهیه دیده‌اید ، با کمال میلی که در قبول آن دارند ، خجالت‌کشیده نتوانستند بوعدهٔ خود وفاکرده ، این مملکت فروشی و اسلام کشی شما را تصویب کنند ، در اینصورت کدام قوه میتواند انگلیسها را با نفوذیکه در ادارات ایران پیدا خواهند کرد از کار خارج نماید ؟ وبرفرض پیدا شدن چنین قوه ضررحقوق کنتراتی آنها راکه اقلاتاکنون بدویست سیصد هزارتومان بالغ شده است ، چگونه براین ملت فقیر تحمیل خواهید کرد ؟

آقای رئیس‌الوزراء ! عبث بخود زحمت داده و در انتخاب کاندیدا های مسلم‌الموافقه دسیسه وتهدید وتطمیع و حتی تقلب بکاربرده ، و بعقیدهٔ خود زمینهٔ مناسبی برای تقویت قرارداد تدارك دیده‌اید، زیرا بر فرض اینکه وکلای فرمایشی شما بخواهند وبتوانند باین قرارداد رأی بدهند، خوشبختانه رأی علمای اعلام، و فقهای مراجع تقلید که در این امور کلی مطاع و متبع است ، چیزی نیست‌که شما بتوانید بتهدید و تطمیع و تقلب تحصیل کنید .

این عکس نوشتجات و فتاوی علمای اعلام و حجج‌الاسلام است‌که در مخالف بودن این قرار داد با شرع مقدس نبوی و کلام‌الله مجید و مذهب حقهٔ جعفری مرقوم فرموده‌اند و چون عکس این مرقومات در این شهر خیلی منتشر شده و همه دیده‌اند ، از نقل عین آنها صرف نظر کرده ، همینقدر متذکر میشویم که درست در منطوق و مفهوم این فتاوی دقت‌کرده ، ملاحظه نمائید چه بلائی بر سر اسلام آورده اید .

آقای رئیس الوزراء! قطع نظر از فتوای آقایان حجج‌الاسلام ، مخالفت این قرارداد با کتاب و سنت و اجماع و عقل ، بقدری ظاهر و هوايد است که مکلفین را در این موضوع از تقلید بی نیاز کرده ، با فی‌الجمله تدبر در قرآن مجید ، شخص بقدری آیات مخالف آن را می‌یابد که از رجوع بسنت بالمره مستغنی شده برتحریم این قرارداد حکم مینماید .

ما در اینجا بعضی از آیات قرآن را که برای رد این قرارداد و مخالفت آن با شرع اسلام نص محکم است ، ذکر نموده ، در حقیقت مدرك فتاوی علمای اعلام را بدست میدهیم .

در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۲۰ : **ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا.** در این آیهٔ کریمهٔ مبارکه خداوند سبحان ، برای کفار راه تسلطی بر مؤمنین قرارنگذاشته است . در صورتی که شما برخلاف فرمودهٔ خداوند متعال ، بموجب این قرار داد نه فقط کفاررا به مسلمانان مسلط نموده‌اید، بلکه تمام اختیارات مسلمین را به آنهاواگذاشته‌اید.

در سورهٔ قصص آیهٔ ۸۶ : **فلاتکونن ظهیراللکافرین.** نهی این آیه ازپشتیبانی و مساعدت باکفار صریح است ، ولی قرارداد شما قشون مسلمین را تابع کفار میکند که بمیل و صرفهٔ خود آنرا بکار انداخته ، مقاصد خودرا بپوست وگوشت و خون مسلمانان ، انجام نمایند .

درسورهٔ احزاب آیهٔ ۱: **یا ایهاالنبی اتق‌الله ولاتطع‌الکافرین والمنافقین** این کریمهٔ مبارکه از آیاتیست که مخاطب آن شخص شاخص رسالت پناهی صلی‌الله‌علیه‌واله و سلم و نهی آن متوجه عموم مسلمانان میباشد . خداوند رحمن در این‌آیه مسلمین را به تقوی و پرهیزکاری امر ، و ازاطاعت کفار و منافقین نهی میفرماید . اما این قراردادشما مسلمین را در تمام شئون و کارهای خود تحت امر و اطاعت مستقیم کفار درآورده‌است . منافق هم کسی است که ظاهراً خودرا از زمرهٔ مسلمین وانمودکرده ، و باطناً برای کفار کارچاقی نماید . گذشته از این آیه ، نهی مسلمانان دراطاعت این قبیل اشخاص درقرآن کریم زیاد است . چنانکه در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۷-۱۳۸ میفرماید : **بشرالمنافقین بان لهم عذابا الیما ، الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون‌المؤمنین ایبتغون عندهم العزة، فان‌العزةلله جمیعا.** خداوند سبحان بحضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه واله وسلم میفرماید: بمنافقین بشارت بده که عذاب دردناکی برای آنهامهیا است . بعد منافقین را تشریح و میفرماید : آنها اشخاصی هستندکه بجای مؤمنین از کفار دوست میگیرند ، آیا ازآنها انتظار عزت دارند ؟ درصورتیکه عزت تام و تمام مخصوص ذات خداوندماست.

در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۲۷ : **لایتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین‌ومن یفعل‌ذالك‌فلیس من‌الله فی‌شی.** نهی ازدوستی باکافران صریح است .

در سورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۹۵ : **یاایها الذین آمنوا ان تطیعوافریقا من الذین اوتوالکتاب یرد وکم بعد ایمانکم کافرین.** خطاب بمؤمنین کرده ، میفرماید : اگر گروهی ازاهل کتاب را اطاعت نمائید شما را بعد از ایمان به کفر برمیگردانند .

باز درهمین سورهٔ مبارکه ، آیهٔ ۱۴۲ : **یا ایها الذین آمنوا ان تطیعوا الذین کفروا یردوکم علی اعقابکم فتنقلبوا خاسرین .** خطاب بمومنین است که میفرماید : هرگاه از کافران اطاعت نمائید ، شما را بحال قبل از ایمان بر میگردانند و خسران بارخواهیدآورد .

در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۳۷ : **یا ایها الذین آمنوا لاتتخذوا الکافرین اولیاء من‌دون المومنین اتریدون ان تجعلوالله علیکم سلطانا مبینا.** خداوند تعالی بعد ازنهی از دوستی مؤمنین با کفار ، خطاب بمؤمنین کرده ، میفرماید: آیا میخواهید (بواسطهٔ دوستی با کفار) برای خدا حجت قاطعه برخود قراردهید ؟

درسورهٔ آل عمران ، آیهٔ ۱۱۲ : **یاایها الذین آمنوالاتتخذوا بطانة من‌دونکم لایالونکم خبالا ودواماعنتم قدبدت البغضاء من افواههم وماتخفی صدورهم اکبر قد بینالکم الایات ان کنتم تعقلون.** دراین آیه،خداوند تعالی مؤمنین راازدوستی مخصوص ومحرمیت با غیر ازمؤمنین نهی ، وبرای ارائهٔ ضرر استظهار بکفار ، میفرماید: کفار از افساد امور شما کوتاهی نداشته ، دوستدار رنج و زحمت شما هستند ، ازظاهرشان دشمنی آشکار و دشمنی باطنی‌آنها بزرگتر است .

درسورهٔ مائده، آیهٔ۵۶ : **یاایها الذین آمنوالاتتخذوالیهود و النصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لایهدی القوم الظالمین .** میفرماید : ای مؤمنین یهود و نصاری را برای خود دوست نگیرید ،آنها با یکدیگر دوستند (با شما دوستی نمیکنند) هرکسی از شما باآنها دوستی کند ، همانا از آنها بشمارمیآید .

در سورهٔ مائده، آیهٔ۶۲ : **یاایها الذین آمنولاتتخذو الذین اتخذوا دینکم هزواولعبامن‌الذین اوتوا الکتاب‌من قبلکم والکفار اولیاء واتقواالله‌ان کنتم مؤمنین ،** میفرماید : ازاهل کتاب که دین شما را ریشخند وبازیچه گرفته‌اند ، وازکفار دوست نگیرید .

درسورهٔ هودآیهٔ ۱۱۵ : **لاترکنوا الی الذین ظلموافتمسکم النار و مالکم من دون‌الله اولیاء ثم لاتنصرون .** حق تعالی شانه مسلمانان را ازاندك میل همراهی به جانب ظالمین نهی فرموده ، وعقاب این رفتار را آتش جهنم قرار داده است . و این قرار داد شما يك ملت مسلمان را نه فقط بظالمترین مردم نسبت بملل عالم بخصوص اسلامیان متمایل مینماید ، بلکه ایرانیها را تابع ومطیع آنها میکند .

در سورهٔ کهف ، آیهٔ ۲۷ : **و لاتطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هواه**

وکان امره فرطا . نهی این آیهٔ کریمهٔ مبارکه از اطاعت کسانی که از ذکر خدا غافل و بهوای نفس خود رفتار میکنند (و با نهایت بی‌خبری از آیات خدا و بی‌اعتنائی باحکام دین، مسلمانان را گرفتار کفار مینمایند) ظاهر و هویداست .

درسورهٔ هل اتی، آیهٔ ۲۴ : **ولاتطع الکافرین والمنافقین ودع اذیهم وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا** . نهی ازاطاعت کفار و منافقین در این آیهٔ کریمه بقدری واضح و هویداست که برای هیچ مسلمانی مجال تردید باقی نگذاشته ، مخالفت و ضدیت باقرارداد وخود شما را ازضروریات مذهب کرده است .

آقای رئیس الوزراء ! در معاملات اگر یکطرف ضرر میکند ، اقلا باید طرف دیگرفایده ببرد ، و کمترمعامله‌ایست که فقط فایدهٔ آن منحصر بدلال بوده ، طرفین معامله خسارت بکشند . تا حال مضار و منافع این قرارداد را نسبت بایران تحت نظر داشتیم . دراینجا میخواهیم موقتاً منافع ایران را ازنظر دور کرده ، ازنقطه نظر منافع انگلیس ، باین قرارداد شما نظرافکنیم .

دولت بریتانیای کبیر ، تا قبل از عقد این قرار داد ، دولت مطبوع محبوب عادل با انصاف زیرکی درایران قلم رفته بود و ایرانیها بدوستی آن دولت خرسند بود، همواره گله گذاری‌های مظالم روسیهٔ تزاری ومناقشات با هم کیشان خود را نزدآن دولت میبردند و درمواردیکه اشکالی برای آنها پیش‌میآمد از اولیای آن دولت مشورت دوستانه کرده، و در مواقعیکه گرهی بکار میخورد حل قضیه را بحکمیت آن دولت محول مینمودند و برای کشف معادن وتاسیسات صنعتی وراه سازی چشمشان بکمپانیهای انگلیس و مایل بودند که منافع مشروع این تأسیسات بسرمایه داران این مملکت عاید شود . انگلیسها هم از این حسن ظن استفاده کرده منافع و مقاصد خود را بهتر و آسان‌تر از سایرین حفظ کرده و پیش میبردند، سهلست بسا کار ها که دولت روس با کشمکش های بسیار بپیشرفت آن موفق نمیشد انگلیسها با همان حسن ظن وروابط صمیمانهٔ ایرانیها با کمال سهولت بدون هیچ زحمت و رنج بپیشرفت نظیر بلکه بهتر از آن موفق میگردیدند . ولی بعد از عقد قرارداد همان انگلیس مطبوع محبوب عادل باانصاف زیرك، همان انگلیس طالب استقلال ایران ، برای حفظ مستعمرات آسیائی خود ، بالاخره همان دولت همسایهٔ قدیمی ودوست صمیمی ، در مدت شش هفت ماه ، باندازه‌ای جلب تنفر و انزجار کرده است که دولت خشن بد همسایهٔ بـد همه چیز تزاری روس ، با فشار و تضییقات صد سالهٔ خود بایران ، اینقدر طرف تنفر واقع نشده بود· بحدی این تنفر و انزجار رو بازدیاد است که هیچ بعید نیست ایرانیها برای رهائی ازشر انگلیس ، خود را درآغوش بلشویزم بیندازند .

اما ایرانیها باید ازیك حیث از شما ممنون باشند که بتوسط شما پرده ازروی کار ، و نقاب از چهرهٔ دو روی انگلیس بر داشته شد ، و ایرانیها دوست صد و بیست سالهٔ خود را شناختند .

آقای رئیس الوزراء ! چون میخواهیم این‌رساله را در همین جا ختم کنیم؛ این

است که به شما و هم پیمانهای شما نصیحت کرده ، میگوئیم هنوز آب و گل زیادی خرج این قرار داد نکرده‌اید ، و برای پیش بردن این خیال خام ، خیلی آلوده نشده‌اید ، عبث به‌خودتان و ایرانیها خسارت بی ربط وارد نیاورده ، اصرار بیمورد نکرده ، لجاج وعناد بی‌محل راکنار بگذارید ، و یقین بدانید که دردوره‌ای که ایرلند تجزیه میشود ، و افغانستان خود را از قیمومت قدیمی خلاص میکند و مصر وهند ازاقدامات خود در راه آزادی تام و تمام مشغول نتیجه گرفتنند ، دردوره‌ای که ملل صغیر تازه بآزادی رسیده ، حتی ارمنی‌ها و یهودی‌ها استقلال پیدا میکنند ، در دوره‌ای که در یك قسمت بزرك دنیا مردم زیر بار مزیتهای رتبه‌ای و فضلی و مالی هموطنان و حتی اقوام ، سهلست برادران خود نرفته ، باوجود مخالفت عادات واخلاق وطبیعت بشری میخواهند افراد نوع انسان را از حیث مقام و حیثیت و دارائی یکسان نمایند ، یك چنین قرار دادی که ایران شش هزارساله . ایران مولد و مدفن سیروس وداریوش واردشیر و شاپور و بهرام ونوشیروان ، ایران قلمرو سلطان محمود غزنوی وعضدالدوله دیلمی وآلب ارسلان وملك شاه سلجوقی، ایران مربی شاه اسمعیل اول و شاه عباس کبیر صفوی و نادر شاه افشار ، ایران پرورندهٔ بوذرجمهر وابومسلم خراسانی ویحیی وخالد وجعفر برمکی وخواجه نظام‌الملك و خواجه نصیرالدین طوسی و میرزا تقی خان امیر کبیر فراهانی ، ایران موطن شیخ طوسی و محمد ابن بابویه وعلی‌بن بابویه‌قمی‌وشیخ‌کلینی رازی وشیخ بهائی عاملی و شیخ مرتضی انصاری، ایران محل نشو و نمای فیروزآبادی و یاقوت حموی و ابوالفرج اصفهانی و غیاث الدین جمشید کاشانی ، ایران مسقط الرأس شیخ الرئیس بوعلی سینا و ظهیر فاریابی و محمد زکریای رازی ومیرداماد وملا صدرای شیرازی و میرزا ابوالحسن جلوهٔ اردستانی ، ایران مولد رودکی و فردوسی، وانوری و ناصر خسرو و نظامی وخیام وسعدی وحافظ و صائب و قائم مقام فراهانی را مستعمرهٔ انگلیس قرارمیدهد، قراردادی که تمام اهل مملکت ازآن متنفر وعموم ملل عالم ازآن منزجر، وحتی درانگلستان هم ، جمعیت‌های متعدده برضدآن هستند ، قراردادی که با مذهب و دین و اخلاق و عادات واستقلال داخلی وخارجی وهمه چیز این مملکت منافی است، چنین قرار دادی در چنین مملکتی با چنین‌اوضاع و احوالی اجرا شدنی نیست .

۲۹ حوت ۱۲۹۷

انتشار ابطال الباطل

درایام عید سال ۱۲۹۹ ، دید و بازدید عید را منحصر باعضای نزدیك خانواده کرده ، مشغول پاك نویس رسالهٔ ابطال الباطل شدم . برای اینکه نسخه متعدد شود ، وکسی هم خط را نشناسد برادرم آقای فتح الله مستوفی ، چند روزی مشق خط نسخ کرده ، صفحاتیکه از زیر دست من بیرون میآمد ، میگرفت ، و بخط نسخ نسخهٔ دیگری از آن ترتیب میداد . در هفتم هشتم عید که کارما تمام شده‌بود، صبحی آقای حاجی مخبرالسلطنه (جناب آقای مهدیقلی هدایت) وارد شده ، فرمودند : « آنچه منتظر شدم شما بدیدن عید بیائید نیامدید ، من

آمدم . » بعد از تشکر بایشان عرض کردم : « من امسال هیچ جا نرفته‌ام . مشغول کاری بودم . » فرمودند: «چه کار؟» گفتم : «اگرمیل داشته باشید، برویم درلابراتوار تماشا کنیم از کلمهٔ « تماشا » و «لابراتوار» تصور کردند ، عمل شیمیائی است، فرمودند: «بدم نمیآید» باهم بطالار آئینه که اطاق خارج وداخل ومحل کارمن بود ، رفتیم. جزوه‌های ابطال‌الباطل را از کشو میز بیرون آورده ، مقدمه و بعضی ازقسمت‌های آنرا بطور تفرقه برای ایشان خواندم . گفتند : « این کتاب را نمیتوان سرسری شنید . من امروز صبح ، سه چهار جا بازدید برای خود مرتب کرده‌ام . حالا میروم دوساعت بعد از ظهر میآیم ، تا هر وقت شب باشد تمام رساله را میشنوم . » بعدازظهر که روز گرم بهاری بود ، سرساعت موعودآمدند. درهمان طالار نشستیم ، و تاساعت نه من تمام رساله را برای ایشان خواندم .

ولی وسیله برای انتشار آن نداشتیم ، زیرا چنانکه میدانیم نظمیهٔ شهر با کمال مراقبت ، از انتشار هر چیزی که برضرر قرار داد وبرضد وثوق الدوله بود جلوگیری میکرد . بالاخره صلاح دانستیم با مرکب چاپ نویسانده وبا چاپ سنگی یا روئی ، چاپ کنیم . میرزا مهدی کاتب اصفهانی یکی از قرآن نویسهای پدرم که خط نسخ را خوب مینوشت وترجمهٔ انقلاب کبیر فرانسهٔ مراپاك نویس کرده بود، بخانهٔ ما رفت وآمد داشت. جزوه‌های ابطال‌الباطل را یکی دوتا میگرفت وپشت کمر خود، زیرقبای راسته میگذاشت و شال پهن خود را روی آن می‌بست و بمنزلش میبرد و بامرکب چاپ مینوشت و بهمان کیفیت میآورد . اینکار هم یکماهی طول کشید ولی وسیلهٔ انتشارآن بدست نیامد .

چندی بعدکه کابینهٔ وثوق‌الدوله افتاده ، ومطبوعات آزاد شده بود، روزی درمدرسهٔ سیاسی آقای علی اکبر دهخدا را ملاقات کردم ، ضمناً مذاکره‌ای هم از قرار داد بمیان آمد . با ایشان بمنزل آمدیم. بعضی از قسمت‌های رساله را خواندیم . ایشان رسالهٔ چاپ نوشته را برای مطالعه ازمن گرفتند . ضمناً گفتند : «اگر وسیله برای چاپ آن پیدا کنم اجازهٔ اقدام دارم ؟ » گفتم: « البته » ایشان رفتند . بعدازچند روز ، یك نسخه روزنامه بعنوان من رسید که چهار صفحهٔ خط کشیده ، باشمارهٔ سرصفحه، در پائین ورق آن ، باین رساله تخصیص یافته ، و از اتخاذ این وضع معلوم بود که ناشر روزنامه خیال طبع آنرا بشکل کتاب علیحده هم دارد . آقای دهخدا میگفتند : بامن قرار گذاشته است ، هزار نسخه علیحده هم چاپ کند ، وچاپ هم کرد . ولی نمیدانم چه شدکه وقتی کتاب درپاورقی روزنامه تمام شد . نخواست کتابها را جلد و منتشر کند[1] میگفت فرمهای چاپ شده را در

۱ــ این روزنامه ، روزنامهٔ پیکاربود . من در آنروزها چون تازه مطبوعات از سانسور حسن وثوق آزاد شده و روزنامه های چندی با اسامی عجیب و یکی بعد از دیگری منتشر میشد نمیدانستم این روزنامه چکاره و باکدام پول براه افتاده است . ناشر این روزنامه که بعدها و درسرانتشارکتاب بهدایت آقای دهخدا با اوسروکار پیداکردم، محمد پدرعبدالحسین هژیر ودر حقیقت خود عبدالحسین هژیر بود و دراین وقت بود که دانستم رسالهٔ من در نظر بالشویکهای آنروز چه قدروقیمتی داشته و از اینکه ناشرکتابها را علیحده منتشر نکرد ، دانستم که مؤمن خر خود را دو سره کرایه بسته است.

انبارموش زده ، وازاستفاده انداخته است . فقط توانستم دوجلد از این کتاب را در عوض نسخهٔ خطی، بهزارزحمت از او بگیرم، مابقی را یقیناً بمقواسازها واگذار کردکه از آن جلدکتاب بسازند . این دوجلد را رفقا از من میگرفتند ومیخواندند . تاسال ۱۳۱۱ که در اصفهان بودم ، آقای امیر قلی امینی مدیر روزنامهٔ اخگر ، این رساله را در آنجا بطبع رساند .

ضدیت عملی با قرارداد یاجوانمردی

یکی از واقعات گردش عید ۱۲۹۹ که همان روز عید اتفاق افتاد ، انتحار سرتیپ فضل‌الله خان آقولی، افسر رشید امنیه بود. فضل‌الله خان و فرج‌الله خان برادر کوچکترش همانها بودند که بمعرفی آقای بینش ، من آنها را برای خدمت در ژاندارمری مالیه ، به ماژوراستکس معرفی کرده بودم. بعد ازآنکه شوستر آمریکائی رفت وژاندارمری مالیه سر نگرفت ، عده‌ای را که ماژورانگلیسی جمع آوری کرده بود ، تحویل کلنل یالمارس ، رئیس ژاندارمری مملکتی دادند . فضل‌الله خان افسررشید فهمیده‌ای از کار درآمده بود . نمیدانم مهاجرت کرد یانه، درهرحال همه اورا دوست میداشتند ، وآیندهٔ درخشانی برای اوپیش بینی میکردند . درکابینهٔ وثوق الدوله اکثر نقشه‌های توسعهٔ امنیه بتوسط او انجام میشد . گذشته ازمزایای اخلاقی ومعنوی، ازحیث قامت وقواره‌هم مرد برازنده‌ای بود . خود کشی این افسرآرام با وقار متین، که باید همه گونه امیدواری بآینده و زندگی و ریاست وقدرت داشته باشد ، همه‌کس را بحیرت افکند . اگرچه همانروزهاهم مردم‌حدس میزدند ولی بعد ها معلوم شد ، که این انتحار بسبب اطلاع یافتن از چگونگی تشکیلات قشونی آیندهٔ‌کشور بوده است که افسرنجیب وطن پرست نتوانسته‌است خود را بآن راضی کند و چون خود در کمیسیون نقشهٔ انگلیسها برای قشون آیندهٔ ایران وارد ، و یکی از اعضاء بوده ، قبل ازتصویب و امضای نقشه ، انتحارکرده ، و بااین ضدیت عملی ، خود را از زندگی سراپاننگ آینده خلاص نموده‌است .

در تشییع جنازهٔ او ، چه ازطرف مقامات دولتی وچه ازطرف مردم ، که سبب این واقعه را بخوبی حس کرده بودند ، تجلیل فراوانی بعمل آمد . نامش زندهٔ جاوید باد .

بازهم مار و پونه

ماه حمل گذشت . نظرم نیست چندم ثوروچه روزی از ماه رمضان بود، که نزدیك ظهر، ازوزارت مالیه مرا با تلفن احضار کردند. بعدازظهر بوزارتخانه رفتم . میرزاعیسی خان فیض ، معاون وزارت مالیه مرا پذیرفت . ارمیتاژ اسمیت انگلیسی بموجب قرار داد وثوق الدوله ، باسمت مستشار کل مالیه چند ماهی بود وارد ومشغول رتق وفتق امور مالیه‌گشته بود . بمناسبت دانستن زبان انگلیسی، از میرزا عیسی خان بهتری برای معاونت وزارت مالیه نداشتند . تمام کارها را او بهم میبست[1]. آقای معاون فرمودند : «مستر هارت مفتش کل مالیه بامر وزارتخانه میخواهد تفتیشی درادارات مالیهٔ جنوب بکند . یکنفرشخص بصیر باوضاع مالیه باید همراه او باشد

۱ـ جناب آقای اعتلاءالملك خلعتبری سناتورفعلی دراینوقت وزیرمالیه بود.

وزارت خانه شما را درنظر گرفته است . حقوق شما دویست تومان ، وهمان حقوق ایام‌کار شماست . فوق‌العادهٔ مسافرت هم داده میشود . اتومبیل هم برای مسافرت گرفته شده ، و حاضر است پس فردا هم باید حرکت کنید . »

خوانندهٔ عزیز میداندکه وضع مالی من بواسطهٔ قرضیکه ازکارهیئت ممیزی تهران پیدا کرده بودم ، هیچ خوب نبود، و منتهای احتیاج را بخدمت داشتم . زیرا هنوز قانون استخدام وضع نشده، وبمنتظرین خدمت حقوقی نمیدادند، وبیکاری برای مستخدمین‌دولتی خیلی گران تمام میشد . البته اینفکرهم بمغزمن آمد،که ممکن بلکه یقین‌است که میتوانم دربین راه مفتش کل مالیه را از طلب خود از دولت و قرضی که در مقابل آن دارم آگاه کرده ، بوسیلهٔ اوخود را ازاین هفتهزار تومان قرض بی وجه که تااین وقت سربده هزار تومان زده بود، خلاص کنم. باوجود همهٔ اینها، من درعالم فکرهم تردیدی بخود راه نداده، فوراً تصمیم گرفتم که این خدمت را قبول نکنم . زیرا نویسندهٔ ابطال‌الباطل ، اگر آنچه نوشته بود ازراه ایمان وعقیده بود، نمیتوانست به پیشرفت قرارداد کمك کند، و بچنین خدمتی هرقدرهم موافق صلاح وصرفهٔ شخصی او بود، تن در دهد . ولی برای اینکه یك دوست قدیمی را هم نرنجانده باشم، وراه عذر موجهی برای رداین خدمت که طالب زیاد داشت، فکر کنم بمیرزا عیسی‌خان گفتم : «امشب را بمن مهلت بدهید تافکرخود را کرده ، جواب بگویم . » گفت : « این‌کار فکری ندارد . کاربسیار خوبی است . شمابا سابقه‌ایکه بامستشاران خارجه دارید ، میتوانید برای دولت نافع واقع شوید ، و باعث پیشرفتهای آتیهٔ شما هم خواهد شد. بآرمیتاژ اسمیت هم آنچه لازم بوده است، گفته شده ، او هم میل کرده است باشما ملاقات کند.» بدون اینکه منتظرجواب من شود،گوشی تلفن را برداشت و بآرمیتاژ اسمیت آمدن مرا اطلاع داد . چند کلمه بانگلیسی صحبت کرد ، و گوشی را زمین گذاشته ، گفت : « درهمین ساعت ، مستشار کل مالیه منتظرشماست . » گفتم : « من مشکل می‌بینم، این خدمت را قبول کنم . » گفت : « دولت ازشخصی مثل شما منتظر نیست که ازکارشانه خالی کند . » گفتم : « دولتی که عنقریب دوسال است، حتی یك احوالپرسی هم از من نکرده ، وهر وقت کارمشکلی‌پیدا میکند، بیاد من میافتد وبعد از ختم کار و رفع حاجت مرا بخدای متعال میسپرد ، نباید انتظار داشته باشدکه هر امری میدهد من‌اطاعت کنم. معاملهٔ دولت بامن، معاملهٔ سرعمله‌باعمله است . پس اختیار انتخاب بیل یاکلنگ با من است . من فعلا نمیتوانم بیل داری کنم . بروید یك عملهٔ بیلدار فکر کنید! این‌جواب رسمی شما . اما دوستانه بشما میگویم امشب را صبر کنید ، فردا صبح جواب من ، اعم از رد یاقبول به شما خواهد رسید . » گفت : « بامستشار کل مالیه که منتظر شماست چه باید کرد ؟ » گفتم: «ملاقات او و مانعی ندارد.» چون بدم نمیآمدکه در هر حال ببینم‌این آقای مستشارکل مالیه چه جنمی دارد و چند مرده حلاج است، برخاستم و بدفتر ارمیتاژاسمیت رفتم . قدری باهم از تفتیش دفاتر جنوب صحبت داشتیم . ضمناً در مقابل سؤالات او از

کلیات مالیهٔ ایران ، بقول روات حدیث قدری از انبان نوره[۱] (چیزهای پوچ) بجای حنا تحویلش دادم ، و بمنزل مراجعت کردم .

نزدیك افطار حکم مأموریت مرا آوردند . ولی من تصمیم خود را در همانساعت اول گرفته بودم . فردا صبح حکم را با چند کلمه‌ای دوستانه که بمیرزا عیسی خان نوشتم پس فرستادم . این حکم در دوسیهٔ پرسنلی من که بمناسبت آخرین خدمتم در وزارت کشور است باید موجود باشد .

مراجعت سلطان احمد شاه بایران

میدانیم سلطان احمد شاه ، دو روز بعد از انتشار قرار داد وثوق‌الدوله باروپا مسافرت کرده است . انگلیسها آنچه خواستند در این مسافرت بنفع قرار داد از شاه قول رسمی بگیرند ، پیش نبردند . وثوق الدوله شاهزاده نصرت الدوله را بسمت وزارت خارجه همراه شاه کرده بود ، که لدی الاقتضا برای کار چاقی قرار داد حاضر باشد ، انگلیس‌ها شاهزاده وزیر خارجه را بلندن طلبیدند ، وقبلا بادهائی به آستین او کردند[۲] و نقشهٔ قبولاندن قرارداد را بشاه با او کشیدند . بعد شاه را که تا اینوقت هیچگاه دعوت نکرده بودند رسماً بلندن دعوت نمودند .

رسم معمول در بار انگلستان در پذیرائی شاهان سابق ایران این بود که همیشه ولیعهد دولت انگلیس باستقبال رفته‌ازشاه پذیرائی میکرد، ودراین ضمن‌ها درمحل ییلاقی یامثلاً درکشتی سلطنتی که شاه ایران را برای گردش و تماشا میبردند ، بطور تصادف ملاقاتی بین دوپادشاه اتفاق میافتاد و درپاره‌ای از ضیافتهائی که بعد از این ملاقات پیش میامد ، پادشاه انگلیس هم شرکت میکرد. این بار بر خلاف رسم ، ژرژ پنجم پادشاه انگلستان را هم بزحمت استقبال و پذیرائی شاه ایران انداختند . ولی نتوانستند سلطان احمد شاه را رام کنند . حتی راضی شدند که درنطق رسمی او، که درشب مهمانی که علی‌الرسم باید در جواب نطق پادشاه ایراد کند، چندکلمه‌ای مبنی براظهاررضایت ازعقد قرارداد بشنوند با همه روسفتی که نصرت‌الدوله دراین زمینه بکار برد ، سهل است ، ناصرالملك را هم برای انجام این منظور، بکمك خود طلبید ، کاری پیش نبردند . وشاه بدون هیچ اظهاری‌برنفع قرار داد، به پاریس محل اقامت همیشگی خود مراجعت نمود .

۱ـ روات حدیث امامان شیعه ، گاهی که با مخالفین مواجه میشده ، تقیه میکرده و راجع بمسائلی که ازآنها سؤال میشده ، جواب سنی‌مآبانه میداده و درنزد همکاران شیعی مذهب خود میگفته‌اند ، المطلب من حراب‌النوره .

۲ـ بچه ها وقتی میخواهند با هم کشتی بگیرند ، اقوام آنها برای تشجیع و تشویق در آستین‌آنها میدمند واگر بی حضوراقوام این‌کشتی صورت بگیرد خود باد بآستین‌خود میکنند. شاید درآن روزگارها که مردم بدین معتقد بوده‌اند پهلوانها هم در کشتی‌گیری دعائی داشته و میخوانده و در آستین میدمیده‌اند . « باد بآستین کردن » کنایه از تشجیع و ترغیب کردن و امیدواری به پیشرفت دادن و مخصوصاً از کفایت و رشادت و شهامت‌کسی در حضور او تحسین کردن است .

وثوق‌الدوله ، همینکه از همراهی شاه مأیوس شد ، برای اینکه میدان عملیاتش در ایران خالی باشد ، بفکر افتاد که تابتواند شاه را در اروپا نگاهدارد و بفراغت خاطر باجرای قرارداد پردازد . تاوقتیکه شاه ، بصرافت طبع خود میخواست در اروپا بماند مقصود حاصل بود ، همینکه قصد آمدن کرد ، برای نگاهداری او در اروپا ، از طرف وثوق الدوله تلگرافاتی[1] بنصرت الدوله مخابره شد . نصرت‌الدوله هم البته آنچه پیراستاد داشت بکاربست ولی فایده نکرد ، وشاه ازپاریس بعزم ایران حرکت نموده ، در اواخر بهارسال ۱۲۹۹ وارد تهران شد .

مردم ایران که ازمقاومتهای اعلیحضرت درمقابل قرارداد آگاه شده بودند ، ازشاه خود همه جا با احساسات فراوان پذیرائی کردند . روز ورود او بتهران ، باوجود دستورات قبلی وثوق‌الدوله بنظمیه و مراقبت زیادی که از طرف افراد پلیس بعمل‌آمد ، مردم درهمه جا بعد از بروز احساسات نسبت بشاه ، فریاد مرده باد وثوق الدوله ! نابود باد خائن ! واژگون باد وطن فروش ! بلندکردند . در خیابان ناصریه (ناصر خسرو) که خیابان آخری و محل پیاده شدن شاه (از در شمس‌العماره) بود این سر و صدا از همه‌جا بلندتر شد .

استعفای وثوق الدوله

دولت بلشویك روسیه قدرت خود را در تمام خاك روسیهٔ قدیم منبسط ، وابتدا کلچاك راکه ازشرق روسیه بسمت مسکو می‌آمد ، مغلوب وبعد دنیکن وورانگل را باهمهٔ کمك های انگلیس از بین برده ، و نیروی انگلیس را هم که برای سرپا نگاهداشتن دولت قفقاز دربادکوبه بود ، به بحر خزر ریخته ، سهل است باکشتیهای خود آنها راتا ساحل ایران هم تعقیب کرده واز۲۰ ثور ۱۲۹۹ درآبهای انزلی لنگر انداخته ، ودرداخلهٔ خاك ایران هم تا حدی آن ها را دنبال نموده بود . پس ایران ، ایران یکی دوسال قبل نبود که اسیر سیاست یکطرفه وبلا معارض بوده ، وانگلیس‌ها هرچه میخواهند از طرف دیگر

۱ـ نمیدانم این تلگرافات در آرشیو ریاست وزراء باشد یا خیر . دراین روزها برای کار خصوصی نزد رئیس دفتر هیئت وزراء مرحوم صادق اعتلاء (خواهر زاده‌ام) رفته بودم ، دیدم دمبدم ازتلگرافی‌که داده است رمز کنند میپرسد . متصدی یکی دوبارنزدیك میزاو آمدو کلماتی را که از پیش نویس رمز نتوانسته بود بخواند باو نموده جواب شنید ورفت . در این روزها من تازه رسالهٔ ابطال الباطل را تمام‌کرده بودم . ازهمین دوسه کلمه حدس زدم تلگراف راجع به نگاهداری شاه در اروپا است . بمنزل‌که برگشتم نسخهٔ پاك نویس ابطال‌الباطل را از کشومیز بیرون‌آورده، بااین اطلاع که برحسب‌تصادف‌پیدا کرده بودم‌متناسبش‌کردم. بعد ازآنکه ابطال‌الباطل منتشرشد ورنود دانستندکه من آنرا نوشته‌ام ، مرحوم اعتلاء الدوله ازمن پرسید، شما ازکجا این اطلاع را تحصیل کرده بودید که اینطور بضرس قاطع در رساله متذکر شدید . گفتم : ازهمان چندکلمه‌ای‌که متصدی رمز آورده وشما برای اوخواندید. حالا مگر خلاف واقع است . خندید و گفت ، اگر خلاف واقع بود نمیپرسیدم ، چون مطابق با واقع است پرسیدم که بدانم شما این مطلب را که جز متصدی رمز و من و وثوق الدوله و نصرت‌الدوله کسی از آن خبرنداشت چگونه بدست آوردید ، خندیدم وگفتم ، ازقول خود شما .

ازطرف دیگردرداخلهٔ خود انگلستان هم زمزمه‌هائی برضد طرز حکومت آن دولت بلند شده ، وجمعیت‌های زیادی ازاهل کشور مخالفت خود را بارژیم امپریالیست حکومت دولتی اظهار داشته‌ومیگفتند تاکی مردم باید این مالیات‌های کمرشکن جنگی را بپردازند. دولت نیمه اشرافی ونیمه کارگر انگلیس هم ناچار بود، قدری دست و پای خود را جمع وبارمالیات خونی و پولی ملت را سبک کند . مثل یکسال پیش نمیتوانست آزادانه قشون انگلیس را ، مثلا بکمك دنیکن و ورانگل و روسهای سفید بفرستد ، و از ته ماندهٔ آن بقفقازیهای بادکوبه امداد نماید ، سهل است برای استرضای ملت ناگزیربود قوای خود را ازایران هم عقب بکشد، وازنگاهداری پلیس جنوب نیزصرف نظرنماید. نتیجهٔ ناگزیر این مقدمات این بودکه دیگر بافشار کاری ازپیش نمیرفت، و دولت انگلیس ناگزیر بود دراجرای قرارداد مماشات نماید . بنا براین وثوق الدوله‌که همه چیزش را روی اجرای قرارداد گذاشته ، واز هیچ کس و هیچ عمل پروا نکرده ، و مردم ازاو بی اندازه رنجور بودند ، دیگر بدردریاست وزرای دولت ایران نمیخورد . البته سلطان احمد شاه هم ، در ایام اقامت خود در اروپا، باین وضع برخورده ، که با وجود آمدن بالشویك‌ها بساحل ایران ، وافسونهای نصرت‌الدوله بایران برگشته است . دوری وثوق الدوله ازکارناگزیر بنظر میرسید . چنانکه چند روز بعد از مراجعت شاه ازکار برکنار ، و از راه همدان و کرمانشاه وبغداد بسمت اروپا رهسپارشد، یا به بیان ساده‌تر ازایران فرارکرد .

کابینهٔ مشیرالدوله

البته حالا که اجرای قرارداد باید بامماشات سروصورت بگیرد ، انگلیس ها هم ضدیت علنی باریاست وزرای شخص محبوب وطن پرست بااحتیاطی، مثل مشیرالدوله نکردند . شاید قبول مشیرالدوله هم که بدون هیچ گرفت و گیر ، آن هم درچنین موقعی زیر بار مسؤلیت رفت بجهت همین اوضاع واحتمال توانائی برای خدمت بکشور بود .

مشیرالدوله ، در هفتم سرطان ۱۲۹۹ رئیس الوزراء و کابینهٔ خود را در دوازدهم سرطان بشاه معرفی‌کرده ، مشغول کار شد . مستوفی‌الممالك و مؤتمن‌الملك بعنوان وزراء مشاور و حاجی مخبرالسلطنه نیز، باسمت وزارت مالیه ، دراین کابینه شرکت کردند.

میدانیم، مشیرالدوله ازپانزده سال پیش تا اینوقت همواره ، یکی از ارکان سیاست دولت ودراکثرکابینه‌های دورهٔ مشروطه شرکت‌کرده ، و دوبار هم رئیس الوزراء شد ، و طرف اعتماد عامه بود ، و رجال کشور هم همگی بدانش وتجربهٔ اومعتقد ونظریات سیاسی او را تصدیق داشتند . وجود وزیرانی مانند مستوفی الممالك و مؤتمن‌الملك و حاجی مخبرالسلطنه دراین‌کابینه نیز، از نقطه نظر داخلی، وحیثیت خارجی بسیارمؤثر، و اگر کابینه‌ای میتوانست دراین موقع برای ایران‌کاری بکند وکارهای بی سر رشتهٔ سه چهارسال اخیر را سروصورتی بدهد ، این کابینه بود .

مشکلات کار

میدانیم کشتیهای بالشویك‌ها‌که برای تعقیب انگلیسها از بادکوبه بآبهای ساحل ایران آمده‌اند ، از ۲۰ ثورهمچنان درآبهای‌انزلی لنگر انداخته ، خودسرانه یا بدستور مراکز بالشویکی ، بدشان

نمی‌آید که از اهالی سواحل بحر خزر بالشویك سازی کنند ، و آن‌ها را بر ضد مرکز بشورانند . چنانکه عده‌ای که ازقرارداد ناراضیند دور هم جمع شده ، و احیاناً کمك‌های مادی و معنوی هم ازطرف کشتیهای سواحل می بینند. این‌ها همان‌ها هستند که عنقریب دولت مشیرالدوله اسم متجاسرین را به‌آنها میدهد .

بالاختصاص که میرزا کوچك‌خان هم با قوای خود درجنگل و با افکاروطن پرستانه ولی سادهٔ خود بدش نمیآیدکه ازقوای‌آزادیخواه روس که درآبهای ساحلی ایران هستند برضد حکومت مرکزی عاقد قرارداد استفاده نماید واگروارد عمل نشده است فقط ازراه عقیده وایمان مسلمانی شخص اوست . والاحول وحوش اوحاضرند باآغوش بازبالشویك‌ها را بداخلهٔ ایران راه دهند ، و اگر تجمع متجاسرین قوت پیدا کند ، خیلی محتمل است که قوای او هم ازدور او پاشیده ، بمتجاسرین ملحق شوند وحتی خود او را هم خواه و نخواه باین‌کاربکشانند .

در آذربایجان هم جمعی باسم جمعیت قیام ، قیام کرده و از یکسال قبل در تبریز راه خود سری میروند و بعضی از بالشکویك مآبها از قبیل دکتر جاوید و سید جعفر پیشه‌وری خود را جزوآنها کرده‌اند. عنوان‌آنهاضدیت با قرارداد و رئیس‌آنها شیخ محمد خیابانی یکی از وکلای مجلس دورهٔ قبل است . اگرچه این آقا درنطقهای خود همواره خویش را طرفداروحدت ملی واستقلال وتمامیت ایران معرفی ، وهمچو وانمود میکندکه این ضدیت بامرکزضدیت باقرارداد است ولی عملا سه چهارماه است تمام رؤسای مرکزی را از ادارات خارج کرده ، حتی اسم آذربایجان را « آزادی‌ستان » گذاشته ، سهل است این اسم را بالای‌کاغذهای اداری هم چاپ کرده ، و خیلی بعید بنظر میآید که این غائله بمسالمت ختم شود . علاوه براین ، طغیان‌کردهای مکری واسمعیل‌آقا (سیمیتقو) هم در نواحی سرحدی این ایالت . که تا ارومیه وخوی هم نفوذ کرده‌اند در کار ، و مایهٔ همه گونه نگرانی است .

قوای انگلیس هم بعد ازشکست خوردن ازبالشکویکها ازبادکوبه بایران‌آمده ، و ازمنجیل تا قزوین و همدان و کرمانشاهان وتاسرحد ایران وعراق عرب دررفت وآمد ، و چنین وانمود میکنند که برای‌جلوگیری از حملهٔ احتمالی بالشویکهای سواحل ایران دراین کشور رحل اقامت افکنده ، ووزیرمختار انگلیس در تهران بیانیه‌هائی هم که اسم فرمان (!) روی آن میگذارد ؛ در این زمینه صادر میکند ، و بااهالی تهران که خود در هیجان‌آوردن آنها شریك است اطمینان‌هائی میدهد . علاوه بر این، انگلیس‌ها در تربت‌ـ حیدریهٔ خراسان هم یك قوهٔ سه‌چهار هزار نفری دارندکه معلوم‌نیست کی و چه وقت‌آنها را ازایران‌خواهند برد، و بنظرچنین می‌آمدکه این‌قوه را برای‌جلوگیری‌ازحملهٔ‌احتمالی بلکشویها بجانب هندوستان ، دراین نقطه نگاهداشته باشند . گذشته ازاینها . قوه‌ای هم باسم پلیس جنوب (اس پی‌آر) درفارس دارندکه ازایرانیهای داوطلب باروسای انگلیسی و افسرهای هندی تشکیل کرده‌اند . بین این قوه هم با طوایف محلی که از راه وطن

پرستی بر ضد آن هستند ، دائماً زد و خورد در کار است ، و باز هم معلوم نیست که چه وقت این قوه را که در ایام جنگ ، نمیدانم بچه فکر شاید بخیال تقسیم دو منطقهٔ نفوذ قرار داد ۱۹۰۷ ایجاد کرده بودند ، بر هم خواهند زد ، و ایرانیها را از برادرکشی خلاص خواهند کرد .

قرارداد ۱۲۹۸ هم که وثوق‌الدوله بدون تصویب مجلس مقدمات اجرای کامل آنرا فراهم کرده ، و قسمت مهم این اختلافات زائیدهٔ آن هستند ، بحال خود باقی است . ارمیتاژ اسمیت در کار مالیهٔ ایران مشغول مطالعه و گرماگرم تصمیمات خود را باجرا میرساند ، ومقدمات جمع‌آوری سی هزار قشون با افسران انگلیس هم تهیه شده ، وکلای فرمایشی وثوق الدوله هم انتخاب گشته ، و برای تصدیق و تصویب قرارداد حاضرند . جاسوسی در همه جا رواج دارد ، و مطبوعات هم تحت سانسور دقیق نظمیه و نارضامندی عمومی بمنتها درجه رسیده است .

کارهای کابینهٔ مشیرالدوله

مشیرالدوله در هیچیك از کابینه هائیکه در ایران تشکیل کرده است ، بقدر این کابینه کم دوام خودکار نکرده است و بنظر همچو میرسد که مقتضیات کار را موجود ، وموانع را مفقود تصور کرده ، و بهمین جهت با کمال اطمینان وقدرت ، مشغول رتق وفتق امور شده ، واز هیچگونه مجاهده کوتاه نیامده ، و تا میتواند در پیشرفت امور سعی بکارمیبرد.

توقیف اجرای قرار داد

مشیر الدوله توانست با نگلیس‌ها حالی کند که اجرای قرار داد بدون تصویب مجلس شورای ملی عملی مخالف قانون داخلی و مراسم بین المللی است ، و تمام این ضدیت‌ها که در سرتاسر کشور برپاست براثر همین عمل‌است واگرایران‌آرامی باید وجود داشته باشد ، با این طرز عمل منافی است . انگلیس‌ها هم یا حس کرده بودند که قرار داد را نمیتوانند بزور برایران تحمیل کنند ، یا خیلی از وکلای فرمایشی وثوق الدوله مطمئن بوده و تصورمیکردند که در آیندهٔ نزدیك میتوانند قرارداد راقانونی نمایند. در هرحال درمقابل این اظهارات مانع عملی نتراشیدند . مشیرالدوله در روزهای اول تشکیل‌کابینهٔ خود بیانیه‌ای راجع بتوقیف اجرای قرارداد تا تعیین تکلیف قطعی ازطرف مجلس شورای ملی‌که اکثریت وکلای‌آن انتخاب شده بودند صادر کرده ، ومردم را ازعصبانیت اجرای قراردادکه واقعاً کاربی‌منطق وبی‌سابقه‌ای بود بیرون آورد . ارمیتاژ اسمیت و مسترهارت بعنوان مرخصی دنبال‌کار خود رفتند .

این اقدام نفوذ معنوی‌کابینه را درنزد عامه زیاد کرد، ومردم هم درشنوائی واطاعت خود نسبت باحکام واوامر دولت افزودند . آزادی مطبوعات وموقوف شدن جاسوسی نیز ، بیشتر بوجاهت کابینه افروده، مردم از هرحیث راحت و امیدوار شدند ، مشیرالدوله در احضار تبعید شدگان قرارداد اقدام کرد . برادرم ، آقا میرزا رضا را برای آوردن آنها تعیین ، و با چند اتومبیل بکاشان روانه نمود . بعد از ده ماه تبعید ، آقایان

حاجی‌محتشم‌السلطنه‌ومستشارالدوله‌وممتازالدوله‌وممتازالملك وحاجی معین‌التجار بوشهری به‌تهران مراجعت کردند . وازطرف سران‌آزادی خواه و اضداد قرارداد استقبال شایانی ازاین‌آقایان بعمل‌آمده و تا یکهفته‌ای درمنزل‌آقایان ازدحام ورفت وآمد برقراربود .

سرکوبی متجاسرین

سرکوبی آشوب طلبان که در گیلان و مازندران بر عدهٔ خود افزوده بودند ، و از بالشویکهای ساحلی هم تقویت میدیدند نیز از لوازم بود .

قزاقهای ایرانی ، بعد ازبرهم خوردن دولت تزاری روس با سرکردگان روسی خود مشغول خدمت دولت بودند. ولی انگلیسها تاحدی جای روسها را درنزد روسای آنها گرفته ، و عقد قرارداد وثوق‌الدوله که عنقریب تمام قشون ایران را تحت امر انگلیسها میاورد ، استراسلسکی رئیس دویزیون را بیشتر مطیع‌آنها کرده بود . سپهدار رشتی وزیرجنك کابینهٔ وثوق‌الدوله هم ازاین اطاعت البته شکوه‌ای نداشت، ولی بعد از توقیف اجرای قرار داد . طبعاً در احساسات افسران ایرانی و روسی این دویزیون نیزتغییراتی حاصل شده، وبیشترمتوجه اوامر دولت ایران شدند .

مشیرالدوله عده‌ای از این نیرو را برای سرکوبی این متمردین که در بیانیهٔ خود اسم متجاسرین بآنها داد ، مأمورکرد . درمازندران نتیجهٔ خوبی از این عمل‌گرفت ، و متجاسرین‌آنجا قلع وقمع شدند ، درسمت‌گیلان که این آشوب طلبان تا حدود منجیل هم پیش‌آمده، حتی با قوای انگلیسی هم دست و پنجه نرم کرده بودند ، نیروی قزاق مأمور گیلان آنها را جاروب کرده ، از شهر رشت هم تا انزلی آنها را دواند . ولی در اینجا بواسطهٔ کمکی که ازطرف بالشویکهای آبهای ساحلی بآنها رسید ، نیروی مزبور نتوانست ازآنها نزع اسلحه کند ، سهل است بموضع گیری درمقابل‌آنها هم موفق نشده بشهررشت برگشت ودراین محل موضع گرفت[۱] .

اگرچه با این عقب نشینی متجاسرین قلع و قمع نشدند ، ولی همین اقامت قوای قزاق در رشت ، باعث عدم انتشار بالشویکها در نواحی گیلان شده ، و احتمال پیوستن جنگلیها بآنها از بین رفت ، و در آینده ممکن بود این نیروی شکست نخورده را تقویت ومتجاسرین را ازانزلی هم بیرون کرد .

این اقدام‌کابینهٔ مشیرالدوله ، با نیمه تمامی که داشت خیلی بموقع ومناسب بود . انگلیسها هم که ازتوقف اجرای قرار داد ناراضی شده بودند ، باید از این اقدام خشنود شده باشند . زیرا در هرحال اقامت این قوه بین آن‌ها و بالشویك‌ها که در بادکوبه ضرب شست‌آنها را دیده بودند، فوز عظیمی‌بشمار می‌آمد. این‌قشون کشی‌ازنقطه‌نظر داخلی هم قدرت دولت را درانظار زیادکرده ، سروصداهای سایرنقاط را فرومی‌نشاند .

۱ــ محتمل است مشیر الدوله که البته بفکر بستن پیمان دوستی با بالشکویها و مشغول مذاکره با مشاورالممالك بوده است، عمداً کارتعقیب‌متجاسرین ونزع اسلحه ازآنها را به تعویق انداخته باشد .

دفع فتنهٔ قیام در آذربایجان

کار آذربایجان هم اگرچه دردرجهٔ دوم ولی بسیارمهم ولازم بود، که بالاخره باین زمزمهٔ عدم اطاعت نیزخاتمه‌ای داده شود.

مشیرالدوله ، از همان روزهای اولیهٔ زمامداری خود ، باقیامی‌ها وارد مبادلهٔ تلگراف گشته، موقوف‌الاجرا ماندن قرارداد وآزادی مطبوعات را متذکر شده ، افتتاح مجلس شورایملی را وعده داد ، وآنها را دعوت کرد که کسری وکلای خود را زودتر تعیین کرده ، بمرکز بفرستند تا مجلس تشکیل و تکلیف قرارداد هم تعیین شود . مشیرالدوله منتظر بود که قیامیها از این اقدامات دولت قدر شناسی کرده ، با مشروعات دولت مساعدت نمایند . ولی آقایان دست از حرف‌های سر بالای سابق بر نداشته ، بترکی گفتن[۱] خود ادامه دادند . مشیرالدوله حاجی مخبرالسلطنه (جناب آقای مهدیقلی هدایت) را که در دو مورد دیگر از موارد مشکل والی آذربایجان شده. و مردم به بیغرضی وبیطمعی او کمال اطمینان را داشتند بداوطلبی خود ایشان بایالت آذربایجان انتخاب ومامور کرد . تصور میرفت و جاهت والی جدید ، واعتماد عامه نسبت باو ، قیامی‌ها را نیزسرجای خود بنشاند . ولی‌آقایان این والی را بدارالایاله راه ندادند، بطوریکه حاجی مخبرالسلطنه مجبورشد بیکی ازخانه‌های شهری فرودآید . هر قدر این والی وجیه و طرف اعتماد عموم با آقایان از درمسالمت درآمد ، آن‌ها بیمزگی را زیادتر کرده ، حتی والی را در خانهٔ خود هم تهدید باخراج از شهر نمودند . مخبرالسلطنه مجبوراً بنظامیه (محل پادگان قوهٔ نظامی در باغ شمال) رفت . قیامیها این کار را مقدمهٔ فرار والی دانستند و بر رعونت ترکی خود افزودند . ولی مخبرالسلطنه دردوسه هفته اقامت خود درتبریز، بخوبی اطلاع حاصل کرده بود که اهالی از این اقدامات تبری جسته ، و همگی هوا خواه وحدت ملی هستند ، وقوهٔ جنگی این آقایان هم چیز مهمی نیست و قلع و قمع آنها در کمال سهولت ممکن است . این بود که بقزاقان نظامیه امرداد بشهر رفته بمرکز قیام یعنی دارالایاله حمله وآنها را متفرق، وازآنها نزع اسلحه کردند . شیخ محمد رئیس قیام در خانه‌ای پناهنده و در زیر زمین متواری شده بود. قزاقها بهدایت دختربچه‌ای که بآنها گفته بود شخصی دراین خانه است، برای گرفتن اوباین محل آمده ، و شیخ که بقصد دفاع از خود بسمت آنها تیراندازی کرده بودآماج شلیك قزاقها شده مقتول گردید . ولی دکتر مأمور معاینهٔ جسد استدلالاتی میکرد که‌شیخ محمد خودکشی کرده است و شاید این‌قول بی‌وجه هم نباشد .

بعد ازبیست و پنج سال که از این تاریخ میگذرد ، و بخصوص بعد از وقایع اخیر آذربایجان کـه معلوم نیست نتیجهٔ آن چه میشود ، و دست تقدیر تا چه وقت برادران آذربایجانی ما را مثل غلامان صدسال پیش ، اسیر سرپنجهٔ بالشویزم ومحرومیت ازآزادی شخصی خواسته باشد ، امروز ، البته نه ازنظر مؤسسین اوضاع فعلی این ایالت ، بلکه از دیدهٔ اشخاص وطن پرست ، که آذربایجان را جزو لایتجزای ایران دانسته ، و این

۱- ترکی گفتن کنایه ازحرف بی‌منطق زدن است .

نغمه‌های وحشی را مخالف تمامیت ایران میشمارند شاید گفتن این حقیقت مشکلی نداشته باشد وبتوان نوشت که : نغمهٔ قیام شیخ محمد خیابانی ، با همهٔ نطقهای وطن پرستانهٔ او بسیار بیمورد ، و قلع و قمع او از لوازم ، و خیلی بموقع و بجا بوده است . آنها که نطقهای خیابانی را منتشر کرده، و او را درعداد شهدای راه وطن بشمار آورده ، و برقتل این یگانه مرد وطن پرست (!) افسوس میخورند و آقای حاجی مخبرالسلطنه را در این اقدام وطن پرستانه ، بتلویح وتصریح ملامت کرده ، ومیکنند ،کارخوبی نکرده‌اند .البته این قماش انتشارات ،که بیشتر برای تحریك حس « بیزیمکی » و « ازکه » و ازکارهای بیمزهٔ بعضی اهالی تبریز است ، در آزادیخواهان واقعی که ایران را قطع نظر اززبان ومذهب ، دوست دارند ، اثری نداشته ،ومردمان عاقل دوراندیش پاپی این حرفها نیستند ودوست ودشمن ملیت ایرانی را خوب میشناسند. من این جمله را برای آنها که میخواهند در این میان از سادگی آذربایجانی سوء استفاده و آبرا گل آلود کرده ، وبصرفهٔ شخص خود ، ماهی وجاهت و وکالت بگیرند مینویسم که طرفیت جمعیت قیام با کابینهٔ مشیرالدوله بی منطق ، و این نوحه و زاری به خاموش شدن سرمنشاء این آتش که ممکن بود ، در بیست و پنج سال قبل ، آذربایجان را بروز امروز مبتلا کرده باشد ، بیمحل است .

شیخ محمد خیابانی چه میگفت ، و مقصود جمعیت قیام چه بود ؟ : این آقایان میخواستند مأمورین ادارات دولتی را ازطرف خود معین کنند، و مالیات بمرکزنفرستند سهل است ، از مرکز دستی هم بگیرند ، و هیچیك از اوامر دولت مرکزی را اطاعت نکرده ، حتی والی ایالت را هم بدارالایاله راه ندهند ، و «خودمختار» باشند . حتی ، اسم آذربایجان را هم تغییر داده ؛ و «آزادی ستان » ، اسم تازه را بالای کاغذهای رسمی خود هم چاپ کرده بودند ! . هزار رحمت به پیشه‌وری و دمکرات های امروزه که بنفع یا ضرر تمامیت ایران ، درهرحال این کار آخری را هنوز مرتکب نشده‌اند !

این نغمه ها (غیرازتغییر اسم) شاید در دورهٔ کابینهٔ وثوق‌الدوله بد نبود و حکومت مرکزی را متنبه کرده ، رادع اعمال دولت برای کارچاقی از خارجیها میشد . ولی وقتی دولت جدیدی از سران آزادی‌خواه تشکیل شده ، ومشغول جبران مافات گشته است دیگر سربالا حرف زدن و ترکی گفتن و پا از رویهٔ دیرین پائین‌ترنگذاشتن یا بعبارت ساده ، ازخرشیطان پائین نیامدن ،آنهم بدون هیچ قوهٔ مادی ، مسلماً خلاف رویهٔ عقلا بوده‌است زیرا ، گذشته از مخالفت این عمل با وطن دوستی ، قیامیها با این دویست سیصد نفر تفنك چی شهری خود از دروازهٔ تبریز هم بیرون نمیتوانستند بروند ، و نفوذ حکم آنها شاید به اسکو و قره چمن و مرند و سراب هم نمیرسیده است . و الا ، چگونه ممکن بود با دویست نفرقزاق ، درظرف دو سه ساعت کارآنها ساخته شود ؟ اگر مردم با آنها همراه بودند چگونه ممکن بود والی ایالت بعد از این اقدام تا یکسال و نیم دیگر هم باکمال احترام در این ایالت بماند و جزئی تعرضی از هیچکس نبیند ؟

آقای حاجی مخبرالسلطنه‌هم بروز من گرفتار است که ، بعد از سلام وصلوات‌هائی که برای اقدامات خود در نان دادن ششماههٔ شهر تبریز ، از طرف اهالی خیرخواه این شهر دریافت داشته ، و با کمال مهر و محبت این شهر را ترک گفتم و یکسال و نیم هم ازاین تاریخ گذشت ، همان استفاده چیها و بیمزه ها که بخیال وکالت دورهٔ بعد بوده ، و میخواستند راهی برای وجاهت خود پیدا کنند ، چیزهای ناروا از قول من جعل کرده، در دهنها انداخته ، و مرا واداشتند که در این کتاب خود قدری از اخلاق ترکی آنها بکنایه نقادی کنم. تودهٔ اهل تبریزوآذربایجان هیچوقت خدمات مرا نسبت بخودفراموش نخواهد کرد . حتی گندم دار ها هم که این اراجیف را شهرت داده‌اند ، همه متفق‌القولند که من در گرفتن گندم ، برای نان دویست و پنجاه هزار نفر سکنهٔ گرسنهٔ تبریز ، بین همان گندم‌دارها ، نیز ، فرقی نگذاشته‌ام ، واز هیچکس یك حبه و یك شاهی ، نه دراین مورد ، و نه در هیچ مورد، نگرفته‌ام . با تمام طبقات اهالی ، حتی جذامیهای بابا باغی پدرانه و برادرانه رفتار کرده‌ام، منتها من اهل تظاهر نبوده و نیستم ، و آنچه کرده‌ام برای ادای وظیفه و ،مخصوصاً ، تأسی به بزرگان دین و حفظ شرافت ملی بوده است . امروز هم ، که این چند سطررا مینگارم ، برای ارشاد خلق خدا بیکی از وظایف ملی ، یعنی حق‌شناسی است، که باین وسیله بتوانند مردمان فداکار خدمت گذار درجامعه ایجاد کنند وگرنه من ، بعداز هفتاد سال عمر و بازنشستگی و تقاعد ، حاجتی بشهرت هائی که برای اول دورهٔ خدمت بکار است ندارم .

باری ، سخن از قیامیها و شیخ محمد بود. من ، برعکس آنها که این انتشارات را برای خیابانی و بر ضد جناب آقای هدایت میدهند ، اگر بین خیابانی بیست و پنج سال قبل و پیشه وری امروز فرقی قائل شوم از راه نقطهٔ اتکاست ، که مسلماً شخص خیابانی از اتکای به بیگانه مبرا بوده‌است . اما ازحیث فکر تجزیهٔ‌آذربایجان ازایران که همانطور که‌آندفعه‌کاری پیش نرفت ایندفعه هم بخواست خدای ایران‌کاری پیش‌نخواهد رفت ، بین این دو واقعه هیچ فرقی نمیبینم . همانطور که اقدامات دمکراتهای امروزهٔ تبریز وپیشه‌وری را بر ضرر ایران میدانم ، رویهٔ شیخ محمد و قیامیهای آنروز را نیز بر ضرر ایرانیت و آذربایجان و آذربایجانی تشخیص میدهم .

خواهند گفت شیخ محمد مرد خوبی بوده است . شاید اگر من هم با آن مرحوم رابطه داشتم و بر احول روحیهٔ او آگاه بودم ، در این عقیده ، با این آقایان هم فکر میشدم . آدم خوب زیاد است . شاید سید جعفر پیشه وری هم آدم بدی نباشد . ولی اگر آدم‌خوب‌آلت دست دیگران بشود ، و جمعی مفسده‌جو ، یا خارجی‌رابخود راه دهد، و با آنها هم صدا شده ، نغمه های وحشی کوك کند ، و سرو صدای تجزیهٔ آذربایجان را بلند نماید ، قلع وقمع این آدم خوب را . ولو بایزید بسطامی و شیخ‌ابوالحسن خرقانی‌باشد از لوازم میشمارم .

یك موضوع باقی ، و آن کشته شدن خیابانی است ، که بگویم مناسب تر این بود که شیخ را دستگیر و تبعید میکردند ، و جان او را حفظ مینمودند که مثلا در آینده مردم از نطقهای وطن پرستانهٔ او محروم نمانند ! اگر آقای هدایت خیابانی را دستگیر و بعد اعدام میکرد ، ممکن بود بگوئیم تند روی کرده است ، ولی در صورتیکه خیابانی درضمن جنك ، و تا حدی ناشناخت ، کشته شده ، یا بقولی انتحار کرده است ، چه اعتراضی بر ایشان وارد است ؟

تبریزیها هرقدر میخواهند عکس این یگانه شخص آزادی طلب (؟) را در قالیچه کشیده ودربالای اطاقهای خودبگذارند این حب وبغضها تمام میشود، وتاریخ در بارهٔ شیخ محمد خیابانی خواهد نوشت : که شخص جاه طلبی موسوم بشیخ محمد خیابانی فریفتهٔ اطرافیان خود شده ، بدون داشتن قوهٔ مادی و معنوی ، بفکر افتاد که آذربایجان را از پیکر ایران جدا نموده ، خودرا رئیس وفرمانروای آن کشور کند. دولت مرکزی هرقدر بمسالمت با او رفتار و اتمام حجت کرد ، ثمر ننمود . حتی والی مأمور ازطرف مرکز را هم بدارالایاله راه نداده ، و تهدید باخراج کرد ، والی هم عده‌ای را مأمور نمود ، و در ظرف دو سه ساعت جمعیت او را متفرق کرده ، بساط او را برچیدند ، و خود شیخ محمد هم در ضمن جنك کشته شد ، یا انتحار کرد .

تجدید روابط روسیه و ایران

میدانیم که بعداز۱۲۹۶ که سفیر تزاری روس بر اثر تغییرحکومت روسیه ایران را ترك گفت اگرچه سفارت ایران در دربار روسیه بر قرار بود ؛ ولی روابطی بین ایران و روسیهٔ بالشویك در کار نبود . بالشویکها دوباره نماینده بایران فرستادند ، و نمایندهٔ اولی براوین کنسول روس تزاری در اردبیل بود . این شخص وقتی بالشویکها روی‌کار آمدند، تلگرافی برئیس دولت بالشویك مخابره کرد ، و خودرا مطیع طرز جدید معرفی و انقیاد خویش را نسبت بدولت جدید اعلام نموده بود همینکه بالشویکها قدری دست و پای خود را جمع کرده ، پیشرفت هائی برای آنها حاصل شد ، بفکر روابط باخارجه هم افتادند ، و برای رام کردن روسهائی که در سایر نقاط عالم از عهد تزار برسرکار بودند، در یکی از اعلانات دولتی خود براوین کنسول اردبیل را هم ، برای همین اظهار اطاعت وزیر مختار روس در ایران اعلام داشتند . ولی برای این وزیرمختار خود اعتبارنامه‌ای نفرستادند . روزنامه‌ای که مأموریت این وزیرمختار در ضمن اعلانات آن نوشته شده بود بدست براوین افتاد ، و با این اعتبارنامه (؟) به تهران آمد و چون محل سفارت در دست روسهای سفید بوددرهتلی اطاقی گرفت، ودربالای این اطاق بیرق داس وچکش برافراخت، و در روزنامه های آزاد آن روز آمدن خود را بسمت وزیرمختاری و حاضر بودن خویش را برای عقد قرارداد ، مبنی برواگذاری تمام طلبها و امتیازات و الغای کاپیتولاسیون ، اعلام داشت . این واقعه چنانکه سابقاً هم بآن اشاره شده‌است، درزمستان سال۱۲۹۶ بود.

کابینهٔ مستوفی‌الممالك ، که دراین وقت حکومت ایران را در دست داشت ، البته، نمیتوانست با این اعتبارنامه واین وزیر مختار وارد مذاکره شود . گذشته ازاین ، دولت بالشویك هم درروسیه گرفتارکلچاك ، وچیزی نمانده بود که این سرکرده اوضاع بالشویکی را برهم زده ، طرز حکومتی قدیم را معمول دارد . بنا براین براوین بی نیل مرام ، در اوائل بهار سال ۱۲۹۷ ، بیرق خود را از بالای اطاق هتل محل اقامت خود پائین آورده دنبال کار خود رفت .

بعد از آن‌که دولت بالشویك کلك‌کلچاك راکنده و با دنیکن و ورانگل مشغول زدوخورد بود، مجدداً ، بفکرتجدید روابط با ایران افتاد. درکابینهٔ‌قرارداد وثوق‌الدوله کالامیتسف را بایران فرستاد . این سفیر در مازندران بخاك ایران قدم‌گذاشت ، وطرحی مبنی بر شانزده ماده ، که درآن تمام وعدهٔ های براوین را عملی میکرد، بوزارت خارجهٔ ایران فرستاد ، و حاضربودن خویش را ، برای عقد پیمان دوستی ، بدولت ایران اعلام نمود . معلوم است ، با سانسور روزنامه جات و سلیقهٔ وثوق‌الدوله ، که دولت ایران را یکسره بدامان انگلیس انداخته ، ومشغول بستن یا اجرای قراردادکذائی ، وخاك ایران را وسیلهٔ و راه رساندن مهمات برای ضدیت انگلیس با بالشویك ها قرار داده بود، باین سفیر اهمیتی نداد . حتی آمدن این فرستادهٔ بالشویك را هم کسی توجه نکرد ، و عامه خبری ازسمت‌کالامیتسف، پیدا نکردند. همینقدر بعضیها دانستندکه شخصی ، باسم کالامیتسف بمازندران‌آمده ، و، درضمن حادثه‌ای . که محرك آن را هم نشناختند ، کشته شده‌است.

بنا بر آنچه گذشت ، دولت بالشویك از فرستادن دو نفر نماینده ، برای تجدید روابط هم ، مثل مراسله‌ایکه قبل از اینها به‌اسد بهادر شارژدافر ایران نوشته ، و درآن از تمام حقوق وامتیازات دورهٔ تزاری صرن نظر کرده بود نتیجه‌ای نگرفت ، و رابطه‌ای بین دولتین ایجاد نشد .

یك دوسالی از این وقایع گذشت . بالشویکهاکلك دنیکن و ورانگل را هم کنده ، دولت هائیراکه منشویکها ازمملکت عظیم روسیهٔ تزاری تشکیل، و بآنها آزادی داده‌بودند تصرف کرده ، خود را بقفقاز رساندند .

دولت انگلیس ، که ازکمك‌های خود به‌کلچاك و دنیکن و ورانگل نتیجه‌ای نگرفته بود ، تمام هم خود را صرف سر پا نگاهداشتن دولت قفقاز نموده ، و تا توانست آنها را بمرد و مال کمك‌کرده ، و در این آخر سنگر هم‌کاری پیش نبرد . بالشویك ها بادکوبه کرسی قفقاز راگرفتند . وبا ایران همسایهٔ دیوار بدیوار شدند، سهل است، قوای خود را بعنوان تعقیب انگلیسها ، بآب‌های ساحلی ایران هم فرستادند ، و درسواحل ایران لنگر انداختند ، تا لامحاله بود و نمود و قدرت خود را بایرانی‌ها فهمانده ، دولت ایران را بایجاد روابط با خود وادار نمایند ، و چنان‌که میدانیم ، قوای آن‌ها از ۲۰ ثور۱۲۹۹ در آبهای ساحلی ایران توقف نموده ، و در سواحل این کشور مشغول بالشویك تراشی شده اند .

مشیرالدوله اول کسی بود که متوجه وضعیت شده ، بعداز دو سال کج روی وثوق ـ الدوله ، بفکر تجدید روابط با روسیه افتاد. بارشیو وزارت خارجه مراجعه‌وسوادمراسلات حکومت شوروی بشارژدافر ایران و مواد ارسالی کالامیتسف را گرفت ، و موادی که زمینهٔ قرارداد جدید بین دولتین بشود ترتیب داد .

دراین وقت مشاورالممالك (مرحوم علیقلی انصاری) بعدازناکامروائی در کنفرانس صلح ورسای که رئیس هیئت نمایندگان ایران بود ، بسمت سفارت کبری در استانبول اقامت داشت . مشیرالدوله او را برای عقد پیمان دوستی مأمورمسکو کرد. مشاورالممالك ازاستانبول بقفقازرفت . درآنجا اختیارنامه برای عقد قرارداد ، و مواد زمینهٔ قرارداد و دستورالعمل های راجعه بچگونگی ورود در مذاکره را از مأمورین مخصوصی که از مرکز رسیده بودند دریافت داشت ، و باهمراهان خود بصوب مأموریت رهسپار گردید .

بنابراین ، مشیرالدوله اول رئیس‌الوزرائی بود که مقدمات تجدید روابط دوستی بین ایران و شوروی را فراهم نمود ، در آینده باز هم در این باب و چگونگی عقد این پیمان دوستی ، شرح لازم را خواهم نگاشت . حال قدری هم بشرح خودبپردازم ،

اشتغال من بریاست تشخیص عایدات

در اوایل کابینهٔ مشیرالدوله که آقای مهدیقلی هدایت وزیر مالیه بود ، روزی بملاقات ایشان رفتم تا ضمناً راجع به هفت هزار تومان طلب خود از دولت که وضع مالی مرا خیلی درهم کرده بود ، مذاکره کنم . ایشان بعداز رد وبدل شدن تعارفات معمولی قلم دست گرفته ، مشغول نوشتن چیزی شدند. بعد از تمام کردن مشروحهٔ خود میرزاعیسی خان فیض را که همچنان معاون وزارت مالیه بود ، احضار کردند و شماره‌ای از دفتر اندیکاتور خواستند . معاون بامر وزیر مشغول برداشتن سواد نوشتهٔ وزیر گردید. در این ضمن ها ، شمارهٔ دفتر نماینده هم رسید . معاون اصل وسواد را شماره گذاشت . وزیرهم پشت پاکت را بقلم خود نوشته وحاضربود. معاون کاغذ را پاکت کرده ، برخاست ونزدیك من آمد ، پاکت را با تبریك بمن تسلیم نمود . بازکردم ، حکم ریاست تشخیص عایدات بود که در آن اختیارات اصلاح آن اداره را نیز بمن تفویض کرده بودند .

ایشان و من هردو کار زیاد داشتیم ، مجال صحبت دیگری نشدو از هم جداشدیم. از فردا صبح باداره‌ٔ تشخیص کل عایدات رفته ، مشغول کارگشتم . محل اداره درکوچهٔ بین لاله‌زار و فردوسی ، و عمارت اندرونی امین‌السلطان و محل مدرسهٔ حقوق بعد و دبیرستان ادیب امروزه بود .

ادارهٔ تشخیص عایدات مهمترین ادارات پنجگانهٔ قانون تشکیلات مالیه است ، که خوانندهٔ عزیز در اواخر جلد دوم این کتاب ، از چگونگی گذشتن این قانون ازمجلس اطلاع دارد . اسم این اداره در لایحهٔ پیشنهادی من ، ادارهٔ عایدات بود . ولی در لایحهٔ مشیرالدوله تغییر اسم داده ، ادارهٔ تشخیص کل عایدات موسوم گشته بود . چندین دایره،

مانند مالیات مستقیم و غیر مستقیم و ممیزی و خالصجات و غیره ، در تحت امر رئیس کل مشغول کار بودند .

خوانندهٔ عزیز میتواند حدس بزند که با تغییرات پی در پی که دراین پنج شش ساله در وزارت مالیه پدیدآمده است وضع این‌اداره چگونه میباشد. دراینمدت کم ، هفت هشت نفر رئیس باین اداره آمده ، روسای دو سه‌روزه وسه چهارساعته هم داشته است.[۱] این رؤسا هریك بسلیقهٔ خود، اشخاصی مربوط واکثر نامربوط، باین‌اداره وارد کرده بودند. دراین‌یکی

---

۱ - میرزا مصطفی خان خواجوی ، که دربهار سال قحطی وکابینهٔ صمصام‌السلطنه بتوصیهٔ جناب آقای حاجی مخبرالسلطنه رئیس تشخیص عایدات شد ، با قوارهٔ درشت و قد بلند مردی صحیح‌العمل و زحمتکش و بسیار ساده بود . در تحت تأثیر خوی آخری ، گاهی حرفهائی میزد که اشخاص متین و مآل اندیش اوراکم تجربه ، حتی قدری غیر طبیعی بجا می‌آوردند . معهذا ، بواسطهٔ زحمت‌کشی و صحت عمل ،گاهی میتوانست کارهائی‌که ازعهدهٔ همه‌کس ساخته نبودانجام کند . آقای خواجوی دمکرات ، و قدری پرحرف و قلمبه‌گو هم بار آمده بود . وقتی بریاست تشخیص عایدات ، که از حیث مقام و رتبهٔ اداری از آن خیلی بدور بود رسید ، در نطقها و برخورد های اولیهٔ خود ، باعضای اداره خیلی از مجازات خیانت کاران سخن رانده ، در همان یکی دو روزاول ، چندین نفراز اعضای اداره رابدون هیچ سبب و دلیل معقولی ، اخراج کرد . یکی از اعضای بیست سی تومانی اداره ،که جزو اخراج شدگان وجوانی عصبانی بود با رفقای اخراج شده اجلاسی‌کرده ، درکار خود فکر هائی‌کردند . معلوم نیست مذاکرات این مجلس، یا افکار دیگر مرد عصبانی را برآن داشت ، که ششلولی دست و پا کرده ؛ بدرخانهٔ آقای رئیس تشخیص عایدات‌که درکوچهٔ معاون‌السلطان و خیابان برق واقع بود برود. آقای رئیس از خانه بیرون آمدند . عضو اخراج شده ، بعد از رد بدل تعارفات معمولی دنبال رئیس افتاده ،شرحی از بدبختی خود اظهار داشت . رئیس تغییر ناپذیر ماند و شاید برحسب عادت خود قدری تشدد هم‌کرد . عضو ششلول را بکار انداخت . گلوله که از فاصلهٔ نزدیك بعقب سر رئیس خورده بود، کار او را ساخت و قاتل دست بفرار گذاشت . مردم خیابان‌که واقعه پیش چشم‌آنها اتفاق افتاده بود ، قاتل را تعقیب‌کردند . قاتل سر کوچهٔ میرزا محمود وزیر رسید . بکوچه وارد شده مردم هم با صدای (بگیر بگیر) ، دنبالش‌کردند . قاتل سرکوچهٔ در اندرون ما رسید ، و باین‌کوچه وارد شد . تعقیب‌کنندگان دست ازاو باز نداشتند . تا آخرکوچه قاتل به پشت بام حمام حاجی عبدالکریم ،که انبار سوخت درآنجا بود وارد شد . وقتی تعقیب کنندگان باین محل رسیدند ، کسیرا در آنجا ندیدند . از سوخت‌کش پرسیدند اظهارداشت ؛ شخصی با عجله وارد و ازاینراه غیر معمول بسمت بازارچه بیرون رفت . دنبال چی‌ها از همان راه ببازار وارد شدند . در بازار کسی از او نشانی نداد یقین‌کردند بحمام پناه برده است ، بسرحمام رفتند . استاد حمامی ورود شخصی را که با عجله لخت شده و بگرمخانه رفته است ، اطلاع داد . خلاصه مؤمنین قاتل را در خزانهٔ حمام دستگیر و تحویل نظمیه دادند ،که بعد از محاکمه اعدام شد . این رئیس بیش از دو سه روز ، رئیس تشخیص عایدات نبوده اما رئیس چند ساعته داستان مضحکی دارد که شاید نقل‌آن برعکس داستان رئیس دوسه روزه ، بی تفریح نباشد .

وقتی میرزا مصطفی خان سابق الذکر رئیس تشخیص عایدات شد . و خبر آن باداره تشخیص عایدات رسید ، چون هیچیك از افراد باور نمیکردند که این شغل نصیب

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

دوسال آخری‌کار از خرك در رفته ، و آقای وثوق‌الدوله برای اجر دادن باشخاصی که برای او پادوی کرده بودند. عده‌ای از همه رقم باین اداره ریخته ، و چون باگذراندن قراردادکذائی یقین است که بزودی این بنا از ریشه‌کنده خواهدشد . در خوشدل کردن اشخاص بشغل اداری بیداد میکرد. اجمالاً این اداره لانهٔ هوچیها و ازهمه جوراشخاص درآن گرد آمده بودند ، و اصلاح آن احتیاج بکند و کوب زیاد داشت .

رئیس مالیات مستقیم که با رئیس سابق تشخیص عایدات حکم آستر و رویه را داشت همینکه من آمدم ، تکلیف خود را دانست واستعفای خود را داده ، وباداره نیامد. من آقای فتح‌الله مستوفی برادرم را که در ادارهٔ سابق مالیات مستقیم در خزانه داری معاون فنی من بود ، بمدیری این دائره پیشنهاد و ازکار مالیات مستقیم خاطر خود را آسوده کردم ایشان هم چند فقره اصلاحات پرسنلی در این دایره بعمل آوردند . نوبت بمالیات غیر مستقیم هم رسید ، و در ریاست این دایر هم تغییر مناسبی دادم . میخواستم بسایردوایرهم بپردازم . رفتن حاجی مخبرالسلطنه بآذربایجان سر گرفت . وزیرمالیهٔ جدیدی برسر کار آمد، باقی ماندهٔ هوچی های ادارهٔ تشخیص عایدات ، وتمام هوچیهای سایرادارات مالیه دست بهم داده، بوسیلهٔ لیدر های پارتی ، آقای وزیر را واداشتند که اصلاح اساسی در وزارتخانه بعمل آورد ، یعنی رؤسای ادارات و دوایر را عوض کنند ، و از خودمانی ها بجای آنها بگمارند . ایشان هم محض امتحان از رؤسای ادارات شروع کردند. یکروز ، رؤسای حاضر حکمی دریافت داشتند ، که تا تعیین تکلیف جدید ازآمدن اداره خود داری نمایند. یکی‌دو روز بعد ، عدهٔ دیگری بجای آنها برقرارشدند. البته‌منهم یکی از رفتگان بودم ، که چون پای خودم در میان است از معرفی این جناب وزیر ، و سایر اشخاصیکه سابقاً بر سرکار بوده و اشخاصیکه جانشین آنها شدند، باحترام مرده‌ها وزنده‌ها خودداری میکنم . اجمالا اکثریت انتخابات جناب وزیر بقدری بی‌ربط بود که همه کس را بحیرت افکند . مشیرالدوله از واقعه خبردار شد. بتوسط یکی از وزرای کابینه پیغام عذرخواهی برای من فرستاد. من هم برای اینکه در مجالس با وزیر مالیه تماس پیدانکنم ، سفری بعلی‌آباد رفتم «که نه من اورا به‌بینم و نه او مرا . »

این مسافرت چهل روز طول کشید . بعد از راه انداختن کارهای زراعتی آنجا که کماکان نابرومند بود بقم و در خانهٔ حاجی میرزا محمد مجتهد ، رفیق قدیمی‌خانوادگی فرود آمدم . یك هفته ای مبتلا به تب شدید بودم . بعد از معالجه باکالسکه راه ، و یك شب توقف در قلعهٔ محمدعلی خان ، در شب اول عقرب بتهران باز گشتم .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

میرزا مصطفی‌خان‌خواجوی شده باشد. معلوم نیست برای شوخی یا جدی، در هرحال وارد اطاق رئیس‌دائرهٔ ممیزی‌که اوهم‌بهمین اسم بود شده باو تبریك‌گفتند . مؤمن هم‌بریش‌گرفت ، و با رفقا برخاست و بجای رئیس تشخیص عایدات تکیه زد ، و کار های جاری را راه انداخت . بعد ازظهررئیس اصلی باداره‌آمد ورئیس الکی کله خورده سرجای‌خود نشست. اگر آرشیواداره تشخیص عایدات ، برائر حریق ازبین نرفته بود ، ممکن بود امضا های این رئیس دوسه ساعته را پای مراسلات آنروز این اداره پیدا کرد .

استعفای کابینهٔ مشیرالدوله و سبب آن

کابینهٔ مشیرالدوله در سوم ماه عقرب ۱۲۹۹ استعفاء کرد . خود مشیرالدوله میگفت از کارخسته شده و احتیاج باستراحت دارد . مردم سبب این استعفاء را عقب‌نشینی بی‌دلیل آتریاد رشت تا آقابابا که دست خارجی در آن بخوبی پیدا بود حدس میزدند ، و ضمناً قطع سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانهٔ مساعدهٔ معمولی را ، که انگلیسها اززمان کابینهٔ وثوق الدوله بدولت ایران میپرداختند ، در این استعفاء بی‌دخل نمی‌دانستند . بعضی هم میگفتند که انگلیسها میخواهند . استراسلسکی روسی رئیس قزاقخانه را عوض کنند وازخود رئیس بگمارند ، و مشیرالدوله باین امر راضی نیست و بهم خوردگی میانه واشکال تراشی انگلسیها مربوط باین موضوع است . اینها ظاهر امر وباطن مطلب غیر اینها بود . انگلیسها که از گرفتن یخ قرارداد و ماساندن آن مأیوس شده بودند ، گرماگرم مشغول تدارك کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ بوده و برای عملیات خود شخص دیگری غیر ازمشیرالدوله را لازم داشتند . اینجمله قدری توضیح لازم دارد. ازخوانندهٔ عزیزخواهش می کنم ، بامن همراهی کرده ، اجازه بدهدکه من برخلاف رویهٔ خود قدری سیاست بافی کنم . زیراکودتای ۱۲۹۹ یکی ازوقایع بزرك تاریخی این کشور است . باید درعلل واسباب آن درست دقت کرده و موجبات آن را ازنقطه نظر مؤسسین آن کاملا تحت مطالعه قرار داد . من نمیتوانم بخوانندهٔ عزیز وعده بدهم که خواندن این شرح و مطالعهٔ این بافته‌های من ، تفریحی داشته باشد، ولی سعی میکنم که لامحاله چیز خسته کننده‌ای ازکار درنیاید .

سیاست بافی جزتلفیق و پس وپیش کردن مطالبی که بافنده و شنونده هردو از آن آگاهند چیز دیگری نیست . بنابراین نمیتوانم قول بدهم که از مطالب گذشته چیزی را تکرار نکنم . منتها سعی میکنم که حتی‌المقدور درمکررات باشاره قناعت کنم و از بنجل آب کردن[1] احتراز نمایم .

---

۱ ـ ازاصطلاحات عوامانهٔ کاسبی و کنایه ازبه‌پول نزدیك‌کردن ودست بسر نمودن اشیائی است‌که روی بازار نداشته باشد ومشتری برای آنهاکمتر یافت میشود . بنجل شاید لغت مرکب و ازبن بمعنی ته وجل بمعنی کهنه و مندرس ترکیب شده باشدکه معنی سرهم رفتهٔ آن ته بساط است وآب‌کردن هم مثل بپول نزدیك کردن کنایه از دست بسرکردن وخود را ازداشتن چیزی رها نمودن است . وچون این کار زرنگی وزبردستی لازم دارد ، گاهی نظری به‌کیفیت چیزآب شده نبوده و درمواقع اظهار زرنگی عامل فروش بکارمیرود ، ولو اینکه موضوع معامله از اشیاء ذی‌قیمت باشد . چنانکه درمواردیکه ثمن ازمبیع ارزش بیشتری داشته ، کنایهٔ‌آب‌کردن را بکار می‌بندند. در این لغت نویسی هم مثل اصل تاریخ نویسیم هیچوقت بکتاب لغتی مراجعه نمیکنم، بلکه آنچه ازمحاورات مردم استنباط مینمایم ، مینویسم و « شاهد » هائیکه درباره‌ای ازموارد می آورم برای همین است که بدانند بجائی و کتابی مراجعه نکرده‌ام ، بلکه استنباط خود را نوشته‌ام .

کودتا مسبوق بچه سوابقی بود؟

در مدت چهار سال اخیر ، بخصوص از زمان کابینهٔ آخری وثوق ـ الدوله ، اولیای دولت ایران که دولت عظیم روسیهٔ تزاری را تجزیه شده و این چماق بین المللی را شکسته و محو و معدوم میپنداشتند، سیاست دوطرفی منفی راکه همیشه باید سیاست ایران برآن محور بگردد ، کنار گذاشته ، و خود را یکسره به دامان انگلیسها انداخته بودند . چنانکه چند بار نمایندهٔ دولت بالشویك روسیه را که وعدهٔ واگذاشتن طلب‌های دورهٔ تزاری والغای کاپیتولاسیون و تمام امتیازات را هم می‌داد ، رد کرده ، حتی یکی ازآنها ، کالامیتسف درمازندران نفله هم شده بود .

ولی بالشویك‌ها در آن روزها سرمست اصول موضوعهٔ کارل مارکس بوده ، اعتنائی باین بی اعتنائیها نمیکردند ، و بهترین طرز انتشار اصول کارل مارکس و جلوگیری از امپریالیزم انگلستان راکه درروسیه خودآنها را هم آرام نگذاشته ، برای آنها کلچاك و دنیکن وورانگل میتراشید ، همراهی با ملل ضعیفه ، و درحقیقت دستگیری از قربانیهای امپریالیزم دولت تزاری روس میدانستند ، وبهمین جهت میخواستند دست افتاده‌های رژیم تزاری را بگیرند ، و رفتار روسیهٔ سابق را جبران کنند ، و ازاینراه دشمن عمومی برای امپریالیزم انگلستان پیداکرده ، وریشهٔ امپریالیزم را از جهان براندازند . هنوز مدت زیادی از مرگ کارل مارکس نگذشته ، و اشخاصیکه اصول مسلم او را از خود او شنیده بودند ، درمیان بالشویك‌ها زیاد بودند. هنوزمنظورات مادی‌آنها را ازاصول‌کارل مارکس منحرف نکرده ، واصل مسلم‌های خود را فدای منافع آنی نمیکردند . سهل است ، برای جلب قلوب ملل ضعیفه وخیررساندن بآنها، فداکاریها وگذشت‌هائی هم داشتند، ومخصوصاً علاقه نشان می‌دادندکه سایر ملل‌آنها را مردمانی عادل و منطقی و پشتیبان حق وعدالت بشناسند . اجمالا مثل امروز نبودند ، که نمك بخورند ونمکدان بشکنند ، وبعد ازچهار سال مهمانی حالا که میخواهند انشاء الله زحمت راکم و گورشان را گم کنند ، یك مشت قفقازی کتوگریخته را بکشورما بریزند و بعضی ایرانیهای وامانده وازهمه جا بیخبر را تحریك نموده ، ازصد یك بلکه هزاریك اهالی‌آذربایجان برای نهصد ونود و نه نفردیکر آنها مدعی بتراشند ، ودرمملکت‌آرام ماآشوب برپاکنند ، وبین ملت ودولت متحد ایران دوگانگی بیندازند ، وازهمه بدتر، بطورغیرمستقیم درکشورما بترویج امپریالیزم پرداخته مردم این‌کشور را بهوا خواهی از رقبای خود وادار کنند ، و نمایندگان‌آنها درمجامع بین المللی اینقدر بی‌منطق حرف بزنند ،که من بعد کسی بهیچ قول و قرار آنها نتواند اعتمادکنند .

طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد

باری ، بعد ازآنکه بالشویکها بطوریکه میدانیم تمام طرق عادی ازقبیل نوشتن بشارژدافر ایران ، وفرستادن نماینده ووعدهٔ الغای کاپیتولاسیون و امتیازات و واگذاشتن طلبهای دورهٔ تزاری را امتحان‌کرده ، وحتی در اعلامیه‌های عمومی خود هم‌این گذشت‌ها را اعلام نموده ونتیجه‌ای نگرفتند ، برای اینکه بود ونمود خود

را بچشم وگوش زمامداران آن روز ایران بکشند وهمسایگی وتوانائی خود را بعاقدین قرارداد ۱۲۹۸ « شیرفهم » کنند ، مجبور شدند عده‌ای ازقشون خود را که برای راندن انگلیسها از قفقاز به بادکوبه فرستاده بودند ، بعنوان تعقیب انگلیسها بسواحل ایران روانه نموده ، و این عده راکه در کشتیهای خود درآبهای سواحل بحرخزرلنگرانداخته بودند نگاهداری کنند ، و در سواحل ایران بتحریکات بالشویکی پرداخته ، مردم را که ازقرارداد وثوق الدوله رنجور بودند ، برضد حکومت مرکزی بشورانند و اگر ازطرف قوای دولت ایران براین یاغی‌های داخلی فشاری واردآید، ازیاغیان جانب داری‌کرده بوعده‌های همراهی خود آنها را سرپا نگاهداشته و احیاناً با قوای ایران که بسرکوبی این یاغیان میآیند دست و پنجه نرم نمایند. تا دولت ایران مجبور شود با آنها وارد مذاکرهٔ صلح وصفا شده ورابطهٔ بین طرفین ایجاد شود .

سیاست دوطرفی مشیرالدوله

چنانکه دیدیم ، مشیرالدوله اول کسی بود که بعد از چهار سال کجروی زمامداران کشور متوجه وضعیت شده ، رویهٔ بی اساس سیاست یکطرفی را تغییرداده ، خود را رئیس‌الوزراء دلسوز کشور خویش وطالب منافع مشروع همسایه‌ها، معرفی کرد. ازیك طرف، اجرای قرار داد وثوق‌الدوله را متوقف نموده ، و برای عقد قرارداد دوستی سفیر بدربار دولت روسیهٔ شوروی فرستاد، وازطرف دیگر برای جلوگیری انتشارات بالشویکی، قشون بجانب متجاسرین فرستاده، و زمزمهٔ تجدید انتخابات وکلای فرمایشی وثوق الدوله را که برای ضدیت باانگلیس آغاز شده بود خاموش نمود، تا برای هیچیك ازدو رقیب مزیتی قائل نشده ، ودرهرحال نفع کشورخویش را رعایت کرده باشد .

منافع این سیاست برای انگلیسها

بنظر میرسد ، که سهم انگلیس در این رعایت منافع کمتر ازروسیه منظور شده باشد . ولی اگر بدقت ملاحظه شود ، فرستادن قشون برای سرکوبی متجاسرین که در آن وقت درجهٔ روابط آنها با بالشویکها و دلبستگی بالشویك‌ها بآنها درست معلوم نبود ، کار کوچکی بشمار نمیآید . زیرا ممکن بود همین قشون‌کشی بر ضد یاغیان داخلی ، مقدمهٔ جنك با خارجی بشود ، و بالشکویکها را بجانب ایران بکشاند . از این هم که تنزل کنیم ، حائل شدن قشون ایران ، بین بالشکویکهای ساحلی و انگلیسها که از منجیل تا قزوین موضع گرفته بودند ، برای انگلیسها خیلی ذیقیمت ، و قوهٔ بی طرفی بود که بین این دوقوه که دربادکوبه با هم جنگیده بودند حائل شده، وازتماس مستقیم آنها بایکدیگر جلوگیری میکرد .

خوانندهٔ عزیز توجه دارد که اگر زد و خوردی بین این دو قوه پیش می‌آمد ، انگلیسها نمیتوانستند جلو بالشویکها بند شوند . بالشویکها ، که کلچاك و دنیکن و ورانگل ، یعنی سر کردکان روسی انگلیس‌مآب را مغلوب ، و دربادکوبه باخود آنها هم جنگیده ، و آنها را بدریا ریخته ، سهل است تا ساحل ایران هم آنها را تعقیب کرده ،

حتی در خاك ایران هم از آنها غنیمت‌هائی بچنك آورده‌اند ، اهمیتی باین قشون شکسته که بین قزوین و منجیل جمع آوری شده بود ، نمیدادند . پس وجود بینابینی قوهٔ دولت ایران که سفیرآن برای عقد قرارداد دوستی بین طرفین از قفقاز در شرف حرکت بجانب مسکو است ، و بالشویکها باکمال بی‌صبری منتظر او هستند ، برای انگلیسها فوزعظیمی بشمار میآمد .

ازطرف دیگر ، فرستادن سفیر برای عقد قرارداد بمسکو ، که شاید انگلیسها این عمل را گناه نبخشیدنی مشیرالدوله ، میدانستند ، اگر از نقطه نظر انگلیس هم ملاحظه شود ، بیشتر بنفع انگلیسها بود . زیرا در هر حال سبب میشد که بین دولت ایران و شورویها روابط دوستانه بر قرار شده ، و از نزدیك شدن بالشویزم بهندوستان طبعاً جلوگیری بعمل آید .

والدین همان اولیبیانف محکوم باعدام است

اکرچه بعضی معتقدند که آمدن بالشویکها بآبهای ساحلی ایران اصلا بامر دولت شوروی، ومراکز بالشویکی نبوده ، بلکه جوان ماجراجوئی از بالشویکها ، موسوم به‌اولیبیانف ، در موقع شکست انگلیس در بادکوبه عده‌ای دور خود جمع کرده ، و اسلحه و مهماتی ازقفقازیها که بعد ازورود بلشویکها بلاصاحب مانده بود ، درچند کشتی ریخته وبعقیدهٔ خود برای تعقیب انگلیسها و دشت وفتح بالشویکی درایران، بسمت ساحل انزلی‌آمده و درآنجا لنگرانداخته و کر وفری داشته است . چنانکه پس از چندیکه مراکز بالشویکی ازقضیه مستحضر شده‌اند ، اولیبیانف را به «چکا» تسلیم نموده ، و این محکمهٔ انقلابی او را باعدام محکوم کرده است . منتها چون اولیبیانف در این خود سری سوء قصدی نداشته است ، اولیای دولت شوروی یکنفر مستحق اعدام را پیدا کرده ، باسم اولیبیانف بدیار عدم میفرستند ، و اولیبیانف واقعی را باسم مستعار والدین بایران روانه میکنند که در ظاهر وهنی برای حکم « چکا » حاصل نشود و یکنفر جوان باحرارت و کفایت تلف نگردد ، واین والدین منشی رفیق شومیاتسکی سفیر کبیرشوروی درتهران بود ، ومدتی دراین کشور بسر برده ، و بعد ازآنکه آبها از آسیا افتاده ، بوطن خود بر گشته است . من این جمله را از آقای علی اکبردهخدا که با شومیاتسکی و خود والدین خصوصیت داشته است ، شنیده‌ام . شاید بعضی از رجال امروز که در آنوقت برای سفارتخانه‌های هردوطرف آتش بیاری[1] میکردند نیز ، ازاین داستان بی‌خبر نباشند .

۱ــ آتشبیار ، مثل دایره نم کن ، کنایه از کسی است که باوجود اینکه وجود او خیلی بکار است ، کارش اهمیت چندانی ندارد . همانطور که تقریباً شش ماه ازسال دایره (دف) محتاج بنم‌کردن است ، شش ماه دیگرسال که هوا مرطوبست، حاجت بآتش دارد. مطربهای قدیم یکنفر راکه هیچ کار مثبتی ازکارهای مطربی نمیتوانست انجام دهد همراه خودمی‌آوردند وباوآتشبیار می‌گفتند. این‌آتش بیاردوطرفه که هم منشی سفارت روس وهم راپورت نگارسفارت انگلیس‌بوده هژیر است‌که دوماه قبل به‌تیر غیب ازپا درآمد . فاعتبروا یااولی‌الابصار .

نمیتوان معتقد شد که مأمورین سیاسی و نظامی انگلیس در ایران ، درآن روزها که البته همه گونه وسیلهٔ خبرگیری داشته اند ، ازاین حقایق بی‌اطلاع بوده ، یاتوجهی باین وضعیت نداشته اند . برفرض اینکه ، موضوع اولیپیانف را هم از قصه های تاریخی و مناسبات بعد از وقوعی بدانیم که رفیق شومیاتسکی ، بعد از اینها ، برای اثبات بی سوء قصدی بالشویکها نسبت بایران ، علاقه بانتشار آن داشته ، و قصه سرائی کرده باشد ، آیا همین بیکار ماندن بالشویکها در آبهای ساحلی ایران ، که اقدامات نظامی خود را منحصر بهمان یکدفعه‌ای کرده بودند که از طرف قشون ایران دربندر انزلی ، فشار بمتجاسرین وارد آمده بود ، دلیل باهر بی سوء قصدی آنها نسبت بایران نبوده ، است ؟ آیا تجمع قوای انگلیس در بین منجیل و قزوین ، بمنزلهٔ چماق نشان دادن و تحریك بالشویك ها نبوده ، و اگر آنها سوء قصدی بایران داشتند همین اقدام آنها را بیشتر بداخلهٔ ایران دعوت نمیکرده ، و بهتر نبوده است که انگلیسها قولی را که در بدو کابینهٔ مشیرالدوله داده بودند ، عملی کرده ، زود تر خاك ایران را از قشون خود پاك كنند ؟ و بگذارند ایران کار خود را با بالشویك ها ، دوستانه سر و صورت داده وضمناً هندوستان وبین‌النهرین آن‌ها هم ازنفوذ انتشارات بالشویکی محفوظ ماند ؟

انگلیسها چرا راه کج میرفتند؟

پس ، این رویه که هم برخلاف میل ملت انگلیس و هم بر ضرر ایرانیها ، وهم موجب نارضامندی بالشویکها بود ، یابهتربگوئیم بایع و مشتری و دلال هرسه را میرنجاند ، برای چه مقصود ، و دولت انگلیس این طرز عمل را برای حصول چه منظور اتخاذ نموده بود ؟ دولت محافظه کار انگلیس دراین یکی دوسالهٔ بعد ازجنگ بین‌الملل بوسیلهٔ مالیاتهای جنگی که از ملت وصول میکرد ، توانسته بود ازمحازی پوزهٔ شیر شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی (سوئد و نروژ) تا سرحد ایران ، از فنلاند و استونی و لتونی و لیتوانی و لهستان و چك اسلواکی و رومانی و بلغار وترکیه ، دیواری بین اروپا و روسیه ایجاد نماید ، وباین وسیله مانع نفوذ عقاید کمونیستی باروپا ، و بالنتیجه بانگلستان بشود و از این جهت خاطرش آسوده بود .

ولی برای هندوستان ، مستعمرهٔ زرخیز قدیمی ، و بین النهرین شکار تازهٔ او از جنگهای بین‌الملل ، هنوز فکری نشده ، ودرحقیقت این دیوار دورهٔ بالشویزم ، از سمت ایران باز مانده ، وقرار داد وثوق‌الدوله وبدست آوردن اختیار مالی و اداری و قشونی ایران هم که باید این کل دیوار را سد کند ، دچار عدم قبول ایرانیها ، وبالاخره اجرای آن گرفتار توقیف وتعطیل گشته بود . پس چه باید کرد ، که هندوستان وبین‌النهرین ، از انتشارات این بالشویکهای خبیث مصون ماند ؟

باید در ایران کودتائی برپا داشت ، و دیکتاتوری برای این کشور تراشید

که دست بالا کرده ، به پول و قوهٔ خود ایرانی ها ، کل [۱] این دیوار دور بالشویزم را ببندند .

بنا براین ، دراین اوقات ، تمام‌حواس مأمورین سیاسی ونظامی انگلیس درایران، صرف برپا داشتن کودتا ، و آب گرفتن خشت وگل برای بستن این کل دیوار بود ، و بازار ایران را ازآنچه بود آشفته‌تر میخواستند وتوجهی بااین‌اقدامات کابینهٔ مشیرالدوله که منافع زیادی هم برای آنها داشت ، نداشتند و چون میدانستند که با مشیرالدوله نمیتوانند عملیات مقدماتی کودتا را انجام کنند ، اشکال تراشی هائی هم برای پیشرفت کار او میکردند. عقب نشینی‌آتریاد رشت ، تا آقابابا ، و خواستن تغییر استر اسلسکی که هر دو فقره ، برای برپا داشتن کودتا نافع بود ، از این راه بوده است .

شاید مشیرالدوله هم از تدارکات مقدماتی کودتا بوئی برده ، و حساب عاقبت کار را کرده ، و بموجب عادت و رویهٔ خود که هر وقت افکار داخلی و خارجی را مخالف مصلحت ایران میدید ، خود را بر کنار میگرفت ، این بار هم ببهانهٔ خستگی و احتیاج باستراحت ، جا خالی کرده ، ومیدان را برای عملیات کودتا بلامعارض گذاشته باشد .

لرد کرزن عصبانی شده است

لرد کرزن وزیر خارجهٔ انگلستان ، درتاریخ ۱۶ نوامبر ۱۹۲۰ (۲۵ عقرب ۱۲۹۹) یعنی ۲۲ روز بعد از استعفای مشیرالدوله در نطقی که در مجلس اعیان انگلستان ادا کرده ، با بیانات تحقیر آمیز سیاست مشیر الدوله را سیاستی ابلهانه دانسته و هیئت دولت جدید ایران (دولت سپهدار) را که سه روز قبل از این تاریخ تأسیس شده بود بتحسین‌های خود نوازش داده ، ومحبت ومساعدت دولت انگلستان را نسبت بافراد آن اظهار داشته ، و آنها را از حزب دمکرات جوان (!) که نمایندهٔ افکار بزرگی هستند ، معرفی کرده است . اگر بمرده ها و زنده ها برنمیخورد ، من در اینجا افراد اعضای دوکابینه را محاذی‌یکدیگر میگذاشتم، تاخوانندگان عزیز غرض‌ورزی این لرد وزیر خارجهٔ انگلستان را توجه فرموده ، به بینند که سیاستمداران برای منافع خود چگونه چغندر وترب وشلغم را از نارنگی وپرتقال ولیمو ، بهتر وانمود میکنند .

کابینه ای که باید کار آب گرفتن خشت و گل کودتا زیر چشم او انجام شود ، و سیاست شخصی و حزبی جناب لرد کرزن را در ایران پیش ببرد ، البته باید طرف این تحسین های بی وجه او هم واقع شود . ولی مذمت از مشیر الدوله ، از طرف لرد وزیر خارجهٔ انگلستان خیلی بی‌مورد بوده ، وآن‌هم سببی داشته‌است که محتاج بتوضیح‌میباشد.

---

۱ ــ سربی موراکل وزمین نکاشته را کلا میگویند . بطور استعاره هر محل بی عطل و مانعی را هم میتوان باین لغت فهماند . شاید اصطلاح کل یعنی رخنهٔ دیوار را هم بهمین مناسبت‌اتخاذ کرده باشند . این اصطلاح در یکی دو دندان افتاده که رخنه‌ای در ردیف دندانها ایجاد کرده باشد نیز بکار برده شده است . دندانهای کل وکور هم بدندانهائی میگویند که رخنه هائی در آن ایجاد شده باشد وکور دراینجا ضدکل وبمعنی دیواره وسد است ، چنانکه قنات ونهرمسدود را هم‌کور یعنی بی راه و رخنه میخوانند .

کسادی بازار امپریالیزم در انگلستان

من یکبار، اختصاراً، بکساد بازار امپریالیزم که بعد از جنگ بین‌المللی در انگلستان شروع شده، و روز بروز قوت میگرفت اشاره‌ای کرده‌ام، در اینجا لازم است در اطراف این موضوع قدری بیشتر توضیح بدهم.

اکثریت وزرای دولت انگلستان، در اینوقت از حزب محافظه‌کار بوده علاقهٔ این آقایان بحفظ مستعمرات سابق، و احیاناً تهیه وایجاد مستعمرات جدید، آن‌ها را واداشته بود که بعد از جنگ هم همان مالیات‌های جنگی سابق را ازملت بگیرند، و در راه اقداماتی از قبیل کمك به کلچاك و دنیکن و ورانگل و مساعدت مالی با دول دیوار دور روسیه بخیال جلوگیری از نفوذ بالشویزم باروپا، و بالنتیجه به انگلستان (برهم خوردن لردی) و بالاخره، سد کل دیوار دور روسیهٔ بالشویك، از سمت ایران صرف کنند.

ملت انگلیس که تصور میکرد بعد از جنگ ازپرداخت مالیات‌هائی که دردورهٔ جنگ برای این منظورات غیر جنگی میپرداخت، معاف خواهد شد، ملاحظه کرد که آقایان محافظه کار هر روز، عنوان تازه‌ای پیش می آورند و باز هم همان مالیات‌های سابق را میخواهند. این‌بود که برای خشکاندن اصل وریشهٔ این مخارج، بنای نقادی را ازسیاست استعماری و توسعهٔ آن گذاشت. مردم انگلستان معتقد شده بودند که باید آخری برای این مخارج کمرشکن قائل شده، از کارهائیکه بامید منافع مشکوك آینده مصارف آنی دارد، خودداری نموده، و بالاخره باید قدری ازللگی بین‌المللی دست‌برداشت و مردم را بیشتر بحال خود گذاشت.

این فکر که ازآن به کساد بازار امپریالیزم تعبیر شده است، روز بروز در مجامع حزبی و افرادی ملت انگلیس زیاد میشد. لرد گرزن تصور میکرد با عقد قرار داد وثوق‌الدوله، مستعمرهٔ جدیدی از ایران دست و پا کرده، و بتواند سر و روئی باین سیاست شکست خورده بدهد، و افکار عامهٔ انگلیس را با این فیروزی طرفدار امپریالیزم نماید. ولی این اقدام هم نتیجه نداد. از یکطرف ایرانیها علناً مخالفت را با قرارداد کذائی شروع کردند، و از طرف دیگر در اروپا وحتی آمریکا هم سروصدای زیادی برضد این استعمار جدید بلند شد.

تملق بی نتیجه

جناب لرد بدست و پا افتاد. چنانکه میدانیم، نصرت الدوله را بلندن طلبید. اگر چه این وزیر خارجهٔ ایران خود طرفدار و تا حدی طرف عقد قرارداد بود، ولی لردکرزن محض احتیاط در نطق‌های سرشام مهمانیهای رسمی، تا توانست از شاهزادهٔ ایرانی تملق گفت، و او را برای قبولاندن قرارداد بسلطان احمد شاه حاضرتر کرد. بعد شاه را رسماً بلندن دعوت کردند، وحتی پادشاه انگلیس (لرد لردها) را هم برخلاف معمول و عادت دیرینه، به پذیرائي شاه جوان ایران واداشت، ولي چنانکه میدانیم،

نتوانست تصدیقی ازسلطان احمدشاه گرفته ، قرارداد را در نزد ملت انگلیس، دول آمریکا و اروپا مطابق میل و رضای ایران قلم بدهد . ایرانیها هم باد ببوق کرده ، با وجود جلوگیری‌های وثوق‌الدوله ، از هیچگونه انتشار و اظهار مخالفت با قرارداد ، خودداری نکردند . مشیرالدوله هم چوب آخری را بر مغز آن فرود آورده ، جلو اجرای آن را گرفت . در نتیجه سیاست حزبی و شخصی لرد بیشتر در خطر افتاد . تا آنجاکه موضوع گزافی مخارجی که در ایران کرده بودند ، در مجلس وکلاهم مطرح شد ، ودر نظر دارم که رقم مخارج راه شوسه از مشهد تا دزداب (۱۷ میلیون لیره) حقاً خیلی طرف تعجب وکلای ملت گشته بود .

مشیرالدوله ، از نظر لردگرزن دوگناه نبخشیدنی مرتکب شده بود . یکی متوقف ساختن اجرای قرارداد عزیز و تدارك الغای آن بطور غیر مستقیم در مجلس شورای ملی آیندهٔ ایران و دیگری فرستادن سفیر برای ایجاد روابط بین ایران و شوروی ، که‌هر دو قسمت بکساد بازار امپریالیزم کمك میکرد ، و بسیاست حزبی وشخصی جناب‌لردزیان بیحسابی وارد میاورد . حملهٔ جناب لرد باین مرد شریف از اینراه بوده ، و الا سیاست مشیرالدوله بسیار عاقلانه بشمار میامده است .

بگذاربزندمیدانم... گویند شخصی بزمستان نزدیك ظهر با یکی دو نفر رفیق برای صرف نهار بخانه آمد . بمجرد ورود با عجله بسمت ضروری‌رفت و بکاکای خود امر کرد آفتابهٔ آب گرمی باو بدهد . کاکاآفتابه را زیر شیر سماور جوشان پرکرد و ازدرز در ، بدسترس آقاگذاشت . بعد از یکی دودقیقه، مهمان‌ها دیدند میزبان دسته جاروبی برداشته و بهوار کاکا افتاده است . برای وساطت پیش‌آمدند . هرچه از سبب تغیر آقا سؤال‌کردند جوابی نشنیدند . بالاخره کاکا گفت بگذارید بزنند ! میدانم کجاش میسوزد .

دروغگوئی سیاستمدار انگلیسی لردکرزن ، در این نطق و نطق دیگری که در ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۲۱ (سوم اسد ۱۳۰۰) در مجلس اعیان راجع بایران کرده است ، مطالب دیگری هم برخلاف واقع اظهار داشته که تجزیه و تحلیل و تشریح آنها ، بر هر ایرانی از لوازم بشمار میآید . از جمله ادعا میکند که دولت انگلیس ایران را اولا از توطئهٔ آلمانها و ثانیاً از حملهٔ ترکها و ثالثاً از تعرض بالشویکها نجات داده است . از توطئهٔ آلمانها که منجر بمهاجرت و قضایای دیگر شد ، چون خوانندهٔ عزیز از جزئیات قضایا سابقه داشته ، و میداندکه آن وقایع نه برای حفظ منافع ایران ، بلکه برای پیشرفت مقاصد و نفع خودشان بوده ، واکثر عملیات هم بدست قشوق روس تزاری شده ، ومربوط بانگلیسها نبوده است ، چیزی نمینگارم . اما دو قسمت دیگر ، محتاج بتوضیح بیشتری است .

جناب لرد می‌فرمایند ، ما ایران را از حملهٔ ترکها و بالشویك‌ها نجات داده‌ایم، ببینیم این حمله‌ها چه بوده ، و آن‌ها چطور و با کدام قوه ما را نجات داده‌اند ؟

حملهٔ ترکها بایران نبوده بلکه بانگلیس و روس بوده

جنگهای بین‌الملل که شروع شد ، دولت ایران چنانکه میدانیم بی‌طرفی اختیار کرد . قوانین جنگ در حقوق بین‌الملل میگوید دول جنگنده باید احترام بی‌طرفی دولت بی‌طرف را نگاهدارند، و در خاك آن دولت برضد دشمن تحشید قوانمایند، حتی ازخاك دولت بی‌طرف هم نباید عبور کنند ، واگریکی از آنها اقدام باین قماش کارها نمود ، دولت بی‌طرف حق دارد جمعیت آنها را متفرق و از آنها نزع اسلحه نماید و اگر نکرد ، دولتی که این تحشید قوا بر ضرر آنست ، میتواند قوای خود را وارد خاك دولت بی طرف کرده ، و از ریشه گرفتن قوای خصم در خاك دولت بی طرف که ضرر آن مستقیماً متوجه اوست ، ممانعت نماید . گذشته ازقوانین بین‌الملل، این‌حق از حقوق طبیعی دول درحال جنگ است ، که هرعقل سلیمی بآن حکم میکند .

از مطالبی که در جلد دوم این کتاب نوشته‌ام ، خوانندهٔ عزیز میداند که در و بند سرحدی ایران، از سال ۱۳۱۵ قمری ، و صدارت امین‌الدوله شکسته ، و دولتین باسم مستحفظین کنسولگری‌های خود ، هر قدر میخواستند قوای مسلح بایران وارد میکردند . گذشته ازاین ، وجود شش هفت هزار قشون روسی که در دو نوبت بعنوان طرفداری از مشروطه و استبداد بایران آمده ، درکشور ما رحل اقامت افکنده بودند ، و بهیچ قیمتی نمیخواستند خارج شوند نیز درکار بود . در حین جنگ بین‌المللی هم خاك ایران برای قشون دولتین روس و انگلیس که با هم متحداً برضد آلمان میجنگیدند ، محل استراحت و چرا و اصلاح مزاج شده بود . تا عثمانی‌ها وارد جنگ نشده بودند ، البته این رویه اگرچه برضد میل ایرانی‌ها بود ، ولی در هرحال مانع خارجی نداشت . بعد از آن که آن دولت برله آلمان وارد جنگ شد ، بواسطهٔ هم سرحدی ایران با طرفین جنگ ، دیگر این وضع برای دولت عثمانی قابل تحمل نبود . زیرا عدهٔ روسها که در ایران خیلی زیاد شده بود ، قشون معتنابهی تشکیل میداد ، که ممکن بود برای عثمانیها اسباب زحمت شود .

عثمانی‌ها بدولت ایران تذکر دادند که اگر قشون روس را از خاك خود بیرون نکنند ، آنها وارد خاك ایران شده ، وازتحشید قوای خصم برضد خود جلوگیری خواهند کرد . ایرانیها بدولتین اعلام کردندکه بی‌طرفی ما را محترم شمرده ، از خاك ما خارج شوید . دولتین ، نه همین اعتنائی باین حرف حساب نکردند ، بلکه بر عدهٔ قوای خود افزودند . هفتاد هزار نفر قشون روس که تحت فرماندهی ژنرال براتف بود ، نواحی شمال و مغرب ایران، بخصوص محلهای نزدیك بسرحد عثمانی‌را اشغال کردند. سهل‌است، شرفخانه ساحل دریاچهٔ ارومیه را مرکز قرار داده ، لوازم و مهمات یکصد هزار قشون برای حمله به بین‌النهرین و کمك بقوای انکلیس که از بصره بجانب بین‌النهرین حمله میکردند درآنجا جمع آوری نمودند ، و دولت عثمانی را مجبور کردند که لامحاله برای دورکردن آنها از مجاورت قوای خود بخاك ایران تجاوز نماید ، و بمراکز نظامی آنها

حمله ببرد و حتی همانطور که روسها وبعداً انگلیس ها آسوری‌های آذربایجان را بر ضد ترکها مسلح میکردند ، آنها هم کردهای مکری و طوایف مندمی و شیخ اسمعیلی ایرانی را بر ضد آنها مسلح کردند .

در نتیجهٔ این کشمکش و رفت و آمدهای طرفین جنگ ، خرابی زیادی بکشور ما وارد شد ، و جمعی مردمان آرام صلح جوی ایران زیر دست و پا رفت ، و دهات زیادی ویران شد که الان هم خرابه‌های آنها حی و حاضر است . من خود در ایامی که در آذربایجان استاندار بودم ، عدهٔ زیادی از این خرابه‌ها را بچشم خود دیده‌ام . تمام‌این فسادها و خانه خرابیها از وجود قشون دولتین در خاك ایران بودکه اگر آنها احترام بیطرفی ما را منظور میکردند ، یا لامحاله وضع‌مهاجم بخود نمیگرفتند، مسلماً عثمانی‌ها بایران بیطرف‌کاری نداشتند .

بعد از آنکه روسها وارد طرز حکومت کمونیست شدند و با آلمانها صلح انفرادی کردند ، و قشون آنها در ایران بی خرجی و مهمات ماند کابینهٔ محافظه کار انگلیس که همین جناب لردکرزن هم عضویت آنرا داشت ، تا توانست بزور پول قوای روس را در ایران سرپا نگاهداشت . تا بالاخره ، در زمستان سال ۱۲۹۶ بالشویزم بافراد قشون روس در ایران هم سرایت کرد ، وسرکردگان روسی‌آنها نتوانستند بهیچ تهدید وتطمیعی از تفرقهٔ افرادی این قشون جلوگیری کنند . بعد از تفرقهٔ قشون روس انگلیس ها جای آنها را گرفتند ، و از کرمانشاهان تا همدان و کردستان، سهل است تا قزوین وگیلان هم ، پادگانهائی برقرار کردند ، ولی این تحشید قوا ، نه برای حفظ ایرانیها ، بلکه برای کمك به دنیکن و ورانگل بود ، زیرا در این تاریخ مدتی بود که بر اثر سقوط بغداد دیگر عثمانیها در حدود ایران قوتی نداشتند که بتوانند بقوای انگلیس در خاك ایران حمله کنند .

امامی را در بصره شغال خورده است

شخصی گفت : شنیده‌ام در ادوار گذشته ، امامی را در بصره شغال خورده است . شنونده گفت : امام نبوده ، و پیغمبر بوده ، بصره نبوده و کنعان بوده ، شغال نبوده و گرگ بوده ، آن هم اصلا دروغ است .

آقای لرد کرزن میفرمایند : ما ایران را در جنگ بین‌الملل از حملهٔ ترک ها نجات داده‌ایم . در صورتیکه آنها نبوده و روسها بوده‌اند ، برای حفظ ما نبوده ، بلکه برای حمله بدشمن خود بوده ، و ما هم از این قشون‌کشی استفاده نکرده‌ایم ، بلکه مایهٔ خرابی ما بوده است ، از همه بالاتر این که شما خود مسبب این‌بدبختی برای ماشده‌اید ، نه عثمانی ها . زیرا اگر شما در ایران پا سفت نمیکردید ، عثمانیها با ایران بیطرف کاری نداشتند .

بالشویکها با یران حمله نکردند که دفاعی لازم باشد

اما ادعای نجات دادن ایران از حملهٔ بالشویکها که قسمت دیگر از ادعا های لرد کرزن است ، نیزخلاف واقع است . از خواننده اجازه میخواهم که آنچه دراین باب سابقاً هریك را به نوبت خود بقلم آورده ، و خاطر عزیز او از آن‌ها سابقه دارد ، یکجا جمع نمایم ، تا معنی نجات دادن ایران از حملهٔ بالشویکها بخوبی روشن شود .

روسیه ، بعد از برهم خوردن حکومت تزاری ، با آلمان صلح انفرادی کرد ،بنا براین از هم پیمانی با انگلیس خارج شد، و رژیم کمونیزم را پذیرفت . دولت انگلیس برای حفظ انگلستان و هندوستان ازنشر عقاید بالشویکی ، بفکر خاموش کردن کمونیزم افتاد و در خود روسیه که مهد پرورش این افکار بود ، اضدادی برای‌آن تراشیده، باید باین اضدادکمك برساند . از چه راه ؟« از پل پیروزی !» از ایران ! برای این قصداز بین‌النهرین که تازه تصرف کرده بود ، و قشون بیکار درآنجا زیاد داشت عده‌ای را بسمت ایران مأمورکرد ، مرکز اساسی این عده کمی قبل از کابینهٔ اول وثوق‌الدوله درهمدان قائم شد ، و پادگانهای فرعی آن از خانقین تا قزوین و انزلی برقرار گردیدند ، تا پول و اسلحه و مهمات و افسرانی که برای کمك کلچاك و دنیکن و ورانکل میفرستد مستحفظ داشته باشد .

دراین ضمن ها جنگ بین‌المللی بنفع انگلیس وفرانسه وامریکا خاتمه پیداکرد . درعهدنامهٔ صلح وبند وبست های بین فاتحین ، طرح دیگری برای خاموش کردن کمونیزم فکر کردند ، وآن تقویت دول حول‌وحوش روسیه بود که بعضی ازآنها از روسیهٔ تزاری تجزیه شده بودند . بنابراین ، از محاذی پوزهٔ شیر شبه جزیره اسکاندیناوی ، تا سرحد ایران ، یعنی از فنلاند تا آخر ترکیه ، یك رشته دول ضد کمونیست ساختند و اروپا را بعقیدهٔ خود از خطر نفوذ این عقاید در پناه نگاه داشتند .

اما روسها همینکه دیدند بواسطهٔ ضدیت عمومی دنیا با رژیم جدید ، بوسیلهٔ طرز حکومت منشویکها یعنی استقلال کامل نواحی مختلفه ، و سرپرستی دولت مرکزی از آنها که از اصول کارل مارکس است نخواهند توانست کمونیزم را ، حتی در روسیه هم رواج دهند ، تغییرسبك داده ، طرز بالشویکها یعنی ازبین بردن استقلال نواحی و استثمارکامل افراد بنفع دولت مرکزی را در ادارهٔ کشور پهناور روسیه ، طرح و ابتدا پطروگراد و بعد نواحی حول و حوش را با وجود مقاومت منشویکها ، تصرف نموده ، همین‌که قدرتی پیدا کردند ، باضدادکمونیست یعنی کلچاك و دنیکن و بالاخره ورانگل پرداختند وآنها را هم یکی بعد از دیگری مغلوب ومنکوب واستقلال نواحی تازه مستقل را منسوخ‌نموده، تمام روسیهٔ تزاری را طوعاً یاکرهاً تحت انقیاد کشیدند و بالاخره ، بدولت‌قفقازرسیدند.

انگلیسها جمهوری قفقاز را کــه در تحت رژیم منشویك ، و کمك انگلیسها دولت مستقلی شده بود ، یکی از دولی قرار داده بودند که باید دیوار در روسیه را از سمت ایران‌کامل کرده ، راه نفوذ عقایدکمونیزم را بهندوستان ببندد. ذی نفعی طرفین دراین نقطه حاجت بتوضیح ندارد . انگلیس ها در بادکوبه کرسی جمهوری قفقاز با استقلال‌

طلبان آنجا هم فکری و همکاری کرده ، از ته ماندهٔ قوا و مهماتی که برای کمك دنیکن و ورانگل فرستاده ، وبموجب سنت سنیه همین که هوای کار را پس دیده[۱] عقب نشینی کرده بودند ، عده‌ای مجهز نموده ، و در مقابل بالشویك ها سنگر بندی هم کردند . ولی باز همینکه قفقازیها شکست خوردند، آقایان به کشتیهائیکه قبلا برای این روز پیش‌بینی نموده وتدارك دیده بودند پناه برده و بخاك ایران یعنی بندر انزلی مراجعت کردند ، یا بهتر بگویم ، گریختند . و این همان وقت بود که ملت انگلیس از پرداخت مالیاتهای جنگی کاملا استنکاف کرده ، و امپریالیزم در داخلهٔ انگلیس شکست خورده بود .

چرچیل ، رئیس‌الوزرای جنگ جهانی اخیر ، خوب این موضوع‌را مختصر کرده ، می‌گوید: آن روزی که با یك دویزیون ممکن بود جلو کمونیست ها گرفته شود ، ما هیچ قشون نفرستادیم وقتی ده دویزیون لازم بود، یکی فرستادیم ، وقتی صد دویزیون لازم شد ده دویزیون روانه‌کردیم ، وقتی که باید با تمام قوای خود از کمونیزم جلوگیری کنیم ، ملت ما از پرداخت مصارف آن استنکاف کرد وکار بکام بالشویکها شد .

باری انگلیسهای شکست خورده که بداخلهٔ ایران گریخته بودند ، تا منجیل عنان باز نکشیدند . ولی دراینجا پاسفت کردند .

لردکرزن میخواهد اقامت یکسالهٔ این عدهٔ شکست خورده را برای حفظ ایران از حملهٔ بالشویك‌ها وانمودکند، درصورتیکه خوانندهٔ عزیز میداندکه وجود اینقوه درمنجیل و قزوین ، بمنزلهٔ چماق نشادن دادن بروسها ، و بیشتر سبب جلب آنها بخاك ایران بود، تا دفاع‌ازایران.

ما شبهه را قوی میگیریم ، که لنگر انداختن کشتیهای بالشویك ها که برای تعقیب انگلیسها بسواحل ایران آمده بودند ، برای حمله بایران بوده ، و داستان اولیبانف را هم آنگدت تاریخی حساب میکنیم ، پس چرا این بالشویکهای خطرناك جز یکبار قدم بخاك ایران نگذاشتند ، و غیر از پاره‌ای انتشارات بالشویکی حمله‌ای بایران نکرده ، وبوسیلهٔ اقدامات مشاورالممالك سفیر کبیرایران مأمورعقد قرارداد بلافاصله بعد ازامضای پیمان دوستی بین مأمورین طرفین ، در ۲۴ جدی ۱۲۹۹ ساحل ایران را ترك‌گفته ، پی کار خود رفتند ؟ شما آقایان که پشت سر دوسه هزار نفر قوای ایران که برای سرکوبی متجاسرین در رشت داشتند ، موقع گرفته بودید آیا هیچ با بالشویك‌ها روبرو شدید ؟ یا یك فشنك بسمت این لولوخرخر ها انداختید ؟ شاید بگوئید اگر ما نبودیم ، بالشویکها می‌آمدند وهمهٔ ایرانیها را زنده‌زنده قورت میدادند . خیر! جناب‌لرد! اینطور نیست! از روح شما پوزش میطلبم ، ببخشید ! بالشویکها از این یك مشت قشون شکستهٔ شما که در

---

۱ ـ پس بودن هوای‌کار ، کنایه از خوب نبودن رموزهٔ کاری است‌که بآن مشغولند ، ولو اینکه کار ، کار معنوی بوده و حاجتی بهوا نداشته باشد . این‌کنایه شاید از عمل ماهی گیری و زراعت وکازری‌که حاجت بیشتری به هوای ملایم بی‌باد و باران دارد اتخاذشده باشد.

مواجههٔ با دنیکن وورانگل و بخصوص در بادکوبه ، پایداری آنها را امتحان کرده بودند ترسی نداشتند و میدانستند «شما چند مرده حلاجید!»[۱]

ماندن شما در منجیل و پشت سر قزاقهای ایران برای دو مقصود بود : یکی اینکه اگر نتوانید بیادداشتهای میان خالی و تشرهای کاشی خود از قبیل دستور دادن به اتباع انگلیس که دست پای خودرا برای رفتن از ایران جمع کنند ، و اعلان بانك انگلیس که مردم بیایند سپرده های خود را از بانك خارج نمایند ؛ و خرده‌کاری های دیگر ایرانیها را ازعقد پیمان دوستی با دولت شوروی روسیه باز دارید، لامحاله بوسیله این چماق نشان دادن[۲] بالشویکها را بسمت ایران بکشانید ، یا بعبارت ساده تر ایرانرا با بالشویکها سر شاخ کنید و خودتان بچاك زده ، در قزوین و بعد در همدان و کرمانشاهان و بالاخره در خانقین ، یکی بعد از دیگری البته همه جا پشت سر ایرانی ها موضع گرفته ، و بازهم در همه جا بدون تلف کردن یك فشنگ ، و از دست دادن یك مثقال خون ، خود را صحیح و سالم به بین‌النهرین مستعمرهٔ جدید خود برسانید ، تا اگر با این حیله نتوانستید مار خانهٔ خود را بدست غیر بگیرید، لامحاله خویش را برای پذیرائی بالشویکها درعراق‌عرب منتها باز هم با همین طرز عقب نشینی مجهزتر کرده باشید !

مقصود دوم شما از اقامت قشونتان در منجیل و قزوین ، کمك بکودتا بود که از دو سه ماه قبل خشت و گل آنرا آب گرفته ، و گرما گرم مشغول تدارك مقدمات آن بودید . شاهد این جمله اقامت پنج شش ماههٔ قشون شما بعد از رفتن بالشویکها از آبهای ساحل ایران است ، که تا بهار سال ۱۳۰۰ و انداختن کودتا روی غلطك عدهٔ خود را در منجیل، و بخصوص در قزوین نگاهداشتید !

لرد کرزن دراین دونطق خود ازکمکهای مالی هم که دراین دوساله ازطرف دولت انگلیس بایران شده است ، سخن رانده و منت هائی بار ایرانیها کرده است . خوانندهٔ عزیز بزودی و درموقع خود خواهد دید که درهمین اوقات که این جناب لردبرای ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان مساعدهٔ دو میلیون لیره قرضی که التفات کرده ، با فرع صدی هفت بکابینهٔ مشیرالدوله بایران داده بودند ، منت سر ایران میگذارد ، دولت ایران چند برابر آنرا ازبابت حق امتیازنفت جنوب ازدولت انگلیس طلبکاربوده ، و این بزرگواری هم جز شاه‌اندازی بی موضوع چیزی نبوده است .

لردکرزن برای پیشرفت دادن بسیاست حزبی و شخصی خود در این دو نطق خیلی نا مربوط حرف زده ، و در حقیقت یکمشت دروغ بهم بافته است .

دروغ بیحد و گرگ سرافراز

۱ - یعنی ، چقدر ازشما کاربرمی‌آید ؛ این جمله کنایه‌ای همیشه مثل متن در مقام تعییر و سرزنش بکارمیرود. معلوم میشودحلاجی که موضوع این کنایه واقع شده‌است شخص قورت‌اندازی بوده ومثلا میگفته من ده مرده حلاجم ، یعنی بقدرده نفر حلاجی خواهم کرد و چون بقدریك نفر هم کار نکرده است این کنایه مصطلح شده است . یقیناً تاریخچهٔ با مزه‌ای هم دارد که فراموش شده یا من نشنیده‌ام .

۲ - چماق نشان دادن کنایه از تحریك طرف و واداشتن او بنزاع وجنگ وجدال‌است.

سیاستمداران در دفترکار خودگاهی بدشان نمی‌آید از این شاهکارها برخ نمایندگان دول ضعیف بکشند، و طرف راکه از راه بیچارگی نمیتواند رکگو باشد محجوج یا لامحاله محجوب کنند. ولی من تاکنون هیچ نشنیده‌ام که شخصی اینقدر متهور باشد که علی روس‌الاشهاد از این «دروغها بیحد و گرگهای سرافراز» که نظیر: «شتربرکلك نشست و رفت شیراز»[1] است تحویل همقطاران خود، یعنی باقی لرد ها بدهد. و هیچ تعجب نمیکنم، که مدیر روزنامهٔ حلاج با قدکوتاه وپا های چول، وسوادی‌که با حلاجی اومتناسب بود، درتحت عنوان مضحك «ماولردکرزن» جوابهائی باین بیانات وزیرخارجهٔ انگلستان داده باشد[2].

در قرن بیستم از بالای مناره هم دروغ میگویند

گویند: سیاح‌مسیحی خارجی، با مترجم سنی مذهبش درشهری شیعی بوقت ظهر درگردش بود. از بالای مناره‌صدای اذان بلند شد، سیاح از مترجم پرسید: این چه صداست؟ مترجم مقصود را بیان‌کرد. سیاح خواست معنای جمله‌های اذان را در کتابچهٔ یادداشت خود قید نماید. مترجم سه جمله اول «الله‌اکبر و اشهدان لااله‌الاالله و اشهد ان محمداً رسول‌الله» را ترجمه کرد و سیاح نوشت. بجملهٔ چهارم «اشهد ان علیاً ولی‌الله» که رسیدند، مترجم سکوت‌اختیار نمود. سیاح برای‌کامل‌کردن یادداشت خود، پا فشاری‌کرد. مؤمن عمری‌گفت: «آخر من چگونه حرف دروغ را برای شما ترجمه کنم؟ این جمله از گفته‌های این‌مرد دروغ است.» سیاح که از استنکاف او عصبانی بودگفت: «این توئی‌که افترا میزنی دروغ‌را بالای مناره نمیگویند.»

سیاح یکی دو قرن قبل خبر نداشته است که در قرن بیستم، کار سیاست بجائی میرسد، که وزیر خارجهٔ انگلستان، یعنی دولتی که بر خمس خاك و تمام آبهای کرهٔ زمین حکومت میکند، و یکی از لردهای آنکشور هم بوده، و خود را با شرافت ترین اولاد آدم میشمارد، در مجلس لردها که آنها هم هیچیك خود را در شرافت از او عقب نمی‌دانند، این اظهارات را میکند و هیچکس بر او اعتراض وارد نمیآورد. سهل است بعد از یکساعت رویتر گفته‌های او را در تمام عالم نشر مینماید!

نه دروغ ازگفته‌های این‌جناب لرد شاخدار تر میشود، و نه مناره از این بلندتر!

چه بایدکرد؟ سیاست حزبی و شخصی لردکرزن در خطر است. شنوندگان‌حاضر هم از هم حزبها هستند، ودر پیش بردن مرام حزبی دست کمی از او ندارند. مردم دنیا

---

۱ ــ دروغ بی حد و گرگ سرافراز   شتر بر كلك نشست و رفت شیراز
از اشعاری است که عوام در مقابل دروغهای شاخدار بآن تمثل میجویند.

۲ ــ روزنامهٔ حلاج در این روزها مقاله‌ای تحت عنوان «ماولردکرزن» نوشته بود، که همه‌کس بعنوان آن می‌خندید. ولی نظرم نیست، که مندرجات این مقاله راجع بهمین دو نطق لردکرزن بود، یا موضوع دیگری داشت.

هم این قدر گرفتاری دارند که این دروغ‌ها را حقیقت پنداشته ، باور کنند ! !

با همهٔ اینها قرارداد نماسید

ولی با اینهمه دروغ و افترا بازهم قراردادی که جناب لرد کرزن بقول خودش ، جمله بجمله و کلمه بکلمه املا کرده و سراپا بر نفع ایران (؟) بود نماسید[1] . نه انگلیسها برای ادای مالیاتهای جنگی و تقویت امپریالیزم حاضر شدند ، و نه ایرانیها بقبول‌آن تن در دادند . پس چه باید کرد ؟ باید کودتائی در ایران براه انداخت ، و دیکتاتوری برای ایران تراشید، که مقاصد ما بدست اوعملی شود. بازهم ایران مثل چهارسالهٔ گذشته در دامن خودمان باشد، موی‌دماغ نداشته باشیم، یا لامحاله بدست‌این دیکتاتور کل دیوار بین ایران و هندوستان را ببندیم .

تا حرام‌هست چرا باید حلال خورد؟

اما آیا این ایران بلاکش ؛ این ایران عوض واکن ، بعد ازفرود آوردن سر در مقابل این دیکتاتور ، و تسلیم شدن باو ، خلاصی دارد؟ بهیچوجه ! پس فردا پیش‌آمدهای عالم کون وفساد این دو رقیب صدوپنجاه‌ساله، ودو دوست دیروز و دو دشمن خونین امروز را برای شکستن آلمان ، دو دوست جان در یك قالب میکند ، و باز خاك ایران برای رساندن مهمات امریکا به روسیه ، طرف حاجت واقع میشود! شاید اگر رك وراست مقصود خود را بیان میکردند ، تعویضات معقولانه‌ای میدادند ، دیکتاتور ایران هم خیلی گرفت و گیر نمیکرد ، و بآنها راه میداد . ولی آنها از باریکی حساب و مو از ماست کشیدن[2] این دیکتاتوربا خبر بوده ، میدانستند که چرب کردن ناف[3] این پهلوان کارآسانی نیست دیکتاتور تراشیدهٔ آنها خیلی نتراشیده[4] ازکار درآمده است و آنطوری که آنها میخواهند رفتار نمیکند ، و در هرمورد اولا نفع کیسهٔ خود و ثانیاً نفع کشور خویش را برآرزوهای آنها مقدم میدارد ، و اجمالاً خیلی ورقلمبیده[5] است ! آنها این «تره تیزك راکاشته‌بودند

---

۱ ـ گاهی اتفاق می افتد که شیر فاسد بوده ، بعد از جوشاندن و نیم گرم شدن ، ماست مایه را درآن ریخته‌اند نگرفته ، برکه برکه شده وحاصل عمل جزآبی زردرنگ وقدری مواد شیری گره‌گوله شده چیزی نبوده است . نماسید مثل «یخش نگرفت» ، کنایه از اقداماتی است که برای پیشرفت کاری بعمل آید و بی نتیجه بماند . «ماساندن» کنایه ازکاری است که بزور و شلتاق ، یا فریب و بدون داشتن پایه و مایه از پیش ببرند .

۲ ـ « مو از ماست‌کشیدن. » کنایه از باریك بین بودن و حساب همه چیز را داشتن و کمی‌گذشت است .

۳ـ « ناف او را نمی‌شود چرب کرد » یعنی خیلی شق‌کمانست و با او بآسانی نمیتوان کنارآمد یا بعبارت دیگر این لقمه‌بناف اوهم نمیرسد. یا این‌روغن‌بچرب‌کردن ناف‌او نمیرسد.

۴ـ نتراشیده ، مترادف ناهنجار.

۵ـ قلمبه بمعنی برجستگی و ناهمواری غیر متناسبی است که در سطحی پدید آید ورقلمبیدن ، برجسته و بزرگ ومطاع و یکه مرد شدن است .

که قاتق نانشان باشد آفت جانشان شده است[1] »گذشته از همهٔ اینها ، تا حرام است چرا باید حلال خورد ؟ و خود راگرفتار مذاکرهٔ عقد قرارداد و چك و چانهٔ کرایهٔ راه‌آهن و حق ترانزیت ،آنهم با رضا شاه شق‌کمان نمود ؟ و تا زور پیش میرود چرا باید حرف حساب زد ؟ باید ایران را حسینقلی خانی[2] کنیم ، و در وبند آنرا بشکنیم وآنچه درآن یافت بشود ازغث و سیمین تصرف نمائیم وبلامعارض آنچه میخواهیم بعمل آوریم ! در نتیجهٔ این قماش افکار ، محرمانه با روسها قرار و مدارکار خودرا گذاشته ، وبدون هیچ مقدمه و سابقه یکروز تابستان ، سوم شهریور ۱۳۲۰ ، قبل از طلوع فجر ، مثل دزدها یکی از شمال و دیگری از جنوب بایران حمله کردند و بعد از دوسه ساعت حملهٔ هوائی ودریائی و زمینی ، و غرق و غصب چند کشتی و قتل دریا سالار و عده‌ای افراد و افسران بری و بحری بی‌سابقه و بنابراین ، آرام و بی‌آزار ! در ساعت هشت صبح تازه سفرای آنها با نامهٔ اتمام حجت خود نزد رئیس‌الوزرای ایران رفته ، اعلان کردند که اگرچه وچه.... نکنید ..... فلان فلان ..... خواهد شد ! قربان آقا ! رحمت بشیرپاك ![3]

معلوم بود باید دیکتاتور برود . يك بیست روزی با او ور رفتند . بالاخره روز۲۲ شهریور ، دیکتاتور استعفاکرد . آقایان با ما که میخواستیم بیطرف بمانیم ، بزور متحد شدند و اوضاع هرج ومرج چهارپنج سال اخیر را باسم دمکراسی درکشور ما برپاکردند تا به‌بینیم درآینده اگر نیروی اتم و استخدام آن در امور صنعتی رفع احتیاج ازسوخت نکند ، بازی نفت بین این دودشمن دیروز و دو دوست امروز چه‌آتشی در کشور ما روشن کند ، که بدون اینکه ما از حرارتش گرم شویم دودش بچشم ما برود؟ سهل است ، خانه و زندگیمان هم در این حریق خاکستر شود. یا اینکه درمذاکرهٔ کنفرانس صلح که میگویند عنقریب برپا خواهد شد، چه اختلافی بین فاتحین پیش بیاید، که بازهم ما بلاکش ها عوض واکن آن بشویم ؟ یا چه بندو بستی بین رفقا اتفاق بیفتد ، که صلح عمومی عالم مستلزم خانه خرابی ما باشد؟ یا چه دوئیتی بین‌آنها حاصل آیدکه ما زیر دست و پا برویم ؟

۱ـ «تره‌تیزك کاشتیم قاتق نانمان باشد آفت جانمان شده‌است» ازامثال‌سایره میباشد .تره‌تیزك را قزوینی ها تره تندك و در ورامین تره شاهی و در تهران شاهی هم میخوانند و یکی از سبزی خوردنها است .

۲ ـ حسینقلی خانی کنایه ازهرج ومرج و بی‌سررشتگی کارهاست .گویا حسینقلی خانی بوده است که بر اثر اقدامات و زورگویی‌های او در اردوئی هرج و مرج حکمفرما شده و ازاین رو این کنایه معروف شده است. شأن نزولی‌هم برای این کنایه شنیده‌ام که بواسطهٔ استهجان از آوردن آن احتراز میکنم .

۳ ـ شیرپاك خورده یکی از تعارفات وتمجید و تحسین‌هائی است که طبقهٔ عوام بخصوص لوطی‌ها در حق اشخاص نیك فطرت و راست و درست خیلی بکار میبرند و در مواردی که کسی حق‌نوازی وگذشت و انصاف و مروت بخرج میدهد میگویند : رحمت بشیرپاکی که خورده‌ای . در طبقات بالاتر آنرا مختصر کرده ، رحمت بشیر پاك استعمال میکنند که مقصود هم ضد معنی منطوق است. اما قربان‌آقا ! همیشه درمورد تغییر وتعجب از رفتار بی رویهٔ‌اشخاص بکارمیرود.

سالی که نکوست از بهارش پیداست

اجمالا ازاینکه آقایان وزرای خارجهٔ امریکا و انگلیس و روس ، در جلسات کنفرانس سه نفری و متناوب خود که برای مقدمات کنفرانس عمومی صلح ، این بار در مسکو منعقد کرده بودند ، موضوع ایران ، بخصوص آذربایجان راکه بتحریك دولت‌شوروی و عنوان « خودمختاری» ، روسها خیال بلع آنرا دارند اصلاً مطرح نکرده ، ومارا برحم و مروت یك مشت قفقازی که قشون دولت روس ازآنها صریحاً حمایت میکند و نمیگذارد که ماقشون بآنجا برده ، برادران آذربایجانی خود را ازشر این اوباشهای کتوگریخته[1] خلاص کنیم واگذاشته‌اند ، پیداست که سهم ایران در کنفرانس صلح عمومی چه‌خواهدبود!

اگرلردکرزن وامپریالیزمش‌مرحوم‌شده‌اند ؛ آقایان بامنشور آتلانتیکشان حاضرند. هرقدر خاك آنها است ، عمر اینها باشد . چه مشکلی داردکه روزی یکی ازسران این سه دولت ، یا یکی ازنمایندگان آنها در یکی از مجالس عمومی دنیا که دراین ضمن‌ها زیاد منعقد میشود ، برخاسته مهمان نوازیها وکمك‌های مادی و معنوی راکه ایرانی‌ها برعایت قرارداد خود ، در این چهار پنج سال گذشته نسبت بمتحدین زورکی خویش منظورداشته، و این جمله بتصدیق سران سه کشوردر کنفرانس تهران هم رسیده و برای ابدی کردن این کمکها ایران بافتخار دریافت لقب «پل پیروزی» هم نائل آمده است، همه را انکارکند و تشریف‌فرمائی قشون انگلیس و روس وامریکا را بایران برای نجات دادن ما ازگرسنگی وحفظ ما ازخطرهجوم حملهٔ‌آلمان و « ستون پنجم » (؟) وانمود نماید ، وبا وجود گرفتن هزار میلیون تومان قرض بی‌فرع «مرگ بابائی[2]» و « وعدهٔ سرخرمن[3] » خود و همکاران

۱ـ کتو اصطلاح شیرازی ومقصود ازآن کتاب بمعنی‌مکتب است. کتوگریخته اصطلاح شیرازیها و بمعنی بچهٔ فراری از مکتب است . این اصطلاح را شیرازیها بجای بخو بریده که در تهران مصطلح است بکارمی‌بندند و باشخاص متقلب وبی‌رویه بطور فحش نجیبانه اطلاق میکنند .

۲ ــ در دوره های سابق ، مردم ساده بودند و قول و قرارخود را احترام میگذاشتند و هنوز آنقدرها متمدن نشده بودند که با وجود سند ثبتی و ادارهٔ اجرای ثبت اسناد و این بند وبساطها حاجی ربابه وشمس جلالی در میان‌آنها پیدا شودکه هریك چند میلیون تومان کلاه سر خلق‌الله بگذارند . درآن روزگار قول و قرارهای عجیب بین مردم رایج بودکه از فرط غرابت اکثرسند هم نداشت واگرداشت بی‌شاهد بود. طرفین معامله بواسطهٔ همان عجیب وغریبی‌موضوع میل نداشتند سند آنها ابراز شود. یکی از آنها و ازهمه مضحك‌ترش قرض مرگ بابائی بود ، بعضی ازپدرها بودند وامروز هم هستندکه باوجود تمول زیادحتی باولاد خودهم نم پس‌نمیدهند امروزنمیدانم پسرهای این قماش پولدارها چه میکنند . در آن دوره ها قرض مرگ بابائی میکردند . قرار میگذاشتندکه طلبکار طلب خودرا بعدازمرگ پدر ازمدیون دریافت‌کند و این معامله را «قرض مرگ بابائی » موسوم کرده بودند .

۳ ـ اما وعدهٔ سرخرمن‌که امروزهم در دهات شایع است قرض‌عادی است. وثیقهٔ‌آن‌کشت و کار مدیون و موعدآن سرخرمن ، یعنی موقع جمع‌آوری‌کشت ، یا اگر مدیون‌کارگر است ، فصل درآمدن‌کار موعد پرداخت دین میباشد. «وعدهٔ‌سرخرمن» را بطورکنایه نسبت بمعاملهٔ بی‌پر وپا وبی اعتبار هم استعمال میکنند .

عزیز خود را دستی هم طلبکار بدانند!

با بزرگان پیوند کرده‌ایم

گویند: گربه‌ای دم خودرا بدم شتری بست، تا شترخوابیده بود این بازیچه چندان زحمتی نداشت، زیرا پوزهٔ شتر بگربه نمیرسید و دم شتر هم گیر بود. ولی وقتی که شتر برخاست گربه وارونه آویزان شد. روباهی آنها را دید و ازگربه پرسید این چه وضع است؟ گفت: «با بزرگان پیوند کرده‌ایم.!»

ولی پیوند ما، با این بزرگان بمیل ما نبوده، و همه عالم میدانند که ما بیطرف بودیم و خیلی میل داشتیم بی‌طرف بمانیم. روس و انگلیس بفشار و وعده و وعید ما را با خود متحد، و چه در خوابیدگی و چه در بلند شدن در هردوحالت ما را آزار کرده‌اند. وقتی که خوابیده بودند، دسترنج ما را میگرفتند وحال هم که برخاسته بعد از چهارسال میخواهند تشریف شریفشان را ببرند، میخواهند یك قطعه از کشور ما را هم جدا کرده بخود متصل کنند!

ولی آقایان متوجه باشید که این گربه، گربهٔ تاریخی و گربهٔ مرتضی علی است. ازپشت این شتر که سهل است از بلندی پرتش کنند روی چهار دست و پا بزمین می‌آید، و عجب اینکه بی عیب هم بزمین آمده و بلافاصله راه می افتد و بشهادت تاریخ سرخیلی از این شترها از قبیل یونانیها و اسکندر و رومیها و عرب و مغول وتیمور را خورده و باز هم بحمدالله چاق و سلامت است. نمك خوردن و نمکدان شکستن کار آزادگان نیست، «دم دنیا دراز است» بازهم «گذار پوست به دباغخانه می‌افتد.»

خطاب به برادرزادگان

جوانها! چشم وگوش خودرا بازکنید. بهرزبان که حرف میزنید، و هردین و کیشی دارید، نفع کشور خویش را برهمه چیزترجیح دهید. از سیاست دو طرفهٔ منفی غافل نباشید، و خیلی به ذینفع کردن امریکا در ایران پا بست نشوید. امریکائیها جز منافع

۳ـ ازسیاق کلام پیداست، که یك صفحه ذیل عنوان «سالیکه نکوست از بهارش پیداست» بعدازکنفرانس وزرای خارجهٔ سه دولت درمسکو مسوده شده است، واکنون که مشغول پاکنویس این قسمت در دفتر پاکنویس خود شده‌ام، روز ۱۶ بهمن ۱۳۲۴ و بعد ازجلسات اولیهٔ شورای امنیت است. ازخوانندهٔ عزیز توقع دارم چیزهائیراکه بطور «شاید» در ذیل جملهٔ «چه مشکلی دارد؟» نوشته‌ام با بیانات آقای ویشینسکی نمایندهٔ دولت شوروی درشورای امنیت، درموقعی‌که شکایت ایران از رویهٔ دولت شوروی درآذربایجان، ونبردن قشون خود ازایران مطرح بوده‌است، مقایسه‌کنند و ببینند کدام عجیب تر است. من حیرت دارم‌که چگونه ممکن است‌که یکنفر، که خودرا وکیل قضائی زبردستی هم معرفی میکند اینقدر بی‌منطق حرف بزند، و درانکار بدیهیات پافشاری‌کند وهیچ متوجه قبح طبیعی بیانات خالی از منطق‌خود نباشد. اگر خدا بمن عمر بدهد که دراین «شرح زندگانی من» بتاریخ این روزها برسم بخوانندهٔ عزیز وعده میدهم‌که کاملا از خجالت این جناب هم مثل لردکرزن بیرون آیم و افترا ها و حرفهای بی ربط اورا زیادتر از آنچه بوین وزیر خارجهٔ انگلیس در جواب او اظهار داشته است آفتابی کنم.

تجارتی و اخلاقی نمیتوانند، نظر دیگری بایران داشته باشند[۱]. اگر نیروی اتم و تسخیر آن برای کار های صنعتی صورت عمل بخود بگیرد ، موضوع نفت هم که شاید بتوان این انگلیسها را بزور در آن وارد کرد ، از بین میرود . مهرهٔ کور نخ نکنید و بخیال زیاد کردن مدعی نباشید . همین دو رقیب برای هفت پشت ما کافی است . بازهم تکرار میکنم از سیاست دوطرفهٔ منفی غافل نشوید ، در انتخاب وکلاء و وزراء پی این فیلها نگردید، و از اشخاصی که رنگ و روی خالص ملیت ندارند ، جداً احتراز کنید ، و یك ایران متحد بسازید ، و همیشه کار خود را با دستهای خود انجام دهید تا رستگار شوید . ولی ضمناً متوجه باشید که این دستهای خودمانی هم چسبناك نباشند .

اعتذار

ازخوانندهٔ عزیزعذر میخواهم . با اینکه خیلی سعی کردم که این سیاست بافی را با ذکر ضرب‌المثل های عامیانه ، و متلك و قصه قابل خواندن کنم، باز هم آنطور که دلم میخواست نشد، ویقین‌دارم شما را بعذاب انداخته‌ام . ولی چون برای روشن کردن یکی ازصفحات مهم تاریخ‌ایران است ، درخور عفو میباشد ، حال ببینیم بعد از استعفای مشیرالدوله از کشیدن بار امانت ریاست وزراء قرعهٔ این فال را بنام کدام دیوانه زدند[۲] .

بعدازرفتن مشیرالدوله

بعدازرفتن مشیرالدوله، یک نصفه روزی اسم‌فرمانفرما در دهن‌ها میگشت . ولی این شاهزاده وجاهت داخلی نداشت . مردم واقعهٔ رباط کریم راکه عده‌ای‌ژاندارم عصبانی، در زیر چشم‌و دم‌ِ گوش او ، بتوسط قشون روس تزاری قیمه و قورمه شده بودند، فراموش نکرده بودند وبا وجود فعالیت های پسرش نصرت‌الدوله که برای وجاهت پدر خیلی‌ایندر وآن در میزد ، و حتی بروضه خوانی عموقلی جعفر هم میرفت ، حنای او رنگی نداشت و برای این موقع مناسب نبود .

۱ـ شایدبا پیش‌آمدهای فعلی این نظریه درمتن‌کتاب قابل خدشه بنظربیاید ولی‌اینطور نیست . اگر روسها در این چند سالهٔ بعد از جنگ در طرز معاملهٔ خود با متحدین خویش ، انگلیس و امریکا تغییری نداده واینقدر اشتلم نمیکردندوبلوك شرقی وغربی بوجود نمی‌آوردند آمریکا نفعی درایران نداشت وهرروزی‌که جهان ازاین مخمصه بیرون بیاید وحالت عادی بخود بگیرد این توجه هم اگر ازبین نرود لامحاله‌کمتر خواهد شد و روابط با امریکاهمان روابط دوستانه ومنافع آنها همان منافع تجارتی واخلاقی ومتناسب با منشور آتلانتیك خواهد شد .

امروز اگرامریکا با نظر ذی نفعی بیشتری بایران مینگرد‌کاری است با تمام دول جهان معمول‌کرده و بلکه نسبت بایران خیلی کمتر از سایر ملل اروپائی و آسیایی توجه دارد .

۲ـ آسمان بار امانت نتوانست‌کشید قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

« حافظ »

اقتباس ازقرآن‌کریم (انا عرضنا الا هانته علی اهل‌السموات و الارض‌والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها فحملهاالانسان انه‌کان ظلوماً جهولا »

گذشته از این ، میدانیم رفتن مشیرالدوله برای برپا داشتن کودتا ، و فرمانفرما زرنك‌تر از آن بود که با وجود او بتوان نیروی قزاق ایران را که برای همین منظور (کودتا) تا آقابابا عقب نشانده بودند ، بی‌سروصدا پشت دروازهٔ تهران بیاوردند. برای آوردن این دوسه هزار نفربه تهران ، احیاناً بعضی احکام غلطانداز و ذو وجهین هم‌لازم میشد که باید از طرف رئیس دولت بفرماندهان این‌نیرو صادر شود، وبا هوشی فرمانفرما مانع آن بود که بتوانند از این قماش احکام از زیر دست او بگذرانند. وارد کردن او در اسرار قضیه هم اگر چه شاید از همفکری و همکاری مضایقه نمیکرد ، ولی برای مکتوم ماندن مقصود اصلی زیان‌آور بود . برای این موقع ، شخص ساده‌ای لازم بود که بتوانند هرچیزی را بار او کنند و بهتر از سپهدار کسی را نداشتند. بنابراین شیاطین انسی که دور ورآنها مثل امروز می‌پلکیدند ، و دایره نم میزدند ، مشغول انتشار و اقدام برای ریاست وزرای او شدند .

بعضی از سیاستمداران تهران وروسای آزادیخواهان هم که‌تعیین رئیس‌الوزراء بدون رضایت ضمنی آنها صورت نمیگرفت ، نیزازاین‌کاندیدا بدشان نیامد . زیرا با سپهداربهتر میتوانستند ، مقاصد خصوصی خودرا برآورند وبرای دوستان خود توصیه‌هائی برای‌وکالت و وزارت و سایرکارهای درجه دوم ، بنمایند . شاید هم نظر این دسته بخصوص مدرس ، درطرفداری از او باین جهت بوده است‌که فکر میکردند‌که بمناسبت گیلانی بودن رئیس الوزراء ، متجاسرین زودتر از خرشیطان پائین بیایند ، و بگل روی‌هم ولایتی خود دست از نغمهٔ کمونیست طلبی بردارند و آقای سپهدار هم برای حفظ ملك ومال خود و آب و گاووکس وکارش بیشتر بختم این غائله علاقه‌نشان دهد. درهرحال درظرف یکی دو روز صلاحیت این‌کاندیدا چنان محرز شدکه اکثرمحافل در مناسبت داشتن او برای این‌موقع جزئی تردیدی هم بخود راه ندادند. البته در این موقع که مجلس در کار نبود این قماش انتشارها و پشت هم اندازی ها هم برای نیل اشخاص بمقام ریاست وزراء خیلی‌بکار بود.

سپهدار اعظم (فتح‌الله اکبر)

من با سپهدار هیچوقت سروکار اداری و رفاقت نداشته ام که از اخلاق خصوصی او از دیده و شنیده های بلا واسطهٔ خود چیزی بنگارم ، وآنچه در اینجا برای آشنا کردن خوانندهٔ عزیزبا این سیاستمدار مینویسم همانهاست‌که از او معروف بوده و احیاناً از پاره‌ای رفقای خود و او شنیده‌ام .

سپهدار اعظم (فتح‌الله اکبر) چون از پدر زنش میراث حسابی گیرش آمده بود ، حاجتی بجمع‌آوری مال نداشت و اهل اخذ و عمل نبود ، و از این عیب که بزرگترین منقصتهای هر صاحب مسند است بدور و درآن واحد بزرگ منش و تا اندازه‌ای اهل عطا و بخشش ، ومثل تمام گیلانی ها صاحب سفره ، و در خانه باز و روی گشاده ، و دیانتی کاملا عامیانه ، وبی‌اندازه ساده و صاف و صادق ، و ازحیث دانش ، آقا زادهٔ پنجاه شصت

سال قبل ولایتی[1] وچیزی که بدردی بربخورد نیاموخته بود، اقامت‌های های تفریحی ممتد او در اروپا ، اورا با آداب و رسوم اروپائی آشنا کرده ، ظاهر او را آراسته وتونس با پاره‌ای از ایرانیهای اروپا دیده ، سبب شده بود که ببعضی اصطلاحات سطحی سیاست ، آشنائی پیدا کرده ، و بتواند در مجالس بود و نمودی از خود ظاهر کند ، یا چند کلمه‌ای فرانسه حرف بزند . حاجت بذکر نیست که اثاثیهٔ زندگی او آبرومند ، و کاملا اروپائی و با محافل اروپائی تهران هم رفت وآمد داشت ، بطوریکه کمتر مهمانی درسفارتخانه‌ها اتفاق میافتاد که درآن سپهدار اعظم شرکت نداشته باشد .

البته او هم در نوبت خود پذیرائی‌ها و دعوتهائی از آنها میکرد . در کابینه‌های سابق ، بواسطهٔ همین ظاهرآراسته چند باری بوزارت داخله و جنگ و پست و تلگراف و ازین قبیل نایل شده ، واجمالا در دستگاه دولتی مرد در خانهٔ گیلک‌ها بقلم رفته بود، بحدی که گیلانی‌های تهران بین خود ، آزاد مردش می‌خواندند ولی تهرانی‌ها اورا حقاً مرد عوام و صاف وساده‌ای میدانستند و اهل حل عقدش نمی شمردند .

آنها که اسب عربیند چه کره‌ای انداختند؟

از وقتی که وثوق‌الدوله بعد از قرار و مدار با آزادی طلبان ناکرداری[2] کرده و بعد از احراز مقام ریاست وزراء « گوش خود را به‌آمال ملی آزادی خواهان بدهکار ندانسته[3]، سهل است « دسته‌گل قرارداد را هم بآب داده بود » سید حسن مدرس رویهٔ خود را نسبت باشخاصی که طرفدارآنها میشد ، تغییر داده ، و از آنها علناً و بطورمساعده مساعدت نمیکرد ، و احیاناً در مجالس عمومی خود ، آنها را از متلکهای خود نیز بی‌نصیب نمیگذاشت .

بعد از مراجعت از ساوه و قم شبی بدیدار سید بزرگوار بمنزلش رفتم ، مجلس از مجالس عمومی مدرس بود که همه جور اشخاص درآن یافت میشد . یکی از درآمد و گفت : شنیده‌ام سپهدار رئیس‌الوزراء میشود ! مدرس که خود از هرکس بهتر از این موضوع با خبر بود . گفت : « سپهدار ؟ ! . . . این که قوارش قوارهٔ[4] اینکار نیست »

۱ـ ولایتی دراینجا یعنی غیرپایتختی و ازاسلوب زبان فرانسه اقتباس شده و چون باین مفهوم در اصطلاحات فارسی چیزی بنظرم نرسید همین ترجمهٔ کلمهٔ فرانسه را برای فهماندن مقصود بکار برده‌ام .

۲ ــ اصطلاح دراویش معرکه‌گیر وکنایه ازکوتاهی کردن و بوعده وفا ننمودن و بی‌خیر بودن است . در حال مثبت هم همین معانی را در جهت اثبات میفهماند .

۳ ــ کنایه از بی‌اعتنائی ولاقیدی و حرف نشنوی و نصیحت ناپذیری است .

۴ ــ قواره در اصطلاح خیاطی پارچهٔ نابریده است‌که مثلا برای یکدست لباس یا یک پالتو اندازه باشد . درلباسی هم‌که بتن کسی موزون بیاید این اصطلاح را بکار انداخته‌اند. درست بقواره ، یعنی اندازهٔ اوست . در اصطلاح میدان‌کهنه‌ای اصفهانی که فتحهٔ قاف را بضمه‌هم تبدیل میکنند کنایه از موزون بودن و رسائی وکفایت شخصی برای‌کار است و قواره‌اش قوارهٔ اینکار نیست ، یعنی قوارهٔ لیاقت و کفایت او با این کار مناسب نیست ، یا بعبارت ساده‌تر از عهدهٔ این کاربر نمی‌آید.

خوانندهٔ عزیز توجه دارد که ادای این جمله از طرف سید، در مزاج اشخاصی که در اینگونه مجالس کاری جز پرچین کردن بیانات شاخص مجلس ندارند چه اثری میکند؟ مذمت از سپهدار شروع شد. حتی بعضی کاررا بجائی رساندند که گفتند «این گیلک.... کیست که بتواند در این موقع باریك حائز این مقام شود؟» مدرس دید اگرعنان مجلس را رها کند، و زیادتر از آنچه گفته شده است گفته شود باصل مقصود زیان وارد خواهد کرد. برای ترمیم گفتهٔ سابق خود گفت: «اگرچه چندان بیراه هم نیست. میگویند... است آنهائی که اسب عربیند، چه کره‌ای انداخته‌اند که این‌نتواند بیندازد؟»

معلوم میشود، سید بزرگوار از استعفای مشیرالدوله، آنهم در این موقع خیلی عصبانی بوده، که این جمله برزبانش جاری شده است. بدنیست به بینم آیا واقعاً مدرس حق داشته که از مشیرالدوله عصبانی باشد؟ و برای این محاکمه لازم است باوضاع مالی دولت و اقتصاد عمومی، و سیاست داخلی و خارجی آنروزهای ایران نظری بیندازیم و یکبار دیگر خوانندهٔ عزیز را بمطالعهٔ چیزهائیکه تفریحی نداشته، بلکه مثل کاسهٔ فلوس خوردن آن ناگوار است وادار کنم.

وضع مالی دولت

دراین وقت دولت ایران اگرچه هنوزخودش هم درست خبرنداشت آن دولت بی سرمایهٔ مفلوك سه سال قبل نبود، که برای هرکار و جلوگیری هر پیش آمد، یا بقول وثوق‌الدوله برای «زندگانی روزمره» دست خود را پیش این و آن دراز کند، و قرض بخواهد. بلکه فعلا هشتصد و هشت هزار لیرهٔ طلای انگلیسی که بتقویم روز در حدود دو میلیون و پانصد هزار تومان میشود، وجه موجود درنزد شرکت نفت جنوب دارد که این شرکت، خواهی نخواهی با هرجان کندنی هست، بالاخره باید این پول را بدولت ایران بپردازد.

امتیازنفت دارسی

یکی از چندین فقره اسنادی که در سلطنت مظفرالدین شاه بدون اینکه توجهی به نتایج آن کرده باشند، امضاء شده بود فرمان اعطای امتیاز نفت جنوب ایران به دادرسی انگلیسی بود. مدت این امتیاز شصت سال، و حق دولت ایران را صدی شانزده از عایدی خالص محصولات نفتی قرارگذاشته بودند. ولی درآن‌موقع، نه دولت‌ایران میدانست چه داده، ونه‌انگلیسها برعکس امروزکه مثل هدهد و آب[1] نفت را در طبقهٔ هفتم زمین میبینند، میدانستند چه گرفته اند.

بشر از روزهای بسیارقدیم نفت را میشناخته، و از چشمه هائیکه در سطح زمین از این مایع میبافته، در اوایل برای آتش زنه و در این اواخر که بکنند و کوب پرداخته وچاههائی درمحلهای چشمه‌های نفت ایجاد، ومحصول‌آنرا زیادکرده بود، برای روشنائی

۱ـ معروف است که هدهد آب را در اعماق زمین می‌بیند و جملهٔ «مثل هدهدآب را در طبقهٔهفتم زمین‌می‌بیند.» دربارهٔ اشخاص پیش بین ومحتاط بکار میرود.
دهاتیهای اراك هدهد را بودبودك میگویند.

و احیاناً صنعت رنگ‌کاری از آن استفاده میکرده است . در موقعیکه دارسی این امتیاز را از ایران گرفت تازه استعمال نفت برای پاره‌ای از ماشین های بخار کارخانجات هم معمول شده و دانسته بودندکه این آتش مزاج تا حدی کار ذغال را هم میکند و دارسی ، یا کمپانی که جانشین اومیشدند، ازگرفتن این امتیاز جزهمان فروش نفت برای استصباح و کارخانه دارها فائدهٔ دیگری درنظر نداشت . بنزین دراین دوره ، جز برای تمیز کردن لباس ، بمصرف دیگری نمیرسید ، و از مایحتاج عمومی بشمار نمی‌آمد . دولت ایران هم نمیدانست که معادن نفت در عالم قدیم منحصر بخاك کشور او و چند صد کیلومتر حول و حوش آن ومقدار کمی درجنوب شرقی آسیاست و سایر نقاط اروپا و آسیا و اقیانوسیه از این گنج زیر زمینی بهره‌ای ندارند ، و از این هم که بگذریم نمی‌دانست ، در این گوشهٔ کشور او چقدر نفت در زیر زمین خوابیده است .

دارسی در لندن شرکتی تأسیس کرد، و این شرکت کارشناسان و مهندسینی استخدام نموده ، مشغول کار شد . ولی هرچه چاه زدند نفتی گیرنیاوردند. دولت ایران هم فراموش کرد که چنین امتیازی داده ، وبهمان سالی هزار لیره‌ای که برحسب قرارداد بایددارسی بیك نفر کمیسر ایران بدهد ، قناعت کرد . کمیسری نفت هم یکی از مشاغلی شدکه باآن بعضی ازحول وحوش درباری ها را خشنود میکردند . این کمیسرکاری جز چراندن سالی هزار لیره نداشت و اگر گاهی گزارشی هم می‌فرستاد ، چیزی جز آیهٔ یأس نبود ، بدرجه‌ای که بعضی از رجال ایران ، نظیر حرف حاجی میرزا آقاسی را تکرار کرده ، میگفتند: « اگر این چاهها برای دارسی نفت ندارد، برای یکی از ایرانیها سالی هزار لیره دارد .» حتی ، در دورهٔ زمامداری وثوق‌الدوله ، اینکار گیر مصطفی مقتدر ، یکی از نوه های رئیس‌الوزراء آمد ، که بیچاره نه‌زبانی میدانست که حرفی بزند ونه پائی داشت که مسافرتی به لندن بکند. مؤمن در خانهٔ خود در تهران افتاده بود ، و سالی هزارلیره نان خانه از کمپانی میگرفت .

احتیاج مادر اختراع است

دولت انگلیس ، از مدتی پیش اول دولت بحری عالم بود ، واین آقائی دریائی را از دولت سرمعادن ذغال خود که هیچ دولتی از این حیث باو نمیرسیدداشت . میدانیم دولت آلمان دراین اوقات که‌خودرا درصنعت رقیب‌انگلیس کرده بودمیخواست درقوهٔ بحری هم از او عقب نمانده ، در تجارت هم با آن دولت رقابت کند، ولی ذغال که روح وجان قوهٔ بحریه است درکشورش کم بود ، یا بقدر انگلیس نبود . « احتیاج ما دراختراع‌است» آلمان ها بفکر افتادند منقصت کمی زغال خودرا بوسیلهٔ پیداکردن سوخت دیگری رفع کنند . اول دست روی معادن نفت رومانیا گذاشتند، و از حیث مادهٔ اصلی خیال خود را فارغ ساختند . سپس مشغول تغییر دادن ماشینهای کشتی‌های خود شده ، آنها را نفت سوز کردند و عده‌ای کشتی جدید ساخته ، قوهٔ خودرا رو و رونق دادند. درضمن بکار افتادن

کشتیهای نفت‌سوز ، چیز خیلی مهم ساده‌ای کشف شد ، و آن رجحان نفت ، بخصوص در سوخت کشتی بر ذغال بود .

یك مترمکعب نفت خیلی بیشتر از یك مترمکعب ذغال کار صورت میدهد . میدانیم در کشتی مسألهٔ مکان، وبالنتیجه کم حجمی بار، روح واساس حمل ونقل است . این کشف با سادگی که دارد انکشاف تازه‌ای بود که تا اینوقت بآن برنخورده بودند . همینکه قدری پیش رفتند ، متوجه شدندکشتی نفت سوز اصلاً حاجتی بانبار علیحده درخود کشتی و دنبالهٔ کشتیهای سوخت کش و بندرهای سرراه برای انبار سوخت ندارد ، و میتوان نفت سوخت کشتی را در فضای خالیی که زیر کشتیها برای مقاومت با وزن بار کشتی میسازند ، منتها سرخالی ترانبار کرد، وچون وزن مخصوص نفت کمتراز آبست، تاحدی‌کار هوارا هم میکند. پس‌این سوخت ، گذشته از اینکه بارمزاحم نیست بقدریکه وزنش از آب کمتراست ، مثل هوااز لوازم‌کار هم بشمار میآید. بنا براین مقدمات، کشتی‌های آلمان بدون هیچ‌حاجت بداشتن انبار ذغال در سطح کشتی و دم و دنبالهٔ کشتیهای ذغال کش و معطلی در بندرهای سر راه ، برای ذغالگیری و این بند وبساط ها ، میتوانستند ازهرمحلی بهرمقصدی بروند و بیایند وهیچوقت از سوخت تنگی نکشند. زیرا انبار خالی که فقط برای هوا دربغل‌های قسمت زیر آب کشتی‌ها میسازند ، باید بقدری جادارباشدکه با هر درازی رفت و آمد ، بتواند نفت سوخت کشتی را حمل کند و جای خالی برای هوا هم داشته باشد . ذغال گیری کشتی‌کار پرزحمتی است ، که شاید بقدر بارگیری آن عمله و جر اثقال لازم دارد ، در صورتی که نفت گیری جز وصل لولهٔ انبار نفت ساحلی بانبار کشتی زحمت دیگری ندارد وکار باین پرمنفعتی خود بخود صورت میگیرد . در موقع سوزاندن هم،ذغال را باید کیسه کیسه از انبار بپای اجاق آورد و بیل بیل درآن ریخت ، ولی نفت با یك ماشین تلمبهٔ مدرج، خود بخود بکانون ریخته شده، وبدون هیچ حاجت بکارگربا یك فشار بشصتی، کار حراقی کشتی انجام میپذیرد .

زندگی انگلیس از دولت سرنفت ایران است

انگلیس خبردار شد ، وسر این زبده سواری وبی احتیاجی بزنگ و زنجیرو دم دنباله را در کشتی های آلمان بدست آورد . البته تغییر ماشین کشتی‌ها ونفت سوزکردن آنها چیز مهمی نیست .ولی نفت آن راکه خودمان هیچ نداریم ، ازکجا بیاوریم ، ازروسیه ، و از بادکوبه؟ که بدریای آزاد وصل نیست ، ورساندن‌آن بدسترس کشتی های ما هزار عذاب و جان کندن دارد ؟ گذشته از این ، روسها رقیب خونین ما هستند و حتی در این خاصیت از آلمان ها هم جلو ترند . کشور آنها هم پرسکنه و خودشان احتیاج زیاد به نفت دارند و اگر بخواهند دست های‌کشور و منابع ثروت خود را بکار بیندازند ، نفت بادکوبه هم برای آنها کم است و البته نفت خودرا بهیچ قیمتی بما نخواهند فروخت ! باز از امریکا ؟ که گذشته از دوری راه ، و گرانی کرایه وآفات

و خسارات مسلم تأخیر، ممکن است روزی «کك بآش ترشی[1] این انکل سمها که خیلی منطق هم سرشان نمیشود، بنشیند.» و نخواهند این مایهٔ زندگی را بما بفروشند! رومانیا هم نفت دارد. ولی این منبع را هم آلمان‌ها گرفته‌اند. در برمه هم در گوشهٔ جنوب غربی‌آسیا، نفت هست ولی محصول آن بقدری کم است که گذشته از دوری راه دم ما را نمی بیند! پس چه بایدکرد که این آلمانهای خبیث از ما جلو نیفتند، و سیادت بحری ما ازبین نرود؟

انگلستان با مساحت کم وآب وهوای نه بهره، چهل پنجاه ملیون‌سکنه دارد. برای این مردم جزیره نشین که درپنج قطعهٔ عالم مستملکات دارند، و تمام حوائج خود را از خارج بوسیلهٔ کشتی فراهم میکنند، سیادت بحری روح زندگی، و بیك کلمه جان همه چیز است. برای مردمیکه همه چیز خود را از خارج بوسیلهٔ کشتی فراهم می کنند ونان خود را از آمریکا وگوشت خود را از استرالیا، و میوهٔ خود را از کالیفرنی و ایتالیا و اسپانی، و حتی مصر و فلسطین و هندوستان میآورند و برای مواد اولیهٔ ماشین‌های صنعتی خود، بهمه جای عالم احتیاج دارند، از دست دادن آقائی دریائی بمنزلهٔ مرگ است. یکسال انگلیس را بی سیادتی بحری در عالم تصور بیاورید، چیزی نظیر نروژ و دانمارك خواهد شد. زیرا اراضی این‌کشور بیش ازده میلیون نفر را نمیتواند نان‌بدهد.

در این وقت، چرچیل رئیس‌الوزراء و قهرمان جنگ جهانی اخیر، وزیربحریهٔ انگلستان بود. این افکار دوار آور چقدر بمغز این وزیر فعال، که مجاهدات او در جنگ عالمگیر آخری، دلیل کمال وطن پرستی اوست فشار وارد آورده، و برای حل مسألهٔ نفت چه شب‌ها بیداری کشیده، چیزی نیست که بتوان اندازه از آن بدست داد.

البته یکی از راههای حل این قضیهٔ حیاتی نفت ایران بود، که دولت انگلیس شرکت دارسی را به پول و مصالح کمك‌کند و کار استخراج آن را راه بیندازد و احتیاج خود را رفع نماید. ولی، چنانکه میدانیم کارشناسان و مهندسین اصلا از وجود نفت در طبقات زیر زمینی این ناحیه مأیوسند، و شرکت دارسی که یکبار هم تجدید سرمایه کرده، و تا آخرین شلینك را به مصرف رسانده و نفتی گیر نیاورده است میخواهد این

---

[1] ـ البته امروز با وجود ثروتمندی خانه‌ها و یخچال برقی در اکثر منزلها با وجود د. د. ت که بوسیلهٔ آن میتوان یك خانه بلکه یك ده، سهل است یك شهر را از هوام در پناه نگاه داشت، در اکثر جاها ککی وجود ندارد که بآش ترشی بنشیند. ولی در سابق که این تروتمیزی خانه‌ها درکار نبود و د. د. ت کشف نگشته و یخچال برقی اختراع نشده بود اگر در خانه‌ای میخواستند مثلا یك کاسه آش ترشی را برای شب نگاهدارند، بواسطهٔ زیادی کك، نشستن این حیوان بر این «آش ترشی» ازچیزهای پیش پا افتاده و احتراز ناپذیر و غیر قابل شکایت بود. «کك بآش ترشی نشستن.» کنایه از شکوه از کار احتراز ناپذیر وغیر قابل‌شکایت است. مورد استعمال این کنایه در موقعی است‌که کسی موضوع پوچ کثیرالوقوعی را دست آویز و بهانه قرار دهد و اعتراض بی موضوع بکند.

دفتر خرج بیهوده را ببندد . حتی اعلانات این کار را هم حاضر کرده ، و هیئت مدیره شرکاء را برای تصفیه حساب طلبیده ، و همه چیز انحلال شرکت حاضر است .

ولی قبل از انتشار اعلان انحلال تلگرافی بمرکز شرکت رسید ، ومعلوم شده که از چندین ده چاهی که تاکنون زده شده و هیچیك بنفت نخورده بود ، چاه آخری بنفت رسیده ، و معلوم داشته است که در این ناحیه‌نفت بسیار موجود است در صورتیکه میدانیم شرکت بواسطه بیمایگی دیگر توانائی ادامهٔ عملیات را ندارد .

چرچیل ازقضیه خبردارشد . اندازه گرفتن‌خوشوقتی این وزیر بحریه را ازشنیدن این خبر که موجب حفظ سیادت بحری انگلیس ، و بالنتیجه برقرار ماندن لردی وآقائی و بالاخره همه چیز انگلستان میشد ، بخوانندهٔ عزیز واگذار میکنم . آقای وینستن ـ چرچیل وارد عمل شد. سرمایهٔ شرکت را با پول دولت‌تجدید کرد ، و درمقابل پنجاه‌وپنج درصد از سهام شرکت را برای دولت انگلیس گرفت ، وعملیات بهره برداری نفت ایران شروع گردید ، و آقائی بحری انگلیس باینوسیله محفوظ ماند و زندگی این آقایان جزیره‌نشین از خطر نجات یافت .

بلی ، عبث نیست که با اینکه این چاه پیش قراول نفت خود را داده ، ومدتی‌است مطموس است با وجود این سرآن را بسته و مثل امامزاده‌های ما در بالای آن علامتی نصب کرده‌اند و امروز هم هر انگلیسی که از آن نزدیکی بگذرد ، برای احترام مردهٔ این چاه هم باید کلاه خودرا ازسر برداشته ، با کمال ادب ازجلوآن عبور کند . وهمچنین بیهوده نیست که میگویند توفیق یافتن انگلیس در جنگ جهانی گذشته ، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ازدولت سرنفت ایران بوده است . زیرا وجود و وفور این نفت ، در فاصلهٔ تقریباً متوسط بین جزایر بریتانیای کبیر و استرالیا ، برای دولت انگلیس فوز عظیمی بوده که بدون آن و با کشتی‌های ذغال سوز ، وزنگ زنجیر و دم و دنبالهٔ ذغال کشی آنها ممکن نبوده است که‌این دولت بتواند لوازم جنگی‌طرف احتیاج‌خود را از پنج قطعهٔ عالم ، جمع آوری کرده قشون بهمه جا برساند . و برای هواپیمائی‌ها و قسمت های موتوریزهٔ قشون خود بنزین داشته باشد ، و برماشین‌های جنگی آلمان‌ها که در ظرف چند روز ، سرتاسر یك کشور را تصرف میکردند ، فایق آید . و اندازه گرفتن اهمیت این ماده را در جنگ حاضر بخوانندهٔ عزیز وامیگذارم .

بقدری شور شد که خان هم فهمید

اما دولت ایران از تمام این اتفاقات بی خبر بود . کمیسر ما یا در لندن مشغول تفریح و یا در تهران و پای کرسی لم داده ، بهمان چراندن سالی هزار لیره خشنود واگر گاهی درگزارشهای نادر خود اشاره‌ای بپاره‌ای مطالب میکرد ، از قماش همان آیه‌های یأس سابق و درحقیقت این آقا بدون اینکه خود متوجه باشد ، یکی از عمال انگلیس برای اختفای قضیه بود. در این اواخر هم اگر چیزی از راه افتادن‌کاراستخراج نفت مینوشت، همان مطالب عمومی بودکه در روزنامه‌های انگلیسی

مینوشتند و حرفی از بده بستان و بخصوص صدی شانزده حق‌الارض ایران در کار نبود. در ایام ماقبل آخر هم که کمیسر با مرض اعصاب، در تهران پای کرسی یا در تختخواب خوابیده بود. بطوریکه اگر سیاستمداران ایران گاهی میخواستند در نزد انگلیس ها افادهٔ مرامی در کار نفت بکنند، همان اظهار خوشوقتی از اینکه «بحمدالله وجود نفت در این ناحیه محرز شده، و امیدواریم در آینده شرکت تلافی ضرر های خود را بیرون بیاورد.» بود. دولت حقگذار انگلیس هم این بی‌خبری را مفت خود دانسته، هیچ آب بآن کوزه نمیکرد که باید بممالك اصلی‌هم چیزی داد. حتی اسم شرکت نفت جنوب ایران را هم: «شرکت نفت انگلیس» (بریتیش پترل) گذاشته، و ب پ را برای شعار آن اتخاذ کرده بود[1] ولی‌سروصدای ترقی روزافزون نفت‌جنوب ایران چیزی نبودکه بیش ازاینها درپردهٔ اختفا بماند. امریکائی‌ها که خودشان هم نفت دارند، از راه ذی‌نفعی حاصل از رقابت، و سایر ملل از راه خبرنگاری، بقدری در موضوع نفت ایران مقالات و اخبار نوشتند وآنقدرشور کردند که خان هم فهمیدوآقای وثوق‌الدوله زمامدار ایران هم باهمیت مطلب پی‌برد و گاهگاه برسم علی‌الحساب، چند هزار لیره‌ای حواله بشرکت نفت صادر میکرد، وشرکت‌یعنی‌دولت انگلیس هم برای‌اینکه روغنی بچرخ ایران‌نرسد، تامیتوانست درپرداخت وجه حواله مشکل میتراشید. تا آرمیتاژاسمیت بسمت مستشارکل مالیه بایران آمد. وثوق‌الدوله موضوع را با مستشار مالیه میان گذاشت. برای تصفیه‌حساب سابق، یکی

---

[1] ـ اگر خوانندهٔ عزیز درنظرداشته باشد، در دورهٔ‌استقلال مرحوم رضاشاه پهلوی چندی در روزنامهٔ ایران اعلاناتی راجع به بنزین پارس با علامت ب.پ منتشروازمضمون اعلان همچو مفهوم میشدکه مثلاشرکت نفت جنوب ایران حاجت داردکه مردم ایران بدانندکه بنزین پارس که علامت ب. پ دارد و در جایگاههای بنزین فروشی موجود است ازبهترین بنزینهاست! من حیرت میکردم‌که با وجود نداشتن رقیب این همه اعلان در روزنامه آنهم از طـرف یك شرکت انگلیسی تجارت پیشه‌که ازصرف یك‌ریال پول بی‌فایده احتراز میکند، آنهم باین زیادی برای چیست. و بعدها کشف شدکه این اسم‌گزاری شرکت نفت جنوب به شرکت نفت انگلیس بریتیش پترل و اتخاذ ب. پ برای شعار این شرکت بر رضاشاه وطن پرست خیلی گران آمده و کارکنان شرکت را مورد تعرض قرارداده و آنها «بنزین پارس» را پیداکـرده و آنرا جانشین بریتیش پترل کرده‌اندکه ازتعرض مرحوم پهلوی نجات یابند و این اعلانات زیاد آنهم درمدت چندسال‌که هرچندی یکی دوسه ماه تجدید میشد برای استرضای خاطراو بوده‌است. حتی‌شنیدم ایرانیی‌که این هوش را بخرج داده و بنزین پارس را بجای بریتیش پترل پیداکرده است انعام شایانی ازشرکت دریافت داشته است وتا آنمرحوم استقلال داشت این اعلانات درروزنامه با علامت ب.پ اکثر منتشر میشد، تا وقایع شهریور اتفاق افتاد و این اعلانات هـم با استقلال مرحوم پهلوی ازبین رفت. در این اعلانات یك چیز دیگـر هم قابل دقت وآن استعمال جملهٔ بنزین‌گساری است که برای خوش آمد مـرحوم پهلوی میخواستند در اعلانات خود فارسی سره بنویسند، بنزین‌گساری را اختراع‌کرده و در اعلانات خود بکارمیبردند. البته خوانندهٔ عزیز توجه داردکه‌گساریدن فقط درشراب خوردن استعمال شده، حتی درآب خوردن هم‌آب‌گساریدن استعمال نمی‌کنند تا چه رسد به بنزین ریختن در اتومبیل.

دو مراسله بین وزارت مالیه وشرکت نفت رد وبدل گشت. شرکت حرفهای سربالا وحرف خرجهای بی‌اساسی را پیش کشیده، نمیخواست ازتمام عایدی خود صدی شانزده حق‌دولت را بپردازد. حتی اقدامات نصرت‌الدوله هم در ایامی که برای کارچاقی قرارداد بلندن رفته بودکاری صورت نداد. ولی درضمن این مذاکرات ادعاهای طرفین بریکدیگرتعیین گشته، و تا حدی از این حیث زمینه روشن شده بود، که کابینهٔ وثوق‌الدوله رفت وکابینهٔ مشیرالدوله بآرمیتاژ اسمیت که بعنوان مرخصی بلندن میرفت وکالت داد که با شرکت وارد مذاکره شده، این امر را خاتمه دهد.

در انگلستان برای حل اختلافات محاسباتی و حقوقی که بین افراد و شرکتها و بین شرکتها و دولت اتفاق می افتد، مؤسساتی هست که‌کارشناسی وصحت تصدیق‌آنها سوسه بردارنیست. این بنگاهها حقوق دانها و محاسبین زبردستی دارند که در صحت عمل بقید قسم مقید شده‌اند، و درهرمورد که اختلافی پیش‌آید با تقاضای یکی ازطرفین واردقضیه شده، بدفاتر و اسناد دو طرف مراجعه کرده، وحکم و تصدیق خود را میدهند، و این تصدیق درنزد همه معتبر، وحتی دولت انگلیس هم نمیتواند تصدیقات آنها را انکار کند.

آرمیتاژ اسمیت درلندن، دونفر از این محاسبین را بکمك خود طلبید وحرفهای طرفین را بآنها عرضه داشت. آنها مادهٔ دهم فرمان امتیاز دارسی را با شرکت اصلی و شرکت‌های فرعی نفت جنوب تطبیق و توجیه کرده، اختلاف را برای‌آینده رفع کردند. وبرای‌گذشته، شرکت حاضرشد با حساب کردن یکصدونود و دوهزارلیره که‌تا نه ماه قبل پرداخته بود، یك میلون لیره بدولت ایران بدهد. اگرچه قرار داد شرکت با آرمیتاژ اسمیت در این تاریخ هنوز امضاء نشده بود، ولی در هر حال دولت ایران میدانست که حداقل، چهار میلیون تومان نزدشرکت نفت جنوب دارد.

جائی که یك دروغ دیگر لرد کرزن آفتابی میشود

لردکرزن، در دو نطق سابق‌الذکر از ماهی سیصد و پنجاه هزار تومان مساعدهٔ استقراضی دو میلیون لیره هم، صحبت داشته‌است. ولی از آنچه از این بابت که پنج شش برابر مساعدت با کابینهٔ مشیرالدوله، بوثوق‌الدوله داده بودند نظر بهمکاری در عقدقرارداد حرفی بمیان نمیآورد، از دم جاها ولکلکانه هائی که دراین‌ضمن بعنوان حق‌البرچین پرداخته شده‌است که البته نبایدچیزی بگوید ما هم فعلا از این درقسمت حرفی نمیزنیم. اما از قطع این سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانه، درآخر کابینهٔ مشیرالدوله، سخن رانده، وچنین افادهٔ مرام میکند که «چون مشیرالدولهٔ وعده کرده بود چهارماهه مجلس را باز وتکلیف قرارداد را معین کند، وچهار ماه هم تمام شد ومجلس منعقد نگردید ما هم ازپرداخت مساعدهٔ وجهی که یکی از شرایط قراردادبود، خودداری کردیم.» درحقیقت این جمله‌بمنزلهٔ الرحمن مرحوم قرارداد بود که بتوسط لردکرزن در این مجلس ختم خوانده شد. ولی ما میتوانیم امروز بگوئیم که دولت ایران دراین وقت، چندبرابرحاصل جمع چهارماههٔ این سیصد وپنجاه‌هزارتومان

راکه بکابینهٔ مشیرالدوله پرداخته بودند ، از دولت انگلیس طلبکار بوده است . پس اینکه در سابق نوشته‌ام که جناب لردکرزن شاه‌اندازی بی‌موضوع کرده است، بی‌دلیل نبوده ، و ایشان عبث سرما منت میگذاشته اند !

گاهی پول عاشقی هم بکیسه برمیگردد

انگلیسها این ماهی سیصد وپنجاه هزار تومان راکه از بدوکابینهٔ قرارداد بوثوق‌الدوله پرداخته ، بانضمام پولهائی که درکابینهٔ اول وثوق‌الدوله بعنوان موراتوری‌یم داده بودند، وهمچنین دم‌جاهائی که برای بستن قرارداد از کیسه شان پریده بود ، با فرع صدی هفت ، همواره از دولت ایران مطالبه داشتند . براثر یکی ازاین مطالبه ها، کمیسیونی دروزارت مالیه منعقد شده بودکه درطرزجوابیکه باید داده شود مذاکره کنند. منهم عضو این کمیسیون بودم . هریك چیزی گفتند . نوبت بمن رسید . گفتم جواب این مطالبه را با یك ضرب‌المثل‌عامیانهٔ خودمانی می‌توان داد، منتها باید باین مثل‌ساده‌لباس دیپلوماسی پوشاند . پرسیدند آن مثل چیست ؟ گفتم‌کابینهٔ محافظه‌کار انگلیس ، برای پیشرفت‌دادن بسیاست شکست خوردهٔ خود عاشق للگی ایران بوده و در راه این عشق وبرپانگاهداشتن کابینه های وثوق‌الدوله ،که دلال این محبت بوده‌است ، پولهائی خرج‌کرده است .«پول عاشقی بکیسه برنمیگردد[1].»

---

۱ ـ گویند وقتی بچه تاجری عاشق دختر همسایه شده بود . دختر هم ازاین بچه تاجر بدش نی‌آمد وگاهگاه‌که قلا میکرداز صحبت داشتن با عاشق دلداده مضایقه نداشت. روزی پسر ازدختریك بوسه تمناکرد، دختربموقع دیگر محول داشت و شب‌هنگام درمیان رختخواب قدری بفکراین تقاضای محبوب افتاده دید تنها نمیتواند دراین‌زمینه تصمیمی بگیرد، با دایه مشورت کرد . دایه زن فهمیده‌ای بود و درست حساب‌کرده ، دید ازدواج این دختر و پسر هیچ مانع و محظوراجتماعی ندارد و دختر هم پسررا دوست میدارد. گفت امروز را صبرکن من فکرهایم را بکنم ، جواب بگویم . ازپیش دختر نزد خانم وآقا رفت و مطلب را باآنها میانه‌گذاشت . پدر دختر ازاین وضعیت بدش نیامد ولی فکرمیکرد شاید پسرحقه باز باشد وبخواهد با این وسائل دخترش را فریب بدهد . به دایه‌گفت ، بدختربگوقیمت بوسه را صدتومان معین‌کند، اگر پسر آورد بوسه بدهد. دایه ، البته فردا صبح و موقـع سررسید مهلت قراردادی رأی خودرا بدختر اظهارداشت . درملاقات جدید پسر تجدیدتمناکرد ، دخترهم شرط را به پسرگفت . البته پسرکه هیچوقت امید نداشت صدتومان پول پیداکند خیلی پکر شد. ازقضا پدرش در همان روز پسر را مأمور وصول صدتومان ازیکی ازبدهکارهای خودکرد وبدهکارهم بدون حالا ویکساعت صدتومان را پرداخت . پسریك‌سر بدرخانهٔ معشوق‌آمد ویکصدتومان را تسلیم و بوسه راگرفت . البته تا یکی دو روز هروقت پدر ازپسر مطالبهٔ صدتومان را میکرد، پسر میگفت هنوز نگرفته است، تا بالاخره روزی تاجر بدهکار را در راه‌ملاقات‌کرد و با ردوبدل شدن چندکلمه دانست‌که پول‌همان ساعت اول وصول شده است . ازپسرمطالبهٔ صدتومان راکرد . پسر هـم رك و راست جان‌مطلب را اظهارداشت . صدتومان امروز پول قابلی نیست ولی درآن دورهٔ هاکه اسم یك‌کوچه راکوچه صدتومانیها میگذاشتند خیلی پول بود .

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

آنچه من در نظردارم ، جواب ایران در مطالبه‌های انگلیس ها از این هفده کرور همیشه از روی همین مثل بود و هیچوقت این پول را بدهی دولت ایران نشناخته بودند. میگویند بعدها بامر دیکتاتور ، یك وزیر محرمانه این بدهی را تصدیق کرده ، و یك وزیر دیگر، این قرض را پرداخت. من ازصحت وسقم این «میگویند» بی‌خبرم ولی اگراین پول پرداخت شده باشد باید گفت و کلای ملت باخبر نشده‌اند یاداخل آدم نبوده‌اند یا ازترس اینکه ، دفعهٔ دیگر وکیلشان نکنند لب تر نکرده‌اند و بالاخره ، برخلاف مثل معروف ، پول عاشقی با فرع صدی هفت ، بکیسه برگشت . یا بعبارت ساده ، ما این قرض بی وجه راکه جزیك میلیون وچهارصد هزارتومان، اقساط چهارماههٔ پرداختی بکابینهٔ مشیرالدوله باقی آن بی‌حساب بود ، بالکلکانهٔ عاقدین قرارداد ، و با فرع صدی هفت چندساله ، و خرد و ریز دیگر که سر بهفده کرور تومان‌زده است بالاخره پرداخته‌ایم ومنت‌های خشك و توخالی لردکرزن از بالای ما رفته است .

ایرانیها باین شکلکها میخندند

ملت ایران از این کلاهها خیلی سرش رفته ، و از این منت های خشك و خالی زیادکشیده ، شاید نه ، بلکه یقین امروز هم دربده و بستان وام و اجاره ، و واگذاری قراضه‌های جنگی ، و واریز حساب هزارمیلیون آبی که باسکناس ما بسته‌اند ، وهمچنین کرایهٔ راه آهن که سه سال ونیم در دست سه دولت متحد بود ، نظیر این کلاهها که اساسش لیرهٔ یکی سیزده تومان ، و بد حسابی درکرایهٔ راه آهن است ، خیلی سرش میرود ، و ازاین منت های توخالی زیاد میکشد .

در نظر دارم، درزمستان‌سال ۱۳۲۲ بعدازآن که‌متحدین ماایران را حسینقلی‌خانی کرده ، و درو بند آنرا شکسته ، و حسابی برای صادر و وارد این کشور قائل نشدند ومأمورین گمرك ایران را درصادر و وارد خودشان بی‌دخل کردند ، گندم وجو وحبوبات و روغن وگاو وگوسفند و بز و حتی الاغ ما را میخریدند ، و از همان اسکناس هائیکه ازخودمان بصیغهٔ «مرك بابائی » و«وعدهٔ سرخرمن» وبحساب لیرهٔ دانه‌ای سیزده تومان(!) قرض‌کرده بودند، قیمت میدادند ، وبرای رفع گرسنکی خود بکشور خویش میفرستادند، ولی درجلو مؤسسات خود تصویریك جامبول انگلیس راکه برای نان دادن بایران مشغول بیرون آوردن کیسهٔ گندم از کشتی (!) بود ساخته و نصب کرده بودند ، و روزنامه های

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

تاجرديد جز مذاكره با پدردخترهيچ راهی برای استنقاذ این ثروت هنگفت‌که به بهای یك بوسه ازبین رفته است ندارد. بوسیلهٔ شخصی که محرم‌طرفین بود به پدر دختر مراجعه کرد . پدر دخترگفت : « پول عاشقی به‌کیسه برنمیگردد» تاجربازنش مشورت‌کرد . زنش‌گفت چه‌عیب دارد که دختر را برای پسر خواستگاری‌کنیم و در ضمن این صدتومان را هم از بابت وجوهی که باید ببریم بحساب بیاوریم . پدربرای زنده‌کردن سرمایهٔ از دست رفته این تدبیر راپسندید و بعدازچندروزی نامزدی و ازدواج سرگرفت وپدر دختر بدون اظهاری ازطرف خانوادهٔ داماد صدتومان را درضمن مخارج منظور داشت و دو دلداده بهم رسیدند واین سخن : « پول عاشقی به کیسه برنمیگردد. » ازاین واقعه ضرب‌المثل شده‌است .

جاهل وگول ما فهمیده یا نفهمیده و شاید بتحریك غیرمستقیم و مستقیم آقایان مسببین این گرسنگی و غلا و تنگی ، بمحتکرین (؟) لعن و نفرین میفرستادند !

خدا پدر میلیسپو را بیامرزد که آمد، و با اختیاراتی که از وکلای وظیفه شناس گرفت باین تظاهرات خاتمه داد ، و بزور قانون گندم و جو هفتصد تومانی را در هشتاد تومان ، در مقابل همان اسکناس‌های آبدار خرید وبهمین قیمت و در مقابل همان اسکناس های چارکی صد دیناری ، بآنها فروخت که آقایان متحدین ما ، از این شکلك بازی ها که برای فریب دادن سیاههای افریقای پنجاه سال قبل بکار میبردند ؛ دست بر دارند و مردم را مسخره نکنند ، و حالا که نان مارا به ثمن بخس از دست ما گرفته‌اند و ما را دچار غلا و تنگی کرده‌اند ، وما هم برای مهمان نوازی و قراردادهای دولتی خود بروی خودمان نمیاوریم و ساکتیم ، لامحاله آنها هم ساکت باشند و از این شیرین‌کاریها که در ادوار قبل ، در هوتنتو بکار میبسته‌اند ، دیگر در ایران معمول ندارند !

من هیچ شك ندارم که سیاستمداران کابینهٔ سن‌ژام ، از هرحزبی که باشند از این خرده‌کاریها بی‌خبرند و شاید از این شکل‌ها وگول زنکها که ملت قدیم و قویم ایران را ببازیچه میگیرد ، مشمئز و متنفرهم باشند ، واین هوچی‌گریهای بیمزه شاهکارسیاستمداری اشخاصی است‌که در خدمت دیپلوماسی مستعمراتی عمر گذرانده ، واین خرما نمك‌زنی ها را از لوازم شغل انتشاری خود میپندارند[1] . ما از این آقایان ، که ظاهراً و برحسب مقام خود باید از جنس همان کرسی نشینان کابینهٔ سن‌ژام باشند ، بخصوص آنها که در ادبیات ایران هم وارد بوده ، و درنطق‌های انگلیسی خودبا لهجهٔ شیرین شعرسعدی هم‌میخوانند، منتظر نیستیم که این شوخی های سرد خنك را به بینند ، و با نظرلاقیدی درآن نگریسته ، بگذارند و بگذرند . ملتی که مانند فردوسی وحافظ و سعدی و مولوی معلم دارد ، بااین شکلك ها گول نمیخورد. همه حقایق را میدانند ، و عاملین بدبختی خود را میشناسند . بآنها که با هزارجان کندن وبیخوابی شب، ازاین قماش شاهکارهای انتشاری مبتذل بوجود میآورند میخندند . اگر بخواهم شنیده های خود را از مردم عوام ساده درحین دیدن این تصویرها ، بقلم‌آورم ، با اینکه اکثرآنها نکات بسیار بدیع ادبی عامیانه دارد، ازحدود این کتاب خارج خواهد شد .

ازخواننده عذر میخواهم ، خیلی حاشیه رفتم ، وبقول خودم ازسلسلهٔ حوادث جلو افتادم ، چه کنم ؟ در موقعی مشغول نوشتن این قسمت شده‌ام که متحدین ما مثل این است که میخواهند شرایط ما را در اتحاد با خود فراموش کنند . قطع نظر از روسها که در مقابل مهمان نوازی‌های ما مدعی ما شده، درآذربایجان غوغای کمونیست راه انداخته‌اند،

---

۱ ـ چون دراین وقت مستر بولار سفیر انگلیس در ایران بود من نخواستم بکسی‌که در کشور ما سمت دیپلوماتیکی دارد توهین کرده باشم وگرنه این سیاستمدار مستعمراتی انگلیس برای این شاهکار خنك بیش از این‌ها مستحق بود .

امروز هم چون متقاعد و ازکاربرکناراست دیگرلایق قلمفرسائی نیست .

دو متحد دیگر ما ، آمریکا وانگلیس هم گویا میخواهند ما را تنها بگذارند ، وحرفهائی که درکنفرانس تهران زده‌اند ، ازخاطر ببرند ، وتازه پیشنهاد کمیسیون سه نفری، مرکب ازخودشان ونمایندهٔ روسیه بما میکنند که دراین مدعی تراشی روسها ، که خود هم تصدیق دارند تازه وارد رسیدگی شوند !! دلم پر است و قلم سرکشی میکند ، و تا این ابر های تاریك سیاست از افق کشور ما برطرف نشود ، قول نمیدهم که در اسلوب نوشتن « شرح زندگانی من» تغییری پدید آید .

باری مقصود توضیح اندازهٔ توانائی مالی دولت ایران ، دراواخر کابینهٔ مشیرالدوله عقرب ۱۲۹۹ بود . گفتم دولت ایران در این وقت سه چهار میلیون تومان سرمایهٔ دست نخوردهٔ حاضر درشرکت نفت جنوب داشت ، واز تفسیری که متخصص‌ها از مادهٔ ده فرمان دارسی کرده ، وشرکت هم پذیرفته بود معلوم شده بود که صدی شانزده حق‌الارض ایران در سنوات بعد، لااقل بسالی دوسه میلیون تومان بالغ خواهد شد . سالی یکی دو میلیون تومان هم اصل و فرع طلب روس‌های تزاری بود که بالشویکها بخشیده بودند ، و نمایندهٔ ایران برای عقد قراردادی که یکی از موادآن همین واگذاری میشد ، بجانب مسکو رفته بود. از تعرفهٔ جدید گمرك با انگلیسها هم بشرحیکه خوانندهٔ عزیز درابطال‌الباطل ازآن سابقه پیداکرده است ، بقدریکی دومیلیون تفاوت عایدی پیدا میشد . بنا براین ، گذشته از طلب شرکت نفت ، دولت در حدود سالی هفت هشت میلیون تفاوت‌عایدی مستمر پیدا کرده بود ، که درمقابل آن هنوز خرجی تراشیده نشده ، و در حقیقت بدسترس دولت و قابل مصرف بشمار میآمد و در کمال خوبی ممکن بود با این سرمایه و درآمد مستمر ، تأسیسات جدیدی برای تقویت دولت بکنند ، و آنها را نگاهداری نموده ، بکارهای کشور سرو سامانی بدهند . چنانکه بعدها هم ، مرحوم پهلوی از همین ممرها شروع بکار کرده ، وتأسیسات دولتی و قشونی را لامحاله با ظاهری آراسته پی‌افکنی نمود ، و بودجهٔ پانزده بیست میلیونی را بدویست سیصد میلیون تومان رساند .

اقتصاد عمومی

اوضاع اقتصاد عمومی هم مثل وضع مالی دولتی بهبودیهائی پیدا کرده بود. درایام جنگ بین‌الملل گذشته ، قطع نظرازپولهائیکه آلمان‌ها برای تشکیل قوهٔ ایرانی، یا باصطلاح امروز، ستون پنجم در ایران می‌پاشیدند، مصارف اقامت هفتاد هزار قشون روس ،در سرتاسر شمال ومغرب که بعد ازبرهم خوردن دولت تزاری هم تا یك دوسالی بپول‌انگلیس نگاهداری میشد ، و مخارج پلیس جنوب و پادگانهای انگلیس درخراسان ، و بین سرحد عراق تا قزوین وانزلی که بعد از تمام شدن جنك هم برای کمك باضداد بالشویزم برقرار مانده بودند، ومصارف رفت وآمد قشون ترك که گاهی برای مقابله با خصم خود ، تاتبریز وهمدان هم جلو می‌آمدند ، و مزد و قیمت مصالح ساختمانهای قشونی ، و راه سازی بین همدان وکرمانشاهان و خط بین مشهد و ذزداب (۱۷ میلیون لیرهٔ دوتومانی) و همچنین قیمت خوارباریکه دول انگلیس و روس و ترك از افراد خریداری کرده ، و به خارج از

سرحد ایران برای قشون خود میفرستادند، وبین صد الی دویست میلیون مناتی که روسها بتجار ایران قرض داده ، که موقع دادن یکی پنج شش قران می‌ارزید و با منات یکی پنج شش شاهی سرش هم آمده بود و نیز اسب و یراق وقشون سواره و پیادهٔ روسی که بعد از نفوذ بالشویکی درآنها هریك مرکوب و ساز وبرگ خودرا با چیزهای ناقابل ، حتی با چند سیر کشمش ویك خوشهٔ انگور مبادله کرده ، وبا لباس عادی از سرحد ایران خارج گشتند ، و بالاخره ، لوازم جنگی و زندگانی یکصدهزار قشون که روسها در شرفخانه ، نزدیك تبریز تدارك دیده و واگذاشته و رفته بودند ، چیزهائی بود که افراد ایرانی از آنها استفاده کرده بودند .

ازطرف دیگر ، دول جنگنده مازاد مواد خام ودستکاری‌های اهالی را در ایام جنك بقیمتهای خوب خریداری کرده ، وبواسطهٔ احتیاجات خود ، صدورا کثر کالاها را از کشور خویش مانع شده ، و ایرانیها بفراهم کردن نظیر آنها رفع حاجت نموده ، و از پرداخت پولهائی که در سالهای عادی برای این قبیل واردات مصرف میکردند، معاف شده بودند. تمام این پیش‌آمدها موجب افزایش ثروت عمومی کشور شده بود .

در این دوره ، امتیاز نشر اسکناس با بانك شاهنشاهی ، و سرمایهٔ این بانك مال انگلیسها بود. خوشبختانه ، ما هم با دول‌جنگنده اتحادنکرده بودیم. مثل امروزنبودکه بعنوان همکاری تا بتوانندآب باسکناس ما بسته، وقرض «مرگ‌بابائی» و «وعدهٔ سرخرمن» ازدولت ایران بگیرند ، و در مقابل قیمت اشیاء بخودمان پس بدهند. چون حقه بازیهای وزرای حرام پیشه و تعیین قیمت اجباری برای لیرهٔ کاغذی درکار نبود ، ومعاملات مردم با ارز آزاد صورت میگرفت ناچار قیمت ارز خارجی ، بواسطهٔ زیادی عرضه روز بروز تنزل میکرد ، چنانکه قیمت لیرهٔ‌کاغذی تا نوزده قران هم تنزل کرده بود . باوجود این چون همه کس درمقابل‌کار وکالای خود، پول‌کاغذی خارجی را قبول نمیکرد، دول جنگنده برای رفع حوائج زیاد خود ، مجبور بودند عین پول طلا و نقره با اسکناس ایران ، که بلافاصله در بانك شاهنشاهی ، بهمان قیمت تسمیه‌ای آن قابل مبادله با نقره بود ، خرج کنند . حتی آلمانها برای اینکه تودهٔ اهالی ایران با لیرهٔ عثمانی بیشتر سروکار داشته، و این پول طلا را بهتر از استرلینگ و گینه و امپریال « ده مناتی و پنج مناتی طلا » میشناختند، لیرهٔ عثمانی دربرلن سکه‌کرده ، ودرایران خرج‌میکردند. شایدبازماندگان آنهاکه ازاین لیره‌ها ازآلمانها‌گرفته‌اند ، امروزهم از این پولها در صندوق خود داشته باشند . تمام این عوامل سبب شده بودکه عین لیرهٔ طلای استرلینك انگلیسی ، بیشتر از دانه‌ای سه تومان ، یعنی سی قران نقره داد و ستد نمیشد .

پس تلافی طلاهائیکه ازهزاروسیصدهجری قمری به بعد، براثر ارزانی نقره رواج تجارت خارجی ، بمرور از ایران خارج شده بود ، تا حدی بیرون آمده ، و اثر آن تا اوائل سلطنت پهلوی ظاهر بود. قسمت مهم پیشرفت‌های اقتصادی دولت ایران ، در دورهٔ پهلوی مدیون این پیش‌آمدها و ذخیره شدن یکی دو خروارطلاکه پشتوانهٔ اسکناس بانك

ملی شد ، نتیجهٔ این اوضاع بود . والا ما کجا وساختن راه آهن سرتا سری که همه چیزش با ارز خارجی ساخته شده است کجا ؟

لیره گور و کفنی

قدما رسم داشتند مقداری پول طلای خمس وزکات در رفته‌لای کفن خود که قبلا تهیه کرده ، و اگر حاجی بودند این کفن دو جامهٔ احرام آنها بود ، میگذاشتند که در وقوع واقعهٔ موت بازماندگان برای مصارف آخری آنها در زحمت نباشند .

در بهار سال ۱۳۰۶ شمسی ، سال دوم سلطنت پهلوی که حاجی فخرالملك پدر زنم مرحوم شد ، چون آقایان اردلان پسرهای آن مرحوم همه در مسافرت بودند و یا کسالت داشتند ، کار تشییع و ختم آنمرحوم را من متکفل بودم . استرلینك های گور و کفنی آن مرحوم بچهار تومان و دو قران مبادله و مصرف شد ، و چون مرحوم حاجی فخرالملك اولاد صغیر هم داشت ، رعایت غبطهٔ صغیر طرف توجه من بود ، برای بدست آوردن قیمت واقعی این لیره های طلای انگلیسی ، من خود چند دانهٔ آنرا شخصاً ببازار برده ، و بقیمت چهار تومان و دوقران مبادله کردم .

سیاست داخلی

در این پانزده سالهٔ انقلاب ، هرچندی یکبار حکومتی روی کار میآمد ، و بسلیقه و حساب خود اساسی برای کار پی‌افکنی میکرد ولی هنوز دیوار تأسیسات خودرا بلند نکرده ، پی‌کار خود میرفت و دولت جدیدی جای آنرا میگرفت ، و تأسیسات نیمه‌کارهٔ قبل از خودرا خراب و اساس تازه‌ای پهن میکرد که آنهم در نوبت خودگرفتار بیمهری دولت بعدتر میشد . براثراین وضع مردم احکام هرمن‌الله الحکمی را حقاً بازیچه دانسته ، و نفاذ امرمن‌له‌الامر از سلطنت گرفته ، تاکدخدائی کوچك ترین ده ، از بین رفته و در مقابل اشخاص متنفذ غیر مسؤل که هریك در قلمرو نفوذ مضر خود فعال مایشاء بودند ، بر اعراض و نوامیس حکمفرمائی میکردند ، مضار معنوی و مادی این وضع ازتشریح بی‌نیاز است ، نتیجهٔ آن که پنهان داشتن سرمایه ، و بیکاری ودست تنگی مردمان آرام زحمت کش است ، درتمام شئون اجتماعی هویدا بود ، همه کس درد را می‌فهمید وهمه از دلو جان خواهان حکومت مقتدر فعالی بودندکه بتواند به نفع جامعه از این پیش آمدهای اقتصادی و بهبودی های مالی دولت استفاده نماید .

مردم به تجربه این پانزده ساله دانسته بودندکه نه خیالات واهی و ماجراجویانه و انقلاب طلبانهٔ دمکراتها ، ونه احتیاط و ترس و لرز یا بعبارت ساده‌تر ، بی عرضگی اعتدالیها ، هیچیك کاری پیش نمیبرد و دولت مقتدر و مجلس صالحی لازم است که بتواند بدون طمع و غرض ، قدرت قانون را از پای تخت گرفته ، تا اقصی بلاد و دهات سرحدی کشور جانشین این هرج ومرج نماید. و از بهبودیهای مالی دولت و اقتصاد عمومی بنفع جامعه استفاده کرده ، راههای تازه ای برای انتفاع جامعه باز کند ، و دولت را به

تأسیسات جدید ، بخصوص برای قشون و مهمات نایل کرده . و اساس استقلال کشور را استوار و محکم نماید .

چنانکه بعدها خواهیم دید ، یکی ازجهات کامیابی رضا خان سردار سپه در رسیدن بتاح وتخت ، و تحمل اعمال دیکتاتوری ده سالهٔ اخیر سلطنت او ، براثر همین‌هواخواهی مردم ازحکومت مقتدر بودکه هروقت یاد بی‌قدرتی دولتهای قبل از او میافتادند ، رفتار اورا با همهٔ منکری‌که داشت تحمل میکردند . چنانکه فعلاهم براثر مواجههٔ باحکومت های بی‌قدرت امروزه ، وهرج ومرج این دمکراسی خودمانی ، وطمع ورزی وغرض رانی خواص از همه جا بیخبر ، و عوام فتنه جو ، روز بروز اسف و افسوس مردم ، برحکومت دورهٔ پهلوی زیادتر میشود . و اگر جوانها ، بعد از آرامش بین‌المللی دست و پای‌خود را جمع نکرده ، واساس متقن ومتینی جای این بازی خطرناك نگذارند ، شاید درآیندهٔ نزدیکی مردم روز سوم اسفند را منتهی این بار، نه بفشارنظمیه ، بلکه از روی کمال رضا و رغبت جشن بگیرند ، و بقبول آن وکیل موقع شناس « چراغ دست گرفته پی پهلوی بگردند .» ولی من بآنها قول میدهم هرقدرهم بگردند نظیر اورا ، نه از حیث اخذ وطمع ونه ازحیث هوش و فعالیت وپشتکار پیدا نخواهند کرد .

شاید بنظر میرسید، که اوضاع سیاست خارجی ایران خوب نباشد.

سیاست‌خارجی

از یکطرف ، قرارداد وثوق‌الدوله اگر چه عملا از اجرا افتاده و وزیر خارجهٔ انگلستان الرحمن فاتحهٔ آن را هم خوانده است ولی هنوز کابینهٔ محافظهٔ کار انگلیس ، در جان دادن بآن پا فشاری میکند . و از طرف دیگر ، وعدهٔ مسالمت بالشویکها ، اگرچه سفیر ایران را با بازوی گشاده پذیرفته‌اند ، و سببی ندارد که دبه دربیاورند ، ولی هنوزبه نتیجه نرسیده ، طبعاً از این حیث هم نگرانی در کار است .

گذشته ازاینها ، وجود کشتیهای روس درآبهای انزلی ، که‌گاهگاه بداخله هم نفوذ کرده ، وکمکهائی بیاغیان دولت ، یعنی متجاسرین میرسانند و متحاسرین که در انزلی نشسته وبا خالی ماندن رشت ازقوای دولتی ، هرساعت احتمال هجوم آنها باین شهرمیرود وعدهٔ چند هزار نفری از قشون انگلیس که از قزوین تا منجیل موقع گرفته ، وبحساب خود ، پشت سر آتریاد رشت راکه تا آقا بابا عقب نشینی کرده است ، دارند ، وبخوبی پیداست‌که اگر بالشویکها ازکشتی‌های خود خارج شوند و با متجاسرین متحداً به‌آتریاد رشت حمله نمایند ، انگلیسها برحسب عادت خود، جا خالی خواهندکرد ، و راه تهران را برای بلشویکها باز میگذارند ، نیز چیزهائی است‌که مایهٔ نگرانی میباشد.

ولی باطن امر غیراز اینهاست .کابینهٔ محافظه‌کار انگلیس ، اگرچه خیلی خواهان ماسادن قرارداد است ، ولی ملت انگلیس با اساس امپریالیزم ضدیت میکند و دولت هم نمیتواند برای تقویت این قرارداد اعمال زور کند ، و از بین رفتن دسته گلی‌که آقای

وثوق‌الدوله باب داده بودند ، حتمی است . بطوریکه دولت انگلیس بفکر تجسس راه دیگری برای سدکل دیوار، ازسمت ایران وجلوگیری ازنفوذ بالشویزم بهندوستان افتاده است، که اگروسیلهٔ دیگری بدست بیاورد، حاضراست از قرار داد وثوق‌الدوله صرف نظر نماید . ایجاد روابط مسالمت آمیز بین ایران و روسیه هم ، چندان تشویشی ندارد ، و مسلماً قرارداد دوستی بین ایران و شوروی منعقد و این روابط بین دولتین برقرار خواهد شد. اما لنگرانداختن بالشویکها در ساحل انزلی ، از موضوع اولیپیانف هم که بگذریم، اگربرای بیرون‌کردن انگلیسها از ایران نباشد، برای وادار کردن دولت ایران بعقد قرارداد دوستی است که سفیر ایران برای عقد این قرارداد بمسکو رفته . و همینکه بالشویکها از این موضوع مطمئن شوند ، فوراً سواحل ایران را ترک خواهندگفت .دلیل این پیش‌گوئی هم ، بیکارماندن دوسه ماه اخیر آنها است ، که اگرمقصود سوئی داشتند، دراین چندماهه حرکتی بسمت خشکی میکردند، و شهربی‌مدافع‌رشت را اشغال مینمودند.

دولت بلشویك که اعیان و اشراف و چنونیکها و افسران و ملاك وکارخانه‌داران ، یا بعبارت مختصر ، طبقهٔ ممتاز روسیه را ازبین برده ، و بریاغیان ومدعیان داخلی مانند کلچاك ودنیکن وورانگل فایق آمده، ودولی راکه منشویکها ازکشور عظیم روسیهٔ تزاری تأسیس‌کرده ، وبآنها استقلال داده بودند، بتصرف درآورده ، وحدود حکومت بالشویکی را بحدود روسیهٔ سابق رسانده بود ، دیگر طالب زیاد کردن مدعی نبود و می خواست تشکیلات بالشویکی وتأسیسات حکومتی‌خود را قرص وقائم ،وملت روس‌را برای پذیرفتن این طرز، که تحلیل بردن آن برای افراد ، ولو روسهای مطیع و زحمت‌کش بره هم باشندکارآسانی نبود ، مهیا نماید. پس حاضرنبود دردسر تازه‌ای برای خود ایجاد کند،و شاید اگر انگلیسها در قزوین و منجیل اجتماع نمیکردند ، و چماق نشان نمیدادند ، این چندکشتی را هم بآبهای ایران نمیفرستاد . یا اگرقضیهٔ اولیپیانف را مطابق با واقع بدانیم آنهارا درآبهای انزلی نگاه نمیداشتند .

انگلیسها که بهیچوجه در ایران ماندنی نبودند ، زیرا با وجود کسادی بازار امپریالیزم ، و حاضر نبودن ملت انگلیس در پرداخت این قبیل مصارف دیر یا زود باید ایران را ترک‌گویند ، و پلیس جنوب را هم جمع کرده ، واین‌گوشهٔ مملکت ما را هم‌آرام بگذارند و بالمره دست‌از للگی ما بردارند.

حال دولت ایران در اینوقت ، درست بر عکس ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ قمری) و موقع انعقاد قرارداد و منطقهٔ نفوذ شده بود . درآن دوره ، دو رقیب از ترس تجاوز دیگری بحدود اصلی خود، خطی‌وسط ایران کشیده ، وبواسطهٔ همین خط هریك از دولتین، دولت ایران را درمنطقهٔ نفوذ خودبی‌قدرت میخواست . ولی حالاکه بواسطهٔ وقایع اخیرروسیه آن خط‌کور شده است ، هردوطرف بازهم از ترس یکدیگر ایران رادولت مقتدر ومستقل میخواهند ، دولت روس بالشویك میخواهد از تصدیع انگلیس که هرروز از خاك ایران بدشمنان طرز جدید کمك میرساند، و مانع پیشرفت تشکیلات و تأسیسات بالشویکی‌است

آسوده شود ، و انگلیس هم مایل است که ایران بتواند جلو بالشویک هارا گرفته ، و از نفوذاین طرزحکومت بهندوستان و بین‌النهرین مانع گردد . پس هردو رقیب طالب استقلال وبخصوص قدرت دولت ایرانندکه ، بتواند در حدود و ثغور خود ، نظم و نسقی بر قرار کرده ، بین آنها حائل شود . پس اگر دولت عاقل با احتیاطی درایران باشد ، بخوبی میتواند با سیاست موازنه مقصود طرفین را بدون افراط و تفریط حاصل کند و کارمملکت خویش را پیش ببرد .

نمیتوانم معتقد شوم که مشیرالدوله متوجه وضعیت مالی دولت و اقتصاد عمومی و سیاست داخلی و خارجی کشور بطوریکه در این ده صفحه تشریح شد ، نبوده ونمیدانسته است که مقتضی حکومت مقتدر موجود و مانع مقصود است . زیرا در آن روز ها بواسطهٔ آزادی مطبوعات ، این چیزها را هرجوجه سیاست بافی میدانست و حتی روزنامه‌نگاران هم که درآن دوره ، مثل اکثرآنها درامروز سیاستمداران دیمی بودند ، در این موضوعات قلم فرسائی میکردند. وطن‌پرستی وکشوردوستی مشیرالدوله هم قابل‌تردید نیست ونمیتوان معتقد شدکه بواسطهٔ کم وکوتاه داشتن این مکرمه ، باستقلال و ترقی کشور بی‌علاقه بوده است. پس جهت این خالی کردن شانه ازکار ،آنهم دراین مومع که ایران محتاج بفرستادن بهترین اسبهای عربی خود بمیدان سیاست بود چه بوده‌است ؟

اگر مشیرالدوله زنده بود، با سوابقی که با اوداشتم باو مراجعه میکردم وسبب این کناره‌گیری بیموقع را میپرسیدم، وجوابهای اورا عیناً دراینجا میاوردم . ازآن مرحوم میپرسیدم که خودرا برای چه روز کشورمیخواستی ذخیره کنی؟ جنابعالی رفتید که کی‌جای شما را بگیرد ؟ وکشتی کشور را با این باد وطوفان ، بساحل مراد ومنزل مقصود برساند؟ مستوفی‌الممالك ؟که با وجودشهامت ذاتی ووطن پرستی و بی طمعی و بیغرضی ، پرحرف وکم‌کار و مهمل بود ؟ یا فرمانفرمای آپاردی‌پاچه ورمالیده که اگر برای خواندن‌فاتحه سر گورپدرش میرفت،تا چندتا سقط پاره به‌جیب نمیزدبرنمیگشت؟ یا سپهسالارر(خلعتبری) عصبانی‌که بهیچ صراطی مستقیم نبود ، و به پفی مشتعل و به تفی خاموش میشد ، و از راه جاه طلبی هرروز بصورتی درمیآمد؟ یا بالاخره سپهداراعظم گیلك بیچارهٔ بیسوادبی‌حواس که حتی املای لقب‌خودرا هم نمیتوانست درخاطر بسپارد ، و در نوشته‌جات اداری «اعظم» را «اعزم» میکرد[۱]

---

۱ . پسرعموی عزیزم آقای حسنعلی مستشار ، میگوید : مستشار نظام گرکانی، یکی از کارکنان دفتری وزارت جنگ ، برای من نقل کرد . که در هنگام فوت شعاع‌السلطنه ، پسر مظفرالدین‌شاه آقای سپهدار اعظم مرا احضارکرده ، امر دادند راجع بمجلس ختم آنمرحوم که درمسجدشاه‌گذاشته میشد شرحی مسوده‌کنم‌که در روزنامه اعلان‌کنند. من شرح لازم رانوشتم وباحترام متوفی هرجا باسم شعاع‌السلطنه رسیدم ، «شاهزادهٔ اعظم» را جلو اسم او گذاشتم ، و بایشان تقدیم کردم. بعداز ساعتی مرا خواستند . مسوده را برای پاکنویس بمن دادند ، دیدم اصلاح ایشان منحصر باین بوده‌است‌که «اعظم» های مرا «اعزم»کرده‌اند . العهدةعلیه .

شاید آن مرحوم بمن جواب میگفت ، که در آن روز ها مأمورین نظامی و سیاسی انگلیس در ایران ، از قرارداد وثوق‌الدوله مأیوس شده ، و چارهٔ دور کردن بالشویکها ازایران وبستن کل دیوار کذائی را ازسمت ایران به برپاداشتن کودتا وتراشیدن دیکتاتور در ایران تشخیص داده ، وبقدری دراین زمینه پیش رفته بودندکه ممکن نبود ، برگردند و از خرشیطان پائین بیایند . دراین روزها ، تمام حواس مأمورین آنها معطوف بدو امر بود، یکی تولیدمانع برای عقد قرارداد دوستی بین ایران وروسیه ، و دیگری برپاداشتن وقایعی که شب سوم حوت ۱۲۹۹ اتفاق افتاد . آنها کسی را میخواستند که دانسته ، یا ندانسته در این دوموضوع کمك آنها باشد . من هم آنشخص نبودم و آب ما از یك جوی نمیرفت ، و من برای حفظ حیثیت خود ناگزیر بودم باَبرومندی از کار خارج شوم .

کابینهٔ سپهدار اعظم

چند روز بعد از استعفای مشیرالدوله ، بموجب دستخط شاه آقای سپهدار اعظم رئیس‌الوزراء شد ، و بقول خودش مشغول مطالعه در تعیین افراد همکاران خود گـردید . ولی آقای رئیس الوزراء ، نمیتوانست عده‌ای برای همکاری با خود جمع‌آوری ، وکابینهٔ خود را معرفی کند . بعضی زیر بارکار نمی‌رفتند . برخی را اونمی‌پسندید ، پاره‌ای هم بودند که اورا نمی پسندیدند . البته دست آنهائیکه بفکر برپا داشتن‌کودتا بودند ، نیز دراین دیرکامیابی بی‌مداخله نبوده است . زیرا هرقدر کابینه دیرتر معرفی میشد، آنها مقدمات کار را بهتر ، و بی‌موی دماغ تر تدارك میدیدند .

اما مردم ، همه درحیرت بودندکه دراین موقع که بالشویکها با کشتیهای خود در سواحل لنگرانداخته‌اند ومتجاسرین درانزلی هستند، و آتریاد رشت هم این شهرسرحدی را خالی ، و بلامدافع گذاشته ، و تا آقابابا بسمت منجیل عقب نشینی کرده است ، وسفیر ایران هم درمسکو مشغول مذاکرهٔ عقدقرارداد بود وحاجت بدستور دارد ، اینقدر مطالعه برای چه‌لازم است ؟ چرا این‌آقای بزرگوار تکانی بخود نمیدهد ، وکابینهٔ خود را زودتر معرفی نمیکند . تا لامحاله سایر همکاران او کارها را روبراه کنند .

تنازع چندین عامل بر معمول واحد

در کشورماچون حزبی که اکثریت حسابی داشته باشدموجودنیست همیشه انتخاب رئیس‌الوزراء ها با بلوك صورت میگیرد و راضی کردن احزاب جزء بلوك کارمشکلی است . زیرا «هیچ وقت‌گربه برای رضای خدا موش نمیگیرد» وهرحزبی شرکت خودرا دربلوك مشروط به نظر داشتن درنقاط حساس کار ها میکند . اگر مثلاً انتخابات درپیش باشد ، همه میخواهند وزیر داخله از افراد آنها باشد ، و اگر اجازهٔ صدور و ورود کالا در دست دولت بود ، وزارت بازرگانی و پیشه و هنر طرف توجه واقع میشود . وزارت مالیه چون « سرش بوی آرد میدهد[1] » همیشه خواهان زیاد دارد . آقای

---

۱ - یعنی تازه از آسیا آمده و نـزد او آرد هست و کنایه از صاحب حل وعقد بودن و بخصوص در دست داشتن ماده وپول است .

رئیس الوزراء هم همیشه یکی دو سه نفر را دارد ، که نسبت باو مثل آستر ورویه و عضو لاینفکند و بالتبع باید بااو باشند . آنهائی که پیستون خارجی دارند ، نیز براین جمله افزوده میشوند . این است که رئیس الوزراءها بخصوص اگر اهل اصول مسلم نباشند و یا خودمانی بوده ، و جا سنگینی آنها جلو تقاضاهای حزبی وفردی را نگیرد ، همیشه گرفتار دیرکامیابی در انتخاب افراد وزراء میشوند .

حجاره بلاش عصفوره بفلس

شخصی از عربهای عراق که با وجود ماندن زیاد در ایران هنوز هم فارسی را نمیتوانست درست حرف بزند و جز روابط تمام کلماتش درفارسی گوئی همان عربی دیمی عراقی بود ، عادت داشت که هروقت بدستهٔ گنجشکی برمیخورد ، سنگی از زمین برمیداشت وبسمت این حیوانهای زیبا که درحال اجتماع ، بازیهای دلپذیری دارند پرتاب وجمعیت آنها را متفرق میکرد. روزی بگردش رفت . درتفریح هم دست ازعادت خود برنمیداشت، و سنك بهگنجشکها میپراند . رفیق همراهش باو گفت : « مولانا چرا عبث بخود زحمت میدهی و « مهرهٔ کورنخ میکنی ؟ » ازوقتیکه من با توام ده بیست بار این عمل بی‌نتیجه‌را تکرار کرده‌ای ، بدون اینکه ازسنگهای تو یك پر ازگنجشکها افتاده باشد ! عرب طماع جواب گفت : « حجاره بلاش عصفوره بفلس. » سنك قیمتی ندارد ، ولی اگر گنجشك بیفتد باپول مبادله میشود . مردم کشورما هم برای رسیدن بکارهای دولتی ، اصل مسلم « حجاره بلاش عصفوره بفلس » همان عرب طماع را بکار می‌بندند . تقاضا کردن و توصیه آوردن و پیستون تراشیدن زحمتی ندارد ، ولی اگر بکار رسیدند ، پول ومقام و همه چیزاست .

در رسیدن بمقام وزارت که بالاترین کارهای دولتی است ، نیز همین اصل مسلم در کار است . همین که یکی رئیس‌الوزراء میشود ، بخصوص اگردفعهٔ اولش بوده وسلیقهٔ او در انتخاب همکارهای وزارتیش معلوم نباشد ، همهٔ مردم براو هجوم‌آورده برای احراز مقام وزارت ، وسائل عجیب اتخاذ میکنند .

از این نامه‌ها مجموعه‌ای ترتیب بدهید !

چنانکه از جلد دوم ، صفحهٔ ٤١٩ خوانندهٔ عزیز سابقه دارد ، من تصمیم داشتم ، در اوایل سال جاری ١٣٢٤ متقاعد بشوم ، و چون آخرین خدمتم در وزارت کشور بود ، تقاضای باز نشستگی خود را باین وزارت خانه فرستادم . وزیر کشور و رئیس‌الوزراء یکنفر و دارای دو شخصیت بود . وقتی نامهٔ وزارت کشور را که علی‌الرسم برای تصویب حقوق بازنشستگی که باید بهیئت وزراء پیشنهاد شود ، نزد آقای رئیس‌الوزراء (ببخشید آقای نخست وزیر) بردند، که مثل وزیر کشور امضاء کرده ، بهیئت وزراء ببرند . ایشان نامه را امضاء نکرده گفته بودند : من میخواهم فلانی را ملاقات کنم . ولی من که برای گرفتن‌کار هیچوقت در پیش اطاقی وزراء انتظار نکشیده بودم ، برای موقع تقاعد بطریق اولی نمی‌خواستم خود را باین زحمت بیندازم . ازطرف دیگر ، رئیس الوزراء هم مرد شریفی بود که رد این تقاضای او خلاف انسانیت و مروت

بود. خلاصه این که تا من بخود جنبیدم؛ وخواستم بملاقات ایشان بروم کابینه سقوط کرد. مدتی بحران درکار بود. من در اوقات بحران، بتوسط معاون وزارت کشورکار ارسال نامه راجع به‌تقاعد خود را پیش بردم . درهیئت وزرائی که بعد روی کارآمد ، تقاعدم تصویب شد . بعد از مدت کمی ، باز همان رئیس‌الوزرای سابق مجدداً رئیس‌الوزراء شد . چون تقاعدم تصویب وکابینه هم تعیین شده ، و «بی‌طمع بودن سلام روستائی[1] » کاملا محرز بود، ملاقات این مرد شریف دیگر مانعی نداشت . بملاقاتش رفتم . مرد بزرگوار ، درضمن صحبت خیلی از زحمتی که هجوم اشخاص برای نیل بمقام وزارت ، باو داده بود شکوه کرده ، گفت : این روز ها وسیله تازه‌ای هم بر وسائل سابق افزوده شده ، و آن نامهٔ درخواست وزارت است . در این چند روزه ، در حدود صد تقاضا نامهٔ همکاری برای من نوشته‌اند . یکی ازآنها را در جیب داشت . بمن نمود. مؤمن نویسندهٔ نامه ؛ ازتحصیلات و اطلاعات و طرز فکر خود برای‌کارهای دولتی ، قلم فرسائی کرده ، ازمواجب واستفادهٔ اتومبیل وزارتی‌هم استعفاء نموده،وهمچو وانمودمیکرد که قربةالی‌الله میخواهد وزیرشود.

نشانی محل و اسم ورسم خود را هم با تمام حروف نوشته ، وذیل آن را امضاءکرده بود . با وجود این ، اگر یکی از همسایه‌های خانه‌های سر چشمه ما نبود ، من او را نمی‌شناختم . زیرا خیلی ازاین‌کار بدور، وشغل فعلی او دلالی ومعلوماتش زبان انگلیسی، و سابقه‌اش مترجمی امریکائی های مالیه در دورهٔ اول میلیسپو است . از نخست وزیر پرسیدم ؟ مگر شما با این شخص سابقه ای داشته‌اید ؟ گفت : بهیچوجه ! مضمون باقی نامه‌ها واسم ورسم صاحب‌آنهاهم همین‌طورها است ومن هیچ يك ازنویسنده‌ها را نمی‌شناسم، سهل است ، از کسانی‌هم که با من سرو کار دارند هیچ کس آن‌ها را نمی شناسد . بایشان عرض‌کردم : از این نامه‌ها مجموعه‌ای ترتیب بدهید ، چیز خیلی با مزه‌ای خواهد شد. منتها برای طبع‌آن ، امر بدهید امضاها و نشانی‌های‌آن را برمز بگذارند ، که حسرت‌ـ الوزراءها در نزد نزدیکان خود هو نشوند و یقین بدانید که این مجموعه خیلی خواننده پیدا خواهد کرد . ایشان فرمودند : فعلا آن‌ها را در محفظه‌ای نگاه داشته‌ام ، تا بعدها کتابش کنم[2] .

اگرچه چنان که میدانیم درموقعی که سپهداررئیس‌الوزراء شد، مجلسی درکارنبود، که برای تعیین تمایل آن احتیاجی به بلوك سازی داشته باشند ولی ، چون اصول مسلم

۱ـ روستائی‌ها واقعاً این خلق عدم مزاحمت را کاملا دارا میباشند و تا حاجت مبرمی نداشته باشند نزد ارباب و مباشر نمی‌آیند . بطوریکه مثل معروف : « سلام روستائی بی‌طمع نیست . » کاملامطابق با واقع ومورد استعمالش موقعی است که‌کسی خدمت رسیدن و سلام عرض کردن را مقدمه برای حاجت قراردهد .

۲ـ درروزنامه خواندم‌که دراین روزها ، زمستان ۱۳۳۸ ،که تعیین سناتورهای انتصابی از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در میان بوده است سیصد فقره عریضهٔ در خواست این مقام به‌دفترمخصوص شاهنشاهی رسیده است !که ایران اینقدر رجال درخورسناتوری داشته است ومن‌کور باطن ازآن بی‌خبربوده‌ام ؟ !!

آزادی رعایت میشد ، روزنامه‌ها هم آزاد بودند و بدون رضایت ضمنی سران آزادیخواه ، کسی رئیس‌الوزراء نمیشد . این بود که با نبودن مجلس هم بازهمان سعی و مجاهدت ، از طرف احزاب وبخصوص سردسته‌ها ، برای چپاندن پارتیهای خود درکار بود . بنابراین . قسمتی از این معطلی رئیس الوزراء و عدم کامیابی او نتیجهٔ ملاحظات و رقابتهای حزبی وجاسنگین بودن سپهداراعظم بشمارمیآمد .

عزل استراسلسکی

ولی تشکیل نشدن کابینه ، مانع آن نبود که آقای رئیس‌الوزراء در تاریخ هشتم عقرب درضمن بیانیهٔ خود ازوخامت اوضاع کشور ، و پیچیدگی‌کارهای عمومی باکلمات واصطلاحات غیرمأنوس وتعبیرات غیرعادی ، قلم فرسائی کرده ، وافکار عامه را بیشتر مغشوش کند ، وچون اضداد او شهرت داده بودند که تعیین این رئیس الوزراء برای تجدید اجرای قرارداد است ، شرحی هم راجع به‌بی‌اصلی این انتشارات در پایان مشروحهٔ خود بقلم‌آورده و انفصال استراسلسکی راآنهم بامر اعلیحضرت شاه، باطلاع عموم رسانده بود . پس از چند روز افسران روسی دویزیون قزاقخانه هم بروز فرماندهٔ خود ، مبتلا گشته ، کلا از خدمت خارج شدند . و ریاست دویزیون قزاق بسردار همایون ، نوهٔ قاسم‌خان والی رسید . این قاسم‌خان که والی گیلان بوده ، همان است که نقش دوشاه و دو بی‌بی و یك آس را نقش مغلوب نشدنی میدانسته ، و درپنجاه سال قبل‌آس بازهای دوره این نقش را قاسم‌خان والی موسوم‌کرده بودند . نمیدانم پوکربازهای امروز این تسمیه را کماکان دارند ، یا تجددآنرا هم عوض کرده است .

عزل سرکرده و افسران روسی ؟ آنهم بامر شاه ؟ ! اگر آنها گناهی مرتکب شده بودند ، چرا رئیس‌الوزرائی مثل‌مشیرالدوله عزل‌آن‌هارا تصویب نکرده، بلکه برای همین اختلاف نظر استعفا نمود ؟ اگر تقصیرکار نبودند چرا اول اقدام رئیس الوزرای جدید ، قبل‌از هرکارحتی تعیین وزرای‌کابینهٔ‌خود، معزول‌کردن آنهاست، سهل‌است، دستخط شاه هم در این باب صادر شده است ! توضیح مطلب بقراری است که خوانندهٔ عزیز ذیلا توجه میفرمایند .

انگلیس‌ها میخواستند وانمود کنند که عقب نشینی بی دلیل آتریاد رشت بآقابابا ، بر اثر دستور این سر کردهٔ روسی بوده است . شاید در ضمن بدشان هم نمی‌آمده ، که استراسلسکی را بالشویك هم‌قلم بدهند. در صورتیکه بزودی خواهیم دیدکه این عقب‌نشینی، بموجب دستور غیررسمی و دوستانهٔ مأمورین خودشان بروسای ایرانی قزاق بوده ، که اولا برای برپا داشتن کودتا ، آتریاد رشت راکه برای اینکار در نظرگرفته بودند ، بشهرتهران ومحل‌کودتا نزدیك‌تر کنند، و ثانیاً تقصیر این عقب نشینی بی‌جهت را بگردن روسها واردکرده ، و باین گناه آنها را از کار خارج نمایند تا کودتاچی‌های ایرانی در آینده ، بی‌موی دماغ بتوانند منویات‌آنها را در زمینهٔ‌کودتا بی‌سروصدا انجام دهند .

شاید مشیرالدوله هم ازهمین راه بمقصود اصلی آنها ، یعنی فکر برپا داشتن کودتا

پی برده ، و استعفا نموده باشد. زیرا اگر غیر از این تصور کنیم، باید یا این رئیس‌الوزرای وطن پرست را طرفدار بالشویکها بدانیم ، یا او را مردی گاه گیر و غیرجدی و بوالهوس بشماریم . در صورتیکه مشیرالدوله از این هر دو ذمیمه کاملا بدور بوده است . گر چه ممکن است دور نرویم و بگوئیم مشیرالدوله حس کرده بوده است که پافشاری انگلیس‌ها در عزل این روسهای تزاری برای آنست که در آیندهٔ نزدیکی افسران خود را بجای آنها پیشنهاد کنند ، و اینهم حقاً مخالف سیاست موازنهٔ منفی او بوده ، و یا بی جهت استعفا داده باشد .

اما شاه چرا راضی باین امر شده ، و میل انگلیسها را برعقیدهٔ رئیس‌الوزرائی مثل مشیرالدوله ترجیح داده است ؟ برای اینکه ، انگلیسها اقامت قشون خود را ، بین منجیل وقزوین ، فقط برای نجات ایران از حملهٔ بالشکویها وانمود میکردند و شاه هم بواسطهٔ بی‌اطلاعی از کنه قضیه ، آنها را مدافع پای تخت ، و بنابراین مدافع تاج و تخت خود میدانست. همینقدر که آنها اطمینان میدادند که بموجب اطلاع خدشه ناپذیر دانسته‌اند که سبب این عقب‌نشینی بی‌دلیل افسران روسی بوده‌اند کافی‌میشده است که مقاومت مشیرالدوله را از راه اشتباه بداند ، و بعد از استعفای او دستخط اخراج آنها را برئیس الوزرای جدید صادر نماید .

درهرحال استراسلسکی که در قزوین بود ، امر سپهدار را در باب تحویل دویزیون بسردار همایون دریافت ، واطاعت کرده ، فوراً از راه بغداد ازایران خارج شد . و همین خروج بدون هیچ اعتراض او دلیل دیگری برای مطالب سابق الذکر است که انگلیس‌ها با تهدید وتطمیع خود ، مانع شده باشندکه مبادا سرکردهٔ روس به‌تهران‌آمده ، بیگناهی خود را ثابت کند ، ودرضمن محاکمه ، روابط افسران انگلیسی باافسران ایرانی آتریاد رشت وراز کودتا برملا وافشاگردد وآنچه رشته‌اند پنبه شود[1] .

تشکیل کابینه وکمك دولت بابن سبیل‌های رشتی

بالاخره ، بعد از نوزده روز بحران ، در ۲۲ عقرب آقای سپهدار کابینهٔ خود را بهرجان کندنی بود تشکیل و بشاه معرفی نموده ، و رسماً وارد کار شد . هیئت دولت جدید بـاید خط مشی خود را باطلاع عموم برساند . باز هم آقای سپهدار موقع گیر آورده ، در این بیانیهٔ خود که بمنزلهٔ مرامنامهٔ هیئت وزراء بود ، تا توانست بااصطلاحات نچسب، ازوخامت اوضاع ضجه و مویه راه انداخت، وبا تعبیر ات عجیب خود توی دل مردم را خالی کرد .

نمیدانم ، چه روز ولی در همین روزهای اولیهٔ تشکیل کابینه بودکه متجاسرین که تا اینوقت ازتعرض بشهر بی‌مدافع رشت خود داری‌کرده بودند ، باین شهروارد شدند . مردم این‌شهر که ورود این هم ولایتی‌ها را مقدمة الجیش بالشویك‌های ساحلی دانستند ، اکثر شهر راخالی کرده ، با وسائل ناقص ، حتی پیاده بجانب تهران راه افتادند . ورود

۱ـ اقتباس از مثل معروف « هرچه رشتم پنبه شد » است کـه عوام در موارد ناکامیابی بکار می‌بندند .

این عده بپای تخت ، واغراقات گیلکی آنها که برای حق بجانب کردن خود دراین فرار بکار مـی بستند ، افکار مردم تهران را که از بیانات رئیس الوزراء مغشوش شده بود مغشوش‌تر کرد .

ولی برای رئیس الوزراء شغل شاغلی پیدا شد و آن اظهار همدردی با همشهریان بود که بالاخره مجبور شدند بپاره‌ای از آنها از خزانهٔ دولت ، و از اول پولیکه برسم علی الحساب از بابت طلب دولت از شرکت نفت جنوب گرفتند ، بعنوان قرض بدهند ، زیرا واقعاً بعضی از این بیچاره‌ها با داشتن همه چیز در شهر خود در تهران این سبیل بودند .

سفارت هم بکساد بازار امپریالیزم انگلیس اعتراف میکند

ده دوازده روزی از تشکیل کابینه گذشته ، وشاید مقارن رسیدن اولین تلگراف مشاورالممالك، متضمن شانزده مادهٔ طرح قرارداد دوستی بین ایران و شوروی بود که سفارت انگلیس شاهکاری بخرج داد ومراسلهٔ پرمعنا ولی میان خالی یابعبارت ساده‌تر گیج کننده‌ای بدولت ایران داد :

دراین‌نامه، اولا تقاضا کرده بودند دویزیون قزاق تحت فرماندهی افسران انگلیس درآید، وثانیاً اطلاع میدادندکه نظر به‌اعتراضاتی که از طرف مجلس مبعوثان ملت بروبهٔ دولت انگلیس شده است ، دولت انگلیس پرداخت ماهی سیصد و پنجاه هزار تومانی راکه بطور مساعده از بابت دو میلیون قرض میپرداخت دیگر نمیتواند ادامه دهد . و قشون خود را هم باید از ایران خارج نماید ، و از همه مهمتر ذیلی بودکه با کمال مهارت بآن اضافه کرده ، نوشته بودندکه اگر دولت ایران مایل نباشد با ما دوستی کند و از ما مساعدت نخواهد ، ما هم غنیمت شمرده خود را کنار می‌کشیم .

دریافت این مراسله ، بخصوص ذیلی که بآن بسته بودند ، چنان دست وپای سپهدار را درهم ، و او راگیج‌تر کردکه بیچاره گیلك مرد دریافت مواد پیمان دوستی با روسیه راکه تازه از مسکو رسیده بود ، شاید عمداً فراموش نمود ، و برای حل معمای تعیین خط مشی دولت چاره‌ای جزتوسل بمجلس مشاورهٔ عالی ندید . بشاه عرض کرد . شاه هم این فکررا پسندید . درششم قوس ، جلسهٔ مشاورهٔ عالی ، مرکب ازوکلای حاضرمجلس‌آینده، وعلماء ورجال و سران آزادی خواه تشکیل گردید . و حتی برای ابهت مجلس شاه را هم جهت افتتاح جلسه ، ازفرح‌آباد بشهرآوردند .

جلسهٔ مشاورهٔ عالی

نطق افتتاحیهٔ‌شاه ، دراین جلسه. (ششم قوس ۱۲۹۹) مثل نطقهای پادشاهان در اینگونه موارد ، فقط حاوی سبب انعقاد این مجلس ودرذکرهمین سبب هم کوتاه‌بوده وجز کلیاتی راجع باهمیت داشتن مطالبی‌که حضار بعدها باید ازآن اطلاع حاصل نمایند ، چیزی نبود، حتی جزئی‌اشاره‌ای هم بموضوع نداشت .

حضار از نطق شاه که چیزی نفهمیدند و اعلیحضرت بفرح آباد تشریف بردند. ببینیم حضرت اشرف سپهدار اعظم چه میفرمایند؟ شاید از بیانات ایشان چیزی دستگیر حضار بشود.

نطق آقای رئیس‌الوزراء از نطق شاه هم کوتاه تر بود، و بیان موضوع را یکسره بمشروحه‌ای که ادیب‌السلطنه معاون ریاست وزراء، (جناب آقای حسین سمیعی) در دست داشت احاله مینمود.

سابقاً بضجه مویه‌های این نخست وزیر، در بیانیه‌های خود اشاره کرده‌ام، مشروحهٔ امروزهٔ او که بوسیلهٔ معاون ریاست وزراء قرائت شد، بقلم مرد ادیبی مانند آقای حسین سمیعی، و شاهکاری از اغراق در مشکلی امور بوده، و مخصوصاً دراغتشاش بالشویکها (؟) در نواحی شمال، و عدم توانائی دولت در جلوگیری از آن داد فصاحت وبلاغت داده شده، و آخرالامر بما نحن فیه یعنی مراسلهٔ سفارت انگلیس، رسیده و عدهٔ قرائت عین آنرا که باید بلافاصله شروع شود، دادند. ولی آقای نخست وزیر میخواست نگذارد مراسله قرائت شود، و بعد از قرائت مشروحه که بتوسط ادیب السلطنه انجام شد، چند کلمه‌ای ایراد، و فرمودند خوب است آقایان کمیسیونی تعیین نمایند که مراسله، در آن کمیسیون قرائت شود، و این بعد از تقاضای مجدانهٔ حضار بود که راضی شدند اصل مراسله قرائت گردد.

پس از قرائت مراسلهٔ سفارت نصرالملك (جناب آقای حسنعلی هدایت) در تکمیل مشروحهٔ نخست وزیر و توضیح مراسله، شرحی که البته بیشتر آن راجع به تشریح وخامت اوضاع، و بیچارگی دولت و استمداد فکری از رجال و نمایندگان ملت برای تعیین خط مشی دولت بود، ایراد نموده، درخالی کردن توی دل حضار آنچه سعی داشتند بکار بستند. ولی حرفی از شانزده مادهٔ ارسالی مشاورالممالك بمیان نیاورده حتی بعد از پرسش یکی از حضار هم گفتند اطلاعات کافی دراین باب نداریم. درصورتی که این شانزده ماده دو روز قبل (روز ٤ قوس) بوزارت امور خارجه رسیده، وحتی وصول آن را روزنامه‌ها هم اجمالا در قسمت اخبار خود بطور «میگویند» نوشته‌اند.

از این جمله معلوم میشود که اکثریت اعضای کابینهٔ آقای سپهدار طرفدار سیاست یکطرفی بوده، و میخواسته‌اند با این اغراقات خود در خطر نفوذ بلشویزم و عدم توانائی دولت در جلوگیری آن از مجلس مشارهٔ عالی چیزی بشنوند، وآن را مستمسك کرده وخود را مثل زمان وثوق‌الدوله یکسره بدامان انگلیس انداخته، و از روسیه بالمره صرف‌نظر کنند، و شاید قرارداد کذائی وثوق‌الدوله را هم بر ملت تحمیل نمایند. و الا دلیل نداشته است، که تا این اندازه مردم را از بلشویك‌ها که در ساحل انزلی هستند، و ازمتجاسرین که فقط در رشت نشسته و جرئت جلوآمدن ندارند ترسانده و آنقدر در وخامت اوضاع کشور راه اغراق بپیمایند. مقارنهٔ تاریخ مراسلهٔ سفارت انگلیس، با وصول شانزده مادهٔ ارسالی از مسکو، دلیل باهر این گفته است.

اما مجلسیان، آنها که رجال مملکت بودند یا اصلاً حاضر نشده، و ببهانهٔ کسالت

جا خالی کرده‌اند ، یا اگر هم حاضر بودند ، یك کلمه حرف نزده‌اند . زیرا در صورت مجلس از آنها اظهار عقیده‌ای ثبت نیست. وکلای مجلس آینده ، مانند سید تدین و سردار معظم خراسانی و حاجی آقای شیرازی که امید وزارت و پیداکردن سر و کار با انگلیسها داشتند ، موقعی بدست آورده و در نطقهای خود که به «احسنت احسنت» «صحیح است صحیح است» سایر وکلاء هم تایید میشد، فقط مجلس شورای ملی را برای جواب این موضوع و تعیین سرنوشت ایران صالح دانسته، و در اصل تقاضای دولت، راجع به تعیین خط مشی، (سیاست یکطرفی یا دو طرفی) جزئی اشاره را هم خلاف صرفهٔ خود دانسته، و هیچ وارد این مبحث اساسی نشده‌اند . در این میان فقط علما صریح‌تر حرف زده ، و حقاً گفته‌اند تا مذاکرات سفیر کبیر ایران را که فعلاً در مسکو است، نبینیم نمیتوانیم ، نفیاً یا اثباتاً اظهار عقیده کنیم. در میان این آقایان نیز ، رویهٔ مدرس، که هم لایحهٔ علما را در لزوم دیدن متن مذاکرات مشاورالممالك سفیر کبیر ایران در مسکو، امضاء کرده و هم در نطق خود تشر به بالشویکها زده ، و تلویحاً اشاره کرده است که اگر اینها هم بخواهند بیمزگی کنند با قوت ملی جوابشان را خواهیم داد ، از همه عاقلانه‌تر است، و سیاست موازنه را بیشتر تأییدمیکند.

در این ضمنها ، آقای حاجی میرزا یحیی دولت آبادی هم مثل همیشه موقعی بدست آورده ، خواسته‌اند وارد شخصیات شوند ، و مجلس را از سکه انداخته‌اند ، که بوسیلهٔ تنفس دوباره مجلس حال آمده . و مذاکرات شروع شده ، ولی در هر حال این مجلس نتیجه‌ای که مؤسسین منتظر آن بودند نداد. زیرا نه وزراء راضی شدند از مذاکرات مسکو چیزی باطلاع حضار برسانند و نه مجلس اظهار عقیده‌ای کرد که سپهدار آن عقیده را بقول خودش ، دستمسك (مستمسك) کرده ،[1] و برله سیاست یکطرفی اقدامی نماید .

من تاریخ اعتراض مجلس مبعوثان انگلیس را بررویهٔ دولت محافظه‌کار خودنمیدانم چیست ، ولی از نطقی که لرد کرزن در ۲۵ عقرب ۱۲۹۹ در مجلس اعیان کرده ، و در چند جای آن اشاره به منتقدین سیاست دولت نموده ، همچو بر می‌آید که این نطق در جواب همین اعتراضات میباشد که بالاخره ، سفارت انگلیس هم در ضمن این مراسلهٔ خود بآن اشاره و بشکست امپریالیزم دولت انگلستان اعتراف کرده است ، و من حیرت دارم که با وجود این اعتراف، چگونه میخواسته است که دولت ایران ازسازش با دولت شوروی صرفنظر کرده ، و خود را یکسره تسلیم دولت انگلیس نماید ؟ وکابینهٔ سپهدار که اینقدر در پیشرفت این نظریه بخود زحمت و از افشای تلگراف محتوی شانزده مادهٔ ارسالی مشاورالممالك خودداری نموده است ، منتظر چه کمکی ازطرف انگلیسها بوده ، و انتظار داشته است دولت انگلیس باکدام پول وقشون بایران کمك کند ، وما را ازحملهٔ متجاسرین و بالشویکها نجات بدهد ؟

۱ــ دستك درست کردن دراصطلاح عوامانه بمعنی شاخ وبرگ قرار دادن ودرنتیجه مستمسك تراشیدن است . سپهدار یکقسمت از این اصطلاح عامیانه را بکلمهٔ مستمسك می‌چسباند و در صحبت های عادی خود بکار می‌برد .

آخر کدام چشم؟

میرزا ابوالقاسم نائینی، سلطان‌الحکماء را بمناسبت ذکری که درایام ابتلای خودم بمرض حصبه از او کرده‌ام، خوانندهٔ عزیز میشناسد. این حکیمباشی خیلی نستعلیق‌گو بوده، و در صحبتهای خودگاهی بذله‌گوئی و مطایباتی هم داشته است، میرزا علی مستوفی بروجرد، با این حکیم‌باشی هم ریش و هم دندان، و شاید هم‌محله هم بودند. این دو پیرمرد، چند نفر هم هم زی و هم سن دیگر هم پیداکرده، مجالس انسی ترتیب داده بودند. در این مجالس برای تفریح آس بلیطی ده شاهی یکقران هم بازی میکردند. در دایرهٔ آس بازی، میرزا علی همیشه پهلوی سلطان‌الحکماء، و طوری مینشست که ته بلیط او واقع شود. یکی ازکیفهای آس بازها که بعضی آن را خوش نقشی میدانند، این است که کسی بلیط آنها را دید نکند، واحد برد و باخت یکدوره دخل آنها بشود. سلطان الحکماء هیچوقت باین خوش نقشی نایل نمیشد. اتفاق میافتاد که سه نفرحریف دیگرخیر میکردند، ولی میرزاعلی که ته بلیط بود، بواسطهٔ در رفتن باقی حریفها ناخن خشکی[1] کرده، بادست های کم وزن مانند جور وجور بی‌بی و جور و جور سرباز حتی، با دو آس سهل است با دو شاه هم دید میکرد، و نمیگذاشت بلیط سلطان‌الحکماء قصر در رود. بطوریکه حکیم‌باشی را از این «دیدم. دیدم» های خود خیلی عصبانی کرده بود. یکی از شبها که واقعاً میرزا علی خیلی در این رویه بیمزگی کرده، حتی با نقش دو شاه هم با چشم های کم دید نم نموی خود، بلیط سلطان الحکماء را پشت سر هم دیدکرد حکیم باشی تنگ آمده برآشفت، و با بیان نستعلیق خودگفت، آقا میرزا علی! هی میگوئید دیدم، دیدم، آخر باکدام چشم؟!

باید دولت ایران هم بسفارت انگلیس جواب داده باشد، هی میگوئید با روسها از درآشتی تو نیائید، ما شما را حفظ خواهیم کرد. آخر باکدام پول و باکدام قشون؟ ملت شماکه شما را از صرف یك شلینك، و فرستادن یك سرباز در راه نجات ایران ممنوع داشته، و میخواهد این یك مشت قشون شکسته‌ای را هم که بین منجیل و قزوین دارید از ایران ببرد، در این صورت چرا نمیگذارید ما بادولت همجوار شمالی از در صلح وارد شده، کار خود و بالتبع کار هندوستان شما را هم بسامان کنیم؟

در واقع رأی مجلس مشاورهٔ عالی، یعنی اطلاع یافتی از مذاکرات سفیر ایران با مسکویها، و مقایسهٔ بین دو طرف قضیه، که پیشنهاد علماء وتنها نتیجهٔ مثبت این‌مجلس بود، جواب مراسلهٔ سفارت را داد، و بانگلیس فهماندکه بقول سلطان‌الحکماء اینکه هی میگوئید، دیدم، آخر با کدام چشم؟

---

۱ ــ ناخن خشکی‌کنایه ازکم‌گذشتی و عدم سازگاری در معاملات است و این کنایه در نزد قماربازها خیلی مصطلح است.

باری این توپ پنبه‌ای [۱] هم هیچ جا را سوراخ نکرد ، و این تشرکاشی [۲] هیچکس را نترساند. تنها کاریکه صورت داد این بودکه رئیس‌الوزراء جرئت نکرد شانزده مادهٔ ارسالی مشاورالممالك راآفتابی کند . انگلیس ها عجالتاً بهمین اندازه قناعت کردند ، و حتی‌ازریاست افسران انگلیسی در قزاقخانه هم که مادهٔ اول این مراسله بود دیگرحرفی شنیده نشد، زیرا تا شب کودتای سوم حوت ۱۲۹۹ ، سردار همایون رئیس رسمی دویزیون قزّاق بود . انگلیس ها هم چنانکه درآینده خواهیم دید، چون آدم خود را برای برپا داشتن کودتا پیدا کرده و درآتریاد رشت که برای کودتا طرف توجه‌آنها بود «بی‌رقم قوش چی باشی بودند» حاجتی بگرفتن حکم رسمی ریاست این آتریاد ، برای افسران خود، آنهم از سپهدار نداشتند .

نارضامندی عامه از کابینهٔ سپهدار

میدانیم سبب رضایت دادن مردم بریاست وزرای سپهدار، همان گیلانی بودن او ، و باین امید بود که بتواند متجاسرین را سر جای خود بنشاند ، بی اعتنائی رئیس‌الوزراء ، بتقویت آتریاد رشت ، و بی مدافع گذاشتن این شهر و آمدن متجاسرین برشت این امید را بدل به یأس کرد . مردم حقاً میگفتند : چرا این آقا پول دولت را بهم شهریهای خود قرض داده ، و برای تقویت آتریاد رشت خرج نکرده است ؟ یا بعبارت ساده‌تر ، میگفتند : چرا دولت «پولی را که باید بحکیم و دوا داده باشد بمرده شو و قبرکن داده است . » از طرف دیگر ، ضجه مویه‌های حضرت اشرف که در بیانیه های خود که برای کار چاقی سیاست یکطرفی بکار می‌بست ، بخصوص رویه‌ایکه در مجلس مشاورهٔ عالی اتخاذکرده ، و عبث آنقدر سر و صدای بی موضوع از قتل و غارت متجاسرین و احتمال حملهٔ بالشویکها براه انداخته بود ، همه را متنزجر کرده، در مجالس و محافل با بیانات مضحك و مسخره آمیز حکایات و قصصی از او نقل میکردند، و نقادی از این رئیس الوزرای بی سیاست بی مرام در همهٔ محافل شایع بود [۳] .

---

۱ ــ توپ پنبه‌ای توپهائی‌است‌که مواقع جشن فقط برای ایجاد سر و صدا و بدون‌گلولهٔ فلزی پر و خالی میکنند . سابقاً که توپها سرپر بوده توپهای بی‌گلوله را با کهنه از پارچه پنبه و بزور سنبه پر میکردند حال می‌آوردندکه صدای مطلوب از آن بلند شود اما جائی را سوراخ نکند . توپ پنبه‌ای‌کنایه از تشر و تشدد و بی‌پا و پر سروصدا است .

۲ ــ کاشی‌ها بکم جرأتی و عدم تهوّر یا بعبارت ساده ترسوئی معروفند . با وجود این مثل عموم ترسوها درتشرزدن خیلی زبردستند. تشرکاشی کنایه از تشدد بی‌پروپائی‌است‌که برای پیشرفت مقصود بکار برند .

۳ ــ از جمله میگفتند : روزی‌آقای سپهدار بدیدار یکی از سفرای خارجه رفته ، پسر هشت و نه سالهٔ وزیر مختار باو معرفی میشود . پسرك در ضمن صحبت میل خود را بداشتن الاغی که در باغ سفارت سوار شده ، و تفریح نماید اظهار میدارد . در مراجعت آقای سپهدار

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

این کابینه، برخلاف تحسین‌های لرد کرزن، از تمام کابینه‌های دورهٔ مشروطه ایران، مبتذل‌تر بشمار می‌آید. برای اینکه خوانندهٔ عزیز از درجهٔ بی عظمی‌آن مستحضر شود، اشعار یکی از ادبای وقت را که در هجوآن سروده و در آن روزها دهن بدهن میگشت، با تبدیل اسامی خاص بنقاط در اینجا می‌آورم:

دردا و حسرتا که جهان شد بکام خر — زد چرخ سفله سکهٔ دولت بنام خر
افکنده است سایه، هما بر سر خران — افتاده است طایر دولت، ببام خر
خر بندهٔ خران شده، آزادگان قوم — پهلو زده، بچرخ برین احتشام خر
خرها و کیل ملت و ارکان دولتند — بنگر که تا چه پایه رسیده، مقام خر
شد دائمی ریاست خر ها در این دیار — ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام خر
گر خر زمام ملك بگیرد عجب مدار — چون اجنبی گرفته دو دستی زمام خر
هنگامه‌ای بپاست، بهر کنج مملکت — از فتنهٔ خواص پلید و عوام خر
خر ز اقتضای‌طبع، لگد میزند بخلق — مهتر اگر بدست نگیرد زمام خر
آگه گر از سیاست کابینه کس نشد — نبود عجب که نیست معین مرام خر
روزیکه جلسهٔ وزراء منعقد شود — دربار چون طویله شود، ز ازدحام خر
یارب ... ملك چسان میخورد پلو؟ — گر کاه و یونجه است همیشه طعام خر
گفتم بیك وزیر که من بندهٔ توام — یعنی منم ز روی ارادت غلام خر
در غیبت وزیر معاون بود کفیل — گوساله است نایب و قائم مقام خر
این شعر را بنام . . . گفته‌ام — تا در جهان بماند پاینده نام خر

حسن بدیع، عضو وزارت امور خارجه

رفیق ادیب من هم قطعهٔ «لادری»

این مقام ریاست وزرا — بمثل هست دستهٔ هاون

را که در صفحه ۳۸٤ جلد دوم این کتاب، بمناسبتی تمام آنرا نوشته‌ام در همین روزها برای من خواند.

قرار داد ایران و روس

البته خوانندهٔ عزیز توجه دارد که از کابینهٔ سپهدار، که در ششم قوس در جلسهٔ مشاورهٔ عالی جرئت اظهار دریافت مواد شانزده گانهٔ توافقی بین مشاورالممالك و اولیای دولت شوروی روسیه راکه دو روز قبل در ٤ قوس دریافت کرده بود، نداشتند وآنقدر هیاهو در اطراف متجاسرین و بالشکویکها راه انداخته است نمیتوان انتظار داشت که جوابی باین شانزده

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

الاغی راکه در طویله داشته است، با رقعهٔ دوستانه‌ای برای پدر پسرك فرستاده، وگوینده مضمون رقعه را بقرار ذیل تقریر میکرد:

بعدالعنوان امروز که در خدمت بودم، آقا زاده اظهار علاقه بداشتن الاغی فرمودند. «تلوأ» یکراس «الاغ» با زین و یراق برای ایشان فرستادم، تا همیشه «مرا» در نظر داشته فراموشم نفرمایند!

ماده بمشاورالممالك داده باشد . اگر هم جوابی داده راجع باستخراج نشدن تلگراف و غیر مفهوم بوَدن مواد ارسالی بوده است ، تا بدین وسیله طفره و تأخیری درکار پدید آمده ، و روزگار راه حلی برای این موضوع بغرنج پیش بیاورد .

مشاورالممالك را هم خوب شناخته ، ومیدانیم که بواسطهٔ دوری دوسه سال اخیر از تهران ، اعتنائی بسیاست یکطرفی نداشته ، و برعکس بدش نمیآید ضرب شصتی بمسببین ناکامروائی خود در کنفرانس صلح پاریس نشان داده ، و خویش را بهموطنان خود کاملا بشناساند . ازطرف دیگر ، زمینهٔ قرار داد دولتین هم که سراسر گذشت از طرف روسها است ، بواسطهٔ مراسلات دولت شوروی به اسد بهادر و اعلانات براوین وزیر مختار بی‌اختیارنامهٔ بالشویکها ، و همچنین مواد هیجده‌گانهٔ کالامیتسف که اعضای سفارت کبری از تهران برای او آورده‌اند ، حاضر است . برفرض اینکه بالشویکها چون حالا قوت گرفته ورنگ وروئی بکارخود داده‌اند دبه درآورده ، نخواهند تمام‌آن مواد راقبول کنند ، بازهم بمذاکره و زیر و بالا کردن میتوانند قرارداد نافعی برای ایران به بندد ، گذشته از اینکه سابقاً مدتی مستشار سفارت پطرزبورغ بوده ، در مرکز هم مدتی شغل مدیری‌کل وزارت امورخارجه را داشته ، وچندی هم وزیر امور خارجه بوده بآمال ملی ایران واقف ، وبنقاط حساسی‌که باید درقرارداد ذکرشود بصیر وبااطلاع است . چنانکه در بیست روز اول اقامت درمسکو ، توانست شانزده مـاده که در آنها بین طرفین توافق حاصل شده بود ، تنظیم کرده ودراوایل قوس به تهران ارسال دارد . این مواد در٤ قوس به تهران رسید . ولی چنان‌که دیدیم مراسلهٔ سفارت انگلیس و هیاهوی دولت در اطراف این مراسله ، و اجمالا طرفداری دولت از سیاست یکطرفی مانع افشای آن شد ، و در کیف وزیرخارجه ، یارئیس الوزراء باکمال دقت محفوظ ومضبوط ماند . بهانهٔ این عدم اقدام هم شاید این بودکه مثلا چند کلمه از بعضی مواد آن درست استخراج نشده بود .

این موضوع هم قابل ملاحظه است . که در این موقع روابط تلگرافی مستقیم که سابقاً بین تهران و روسیه برقراربود ، بواسطهٔ خرابی که بالشویکها در مراکز تلگرافی هند و اروپای انگلیس اجراکرده ، وخطوط آن را هم از بین برده بودند دیگر در کار نبوده وکار مخابرهٔ مسکو به تهران مشکل بود ، و شاید بعد ازمدتی انتظارمشاورالممالك خبرشد که راست یا دروغ تلگراف او در تهران درست استخراج نشده است ؛ وچون در خلال این مدت مذاکرات خود را با شورویها کامل ترکرده بود مواد جدیدی که عبارت از۲۱ مادهٔ آشکاراوهفت مادهٔ سری ودر حدود همان شانزده مادهٔ ارسالی سابق بود ،تنظیم کرده ازمسکو بمنشورالملك نمایندهٔ ایران دربادکوبه مخابره کرده ، وضمناً دستورداد که مشارالیه شخصاً بآستارای ایران برود ومواد را مخابره کرده جواب بگیرد ، و ببادکوبه برگشته وبمسکومخابره کند، تادیگرآقایان نتوانند ببهانهٔ عدم‌استخراج‌کاررا معطل کنند.

منشورالملك ، در دوازدهم جدی ۱۲۹۹ بآستاراآمده ، تقاضای حضوری فوری نمود از طرف رئیس الوزراء ، آقای ادیب السلطنه (حسین سمیعی) معاون ریاست وزراء و

فهیم الدوله (مصطفی قلی هدایت) کفیل وزارت خارجه به تلگراف خانه رفته ، مواد آشکار ومخفی را از منشورالملك گرفته برای رئیس الوزراء آوردند .

بیچاره گیلك مرد ، بقول دهاتیها « تا روباه شده بودبچنین راه آبی گیرنکرده بود» که « نه راه پس داشته باشد ونه راه پیش» ازیکطرف ، بخوبی میداندکه حامیان خارجی اوچقدر ازتجدید روابط بین دولتین ایران وروس بدشان میآید ، وکسی که در این راه حتی یك قدم هم بردارد الی الابد منفور آنها است ، وبهیچ خدمت ومعذرتی این گناه را براو نخواهند بخشید . ازطرف دیگرمواد ارسالی هم چیزهائی است که سراسر برنفع ایران است ، ودراین کشور کمتر کسی پیدا میشود که آنها رابتواند رد کند . بدترازهمه، این مشاورالممالك خوش جنس این باریکنفر محصل هم برای دریافت جواب فرستاده ، واین محصل سمج درآستارا نشسته « منفك نشودالابادای کل دین»[1] واگراحیاناً دراستخراج هم غلطی پیدا شود فوراً تصحیح کرده ، تحویل خواهد داد . چه بن بست خطرناکی !!

فردای این روز ، خود بشخصه بتلگراف خانه رفت وبامنشورالملك مذاکره‌ای بعمل آورد ، که شاید بتواند راه تعلل ومماطله‌ای پیداکندآنهم بجائی نرسید ومنشورالملك باو فهماندکه بین رد وقبول هرکدام رااختیار کند باید جواب قطعی بدهد . زیرا بالشویکها از این مماطله ها حقاً عصبانی هستند .

پس چه بایدکردکه این بارکه درهرحال باید کشید ، لامحاله قدری سبکترشود ؟ باز باید بمجلس مشاورهٔ عالی متوسل شد وشریکی درجرم بدست‌آورد ، وتخفیفی درعذاب تحصیل نمود .

بنابراین ، مطلب بشاه عرض شد وجلسه مشاورهٔ عالی ازسران قوم تشکیل گردید ، و درجزئیات مواد وارد رسیدگی شدند . اعضای این مجلس حقاً مواد سری راکه ناگزیر انگلیسها را بتشویش میانداخت ، ردکرده ومفهوم آنها را درسایرمواد گنجانده ۲۶ مادهٔ افشاء تنظیم کردند وتسلیم نمودند .

روز ۱۶ و۱۷ جدی فهیم الدوله و نصرالملك که اولی کفیل وزارت خارجه و دومی وزیرمشاورکابینهٔ سپهدار بودند، ازشغل خود استعفاء نمودند. رئیس الوزراهم استعفای آنها را پذیرفت . دراینکه استعفای این دو برادرتماس مستقیم با قرار داد داشته است من هیچ تردیدی بخود راه نمیدهم وتنها احتمالی که برله‌آقایان میتوانم بدهم این است کـه شاید آنها را برای مجلس مشاورهٔ عالی خبر نکرده‌اند ، واین موضوع بآنها برخورده واین استعفای بی دلیل آنهم درچنین موقع باریك ازاین راه بوده است .

تشرکاشی

اما سفارت انگلیس که آنچه سعی کرده و در جوش نخوردن میانهٔ دولتین ایران و روس مجاهدهٔ بی نتیجه نموده بود ، همین که دید مجلس شورای عـالی مشغول رسیدگی در مواد است چون خوب میدانست‌که موارد ارسالی چیزی نیست که این مجلس بتواندآن را ردکند ، دست به‌نغمهٔ

---

[1] ـ اقتباس ازیکی ازرقعه های مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام .

دیگری زد ، وامرداد که اتباع انگلیس دست و پای خود را جمع کرده ایران را ترک بگویند . تاریخ این امرنامه معلوم نیست، ولی ازقراری که بالفور، (یکی ازته‌مانده‌های مامورین انگلیسی اجرای قرارداد وثوق الدوله) نوشته است ، در ششم ژانویهٔ ۱۹۲۱ ، مقارن ۱۶ جدی ۱۲۹۹ ، (یکروز قبل ازتاریخ تصویب مواد ۲۶ گانه) این موضوع بین اتباع انگلیس درتهران مطرح بوده است . همچنین بانك شاهنشاهی ، در همین روز ها اعلانی منتشر کرد که مردم بیایند سپرده های خود را از بانك خارج کنند . مقصودسفارت از این دواقدام مشوب کردن افکارعامه بوده است ، که مردم تصور کنند که بمجرد گذشتن قرارداد بالشویك‌ها بایران خواهند ریخت و بهیچکس ابقانمیکنند، یامیخواسته‌اند باعضای مجلس مشاورهٔ عالی حالی کنند که حالا که شما با شورویهامیخواهید رابطه‌پیدا کنید باید از ما صرف نظرنمائید . ولی البته این تشرکاشی بجائی برنخورد ، ومجلس مشاورهٔ عالی کارخود را کرد .

تصویب قرارداد

در روز۱۸جدی ، بهرجان کندنی بودگیلك مرد ۲۶ مادهٔ تنظیمی مجلس‌مشاورهٔ عالی را بمنشورالملك مخابره نمود، وچون مشاور- الممالك اختیارامضاء راهم‌از مشیرالدوله داشت ، حاجتی‌به‌تجدید اختیارنداشته ، واین موضوع هم قدری بار گیلك مرد را درنزددشمنان این تجدید روابط سبك ترمیکرد . حاجت بذکر ندارد ، که منشورالملك که در یك هفته اقامت خود در آستارا ، چندین تلگراف راجع به تعجیل این امرفرستاده است ، همینکه مواد ۲۶ گانه بدستش رسید ، فوراً با کشتی مخصوصیکه اورا از بادکوبه بآستارا آورده بود، ببادکوبه مراجعت‌کرده ، وکاررا با تلگراف تحویل مشاورالممالك داد ، واونیز درنوبت خود ، با اختیاری‌که داشت پیمان دوستی بین طرفین را امضاء نمود . و برای امضای نسخهٔ اصل و مبادلهٔ آن ، سه ماه موعد قرارگذاشتند . برای این‌که مجدداً باین موضوع برنگردیم ، ازخوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم که قدری ازسلسلهٔ حوادث جلوبیفتیم .

سه ماه موعد داشت سرمیرفت، وباید درظرف این‌مدت اصل قرارداد بامضای رئیس دولت یاکسی‌که ازطرف او نمایندگی داشته باشد، بامضاء برسد . میدانیم مشاورالممالك اختیارامضای اصل ومبادله را ازکابینهٔ مشیرالدوله داشت ، وروز ۸ حوت ۱۲۹۹ و زمان ریاست وزرای سید ضیاء الدین اصل آن بامضاء رسید ، و این خبر در ۱۹ حوت بوسیلهٔ منشورالملك‌که برای رساندن همین‌خبر، بآستارای ایران‌آمده بود بمرکزابلاغ ، وروابط دولتین شروع ، ورفیق روتشتین بسمت سفارت‌کبرا بایران‌آمد ، ومشاورالممالك با همین سمت درمسکو مقیم گردید .

شیر برنج عمر

یکی ازمتلك هائی‌که عوام شیعه برای عمر خلیفهٔ ثانی ساخته اند این است که‌میگویند روزی‌این خلیفه باامیرالمؤمنین علی علیه‌السلام برخورد ، و دو بدو با هم قدری صحبت داشتند ، درضمن ، عمر بعلی‌گفت توکه خود را عالم بماکان و مایکون میدانی ، بگو بدانم امروز من نهار چه

خواهم خورد؟ علی گفت شیربرنج! از هم جدا شدند. خلیفه تا وقت ظهر کارهای خود را تمام کرده، هاروهور[1] گرسنه بخانه آمد. پرسید نهارچه داریم؟ گفتند شیربرنج!. عمر بد اخم بود، بداخم تر شد، و از خانه بیرون آمد. بخانهٔ خواهرش رفت پرسید: نهارچه دارید؟ گفتند: شیر برنج!. عمر معطل نشد، وبچاك زد و بدو سه جای دیگر هم که میتوانست آنجاها خراب شود، سری زد. آنها هم جزشیر برنج چیزی نداشتند. از فرط بوری[2] سر بصحرا گذاشت. از قضا درحول وحوش مدینه هم بعمله و آب کش و کارگری بر نخورد که خود را سربار آنها کند. بالاخره، خیلی دور ازشهر بشتر چرانی رسید. بعد ازخوش وبش[3] معمولی چون هیچ احتمال نمیداد که شترچران هم شیربرنج داشته باشد، بدون پرسش از ماهیت غذا گفت من خیلی گرسنه‌ام غذائی برای من بیاور. شتر چران گفت امروز غذای خوبی تدارك دیده‌ام. معلوم میشود تو هم از این غذا قسمت داشته‌ای والا من معمولا خیلی زودتر از اینها نهار میخورم وبلافاصله برخاست، وپس از مدت کمی سفرهٔ پشمینهٔ خود را پهن کرده و ظرفی پر ازشیر برنج! جلو عمر میان سفره گذاشت. حال جناب خلیفه بسیار بد شد و بدون اینکه حرفی بزند، برخاست و براه افتاد. شترچران حیرت زده جلو اورا گرفت وسبب این رویه‌را که در نزد اعراب بسیار ناپسندیده است، پرسید. عمر گفت: امروز از کسی که خیلی ادعای علم بمغیبات میکند پرسیدم: نهار امروز من چیست؟ گفت شیربرنج!. من برای اینکه خلاف پیش گوئی او را باجرا برسانم عزم کردم امروز شیر برنج نخورم. در شهر بهر جا رفتم جز شیر برنج چیزی نداشتند. مخصوصاً از شهر بیرون آمدم که از شر این شیر برنج ملعون خلاص شوم. اینجا هم باز گرفتارش شدم! شترچران که البته خلیفه را نمی‌شناخت، گفت: توعجب مردعنود لجوجی هستی! مردك! شیربرنج را بخور و برو. دست این مرد را که مسلماً یکی از اولیای خداست ببوس و سر بسپر! ولی عمر همچنان در استنکاف خود باقی بود، و

---

۱ ـ هاروهور دوکلمه‌ایست که مرکباً برای اشخاص خیلی گرسنه صفت می آورند معنی هارمعلوم است ومیتوان مناسبتی باگرسنگی برای‌آن فرض کرد. اما «هور» هیچ معنی مناسبی با مفهوم گرسنگی ندارد وجز تحریف شدهٔ هار، که «الف» را به «واو» تبدیل کرده اند، چیز دیگری نیست.

۲ـ بوربمعنی دو رنگ است کسی که با کمال امیدواری ناامید میشود و درانجام کاری کامیابی حاصل نمیکند، وقتی خبراین ناکامیابی را بشنود ناگزیررنگ چهره‌اش برحسب آن کار سرخ یا زرد، یا سیاه می‌شود. دراین موارد میگویند رنگ برنگ شد.
اصطلاح یا کنایهٔ «بور» هم ازهمین جاآمده است. از قضا با بورعربی که بمعنی حیلت وخسران وبدی عاقبت است نیز بی‌مناسبت نیست.

۳ـ خوش و بش که من برای ریشهٔ «بش» آن هیچ مناسبتی با مفهومی که میخواهند از آن بفهمانند نتوانستم پیداکنم و شاید اصل آنهم ترکی باشد، کنایه ازتعارفات معموله‌ایست که بین دونفررد وبدل میشود واین اصطلاح در نزد ترکان فارسی گو خیلی معمول است وبعضی یك ان‌بش یعنی پانزدهم بر آن می‌افزایند، از این افزایش میتوان استنباط کرد که مقصود زیادی ردوبدل شدن تعارف است.

نمیخواست دنده بقضا بدهد. شترچران عصبانی شد، گفت من باید پیش گوئی این بندهٔ خاص خدا را دربارهٔ تو اجر کنم. برخاست و چماقی که با آن شتران خود را میراند، بدست گرفت و بضرب دگنك شیر برنج را بخوردعمرداد.

من این قصه را در بچگی از اصغر قاپوچی، که خوانندهٔ عزیز از جلد اول کتاب سابقه براحوالش دارد، شنیده‌ام، واین «سند تاریخی» را مخصوصاً ذکر کردم، تادیگر بعضیها نگویند که برای مندرجات «شرح زندگانی من» چون مستند ندارد، نمیتوان ارزش تاریخی قائل شد. مستندات تاریخی، درکل دنیا هم بالاخره جز ازهمین قماش دیده و شنیده‌ها چیز دیگری نیست. منتهی یکی دو دست گشته، درکتابها ثبت شده و آنها که میخواهند درنویسندگی خود، اهل تحقیق باشند، باعددگذاری يك و دوسه... گذشته از اسم کتاب، شمارهٔ صفحه‌هائی را هم که ازآن کتاب نقل کرده‌اند، متذکر میشوند و پائین صفحات کتاب خود را سیاه میکنند، تا ضمناً قدری کتاب نوشتهٔ خود (؟) را پر حجمتر کرده باشند. از اینها اهل تحقیق‌تر آنها هستند که چند نسخهٔ قدیمی را از يك کتاب میگیرند وگذشته از ذکر اختلاف نسخه‌ها، در متن کتاب حاشیه‌هائی هم که هر بی‌اطلاع مغرض درضمن خواندن برنسخه‌های متعددزده است، نقل میکنند. واسم این بیهوده‌کاریها را نویسندگی میگذارند، وهیچ فکر نمیکنند که این‌کار در متن کتاب جز پریشان کردن حواس خواننده، هیچ فائده‌ای ندارد، تا چه رسد به حواشی که جز افکار خوانندگان بی‌سواد بی‌اطلاع چیزی نیست.

رحلهٔ ابن یشهب

آقای دبستانی وکیل کرمان میگفت، روزی در مجلسی بیکی از این قماش محققین ازنویسندگان معاصر برخوردم. اسم هر کتابی را میبردند، الکی وارد درتحقیق چگونگی‌آن میشد. منتها، از فرط شارلاتانی ازکلیاتی که همهٔ کتب ممکن است شامل‌آنها باشد، سخن میراند، درصورتیکه روحش ازاین کتاب بیخبر بود. بعدازآنکه اسم چندکتابی‌را که کاملا ازآنها بااطلاع بودم، امتحان کرده ویقینم‌شد که مؤمن خیلی بی‌روغن‌سرخ میکند، اسم نویسنده‌ای را جعل کرده، وکتابی را باسم او منسوب داشته گفتم «رحلهٔ ابن یشهب» را دیده‌اید؟ من اسم این کتاب را شنیده‌ام ولی هرجا تحقیق کردم، اثری ازآن نیافته‌ام.

«گفت بلی! این کتاب خیلی نفیسی است که سه‌نسخه بیشترازآن در دنیا موجود نیست. یکی در کتابخانهٔ لیدن و یکی در کتابخانهٔ بریتانیا، و سومی در کتابخانهٔ کتب قدیمهٔ اسپانیا، چون ابن یشهب از نویسندگان اسلامی اندلس بوده است، نسخهٔ اصلی که بخط نویسنده، بسال . . . نوشته شده، وازهمه معتبرتر است، درکتابخانهٔ اشبیلیه است. من درسفریکه باروپارفتم مخصوصاً برای دیدن این‌کتاب با شبیلیه رفتم. این‌کتاب در روی پوست باخطی بین ثلث ونسخ نوشته شده، و معلوم میداردکه این مرد دانشمند، گذشته از مقام علمی چقدرخوش خط هم بوده است، ابن یشهب در مقدمهٔ کتاب اشاره‌ای هم بسایر رحله‌های خودکرده، ومعلوم میشودکه تمام عالم‌آنروزی، یعنی اروپا وآسیا وآن اندازه از افریقاکه درآن تاریخ کشف شده بود، همه را دیده واین کتاب شرح یکی ازرحله‌های

اوست . شرح رحله‌های دیگر اوهم دراین کتابخانه مضبوط است ، من همهٔ آنها را مطالعهٔ دقیق کرده ، و از نوشتجات این مرد دانشمند مغربی خیلی استفاده کردم ، ویادداشت‌هائی از نوشتجات او . . . » آقای دبستانی میگفت اگر کسی غیراز من بود ، یقیناً جا میخورد ومیگفت شاید بطورتصادف این اسم نویسنده وکتاب جعلی ، با شخصی تطبیق کرده است . ولی چون من ازامتحانات سابق خود براحوال روحیهٔ مؤمن آشنا شده بودم . مجال ندادم که باقی نقالی خود را تمام کند ، گفتم اینقدر تند نروید ، آرامتر ! نقالیهای شما نسبت بسایر کتب مرا واداشت که این اسم کتاب و نویسنده هردورا جعل کنم ، ببینم شما در جعل تاکجا جلو میروید ،

باری سخن از شیر برنج عمر بود . آیا این یکی از عجائب قضا و قدر نیست که باید سپهدار ترسو ، یعنی همان ممدوح لرد کرزن و کابینهٔ عوام بیسواد او که طرفدار سیاست یکطرفی بوده‌اند ، تصویب کنندهٔ قرارداد ایران و شوروی واقع شوند ، ودررئیس‌الوزرائی آقای سید ضیاءالدین ، (که چه عرض کنم ؟) اصل آن امضاء ومبادله گردد !؟

این قرارداد بعد از کودتا ، درتاریخ ۲۴ قوس ۱۳۰۰ وکابینهٔ اول آقای قوام‌السلطنه بتصویب مجلس رسید . اینک عین ۲۶ مادهٔ قراردادیکه از طرف مجلس مشاورهٔ عالی تنظیم وبتوسط منشورالملک جهت مشاورالممالک ارسال شده است[1]

قرارداد بین ایران و اتحاد جماهیر روسیه

مادهٔ ۱ ــ دولت جمهوری روسیه تمام معاهدات و قرار دادهای دولت سابق روسیه را با ایران لغو نمود .

مادهٔ ۲ ــ دولت جمهوری روسیه ، تمام معاهدات و قراردادهای سابق روسیه را با دولت ثالثی راجع بایران لغو مینماید .

مادهٔ ۳ ــ دولتین متعاهدتین ازدخالت درامور داخلی یکدیگر احتراز میورزند .

مادهٔ ٤ ــ دولت جمهوری روسیه قروض ایرانرا بروسیه باطل میشمارد و در هرمحلی که برای تأدیه قروض مزبور معین شده بود دخالت نخواهد نمود .

مادهٔ ٥ ــ دولت روسیه بانك استقراضی را با نقود واشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیرمنقول آنرا به‌ایران تفویض مینماید .

مادهٔ ٦ ــ دولت روسیه شوسهٔ انزلی ــ تهران ــ قزوین ــ همدان و کلیهٔ متعلقات آن و اسکله ووسایل نقلیه درراه ارومیه وتمام خطوط تلگرافی که روسیه درایران کشیده وپرت انزلی وتمام متعلقات آنرا بایران تسلیم وتفویض میکنند .

مادهٔ ۷ ــ دولتین متعاهدین درکشتی رانی دربحرخزر حق متساوی خواهند داشت .

مادهٔ ۸ ــ تمام امتیازاتی که دولت سابق روسیه و اتباع آن از ایران گرفته‌اند از درجهٔ اعتبار ساقط است . اراضی و املاکی که روسیهٔ سابق دارا بود فقط عمارت سفارت در تهران و زرگنده وعمارت قنسولگریها بملکیت روسیه میماند .

---

[1] ــ ولی این قرارداد بااین ماده بندی و با این عبارات ساده بامضای طرفین قرارداد نرسید و در ماده بندی وعبارات آن تغییراتی داده شدکه در مادهٔ ترانزیت اختلافی هم از حیث مفهوم بامادهٔ ترانزیت این قرارداد دارد ودرموقع خود درمتن بآن اشاره خواهد شد .

دولت ایران هم وعده میدهد که امتیازات مزبوره را بدولت خارجهٔ دیگری یا اتباع دولت دیگر ندهد .

دولت روسیه دراداره کردن قریهٔ زرگنده مداخله نخواهد داشت . الغای امتیازات البته شامل راه‌آهن جلفا وتبریز وکشتی‌های دریاچهٔ ارومیه هم خواهد بود .

مادهٔ ۹ ــ جزیرهٔ آشوراده و فیروزه بدولت ایران اعاده میشود . در رود اترك طرفین متعاهدین حق تساوی دارند .

برای رفع اجحاف از حیث اراضی و میاه در طرف خراسان کمیسیونی از اعضای روسی ایرانی معین واختلافاترا رفع خواهندکرد .

دولت ایران مالکیت دولت روسرا درسرحد روس تصدیق می‌نماید .

مادهٔ ۱۰ ــ دولت روس تمام ادارات روحانی روسرا درایران منحل ، و عمارت آنها را بایران واگذارمینمایدکه برای تأسیسات ملی بکاربرند .

مادهٔ ۱۱ ــ حق قضاوت قنسولها بکلی باطل شده و رعایای طرفین روس و ایران تابع قانون محلی خواهند بود .

مادهٔ ۱۲ ــ اتباع طرفین در خاك یکدیگر از خدمت نظامی و پرداخت عوارض جنگی معاف هستند .

مادهٔ ۱۳ــ درمسافرت اتباع طرفین درخاك طرفین، رعایای روس وایران ورعایای ایران وروس حقوق‌کاملةالوداد خواهند داشت .

مادهٔ ۱۴ ــ تجارت و حقوق‌گمرك امتعهٔ روس در ایران بموجب نظامنامه‌ای علیحده در کمیسیونی مرکب ازطرفین معین خواهد شد.

مادهٔ ۱۵ــ طرفین حق ترانزیت درخاك یکدیگر خواهند داشت .

مادهٔ ۱۶ ــ طرفین متعاهدین هر چه زودتر باب مخابرات پستی وتلگرافی باز خواهند کرد و قراردادآن توسط‌کمیسیون علیحده معین میشود .

مادهٔ ۱۷ ــ طرفتن در پایتخت یکدیگر با رعایت حقوق بین المللی نمایندهٔ سیاسی خواهند داشت .

ماده ۱۸ــ طرفین درنقاطی‌که لازم بدانند تأسیس قنسولگری خواهند نمود ، وباید این تأسیس وتعیین قنسولگری قبلا ، باطلاع و تصویب طرفین رسیده باشد .

مادهٔ ۱۹ــ اگر قشون دشمن روسیه بخواهد از ایران بروسیه حمله کند ، پس از آنکه دولت روسیه توجه دولت ایران را باین مسأله جلب‌کرد واتمام حجت خواهد نمود در صورتی که دولت ایران قادر بجلو گیری نشد ، ممانعت از ورود قشون روس نخواهد کرد ، و روسیه از آذربایجان وارمنستان درتجاوز بایران ممانعت خواهد نمود .

مادهٔ ۲۰ــ هرگاه صاحب منصبان بحری‌که دولت ایران استخدام نماید، ازخدمت دولت ایران بخواهند سوء استفاده نمایند وبرعلیه روسیه اقدام نمایند، روسیه انفصال‌آنها را ازایران خواهد خواست .

مادهٔ ۲۱ــ دولت ایران وعده میدهدکه درباب اعطای امتیازشیلات باکمپانیهای مرکب از تبعهٔ دولت ایران و روس ، داخل مذاکره شود و برای فروش و حمل و نقل ماهی بروسیه موجبات تسهیل درقرارداد تجارتی وگمرگی فراهم خواهد نمود .

مادهٔ ۲۲ــ در هر شهری که بانك استقراضی خانه داشته باشد ، و در آنجا قنسولگری روسیه منزل نداشته باشند ، یکی ازخانه‌های بانك برای قنسولگری داده خواهد شد .

مادهٔ ۲۳ـ دولت روس متعهد میشود تمام خساراتی که از قشون روس بایالت گیلان وارد شده جبران کند . برای تعیین خسارات کمیسیونی ازطرفین منعقد خواهد شد .

مادهٔ ۲۴ـ عهد نامه درمدت سه ماه بتصویب دولتین خواهد رسید .

مادهٔ ۲۵ـ عهد نامه بروسی و فارسی نوشته شده ودرهردومضمون سندیت خواهد داشت .

مادهٔ ۲۶ـ عهد نامه بعد از امضاء فوراً مجرا خواهد شد .

بدقماری

دولت شوروی روسیه ، در اجرای پاره‌ای از مواد این قرارداد باکمی اهمیتی که دارد تاکنون بطفره و تعلل گذرانده و رفتارآن دولت‌عیناً بمثل عامیانهٔ «خررفت ورسن رفت صد دریغ ازچنبر[1] » میماند ، و مثل این است که برای این جزئیات بیشتر از کلیات و گذشت‌هائی که نسبت بایران کرده است میخواهد اهمیت قائل شود بقرار ذیل :

در مادهٔ پنج « دولت روسیه بانك استقراضی را لغو و اشیاء و محاسبات و اموال منقول و غیر منقول آن را بدولت ایران واگذار » نموده است . من درجای خود نوشته‌ام که‌کارکنان این بانك که ازروسهای تزاری بودند، در این دو سه ساله برای راه‌انداختن مصارف خود ، طلبهای این بانك را از مردم بامنات یکی پنج شاهی وابسته بودند، و این بانك جز در و دیوار و تیرو و تخته چیزی نداشت . فقط چیزی که برای آن مانده باغ پارك امین‌السلطان بود که بموجب این پیمان باید بدولت ایران برسد ، وقتی رفیق رتشتین بایران میآمد ، قرار شدکه این محل راکه قبلا هم سفارت روس تزاری از بانك استقراضی اجاره کرده بود ، از دولت ایران سه ماهه اجاره کنند ، تا عمارت سفارت در پامنار تعمیر شود ، و باین عنوان سفارت روس شوروی در آن اقامت نمود و این عمارت و پارك وسیع که امروز دویست سیصد میلیون ریال ارزش دارد ، در تصرف آنها ماند . ولی آقایان اجاره خانهٔ سفارت ایران را در مسکو ، با اینکه از خانه‌هائی بود که دولت از اشخاص متفرقه تصرف کرده ، و مال دولت شده بود ماه بماه ، منظماً دریافت میداشتند . حتی آقایان تقاضای ثبت این عمارت وپارك را هم نمودند ، منتها این تقاضا درثبت‌اسناد بواسطهٔ بی مدرکی رد شد. بنا براین دولت ایران ، ازواگذاری این بانك بخودفائده‌ای جز پرداخت دویست و چهل هزار تومان حقوق عقب ماندهٔ مأمورین تزاری بانك ، که

---

۱ ـ سروته چوب ترکوتاه نسبةً سر و ته یکی ، بی گرهی را از هم میگذرانند و نقطهٔ گذشتن سر و ته را با ریسمان می بندند و دایره از آن می‌سازند که قطر آن بیش از ده بیست سانتیمتر نیست . بعد ازآنکه این چوب چنبر شده نیم خشك شد ، پوست آنرا می‌کنند و بنوك طناب موئی می‌بندند و برای باربندی گرده مال بکار می‌اندازند . این طناب موئی را رسن و این حلقهٔ چوبی را چنبر میگویند . بعد از این تشریح تصور میکنم حاجتی بشرح ضرب‌المثل ومورد استعمالش نباشد. تاریخچهٔ این ضرب‌المثل شاید این باشد که پسر جوانی خرو رسنی از پدرمیراث برده و چنبر را خود ساخته بود و در مسافرتی حرامین خرورسن را البته با چنبر از او گرفته ، پسرك دست خالی بخانه آمده وبه مادرش گفته است : خر رفت ، رسن رفت ، صد دریغ از چنبر و چون از راه سادگی بچنبربی‌قیمت‌تربیشتر اهمیت داده سخنش مثل شده است .

رفیق رتشتین برای آنها از دولت ایران گرفت ، فائدهٔ دیگری نبرده ، و در حقیقت زمین وچهار دیوار و یك مشت چوب و تخته را بدویست و چهل هزار تومان خریده است .

در مادهٔ شش دولت روسیه در ضمن واگذاری راهها و خط تلگرافی و پاره‌ای خرد وریز دیگر ، پرت انزلی و تمام متعلقات آنرا بایران واگذاشته است ، یکی از متعلقات پرت انزلی، ماشین شن کش آن بوده است که بدون آن کشتی نمیتواند وارد بندرشود ، این ماشین را هم قبل از تحویل پرت دست بسر کرده‌اند و هرچه دولت مطالبه کرده است ، جواب رضایت بخش نشنیده است .

در مادهٔ نهم « جزایر آشوراده وفیروزه بدولت ایران اعاده میشود . در روداترك، طرفین متعاهدین حق‌تساوی دارند . برای رفع اجحاف از حیث اراضی ومیاه ، درطرف خراسان کمیسیونی از اعضای روس و ایرانی معین و اختلافات را رفع خواهندکرد . »

قصبهٔ فیروزه ، امروز هم بعد از بیست و پنج سال کماکان در تصرف روسیه است . آشوراده را هم اگر مرحوم رضاشاه پهلوی بی‌مقدمه ، عده‌ای قشون نفرستاده و آن جارا بعنف تصرف نکرده بود ، وقرار میشدکه با تشریفات و مذاکرات این عمل صورت گیرد مثل فیروزه تاکنون بتصرف نداده بودند . راجع باراضی و میاه طرف خراسان نیز ، کمیسیونی که باید رفع اختلاف کند یا بطفره و تعلل ورگذار شده و یا بواسطهٔ سر بالا حرف زدن مأمورین روس ، نتیجه‌ای نداده و در هر حال تمام اجحافات دورهٔ تزاری کماکان برقرار است .

مادهٔ بیست و سوم « دولت روس متعهد میشود ، تمام خسارانی که از قشون روس بایالت گیلان وارد شد، جبران کند. برای تعیین خسارت کمیسیونی از طرفین منعقدخواهد شد » این ماده هم ابداً اجرا نشده است .

البته سران دولت شوروی از این خرده کاریها وبد حسابی‌ها خیلی بدورند . و این عملیات بی رویه ، نتیجهٔ افکار کوچك مأمورین درجه سوم وچهارم است ، که این‌قبیل بد قماریها را دولتخواهی دانسته ، واجریك دولت بزرگ راکه درمقابل خسارات وارده به ایران ، واقعاً گذشتهای بسیار ذی قیمتی بایران کرده است ، ضایع میکنند .

ما فعلاً باهمسایهٔ شمالی خود ، حسابهای قلم درشتی پیداکرده ، وبدقماریهائی از آنها دیده‌ایم ، که این خرده حسابها در جنب آن‌ها چیز مهمی نیست . ولی هر وقت زورگوئی ازبین رفت، ونوبت بحرف حساب رسید، باید این‌حساب‌های جزئی‌را هم تسویه کنیم . اولیای دولت شوروی نباید فراموش کنند، که آنروزیکه مادست دوستی بسمت‌آنها درازکردیم ، حتی ملل اسلاو، یعنی هم نژادهای آنها هم ازدوستی باآنها استنکاف ورزیده، کشورهای خود را کانون ضد بالشویك کرده بودند ، وما با وجود توپ و تشرهای دولت انگلیس، اول ملتی بوده‌ایم که باآنها ازدردوستی درآمده‌ایم. بازهم نباید فراموش کنند ، که اگر ازطرف پاره‌ای دولتهای ایران ، دراین بیست وچند ساله ، خیلی باآنهامساعدت

نشده است ، براثرهمین خرده کاریها و بدحسابی‌ها بوده که حقاً مورث کدورت میشده است. وقتی شما میخواهید یك استکانرا خودتان بسازید، وخودتان حمل کنید و خودتان در دست آخر بمصرف کننده بفروشید ، وصرفهٔ حمل و نقل وتجارت ، حتی خرده فروشی آنرا هم بخودتان تخصیص داده ، واهالی کشور مارا ازاین صرفه‌های مشروع در کشور خودشان ، محروم کنید ، سهل است درکالاهای انحصاری چون شما خریدار و فروشندهٔ واحد هستید، متاع خود راگران بفروشید ، ومتاع ایران را ارزان بخرید ، دولت ایران ناگزیراست ، که شرکتهائی تأسیس کند و تجارت این کالاها را بآنها واگذار نماید ، یامثلا با آلمانها بند وبست کرده ، بطورتهاترازآنها چیزهائی بخرد ، ومتاع‌هائی بآنها بفروشد . یا وقتی که شما اینقدر مته بخشخاش گذاشته و ازترك بعضی کلمات که مسلماً بر اثرغفلت و روشن بودن قضیه بوده است، میخواهید از تجارت آزاد ایران باخارجه جلوگیری کنید ، دولت ایران مجبور است راه ترانزیتی دیگری، برای خرید وفروش مستقیم کالای خود فکر کند. اینها را نباید دشمنی باخودتان تشخیص بدهید .

جواب است اینکه میگویم نه جنگ است کلوخ انداز را پاداش سنگ است

(نظامی)

ملت ایران ، نظر بهمان گذشتهائیکه در این قرارداد نسبت باو کرده اید ، همیشه سپاسگذار بوده وهست ودرحسابهای قلم درشتی هم که ازاتحاد اخیر باشما پیدا کرده‌است ، منتظراست که شما باو زورنگوئید وبهانه جوئی بی‌موضوع نکرده، برای حفظ نفت بادکوبه ازما نترسید ؛ وجلوخان برای کشور خود نخواهید و از مأمورین خودکه در انجمن‌های بین‌المللی‌این موضوعات واهی راکه بعقیدهٔ من باید روح شما هم‌ازآن منزجر باشد، طرح میکنند مؤاخذه کنید تاملل عالم شما را بی منطق وزورگو ، و مخصوصاً مفتری نشناسند. شما که میخواهید هیچکس درکارکشور شما مداخله نکند، حتی سیاح‌ها را هم بکشور خود راه نمیدهید ، ناچار باید ، از مداخله در کارهای کشور دیگران هم خود داری کنید . ما هنوزهم دراین اعمال بی‌رویهٔ چند ماه اخیرمأمورین شما درایران، شما راباخودمان طرف نمیدانیم والا بقول عوام ایرانی‌ها راازماست نساخته‌اند ، وچنانکه اشاره کرده‌ام، گربه‌ای هستیم که باوجود کوچکی خود سرخیلی ازشترها را خورده‌ایم .

لولوخرخره رفت

بر اثر اقدامات مشاورالممالك درمسکو ، روز ۲۵ جدی یکی از سران مهم بالشویك ازبادکوبه به انزلی آمد واسلحه‌هائی که در این ده یازده ماهه ، بین ماجراجویان ایرانی متفرق کرده بودند، جمع‌آوری کرده، بکشتی‌های بالشویکها که درآبهای انزلی لنگر انداخته بودند ، نقل نمودکه کشتیهای مزبورآبهای ایران را ترك کنند . افراد ماجراجو دنبال درویشی خود رفتند ، ولولئین برای سران متجاسرین یکی هزار تومان قیمت پیدا کرده ، و هر یك به سمتی گریختند و مردم را راحت گذاشتند . از قراریکه شنیده‌ام ،

سید جعفر پیشه‌وری هم یکی از آنها بوده است ومن تعجب دارم که این آقا چگونه، دومرتبه خود را با این طناب پوسیده‌ها میخواهد بچاه بیفکند.

پیش بینی‌های بی موضوع

من آنچه فکر میکنم نمیتوانم بدانم بعد از تصویب مواد قرار داد که درهفدهم جدی انجام یافته است، جلسات مجلس مشاورهٔ عالی که از ۱۹ تا ۲۸ جدی، متناوباً در منزل رجال خارج از هیئت وزراء، مانند صمصام السلطنه و مشیرالدوله و عین‌الدوله، تشکیل میشده برای چه مقصود بوده‌است؟ شك نیست که دراینوقت کشورایران کارهای زیادی‌داشته است که باید بدست وزراء واشخاص رسمی انجام شود، ولی این کارها کاری نبوده است که احتیاجی بتصویب شورای عالی داشته باشد. مگراینکه بگوئیم بامرشاه مقرر شده است که این آقایان مجالس خود را همچنان سرپا داشته باشند، تا اگر در مواد مصوبهٔ قرارداد تردیدی حاصل شود، یا بالشویکها دبه‌ای درآورند برای حل وتسویهٔ آن حاضر باشند، و نیز محتمل است که تمدید این جلسات برای این بوده است که بگویند این مجلس، فقط برای تصویب مواد پیمان با روسیه نبوده است.

ازهمه مضحك‌تر. بیانیهٔ گیلك مرداست که روز ۱۸ جدی که همان روز ارسال مواد بیست و شش گانه، برای مشاورالممالك است. تازه میگوید «مردم شهرت میدهند که دولت علاقه‌ای به تلگرافاتی که ازطرف مشاورالممالك میرسد نشان نمیدهد، وبا بی‌اعتنائی بآن مینگرد، درصورتی که اینگونه مسائل محتاج بمذاکره وحل در نزد متخصصین است، و تا این مقدمات بعمل نیاید، ومطلب درست پخته نشود اعلام آن برای عامه فائده‌ای ندارد، وتاکنون هم دستوری دراین زمینه برای مشاورالممالك فرستاده نشده است!!»

من تصورمیکنم که این پیش بینی‌ها برای آن بوده است، که مثلا سفارت انگلیس را باشتباه بیندازند. ولی امروز که تاریخ این وقایع، ازاین سروآن سرپیدا شده دنبال هم افتاده، ومقدمات و مقارنات آنها روشن گشته است، بخوبی واضح میشود که این خرده کاریها جز عمل‌لغو چیزی نبوده است. زیرا باوجود خود گیلك مرد، وهمکاری او با سیدضیاءالدین، و روابط سید با انگلیسها، چنانکه درآیندهٔ نزدیکی‌خوانندهٔ عزیز ازآن اطلاع حاصل خواهدکرد، یقیناً سفارت‌انگلیس‌هم از۱۶ مادهٔ سابق وهم از۲۱ مادهٔ‌آشکارا و هفت مادهٔ سری ارسالی‌های مشاورالممالك، و هم از ۲۸ مادهٔ تصویبی مجلس مشاورهٔ عالی، بخوبی مسبوق بوده است. اگر اینطور نبود، درست درهمان وقت که مجلس مشاورهٔ عالی مشغول تصویب مواد بیست وشش‌گانه بود، بدستور سفارت، کلنی انگلیس برای ترك گفتن خاك ایران، اجلاس نمیکرد، وبانك انگلیس هو وجنجال پس دادن سپرده‌های‌مردم را اعلان نمی‌نمود. فقط ایرانیها ازمواد قرارداد بی خبر بودند که آنهم برای وحشت واضطراب مردم نافع، وکار کودتا را سهلتر میکرد.

استعفای بی دلیل و ریاست وزرای بی دلیل تر

در سابق کراراً نوشته‌ام ، که تمام اقدامات انگلیسها در این سه سه چهار ماهه، متوجه دو موضوع بوده است ، یکی جلوگیری از تجدید روابط بین دولتین ایران وشوروی ، ودیگری برپا داشتن کودتا . در قسمت اول ، با همهٔ مساعی که بکار بردند ، بطوریکه دیدیم ، کاری پیش نرفت ، و تیرشان بسنگ خورد . پس تمام هم خود را صرف پیش بردن قسمت دوم کردند ، و برای روی غلطك انداختن کودتا بهترین وسیله بی‌صاحب گذاشتن وزارتخانه‌ها بوده است ، و برای اینکار هیچ به از آن نبوده‌که گیلك مرد استعفاء بدهد . خوب این آقا استعفا داد ؟ جانشین او ممکن است اینکاره نباشد . به ! این چه فکری است ؟ چه مشکلی دارد که بوسائلی که در دست‌داریم، مجدداً او را رئیس الوزراء کنیم . منتها این بار گیلك مرد بقدری تشکیل کابینهٔ خود را بتأخیر خواهد انداخت ، که ماکارهای کودتا ، را روبراه کرده باشیم . بنا براین آقای سپهدار ، در ۲۵ جدی استعفا کرد . و روز دوم دلو مجدداً از طرف شاه ، مأمور تشکیل کابینه‌شد ، و تا ۲۸ دلو ، چهار روز قبل از کودتا ، مشغول مطالعه در اطراف همکاران آیندهٔ خود بود ، و در این تاریخ چون کارهای مقدماتی کودتا را انجام کرده بودند باو هم اجازه دادند کابینهٔ خود راکه اعضای آن جز دو نفر همان افرادکابینهٔ قبلی و فقط کیف وزارت عوض‌کرده بودند معرفی کند .

نظامی شدن شهر تهران

ولی تأخیر تشکیل‌کابینه مانع آن نبود که گیلك مرد ، در بیانیهٔ خود که تجدید ریاست وزرای خویش را باطلاع عامه میرساند ، شهر تهران را نظامی‌کند . اینکار برای جلوگیری از پادوها و خبرکشی ها و اجتماعاتی که ممکن بود اتفاق افتاده ، و برای کودتا مضر باشد ، از لوازم بشمار میآمد .

بعضی میگویند ، نظامی‌کردن شهر تهران برای آن بوده است که‌کودتای دیگری جلو این‌کودتا را نگیرد و حتی سید مدرس را هم میخواهند یکی از آنها قلمداد کنند که میخواسته است کودتائی راه انداخته ، و حکومت مقتدری تشکیل دهد . ولی من آنچه فکر میکنم ، نمیدانم قوهٔ مادی این‌کودتاهای تصوری را از کجا میاوردند و چون هیچ اثری در تاریخ از آن نمیبینم و خود هم خبری از آن ندارم ، قلم فرسائی در اطراف آنرا خارج از رویهٔ «شرح زندگانی من» بجا آورده ، از آن صرف نظر میکنم . حالاست که از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم که او را با تدارکات مقدماتی کودتای شب سوم حوت ۱۲۹۹ آشنا نمایم .

تدارکات مقدماتی کودتا

فکر بر پا داشتن کودتا ، و تشکیل حکومت مقتدر زودتر از تابستان نمیتواند بکلهٔ مسببین آن افتاده باشد ، زیرا تا اینوقت به پیشرفت قرار داد وثوق‌الدوله اطمینان داشتند . بنا بر این توضیح مقدمات کودتا مستلزم آنست که خود را در اوایل تابستان

گذشته و بدوکابینهٔ مشیرالدوله تصور کنیم ، وقایعی که از آن تاریخ ببعد اتفاق افتاده و مربوط باین واقعه باشد ، یکجا جمع نمائیم ، تا مقصود حاصل آید . بنا براین بخوانندهٔ عزیز قول نمیدهم ، که از مطالبی که سابقاً نوشته‌ام چیزی تکرار نشود . منتها نسبت به این قبیل حوادث باشاره ورگذار خواهم کرد .

میدانیم که بازار امپریالیزم در انگلستان روز بروز کسادتر میشود ، وملت انگلیس نه همین حاضر نیست یك سرباز پوسیدهٔ خود را در این راه فدا کند ، بلکه ازخرج کردن یك شلینك هم دراین‌راه خودداری میکند. درست است که دولت محافظه‌کار انگلیس توانسته است از محاذی پوزهٔ شیرشبهٔ جزیرهٔ اسکاندیناوی ، تا ترکیه ، دول ضد بالشویکی بدور روسیه سرپا کند ، و برای عدم نفوذ عقاید و افکار تازه دیواری بین روسیه و اروپا بکشد ، و این قاره و بالنتیجه انگلستان را از این‌آفت مصون نماید ، ولی این دیوار از سمت ایران کماکان باز مانده و بین‌النهرین وهندوستان ازین خطر نجات نیافته است. قرارداد وثوق‌الدوله هم که برای بستن این کل دیوار فکرشده بود ، گرفتار ضدیت ایرانیان ، و بالاخره با عدم اجرا مواجه شده و با ضدیت عمومی اهالی ایران ، وکلای مجلس آیندهٔ این کشور هم‌جرئت تصویب آنرا نخواهند داشت ، پس چه باید کرد، که این دیواربی‌خرج وزحمت از طرف ما بدست خود ایرانیها ساخته شود ، وهند عزیز محفوظ و بین‌النهرین که شکار تازهٔ این جنگ است برای ما باقی ، وسیاست و آقائی ما در این کشور که نفت فراوانی هم دارد برقرار باشد ؟ باید حکومت مقتدری در ایران سر پا نمود که بدست‌آن این مقصود تأمین گردد .

ایران از بابت طلب از شرکت نفت پول دارد ، و ازاین بابت نگرانی درکار نیست. در این پانزده سالهٔ مشروطه هم ، بواسطهٔ سیاست‌های خارجی و بی لجامی‌های داخلی که اکثر بدست خود ما در این کشور راه افتاده است ، مردم اینقدر عذاب کشیده‌اند که در مقابل هر وضع ثابتی هر قدر هم خشن باشد ، سر تسلیم فرود آورند ، مخصوصاً که علی‌الظاهر اسم و نفوذ خارجی در کار نیاید ، بی مزگی نمیکنند . گذشته از این مگر امروز یك حکومت مقتدر که بتواند حکم خود را تا اقصی دهات سرحدی نفوذ بدهد ، و مردم را ازکسب وکار خود مستفید نماید ، اولین علاج دردهای این مملکت تشخیص‌نشده، و این موضوع بزرگترین راه وصول بسایر آرزوهای ملی هر ایرانی‌نیست ؟ مقصود ما هم جز ایجاد یك چنین‌حکومت ، چیز دیگری نمیباشد . از طرف دیگر ، خود ایرانی‌ها هم از بالشویك و کمونیست خیلی متنفرند و همه از خدا میخواهند دولتی باشد که بتواند جلوآنرا بگیرد و ماهم میخواهیم که ایران یك چنین دولتی داشته باشد ، تا در ضمن هندوستان و بین‌النهرین هم از این خطر مصون ماند . پس با تشکیل یك حکومت‌باقدرت و رنگ و روی ملی که بآن خواهیم داد ، خوب میتوانیم ، بدون اینکه اسمی یا خرجی از ما درکار باشد ، مقاصد خود را انجام کنیم .

اگر وقت زیادتری داشتیم ، ممکن بود دنبال عناصر اینکاره افتاد ، با بازی های

پارلمانی و حکومت ملی آنها را بکار نزدیک کرده ، اختیار را بدست آنها بدهیم و بمرور حکومت مقتدر طرف حاجت را بسازیم ، بطوریکه دست ما هم هیچ پیدا نباشد ، و مردم ایران این حکومت را همان حکومت مقتدر ملی دلخواه خود بشناسند . ولی بالشویکها بحدود ایران رسیده ، سهل است در داخلهٔ مملکت هم سروصداهائی راه افتاده است . وتا ما بخواهیم از این راه حکومت مقتدر را سرپا کنیم ، کار ازکار خواهد گذشت . بنابراین، از راه قانونی ، وبازیهای پارلمانی اگرهم به تشکیل این حکومت مقتدر موفق بشویم ، تازه نظیر نوشداروی پس ازمرگ خواهد بود و بدرد کار ما نمیخورد .

پس باید شخصی را پیدا کرد ، و مقصود را باو فهماند و او را تقویت کرد ، که با قانون یا بر خلاف قانون بهر جد و جهد و قیمتی که شده است ، این حکومت مقتدر را هر چه زودتر تشکیل کند ، ولی این شخص کجاست و کیست ؟ سلطان احمد شاه ترسوی وسواسی ؟ که حتی از جزئی تماس با قانون اساسی و قوانین عادی هم وحشت دارد ؟ و گاهی منافع اساسی کشورش راهم فدای این قانون دوستی خود میکند؟ این شخص که مسلماً این‌کاره نیست . از او بگذریم ، و در میان رجال کشور تجسس کنیم . اینها هم بعد از وضع بی‌عرضه‌ها وشیشه اماله‌ها دو تیپ بیشتر نیستند : یکی وجیه المله‌ها که مردم ازآنها شنوائی دارند و اگرکارهائی صورت دهند طرف اعتراض واقع نمیشوند ولی اینها هم این نفوذ یا تنفذ را از راه اطاعت بقانون برای خود دست و پا کرده‌اند و جرأت و دل و کرده‌ای که برخلاف قانون رفتاری کنند ندارند ، در صورتیکه برای وصول به حکومت مقتدر ، ولو موقتاً هم باشد ، نمیتوان طابق النعل بالنعل از روی قانون رفتار کرد . این کار به اشخاص بی باك ، بیشتراز اشخاص ملاحظه‌کار حاجت دارد . پس از این‌تیپ برای ما کاری ساخته نیست .

تیپ دوم پاچه ورمالیده‌ها و آپاردیها هستند ، اگر چه این تیپ از حیث‌عدم اعتناء بقوانین بدرد این‌کار میخورند ، ولی سوابق سوءآنها مانع آنست که مردم بگذارند پیاز آنها ریشه‌کند و از همان روزهای اولیه ، و قدمهای اول صابون زیر پای آن‌ها خواهند مالید[1] و این موضوع با دوام و ثبات که یکی از اصول هر حکومت مقتدری است منافات دارد . پس چه باید کرد ؟ و این حکومت مقتدر را بدست که باید سر پا نمود ؟

ای بابا !! ...... اینها چه افکاری است ؟ فعلا باید اوضاع حاضر را بر هم زد . تغییر وضع البته اشخاص تازه‌ای را که تاکنون هیچ در این بازیها داخل نبوده‌اند وارد معرکه خواهدکرد و از میان آنها بخوبی میتوانیم شخصی را که بتواند حکومت

۱ـ پله‌های خزانهٔ حمامهای سابق یا کف حمامهای امروز اگرصابونی باشد حکماً شخص بی احتیاط را بر زمین میزند .

خوانندهٔ عزیز از ایراد این مختصر پی بکنایهٔ صابون زیر پا مالیدن میبرد .

مقتدر تشکیل کند ، بیابیم . پس اول باید دنبال کسی گشت ، که اوضاع حاضر را بر هم بزند ، یا بعبارت ساده کودتائی بر پا کند .

کودتا هم دو عامل اصلی لازم دارد : قلمی و نظامی . عامل قلمی آنرا میتوان از میان تیپ آپاردیها و پاچه ورمالیده‌های موجود یافت . اما پیدا کردن عامل نظامی آن کار آسانی نیست . زیرا اولا و از همه مهمتر، این عامل نظامی باید عده‌ای مسلح زیرفرمان داشته باشد که بتواند آنها را بپای تخت ریخته ، و اوضاع حاضر را برهم بزند ، و ثانیاً باید شخص متهوری باشد که اگر با پیش آمدی مواجه شد ، جا خالی نکند و دست ما را در حنا نگذارد و ثالثاً حرف شنو هم باشد که آنچه دستور میدهیم با کمال صداقت و صمیمیت اجرا کند ، و از همه بالاتر پر چانه و سبك نباشد که نقشه را افشا کند و کار از پرده بیرون بیفتد ، و نا تمام بماند . پس باز هم نباید دنبال افسران عالیرتبه و سردارها و امیر تومان‌ها گشت، بلکه باید ، از میان افسران پائین‌تر کسی را که بدرد اینکار بخورد پیدا کرد .

افسران ایرانی که شرط اول یعنی عدهٔ مسلح را دارا باشند ، دوصنف بیشتر نیستند، امنیه وقزاق ، امنیهٔ امروز همان ژاندارمری دیروز است . اگر چه افراد آن از حیث انضباط و اطاعت از بالا دست بهتر از قزاقها هستند ، ولی افسران آن زیر دست سوئدیها تربیت شده ، وهمانها هستند که در جنگهای بین‌المللی با ما سروکار داشته واز واقعیات آن دوره ناراضیند . ما نباید موجبات خودکشی کلنل فضل‌الله‌خان را فراموش ، وبا این دست پرورده‌های ژنرال یالمارسن ، و بخصوص شاگردان مکتب کلنل ادوال خبیث ، ارزن آفتاب کنیم . پس از اینها هم باید صرف نظر کرد، وآنها را بخدای متعال سپرد .

قزاقها بد نیستند ، و بیشتر بدردکارما میخورند . اگرچه آنها هم ایرانی هستند، ولی چون تا چشم باز کرده‌اند ، خود را تحت فرماندهان خارجی دیده‌اند ، خیلی وطن پرست خشك نیستند وبگفته‌های ما اعتماد خواهند کرد . در این سه چهار ساله‌هم ماخود را در نزدآنها تا حدی جانشین روسها وانمود کرده‌ایم ، و بنفوذ کلمهٔ ما معتقد شده‌اند، بنابراین، از میان آنها بهتر میتوان کسی راکه بدرد اینکار بخورد پیدا کرد وآتریاد رشت بیشتر بدسترس است .

در اینجا باید متذکر شوم که نباید معتقد بود که تمام جزئیات این نقشه و افکاری که کلیات آنرا بقلم آوردم ،کلمه بکلمه در کابینهٔ سن ژام بین افراد هیئت دولت انگلستان طرح ، و مورد بحث و مداقه واقع شده ، و بالاخره کار بجستجوی میان افسران قزاق آتریاد رشت منجر شده باشد ، و راجع باین امر دستور کامل مفصلی برای نمایندگان خود درتهران فرستاده باشند .

این یکی ازخصائص حکومت انگلیس است که فقط نقطهٔ اساسی واصلی را به مأمورین خود فهمانده ، و در پیدا کردن راه کار ، و چگونگی وصول بمقصود مأمورین خود را آزاد میگذارد ، و این بهترین راه برای تمرین و تکمیل تدریجی زیردستان است که مستعدین آنها را تربیت کرده ، و بمقامات بالاتر برساند . بعقیدهٔ من یکی از جهات عدم

پیشرفت و ناکامروائی‌های دورهٔ چهار پنج سالهٔ دمکراسی امروزه ، و نداشتن مرد برای کار ، تعطیل کامل‌ترین و تربیت رجال ، در دورهٔ مرحوم پهلوی است .

این پادشاه ، چون بسیار فعال وخیلی ایرادگیر بود ، تمام کارها را میخواست خود بشخصه دستور بدهد ، و در جزئیات مراقبت کند . وزراء و رؤسای زیر دست او اعم از کشوری و لشکری هیچ عقیده و فکری از خود نداشتند ، و جز ماشینی که ام‌الاسباب آن مغز و فکر و فعالیت شاه بود ، چیزی نبودند و شخصیتی نداشتند و همینکه بعد از شهریور ۲۰ ، وارد صحنهٔ استقلال شدند ، هیچیك نتوانستند نقش خود را بدرستی ایفا کنند.

زیرا جز بله قربان‌چی‌های ترسان لرزان ، و منتظر حکم و امر مافوق چیزی نبودند . باری در این مورد هم کابینهٔ سن‌ژام ، بعد ازیأس از اجرای قرارداد وثوق‌الدوله ، البته مقصود اصلی را که سد کردن کل دیوار دور روسیه از سمت ایران بوده است بین‌خود مطرح کرده ، و راه منحصر بفرد آنرا تشکیل دولت مقتدری که در ظاهر خود را قائم بالذات معرفی کند ، و درباطن اوامر انگلیس‌ها را تا حدی‌مجری دارد تشخیص داده‌اند ، ولی جزئیات قضیه را بمأمورین سیاسی و نظامی خود که در آنروزها در ایران زیاد داشتند ، محول کرده‌اند ، بنابراین ، شاید یك قسمت افکاری که بآن اشاره شد بین این آقایان در تهران مطرح بوده است .

حالا است که میتوانیم بدانیم قزاقها برای چه منظور شهر رشت را بی‌مدافع میگذارند ، و تا آقابابا عقب می نشینند ؟ و مشیرالدوله چرا استعفا میدهد ؟ و استراسلسکی بچه جهت از فرماندهی قزاق کنار میرود ؟ و سفارت انگلیس برای چه فرماندهی این دویزیون را جهت افسران خود میخواهد ؟ و سپهدار برای کدام منظور رئیس‌الوزراء میشود ؟ و چرا استعفا میدهد ؟ و برای چه مجدداً رئیس الوزراء میشود ؟ و در حدود یکماه ؛ بمطالعه وقت میگذراند ؟ و فقط چهار روز قبل از کودتا کابینهٔ خود را معرفی میکند ؟

من نمیخواهم عموم کارکنان آنروز دولت را بهمدستی خارجی ها متهم کنم. مثلا استعفای آقایان هدایت وزیر مشاور وکفیل وزارت خارجهٔ کابینهٔ اول سپهدار را از راه همفکری با خارجی‌ها ، بر ضرر این کشور و بالنتیجه برای حصول مقصود انگلیس‌ها در برپا داشتن کودتا ، یا جوش نخوردن بین شوروی و ایران بشناسم ، و اکثر اهل حل و عقد آندوره ، بخصوص این دوبرادر را مردمان شریف ووطنپرستی میدانم که از این‌قماش افکار و وطن فروشی ها بدور بوده‌اند و دانسته و فهمیده هیچوقت بر ضرر کشور خود اقدامی نمیکرده‌اند .

نقص بزرگ کار ما در این است که همیشه افسار کارها را بدست اشخاص بیکارهٔ کم جرئت میدهیم ، و معتقدیم که استخوان پوسیدهٔ پدران و عنوانات ظاهری و وجاهت، بخصوص سابقهٔ وزارت بیشتر از زیرکی و زرنگی و دانش و بهم بستن کار و موقع شناسی کار میکند ، و بهمین جهت است که کادر منتظرالوزاره‌های ما همان کادر قدیمی است ، و کاندیداهای وزارت چه در ادوار گذشته و چه امروز بیش از معدودیکه کراراً آنها را

امتحان کرده و در بیکارگی آنها شکی نداریم ، نیستند ، و عجب اینستکه امروز هم که لوازم پخت وپز برقی داریم ، پی دیزیهای از کار درآمده[1] میگردیم ، دلمان باین خوش است که از وجود این عالی جنابان خسارتی بکشور نمیرسد در صورتیکه خسارت بیکارگی و ندانم‌کاری آنها از همه چیز بیشتر است و احیاناً اگر تیری از کمان بگذرانیم ، وشخص تازه‌ایرا واردکار و بمقام وزارت نزدیك کنیم با اینکه باز هم ملاحظهٔ استخوان پوسیدهٔ اجداد را از دست نداده‌ایم ، آرسن لوپن انتخاب مینمائیم[2] وعارف عامی را از این‌حسن انتخاب بحیرت می‌افکنیم . باری از این جمله بگذریم و ببینیم مأمورین سیاسی و نظامی انگلیس عامل نظامی کودتا و افسر قزاق خود را چگونه بدست آوردند ؟

در تجسس عامل نظامی کودتا

بنا بر آنچه گذشت ، آقایان زودتر از اواسط کابینهٔ مشیرالدوله بفکر یافتن افسر قزاق خود نیفتاده‌اند ، و شاید در این روزها بوده است که با آتریاد رشت سروکار پیداکرده ، وراه مراوده را با آنها باز نموده‌اند . طبیعی است افسران ارشد این آتریاد همگی از دور مورد اختبار و امتحان آنها واقع شد ، و رضاخان میرپنج قزاق ، معروف برضاخان ماکسیم را برای اینکار مناسب دانسته‌اند . زیرا این همان افسر بودکه توانسته بود بدون هیچ تشریفات زیر پای رئیس آتریاد همدان را جاروب کند . بنابر این لیاقت و کفایت که اصل‌کار است در این افسر امتحان شده و از این حیث مشکلی درکار نیست . ولی ممکن است این افسر با جربزه از آن وطن‌پرستهای خیلی خشك و خیالباف باشد ، و نخواهد دستور خارجیها را در کار وطن‌خود بپذیرد و اینقدرساده باشدکه به مجرد شروع بمذاکره قال و قید راه بیندازد و از راه خودنمائی هم‌که باشد این سرو آن سر حرفهائی بزند که موجب افشای قضیه و بر هم خوردن اصل نقشه شود . فهمیدن درجهٔ ظرفیت رضاخان ، اینقدر هم مشکل نیست . اشخاصی که با او وارد مذاکره میشوند ، مردمان پخته‌ای هستند اگر هم از در وطن پرستی‌درآید میتوان، بلشویك‌های ساحل انزلی را برخش‌کشید و از راه وطن پرستی وارد کارش کرد .

---

۱ ــ دیگ‌چه‌ای که بشکل گلابی سرزده که ته آنرا برای اینکه شعله و حرارت آتش بتمام اطراف آن برسد عدسی شکل ازگل ساخته ودر کوره میپزند « دیزی » میگویند . بعضی از اوقات اتفاق می‌افتد که دیزی بواسطهٔ دقز وسوسه‌ای که در حین مالیدن گل آن یا در کوره پیداکرده ، بی دوام میشود و همینکه یکی دوبار زیر آن آتش شد دقز وسوسهٔ آن‌گشاد شده و آب پس میدهد یا ترك برداشته و میشکند . دیزی ازکار در آمده ، دیزی را میگویند که اندکی‌کارکرده باشد و بی‌عیبی‌آن از این قسمتها محرز شده‌باشد . بعضی هم هستندکه از کار در آمدگی دیزی را در خوشمزگی آش وآبگوشتی‌که درآن پخته میشود مداخله میدهند ومعتقدند که هرقدر دیزی‌کهنه‌تر باشد ، غذای طبخ شده درآن خوشمزه‌تر میشود .

پیرزنهای سابق به دیزی ازکار درآمده خیلی معتقد بودند .

۲ ــ این چند سطرازکتاب ، وقتی نوشته میشد که تازه احمد قوام ، مظفر فیروز را بسمت معاونت نخست وزیری وریاست تبلیغات انتخاب کرده بود .

اگر بخواهیم معتقد شویم که مأمورین نظامی وسیاسی انگلیس که مأمور پخت و پز این افسرقزاق بوده اند ، ازهمان ملاقات اول توانسته باشند آیندهٔ عجیب رضاخان آن روز وسردار سپه فردا ، ورضاشاه پهلوی پس فردا را پیش بینی کنند ، یا لامحاله لیاقت وفعالیت های او را تفرس نمایند ، هوش ودانش ماوراء الطبیعه‌ای برای آنها قائل شده‌ایم، که خود آنها هم مدعی آن نیستند . خدا وقتی بخواهد کاریرا عملی کند ، اسباب آنرا فراهم میآورد .

باراس ، عضو کمیتهٔ نجات ملی فرانسه که در روز یازدهم واندمی یر ناپلئون ـ بناپارت رابرای ریاست عده‌ایکه جهت دفاع ازحملهٔ استبدادطلبان به‌کنوانسیون ملی‌آمده بودند ، باین مجلس پیشنهادکرد ، و بدون هیچ تحقیق و مذاکره ، از طرف کنوانسیون پذیرفته شد ، نه‌پیشنهادکننده ونه پذیرنده‌ها که ششصدهفتصد نفرو کلای‌ملت بودندهیچیك ، آیندهٔ عجیب این‌افسرتوپخانه ، ولیاقت وکفایت‌وجاه طلبی‌های اوراپیش بینی نمیکردند. رفتار بناپارت درموقعیکه برای دریافت امرمجلس بکنوانسیون آمد نیز، بقدری بی ثبات ومتزلزل بودکه بعضی ازوکلا شاید او را لایق انجام همین خدمت هم ندانسته ، پیش خود فکر میکردندکه این افسر آرام با قد کوتاه و اندام باریك چگونه می تواند عدهٔ تحت خود را اداره کرده ، استبداد طلبان را مغلوب کند .

شخص ، همینقدرکه قوائم اخلاق واحساساتش از درجهٔ عادی برتروبالاتر باشد ، و روزگارهم اسباب بکار افتادن اخلاق و احساسات عالی او را فراهم آورد ، برای ترقی اوحد و سدی درکار نیست . هرپیشرفتی ، راه پیشرفت دیگررا برای او باز میکند ، وهر دانش ، وسیله ومقدمهٔ دانش های دیگراو میشود . این است که بناپارت سروان توپخانهٔ فرانسه ، بعد ازمغلوب کردن استبداد طلبان ، در۱۳ واندمی یر، ژنرال داخله وبعد از چندماه رئیس قشون مأمور ایتالیا میگردد ، وبعد ازفتح این کشور و شکست دادن قشون اطریش ، ومسافرت جنگی بمصر ، و مراجعت از این سفر وکودتای ۱۸ برومر کنسول اول ، یعنی رئیس قوهٔ مجریهٔ فرانسه شده ، وبالاخره ، بمقام امپراطوری این‌کشور میرسد ودرمدت تقریباً بیست سال زمامداری خود ، از لیسبون تا مسکو وازبحرشمال تامدیترانه تمام اروپا را دست نشانده ومتحد خود میکند ، و رضاخان افسر بیسواد گم نام قزاق‌که معلوم نیست بچه وسیله خود را ازقزاقی به میرپنجی رسانده بود ، بسلطنت ایران میرسد ، و کارهای فوق العاده ازخود ببروز وظهورمیرساند .

پس باید بگویم ، که مأمورین نظامی وسیاسی انگلیس ، درملاقـاتهای اولیهٔ خود ، واختبار ها و امتحانهائیکه بمرور از رضاخان میرپنج قزاق کردند اجمالاً او را برای رساندن بی سروصدای آتریاد رشت‌به تهران ، وراه انداختن کودتالایق دانستند . ومطلب را درمیان گذاشته واو را بنکات کار تا اندازه ای که برای پیشرفت عمل لازم بوده است واقف‌کرده اند . البته یکی ازدستورهاهم عقب نشینی از رشت تا آقا بابا بوده است ، تا هم قزاقها بصحنهٔ بازی نزدیکتر شوند ، وهم جلومتجاسرین باز شود ، و بشهر رشت و

حتی بسمت تهران بیایند، تا قرارداد دوستی ایران وشوروی، که با وجود عزیمت مشاور-الممالك بمسکو، عنقریب سر خواهد گرفت، بتأخیر افتاده، توافق بین طرفین حاصل نشود. ولی البته درقسمت اخیر، حاجتی بواقف کردن رضاخان باصل مقصودنداشته اند.

پی جوری عامل قلمی

ازجهت عامل نظامی کودتا، اطمینان حاصل شد، ولی برای عامل قلمی، یعنی رئیس الوزرای آن، هنوز فکری نشده است. برای این کار چه باید کرد؟ سپهسالار (خلعتبری) چطور است؟ این همان کسی است که در پانزده سال قبل که این قبیل کارها بی‌سابقه بوده، با یکمشت مجاهد که اسلحهٔ حسابی هم نداشتند، ازرشت به تهران آمده، ومحمد-علی شاه را از تخت بزیر کشیده است. پس تهور وبی باکی او بی سوسه است. ولی منقصتهائی هم دارد. از جمله تلون مزاج، و از این بدتر، قدی وخم نشوی است، و خیلی ممکن است که همینکه برخرخود سوارشود، دیگراعتنائی بدستورات مانکند، وکار بطوریکه ما مایلیم انجام نگیرد، یا بین او وعامل نظامی اختلافی حاصل شود که دعوای آنها را نتوانیم بمسالمت ختم کرده، بین آنها را بگیرانیم. چطوراست یکی را زیر دست او بگذاریم که او را اداره کند.

ولی این شخص کیست که با وجود ترك برنداری بتواند او را رام کند، وزنگ کودتا را بگردن این گربه ببندد[1]؟ سید ضیاء الدین برای این للگی چطور است؟ این سید ازحیث تمایل باجرای منویات ما، بسیار خوب است. این همان است که بمیل وارادهٔ ما تا توانست سنگ قرارداد را بسینه زد. حتی بسفیر امریکا درتهران، سهل است برئیس جمهوری آندولت که میخواستند درکار ایران دماغی چپانده وایرانیها را بحقایق آشنا و ضدیت خود را با قرارداد اظهار کنند، هزار لچر گفت، و بدو بیراه نوشت. در صمیمیت او حرفی نیست، ولی میتواند سپهسالار را اداره کند؟

خیلی مشکل است. امتحان بکنیم. ولی باید سید راکه محرم است باسرارکارآگاه کرد واو را واداشت با سپهسالاروارد مذاکره شود. البته نباید تا قبل از وقوع کودتا،

---

۱ ــ موشها ازتطاول گربه بجان آمده مجلسی برپا داشتند و ازهر دری برای جلوگیری این جانور خبیث که نمیگذارد آنها بمیل خوددرانبارخرابی‌کنند مذاکره بمیان آوردند. یکی ازآن میانه گفت: عیب کار درنرمی پای این خبیث است که بی سروصدا وارد انبار وبایك جست با ماروبرو میشود. اگر ورودش سروصدائی تولید میکرد برای ماکه سوراخمان نزدیك است، پناه بردن بکنج خانه که دست گربه بما نرسد اشکالی نداشت. دیگری گفت: ممکن است زنگی پیداکنیم وبگردن او بیندازیم که هروقت وارد انبار شود صدای زنگ ورود اورا اعلام نماید. همگی این تدبیر را پسندیدند وهریك کاری راکه برای تدارك زنگ وبند آن لازم بود بعهده گرفتند. بالاخره باینجا رسیدندکه کی این زنگ راگردن گربه بیندازد؟ چون هیچکس مرد این میدان نبود البته اصل این پروژهٔ پیشنهادی هم ازبین رفت.

تمثیل «کی این زنگ راگردن این گربه می اندازد» ازاین حکایت اتخاذ شده ودرافواه افتاده است.

سپهسالار از نقشه بوئی ببرد ، بلکه باید سید ابتداوارد مذاکرهٔ رئیس الوزرائی اوبشود، وخود را بدین وسیله نزد او محبوب کند تا بعد از آنکه جای خود را در دل او واکرد، وکودتا هم در شرف وقوع بود ، خرد خرد مطلب را حالی نماید و در حقیقت او را غافل گیرکرده ، این زنگ را بگردن او بینداژد . مؤید این جمله واقعهٔ ذیل است ، که یکی از منسوبان من [١] که بگفتهٔ او کمال اعتماد را دارم برای من نقل کرده است .

این شخص محترم میگوید : در این دوره من با سپهسالار خصوصیت داشتم و منزل من هم سردم ومحل رفت وآمد سیاست‌چی‌ها بود و چون بهیچ حزبی بستگی نداشتم ، همه گونه اشخاص بدون هیچ‌قید وشرط ، بمنزل من می‌آمدند . من هم از راه خصوصیت ، بدم نمی‌آمد خدمتی بسپهسالار بکنم ، او هم مرا در اسرار خود وارد میکرد . واسطهٔ بین ما هم میرزا عبدالحسین‌خان مهذب الملك منشی او بود .

میدانید ، در این دوره ، کاندیداهای ریاست وزراء البته غیر از مشیرالدوله و مستوفی الممالك ، هر شب خواب ریاست وزراء می دیدند ، و روز تا شام برای رسیدن باین مقام ، تلواس میزدند ، خالی بودن محل ریاست وزراء هم شرط اقدام آنها نبود و اکثر اتفاق می‌افتاد که از فردای تعیین یکنفر رئیس الوزراء ، سایر کاندیداها هریك بحساب خود، شروع بکار میکردند ، اگر رئیس‌الوزرای حاضر مثل سپهدار مرد بی کفایت بی وجهه‌ای بود ، آقایان هر یك ریاست وزرای خود را پیش پا افتاده می دانستند .

در ایام ریاست وزرای سپهدار ، یکروز مهذب‌الملك نزد من‌آمده ، اظهار داشت که سپهسالارکاندیدای ریاست وزراست ، و سید ضیاءالدین هم واسطهٔ بین او و سفارت انگلیس شده است . سپهسالار میگوید لازم است درمجالس شما هم چیزهائیکه مناسب بامقصودباشد، گفته شود ، من سید ضیاءالدین را هم از محرمیت شما ، در این امر خبردار کرده‌ام ، با همدیگر همکاری کنید . یکی دوروز گذشت ، و من بوسیلهٔ مهذب‌الملك باسید مربوط شده ، اقدامات مشترکی میکردیم ، و قرار کار از هرحیث داده شده و مقرربود چندروز دیگر مطلب آفتابی شود .

یکروز مهذب الملك نزد من‌آمده ، گفت سید ضیاءالدین میگوید : انگلیسها باین شرط برای این‌کار حاضرمیشوندکه من (سید) وزیر داخلهٔ کابینهٔ جدید باشم ، و از شما خواهش داردکه با سپهسالار وارد مذاکره شده ، وقول اینکار را بگیرید . به مهذب‌الملك گفتم ، سپهسالار را می‌شناسیم ، اوهرگز باین امر رضا نخواهد داد . نه من ونه تو هیچ یك صلاح نیست در این موضوع وارد شویم . بسید بگوئید ، خود شما مذاکره کنید ، شاید شرم حضور و خدمتی که در این امر باو کرده‌اید باین مقصود سر وصورتی بدهد .

بعد ازیکی دوروز مهذب‌الملك باحال خراح ازراه رسید وگفت: تمام‌کارها خراب شد ، وهمهٔ قرار و مدارها بر هم خورد . چگونگی را اینطورشرح داد که من جواب شما

[١] ـ مرحوم حسنعلی مستشارکه در ٣٠ بهمن ١٣٢۴ بدرود زندگی گفت .

را بسیددادم . سید هم نظر شما را پسندید . من برای او از سپهسالار وقت گرفتم و اورا باطاق سپهسالار هدایت ، و در را رخنه‌کرده ، برای استراق سمع پشت در ایستادم .

بعد از ورود وطی تعارفات معمول ، سید اظهار داشت : که اینها میخواهند کابینهٔ حضرت اشرف دولت مقتدر با دوامی‌باشد ، که مدتی برسرکار بماند وبکارها سر و صورتی بدهد و میگویند، باید جمعی ازفضول‌ها و پرچانه را هم توقیف و تبعید کرد ، سپهسالار باین جمله از بیانات سید جوابهائی می دادکه تماماً بخصوص درقسمت اخیر ، مثبت بود . سید گفت ولی راجع بوزارت داخله نظر دارند که کسی متصدی‌آن بشود که منویات‌حضرت اشرف وآن‌ها را بخوبی بتواند اجرا کند وبطرفین محرم بوده ، و بلاواسطه ، هردوطرف را ملاقات ، و دستورات را اجرا نماید . سپهسالار هرقدر خواست درجریان صحبت این قسمت را نشنیده ، وکم اهمیت گرفته سرمطلب‌راهم بیاورد ، نشد وسید پافشاری کرد. من ازپشت در متوجه‌شدم که تشنجات‌عصبانی سپهسالار دارد شروع میشود . زیرا یکی دوباری دستش بسمت کلاه رفت و حرکتهای کوچکی بکلاه داد ، بالاخره بسید گفت اگرمن باید اینکار را عهده‌دار شوم باید لابشرط باشد .

سید گفت البته آنها ، در لابشرطی کابینهٔ حضرت اشرف حرفی ندارند ، منتها میخواهند از طرف وزیرداخله‌ای که خود حضرت اشرف انتخاب خواهید فرمودخاطرشان آسوده باشد . سپهسالار گفت اگر شخص معینی را در نظر گرفته و توصیه‌ای نسبت باو کرده‌اند ، اسم ببرید ، شاید با نظرمن هم موافق باشد در صورتیکه خیلی نامربوط نباشد، البته منهم رعایت نظر ایشان را میکنم، سید گفت نظرآنها به بنده است ! بمجرد ادای‌این جمله دست سپهسالار بسمت کلاه رفت و یك دوباری کلاه را بدور سرچرخاند و مثل اینکه میخواهد با کسی کشتی بگیرد کلاه را بسرمحکم کرده گفت بتو ؟ بتو ؟ هرگز ! بهیچوجه ! من از ریاست وزرائی که تو سید جیمبو وزیر داخله‌اش باشی عار دارم .

عجب روزگاری شده است ؟ این سید دو قازی هم میخواهد ، وزیر داخله بشود ، آنهم درکابینه‌ای که‌من رئیس‌الوزرایش باشم ! پاشو برو پی‌کارت ؟ برخیز ! معطل نشو ! اینها همه تقصیر این مهذب الملك ...... است که مرا باین کثافت‌کاریها وامیدارد ، و برای من از این دوست‌ها وکار چاق کن‌های نکره می تراشد .

البته سید از همان « پاشو برو پی‌کارت » اولی ، برخاسته بود و این جمله‌های آخری که مربوط بمن بود ، و ضمناً بسید هم برمیخورد ، بدرقهٔ راه او میشد . من دیدم ماندن من و مواجهه با سید خیلی بی‌مناسب خواهد شد . خود را ازپشت درکنارکشیدم . سید رفت . ولی سپهسالار ، همچنان در خشم خود باقی است ؛ و دم بدم میگوید : این مهذب‌الملك ... کجاست ؟ بطوریکه ناچار شدم عمارت و باغ را ترك گویم . حالا آمده‌ام ، از شما خواهش کنم که نزد حضرت اشرف بروید ، و چیزی بگوئید که از سر خشم پائین بیاید . ما که از آتش ریاست وزرای ایشان گرم نشده‌ایم از دود خاموش

شدنش کور نشویم . من همانروز بمنزل سپهسالار رفتم وآنچه لازم بود گفتم و میان آنها را بهم بستم .

بنابر این ، سپهسالار ببعد لعابی خودکار را از خویش گذراند، باید دیگری رافکر کرد . خود سپهدار که فعلا سرکار هم هست ، چطور است ؟ اطاعت او خیلی خوب ولی ساده‌تر از آن است که بتواند اینکار را اداره کند ! چه عیبی دارد ، سید ضیاءالدین را للهٔ درست و حسابی او کنیم ، که اسم اسم اوباشد ، و سیدکارها را بهم ببندد ؟

البته ، همینکه سپهدار مسبوق شود که ما به سید نظرداریم ، در مقابل دستورات او مقاومتی نشان نخواهد داد . ولی این مرد بقدری ساده است که ممکن است از بی قدرتی خود وصاحب اختیاری سید ضیاءالدین ، همه جا ، حتی در نزد ارباب رجوع هم شکوه کند وپوشالی بودن خود را اعتراف وبرملا نماید . بهرحال ، این قسمت چندان اهمیتی ندارد و درآینده هم میتوان برای آن فکری کرد . اگرمصمم شدیم ، که سپهدار برسرکار بماند ، وباللهگی سید ، عامل قلمی کودتا شود ، تحمیل سید براوکار مشکلی نیست . گیلك مردآدم بردباری است وسید خودش هم می تواند خود را للهٔ او کند .

مؤید این نظریه شرحی است که آقای دهخدا برای من نقل کرده است .

ایشان میگویند : دراوقاتیکه سپهدار دوباره رئیس الوزراء شده ، و بقول خودش مشغول مطالعه برای تعیین‌وزرای خود بود ، روزی برای دیدار دوستانه بمنزل امین‌الملك (جناب آقای دکتراسمعیل مرزبان) ، رفتم . پیشخدمت آمدن مرا بآقای دکتراعلام کرد . ولی برخلاف معمول همیشه ، برگشت وگفت قدری تأمل کنید ، ومرا باطاق دیگرراهنمائی کرد . پنج شش‌دقیقه‌معطل شدم . ازصاحبخانه‌خبری نشد . مناعت گریبان گیرم‌شد، که برخیزم بروم، همینکه ازاطاق بیرون‌آمدم، دونفررا که قبل‌ازمن ازاطاق‌دیگری‌خارج‌شده بوندیدم که در راهرو بعجله ، دنبال هم تقریباً میدویدند و عقبی دنبال عبای جلوی را در دست دارد ، و میخواهد از رفتن او مانع شود . بالاخره جلوی نزدیك درتوانست عبای خودرا خلاص کرده ، از عمارت خارج شود . همینکه عقبی مأیوس شد وبرگشت دیدم امین‌الملك صاحب خانه است . با عذرخواهی ازمعطلی مرا باطاق خود برده ، وگفت : گرفتار سید ضیاءالدین بودم . این آقا میخواهد در کابینهٔ جدید وزیرداخله شود . آنچه سعی کردم، باو حالی کنم اینکار بی سابقه است و تا زمینه هائی برای آن تدارك نشود ، میسر نیست بخرجش نرفت و بالاخره چنانکه دیدید ، با قهراز من جدا شدکه خط ونشان های خود را دربارهٔ ما عملی کند .

پس باید گفت : که تا قبل از شروع کودتا ، درنظر مؤسسین هم سید ضیاء الدین با وجود وارد بودن در قضیه ، برای نمایندگی قلمی کودتا خیلی مناسب نبوده والا منطق نداشته است که سید اولاد پیغمبر را بزحمت انداخته این ور آنور بدوانند که فقط برای یك وزارت داخلهٔ کوفتی ، گاهی گرفتار پرخاش سپهسالار ، و زمانی دچار تعنت آقای دکتر مرزبان بشود . شاید تا شب ورود قزاقها بتهران هم ، تصمیم قطعی راجع بریاست

وزرای او نگرفته بودند، ولی سید کاملا وارد کار بوده و برای روبراه کردن کارهای کودتا دوندگی میکرده، وتك و دوهائی میزده، که لیاقت خود را برای احراز مقام عاملی قلمی کودتا ثابت نماید.

اینجمله را واقعهٔ ذیل که من از گفتهٔ یکی ازمطلعین دربار شاه سابق در اینجا نقل میکنم، تایید مینماید. این شخص محترم از قول یکی ازنظامیان حول وحوش رضاخان میرپنج، فرماندهٔ نظامی کودتا میگوید:

اردوی ما تازه درینکی امام قائم شده بود. آقای میرپنج فرمانده تنهادراطاق‌خود، وما افسران ارشد در اطاق مجاور بودیم. یکی از خرده افسران وارد شد و گفت سید ـ جوانی بنام سید ضیاء الدین، با اتومبیل از تهران‌آمده، پشت خط زنجیر مستحفظین‌است و میگوید بافرماندهٔ کل کار دارم. ما که سید ضیاء رانمی شناختیم یکی از ما نزد جناب میرپنج فرماندهٔ کل رفت، ونام ونشان سید راهمانطور که خرده افسر پیام آورگفته بود بفرمانده عرض‌کرد. رضاخان میرپنج بعد ازاندکی تأمل گفت «بیاید! بسپرید احترامش کنند، شاید بخواهند این جلت[1] را رئیس ماکنند!»

از این «شاید بخواهند» پیداست‌که «جلت» تا دوشب قبل از ورود قزاقها به تهران هنوز ریاست وزرای آینده اش مسلم نبوده است.

یك مطلب دیگرباقی، وآن اینست که آیا مؤسسین سپهدار را هم وارد نظرات خود کرده بودند یا خیر؟ دراین موضوع نمیتوان اظهار نظر منفی‌کرد. از اوضاع و احوال چنین بر میاید که سپهدار بطور اجمال خبرداشته است‌که آمدن قزاقها به تهران برای مطالبهٔ حقوق ودیدار اقوام نبوده، وبرای‌کارفوق العاده‌ایست. شاید خود مؤسسین بذکر او داده بودند که اینها برای تقویت‌کابینه وتشکیل دولت مقتدر بتهران می‌آیند، وگیلك مرد تصور میکرده است‌که این زحمات برای ازدیاد قدرت اوکشیده میشود. ولی، البته مثل سید ضیاء الدین بتمام جزئیات ونظریات و منظورات واقف نبوده است؛ و اینجمله را شرحی‌که همان منسوب سابق الذکرمن، از گفتهٔ ناصرالاسلام گیلانی (ناصر ندامانی) برای من نقل‌کرده است، تأیید میکند.

ناصر ندامانی میگفته است: من هرشب بمنزل سپهدار میرفتم، ودرمجلس خصوصی باهم تونس داشتیم. در شب سوم حوت ۱۲۹۹، برخلاف هرشب سپهدار بالباس مشکی و پیراهن ویخه آهاری و مثل این بود‌که منتظر است، از جائی او را خبرکنند‌که بآنجا

---

۱ ــ درعربی دیمی عراقی‌کیسهٔ خرمای سربسته را جلت میگویند. واز اینکه این کلمه بمنزلهٔ واحد وزن ومقدارهم استعمال میشود معلوم میگردد‌که جلت همان کیسهٔ خرما است‌که از راه تسمیهٔ جزء بکل، ظرف ومظروف هردو را هم جلت میگویند. این‌کیسه راکه از ساقهٔ برگ خرما میبافتند بافتهٔ ناهنجار زمخت نخراشیده ای ازکاردرمی‌آیدکه درمیان اشیاء بافته شده از این نتراشیده تروناهنجارترنمیتوان پیداکرد. پارچه های بافته درشت بدبافت را بجلت تشبیه میکنند. تطورادبی عامیانهٔ امروزه جلت رابدون ذکرادات تشبیه مانند اسم به‌اشخاص ناهنجار بد جنس اطلاق میکنند وبرای آنها علم منقول شده است.

برود ، یاکسی راکه در خور این سر ولباس باشد بپذیرد . تا بعد از نصف شب بانتظار گذراند . از سروصدای شلیك که درشهر بلند بود ، هیچ اضطرابی نشان نمیداد . فرداصبح هم کالسکهٔ او را بسته ، وحاضر کرده بودند که هروقت دنبالش بیایند مهیا باشد . بعداز مدتی که خبری نشد ، میرزا عیسی خان سروش را فرستاد ، سرو گوش آب داده [۱] خبری بیاورد ، واین بعد از مراجعت آقای سروش بود ، که مأیوس شده و دانست از این قدك قبائی و از این نمد کلاهی ندارد وکور کورانه بدیگری (سید ضیاء الدین) خدمت کرده است. بنابراین ، باید گفت خصوصیت هاومشاوره هائی که در ریاست وزرای اول وبخصوص دومش با سید ضیاء الدین می کرده است ، درحقیقت از راه همکاری بوده است .

بیکار ماندن قوای جنگی تهران ، در این واقعه نیز یکی از دلیلهای خبرداشتن اجمالی سپهدار از واقعه است . میدانیم مرکز امنیه در باغشاه وسرراه قزاقهای مهاجم بوده واین مرکز، مرکز دوازده هزار نفر نیروئی بوده که وثوق الدوله میخواست آنرا هستهٔ سی هزار نفر قشون ایران ، برای اجرای قرارداد کذائی قرار بدهد . در کابینهٔ مشیرالدوله هم این نیرو دست نخورده ، و فرسودگی حاصل نکرده ، و چاق نفس و لوازم جنگی آن درکمال خوبی و قوه‌ای بودکه میتوانست با عدهٔ یکی دوهزارنفری حاضرخود جلو این دو سه هزار نفر قزاق خسته را که اسلحهٔ آنها هم فرسوده بوده است بگیرد . بالاختصاص که شخص جدی سرسختی مانند حبیب الله خان شیبانی هم فرمانده این قسمت بوده است . بیکار ماندن این عده مسلم میدارد، که اجمالاً سپهدار هم از مقاصد مؤسسین کودتا بی اطلاع نبوده ، الا ، بعد از آنکه در روز دوم حوت که تااندازه‌ای مطلب آفتابی شده وبامرشاه ، سردار همایون رئیس دویزیون قزاق را جلومهاجمین فرستادند ، و آنها را از آمدن بتهران منع کردند وآنها هم تمرد خود را علنی داشته ، ورئیس دویزیون را هم چند ساعتی حبس نمودند ، چه مشکلی داشته که نیروی امنیه جلوآنها درآمده وشهررا از خطر نجات دهد ؟

در سمت مشرق شهر، و درست درنقطهٔ متقابل مرکزامنیه ، در سربازخانهٔ نایب ـ السلطنه هم بریگاد مرکزی ، با چهارصد پانصد نفرعدهٔ خود حاضرواسلحه ولوازم جنگی این بریگاد هم ، مسلماً چاق و چله تر از اسلحه فرسودهٔ قزاقها وممکن بوده است که این عده را هم بکمك امنیه بفرستند . باین بریگاد بعد از ظهر ، امر میرسیدکه با تمام لوازم جنگی ، از سربازخانهٔ خود بیرون‌آمده ، واز دروازهٔ دولاب که نزدیك سربازخانه بوده است ، خارج شده ونیم دایره ای دور شهرزده ، وازدروازهٔ باغشاه وارد شهر گشته،

---

۱ ـ « سروگوش آب دادن » کنایه ازخبرگیری بطورمحرمانه است . چه تناسبی بین سر وگوش آب دادن وخبرگیری بطور محرمانه است ، تاریخچه وشان ورود اتخاذ این‌کنایه بربنده مجهول است . شایدکسی بعنوان و بهانهٔ سروگوش شستن کنار نهری نشسته بوده و باطناً مشغول استراق سمع از اشخاصی که‌کنار نهرو مشغول کنکاش بوده اند شده و از این‌رو ، این‌کنایه اتخاذ شده باشد .

سرتاسر شهررا پیموده ، بسربازخانهٔ خود برگردند . من برای این گردش نظامی هیچ راه معقولی نتوانستم فکر کنم ، جزاینکه خواسته باشند ، چشم افراد وافسران جزء امنیه و شهری ها عدهٔ مسلح ببینند و واردین شبانه را هم نظیر آنها تصور کنند و برای حفظ انتظامات بدانند . و مسلماً دستور این عمل از طرف مؤسسین اصلی کودتا داده شده است زیرا سپهدار خیلی از این تدبیرات بدور بوده است .

از تمام این مقدمات باین نتیجه میرسیم که حضرت سپهدار اعظم هم میدانسته است که آمدن این عده بشهر ، بطوری که خودشان بسردارهمایون گفته‌اند برای دیدارخانواده و وصول حقوق عقب مانده نیست ، بلکه برای‌کار فوق العاده ایست ، منتها این اقدامات را برای تقویت کابینهٔ خود میپنداشته . ومتوجه چاهی کـه جلو راه خود میکند نبوده و گیلك مرد میخواسته است به بیند « آخرش چطور میشود » .

این بود ، شرح تدارکات مقدماتی‌کودتا. ولی ممکن است برای خوانندهٔ عزیزاین فکر بیاید‌که برای توضیح تدارکات مقدماتی کودتا ، چرا من بیکی از آقایان افسران عالیرتبهٔ امروز ، که بازیگران درجهٔ دوم وسوم این واقعه ، وحاضر وناظر قضایا بوده‌اند، یا بخود سید ضیاء الدین‌که عامل قلمی‌کودتا بوده است ، مراجعه نکرده و ازاطلاعات و مشاهدات آنها استفاده ننموده ، ونوشتهٔ خود را در این وقعهٔ تاریخی، بحدس و تخمین و قیاس واستدلال واحیاناً پاره‌ای ازشنیده های خود که در بی غرضی گویندهٔ آنها تردیدی نداشته‌ام ، منحصر کرده‌ام. البته رجوع بآقایان برای من‌مشکلی نداشت. ولی دراینصورت کتاب خودرا تخته مشق افکارونظرات خصوصی نموده ، ومیدانی برای تظاهروخودنمائی وحق بجانبی وبی‌گناهی اشخاص بازمیکردم .

این‌بودکه اصول مسلم ، ودنبال هم‌انداختن تاریخ وقایع ، ونتیجه‌گرفتن ازآنها ومنطق و استدلال وگاهی هم صبروتقسیم را ترجیح دادم ، و در حقیقت محاکمهٔ تاریخی کرده ام ، نه تاریخ نویسی . چنان کـه کراراً نوشته ام ، من جاه طلبی تاریخ نویسی ندارم . ذکر وقایع ، بامستند های معمولی و تطبیق آن باکلیات ، بطوری‌که نوشته، (بقول یکی از نویسندگان زمان) ارزش تاریخی پیدا کند ، با آقایان مؤرخین معاصر است . هیچ بعید نمیدانم‌که درآینده ، که ناگزیراین قسمت ازتاریخ‌کشورما بیشترغربال‌خورده ونرم ودرشت‌آن بهترازهم جدا شود . مطالبی‌که من امروز اصل مسلم دانسته ، واز آنها نتایجی‌گرفته‌ام ، درنزد نقادهای آینده ، سست وبیمایه بنظربیاید . من امروز ، بامصالح امروزه ، این محاکمهٔ تاریخی را پی‌افکنی نموده ام ، اگر در آینده مصالح بهتری پیدا شود ، مربوط بامروزنیست .

کودتای شب سوم حوت ۱۲۹۹

روز دوم حوت ۱۲۹۹ ، آقای فتح الله مستوفی چایمان وتب کرده پای‌کرسی اطاق بیرونی راحت نموده ، وباداره‌ٔ تشخیص عایدات ، که در آن اداره ، همچنان ، بریاست مالیات مستقیم برقراربود، نرفته بود . منهم ، برای رفع تنهائی او ، ازخانه ، بیرون نرفتم.

برحسب تصادف ، کسی هم نزد ما نیامد ، ومااز هیچ جا ، وازهیچ چیز ، خبری نداشتیم. حتی از اخباری که تازه در دهنها افتاده و از بعد از ظهر در شهر منتشر شده بود که امشب عده ای قزاق بشهر ریخته ، و پـایتخت را چنین و چنان خـواهند کرد نیز بی‌خبر بودیم . اول شب ، میرزا محمد باقر (آقای ربانی) پسر حاجی میرزا محمد مجتهد قمی ، بمنزل ما آمد . آقای میرزا محمد باقر درآنروزها، مثل امروزش ، اهل سیاست‌بافی نبود، و چون ازخبرکشی سیاست بی‌بهره بود ، هیچوقت از سیاست چیزی‌نمیگفت. فقط وقتی که زودتر از عادت معمول خود خواست برخیزد ، و من از او سبب این عجله را پرسیدم ،گفت میگویند امشب عده‌ای قزاق بشهر خواهد ریخت ، زیاد بیرون ماندن موجب تشویش اهل خانه میشود . بایشان گفتم این خبرمسلماً از قماش همان اخبار است که یکماه قبل نسبت بآمدن متجاسرین و بالشویکها، شهرت میدادند . زیرا ، اینعده ، اگر بقصد هجوم و حمله بشهربیایند ، ناگزیر ، از قزوین باید حرکت کرده باشند ، معقول نیست که دو سه هزار نفر از قزوین تا پشت دروازهٔ تهران بیایند ، و دولت خبر نشده ، اقدامی نکرده باشد ، این عده هم قارچ نیستند که دو سه ساعته سر از خاك بدر آورده پشت دروازهٔ تهران سبز شوند . من تصور میکنم کسیکه این خبر را بشما داده . خواسته است با شما شوخی کند . میرزا محمد باقر ، در جواب من چیزی نگفت ، ولی حرفهای منهم در او اثر نکرده برخاست و رفت ، ماهم بعد از یك ساعتی بدون اینکه در اطراف این خبر واهی (؟) صحبتی بداریم ، بر خاسته هر یك باندرون مخصوص خود رفتیم .

نمیدانم چه‌ساعت شب بود که ازصدای عظیمی شبیه بصدای رعد ازخواب بیدارشدم، این صدای شلیك مهاجمین بکلانتری (کمیسری) ناحیهٔ عود لاجان که تا کوچهٔ ما فاصله زیادی نداشت ، بود . ولی چون من خالی‌الذهن بودم و صدای رعدهم در ماه اسفند ، بخصوص درآن سال که بارندکی خیلی زیادتر ازمعمول بود ، تازگی نداشت ، فقط کاریکه کردم عوض کردن دنده بود که از این دنده بدندهٔ دیگر ، غلطیده بخواب رفتم ، صبحی هم خانه حاجتی به بیرون نداشت ، که کسی بخارج برود و خبری بیاورد . این بود که من بعداز صرف صبحانه در ساعت هشت از اندرون بیرون آمده بسمت مسکن مألوف یعنی اطاق منحصر بفرد بیرونی ، رفتم . در پیش اطاقی که بواسطهٔ در هم شدن وضع مالی ما، بهمان شمشه کاهگل ، و بی در و پیکر ، باقیمانده است آقا حبیب کردستانی ، نوکرخانه را دیدم ، با سینی که محتوی فنجان خالی ونیم خوردهٔ صبحانه است از اطاق بیرون‌میامد بتصور اینکه شاید حال‌برادرم بدشده واحتیاج بحکیم‌ودکتر پیدا شده باشد ، با اضطراب پرسیدم مگربرادرم بیرون است ؟ آقا حبیب گفت: بلی‌آقای مؤیدالاسلام هم تشریف دارند.

خیلی‌را دیده و میبینم ، که اخلاقاً کنجکاو و احتیاط‌کارند ، بدرجه‌ای که باطاق خود هم اگر بخواهند وارد شوند قبلا میخواهند از وقایع داخلهٔ اطاق اطلاع حاصل

کرده ،آنوقت قدم دراطاق بگذارند وبراثراین‌فکرمثل‌جاسوس‌ها، حتی نوکرخودرا هم، بباد استنطاق میگیرند و از چیزهائی پرسش میکنند که حقاً باید نوکر را بفکر بیندازد که مگر ، خدای نخواسته آقا با کیش میشود ؟ در صورتیکه اگر وقت خود راعبث باستنطاق نوکرتلف نکرده وقدم دراطاق بگذارند ، با یکنظر همه چیز را خواهند فهمید. من باشخاصی در مدت زندگانی خود برخورده‌ام که بمنزل دوستان خود هم که وارد میشوند، میخواهند قبلا بدانند جلسای مجلس چه اشخاصی هستند . حتی دیده ام بیمیل نیستند از درز در مثل جاسوسها اطاق را تفتیش کنند، تا مثلا وقتی وارد میشوند ، محل مناسب‌تری برای نشستن خود ، پیش بینی کنند . ولی من ازاین قماش اشخاص نبودم وبلافاصله قدم در اطاق گذاشتم .

مؤید الاسلام (مرحوم مؤید احمدی) دراین اوقات درکوچهٔ بیخ بست وصل بخانه‌های ما خانه ای دراجاره ودرآن منزل داشت . ما خیلی همدیگر را میدیدیم ولی عصرها و شبها ، هیچ سابقه نداشت‌که صبح ها از هم ملاقاتی کنیم . البته مانعی نداشت که کار فوری وفوتی دراداره مالیات مستقیم خود با دوستانش پیدا کرده و در همسایگی ورفاقت از برادرم وقت ملاقات خواسته باشد. ولی اینهم بعید بود زیرا مؤید الاسلام نمیدانست برادرم کسالت دارد ، و باداره نمیرود . من اگر از مردمان کنجکاو با احتیاط بودم ، حق این بود از آقا حبیب استنطاقاتی بعمل آورده و اجمالا ازسبب این ملاقات نابهنگام اطلاع حاصل‌کرده باشم . باری بعد از سلام و احوال پرسی آقای مؤید الاسلام نگذاشت که من از سیاق صحبتی‌که او یا برادرم در میان داشت ، سبب این ملاقات را درك کنم گفت : « از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم .»

گفتم : چه حادثه ای ؟ و باخنده بطور شوخی ، اضافه کردم : شاید ، بمناسبت اراجیفی که مؤمنین در روزگذشته راجع بحملهٔ قزاق ها بشهر انتشار داده اند ، نظمیه متعرض شما هم شده باشد . گفت : « به ! اراجیف‌کدام است ؟ دیشب وارد شده و « بگیر. بگیر» را هم راه انداخته اند ! وشاید ، تا این ساعت ، عده ای را هم گرفته باشند ! ومن پیش ازآفتاب خانه را ترك گفته از دراندرون آقا ، (اشاره به برادرم) باهزارترس و لرز ، خود را بوادی ایمن رسانیدم .زیرا یقین دارم خانهٔ شما ازهرتعرضی مصون است.» پرسیدم : مگرشما می دانستید که اینهابچه قصد بشهرحمله کرده اند . گفت : دیشب آخر شب ، یکی از دوستان مطلعم ، باتلفون ، مطلب را حالی کرد . من همانوقت تصمیم گرفتم صبحی از در اندرون بخانهٔ شما پناه بیاورم . گفتم : درهرحال ، این پیش آمد ، هیچ که نباشد از این حیث ، مایهٔ خوشوقتی است ، که حظ ما از خدمت شمازیادترخواهد بود .

مرحوم مؤید احمدی یکی ازوکلای دورهٔ دوم وبامید وکالت دوره هـای بعد ، که کس وکارش در کرمان برای او دست و پا میکنند ، خودش در تهران مانده ، ویکی از سیاست چی های زبردست بشمار می آمد . مرد بسیار خوش صحبتی بود . از روزگار گذشته و زمان حال ، نادره های با مزه و خاطره های جالبی نقل میکرد ، و طوری

مقدمات و مقارنات برای مطالب می‌چید ، که شنونده را ذی نفع کرده ، کسی که پای صحبتش می‌نشست، با وجود بی‌موضوعی اصل مطلب دل نمی کند از پای نقالیهای او برخیزد. باری ، هریك ، یك پایهٔ کرسی را گرفته ، مشغول صحبت شدیم .

تلفونها کار نمیکنند، اگر کارهم میکرد ، البته مصلحت نبود که با این وسیله خبر تحصیل کنیم . تا ظهر دندان بروی جگر گذاشته ، و با بی‌خبری ساختیم . بعد از ظهر نوکرها را برای تحصیل خبر بیرون فرستادیم اخباری که نوکرها می آوردند ، توقیف عده‌ای ازرجال وسران آزادیخواه بود ، وچون عده‌ای کله گنده میان آنها بود ، باور کردن این اخبار زور میبرد .

طرز خبر گیری مردم تهران

مردم تهران ، در این موارد هیچوقت خاصیت خونسردی خود را از دست نمیدهند . در ساعات اول ، همه در خانه‌ها می نشینند . همینقدر که چند ساعتی گذشت و هول و هراس اولیه که باهر اتفاق فوق‌العاده‌ای توأم است ، تمام شد از خانه بیرون می‌آیند . از در خانه ، نگاهی بکوچه انداخته ، می بینند امن است . از کوچه ببازار چه میروند . آنجا هم کسی باکسی کاری ندارد . بخیابان میرسند ، و بالاخره از خیابان خود را بمرکز غوغا میرسانند . در آنجا هر کس بطرز خودش مشغول جمع آوری اخبار میشود . یکی با فراش ، دیگری با آژان ، سومی با دربان قوم و خویشی یا رفاقت دارد . سر صحبت را با او بازمیکند ، و از آنچه بدان محتاج است ، اطلاع صحیح بدست آورده ، برمیگردد . بطوریکه ، همیشه درمرکزهرغوغا جمعی هستند که جز تماشا وتحصیل خبرکاری ندارند ، وهرتازه واردی بخوبی میتواند اخبارصحیح را ازآنها گرفته ومراجعت کند . این است که اخباریکه در این موارد غوغا در شهر منتشر میشود ، اکثریت قریب باتفاق آنها ، مطابق با واقع است .

فقیر دربار

از وقتیکه از پطرزبورغ بتهران آمده بودم ، جوانی را که مردم باو فقیر دربار میگفتند ؛ میدیدم درخیابان باب همایون و ارك که مرکز وزارتخانه‌های داخله و مالیه و عدلیه و خارجه و جنك و هیئت وزراء بود ، بالهجهٔ لاتی وروبهٔ بهلول منش ورسو میزد . این جوان تمام رجال را باسم و رسم می‌شناخت ، و روابط آنها را با یکدیگر میدانست . اگر دو برادر هریك در اداره‌ای بودند ، وموقع ظهر یکی از آنها از ادارهٔ خود بیرون می‌آمد ، وبسمت راهی که باید برادرش از آنجا بیاید ، و با هم منزل بروند ، نظری می‌افکند فقیر دربار مقصود از نگاه اندازی را می‌فهمید . فوراً با لهجهٔ لاتی : « داشت رفت » یا « هنوز داشت نرفته » ، مطلب را حالی میکرد . مثلاوزیر وزارتخانه‌ای عوض میشد. این استعفا ونصب دیشب بعمل آمده بود ، اعضای آنوزارتخانه که صبح بمحل کارخود میرفتند ، قبل ازرسیدن بوزارتخانه بتوسط فقیر دربار که با صدای بلند : « وزیرتون عوض شد » از واقعه خبر دار میشدند . استعفای هیئت وزراء وتعیین رئیس‌الوزرای جدید را هیچکس بخوبی فقیر دربار نمیدانست.

اکثر در اینمورد بااشاره بسمت محل هیئت وزرا ویا ادای کلمه «رفتند! رفتند!» مطلب را حالی ذینفع‌ها میکرد . بعلاءالسلطنه ومستوفی‌الممالك ومشیرالدوله ارادت داشت. هروقت یکی از این سه نفر رئیس الوزرا میشدند ، با صدای بلند رسیدن آنها را باین شغل بهمه کس اعلام میکرد . از هیچکس چیزی نمیخواست ، ولی اگر کسی چیزی باو میداد رد نمیکرد ، و درمقابل همیشه اخباریکه بدرد او میخورد زودتر ازهمه‌کس بهمین کیفیت باو میداد . بطوریکه همیشه صحیح ترین اخبار حول و حوش دربار از فقیر دربار بطور علنی شنیده میشد . گاهی اتفاق میافتادکه دونفر برای شغل ریاست وزراکاندیدا میشدند . پیش افتادن یکی از دورقیب شهرت میکرد ، همینکه گوینده ، خبرخود را از فقیر دربار شنیده بود هیچکس درصحت خبرتردید نمیکرد . زیرا ، همه امتحان‌کرده بودند که آنچه این جوان لات نیمه دیوانه میگوید قابل خدشه نیست .

فقیر دربار این اخبار تازه و صحیح را از کجا میاورد ؛ ازممارست درصادر و وارد دربار ، وازکثرت توجه درقیافهٔ اشخاص وشناسائی روابط‌آنها بایکدیگر . فلان کاندیدای ریاست وزرا را شاه در موقع بحران میخواست . این جوان که میدید این شخص بدربار میرود ، میفهمیدکه شاه او را برای تشکیل کابینه خواسته است . وقتی این رئیس الوزراء باوزرای خود بطوراجتماع ازخیابان باب‌همایون بسمت دربارمیرفت وفقیر دربارمیدانست که رئیس‌الوزرا اینها را برای معرفی بحضورشاه میبرد . فلان وزیر که تنها ودرغیرموقع ازهیئت وزرا بیرون میآمد و قیافهٔ غمگین داشت ، فقیر دربار حس میکردکه استعفا کرده است و یا عوض او کـه میرفت بصندلی وزارت بنشیند و با قیافهٔ بشاش از خیابان عبور میکرد ، جوان لات میفهمید این خوشحالی ازچه راه است ودراین حدس وقیاس‌های خود هیچوقت اشتباه نمیکرد .

هم بایع هم مشتری هردو را میگیرند

درحدود چهاربعد از ظهر ، میرزا مهدی مباشر ما از راه رسید . یکمشت اخباری که راجع بتوقیف اشخاص و از این سرو آن سر جمع‌آوری‌کرده بود ، تحویل داد ، ولی مستند این اخبارهم همان شنیده‌های بازاری بود . اگرچه آقای مؤید الاسلام آنها را با محك‌های سیاست‌چی‌گری خود ، سنجیده وصحیح را از سقیم با استدلال تشریح میکرد ، ولی توقیف شدگان بقدری ناجور بودند، که‌گاهی کمیت اوهم لنك میشد. صلاح‌دانستیم میرزا مهدی را، برای کسب اخبارصحیح‌تری بمرکز غوغا بفرستیم، میرزا مهدی رفت . سید حسین هم سفر ساوهٔ ما که باکمال بیسوادی کمال السادات شده است ، از در وارد شد . خانهٔ او نزدیك دروازهٔ دولاب ، و از مرکز اخبار دور، وازصبح درخانه نشسته واین اول ملاقات روزانه‌اش بود، بنابراین اوهم‌خبری جزآنچه درراه شنیده بود، نداشت واخبار اوبی‌مایه‌تر ازاخباریکه‌ماداشتیم، بنظرمیآمد .

میرزا مهدی برگشت . و معلوم شدآنچه در کوچه‌ها میگویند ، همه صحیح است و عده‌ای مردمان بی‌تناسب وناجورراکه در این پانزده سالهٔ مشروطه‌کارهائی کرده و ازخود

بود ونمودی ظاهر نموده‌اند ، گرفته وحبس کرده‌اند .

سپهسالار ، عین الدوله ، حاج محتشم السلطنه . سید مدرس ، شیخ حسین یزدی ، سعدالدوله ، مجد الدوله ، ممتازالدوله ، مشارالسلطنه ، فرمانفرما ، سردار مقتدر ، سید محمد اسلامبولچی ، حاجی محمد تقی بنکدار ، میرزا یانس وکیل ارمنی‌ها، شیخ محمد-حسین استرآبادی ، سید محمد تدین ، سهام الدوله ، لسان الملك ، یمین الملك ، امیرنظام قره‌گوزلو ، جزو محبوسین هستند . سید حسین گفت : «به ! اینهاکه هم بایع را میگیرند هم مشتری را » این حبس‌ها بامرکی است . عجالتاً کسی از آن اطلاعی ندارد . همینقدر مردم می‌بینند عده‌ای قزاق با یکی دونفر آژان میروند وآنها را می‌آورند و درقزاقخانه حبس میکنند . بین سید مدرس ، مرد آزاد و یمین الملك کهنه‌پرست ، سعدالدولهٔ مستبد و حاجی مجدالدولهٔ عوام ، اسلامبولچی و بنکداربازاری ، وشیخ حسین یزدی ، ملای وارستهٔ منور ، وسهام الدولهٔ سرمایه دار وملاك ، وسپهدار وعین‌الدوله وفرمانفرما، سه نخست‌وزیر سابق بااختلاف‌مرام ومسلك وطرزفکر وراه معاش ، چه تناسبی درکاراست ؟ وکدام جامعه این اشخاص را محکوم بحبس کرده است ؟ ابداً معلوم نیست . حتی مؤیدالاسلام هم باهمهٔ سیاست‌چی بودنش ، نمیتواند توضیح حسابی دراین خصوص بدهد .

برای اینکه مجدداً باینموضوع بر نگردیم ، از سلسلهٔ حوادث جلو بیفتیم . عدهٔ محبوسین حکومت نود روزهٔ سید ضیاءالدین را ، بین چهارصد پانصد نفر گفته، ونوشته‌اند. در بارهٔ اکثر آنها یك جهت جامعه رعایت شده ، وآن سابقهٔ پانزده سالهٔ آنها درمشروطیت است ، که آنچه وزیر و وکیل و وزیر تراش بود ، بحبس انداخته بودند . با وجود این ، مستوفی‌الممالك ومشیرالدوله و مؤتمن‌الملك وصمصام‌السلطنه که ازهمه بیشتر در مشروطه مشارالیه بودند معاف شده‌اند ومیتوان حدس زدکه مؤسسین کودتا تعرض باین اشخاص را خلاف مصلحت دانسته باشند . حبس پارهٔ دیگرهم بنظر چنین میرسد که برای اخذ و عمل بوده والا مجدالدوله و یمین‌الملك و امیرنظام قره‌گوزلو و سهام‌الدوله در مشروطه چکاره بوده‌اند، که طرف بیم و امیدی باشند ؟ شاید بعضی که بعدها در مجالس پشت سر سید مضمون‌هائی گفته ، وروبهٔ اورا نقادی کرده‌اند بواسطهٔ همین جرم ، گرفتارشده باشند ، و بالاخره عده‌ای هم شاید بین‌آنها باشند که حبس‌آنها برای هیزم‌ترهائی بوده است که در روزنامه نگاری بسید فروخته وبرای تسویه حسابهای شخصی بمحبس رفته‌اند . گیلك مرد ومیرزا عیسی‌خان فیض رئیس‌الوزرا و کفیل وزارت مالیهٔ‌کابینهٔ قبل ، شاید بتوصیهٔ مؤسسین از حبس نجات یافته ، اولی مرخص به خانه و دومی در کابینهٔ سید ضیاء الدین وزیر مالیه شدند .

اجمالا هرکس بحبس یا تبعید محکوم شد ، تا آخر کابینهٔ سید ضیاءالدین در حبس ماند . سید ، ازپاره‌ای دارنده‌های‌آنها مبلغی بعنوان اعانهٔ ملی مطالبه می‌کرد ولی آنها حبس را برادای وجه ترجیح دادند ، چون بعد ازیکی دو روز فهمیده بودندکه جان‌آنها در معرض خطرنیست و دیر یا زود بیرون‌آمده ، بریش سید خواهند خندید. فقط یکنفر از

آنها، امیر نظام بیست و پنج هزار تومان سلفید[1] وازحبس حلاص شد، که یقیناً بعدها افسوس این عجله را خورده است.

آخرشب، مؤیدالاسلام ازدراندرون بخانهٔ خود رفت، وفردا صبح

حکم میکنم

علی المعمول از همان راه آمد. نشستیم و آسیای صحبت را راه انداختیم.

در ظرف دیروز و دیشب رفقای مؤید الاسلام چند نامه برایش نوشته، و اطلاعات امروز او از واقعات زیاد است، و میگوید. این اوضاع را انگلیس‌ها بر پا داشته وسید ضیاءالدین هم دست آنهاست، وحتماً رئیس الوزراء میشود. معلوم نیست چه حقه‌ای سوار کرده‌اند، که این قزاقها را محرمانه ازقزوین‌آورده، وبزورآنها این حرکات را میکنند. از دیروز صبح تمام ادارات را بسته‌اند. پست و تلگراف و تلفون هم تعطیل است. هنوز عده‌ای را که باید بحبس بفرستند، تمام نکرده‌اند. پریشب هم که بشهر وارد شده، بکمیسری‌ها حمله برده‌اند، چند نفری آژان مجروح و کشته شده است. درمحبس نظمیه را باز کرده، محبوسین را نجات داده‌اند. روزنامه‌ها را هم عموماً بسته‌اند. رئیس قزاق‌های مهاجم هم رضاخان میرپنج معروف بماکسیم است.

باری آنروز تاآخرشب صحبت‌ها همه دراطراف محبوسین بود. هریك ازماسه نفر، در بی‌تناسبی آنها چیزهائی می گفتیم واستدلال‌هائی راجع بسبب حبس آنها میکردیم. ولی سرهم رفته مطلب خیلی گیج بود. زیرا اگرعامل اصلی انگلیسها باشند چگونه است که بعضی ازطرفداران واضح وروشن آنها، مانند فرمانفرما و پسرهایش بخصوص نصرت الدوله هم بحبس رفته‌اند. آقای مؤیدالاسلام میگفت چون میخواهند رنك روی ملی باین اقدام بدهند، ناچارند بعضی ازطرفداران علنی خود را هم بگیربدهند که مردم این اقدامات را ازطرف آنها ندانند وعمل رنگ روی قزاقی داشته باشد. قدری هم در اطراف سید ضیاءالدین و فرماندهٔ قزاقهای مهاجم صحبت شد. راجع بسید، چون او را همه میشناختیم که چکاره است، چندان تعجبی نداشت که بوسیلهٔ این اقدام بخواهد خود را بمقامی رسانده، سری توی سرها بیاورد، و ضمناً ضرب شستی باشخاصی که با آنها حساب خرده‌ای دارد نشان بدهد، ولی راجع برضا خان چون هیچیك، حتی اسم او را هم نشنیده بودیم کمیتمان لنگ میماند، که این شخص کیست، وچکاره است وانگلیسیها اورا ازکجا پیدا کرده‌اند؟

عصری یکی ازنوکرها ازراه رسید و اعلانی که همانساعت بدر و دیوارشهر چسبانده بودند، آورد. هنوزرطوبت چسبی که برای الصاق بآن زده بودند، باقی بود. این همان «حکم میکنم»، رضا خان، رئیس قزاقهای مهاجم است، که بعضی از رنود جلو «حکم میکنم»، بامداد . . . . . . میخوری. گذاشتند، که فردا آژانهای نظمیه، هر جا این جملهٔ اضافی را جلو «حکم میکنم» اعلانات دیدند، اصل اعلان را از دیوار کنند.

---

[1] ــ همه‌کس سرفه را سلفه میگوید و در تصریف هم باکمك فعل‌کردن صرف‌میشود. ولی درمعنای مجازی قاعدهٔ صرف فارسی را درآن بکار بسته و سلفیدن را بمعنی دادن پول زوری‌که برای خلاصی از فشارعنوان رضایت داشته باشد استعمال میکنند. پس دادن رشوه هم درحقیقت یك نوع سلفیدن است.

بطوریکه بعد ازبیست و چهارساعت ، دیگر اثری از این اعلان‌ها در در ودیوار شهر باقی نماند . زیرا مردم هم اکثر همینکه « حکم میکنم » اول اعلان را دیده بودند ، خوانده یا نخوانده آنها را کنده بودند . برای اطلاع خوانندهٔ عزیز ، از این اول حکم حکومت دیکتاتوری عین آنرا دراینجا می‌آورم .

حکم میکنم :

مادهٔ اول ــ تمام اهالی شهرتهران باید ساکت ومطیع احکام نظامی باشند .

مادهٔ دوم ــ حکومت نظامی درشهر برقرار ، و از ساعت هشت بعد ازظهر غیر از افراد نظامی و پلیس مأمورانتظامات شهر ، کسی نباید درمعابرعبور نماید .

مادهٔ سوم ــ کسانی‌که از طرف قوای نظامی و پلیس مظنون بمخل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب ومجازات سخت خواهند شد .

مادهٔ چهارم ــ تمام روزنامجات ، اوراق مطبوعه ، تا موقع تشکیل دولت ، بکلی موقوف وبرحسب حکم واجازه‌که بعد داده خواهد شد ، باید منتشرشود .

مادهٔ پنجم ــ اجتماعات درمنازل ونقاط مختلفه بکلی موقوف ، درمعابرهم ، اگربیش از سه نفرگرد هم باشند ، باقوهٔ قهریه متفرق خواهند شد .

مادهٔ ششم ــ در تمام مغازه‌های شراب فروشی و عرق فروشی تآتر و سینما تگرافها و کلوپ‌های قمار باید بسته شود و هرمست دیده شود ، به‌محکمهٔ نظامی جلب خواهد شد .

مادهٔ هفتم ــ تا زمان تشکیل دولت ، ادارات ودوائر دولتی ، غیر ازادارهٔ ارزاق تعطیل خواهد بود .

پست خانه ، تلگراف خانه ، هم مطیع این حکم خواهند بود .

مادهٔ هشتم ــ کسانیکه در اطاعت از مواد فوق خودداری نمایند ، به‌محکمهٔ نظامی جلب و بسخت‌ترین مجازات‌ها خواهند رسید .

مادهٔ نهم ــ کاظم‌خان بسمت‌کماندانی شهر انتخاب و معین میشود ، و مامور اجرای مواد فوق خواهد بود . ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۳۹

رئیس دیویزیون قزاق اعلیحضرت شهریاری وفرماندهٔ کل قوا ــ رضا

ریاست وزرای سید ضیاءالدین

صبح روز پنجم حوت ، مؤید الاسلام خبر صدور دستخط ریاست وزرای سید ضیاءالدین ، و ریاست دویزیون قزاق رضاخان میرپنج را که بلقب سردار سپه هم ملقب شده است ، آورده گفت : این دو دستخط را دیروز عصرشاه در فرح آباد صادر کرده است . قدری هم در اطراف شاه ، و اینکه چرا این جوان اینقدر بی فکر است مذاکره بعمل آمد . همگی متفق بودیم ، که‌بعد از وقوع واقعه ، البته چاره‌ای جز تسلیم ندارد ، ولی چرا باید در فرح آباد بنشینند ، و بگذارد که این قزاقها ، از قزوین تا پشت دروازهٔ تهران بیایند . اگر این قزاقها ، با سید ضیاءالدین دیوانگی را بجائی میرسانندند ، که مثلا شاه را هم از تخت بزیر بیاورند ، و مردم را گرفتار اختلاف کلمه‌کنند ، چه میشد ؟ بالاخره در این زمینه هم بعد از کمی

مذاکره ، همگی متفق شدیم که مسببین اصلی درکارند و آن‌ها خوب میدانند که برداشتن شاه باین‌آسانی ممکن نیست ، وباعث جنگ داخلی وکشمکش خواهد شد، والاشاید سید ، واین میرپنجش که تازه سردارهم شده است ، بی‌مضایقه باشند .

قدری هم در اطراف وزرای‌کابینه صحبت داشتیم ، ولی هیچیك نتوانستیم حدسی در اطراف آنها بزنیم . منتظرالوزاره‌ها همه بحبس رفته بودند . با وجود این مؤید الاسلام میگفت : ممکن است اعضای کمیتهٔ‌آهن پستهائی درکابینهٔ سید داشته باشند ، وشرحی راجع به‌این کمیته و اعضای آن بیان کرد که من خیلی بآنها گوش ندادم ولی اجمالا بآقای مؤید الاسلام گفتم : اینها که شما اسم بردید ، هیچیك وجههٔ وزارت ندارند . گفت مگر خود سید ضیاء الدین وجههٔ ریاست وزراء دارد ؟ من فوراً مثل فرانسه « چنین آقا ، باید چنین نوکری هم داشته باشد . » که درحقیقت ، همان معنی « این دیك ، واین چغندر . » مثل معروف ترکی است ، نظرم‌آمد وگفتهٔ ایشان را تصدیق کردم .

عصراینروز سید محمدخان رضوی ، که با ما و مؤیدالاسلام خصوصیت داشت به‌منزل ما ، بسراغ مؤیدالاسلام‌آمد . معلوم شد ، آقای مؤیدالاسلام بخانه سپرده واجازه داده است که بعضی ازمحارم را بمحل ایشان دلالت کنند ، و چون آقای رضوی ازمحارم بوده است محل ایشان را باو اطلاع داده‌اند . خلاصه‌آقای رضوی هم نشست ، قدری از هردرصحبت شد، مؤیدالاسلام بعضی پیغام‌ها به‌پاره‌ای ازحول وحوش سید ضیاءالدین ، بخصوص سلطان محمد خان نائینی فرستاد .

صبح روز ششم حوت ، جلسهٔ سه نفری ما ، باز از صبح زود منعقد بود و بمناسبتی بدواً ازانقلاب مشروطه، وسپس ازآمدن مجاهدین به‌تهران صحبت پیش‌آمد . من بآقایان عرض کردم ، اگرچه نتیجهٔ این انقلاب معلوم نیست بکجا انجامد . ولی انقلابات‌آن دو دفعه هم مثل این دفعه ، درماه جمادی‌الثانی اتفاق افتاده است . آقای مؤیدالاسلام عقیده داشت که نتیجهٔ این انقلاب هم کمتر ازآن دونخواهد بود . زیرا حبس این عده از رجال کشور کار کمی نبوده است ، که صورت داده‌اند . معلوم میشود فتیلهٔ بزرگی برای ما پیچیده‌اند .

دراین دوروزه هم، بازعده‌ای راگرفته وبحبس انداخته بودند، که در عدم تناسب ، مثل همان محبوسین دو روز اول بود . ما خیلی در اطراف این که با این محبوسین چه معامله‌ای خواهندکرد ، مذاکره میکردیم . دریك نظر باهم متفق الکلمه بودیم ، که نسبت بجان‌آنها بطورعموم مخاطره‌ای درکار نیست ، زیرا یقین داشتیم که آقایان مؤسسین این‌کمدی اینکاره نیستند . مؤیدالاسلام میگفت : که دورنیست محاکمه‌ای برای‌آنها ترتیب بدهند ، و بحکم محکمه پاره‌ای ازآن‌ها را محکوم بحبس در قلاع یا تبعید نمایند . من بی‌دلیل ، معتقد بودم که این‌کمدی بزودی سرخواهدآمد . ومستندم تفألی بودکه درشب انتشارخبر ریاست وزراء سید ضیاء الدین برای عاقبت کار او ازقرآن زده ، وآیهٔ «واخذ تهم الصیحة بغتة » آمده بود . و بآقایان عرض میکردم که این بازی بزودی تمام شده و رنگ دیگری روی کارخواهدآمد .

عصری هدهد[۱] سبا ، یعنی آقای رضوی آمد ، و گویا بوسیلهٔ سلطان محمدخان نائینی برای آقای مؤیدالاسلام ، از سید تأمین آورده بود ، بطوری که ما دیگر ازفردا باید از نقالیهای جالب وصحبت‌های با مزهٔ مؤید الاسلام چشم بپوشیم . ضمناً من از آقای رضوی ، از ادارات مالیه پرسش کردم . گفت فقط ازدایرهٔ محاسبات چند نفری که کار حواله در دست آنها است ، باداره میروند، باقی ادارات اعم ازمالیه وعدلیه همه بسته است . پرسیدم وزیر که ندارند ، پس کی حوالجات را امضاء میکند ؟ گفت میرزا عیسی‌خان کفیل مالیهٔ کابینهٔ سابق . قدری هم دراطراف قانونی نبودن این امضاء مذاکره شد . بالاخره گفتیم: ممکن است سید ضیاءالدین اختیاراتی باوداده باشدکه امضای او کماکان دربانك شاهنشاهی مطاع باشد ، من پیش گوئی کردم که میرزا عیسی‌خان شاید وزیرمالیهٔ کابینهٔ سیدهم بشود .

از روز هفتم حوت ، چون مؤیدالاسلام دیگر بخانهٔ ما نمی‌آمد وما می‌توانستیم بطور عادی از واردین پذیرائی کنیم ، زندگی ما حالت طبیعی بخود گرفت .

درتاریخ هفتم حوت ، بیانیهٔ ذیل ازطرف رئیس‌الوزراء منتشرشد :

بیانیهٔ رئیس الوزراء

هموطنان :

پس ازپانزده سال مشروطیتی‌که بقیمت گرانبهاترین خون فرزندان ایران خریده شد . پس ازپانزده سال امتحانات وتجربیات وتحمل انواع محن ومصائب . پس ازپانزده سال کشمکش با اشکالات غیر قابل تصور داخلی و خارجی وطن ما بروزگاری افکنده شدکه نه‌تنها هیچ یك از سیاستمداران وقت نخواستند، بارگران مسؤلیت زمامداری را بعهده گیرند، بلکه حتی مبعوثین و وکلاء جرأت ننمودند که بوظایف خویش اقدام نمایند و از قبول تحمل این بار استنکاف ورزیدند . آیا مسبب ومسؤل این وضعیت و بی‌تکلیفی چه اشخاصی بودند ؟

کسانیکه ملت را بوعده‌های مشروطیت و آزادی و استقرار قانون وعدالت فریب داده درهمان حال ، این مواعید را حجاب قرار دادند ، تا درسایهٔ آن رویهٔ هرج ومرج اساس انتفاع شخصی ولجام گسیختگی ، اصول ملوك الطوایفی قرون وسطی ، اصولی که با سیاهی وتیرگی‌های فجایع و جنایات احاطه شده بود مستقرسازند .

چند صد نفراشراف واعیان‌که زمام مهام مملکت را به‌ارث در دست‌گرفته بودند ، مانند زالو خون مردم وملت را مکیده ، ضجهٔ ویرا بلند میساختند ، و حیات سیاسی و اجتماعی وطن ما را بدرجه‌ای فاسد وتباه نمودند ،که حتی وطن‌پرست‌ترین عناصر، معتقدترین اشخاص، بزنده بودن روح ملك و ملت ، امید خود را از دست داده ، کشور ایرانرا در میان خاك و خاکستر سرنگون میدیدند .

پژمردگی وافسردگی وبالاخره نزدیك شدن آخرین لحظات اندیشه‌آور ، ـ ادامهٔ وضعیات را غیرممکن میساخت که موقع رسید این وضعیات خاتمه یابد ، موقع فرا رسیدکه عمرحکومت این طبقه سپری گردد . مسببین فلاکت وپریشانی ایران ،که بازهم دست نالایق خویشرا ازعمارت فرو ریختهٔ ایران نمیکشیدند بحساب دعوت شوند. بالاخره روز واژگون شدن وانتقام فرارسید . دراین روز تاریخی وهولناك است که ارادهٔ نیرومند اعلیحضرت اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای میدهد ، مرا روی‌کار می‌آورد .

۱ـ ای هدهد صبا بسبا میفرستمت ــ بنگرکه ازکجا ، بکجا میفرستمت

اکنون قضا و قدرمرا تعیین کرده است که مقدرات وسرنوشت ملت خود را در این موقع بحران وخطرناك ، در دست گرفته ، ویرا از آن پرتگاهی که حکومتهای بی اراده و نالایق پرتاب کرده بودند ، نجات بخشم ، با احاطه و اطلاع از مشکلات سهمگین وقت ، من اطاعت امر تاجدار ارجمند ، واین پیش‌آمد را وظیفهٔ مقدسهٔ وطن پرستی و انسانیت دوستی گرفته شانه‌های خویشرا حاضر برای قبول این بار مینمایم .

من امرخسرو متبوع معظم خویشرا اطاعت ، واین بار را قبول میکنم ، نه از آن جهت که بلیاقت شخص خود اعتماد میکنم ، بلکه اعتمادم اول بخدای متعال بخشندهٔ نیرو ودلیریست که خدمتگذاران وپاك نیتان را هدایت وراهنمائی مینماید .

دوم بشاهنشاه ایران که پرتو علاقهٔ وی برسعادت وطن مانند خورشید درخشان ، وقلبش ازفرسودگی وضعف ملت ومملکتش خونین‌است .

سوم برقشون شجاع وفاداریکه دشت وهامون را با خونهای خویش در راه وطن گلگون کرده ، وبالاخره ، بحس فداکاری هموطنان عزیز است که با چشمهای باز گذشته را نگریسته و آینده را منصفانه قضاوت وحکمیت خواهند نمود .

هموطنان :

لازمست ، عمارت متزلزل ولرزانی که مفت خوران در آن آشیانه نهاده اند ، سرنگون گردد . لازمست اداراتی که تأسیس آنها برای اصراف وتبذیر مال وپولی است ، که باقطرات عرق تودهٔ ملت تحصیل شده ، یابالاتر وبدتر از همه ، بقیمت شرافت و استقلال ایران از اجانب قرض شده است ، ازمیان برود و بجای آن بنای محکمی استوار گردد که وظیفهٔ خدمت بمملکت را از عهده برآید . موقع فرا رسیده ، که شرافت واستقلال وطن بشکل پول درجیب مفتخوران فرونرود . باید سعی وکوشش نمود ،که مملکت با عواید داخلی خود اداره شود و برای گردش دوائر مفتخواری ، محتاج بقرض ازاجانب نگردد .

انجام این امر، یعنی محو وانهدام مفت خواری و مبانی امنیت و رفاه استفادهٔ کارگران ازمشقت خویش ، اولین وظیفهٔ من خواهد بود .

لازم است بنیان عدلیهٔ ماکه مرکزفجایع وجنایات است ، واژگون و معدوم گشته برروی خرابه های وی ، یك عدالت خانهٔ حقیقی ،که ارکانش مبنی برعدل ونصفت باشد بناگردد زیرا فقط چنین عدالت خانه‌ای میتواند ، شالودهٔ یك حکومت ملی باشد .

لازمست قیمت زحمت ومشقت کارگران ودهقانان سنجیده گشته ، و دورهٔ فلاکت وبدبختی آنان خاتمه یابد .

برای حصول این مقصود ، اولین اقدامی که باید بعمل آید ، تقسیم خالصجات و اراضی دولتی ما بین دهقانان وهمین طور وضع قوانین که زارع رااز املاك اربابی بیشتر بهره‌مندسازد، ودرمعالات ارباب با دهقان تعدیلی شود وموجبات صحی وزندگی آنان را تأمین‌کند .

لازم‌است ، وضعیت هرج ومرج کنونی مالی ، و تشکیلات سوئی که مهمترین عامل اختلال آن بوده است ، محوگشته بجای آن تشکیلاتی برقرار گردد ، تا مالیاتهائی که از ملت گرفته میشود ، با رعایت کمال اقتصاد وصرفه جوئی ، صرف حوائج ملت گردد .

لازمست که اخلاق وقوای روحیه واحساسات ابناء ما بوسیلهٔ تعلیمات ملیهٔ وطن پرستانه نمو وترقی نماید ، تا وطن ماموطن فرزندان لایق فداکار گردد .

لازمست ، مدارسی تأسیس گردد که برای کشورایران ،آری برای ایران ،که‌مانندخورشید فروزان وتابان بود واکنون‌ازتمدن وترقی دورافتاده است ، فرزندان‌لایق وشایسته تدارك‌نماید.

بهره مند شدن از نعمت تعلیم وتربیت‌نباید ازحقوق مختصهٔ‌طبقات متمول اولاد ظالمان بی لیاقت گردد ، بلکه برعکس تمام طبقات مردم ودهقانان از نعمت تعلیم وتربیت بهره مند شوند .

لازم است تجارت وصناعت بطریق عملی تشویق گشته ، حیات تجارتی وصنعتی ما ازورطهٔ کنونی که نتیجهٔ ضعف اداری است خلاصی یابد .

لازم است سختی وگرانی زندگانی ،که بواسطهٔ فقدان وسائل حمل ونقل وشدت احتکار ، ودرعین حال زینت وتجملات بیهوده غیرقابل تحمل گردیده خاتمه یابد .

لازم است وسایل ترقی‌تجارت که بااستقراروسایل حمل ونقل وارتباطات ، میسرمیگردد برقرارشود .

علاوه برمراتب فوق ، وتوام با تغییرات اساسی مقرر خواهد شدکه اقدامات جزئیه‌برای خاتمه دادن بوضعیات فلاکت‌آمیز پایتخت ، وسایرمراکزایران ، بعمل‌آید . برای این مقصود، بلدیهٔ معاصری با تشکیلات وسیع ومهمی ، تأسیس خواهد شدکه تاپایتخت ایران منظری شایستهٔ کرسی یك دولت شاهنشاهی را داشته ، وفلاکت های بی حد وحصرسکنهٔ آن خاتمه یابد .

همین اقدام نسبت بسایربلاد ایران‌بعمل خواهدآمد ، زیرا نباید محروم ازنعمتی باشند، که پایتخت از آن متمتع است .

اما برای اینکه تمام این اقدامات میسرگردد ، باید قبل از همه چیز و مافوق هرگونه اقدامی ، مملکت دارای‌قشونی‌گرددکه دشمنان داخل وخارج را بحساب دعوت نماید .

لازم است ، امنیت در محوطهٔ شاهنشاهی ایران، حکمفرما گردد واین فقط در پرتو قشون وقوای تأمینیه میسرمیشود .

فقط سپاهیان دلیر قادرندکه حیات و هستی مملکت را تأمین نموده ، ترقی و سعادت و اقتدار اورا فراهم سازند .

قبل ازهمه چیزوبالاتراز همه چیز ، قشون، هرچیزی ، اول‌برای قشون ، و باز هم قشون این‌است ، اراده ومرام زمامداری من ،که قشون بدرجات عالیهٔ‌خود نایل‌گردد .

اما سیاست خارجی :

در اینجا نیز ، تغییراساسی لازم است .

لازم است : یك‌سیاست شرافتمندانه ، بر مناسبات ما با ممالك خارجه حکومت داشته باشد، در این ایام هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعهٔ ملل نمیتواند ، زندگی نماید . بخصوص بعد ازجنگ بین‌الملل‌که مبانی‌تشکیلات جدیدهٔ دنیا براصول مشارکت و دوستی شده است .

اصول مزبوره دروطن صلح‌جوی ما بیش ازسایرنقاط‌قابل اتخاذ است ملت‌ما انسان‌دوست است . نسبت بجمیع ملل خارجه ، مهربان‌وشفق وصمیمی است . ملت‌ما وارث حکم واندرزهای اعصار وقرون متوالیه است .

حکمی‌که حق مناسبات بین‌المللی را مقررمیدارد .

ولی بدیهی است ، دوستی ما نباید وسیلهٔ استفاده‌های غیر مشروع اجانب گردد ، که در جامعهٔ‌ملل بشرافت و استقلال ایران لطمه وارد آورد .

مناسبات ما با هریك از دول خارجه نباید مانع از حسن مناسبات و دوستی با سایرین گردد ، بنام همین‌دوستی کاپیتولاسیون راکه مخالف استقلال یك‌ملت است، الغاء خواهم نمود ، و برای موفقیت دراین مقصود و اینکه اتباع خارجه ازعدالت‌تام بهره‌مند بوده ، حقوق خود را بتوانند حقاً دفاع نمایند ، ترتیبات وقوانین مخصوصه‌ای با محاکم‌صلاحیت داری ، وضع و ایجاد خواهد شد، تاهمه نوع وثیقه داشته باشند .

برطبق اصول فوق‌الذکر ، اعلام میدارم که بعضی از امتیازاتی که درگذشته باجانب داده شده است ، باید اساساً مورد تجدید نظر واقع گردد . ما باید بتمام همسایگان بنظر دوستی نگریسته و باهمهٔ آنها مناسبات حسنهٔ همجوارانه داشته باشیم . و روابط مؤدت وتجارت رامحکم کنیم . درتجدید تشکیلات ، ما بایستی در استفاده از مساعدتهای جمیع دول ، اعم از آنکه مساعدتهای مزبور بصورت مستشار یا سرمایه باشد، آزاد باشیم ، وهیچ ملتی هرقدرقوی ونیرومند باشد ، نبایدآزادی ما رامحدود نماید . ماآزادیم وآزادباقی خواهیم بود .

بنام همین اصول، وبخاطرهمین اصولست که الغاء قرارداد ایران وانگلستان مورخهٔ اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم .

قراردادی‌که موقع انعقادآن، وضعیات دنیا دگرگون بود، وموجباتی‌که ما را ناگزیر به استفاده ازآن مینمود دیگر وجود ندارد .

ارادهٔ قطعی اصلاحات داخلی ، وتصمیم بعظمت و نیرومندی قشون ، ما را از احتیاج به قراردادهائی که در نتیجهٔ وضعیات تغییر یافتهٔ دنیا ، و حوادث بر ما تحمیل گشت ، مستغنی می سازد .

من الغاء قرارداد ایران و انگلستان را اعلام میدارم ، تا تأثیرات سوئی بر سیرهٔ ما نداشته باشد .

زیرا، در ظرف مدت صدسال اخیر ، درسخت‌ترین وتیره‌ترین دقایق تاریخ ما، انگلستان بدفعات دست دوستانهٔ خود را ، برای مساعدت نسبت بایران درازکرده ، و از طرف دیگر ، ایران نیز بدفعات نسبت بانگلستان صداقت و وفاداری خود را ثابت نمود . بنابر این ، نباید گذارد یک‌چنین دوستی تاریخی ، بواسطهٔ عقد قراردادی‌کدر گردد ، والغاء قرارداد هرنوع سوء تفاهمی راکه ما بین ملت ایران و انگلستان وجود داشته، معدوم وشالودهٔ جدیدی‌را برای طرح مناسبات صمیمانهٔ ما با تمام ممالك طرح ریزی خواهد نمود.

انتظار داریم ، پس ازتصدیق قراردادهائی‌که نمایندهٔ ما با حکومت مسکو منعقد نموده، باب روابط ودادیه با روسیه مفتوح و نگرانی توقف قشون اجانب بوسیلهٔ تخلیهٔ هر دو طرف بعمل آید .

هموطنان :

بنام شاهنشاه جوانبخت ماکه از اعلیحضرت وی جمیع احکام ساطع است .

بنام قشون دلیر و فداکار وی ، من شما را بانتظام و سعی و کوشش و در نجات وطن دعوت می نمایم .

من اعتماد بوطن پرستی شما دارم ، من اعتماد بمشارکت شما دارم . ازتمام شما ها درخواست می‌نمایم ، که بوسیلهٔ طرح پیشنهادها و تقدیم افکار و مشورتهائی‌که در نزد من کمال وقع و تعظیم را خواهد داشت ، مرا مساعدت‌کنید . اکنون اعلام میدارم ، که ازاین‌ببعد زحمت ملاقات‌کمتر خواهم داشت . لکن هرگونه مسائلی‌که کتباً ارسال‌گردد ، مورد توجه ومطالعهٔ کامل واقع خواهد شد . در همان حال اعلام میدارم‌که هیچ چیز ، و هیچ ملاحظه‌ای مرا از مهمی که برعهده‌گرفته‌ام ، باز نخواهد داشت . زیرا پس از تفضلات سبحانی و تأییدات اولیای اسلام ، بتوجهات قاهرانهٔ شهریار ارجمند مستظهر و بنیات پاك متکی‌هستم ، حتی اگر برادرم در نجات مملکت از مصائب‌کنونی مخالفت ورزد باو رحم نخواهم‌کرد .

هموطنان شما را بانتظام وکار دعوت مینمایم .»

« س ـ ضیاء الدین طباطبائی ، رئیس الوزراء ، هشتم حوت ۱۲۹۹ شمسی »

ازقراری که میگفتند این بیانیه ، بکلیهٔ فرمانفرمایان وحکام ایالات و ولایات هم مخابره شده ، تابالاخره ، سبب بی خبری این چند روزه که البته درخارج مرکزموجب همه گونه تشویش بود، معلوم گردد ، وخاطرها نسبةً آسوده شود .

این یکی ازلوازم حکومت مشروطه است ، که کابینه های وزراء باید مرامنامه ای تنظیم کنندکه خط مشی خود را بمجلس اعلام نمایند ، تا وکلای ملت هم این خط مشی را پسندیده ، باین هیئت با این خط مشی رای اعتماد بدهند . رئیس الوزراء هـا هر قدر متین تر وعملی ترباشند ، دامنهٔ برنامه خود را جمع تر کرده ، ومطالبی را در بیانیهٔخود متذکرمیشوندکه بتوانند اجرا وعملی کنند ، هرقدر رئیس الوزراء هوچی تر باشد برنامهٔ خود را مشعشع تر ، و پردامنه ترمیکرد . اگرچه دراینوقت مجلسی نبود که درخطمشی رئیس الوزراء ها دقت کرده ، بآن رضا و به کابینه رای اعتماد بدهد ، ولی چون اصول مشروطیت برقراربود ، رویه این بودکه هرکس رئیس الوزراء میشد ، خط مشی خود را بعموم ملت اعلام میکردکه مردم از رویهٔ دولتی که تازه سرکارآمده است بااطلاع باشند .

ولی بهمین جهت که مجلسی نبود ، که درخط مشی کابینه‌ها دقتی بکند اگر رئیس‌الوزراء جلف وتازه کار بالاختصاص هوچی بود ، از چیزهائی هم که یقین داشت بدان عمل نخواهد کرد ، داخل بیانیه‌اش می نمود . ولی تاکنون هیچ اتفاق نیفتاده بود که یکنفر رئیس الوزراء ، اینقدر برف انبار را بخوداجازه داده ، وتااین اندازه خیال بافی کند . آنها که اهل فکر بودند ، این سید را دیوانه میپنداشتند ، زیرا فکر میکردند اینقدرگزاف گوئی ازمردمان معتدل الفکر، هرگزتراوش نمیکند .

من قصهٔ مطایبهٔ سلطان الحکما ، با میرزا علی مستوفی بروجرد را سابقاً نوشته‌ام . در اینجا بجای « با کدام چشم ؟ » که حکیم باشی بمیرزا علی گفته بود باید باین آقا بگویند ، این همه کار با کدام پول ؟ با کدام آدم ؟ و با کدام وقت ؟ خودش هم خوب میدانست که عشری از اعشار آنچه را بقلم آورده است ، نمی تواند انجام دهد . ولی چون روزنامه نویس و بعلاوه ، تازه کار وهوچی هم بود ، و در مقابل کسی را هم نمیدید که ایرادی کرده ، یا لامحاله جملهٔ معروف «آرامتر» را باوبگوید ، مثل اینکه میخواهد مقاله برای روزنامهٔ رعد تدارک کند ، این جمله ها را بقلم آورده بود .

از همه مضحک تر ، آزاد کردن مبارک مردهٔ [1] قرارداد است ، که ملت ایران وملت انگلیس که طرفین معامله بودند ، این عقد فضولی وثوق الدوله و لردکرزن را از مدتی

1 ـ در دوره‌ای که داشتن غلام وکنیز زرخرید از مراسم اعیانیت بشمارمی‌آمد «مبارک» یکی ازاسامی بودکه روی غلامها میگذاشتند . « مبارك مرده آزادکردن »کنایه از کار بی مایه وبی خرجی است که باکسی بحساب آورند و منت براو نهند ، یا کاریرا که برای شخص دیگری انجام داده‌اند بحساب‌کسی منظورنمایند ، یا کاریکه خود بخود بوسیلهٔ عوامل خارج انجام یافته باشد از اثرمجاهدات خود وانمودکنند .

به یك بوسه دلم را شاد میکن　　　مبارك مرده ای آزاد میکن

پیش باطل کرده بودند ، ومشیرالدوله هم چماق آخر را بمغز آن فرود آورده ، وجانش را گرفت و لرد وزیر خارجهٔ انگلستان نیز ، در نطق ۲۵ عقرب خود در مجلس اعیان الرحمن آن را خوانده بود [۱] وبا وجود این بتلقین مؤسسین کودتا، آقای سید ضیاء الدین تازه الغای آنرا ، با جمله « من آنرا الغا نمودم » بمردم وعده میداد . که ملت ایران اینقدر بی اطلاع بود که نداند آقای سید ضیاء الدین که آنهمه سنك قرار داد را بسینه کوفته است ، نمیتواند از این آروقهای بیجا زده ، وعدهٔ الغای قرار داد را آنهم با این لحن بدهد ؟!

آن یکی پرسید اشتر را که هی — از کجا میآئی ای اقبال پی
گفت از حمام گرم کوی تو — گفت خود پیداست اززانوی تو

بیانیهٔ رئیس دویزیون قزاق

درهمان دو سه روزهٔ اول ، قبل از بیانیهٔ رئیس الوزراء بیانیه ای هم از طرف رئیس دویزیون قزاق و فرماندهٔ کل قوا بقرار ذیل صادر شده بود .

هموطنان :

وظایف مقدسهٔ فداکاری نسبت بشاه و وطن ما را بمیدانهای جنگ هولناك گیلان اعزام نموده ، همان میدانهای خونین مرگباری‌که قشون دشمن برای تسخیر ایران و تهدید پایتخت با قوای قویتر و اسلحهٔ مکملتر تشکیل نموده بود .

افراد دلاور قزاق این وظیفهٔ مقدسه را باجان ودل استقبال نمودند . زیراتنها قوهٔ منظم ایرانی‌که میتوانست وظیفهٔ مدافعهٔ وطن را ایفا نماید همین قوهٔ وافراد آن بودند که بدون لباس بدون کفش ، بدون غذا ، بدون اسلحهٔ کافی ، سینه وپیکر خودرا سپر توپهای آتش فشان نمودند، غیرت و حیرت ایرانی را ثابت و دستجات انبوه متجاسرین را از پشت دروازهٔ قزوین تا ساحل دریا راندند .

اگر فداکاری وخدمات جانبازانهٔ اردوی‌قزاق‌نتیجهٔ مطلوب را حاصل نکرد ، ونتوانستیم خاك مقدس وطن و عصمت برادران‌گیلانی خود را ازدست دشمن نجات دهیم ، تقصیری متوجه ما نبود . بلکه خیانتکاری صاحب‌منصبان وکسانی‌که سرپرستی و ادارهٔ امور بآنها محول شده بود ، موجب عقیم ماندن نتیجهٔ خدمات ما گردید .

ولی باز افتخارمیکنیم‌که فوراً قشون قزاق دلیرتوانست ، پای تخت وطن مقدس ما رااز استیلای دشمن نجات دهد . اگرخیانتکاران خارجی توانستند نتیجهٔ فداکاری های اولاد ایران را خنثی نمایند ، برای این بود که خیانتکاران داحلی مارابازیچهٔ دست‌آلت شهوت خودودیگران قرارمیدادند .

---

۱ ـ الرحمن چیزی راخواندن‌کنایه ازتمام شدن وازبین رفتن آنست . این تعبیروکنایه دراین اواخربین جوانهای درس خوانده مصطلح شده است .

درسابق میگفتند فاتحه‌اش‌خوانده شد یعنی آخرمقش هم‌گرفته‌شد . چون‌آخرین‌کاریکه زنده ها برای مرده ها میکنند تشکیل مجلس فاتحه وختم مجلس باالرحمن خواندن است باین جهت این دو تعبیر درمواردیکه کاری ازبین برود استعمال میشود وچون خواندن سورهٔ الرحمن بمنزلهٔ ختم مجلس ختم است البته برای فهماندن معنی مقصود مناسب تراست .

هنگام عقب نشینی از باتلاقهای گیلان ، در زیر آتش توپ دشمنان ، احساس نمودیم که منشاء مبداء تمام بدبختیها ایران وذلت وفلاکت قشون جنایتکاران داخلی هستند .

درهمان هنگامی‌که خون خود را در مقابل دشمن مهاجم میریختیم بحرمت همان خونهای پاك ومقدس قسم خوردیم که دراولین موقع فرصت ، خون خود را نثار نمائیم، تا ریشهٔ خیانتکاران خود خواه تن پرور داخلی را برانداخته ، ملت ایران را از سلسلهٔ رقیت مشتی دزد وخیانت کاران آزاد نمائیم .

مشیت‌کرد گاری وخواست حضرت خداوندی ، این فرصت را برای ما تدارك دیده اینك درتهران هستیم .

ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم ، زیرا نمی توانستیم اسلحهٔ خود را در جایی بلند کنیم‌که شهریارمقدس وتاجدارما حضوردارد .

فقط بتهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت و مرکزیت حکومت بدان اطلاق گردد .

حکومتی‌که درفکرایران باشد ، حکومتی‌که فقط تماشاچی بدبختی ها وفلاکت ملت خود واقع نگردد .

حکومتی که تجلیل وتعظیم قشونرا از اولین سعادت مملکت بشمارآورد ، نیرو و راحتی قشونرا یگانه راه نجات مملکت بداند .

حکومتی‌که بیت المال مسلمین را وسیلهٔ شهوت رانی مفتخوران تنبل وتن پروران بی حمیت قرارندهد .

حکومتی‌که سواد اعظم مسلمین را مرکز شقاوت ها . کانون مظالم وقساوت نسازد .

حکومتی‌که دراقطار سرزمین آن ، هزارهااولاد مملکت ازگرسنگی وبدبختی حیات را بدرود نگویند .

حکومتی‌که ناموس وعصمت گیلانی ، تبریزی ،کرمانی را باخواهرخود ، فرق نگذارد.

حکومتی‌که ، برای زینت وتجمل معدودی بدبختی مملکتی را تجویزننماید .

حکومتی‌که بازیچهٔ دست سیاسیون خارجی نباشد .

حکومتی‌که برای چند صد هزارتومان قرض ، هرروز آبروی ایرانرا نریزد و مملکت خود را زیربارفروتنی نبرد .

ما سرباز هستیم وفداکار، حاضرشده‌ایم بازای انجام این‌آمال ، خون خودرانثارنمائیم، وغیرازقوت وعظمت قشون ، برای حفظ شهریار و وطن مقدس‌آرزوئی نداریم .

هرلحظه چنان حکومتی تشکیل شود وموجبات شرافت وطن ، آزادی ، آسایش و ترقی ملت را عملا نمودار سازد **وبا ملت نه مثل‌گوسفند زبان بسته رفتار نماید ، «۱۱» بلکه بمعنی** واقعی ملت بنگرد ؛ آن لحظه است‌که ما خواهیم توانست بآتیه امیدوار بوده وچنانکه نشان دادیم ، وظیفهٔ مدافع وطن را ایفا نمائیم ، باتمام برادران نظامی خود ژاندارم ، افواج پلیس که آنها هم با دلهای دردناك شریك فداکاری اردوی قزاق بودند ، کمال صمیمیت را داشته و اجازه نخواهیم دادکه دشمنان قشون ، بین ماها تفرقه ونقاق بیافکنند .

همه شاه پرست وفداکار وطن ، همه اولاد ایران ، همه خدمتگزار مملکت هستیم .

زنده باد شاهنشاه ایران .

زنده باد ملت ایران ، پاینده باد ملت ایران !

قوی وبا عظمت باد قشون قزاق دلاور ایران .

« رئیس دیزیون‌قزاق اعلیحضرت شهریاری و فرماندهٔ کل قوا ـ رضا »

از طرز انشاء این بیانیه پیدا بود که سید ضیاء الدین آنرا بقلم آورده ، و باسم سردار سپه منتشر شده است . مردم در همین چند روزه بسوابق و جنس و فصل رضاخان ماکیسم ، باندازهٔ لزوم اطلاع پیدا کرده ، ومیدانستند که این افسرقزاق ، طبعاً سواد و قریحهٔ این قبیل نویسندگی ها را ندارد . گذشته از این ، با اینکه سید سعی کرده بود که قلمبه بافی نکند ، بازهم نتوانسته بود کلمات وتعبیرات عادی خود را درآن بکارنبرد. بطوریکه اشخاص نکته سنج که بهم میرسیدند ، یکی بدیگری میگفت : « بیانیه سید ضیاء-الدین را خوانده‌اید ؟» دیگری میگفت : « بلی !... سید عبث بخود زحمت داده ، و اسم دیگری را پای مقالهٔ خودگذاشته است !...»

دراین بیانیه ، یك نکته هم هست وآن فکر تشکیل قوهٔ متحد الشکل است ، که نه قزاق باشد ونه ژاندارم . این مقصود از جمله های آخر بیانیه هویدا و پیداست که زمینه را برای اینکار تدارك می بینند . چنانکه چند روز بعد ، بعنوان مقدمه ، بریکاد مرکزی را منحل ، وافراد و افسران آن را جزو قزاقخانه کردند واینکار مقدمهٔ انحلال امنیه ، وتحلیل آن درضمن قشون متحدالشکل بود که بعد ها سروصورت گرفت و امنیه بصورت دیگر درآمد . تا بآنجا برسیم ، فعلا ببینیم سید کابینهٔ خود رااازچه عناصری تشکیل کرد

کابینهٔ سید ضیاءالدین

جناب آقای سید ضیاء الدین ، وکیل امروزهٔ مجلس شورای ملی که از همان صبح روز سوم حوت ، جلد عوض کرده ، بکت بدبرش بد دوختی ، از شال گسگری (وطنی) و کلاه پوستی (شبیه بهمین کلاهی‌که امروز برسرداشته ، و درمجلس ادعا میکند که این همان کلاه بیست وپنج سال قبل است .) ملبس شده بود در روز دهم حوت ، کابینهٔ خود را معرفی کرد .

سید ضیاء الدین ، یك وزارت‌خانه هم بروزارت خانه هائیکه تاکنون معمولاتشکیل میشد ، افزود و آن وزارت صحیه وخیریه بود . در ادوار گذشته ، ازصحیه فقط چیزیکه مردم میدانستند ، همان انجمن صحیه‌ای بودکه از زمان ناصرالدین شاه ، گاهگاه برای اقدامات صحی بین الملل تشکیل میشد . اگرچه ، وزارت بهداری امروز هم بعد ازبیست وپنج سال ، هنوز در ذروهٔ کار خود نیست ، ومدتها وقت میخواهد که دکترهای ما دل از تهران کنده ، وبمأموریت قصبات وشهرهای غیرازپایتخت راضی شوند ، و وزارت بهداری بشکل وزارتخانه درآید ، و درهمه جا طبیب و دوا بدست رس مردم باشد . ولی در هر حال ، بایدگفت که تأسیس این وزارتخانه ، که‌امیدواریم درآتیه ، بیشترازگذشته بجامعه خدمت کند ، از کارهای خوب سید ضیاء الدین است . ولی ازکلمهٔ خیریه ایکه به صحیه افزوده است ، معلوم میشودکه سید می خواهد به نیزه بازی [1] صحیهٔ کشور را اداره کند

---

۱ ــ « نیزه بازی » در ادوار قدیم بعضی ازاشخاص ازسادگی مردم سوء استفاده‌کرده با لباس وعلایم سیادت ، اعم ازاینکه سید بودند یا نبودند نیزه‌ای بدست‌گرفته خود را بشکل امام شهید حضرت حسین بن علی (ع) که درتعزیه ها دیده بودند درآورده و دردهات وحومه های دور ازمرکزشهرها معرکه میگرفتند و باین وسیله شاهی صد دیناری از معتقدین و رکن میکردند .

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد



سپهدار اعظم



سید ضیاءالدین طباطبائی

چنانکه حدس زده میشد ، اعضای کابینهٔ سید ، تماماً از اشخاص درجه دوم و سوم وحتی چهارم ادارات بودند . زیرا اشخاص سابقه دار و وزین وصاحبان استخوان پوسیده همه درحبس ، واگرآزاد هم بودند ، زیربار سید نمیرفتند . سیدهم که آنهمه باسم اشراف پوسیده ، باین طبقه حمله کرده بود نمیتوانست با آنها همکاری کند . این کابینه با اینکه بیش از هشتاد وچند روز (۱۰ حوت ـ سوم جوزا) درسرکار نبود ، یك دو سه وصله پینه هم خورد . اول سوسه ایکه درآن افتاد ، استعفای مسعود خان کیهان بود که سردار سپه بجای او وزیر جنگ ، و آقای کیهان وزیر مشاور کابینه شد . بعد ازچند روز ، میرزا عیسی خان وزیر مالیه هم استعفاء کرد و مدیرالملك (جناب آقای محمود جم ،) وزیر امورخارجه ، بجای او برقرارگردید ، وسید آقای معزالدوله (نبوی) را برای وزارت امور خارجه ، از خارج هیئت وزراء طلبید . موقرالدوله هم مرحوم شد ، و بجای او دبیرالملك بدر بوزارت فواید عامه نایل آمد . این وزیر آخری که بعد از چندی و در کابینهٔ دیگری ، بازهم وزیر فوائد عامه شده بود ، بدرود زندگی کرد . ظریفی راجع باین دو تصادف ، دریك وزارتخانه گفت « تنها فائدهٔ عمومی وزارت فوائد عامه ، همان وزیر کشی آن است . »

روز۱۲ حوت ، وزارتخانه هادایر ، و وزرای جدید مشغول کارشدند . ولی دروزارت عدلیه ، محاکم همچنان بحال تعطیل باقی ماند. سید ، چنانکه دربیانیهٔ خود هم متذکرشده بود ، بقول خودش میخواست ، «عدلیهٔ حاضر را واژگون کرده ، عدلیهٔ محکم واستواریکه مبنای آن برعدالت باشد» بجای آن بسازد، اما دراین زمینه کاری نکرد، وچندی بعد یکی دو سه شعبه باهمان اعضاء وهمان قانون سابق بازشد، وکارها را جریانی دادکه با سقوط کابینه مصادف شد، ودرکابینهٔ بعد، همان عدلیه وهمان محاکم سابق، دایرگشته وآب بمجرای قبل افتاد ویکبار دیگر مثل معروف « سنگ بزرگ نشانهٔ نزدن است » مصداق پیدا کرد .

دیگر از اداراتی که سید ، در بیانیهٔ خود خیلی بپوست آن افتاده ، مالیه بود . اصلاحات سید دراین وزارتخانه تفصیلی دارد که خوانندهٔ عزیز ذیلا از آن اطلاع حاصل خواهد کرد .

اصلاحات مالیه

اواسط حوت ، یکروز صبح باتلفون مرا از وزارت مالیه احضار کردند . رفتم . چند نفردیگرهم بودند . میرزا عیسی خان وزیر مالیه گفت میخواهیم اصلاحی درقانون تشکیلات مالیه بعمل آوریم واز ما خواهش کرد در اینکار باو کمك نمائیم . من گفتم : قانون مالیه اصلاحی لازم ندارد . گفت : با وجود این ؛ ممکن است ساده ترش کرد ، ولزومهای

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

« نیزه بازی » کنایه ازگدائی بعنوان سید بودن یا ملا واهل علم بودن است که باشخاص اینکاره بخصوص سیدهائی که بعنوان سیادت گدائی میکردند و « مال جد » میخواستند نیزه باز میگفتند ولو اینکه جززبان نیزهٔ دیگری نداشتند .

مالایلزم اداری را از آن ریخت که سرعت کار بیشتر واحتیاج بعده کمترشود . ازطرز بیان آقای وزیر مالیه ، مطلب دستم آمد ، که میخواهند ، تظاهری بعمل آمده باشد ، که مثلا مردم بگویند ، در قانون مالیه اصلاحاتی بعمل آمده است . منهم چون بی میل نبودم که استخوانهائی که کشمکش حاج شیخ اسدالله وسردار معظم ، در این قانون لای زخم گذاشته است ، بیرون بیاید[1] و ابهامات آن مرتفع شود ، از این دعوت بدم نیامد . گفتم البته مانعی ندارد . بعد آقای وزیر مالیه وارد تشکیلات پرسنلی فعلی مالیه شده ، گفت : میخواهم اشخاصیکه دراین چند سالهٔ اخیر بدون لیاقت وارد مالیه شده‌اند ، یا اشخاصی که صحت عمل آنها سوسه‌ای دارد از کار خارج و اشخاص بصیر و صحیح‌العمل بکار گماشته شوند ، ومخصوصاً در تناسب اشخاص برای کار ، دقت بعمل آید که کار بکاردان برسد. گفتم: اینکار هم چندان مشکل نیست ، با رفقا انجام میکنیم . آقای حسن ناصر (رئیس فعلی دیوان محاکمات مالیه) راکه در اینوقت رئیس کارگزینی وزارت مالیه بود ، احضار و بایشان دستور داد ، که دوسیهٔ خدمت اشخاص را بضمیمهٔ خلاصه‌ایکه بآن الحاق خواهد کرد بدسترس ما بگذارد و اطاقی برای کمیسیون تعیین کردند و مشغول کار شدیم .

قانون تشکیلات مالیه چندان سقط‌کاری نداشت ، همینقدر که ابهامهای آن رفع و جزئی دستکاری در بعضی دوایر آن بعمل می‌آمد ، منظوررا عملی میکرد . چنانکه درظرف چند روز ، ساخته وپرداخته ازکار درآمد . اما تشکیلات‌کار آسانی نبود ، و البته اعضای کمیسیون تا دلیل ثابت خدشه ناپذیری ازکسی نمی یافتند ، نمیتوانستند رأی باخراج او بدهند . دوصورت اسامی ترتیب دادیم . من یکی را صورت اصحاب یمین ، و دومی را صورت اصحاب شمال موسوم کرده بودم . البته عدهٔ زیادی بودند ، که تکلیف یمین و شمال آنها لامحاله نزدما معین بوده ، و دربارهٔ آنها حاجتی به تحقیق نداشتیم . ولی بعضی هم بودندکه حکم کردن دربارهٔ آنها کار مشکلی بود . زیرا دم خروس از جیب آنها بیرون نبوده[2] و نمیشد بی‌دلیل موجه ، آنها را ردکرد . یك درد بی‌درمانی هم مثل همیشه درکار

---

۱ ـ استخون لای زخم‌گذاشتن‌کنایه از ناتمام گذاشتن کار است تا برای دفعهٔ دیگر هم احتیاج بعامل عمل پیداکنند و برای اصلاح کار مجدداً باو مراجعه نمایند . این تعبیر شاید از جراحان بی‌وجدان‌که برای مراجعهٔ مریض داران واقعاً استخوان خرده لای زخم و شکسته‌بندی باقی میگذاشته‌اند مصطلح شده باشد . چنانکه امروز هم باین چنین دکترهائی برخورد میکنیم که از زیادی رقیب مریض بیچاره را معطل میکنند و سرآمد آنها لسان‌الحکما بود .آنهاکه با آنمرحوم سروکار داشتند میدانند چه میگویم .

من خودم ازاوداستان با مزه‌ای دارم که‌ذکرش‌افادهٔ مرامی جزطمع شاهزاده لسان‌الحکما نمیکند از یادآن صرف نظرمیکنم .

۲ ـ اگر کسی خروسی دزدیده و در جیبش پنهان کرده باشد بناگزیر دم خروس از جیبش بیرون می ماند ، زیرا خروس دمش در هیچ جیبی جا نمیگیرد . « دم خروس از جیب کسی بیرون بودن » کنایه از ظاهر بودن دلیل جرم است .

سابقاً هم این‌کنایه با جمله‌های دیگری تفسیر شده است .

وآن این بود . که اشخاص صحیح‌العمل اکثر کاری نبودند . بهر صورت ، بعد از تشکیل این دو صورت ، و این تشخیص کلی ، بقسمت دیگر که تناسب اشخاص برای مشاغل باشد ، رسیدیم . در این زمینه هم آنچه لازمهٔ دقت بود بعمل‌آمد ، و توانستیم اشخاصیکه مناسب با عمل باشند ، برای هـر کار معین کنیم . در اواسط ماه حمل کار ما تمام شد . قانون و تشکیلات جدید را برای وزیرمالیه فرستادیم .

وزیر مالیه دو روزی را صرف مطالعهٔ آن کرده ، یکروز ما را بمحضر خود طلبید. در ضمن اظهار تشکر از زحمات کمیسیون ، گفت با سابقه‌ایکه از اعضای وزارت مالیه در دست است ، ملاحظه میشود که کمیسیون نسبت بصحت عمل ، منتهای دقت را بعمل آورده ، و میان افرادی که برای کارها معین کرده‌اند ، شاید یکنفر هم که در صحت عملش سوسه‌ای باشد وجود نداشته باشد . اما در لیاقت و کفایت پاره‌ای از آنها می‌توان تردید کرد . گفتم در این قسمت ، بر کمیسیون ایرادی نیست ، با عضوی که همیشه سر کارش آمده وحتی یك ساعت هم ازکارخود غفلت نکرده ، وجز مواجب اداری که نان بخور و نمیری بیش نیست، هیچگونه وسیلهٔ معاش ندارد، چه می‌توان کرد ؟ اخراج این قبیل اشخاص موجب‌دلسردی صحیح‌العملهای فعال است . با وجود این ، در تقسیم این اشخاص بادارات سعی شده است که اشخاص کم کار بکارهای سبکتر مشغول شوند ، که بتوانند آنرا عهده کنند و در هر حال ما مصالح موجود را خوب و بدکرده ، و این تشکیلات را داده‌ایم و خیرالموجود شما ، اعم از مشغول و منتظرین خدمت همین‌ها هستند . تصدیق کرد و گفت : درهر حال من از قانون ، و از این تشکیلات راضیم ، تا هیئت وزرا چه نظری اتخاذکنند .

روز بعد پیغام فرستاد ، امشب یکی دو نفر ازآقایان اعضای کمیسیون ، برای دفاع قانونی که نوشته‌اند ، بهیئت وزرا بیایند . اول شب ، من با یکی دیگر از اعضاء که حالا آنچه فکر میکنم شخصش بنظرم نمی‌آید ، در عمارت گالری ، بهیئت وزرا رفتیم . صورت تشکیلات البته محرمانه و چیزی نبود ، که قابل مذاکره باشد . قانون نامهٔ تشکیلات از کیف وزیر مالیه در آمد . من قانون را برفیقم دادم ، بخواند که خودم برای دفاع حاضر باشم .

قسمت اول که استخوان بندی تشکیلات بوده ، و قابل خدشه نبود خوانده شد . باولین اداره ، یعنی ادارهٔ عایدات رسیدیم . قسمت اختیارات رئیس عایدات و مالیات مستقیم آنهم ، بدون هیچ بحث و ایرادگذشت، ومن امیدوار شدم که امشب خواندن قانون را تمام خواهیم کرد . ولی همینکه بمالیات غیر مستقیم ، رسیدیم آقای سید ضیاءالدین سرمباحثه را بازکرد .

سید در این چهل پنجاه روزه مالیات غیر مستقیم را نظر بعایدی روزانهٔ تمبر و باندرل آن بکاسپاراپیکیان که بقول خودم در ابطال الباطل خلف صالح اودر روزنامهٔ رعد بودسپرده بود. دیدم آقای رئیس‌الوزراء اختیاراتی برای این همکارسابقش میخواهد قائل شود ، و در قانون بچپاند ، که نظیر آن برئیس مالیات مستقیم داده نشده ، و این طرز

که قانون را هم «یك بام و دوهوا» میکند ویکنواختی آنرا ازبین میبرد و برخلاف مالیات مستقیم، برای رئیس کل عایدات هیچ اختیار تفتیش، درمالیاتهای غیرمستقیم، باقی نمیگذارد قدری، سقراط مآبانه با سید مباحثه کردم و افکار متضاد اورا با اقرارهای ضمنی وتلویحی وتصریحی خوداو ظاهرساختم. وزراء همه گوش بودند، وهیچیك ،ازنفی و اثبات، نسبت بطرفین قضایا اظهاری نمیکردند. حتی وزیر مالیه هم با همهٔ صراحت لهجه‌ایکه در او سراغ داشتم ساکت بود. فقط گاهی که من بایرادیك جمله ،آقا را وادار میکردم دوسه‌تا ازجمله های سابق خودرا تکذیب کند، تبسم خفیفی میکرد. ولی من بی‌محابا وبدون هیچ ملاحظه، ازاصول مسلم خود دفاع میکردم. سید دانست که مرد این میدان نیست، بعنوان رفع خستگی قهوه خبر کرده، ومابقی قانون خواندن را بدون اینکه در مواد مختلف فیه نظری اتخاذ شود بجلسهٔ بعد موکول داشت.

ولی این «جلسهٔ بعد» دیگر تشکیل نشد، یکی دو روزبعد، سلطان محمدخان نائینی راکه در روزنامهٔ رعد برای سید مقاله مینوشت، و رئیس دفتر سید ضیاءالدین شده بود، بمعاونت وزارت مالیه، برمیرزا عیسی خان تحمیل کرد، وافرادی، غیرازصورت تشکیلات ما، و حتی از اصحاب شمال، برای پاره‌ای از کارها تعیین شدند. بواسطهٔ همین رویه، میرزا عیسی خان از وزارت مالیه استعفا کرد و شاید بتوصیهٔ انگلیسها بسمت کمیسری نفت مأمورلندن وبجانب مقصود رهسپار گردید. و چنانکه اشاره کردم آقای جم بجای او وزیر مالیه شد و سید بهتر توانست منویات خودرا در مالیه باجرا برساند.

با استعفای میرزا عیسی خان قانون وتشکیلات وزارت مالیه هم فراموش شد. من دیگر آن قانون‌نامه وصورت تشکیلات را هیچ جا ندیده، واسمی هم ازآن نشنیده‌ام. فقط آقای حسن ناصر که رئیس کارگزینی وکاملا محرم کمیسیون و از افرادی که ما برای کارها در نظر گرفته بودیم مسبوق بود، بعضی از منویات مارا مجری داشت. از جمله ریاست برادرم آقای فتح‌الله مستوفی در دایرهٔ رسیدگی محاسبات بود، که درکمیسیون اورا برای این‌کارمناسبتراز ریاست مالیات مستقیم تشخیص داده بودیم. گویا این تغییر هم دروزارت مالیهٔ میرزا عیسی خان عملی شد. بعدازرفتن میرزا عیسی خان دیگر کسی دنبال من‌نیامد. من هم دیگر بمالیه نرفتم.

میگویند: چوگورزنی ازچوگورزنی‌توبه کرده بود؛ مردم چوگورهای خودرا نزد او میآوردند که کوك کند. وضع من‌هم درمالیه عیناً مثل این چوگورزن شده بود که‌کار رسمی نداشتم‌وهرچندی یکبارخبرم میکردند، قانون اصلاح کنم وتشکیلات بدهم، چنانکه دریکی ازکابینه‌های سابق مشیرالدوله ایشان برادرم آقا میرزا رضا ودکترمحمد مصدق ومرامأمور کردند، قانون دیوان محاسبات را عملی‌تر و ساده تر کنیم. ما هم اطاعت کردیم ولی معلوم نشد نظرات ما بعد از تغییرکابینه کجا رفت، که هیچ اثری هم ازآن ظاهر نگشت.

سایر دوایر قلمی دولتی چیزی نداشت که قابل حك و اصلاح باشد. شاید در آنها هم تظاهراتی کرده باشند که بتصادفاتی برخورده و مثل اصلاحات مالیه از بین رفته باشد

ولی کار وزارت جنگ جور دیگر بود. اولاً، سردارسپه احکام مسعودخان وزیرجنگ را نمی خواند و آنچه خودش میخواست، میکرد و سید هم از این رویه بسیار ناراضی، ولی چاره‌ای جزمماشات نداشت. سردارسپه باین اندازه هم قناعت نکرده چنانکه اشاره کردم، زیر پای آقای کیهانرا بدون هیچ تشریفات جارو کرد و با وجود نا رضامندی سیدضیاءالدین خود وزیرجنگ شد. درتقسیم پول‌هائی که ازبابت سه چهار میلیون تومان شرکت نفت میگرفتند، سهم شیر برای وزارت جنگ وسهم روباه برای تمام ادارات مقرر میشد[1] سید هم که دربیانیهٔ خود، همه چیز را «برای قشون و برای قشون» اعلام کرده بود، ومیدانست که باید قشون قوت یافته و متحدالشکل شود، جرأت ژکیدن نداشت. شایدبعضی اقدامات هم برای وهن وشکست حریف کرد. ولی سردارسپه، با بصیرت وبینائی وموقع شناسی خود، دست وپای اورا چنان درهم کرد که بیچاره سیداولاد پیغمبرجزاطاعت چاره‌ای نداشت. «درنزد همه حتی شاه هم شیر بود و مقابل سردارسپه روباه».

بلدیه یا شهرداری قدیم و جدید

از تواریخ موجود من نتوانستم طرز ادارهٔ شهرداری ایران را در ازمنهٔ قبل از اسلام استخراج کنم. در دوره های صدراسلام هم این‌خدمت عمومی متصدیان خاصی نداشته، واصول مسلم دیانت که همه آنرا باکمال دقت تعقیب میکرده‌اند، برای نظافت معابر و میاه و عدم تجاوز وتعدی و فریب در مکاسب کاملا کافی بوده است، و احیاناً اگر کسی قصد تخلفی هم میکرده، بوسیلهٔ امر بمعروف ونهی ازمنکر، که همهٔ مسلمانان‌عمل بآنرا از وظایف خود میشمرده‌اند، جلوگیری بعمل میآمده و چنانچه با شخص فتاك و بی‌باکی هم مواجه میشدند، او را نزد حاکم میبردند و با پرداخت خسارت از طرف متعدی، و تنبیه جزئی سرکار هم میآمده است. خلفای صدر اسلام که اکثر ساعات بیکاری خود را صرف گردش در بازار ها میکردند، برای همین خدمت عمومی و امیرالمؤمنین، علی بن ابیطالب سلام‌الله علیه که اکثر، بدکان رفیق خرما فروش خود، میثم تمار میرفته ومینشسته است، برای همین منظور و دکةالقضای آن بزرگوار، در مرکز بازار شهر کوفه برای همین مقصود بوده است.

---

۱ ـ میگویند روزی یکی از رجال دربار شیر، پادشاه حیوانات، طعمهٔ لذیذی یافته، برای شاه هدیه برد. شاه بگرگ امرکرد این هدیه را بین حضار تقسیم کند. گرگ با جزئی رعایت جانب پادشاه تقسیمی قائل شد. شیر براو ایراد عدم عدالت در تقسیم گرفت و با یك ضرب دست سر گرگ بی سیاست را از بدنش پراند و تقسیم هدیه را به روباه محول داشت، روباه محیل هریك از اعضای دندان‌گیر طعمه را برای صبحانه و نهار و شام اعلیحضرت تقسیم نمود و قدری از بروبورآنرا برای تمام حضارگذاشت وسهم خودرا ازاین بروبور هم ازسایرین کمترمنظور نمود. پادشاه خوشوقت شد. از اوپرسید این تقسیم عادلانه را ازکجا آموخته بودی گفت: ازکلهٔ کندهٔ گرگ. این قصه در زبانهای خارج هم با فی‌الجمله پس و پیش هست. در زبان فرانسه هم تقسیم شیر راکنایه ازتقسیم غیرعادلانه مصطلح کرده‌اند.

از اواخر خلافت امویان ، کم کم باسم محتسب برمیخوریم ، و می بینم برای کارهای شهری ، شخصی باسم محتسب هست که در بازار ها گردش ، و در خوبی جنس خواربار و قیمت آن نظارت و متخلفین از مقررات عمومی را مجازات میکند . ولی شغل محتسب بکارهائی که شهرداری های امروز میکنند ، منحصر نیست . بلکه رسیدگی ومجازات تمام کارهای خلافی ، حتی جلوگیری ازشراب خوارگی و فحشاء و سرقت های بازاری را هم بعهده دارد ، و در حقیقت کار شهرداری و شهربانی و محاکم صلح امروزه ، هرسه را اداره میکند .

شعرای ایران خیلی توی کوك محتسب رفته اند ، حتی اشعاری مثل :

روسپی را محتسب داند زدن   شاد باش ای روسپی زن محتسب

که متضمن ایهام فحشی هم هست ، دربارهٔ آنها سروده‌اند ، شاید بواسطهٔ همین بی‌مهری شعرا بمحتسب بود که کم کم ، دارندهٔ این شغل را داروغه موسوم کرده‌اند . وجود تخت داروغه ، در چهار سوی بازارها دلیل این گفته است . چنانکه از زمان صفویه می‌بینیم کارهای محتسب ادوار سابق را داروغهٔ شهر متکفل ، ودیگر اسمی از محتسب نیست . فقط گاهی شعرای زمان ، بتقلید شعرای سلف در اشعارخود ذکری از محتسب دارند ، و اختیارات داروغه ، همان اختیارات محتسب سابق ، و درهرحال تحت‌امرحاکم شهراست.

دردورهٔ قاجاریه هم ، داروغه با همان تحت‌الامری حکومت وکلانتر[1] مشغول انجام کارهای شهرداری ومجازات بکارهای خلافی خود بوده است . در زمان وزارت برادرم ، میرزا محمود وزیر این کار بیکی از مقدم ها میرسد . ادارهٔ این کار را احتساب ، وآقای مقدم رئیس این اداره را احتساب‌الملك ملقب میکند ، وازاین تاریخ ببعد ، عملهٔ اینکار هم باسم‌عملهٔ احتساب موسوم میشوند. دستوری، باسم تنظیمات‌حسنه برای پاکیزگی کوچه‌ها ومجرای آبها و وظایف مأمورین احتساب نوشته شده ، وکار تا حدی سر و صورت اداری بخود میگیرد . ولی این ادارهٔ احتساب قسمت رسیدگی و مجازات خلاف های شهری را بالمره ازدست داده،وکارش بنظارت درساختمان‌های شهری وجلوگیری از تخطی‌دکاندارها درمعابروسایرکارهای شهری منحصرمیگردد . این اداره دارای دوشعبه بود ، یکی‌احتساب و دیگری تنظیف ، وهریك عده‌ای نایب و فراش و سپور درتحت امر خود داشتند. بعلاوه شعبهٔ تنظیف عده‌ای هم سقا ، برای آب‌پاشی و درحدود یکصد رأس الاغ برای خاکروبه‌کشی داشت ، که در موارد لازم ، خیابانهای حول و حوش عمارات سلطنتی را با مشك آب‌پاشی و زبالهٔ حرمخانه و ادارات دولتی را بوسیلهٔ این حیوانات بخارج شهر ببرند. خاکروبهٔ خانه ها باید بخرج خود خانه دارها بخارج شهر حمل شود و این کار بوسیلهٔ الاغ‌دارها و اگرکم بود خاکروبه‌کشها که با خود وبا صدای «آی .. خاکروبه میبریم»

---

۱ ــ در ادوار استبداد حاکم همه‌کارهٔ حوزهٔ حکومتی خود بود. زیر دست حاکم‌اشخاصی بودندکه ازطرف او کارها را اداره میکردند . یکی ازآنها کلانتر بودکه‌کارهای شهری را اداره میکرد و در حقیقت حکومت شهر در دست کلانتر بود .

کار خود را عرضه میکردند و اگر صاحبخانه غفلتی در ادای این وظیفه مینمود ، بوسیلهٔ مأمورین تنظیف یادآوری میشد ، وکار صورت می پذیرفت .

یك نیمه شعبه‌ای هم ، در قسمت تنظیف برای روشنائی بود، چون درمیدان توپخانه وارگ ، بفاصلهٔ هربیست سی قدم، پایهٔ چراغ وبالای آن فانوس شیشه‌ای و در خیابانهای باب همایون والماسیه و دراندرون ولاله‌زار و علاءالدوله (فردوسی امروزه) بازهم بهمان فاصله ، بدیوار ها از همین فانوسها نصب بود، که مواظبت نفت‌گیری و روشن‌کردن این چراغها هم برعهدهٔ این نیمه شعبه محول بود ولی نور این چراغها بقدری کم بودکه بده قدمی پایهٔ چراغ نمیرسید. در سال ۱۳۰۶ قمری ، این چراغهای نفتی ، بچراغهای گاز تبدیل شد ، ولی بعد ازیکی دوسال ، لوله‌گازگرفت وکسی پاپی اصلاح آن نشده ، مجدداً همان چراغهای نفتی‌کم روشنائی سابق براه افتاد .

این ادارهٔ احتساب ، با این عمله و این‌کار ابزار چه کاری میتواند ، در یك شهر دویست هزارنفری بکند؟ نایب قلی ،که بواسطهٔ عبوسیش به «قلی عمر» معروف شده بود ، هرقدر هم شدت عمل بخرج میداد ، با چهل پنجاه نفر سقا و سپور خود از عهدهٔ تنظیف خیابانهای حول و حوش در بار بیرون نمی‌آمد ، تا چه رسد بسایر معابر .

خیابانها وکوچه های شهررا مالکین اراضی ، برای فروش زمینهای خود بسلیقه و همت خویش ، بازکرده بودند ، و درآن‌ها کف‌سازی نشده بود . نایب قلی ، هرقدر هم عمری بخرج میداد، نمیتوانست صاحبان خانه‌های کوچه‌ها وخیابانها را بسنك‌فرش‌کردن حریم خانهٔ خود مجبورکند . نتیجه این میشدکه اکثر از کوچه ها وتمام خیابانها هیچ سنك فرش نداشت .آنها هم که صاحبانشان نسبةً قاعده دان و با سلیقه بودند ،درخیابانها یك ذرع و درکوچه ها نیم ذرع ، از عرض کوچه را بطول حریم خانهٔ خود ، سنگ‌فرش میکردند .گاهی این سنگفرش ، ازجلو خان خانه ، تجاوز نمیکرد ، وآن جا ها که تمام حریم سنگ فرش بود، برای اینکه آب باران پی دیوار آنها صدمهٔ وارد نیاورد ، بهمین نیم ذرع عرض یکی دوگره شیب میدادند ، که راه رفتن درآن‌کار آسانی نبود ، و براین جمله ، حوضچه های خصوصی کنار دیوار ، و سوراخهای راه آب عمومی وسط کوچه را بیفزائید ، به‌بینید عبور از این‌کوچه ها که امروز هم شاید در پائین شهر نظایرآن زیاد باشد ، چه جان کندنی بوده است و مسلماً گویندهٔ :

من عاشق کور و کوچه تاریك　　　ما اصعب عشق جل تاریك[1]

« یخچالیه »

نظر بهمین کوچه ها داشته است ، و الا راه رفتن درکوچهٔ صاف هرقدر هم رونده ضعف باصره داشته وکوچه تاریك باشد صعوبتی ندارد .

---

۱ ـ گوینده «تاری » ترکی را که بمعنی باری عربی و خدای فارسی است با کاف حرف خطاب عربی ، تلفیق کرده و این جناس مرکب با مزه را از روی شعر ذیل سروده است .

گفتار خوش و لبان باریك　　　ما اطیب فاك جل باریك

«سعدی»

با وجود این ، کوچه ها بهتر ازخیابانها بود . زیرا درهر کوچه ، یکی دونفراعیان قدیمی خانه داشت که درخانهٔ او چراغی روشن میشد وگذشته از اعیان ، سایرخانه دارها هم ،اگرنه حریم ، لامحاله ، جلو درحیاط خود راجاروب ، واگرآبی داشتند ، باآفتابه هم بود ، آب پاشی میکردند ، وزمستانها ، اگرحریم خانه سنگ فرش نداشت ، یك چند دانه سقط پاره‌ای میان گل ها میگذاشتند ، که عابرین با بند بازی بتوانند خود را بقسمت سنگ فرش دار برسانند واین عمل برای کفش‌های پاشنه خوابیدهٔ معمول زمان ، بخصوص برای نعلین وساغری آخوندها ، چیزکم ارزشی نبود ، و من کراراً از عابرین می شنیدم که بااین سقط پاره ها که میرسیدند جملهٔ : « خداپدرصاحب خیر را بیامرزد » معمولی‌خود را ، ازروی قلب ادا میکردند .

اما خیابانها ، ازکلیهٔ این نعمتها محروم بودند . زیرا مردمی که در خیابان خانه می ساختند ، چون خیابان معبرعام بود، عنایتی بسنگ فرش کردن حریم‌خانهٔ‌خودنداشتند وسنگ فرش وجارو وآب پاشی را منحصر بجلو درخانه میکردند . باقی خیابان بامان خدا میماند . عبورکالسکه ودرشکه واسب وقاطروالاغ ، خاکهای کف خیابانرا بعمق دو سه گره ، مثل‌توتیا نرم میکرد. براین جمله، خاك های هواروخاکروبه هائیکه خرکدارها و خاکروبه کش ها که چشم سپورهای قلی عمر را دور دیده ، وخود را از بردن آن تا بیرون شهر، خلاص کرده و در خیابان ریخته بودند ، نیز اضافه میشد . بنابراین ، این خیابانها که ده دوازده ذرع بیشترعرض نداشت ، دراکثرنقاط آن ها درتابستان ، بقدردو سه گره گرد وخاك ودرزمستان یکچارکی گل داشت . بطوریکه سمت نسارخیابانهای‌شرقی وغربی ، همینکه فصل بارانی شروع ، وگل میشد تا اوایل اردیبهشت ، مثل دریای گل ولجن بود .

مرحوم میرزا ابراهیم معتمد السلطنه ، پدرآقایان حسن وثوق واحمد قوام نخست-وزیرفعلی ، که درخیابان چراغ برق خانه داشت ، اتفاق افتاد که در اوایل زمستان یك چرخ درشکه‌اش ازمحوربیرون‌آمده،میان‌گل هافرو رفت. درشکه را سردست بدرشکه‌خانه رساندند آنچه پی چرخ گشتند بدست نیامد . تا ماه دوم بهار نرسید وگل ها دونم‌نشد ، نتوانستند چرخ را بیرون بیاورند . حاجت بذکرنیست که در این وقت هم ، باکندوکوب زیاد ، وبرداشتن پینهٔ نیم ذرعی ، درمظان فرورفتن چرخ بود ، که بالاخره ، این برادر چهارم را بعد از پنج شش ماه دوری ، بسه برادر دیگر ملحق و درشکه را براه انداختند.

بعد از تمام شدن فصل بارانی ، ده پانزده روزی‌کف خیابان بواسطهٔ خشکی طبقهٔ رو ، وتری طبقهٔ جوف ، لمبرپیدا کرده ، وچند روزی راه رفتن درآن مثل کف زورخانه ها بی‌کیف نبود . ولی عبورومرور درشکه وکالسکه واسب والاغ وشترودوچرخه وگاری ، بزودی‌کف خیابانرا بهمان عمق پارسال می‌کند ، وفصل‌گرد و خاك شروع میشد . عبور هربارکش چرخدار ، یا دسته الاغ خالی ، که خرك دارها، برای زود رسیدن به‌پای بار، تا میتوانستند حیوانات خودرا بسرعت میبردند ،گرد وخاکی بلند میکرد و واقعاً چشم ،

چشم را نمیدید وهنوزاین گردوخاك ننشسته ، درشکه وکالسکه یادسته الاغ دیگری میرسید وهمان گردوخاك ده دقیقه قبل رابرپا میداشت . حالا ملاحظه فرمائید ، حال فرش واثاث ودر وپنجره خانه های مجاورچه بوده ؟ وتمیز کردن آن برای صاحب خانه چه زحمتی داشته است ؟!

اگر کسی ازاهل سلیقه پیدا میشدکه دیوارخانهٔ خود را، ازسمت خیابان سفیدکند، با این گردوخاك تابستان وبااین گل زمستان کاربیهوده‌ای کرده بود ، زیرا تخته های گل ولجن که‌ازچرخ بارکش‌ها ، ونعل اسبها بدیوارمی پرید وگردوخاکی که‌بدیوارمی‌نشست دیواررا آله پلنگی وبد منظرتر از دیوارگلی میکرد حتی اتفاق می افتادکه دیوارهای کاهگلی هم ازپریدن لجن آبی میشد .

درفصل پائیز، کاهگل سازی صاحبان خانه‌هاکه جزدرکوچه وخیابان صورت نمی گرفت ، نیز درد بیدرمانی بودکه عابربی نواگاهی گرفتارآن میشد . مثلا شما دیروز ، ازکوچه یا خیابانی عبورکرده ، وآنرا صاف وبی عیب بجا آورده بودید ، امشب هم از همان معبرمیخواستید بگذرید . چون در خیابان و کوچه چراغی نبود ، و شما هم خالی الذهن بودید ، یکمرتبه تا بالای زانو درکاهگلی که درهمین فاصله یکی دوروز ساخته‌شده بود فرومیرفتید .

من خودم تازه ازپطرز بورغ آمده بودم . یك شب باین بلاگرفتارشده ، وبالباس دوخت هانری خیاط مخصوص امپراطوری روسیه ، که در برم بود تا بالای زانو درگل فرو رفتم . درصورتیکه ،کفش کارگزه را که اوهم کفش دوز مخصوص درباری روسیه بود ، برپا داشتم .

تصورنفرمائیدکه سواری اسب ودرشکه بی خطر وراحت بود . زیرا می دانیم عرض خیابان ها بیش از ده دوازده ذرع نبوده ، وچون خیابان پیاده روی‌نداشت ، مردم عموماً در همه جای خیابان ولو بودند . برای کالسکه وسوارهم دست چپ وراستی درکار نبود . اگرشخصی سوار بود ، هیچ مانعی نداشت که الاغ وقاطر، با بارهیزم یا آجرش پای او را مجروح کند . اگردرکالسکه بود، یك جفت تیرکه بیك الاغ بارکرده بودند ،شیشهٔ‌کالسکه را شکسته ، ودر داخل کالسکه استخوان سینه وسروکله اورا درهم بشکنند .

از اواخر ناصرالدین شاه ، تراموای اسبی هم قوزبالای این قوزها شد[1] . خوانندهٔ

---

۱ ـ میگویند : شخص قوزی خوش رفتار خندانی که در هرکار با خوش روئی و خوش دابی وار شده واکثر بآوازه خوانی وحتی بشکن زنی ورقاصی کار را ختم میکرد ازنور ماه در تربیع آخرباشتباه افتاده ، یکی دو ساعت بفجر مانده بحمام رفت . در این شب جن ها عروسی داشتند واین حمام را برای این احتفال جشنی انتخاب کرده بودند . قوزی ، وقتی وارد حمام شد ودانست ساعت را اشتباه‌کرده ومیان جن هاگیرافتاده است برسم خود مشغول خنده و خوش دابی وخواندن ورقاصی شد . جن هاخیلی ازشرکت این قوزی درفرح آنها خوششان‌آمد وگفتند حیف است‌که شخص باین خوبی ناقص باشد ، قوز او رابرداشتند وچون قوزی بواسطهٔ این رویهٔ

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

عزیز توجه دارد ، با خاك وخاکروبه هائیکه خرك دارها وخاکروبه کش ها درخیابان ها میریختند ، طبعاً کف خیابانها هم بالا می‌آمد ، و خط تراموای درگودی میافتاد . آب و گل روی خط را میگرفت . اسبهائی که به تراموای بسته شده بود ، دربعضی نقاط تا زانو درآب راه میرفتند . این آب وگل ولجن با چهارنعل رفتن اسبهای تراموای ، چه برسر عابرین می‌آورد ، بماند . گاهی که یخبندان میشد، مجبور میشدند یك دوروزی تراموای را تعطیل ، وبادیلم یخ ها را بشکنند ، تا تراموای راه بیفتد . ادارهٔ راه‌آهن یکبارخط خودرا بالاکشید . این بار آب بپشت خانه ها افتاد . مردم خانه دار مجبور شدند ، با خاك دستی پشت خانه های خودرا بالا بیاورند . ایندفعه آب بکف خیابانها افتاد . عمله تنظیف هم به خاکروبه کشها اگرچه آنها حاجتی بشنیدن این امر نداشتند امردادند کف خیابان را با محمولات خود پر کردند ، وبازخط آهن گودافتاد . چندین بار این مسابقه، بین خط وخانه داران وسپورها اتفاق افتاد ، ونتیجه این شدکه کف خیابانهائی که درآن تراموای بود ، بی‌اندازه بالاآمده ، وخانه ها بگودی بیفتد . پله های جلوبازارکه امروز مشاهده می فرمائید . نتیجه همین مسابقه است .

مشروطه هم که آمد ، برخلاف وعده های مشروطه چی ها ، چه در مواقعیکه بلدیه انجمن انتخابی داشت ، وچه درمواردیکه بطورادارای تحت امروزارت داخله بود ،کاری برای شهر، وخلاصی مردم ازاین کثافت صورت نگرفت . زیرا پول بیکاریکه باین مصرف برسانند ، نداشتند . مجلس دوم ، برای مصارف بلدی باسم نواقل مالیاتی برنواقلی که‌وارد شهرمیشد ،وضع کرد که ازبارکشها (اسب والاغ وقاطروشتروگاری ودوچرخه) میگرفتند بلدیهٔ تهران وصول این مالیات را بر عهدهٔ مأمورین تفتیش دروازه هاکه وزارت مالیه برای تفتیش قاچاق تریاك داشت ، محول کرد .میدانیم اتباع خارجه آنچه مالیات‌جدید بود ، بزورسفارت های خود نمیدادند . بخصوص که این‌مالیات قدری شبیه بگمرك داخلی وبموجب تعرفهٔ کذائی مسیونوز ، این گمرك ملغی شده بود وسفارتهای روس وانگلیس‌این مالیات راگمرك مجددی دانسته واتباع خود را ازپرداخت آن معاف کرده بودند .معلوم است وقتی مالیات عمومیت نداشته باشد .اتباع داخله هم درپرداخت آن تابتوانند ،تعلل

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

خویش ازنقص نجات یافت دراین شهرقوزی دیگری هم که بمناسبت هم قوزی با این قوزی سابق که حالا مرد تمامی شده است رفاقت داشت، وقتی که او را چنین سالم دید بالطبع از او پرسید : چه کرده‌ای که قوزت رفع شده است ؟ درجواب قوزی سابق داستان‌خودرا بانشانی حمام برای این رفیق نقل کرد .

این قوزی همانشب بآن حمام رفت . ازقضا جن ها دراین شب یکی از بزرگانشان مرده واین احتفال اجتماع عزاداری بود . قوزی بیچاره از راه نرسیده رقاصی و آوازه خوانی را دم داده ، جن ها خیلی ازاین رفتاربدشان آمد ودیدند این شخص هم قوزی است . گفتند باید قوز آن قوزی سابق را بالای قوز این قوزی بگذاریم که تلافی این بی ادبی او را بجاآورده باشیم . همین کار راکردند واین بدبخت موقع ناشناس راباقوز بالا قوزاز حمام بیرون کردند . قوز بالاقوز ازاین افسانه اتخاذ شده وبااین شرح حاجت بذکرمورد استعمال ندارد .

ومسامحه میکنند . مأمورین وصول هم همین موضوع را بهانه کرده ، عایدی حسابی نمی دادند . اجمالا پولیکه ازاین ممردرمی آمد ، چیزلایقی نمی شد . آنچه هم که وصول می‌گردید بعد ازحق‌العمل وصول که وزارت مالیه از آن کسرمیکرد ، همینقدربود که بکرسی نشین ها وسپورهاکه البته برعدهٔ آنها هم افزوده بودند ، برسد ، وچیزی زیاد نمیآمدکه صرف کارهای اساسی ازقبیل خیابان سازی وتعمیم روشنائی شود . ادارهٔ بلدیه چند تا از انبارهای زیر، وبالاخانه وایوان فوقانی‌آنها رادرقسمت شمالی میدان توپخانه (، میدان سپه امروز،) تصرف وبرای شعب کارهای خود ، اداراتی تعیین و صورت ظاهری دست وپا کرده بود . ادارهٔ میاهی داشت که قناتهای وقفی شهر راکه در دست متولی ها بود اداره کند . متولیها حقاً بآنها راه نمی دادند . ادارهٔ دیگری باسم مثلا ادارهٔ ارزاق ، تاسیس کرده بود . ولی‌کار نان شهر، گاهی باخزانه‌داری و زمانی هم که خزانه داری آنرا رها میکرد ، وزارت داخله خودرا روی آن انداخته به بلدیه راه نمیداد . ادارهٔ ساختمانی برای بلدیه پیش بینی‌کرده بودند ، که نه میتوانست کوچه ای وسیع کند ، ونه اگر کسی زمین‌کوچه وخیابان راضبط میکرد ، میتوانست جلوگیری بعمل‌آورد. ادارهٔ روشنائی‌داشت که کارش منحصربدویست شعله چراغ میدان توپخانه ، وخیابان باب همایون وارك بود . خیابان‌های علاءالدوله ولاله زارکه در سابق چراغ داشت . دراینوقت بی چراغ ، وشاید این پیش‌آمد برای‌آن بود که وقتی چراغهای نفتی سابق را خواسته بودند ، ببرق تبدیل کنند ، چون چراغ برق‌گران تر بود ، واعتبار کافی نداشتند ، ناچار شده بودند از عده بکاهند . همانطورکه قلی عمرریشوی دورهٔ سابق، بیك‌آقا فکلی دزانفکته تبدیل شده بود ، الاغهای بلدیه هم ببارکشهای دوچرخهٔ اسبی تغییر یافته بود . ولی ، ازحیث‌کارفرقی بین ادوار گذشته ، ودورهٔ مشروطه نبود . خیابانها بهمان کثافت باقی ، و بالاخره مردم شهر که تصورمیکردند بامشروطه امور شهری آنها بهترخواهد شد ، دانستندکه فقط مأمورین لباس عوض‌کرده اند ، دراساس کارتفاوتی حاصل نشده است .

چرا ، یك تفاوت حاصل شده ، وآن این بود که بلدیه تمام‌کوچه ها وخیابان هارا ملك‌شهراعلام‌کرده ، درختهائی راکه‌احیاناً مالکین درحریم خانهٔ خودکاشته ونگاهداشته بودند ، ملك طلق خود میدانست ، وتصرف صاحب خانه راحتی در سروشاخ آنهم ممنوع می‌کرد . سپورهاهم ، ازاین تنازع [۱] عاملان برمعمول واحد استفاده کرده بعرض دو سه

---

۱ ـ باب تنازع یکی ازابواب علم نحوعربی است . مولوی‌گوید :

همچو مجنون در تنازع با شتر   گه شترچربید وگه مجنون حر

سواری مجنوی برشتری‌که بچهٔ اورا درشترخان عقال‌کرده بودند ومجنون شتررا بجانب قبیلهٔ لیلا معشوقهٔ خود میراند وشتربهوای بچه‌اش میخواست بشترخان برگردد معروف ویکی از موضوعاتی است‌که سخن سرایان فارسی زبان اسلامی‌درآن خیلی قلمفرسائی‌کرده‌اند . این‌حاشیه را برای دزنفکته هاکه خبری ازادبیات قدیم ندارند زده ام ، نه برای مقرمط نویسهای قدیم . آنها البته ازاین توضیح بی نیازند . عیب کارمن اینجا است‌که این‌کتاب مثل مسجد در جزین

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

انگشت ، تسمه از دورپوست درخت میکندند ، ودرخت را میخشکاندند وهیزم آنرا مصرف میکردند . امروز هم این سنت سنیه متروك نشده‌است ، ومن بخیلی ازدرخت های چناری که ، بامرپهلوی مرحوم درخیابانها کاشته شده است ، برمیخورم که رفتگرهای امروز که همان سپورهای دیروزند ، چشم پهلوی را دور دیده ، وبا اجرای همین عمل مشغول خشك کردن وهیزم کردن آن ها هستند ، وبعضی را هم هیزم کرده اند وجای آنها خالی است .

یك تفاوت دیگروآن این بودکه اگر کسی درجلوخان‌خانهٔ خود ، میخواست‌تصرفی بکند ومثلا نیم هشت رابه‌نیم دایره تبدیل نماید ، مأمورین بلدیه بعنوان تخطی بکوچه(؟) جلوآنرا میگرفتند . صاحبخانه ، اگرحاجی عمقلی بود ، بادادن سه چهارتومان سرکار را هم میآورد ، ولی اگراهل درخانه بودومأمورجرأت‌گرفتن دم‌جانداشت، باید چندین روز زحمت بکشد ، ومهندس بلدیه راسربنائی ببرد و با هزارجان کندن حالی کند که جلوخان غیرازکوچه ، وجزوخانه است . گذشته ازاین چیزی هم اززمین جلوخان ، بخانه اضافه‌نمیشود . آنوقت‌هم که مطلب را حالی ومؤمن را متقاعدمیکرد ، تازه بایدآقای‌رئیس بلدیه دراین باب امرصادرکند . خلاصه اینکه ، یکهفته‌ای بدبخت‌گرفتار این کج فهمی آقایان بلدیه چی ها وتعطیل بنائی بود . زیرا آقای محتسب ازبناالتزام‌گرفته بود ، که بنائی را تا حکم مجدد تعطیل کند .

تفاوت دیگر وآن این بودکه بلدیه مأمورین خود را با اوراق چاپی بدرخانه ها میفرستاد ، وباتشر وتهدیدکه درورقه قید شده بود ، پدرخانواده را ملتزم میکردکه عدهٔ اهل خانه خود را در ورقه اظهار نماید . دراین ده پانزده سال ، چندین بار این عمل بیهوده را تکرار کرده بودند ، بدون اینکه معلوم شود آنچه دردفعه های سابق‌گرفته‌اند برای چه عملی بوده وتکرار وتجدید این مزاحمت برای چیست ؟ یا اگر صاحب خانه ، بالتزام خود عمل نکند ، باکدام وسیله خلاف او را ثابت وباکدام قانون او را مجازات خواهندکرد ؟.

یك تفاوت دیگر وآن این بود که ازحمام و چرخهای بستنی وکالسکه ودرشکه و دوچرخه وگاری واسب وقاطر والاغهای خانه دارها هم بعنوان نواقل ، حقی میگرفتند ، وگاهی بعنوان اینکه مالیات‌گذشته پرداخته نشده است ، چرخها را مهروحیوانات رادر طویله حبس میکردند . حرف مستنکفین هم این بود که میگفتند این آقایان که کاری در اصلاح کوچه ها وخیابانها نمیکنند برای چه این حقوق رادریافت مینمایند ؟ وحق بجانب آنها بود . زیرا آقایان بلدیه چیها ، با تمام اداراتشان یك قدم برای اصلاح امور شهری برنداشته بودند ، ودربهمان پاشنهٔ ناصرالدین شاهی میگشت .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

شده است که‌نه سنی درآن نمازمیخواند ونه شیعه. بواسطهٔ اینکه دوجنبه دارد . نه مقرمط نویسها آنرا می پسندند ونه متجددین ، زیرا هردو دسته چیزهائی درآن می‌بینندکه مخالف سلیقهٔ‌آنها وشاید ازبعضی ازآن چیزی هم دستگیرشان نمی شود . این است که من مجبور شده ام توضیح واضحات‌کنم .

فقط تیری که ادارهٔ بلدیه ، دراین پانزده سالهٔ مشروطه ، ازکمان گذرانده و کار مهمی که صورت داده بود، باغچه‌کاری میدان بهارستان بود ، که بسعی و اهتمام منطق‌الملك رئیس بلدیهٔ وقت شمشاد هائی دردوره ، ودرخت های بید معلق وچند تا سرو کاجی ، این سروآن سرکاشته ، ویکی دو حوض آب ، برای آب پاشی باغچه ساخته شده بود ، و در مسابقه بین خط تراموای وزمین خیابان هم وقتی نوبت پر کردن کف خیابان میرسید ، بجای خاکروبهٔ زمانهای استبداد ، باشن کف خیابـان بالا میآمد . ولی همینکه چند ماهی میگذشت ، شنها درگل وخاك فرو میرفت وهمان دریای گل وهمان‌گرد خاك نوکر عابرین بدبخت بود .

برای من کمتراتفاق افتاده است که سفرنامهٔ اروپائی هائی را که بایران آمده واز اوضاع شهری تهران ، شرحهائی داده‌اند خوانده باشم . ولی اگر ده یك آنچه دیده‌اند فهمیده ونوشته باشند ، کتاب‌آنها مسلماً ازآن چیزهائی است که خواندن‌آن هرایرانی را متاثر خواهدکرد .

یك‌شب‌نشینی ایرانی

من سابقاً درجلد دوم صفحهٔ (۴۰۹) از«بریکتو» مستشرق بلژیکی که برای تفتیش کارنان به تهران‌آمده بود شرحی بقلم‌آورده‌ام. این مستشرق بلژیکی مرد خلیق وارسته‌ای بود . اکثردرخزانه‌ داری بدفترمن میآمد و درتنفس بعداز ظهریکساعتی باهم میگذراندیم وازنظم ونثر فارسی باهم صحبت میداشتیم . روزی درضمن صحبت بسایرصنایع ظریفه رسیدیم ومن اورا بنکات صنعتی ، وتاریخچه های هریك ، بقدریکه میدانستم‌آگاه میکردم . کم کم ، بنقش قالیهای ایران رسیدیم . بریکتوگفت : با اینکه این نقشها بمنتها درجهٔ زیبائی وظرافت هستند ، معلوم نیست در اثرچه فکر این رویه دنبال شده ، ونقشهای خیالی اعم ازگل وبرگ و بوته ، جای‌گل های طبیعی راگرفته است ؟ من جواب‌گفتم : اسلام برای احتراز از بت پرستی ؛ هیکل سازی راممنوع داشته است ونقاشی هم درحقیقت ازفروع هیکل سازی‌است، وبهمین جهت است که مسلمانهای دوره های اول اسلام خیلی راغب بآن نبوده‌اند . ولی ، البته نمیتوان جلوذوق نقاشی را درانسان‌گرفت .هربیننده سعی میکند ، چیزهائی که‌چشم ازآن لذت ببرد درحول وحوش خود داشته باشد . احتیاج به تزیین خانه وفرش و اثاث جبلی بشرودیده شده است که سیاه های افریقائی لباس ندارند ، بـا وجود این موهـای پرشکن‌خود را باپرمرغها تزیین میکنند، ومغارهٔ مسکن خود را باشاخ حیوانات‌وگل‌های طبیعی که از صحرا جمع می‌کنند . و احیاناً به نقاشی های خود مزین مینمایند . پس چه بایدکرد که هم امرشرع اطاعت شده ونقاشی نکرده باشند و هم حاجت بزینت خانه و فرش واثاث را ازدست ندهند ؟

ایرانیها ؛ بمناسبت تمدنی‌که قبل ازاسلام داشته اند ، زودتر از سایر ملل مسلمان راه حل را پیدا کرده ، وگلهای خیالی را جانشین گلهای طبیعی کرده اند ، که نه هیکل سازی‌کرده باشند ، ونه خود را از این حاجت طبیعی بشرمحروم نمایند . نقشهای‌قالیها

وکاشی کاریهای مساجد ، ونقاشیهای عمارات که هیچیك بگل وبرك طبیعی شباهتی ندارد و با وجود این چشم را بیشتر از تماشای نقاشی گل های طبیعی نوازش میدهد ، از اینراه حاصل شده است . و این کار بکتیبه‌های مساجد ومعابد هم سرایت کرده ، و درمیان خطوط کتیبه‌ها اسلیمیهائی که شما بآن آرابسك میگوئید ، انداخته‌اند. خط قرآن را بجهت نهی شرعی با طلا نمینویسند ، ولی لای خط طلا اندازی و دوره طلا اندازی را بدندان موشی تزیین میکنند ، و در دورنوشتهٔ صفحه ، جدول هائی از طلا و لاجورد الوان دیگر میکشند وبا همین برگ وگلهای مصنوعی اختراعی خود ، حواشی و جزو و حزب و سرسوره‌های قرآن را تذهیب میکنند .

بریکتو قدری بفکر فرورفت . دیدم مثل این است که میخواهد چیزی بگوید واز من شرم میکند ، بالاخره گفت من درحیرتم که چه شده‌است این روزها سلیقهٔ ایرانی‌ها عقب رفته است . من دراین شهر جز دیوارهای کثیف وگل خیابان‌ها یا احیاناً خانه‌های اعیانی که همه چیزشان تقلیداروپائی است ، چیزی از زیبائی ایرانی نمی‌بینم . دیدم مرد عزیز راست میگوید . زیرا هیچ زندگی ایرانی بتمام معنی ندیده است و ایران را ازگل کوچه‌ها و عمارات گلی آن می‌شناسد. گفتم امشب ، بعدازساعت پنج که اداره تعطیل میشود جائی وعده نداده‌اید ؟ گفت . خیر ! گفتم : ممکن است بمنزل ما بیائید ؟ گفت : باکمال امتنان و از شما اجازه میخواهم بعضی هموطنهای خودرا هم ازقول شما دعوت کنم . گفتم: من با همهٔ آنها رفاقت دارم ، هریك را میل دارید خبر کنید.

گوشی تلفون‌را برداشت . لوروا ، رئیس محاسبات وهوسن رئیس ممیزی را ازقول من دعوت کرد . من هم با تلفون بمادرم طرز پذیرائی را حالی کردم .

دوسه ساعت گذشت . ساعت پنج رسید . آقایان بدفتر من وارد شدند . برخاستیم. برادرم آقای فتح‌الله مستوفی ، با لوروا وهوسن دریك درشکه و من و بریکتو در درشکهٔ دیگر ، تا سر سرچشمه سواره ، و ازآنجا پیاده ، تا درخانه آمدیم . کوچهٔ ماسنك فرش داشت وحاجتی به بندبازی روی سقط پاره ها نداشتیم. اول مغرب بودکه بدرخانه‌رسیدیم من به بریکتوگفتم : چون میخواهم زندگی ایرانی راکاملا نشان شما بدهم عرض میکنم: درست تحویل بگیرید ! طرفین درحیاط دو فانوس دیوارکوب شیشه‌ای است که یکی ازآنها هرشب روشن است . وارد هشت شدیم . از وسط سقف هشت هم فانوسی آویخته ، ومیان‌آن چراغی روشن بود . گفتم : ازاره‌های هشت حیاط را تماشا کنید ، سنك تراش است ، در اطاق قاپوچی راکه خودش جلو در ایستاده بود ، بازکردم فرش وکرسی و تمیزی منزل اورا تحویل داده ، واردحیاط شدیم . از فواره‌آب بحوض میریخت . نظامی‌های کف حیاط وپله‌های سنگی،تراش پایه راکه باطاق‌ها میرفت نشان دادم . گلکاری حیاط راآنچه سرمای زمستان باقی‌گذاشته بود ، باو نمودم ، جلو آب انباری که خوانندهٔ عزیز ازساختمان آن بتوسط استاد محمد بنای با نشاط سابقه‌دارد رسیدیم . بمسیو بریکتوگفتم : این آب انبار سی ذرع مکعب آبگیردارد وبرای آب خوردن شش ماه ازسال بیرونی‌کافی است ، وشبی که

آب باین آب انبار می‌اندازند دقتها و مواظبتهائی در این کار بعمل میآورند که آب پاك بآن وارد شود. گذشته ازاین، ماندن شش ماه آب در محل تاریك هرمیکروبی را ازبین میبرد. از راه رو وارد اطاق شدیم. بالاپوش ها را نوکر گرفت. باطاق بزرگ دومی واردگشتیم. درآنجا بخاری هیزمی مـی‌سوخت، بدور میز نشستیم. انواع شیرینی ها و نانهاوکلیچه‌های ایرانی واقسام مرباها وشیرینیهای دست پخت‌مادرم، ومیوه‌های زمستانی روی میز حاضر بود. چای هم آوردند. مسیو لوروا سراغ قلیان گرفت، قلیانهای تمیز سر و پا آب چکان دادند. بعد از یکساعتی که صرف خوردن چای شد، برخاستیم باطاق روی آب‌انبار رفتیم. این اطاق کرسی بود. بخاری هیزمی هم در آن میسوخت. هریك يك پایه کرسی راگرفته اقسام تذهیب ونقاشی، ازقبیل قلمدان وقاب آئینه وجلدقران و کتابهای خطی ازمیان قفسه بیرون آمد، وآقایان مشغون تماشا شدند، قهوه وچای وقلیان براه و بعضی از شیرینیها و میوه های سر میزهم بروی کرسی نقل شده بود. تا ساعت نه نشستیم. وقتی خواستند بروند، فانوس پیراهن سفید بزرك را روشن‌کردند، آقایان را تا سرچشمه بدرشکه رساندند.

فردا بعد ازظهر بریکتو بدفتر من آمد. گفت‌آمده‌ام، ازشما تشکرکنم. نه برای پذیرائی گرمی که از من بعمل آمد بلکه نیشتر برای اینکه شما مرا از اشتباه بزرگی نسبت بایران بیرون آوردید. من هیچ تصور نمیکردم که پشت این دیوار های گلی و گل کوچه‌ها، يك همچو اطاقهای مزینی، و درداخل خانه ها يك همچو زندگی پاکیزهٔ همه چیز تمامی‌وجود داشته باشد. سیردیشب‌مرا کمتراز اروپائی‌هائی که بایران آمده‌اندداشته‌اند. مارا بهرجا میبرند، قبلا اوضاع داخلی خانه را تغییر می دهند و سر صندلی می نشانند و بما چیزهائی نشان میدهند، که درکشور خود حد اعلای آنرا دیده‌ایم. هیچوقت ما را با طرز زندگی عادی ایرانی‌آشنا نمیکنند. اروپائی هائی که بایران می‌آیند زندگی ایرانی را ازگل کوچه‌هایش مقایسه میکنند. وجز عدهٔ معدودی که زندگی اروپائی مآب را تازه باین‌کشور آورده‌اند، کسی وچیزی را نمی‌بینند. بنابراین، مابقی ایرانیهارا غیرمتمدن میشمارندومن براهنمائی شما ازاین اشتباه بیرون‌آمده، وتصدیق‌میکنم که زندگی خصوصی ایرانیها خیلی مزین‌تر ومطبوع‌تر اززندگی خصوصی اروپائیان، واین شربت های شماار شرابهای ما مقوی‌تر وبی‌آزارتر، واین شیرینی‌های شما ازمال مالطیفتر است. تفریح ما در قهوه‌خانه ها و تفریح شما در خانه های خودتان است.

بریکتو، تا دوسه سال برای من تبریك عید مینوشت و در نامه های خود همیشه از این شب نشینی، و بخصوص از اینکه بواسطهٔ این مجلس از اشتباه بیرون آمده است تشکر میکرد. ومن بعداز این پیش‌آمد بودکه دانستم اگر اروپائیها ما را غیر متمدن بشناسند حق دارند. زیرا واقعاً برای آنها که جزگل و گرد و خاك کوچه وخیابان ودیوارهای پر از خاك و گل چیزی ندیده بودند، زندگانـی ایرانی چیز ناهنجار غیر قابل تحملی بنظر می آمد.

کارهای سید ضیاء الدین در بلدیه

سید ، در بیانیهٔ خود ، وعده‌های اصلاحی در بلدیه تهران و سایر شهرها داده ، و این موضوع برای تظاهر بد وسیله‌ای نبود. یکروز دیدیم مأمورین چراغ برق ، در خیابان لاله‌زار سیم کشی میکنند وهمانشب دراین خیابان تا جائی که سیم پیش رفته بود چراغ برق دایرشد . خیابان علاءالدوله و اسلامبول هم بعداز چند روزچراغ پیدا کرد . چند روزبعد عدهٔ زیادی عمله مشغول خراب کردن سمت شمال میدان توپخانه که محل ادارهٔ بلدیه بود شدند ، و بلافاصله بنـای زیادی مشغول بالا آوردن پی عمـارت جدید گشتند . یکروز دیگر دیده شد در خیابان چراغ برق مشغول کند وکوب هستند و گاریهای بلدیه خاك میبرند، وشن می‌آورند و ماشین غلطك (لامینوار) روی شن ریزی در رفت وآمد است ، ومیخواهند این خیابان را شوسه کنند. احیاناً مأمورین صحی بدکانهای آشپزی وکله‌پزی وچلوکبابی وسلمانی وحمام ها میروند، و دستوراتی راجع به پاکیزگی ظروف وکار ابراز میدهند و التزامهائی میگیرند .

چند روز بعد عده‌ای مأمور بلدی ، در دکانهای خیابان های لاله‌زار و علاءالدوله و ناصرخسرو افتاده ، متصرفین را ملتزم میکنند که در و پیکر دکان خود را برنگ سبز درآورند و آنها راکه با زبان خارجه و حروف لاتین چیزهائی برای اعلان در پیشانی و پشت شیشه های دکان خود نوشته‌اند ، وادار میکنند نوشته های خود را پاك کرده التزام بسپرندکه دیگر از این آروق‌های بی‌جا نزنند ، و برخلاف ملیت اقدام نکنند. روزهای جمعه ، باید همهٔ دکانها تعطیل باشد ویك مشت ازاین مقررات .

سید این اقدامات تظاهری را باقدام اساسی نیزکامل کرد ، و آن برقراری‌عوارض بر بارهای وارد شهر بودکه علاوه برنواقل سابق، باید بپردازند. نظامنامه‌ای برای‌بلدیه نوشت . دراین نظامنامه ، انتخاب رئیس بلدیه با رئیس‌الوزراء بود ، اگرچه عمرریاست وزرای سیدضیاءالدین کوتاه ترازآن شدکه این مقدمات به نتیجه برسد ، ولی درهرحال سنگ اول بنای بلدیهٔ امروز ، بدست سیدضیاءالدین گذاشته شده است . خدا سید علی‌آقا پدرش را بیامرزد ، و از تقصیر طالب‌الحق عموی آقا بگذرد .

شهرداری تهران در زمان رضاشاه پهلوی

از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم ، از سلسلهٔ حوادث جلو افتاده هماطورکه بلدیهٔ قدیم را تشریح کردم ، قدری هم از شهرداری دورهٔ رضاشاه پهلوی بنگارم ، تا اوضاع بلدی قدیم و جدیدپهلوی هم در آمده ، مقایسهٔ بین دو قسمت بهتر بعمل آید . بعد از سید ضیاءالدین ، چون بلدیه عایدی نسبةً زیـادی از عوارض جدید و نواقل قدیم گیرش می‌آمد ، کروکری می کرد . ساختمان نیمه‌کارهٔ بلدیه را درشمال میدان توپخانه تمام وکوچه هارا بخرج مالکین سنگ فرش و خیابانها را بخرج بلدیه ، شوسه کرد ، ودرخیابانها وکوچه ها چراغ برقی ، با سیم کشی و اثاثیهٔ ناقص دایر نمود ، عدهٔ سپور نسبةً زیاد شد ، و گذشته از خیابانها هرچند کوچه یکنفر

مأمور تنظیف پیدا کرد ، که با دوچرخه‌های دستی ، زبیل خانه‌ها را از کوچه ها جمع میکردند ، و در دوچرخه های بلدیه آنها را بخارج میبردند . اجمالا تهران با همان استخوان بندی سابق وخیابان های تنگ ازآن کثافت قدیم بیرون آمد. همینکه رضا خان سردارسپه در اواسط ۱۳۰۲ رئیس الوزراء شد ، کار رنگ و روی دیگر گرفت . از این تاریخ تا شهریور ماه ۱۳۲۰ شمسی ، و استعفای او از سلطنت ، هر کس رئیس شهرداری بود جز اجرای منویات او کاری نداشت . خوبهای این شهردارها همانها هستند که اوامر اورا بهتر توانسته‌اند اجرا کنند .

آب کرج برای شهر تهران

اول کار اساسی که برای آبادی شهر کردند ، آوردن آب کرج بتهران بود . من درضمن کارهای فلاحتی حاجی میرزا آقاسی در جلداول صفحهٔ۴۷ اشاره‌ای بابتکارشایان تحسین دورهٔ دیکتاتوری کرده‌ام ، وخوانندهٔ عزیز میداند که مقداری برآب نهریافت‌آباد احداثی حاجی میرزا آقاسی افزودند ، و بعد از سه چهار کیلومتر این نهر را دوشاخ کرده، شاخهٔ جدید را برای شهر تهران تخصیص دادند، و بعد از طی دوسه‌کیلو متر از دامنهٔ البرز آب این نهر را بمجرای زیرزمینی انداختند ، و از شمال شهر وارد تهران کردند .

تهران قنواتی که اکثرآنها مثل سرچشمه و حاجی محمدعلی و نظامیه و سنگلج و قنات شاه بود و شهاب آهنگ وقف برمحلات شهر بود ، از قدیم داشت . ولی از زمان ناصرالدین شاه بشرحی که در جلد اول نوشته‌ام که شهر را بزرگ کرده بودند قنات تازه‌ای ایجاد نشده بود . درست است که باغاتی مانند لاله زار و نگارستان و سردار که از خود قنات داشتند نیز متروك شده بود ، ولی آب این قنوات همینقدر بود که خانه هائی راکه در اراضی همان باغات ساخته بودند ، مشروب کند و مابقی شهر جدید بی‌آب بود . بعضی مانند امین‌الدوله و قنات معینیه قنات خرابه هائی در شمیران پیدا کرده وآنها را دایر نموده و بشهر آوردند ، ولی بازهم کفایت شهر را نمیداد ، وحتی محله های داخلی شهر قدیم هم بواسطهٔ مزاحمت های ساختمان های جدید که گاهی از قنوات قدیم استفاده و شلتاق میکردند ، گرفتار تنگ‌آبی شده بودند . این نهر وزیرسو که شصت هفتاد سنگ آب ازکرج بتهران میرساند ، مایهٔ آبادی محلات خارج شهر قدیم وموجب ایجاد خانه های جدید در ریگستان های شمال شهرشد . خندق ناصرالدینشاهی را پر کردند و تهران بعظمت امروز رسید . سهل است این عمل موجب رفاه مزارع و باغات شمال شهر ، که در شمال نهر آب کرج واقعند نیز گردید . زیرا دیگر اهالی شهر احتیاجی به آب نداشتند ، که بزور پول و با رضایت مالکین آنها را خشکانده آب آنها را بشهر بیاورند .

ایجاد خیابان های جدید و توسیع خیابان های قدیم

بعداز این اقدام اساسی ، نوبت بوسیع کـردن خیابان های سابق و ایجاد خیابان های جدید رسید . جز قدرت دیکتاتوری پهلوی با هیچ زور و زری ممکن نبود ، این توسیع وایجاد صورت بگیرد خانهٔ اعیان بود ، یا خانهٔ بیوه زن ، مسجد بود یا مدرسه ، متعلق بداخله بود ، یا خارجه ، باغ سفارت بود ، یا عمارت دولتی ، همینکـه داخل خط فرضی خیابان واقع میشد ، بخرابی مبتلا میگردید ، و بهر کیفیتی که بود ، مقصود که گشایش خیابان تازه ، یا وسعت دادن خیابان سابق باشد حاصل میگشت .

سنك فرش واسفالت ریزی خیابانها

بعد از اینها ، باسفالت ریزی و سنگفرش خیابانها پرداختند واز میدان توپخانه که تغییر اسم داده و بمیدان سپه معروف گشته بود کار را شروع کردند ، خیابانها یکی بعد از دیگری اسفالت شد . اسفالت ریزی بخیابان های فرعی و بعضی از معابر و کوچه ها هم رسید ، حتی ازشهر هم گذشت و از جانب جنوب تا کهریزك و از جانب مغرب تا نزدیکی کرج و از سمت شمال در دو خط تا تجریش راه های خارج شهر را هم اسفالت ریزی کردند .

ساختمانهای خصوصی و عمومی

برای ساختمانهای طرفین خیابانها هم مقرراتی وضع شدکه تخلف از آنها برای احدی امکان پذیر نبود . ابتدا تصور میکردند این ساختمانها اگر متحدالشکل باشد، بهتراست. ساختمانهای دوطبقه خیابان برق، با ایوان های فوقانی که نزدیك میدان سپه روبروی بانك انگلیس ساخته شد ، نتیجهٔ این تصور خطای شهرداری وقت بود . بعد کـه بزشتی یکنواختی برخوردند صاحب ملك ها را در انتخاب اسلوب آزاد گذاشتند ، وهمین آزادی و رقابت جبلی بشری موجب شدکه هرچه تاریخ ساختمان جلوتر می‌آید ، بناها زیباتر میشود . بناهای خیابان شاه رضا که از همه جدیدالاحداث تراست دلیل این گفته میباشد . عمارات زیاد سلطنتی درخیابان کاخ وحول و حوش ، ساختمانهای دولتی مانند کاخ دادگستری و کاخ مالیه و عمارات وزارت داخله ، و صحیه و ادارهٔ ارزاق و ثبت اسناد ، و شهربانی و ابنیهٔ وزارت جنك و باشگاه افسران ، و بانك ملی و وزارت کشاورزی ، و اپرا و عمارت وزارت خارجه ، ساختمان بیمهٔ ایران ، و ده هابنای عالی دیگر، که همه بامراین پادشاه ساخته شده است برای سایرین سرمشق‌شد.

امروز ، اگر درپس کوچه های پائین شهر هم بخواهند ، عمارت کهنه‌ای را خراب و جای آن ساختمانی کنند ، اسلوب جدید را حکما رعایت مینمایند . بسا دیده میشود که درمیان خانه های خشتی یك طبقهٔ قدیمی عمارات دوسه طبقهٔ آجری و حتی سیمانی ساخته وافراخته شده است . بطوریکه میتوان بضرس قاطع گفت ولو درمحلهٔ قنات‌آباد هم دیگر

هیچکس خانهٔ جدید با خشت وگل نمیسازد ، وحداقل مصالح ساختمان های امروزه آجر وگچ شده ، وکمتر بنای تازه‌ای است که بام آن کاهگلی باشد . در داخل ابنیه هم ، لوله کشی آب و برق از لوازم زندگی و تمام این بهبودیها در زندگانی شخصی مرهون همین اقدامات شاه سابق است .

تبعیت ولایات ازمرکز

این اسلوب شهرداری وشهرسازی و خیابان های وسیع اسفالتی و ساختمانهای عالی ، از پایتخت بشهرها وقصبات این کشورهم رسید. شهرداری های شهرهای دیگرهم ، از پولهائی که ازعوارض بارهای واردی بشهرمیگرفتند ، بخصوص از سال هزار وسیصد و شانزده شمسی ، که‌عوارض ضعف سابق شده بود درهمه جابناهای‌عالی برای شهرداری وفرمانداری واستانداری وخیابان های وسیع اسفالتی ، یالامحاله شوسه ساختند ، وکوچه هاراسنگفرش کردند . خیابانها وکوچه ها بوسیلهٔ عمال شهرداری ، در همه جا تنظیف و روشنائی پیدا! کرد . پنجاه شصت فقره از این ابنیه ، فقط درمدت سه سال‌استانداری من درآذربایجان شرقی و غربی ساخته و پرداخته شد . مریضخانهٔ سقز و مراغه و رضائیه ، و اتمام عمارت شهرداری تبریز وباغ عمارت مسکونی استاندار در رضائیه ، از آنجمله است . حتی بانه وسردشت وتکاب (تیکان تپه) وشاهین دژ (صائین قلعه) و مهاباد (ساوجبلاغ مکری) هم از توسیع خیابان و ساختمان های جدید بی بهره نماند ، و هرسال در حدود نصف عایدی شهرها وقصبات بمصرف ساختمانهای جدید عام المنفعه ، از قبیل بیمارستان و پرورشگاه ایتام ومسکین خانه میرسید . درموقعی که باینقسمت از« شرح زندگانی‌من » برسم ، بازهم موقع پیدا خواهم کرد که ازکارهائیکه درآذربایجان کرده‌ام ، شرح لازم بنگارم .

درختکاری

دیگر از کارهای خوب شهرداریهای دورهٔ رضا شاه درختکاری خیابانها است .خیابانهای قدیم عرض وطول وپیاده و سواره روی نداشت ، که در آنها درختی کاشته شود . برفرض اگر خیابانی مثل خیابان دروازهٔ دوشان تپه ، (ژالهٔ امروز) و امیریه ، نسبتهً عریض هم بودآبی نبود که منظماً بدرختی بدهند . برفرض آنکه پاره‌ای از صاحبخانه‌ها عنایتی مبذول میداشتند و درختی میکاشتند شاگرد خرکدار ها که برای راندن خرهـای خود حـاجت بچوبدستی داشتند ، یا بچه های ولگرد کـه میخواستند اسب چوبی سوار شوند ، نهالهـای کاشتهٔ صاحبخانه را نمیگذاشتند بزرگ شود . برفرض اینکه‌ازصد تاصاحبخانه ، یکی بدرخت-کاری درحریم خانهٔ خود اقدام میکرد واز صد تا درخت کاشته او یکی سایه افکن میشد ، تازه گرفتار تطاول وتعدی سپورهای دورهٔ مشروطه میگردید ، که تسمه ازگرده آنها کشیده درخت های سایه افکن را به هیزم تبدیل میکردند .

رضا شاه پهلوی عنایت خاصی بدرخت کاری داشت . هرسال درفصل بهار بلدیه مکلف بود آنچه از درختهای کاشتهٔ سال قبل ، بواسطهٔ بی توجهی رفتگرها خشك شده بود ، واکاریزند وسالی نبود که دو سه تاازخیابانهای عقب مانده ، یاجدیدالاحداث ، درختکاری

اولیه صورت نگیرد . این درخت کاری بخیابانهای خارج شهرهم رسید . دو خیابان از تهران بشمیران ، که یکی بسعدآباد ، ودیگری بتجریش میرود ، ودرسر پل بهم میپیوندد ، درطرفین دونهر ، تنك درز درخت‌کاری شد . مخصوصاً خیابان پهلوی ، که بفاصلهٔ هر دو متریك درخت چنار وبعلاوه در بین هر دو چنار یك بوته گل سرخ هم کاشتند . مواظبت این پادشاه ، دراین امر بقدری بودکه درزمستان ۱۳۱۹ امر داد بلدیه ، پای درخت های خیابان پهلوی را ، ازسمت بیرون نهر بعمق یك مترونیم ، کودبرداری وباکامیون ازتهران کود حمل وکنده ها راپر کردند .

انتقاد

شك نیست که برای اجرای این اقدامات شهرداری دورهٔ پهلوی تعدیاتی هم به پاره‌ای از مردم شده است . شاید خیلی از اراضی موقوفه ومساجد وتکیه ها دراین بینها ازبین رفته‌باشد .همچنین، وقتی‌که خانهٔ فلان بیوه زن بی‌کس وکار محکوم بخرابی میشده است ، اسباب زندگی صاحبخانهٔ بینوا راهم درکوچه ریخته باشند ، و بواسطهٔ نداشتن سرپناه همین خرد وریز فقیرانهٔ او گرفتار تلف و تفریط هم شده باشد . یقیناً در پرداخت قیمت خانه ها بعضی اجحافات و تبعیضات هم بعمل آمده است . گذشته از این ها ، خیلی از عمارات شخصی سلطنتی هم بخرج شهرداری ساخته شده ، وحیف و میلهائی هم در این ضمنها درکار بوده است . برای آبیاری درخت های خیابان های راه شمیران ، وباغ سعد آباد ، آب هـای مردم را بزورگرفته اند ، وبواسطهٔ آوردن آب ازکرج بشهر ، چند تا ده در فشافویه و شهریارکم آب شده ومالکین این دهات یکی دو سالی در زحمت بوده ، و با خرج وسعی فراوان توانسته باشند ، عوض آن را بکندن قنات نو ، جبران کنند ، یا اگر ملك آنها استعداد قنات نداشته است امروز هم‌گرفتارکم آبی باشند . یا بالاخره ، این‌آب‌که قدیم به شهریار وفشافویه میرفته و برای مصارف شهر بتهران آورده بودند ، به بادنجان کاری نازی‌آباد ، واقع درجنوب تهران هم رسیده است . یا یك محلهٔ سنگلج خراب شده ، و اراضی آن فعلا بایرافتاده است .

بعقیدهٔ من تمام این کارها جزیکی دوتای ازآنها ، بخصوص قسمت ما قبل آخر ، که آنرا مخالف حیثیت مقام سلطنت ، و اخاذی بی دلیل و بی جهت میدانم ، تماماً بجا بوده است .

خراب کردن یك محله

البته خراب‌کردن یك محله ، برای ایجاد زمین و قیمت دادن از قرار ذرعی بیست وپنجهزار وسه تومان ، آنهم درموقعی‌که قیمت زمین بیاض در شهربذرعی ده بیست تومان رسیده بود ، اجحاف بوده ، وچون شهرحاجتی باین زمین نداشته کارخوبی نبوده است. چنانکه امروز هم بعد ازشش هفت سال ، این اراضی در مرکز شهر بایر افتاده ، و محل زبالهٔ رفتگرهای بلدیه شده است . من یقین دارم‌که اگرسلطنت رضاشاه دوام‌آورده بود ، امروز این محل هم به بناها وباغها وتأسیساتی مزین شده بود که قبح غصب کردن آنرا کاملا میپوشاند .

اگرچه، میتوان احتمال داد که مقصود شاه سابق ازخرابی یك محله، وتبدیل آن بزمین بیاض، نه برای حاجت شهر، بلکه برای این بوده است که مردم درقسمتهای بهتری درشمال شهرمسکن های جدیدی بسازند، وازچهارچوب زندگی محصور در خانه های کذائی این محله که ازقدیمترین محلات سابق شهر بوده است، بیرون بیایند، ولی باید گفت اگرهم این منظور را داشته است، میباید قیمت زیادتری بمالکین داده باشد، که بتوانند، لامحاله زمین بیاض برای خانهٔ تازه ای که می باید بسازند فکر کنند. بعقیدهٔ من درهرعملی که انسان میکندآنچه هوای نفس درآن بیشترمداخله داشته باشد، گرفتاری عکس العملآنهم زیادتراست، وزباله دان شدن این اراضی که حتی بلدیهٔ بعدازرضاشاه، سیب زمینی هم در آن نتوانسته است بکارد برای هوا و هوسی است که در خرابی آن بکار رفته است. این زمین باید چند سالی عقوبت بی اعتدالی راکه در تغییر شکل آن بعمل آمده است، تحمل کند تالایق ساختمان های بهتری شود.

تعدی بآب مردم

خشکاندن باغات و بی آب گذاشتن اراضی مردم، برای آبیاری سعدآباد، وخیابان پهلوی هم ازکارهائی است که چون فکراخاذی از آن ظاهر و هویداست، کار خوبی نبوده، و مخالف حیثیت سلطنت بوده است. وعکس العمل آن فعلا در درختهای خیابان پهلوی شمیران پیدا شده، و دارد خشك میشود. ولـی بعقیدهٔ من، قسمت مهم این عکس العمل از عدم مـواظبت شهرداری و بالاختصاص تسمه کشی رفتگرها از گرده درختهاست. والا چنار، همین که ریشه بندکرد، آب زیادی نمی خواهد، وبا سالی دوسه‌آب که درتابستان گیرش بیاید، زنده وبرومند میماند. رضاشاه استخر بزرگی‌که در اراضی بایر شرق خیابان پهلوی، بین محمودیهٔ تجریش، پی کنی کرده، و از ۲۰ شهریور ۱۳۲۰ کار نیمه تمام مانده است برای آب یاری همین خیابان بوده است. شهرداری باید آن استخررا تمام کند، تابهانهٔ رفتگرها، برای هیزم کردن چنارهای این خیابان زیبا از بین برود. زیرا هریك ازاین درخت‌ها خشك شود، عمل آوردن عوض آن شاه دقیق فعالی مثل رضا شاه، لازم دارد که جایش خالی است.

خرابی خانه ها

اما خرابی هائی که، برای توسیع و ایجاد خیابانها بعمل آمده هیچ یك، چیزمهمی نبوده است. فرض بگیریم خانهٔ فلان بیوه زن بی کس وکار، کلا یا بعضاً گرفتار خرابی شده باشد. مالك‌خانهٔ عقبی، که ملکش جلو خیابان عریض جدید واقع شده، مکلف بوده است خسارت خانم را بپردازد؛ ویا قسمتی که ازخانه باقی میمانده، بواسطهٔ وقوع درخیابان‌اسفالت‌کاری‌عریض قیمتش چندین برابرمیشده، ودرهرحال تلافی خسارات اومع شیئی زاید بیرون میآمده، و این عملیات با پا در میانی شهرداری همیشه مجری میگشته است. پس از این راهها خسارتی به کسی وارد نشده، وهمگی بحق خود رسیده اند وقبح تعدی وغضب را رضایت بعدی مالك پوشانده است. چنانکه من، جز در روزهای اول این خرابیها، که طبعاً

مالك را بزحمت میانداخت ، بعداز ختم عمل ازکسی شکوه‌ای دراین خصوص نشنیده‌ام .

خرابی مسجد ها

در این میان ، البته مسجد هائی هم بوده که کلا یا بعضاً گرفتار مصیبت خرابی شده ؛ که چون مدعی حاضری نداشته ، تبدیل باحسن ، یا تعویض بمماثل ، درآنها بعمل نیامده است . ولی با وجود ایمان کامل به « من بدله بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه » در اینجا باید بگویم که اگر مسجدی مخل آسایش مادی ومعنوی خلق خدا شد ، حکماً باید خراب‌شود عمل پیغمبر هم برهمین بوده است. آیات سورهٔ برائه راجع بخراب کردن مسجد ضرار ، دلیل این گفته است .

بعضی از منافقین مدینه ، برای شق عصای مسلمین ، وتأسیس مرکزدیگری درمقابل مسجد پیغمبر ، مسجدی در شهر جدید مدینه ساختند . عنوانشان این بود که گاهی ، که باران میآید یا هواگرم است ، محلی برای نماز و اجتماع مسلمانان درآن طرف شهر هم باشد . پیغمبرقصاص قبل از جنایت نفرمود ، وسکوت کرد. مسجدکه ساخته شد ، سوءنیت بانیان معلوم گشت . آیاتی در امر خراب‌کردن این مسجد برپیغمبر نازل شد ، و بامر آن بزرگوار علی بن ابی طالب مأمورخراب کردن مسجد وحتی آتش زدن آن گردید ، وتیر منافقین بسنگ خورد . پس خراب کردن مسجد ، درصورتی‌که مخل آسایش مادی و معنوی مسلمانان باشد ، مانع شرعی ندارد . خواهش دارم قشریها شعرمعروف :

کار پاکان را قیاس ازخود مگیر گرچه باشد درنوشتن شیر ، شیر

را برخ من نکشند[۱] زیرا من هم آیهٔ « ولکم فی رسول الله اسوة حسنه » را تحویل آنها خواهم داد.

پیرقلی‌خان جداعلای قاجارشامبیاتی، یکی ازسرکرده‌های‌کاری زمان‌آقا محمدخان و فتحعلی شاه ، در بازارچهٔ سرچشمه ، سرکوچهٔ شامبیاتی ها که خوانندهٔ عزیز ، از جلد اول صفحهٔ ٤٠ تحت عنوان « خانهٔ میرزا اسمعیل کجا بود » این کوچه را میشناسد ، آب انبارومسجد آبرومندی روی آن ساخته ، واین‌آب انبار و مسجد ، باسم پیرقلی‌خان معروف بود . وقتیکه من بسن تمیز رسیده بودم ، شیخ علی اصغر لواسانی جدآقا میرزا۔ محمد لواسانی ، مستشار متقاعد دیوان کشور ، با چشمهای کبود و ریش نسبةً پهن سفید ، و صورت پرخون تروتازهٔ خود ، دراین مسجد نماز میخواند ، مردم باو معتقد بودند . در

---

۱ ــ دربازی شطرنج رخ یکی‌ازسوارهای‌کاری است‌که‌بواسطهٔ وسعت میدان جولان خیلی کارازآن برمی‌آید .کشیدن سواربرسواریا پیاده هم دراصطلاح شطرنج کنایه از واداشتن سواری درکمین سواریا پیادهٔ حریف است . برخش‌کشید یعنی مهره ای درکمین رخش واداشت . این اصطلاح شطرنج بازی را بطوراستعاره برای مندك‌کردن یامحجوج نمودن طرف هم بکارمیبرند. برخ زردش‌کشید هم استعمال‌کرده‌اندکه دراینصورت مقصود ازرخ ، مهره و مثل بچشمش کشید بمعنی ایراد حجت قاطعی درمقابل حریف ضعیف است و این تعبیر معنی ازصفت زردی است که برای رخ می‌آورند ودرهرحال اصل ریشه همان رخ شطرنج وتعبیررخ زرد ازمستفرعات آنست که ازراه اشتباه‌رخ سوارشطرنج به‌رخ بمعنی چهره موجب اتخاذ استعارهٔ رخ زرد هم‌شده است .

غیرماه رمضان هم ، مسجد او همیشه پرازجمعیت میشد . مشهدی علی خادم ومؤذن و مکبر آن بود . زیلوی تمیز وصرف روشنائی منظمی ، از موقـوفهٔ مسجد ، داشت . این مسجد از سمت بازار مستطیل بود و در دو طرف از طول ، شاه نشین هائی ، وبین شاه نشین‌ها ، جرزهائی داشت که رومی طاقهای مسجد برآنها قرارگرفته بود . تصور می کنم ، آب انبار زیرمسجد هم همینطور ساخته شده ، وشاید چهار صد پانصد ذرع مکعب آبگیر آن ، وقبل از احداث قنات سرچشمه ، این مسجد بخصوص آب انبارآن خیلی بکار ، وازخیرات جاریه بوده است .

احداث قنات حاجی میرزا علیرضا ، و جریان دائم آن از بازارچهٔ سرچشمه ، آب انبار را عاطل کرد . زیرا ، هیچکس آب تازهٔ قنات را که بدون حاجت برفتن ده بیست پله و رسیدن بپای شیر، بدست رس همه بود ، بآب ماندهٔ از زمستان ، که شاید اکثر کرم وخاکشیرهم میگذاشت ، مصالحه نمیکرد . چنانکه ، من هیچ در نظر ندارم ، که دیده باشم برای بردن آب کسی درپاشیراین آب انبار رفت وآمدی داشته باشد ، واگراحیاناً کسی هم بآنجا میرفته ، ازقماش بدعکاران مواجه با طلبکار ، یامقصرین بوده که برای اختفای خود بآنجا پناه میبرده است ، و خیلی کم اتفاق میافتاد که میوه‌فروش نزدیك هم‌میوه‌های خود را ، برای استفاده ازخنکی ورطوبت هوای پاشیر ، بآنجا ببرد ، زیرا سطح پاشیر پرازسقط پاره وکوزه شکسته ، وشاید نا تمیز ، هم بوده است .

حاجی میرزا عباسقلی ، پدر محمود مؤقر ، داماد ما ، که در تحت عنوان بابا شمل اعیانی ، شرح حال او را درجلد اول ، صفحهٔ ۴۴۴ ـ ۴۴۷ نوشته ام ، باغچهٔ خود را که درسر کوچهٔ ما داشت ، وتقریباً محاذی همین مسجد پیرقلی خان بود ، بمسجد همه چیز تمام ، دارای حوض و غیره برای تطهیر ، تبدیل کرد ، و شیخ علی اصغر را برای امامت باین مسجد دعوت نمود . مسجد کهنهٔ بی حوض وضروری طبعاً ازعمل بازماند . شیخ علی اصغر بزودی بدرود زندگی گفت . حاجی شیخ عبدالنبی را برای نماز در مسجد جدید دعوت کردند ، وبرای حق شناسی از شیخ علی اصغر ، پسر او شیخ علی (پدر آقا میرزا محمد) را بجای او البته در مسجد کهنه پیرقلی خانی بامامت جماعت واداشتند . ولی مردم نماز خواندن پشت سرحاجی شیخ عبدالنبی راکه بعداز شیخ علی اصغر، امام مسجد حاجی میرزا عباسقلی شده بود ، برامامت آقا شیخ علی جوان کـه همهٔ اهل محـل بچه آخوندی او را دیده بودند ، ترجیح دادند . آقا شیخ علی هم چندی مسجد رفت وبالاخره نداشتن مشتری او را از این کار بیهوده بازداشت ، و مسجد انبار ذغال علاف ، یا محل ذخیرهٔ دکان بقال گشت . متولی موقوفات مسجد هم که از اولاد پیر قلی خان بود ، مفت خود دانسته ، موقوفهٔ مسجد را تبدیل باحسن کرد ، وبمصارف شخصی رساند . بعد ازیکی دو دست ، ملك موقوفهٔ مسجد ، ملك شخصی شد . واین مسجد واین آب انبار بالمره از عمل منعزل گردید . وپی وپاچین آن درشرف از هم پاشیدن بود .

باجتهاد من ، تبدیل این محل بخیابان مسلماً تبدیل باحسن بوده است . زیرا از

این مسجد واین آب انبار هیچکس استفاده نمیکرد واگرسایر مساجد که احیاناً در این ضمنها خراب شده ، مثل همین مسجد بوده است ، تبدیل آنها هم بخیابان کار بسیار بجائی بوده که اتفاق افتاده است . منکر نمیتوان شدکه اگر متصدیان شهرداری مردمان معتقد به : « من بدله بعد ماسمعه . . . » بودند ، میتوانستند از قیمت مصالح این مساجد ، و زمینهائی که این گوشه وآن گوشه پیدا میکردند ، بهمان عده وعرض و طول مساجدی که خراب کرده بودند ، مساجد جدیدی بسازندکه تعویض بمثل هم بعمل آمده باشد ، ومسلماً اگراحتیاج عمومی بمسجد خود نمائی میکرد ، حتی رضا شاه هم با همهٔ دیکتاتوری وعدم توجه عمدیش بمسائل دیانتی ، مبجور بود ، همانطور که برای مرده ها غسال خانه هائی ساخته است ، برای این حاجت زنده ها هم فکری بکند . ولی وقتی که مساجدیکه فعلا حی وحاضر است ، نماز گذار ندارد ، ساختن مسجد و انداختن آن باMان خدا کار لغو باطلی است . اگر نماز خوان پیدا شود ، هنوز هم اهل خیری که مسجد بسازد فراوان است .

خرابی مدارس آخوندی

مدارس آخوندی قدیم که بعضی مثل دارالشفا کلا و برخی مثل صحن بقعهٔ سید ناصرالدین ، بعضاً گرفتار خرابی شده است از قضا چندان زیاد نیست . ولی اگرتمام آن مدارس هم بامر رضاشاه خراب شده بود ، ضایعهٔ مهمی نبود . زیرا در آنها طلبه‌ای که نه بتمام معنای کلمه ، بلکه برای حفظ ظاهر هم درس بخواند وجود نداشت . جمعی که برای دریافت ماهانهٔ طلبگی ، چند ذرع پارچهٔ سفید وسیاه را عبث معطل کرده ، و با این سرپوش [۱] خود را طلبه قلمداد کرده بودند ، دراین مدارس منزل داشتند . روزها دنبال کارهای خصوصی خود میرفتند ، وشبها را درحجرات مدرسه بصبح می‌آوردند . مدرس‌های قدیمی این مدارس مرحوم شده ، وچون کسی که درس بخواند در مدارس نبود ، متولی هم عوض آنمرحوم را تعیین نمیکرد . ومدرس‌آنها اکثر، حصیرهم نداشت . دربعضی از این مدارس اگر مدرس قدیمی زنده ومردی وظیفه شناس بود ، برای حلال شدن حقوقی که میگرفت ، درساعات مقرر سری بمدرسه زده ، و جلو مدرس می نشست . و بدون اینکه کسی باشد ،که حتی چیزی از او بپرسد بمنزلش برمیگشت .

شاهد این جمله ، مدارس فعلی آخوندی است که هیچ طلبه‌ای که حتی ظاهراً هم طالب علم باشد ، درآنها وجود ندارد ، وجز منزل مجانی برای پاره ای که در آن ها

---

۱ ـ سرپوش دراینجا برحسب اتفاق نه به تجسس وزوربخاطرآوردن نویسنده ، دومعنی میدهد : یکی لغوی ، ودیگری کنایه ای . معنای لغوی آن حاجت بتوضیح ندارد زیرا عمامه سیاه باشد یا سفید ، یکی از چیزهائی است که سر راه با آن می پوشانند . اما سرپوش بمعنی کنایه ای عبارت ازچیزی است که بوسیلهٔ آن مقصود اصلی را پنهان دارند. سرپوش ، بکسرسین هم اگرخوانده شود معنی کنایه ای دیگری را شامل خواهد شد و خودم اعتراف میکنم که تمام محسنات کلام مناسبات بعد از وقوع است که در وقتی آنرا مینوشتم جز معنی لغوی سرپوش منظوردیگری نداشتم .

مسکن دارند ، چیزی نیست ، واگر تمام آنها هم از بین برود ، اسف و افسوس بر آن نباید خورد .

من واقعاً حیفم می‌آید از تأسیس دبستانها ودبیرستانها و دانشکده ها و دانشگاه و ساختمانهای عالی که برای پیشرفت فرهنگ در دورهٔ رضا شاه پهلوی در تهران ساخته و پرداخته شده است ، چیزی در اینجا بنگارم و این بناهای علم و معرفت را عوض خراب شدن دارالشفا ، یا مثلا حجرات صحن سید ناصرالدین محسوب ، و پا بپا کنم . برخلاف این آخوند بی سواد بد اخلاق عرب ، که معلوم نیست بساز کدام بیگانه در کشور ما میرقصد ، وکاسهٔ گرمتر از آش شده است ، تأسیس همان یك دانشکدهٔ معقول و منقول را بر صدتا از این مدرسه ها ترجیح میدهم ، ومعتقدم که متولیان این مدارس آخوندی در هر ذی و لباسی که باشند ، اگر امروز هم بخواهند روح واقف از آنها شاد شود ، باید این بطله ها را که باسم طلبه ، حجرات این مدارس را اشغال کرده‌اند ، از این مکان‌های مقدس بیرون کنند ، زیرا هیچیك از این آقایان لایق نشستن زیر سایهٔ یك درخت صحن این مدارس هم نیستند ، تا چه رسد باینکه ، باسم طلبه حجرات آنها را اشغال کنند .

من یقین دارم که درتبدیل باغ مروی ، بدبیرستان دختران ، آقایان متولیان مدرسهٔ مروی و طلاب آن خیلی عصبانی شده ، و برآنکه این کارخیرراصورت داده‌است هزار لعن ونفرین فرستاده اند . ولی بآنها عرض میکنم که نسبت در آمد سالیانهٔ این باغ ، و مستغلات جنب آن ، که حالا دبستان شده وآقایان را از این جزئی عایدی محروم کرده است درمقابل سایراملاك موقوفهٔ این مدرسه ، خیلی نا چیز و شاید یك خمس آن نباشد . شما آقایان که از چهارخمس باقیماندهٔ موقوفات مدرسه استفاده کرده اید ، کدام عالم بعلوم فقه و اصول یا حکمت و کلام یا ادبیات قدیم را در این بیست سال آخر تحویل جامعه داده‌اید ؟ وقتی شما بوظائف طلبگی خود قیام نمیکنید وبرخلاف‌نظر واقف رفتار میفرمائید ، چه توقعی دارید ؟ من باز هم یقین دارم که روح مرحوم حاجی‌محمد حسینخان مروی وزیر فتحعلی شاه از بنای این دبیرستان دختران شاد ، واز اینکه شما ها جای طلبه های واقعی را گرفته اید ، ناراضی است . خواهش دارم وقفنامه را بخوانید ، تا ببینید هر روز چند مرتبه برخلاف نص (ومن بدلد بعد ماسمعه ۰۰۰۰۰) رفتار میفرمائید .

تصرف قبرستان ها

از ۱۳۰۷ ، تا زمستان ۱۳۱۳ که بحبوحهٔ اصلاحات بلدی دورهٔ رضاشاه پهلوی‌است ، من اکثردرولایات مأمور ریاست دادگستری بودم ، و هروقت که موقتاً بپایتخت میآمدم واقعاً از پیشرفت‌هائیکه در کار شهرداری تهران حاصل شده بود ، حیرت میکردم. زیرا تفاوت بین سفرقبل باسفربعد بقدری زیاد بود که میتوانم بگویم من شهررا نمیتوانستم بشناسم . از شما خوانندهٔ عزیز پنهان نمیکنم حالا هم کـه بمحله دروازه قزوین سابق

میروم ، گیجی و نا بلدی آدمی را دارم که در شهر غریب باشد زیرا بقدری در این قسمت شهر خیابان ها و معابر جدید اسفالت‌کاری زیاد است که واقعاً برای من سر درآوردن از روابط آنها با یکدیگر کارمشکلی است ، وتصور میکنم اهل هرمحله‌ای نسبت بسایر محلات شهر مثل من باشند .

درسال ۱۳۱۰ که از کرمان آمده و برای رفتن باصفهان چندی در تهران ماندم ، فرزندانم روزنامهٔ فکاهی ناهید هفتگی آنروز را میگرفتند . منهم گاهی بعضی ازنکته‌های آنرا میخواندم . روزی بعنوان اعلان چندشعر در توصیف باغ فردوس که دوسه سالهٔ‌اخیر در محل قبرستان کهنهٔ پائین شهر احداث کرده بودنـد ، نوشته شده بود . اشعار مزبور بقرار زیر بود :

باغ فردوس خوش هوا باشد — وز گل و سبزه با صفا باشد
بهر تفریح مرد و زن ارکستر — مترنم در آن فضا باشد
چائی و بستنی و فالوده — خوب و بسیار کم بها باشد
بشتابید مؤمنین هر شب — چشم اموات بر شما باشد

من دواعلان فکاهی دراین سی چهل سال مشروطه خوانده ، که نظیرآن را تاکنون ندیده‌ام . یکی اعلانیکه در صور اسرافیل راجع بسادات دعانویس انجدانی ، بقلم با مزهٔ رفیق عزیزم آقای دهخدا نوشته شده ، و دیگری این اعلان منظوم است . شاه فرد آن همان شعرآخرمیباشد، و این شاهکارآخری است که سه شعردیگر را هم در حافظهٔ شانزدهٔ سال قبل من‌که مسلماً بزیادی حافظهٔ ایام جوانیم نبوده ، محفوظ داشته است .

ازاین اعلان بخوبی پیداست ؛ که در هزارو سیصدو ده هنوز دنبالهٔ‌آزادی مطبوعات قبل از دیکتاتوری ، باقی بود و الا امکان نداشته است ، که نظمیه اجازهٔ چنین اعلانی را بدهد . مسلماً اگر نظیر این اعلان از ۱۳۱۵ ببعد ، در روزنامه‌ای منتشر میشد گوینده ونویسنده مبتلا بتبعید، یا حبس یا لامحاله روزنامه‌گرفتار توقیف میگردید ، زیرا نقادی از باغ‌کردن قبرستان ، که بخوبی از آن هویداست بشاه‌که تمام کارهای بلدیه بدستور او بوده است باید خیلی برخورده باشد .

عامهٔ مـردم ، بخصوص طبقـهٔ بیسواد ، خیلی بقبرستان اهمیت میدهند ، و تصرف قبرستان را هرقدرکهنه هم باشد، خلاف شرع میدانند ، درصورتیکه بمذهب شیعه همینکه سی‌سال درقبرستانی مرده دفن نکنند ، تصرف درآن مانعی ندارد ، شرعی‌که تجدید بنای روی قبر ، یا باصطلاح پاگرفتن‌آنرا بعنوان‌کراهت ممنوع کند ، وگچ‌کاری و استحکام قبررا مکروه شمارد ، هیچوقت اجازه نمیدهد‌که در وسط شهرها قبرستان کهنه‌ایکه چهل پنجاه سال است مرده‌ای درآن دفن نشده است ، بحال سابق باقی بماند . مرده پرستی ، در شرع اسلام هیچ عنوانی ندارد و عقلاً هم حفظ قبور کهنه ، غیر از قبر بزرگان دین کار خوبی نیست .

یک موضوع دیگرهم هست ، وآن وقفیت زمین قبرستان است ، که مثلایکی ازمؤمنین زمین ملکی خود را با صیغهٔ شرعی ، برعامهٔ مسلمانان وقت کرده باشد ، که در اینصورت هم وقتی خانه های شهراطراف قبرستان را فراگیرد ، وحقاً دفن اموات درآن مانع عقلی وبهداشتی داشته ، وسی سال مرور زمان شرعی هم ، در آن رعایت شده باشد ، تبدیل باحسن آن هیچ مانعی ندارد . زیرا وقتی دراین زمین دیگر مرده دفن نکنند . ماندن آن بحال قبرستان ، بی نتیجه است ، وتبدیل آن برای مصرف دیگر ، از لوازم عقل و شرع است . بنابراین ، تصرف درقبرستان کهنه ای که سی سال در آن کسی دفن نشده باشد و تبدیل با حسن آن هیچ مانعی ندارد و بهترین تبدیل با حسن در این مورد ، خریداری زمین بهمان مساحت ، برای قبرستان درمحل مناسب تراست .

قبرستان مانحن فیه ، دراین وقت محلی بودکه ازپنجاه شصت سال قبل واز زمان ناصرالدین شاه که شهرقدیم بزرگ شده بود ، دیگردرآن مرده‌ای دفن نمیکردند . این قبرستان کهنه ، بخصوص درقسمت شمال ، که وصل بخانه های شهر قدیم می شد ، مزبله شده بود که خاك و خاکروبه کشها ، بارهای خود را در این قسمت فرود میآوردند . بطوریکه بعضی از نقاط آن بقدر پنج شش ذرع مرتفع تر از کف سابق شده بود . این خاکروبه ها موجب عفونت درتمام محله ، ومورث هزارگونه امراض عفونی و ماندن آن بهمین وضع ، واقعاً برای سکنهٔ خانه های اطراف آن ، خطرناك وتبدیل آن بباغی که مردم پائین شهر در تابستان بآنجا رفته ، نفسی بکشند از کارهای بسیار خوب شهرداری دورهٔ پهلوی بود . اما راجع بوقفیت محل قبرستان ، معلوم نبود که این محل را کسی برای اینکار وقف کرده باشد . بلکه مسلماً از اراضی بایری بوده که دولت برای قبرستان معین کرده بوده است وبعد ازآنکه دفن اموات را در آنجا قدغن کرده اند ، عوض آنرا درآب انبار قاسم خان ، بیرون دروازهٔ حضرت عبدالعظیم باز هم خود دولت داده است . بنابراین تصرف این زمین بنفع شهر ، برای ساختن باغ تفریح ، ابداًمانع شرعی وعقلی نداشته است . با وجود این ، مردم بخصوص دشمنان سیاسی وشخصی پهلوی بقدری دراین زمینه اغراق کردند که روزنامهٔ فکاهی ناهید هم ، ازآن متأثر شده واین اشعار نمکین را بجای اعلان باغ فردوس منتشر کرده است .

دشمنان شخصی ، که با مرحوم پهلوی پدرکشتگی یا محرومیت ازجاه ومال دارند خیلی از این مرد بدگوئی کرده ، وحتی امروز هم که او از دار دنیا رفته است بپاره‌ای منظورات سیاسی ، به بدگوئیهای خود ادامه میدهند . درصورتیکه تمام اعمال او بدنبوده وکیست که با داشتن توانائی‌آنچه از او سرمیزند، ممدوح ومستحسن باشد ؟ باید بدیهای شخص را با خوبی های او سنجید ، اگردرکاریکه داشته است خوبی های او بربدیهایش بچربد ، باید او را لامحاله برای آنکار خوب دانست ، واگر برعکس ، در این سنجش و درآنکار بدی هایش بیشترازخوبی هایش بود او را باید بد شمرد . و من از آنها هستم که اگر از پاره‌ای اخاذی ها وطمع ورزی های او که بالاخره ترمیم شده ، و حق بحق دار

رسیده است ، صرف نظر کنم وحمله های اورا بدیانت ، ندیده انگارم ، بدون اینکه وارد خوبی وبدی شخص او بشوم ، رضا شاه را شاه خوبی میدانم . زیرا در انجام وظایف پادشاهی ، کارهای خوب او مسلماً بیشتر ازکارهای بد اوست .

یك قسمت ازاین بدگوئی ها ، بسبب شهرتهائی بود که دشمنان خارجی اومیداده ، و در هندوستان ، سرگرد عبدالصمد هـا را پشت رادیو میفرستادند اگر خدا بمن عمر بدهدکه شرح زندگانی خودرا بسال ۱۳۲۰ برسانم ، کاملا خدمت این آقای افسربازنشستهٔ هندی که نمیدانم اصلش کجائی بوده ، وعمرخود رادرخدمت نظامی سپاهی انگلیس گذرانده است ، خواهم رسید ، وبایشان حالی خواهم کرد که هندی امروز ، هراصلی داشته باشد و هرقدر هم انگلیسی بار بیاید ، نمیتواند بایرانی ، دستور زندگی بدهد ، وبرای ایرانی تکلیف معین کند .

روزی ، در شمیران بمنزل یکی از رفقای جوان خود رفته بودم . یکی از اعیان زاده های ادوار قبل که پدر او در دورهٔ پهلوی جزو فراموش شدگان و دور افتادگان بشمار میرفت ، آنجا وصحبت بین آنها راجع بکارهای دورهٔ پهلوی بود . اعیان زادهٔ مزبور خیلی در مذمت آن مرحوم اغراق میکرد . باو گفتم پهلوی کارهای خوب هم داشته است . گفت : مثلا ؟ گفتم : آنچه را که میتوانم ، بطور محسوس شاهد بیاورم ، وشماهم بتوانید آنها را ببینید کارهای شهرداری او درتهران و تمام قصبات و شهرهای ایران است . شما جوان تر ازآنیدکه وضع شهرتهران را در دورهٔ قبل از او بخاطرداشته باشید . اگرآن چه من از آن ادوار در نظر دارم شما هم داشتید میدانستید من چه میگویم گفت برای شهرداری چه کرده است ؟ من فهرست مانند ، شمه ای ازآنچه دراین چند صفحه متذکر شده‌ام برای اوگفتم . گفت : بناهای زیبا ووسعت خیابانها واسفالت‌کاری آنها برای مردم چه فایده‌ای دارد ؟ این ۰۰۰۰۰ خوب بـود بجای همهٔ این کارهـا فکرآب مشروب اهالی بود و درشهرلوله کشی میکرد که اینقدر مردم از ناخوشی تلف نشوند ! گفتم : این یکی را برای شما جوانها گذاشته است . اینهمه کارها را او کرده است ، این یکی را شما بکنید . شاید روزگار این مجال را برای این باو نداده باشد که کفایت شما را در نزد نسل آینده واضح کند .

گفت : آبی هم که بشهرتهران آورده ، برای آن بوده است که ببادنجان های‌خود در نازی آباد آب برساند . گفتم : اگر در دو سالـهٔ اخیر دورهٔ او آب شهر را برای بادنجان های نازی آباد میبردند ، خانه های شهری در چله تابستان هم هفته ای یکبار مشروب میشدند . بعد از او که دیگرآب بنازی آباد نمیرود . چرا ماهی یکبار هم آب بخانه های شهرنمیرسد ؟ آسوده باشید ! امروز هم آب شهر ببادنجان میرود ۰ بـا این تفاوت که در دورهٔ پهلوی ، مقدارکمی ، مجانی بنازی آباد میرفت ، ولی امروزمأمورین بلدیه تقریباً تمام آن را بدولاب میبرند ، وببادنجان کارهای آنجا میفروشند وپول آنرا بجیب میزنند . پهلوی از دزدی جلوگیری میکرد ، ومقداری از صرفه جوئی راکه ازاین

جلوگیری حاصل میشد ، بمصرف شخصی میرساند ، و کار بسیار بدی میکرد ، ولی این آقایان اگر خودشان شریك دزد نباشند ، عرضهٔ جلوگیری ندارند ، و در هر حال کلاه ملت بیشتر از دورهٔ او پس معرکه میماند . امـا من بشما حق میدهم که در بد گوئی از پهلوی اینقدر اغراق کنید ، زیرا پدر وعموی شمااز محروم الوزاره های دورهٔ اوبوده‌اند صاحبخانه ، که جوان بسیار خوب منصفی است ، خنده را سرداد و مرا از باطل گوئی جوانك نجات بخشید .

من رفیقی دارم که سنش ، بامن شاید تفاوتی نداشته باشد . مرد بسیارشریفی‌است. ازحاجی عمقلی ها هم نیست . بلکه آدم مطلع باوضاع عالم ، واروپادیده و جهان گردیده وشاعر ونویسندهٔ زبردستی است ، که اگر از خود او اجازه داشتم ، واسم او را مینوشتم خوانندهٔ عزیز میدانست که دربارهٔ مزایای علمی و اخلاقی او اغراق نکرده ام . قبل از دورهٔ پهلوی رتبهٔ نه اداری ، و سیصد تومان مواجب داشته ، و در دورهٔ این پـادشاه آن هم در حین اجرای قانون استخدام کشوری ، فقط دوازده تومان کسرحقوق رتبهٔ او را باو داده اند . اهل طمع و توقع هم در مدت عمرش نبوده و هیچ طرفی هم از طرف پهلوی نبسته ، و مثل من که « هیچ نشده‌ام حتی عضو فرهنگستان هم [۱] » . او نیز بجائی نرسیده است .

این رفیق عزیز معتقداست ، که ایران در هیچیك ازادوار گذشته ، پادشاهی بخوبی رضاشاه پهلوی نداشته است .

میدانیم ، بعداز رفتن رضاشاه ، بسعی دکترمیلیسپو و رفقای دوافروش آمریکائیش کار نان تهران بمنتهی درجهٔ بدی رسید . درسال ۱۳۲۲ که بمقدار دو برابر نان مردم غله دراین کشور موجود بود ، مردم گرفتار نان سیلوی کذائی بودند ، که در سابق ازآن اوضاع تذکراتی داده‌ام این رفیق وقتی برای من درد دل نموده ، میگفت وضع ازدحام خلق در دکانهای نانوائی ، وضجهٔ مردم مرا بیاد پهلوی انداخت . بقدری متأثر شدم که این دو بیتی را بتقلید بابا طاهرعریان درفراق اوساختم :

بطوفان بلا ، سدم ، کجائی ؟ شه الاله [۲] گون خدم ، کجائی ؟

---

۱ ـ اقتباس ازشعریکی ازنویسندگان فرانسه‌که برای سنگ قبرخود شعری ساخته است که ترجمهٔ آن بقرار ذیل است : « این آرامگـاه کسی است که هیچ نشده است ، حتی عضو فرهنگستان هم . »

۲ ـ الاله یا آلاله یاگل حسرت یا بقول شمیرانیهای سی چهل سال قبل ، غریب بیرون کن ، گل سفیدی عیناً بشکل واندازهٔ گل مریم کم پراست‌که دراوایل مهرماه درکنارانهاردهات کوهستانی ویبلاقی میروید . پیازکوچك آن‌که‌گل خود را درپائیز داده است در بهار برگهای پهنی میرویاند . الاله اسمی است که مازندرانیها و دهات کوهپایه و دماوند و لواسان بآن داده اند . اراکیها بمناسبت همینکه زودتر از موعد گل میدهد و حسرت دارد گل حسرتش موسوم کرده‌اند . شمیرانیهای سی‌چهل سال قبل چون این‌گل درموقعی بیرون می‌آیدکه ییلاقی‌ها

بقیهٔ درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

بدیوان وفـا حرفی نمانده زبعد الف ، الف قدم ، کجائی ؟

این شخص محترم ، برای تمام کارهای پهلوی ، حتی بدیهای غیر قابل انکار شخصی و پادشاهی او هم توجیهائی میکند وچون شاعر و فاضل و دانشمند است و مطلب را خوب میتواند بپروراند ، اظهاراتش بیراه هم بنظر نمیآید .

شاید این اندازه غلو هم درخوبی پهلوی ، مثل بدگوئی هائی که ازاومیکنند خیلی سزاوار نباشد . درآینده که بدورهٔ سلطنت او برسم ، البته موقع گیر می‌آورم که ازکلیات اخلاق و عملیات این پادشاه بقدریکه با « شرح زندگانی من » متناسب باشد بنگارم و حقایق را البته برحسب عقیدهٔ خود ، روشن نمایم . حالا به بینیم سید ضیاء درخارج از پای تخت چه‌کارهائی صورت داده است .

اقدامات سید ضیاء الدین درولایات

سید ضیاء الدین دستخط ریاست وزراء و بیانیهٔ خود رابا تلگراف بتمام ایالات و ولایات مخابره کرد ، و بحکام و والی هـا امرداد که عین آنرا بوسائل مختلفه در کلیهٔ مراکز قلمرو خود منتشر کنند . در ولایات ، حاکمی که بـا منویات او مخالفت کند ، نبود بالاختصاص که حکام بعضی‌ازولایات نزدیك بپای تخت ، مانند سمنان و قزوین وقم را بواسطهٔ پاره‌ای دیر شنویهای آنها که تصور میکرد عمدی است بلافاصله عوض کرده ؛ وبجای حکام قلمی ، حاکم نظامی گماشته ، و تکلیف باقی حکام را بآنها حالی‌کرده بود . ولی کار ایالات باین آسانی نبود ، والبته والی ها زیربار اوآنهم با آنهمه اشتلم ، واطالهٔ لسانی که برعلیهٔ اشراف کرده بود ، نمیرفتند . از جمله مصدق ـ السلطنه والی فارس بود . آقای مصدق السلطنه جناب‌آقای دکترمحمد مصدق ، مدتی‌قبل از ایمها ، باروپا مسافرت‌کرده بود . مشیرالدوله ، درکابینهٔ خود ، او را بسمت وزارت عدلیه تعیین ، وبا تلگراف از اروپا احضارش‌کرد . اوهم بلافاصله عازم ایران شده ، به بوشهر واز‌آنجا بشیرازآمد .

حکومت فارس دوسالی بود با فرمانفرما بود. واین شاهزاده ، بازرنگی خودبدون اینکه سند رسمی بدست انگلیسها بدهد ، درپیشرفت کار پلیس جنوب بذل مساعی میکرد. البته این وضع باسیاست منفی دوطرفهٔ مشیرالدوله منافی ، و بهمین جهت ، شاهزاده را احضارکرد ، واین درموقعی بودکه‌دکترمصدق که برای اشغال پست وزارت‌خود به‌تهران می‌آمد بشیراز رسیده بود . وجوه اهالی وسرجنبانهای شیرازاز دولت خواستندکه آقای مصدق السلطنه والی فارس شود . مشیرالدوله هم باین تقاضاجواب مساعد داد . ازاواسط تابستان‌گذشته ، این‌خواهرزاده، بجای فرمانفرمادائی‌خود، والی‌فارس بود. مصدق‌السلطنه

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بشهر برمیگردند غریب بیرون‌کنش نامیده‌اند . نمیدانم این دوبیتی‌که درآن ازالاله ذکری‌رفته است مال بابا طاهراست یا ازاوتقلید‌کرده اند :

الالهٔ کوهساران هفته ای بی وفای گلعذاران هفته ای بی
روین از باغبان گل بپرسید که‌گل در مرغزاران هفته‌ای بی

وقتی بیانیهٔ سید و دستخط شاه را ملاحظه، و از اوضاع تهران اجمالا اطلاع حاصل کرد، شرحی با تلگراف، مستقیماً بشاه عرض کرده، انتشار بیانیهٔ سید ضیاء الدین را باعث برهم خوردن آرامش فارس، و خلاف مصلحت دانست. سید تلگراف «نعل و میخی[1]» بوالی فارس مخابره کرده، ازهمکاری با او اظهار خوشوقتی، و متمردین را اخافه و تهدید نمود، ودرآخراختیار انتخاب هریك از دوطریقه را بخود والی واگذاشت. اگر چه سید کسی را در شیراز نداشت که این تشر اورا در بارهٔ والی عملی کند، ولی مصدق ـ السلطنه صلاح خودرادر کناره گیری دانسته، استعفای خودراازاعلیحضرت شاه درخواست کرد، وپذیرفته شد وبعد ازتحویل دادن ایالت بقوام الملك، بسمت تهران عزیمت نمود، ولی به تهران نیامده، به بختیاری رفت و بعد از سقوط کابینهٔ سید ضیاء الدین، وارد تهران شد.

اکبرمیرزا صارم الدوله، جناب آقای اکبرمسعود؛ پسرظل السلطان، والی غرب و درکرمانشاهان اقامت داشت. ازمقدمات تولید نقار، بین او وسید ضیاء الدین[2] اطلاع صحیح در دست من نیست. ولی درکرمانشاهان، عده‌ای امنیه بودکه میشد با آنها والی را حبس کرد. سید هم کوتاه نیامد، و بوسیلهٔ قوهٔ امنیهٔ محل، شاهزاده را تحت الحفظ بمرکزآورده، مثل سایر اعیان زندانی کرد.

قوام السلطنه، جناب آقای احمد قوام نخست وزیرفعلی، هم دو سه سالی بود، والی خراسان شده؛ و درآنجا ریشه‌ای بهم زده بود، سید ضیاء الدین بدش نمی آمد این والی را هم بدست آورده، درحبس خودداشته باشد، که با خاطرآسوده‌تر، درکشور حکومت کند. البته قوام السلطنه‌هم احتیاط‌کار خود راداشت، وباکلنل محمد تقی خان که رئیس قوای تأمینیهٔ خراسان بود، بند وبستهائی کرده، وقرارهائی گذاشته بود. ولی سید توانست، بوسیلهٔ بعضی از رفقای نظامی کلنل، افسر مزبور را طرفدار خود کند. بالاخره، دستور توقیف والی را برای او فرستاد. در روز ۱۳ نوروزکه والی برای سیزده بدر از شهربخارج رفته بود، درمراجعت که میخواست، ازجلومرکز امنیه بگذرد اوراگرفته توقیف کردند، وچند روز بعد اورا هم با حال ناخوش بتهران فرستادند که در زندان با سایرین همدم باشد.

البته این اخبارکه بسایر ولایات رسید، اگرمخالفی هم بود مطیع شد و خاطر

---

۱ ـ بنعل ومیخ زدن، کنایه ازدرهم آمیختن تشددوملایمت است.
دراین رباعی این‌کنایه خوب تشریح شده است.

نعال بشرکه‌خون‌خورد چون‌مریخ	گر خون دلم خورد ندارد توبیخ
هرچند که چکشی سخن میگوید	برنعل زندگاهی و گاهی برمیخ

چکشی حرف زدن هم کنایه ازبی‌لفافه وبی پرده حرف زدن وسخن‌گفتن رك وراست است واگرسخن درشت وناهموارباشد مطابقهٔ لفظ ومعنی بیشتر است.

۲ ـ شاید نقاری دربین نبوده وسید ضیاء الدین میخواسته است‌که این شخص کله گنده را هم مثل سایرین درحبس داشته واز براوردگان خود بجای اوبفرستد.

سید ضیاء الدین ازطرف ولایات تاحدی راحت گشت . ولی والی آذربایجان ازتطاول سید مصون ماند . زیرا مخبرالسلطنه درعداد رجال بی طمع وغرض بود ، واوضاع آن کشور هم با سرکشی کردها که تاحدود خوی هم آمده بودند ، اقتضای این قماش کارهارا نداشت بخصوص درایام کابینهٔ سیاه که قشون دولتی که بامرحاجی مخبرالسلطنه، با کرد هامقابله میکردند ، فتحی هم نصیبشان شده ، واسمعیل آقا رئیس اکراد کارش از حمله به دفاع کشیده بود .

انگلیس ها هم بآزادی مبارك مرده تن در دادند

اگرچه ، سید ضیاء الدین دربیانیهٔ خود نوشته بود « من قرارداد ۱۲۹۸ را الغا نمودم » و از همان وقت پیدا بود که انگلیسها میخواهند جنازهٔ این مرده را هم دفن کنند ، و گند و بوی آنرا بیندازند ، ولی از طرف انگلیس ها رسماً در این باب اظهاری نشده بود . زیرا اگربلافاصله باین کار اقدام میکردند، جانب‌داری خودرا از این اوضاع بیشتر ثابت کرده ، وخود رایکه تاز میدان کودتا معرفی مینمودند ،البته سید ضیاء الدین بی‌اندازه مایل بوده است ، موافقت رسمی انگلستان را درالغای قرار دادزودتر بسمع عامه برساند تا لامحاله مردم را که از سایر اقدامات او عصبانی بودند ، بخانب خود متمایل نماید و ناگزیر بین او وسفارت انگلیس مذاکراتی در این باب جریان داشته است .

درهر حال ، همینکه سفارت انگلیس تشخیص دادکه کارکودتا روی غلطك افتاده و از کفایت وکاردانی سردار سپه برای تشکیل قوهٔ متحد الشکل ، اطمینان حاصل کرد درتاریخ سوم حمل ۱۳۰۰ بدستور سید ضیاء الدین ازطرف وزارت خارجه نامه‌ای مبنی برتقاضای الغای رسمی قرارداد ، بسفارت انگلیس فرستاده شده ، و در ظرف مدت کمی جواب سفارت راجع بقبول دولت انگلستان رسید ، وموضوع تازه ای برای نشر بیانیه و هیاهو وجار وجنجال در اطراف آزادی این مبارك مرده ، پیش آمد . سید در ۷ حمل ۱۳۰۰ بیانیهٔ ذیل را منتشر کرد .

اعلامیهٔ ریاست وزرا

راجع بالغاء قرارداد ایران وانگلستان

« هموطنان :

با مواعیدی‌که این جانب، درطی بیانیهٔ اول خود دادم ، وظیفهٔ مقدس خویش میشمارم ، قدمهائی راکه برای اجرای نقشه‌های منظوره برمیدارم ، وهرگونه نتایجی که در پرتو هدایت برای نیل بآمال ملیه حاصل میگردد ، بسمع عامه برسانم . اعم از اینکه این مجاهدات با موفقیت مقرون شود ، یا بواسطهٔ ظهور موانع واشکالات ؛ نیل به مقصود تأخیرافتد.

از آنجائیکه من نسبت باصول مشارکت ملی وفادار هستم ، وهمواره این رویه را تعقیب

خواهم کرد ، لازم میدانم اقداماتی که برای سعادت ملت بعمل می‌آید، برای قضاوت به پیشگاه وی تقدیم دارم .

اکنون مسرورم که در ایام شعف و شادمانی نوروز ، می توانم فرح و انبساط عامه را از اعلام این قضیه افزون نمایم[1] که پس از آنکه قرارداد را در بیانیهٔ خود الغا نمودم . واین تصمیم را در هیئت وزراء مذاکره ، و متفق الرأی ، تعقیب مقصود را همگی تصویب ، و متعاقب آن وزارت امور خارجه در طی مراسلهٔ رسمی ، تصمیم دولت را ، بسفارت انگلیس ابلاغ نموده ، موافقت دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستانرا درالغاء قرارداد خواستارشده بود .

اینك ، در نتیجهٔ مذاکرات مبسوط و طولانی که در عرض چند هفته ؛ برای انجام این مقصود جریان داشت . دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان سفارت خود مقیم تهرانرا مأمور نمودند ،که موافقت آنها را درالغاء قرارداد ، رسماً بوزارت امور خارجهٔ دولت علیهٔ ایران ابلاغ نماید .

روح موافقی که ازطرف دولت انگلستان درموضوع الغاء قرارداد ابراز گشته ، باردیگر نیات حسنه ومودت دیرینهٔ بریتانیای‌کبیر را ثابت می‌نماید .

من وهیئت من مخصوصاً ازدولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان ، امتنان داریم که در همان حال که الغاء قرارداد را قبول نموده اند ، هیچگاه در احساسات مودت آمیز دولت علیه تردیدی نه نموده ، وباوجود الغاء قرارداد ، حاضربودن خود را برای مساعدت بایران، تأکید وتکرارکرده اند .

ملت ودولت ایران ، این علامت وبرهان مودت صمیمانهٔدولت انگلستان وحس احترامی که از طرف دولت معزی الیها نسبت بمصالح وآمال ایران وسیاستی را که دولت کنونی برای تجدید تشکیلات واصلاحات مملکتی خود اتخاذ نموده‌اند ، ابراز داشته ، از صمیم قلب تقدیر می نماید .

بنابراین ، این اقدام مهم سیاسی ، نه تنها رشته‌های دوستی راکه مابین دو ملت موجود است ؛ ضعیف نمی نماید ، بلکه برعکس نظرباحتراماتی که ملتین نسبت باحساسات یکدیگر می نمایند ، رشته های مودت مستحکمترمی‌گردد .

ضمناً ، وظیفهٔ خود میدانم که دراین موقع ، باستحضار عامه برسانم ،که در حصول این نتیجهٔ درخشان ، وزیرمختارمحترم انگلستان، واعضای سفارت معزی‌الیه ، بوسیلهٔ بیان وتشریح حقیقت وضعیت ایران ، به دولت متبوعهٔ خودشان ، مساعدت خویشرا بعمل آورده ، و وظیفهٔ ماموریت حقیقی خود راکه عبارت ازتحکیم مناسبات بین دولتین وملتین‌ایران وانگلستان است بطرزکمال ، ایفا نموده اند .

من ملت ایرانرا برای این موفقیت دوگانه ، یعنی الغاء قرارداد ، با موافقت طرفین و

---

۱ ــ ازآقا باید پرسید چه شدکه الغای‌قرارداد دراین تاریخ موجب فرح وانبساطمردم گردید ، درصورتیکه آقا در یکسال و نیم قبل در روزنامهٔ رعدکه در آن حسن وثوق را برای عقدهمین قرارداد « امید شرق » و«بزرگترین صدراعظم‌آسیا» و «نابغه» میخواندند و از قول همین مردم اجرای آنرا باکمال بی صبری مطالبه میکردند .

اگرایشان‌گفته های سابق را فراموش‌کرده بودند ، سایرین‌آن تملقات و آن مقالات را درنظرداشته وهمگی خوب میدانستندکه تمام این ضد ونقیض گویی های اخیر برای عوام فریبی وکارچاقی انگلیسها است .

توهررنگی که خواهی‌جامه میپوش که من آن قد موزون میشناسم

درعین حال تحکیم روابط دوستانه ، باهمسایهٔ عظیم‌الشان تاریخی خودکه‌نیات حسنهٔ وی‌همواره برای ماگرانبها بوده است ، تبریك میگویيم .

امروزملت ایران می تواند مطمئن باشد ،که نه تنها حق حاکمیت واستقلال وی. بطوری که انتظار داشت ، حفظ‌گشته ، بلکه دوستی‌های دیرینه باقی ، وارکان اصلاحات برمبانی‌مشیده استوارمیباشد .

امیدواریم ، پروردگار متعال ما را ، درسایهٔ سعی وفداکاری ، در پرتو مجاهدت و وطن پرستی ، به آمال بزرگ خویش‌که عبارت ازاستقلال ، سعادت ، آزادی و عظمت ملت ومملکت تاریخی شاهنشاه ایران است ، نائل فرماید . وباجراء وانجام سایرمواعید موفق نماید .

« س ـ ضیاء الدین طباطبائی ، رئیس الوزرا »

« مورخهٔ ۷ حمل ۱۳۰۰ شمسی ، مطابق ۱۷ رجب ۱۳۳۹ قمری . »

پاره‌ای تظاهرات و اظهار رضامندی های فرمایشی ، در زمینهٔ این التفات دولت انگلیس وکفایت ولیاقت آقای سیدضیاالدین که وسیلهٔ این نیکبختی برای ملت ایران شده بودند ، در روزنامه‌ها دیده شد .

پاك شدن ایران از قشون خارجی

قشون انگلیس که در قزوین و در حدود منجیل و بین راه همدان وکرمانشاهان ، تا سرحد عراق عرب ولو بود ، دیگر نمیتوانست در ایران بماند . زیرا ملت انگلیس با این رویه مخالف و کابینهٔ محافظه کار آن دولت مجبور بود ، در مقابل میل و ارادهٔ ملت ، سرتعظیم فرود آورد . خوانندهٔ عزیز تفرس میکند ، که بعد از عقد قرارداد ایران و شوروی ، اقامت سه چهار ماههٔ اخیر این قوه ، فقط برای تقویت روحی عمال کودتا بود ، همینکه این‌کارهم روبراه شد ، دیگر اقامت این قشون ، جز مصارف بیهوده ، و احیاناً بهانه برای تجدید حملهٔ مجلس مبعوثان بدولت محافظه کار انگلیس ، فایده‌ای نداشت . بنابراین ، قشون مزبور کم‌کم شروع کردکه ایران را تخلیه‌کنند .

آخر، رفیق رتشتین سفیرشوروی هم، خواه ونخواه ، عنقریب به تهران وارد میشد و پرتست های اوهم درکاربود . بهرحال ، اینوقت خاك ایران راازقشون خود پاك کردند وبسلامتی تشریف بردند .

العمر سیئة من سیئات ابی بکر

کاش ملت ایران آنچه خمرهٔ لب پریده و مودار و هر چه تاپو و دیزی کهنه داشت ، همه را در بدرقهٔ این مهمانان نا خوانده که بهیچوجه دل نمیکندند ، ایران را ترك‌گویند می شکست[1] که بعد از بیست سال ، مجدداً گرفتار مزاحمت آنها نمیشدیم و تصویر رفیق استالین را با بیرق های خون ، درایستگاه راه‌آهن خود ، تحویل نمیگرفتیم . بقول شیعه ها « العمرسیئة من سیئات ابی بکر، » تمام زحمات فعلی ایران نتیجهٔ خوابی است که انگلیسها برای ما دیده ، خودشان و ما را دچار این زحمت کرده و امروز خود هم درمانده شده اند .

---

۱ ـ دهاتی های ایران اگربمهمان ناخوانده‌ای‌که ازحد مهمانی خارج شود وپاسفت‌کند دچارشوند بمزاح‌کوزه وکاسه ومخصوصاً دیزی گلی‌کهنه پشت سراومی شکنندکه دیگر برنگردد و مزاحمت اهل خانه تجدید نشود .

توهم خود را لاغر کردی هم ما را

گویند : در آن دوره‌ها ، که روزه خوردن ، برخلاف امروز از منکرات بشمار میآمد ، خان‌جوان لری روزه میخورد . یکسال اتفاق افتاد که ناخوشی میان گاو و گوسفندهای او افتاد ، و عدهٔ زیادی از آنها تلف شد. ماه‌رمضان هم نزدیك بود . پیرمردان‌قبیله موقعی بدست‌آورده ، بخان جوان گفتند این بلا ، برای این برسرتو آمده است که روزه نمیگیری . بالاخره او را متقاعد کردند ، که از چند روز دیگر که ماه رمضان شروع میشود ، منظماً روزه بگیرد و خان هم قول داد که اینکاررا خواهدکرد . وچون هیچ روزه نگرفته و از موقع خوردن و نخوردن و اینکه چند روز و از چه روز و تا چه روز باید روزه‌گرفت اطلاعی نداشت ، پی‌آخوند ا به فرستادند که بیاید و ترتیب روزه داری را بخان جوان بیاموزد . البته فهماندن طلوع فجر وغروب آفتاب به خان بیابانی چندان مشکل نبود . ولی شناختن ماه رمضان ، بخصوص یوم‌الشك اول وآخر ، چیزی نبود که خان بآسانی بفهمد . مخصوصاً که خان در این نفهمی مثل ویشینسکی در شورای امنیت ، تعمد هم داشت . بالاخره ، آخوندهلال ماه را برای او تشریح‌کرده ، گفت : همینکه ماه را در سمت آفتاب غروب دیدی ، باید هر روز روزه بگیری ، تا وقتی مجدداً ماه ازهمین طرف بشکل هلال ظاهرشود . خان گفت : پس تا ماه رمضان را نبینم ، روزه برمن‌واجب نیست . آخوندگفت : نه واین مجلس درس شرعیات، در عصرروز آخرشعبان خاتمه‌یافت . آخوند برخاست و دنبال کارش رفت .

خان بفکرفرو رفت . از یك طرف قولی داده ، و نمیتواند بر خلاف قول و قرار رفتار کند . از طرف دیگر ، زحمت روزه داری ، بخصوص نکشیدن چپق ، در پانزده ساعت از شبانه روز هم ، برای او قابل تحمل نبوده ، حیله‌ای بخاطرش رسید . پیش خود گفت آخوندگفته است تا ماه را نبینی ، روزه واجب نیست . من هم از این ساعت میروم توی خانه و شبها بیرون نمی آیم ، که ماه را نبینم . همین کار را هم کرد . اول شب‌ها میخوابیدکه اصلا ماه و ماهتـاب را نبینند . ماه به نیمه رسید ، و خان ما هنوز ماه را ندیده بود ، که روزه براو واجب شود . روزها هم برای اینکه بشماتت خلاف قول‌گرفتار نشود ، در خانه میماند .

شب نیمهٔ ماه ، خان در وسط اطاق خوابیده بود . درخانه‌های دهاتی اکثرسوراخی برای هواکش در وسط بام میگذارند . از قضا ، رختخواب خان طوری پهن شده بود که صورت او محاذی این سوراخ اتفاق افتاده بود . تشنگی خان را در نیمهٔ شب بیدار کرد، و تا چشم‌گشود ، قرص ماه در وسط آسمان در مقابل چشمش بود . دیگر هیچ راه عذری باقی نماند . خان با پرخاش خطاب بماه‌کرده ، گفت « لازم نیست اینقدر توی چشم من بروی ! فهمیدم از فردا صبح بوعدهٔ خود وفا میکنم » خدا پدر این‌خان‌لر را بیامرزدکه از بعضی از رؤسای دول امروزه ، منطقی تر بوده ، لامحاله ، همین که ماه موعد را باو تذکر داد ، متقاعد شده ، ازفردا صبح روزه را شروع کرد . ولی از شب بعد ، برخلاف

پانزده روز اول ماه ، هر شب چشم بسمت مغرب میدوخت که هلال شوال را ببیند و این عمل بیهوده را هرشب دنبال میکرد و روزها را بهرجان کندنی بود روزه میگرفت . تا بالاخره ، اول شوال رسید . چشم خان که بماه کوچك ضعیف کم نور افتاد رنجیده در ماه نگاه کرد ، و گفت «ای تف برو[1] !» در این پانزده شبه کجا بودی ؟ « توهم خودت را لاغر کردی هم مرا ! » .

ماهم باید بانگلیسها بگوئیم : شما هم خودتان را بزحمت انداختهاید ، هم ما را حالا بفرمائید ! زحمت بکشید ! دست بالا کنید ! وخری راکه بالای بام بردهاید ، پائین بیاورید[2] وبدانیدکه گناه آنچه از مال و جان از ایرانی و غیر ایرانی در این راه تلف شود بگردن شما است ! « با تورود ، روز شمار ، این شمار !» «اتقو افتنةلاتصیبنالذین ظلموامنکمخاصة» از قرآن کریم است .

از خوانندهٔ عزیز عذر میخواهم ، این جمله ها را در وقتی مینویسم ، که تاریخ تخلیهٔ ایران از قشون روس مدتی است سرآمده ، و آقایان صاف و پوست کنده میگویند نمیرویم ، وآقای احمد قوام، نخست وزیر ماهم که بموجب توصیهٔ شورای امنیت بینالمللی، برای امتحان مذاکرهٔ خصوصی بمسکو رفته است ، بینیل مرام مراجعت میکند ، و چنان که در جای دیگر هم نوشتهام ، افق سیاست کشور ما تاریك و دل پری من از این اوضاع زیاد است .

باری سخن از رفتن قشون انگلیس بود . آقایان تشریفشان را بردند و سید ـ ضیاءالدین ، باز هم موقعیبرای تظاهر و مقاله نویسی بدستآورده ، و در تاریخ۲۷حمل ۱۳۰۰ ، بوسیلهٔ ابلاغیهٔ خود این خبر را باطلاع عامه رساند . بقرار ذیل :

ابلاغیهٔ ریاست وزراء

« هموطنان :

قشون انگلیس که وضعیات جنك بینالمللی آنها را بایالات شمال مملکت ما آورده بود اینك ایران را تخلیه و ترك کرده ، بمملکت خویش رهسپار میگردند .

درخدمت این قشون (؟) مجال انکار نیست ، اما بزرگتر از تمام این خدمات درس عبرتیاستکه ورود قشون مزبوربما داد . وآندرس عبارت ازاین است ، که ما باید ازجوانان

---

۱ ـ این جمله را باید تمام ملل دمکراب دنیا بانگلیسها بگویند . زیرا آنها موجب شدندکه روسیه بجائی برسدکه نمایندگان آن دولت در جامعهٔ ملل اینقدر یاوه سرائی بکنند و هیچ راهی برای جلوگیری از آنها در دست نباشد .

۲ ـ اتفاق افتاده است ناوهکش ساختمانهای سابق برای شوخی با چهاروادارکه آجر و آهك وگچ برای ساختمان میآورده است یا برای اظهار توانائی و قوت خود یکی از الاغها را بعد از بستن دست و پا در ناوه و ناوه را بردوش گذاشته از نردبان بالا رفته الاغ را روی پشت بام سر داده ، پائین آمده است . البته چهاروادار باو میگفته است خری را که به بام بردهای پائین بیاور و این سخن از اینرو مثل شده است و مورد استعمالش در نظایرمتناست .

خویش برای حفظ وطن ، سربازانی داشته باشیم تا دیگر ازضعف مااستفاده نکرده ؛ خاك مقدس ایران را معرض تجاوزخود قرارندهند .

حرکت قشون دولت عظیم الشان انگلستان ، باردیگر ثابت مینماید که همسایهٔ بزرگ ما قصد ندارد ، بحقوق ایران تخطی نماید، وبایستی همگی باستقلال وطن وبه محترم شمردن شدن حقوق ملی خود اطمینان حاصل نمائیم . من سرافراز ومسرورم که این واقعه در دورهٔ زمامداری من رخ میدهد . لیکن سرافرازی وافتخارمن ، بیشتر از این است که دلاوران ملی خون گرم ماندای وطن را اجابت کرده ، خندقها وخطوطی راکه سپاهیان انگلیس تخلیه نموده‌اند ، اشغال کرده اند .

از دو هفته قبل ، قشون دلیرایران ، با نغمهٔ انبساط متدرجاً از قزوین حرکت کرده و اکنون چند روزاست که خطوط مقدم ومواقع دفاعیه رااز منجیل تارشت ،اشغال ووظایف پاسبانی و حراست مملکت را ایفا میکنند .

این مسأله ثابت مینماید ،که روح وطن پرستی و سلحشوری ، هنوز در خـاطر جوانان ایران ، مشتعل وفروزان ، خونهای ماگرم وسوزان ، وحاضراست که خاك وطن را برای سعادت وآزادی وی لعلگون کند .

گرچه مرااطمینان حاصل است که ازجانب همسایهٔ شمال، همسایه‌ای که درجرگه دوستان ما داخل شده ، ونمایندهٔ محترم وی ، تا چند روزدیگر به‌پایتخت واردخواهد شد ، برای ایران خطری متصورنیست .

نمایندگان ماهم ،که‌برای تصفیهٔ مناقشات گذشته ، بطرف گیلان عازم‌شده بودند ، بحدود رشت رسیده ، ومذاکراتشان با روسای قوای محلی شروع شده است .

انتظار دارم‌که وضعیات غم انگیزآنجا را اصلاح وجراحات وارده را التیام بخشند .

مرا عقیده اینست که قریباً اندیشه ودغدغهٔ ما از آن سوی برطرف شده ، سپاهیان دلاور ما مجال خواهند داشت‌که آسایش وراحت اختیارنمایند .آسایشی‌که بواسطهٔ مهیا بودن درایفاء وظیفه ، آنانرا حاصل خواهد شد .

هموطنان : اکنون آنموقع بزرگ ومهمی است که همگی باید وظیفهٔ خود را که عبارت ازقربانی نمودن موجودیت خویش است ، تشخیص دهیم .

به نیروی اراده وقوت عزم خویش باید تکیه‌کنیم .

اکنون لازم است ، عملیات درخشندهٔ سپاهیان ایران ، چشمان ما را باز و قلوبمان را مسروروشادمان سازد .

اکنون موقع‌آن است که‌اعتماد بنفس وشجاعت، درحراست مملکت حق زندگانی‌فرزندان ایران را تثبیت‌کند .

اما شما اهالی تهران

میتوانیدمطمئن وراحت باشید ،که درپرتوفداکاری دولت وقشون پایتخت ایران محفوظ خواهید بود .»

(۲۷ حمل ۱۳۰۰ شمسی)

(س ـ ضیاء الدین طباطبائی ـ رئیس الوزراء و وزیرداخله)

خیمه شب بازی یا سینمای ناطق وطنی

نمیدانم ، خوانندهٔ عزیزخیمه شب بازی را دیده است ، یا خیر ؟ در بچه‌گی یکمرتبه ، آقا غلامحسین مرا بتماشای این بازی که در میدان سرچشمه برپا شده بودبرده است .

چادر مربعی تصور کنیدکه ارتفاع آن درحدود دو ذرع باشد ، و نصف کمتریکی از چهار ضلع آنرا که رو بمیدان اجتماع تماشاچی هاست بالا زده مربعی نمودار وپرده‌ای بارتفاع دامن بالازده ، در وسط این مربع کشیده وآن را بدو مربع مستطیل تقسیم کرده باشند . گوشهٔ این پرده ، راهی بعرض یك وجب باز است که مستطیل جلو را که میدان بازی است بمستطیل عقب که بازی‌گر وصندوق آدمك های او در آنجا است مربوط می کند . پهلوی این چادر پیر مردی باریش توپی سر که شیره ای که رشته ای دور کلاه نمدی خود پیچیده ، بطور مورب نشسته است که هم جمعیت او را به بینند و هم مواجه با میدان بازی باشد ، و این پیرمرد مخاطب آدمك ها ومترجم بیانات آن ها برای جمعیت است . بازیگر پشت پرده ، آدمك های خود راکه موی دم اسب بگردن آنها بسته وازبالا در دست دارد ، ازراه گوشهٔ میدان ، یکی یکی ودرنوبت خود بمیدان جلو می‌آورد ، و نقش آنها را بازی میکند واز همان راه بقسمت عقب برمیگردانند .

نمیدانم امروز تجدد وارد این بازی هم شده ، یا خیر؟ در شصت سال قبل که من این بازیرا برای دفعهٔ اول وآخرتماشا کردم بساط شاه بازی بود .

ابتدا ، آدمکی وارد میدان شد . قدری دورمیدان گردش کرد ، و رو بروی پیر مرد مترجم ایستاد ، وبا حرکتی که بقامت خود داد ، به پیرمردکه اورا « بابا » خطاب نمود سلام کرد . آدمك چوبی که حرف نمی زند ! حرف های این‌آدمك حرفهای بازیگر پشت پرده است ، که سوت سوتکی در دهن گذاشته ، صدای خود را ذیل کرده است که با جثهٔ کوچك‌آدمك ، مناسب باشد . بعد ازدریافت جواب سلام ، ورد و بدل شدن تعارفات معمول آدمك ببابا گفت : امروزقبلهٔ عالم ، سلطان سلیم میخواهند بمیدان تشریف بیاورند باباگفت : انشاء الله بمبارکی و میمنت تشریف خواهند آورد . بگوئید به بینم ، برای انجام چه کار تشریف می‌آورند . آدمك گفت : محاکمه‌ای درپیش دارند . بابا گفت : خدا بشاه عمر بدهد ، واورا دراحقاق حق تأیید فرماید . باشاره وامراین‌آدمك که معلوم بود ، مثل قلی عمر رئیس تنظیف بلدیه است چند تا جاروکش وارد میدان شدند وباجارو های خود کف میدان را جارو و واقعاً گرد و دولخ [1] برپا کردند . بعد چند نفر سقا که هریك مشکی بدوش داشتند وارد ومیدان راآب پاشی کردند .رئیس تنظیف ازمیدان‌خارج وشخص دیگری وارد میدان شد . بعد ازسلام وتعارف با « بابا» خود را معرفی کرد .این آدمك فرماندهٔ کل قوا ، وباصطلاح آنروز سپهسالار بود. بعد از استجازه از بابا سربازها و سوارهای خود را درصفوف چهار نفری ، باکمال نظم وارد میدان کرده ، هر دسته را

---

۱ ـ دولخ بزبان فارسی سره بمعنی‌گردی است‌که از وزش باد یا جارو زدن خانه ایجاد شود . اراکیها دولاق یا دولق تلفظش میکنند .

در ناحیه‌ای واداشت وخود درمرکز قرارگرفت . یکی دیگرآمد ، این امیر توپ خانه بودکه بعد از تشریفات معرفی توپهای خود راکه هریك قورخانه‌ای هم دنبال داشت وارد میدان کرده ، درناحیهٔ دیگر ایستاد وهمینطور ، تمام واحد های اثاثهٔ قدرت ، باعدهٔ خود آمده ، وهریك قسمتی ازمیدان را اشغال کردند . آخرهمه یکنفرصندلی شاه را آورد ، و در صدر میدان گذاشت . بعد ازآن جارچی باشی ورود شاه را با جملهٔ « شاه آمد ! شاه آمد ! » اعلان کرد وایشیك آقاسی باشی ، با « خوش آمد ! خوش آمد !» خود تهنیت قبل از ورود شاه را بسمع حضار رسانید . شاه باکوکبه وفراش ها وشاطرها که جلوش افتاده بودند ، سواره وارد میدان ونزدیك تخت پیاده شد وبرصندلی جلوس کرد .

بعد ایشیك آقاسی باشی ، خطابی مبنی برتهنیت ورود ، بعرض رساند وموضوع تشریف فرمائی امروزشاه رابمیدان بسمع حضار رساند . عارض ومتهم را فراشان بحضورآوردند عرض عارض تقریر ، ودفاع‌های متهم شنیده ، وبالاخره تعدی و تجاوز متهم ثابت گشت . شاه امرداد متعدی را دم توپ بگذارند . یکی ازتوپچی‌ها با توپ خود جلوآمد. فراشان گناه‌کار را جلوتوپ بستند . توپ‌چی خیزی ورداشت و دست خود را بالا برد . وقتی عقب توپ نزدیك ماشه بزمین آمد . فشفشهٔ افروخته‌ای در داشت ، وآن را نزدیك ماشهٔ توپ برد . توپ‌صدا کرد . و پارچه‌های بدن‌گناه‌کار در اطراف میدان پراکنده‌شد . بلافاصله شاه برخاست و سوار شده با فراشان وشاطران ازمیدان رفت . سایراثاثهٔ قدرت‌هم ، یکی یکی بهمان ترتیب ورود از میدان خارج گشتند ، و در موقع خروج هم هریك عشقی به بابا رساندند . پرده افتاد و تماشاچی‌ها متفرق شدند .

ازصدوپنجاه نفری‌که برای این تماشا جمع شده بودند ، حتی من طفل هشت‌نه ساله ، هیچیك معتقد نبودندکه این آدمکها بتوانند با پای چوبین راه بروند و حرف بزنند ، وکارهائی از روی رویه و منطق‌انجام بدهند ، و با اینکه موی دم اسب رابواسطهٔ فاصلهٔ زیاد نمیدیدند همگی میدانستند که محرك این دستگاه بازیگر پشت پرده است . در این خیمه‌شب بازی ایرانهم همگی حتی‌دهاتی‌های‌پشت کوه هم می‌دانستند که‌سیدضیاءالدین که جوان بی‌سواد پرمدعائی بیش نیست ، نمیتواند این نقشها را بازی کند و تمام مردم محرك این آدمك‌های چوبی راکه در این میدان کر و فری میکردند خوب میشناختند .

ازخوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم بار دیگراز سلسلهٔ حوادث جلو بیفتم . انگلیسها خیلی سعی کردند، که عامل بودن خود را دراین خیمه‌شب بازی ، یا بهتر بگویم « پهلوان گیس‌دار»[۱] ازگردن خود بیندازند ، و برای اینکه روزنامه ها را که گاهی در اطراف کودتا چیزهائی نوشته ، بتلویح و تصریح دستهای‌آنها را در این امرنشان میدادند، خفه کنند ، سردارسپه را واداشتندکه با بیانیه و جملهٔ معروف خود «باحضور من‌مسبب‌حقیقی کودتا را تجسس‌کردن مضحك نیست ؟ » خویش را عامل اصلی کودتا معرفی کند . سهل

---

۱ ـ « پهلوان کچل » هم چیزی شبیه بخیمه شب بازی است وگویا فقط در موضوع با هم مختلف باشند .

است ، روز سوم حوت (اسفند) را هر سال عید بگیرد و در دورهٔ سلطنتش ، سان سالیانهٔ قشون را در این روز قراردهد ، حتی اینروز را روز نهضت ملی و نظامی ایران وانمود کرده ، بلدیه‌ها را وادار نماید که در این روز عید خنده‌ای نظیر کارناوال فرانسه بر پا کنند ، ودرشب‌وروز این روز فیروز اتومبیل هائی که در آنها جمعی برای سرگرمی مردم بازیهای مضحك و اکثر بیمزه و خنك در می آوردند بدوره بیندازند ، و از همه بالاتر خیابانی راکه ادارات نظامی در آن واقع است باسم « سوم اسفند» ناف بری کنند . ولی هیچیك از این تظاهرات لفظی و معنوی نتوانست این حقیقت را از خاطرها محو کند : «که عامل کودتا انگلیس‌ها بوده‌اند . »

واقعهٔ سوم حوت ۲۹۹ مقدمهٔ گرفتاری بیست ساله ، و بالنتیجه بیست و پنج سالهٔ ایران در دست دیکتاتوری داخلی و خارجی است . تا به بینیم حالا بعد از بیست وپنج سال چه خواب تازه‌ای برای ما دیده‌اند ، و عاقبت کار ما با حلقه و نعناع وگیس وکلاه پوستی انگلیسی مآب و لنترانی‌های آخوند لنکرانی و آرداشس و دکتر کشاورز که با مسکویها همصدا شده ، تخلیهٔ ایران را از قشون روس ، به تخلیه جاوه و مصر از قشون انگلیس مشروط میکنند ، بکجا بکشد ؟

ماشاالله همشهریهای ما هم‌خیلی فراموش کارند ، و مثل همانهاکه برای‌وقت گذرانی جلوچادر خیمه شب بازی جمع میشوند ، برای تفریح یا در مقابل وعد وعید ، گرد این آدمکهای چوبی که نفهمیده ، مستقیم یا غیر مستقیم جز دستهای خارجی چیزی نیستند ، جمع‌میشوند وآنها را بفکرریاست یا پیشوائی میاندازند درصورتی که اگرخون ایرانی در رگ‌های آنها باشد ، باید از هردو دسته تبری بجویند .

میگویند : شخصی میخواست سورهٔ روم بخواند . بعد از بسم‌الله خوانده « الم‌غلبت الترك» شخص قرآن خوانی در نزدیکی او بود . ملتفت غلط مؤمن شده ، گفت « الم غلبت‌الروم است ، نه غلبت‌الترك» . مؤمن‌گفت : هر دو خارجی هستند . برای ما ترك و رومش فرقی ندارد . باید باین‌آقایان هم گفت : روس یا انگلیس ، هر دو خارجیند و نفوذ سیاست هر دو برای‌کشور ما مضراست . من از نفوذ هردو بیزارم ، ومسلم دارم که جز معدودی مغرض و جاهل‌که صد یك جامعه نیستند ، وآنها را در هرذی و لباس و ازهر خانواده‌ای باشند ننگ جامعه میشمارم ، همهٔ ایرانیها با من همعقیده‌اند آقایان عبث‌بخود زحمت ندهید ! ایرانی آنهم در قرن اتم نه برای خاطر خواهی سید ماجراجو ، زیر بار استعمار و امپریالیزم انگلستان میرود ، و نه مثل حیوانات آزادی شخصی وفکری را برای گل روی شما آقایان که باد ببوق روسها کرده ، میخواهید پیشوا بشوید ، ازدست میدهد و بزودی آخوند لنترانی را دنبال کار ، بلنکران و سید ماجراجو را پی آب[1] بفلسطین روانه میکند. مگر اینکه سر دنیا را از جگن پوشانده ، و یا تاتوره درهوا پاشیده‌باشند.

---

۱ ـ سید ضیاءالدین مدعی است که مکنت؟ خودرا از چاه آبی که در فلسطین کنده است بدست آورده است .

ودر هرحال من بآقایان قول میدهم که هیچ جا را نخواهند گرفت و عنقریب این بازیها تمام میشود و بزودی زیر دگنك ملت حقیقی خواهند افتاد . و لولئین برای آنها یکی هزار تومان خواهد شد . به آنها نصیحت میکنم که « اینقدر بپزند که بتوانند بخورند »[1] .

آوازت را خواندی منهم میخواهم برقصم

در دوره‌ایکه حمل و نقل بوسیلهٔ حیوانات بارکش بعمل میآمد ، کاروان سنگینی از شهری بشهری میرفت . در بین بارکشهای این کاروان ، یك شتر و یك لاغ بود که قدری ضعیف شده بودند . بار سالار صلاح دانست که یکی دو منزل این دو حیوان را زیر بار نکشند، که قدری قوت بگیرند . جهت‌جامعه ضعف و بی‌باری این دو حیوان را باهم نزدیك کرده ، بایکدیگر رفیق شدند، و چون باری هم نداشتند کسی خیلی متوجه آنها نبود و از دنبال کاروان راه میپیمودند . خط راه از کنار مرغزاری میگذشت . دو رفیق از عدم توجه کاروانیان استفاده کرده ، مشغول چرا شدند . کاروان رفت وآنها را بجاگذاشت .

شتر بالاغ گفت ، رفیق خدا این نعمت را نصیب من و تو کرده است که از رنج راه بیاسائیم ، وچند روزی دراین مرغزار چرا کنیم ، وآبی بپوست بیندازیم . الاغ گفت همین طور است که میفرمائید . بهتراست که قدری بداخل مرغزار برویم که درختهای بیشه‌ها ما را از نظرها مستوردارد . شتراین فکررا پسندید . جلوتررفتند و از قضا درپشت‌درختها بچشمهٔ آب صاف وزمین پرعلفی رسیدند ، ودر ظرف چند دقیقه توانستند خود را سیر وسیر آب کنند . شتر درگوشه‌ای نشسته مشغول نشخوارشد و الاغ در میان علفها خرغلطی زده، برخاست و بشترگفت : رفیق آوازم میآید !. میخواهم ، یکدهن بخوانم ! شتر گفت : مبادا چنین سفاهتی را مرتکب شوی .کاروان خیلی دورنرفته است صدای تو را میشنوند ، بسروقت ما می‌آیند ، واز این نعمت محروم میشویم . الاغ گفت امکان ندارد . من بایدآواز خود را بخوانم ! آنچه شتر التماس کرد ، بخرجش نرفت و عرعر خود را سر داد . شتر درست فهمیده بود . کاروانیان که چندان دور نشده بودند از صدای الاغ متوجه شدند که دو حیوان بی‌بار عقب مانده‌اند . بار سالار دو نفر را مأمور کرد بروند حیوانات راپیدا کرده بیاورند .

بالجمله ، در نتیجهٔ این آوازه خوانی ، بزودی مأمورین رسیدند و شتر و الاغ را سینه کرده[2] ازمرغزار بیرون آوردند، و از دنبال کاروان روبراه نهادند . قبل‌ازاینکه بکاروان برسند، برود عظیمی برخوردند . دو نفر شاگرد چاروادار یابوهای رونده زیر

---

۱ ــ «آنقدر بپز که بتوانی بخوری» از مثالهای سایروهمیشه در تشر و تهدید باشخاصی که کاربی‌رویه‌ای کرده باشند بکار میروند .

۲ ــ «سینه‌کردن» کنایه از خارج کردن آدم یا چهار پا از جا ومحلی است که بیرون شدگان مایل باقامت درآنجا باشند و با جبر وعنف آنها را خارج‌کنند . این اصطلاح دربارهٔ

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

پا داشتند . شتر هم میتوانست از آب بگذرد . ولی دست و پای الاغ باثرفی و تندی رود متناسب نبود . چهار وادارها از مالهای خود پائین آمده ، شتر را خواباندند و الاغ را بر پشت شتر گذاشته برود زدند. بوسط رود که رسیدند شتر بالاغ گفت: توآنوقت خواندنت آمد ،خواندی! منهم حالا رقصم‌میآید ! الاغ آنچه عجز ولابه کرد ، بخرج نرفت وشتر با دو سه‌حرکتی که به بالا تنه و پاهای دراز خود داد ، الاغ را ازگردهٔ خود بآب انداخت وآب الاغ را غرق کرد .

آقایان ! هرچه میخواهند آواز وحشی مرده باد و زنده باد بخوانند ، و باد ببوق شمال و جنوب بکنند . ولی بدانند که نوبت رقص ملت حقیقی ، که هیچ رنگ خارجی نداشته باشد ، عنقریب خواهد رسید و این آوازه خوانی برای هر دو دسته خیلی گران تمام خواهد شد . چنانکه بیست وپنجسال قبل هم گران تمام شد . خوانندگان عزیز ، عاقبت متجاسرین را بعد از رفتن بالشویکها ازگیلان ، البته بخاطردارند . الآن هم از کیفیت سقوط سید ضیاءالدین که او امروز هم یکی از محرکین اصلی این زنده باد و مرده بادها است مسبوق خواهند شد .

مقدمات سقوط سید ضیاء

حکما میگویند منتها درجهٔ ترقی ، اولین درجهٔ تنزل است . فیزیك دانها هم میگویند ، چون صعود حرکتی قسری است ، و بوسیله فشار خارجی صورت میگیرد آخرین درجهٔ آن اول سقوط است ، عوام هم می گویند « ترقی زیاد مایهٔ جوانمرگی است »

این شاعر در شعر :

در سرکشی است خاك نشینی که گفته‌اند فواره چون بلند شود سر نگون شود

نیز نظر بهمین موضوع داشته است .

اگرچه مؤسسین کودتا ، چنانکه در جای خود تشریح کرده‌ام بعامل قلمی کودتا خیلی اهمیت نمیدادند ، و درجستجوی این شخصیت ، خیلی دچار اندیشه وفکرنبودند ، و همینکه عامل نظامی آنرا پیدا کردند ، چندان درصدد تناسب عامل قلمی آن با اوضاع بر نیامده ، و انتخاب سید ضیاءالدین هم با نظرات همهٔ کارفرمایان این خیمه‌شب‌بازی ، یا پهلوان گیس‌دار موافقت نداشت ، ولی در هرحال طرز عملیات را اعم از اینکه بدستور مؤسسین یا اثرفکرخودسید ضیاءالدین بود، طوری برداشته بودند که بی‌ثباتی آن در نزد متفکرین مسلم بودوهمه میدانستند که این بازی موقت وطبعاً دوام وثباتی نخواهد داشت .

حبس و تبعید و تحت نظرداشتن چهارصد پانصد نفر ، از وجوه اهل‌کشور ، تمام کارها را از جریان انداخت و تجربهٔ همین دوسه ماهه ثابت کرد که روزنامه‌نگارلامحاله، در این کشور سیاستمداری نمیتواند بکند . اشخاصی هم که سید برای کمك و همکاری‌خود

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

حیوان که واقعاً احتیاج بدنبال دویدن وسینه‌کردن دارند بیشتر بکاراست. گاهگاه نسبت بانسانی که برای بیرون‌کردن او حاجت بقسر وفشارداشته باشند وتوهین‌آنها هم منظور باشد استعمالش میکنند .

طلبیده بود، جز یکی دو نفر باقی آنها نه‌کاردان بودند، نه استخوان دار. چنانکه اکثر آنها با وجود سابقهٔ وزارت که در این دوره پیدا کردند، دیگر بوزارتی نرسیده، و تنها فایده‌ایکه این پیش‌آمد غیر مترقب برای آنها حاصل کرد، همان خطاب جنائی بود و بس اعضای‌وزارتخانه‌ها باحکام این وزرای بی اطلاع کم استخوان اهمیتی‌نمیدادند، وطبعاً کارها خوابید. و همینکه از وعدهٔ اصلاحاتی که سید در بیانیهٔ خود بمردم داده بود، اثری ظاهر نگشت، عدهٔ زیادیکه بتصورات خود، کابینهٔ سیاه را کابینهٔ ضد اشراف وکابینهٔ اصلاح دانسته بودند نیز برعدهٔ مخالفین افزوده شدند.

گذشته از این کس وکار این چهارصد پانصد نفر هم اگر چه برای جان محبوسین تشویشی نداشتند، برای بدگذرانی آنها در محبس هم که بود طبعاً بیکار ننشسته، وهر کس بقدر وسع خود در نزد مقامات داخلی و خارجی اقدام می کرد، و این اقدامات ولو ازطرف پاره‌ای ازخانم‌ها هم که بعمل‌می‌آمد چندان بی اثر نمیتوانست باشد، وبیرون آمدن محبوسین ازکنج زندان ناگزیر بنظر می آمد. پیغام مدرس بسید ضیاءالدین که «اگرما راکشته بودی‌کاری پیش میبردی! ولی دیگر از توکاری بر نخواهد آمد». عین حقیقت بوده است. زیرا سید ضیاءالدین در این کار که مسلماً با تشویق مؤسسین کودتا کرده بود، خودرا دربن بست‌عجیبی گذاشته بود که راه پس وپیش را بر او میبست. همان طورکه سید مدرس باو پیغام داده بود. اگر سید دیوانگی را بجائی میرساند که این چهارصد پانصدنفررا درهمان سه‌چهارروزهٔ اولی، سر به نیست ومردم را باکار ختم شده مواجه میکرد، شاید محملی داشت و میشد شهرت بدهندکه عصبانیت قشون فاتح تهران موجب این عمل شده است، ولی بعد از راه افتادن عملیات نظامی و تشکیل هستهٔ قشون آینده‌که با فعالیت سردار سپه داشت سکه وصورتی بخود می گرفت، کشتن این پانصدنفر از وجوه مردم کشورکاری نبود که مؤسسین کودتا هم بآن رضا دهند، زیرا افتضاح بین‌المللی آن زیاد میشد و شایدموجب توقف پیشرفت‌کار تشکیل قوهٔ متحدالشکل‌که تمام این زحمات برای آن‌کشیده بود، نیز میگردید. پس محبوسین قابل سر به نیست شدن نبودند و همینکه‌بنا شد محبوسین سلامت بمانندکار بیش از دوراه نداشت، یکی‌نگاهداری محبوسین، در حبس و ماندن سیدضیاءالدین بر سرکار، دیگری آزادی محبوسین و خدا حافظی باسید، و البته طرز اول‌که آنهم در حقیقت اعدام تدریجی محبوسین بود، باز باصل‌مقصود یعنی‌تشکیل هستهٔ‌قشون زیان‌آور میشد و مؤسسین حاجت داشتندکه سردارسپه، با سر فارغ و بی جار و جنجال وآه و نالهٔ کس وکار زندانیان، مشغول کار خود باشد. پس سقوط سید ضیاءالدین از نظر همان مؤسسین کودتا هم که ملاحظه شودناگزیر بود. منتها خود سید هم بجلو انداختن موعد آن‌کمکهائی کرده است.

از جمله بی‌ادبی‌های او نسبت بمقام سلطنت است. معلوم میشود، سید در این‌وقت خیلی بحکومت رعب معتقد بوده و میخواسته است، حتی شاه‌کشور را هم مرعوب کرده و مطیع منویات خود قرار دهد. در صورتی‌که شاه‌کشور، تا بر سرکار است، باید طرف

احترام باشد ورئیس‌الوزراء بخصوص در نبودن مجلس ، باید بیشتر خود را از راه لزوم خویش برای کشور طرف توجه شاه قرار دهد ، نه از راه مرعوب کردن او .

در موقعی که سید ساقط شد و محبوسین از حبس نجات یافتند ، برای استمالت آنها مردم دسته دسته بدیدار آنها میرفتند . حاجی حسین آقای امین الضرب (مهدوی) یکی از محبوسین بود . من نظر بسابقهٔ دوستی و همکاریهائی که در شورای عالی تجارت با هم داشتیم شب همان روز خلاصی ، بدیدار او رفتم . مرحوم مهدوی مردی ملایم ، و با ادب و مردم دار و بنا براین مجلس او در این شب ازمجلس اکثر آزاد شدگان پرجمعیت تر بود . وارد حیاط که شدم ، مرحوم مشیرالدوله ، حسن پیرنیا ، هم از راه رسید ، و باهم وارد مجلس شده ، من وایشان پهلوی هم اتفاق افتادیم . از اینکه در این دو سه ماهه جز عید نوروز آنهم بوسیله گذاشتن کارت یادی ازایشان نکرده بودم ، عذرخواهی کردم. ایشان گفتند : من هم هیچ جا نرفته ، وحتی شاه را هم تا امروز ، درفرح آباد ، ملاقات نکرده بودم . گفتم : واقعاً ازشاه نپرسیدید چه شد ، که ایشان دستخط ریاست وزرای سید ضیاء الدین را امضاء کردند ؟ گفت حاجتی بپرسش نداشت ، خود ایشان بدون سؤال گفتند : سید آمد اینجا ، دستش را بکمرش زدو باسماجت وتشرقوهٔ نظامی دستخط ریاست وزرای خودرا گرفت ، ورفت .

البته شاه قبلا از کاندیدا شدن سید ضیاء الدین برای ریاست وزراء خبرداشته ، و میدانسته است که نظر رؤسای نظامیانی که وارد تهران شده اند ، در ریاست وزراء بسید است وشاید نمایندهٔ نظامیان هم که بحضورشاه رفته ، این تقاضا را کرده و حتی مؤسسین کودتا هم ، بوسایل مختلفه مطلب را بشاه حالی کرده بودند ، در اینصورت دست بکمر زدن وتشر وتشدد چه‌لزومی داشته است؟ وبرفرض اینکه ، دفعهٔ اول برای پیشرفت مقاصد آینده ، این طرز رفتار لازم شمرده شود ، دفعات بعد دیگرهیچ دلیل سببی نمیتوانستداشته باشد ، تا چه رسد باینکه سید سیگاربلب وارد خدمت شاه میشده ، سهل است بدون اجازه می نشسته وگاهی اگرعمداً صندلی دراطاق نمی گذاشتند روی‌آستانهٔ مرتفع پنجره جلوس میکرده است .

باید دراینجا گفت : که سید مثل امروز دست چپی ها و شمالیها ، خیلی بمواعید مؤسسین‌کودتا فریفته شده بوده است . والا ، با وجود حبس وجوه اهل کشور و اختلافات دائمی که با سردار سپه داشته ، و درهر مورد گرفتار تعنتها ورعونت های نظامی او می شده ، نباید اینقدر بی احتیاط باشد که حتی با شاه کشورهم بطور بی اعتنائی رفتار کند ، و با نبودن مجلس شورای ملی ، ونداشتن هیچگونه ریشهٔ حزبی وطرفدار خانوادگی این نقطهٔ اتکاراهم از خود برنجاند .

میگویند : « کرم درخت ازخودش است .» اگراین عامل قلمی‌کودتا توانسته بود ، با عامل نظامی‌کنار بیاید شاید میتوانست بیشترازاین رئیس الوزرای‌کشور باشد ، والبته سید هم متوجه این موضوع بوده است . ولی کارسید جای دیگرش لنگ ، و آن هوش فعال

رضا خان سردارسپه بود . این افسرقزاق بقدری باکفایت وموقع شناس ، وزرنگ وزیرك بودکه بزودی دانست چه باید بکندکه وجود خود را برای کشور ناگزیرقلم بدهد ، تا آنجاکه مؤسسین کودتا هم وجود اورا بر سید ترجیح دهند.

همچو بنظرمیرسدکه مؤسسین در اینوقت از هرحیث او را لایق تشکیل دادن قوه‌ای که بتواندحد وسدی در کشور برقرار کند ، بجاآورده بودند. سردارسپه هم وزارت جنگ را خاص خود کرده ، و روز و شبش را برای تکمیل قوهٔ حاضر ، و ایجاد قوای جدید بکار میبرد . در این وقت البته بفکر سلطنت نبود ولی ازریاست وزراء آنهم برای اینکه کمك کار وظیفهٔ نظامیش بشود ، و ریاست و استقلال او را محکم ترکند بدش نمی آمد . چنانکه معروف است وقتی رفتن سید محقق شد . انگلیسها سردار سپه را برای ریاست وزراء بشاه پیشنهاد کرده بودند ، منتها شاه حقاً جواب گفته بود « از کارهای وزارت جنگش باز می ماند . » و این کار بصرفهٔ سردار سپه بود . زیرا ممکن بود هنوز جای پای خود را از نقطه نظرنظامی محکم نکرده ، گرفتار سیاستهای داخلی وخارجی شده ، و با یك عمل سادهٔ پارلمانی ، ازکار بیفتد وداغ باطله بخورد .

در هرحال برای سردار سپه لازم بودکه شراین شریك را دراین امامزاده ای که با هم ساخته بودند ، زودترازسرخودش بکندکه کسی نباشدکه دست شکسته‌ای زیرسراوداشته باشد[1] . ضدیت هائی که با سید میکرده ، ظاهراً بیشتر از این راه بوده و در اینوقت ، خیلی پاپی نیل بمقام ریاست وزراء نبوده است .

از طرف دیگر، سردارسپه با هیچیك از رجال که در حبس سید بودند ، دوست و دشمنی شخصی وسیاسی نداشت وحقاً فکرمیکردکه محبوس ماندن این اشخاص که از همه طبقه و صنفی بودند ، مقداری ازفعالیت کشور را متوقف میکند ، واین کار البته بر ضرر تشکیل قشون متحد الشکل وبنابراین برضرر کشور وبرضررشخص اوتمام میشود . از همهٔ اینها گذشته ، محبوسین هم اگر چه بطور غیر مستقیم ، ولی در هرحال بوسیلهٔ عملیات او بحبس رفته ، وبرای او لازم است که این فکراز سرآنها بیرون بیاید . پس اگر باسید ضدیت کند وکلاه او را پس معرکه بیاندازد ، هم خود را محبوب خواهدکرد ، وهم تمام گناه ها به گردن سید بارخواهد شد . انگلیس ها هم دراین طرزفکر باسردار سپه شریك بودند . زیرا آنها هم کسی رالازم داشتند که فحش ونفرین زندانیان وکس وکارآنها نصیب او شود واز سید بهتری را دراین موقع نداشتند .

کس وکار محبوسین هم همین که ازگیجی اول کار خارج شدند ، دانستند چکنند . با تاریخ وتصریح ، سردارسپه را دراین ضدیتهای اوبا سید ، تشویق وتاتوانستند اقدامات مقدماتی او را برای تشکیل قشون تحسین و درحقیقت باو حالی کردند که این بچه سید کیست ، که بتواند از این فضولیها بکند ؟ اگرتو با ماهمراه باشی ماهم باپیشرفت مقاصد

[1] - « دست شکسته زیرسرکسی داشتن » کنایه ازسری نزد او داشتن است که اگر افشا کند مایهٔ زیان اساسی شود .

خیرخواهانهٔ توکمك خواهیم کرد وکاریرا که شروع کرده ای میتوانی بانجام رسانی .

این را هم میدانیم : که انگلیسها ، درسیاست خیلی اهل لجاج وابرام نیستند همین که دانستند حنای برآوردهٔ آنهادیگررنگ ندارد [1] ، فوراً اورافدای افکار مآل اندیشانهٔ خود میکنند . بخصوص درمورد سید ضیاء الدین که کم کم مردم دانسته بودند که عامل پشت پرده آدمك چوبی این خیمه شب بازی کیست ، وسرو صداهائی هم ازکس وکار محبوسین بلند شده ، وغرولند هائی هم بآنها زده میشد که اگر می خواستند از سید تقویت نمایند و او را نگاهدارند درحقیقت چماق را بدست چلاقی میدادند [2] . زیرا بخوبی میدیدند که با وضعی که برای سید پیش آمده است ، و با ضدیت سردار سپه دیگر کاری از پیش او نخواهد رفت . بنا براین بسنت سنیه رفتارکرده ، او را واگذاشتند که هرچه برسرش می آید بیاید .

سید ، ازمدتی پیش احساس کرده بود که بااوضاع حاضر، دیگرنمیتواند ، برایران حکومت کند . بخصوص که سردارسپه ، نسبت بسلطان احمد شاه خضوع فراوانی نشان داده و شاه هم حالا دیگردانسته است که سید هیچکاره است و با یك پف ولودستخط او هم باشد این آتش که ظاهراً تمام کشور را فراگرفته است ، خاموش خواهد شد و سردار سپه هم هیچ مضایقه ندارد که بامر شاه حتی او را دستگیر هم بکند . بنابراین بانگلیس ها متوسل شد . وزیرمختار آندولت هم شاید توصیه‌ای از او درنزد شاه کرد . ولی وقتی ضدیت شاه را با سید زیاد دید ، اصرار نورزید .

از مسافرت بی مقدمهٔ محمد حسن میرزا ولیعهد ، بجانب اروپا که چند روزی بعد از سقوط سید اتفاق افتاد ، بعضی حدس میزنند که سید بعد از احراز بی مهری شاه نسبت بخود ، بخیال افتاده باشد که شاه را معزول و محمد حسن میرزا را به پادشاهی برساند . ولی باکدام قوه ؟ قوهٔ جنگی ایران دست سردار سپه بوده و اوهم چنانکه دیدیم ، دراین وقت نسبت بشاه ازروی عقیده خاضع بوده است . اگر چه عنوان مسافرت ولیعهد برای معالجه بود ، وشاید واقعاً هم برای معالجه ویا تفریح باروپا رفته ، واین شهرت هااصلی نداشته است ، ولی درهرحال اگرهم سید چنین قصدی داشته وبا ولیعهد وارد توطئه وتبانی هم شده باشد ، خیال خامی بوده که سید ، مثل آدم غریق باین خزه متمسك شده است [3] ، و از این خیال خام تر، خیال راه انداختن کودتائی برضد این کودتا بوسیلهٔ ارامنه‌است که بهیچ حسابی درست در نمی آید ، وبا وجود این هر دو موضوع بعد از سقوط سید شهرت داشت . ومیتوان حدس زد ، این شهرت ها را هم انگلیس ها میداده اند تا محرك بودن خود را درکودتای سابق پامال و وانمود کنند که سید ضیاءالدین خودش بخیال خود

---

۱ ــ «رنگ نداشتن حنای کسی» کنایه ازبی اثری وجود اوست .

۲ ــ «چماق دادن بدست چلاق» کنایه ازکاردادن بآدم بی‌کفایت یا پشتیبانی ازاوست .

۳ ــ الغریق یتشبث بکل حشش ، مثال عربی است که این جمله ازآن اقتباس شده است وانشاء الله چون ازعربی ترجمه شده است طرف اعتراض قلمبه نویسها نخواهد شد .

کودتای سوم حوت را برپا داشته و چون دیده است یخش نگرفته و دارد زحماتش هدر میرود ، خواسته است این دیوانگی را بردیوانگی سابقش بیفزاید ، یا اینکه بگوئیم سید از فرط جاه طلبی ویأس ازپیشرفت دیوانه شده بوده است . والا این دو موضوع بااوضاع آنروزها هیچیك عاقلانه نمیتواند باشد .

در هر حال روز سوم جوزای ۱۳۰۰ که سه ماه تمام شمسی از کودتای سوم حوت گذشته ، ومطابق با هفدهم رمضان بود ، در حدود ظهر که مردم از خواب برخاستند واز خانه ها بیرون آمدند ، سید دستخط عزل خود را دریافت کرده ، و چندین فرسخ از تهران دور شده بود . انگلیس ها ، بسنت سنیه که بعد از رفع حاجت از برآوردهٔ خود او را از تعرض مصون میدارند ، بوسائلی که در دست داشتند ، حتی با کمك سردار سپه ، سید را از خاك ایران بدر بردند ، زیرا بخوبی میدانستند که بعد از سقوط سید محبوسین بیرون خواهند آمد و با آزادی این چهارصد پانصد نفر دشمن ، حفظ سیدکارمشکلی است. در صورتیکه شاید درآینده باز هم بوجود او احتیاج پیدا کنند . چنانکه بالاخره . این روز فیروز هم رسید ، ودرانتخابات دورهٔ چهاردهم بعد از بیست و سه سال طرد و تبعید ، سروکلهٔ آقا سید ضیاءالدین ازمیان صندوق انتخابات یزد ، بیرون آمد وصف آرائی شمال وجنوب را در این کشور پیش‌آورد تا عاقبت این‌کار بکجا برسد و ملت حقیقی ایران در این کشمکش چقدر عذاب بکشد . رب اجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا ، وبنا احکم بیننا و بینهم بالحق وانت احکم الحاکمین .

روزه خوری محرمانه

میدانیم سقوط سید ضیاءالدین در سوم جوزای ۱۳۰۰ و با هفدهم رمضان مصادف بود. اگرچه دراین اوقات مستخدمین دولت اکثر روزه نمیگرفتند . ولی شب نشینی وبیداری تا صبح ومجالس قمار براه بود. اما چون بی‌ایمانی هنوز بکسبه ومردم شهری وبخصوص زنها، ولو خانمهای مستخدمین دولتی هم سرایت نکرده بود، وهمه روزه میگرفتند . شهر شهر روزه دار بشمار میآید . روزه خورهای ادارات هم مجبور بودند حفظ ظاهر کنند . بنا براین لیوان آب یخ را پس پرده ، یا پشت مبل پنهان میکردند . و اگر دندان گیری هم برای خود فکر کرده بودند ، در کشو میز بود . در کوچه و بازار هم کسی سیگار نمیکشید ، و روزه خور علنی دیده نمیشد ، و اجمالاً شهر برخلاف امروز ، منظرهٔ ماه رمضان داشت .

البته ، دیگر درمسجد قالیچه های جانماز اعیان پهن نمیشد ، زیرا نماز خوانهای آنها هم، گرفتارکارهای اداری خود بودند، ولی‌ازدحام کسبه وتجار مجالی باینکه احساس شود که این‌آقایان مسجدنمی‌آیند نمیداد. توپ افطاروسحرمنظماً موقع خوردن و نخوردن را اعلام میکرد . دیدن های معمولی ، بعداز افطار ، شروع میشد ، واگر مجلس تاساعت سه وچهار ازشب رفته درازمیگشت ، سینی‌های شب‌چره ، که حکماً زلوبیا و بامیه وپشمك و نان پنجره و گوش فیل و پفك ، یعنی اساس شب چرهٔ ماه رمضان ، را ضمیمه داشت ،

برای مهمانها میآوردند. ولواینکه، هم میزبان وهم مهمانان هیچیك اهل روزه گیری نبودند حتی بعضی از وزرای شیك اگرمجلس عصرشان طولانی میشد، وموقع افطار میرسید، توپ که درمیرفت با اینکه اکثریت قریب باتفاق حضار از روزه خورها بودند، سینی های نان خشك وپنیر و زلوبیا وپالوده برای همه می‌آوردند و روزه خورها بیشتر از روزه دارهای نادری که در این میان بودند، بخوردن این پیش‌افطاری ولع نشان میدادند.

بعداز اینها ؛ در دورهٔ سلطنت پهلوی که حمله بنماز و روزه و محراب ومنبر جزو سیاست دولت شد، وخواستند این «آخوندبازیها !» را موقوف کنند ، اول کاری که کردند بی ترتیبی درساعات توپ افطار و سحربود که توپ افطار را نیم ساعت بعد ازمغرب وتوپ سحر را یکی دو ساعت جلوتر از طلوع فجر ، می‌انداختند و با این یك تیر ، دو نشانه میزدند . اولا عامه راکه ساعت نداشتند بواسطهٔ درازی ساعات روزه ، از روزه داری بری میکردند. وثانیاً اشخاص ساعت‌دار راکه بدون توپ هم میتوانستند موقع خوردن‌ونخوردن را تشخیص بدهند ، به توپ افطار وسحر بی اعتماد میکردند تا وقتیکه بخواهند توپها را موقوف نمایند ، مردمان ساعت دار که طبقهٔ برجسته هستند وقت شناسی از روی توپ را فراموش‌کرده باشند و ازموقوف شدن آن متأثر نشده و صدا راه نیندازند.

ماه رمضان سال ۱۳۴۷ قمری که با اواخر سال ۱۳۰۷ شمسی مصادف و سال سوم سلطنت پهلوی بود ، من بریاست عدلیهٔ فارس و خوزستان در شیراز بودم . افواج پادگان این شهر با سرتیپ های متعددشان ، برای خواباندن اغتشاشات حول و حوش بخارج شهر رفته ، وفقط عده‌ای معذور وناتوان با یك سرهنگ که مردی سالم وکم حال وبهمین جهت رفقای نظامیش باو سرهنگ‌آش رشته میگفتند ، و والی فارس (معاضدالسلطنه) سرهنگ، خاله خامباجی (خانم باجی) موسومش‌کرده بود درمرکز این ایالت باقی مانده بودند .

منهم چون‌خانواده را با بچه‌ها ، در اوایل‌فصل بازشدن مدرسه‌ها بتهران فرستاده بودم ، دونفر از اعضای عدلیه ،آقایان صفی‌نیا و نصرالله اردلان ، را برای رفع تنهائی بمنزل خود دعوت کرده و با آنها درهمان خانه وباغچهٔ منزل سابق مسکن داشتیم . شب اول رمضان شد . آشپزرا خواستم و دستور افطار و سحری را داده ، گفتم : موقع روشن کردن زیر دیك سحر را من خود خواهم گفت .

تازه اورا برای سحری پختن خبر کرده ، خود مشغول نماز بودم که صدای توپ بلند شد . آشپز سراسیمه آبکش بدست از پای اجاق بسمت اطاق من دوید . از قضا من تشهد آخر را میخواندم ، سلام دادم و باوگفتم . ازاین توپ تشویش مکن کشکی[1] است

---

۱ ـ درقدیم مهر اسم بجای امضای نامه ها لازم بود . هرکس باید مهری داشته باشد که بجای‌امضای دستخط که امروزمعمول شده است بکاربرده ، خوش خطی‌وخوش‌سجعی‌این مهرحیثیت اجتماعی وجنبهٔ ادبی صاحب مهر را آشکار میکرد . بنا براین طبقهٔ اعیان سعی میکردندکه مهر آنها خوش خط و خوش سجع باشد . مردمان پدر دار اسم پدر خودرا هم در مهر ذکر میکردند سجع مهر میرزا محمد برادرم : « الراجی‌الی‌الله محمود بن نصرالله» بود . بعضی هم پاره آیات

برو با سر صبر مشغول کارت باش . من خود موقع سحری کشیدن و موقع نخوردن را بتو اعلام خواهم کرد .

فردا نزدیك ظهر ، بسرکار سرهنگ کفیل قشون تلفون کردم ، که توپ افطار وسحر اعلان دولتی ، و برای تعیین وقت خوردن و نخورن روزه داران ، وبنا برین طرف توجه عامه است . وقتی شما دراینکار اینقدر بی بندوبار باشید ، که دو ساعت اشتباه کنید ، عامه کلیهٔ احکام واخبار واعلانات دولتی را بااین‌توپ قیاس میکنند، و بآنها بی‌اعتماد میشوند. لامحاله ، کاری بکنید که‌مردم احکام مرا هم مثل توپ شما، شکمی[1] وبقول بچه‌های‌تهران، الکی[2] تصور نکنند . سرهنگ آش رشته ، هرقدر هم خاله خامباجی بود از همقطارهایش آموخته بود، که باید تا میتواند زیر بار حرف حساب، آنهم از طرف یکنفر غیر نظامی ، نرود . بخصوص که این حرف حساب متضمن انتقاد از ادارهٔ نظامی‌هم باشد ، بنا براین ، بسنت سنیه ، وارد محاجه شده گفت : امکان ندارد توپچی تخلف کند . گفتم باید معتقد شوم که سرکارسرهنگ روزه نمیگیرید ، وراه و رسم روزه داری را بلد نیستید . روزه‌دار از هرکس بیشتر متوجه ساعت است ، ومن مثل یکنفر روزه‌دار ، بشما میگویم : دیشب دو

---

۱ ـ سخنی که از حنجرهٔ شخص بیرون می‌آید، اگر از روی قلب و ایمان نباشد شکمیش موصوف میکنند، ولی امروز این‌توصیف واصطلاح را بهرچیز بی‌ترتیب بی‌اساس اطلاق‌مینمایند.

۲ ـ الك ، غربال خیمه ریزه است‌که بیختهٔ با آن بسیارنرم ازکار درمی‌آید . سابقاً‌که الك سیمی‌معمول‌نبود ، پارچهٔ بسیار نازك پنبه‌ای رابکم چوبی وصل وبآن رفع حاجت میکردند. پارچهٔ پنبه‌ای البته‌نه حاجب ماوراء بود ونه دوام وقوامی داشت. بهمین مناسبت پارچه‌های نازك بی‌دوام را هم الکی میگفتند . کم‌کم معنی مجازی الکی را منبسط کرده ، امروز در اصطلاح عامیانه این توصیف را بکلیهٔ چیزهای بی دوام و بی ثبات و بی‌ترتیب و بی‌تناسب و بی‌موقع و حتی اخبار بی اصل هم میدهند .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

قران راکه با اسم آنها مناسبت داشت مانند «اسمه احمد» یا «انی عبدالله» یا «انه من سلیمان» سجع مهرخود قرارمیدادند. پادشاهان و ولیعهدان تاج مانندی هم در بالای مهرقرارداده ودرآن الملك‌الله و دراصل مهرشعری‌که حاکی از اسم شاه بود می‌کندند که نمونه‌های‌آنرا خوانندگان عزیز درسلاطین قاجاریه دراین‌کتاب دیده‌اند . سادات درمهر خود حسنی یا حسینی یاطباطبائی یا موسوی یا رضوی یا تقوی‌که دلالت برتیره‌های‌آنها داشت بعد از اسم خود می‌آوردند، طبقات پائین‌ترکه درجامعه چندان یا هیچ سرشناسی نداشتند فقط بکندن اسم خود بر روی مهر برنجی اکتفا میکردند. بعضی هم در دهات بودندکه اسم خود را برروی صابون و حتی کشك میکندند وبکارمیبردند مهر کشکی ازهمه پست تر بود.

وقتیکه میخواستند از بی‌اهمیتی نامه و سرشناس نبودن نویسندهٔ آن ذکری بکنند ، میگفتند مهرش کشکی است .

امروز این توصیف را بهرچیز غیرمعتبری میدهند و ریشهٔ آن همان مهر کشکی است .

ساعت توپ را زود انداختند . گفت : من مخصوصاً قاضی عسکر[1] را ، با ساعتش، مأمور کرده‌ام مواظب ساعات باشد که پس و پیشی رخ ندهد . گفتم : در این صورت ، باید یقین کنم ، که قاضی عسکر شما هم روزه نمیگیرد ، و الا ، ممکن نیست دوساعت روزه‌داری خود را ، بدون هیچ جهت معقولی ، درازتر کند .

امشب ، توپ سحر یك ساعت بفجرمانده افتاد . فردا ، باز سرکار سرهنگ گرفتار تعرضات نیش‌دار من شد . خلاصه ، تاشب پنجم ماه بیك ربع اختلاف رسیدیم . بازهم من دست برنداشتم ، بالاخره ، قاضی عسکر راتحت امر من گذاشت . قاضی میگفت : ساعت من ظهر کوك است . در تقویم‌ها ساعات توپ سحر را با ساعت غروب کوك تعیین میکنند . باین جهت این اختلاف حاصل میشود ، من ، برای رفع این عذر ، جدولی ترتیب دادم، که ساعات توپ سحررا با ساعت ظهری تعیین میکرد . از شب هفتم کارروبراه شد ، و آن سال ، با این جد و جهد ، کار سر وصورت حسابی گرفت .

البته ، درسنوات بعد ، رؤسای عدلیه ، اعم از اینکه روزه میگرفتند یانمیگرفتند، جرأت این قبیل اظهارات و اعتراضات را ، بر تیمسار سرلشکر شیبانی ، که گذشته از سرلشکری والی هم بود ، نداشته‌اند، وسرکارسرهنگ چاله پرسکی[2] هم، که تازه ، بجهت شباهت اسمش باسم روسی ، تغییر نام خانوادگی داده ، و سرهنگ اقصی موسوم شده، و در همشهری‌گری ، نفس نفیس سرلشکرشیبانی بود ، اعتنائی بحرف کسی نداشته ، و توپهای افطار و سحر آنجا هم ، مثل سایر جاهای کشور ، بی ترتیب و الکی شده است . امیرالمؤمنین سلام‌الله علیه میفرماید : «کماتکونوا یولی علیکم» قول منتسکیو (هر قومی سزاوار همان حکومتی است که دارد) هم ترجمهٔ همین فرمایش مولی است . من یقین‌دارم، که اگردولتیان ، بیمحابا ازکارهای بی‌رویهٔ حکومت پهلوی انتقاد میکردند ، یا لامحاله

---

۱ ـ قاضی عسکراز اسمش پیداست که از اختراعات حاجی میرزا حسین‌خان مشیرالدوله سپهسالار ناصرالدین‌شاه است، که آنمرحوم از عثمانیها تقلید کرده و با همان اسم این واحد را برقشون ایران افزوده است .

در دورهٔ این سپهسالار هرفوجی‌یکی‌د وتاوگاهی بیشترقاضی عسکرداشت . کار این‌آقایان که درلباس روحانی‌هم بودند پیشنمازی ومسأله‌گوئی‌برای سربازان بود . دردورهٔ وزارت جنگ کامران میرزای نایب‌السلطنه که همهٔ کارها بی‌ترتیب بود این شغل هم تقریباً موقوف مانده بود . در اوائل دورهٔ وزارت جنگ سردار سپه این شغل بازروئی گرفت ، ولی نه در افواج ، بلکه در پادگانها یك شخص باسم قاضی عسکر بود ، ولی بعدهاکه میخ استقلال‌سردار سپه قرص‌ترشد این رسم واین شغل‌هم متروك گشت .

۲ ـ پرسك ، دراصطلاح کاشی ، بمعنی پرستو. وچلچله ، وچاله پرسك اسم دهی درکاشان است . سرکارسرهنگ ، دراوایل امر، که اسم روسی درقزاقخانه وجهه ای داشته ، اسم این نقطه راکه شاید مسقط الرأسش هم بوده ، بجهت شباهت باسم روسی، برای خود، اسم خانوادگی‌اتخاذ کرده ، و بعد ها ،که کورس روس مآبی در نظام جدید پائین افتاد ، تغییراسم داده ، خود را اقصی خواند . خدا رحمتش کند ! شخصی حقه باز و از آنها بود ،که خوب میتوانست رئیس خود را بخویش معتقد و «آهو» کند ، وخود را درانظار نمایندهٔ قدرت او قلم بدهد .

خود را راضی نشان نمیدادند، ملت از جدیت وپشت کار وهوش و فراست، ووطن پرستی و سایر مزایای او استفادهٔ خود را میکرد، و از کج رویهای او، در اخذ و طمع و حملهٔ بدیانت، بوسیلهٔ همین انتقادها، در امان میماند، وپهلوی، بقول رفیق شاعرمن (صفحهٔ ۲۵۳ از همین جلد) بهترین پادشاهان ایران میشد.

ولی چه بایدکرد؟ اکثریت قریب باتفاق حول وحوش و عمال و کارکنان او، نه همین در حملهٔ او بدیانت غرغر نمیکردند بلکه، خوشوقت هم بودند، که دارد این «آخوندبازیها!» از بین میرود، و در طمع ورزی‌های او هم، از راه دولتخواهی، (؟) راه را برای او هموار کرده، قانونهای عجیب بمجلس میبردند، وکلا هم، که از همان قماش آنها بودند، هر رطب ویا بسی جلوشان میریختند میخوردند، وهرچه بمجلس میرفت، بی‌چون وچرا تصویب میشد، و چنانکه درجای دیگرهم نوشته‌ام، «کیست که، باتوانائی و نداشتن رادع تمام اعمال و افعالش نیکو و مستحسن باشد.»

در جستجوی رئیس الوزراء

باری، سخن ازتصادف روزسوم‌جوزا وتاریخ سقوط سیدضیاءالدین باهفدهم رمضان بود. در این روز همینکه مردم، نزدیك ظهر، از خواب برخاستند، و از خانه‌ها بیرون آمدند، شنیدند: که سید ضیاءالدین ساقط، و در حال حاضر، چندین فرسخ هم از تهران دور شده است.

آن روز و آنشب گذشت. فردا به هیجدهم رمضان و شب احیاء، برخوردند. این تصادف، سبب شدکه، تاروز ۲۲ رمضان، تعیین رئیس‌الوزرای جدید بتأخیرافتد، ووقت بیشتری، برای فکر کردن در اطراف شخصیت او، داشته باشند. معروف شد، که شاه بمشیرالدوله ومستوفی‌الممالك تکلیف نموده، وآنها ازقبول این مقام استنکاف کرده‌اند. محتمل است که این شهرت بی اصل نبوده است. نمیتوان گفت: که سبب عدم قبول آنها پیش بینی‌زیاده رویهای سردار سپه‌بوده است، زیرا، در این وقت، سردارسپه جز اطاعت محض از امرشاه واشتغال شبانه روزی بزیادکردن نظم وانضباط درافراد وافسران‌قزاق، وگرفتن عدهٔ جدید، هیچ داعیه‌ای‌ازخود نشان نمیداد، وتمام همش مصروف‌آن بود، که وجود خود را، ازراه خدمت بدولت، برای تشکیل قوهٔ‌کافی، ناگزیرجلوه بدهد. پس بایدگفت: که این عدم قبول از طرف این دو مرد شریف برای آن بوده است، که بشاه، وبخصوص بانگلیس‌ها، عدم رضایت خود را، از وقایع‌سه ماههٔ اخیر، ظاهرسازند. معروف شد. که مشارالملك هم، که از چند ماه پیش وزیر دربار شده بود، خواب ریاست وزراء می بیند، و برای حصول این منظور، اقداماتی میکند، واین سروآنسرمیدود.

ریاست وزرای قوام السلطنه وحسب ونسب او

روزهشتم جوزا، (۲۲رمضان). دستخط ریاست وزرای قوام‌السلطنه، جناب آقای احمد قوام نخست وزیر فعلی، صادر، و او را از محبس، برای تکیه زدن بمقام ریاست وزراء، طلبیدند و مصراع معروف، عدو شود سبب خیر اگرخدا خواهد![1] مصداق پیدا کرد.

---

۱ - خمیر مایهٔ دکان شیشه‌گر سنگ است عدو شود سبب خیر اگرخدا خواهد.
صائب

میرزا احمد خان قوام‌السلطنه ، پسرمیرزا ابراهیم معتمد السلطنه ، ونوهٔ میرزامحمد قوام الدوله ، و نبیرهٔ میرزا محمدتقی قوام الدوله ، و او ، پسر هاشم خان ، و نوهٔ آقامحسن آشتیانی است. میدانیم : که میرزا محمد تقی ، بادونفر از پسرعموهایش، که میرزا حسن پسر میرزا کاظم ، ومیرزا هادی پسرآقاسی بیك باشند ، دراوایل سلطنت فتحعلیشاه، وارد خدمت دولت شده اند ، واز اینجمله نتیجه میگیریم ، که خانواده های احمد قوام و وحسن وثوق وحسین شکوه ، وخانواده های مستوفی الممالك ومصدق ودفتری ومقتدر ، و خانواده های دادور وفرهاد ازیك اصل ، وهمه درآقا محسن جد اعلی بهم می پیوندند . منتها آقایان فرهاد ها اسم جد مادری خود را نام خانواده برای خود قرار داده اند [۱] .

آنچه از دورهٔ رفاقت جوانی درنظردارم ، سن آقای احمد قوام درحدود سن من ، وشاید یکی دوسال هم ازمن مسن تر باشند . دلیل این حدس هم تاریخ ازدواج ایشان ، با دخترمحمد حسنخان حاجب الدوله ، است [۲] ، که بعد از وبائی که سال ۱۳۱۰ قمری اتفاق افتاد ، ودراین تاریخ ، لامحاله ، هفده وهیجده ساله بوده اند ، درصورتی که من، دراین وقت ، بیش از۱۶ سال وچند ماه نداشته‌ام .

میدانیم ، درآن اوقات ، ۱۳۱۰ قمری ، میرزا حسین ، بجای پدرش میرزاهدایت وزیر دفترشده بود ، ومستوفی های استخوان دار ، برای اینکه زیر بار او نروند ، بنفع پسرهای خود ، ازکارکناره میکردند . معتمد السلطنه هم یکی ازآنها بود ، که ، بموجب فرمان ناصرالدین شاه ، استیفای آذربایجان را ، به پسر ارشدش میرزا حسن خان ، که لقب وثوق الدوله را هم بعد برایش گرفت ، واگذاشت ، وبرای میرزا احمد خان ، پسر کوچکتر، فرمان پیش خدمتی و لقب دبیر حضوری گذراند ، و آقای میرزا احمد خان دبیر حضور و پیش خدمت ناصرالدین شاه شد . در عکس هائی که در جلد اول ، از شکارگاههای ناصرالدین شاه ، گراور شده ، خوانندهٔ عزیز عکس ایشان را ، در ضمن خلوتیان ناصرالدین شاه ، میبینند.

در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه ، بسال ۱۳۱۴ قمری ، وقتی که امین الدوله ، دائی‌آقای دبیر حضور ، به پیشکاری‌آذربایجان رفت ، این خواهر زاده راهم ، نظربا ینکه بیکار بود ، بسمت منشی مخصوص ، همراه خود برد .

ورود آقای دبیر حضور را ، در مهام امور دولتی ، باید بعد از مراجعت از این سفر ، که امین الدوله وزیر اعظم ، وبعد صدر اعظم ، شد ، دانست . زیرا ، ایشان ، در پانزده شانزده ماههٔ ریاست وزرا وصدارت امین الدوله ، منشی مخصوص ومحرم صدراعظم بودند ، وکلیهٔ کارها از زیرقلمشان میگذشت .

---

۱ ـ مادر پدرآقایان فرهاد ، دخترفرهاد میرزا معتمدالدوله است .

۲ ـ محمد حسن‌خان حاجب الدوله پسررحیم‌خان حاجب الدوله دولودرزمستان ۱۳۰۵ قمری شبی خردهٔ ته دیگ درگلویش گیر کرده ، درهمان شب بدرود زندگی گفت . همه میگفتند: «دیك برنج کشتش» ازقضاهمین جمله بحساب جمل ماده تاریخ فوت اوست .

خوانندهٔ عزیز توجه دارد، که منشی گری صدراعظم، در این ایام هم، مثل سابق، زیبائی خط و انشاء و امانت و صحت و پشت کار وهوش وفراستی لازم داشت، که در همه کس یافت نمی شد. زیرا، هنوز هم، نوشتن نامه، بطور مرتجل و بدون پیش نویس و قلم خوردگی، از لوازم کار بشمار می آمد، و عهده کردن اینکار، آنهم زیر دست نویسندهٔ دقیق و صاحب خطی، مانند امین الدوله، «کار هر بافنده و حلاج» نبود، و آقای دبیر حضور تمام مزایای این شغل را، از زیبائی خط و انشاء مرتجل و امانت و پشت کار، حائز بود.[۱]

چنانکه، همین مزایاوسابقه، برای دفعهٔ دوم، در ۱۳۲۲، ودر صدارت عین الدوله آقای دبیرحضور را، باردیگر، بمنشی گری صدراعظم طلبید، و در پطرزبورغ، او را، با همین سمت، ملتزم رکاب مظفرالدین شاه دیدیم. ولی بعد از این مسافرت، لقب دبیر حضور را، بوزیر حضور، تغییر داد، وبعد از چندی، در دورهٔ مجلس و مشروطهٔ اول، که القاب وزیر دار را، برای احترام مقام وزارت، منسوخ کردند، ونریمان خان قوام السلطنه، وزیرمختار اطریش هم بدرود زندگی گفته بود، آقای وزیر حضور بر آن شد، که با تغییرمضاف الیه، لقب جد وجد اعلی را، با گرفتن این لقب، زنده کند، و قوام السلطنه شد. و بعد ها، در سلطنت پهلوی، که القاب منسوخ گردید، نام قوام را نام خانوادگی خود قرار داد، تا ازمیرزا محمد تقی جداعلی ومیرزا محمد جدش هم نامی باقی گذاشته باشد.

درمجلس اول، البته منشی مخصوص صدراعظم مستبدی مثل عین الدوله که فشارهای استبدادی او موجب تغییر اوضاع شده بود، نباید بکاری برسد. ولی بعداز استبداد صغیر در دورهٔ مجلس دوم بمعاونت وزارت جنگ وداخلهٔ مجدداً وارد خدمت شده ودرایام فترت شش سالهٔ بین مجلس دوم و سوم، چندین بار بوزارت مالیه و داخله وجنگ نایل آمده، و بالاخره والی خراسان گردید. وچنانکه دیدیم در سیزدهم فروردین ۱۳۰۰ شمسی، بحبس سیدضیاءالدین افتاد ودراین تاریخ ۸ جوزای ۱۳۰۰ بعداز تحمل پنجاه وپنج روز حبس سید ضیاءالدین برای اولین دفعه رئیس الوزراء شد.

برای اینکه سر گذشت جناب آقای احمد قوام راکامل کرده باشم از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم، ازسلسلهٔ حوادث جلو بیفتم. این اولین ریاست وزرای ایشان تا اواخر جدی ۱۳۰۰ طول کشید. بعد مشیرالدوله رئیس الوزرا شد. کابینهٔ مشیرالدوله بیش ازچهار ماه ونیم دوام نیاورد، و مجدداً قوام السلطنه در ۲۱ جوزای ۱۳۰۱ مقام ریاست وزراء را حائز گردید و تا پنجم دلو همین سال باینکار مشغول بود و در اینوقت مستعفی شد. بعد ازاین تاریخ چند ماهی مستوفی الممالك وچندی هم مشیرالدوله رئیس الوزراء شدند. سپس نوبت ریاست وزراء بسردارسپه رسید و اینکار نردبان سلطنت اوگشته و آقای احمد قوام

---

۱ - بعداز این تاریخ درزمان ایالت شعاع السلطنه، پسرمظفرالدینشاه که پدرش معتمد السلطنه که به پیشکاری فارس و همراه شاهزاده بود آقای دبیر حضور هم همراه و منشی خاص شعاع السلطنه شد.

بجهت گل کشی[1] هائی که درهمکاری با سردارسپه گرفته و به تبعید هم رفته بود، طبعاً در عداد فراموش شدگان درآمد تا بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ در اواخر همین سال، بعد ازنوزده سال فراموش شدگی وخانه نشینی، برای دفعهٔ سوم نخست وزیر شد وبعد ازواقعهٔ ۱۷ آذر ۱۳۲۱ ازمقام خود مستعفی گردیدتا بالاخره دراواخر ۱۳۲۴ برای دفعهٔ چهارم نخست وزیرشده تا امروز ۳۲ خردادماه ۱۳۲۵ باین‌سمت باقی وبرقرار میباشد.

خلاصی محبوسین

بعد از صدور دستخط تعیین رئیس‌الوزراء قبل از هرکار لازم بود محبوسین سید ضیاءالدین‌آزاد شوند. روز ۹ جوزا این کار خیر انجام‌گرفت. لازم بود ازبرجسته های آنها شاه تفقدکند.عده‌ای ازآنها را بحضوربردند واین تشریفات هم بعمل‌آمد، متظاهرین‌آنها به مجلس شورایملی رفتند و در صحن بهارستان با حضور جمعی از آزادیخواهان، نطق هائی برضد مسببین این حبس‌کردند. البته اسمی از انگلیس ها برده نشد، ولی از لحن بیانات آنها بخوبی برمی‌آمدکه طرف این اعتراضات کیست.

مسافرت ولیعهد باروپا

چنانکه در (صفحهٔ ۲۷۰ همین جلد) اشاره‌کرده‌ام، ولیعهدمحمد حسن میرزا روز ۱۳ جوزا، بعنوان معالجه از راه بغداد بسمت اروپا رهسپارشد. رئیس‌الوزراء بیانیه‌ای هم در این خصوص صادر نمود. اعم از حق یا باطل، چیزهائی در اطراف این مسافرت و تبانی و توطئهٔ حسن «جون[2] با سید ضیاءالدین» در افواه بود، چون سابقاً در این زمینه شرح لازم نوشته شده است دراینجا حاجتی بتکرار ندارم.

کابینهٔ‌قوام‌السلطنه وبیانیهٔ او

روز ۱۴ جوزا، قوام‌السلطنه کابینهٔ خودراکه اکثریت افرادآن مثل خودش از محبوسین سید ضیائی بودند بحضورسلطان احمد-شاه معرفی کرده وکابینه مشغول کار شد. رئیس‌الوزراء بیانیه‌ای در ۱۶ اینماه برای اعلام خط مشی‌کابینهٔ خود منتشر نمود. این بیانیه هیچ اشاره‌ای بواقعات سه ماههٔ گذشته ندارد و از هرحیث عادی است. معهذا دو موضوع تازه‌درآن هست‌که قدری بوی سیدضیاء را بمشام میرساند. یکی تقویت قوای‌نظامی

---

۱ - گل کشی - در زورخانه های قدیم رسم بود، ورزشکاران یك زورخانه از زورخانهٔ دیگر دعوت میکردند واین دعوت اکثر شبهاا تفاق می‌افتاد واین شب راگلریزان می‌گفتند. در این شب‌پیش‌کسوتها وسران ورزشکاران را هم بمناسبت‌دعوت میکردند.جوانها ونوچه‌های طرفین دراقسام بازی ورزشی هنرنمائی وشیرین‌کاریهائی میکردند.گاهی بداوطلبی دونفر از نوچه‌های طرفین‌کشتی دوستانه‌ای هم میکرفتند. این‌کشتی را بمناسبت خصمانه نبودن‌گل‌کشتی واین شب راگلریزان موسوم میکردند، زیرا ازباجهٔ طاق زورخانه بر سر دومبارزگل زیادی میریختندکه سطح زورخانه پرازگل میشد.

اقداماتی راکه دو حریف و دو رقیب در خفا و بقصد کارشکنی از هم معمول میدارند و خیلی خصمانه نیست بطوراستعاره‌گل‌کشتی اسم داده‌اند.

۲ - سلطان احمد شاه ولیعهد را «حسن جون» میخوانده است.

و تقدم مصارف قشونی برسایر مصارف ، و دیگری تجدیدنظر و اصلاح سهم مالک ورعیت است . موضوع اولی همیشه در این ۲۵ ساله طرف رعایت بوده ، اما دومی همان است که بعد از ۲۵ سال هنوز هم بجائی نرسیده و سبب هم مشکلی طرز عمل است . بیان این مدعی بخصوص این روزها توضیحی لازم داردکه از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم بایراد آن بپردازم .

افزایش سهمیهٔ رعیت یا توضیح زیادتر دریکی از موضوعات جلددوم

چنانکه درجلد دوم «شرح زندگانی من» تحت عنوان«یك نفرروس سرخ» صفحهٔ ۳۶۸ مختصراً تذکر داده‌ام ، درایران معاملهٔ مالك و رعیت معاملهٔ دو نفر شریك ، وشرکت آنها شرکت سرمایه و کار وکار ابزار و بهترین اسلوب برای جلوگیری از استثمار بیقاعده وغیر معتدل سرمایه از بازوست و تصور نمیکنم براصل این اساس ایرادی بتوان گرفت .

رعیت ایران مثل رعیت اروپا مزدور نیست که هرروزه براثر ترقی و تنزل قیمت زندگی که بناگزیر از ترقی وتنزل قیمت محصول زراعتی پدید می‌آید ، بین اوومالك در سر کمی و زیادی مزد وساعت کاراختلاف تولید و درنتیجه کارهای کشاورزی گرفتار اعتصاب و تعویق و تعطیل شود. بلکه درایران رعیت شریك مالك است وهریك از دوشریك ، اعم از ارزان یا گران ازعین محصول « بقدرالحصه» برخوردارند ، و چون محصولات زراعتی هم اکثر طرف حاجت خود رعیت است و سهم خود را از فرآورده‌های مزرعهٔ خود بخانه میبرد ، و حاجتی بفروش آن باادارهٔ مباشرت مالك ندارد ، از استفاده های نامشروعی که ممکن است در پاره‌ای از اوقات در خرید و فروش بارباب یا مباشر او اتفاق بیفتد ،کاملا مصون و محفوظ میباشد . در فروش تره بارهم که سهم رعیت زیادتر از مصرفش است ، چون ارباب هم مثل او زیادتر از مصرف شخصی سهم میبرد ، هر دو شریك محصول را ببازار میفرستند و حاصل قیمت را بعد از کسر کردن مصارف ، حمل و نقل ، بدون هیچ تعدی وتجاوزتسهیم میکنند. بقدری قواعداین شرکت وتسهیم محکم وتفتیش های دوجانبه درآن برقراراست ،که هیچیك از دوطرف ، ولو خیلی هم متعدی باشد ، نمیتواند حبه و دیناری برضرر طرف دیگر بسمت خود بکشاند .

وجود این شرکت بین مالك ورعیت ، محسنات مادی و معنوی زیادی دارد که قابل دقت است . یکی ازآنهاکه بازدیاد ثروت ملی هم کمك فراوانی میکند این است که رعیت چون با مالك در عین محصول شریك است و عمل هم که روح وجان زراعت است در دست اوست تابتواند در ازدیاد محصول سعی ومجاهدت میکند. بنا براین نتیجهٔ عملش زیادتر از مزدوری خواهد شد که شرکتی ، و بنابراین حقی ازمحصول نداشته و آنچه عمل میآورد بایدبمباشر مالك تسلیم نماید . رعیت ایران ، همین‌قدر که فهم عادی داشته باشد هیچوقت از بذر وکار نمی‌دزدد و در حفظ حاصل سر پا وآبیاری بموقع و جمع آوری دقیق منتهای جد و جهدرا بعمل میآورد یا بعبارت ساده‌تر ، درکاشت و داشت وبرداشت نظر بشرکتی که

درمحصول دارد هرگز خیانت و کوتاهی که موجب ضرروزیان خوداو هم‌هست روانمیدارد.

دیگری آزادی واستقلال فکری است که نفس همین ذینفعی و شرکت در افرادرعیت ایجاد ، وآنها را درکار و عمل خود ماهر و زبردست و با رویه کرده و اگر روزگار هم کمك نماید میتوانندازتصادفات استفاده نموده ، خودرا ازچهارچوب رعیتی بیرون بیاورند و در سلك خرده مالکین درآمده و حتی اگر با هوش وفعال باشند باینجا هم پابند ننموده خودرا در عداد مالکین عمده بشمارآورند .

کدخدا حسین که خربزه های پوست سبز که اخیراً درتهران و نواحی متداول‌شده باسم او معروف است ، دراوایل امر ، جز رعیتی که توانائی نگاه داشتن یك لنگه گاوهم نداشته‌است چیزی نبوده ، و دراواخرعمر ، یکی از ملاکهای حسابی ورامین بشمارمیآمد امثال او در ارباب رعیت های بلوکات تهران زیادندکه ازرعیتی ساده بملاکی رسیده‌اند.

دیگری مساعدت مالك برعیت است که در این شرکت خیلی قابل ملاحظه میباشد .
در ایران کیسهٔ مالك صندوق بانك کشاورزی رعایای اوست که در موارد آفت زدگی یا تصادفات خصوصی ، پشتیبان عمل و سرمایهٔ توکل آنهاست . مالکین هم دراین مساعدت با شریك خود ، جزهمان‌گرفتن زیر بال شریك ، و بالنتیجه برهم نخوردن نسق زراعت و اساس شرکت ، طمع و توقع دیگری ندارند . سهل است اگر بجسابهای زراعتی مالکین مراجعه کنند ، می‌بینندکه هرسال مبلغ معتنابهی از این مساعده هاکه بدواً بعنوان قرض شریك از شریك بوده است ، بعداً بواسطهٔ عدم توانائی مدیون عنوان «بسوز[۱]» پیدا کرده ، و مالك برای حفظ شرکت ، بنفع شریك خود ازآن صرف‌نظر نموده است .

ازهمه مهمتر ، این شرکت مالك ورعیت حاجت تقسیم اراضی بین خرده مالکین را که یکی از مسائل بزرگ کشاورزی اروپا بوده ، و هنوز هم راه حل حسابی برای آن فکر نشده است ازبین میبرد .

در اروپا ، بین‌کارگر کشاورزی وعملهٔ یك‌کارخانهٔ صنعتی وساختمانی فرقی نیست. هما نطورکه مهندس یك کارخانه ومهندس معمار یك ساختمان ، برای انجام اقسام کارهای خودعمله وکارگرانی بروزمزد میگیرند هما نطورمالك یا مباشر ومستأجر اوهم بقدرحاجت خود ، عمله هائی بدسترس خویس دارد که شام بشام ، یا هفته بهفته ، یا ماه بماه ، بآنها مزد میدهد وکارهای کشاورزی ملك و مزرعهٔ خود را بوسیلهٔ آنها انجام میکند . بنابراین عملهٔ کشاورزی حقاً دیگر حقی بعین محصول نداشته ، وباید لوازم معیشت خود را از دکان‌هائیکه مالك ساخته ، و دکاندارهائی درآن نشانده است خریداری و زندگی خودرا

---

۱ ـ اصلاح «بسوز» در دهات نبهره خیلی رایج است زیرا مالك که برای راه انداختن زراعت ملك خود، بی‌رعیت میگردد، نبهرگی ملك‌که بسبب کمی عرضه وزیادی تقاضای کارطبیعی خودرا صورت داده و رعیتهاگذشته از حقوق رعیتی زیادتر از معمول مبلغی مساعده و مبلغی هم مجانی میخواهند این وجه مجانی را «بسوز» میگویند ، ولی مساعده عنوان قرض را دارد که باید رعیت پس بدهد .

اداره کند. منتهی التفاتیکه مالك دربارهٔ این عمله بکند، ساختن سرپناهی است که در آن شب را بروز آورد که اگر در ناحیه‌ای دست و بازو زیادتر ازکار باشد. مالك برای همین سرپناه هم، روزانه کرایه‌ای مقرر داشته است که ازمزد او کسر میکند. برفرض که عملهٔ دهات با زوراعتصاب برمزدخود بتوانند بیفزایند مالك هم برقیمت اشیائی که به دکان‌دار برای فروش بکشاورزان میدهد، خواهد افزود. حاجت بذکر نیست که با این وضع کشاورزان هم مثل عملهٔ کارخانه «شکم‌تله مهمان خدا هستند[1] هرچه مزد بگیرندهمان است که درکاباره وقهوه خانه و دکان اغذیه فروشی مالك خرج کنند و هیچوقت خانه‌وزندگی و سرو سامانی ندارند. تا چه رسد بزن و فرزند.

مردم و دولت های اروپا، در مقابل این وضع ناهنجار، ناگزیر شدند فکرهائی برای بهبودی زندگانی کشاورزان بکنند یکی ازراههاخریداری ملك از مالکین وفروش آن بافراد رعیت است که از آن به تقسیم اراضی، بین کشاورزان تعبیر می‌شود. در هر کشوری از کشورهای زراعتی اروپا، بطرزخاصی آنرا عملی کرده‌اند. اتحادیهٔ کارگران کشاورزان و تأسیس صندوق تعاون و تشکیل شرکت تعاونی مصرف و تمام بند و بساطها، برای همین ناهنجاری زندگی عملهٔ کشاورزی است.

سروصدای این اصلاحات کشاورزی اروپا کم کم بروسیه هم رسید. ولی کشاورزان روسیه در آنوقت هم مثل امروز، ساده‌تر و مطیع تر از آن بودند که بتوانند در مقابل مالکین که اکثر از نجبا و عمال دولت بودند، کار مؤثری در بهبودی اوضاع خود پیش برند. تقسیم ارضی هم دراین کشور پهناور بواسطهٔ همان نفوذی که ملاکین دراموردولتی داشتند، پیشرفتی نکرده، و از مقام‌آرزو و مرام بعمل ونتیجه نرسید وکشاورزان روسیه ازکلیهٔ بهبودیهائی که درسایر جاها برای کشاورزان حاصل شده بود محروم ماندند، تا جنگهای بین‌الملل گذشته پیش آمد، و رژیم تزاری جای خودرا بکمونیسم سپرد.

یکی ازاسرار توفیق یافتن بالشویکها، به برهم زدن تزاریسم و رواج کمونیسم، همین اوضاع ناهنجار کشاورزان روسیه بود. بالشویکها در بدو امر مالکیت مالکین را ملغی کرده، و رعایای آنها را در اراضی مزروعی شان مالك شناختند، و بدست رعایا مالکین را از بین بردند، ولی، خودشان[2] عاقبت گرگ آنها شده، وتمام اراضی واملاك

---

[1] ـ شکم تله ـ در دهات اتفاق می‌افتدکه نوکررا بدون مواجب درمقابل خوراك وپوشاك استخدام میکنند. علت این بی‌مواجبی بیکارگی وبی‌کفایتی‌نوکر یا زیادی عرضه وکمی‌تقاضااست این طرز استخدام را شکم تله میگویند. «شکم تله مهمان خدا بودن» نظیر: «سرش از مازو بزرگتر نشدن» کنایه از پس اندازنداشتن وبی‌سرمایه واثاث وبطور خود رو زندگی کردن است.

[2] ـ
شنیدم گوسفندی را بزرگی ... رهانید ازدهان چنگ گرگی
شبانگه‌کارد برحلقش بمالید ... روان گوسفند از وی بنالید
که ازچنگال گرگم در ربودی ... چودیدم‌عاقبت، گرگم‌تو بودی

گلستان سعدی

را از تصرف آنهاخارج ، وکلیهٔ املاك را عمومی کرده، بنفع دولت درآن تصرف نمودند ، و برعایا هم مثل عملهٔ کارخانه ، بشرط کار روزانه ، کوپن لوازم زندگی دادند ، ومالکیت را ، که سابقاً بین چند صد هزار نفراشخاص متنفذ تقسیم شده بود ، بدولت ، یعنی مالك منحصر بفرد متنفذ و مستبد بزرگ ، انحصاردادند . یا بعبارت ساده ، ریسمانی راکه‌یك لای‌آن بدو دیوار نمیرسید دولا کردند ، که بهتر برسد !

ولی خوانندهٔ عزیز توجه دارد ، که این راه حل راه طبیعی نیست ، و اولین روزی که آتش وآهن حکومت مرکزی روسیه خمود پیدا کند ، مسألهٔ زمین مجدداً طرح خواهد شد ، و همانطور که این عامل مؤثر ترین عوامل سوق روسیه برژیم جدید بوده است ، همان طور هم بزرگترین مخمصهٔ آیندهٔ آن خواهد شد . زیرا ، مالکیت یك شخص ، ولو اینکه این شخص شخصیت قانونی ونمایندهٔ عموم افراد هم باشد ، درکل اراضی و املاك کلیهٔ کشور پهناوری مثل روسیه ، که قسمتی ازآن تمام اروپا را میتواند نان بدهد ، غیر طبیعی است .

از روسیه بگذریم . در سایر جاهای اروپا هم ، کـه توانسته اند بوسائل مختلفه خرده مالکیتی بوجود بیاورند ، و بمسألهٔ تقسیم اراضی سر و صورتی بدهند ، هنوز نتوانسته‌اند ملاکهای بزرگ را از بین ببرند . زیرا ، بشریکسان خلق نشده . یکی‌فعال ومقتصد و دور بین است ، و دیگری تنبل ومسرف وبی فکر . « سنة الله فی خلقه ولن تجد لسنة الله تبدیلا » بعضی از همانها ، که احیاناً ، درپاره ای از جاها ، که زمینی بین رعایا قسمت شده است ، سهم کمی از آن داشته اند ، براثرفعالیت ومیانه روی و دوربینی خود ، بعد ازچند سالی ، ملاك درست وحسابی شده ، وپاره ای ازآنها ، که در این تقسیم اراضی بقدر سایرین سهم برده‌اند ، بعلت تنبلی و اسراف و بیفکری ، مجبور شده اند ملك خود را برفیق کاری باهوش خود بفروشند . بنابراین ، ازاین تقسیم اراضی هم مقصود اساسی حاصل نمیشود ، واگر بخواهند واقعاً مالکیت کلی را از میان بردارند ، باید حد نصابی برای مالکیت قائل شوند ، وهرچند سال یك مرتبه ، بتجدید تقسیم پرداخته ، وبالنتیجه، تنبلی واسراف وبی فکری را درکشاورزان ترویج کنند ، وضرر این موضوع هم به ثروت ملی چیزی است که حاجت باقامهٔ دلیل ندارد .

اما ایران ، از دولت همین شرکت بین مالك و رعیت ، و روابطی که بین طرفین معامله طبعاً برقرار است ، از کلیهٔ این زحمات در پناه ، و برای ایجاد خرده مالك ، بتقسیم اراضی وتحمل زحمات و افراط و تفریط های حاصله از آن هیچ حاجت ندارد . زیرا ، در این کشور هررعیتی برای خود یك نیمه مالك ، و از تمام مزایای مالکیت ، بدون اینکه قیمتی برای ملك پرداخته ، یا برای نگاهداری آن خرج وزحمتی داشته‌باشد برخوردار است . موضوع حداکثراستفادهٔ از زمین ، و بالنتیجه افزایش ثروت ملی ، هم که اُس اساس تولید فکر تقسیم اراضی است ، وهنوز در اروپا هم فکر اساسی برای آن نتوانسته‌اند بکنند ، درسایهٔ همین شرکت ، خود بخود تأمین است .

ولی ، دراینجا یك موضوع دیگری هم هست ، و آن تسهیم بین مالك و رعیت است که بعضی قسمت رعیت را دراین تسهیم کم میدانند ، ومیخواهند بگویند اصول پنج گانهٔ ، آب و زمین، بازو و مصالح الاملاك (گاو وکار ابزار) وبذر ، که ملاك این تسهیم است، ملاك عادلانه ای نیست . ازخوانندهٔ عزیزاجازه میخواهم ، در زین زمینه هم قدری بتشریح پردازم .

امروز ، این اصول پنج‌گانه ، در اکثریت قریب باتفاق املاك این کشور ، طرف رعایت نیست . بلکه ، در هر ولایت ، حتی در هر بلوك و بخش یك ولایت ، طرز خاصی جانشین آن شده است ، که غیر از طرز بلوك و ولایت همجوار آنست . این اختلاف از راه حاصل‌خیزی ونبهرگی زمین ، و نزدیکی ودوری آن ببازار فروش محصول ، وکمی‌و زیادی بازو و لوازم رعیتی‌است . زمین ورامین‌حاصل‌خیز است ، وکلیهٔ محصول ، بخصوص صیفی وتره‌بار وافرآن ، در بازار تهران . خوب‌فروش میرود . براثر همین‌حاصلخیزی، اراضی ورامین هم آبادتر از سایر بلوکات ، و بنابراین ، داوطلب رعیتی آنجا هم کم است . فشافویه ، ازحیث مزایا . از ورامین یك درجه عقب‌تر ، ولی بهتر از شهریار و ساوجبلاغ است .

بنابراین ، در ورامین بذر را رعیت از سهم خود میکارد . و با مالك تنصیف‌میکند، درکوهپایه مالك حاضراست بذر را از سهم خود بکارد ، و سه سهم از پنج سهم را برعیت بدهد ، ولی رعیت گیر نمی‌آورد . و املاك‌آن ، بواسطهٔ همین‌کم بازوئی ، خیلی نابرومند است . در فشافویه بذر از سهم‌رعیت کاشته‌میشود ، و بهرهٔ مالکانه‌صدی‌چهل وسه است .در بلوك غار بذررا رعیت میکارد ، و دو سهم از پنج سهم را بمالك میدهد ، و در شهریار و ساوجبلاغ بذر را ، قبل از قسمت ، ازمیان برمیدارند ، وحاصل را تنصیف میکنند .

تفاوتهای جزئی دیگری هم ، درمخارج سرخرمن و حمل کاه و دان بانبارمالك ، در این بین‌ها هست . مثلا در ساوجبلاغ ؛کاه ودان مالك را رعیت باید بانبار او ببرد ، وده نیم از سهم خود را هم ، بعنوان ضابطانه ، بمباشر مالك بدهد و مزد ومخارج‌خرمن-پائی با رعیت است . ولی درورامین ، مالك‌کاه و دان خود را خود بانبار میبرد ومخارج خرمن پائی را از میان میدهند . درفشافویه ، بردن‌کاه و دان مالك برعهدهٔ خودش‌است، ولی خرج خرمن و خرمن پائی غیر از جمع کنی که از میان میدهند با رعیت است .

باوجود اینکه ورامین‌وصل بدوبلوك غاروفشافویه است ، هیچوقت نشنیده‌ایم که یکی ازرعایای ورامین ، برای اینکه حق ارباب دراین‌بلوك ازبلوك فشافویه وغار زیادتراست، از بلوك خود بدو بلوك مجاور مهاجرت‌کند . وهمچنین ، عکس قضیه هم هیچ وقت اتفاق نمی‌افتد ، زیرا مزایا و منقصتهای سه‌بخش با هم سنجیده شده وتعادل برقرار شده است .

چنانکه ملاحظه میفرمائید ، اگرچه ریشهٔ این تسهیم همان اصول پنجگانه است ، زیرا ، آب و ملك یك طرف ، و مصالح الاملاك و بازو یك طرف ، و اصل تنصیف بین سرمایه وکار تقریباً همه‌جا برقرار است . ولی باز هم قانون تخلف ناپذیرعرضه و تقاضا

در اینجا هم وارد شده ، و درهر بلوکی‌تفاوتهائی ، با همسایه‌ها ، ایجاد کرده است. اگر بسایر ولایات هم مراجعه شود ، همین ریشهٔ اصول پنج گانه و همین اختلافات مشاهده خواهد شد . مثلا درهمدان ، رعیت از باغچه‌های وسیع‌جنب خانهٔ خود ، که درآن‌درخت عمل میآورد ، و یونجه میکارد ، دخل بمالك نمیدهد ، ولی در مقابل ، سنگی که برای سنگ بست قنات مالك لازم است ، رعیت باید مجانی سرکار ببرد ، و کاه و دان مالك را بانبار نقل نماید . بعلاوه ، هرجفت‌گاوی ، سالیانه ، مقداری روغن و نان و پول و بوته ومرغ و تخم‌مرغ وعملهٔ بیگار بایدبمالك بدهد[1]. درآذربایجان، بهرهٔ مالکانه ازآبی‌ثلث، و از دیمی دوتای از نه تا ، و اگر زمین دیمکاری بدهکده دور باشد ، یك خمس ، ومرغ ونان وخرد وریز دیگرهم درکارهست . ولی درکرمان ، نظر بمخارج زیاد قنوات‌که بر عهدهٔ مالك است ، حقوق مالکانه دو ثلث ، وحقوق رعیت یك ثلث است .

خوانندهٔ عزیز توجه دارد ،که در همه جا عرضه و تقاضا و مناسبات محلی باغچه‌ـ هائی در اصول پنج گانه رفته ، و آنرا بصورت دیگری در آورده ، و اصل کلی تراضی طرفین ، که تکیهٔ آن بر عرضه و تقاضاست، جانشین اصول پنج‌گانه شده است ، وبقدری عرضه و تقاضا دراین تراضی مداخله دارد ، که زیادی وکمی مزدی‌که به سایرشعب کارها داده میشود ، نیز ، در معاملهٔ بین مالك و رعیت هر محل ، مداخلهٔ کلی پیدا میکند .

مثلا در دورهٔ مرحوم پهلوی ، که مزد زیاد تری بعمله راه سازی داده میشد ، مالکین مجبور شده بودند ،گذشته از حقوق رعیتی معمولی بلوك ، رعایت های دیگری هم از رعیت های خود بکنند . والا ، مؤمن کار زراعت را سرمیداد ، و دنبال عملگی می رفت . اینکه در بلوك غار ، با وجود قرب جوار بتهران ، ونزدیکی ببازار فروش ، سهم رعیت بیشتر از فشافویه تعیین شده است ، بجهت جلوگیری از عملگی رعایا در شهر است، که ازنزدیکی بشهر ، و سهولت یافتن کار روز مزد ، استفاده نکرده ، رعیتی را سرندهند و برای مزدوری کار زراعت بلوك را مختل نکنند . والا هیچ سببی ندارد که رعایای این بلوك سه سهم از پنج سهم حق ببرند ، و رعایای فشافویه پنجاه و هفت از صد ، و از تمام این مقدمات ، نتیجه این میشودکه قانون عمومی وتخلف ناپذیر عرضه وتقاضا دراین کار هم وارد شده ، ودراصول پنج گانهٔ تسهیم ، تغییراتی پدید آورده است ،که تقریباً آن اصول

---

۱ ــ خان ده ، البته مرغ و گاو و گوسفند نمیتواند نگاهدارد و هم چنین نوکر خان نمیتواند دنبال بوته‌کنی برود. خانهٔ خان بنائی لازم دارد وحاجت بعمله دارد. از طرف دیگر، رعیت هم‌که ازمرغ وگاو وگوسفند داری ، جوجه ، روغن و تخم مرغ بعمل آورده محلی برای فروش مازاد خود لازم دارد واوقات بیکاری داردکه باید بعملگی برود . صرفهٔ طرفین اقتضادارد که خان مقداری ازسهم خود را برعیت واگذارد ودر مقابل سایرحوائج خود را برآورد . عمله بیگاری‌که شنیده‌اید ، مالکین ازرعایا میگرفتند ازاین راه بوده است والاکسی مجاناً برای‌خان ده عملگی نمی‌کرده وامروزهم دردهات همدان عین این رویه معمول است و اگر هم منسوخ شده باشد ، برتعداد ومبلغ و وزن ، تخم مرغ و جوجه و پول روغن افزوده اند ، زیرا این بیگاری بلاعوض نبوده است .

را تااندازه‌ای منسوخ کرده است.

در دنیا همه چیز، حتی صحبت عادی مردم هم، تابع مد است، و مد هم، جز انتشار و ترویج، هیچ اصل عقلی و نقلی ندارد. مد لباس را خیاطها و پارچه فروشها ایجاد میکنند، تا مردم توانا لباس صحیح وسالمی را، که ازسالهای قبل دارند، نتوانند بپوشند، و ناچار شوند لباس بمد سال نو تدارك کرده، و آنها صرفه از کار و کسب خود ببرند، ضمناً لباسهای نیمدارهم گیرزیردستان بیاید.

وقتیکه من باروپا رفتم، یخهٔ جلیقه ها برگردان داشت وبرگردان آن باندازهٔدو انگشت و وصل به یخهٔ آهاری پیراهن بود، بطوری که جزگره کرات ازمیان برگردان دوانگشتی جلیقه چیزی ازپیراهن نمودارنبود. درپنج سال اقامت من هرسال یخهٔ جلیقه بازتر، و برگردان آن بزرگتر شد، تا سالیکه بایران برمیگشتم، برگردان های جلیقه به پهنای یك نصفه سپر، و تقریباً سرتاسر جلو سینهٔ جلیقه ها باز شده بود. از سال ششم مجدداً به تنگ کردن یخه ها و کوچك کردن برگردانها پرداختندومن درست مواظب این کار هستم، درمدت این چهل ساله دوسه بار این تنگ وگشاد و بزرگ وکوچکی و بود نبود دربرگردان جلیقه ها صورت گرفته است. در جزئیات یخهٔ کت و پالتو، و تنگی و گشادی وبلندی وکوتاهی پاچه‌های شلوار هم همین افراط و تفریط ها را معمول میدارند و مردم هم بدون هیچ دلیل عقلی تبعیت میکنند[1].

چرچیل رئیس‌الوزراء انگلیس یکی از سه نفر قهرمان جنگ جهانی اخیر میگفته است: «یکنفر جنتلمن هیچوقت راضی نمیشود که دکمهٔ پائین جلیقه‌اش بسته‌باشد» در صورتیکه این دکمه با اولین دکمهٔ شلوار که‌گذشته ازجنتلمن‌ها افراد عادی حتی عمله‌ها هم راضی بباز بودنش نیستند فاصلهٔ نمایانی ندارد و باز بودن یا بسته ماندن دکمهٔ آخر جلیقه نباید با جنتلمنی که ازغریزه های باطنی است، رابطه‌ای داشته باشد. مقصود این سیاستمدار از ایراد این بیان اینست که میخواهد بگوید جنتلمن هیچوقت نباید درمواظبت و اجرای مدکوتاه بیاید.

بعضی مدها است که وقتی ازبین میرود سخافت و حتی قبح آن ظاهر میشوداز‌جمله بازی یویو که بایران نیز سرایت کرده، و نزد جوانهای ما هم مد شده بود. در اروپا این بازی بچگانه بقدری عمومیت داشت که تمام مردم، حتی رجال بزرك کشورها هم خود را باین بازیچه مشغول میداشتند. مرحوم محمدعلی فروغی نمایندهٔ اول ایران درجامعهٔ ملل که یك چند هم رئیس جامعه بود، میگفت روزی جلسهٔ عمومی کنفرانس که برهم‌خورد

---

۱ ـ برگردان پای شلوار ازمدهای ناراحت است که چیزی جزمخزن گرد وخاك وریگ آشغال‌کوچه وخیابان و باغچه چیزی نیست وهیچ فایده ندارد، ولی چون فرسودگی شلوار را زودتر ظاهر میکند خیاطهاآنرا محفوظ داشته وعوضش نمیکنند. شما هم با اینکه از وجودآن درعذابید، اگرخیاطی اشتباها شما را ازاین منبع کثافت خلاص کرده باشد از اوحکماً مؤاخذه میکنید.

وهمگی برای تنفس بیرون آمدیم من ونمایندهٔ یکی از دول بزرگ با هم اتفاق افتادیم. این مرد محترم که یکی ازرجال معروف دنیا بود، بمجرد خروج ازمجلس، دست بجیب برده یویوی خود را بیرون آورد و باکمال عجله بند آنرا بدست کرده و مشغول شد. در ضمن بمن میگفت «آقای رئیس شما از این بکار نمی‌بندید؟ چیز خوبی است، هم تفریح دارد و هم بند دست را محکم میکند.»

در صحبت های عادی هم که نقل مجالس میشود، همین مد که جز انتشار از طرف ذینفعها اصل و ریشه‌ای ندارد در جریان است. یك چند مد شده بود که ایران کم باران وبالنتیجه کم رودخانه وکم چشمه سار را کشور کشاورزی معرفی کنند! حتی، مردمان فکور عاقل هم همه جا میگفتند این کشور نباید دنبال صنعت برود «ما باید همان کار را بکنیم که بابا هامان میکرده وچله میرشته وقبامان میکرده‌اند[1].» مد شدن این صحبت در محافل، از شاهکارهای انتشاری آنهائی بود که نمیخواستند در ایران صنعت رواج بگیرد، و از رواج بازار تجارت آنها کاسته شود. منتها آن روز ها رضا شاه پهلوی بر این کشور حکومت میکرد و دیکتاتوری او مجالی باینکه از این انتشار نتیجه بگیرند نمیداد.

این روزها هم مد شده‌است که همه بگویند حال زارع وکشاورز درایران بداست. شاید حال کشاورزان درفرانسه وانگلیس بهتر از ایران باشد، زیرا افراد اهالی کلنی‌های این دو کشور لوت و عور میگردند تا حال افراد فرانسه و انگلیس خوب و خوش باشد. حال مالك وتاجروکاسب وپیشه‌ور وعملهٔ این دو کشورهم بهتراز این اصناف در کشورماست من هیچوقت با زارع اروپائی سروکارنداشته‌ام که ازاعماق زندگانی آنها خوانندهٔ عزیز را مسبوق ومقایسه‌ای بین آنها وکشاورزان خودمان برقرار کنم ولی در سال ۱۹۰۷ که بپاریس رفتم، درکمدی فرانسه نمایشی باسم بلانشت میدادند که درآن زندگی یك زارع را بخوبی تشریح میکرد. من ازاین نمایش حکم میکنم که زندگی رعیتی کشاورزان اروپا هم مانند زندگی کشاورزی ماست.

کشاورزان ایران عادت ندارند که مثل کشاورز اروپا وروزهای یکشنبه، درروزهای جمعه لباس نوتری بپوشند. ولی لباس کرباسی هر روزشان، مسلماً تمیزتر از لباس کشاورز اروپاست، من پیراهنی بر تن پدر بلانشت قهرمان نمایش فوق‌الذکر دیده‌ام که قسمت داخل دوآستین آن که با تن تماس داشت ازچرکی مانندجلقاب های بیست سال قبل آشپزهای مردانهٔ خودمان و پیدا بود که از روزی که به تن کرده‌است رنگ صابون ندیده غذایش جز نان و اندکی پنیر که با نهایت صرفه با چاقوی جیب خود، از یك نان پف کرده‌ای ببزرگی یك غربال میبرید، وصرف میکردچیزی نبود. اطاقش با اینکه قهوه‌خانه

---

۱ ـ کاری بکن، بابات میکرد. چله میریشت، قبات میکرد

این شعر در دهات عراق (اراك) در تعبیر باشخاصیکه بلند پروازی دارند و میخواهند از ذی پدری خارج شوند متداول است.

قصبه وقطعهٔ آبرومند خانه بوددود زده وپرازگرد وخاك ولباس زنش هم مثل لباس‌خودش بی ترتیب و ناتمیز بود. بی‌خبرها بمن ایراد نکنند. که چرا من تآتر چهل سال قبل فرانسه را برای زندگی کشاورزی امروزآن کشور مأخذ قرار میدهم. تآتر در اروپا جز بهم‌انداختن زندگی حقیقی وطبیعی چیزی‌نیست وازهرچیز بهترزندگی عمومی یك کشور را نشان میدهد واغراق شاعرانه درآن‌راهی ندارد وچهل سال هم برای تغییر ندادن زندگی کشاورزی، چیز زیادی نیست.

کشاورزان روسیه را نه من ونه شما ونه هیچکس ندیده، نمیدانم حال آنها چطور است وبا کارد وچنگال سینهٔ جوجه میخورند، هرروز حمام میکنند؟ یا غذای آنها نان سیاه کپك زده، آنهم «پااوچردوم» به نوبت و بوسیلهٔ دنبال گرفتن جلو باجه‌های خواربارعمومی است؟ یا ضریب وجریبانهٔ زمین آنهارا بقدری سنگین بسته‌اند که همیشه بایدگرسنه وبرهنه وبی کفش روی یخ راه بروند؟

ازاینکه هیچ سیاحی را نمیگذارند وارد کشورشان شود، ومواظب مسافرین‌هم‌هستند که درحین عبور هم با هیچکس تماس پیدا نکنند، میتوان حدس زد که زندگی فلاکت‌بار کشاورزان این کشور ازچه قرار است.

درهرحال بعقیدهٔ من بایدحال طبقهٔ کشاورزایران را با سایرطبقات مماثل آن‌سنجید آنوقت است که میتوان حکم قطعی برچگونگی احوال این طبقه صادر کرد. طبقهٔ مماثل کشاورزی عملهٔ مزدور است، که مسلماً حال‌کشاورزان ازحال‌آنها خیلی بهتراست. ولی چه باید‌کرد؟ مدشده‌است که بگویندحال کشاورزان بداست! من دراینجا نمیخواهم وارد اصل و ریشهٔ این مد بشوم وثابت‌کنم که آنها که این انتشار را میدهند چه مقاصدی دارند و این دلسوزی بحال این طبقه از کجا آب میخورد وچون مطلب خیلی واضح و روشن و سیاست همجواری درآن پیدا ونمایان است ازقلم فرسائی دراطراف آن فعلاصرفنظرمیکنم درآتیه موقع بدستم خواهد آمدکه راجع باین سیاست بسط مقال بدهم.

با وجود این، دراینجا ازیك سنجش ناگزیرم و آن اینست‌که ببینم نسبت درآمد مالك از سرمایهٔ خود چیست؟ هیچ مالك زرنگی دراین کشور یافت نمیشود که بتواند از سرمایه‌ای‌که برای خرید ملك ونگاهداری آن بکار میاندازد، بعداز وضع مصارف بهره‌برداری، بیش از صدی شش و هفت عاید کند درصورتی‌که فرع پول در بانکها و مؤسسات دولتی ما صدی دوازده است که اگر بدقت حساب‌کنیم و متفرعات آنرا بقلم بیاوریم سر بصدی پانزده میزند. درسایر شعب زندگی هم‌که وارد شویم تمام کارهای سرمایه داری، مسلماً بیش از مالکیت فائده عاید میکند[1]

---

۱ ـ یکنفر رعیت با یك گاو ویك الاغ‌که پانصد تومان قیمت داشته و درحقیقت سرمایهٔ اوست، بطور متوسط درهرسال یکخروار وپنجاه من بذر میکارد. فرض‌کنیم‌که این کشاورز در فشافویه است سالی‌دوازده الی پانزده خروارحاصل‌عمل اوست‌که بطورمتوسط‌سالی سیزده خروار

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

ازیك طرف باد ببوق آبادی املاك کردن و ازطرف دیگر ، از بهرهٔ مالك کاستن ، و دست و دل اورا سرد کردن ، جز خرابی املاك و کاسته شدن ثروت ملی فایده‌ای ندارد وعیناً بدان ماندکه برای تندکردن گردش ماشین بخار ، از زغال ماشین ام‌الاسباب بکاهند و بچرخ های آن روغن بزنند .

برفرض ، شما برضرر مالك ، سهم رعیت را افزودید و دستهٔ حاضرمالکین را فدای حاضرین ازکشاورزان نمودید وتوانستید این حکم را درتمام کشور باجرا هم برسانید . مسلماً درآینده نمیتوانیدجلوعرضه وتقاضا را بگیرید. زیادی دست‌درکشاورزی خودموجب برهم خوردن هر قراری است‌که امروز بزور برمالك تحمیل میکنید منتهاکاری‌که صورت میدهید ایجاد بازار سیاه ، یا رواج طرزمزدوری درکشاورزی است‌که اگر خدای نکرده مالکین دومی را اختیار کنند ، باعث مخمصه زیادونکس محصولات زراعتی درکشورخواهد شد . شماکه با تمام قوای شهربانی وشهرداری ومحاکم صلح خود ، از عهدهٔ چند تا لات چاك دوره‌گرد و دکاندارهای‌شهری برنمی‌آئید، ونمیتوانید سر نرخهائی‌که اعلان میکنند بایستید ، وآنرا مجری دارید ، وهنوزمرکب صورت نرخ شما خشك نشده ، مجبور می شوید نقض آنرا اعلام کنید . یقین بدانید دراینکارهم هیچ جا را نمی گیرید ، وجز ایجاد بازار سیاه درکشاورزی ، یااختلال امرزراعت وافزایش مزد ، درسایرشعب‌کار، کاری‌صورت

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

وپنجاه من میشود . پنج خرواروپنجاه من ، بهرهٔ مالکانه ، یك خروار و پنجاه من بذر از آن خارج میشود . پس شش خروارکه پنج خروارآن گندم ویك خروار جو است عایدی غله دارد . فرض‌کنیم که این‌کشاورز پنج سرعائله اش باشد . چهار خروار گندم برای نان این عائله کافی است .

یك خروارجوش را هم برای علوفه گاو وخرش منظور می‌کنیم باین حساب یك خروار گندم زیادی داردکه یکصد وپنجاه تومان می ارزد . ده خروارهم کاه دارد . هفت خروار برای گاو وخرش منظورمی‌کنیم، سه‌خروارهم‌کاه مازاددارد‌که‌آنهم پنجاه تومان می ارزد وپنج خروار وپنجاه من یونجه داردکه نصف آنرا برای‌گاووخرش منظورمی‌کنیم ، نصف دیگرش چهل‌تومان می ارزد .

سالی‌سیصد تومان هم بطورمتوسط از هندوانه وخربزه عایدی داردکه عایدی نقدی اوسر بپانصد وچهل تومان میزندکه درحدود روزی پانزده ریال میشود. این مبلغ برای مخارج‌نقدی ازقبیل قند وچای وگاهی‌گوشت ولباس‌کاملاکافی است ،گرچه منهم جزازحبوبات‌کاری وباغداری وگوسفند داری او هیچ برآوردی دراین محاسبه ننموده ام . حبوبات را برای خوراك وباغ را برای میوه وگوسفند وگاورا برای شیروماست ودوغ وروغنش گذاشتم . من تصورنمیکنم مردمان متوسط شهری ، زندگی باین خوبی و مرفهی بتوانند داشته باشند .

درخانه وقلعهٔ مالك هم مسکن دارد ، از حیث خانه هم دررفاه است . باغداری فشافویه وبخصوص شهریارکه‌هزارذرع زمین باآبرا سالی یکقران الی سه قران وشاید بیشتر بمالك میدهد گنجی است بی بدل وباغدارهای پنجاه شصت هزارتومان ثروت هم بین آنها پیدا میشود که هر یك برای خود اربابی هستند .

نمیدهید. اگرراست میگوئید، وواقعاً دلتان برای کشاورزان میسوزد، شرمأمورین دولتی را ازسرآنها بکنید[۱].

خوانندهٔ عزیز تصورنفرمایند، که من ملاکم، وبرای جلوگیری از ضرر خود، در اطراف این موضوع، قلم فرسائی میکنم. خیر! من آنچه ملك از پدرم بمیراث داشتم همه را از دست داده ام. نصف آن، چنانکه در سابق اشاره کرده ام، با خانهٔ موروثی در قرضی، که برای خدمت بدولت گریبان گیرم شده بود، ازکفم رفت، و باقی آن را هم، در بیست سالهٔ دورهٔ پهلوی، بواسطهٔ کمی و کوتاهی اشل حقوق و زیادی مخارج، چنانکه شاید در آینده از آن ذکری بکنم، از دست داده ام. امروز از آنچه آسمان بر آن سایه افکند، جز یك خانه در شمیران، ملك ومستغلی ندارم، وخوب میدانم، که آن‌ها که میخواهند، از این انتشارات و برهم زدن روابط طبیعی بین رعیت و مالك، و باگل آب کردن بین آنها، ماهی وجاهت وریاست و وزارت ورهبری بگیرند. از این نوشتهٔ من، خیلی عصبانی خواهند شد. من باکی ندارم! برفرض اینکه مرا (مرا هم) مرتجع

---

۱ ــ امروزسه شنبهٔ سیزدهم اردیبهشت ۱۳۲۸ درعلی آباد جنب دهن آباد ملکی آقایان پیرنیاکه من دراین دو ده مستاجرم آمده ام، نزدیك ظهر خبرآوردند دو نفر ژاندارم بخانهٔ کدخدا نظر، کدخدای ده آمده اند. بعد ازنهار دیدم کدخدا دوسه تا ورقه در دست وارد شد. گفت من که سواد ندارم، به بینید این کاغذ که ژاندارمها آورده‌اند چیست. مثل این است که خودشان هم سواد ندارندکه بدانند مأمورچه کاری هستند. کاغذ ها راگرفتم. یکی شکایت‌نامه‌ای بودکه شاکی پولی بکسی داده، حال که پس میخواهد باو پس نمیدهند. طرف شکایتش حسین عطار است. کدخدا گفت، اصلا در این ده عطار ندارم که حسین باشد یا حسن. دیگری دو احضاریه بود که عبدالرضا پسر غلامعلی را از تهران احضار کرده بودند، کدخدا گفت اصلا چنین اسمی دراین ده نیست. ملاحظه فرمائید برای دو تا احضاریه آنهم بغلط دو نفر ژاندارم بخانهٔ کدخدا وارد می شوند، نهار وچای میخورند، اسبهاشان کاه و یونجه میخورند و بالاخره برای چه، برای هیچ!

درفشافویه البته علی آباد دوسه تا است. ممکن‌است درعلی آباددیگر، این اسامی وجود داشته باشد ولی دونفرژاندارم برای یك احضاریه چه معنی دارد، وانگاه بمجرد ورود همانطور سواره بپرسند چنین شخصی دراین ده هست یا نه وهمین که ملتفت شدند که چنین شخصی اینجا نیست، فوراً باید بروند. ولی آقایان هیچوقت در بدو ورود از مأموریت خود حرفی نمیزنند. چرا؟ برای اینکه اگرفوراً مأموریت خود رابگویند طرف فوراً وسیلهٔ رفتن آنهارا فراهم‌میکند وازسورچرانی بازمیمانند وبسا ممکن است که اصلا مثل مانحن فیه عوضی آمده باشند.

این است که هیچوقت ازمأموریت خوددر بدو ورود چیزی نمیگویند. همینکه خودشان‌و مالشان سیر شدند، آنوقت است که نوبت ایراد مأموریت میرسد. خدا نکند درست آمده باشند، اگرچنین فاجعه‌ای رخ بدهد، بدبخت صاحبخانه را نصف العمرمیکنند وبا اینهمه، با دوسه و حتی‌ده تومان که ازصاحب‌خانه میگیرندکاررا ناقص گذاشته میروند ودرپادگان پست ونزد رئیس خود یك مشت دروغ وراست بهم میبافندکه برای دفعهٔ بعد وبعدترهم راهی باز گذاشته باشند. اگرراست میگوئید ودلتان بحال طبقهٔ زارع میسوزد، شراین ژاندارمها را ازسرآنها بکنید.

بخوانند ، تشویشی بخاطرراه نمیدهم ، « من آرد خود را بیخته وآرد بیزرا آویخته‌ام . »
وآنچه بعقیدهٔ خود با خیرعامه وجامعه مناسب میدانم مینویسم ، ولو اینکه ، جمع کثیری
حتی رؤسا ، و وزراء ، را ازآن خوش نیاید ، ومثل آن مؤمن گیلك ، درروزنامه هم بمن
حمله کنند .

در مرام دمکراسی امروزه ، تقسیم مجانی خالصجات بین رعایا هم یکی دیگر از
مرام های نافع قلم رفته است . در صورتی که ، اینکار هم مقصود اساسی ، یعنی ایجاد
خورده مالك ، را تأمین نمیکند . زیرا ، این خالصجات ، جز در تهران ، بقدری کم و
نا چیزاست ، که شاید هزار یك املاك اربابی هم نشود . از طرف دیگر ، معلوم نیست که
رعایای این دهات چه مزیتی برسایرین دارند ، که باید بی هیچ رنج و زحمت ، و بدون
هیچ منطق و جهت ، مالك ملکی که ، شاید فقط یکسال بیشتر در آن زراعت نکرده‌اند ،
بشوند . این عمل ، جز ضرر دولت و استفادهٔ جمعی غیر مستحق که شاید اکثر آنها به
شیادی وحقه بازی و رشوه دادن بمأمورین معلوم الحال امروزهٔ دولت ، خود را رعیت
این دهات قلمداد کنند ، فایده‌ای ندارد ، وچون چیز مهمی نیست ، بیش از این در خور
قلم فرسائی نمیباشد . ولی ، چون این اخذ بغیر حق و اعطای بغیر مستحق کاری بیهوده
و نتیجه ای هم که از آن منظوراست عملی نمیکند ، اینست که میگویم : بهتر این است ،
که این املاك را ، درمقابل قیمت وباقساط ، برعایا واگذارند . آنهم نه پیش از تصویب
مجلس .

بعقیدهٔ من ، بهترین فکری که ، برای بهبودی حال رعایا ، میتوان کرد این است ،
که همان ده یك عایدی خالص مالك را ، که سابق بعنوان مالیات میگرفتند ، حالیه هم
بگیرند ، و آنرا صرف بهداشت و تعلیم و تربیت کشاورزان کنند . مواجب دکترها و
آموزگاران را دولت بدهد ، وقیمت دوا ولوازم تعلیم وتربیت را از این ده یك بپردازند ،
و در این مصارف ، فقط نظارت مالك و نمایندهٔ انتخابی رعیت ها را مداخله بدهند ، واز
تماس مأمورین دولت وجوجه رهبرها ، باکشاورزان ، جداً جلوگیری کنند . ولی شرطش
این است که آقایان دکترها وآموزگاران هم دلشان رحم آمده ، دل از پای تخت برکنند
و در دهات مشغول نجات طبقهٔ زحمت کش کشور ، از بیماری وجهل ، بشوند . ولی کجا؟
تا دمکراسی راه پیشوائی و رهبری وریاست و وزارت را برای آنها باز گذاشته است ،
همه میخواهند وزیر و وکیل و رئیس و رهبر و پیشوا باشند . هیچیك باقامت در دهات
راضی نخواهند شد ، وهمگی ده نشینی را برای همکار ، و « مرك را برای همسایه ، حق
خواهند دانست [1] . » باز هم در این شهر در هرکوچه ومعبری چندین تابلوی مطب دکتر
خواهیم دید ، که همه از بیکاری مگس میگیرند ، واحیاناً مریض میتراشند ، و روزنامه‌ها

---

۱ ــ ازمثل معروف : « مرگ حق است ولی برای همسایه . » اقتباس شده است . معنی
آن معلوم ومورد استعمالش جائی است که کسی اصل مسلمی راکه اجرای‌آن زحمتی دارد نسبت
بخود رعایت نکند ودیگران را باجرای آن وادار نماید .

را از اعلان ساعت مطب خود پر میکنند . آموزگاران هم ، اگر یك محل بلا متصدی در مرکز پیدا شود ، برسر آن برمغز هم میکوبند .

بارى ، سخن از بيانيه وچگونگی تشکیل کابینهٔ قوام السلطنه بود.

بعد از معترضه

از اینکه اکثریت اعضای کابینه ، مانند محتشم السلطنه و ممتاز۔الدوله و مستشار الدوله و مشارالسلطنه ، از محبوسین هستند ، معلوم است که میخواهند کارهای کودتا را تکذیب کنند ، و عملیات این نود و دو روزه را عملا بد بشمارند . دراین صورت ، نباید سردارسپه را ، که ام الاسباب این اوضاع بوده است ، در این کابینه باقی گذاشته باشند . درصورتیکه ، باز هم می بینیم او کماکان وزیر جنگ است ، و هیچ کس جزئی ایرادی هم براین وضع نمیگیرد. حتی ، آزادیخواهان دو۔آتشه ومحبوسین سیدضیاء الدین هم، چون جدیت او رادرفراهم کردن وسائل پیشرفت ارتش دیده اند ، همگی معتقدند ، که باید این شخص وزیرجنگ باشد ، تا بکارهای قشونی این کشورسروسامانی بدهد ، وامنیت را درکشور برقرار کند .

نیظا موالعولما ایستمیرخ

خانوادهٔ دیبای امروز ، یکی از دودمانهای معروف تبریز، ونظام۔العلما رئیس این خانواده ، خود و پدرش طرف توجه ولیعهد ها و شاهان دورهٔ استبداد ، و افراد ایندوده در ، دورهٔ ولیعهدی مظفرالدین شاه ، از اشخاص مبرز دربار ولیعهدی ، و بعضی از آنها ، مانندساعد الملك وعلاء الملك و ناظم الدوله ، درسلطنت ناصرالدين شاه هم بمقام سفارت و ایالت و وزارت رسیده بودند ، و نظام العلما های رئیس خانواده ، درلباس اهل علم ، از اشخاص عاقل و سیاستمدار ومردم دار بشمار می آمده ، در حقیقت ، ترقی این خاندان مرهون وجههٔ آنها بوده است .

در دورهٔ مجلس و مشروطهٔ اول ، وآن انجمن بازیها ، که خوانندهٔ عزیز از جلد دوم « شرح زندگانی من » بآن سابقه‌دارد ، بااینکه هنوزقانون انجمنهای ایالتی وولایتی از مجلس شورای ملی نگذشته بود ، نظر باینکه لایحهٔ آنرا تازه بمجلس برده بودند ، ملت در شهرهای مرکز ایالات و ولایات انجمنهائی از وجوه اهالی ، ولی البته بدون انتخاب و ترتیب ، باسم انجمن ایالتی و ولایتی تشکیل کرده ، و این انجمنها درکارهای عمومی نظارت ، یا بهتر گفته شود ، مداخلاتی میکردند . ولی ، چون قانونی، که حدود این نظارت یا مداخله را تعیین کند، هنوز وجودنداشت ، انجمنها اکثرتند روی‌میکردند، و تصمیمات آنها غالباً مخالف مصالح عمومی حکومتی بود ، و احیاناً کشمکش هائی هم بین این دو قوه ایجاد میشد ، ومناقشه و مشاجره هائی بین طرفین در میگرفت ، اجمالا این انجمنها ، جز راه انداختن سروصدای زیادی بی ثمر، و جلوگیری از پیشرفت نفاذ امر حکام و فرمانفرمایان ، نتیجهٔ مثبتی نمیداد . معهذا ، شاید در بعضی موارد ، پاره‌ای زیاده رویهای حکام را جلوگیری میکرد .

مردم سادهٔ آن روزگار ، با اینکه هیچ مداخله ای در انتخاب اعضای این انجمنها

نکرده بودند ، چون ضدیت آنها را با حکومت میدیدند ، آنها را حافظ حقوق خود دانسته ، احکام انجمن را مانند وحی آسمانی لازم الاجراء می پنداشتند ، و هر روز عدهٔ کثیری در حیاط وکوچه وخیابان محل انجمن جمع میشدند ، تا از نمایندگان خود (؟) تقویت کرده ، احیاناً قوهٔ مجریهٔ احکام انجمن خویش باشند .

از میان انجمنهای ایالتی و ولایتی کل کشور ، انجمن ایالتی آذربایجان خیلی مقتدر ، وخدماتی هم بآزادی کرده بود . چنانکه ، در وقعهٔ لوطی بازی میدان توپخانه بواسطهٔ تلگرافات این انجمن بود ، که سایر انجمنهای ایالتی و ولایتی کشور ، به پشتیبانی مجلس شورای ملی انگیخته شده ، ومستبدین دربار محمد علی شاه را بلولئین کردند ، و بالجمله درآن دوره ، بعد از مجلس شورای ملی ، انجمن ایالتی آذربایجان قدرت معنوی زیادی تحصیل نموده ، وتمام اهالی تبریز ، که مرکز آذربایجان بود ، تا همه جا ، از انجمن ایالتی خود دفاع میکردند ، و از آن حرف شنوی داشتند . پیشرفت ستارخان سردار ملی در دورهٔ استبداد صغیر ، ومقاومت ده ماههٔ تبریز در برابر قشون دولتی ، بر اثر همین نفاذ امر انجمن ایالتی آذربایجان بود ، والا ستارخان کسی نبود که بتواند این کار را یك تنه اداره کند .

دردورهٔ مجلس اول ، ویکی ازروزهای اولیه وهرج ومرج انجمن ایالتی آذربایجان بعضی از اعضاء بافکرتر ، که از بی نظمی مذاکرات و زیادی مداخلات انجمن ، درکارهای مشروع حکومتی بجان آمده بودند ، پیشنهاد کردندکه نظامنامه‌ای برای انجمن نوشته شود که حدود اختیارات و رویهٔ مذاکرات انجمن تعیین گشته ، وقت گرانبهای جلسات بمذاکرات بیهوده تلف نشود .

در سر رد وقبول این پیشنهاد مشاجرهٔ زیادی درگرفت وچنانکه معلوم بوداکثریت اعضاءکه طرفدار بی لجامی بودند برضد این پیشنهاد عاقلانه برخاستند، البته مذاکرات بزبان ترکی بود . هواخواهان و اضداد داد فصاحت و بلاغت دادند وآنچه درانبان مغز خودکنایه و استعارهٔ نیش دار ترکی داشتند ، برضد همدیگر بکاربردند و بقدری سروصدا وهیاهو راه انداختند که مردم متفرقه که در حیاط و کوچه بودند بدون اینکه بدانند مذاکره بر سرچه موضوعی است چون اجمالا از سروصدای زیاد انجمن دانستندکه موضوع مهمی در جلسه مطرح است ، همگی در نزدیکی طالار جلسه اجتماع نمودند. چون طرفین قضیه خیلی در عقیدهٔ خود پافشاری داشتند رئیس انجمن ، برای ختم مناقشه موضوع را تحت رأی کشید. اکثریت بعدم لزوم نظامنامه رأی داد، رأی اکثریت «نظامنامه ایستمیرخ» که اعلام شد ، طرفداران رد پیشنهاد از فرط شادی هم صدا آنرا تکرار کردند .

مردمی که جلوطالار جلسه بودند والبته معنی نظامنامه را هم نمی‌فهمیدند نظامنامه را نیظاموالعولما شنیدندوبرای اظهارانقیاد نسبت بانجمن، صدا رابه جملهٔ نیظاموالعولما ایستمیرخ بلند نمودند . باقی اشخاص که در حیاط و کوچه بودند ، برای اینکه در

وطن‌پرستی ازسایرهمشهریها عقب نمانندگفتهٔ آنها را تکرار کرده ، وچون رأی انجمن را فوری و واجب‌الاجراء دانستند ، همگی بخانهٔ نظام‌العلما هجوم برده آنچه از غث وسمین یافتند، بانضمام دروپنجره عمارت کندند، سوختند و بردندوخانه را بشکل مسجدخرابه‌ای درآوردند ، تا اطاعت خود را نسبت بانجمن ایالتی ظاهر کرده و امر(؟) انجمن را در بارهٔ نظام‌العلماکه بواسطهٔ تقرب خودو افراد خانواده‌اش بشاه حاضرو ولیعهد سابق‌طرف بی‌مهری آزادی خواهان بجا آورده بودند باجراء رسانده باشند !

متوجه باشیم که از آوردن اینواقعهٔ حقیقی افسانه مانند تاریخی ، من نمی‌خواهم نتیجه بگیرم که خدای نکرده تمام اهالی آذربایجان یا اهل تبریز ازاین قماشند. بلکه ، اکثریت قریب باتفاق سکنهٔ اینقسمت ازخاك ایران‌را مردمانی منطقی وچیزفهم ومسلمان پاك‌سرشت خوش‌اخلاق میدانم . اینها جزءه‌ای ماجراجو که در هرشهر و دیاریافت شده و در هرجاکه «آش باشد مثل حسنك فراشند.» نبوده‌اند . و معتقدم که امروز هم اگر هزار یك از اهالی واقعی آذربایجان ؛ اوضاعی راکه ازیکسال پیش بدست عمال خارجی درآنجا براه افتاده است طالب شده باشند ، ازحیث فهم وادراك ومسلمانی واخلاق ، نظیر همان «نیظاموالعولما ایستمیرخ» های سی چهل سال قبلند. حتی میخواهم بگویم اگر همین نیمه وحشی ها هم مقصود و اساس «خودمختاری» وترویج زبان ترکی ومضار آنرا برای وحدت ملی ، توجه کنند مسلماً با نهصد ونود ونه نفر باقی اهالی هم صدا و هم‌بازوشده رؤسای خودرا سنگسار کرده و زیر علم وحدت ملی درمی‌آیند ، و کلاه این‌چند نفر رهبر و پیشوا را که اکثر مجهول‌الهویه هم هستند پس معرکه میاندازند[1] .

وارث وموروث یك‌لقب

یکی از افراد خانوادهٔ نظام العلماکه همراه ترکهای مظفرالدین شاهی بتهران‌آمده بود ، میرزانصرالله‌خان طباطبائی بود. میرزا نصرالله خان در اینوقت البته برسم دوره ، لقبی با مضاف یکی از افعال وصفی و مضاف‌الیهی از قبیل ممالك یا لشکر یا خلوت واز

۱ـ درزمان خیلی سابق درویش‌ها در سرچهار راهها معرکه میگرفتند وچیزهائی برای مردم میگفتند و ضمناً شاهی صد دیناری هم از بعضی ازآنها باسم چراغ الله دریافت میداشتند . درویش در وسط سفره‌ای پهن میکرد و اسباب کار خودراکه‌گاهی جعبهٔ مارگیری بود دراین سر وآن سر سفره میگذاشت ومشغول شیداللهی خود میگشت، دورهٔ این سفره بقدر یك ذرعی حریم بودکه برای‌گردش درویش باز میماند. بعداز این‌حریم تماشاچی ها دایره‌وار می‌ایستادند. اگر جمعیت زیادمیشد درویش‌دایرهٔ صف اول ودوم و سوم را می‌نشاندکه باقی‌که ایستاده‌اند، بتوانند عملیات را ببینند ویا ازبیانات او استفاده‌کنند . این بساط را معرکه میگفتند . احیاناً اتفاق می‌افتادکه یکی‌ازتماشاچی‌هارفتاری میکرده‌که باعث تفرقهٔ حواس سایرین میشده، اگربنصیحت درویش آرام نمیگرفت و بازهم مخل بود ، یکی از تماشاچی‌هاکه از رفتار او بیشتر عصبانی و باو نزدیکتر بود کلاه اورا برمیداشت و به بیرون دایره پرتاب میکرد. مؤمن ناگزیر برای بدست آوردن کلاه خود از معرکه خارج میشد ، سایرین جای اورا میگرفتند و همگی ازشرش خلاص میشدند « کلاهش پس معرکه است » ازاین راه ضرب‌المثل شده و کنایه از بیرون کردن شخص مخل از کاری است‌که جمعی بآن مشغولند .

این قماش داشته است که من از این مضاف و مضاف الیه بی‌اطلاعم ، ولی در اینوقت که دولتیان خواستند عبدالحسین‌خان کفری فخرالملك سابق را برای دفعهٔ‌دوم ازامتیازات و شئونات دولتی خلع کنند ، لقب ناصرالسلطنه را هم که بعد از لقب فخرالملکی سابق باو داده بودند ، به میرزا نصرالله خان طباطبائی دادند، وایشان بعد از زیارت بیت‌الله بحاجی ناصرالسلطنه معروف گشتند . از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم قبل از اینکه بوارث لقب ناصرالسلطنه ، یعنی میرزا نصرالله خان دیبا بپردازم قدری از مورث این لقب ، یعنی عبدالحسین خان کفری ، که اگر امروز زنده بود نام خانوادگیش رادسرمیشد ، بنویسم .

عبدالحسین‌خان کفری

عبدالحسینخان ، مادرش شاهزاده و پدرش خان بابا خان سردار و از وجوه قاجاریه و مردی متمول وازآن اشخاص بودکه بصرافت طبع و برای سیروگردش ، از اوایل جوانی اکثر اوقات خودرا در اروپا گذرانده ، مردی آزاده و اخلاقاً روح انتقادی داشته و آنچه برسرش آمده ازاینراه بوده‌است . من جوان‌تر ازآن بودم‌که با او سروکار و رفت وآمد داشته باشم . ولی ، از آنچه از اشخاصی که با او خصوصیت داشته‌اند شنیده ، و با افکار و عقاید امروزه مقایسه میکنم ، میتوانم بگویم که اگر آن مرحوم امروز حیات داشت ، نه همین مرد مسلمان خالص‌العقیده‌ای بشمارمیآمد بلکه ازاکثر متدینین ایندوره هم با ایمان‌تر بوده ، و در هرحال استحقاق لقب « کفری » بهیچوجه نداشته است . منتها بواسطهٔ روح انتقاد و اقامت زیاد در کشورهای آزاد نمی توانسته است دندان روی حرف بگذارد[1] و آنچه مخالف رویه و فکر خود تشخیص میداد بدون هیچ پروا ، از آن انتقاد میکرده ، وچون ادیب وفاضل و شاعرهم بوده، نقادی های خودرا به بیاناتی‌مضحك میآراسته ، که‌گفتهٔ او دهن بدهن گشته، بگوش طرفها میرسیده وکینهٔ اورا در دلها جای‌گیر میکرده است .

خانم عزت‌الدوله ، قطع نظر از نسبت مادری ، دخترش افسرالسلطنه هم عروس عبدالحسینخان بود، بموجب‌این سوابق‌عبدالحسین‌خان گاهی‌بدیدار خانم میرفت دریکی ازاین ملاقاتها خانم ازکسالت نوه های خودکه بچه های میرزا حسینخان معتمدالملك از دختر ولیعهد بودند ، شکوه کرده ، وگفت من بالاخره خودرا ازاین خیالات آسوده کرده این بچه هارا بسید علی دربندی فروخته ام ، مال من نیستند مال سید اولاد پیغمبرند . انشاءالله از آفات محفوظ خواهند ماند . عبدالحسینخان از خانم پرسید ، بچه ها را بچه قیمت بسیدفروخته‌اید؟ خانم گفت یکی‌هفتصد دینار ، خان گفت توگوش بیچاره سید اولاد پیغمبرآب کرده‌اید[2] زیرا این تخم وترکه[3] صدتاش یك پول ناروا نمی‌ارزد ، البته این

---

۱ ـ دندان روی حرف گذاشتن کنایه از تحمل کردن وتعرض ننمودن به چیزهائی است که حقاً یا بنظرشنونده ناروا باشد .

۲ ـ آب توی گوش کسی کردن ، کنایه ازمغبون کردن اودرمعامله است. تاریخچهٔ این‌استعاره هم برمن نامعلوم است .

۳ ـ تخم و ترکه ، کنایه از اولاد و احفاد است ومورد استعمال آن در مواقعی است که بخواهند تعییری نسبت بآنها بکنند یا از زیادی آنها اشاره‌ای بنمایند .

شوخی بگوش یحیی خان مشیرالدوله میرسید ، وهرقدر هم شوخی قوم وخویشی بودباعث تکدر او میگشت .

میرزا محمود خان موقر، داماد ما، میگفت . عبدالحسین‌خان سالی چندین مهمانی میکرد ، ومنتهای دقت را در تناسب مهمان ها با یکدیگر ، مراعات مینمود . هریکی دو ماه یکبار نوبت بمن و اشخاص هم ذی من میرسید . یکروز ما را دعوت کرد ، رفتیم ، اطاق سفره خانه اش بزرگ بود . درشاه نشین این طالاریك سفرهٔ هشت نه نفری انداخته بودند . نهارخورده ، تاعصر آنجا بودیم . بعد ازدوهفته ، دعوت دیگری ازعبدالحسینخان رسید ، که بازهم برای جمعه دعوت کرده بود . پیش خود ، تصور کردم که خان تغییری در دسته بندی مهمان های خود داده ، و مرا هم با عدهٔ دیگر متناسب دیده ، و این پشت هم افتادن دعوت از اینراه است .

روز موعود رسید . یکی دوساعت بظهر مانده بمهمانی خان رفتم . با کمال تعجب ، دیدم مدعوین عیناً همان اشخاص دوهفته قبلند ، وحتی یکنفر هم تغییر نکرده است . موقع نهار رسید . ما را بهمان طالار بزرگ سفره خانه بردند ، ودر همان شاه نشین ، و در سر همان سفره ، که محتویات آن ، حتی ظرفها کماً وکیفاً بدون اندك اختلاف ، همان سفرهٔ سابق بود نشاندند . ولی ، ضمناً دیدم ، در طالار اصلی سفره خانه ، مثل بساط آشپزان شاه ، سفرهٔ چرمی بزرگی ، باندازهٔ اطاق ، افتاده، دریك سمت سفره، مجموعه‌ها وسینی ها وبادیه های پرازبرنج وآرد و روغن و ادویه وقند وآب لیمو وحتی ، تقارماست و دستهٔ سبزی ، با نظم وترتیبی که خالی از زیبائی هم نیست ، چیده‌اند ، و درسمت دیگر قاب وقدح وظروفی که برای چنین سفره‌ای لازم است آماده کرده‌اند . هیچیك از مهمان‌ها ندانستند این بساط مقدمهٔ چه کاری است ، وهمگی منتظر بودیم که صاحبخانه ، سر سفره توضیح بدهد . ولی در حین نهارخوردن، عبدالحسین خان، باگشاده روئی و صحبت‌های شیرین خود ، از همه چیز گفت غیر از این بساط . وقتی میخواستیم از سر سفره برخیزیم ، گفت ، دوهفته قبل ، من ازآقایان استدعا کرده بودم بربنده منت گذاشته ، نهار را درخدمتشان بودم . شنیدم ، یکی از آقایان ، درنزد رفقای خود ، خیلی از پذیرائی نا قابل من تحسین کرده ، ودرآخر فرموده اند ، همه چیز سفره خوب و آبرومند بود ، غیر از اینکه کم بود . من برای آن این مهمانی را بلافاصله تکرار کردم که جزئیات سفرهٔ قبل از نظرها فراموش نشود . چنانکه ملاحظه میفرمایند ، عده همان عده و سفره هم ، بی کم زیاد ، همان سفره است . همگی خوردیم و سیر شدیم . باقی غذا هم بقدری هست که نوکرها راکفایت کند، بلکه ته سفره هم به‌بیرون برسد . اگر غذا برای خوردن است ، بعقیدهٔ من زیاد تر از اینش اسراف و تبذیر و مال دور ریختن است . اگر برای بردن بمنزل ها است ، مواد اولیهٔ آن حاضر ، و برای بردن و استفاده کردن مناسبتراز غذای پخته است . بسم‌الله بفرمایند . هر قدر و از هر چه میل داشته باشند ، در ظرف هائیکه طرف دیگرسفره چیده شده است ، بریزند، نوکرهای‌خودتان به‌خانه خواهند برد.

الحق برای جلوگیری از اسرافیکه درآن دوره در مهمانیها معمول بوده ، که برای هفت و هشت نفرخوراك صد نفر را تهیه میدیدند ، از این‌عملی‌تر ، ممکن نیست تنبیه و تذکری فکر کرد . ولی ، آیا اینکار سراپا منطقی و عاقلانه با رسم زمان هم سازگار بود؟ مسلماً خیر! چنانکه شخصی که صاحب خانه اینکار را برای تنبیه او کرده ، با اینکه او را معرفی نکرده بود، یقیناً بعد ازاین تاریخ، رنجیده و دوستی خود را با اوقطع کرده، ودر عداد بدگویان او درآمده است .

با این بذله‌گوئی‌ها و این بذله کاریها ، عبدالحسین خان ، البته ، بخرافات که میرسیده است ، آنچه مضامین‌ادبی و معانی بیانی درمغزخود داشته ، بیرون‌میریخته، است. خوانندهٔ عزیز را زیاد عذاب ندهم، یك رفتن به تکیهٔ دولتی ، یا برخوردن بیکی از دسته گردانی‌های دوره ، و یا رفتن بیکی از مجلس های روضه خوانی ، و شنیدن یکی از روضه‌های طرز ملاآقای دربندی ، کافی بوده است که عبدالحسین خان ، با روح انتقادی خود ، تا چندین روز موضوع برای صحبت‌های با مزهٔ خویش داشته باشد . معروف شدن او بکفری براثر همین انتقادهای او از خرافات بوده ، و شاید گاهی هم ، برای نمکین کردن بیانات خود ، دست حاشیه رفته[1] پاپی پاره‌ای از عقاید مذهبی هم ، که از اصل و مبنای آن بی‌اطلاع بوده است، میشده ، ولی مسلماً ، از اکثر اشخاص ایندوره‌متدین‌تر بوده است .

مسلم است ، روح انتقادی عبدالحسین‌خان، که از اوضاع حکومتی اروپا هم مطلع بوده ، کارهای دولتی را نادیده نمیگذاشته ، و از آنها هم انتقاد میکرده ، و مخصوصاً وزارت اعظم میرزا علی‌اصغرخان ، پسر ابراهیم قره نوکر آبدارخانه ، برخان قجر شاه وارث خیلی گران می‌آمده ، وبا رکی وآزادی که داشته ، همه جا ، بی پروا ، از انتقاد عملیات اوکوتاه نمی‌آمده ، و شاید در بیانات انتقادی ادیبانهٔ خود ، شاه را هم بی‌نصیب نمیگذاشته است . این جمله سبب، شد که ، در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه، مواجب او را قطع کنند ، و او را از تمام امتیازات دولتی ، حتی لقب فخرالملکی، بیندازند . لقب اوگیرابوالحسنخان (پدر زن آیندهٔ من) که در این وقت یکی از پیشخدمتان جوان ناصرالدین شاه بود ، آمد .

مدتی گذشت . عبدالحسینخان در اروپا بسر میبرد ، تا بعضی مصلحین خیر اندیش میان افتادند ، صدر اعظم و شاه را نرم کرده ، مواجب او مجدداً بر قرار شد ، و الغای امتیازات دولتی او را از بین بردند ، و، برای اینکه معلوم باشد که با او التفات سابق را دارند ، او را بلقب ناصرالسلطنه هم مفتخر کردند .

---

۱ ـ کتابهای صرفی ونحوی وفقهی و اصولی سابق که امروز هم در مدارس قدیمه طرف مراجعه است ، حاشیه‌هائی دارد که اکثر از متن هم تجاوز میکند . « دست حاشیه رفتن» کنایه از بیان مطلبی است‌که با موضوع مناسب ولی خیلی لازم نباشد و این‌کنایه را کم‌کم تعمیم‌داده و در مورد هر تخطی و تجاوزی ، ولو اینکه مربوط به متن و حاشیه و معترضه‌گوئی هم نباشد سرایت داده و در هر مورد که‌کسی دست حاشیه‌ای برود استعمال میکنند .

بعد از ناصرالدین شاه ، باز نمیدانم آقای عبدالحسین‌خان ناصرالسلطنه چه دسته گلی بآب داد ، که مجدداً مستحق قطع مواجب و سلب امتیازات دولتی‌شد . این بار لقبش گیر میرزا نصرالله‌خان طباطبائی ، که اگر امروز زنده بود باید او را دیبا خواند ، آمد، وخان قجر ، تا چندین سالی که زنده بود ، همینطور بی‌لقب و بدون مواجب راه میرفت . خانوادهٔ عبدالحسینخان ، ابتدا ، سرداری را برای نام خانوادگی خود اختیار کردند ، بعد ، بجهت اینکه لقب سابق پادشاه کشورسردار سپه بود ، و در این اسم گذاریها هم گرفت وگیرزیاد میکرد ، نام خود را تغییر داده رادسررا ، که همان منقلب و تحریف‌شدهٔ کلمه سردار است ، برای خود نام خانوادگی‌اتخاذ کردند، که اصل و ریشهٔ لقب جداعلی را هم برای خود محفوظ‌داشته باشند .

حاجی ناصرالسلطنه اما ناصرالسلطنهٔ دیبا ، که حاجی شدنش هم شاید ، تاحدی، برای تطهیر لقب عبدالحسینخان کفری بوده است ، مردی بسیار زیرك و باهوش ودر میان ترکهای مظفرالدین شاهی ، از همه مبرزتر وحق و حساب‌دان‌تر ازکار در آمد . وقتی از تبریز تازه بتهران آمده بود ، چون در آنجا حتی در دربار ولیعهد هم هیچ فارسی حرف نمیزدند ، این زبان را بسیار بد حرف میزد ، واحیاناً ، در فارسی گوئی، منفعت را منفیت و کربلا را کلبلاه میگفت[1] ولی ، بعد از دوسه سال اقامت در تهران ، بقدری در فارسی گوئی ، لهجهٔ ترکیش کم شده بود ، که اشخاص بی‌سابقه او را ترك زبان‌متولد نشوونما یافته در تهران تصورمیکردند . در صورتی که شاید، تا قبل از مظفرالدین شاه ، هیچ تهران را ندیده بود، واین خود نشانهٔ کمال هوش وحافظهٔ اوست ، که درچهل سالگی، توانسته است، باین سهولت، تغییر لهجه بدهد .

حاجی‌ناصر السطنه بزودی وزیر خالصجات ویکی از رجال حسابی دربارمظفرالدین‌شاه شد . بعد از این شاه ، در سلطنت محمد علیشاه بوزارت خزانه ، که مهم‌ترین مشاغل قلمی دورهٔ استبداد بود ، نیز ، نایل‌آمده، و در دورهٔ استبداد صغیر این‌شغل‌را دارا بود .

خوانندهٔ عزیز از وضع خزانه داری زمان استبداد ، از جلد اول « شرح زندگانی من » صفحهٔ ۳۹۱ تا ۳۹۳ ، اطلاع داشته و میدانند ، که کار خزانه داری در دوره‌های قبل هم‌کار آسانی‌نبود ، تا چه رسدبه ایندوره ، که ، بواسطهٔ احکام علماء در تحریم‌دادن مالیات بعمال محمد علیشاه ، عایدات دولتی بصفر رسیده ، و کار وزیر خزانه ، که باید پول برای تمام مصارف دولتی فکر کند ، بسیار مشکل بوده ، و چقدر زیرکی و زرنگی لازم داشته است که متصدی این شغل درکار خود در نماند . الحق ، حاجی ناصرالسلطنه کسی بود که میتوانست بخوبی از عهدهٔ اینکار برآید . اینمرد با هوش موقع سررسیداقساط

۱ــ برادر زاده‌ام میرزا محمد علی خان که من‌ازاو ولو دربیانات عادی هم کمتر مطالب غیر جدی و غیر واقع شنیده‌ام میگفت : ناصر السلطنه وقتی تازه از تبریز آمده بود ، روزی بدیدن‌من آمد.صحبت ازحاصلخیزی املاك آذربایجان بود، ناصرالسلطنه درضمن بیانات‌خود گفت، دهی داشت شاه مال خودش نبود (یعنی‌خالصه بود) من اجاره‌کرده بودم از منفیتش رفتم‌کلبلاه .

مودیان را ، بدون هیچ یادداشت ، در حافظهٔ خود ، داشت . تشر و ملایمت ، دو اسلحهٔ استبداد ، را چنان بموقع بکار می‌بست ، که باصطلاح زمان، از سنگ[۱] هم پول درمیاورد . کلیات بده و بستان خود را در حافظه نگاه میداشت و هیچوقت محتاج به استفسار از اعضای جزو نبود . بلکه ، اعضای او ، در کارهای سپردهٔ بخود ، بیشتر باطلاعات او احتیاج داشتند ، تا او بآنها .

بهرحال ، باورود آزادیخواهان بتهران ، وجنگ دو سه روزهٔ آنها با قزاق‌های لیاخوف و سیلاخوری ها ، بساط استبداد صغیر ، جمع ، و بجای آن ، مشروطهٔ کبیر پهن شد . آزادیخواهان و بخصوص دمکراتهای آنروز ، دیوان محاسباتی ، از عمیدالحکما (عمیدالسلطنه) و سید عبدالرحیم خلخالی و سید محمد کمره‌ای و مشیر اکرم و از این قماش ، تشکیل کردند ، که خورده برده‌های عمال استبداد را ، بوسیلهٔ رسیدگی به حساب آنها ، از گلویشان بیرون بیاورند . البته ، ناصرالسلطنه ، از همه بیشتر مطمح نظر آنها بوده است .

بعد از اینها . خود حاجی ناصرالسلطنه برای من نقل میکرد ، که دفعهٔ اول ، که برای دادن حساب . بوسیلهٔ دو نفر مجاهد موزربند ، خبرم کردند ، و بدیوان محاسبات رفتم ، از صحبت‌های آقایان رؤسا وحرفهائی که از دهن آنها بیرون می‌پرید دریافتم : که این آقایان پیش خود خیال کرده‌اند ، دارائی مرا بعنوان باقی از من بگیرند . اصل کلی ، « عمل دیوان قبض است و برات » ، جمله‌ای واهی و حرفی است ، که در قاموس آنها هیچ معنی ندارد ، و از مذاکراتی که راجع بحساب سایرین در بین خود داشتند ، بخوبی معلوم شد ، که نمیخواهند بروات پرداختی صاحب جمع ها را از قرار تومانی یك تومان ، بحساب بیاورند ، بلکه ، تصور میکنند ، که باید از این بروات اقلا تومانی پنج قران ، که بعقیدهٔ آنها دخل صاحب جمع بوده است ، برگردانند . در صورتیکه ، شما بهتر از همه‌کس میدانید ، که قطع نظر از بروات تحویل که بادارات دولتی و بیوتات سلطنتی داده میشد ، و دیناری برای خزانه‌دار عایدی نداشت ، درموارد عادی بخصوص کم پولی ، بروات مواجب و مقرری و انعام متفرقه مردمان بی دست و پا هم ، برای خزانه‌دار ، بیش از تومانی ده پانزده شاهی ، و منتها یکقران ، فائده عاید نمیکرد . زیرا ، این بروات ، تا بدست خزانه دار برسد ، دو سه بلکه چهار پنج دست

۱ــ هرچیز یا شخصی راکه جسماً واخلاقاً سخت باشد بسنگ تشبیه میکنند . اشخاص پر درونه وکم حرف را هم بسنگ تشبیه‌کرده‌اند . مثل قطعهٔ ذیل‌که در روزنامهٔ تربیت خوانده و تصور میکنم مال خود میرزا محمد حسین خان فروغی باشد :

گفتم که بگوشه ای چوسنگی	بنشینم و روی دل بدلدار
دانم که میسرم نگردد	تو سنگ در آوری بگفتار

گشته ، و هریك ، در مقابل پول پیشی که ببهای آنها داده بودند ، تومانی ده‌پانزده‌شاهی استفاده‌کرده ، وبدست بعدی سپرده بودند .

من خود سررشته‌دار حساب خود بودم ، و چون از اوضاع دربار محمد علی‌شاه بخوبی واقف بوده ، و میدانستم که بزودی این تعزیه تمام خواهد شد ، طوری ترتیب‌کار خود را میدادم ، که هر وقت اوضاع بر هم بخورد ، نه یك دینار باقی‌دار، و نه یك‌شاهی طلبکار ، و ، در گذراندن حساب خود هم ، حاجتی بهیچکس نداشته باشم . هیچوقت برات را ، بدون پرداخت وجه ، نزد خود نگاه نمیداشتم ، و هیچگاه ، از پول خود ، برات نمیخریدم ، و برواتی را که میپرداختم ، تمام را نزد خود و درخانهٔ خود ضبط میکردم ، که اگرروزی وضع دگرگون شود ، کسی از من طلبی نداشته ، و ریشم دست کسی نباشد ، که هر روزه بوساطت او احتیاجی داشته باشم .

وقتی از دیوان محاسبات بخانه برگشتم ، قدری در اطراف حساب خود فکر کرده ، دیدم ، با این آقایان ، نمیتوان راسته‌حسینی[1] رفتار کرد . باید حیله‌ای بکار بست، که آقایان در وهلهٔ اول مرا باقی‌کار بدانند ، و ازکسر و نکس بروات متفرقه ، که در آن دخل‌هائی هم درکار بوده است ، صرفنظر کنند . پیش خود حساب کردم ، بر فرض اینکه آقایان فکرکرده باشند ، که دو مقابل دارائی منهم برایم باقی بنویسند ، بیش از هفتصد هشتصد هزار تومان نخواهد بود . پس بهتر اینست ، که معادل این مبلغ ، از برواتی‌که هیچ تردیدی در پرداخت تام و تمام آن نیست ، از میان بروات خود خارج کرده ، مابقی را تحویل ممیز حساب بکنم . البته ، وقتیکه نتیجهٔ حساب بدست آمد ، آقایان بهمینقدر باقی اکتفا کرده ، دیگر حرفی از تومان پنجقران کسر بروات متفرقه بمیان نخواهند آورد ، و همینکه پذیرفته شدن این بروات به تومانی یکتومان محرز و مسجل و باقی من اعلام‌شد ، آن وقت این بروات لاکلام را بیرون‌آورده وتحت باقی بخرج خواهم گذاشت ، که حساب باقی و فاضلی پیدا نکرده و باین حیله گریبان خود را از دست این آقایان، که هیچ حساب سرشان نمیشود ، خلاص کنم .

همین‌کار راکردم ، باقی بروات را تحویل ممیز حساب نموده ، فهرست گرفتم .

بعد ازچند ماهی ، یك روز ، بوسیلهٔ دو نفر مجاهد موزر بند ، خلاصهٔ جمع و خرج باقی حساب خود را در ورقه‌ای دریافت داشتم ، که در ذیل آن نوشته بودند ، آقای ... (یکی از دو نفر مأمور ،) وظیفه دار است ، که از باقی کار باقی حساب را ، که بالغ بر مبلغ ... است دریافت دارد ، یا خود او را در دیوان محاسبات حاضر نماید . منکه به مقصود خود رسیده بودم ، ورقه را درجیب‌گذاشته ، با آقایان تحصیلداران بیرون آمده، بدیوان محاسبات ونزد ممیز حساب رفتم ، و جداً ایستادم ، که شما اشتباه‌کرده‌اید ، و من دیناری باقی ندارم . آنقدر داد و فریاد راه انداختم ، که ممیز مجبور شد ، برای اثبات صحت تشخیص خود ، صورت حساب را نزد من‌گذارد .

---

۱ ـ راسته حسینی راست ودرست وبی‌حیله وتزویر وپشت هم اندازی.

آنروز تا آخر وقت باین صورت ور رفتم . آخر وقت با دو نفر مأمور بخانه آمده ، برای آنها منزل و مهماندار معین کرده ، فردا و پس فردا ، تا یك هفته ، هر روز اول وقت ، نزد ممیز حساب میرفتم ، وصورت را از اومیگرفتم ، و جزئیات آنرا با فهرست برواتی که تحویل داده بودم تطبیق میکردم . بالاخره ، روز آخر ، مأیوسانه و ظاهراً با حال خراب بمنزل برگشتم ، البته مأمورین هم ، هر روز ، بامن بدیوان محاسبات می‌آیند ، و بامن بر میگردند ، و آقایان رؤسا ، که از پشت پنجره آمد و رفت مأمورین را با من می‌بینند ، از اخم و عبوسی و بدی ظاهر حال من ، بخصوص در این روز آخری ، کیف میکنند .

فردای روزی که رسیدگی مصنوعی من بصورت حساب سرآمده بود، نزد ممیز رفته گفتم : دراین چندساله ، من مبلغ زیادی بقزاقخانه و بیوتات سلطنتی پول داده‌ام ، من حواسم متفرق است ، ولی آنچه در نظر دارم از این بابت ها چیزی بخرج این حساب نظرم نیست ، دیده باشم . ممیز گفت همینطور است که میگوئید چیزی از این بابت ها در جزو بروات شما نبود ، که بخرج حساب بیاید . یك دو روزی هم خود را با پردهٔ دوم این کمدی مشغول کردم .

یکروز صبح با ظاهر خوشحال و خرم و خندان ، بدیوان محاسبات رفته بروات بی سوسهٔ ذخیره‌ای را که البته دیشب برحسب تصادف پیدا کرده بودم ، همراه بردم و با آب و تاب تمام ، قصه ای هم برای چگونگی پیدا کردن آن ها نقل و کلیه بروات را بممیز نمودم . ممیز که البته ازجزئیات ومبلغ آنها بی خبر بود ، برخاسته به اطاق رؤسا رفت . بعد از بر گشتن بروات را از من گرفت و فهرست داد و اینوقت بود که حساب دستش آمده ، دانست که این بروات عیناً بقدر همان باقی من ، بلکه در حدود دوسه‌هزار تومان هم زیادتر است . منهم این فهرست را پهلوی صورت خلاصه حسابی که چندروزقبل برای من فرستاده بودند گذاشته از در بیرون آمدم .

مأمورین هم البته همراه من‌آمدند . در راه بآنها گفتم منزل من منزل خود شماست هروقت و هر قدر بخواهید آنجا باشید ، از شما پذیرائی میشود ولی بدانید که من باقی ندارم که از اینراه شما در زحمت مطالبه باشید. از فردا دیگر مأمورین را ندیدم ، این من بودم که برای مطالبهٔ دوسه هزارتومان فاضل حساب‌وگرفتن مفاصا آقایان را راحت نمیگذاشتم . یکروز یکی از آنها بمن‌گفت شما در اینعمل حیلهٔ عجیبی بکار بستید . گفتم با اشخاص‌مثل شما که هیچ‌حساب‌سرتان نمیشود، جزاین راهی‌نداشتم. من درحساب‌حسن صباح را بچیزی نمیشمرم . آیا عجیب نیست که شما فکر کرده باشید سرمن کلاه‌بگذارید؟؟

ملاکریم‌هم روی‌شمس‌آباد است

حاجی ناصر السلطنه در این رفت و آمد بدیوان محاسبات بیکار نمانده معاملهٔ دیگری هم بهم بسته و آن فروش شمس آباد بود . شمس‌آباد یکی از دهات خالصهٔ با استعداد قم بشمار می‌آمدکه در دوره مظفرالدین شاه نصیب حاجی ناصرالسلطنه شده بود. در این دوره بدو مشروطه داشتن خالصه‌آنهم خالصه‌ای که مظفرالدین‌شاه

بیکی از درباریان خود واگذاشته باشد بقول مردم آن دوره برگه دزدی وبنا بر اصطلاح قضائی علامت جرم ، و بقول طرفداران فارسی سره نشانهٔ بزه محسوب میشد . زیرکی حاجی ناصرالسلطنه باو امرمیداد که تا هوا و روزگارمالك بودن خالصه‌پس[1] و حساب او دردیوان محاسبات مطرح است مالك این‌ملك نباشد. یکی ازاعضای درجات پائین تردیوان محاسبات خود و پدرش که از تجار بشمار می آمد دمکرات بودند . اگر ناصرالسلطنه میتوانست شمس‌آباد را بگردن حاجی آقاپدر این عضوببندد، چندین فائده حاصل‌میکرد. اولا این عضو دیوان محاسبات را در کار گذراندن حساب خود ذینفع و هواخواه طبیعی در دیوان محاسبات برای خود تحصیل میکرد . ثانیاً خودرا در نزد حاجی‌آقا وپسرش و بالنتیجه در دمکراسی پیش اعضای رئیسهٔ دیوان محاسبات که بخصوص به پسر حاجی در دمکراسی خیلی معتقد بودند ، محتاج بفروش ملك معرفی کرده دندان طمع آنها را از دارائی خودمیکشید[2] و از همه مهمتر خود را نیز از مالکیت این ملك وحرف مفت مردم خلاص میکرد . اما راجع بصرف نظر کردن از این ملك مستعد و چشم پوشیدن از آبادی و نتایج زیاد آن این موضوع چیز مهمی نبود ، و حاجی ناصرالسلطنه ، با زیرکی خود میتوانست طوری‌ترتیب معامله را بدهد که هروقت بخواهد ملك را پس بگیرد .

حاجی ناصرالسلطنه بدواً با پسر حاجی، و سپس با خود حاجی آقا وارد مذاکرهٔ فروش ملك شد و بقدری قیمت را پائین گرفت که حاجی‌آقا معامله را بهشتی تصور کرده و فریفتهٔ آن گردید و متوجه شرایطی که حاجی ناصرالسلطنه برای قطعی شدن معامله میکرد نشد . گذشته از این ، مالك بقدری خود را ورشکسته وانمود کرده بود که حاجی آقا تصور نمیکرد ،که لوازم شرایط فسخ هیچوقت برای او فراهم گردد . شاید آن‌روزی که سرمعامله را هم‌آورد، این فتح نمایان را یکی ازبرکات دمکراسی وطرفداری رنج بر بشمار آورده و از اینکه توانسته بود جمعی رعیت بدبخت را از شر مالك مستبدی خلاص کند در پوست خود نمیگنجید .

حاجی ناصرالسلطنه کار های خود را در دیوان محاسبات ، بطوری که دیدیم تمام کرد . دوره هم تغییر کرده ، و مالکیت خالصه از علامت جرم بودن افتاده ، و مجاهد-بازی و درخواست اعانه از مستبدین پی‌کار خود رفته و حق و حسابی درکار آمد، وموقع استفاده ازشرایط‌فسخ رسیده بود. مالك حقاً تقاضای فسخ‌کرد، ولی‌حاجی‌آقا نمیخواست زیر بار برود و از این ملك زرخیز که بثمن بخس بدست آورده بود صرفنظر کند، برای مشکل تراشی ، خرج کرد خود را دراین ملك دوسه برابرقیمتی که به بهای آن داده بود ادعا کرد . کار بعدلیه کشید . البته در برگرداندن ملك حاجی ناصر السلطنه ذیحق در آمد. و راجع بخرج کرد ادعائی حاجی آقا قرار رجوع بکار شناس صادر شد . ولی

---

۱ - پس بودن هوا و روزگار کنایه از مساعد نبودن وقت برای‌کاری ، یا پیشرفت دادن مقصودی است .

۲ - کشیدن دندان طمع کنایه ازصرف‌نظر کردن ازکار بی‌فایده است.

حاجی ناصرالسلطنه ، از راه دیگر درصدد رنگ کردن[1] حاجی آقا برآمده و در تحت شرایط دیگری، مجدداً ملك را بتصرف حاجی آقا داد تا ازدرآمد آن خرج کرد خودرا درآورد و شرایطی کرد که سربزنگاه بتواند ملك را مجدداً تصرف کند . خلاصه اینکه ، درمدت ده دوازده سال ، دعوای این بایع و مشتری ، و این مستبد و دمکرات ، درعدلیه مطرح، و چندین بار شمس‌آباد دست بدست گشت و در همه جا ناصرالسلطنه حاجی آقای دمکرات را زیر میگذاشت[2] .

شمس‌آباد ، کدخدائی باسم ملاکریم داشت که عنوان ملائی را از دولت کوره سواد خود بدست آورده بود. زیرا دردهات قم بخوانا ونویسا ولوکلاه نمدی هم بود ملامیگفتند. ملاکریم مردی باهوش و در کار با ملاحظه و بخوبی میدانست که ناصرالسلطنه کسی نیست که شمس آباد را بکسی واگذار کند . حتی یك کلوخ آنرا هم بحاجی آقا نمیدهد که بدنده‌اش بزند . معهذا در هریك ازاین نقل و انتقال ها که حاجی ناصرالسلطنه ملك را تصرف میکرد ملا طوری با حاجی آقا عاقلانه رفتار می‌نمود که دفعهٔ بعد که ملك بتصرف تاجر حریص درمی‌آمد درصلاحیت او برای مباشرت هیچ تردید بخود راه ندهد. بطوریکه دراین چهار پنج بار دست گردان شدن ملك همیشه ملا کریم کدخدا و مباشر باقی مانده و همواره برسرکار بود ، سهل است طرفین بقدری باو اعتماد داشتند که درمقدمات صلح و سازش ، ملا را هم واردکرده وتمام مجالس این نقل‌وانتقال هارا با حضور او وبصلاحدید او تشکیل میدادند .

در یکی از این مجالس بعد از گذشتن عمل و اجرای صیغهٔ نقل و انتقال و امضای طرفین معامله ملا برای اظهارتشکر وعرض خداحافظی با مالك قبلی و اظهار انقیادنسبت بمالك بعدی گفت : « البته ملاکریم هم روی شمس‌آباد است خدا نان و نمك هردو آقا را بما حلال کند .»

از اینکه درکابینهٔ ضدکودتا هم سردارسپه بوزارت جنگ باقی مانده بود ، بخوبی معلوم میشدکه مثل ملاکریم وشمس‌آباد این آقا هم من بعد همیشه روی کابینه است وهرکس رئیس‌الوزراء شود سردارسپه وزیرجنگ لاینعزل اوخواهد بود، چنانکه بعد ازاین‌درکابینهٔ مشیرالدوله و کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه وکابینهٔ مستوفی الممالك و کابینهٔ دوم مشیرالدوله با همین سمت مشغول و همه جا همراه بود[3] .

---

۱ ــ در دوره‌ای که اسب‌وقاطروالاغ درطویلهٔ انسان زیاد بودسئیسی هم‌یکی ازمشاغل‌آزاد بود سئیس‌ها اکثرمردمان چاخان وزبان باز بودند اگرمیخواستندسئیسی را بزبان بازی‌معرفی کنندمیگفتند.این ازآنهااست‌که خررا رنگ میکند وعوض‌قاطر میفروشد یامیگفتند یکی ازآن خررنگ‌کن ها است.کم کم این اصطلاح در انسان هم‌معمول شد هرکس در معامله فریب میخورد میگفتند یارو خوب رنگت کرده است ، یا بعبارت ساده خوب خرت‌کرده وفریبت داده است .

۲ ــ زیر گذاشتن کنایه از مغلوب‌کردن وبا حیله و تدبیر خودرا از مخمصه خلاص‌کردن وگیردادن طرف است وظاهراً این استعاره بایداز زورخانهٔ‌کشتی گیران بیرون‌آمده باشد .

۳ ــ بتو مشغول و با تو همراهم ‌ ‌ ‌ ‌ وز تو بخشایش تو میخواهم

تمام ترقیات آتیهٔ سردار سپه از دولت همین ملا کریمی او در کابینه است که ابتدا سبب بسط ید او در کار های قشونی ، و سپس موجب نفوذ او در سایر دوایر دولتی شده مقدمات نیل اورا بریاست وزراء فراهم آورده ، واورا بمقام سلطنت رساند. خوانندهٔ عزیز اجازه میدهد که این ملا کریم این کابینه ، وکابینه های آینده راکه بالاخره بمقام سلطنت هم میرسد معرفی کنم واز اصل و تبار و روحیه وافکار او شرحی بنگارم و بعد بسایر وقایع بپردازم . زیرا ، تاریخ این کشور ، از این روزها تا بیست سال دیگر سر و کار مستقیم با این مرد عجیب دارد و شناسائی کامل او یکی از لوازم تاریخ نویسی وتاریخ دانی است .

اصل و تبار

خوانندهٔ عزیز میداند که تحصیلات جوانی من در ادبیات و فقه و اصول و تاریخ و حقوق واقتصاد بوده ، و درعلوم طبیعی اندوخته منظمی ندارم ، پس نباید انتظارداشته باشد که آنچه در زمینهٔ اصل وتبار که یکی از پیچیده‌ترین اسرار طبیعت است ، مینگارم صددرصد با عقایدطبیعی‌دانها مطابقه کند ، من آنچه بتجربه و مطالعه در ساختمان صوری ومعنوی پدران و اخلاف در هفتاد سال عمر خود بدست آورده و احیاناً بطور پراکنده در نوشتجات قدما و متأخرین خوانده و بآنها معتقد شده ویادم مانده است دراینجا بقلم می‌آورم . اگر برحسب تصادف با قواعد و اصول موضوعهٔ طبیعی دانها موافق شد ، زهی سعادت من و الا خوانندهٔ عزیز این چند صفحه را هم مثل متلك های این کتاب دانسته و از آن درگذرد .

در اصل و تبار و وراثت صوری ومعنوی اخلاف از اسلاف هم مثل سایر تجربه ها و دانش های بشری اختلاف عقیده وجود دارد .

موافقین

آنها که باصل زادگی و خاندان کهن معتقدند ، میخواهند بگویند که همان طور که در ساختمان صوری بخصوص در خطوط و نقوش اصلی ، اخلاف باسلاف شباهت پیدا میکنند در اخلاق نیك وبد هم بایداین شباهت‌را داشته باشند وهیچ دلیل ندارد که این وراثت طبیعی راکه ازحیث صورت محسوس وثابت است، ازحیث معنی فقط باین جهت که محسوس نیست منکر شویم . ازاین مقدمه نتیجه میگیرند که اخلاق نیك وبداز پدر و مادر با تحولات محیطی که از طول‌مدت ممارست حاصل میشود ، باولاد میراث میرسد و چون آموزش و پرورش را در این توارث خیلی مداخله نمیدهند ، آنها را اخلاق ذاتی و جبلی موسوم کرده و میگویند با وجود مجاهدت های آموزش وپرورش که میخواهد تمام افراد را باخلاق نیك هدایت و ازاخلاق بد مرتدع نماید ، معهذا خانواده هائی را می بینیم که افراد آنها در پاره‌ای از اخلاق جبلی مانند حسد و بخل وجبن و قساوت و کودنی وگولی و تزویر ولجاج ، یا بلندنظری وکرم و شجاعت و مروت و ذکاوت و زرنگی و راستی وگذشت و شهامت و صراحت لهجه و متانت و بردباری و حسن تعقیب و طبع شعر و صوت و قریحهٔ نویسندگی وسیاستمداری برسایر خانواده‌ها بیشی وبرتری دارند که جز وراثت سبب دیگری‌نمیتواند داشته باشد.

شاهد از تاریخ عمومی

بتاریخ هم که رجوع میکنیم ، می‌بینیم ، معتقد بودن باخلاق جبلی و توارث اخلاقی خیلی‌قدیم است . بلکه ، هرقدر عقب‌تر برویم، این اعتقاد را دربشر زیادتر مشاهده میکنیم .

ایرانیهای باستان ، بنقل شاهنامه ، که فردوسی ، مسلماً از روی نوشتجات دورهٔ ساسانی بنظم درآورده است ، بقدری در عقیدهٔ به توارث اصل وتباروراسخ بوده‌اند ، که غیر از اعضای یك خانواده ، هیچوقت کسی را بپادشاهی نمی‌پذیرفته‌اند ، و از روی همین عقیده‌مندی‌باصل وتبار بوده است ، که نسب یزدجرد سوم‌آخر شخص‌آخرین سلسلهٔ سلاطین خود را ، به کیومرث پیشدادی ، اولین پادشاه خویش ، رسانیده ، و مدعی هستند ، که ، درمدت دو سه هزارسال، شاهنشاهان ایران ازیك خانواده بوده‌اند . بهمین جهت گاهی که فترتی پیش می‌آمده ، و یا پادشاه حاضر پسر وبرادر یا پسر عموی لایقی نداشته است ، کاوه بجستجوی فریدون میرفته ، و رستم را ، برای‌آوردن کیقباد ، بالبرز کوه ، وگیورا ، برای پیدا کردن وآوردن کیخسرو ، به توران میفرستاده‌اند . بقدری‌در این زمینه راه اغراق رفته‌اند ، که اسکندر پسرفیلیپ مقدونی را ، که بقهر و غلبه ، بر ایران مسلط شده است ، برادر دارا وانمود کرده ، ودر این خصوص ، افسانه‌هائی هم در تواریخ گنجانیده‌اند ، و از اشکانیان ، که بیرون کردن خلفای اسکندر از ایران مرهون جدیت وپشتکارآنها ، و جلوگرفتن از جهانگیری رومیها مدیون رشادت شاهنشاهان این سلسله است ، برای همینکه از خاندان سلطنت سابق نبوده‌اند ، در تواریخ خود چندان ذکری نکرده ، و دورهٔ آنها را دورهٔملوك‌الطوایفی معرفی نموده، واز اینجمله‌میخواهند بفهمانند ، که رسم شاهنشاهی یك چند متروك مانده بود ، ووقتی که خواسته‌اند این رسم دیرین را تجدید کنند ، باز هم اردشیر بابکان را ، که از احفاد ساسان بن بهمن بن اسفندیار و بنا براین ، از بازماندگان کیان و پیشدادیان بوده است ، بشاهنشاهی ایران برگزیده‌اند .

همین عقیدهٔ باصالت و نجابت و خاندان کهن را ، منتها قدری کوتاه‌تر ، نسبت بشاهان هر ایالت وحکام هر ولایت ، که صاحب اختیاران لشکری وکشوری ایالت‌وولایت خود بوده‌اند ، داشته‌اند . حتی ، این عقیده را نسبت بملاکین و اربابان دهستانی هم مراعات میکرده ، خانواده‌های دهقان دورهٔ ساسانی را ، که نجبا و اصل‌زادگان دهاتی کشور بوده‌اند ، از احفاد خاندان شاهان و رؤسای ادوار قبل می پنداشته ، و در خانهٔ هر دهقان شجره نامه‌ای ، که از اجداد قدیم آنها حکایت میکرده ، موجود بوده است . سهل است ، باینجا هم پابند نکرده ، و در روحانیت ، نیز ، اصول نجابت و اصالت‌راکاملا منظور نظر داشته ، و عمال وکارکنان این احتیاج عمومی مردم را هم ، مانند سایر شعب احتیاجات ، بخاندان‌های مخصوص اختصاص داده بودند .

در اروپا و سایر قطعات جهان ، در موضوع عقیده مندی بنجابت و اصل زادگی ، از اینجاها خیلی بالاتر رفته‌اند . یونانیان قدیم پادشاهان و سران قوم خود را بخدایان

منسوب میداشته ، وروميها هم ، که حکومت جمهوری را برای ادارهٔ امور خود اتخاذ کرده بودند ، در اصل زادگی خانواده های سناتورها بسیار وقت میکرده ، و برای پاتری‌سین‌ها مزایائی قائل میشده‌اند ، که دست پله بئیین‌ها بآن نمیرسیده ، وحکومت و سرلشگری وافسری و کلیهٔ مشاغل دولتی را باین طبقهٔ ممتاز اختصاص داده بودند . در اوان امپراطوری هم ، بیش و کم همین رویه را تعقیب می نموده‌اند . وقتی هم که امپراطوری روم ، بحملهٔ ژرمن ها در هم شکسته و این مملکت عظیم بین قبایل ژرمن تقسیم گشت نیز ، سکته‌ای باصول نجابت وارد نیامد ، سهل است ، بواسطهٔ دوری قوم‌غالب از محیط تمدن ، پایه و ریشهٔ آن محکم تر از دورهٔ امپراطوری و دورهٔ جمهوری رم گردید . القاب پرنس و دوك و لرد و شریف و سرانگلیس و پرنس و دوك و مارکی و کنت و وی کنت و بارن و شوالیه و مسیودوی فرانسه و کنت وگراف و وی کنت و بارن و فن‌های اطریش و آلمان و ایتالیا ، که امروز هم در اینکشورهامعمول و متداول است ، بقیهٔ همان نجابت و اصل زادگی قرون وسطی میباشد . اگر چه انقلاب کبیر فرانسه و حکومت طبقهٔ سوم بر آن کشور ، رخنه هائی در اعتقاد باصول نجابت واصل زادگی پدید آورد ولی دورهٔ امپراطوری ناپلئون اول ، و دورهٔ تجدید سلطنت باز آب را بمجرای سابق افکنده ، ودورهٔ جمهوری سوم فرانسه‌هم نتوانسته است این عقیده مندی باصل‌زادگی را با وجود دمکراسی متزلزل کند .

در شرق اقصی ، یعنی چین و ژاپون هم مردم تا دیروز پادشاهان و امپراطور های خودرا اولاد آسمان و زادهٔ آفتاب میدانستند ، و اگر وارد تشکیلات حکومتی واجتماعی آنها بشویم ؛ خواهیم دید که مردم اینقسمت از عالم قدیم هم در عقیده مندی باصل‌زادگی و نجابت ، دست کمی از سایر ملل عالم ندارند .

اما در آمریکا چون سکنهٔ آن ازمهاجرین دنیای قدیم ، و اساس حکومت آن جدید و جمهوری است ، البته چون پادشاه نداشته‌اند ، ازپرنس و دوك و لرد ومارکی وسروفن اسمی نیست ، معهذا نان خوردن سرسفرهٔ پدر ، و سابقهٔ تمکن و دارائی خانوادها طرف توجه همه است . مردم به پسر رکفلر بیشتر از جوانیهای رکفلر پیر احترام میگذارند ، زیرا در این پسر شمایل و ذوق ودانش‌ومعنویاتی مشاهده واحساس میکنند که درپدرش که حمال زادهٔ پاشنه ترکیدهٔ[1] بیسواد مادی صرفی بیش نبوده مشاهده و احساس نمیکردند .

از تاریخ طبیعی

علوم طبیعی هم بعقیده مندی بتوارث صوری و معنوی اخلاف از اسلاف ، و بالنتیجه باعتقاد باصل زادگی ونجابت کمکهائی کرده و در تاریخ طبیعی ثابت شده است که اگر بذری در زمین مساعد

۱ــ پاشنهٔ پای اشخاصی که مشغول کارهای صعب وپرمشقت زندگی بوده و دوندگی‌میکنند یاکفش ندارند میترکد واین‌گونه اشخاص دوخاصیت دارند یکی جان سختی و دیگری کم‌دانشی و نداشتن فرهنگ (کولتور) این است که باشخاص مادی جان سخت کم فرهنگ (بکنایه) پاشنه ترکیده میگویند .

کاشته شود حاصل آن از حیث مرغوبی و رنگ و بو وطعم لامحاله یك در میان عین اصل خواهد شد ، و درحیوانات بخصوص سگ واسب که بیشتر با انسان سروکار دارند ، بتجربه ثابت کرده‌اند که نژاده بودن پدر و مادر چه از حیث شمایل و صورت ، و چه از حیث اخلاق و معنی در نتایج آنها بسیار مؤثر است .

اسب

آنها که با اسب سروکار دارند میدانند که اسب نژاده چه مزایائی بریابو دارد. اسب نژاده ، گذشته از زیبائی صوری که البته یکی از مزایای این حیوانست ، مزیتهای معنوی دارد که بسیار مهم و قابل ملاحظه است . وقتی بخواهند سوارش شوند ، شانه میدهد که سوار راحت بر گرده‌اش قرار گیرد ، همچنین ، درپیاده شدن شانه می‌اندازد که سوارش به زمین نزدیکترشود. اگر در راهش گل و آبی باشد ، تا بتواند پا برآن نمیگذارد واگر ناچار شود طوری بآرامی از آن میگذرد که هم دست و پای خود راکمتر آلوده کند و هم بسوارش گل نپاشد. اگر از عبور نهری دمش ترشود تا آخرین قطرهٔ رطوبت در آن باقی باشد آنرا بچپ وراست حرکت نمیدهد که مبادا ترشحات آب بسر و بر سوارش افشانده شود . هرقدر گرسنه و تشنه و خسته باشد ، کاه نشخوار نمی‌خورد ، وآب کثیف نمی‌آشامد ، و در جای ناهموار نمیخوابد . و بمهترو خدمتگذارخود عشق و علاقه نشان میدهد ، درحرکت بچپ و راست بهدایت دست جلو وافسار حاجت ندارد ؛ بلکه بشل و سفت شدن پای سوار میل اورا حس کرده ، بچپ یا راست متمایل میگردد . در مسابقه مثل سوارش ذینفعی نشان میدهد . در حین حرکت گاهی هر دو گوش را با هم ، و زمانی تك تك بعقب و جلو و چپ و راست برمیگرداند که صداهای دوررا شنیده ، درموقع مناسب خودرا برای مقابله باهرپیش‌آمدی حاضر کند وبسا اتفاق افتاده صاحب خودراکه در پهلوی او خوابیده بود ، باکوفتن دست وپا بر زمین بیدارکرده تا ازخطری که متوجه اوبوده است نجاتش دهد. تمام این خصائل نیکو را بدون تعلیم و تربیت ، از سویه و نژاد خویش دارد . عبث نیست که عرب اسب نژاده و نجیب را «نجیب» هم موسوم کرده است .

اما یابو ، از تمام این مزایا بدور است . در سوار شدن ، بد رکابی میکند و در پیاده شدن ، هنوزپای سوار بزمین نرسیده ، بسمت آخور راه می‌افتد. اگر سوارش تازه‌کار وبی‌عرضه باشد ، جلفی و بی‌مزگی را از حد می گذراند . درحرکت متوجه زیر پای خود نبوده ، تا زانو و زیر شکم خود را از گل می پوشاند و سوارش را هم در این گل پاشی بی‌نصیب نمی گذارد . گاه نشخوار که سهل است ، پهن هم میخورد و روی هرسنگ وسقطی میخوابد ، بمهتر خود لگد میزند . بغل خالی میکند که سوار را از گردهٔ خودپرت کند و جز ضربهٔ شلاق هیچ چیز اورا براهی که باید برود هدایت نمیکند . از خطرات واقعی پرهیزی ندارد ولی ، از تصادف های ناچیز و پوچ بدچشمی کرده ، می‌ایستد و قدم ازقدم برنمیدارد . شلاق برای این یابوها اختراع شده است و الا اسب نژاده حاجتی به تازیانه ندارد وباوجود این اختراع هم هیچ سئیس ماهری پیدا نشده که بتواند اخلاق اسب‌نژاده را در یابو ایجاد کند .

چون هیچوقت سگ نداشته‌ام ، در اینباب چیزی ندارم بنویسم .

سگ ازحق‌شناسی و وفاداری و فداکاری و قناعت و خدمتگذاری وهوش این حیوان در نوشتجات گذشتگان و معاصرین خیلی خوانده‌ام ، که البته خوانندهٔ عزیز هم خوانده ، و شنیده است . ازهمهٔ آنها عجیب‌تر شرحی است که مرحوم رضاقلی خان هدایت (جد اعلای آقایان هدایت ،) درسفرنامهٔ اورگنج خودنوشته است. مرحوم هدایت مینویسد[1] بین استرآباد وخیوه ، در بیابانهای بی‌آب وعلف به ابه‌ای رسیدیم ، من البته جلوقافله بودم. سگ ابه که از دور جمعی را دیدکه بسمت‌ابه می‌آیند بنای پارس راگذاشت. همینکه نزدیکترو پیاده شدیم ، سگ از ابه بیرون دویده ، بعجله بسمت من آمد . صاحب ابه آنچه اورا صدا زد و تهدید کرد نتوانست جلو او را بگیرد . منهم که وسیله‌ای برای دفاع از او نداشتم ، منتظر پیش‌آمد ناگواری بودم ، ولی همینکه نزدیك من رسید سر در قدمهای من‌گذاشت و با جست و خیز خود در اطراف من از این دیداراظهارخوشوقتی کرده صاحب ابه که‌برای جلوگیری ازاو دوان دوان خودرا بنزدیك ما رسانده بود ازتعجب مبهوت مانده بود . من سگ را نوازش‌کرده ، ازصاحبش پرسیدم این سگ را ازکجا آورده‌اید. گفت چندسال قبل ازدامغان میگذشتم این سگ را ازآنجا آورده‌ام . بعد از این شرح ، از طرف صاحب ابه یادم‌آمدکه چند سال قبل درحین عبور در صحرای دامغان ، سگی گرسنه و تشنه یافته ، و او را از مرگ نجات داده ام و این همان سگ است ، اینقدر حق‌شناسی و وفا و تشکر و هوش ، وبخصوص حافظه ، مسلماً در هیچ موجودی یافت نمیشود .

گربه گربه به بدخصالی معروف وضرب‌المثل است. اشخاص حق‌ناشناس از خود راضی و خود خواه و سالوس و بی حیا و عزیز بیجهت یا نئر را بگربه تشبیه میکنند .

هیچ ، برای خوانندهٔ عزیز اتفاق افتاده است که وضع این حیوان را در مقابل آشپزی ، که مشغول گرفتن رگ و ریشه وحاضر کردن گوشت برای طبخ باشد تماشا کنند؟ دو قدمی دورتر از بساط این رگ و ریشه گیری می‌نشیند ، و اگر هوا سرد باشد برای اینکه کف دستهای بی‌مویش ازمجاورت هوا وزمین یخ نکند بندآخر دستهای خودرا برگردانده ، پنجه‌های عریان را زیر ساعد میپوشاند وباکمال ادب دو زانو می‌زند. چون خوب میداند که در هرحال فضولات گوشت مال او است ، هیچ خود را در اینعمل ذینفع نشان نمیدهد . سهل است ، برای اغفال متصدی این تشریح ، چشمها را برهم میگذارد و بقدر دوسه تا وافوری نشاة تخت[2] چرت میزند ، ولی درهمین حال اگر متصدی عمل مثلا

---

1 ــ من این سفرنامه را نخوانده‌ام ، آنچه در اینجا نوشته‌ام روایت حاج مخبرالسلطنه (جناب آقای مهدیقلی هدایت) است‌که ازسفر نامهٔ ایشان برای من نقل‌کرده اند. بنابراین ، شاید در جزئیات اختلافاتی با متن بیانات مرحوم هدایت داشته باشد .

2 ــ تخت بمعنی کامل و آماده و در مایعات لب بلب در فارسی آمده است و تخت و تیا

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

برای پیدا کردن سوهان تیز گری کارد ، سرش را بچرخاند مثل شیر بتخته ساطور حمله برده بزرگترین قطعات گوشت را میرباید .

اگر یکوقتی در گنجه‌ای خوراکی باب کیفش یافته باشد ، هروقت از دم آن گنجه بگذرد اگرصدبار هم تیرش بسنگ خورده باشد ، از فرط طمع بازهم برای دفعهٔ صدویکم گنجه را بی‌وارسی دقیق رها نمیکند ، و تمام گوشه ها و طبقات آن را سر کشی مینماید اگر روی فرش یکی دو قطره آب ریخته ، و هنوز جذب نشده دست او با این قطرات تصادف کند ، تا یکی دو دقیقه چندین بار ، دست تصادف کرده را از سمت خارج از بدن با فشار حرکت میدهد و تا قطرات ذره‌بینی آب از پنجه‌اش افشانده نشود ، آرام نمیگیرد ولی وقتی میخواهد ماهی بگیرد دست خودرا بدون هیچ‌پروا تا بیخ کول درآب فرومیبرد، سهل است، خود را بحوض هم میاندازد.ومن بگربه های دوپای اینکاره خیلی برخورده‌ام.

در اوایل مشروطهٔ کبیرشخص نابلد و دهاتی که کاری در وزارتخانه‌ای داشت بعادت زمان قبل ، یك جعبهٔ گز برداشت و با عریضهٔ خودبدر خانهٔ معاون وزارتخانه که یکی از

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

و تخت و طبق ، تخت شدن حوض و آب انبار شاهد این گفته است . حتی فعل تخت گرفتن یعنی خود را برای خرده فرمایشات طرف آماده نشان دادن را نیز استعمال کرده‌اند. نشاة در اینجا یعنی تردماغی و سر کیف بودن و یا باصطلاح سینه حاکی کیفوری است پس نشاة تخت یعنی کاملا سردماغ. البته نشاة وافوری وقتی تخت ولب بلب میشودکه بست های عادی خود را از تریاك ناب با آتش زیر خاکستر خوابانده ، سینه کفتری کشیده و در ضمن چای هم باندازهٔ عادیش خورده و در حین عملیات چیزی یا حادثه‌ای که مانع‌کار او بشود پیش نیامده باشد . شیخ غلامرضاخان نامدار ، پدر دکتر مهدی نامدار شهردار فعلی تهران میگفت ، روزی بقصد زیارت به ترن نشستم که بحضرت عبدالعظیم بروم ، از ترن که پیاده شدم بفکر وضو افتادم در مقابل گارد راه آهن شاه عبدالعظیم قهوه خانه و باغچه‌ای بودکه برای اینکار از هر جا مناسبتر بود . قدم در قهوه خانه گذاشتم که بباغچهٔ پشت بروم دیدم شخصی نشسته و دارد از خیالها و افکار خود برای راه انداختن کافه رستورانی در آن نزدیکی صحبت میکند . من بجائــی از صحبت رسیدم که موضوع اسم گذاری رستوران که مثلا محبت باشد یا اخوت حرف میزد واز مستمع خود رأی میخواست . من رفتم ودر باغچه کارهای مقدمات وضو وخود وضورا انجام دادم. وقتی مجدداً بقهوه خانه آمدم ،که بیرون بروم ، تازه مؤمن ازاسم گذاری فارغ شده ومشغول چگونگی رنگ در وپیکرواسباب ابزار این کافه رستوران زادهٔ خیالات چرسی خود شده بود. دراین ضمن شاگرد قهوه‌چی که یقیناً ازوضع مالی وتوانائی این رستورانر باخبر بود، خطاب باوکرده وگفت مشهدی احمدناشه تخته؟ (نشاة تخت شده است ؟) این دو کلمه با اختصارش بقدری مناسب با حال مؤمن انتخاب شده بودکه تمام اهل قهوه‌خانه ، خنده را سردادند وسخنرانی وافوری نشاة تخت خاتمه یافت وگوش همه از شنیدن این ترهات خلاص شد . وافوری ها بعدازتخت شدن نشاة اول بحرف می افتند و کم‌کم بچرت. البته تشبیه‌گربه به وافوری نشاة تخت راجع بدورهٔ دوم نشاة است نه دورهٔ اول .

دمکراتهای دوآتشه بود ، رفت . بیرونی آقای معاون منحصر باطاقی بود که یك دربمدخل خانه ، وچند پنجره بحیاط اندرون محقر او داشت . آقای معاون ، با اینکه مرد ساکتی بود ، بقدری عصبی شد و داد و قال راه انداخت که خبرآن در تمام شهر منتشر گردید . و اگردرآن‌وقت برای‌راشی ومرتشی‌قانونی وضع شده بود، مسلماً اورا تسلیم مدعی‌العموم میکرد . ولی بعد از چند سال که بمقام وزارت رسیده بود ، ازدخلهای دوسه هزارتومانی وحتی پا اندازی برای این مداخلها هم خود داری نداشت . من باحترام بازماندگان از نوشتن اسم او خود داری میکنم . ولی ، باید بنویسم که این شخص با مکنت زیادی که از خود باقی گذاشت دارفانی را واع گفت و خیلی ازهمدوره‌های او که ازاین تظاهرها بی‌نیاز بودند امروز با کمال سربلندی و سلامت مزاج و رفاه از نعمت حیات برخوردارند وبعقل آن مرحوم که در زمان حیاتش بخصوص نزد رئیس‌الوزرا های آن دوره ، مرد عاقلی هم قلمرفته بود میخندند .

باری بعقیدهٔ من گربه تمیز عدد ندارد و این عقیده از اینراه برای من آمده است که کراراً دیده ام گربه سه چهار تا شش‌هفت بچه بدنیا آورده ، و این بچه ها یکی‌یکی مرده‌اند ، برمرگ هیچیك ازآنها ناله وندبه‌ای از او شنیده نشده، سهل است ازفرط شره و عدم توجه مردهٔ بچه های خودراگوشت پاره تصور کرده ، و آنها را یکی بعداز دیگری خورده است ، ولی وقتی آخری‌آنها مرده و با نیستی تام و تمام مواجه شده است ، بنای ضجه مویه راگذاشته ، و تا چندین شب ، باصدا های واقعاً دلخراش خود خواب و آرام را از اهل خانه و همسایه ها سلب کرده است .

من هیچ نشنیده‌ام که گربه هم نجیب و نانجیب داشته باشد . معهذا ، درمدت عمر خود یك‌گربه دیده‌ام که اخلاقش با اخلاق عمومی گربه ها فرق داشته است .

بی ارادتی من بگربه

من ازبچگی از گربه بدم می‌آمد. جهت این بی‌ارادتی هم بعقیدهٔ آن روزی من تطاولی بود که این حیوان نسبت بماهی های حوض روا میداشت . در همان سن کم ، از حیله هائی که برای گرفتن ماهی بکار برده ، با دست خود آب حوض را تکان میداد که ماهی بتصور آمدن آب تازه در حوض روی آب بیاید و آنرا شکار کند ، و حتی گاهی که نور چشمی‌ها را هم بکنار حوض میرد که این شاهکار تقلب را به بچه‌های خود بیاموزد خیلی کوك میشدم و با چوب آنها را از کنار حوض میراندم ، و مخصوصاً از اینکه با موشهای انبار صیغهٔ برادری خوانده ، وبماهی های حوض میپرداختند بیشتر عصبانی بودم واحیاناً قلا[1] میکردم و حیوان متعدی را در مکانی محصورنموده ، تلافی تجاوز آنها را بماهیها بیرون می آوردم .

---

۱ ــ قلا بمعنی سازگار و سهل و آسان و ناقلا بمعنی ناسازگار و ناراست است و اطلاق ناقلا براشخاص زیرك و زرنگ ازاین راه است که درکار و معامله ساده و سهل نیستند. قلاکردن

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

بنا بر این ، گربه در خانهٔ ما آبروئی نداشت . سهل است از سن سیزده چهارده سالگی که ما خود صاحب اختیار خانه شده بودیم، بوسیلهٔ محکم کردن در وبند پشت بامها راه گربه را بخانه می‌بستیم ، که هم ماهیهای حوض ازتطاول و تعدی آن ها مصون ، وهم باغچه ها و قطعات گل کاری خانه و انبار ذغال ، از خرابکاری آنها مأمون باشد . ولی ، بامها و بالاخانه های خالی و بیکار در اختیار آنها بود که اکثر در این میدان بی‌معارض با هم جنگ وبا صدا های عروسی وعزای خود اهل خانه را بیخواب میکردند . واحیاناً بالا خانه ها هم زایشگاه آنها واقع شده و بعد از فطام و فصال و آموزش و پرورش ، با بچه ها ازهمان راهی که‌آمده بودند بخانهٔ همسایه میرفتند. بنا براین ، شنیده شدن صدای بچه‌گربه از بالاخانه ها چیز تازه‌ای نبود که اهل خانه را به کنجکاوی وادارد .

نجیبه خانم

سال دوم مراجعت من ازپطرزبورغ، و اواخر بهار وموقع بی‌نیاز شدن بچه‌گربه ها از مادر ، یك روز صبح متوجه شدم که صدای نالهٔ بچه‌گربه ازبالاخانهٔ بالای اطاق‌من می‌آید. این‌صدا را عادی تصور کرده بیرون رفتم ، عصری که بمنزل مراجعت کردم، دیدم صدای بچه‌گربه ها بنالهٔ سکرات موت شبیه شده است . با بی ارادتی که بگربه داشتم این ضجه مویه مرا وا داشت که دست از مطالعه وقلم ، یعنی تنها سرگرمی که در خانه داشتم برداشته تحقیقی از حال این حیوان ها بنمایم .

وارد بالا خانه شده ، دیدم دو تا بچه گربه روی زمین افتاده ، از فرط ضعف قادر بحرکت نیستند و پیداست که برای مادر آنها حادثه ای پیش آمده ، که نتوانسته است به بچه های خود رسیدگی کند ، و حیوانها که هنوز راه و پای گذشتن از بام را نداشته‌اند چند روزی است قوت نخورده ، و باین روز افتاده‌اند .

گربه ها را اززمین جمع کرده ، وازبالاخانه پائین‌آمدم . گفتم مقداری شیرآوردند زبان بسته ها بقدری ضعیف شده بودندکه شیر را بزحمت میتوانستند بخورند . برای‌اینکه غفلتی درتوجه آنها نشود ، پرورش‌آنها را خود تکفل میکردم. چند روزیبا شیروکم کم با غذا ، بچه‌گربه ها جانی گرفتند . یکی ازآنهاکه خاکستری رنگ وگلهای پلنگی و موی‌کوتاه داشت ، بسیار وحشی بود و جز موقع غذا هیچ وقت دم پر نمی‌آمد. همینقدرکه جان گرفت از خانه‌گریخت و بعدها من‌گاهی اورا سر دیوار ها میدیدم که از خانهٔ یك همسایه بخانهٔ دیگر، درتك و دو روزی است. دیگری ، موهایش بلند وشلال دار وباصطلاح

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بمعنی مترصد بودن و از موقع مناسب استفاده‌کردن و فرصت را غنیمت شمردن است‌که‌کار را با سهولت انجام دهند. این اصطلاح درگرگان مسقط‌الرأس اجدادی من خیلی بکار است ولی آنها بجای ناقلا ناخوارهم استعمال میکنند، چنانکه اصفهانیها خوار را دشخوار هم میگویند ، بااین تفاوت که دشخوار را در اشیاء بکار میبرند نه اشخاص .

براق ، و رنگس سفید بود و چند دانه خال مربع بی نظم ، نیمه سیاه و نیمه طلائی ، در پشت و پهلو و سر و دم داشت و برخلاف همزادش ، بسیار مأنوس و با وقار و متین بود . من برخلاف عقیدهٔ خودعزم کرده بودم مانع ماندن او درخانه نباشم . بعداز دوسه ماهی این گربه خود را ساخته و حیوان بسیار خوش شمایلی ازکار درآمد .

وارد اندرون که میشدم ، در هرگوشهٔ خانه بود مرا استقبال واز دیدار من اظهار خوشوقتی ، و این علاقهٔ خود را بگردش دور و ور وماليدن خود بپر و پای من اظهار میکرد ، تا من باطاق خود وارد شده می‌نشستم ، بهر کیفیتی بود خود را بمن میرساند . با زبان زدن بدست من دست بوسی خود را معمول داشته ، قدری دورتر ازبساط خواندن ونوشتن من ، که در سطح اطاق پهن میشد، می‌نشست . تا من در خانه بودم از اطاق من خارج نمیشد . اگر تابستان بود ، شبها هوام و حشراتی راکه مانند ملخ و علی ورجه و سوسك زرد یا سائر خزنده هائی‌که بهوای روشنائی چراغ جمع میشوند ، از دوربساط کار من میراند وروزها ، چشم از مگس هائیکه در فضای اطاق می‌پریدند برنمیداشت وآنهائی راکه می‌نشستند می‌پراند. سرسفره درهمان سمتی‌که من می نشستم قدری دورترمی‌نشست هرقدرگرسنه بود تا سهم او را در بشقاب جلوش نمیگذاشتم تکان نمیخورد وهیچوقت لقمه را از بشقاب روی فرش نمیکشید . هرچه میدادند میخورد، وحتی اگر مرغی هم سرسفرهٔ بود، نه همین با سماجت و راه انداختن سروصدا تمایل خود را باین طعمهٔ مطبوع اظهار نمیکرد ، بلکه نظر هم بجانب آن نمی‌انداخت .

شبها ، دراطاق خدمتکارها میخوابید، صبح بمجرد اینکه من دراطاقم را بازمیکردم می آمد . دست بوسی خود را بعمل می آورد و در نزدیکی محلی که معمولاً آنجا نماز میخواندم می نشست. من مشغول نمازوتعقیبات خودمیشدم؛ خدمتکارسینی صبحانه رامی‌آورد کنار من میگذاشت . گربه همچنان برجای خود میخ‌دوز نشسته بود تا من سهم اورا معین نکرده ، بسمت او نمیگذاشتم ، حتی نگاه هم بسمت سینی نمی‌انداخت . اتفاق می‌افتاد که من اطاق را ترك گفته، موقتاً بیرون می‌رفتم ، ولی گربه را با سینی صبحانه تنها میگذاشتم زیرا ، یقین داشتم که تا مراجعت من حیوان نجیب از جای خود تکان نمیخورد .

مادرم حقاً باو نجیبه خانم اسم داده بود و بمن میگفت در غیبت تو همین رفتار را با من دارد ، ولی همینکه تو از راه میرسی ، دیگر من او را نمی بینم ، تا تو از خانه بیرون میروی . بقدری اینرویه منظم است که من بود و نبود تو را در خانه از نبود و بود او در اطراف خود تشخیص میدهم .

یکسالی این گربه با همین رویه در خانهٔ ما بود ، یکروز وارد اندرون که شدم نجیبه خانم استقبالی از من نکرد ، باطاق که رفتم برای دست بوسی نیامد. در این ضمن صدای ضعیف بچه گربه از صندوقخانهٔ مجاور که محل لباس من بود ، بلند و معلوم شد گربه صاحب بچه شده ، و ترك خدمت از اینراه است . خدمتکار بمن گفت اجازه بدهید او را با بچه هایش باطاق خود ببرم شاید اسباب زحمت شما بشود . گفتم جز بازگذاشتن

در صندوقخانه و اطاق برای تو و من زحمتی ندارد، بگذار سرجای خود باشد. گربه تا بچه های خود را بزرگ کند، چندین بار ازیك گوشه بگوشهٔ دیگر خانه نقل مکان میکند عوام میگویند تا این نقل وتحویل ها را بعمل نیاورد، بچه هایش چشم باز نمیکنند. ولی من در نظر ندارم که نجیبه خانم اینعادت همجنسان خود را معمول کرده باشد ، وظیفهٔ مادری گربه را از خدمتگذاری و توجه بمن باز داشت . فقط وقت شام ونهار و صبحانه ، با همان متانت سرسفره حاضر میشد. منهم در غذا دادن بیشتر متوجه او میشدم که بتواند بچه های خود را سیر کند. یك ماهی گذشت بچه های او که گویا دوتا بودند بزرگ شدند و در سرسفره با مادرشان می‌آمدند . هرقدر حاجت بچه ها بپرستاری کمتر میشد ، توجه نجیبه خانم نسبت بمن زیادتر میگردید ، تا بالاخره همان وضع سابق بر قرار شد . جز دست بوسی که مادر بجا آوردن این احترام را مخصوص خود قرار داده بود ، در سایر عملیات مواظبتی بچه ها هم با او شرکت میکردند .

یکروز، بخانه که وارد شدم ، ازگربه و بچه هایش اثری ندیدم . مادرم گفت : در این یکساله که این گربه در خانهٔ ما بود ، هیچوقت عادت نداشتیم مرغ و گوشت را در گنجه یا زیر آبکش بگذاریم . زیرا میدانستیم که این گربه‌کاری بآن ندارد .

امروز صبح آشپز مرا برای تماشای چیزفوق‌العاده‌ای بآشپز خانه دعوت کرد . رفتم دیدم نور چشمی های نجیبه خانم بخوردن مرغی که برای طبخ نهار حاضر کرده بودند مشغولند و خودش دورتر نشسته ، و حتی نگاه هم بسمت این بساط نمی‌اندازد . چشمش که بمن افتاد ، از جا برخاست و از در مطبخ بیرون رفت ، بچه ها هم که طعمهٔ خودرا تمام کرده بودند ، از دنبالش بیرون رفتند . صبح تا حال ،آنچه تفحص کرده‌ایم اثری از آنها ندیده‌ایم ، قاپوچی میگوید : مادر و بچه ها دوان دوان از اندرون بیرون آمده از درحیاط بیرونی بکوچه رفته‌اند. خدمتکارها را بخانهٔ همسایه ها فرستادیم آنها رانیافته‌اند منهم در نوبت خود وعدهٔ انعامی بکسی که وسیلهٔ آشتی کنان گربه را فراهم کند و او را پیدا کرده بیاورد دادم و خدمهٔ خانه هم بامید گرفتن انعام در کوچه های مجاور تفحص کردند ولی اثری ازگربه نیافتند .

علاقهٔ گربه بخانهٔ مسقط‌الرأسش طبیعی است . برفرض اینکه در خانهٔ دیگری هم باشد ، گاهگاه سری باینخانه میزند. ولی من دیگر این گربه را ولو در حین عبورازسر دیوار هم باشد ، ندیدم . جز اینکه بگویم جبلت بچه ها اورا با کار ختم شده‌ای مواجه کرده ، واز خجالتش خانه را ترك گفته وخود را سر به نیست کرده است هیچ راهی برای این فرار آنهم باین کیفیت نتوانستم فکر کنم .

احتیاج انسان بدوستی

بعدها برای پیدا کردن نظیر این گربه ، یکی دو سه تا بچه گربهٔ براق خوش نشان بخانه پذیرفتم . ولی در هیچ یك جز اخلاق عمومی گربه چیزی ندیدم ، این بود که باز هم مثل گذشته ، از توجه باین حیوان منصرف شدم . معهذا امروز هم اگر بگربه‌ای

بر بخورم ، که دور و ور من بپلکد ، واظهار خلوص کند با یقین به‌دو روئی وتملق او از نوازشش کوتاهی نمیکنم .

انسان محبت را ولو ظاهری و از روی غرض خصوصی و اغفال و از طرف گربه‌ای هم باشد دوست دارد . امروز نمیدانم اوضاع فرانسه چیست ؟ ولی از نوشتجات ویکتور- هوگو مستفاد میشود که در زمان او پیر زنهای کهنه چین پاریس هم با وجود دست تنگی طبیعی خود، گربه نگاه میداشته‌اند و مسلماً محرك این‌کارجز حاجت طبیعی بشر ، بکسی که او را دوست بدارد چیز دیگری نبوده است . واقعاً اگر پیر زن بی‌کس وکار گربه هم نداشته باشد، کی اورا دوست میدارد؟ واین حاجت طبیعی بشری‌را بچه وسیله رفع میکند؟

امروز بعضی جوانها درکشور ما پیدا شده‌اندکه با وجـود تمکین یالقوزی[1] را بر داشتن زن و فرزند ترجیح میدهند و ازراه انداختن خانه و زندگی تن میزنند . باید از این آقایان عزیز پرسید وقتی پیر شدید ، و پدر و مادر و عمو و دائی و عمه و خاله و خواهر و برادر و برادر زاده و خواهر زاده ها مردند ، و یا دنبال زندگی خود رفتند چه میکنید ؟ و این حاجت مبرم بشری ، یعنی دوست داشتن و طرف دوستی واقع شدن را بچه وسیله رفع مینمائید ؟

مرحوم میرزا علیمحمد اصفهانی حکیم استاد فقه و اصول مدرسهٔ سیاسی چون خودش با این پیش آمد تصادف کرده و رنج پیری و بی‌کس و کاری را کشیده بود ، بشاگردان خود میگفته است زودتر زن بگیرید ، و خانه و زندگی راه بیندازید و بدانیدکه بین‌پسند شما و دخترها تناسب غیر مستقیم در کار است . شما هر قدر مسن تر شوید ، مشکل پسندتر میشوید ولی بهمان اندازه رغبت دخترها هم بشما کمتر میشود . آنکه شما می پسندید شما را نمی‌پسندد ، ونتیجه این میشودکه درپیری کسی که شمارا دوست بدارد ، در حول‌وحوش خود نخواهید داشت ، و مثل من همیشه ملوم و محسور خواهید بود وتا نفس آخر ، بهر گدائی که چندتا بچه درحول و حوشش می‌پلکند بنظر حسرت نگاه کرده و خود راملامت خواهید کرد !

از اواخر سال ۱۳۲۴ ، من از زن و فرزندم دور شده‌ام . خانم مستوفی ، بدستور دکترها برای معالجه ناگزیر بود بلندن برود، پسربزرگم نصرالله راکه خود نیز معالجه لازم داشت ، برای پرستاری او ومعالجهٔ خودش ، با او روانه کردم . نیره دخترم هم بعد ازگرفتن دیپلم لیسانس ازدانشسرای عالی ، وورود بشغل دبیری ، بتوصیهٔ شورای فرهنگی

---

۱ - یال وکاکل برای حیوان ، پوشاك سروگردن وپیشانی است . قوزهم در اینجا بمعنی محل قوز وکنایه از پشت و دوش و گرده است . در اصطلاح عوامانه به کسانی هم که از زن و زندگی شانه خالی میکنند یالقوز یعنی مجرد وخانه بر دوش میگویند . البته برای من اشکالی نداشت‌که بجای یالقوزی تجرد یا لامحاله خانه بر دوش بنویسم . انتخاب این کلمه برای لچر کردن عمل است که آقایان اینکاره بدانندکه اسم آنها در جامعه چیست ومردم آنها را چگونه توصیف مینمایند وچه اسم وصفتی بآنها میدهند .

انگلیس وایران برای اکمال تحصیلات آموزش و پرورش در دانشگاه ادیمبورك بانگلستان رفت. باقر هم که ازدوسال پیش برای اکمال تحصیلات بلندن رفته بود. نگاهداری خانه و سروکله زدن با نوکر و خدمتکار و آشپز، آنهم در اینروزهای تهران کاری نبود ازعهدهٔ من ساخته باشد، دخترم مهری صفی‌نیا توجه کردن مرا بعهده گرفته، مرا بخانهٔ خود برد.

دراین هشت نه ماهه، که نوادگانم، فرامرز وخسرو پسرهای آقای صفی‌نیا دور و ورم می‌پلکند، می فهمم که وجود این آدم کوچولوها در حول و حوش انسان چقدر کیف دارد، و تماشا و تعمق درپرچانگی و سکوت. آوازه خوانی وگریه و قهر وآشتی، تندی و ملایمت، و حتی دعوای آنها با یکدیگر، وتمام کردن مرافعهٔ آنها و بالاخره، بازیها و سرگرمیها و خواهش های کم مغز و مایهٔ آنها، همه بانسان لذت میدهد، توجه این موجودات کوچك نسبت بانسان، روح را تازه میکند و شنیدن آوازه خوانیها وصحبت‌های آنها بهترین سرگرمی است. حتی من معتقد شده‌ام که یکی دو سه تا ازاین انسان های کوچك، در حول و حوش مردان شصت هفتاد ساله بمنزلهٔ عصای پیری است. تفقدها و احوالپرسی ها و نوازش های عملی آنها روح پیرمرد را تازه و جسم اورا جوان نگاه میدارد، زیرا حس میکند که هنوز شخصیت او دوست داشتنی است، و الا بچه ها از او میگریختند.

نوه ها عزیزترند یا اولاد؟

میگویند نوه از اولاد عزیز تر است. جهت و سبب دوست داشتن اولاد نسبت بسن آن‌ها و سن پدر فرق میکند. سبب دوست‌داشتن بچه های چهار پنج ساله، البته غیر از اسباب و جهات دوست داشتن بچه های ده‌پانزده ساله‌وهمچنین وجهٔ دوست داشتن اینها غیر از اولاد بیست سی ساله وزیادتراست. من چون اولاد هم سن نوه‌هایم ندارم نمیتوانم از نفی و اثبات چیزی در این زمینه بگویم. دراینکه توجه وعلاقهٔ پدر ومادر بلاواسطه، نسبت باولادخود بیشتر ازپدر بزرگ و مادر بزرگ است هیچ تردیدی نیست. پس‌ناگزیر دوستی پدر و مادر هم باید زیادتر، ازپدر بزرگ و مادر بزرگ باشد. بعضی میگویند، اولاد بواسطهٔ علاقهٔ زیاد پدر و مادر بآنها دشمن جان پدر ومادر هستند، و نوه ها دشمن دشمن. میخواهند بگویند که عزیز تر بودن نوه از اولاد بجهت اینست که انسان دشمن دشمن را دوست میدارد. این تعبیر الحق خیلی آخوندی و نچسب است، زیرا در جائی که موضوع سخن در محبت پدر فرزندی است محلی برای گفتگوی از دشمنی نیست. من اگرمعتقد شوم که نوه عزیزتر از اولاد است سبب آنرا اینطور خواهم دانست که پدربزرگ زحمت ورنجی برای‌حفظ و حراست و نگاهداری نوه های خود ندارد وازنعمت خوشیهای وجود آنها بدون تحمل زحمت و مشقتی برخوردار است، و تفریح بدون زحمت، البته کیفش زیادتر از تفریح پدر و مادر بلاواسطه است که این نعمت را در مقابل هزار رنج و خون دل بدست می‌آورند.

در جلد دوم « شرح زندگانی من » صفحهٔ ۴۲۵ ، بقدر لازم ، جوان ها را براه انداختن خانه وزندگی ، وتفریح مطبوع با زن وفرزند تحریض و ترغیب کرده‌ام ، در اینجا باید فقط اضافه کنم، برفرض اینکه درجوانی بتوانید بدلی برای تفریح خانوادگی فکر کنید ، مسلماً درپیری راه برشما بسته خواهد شد ، بفکرروز پیری‌خود هم باشید ، که پیری ونیستی ، آنهم نیستی محبت ، بزرگترین مصیبتهاست[1]

مخالفین اصل زادگی

باری ، دستهٔ دیگری هم هستند ، که اصلا معتقد بتوارث اخلاقی نبوده ، وخوبی و بدی جبلی را نتیجهٔ تناسب آموزش وپرورش با ساختمان مغز افراد میدانند . و توارث صوری را هم نتیجهٔ عوامل دیگر دانسته و تا حدی ، منکر آنهم شده‌اند ، و برای اثبات این عقیده ، شواهدی هم دارند ، که‌حق بجانبی آن‌ها را ، بیش وکم ، تا حدی، مدلل هم میدارد .

عقیده‌مندی تاریخی‌را ، باصل‌زادگی ، اینطور توجیه میکنند : که در ادوار گذشته، چون فرهنگ بدسترس مردم نبوده ، وافراد دانش و بینشی ، که در خور ادارهٔ کارهای زندگی جامعه باشد ، نداشته ، ودبستان و دبیرستان و دانشکده‌های علوم و ادبیات هم در کشور ها نبوده ، و اگرهم نادراً وجود داشته ، منحصر بشعب خاص ، و بطبقهٔ مخصوصی بوده است ، برای ادارهٔ امور اجتماعی ، چاره‌ای جز توسل باصل زادگی و نجابت و خاندانهای کهن نداشته اند . زیرا ، معاشرت و رابطهٔ بین اعضای یك خانواده از امور طبیعی است ، ومجالس بزرگان خانواده‌ها بمنزلهٔ آموزشگاههای عملی بوده ، و البته ، افرادی‌که در این آموزشگاهها تربیت و تعلیم می‌یافته‌اند ، بیشتر از سایر اهل کشور ، بدرد جامعه میخورده‌اند ، و حقاً بر مردمان عادی تقدم داشته‌اند ، وهرقدر این تعلیم و تعلم خانوادگی ، که از آن باصل زادگی تعبیر میشود ، کهنه‌تر بوده ، اعتبارآنهم زیادتر قلم میرفته، و معتقد بودن قدما باصل زادگی ازاینراه است . عرب جاهلیت و قوم ژرمن، برای این از همهٔ اقوام بیشتر باصل زادگی معتقد بوده‌اند ، که فرهنگ و حتی خط هم نداشته‌اند ، و اگر امروز ، با وجود تعمیم دانش وفرهنگ ، جمعی‌را می‌بینیم ، که هنوز هم باصل زادگی معتقدند ، بواسطهٔ عادت است . عنقریب اینعادت هم ازبین خواهد رفت، ومساوات تام و تمام بین افراد بشر برقرار خواهد شد ، و نیز میگویند : ادواریکه در کشور ما ازدواج‌ها ندیده صورت میگرفت ، چقدر اتفاق می‌افتاد ، که جوانی فریفتهٔ زیبائی شمائل وحسن اخلاق برادر شده ، و خواهان خواهر گشته ، و تمام عمر گرفتارزن

---

۱ ــ اقتباس از شعر معروف :

مبادا که در دهر دیر ایستی　　　مصیبت بود پیری و نیستی

زشت[1] و بداخلاق بوده است . یا امروز ، چه مایه برادر و خواهر را می‌بینم ، که ، با وجود وحدت پدر و مادر و آموزش و پرورش و محیط هریك ، صورتی جداگانه و اخلاقی متضاد با دیگری دارند ، که گوئی پدر و مادر آنها در یك مسجد هم با هم نماز نخوانده‌اند !

در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه ، یکی از رجال زمان دو پسر داشت . که مادر آنها یکی ، و باهم قریب‌السن بوده ، و اکثر با هم راه میرفتند ، و بزرگین ایندو ، در زیبائی ، وکوچکین ، درزشتی ، شاهکار خلقت خدا بوده‌اند . من ، در ایام جوانی خود ، این دو برادر را در سن نسبتهً جلوتری ، دیده بودم ، که اثر زیبائی و زشتی جوانی را همچنان برصورت خود حفظ کرده بودند . مخصوصاً برادر زشت ، کله‌ای بسیار عظیم و نقش صورتی چنان ناهموار داشت ، که پیدا کردن نظیر او کارآسانی نبود ، و اگر ممکن میشد که بین مردهای کشوردر زشتی مسابقه‌ای برقرار کنند ، مرد عزیزقهرمان بد ریختی ازکار در میآمد[2] .

مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه ، زن آزادی بوده ، وگاه‌گاه ، بایکی دونفرحاشیه ، بلباس مبدل ، برای تفریح و تفنن ، ببازار میرفته ، و بوسیلهٔ همراهان خود ، سر بسر کاسب کارها و مشتریان هم میگذاشته است . از جمله ، یکروز ماه رمضان ، بمغازهٔ شیخ ــ ابوالفتح بلور فروش ، که آن روزها بلور عالی جز در دکان او یافت نمیشد ، رفته و در آنجا ، ایندو برادر را می‌بیند ، که ، برای خرید یا وقت‌گذرانی عصررمضان ، در این مغازه پهلوی هم نشسته‌اند .

زیبائی و زشتی ایندو برادر ، و وجههٔ پدر آنها در میان رجال دربار ، زیادتر از آن بود ، که خانم مهد علیا آنها را نشناسد . مادر شاه یکی از دو نفرهمراه خود را مأمور میکند ، که متلکی بار برادر زشت‌کند . برای تماشای صحنه ، قدری دور تر ، می‌ایستد . خانم درباری ، که البته سر و وضع خدمتکاران بخود گرفته بود ، جلو این آقای عزیزآمده ، میگوید . عرض محرمانه‌ای دارم . اگر التفات فرموده قدری دورتر تشریف بیاورید ، منتهای التفات است .

البته ، ورود مهد علیا ، که سرو وضع یك خانم شیك بتمام معنی داشته است ، با دو نفرخدمتکار ، بمغازه طرف توجه جوانها شده ، و داشتن عرض محرمانه از طرف‌خدمتکار

---

۱ ــ مرحوم میرزا عبدالله‌خان منشی‌باشی که اگر امروزنده میبود نام بهرامی میداشت، داماد مرحوم امامقلی خان شامبیاتی بود . پسر این امامقلی خان مرحوم ابوالقاسم خان از جوانهای بسیارزیبای خوش قد و قامت دوره بود . در صورتی که خانم مرحوم میرزا عبدالله که با مادرم رفت و آمد داشت و باین واسطه من در طفولیت او را دیده بودم ، زن بسیار زشت کوتاه ، با رنگ سیاه سوخته‌ای بود که من درهمان عالم بچگی میگفتم ، منشی باشی گول همان برادر خانم را خورده است .

۲ ــ ترکیب وقواره و ریخت هرسه را با صفت بد و خوش برای فهماندن زشتی وزیبائی صورت بطورمترادف استعمال میکنند، درصورتیکه هرسه‌لغت با ساختمان بدن متناسب تراست.

چنین خانمی چیزی نبوده ، که استنکاف در آن راهی داشته باشد . شاید برادر بزرگتر ، که خود را حقا هدف اصلی این عرض محرمانه ، و پرقیچی[۱] این شکارپپنداشته است ، با اشاره ، برادر کوچك را به پذیرفتن این پیشنهاد ترغیب هم کرده باشد .

آقای عزیز ، برای شنیدن عرض محرمانه ، از جا برخاست ولی درباری کهنه‌کار زیرك ، یواش یواش ، عقب آمده ، جائی را، برای عرض محرمانهٔ خود ، انتخاب کرد، و ایستاد ، که هم برادر بزرگتر ، و هم خانم مهدعلیا هر دو ، از نتیجهٔ این عرض محرمانه مسبوق شوند ، و سؤال و جواب ذیل بین آنها درگرفت :

آقا ببخشید ، خیلی اسباب زحمت شما شدم ، میخواستم بپرسم این آقائیکه شما پهلوی ایشان نشسته بودید باید کی باشند !

برادر منست !

---

۱ - در دوره های سابق رفاه زندگی مردم را برای وقت‌گذرانی بکارهائی وادارمیکرد که امروز نظائر آن هیچ دیده نمی شود . از جمله کفتر بازی بودکه طبقات متوسط و پاره‌ای اعیان زاده ها بآن مشغول میشدند . منتها اعیان زاده ها بوسیله شخص خبره‌ای‌که باو بومدار (بام‌دار) میگفتند بلوازم‌کفتر بازی قیام میکردند ، دکانهای خاصی در هر محله وجود داشت که در آنها‌کبوتر وگنجشك میفروختند این دکانها را صعله‌ای میگفتند . در تابستان ها صبح و عصر و زمستانها در روزهای‌آفتابی تمام روز در آسمان شهر دسته های بیست سی تائی تا صد دویست تائی کبوتر درپرواز بودند. بامهای‌کاهگلی وبالاخانه‌ها محل‌گردش و تغذیهٔ این‌کبوترها بود. کبوتر بازها خیلی با همدیگر گل‌کشتی داشتند .

ربودن‌کبوتر همکارها یکی از آرزوهای همهٔ آنها بود وبرای اینکار آنچه لطایف‌الحیل داشتند بکار می‌بستند . کبوترهای قدیمی یك بام را که البته در بام دیگر نمی نشستند کبوتر جلد میگفتند . ولی بعضی کبوترهای تازه وارد هم بودند که چون خیلی ببام خود دلبستگی نداشتند ، ممکن بود جزو کبوتران دستهٔ دیگر شده و ببام دیگری بنشینند . هر بامی کبوتر جلد زیاد داشت البته بهتر میتوانست کبوترهای حریف را بدام آورد و هر بامی‌که کبوتر پر قیچی زیادتر داشت طبعاً بهتر میتوانست از کبوترهای همکارهاکه پر قیچی و مأنوس ببام خود نبودند ببام خود جلب نماید . پر قیچی کنایه از شخصی است که بوسیلهٔ او مطلوب و منظور را بدام آورده یا باصطلاح امروزه بلند کنند ، همینکه کبوتر را بدام می‌آورند فوراً بالهای‌آنرا چیده بصعله‌ای‌گذر خود میفروختند و صاحب کبوترکه میدانست‌کبوترش درکدام بام بدام‌افتاده است بصعله‌ای همان گذر مراجعه و با دادن ده شاهی یکقران کبوتر خود را میگرفت . ممکن بود بین دو نفر کبوترباز خصومتی در کار باشد که در این صورت بمجرد بدام‌آمدن‌کبوترخصم حیوان را با بریدن یك بال‌یاکور کردن یك چشم سرمیدادند که برای صاحب خود خبر ببرد . قواعد این کار مثل قواعد حقوق بین‌الملل جنگ چنان مضبوط بود که تمام کبوتر بازها از رعایت آن ناگزیر بودند و اگر خلافی واقع میشد مسلماً از راه اشتباه بود و بعد از اطلاع فوراً از طرف مرتکب جبران میگردید و مخصوصاً همسایه‌ها هر قدر هم یکی قوی تر بود نظر سوئی نسبت بهمکار ضعیف همسایهٔ خود نداشت و اکثر با هم‌ندار بودند . قواعد بین خود را بدرجات از قواعد حقوق بین الملل بیشتر و بهتر رعایت میکردند .

به به ! ماشاالله ! هزار ماشاالله ! چه آقای خوبی ؟ چه آقای قشنگی ؟ خدا ازچشم بد محافظتش کند ! بفرمائید ببینم ، هر دو آقا از یك مادرید ؟

بله مادر ما یکی است .

خانهٔ شما کجاست ؟

خانهٔ ما را برای چکار میخواستید ؟

میخواستم خدمت خانم والدهٔ آقایان رسیده باشم .

با مادر ما چکار داشتید ؟

میخواستم سؤالی از ایشان بکنم .

دیدن مادر ما برای شما میسر نیست ، و شاید شما را از مقصودیکه دارید دورتر کند ، اگر سؤالی دارید از من بکنید .

آخر ، پرسش راجع بحال شما دو بزرگوار است !

پس چرا از خود من نمیپرسید ؟

خجالت میکشم !

پرسش ازحال ما چه خجالتی دارد ؟

آخر نمیشود همه چیز را بمردها گفت ، بعضی چیزها هست که زن از زن میتواند بپرسد ، و نباید پای مرد در میان باشد !

اینکه حرف است ! اگر سؤالی داریدبکنید ! من در جواب فرمایش شما حاضرم .

آخر ، پرسش راجع بولادت آقایان است !

در این صورت ، هیچ کس بهتر از من نمی‌تواند جواب شما را بدهد .

خوب ! حالا که اصرارداريد ، میخواستم از خانم بپرسم ؛ کسی که ، ماشاالله ، آن آقا را ، باین قشنگی ، مثل دستهٔ گل ، زائیده است . چه شده ، که شما را با این سرو کله و ترکیب ، باین بدریختی ، ... است ؟

مهد علیا هرهٔ خنده را سر داده ، از مغازه بیرون رفت ، و متوجه فحشهائیکه آقای کله گنده نثار او وخدمتکارش کرد نشد .

پسر و دختر و نوه‌های ، این آقای زشت ، امروز ، در اینشهر ، حی و حاضر و موجودند ، که ، بعد ازذکر این تاریخچه، من از معرفی آنها خودداری میکنم ، وگرنه، خوانندهٔ عزیز میتوانست آنها را ، با اولاد و احفاد برادر زیبا مقایسه کرده ، ببیند ، که ده نه پسرعموها و دختر عموهای خود هستند . پدر وجد و جد اعلای ایندو برادر هم ، اگرچه از آنها تصویری ندیده‌ام ، ولی بزشتی و بد منظری معروف نبوده‌اند . آیا چه شده است که طبیعت ، در این میان ، با این یکنفر ، اینقدر بی مهری کرده است ؟ از اسرار خود طبیعت است .

اثبات توارث معنوی، بدرجات ، از توارث‌صوری ، مشکل‌تر است . زیرا، برفرض که اخلاق ذاتی و مکتسبی آموزش و پرورشی پدرانرا ، ولو به تعقیب و ممارست ، برای

اولاد قابل وراثت ندانسته ، و در اخلاق جبلی اخلاف بی‌اثر بدانیم ، تأثیر آنرا در رویهٔ زندگی اشخاصیکه از تربیت خانوادگی و نعمت آموزش و پرورش برخوردارند نمیتوانیم منکر بشویم . و بهمین جهت است که شخصیکه جبلتاً حرام پیشه باشد ، وقتی در محیط راست و درستها اتفاق افتاد چاره‌ای جز اظهار راستی و درستی ندارد ، همچنین است عکس قضیه که آدم صحیح‌العمل جبلی هم اگر در محیط فاسد واقع شود ، بقدری فریبش میدهند که برای تلافی هم که باشد غریزهٔ جبلی را کنار میگذارد ، و همرنگ جماعت میشود ، و خیلی کلهٔ آهنی لازم دارد که یك عمر ازمردم بدی بیند ، و برای تشفی قلب هم که باشد معارضهٔ بمثل نکند . بنابراین ، اصل توارث صوری قابل خدشه و در این زمینه «سر کلاف بیشتر گم و در هم است .»

من ، در اینمیانه و برای خود ، عقیده‌ای پیداکرده‌ام که با هر دو عقیده سازگار است . این عقیده را در نوشتجات طبیعیون امروزه نخوانده‌ام ، زیرا من چنانکه نوشتم ، در علوم طبیعی مطالعه و معلوماتی ندارم . اگر خوانندهٔ عزیز آنرا نپسندد ، ممکن است مثل یکی از متلکهای این کتاب تلقی کند .

بعقیدهٔ من همانطور که :

درختی که تلخست ویرا سرشت	گرش برنشانی بباغ بهشت
ور از جوی خلدش ، بهنگام آب	به بیخ انگبین‌ریزی وشهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد	همان میوهٔ تلخ بار آورد

وهمان‌طور که کره یابو را اگر درطویلهٔ شاهی هم به بندی ونقل ونبات درآخورش بریزی ، اطوار و شمایل اسب نجیب را پیدا نخواهدکرد ، انسان هم مسلماً از شمایل و اخلاق نیك و بد پدران و مادران میراث میبرد ولی نه تنها از پدر و مادر بلا فصل بلکه سلسلهٔ آبا و امهات ، اعم از دور و نزدیك در ساختمان صوری و معنوی او مداخله دارند. نمیدانم برای چه ؟ شاید برای خیر رساندن بهمسر و حول و حوش و جامعه گاهی خدا میخواهد شاهکاری از حیث زیبائی ، یا حسن اخلاق یا هر دو ، بوجود بیاورد . آنچه محسنات صوری یا معنوی یا هردو ، در سلسلهٔ آباء وامهات وجود داشته است همه راجمع میکند ، و در موقع تکوین یك‌کاسه بعنوان میراث باین بندهٔ برگزیدهٔ خود عطا می‌فرماید محمد (ص) وعلی (ع) و یازده فرزندش ، لامحاله بعقیدهٔ ما شیعه ها از این زمره بوده‌اند و گاهی بر عکس میخواهد قومی را تنبیه کند آنچه از اخلاق زشت و درشت و ناهموار برای اینکار لازم دارد ، ازسلسلهٔ آباء وامهات گرفته ، بمیراث بیکی از اعقاب آنها میدهد و اسباب رسیدن او را بمقام ریاست فراهم میکند . در ازمنهٔ سابق اتیلا و چنگیز و در زمان ما بقول فاشیست ها کارل مارکس و لنین و استالین ، و بقول کمونیست ها هیتلر و موسولینی ، بوجود می‌آورد و آنها را بلای جان خلقش قرار میدهد و لولا دفع‌الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع و مساجد یذکر فیها اسم‌الله از قرآن کریم و :

جهان را جهان دار دارد خراب / بهانه است کاووس و افراسیاب

از اشعار حکیمانهٔ فردوسی است . حالا روسها را برخ من نکشید و بمن اعتراض نکنید که مگراین بره های خدا چه گناهی مرتکب شده‌اند که باید بیست سی میلیون آنها برای استقرار کمونیست و سی چهل میلیون دیگرشان ، برای ضدیت با فاشیست نفله‌شوند شاید همان بره‌گی و اطاعت صرف ، بهرمرکزی گناه بزرگ آنها باشد. مرحوم میرزا ـ هدایت وزیر دفتر میگفته است . « شیر پر بی‌آب هم تعریفی ندارد[1]» اینقدر سادگی‌واطاعت هم البته گناهی بزرگ و «آن گنه را این عقوبت آنقدر بسیار نیست .» «کماتکونوا یولی علیکم» فرمایش مولی است. میخواستند اینقدر بره نباشند، تا گرفتار این عذاب نشوند.

بواسطهٔ همین سر درگمی کلاف توارث معنوی است که تعلیمات اسلامی آنرا بچیزی نشمرده ، و دمکراسی مسلمانی سیاه حبشی را با سید قرشی برابر میداند قران کریم میفرماید « یا اَیُّهاالناسُ انا خَلَقْناکُم مِن ذَکرٍ و انثی وَ جَعَلْناکُم شعُوباً وَقبائلَ لِتعارَفُوا اِنَّ اَکرَمَکُم عِنْدَاللهِ اتقیکُم »

و شعر مولوی

هرکه را خلقش نکو ، نیکش شمر / خواه از نسل علی ، خواه از عمر

نظر بتفسیر همین‌آیه داشته است .

گویا درکافی دیده‌ام که روزی شخصی با زنش نزد پیغمبر آمد. بچه‌ای را که زن تازه برای او بدنیا آورده ، و رنگش سیاه و موهایش مثل پشم بهم پیچیده بود حضور پیغمبر بر زمین گذاشت وعرض کردمن با این زن که چنین بچه‌ای برای من‌آورده چه کنم پیغمبر فرمود از زنت تا کنون هیچ خلافی دیده‌ای ؟ گفت نه حتی قبل از ایام حمل هم همیشه در خانه بوده و راه هرگونه احتمال خیانتی مسدود است ولی با این شاهد حی و وحاضرچه میتوان کرد ؟ فرمودهیچ احتمال نمیدهی که یکی از پدران تو زن جبشی گرفته باشد ؟ گفت من تا چندین پشت پدر و مادرم معلوم است هیچیک حبشی نبوده‌اند ! فرمود در اعماق اصلاب وبطون چطور ؟ یقین داری که هیچیك از آباء و امهات تو حبشی نباشند گفت چگونه میتوانم چنین دعوی بکنم ؟ فرمود پس از خدا بپرهیز و در بارهٔ زنی که از اوخلافی ندیده و احتمال خیانتی هم نسبت باو نمیدهی ، ظن بد مبر ! زن و شوهر خرم و شادان از نزد آن بزرگوار بیرون رفتند ،

---

۱ ــ شیر را اگر برای فرنی و شیر برنج بخواهند مصرف‌کنند ، حکماً مقداری‌آب در آن داخل میکنند ، اگر اینکار را نکنند مقداری از آب طبیعی شیر که درضمن پختن تحلیل میرود سبب میشود که شیر برنج و بخصوص فرنی سفت و ناهموار شود. بعضی ها در شیری که میخواهند بیاشامند قدری آب داخل میکنند . قول مرحوم میرزا هدایت نظر باین حقیقت داشته است.

معهذا مثل این است که، چون طبیعت ، برای تکوین اشخاص عادی ، مصالح ساختمان منظور خودرا ، در پدران و مادران نزدیکتر بدست رس خود دارد ، احتیاجی بتجسس در اعماق اصلاب و بطون نداشته ، و ازمصالح نزدیکتر رفع حاجت میکند، و بهمین جهت است که نقش‌های درشت صوری واخلاق عمومی پدران ومادران ، بلاواسطه یا یك درمیان، در اشخاص عادی زیاد دیده میشود ، و فقط نوابغ وفوق‌العاده ها هستند، که مهندس طبیعت، برای ساختمان آنها ، حاجت به پی جوری لوازم کار خود از آباء و امهات دور دست داشته ، وشاهکارهائی از زیر دست او بیرون می‌آید ، که هیچ شباهتی به‌پشت وکالبدهای نزدیك ندارند .

اصل و تبار سردار سپه

سردار سپه سوادکوهی بوده ، و اصل وتبار او شاید ، نمیدانم در پشت چندم ، با اسمعیل‌خان امیر مؤید ، خان سوادکوه ، یکی هم بشود . شاید ، بعضی از پدران دوردست او ریاست‌های خانوادگی هم داشته باشند . ولی ، پدرش از افراد عادی بوده و اجداد او هم در این نزدیکی‌ها ادعای علو نسب خانوادگی نداشته‌اند . خیلی‌ها شنیده‌اند که سردار سپه میگفته است : که مادرم در شیرخوارگی مرا از تهران بسوادکوه می‌آورده ، در بین راه گرفتار بوران شده ، وقتی بیکی از کاروانسرا سنگی‌های بین راه رسیده ، مرا مرده پنداشته و درآخور طویله‌ای انداخته و رفته است . بعد از ساعتی بر اثر گرمی طویله‌من جان گرفته، سرو صدا راه انداخته‌ام. یکی از افراد قافلۀ بعدی که مادرم را می‌شناخته ، از نشانی‌کاروانسرادار که زنی را باین نشان دیده که باین طویله با یك بچه واردشده، دانسته است ، و این حقیقت را امروز هم دهاتیهای حول وحوش این کاروانسرا ، برای یکدیگر و عابرین ، سینه بسینه نقل میکنند و معروف است .

من هیچ نمیخواهم در اعماق اصلاب تجسس کرده ، برای سردار سپه اصل و تبار بزرگی بتراشم ، و بالاخره نژاد او را بیکی از خاندان‌های بزرگ مازندران متصل کنم، ولی نمیتوانم سربازی را هم که باسم داداش بگ سر زنجیر میرزا رضای کرمانی قاتل ناصرالدین شاه را در عکس مشهور در دست دارد ، پدر رضاخان سردار سپه بدانم . زیرا رضاشاه پهلوی هفتاد سال عمر کرده ، و با اینکه پدرش در طفولیت رضا فوت کرده باشد، در هزار وسیصد وسیزده که تاریخ قتل ناصرالدین شاه است پدرش زنده نبوده که اسمش داداش بگ و سرباز فوج سوادکوه بوده ، سر زنجیر قاتل را گرفته وعکسی از زندانی و زندانبان برداشته باشند .

یکی از درباریان نزدیك رضا شاه پهلوی ، که من بصحت قول او خیلی اعتماد دارم ، میگفت یکروز رساله‌ای از آلمان راجع بسلطنت رضاشاه برای او فرستاده بودند ، نویسنده در مقدمه از قاجاریه هم نوشته ، و اشاره‌ای هم بقتل ناصرالدین شاه کرده واین عکس قاتل و زندانبان اورا در رسالۀ خود گراور کرده بود . شاه باین عکس که رسید گفت من این شخص را خوب میشناسم ، بعد از پدرم ، مادرم مرا باو سپرده بود ، اکثر

پیش او میرفتم . اسمش داداش بگ بود . شاید تاآنروزکسی اسم این سرباز فوج سواد-
کوه را که در زمان قتل ناصرالدین شاه قراولی عمارت‌های سلطنتی با آن فوج بوده ،
نمیدانسته و ازهمین معرفی رضا شاه اسم او در دهنها افتاده و چون او پدر سردار سپه
معروف شده باین‌جهت است که‌پدر رضاشاه را موسوم بداداش بگ دانسته‌اند . از طرف،
دیگر اسم دیگری هم برای پدر رضا شاه نشنیده‌ام . درهرحال اعم از اینکه اسم‌پدرسردار
سپه داداش‌بگ باشد یا نباشد ، بهمان دلیلی که در فوق بآن اشاره رفت ، سرباز زندان‌بان
میرزا رضای کرمانی مسلماً پدر سردار سپه نبوده ، معهذا معلوم نیست که پدرسردار سپه ،
در ایام حیاتش ، عنوانی بالاتر ازسربازی فوج سوادکوه ، داشته بوده است .

از اصل و تبار سردار سپه بگذریم . وقتی شاه سلطان حسین صفوی ، که نسب
بخاندان رسالت میبرد وشجره‌نامهٔ این خاندان تا حضرت آدم ابوالبشر ، در دست بوده
و اغلب پیغمبر ، یا پادشاه یا پیغمبرپادشاه بوده‌اند ، و این سلالهٔ خاندان اصالت ونجابت
درمقابل یك مشت‌افغان سروپا برهنه ، مقاومت نیاورده ، کس وکار ومال وجان رابرایگان
از دست میدهد، ونذرقلی پسرپوستین‌دوزی ، باهمان محیط وهمان شرایط ، نه‌همین‌افغانها
را از ایران بیرون ، و ایران را جمع وجور میکند ، بلکه روس و عثمانی‌آن عهد را هم
از ایران تارانده ، سهل است هندوستان را نیز فتح مینماید ، تجسس اصل و تبار برای
سردار سپه و تراشیدن خاندان‌کهن برای او ، کار بیهوده است .

اصل و تبار ، و نان خوردن‌سرسفرهٔ پدر ، وتربیت خانوادگی و داشتن‌دانش نامهٔ
تحصیلات عالیه ، وفرمان‌های درجه و نشان افتخار برای اشخاص عادی است که با این
علامت‌ها و زنگ و زنجیرهای اختراعی بشری ، میخواهند برای خود و پدران خود
نشانه‌های نبوغ دست وپا کنند . اشخاص فوق‌العاده حاجتی باین بند و بساطها نداشته ،
هرقدربیشتر ازآنها بدورباشند نبوغ آنها زیادتر است .

مشك آنست که ببوید نه آنکه عطار بگوید

گویند : نادرشاه افشار (همان ندرقلی پسرپوستین دوز) بعد ازفتح هندوستان‌چون
میخواست پادشاهی آن کشوررا بمحمد شاه ، پادشاه مغلوب خودواگذارد ، برای اینکه
امرای‌هندوستان توجه شاهنشاه فاتح را نسبت باو دانسته و در او بنظر تحقیر ننگرند ،
دختر این پادشاه را برای پسرخود، نصرالله میرزاکه ملتزم‌رکابش بود خواستگاری‌کرده،
پادشاه مغلوب نیز این وصلت را پسندید .

وزیر محمدشاه که‌واسطهٔ مذاکرات مقدماتی و بهم بستن این ازدواج بوده است
بعرض نادرشاه میرساندکه رسم خانوادهٔ پادشاهی هندوستان این است‌که اسم پدران داماد
را ، تا هفت پشت ، در قبالهٔ ازدواج ذکر میکنند ، برای بجا آوردن این رسم دیرین ،
میفرمایند چه بنویسم ؟

نادرشاه جواب‌گفته است : بنویسید نصرالله پسر نادر ، پسر شمشیر پسر ، شمشیر ،
پسر شمشیر ، پسر شمشیر ، پسر شمشیر ، و اگر حاجت اقتضا کند تا صد پشت هم همین

طور بشمارید! وزیر که بعقیدهٔ خود نقطهٔ ضعفی پیدا کرده ومیخواست بدین وسیله دماغ فاتح را قدری بمالد، دماغ خودش مالیده شده ، وکله خورده و سرافکنده سرجای خود نشست.

اگرمن در مورد رضا شاه پهلوی ، طرف یك چنین سؤالی واقع شوم چون درقرن اتم ، برای حفظ ظاهرهم که باشد ، نباید ازشمشیر که نمایندهٔ قوت مادی است حرفی بمیان بیاید جواب خواهم گفت : رضای پسر هوش و حافظه و فراست و حاضر جوابی ، پسر پشت کار ومتانت وحوصله ودرونه ، پسرشهامت وعلو همت وبلند نظری ، پسروطن پرستی و دوری ازبیگانگان تاحد تنفر، پسراخذ وطمع وحرص ، پسر بی‌دینی ، تاحد حملهٔ بدیانت. و اگر این دو پدرآخری در شجره‌نامهٔ اخلاقی او نبود ، مسلماً بهترین پادشاهان ایران بشمار می‌آمد . ولی اگر این دو پدر را هم نمیداشت نمیتوانست ایران آن روزی را جمع وجور کند .

آموزش وپرورش

از آموزش وپرورش رضای قزاق ، با زندگی‌حقیرانهٔ ایام کودکی ونیمه جوانه مردی او ، چون چیزی ندارم بنویسم بقدری از این حیث عقب بوده است که درموقع افسری هم املاهای خیلی پیش پا افتاده را غلط مینوشته، وحتی درتر کیب‌کلمات هم غلطهای شتری میکرده است، که پاره‌ای ازآنها را بعضی از نویسندگان، بقصد تعییر براو ضبط کرده‌اند. ولی ، از دورهٔ زندگانی قزاقی او بعضی داستانها شنیده‌ام که آوردن آنها در اینجا ، برای تفریح و تنوع بی‌مناسبت نیست .

سرهنگ سید جواد صوفی ، برادرزن و پسرعمهٔ آقای دکتر نامدار ،که از طرف مادر نوهٔ دائی مادرمن بود ، میگفت : رضای قزاق که رفقای او خانی مساعده و سمت وکیل‌باشی پیش‌رس را باعتبار آینده از او دریغ نمیداشتند ، روزی برای تفریح و تفرج بدولاب و قهوه‌خانهٔ آنجا میرود ، قهوه‌چی احترامیکه در خور آقای وکیل باشی (؟) بوده بجا نیاورده ، سهل است بعد از چند بار یاد آوری هم که چای برای او میآورد ، سرد و کم رنگ و از قوری پس‌آب بوده است . وکیل باشی از این برخورد بسیاردلخور شده ، ولی چیزی بروی خود نیاورده و از فرط بوری فوراً بچاك میزند و قهوه‌خانه را ترك میگوید .

فردا صبح ،که قهوه‌چی برای پهن‌کردن بساط‌کسب خود بقهوه‌خانه آمده می‌بیند، نیمکت بزرگی که ازفرط سنگینی قابل حمل و نقل نبوده و بهمین علت هرشب درسرجای خود بیرون قهوه‌خانه میمانده ، در جای خود نیست . متحیر می‌ماند که کدام غول بیابانی باین نیمکت حاجت پیدا کرده ، وآنرا برده است .

در این ضمن ، یکی از اقوامش ، که مثلا سبزی برای فروش بشهر برده بود ، از راه میرسد ، و میگوید : نیمکت را در پهلوی پل دروازه میان خندق دیده است . ولی قهوه‌چی باور نمیکرد ، و میگفته تویقین اشتباه کرده‌ای . زیرا ، بردن وگذاشتن نیمکت میان خندق‌کارآسانی نیست . قوم وخویشش باو میگوید : شاید جنها دیشب عروسی‌داشته، و برای نشاندن عروس خود بر تخت ، حاجت بنیمکت تو پیدا کرده باشند ، در هرحال

من با دوچشم خود نیمکت را صحیح و سالم ، کنارپل دروازه میان خندق دیده‌ام ، گذشته از این ، راه بیش از دوهزار قدم نیست ، خودت هم برو ، و ببین ، و یقین حاصل کن بیچاره قهوه‌چی ، بعد از رفتن و دیدن و شناختن مال خود ، دوتا الاغ و سه چهارتا عمله ومقداری طناب حاضر ، و بعد از صرف نصف روز وقت ، نیمکت را بجای خود نقل کرده، ولی ، از فکر چگونگی وقوع این حادثه بیرون نبوده ، وبهر کس که بقهوه‌خانه‌میآمده، داستان نیمکت را نقل میکرده ، و بالاخره ، از گفته یکی از مشتری‌های قزاق خود ، فهمید، که این حادثهٔ عجیب بر اثرچای سرد و پس آبی بوده است ، که بقزاقی باسم رضا داده ، که‌آقای وکیل باشی ، بعد از بیرون رفتن قهوه‌خانه، تا نیمه‌شب درآن‌حول وحوش وقت گذرانده ، بعد از خواب رفتن اهل ده ، یك تنه نیمکت را بر سر گذاشته ، و بوسط خندق نقل نموده وبشهر رفته است . البته ، بعد از این تاریخ ، قهوه‌خانه‌دار تکلیف خود را دانسته ، و نسبت باین مشتری خطرناك ، هیچ وقت از ادب و احترام کوتاهی نمی‌کرده است .

در دوره‌های گذشته ، یکی از نشانه‌های بارز شجاعت و شهامت لوطیهای محلهای تهران ، تظاهر دربدمستی وقمه کشی و قرق کردن چهار راههای سر محل بود . قزاقها در این اظهار شجاعت خودنمائی‌هائی داشته ، و افسران آنها هم این علامت رشادت را ، بمد روسی خود ، اگرنه ظاهراً لامحاله ، به‌بی تنبیه‌گذاشتن مرتکب ، تشویق میکردند . منتها کاری که در این موارد معمول میداشتند ، این بود ، که یك قزاق دیگری رابفرستند ومؤمن را از خر شیطان پائین بیاورند .

در میان قزاقها ، دو نفربوده‌اند که از همه بیشتر در شوشکه کشی تظاهرداشته و افراد عادی قزاق از عهدهٔ آرام کردن آنها بر نمیآمده ، و هر وقت یکی از این دو نفر مشغول این بیمزگی میشد ، باید آن دیگری را مأمور کنند ، که بتواند آقای‌وکیل باشی مغلوب و شوشکه او را غلاف کند .

این دونفر یکی رضا ، ودیگری ، علیشاه بوده‌اند. رضاشاه پهلوی اثر زخم یکی از این‌مبارزه‌ها را برصورت خود داشت . ولی من، که علیشاه را درمقام سرتیپی و رئیس‌تیپ مستقل‌کرمان دیدم ، اثری از معامله بمثل ازطرف رضا درصورت او بجا نیاوردم ، واین خود مدلل میدارد، که رضا ، بیشتر از علیشاه ، رعایت هم قطاری را مینموده است . و الا، تلافی ومعاملهٔ متقابله ، درنوبت دیگر که گزك[1] دست رضا میافتاده کارمشکلی نبوده‌است.

---

۱ ـ حقابه از رودخانه یا ازنهرخاصی است که از دهنهٔ رودخانه جدا شده و برای دهی می‌آید ، یا بوسیلهٔ انشعاب ازنهری که برای ده دیگری میرود ، این انشعاب را برك‌میگویند . ممکن است چندین برك ازیك نهرمنشعب شود . اگرآب بقدری نباشدکه بقدر کافی بهمه‌برك‌ها برسد ، صرفهٔ همگی در این است که آب را از حیث مدت قسمت کنند . مثلا کلیهٔ آنرا بچند ساعت قسمت کرده ، هریك از شرکاء در نوبت خود از تمام آب استفاده کند . این تقسیم را گزك موسوم کرده‌اند . کم کم این اصطلاح عمومی‌ترشده و تقسیم آب یك ده را که هر روز ودر

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

ولی از وقتیکه رضا، رضا خان شده، و بمقام افسری ارتقاء یافت دیگر از این قماش کارها نمیکرد و افسری با وقار و مخصوصاً بسیار وظیفه‌شناس ومردی جدی و حق و حساب دان بود.

یکی از خصائص این مرد عجیب توانائی تطبیق رفتار وگفتار و رویهٔ خود با مقام خویش است که حق مقام خود را در هر رتبه‌ای از قزاقی تا سلطنت کاملا ادا میکرده و همینکه برتبه بالاتر میرسیده آناً تغییری در رفتار وگفتارش پدید می‌آمده که هیچ شباهتی با رویهٔ دورهٔ قبلیش نداشته است. در ایام سردارسپهی و وزارت جنگش اتفاق افتاده‌است که درحال عصبی فحش های عوامانه داده وکلمات زشت برزبان رانده باشد، ولی در دورهٔ ریاست وزراء، بخصوص ایام سلطنتش هیچ ازاین قماش حرفها از او شنیده نشده وعصبی‌هم که میشده فحشهای شاههای استبدادی می‌داده، و حتی گاهگاه در اعتراضات خودکنایات با مزه هم بکار می‌بسته است.

نظرم نیست درمرکز، یا یکی ازولایات روزی، در ایام سلطنتش، باداره امنیه‌ای رفته بود، بهمراهان خود گفته است متوجه باشید جیبتان را نزنند.

افکار آن‌روز سردارسپه

بعضی معتقدندازهمان روزی که سلطان احمدشاه درلندن‌ازهمراهی با قرارداد خودداری کرده است، انگلیس‌ها بفکر از بین بردن و عوض کردن او افتاده، و درهمان ساعت که درگوشهٔ جنگل گیلان ملاقات اولیه بین مأمورین نظامی و سیاسی انگلیس، با رضاخان افسرقزاق پیش‌آمدکرده، آنها این افسر را برای جانشینی سلطان احمدشاه لایق‌دانسته و تمام جزئیات را باو خوانده و مثل موسی که شبان قدم بوادی مقدس گذاشته، و پیغمبر مراجعت کرد، رضا خان هم افسر قزاق بجنگل رفته و پادشاه مراجعت کرده‌است. و از روی همین عقیده، تمام اقدامات رضا خان افسرقزاق و سردارسپه بعد، و رضا شاه‌پهلوی بعدتر را تابـع دستورهای مأمورین سیاسی انگلیس در ایران میدانند و اینقدر در این زمینه بجانب اغراق میروند که در مـواردی‌که کارهای او برضرر انگلیس بوده است، عملیات او رابرای تعمیه روسها و گم کردن ایز وانمود میکنند وآنها را هم حکیم فرموده میدانند!

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

جاهائیکه آب‌کم است هرساعت آب ده متعلق بکدام بند است به‌گزك موسوم کرده‌اند و در این مواردگزك بمعنی نوبت است. «گزك دست‌کسی افتادن» کنایه از فرصت تلافی یافتن واز موقع برای معارضه بمثل استفاده‌کردن است. «بالاخره گزك دست من می‌افتد.» از امثلهٔ معـروف دهاتی است. نظیر «گذار پوست بدباغخانه خواهد افتاد.» یعنی موقع تلافی ازدست نرفته‌است، نوبت من هم خواهد رسید.

برادرم ، آقا میرزا رضای مستوفی[1] میگفت ما اینقدرمهمل و تنبل و اتکالی شده‌ایم که اگر راه آب حوضمان هم گیر کند، تقصیر را از سیاست روس و انگلیس دانسته از باز کردن آن بجهت مشکلات سیاسی (؟) تن میزنیم !

من نمیخواهم بگویم که‌انگلیس‌ها با سردارسپه همراهی نمیکرده‌اند واوهم بخصوص در اوایل امر ، با آنها سر و سری نداشته است . انگلیس ها طالب بستن کل دیوار در روسیه ازسمت ایران بوده ، وبهروسیله که‌ممکن میشده ، می‌خواسته‌اند، حکومت مقتدری دراین‌کشور وجود پیداکنند ، و برای همین مقصود کودتا را برپا داشتند ۰ شاید در صدور دستخط ریاست دویزیون قزاق برای این افسر گمنام هم بی مداخله نبوده‌اند. زیرا میخواسته‌اند بوعده‌ای که درجنگل باوداده بودند وفاکرده و اورا در دست داشته باشند . ولی باقی ترقیات سردارسپه ، از وزارت جنگ گرفته تا سلطنت ، براثر کفایت وکاردانی و جدیت خود، و قسمتی هم مرهون بی کفایتی های حریف او بوده‌است که این بی‌عرضگی امروز بقانون طلبی ترجمه وتفسیر میشود .

دراین بیست ویك ساله از ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ البته خیلی توطئه وتبانی برای ازبین بردن سردارسپه بکار رفته که جزئیات آنرا تاریخ نویسان «بتمام معنای‌کلمه» ضبط‌کرده و میکنند. اگر دریکی ازاین توطئه‌ها سردارسپه ازبین رفته بود ، آیا میتوان تصور کرد که انگلیس‌برای اینکه دست نشاندهٔ اورا ازبین برده‌اند قشون درجنوب پیاده کرده، وباایران جنگ کند ؟ مسلماً خیر! پس انگلیس درمقابل این پیش‌آمد تصوری ، چه میکرد ؟ هیچ! نان را بنرخ روزمیخورد ، وسعی میکرد حکومتی که بعد ازاو روی‌کار می‌آید ، طرفدار سیاست او باشد ! اگر موفق نمیشد چطور ؟ باآن حکومت آنقدر ضدیت مخفیانه میکرد تا اوهم الف همزه را بجای الف بشناسد ومقصود انگلیس راکه بستن کل دیوار دورروسیه بود انجام‌کند . روسها هم که ایران را مقتدر میخواستند ، برای این بود که حائلی بین

۱ـ آقا میرزا رضا مستوفی درتابستان سال ۱۳۰۶ شمسی مرحوم شده وچون درآن‌وقت قانون فسخ میرزاوخان ازجلووعقب اسم وضع نشده بودوجز باآقا میرزا رضا باسم ولقب دیگری معروف نبود ، همه‌جا آنمرحوم را باآقا و میرزا اسم برده‌ام ، وهمچنین‌میرزاعلی رضا ومیرزا زین‌العابدین خان ومیرزا علی اکبرخان پسران میرزا محمود وزیر ،که همه را در این کتاب با اسم و رسمی که در زمان حیات خود داشتند ازآنها یادکرده‌ام . ولی غلامعلی مستوفی وآقای فتح‌الله مستوفی راکه درك‌زمان فسخ میرزا وخان را نموده‌اند همه‌جا بدون میرزا وخان‌نوشته‌ام. مضحك است سردفترها حکماً پدراشخاص را هم اسم هیبرند . ولی نه با القابی که متداول زمان آنها بوده است . مثلا اگر بخواهند از جناب‌آقای حسین علاء ذکری بکنند می‌نویسند: فرزند محمدعلی واین مسلماً غلط است (باید بنویسندفرزند مرحوم میرزا محمدعلی‌خان علاءالسلطنه) زیرا آنمرحوم راکسی باسم محمدعلی نمی‌شناخت که حالا بشناسند و آنگاه با اسم کوچك و نام خانوادگی چه حاجتی باسم پدراست . حسین‌علاء دراین‌کشوریکنفر بیشتر نیست و حاجتی باسم معرفی وارونه‌که بیشترسبب ابهام میشود ندارد . بعقیدهٔ من باید درهرجا باسم‌کوچك فقط ونام خانوادگی اکتفاکنند ومورخین هم هرکس را بهر اسمی که بآن معروف بوده، وزمان تغییر قانون فسخ القاب را درك نکرده‌است بهمان شهرتی که داشته است اسم ببرند.

آنها و انگلیس ها وجود پیدا کند که ازشر آنها ایمن باشند وحاجتی باینکه کسی بر آنها تعمیه‌ای بکند نداشتند ، و هر کس کفایت تشکیل این حکومت مقتدر را داشت طرفین ازاو راضی بودند . بنا براین ، ترقی سردارسپه نه مرهون همراهی انگلیس است و نه مدیون بی‌اطلاعی و بی‌سیاستی روس . بلکه تمام ترقیات او نتیجهٔ هوش سرشاراو درتشخیص مطلب و پشت کار خسته نشو او ، در تشکیل این حکومت مقتدر است که با منافع جنوب و شمال سازگار ، و ملت ایران هم ازدل وجان خواستارآن بوده‌است .

این کمال بی‌انصافی است که این حسن ادراك وموقع شناسی واقدامات شبانه روزی این مردرا در راه ترقی ایران ، انکار کنیم و اورا در هرکار مطیع کار کنان سفارت‌انگلیس بشماریم! البته انگلیس و روس ، چون اورا برای مقصودخود یعنی تشکیل حکومت مقتدر مناسب میدیدند ، هریك درنوبت خود و برویهٔ خویش با اوهمراهی داشتند و اهم درعوض باآنها ولی بیشتر با انگلیس‌ها همراهی هائی میکرد . اما نه در واگذاشتن حقوق حقهٔ ایران ، وهمینکه پای حساب مادی ، یا حیثیت معنوی ایران بمیان می‌آمد مثل سایرین «بجهنم» نمیگفت و بسیار سخت‌گیر وباریك بین بود .

اضداد او تمدید مدت امتیازنفت را یکی ازهمراهی‌های بین او و انگلیسها وانمود میکنند. درصورتی که این تمدید درعوض تغییرمادهٔ ده فرمان دادرسی ، وافزودن حق‌الارض ایران است . خوانندهٔ عزیز از شرحی که در صفحهٔ ۱۵۷-۱۶۴ همین جلد تذکرداده‌ام میداند که عایدی نفت جنوب با وجود تفسیر و ترجمه‌ای که متخصصین در حقیقت برنفع ایران ، از فرمان دادرسی کرده بودند ، منتها بسالی یکی دوملیون لیره بالغ میشده‌و با قرارداد جدید که حق‌الارض از روی میزان استخراج دریافت میشده ، سر به هفت هشت ملیون لیره زده‌است وتفاوت بین دومبلغ ازسال ۱۳۱۲ تا امروز درحدود نود ملیون لیره این پانزده ساله عاید دولت شده است . البته فشار وتهدید وگروکشی درسایر روابط بین انگلیس و ایران‌هم در این معامله بی‌دخل نبوده است .

باقی مانده یك موضوع که بگوئیم خوب بود دولت ایران در مدت امتیاز دارسی ، بهمان سالی یکی دوملیون لیره قناعت ، و صبر میکرد تا مدت سر بیاید . آنوقت بعد از مالك شدن تمام مؤسسه ، باستخراج میپرداخت . یا مؤسسه را بمزایده میگذاشت ، تا هر کس بیشترمیگرفت‌کار استخراج را باو واگذار ، و از تمام عایدی آن استفاده کند .قطع نظر از اینکه دراین صورت این نود ملیون لیره دراین پانزده ساله بما نمیرسید ، و البته نمیتوانستیم راه‌آهن بسازیم ، وکارخانه های قند وسیمان و سایرکارخانه های دولتی راکه همه محتاج بارز خارجی بوده و این عایدی ببهای آنها رفته است دایر کنیم ، و بودجهٔ کشور را به سیصد چهار صد میلیون تومان برسانیم ، آیا همین واگذاری بطور مزایده ، بدولت ثالث یا استخراج‌آن بدست خودمان ، عملی هست ؟ آیا انگلیسها که باعتقاد این دسته قوهٔ ماوراءالطبیعه‌ای در دسیسه و پیش‌بینی امور دارند ، آرام میگیرند که ما ریشهٔ

حیات وشیرهٔ جان آنها ، یعنی نفت جنوب را بمزایده بهرکس بخواهیم واگذار کنیم ،آیا اینقدرضدیت با همسایه شرط عقل هست؟ درصورت دوم یعنی استخراج نفت بدست خودمان هم آیا سرمایه و آدم وکار ابزار برای این عمل حاضرداریم وازعهدهٔ اینکار برمی آئیم ؟

لری فقیر درعالم آرزو ببچه‌های خود میگفت «ار[1] پی[2] میداشتیم ، ارپیاز میداشتیم ، ارهیمه[3] میداشتیم ، اردیگ همسایه اینجا میشد ، پی پیازی[4] می کردیم. »

ماکه امروزازعهدهٔ تفتیش تن‌شماری نفت‌استخراج شدهٔ سالیانهٔ نفت جنوب بر نیامده وجزدفاترشرکت وسیله‌ای برای تعیین میزان حق‌الارض خودفکر نمیکنیم ، وآنچه‌شرکت بگوید ، مأمورین ما تشخیص آنها را عیناً صورت مجلس کرده و امضاء مینمایند ، چگونه ازعهدهٔ ادارهٔ نفت جنوب و استخراج آن ،آنهم با رقابت همکارهای گردن‌کلفت برمی‌آئیم چرا بایدما راکنارگذاشته ، و اینقدر از شرط امکان و عمل دور بیفتیم ، و مثل آن مرد لر که میخواست سربچه‌های خود راگرم کند، با هفت هشت تا اگربرهنهٔ خوشحال باشیم.

شما ، فعلاً همان مؤسسات صنعتی وتجارتی راکه از تفاوت عایدی نفت‌جنوب بسعی رضاشاه پهلوی ایجاد شده است ، نگاهداری کنید ومثل کارخانهٔ قندآب‌کوه آنها راگرفتار حریق نکنید، استخراج نفت تا آخر این تمدید مدت ، پیشکشتان باشد.

اشتباه نشود! من نمیخواهم ، ایرانی‌را برای اداره کردن‌کار استخراج نفت نالایق بدانم. من معتقدم که ایرانی سهل است، سیاههای افریقا هم بالقوه برای همه‌کارشایسته‌اند ولی بالفعل جز حفظ قرارداد جدید با انگلیس منتها با لیرهٔ طلا نه‌کاغذ ،آنهم با حقه‌بازیهای بانکی بانك شاهنشاهی چاره‌ای نداریم . این‌طرز ، با شرایط و اوضاع فعلی ، برای ما نافع تر ومناسبتر است « کل یوم هوفی شأن» را از نظر دور نداریم و خود را برای استخراج نفت در آخر مدت مهیا کنیم و بهردل عامی چند ، نفی حکمت ننمائیم .

من مخصوصاً کارنفت راکه بزرگترین حربهٔ اضداد رضا شاه برضد او و بزرگترین دلیل آنها برای مطیع بودن اوبسیاست انگلیس است ، تشریح کردم که خوانندهٔ عزیزخود باقی اعتراضات را با ترازوی بیطرفی بسنجد ، و یقین حاصل کند که رضا شاه پهلوی ، بخصوص بعداز سلطنتش ، چنانکه پاره‌ای معتقدند آلت پیشرفت منافع انگلیس نبوده ، و همه جا منافع کشور را تاآخرین حدامکان حفظ میکرده وتا میتوانسته نمیگذاشته است ، یك مو ازپشت اهالی ایران ، بنفع خارجیها کنده شود.[5] ومخصوصاً درحفظ منافع وحیثیت کشور و اهالی آن بی‌اندازه کوشان بوده وحبه و دیناری بلاعوض، بهیچکس و بهیچ‌دولتی نمیداده است . حتی عقیده مندم، که در برگرداندن هفده کرورپول عاشقی بکیسهٔ انگلیس هم ، حسابهای عمومی وخصوصی دربین داشته و پرداخت پول هم در مقابل یك استفاده‌ای بوده است . منتها، چون‌کار ها محرمانه اداره میشده ،آن استفاده امروز ازنظر ها پنهان است و اینکه بعد ازوقایع شهریور ۱۳۲۰ انگلیس‌هادر رادیوی‌خودگفتند که‌رضا شاه‌پهلوی

---

۱ ـ اگر ۲ـ پیه بمعنی روغن ۳ـ هیزم ۴ ـ اشکنه

۵ ـ این تعبیر هم از زبان فرانسه گرفته شده‌است .

از ما حرف شنوی نداشت صحیح و مطابق با واقع بوده است . اگر آن طوری که این دسته معتقدند ، سردارسپه بخصوص از وقتی که رضاشاه پهلوی شده بود ، تمام اقداماتش بدستور انگلیس ها و برای حفظ منافع آنها بود. انگلیسها حاجتی بقرارداد با روسها و حملهٔ مخفیانه بایران پیدا نمیکردند . زیرا دیکتاتور ایران که مطیع آنها بود ، آنچه میخواست میتوانست از قوه بفعل آورد و کسی نبود که مانع اجراء مقاصد او باشد . پس این حمله غدارانه برای چه بود ؟

بالجمله ؛ مقصود این است که سردارسپه در این روزها با اینکه خود را ملا کریم کابینهٔ وزراء کرده بود ، همانطور که آن ملا کریم بفکر مالکیت شمس آباد نبوده ، این ملاکریم هم خیال سلطنت درسر نداشته ، وآنچه کتباً وشفاهاً و عملاً نسبت بسلطان احمد شاه اظهارخضوع وخلوص میکرده ، مبنی بر سیاست وبدستور انگلیس ها نبوده ، و واقعاً خود را سربازی مطیع و خدمت گذار شاه خودمیدانسته وتمام هم شب و روزش را مصروف اصلاح قوای سابق وایجاد قوای تازه میکرده که بتواندامنیت وآرامش مطلوب را در کشور برقرار کند . وقعهٔ ذیل که درهمین روزها اتفاق افتاده است خضوع و خلوص او را بمقام سلطنت و خانوادهٔ سلطنتی ثابت می کند .

عموپیرهٔشاه

شاهزاده عزالدوله ، عبدالصمد میرزا ، کوچکترین پسران محمد شاه ، و بهمین جهت معروف بموچول میرزا و در این وقت با قد کوتاه وجثهٔ ظریف وهشتادسال عمر ، یکی از شاهزادگان محترم این دوره بود. با اینکه پدر و برادر و سه نفر از احفاد برادرش ، هریك در نوبت خود پادشاه کشورشده بودند، هیچ داعیه‌ای نداشت. درزمان برادرش ناصرالدین‌شاه‌بحکومتهایی از قبیل قزوین و ملایر و همدان میرفت ، وبا سالی چند هزار تومان مواجب برادری شاه و زندگانی صرفه‌جویانه روز میگذراند . ولی درمواردداحترام برادر شاه بود و درمواقع رسمی برسایرشاهزادگان ، مانند حسام‌السلطنه ومعتمدالدوله ونصرت‌الدوله وعمادالدوله و اعتضادالسلطنه ، پدر زن خود مقدم می‌ایستاد .

ناصرالدین شاه دو برادر مسن‌تر از عزالدوله هم داشت . کوچکین این دو برادر محمدتقی میرزا رکن‌الدوله بود ، که اکثر بحکومت و والی گری ولایات مانند خمسه و خراسان و فارس مأمور میشد و کمتر درپای تخت بود . و بزرگین ، عباس میرزا ملك‌آرا که خیلی پرداعیه و چون دست پروردهٔ حاجی میرزاآقاسی ، و در زمان پدرش طرف‌توجه بوده ، شاید داعیه سلطنت هم داشت ، و بهمین جهات خیلی طرف توجه برادر تاجدارش نبود . چنانکه ، در اوایل سن جوانی ، بواسطهٔ سوء ظنی که ناصرالدین شاه نسبت باو داشت ، وشاهزاده هم با بیانات واقدامات خود این سوء ظن را تحریك میکرد ، نتوانست در ایران بماند و مدتی دربغداد بسر برد وقتیکه ناصرالدین شاه در۱۲۸۷ بعتبات رفت او را همراه خود بایران آورد ، وپس از چندی بحکومت خمسه‌اش فرستاد . معلوم نیست بچه جهت ، شاهزادهٔ برادر شاه و حاکم خمسه ، باز محرمانه تدارکی دیده و این بار

بخاك روسیه‌رفت. شاید تصور میکرد که مثلادولت روسیه ازاو حمایت کرده او را بسلطنت برساند یا ازاوطرفداری نموده ، درکشور ایران بمقام ارجمندتری نایل‌آید. ناصرالدین شاه ، درمقابل این رفتار حقوق وامتیازات او را سلب کرد . یك چند شاهزاده در قفقاز ماند و بالاخره بوسیله و واسطه بایران بر گشت . معلوم است این برادر ، با این طرز رفتار نمیتوانست طرف توجه شاه ابهت دوستی مثل ناصرالدین شاه واقع شود و اعتمادی راکه درخور حکومتهای بزرك بود جلب کند، و بنا براین دور دور می‌زیست .

اگر چه خیلی دیر ولی بالاخره ملك آرا دانست چه کند . و در اواخر سلطنت ناصرالدین شاه عاقلانه‌تر رفتارکرد و توانست خود را در نظرشاه بمقامی برساند که در موقع تاجگذاری نیکلای دوم ، امپراطور آخری روسیه ، درخور نمایندگی شخص شاه و مأمور این مسافرت تشریفاتی شود. ولی نه عمر ناصرالدین شاه که درهمان روزها بدرود زندگی‌گفت، ونه عمرملك‌آراءکه یکسال بعد، بمرض سکته درگذشت مجالی باقی نگذاشت که این شاهزادهٔ فاضل پرداعیه بمقام شامخی‌که آرزو داشت نایل گردد .

پس برادر دم دست کـه در سلام ها و موارد احترام مانند برادر شاه با او معامله میکردند ، عزالدوله بود . این جمله ازعکسی که گراوور آن در صفحهٔ ۱۲۸ جلد اول «شرح زندگانی من» بنظر خوانندهٔ عزیز رسید ، هوید است . که شاهزاده با شاه در صف جلو ایستاده ، و تمام شاهزادگان و رجال حتی صدراعظم در صف عقب هستند . همچنین در موقعیکه الکساندرسوم امپراطور روسیه تاجگذاری میکرد ، شاه با وجود ملك‌آراء برادر ارشد برادر اصغر یعنی عزالدوله را برای نمایندگی از طرف شخص خود با سمت سفارت‌کبرای فوق‌العاده به دربار روسیه فرستاد .

انعزال وانفصال عزالدوله ازبرادری شاه که بفوت ناصرالدین‌شاه پیش‌آمد شاهزاده را از این حکومت های کوچك ومأموریت های تشریفاتی هم برکنارکرده در کنجخانه‌ای که در آخر بازار ارسی دوزها ، از پدر زنش اعتضادالسلطنه بمیراث برده بود افتاد و حیثیت قدیمی خود را به دور نگاه داشتن خویش از انظار ، حفظ مینمود . و بمطالعهٔ روزنامه‌های انگلیسی وکتاب وقت میگذرانید . حوائج وکارهای شخصی در و بیرون او را پسرانش برمیآوردند .

صبح‌که از خواب برمیخاست ، با اینکه میدانست که تا موقع خواب شب حتی از اطاق خود هم قدم بیرون نمیگذارد ، صورت را میتراشید ، موهای سرراکه تا دم آخر هم حفظ‌کرده بود ، شانه میزد. فرقی ازمیان باز میکرد . پیراهن سفید آهار زده میپوشید یقهٔ آهاری و دستمال گردن خود را میبست. در زمستان خرقه ای از خز سنجاب بدوش می‌افکند . وکنارکرسی مینشست . نهار و شام را هم درهمین اطاق می‌خورد . و شبها دو شمعدان شمع‌گچی اطاق او را روشن میکرد . نمیدانم از چه وقت ولی در این اواخر ، شبها مقدار محدود معینی بقدر عصای پیری و شاید بدستور طبیب نوشابه می‌خورد قلیان و سیگار هیچ نمیکشید . بعدازآنکه زن اولش دختر اعتضادالسلطنه در ۱۳۱۹ قمری بمکه

مشرف شده ، و در آنجا بمرض وبا درگذشت ، شاهزاده چهار تا صیغه گرفته بود که آفتاب بآفتاب پست عوض میکردند و تا فردا صبح مواظب خدماتش بودند . ازاین خانه‌ها چند تا اولاد هم پیدا کرد که تفاوت سن آخری آنها با پدرش کمتر از هفتاد سال نبود . شاهزاده نقرس را هم از پدرش محمد شاه و جدش عباس میرزا میراث برده و آثار آن در انگشت‌های دستش نمایان بود.

من هیچ نشنیده‌ام که این شاهزاده از کسی غیبت کند . اگر کسی در محضر او از کسی بدگوئی میکرد ؛ و ادب محضر مانع منع او بود ؛ منتها حرفی که از شاهزاده شنیده میشد ؛ « من او را نمیشناسم » بود . اگر کسی را ببدی می شناخت و از او حرفی بمیان می آمد ، باختصار میگفت : « اخلاقش خوب نیست » من باز هم نشنیده‌ام شاهزاده بکسی ؛ هرقدر هم عصبانی میکرد پرخاش کرده؛ حرفهای ناروا برزبان رانده باشد.

از سال ۱۳۳۱ قمری که بسمت مصاهرت با این خانواده سر و کار پیدا کردم سالی چند بار بدیدار شاهزاده میرفتم . ولی هیچوقت او را در اطاق بیرونی ندیده‌ام . آمدن مرا که می‌شنید ، باندرونم میطلبید . یك ساعتی با هم صحبت میداشتیم . با وجود هشتاد سال عمر با حضور ذهن ، در هر چه صحبت میشد شرکت میکرد . بطوری که محضر او برای من فقط ادای وظیفهٔ دامادی نبود ، بلکه با کمال میل باین « دیدن خانوادگی » میرفتم و با هم از همه چیز صحبت میداشتیم .

هم دندان‌های شاهزاده ، از رجال و شاهزادگان همه رفته بودند . کسی که از او توقع بازدید داشته باشد نبود . بنا براین جز در موارد فوق العاده ، مانند اعیاد رسمی برای ملاقات برادر زادگان تاجدار خود و سالی یکی دو بار دررفتن و برگشتن شمیران، هیچوقت از خانه بیرون نمیرفت . ایام اقامت در شمیران هم هر ده بیست روز یکبار بر اسبی سوارشده ، دور اراضی و باغات پر عرض و طول خود ، در تجریش چرخی زده ، و بمنزل برمیگشت . درباغ شمیران هم، در اطاق‌ها و ایوانی که جلو استخری ساخته بودند، منزل داشت . در باغ گردش نمیکرد . فقط در ایوان و اطاق و گاهی هم کنار استخر ، روی صندلی دسته‌دار وسیعی می‌نشست و بمطالعهٔ روزنامهٔ مصور انگلیسی میپرداخت . این شاهزاده تا سال ۱۳۰۸ شمسی بهمین وضع امرار زندگی کرد ، ودراین سال در هشتاد و شش سالگی قمری ، بدون هیچ مرض اساسی ازفرط کهنگی و سالخوردگی با مقدمهٔ کسالت دو سه روزه ، بدرود زندگی گفت .

سرّ طول عمر

غریزهٔ جلب نفع ودفع ضررطبیعی بشری؛ انسان را ، اززمانهای قدیم ، بیافتن سر طول عمر ترغیب کرده ، وحتی ، بعضی را بر آن داشته است ، که درصدد تحقیق از چگونگی زندگی اشخاصی که عمر زیادکرده‌اند برآمده ، و از طرز زندگانی آنها دستورهائی برای طول عمر استخراج و منتشر کنند . با وجود ، این ، تاکنون نتوانسته‌اند قاعدهٔ حسابی برای سر طول عمر بدست آورند .

میگویند : حد طبیعی عمر هرحیوان پنج برابر ایام تکمیل ونمو آن حیوان است، و این موضوع را در بارهٔ سایر حیوانات ، که مدت حیات آنها کمتر و زندگانی آنها طبیعی‌تر است ، کراراً تجربه‌کرده ، واین موضوع ، مثل قاعدهٔ ریاضی از مسلمیات شده است . باین حساب ، چون ایام نمو انسان تا بیست وپنج ، یا بقولی سی سالگی است ، پس ، حد طبیعی‌عمراین حیوان هم باید صد وبیست و پنج ، یا بقول دیگر ، یکصد وپنجاه باشد. اشخاصی که کمتر یا بیشتر ازاین عمر کنند ، بواسطهٔ عوارض‌خارجی ، ویا ازقبیل استثناهائی است،که درهر قاعدهٔ کلی و اصل مسلمی یافت میشود .

معهذا ، در عمر انسانی ، بقدری این استثناء ، در جانب نقص ، زیاد است ، که امروز و همیشه عمرطبیعی بشر را تا هفتاد وشصت تنزل داده ، و پیغمبرما هم در هزار و سیصد ، چهارصد سال قبل فرموده است : «اکثراً عمارامتی بین‌الستین و السبعین» وبهمین جهت ده سالهٔ بین شصت و هفتاد را عشرهٔ میشومه موسوم کرده‌اند. زیرا ، اکثراشخاصی ، که بسن کهولت میرسند ؛ درهمین ده سالهٔ اززندگی؛ دارفانی را وداع میگویند . کسانیکه به هشتاد برسند کمند ، و از آنها کمتر، اشخاصی هستندکه بنود سالگی رسیده باشند . انسانی که صد سال عمر کرده باشد ، بسیارکم ، و اگر کسی بصد و بیست سال و زیادتر برسد، ازجملهٔ غرایب بنظر آمده ، در روزنامه‌ها مینگارند ، ومثل چیز فوق‌العاده از او عکس برداشته ، وشرح زندگانی او را منتشر میکنند .

درعلت و سبب این تنزل فاحش بحث بسیار است . بطورکلی بعضی‌چیزها ، وازآن جمله اعتیاد بمخدر و مغیر، را موجب کوتاهی عمر دانسته‌اند . در صورتی که ، اشخاصی یافت شده‌اند، که با وجود استعمال زیاد افیون و الکل ، عمر زیاد کرده‌اند . مرحوم حاجی مجدالدوله ،که خود زیادتر از نود سال عمرکرد ، میگفت : پیر مردی در خانهٔ من نوکر در اندرون است . این یکی از فراشهای شاهی دورهٔ غلام بچگی من در اندرون شاه بود ، که ، بعد از دورهٔ ناصرالدین شاهی ، برعایت سابقه ، او را در خانهٔ خود پذیرفته‌ام . تاریخ ولادت ندارد ولی از تاریخ ورود خود بخدمت فراشی ، که مثلا در زمان فراشباشی گری فلان حاجب‌الدوله وارد خدمت شده ، و سن و سالی که حدساً درآن وقت داشته است ، چنین برمیآید ، که حالا نود سال عمردارد . دراین بیست سی ساله‌ای‌که در خانهٔ من مشغول خدمت است ، در زمستان و تابستان پیش از سحر بیدار میشود و تا اول غروب آنچه سقط‌کاری در خانه پیدا شود ، بدون هیچ غرولند ، یا خستگی و عجز بلکه با نشاط و داوطلبی ؛ انجام میدهد . اول غروب ؛ با یك بطری‌عرق و چیزی که برای شام پیش رس خود دست و پا کرده است ، باطاق خود میرود ؛ این عرق را با آن ماحضر ؛ تا قطره و لقمهٔ آخر میخورد ؛ و میخوابد ، که فردا صبح ؛ برای همان سقط‌کاریهای روزانه ؛ و همان طعام و شراب شبانه ؛ خود را حاضر و مهیا کرده باشد . از قراری که میگوید ؛ در دورهٔ فراشی هم رویهٔ زندگی او همین طور بوده است . شبی یك بطری عرق و نود سال عمر ؟ این که با هیچ قاعده‌ای تناسب ندارد .

بعضی معتقدند که زحمت زیاد بدنی مایهٔ فرسودگی بدن و باعث کمی عمراست ، در صورتیکه خیلی ها را دیده‌ام که با وجود زحمت و حتی مشقت زیاد ، طول عمرداشته‌اند . برخی ، برعکس عقیده دارندکه تن پروری و لختی وکم ورزشی موجب کمی عمر است . ولی خیلی از زورخانه کارها دیده شده‌اندکه بشصت و هفتاد هم نرسیده‌اند .

مرحوم حاجی فخرالملك پدر زنم چون دیده بود عزالدوله پدر زنش عمر نسبةً درازی کرده است ، تصور کرده بود ، عمر دراز شاهزاده برای گوشه‌گیری و کم حرکتی اوست ، و با این تصور ، درچهار پنج سال اخیر عمر خود ، غذاهای پرمایه می‌خورد ویك گوشه مشغول انتحار بود . بعقیدهٔ من ، همین رویهٔ زندگی سبب شدکه بمرض‌کلیه ونقرس مبتلا شده ، در شصت و دو سه سالگی ، دو سال زودتر از پدرزنش که هشتاد و چند سال عمرکرد ، بدرود زندگی گوید .

دسته‌ای هم میگویند غذاهای طبیعی وکار بدنی درهوای آزادسبب درازی عمرمیشود.

من درمیان رعایای دهات ، که زندگانی آنها همینطور است بقدری خلاف این کلی را مشاهده کرده‌ام‌که نمیدانم کدام یك را برای مثال بنویسم .

چون من معتقدم که موت وحیات ، با وسائل زندگی و معلومات امروزهٔ بشری‌دست انسان نیست ، هیچ باین فکر نیفتاده‌ام‌که با دکترهای طب در زمینهٔ سرطول عمرصحبتی بدارم و عقیدهٔ آنها را دراین خصوص استفسار کنم و دستور بهداشتی از آنها بخواهم . با اینکه بدعا خیلی معتقدم ، و ایمان دارم که باید بنده با فراهم کردن مقدمات و اسباب ، حتی نمك دیگ‌آشش را هم از خدا بخواهد ، نمیدانم برای چه ؟ شاید برای عقیدهٔ راسخ به « اذاجاء اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون » است که جهت طول عمر خود دعا هم نمیکنم ، وبرای خود عقیده‌ای راجع بسر طول عمر دارم که بعرض خوانندهٔ عزیز میرسانم اگر نپسندیدید این را هم یکی ازمتلکها تصور فرمائید .

بعقیدهٔ من، سرطول عمر درتناسب طرز زندگانی مادی ومعنوی اشخاص باساختمان بدنی و روحی آنهاست . هرقدر این تناسب کامل‌تر باشد ، دوام بدن زیادتر ، و هرقدر ناقص‌تر باشد کمتراست . ساختمان بدنی و روحی یکی با تناسانی متناسب است ، اگراین شخص برحسب پیش‌آمد زندگی گرفتار طفره و تلواس و مشقت زندگی شود ، مسلماً دوام نیاورده ، و زودتر از موقع اعضای رئیسهٔ بدنش ازکار خواهد افتاد . همینطور است عکس قضیه که اگر ساختمان‌کسی با ورزش وکار زیاد بدنی مناسب باشد ، وگرفتار کار دفتری ونویسندگی شود، مسلماً اعضای رئیسهٔ بدنش زودتر ازخدمت استعفا خواهند داد. درطعام و شراب که مایهٔ زندگانی حیوانی است ، نیز این تناسب بحد اعلی در کار است . یکی ساختمان بدنش تقاضای غذای طبیعی دارد ، اگر این آقا یکی از شهرنشین‌های متمول و بغذاهای طبیعی که صنعت آشپزی ایجاد کرده است ، گرفتار گردید ، حکماً عمرش کوتاه میشود . برای این که مطلب درازنشود ، تصور عکس قضیه را بخوانندهٔ عزیزوامیگذارم .

درکارهای روحی‌که بشر میکند ، نیز عین این تناسب با ساختمان روحی و جسمی

درکاراست . اگر کسی ساختمانش باکم حرفی مناسب باشد، و در این روزها شاگردشوفر اتوبوس تهران ، یا طواف چهارچرخه دار سرچهار راه ها ، ویا بالاخره از طرف حزب توده مأمور فروش روزنامه ، وراه انداختن سروصدای انتشاری بی‌اصل شود ، مسلماً این بدبخت نصف‌العمر خواهد شد . همچنین ، اشخاصیکه در اتوبوس مینشینند یا در سرچهار راهها بانتظار کسی یاکاری مجبور از توقفند ، اگر ساختمان بدنی و روحی آنها تقاضای کم شنیدن داشته باشد ، بواسطهٔ شنیدن داد و فریاد های این آقایان چهار چرخه دار و شاگرد شوفر ها ، درمقابل هرساعتی یکسال از عمر خود را از دست میدهند !

انسان هم آزاد نیست ، که آنچه بخواهد بکند . زیرا ، این آزادی مطلق منافی آزادی دیگران است . لازمهٔ زندگانی اجتماعی او محدودی در دلخواه های او است ، از این‌هم که بگذریم بواسطهٔ توانائی های مادی و معنوی ، یك انسان‌آزادی هم در عالم تصور بوجود بیاوریم ، که درجلب ملایم و دفع منافر ، آنچه کیفش اقتضا کند بتواند از قوه بفعل آورد ، تازه نمیداندکه این ملایم ومنافری‌که برای جلب و دفع آن خود وسایرین را بزحمت انداخته است ، با ساختمان روحی و جسمیش مناسب هست یا خیر ؟ و بهمین جهات است‌که ناگزیر انسان گرفتارکم عمری است .

اما حیوانات از قسمت مهم این تناسب‌که تناسب ساختمان آنها با معنویات است . بجهت نداشتن قوهٔ عاقله فارغند . در قسمت‌مادی هم ، چون عقل اختراع مطعم و مشرب مصنوعی و تفنن ندارند ، زندگانی آنها تنوع ندارد و باین جهت است که غیر از شتر و قاطر و الاغ و گاو و سگ وگربه ، وبیك‌کلمه ، حیوانات اهلی‌که‌گرفتار جنس دو پاشده و زندگی طبیعی را از دست داده‌اند ، عمر مابقی حیوانات به پنج برابر ایام نموشان میرسد ، وانسان و دم و دنباله‌اش . از حیوانات از عمر طبیعی محرومند .

شاید درآینده علم بشر بجائی برسدکه اسبابی بسازد ، و بوسیلهٔ آن بتواند تناسب ساختمان روحی وجسمی هرشخص را ، باچیزهائیکه باید بخورد و کارهائی‌که بایدبکند، ومطالبی‌که باید بشنود و بگوید ومقدار هریك ازآنها را اندازه بگیرد ، و این درآنوقت است‌که اگرکسی یافت شودکه هوا و هوس دست ازگریبانش برداشته ، وبخواهدزندگی خود را با ساختمان روحی و جسمی خود متناسب‌کند، بعمر طبیعی یعنی یکصد وبیست و پنج ، یا یکصد و پنجاه سال خواهد رسید ، والا تا این بی‌خبری از این تناسب در کار است ، عمر بشر همان شصت هفتاد سال خواهد بود و خوشبختی یا بد بختی عمر طبیعی مخصوص حیوانات غیر اهلی ، و اشخاص خیلی نادری است‌که تصادف این تناسب را بیش وکم برای آنها ایجادکرده است .

مواجههٔ وظیفه شناسی باپیری

باری ، سخن از عموپیرهٔ شاه بود شاهزاده عزالدوله ، که در سال ۱۳۰۰ در حدود هشتادسال داشت ، در تابستان این‌سال دریکی‌از اعیاد بدیدار سلطان احمد شاه ، بسلطنت‌آباد رفت . سردارسپه‌که با لباس تمام رسمی ازپیش شاه بیرون می‌آمد ، درباغ بعزالدوله برخورد. افسران قزاق ، درآن دوره درس سلام و احترام بمافوق

را از همه چیز روان‌تر داشتند ، زیرا روسها که معلم آنها بودند ، جز این چیزی بآنها نیاموخته بودند . سردارسپه دید عموی جد شاه دارد می‌آید. وظیفهٔ احترام گذاشتن باین شخصیت منحصر بفرد که شاید تا این وقت هم اورا هیچ ندیده ، و درهمین ساعت ، بمعرفی یکی از همراهان خود اورا شناخته بود ، اورا واداشت که ازده قدمی جبهه بگیرد ودست به پیشانی بحالت سلام بایستد. شاهزادهٔ پیرمرد ، چون هیچ منتظر سلام ، نه از طرف وزیر جنگ ، بلکه از طرف هیچ سربازی هم نبود ، متوجه این احترام آنهم از طرف سردارسپه نشد. سلام وزیرجنگ، با همهٔ پرتخمگی، بی‌جواب و انسانیت او بی‌تفقد ماند. سایرین که از دورمتوجه صحنه بودند، بعدها ماجری را بشاهزاده گفتند وشاهزاده بوسیلهٔ یکی از پسرهای خود از سردارسپه عذرخواهی کرد .

اگر من هم معتقد میشدم که انگلیس ها رضاخان را افسر قزاق بجنگل طلبیده ، و رضا شاه پهلوی بیرونش فرستاده‌اند ، اینجا جای قلم فرسائی بود که با آب و تاب تمام این واقعهٔ جزئی را که نشانهٔ کمال وظیفه شناسی سردارسپه است ، مبنی برسیاست قلمداد کرده ، و در اطراف اعجاز انگلیس‌ها در تعلیم دادن باو شرحی بنگارم و انگلیس را در پیش بینی قضایای مربوط بسیاست بمقام خدائی برسانم . ولی چون نمیتوانم برای آنها مقام ماوراء الطبیعه ای قائل شوم ، و فقط این قوم را بشری میدانم که بسیار با احتیاط ومخصوصاً خیلی نان بنرخ روز خورند ، ادب سادهٔ این سرباز بتمام معنی را نشانهٔ کمال خضوع وخلوص این روزهای اونسبت بمقام سلطنت بشمار میاوردم ، و تصور میکنم اشخاص منطقی هم مثل من فکر کنند و نتیجه بگیرند که سردارسپه ، دراین وقت ، حتی بخاطرهم خطور نمیداده‌است که روزی پادشاه این کشور میشود و فکری که درسر نداشته است رسیدن بمقام سلطنت بوده ، وآنچه درگفته ونوشته های خود از اطاعت وخلوص نسبت بشاه اظهار میکرده ، عین واقع و از روی کمال ایمان بوده ، و واقعاً خود را سربازی ازجان گذشته و فدائی وطن و شاه خود میدانسته است .

شاید ، درضمن ذکر واقعات آینده باز هم موقع گیر بیاورم ، که جزئیات اخلاق و اطواراین یکه تازو پهلوان میدان دیکتاتوری بیست سالهٔ ایران را متذکرشده ، خوانندهٔ عزیز را بیشتر بکل حال اوآشنا کنم . حالا ببینیم قوام‌السلطنه با این ملاکریم کابینه‌اش چه کردند و چگونه کارهای بی سررشته کشور را روبراه نمودند .

افتتاح مجلس شورای ملی

میدانیم ، عدهٔ وکلای مجلس شورایملی که اکثر آنها در کابینهٔ قراردادوثوق‌الدوله انتخاب شده‌اند، درکابینهٔ مشیرالدوله تکمیل شده ، و افتتاح مجلس شورای ملی جزاحضار وکلای انتخاب شده که احیاناً برای کارهای شخصی بولایات خود برگشته ، یا اصلا هنوز بتهران نیامده بودند کاری نداشت . اگردرکابینه‌های قبل اقدام باین مشروع نکرده بودند از راه گرفتاری یا بحران کابینه و یا عمدی بوده است که کابینه های مشیرالدوله و و سپهدار و سیدضیاءالدین بآن گرفتار بوده‌اند . ولی حالا که آن موانع مرتفع شده ، و وکلائی هم که دردورهٔ سید محبوس بودند خلاص شده اند ، و دولت میتواند باین کاراقدام

کند ، تا اگر درمجلس نتواند هواخواهانی برای بقای خود تحصیل نماید ، لامحاله ، از پرچانگی و اعتراضات عده‌ای متنفذ که بی‌کار هم هستند ، جلوگیری بعمل آورده باشد. از طرف دیگر برای قوام‌السلطنه هم لازم بود که ، درمقابل زیاده طلبی‌های سردار سپه ، قدرتی ایجاد کند ، و حق و حسابی در مصارف روز افزون ارتش ، یا محلی برای این خرده فرمایش بوجود آورد، و بهترین قدرت برای این دو منظور مجلس شورای ملی بود. گذشته ازهمهٔ اینها ، بالاخره، تاکی ممکن بود قوهٔ مقننه را درحال تعطیل نگاهداشت ؟ پس فرق بین این کابینه با کابینهٔ سید ضیاءالدین چه میشد ؟

این بود که بلافاصله بعد از تشکیل کابینه وکلای خارج از مرکز احضار شدند ، و بمجرد اینکه عدهٔ حاضرین بحد نصاب رسید ، در روز اول سرطان ۱۳۰۰ پس از شش سال تعطیل، مجلس بازشد. در این روزشاه، باتشریفات مقرره ، بمجلس رفت ونطق‌چاپی افتتاحیهٔ خود را ایراد ، و مجلس را باز نمود .

بعد از بازشدن مجلس ، بعضی از روزنامه‌ها ، که مدیران آنها از وکالت محروم شده بودند ، بنای قلمفرسائی را برضد مجلس گذاشته ، و بعضی مقالات برضد انتخابات وکلای دورهٔ چهارم منتشر کردند . ولی کسی اهمیتی برای مقالات این دل سوختگان قائل نشد !

عبید زاکان ، در لطائف و ظرائف خود مینویسد : ترکمانی با محکمهٔ قاضی کاری داشت . با وجود ذیحقی او ، قاضی باوجدان از دادن حکم خودداری میکرد . ترکمان کوزه‌ای پر از گچ کرده ، و در دهنهٔ آن اندکی روغن ریخت ، وبرای قاضی برد . قاضی کوزه را پراز روغن پنداشته ، حکم خود را داد . بعدها که دانست فریب‌خورده است ، روزی ترکمان را دید ، باو گفت : « در حکمت اشتباهی رخ داده است ! بیاور اصلاح کنم ! » ترکمان جواب گفت « در حکم اشتباهی نیست ، اگر اشتباهی باشد ، در کوزهٔ روغن است » .

مردم هم ، باین محروم الوکاله‌ها ، با سکوت خود ، میگفتند ، اگر اشتباهی باشد در محرومیت شما آقایان است . اما انتخابات ، در هر حال ، بی پشت‌هم اندازی‌صورت نمیگیرد ، پس ، بین شما و این آقایان ، که فعلا باسم وکیل کرسی‌های پارلمان‌را اشغال کرده‌اند ، فرقی نیست . اکثر این آقایان ، همینکه دانستند حنای این حرفها رنگی ندارد ، آرام گرفتند . فقط فرخی یزدی بود که بحکم « تخالف تشهر » تا آخر دورهٔ چهارم ، دست از این‌آهن سرد کوبیدن[1] بر نداشت ولی چون حال او بر همه معلوم بود ، کسی هم سنگی در ترازوی او نمیگذاشت .

شك نیست ، که مردم از انتخابات کابینهٔ وثوق‌الدوله ، که برای کار چاقی قرارداد وکلای موافق تهیه میکرد ، تا زمان کابینهٔ مشیرالدوله ، خیلی عصبانی ، واز آنها نگران بودند . ولی چنانکه سابقاً هم اشاره شده ، بعد از آنکه خود وکلا مطلب را البته با

۱ـ « آهن سرد کوبیدن » کنایه ازکار بی‌نتیجه کردن است . نظیر : مهره کور نخ کردن .



عضدالدوله عبدالصمد میرزا

راهنمائی مشیرالدوله دریافتند ،وبموجب اعلامیهٔ خود ، ضدیت خویش را با قرارداداظهار داشتند ، دیگر کسی چندان پاپی طرز انتخابات آنها ، که غلط بوده‌است یا صحیح نبود. زیرا چنانکه اشاره شد، همه میدانستند که انتخابات درهرحال ، دراکثر جاها ، بحقه‌بازی است ، وبه فرض اینکه این انتخابات هم باطل شودمعلوم نیست درانتخابات جدید دقتهای بیشتری بعمل آید ، که وکیلی که انتخاب می‌شود ، وکیل واقعی ملت باشد .

مرض وکالت

خوانندهٔ عزیز را در موارد خود ، بطرز انتخابات گذشته آشنا کرده‌ام ، ومیدانیم که درسه دورهٔ قبل، انتخابات تا حدی طبیعی بوده ، و وکلای ملت همواره مردمانی بوده اند که در محل خود خیرالموجود بوده‌اند. البته ، در میان‌آنها اشخاصی یافت میشدند که اطلاعات آنها باصول پارلمانی کم بوده ولی اکثریت‌آنها ، مردمانی پاك قصد و خیرخواه بودند. درمیان آنها، وطن فروش و اشخاصی که سفارت های خارجی را وسیلهٔ پیشرفت مقاصد حق یا باطل خود قرار دهند ، خیلی کم بود. آنهائی که جبلتاً یا بحکم سابقه ، اینکاره بودند، خیلی‌دست بعصا راه میرفتند[1] که برگه‌ای از این رویهٔ خود بدست ندهند ، و صورت ظاهر را خوب حفظ کرده ، و حتی برضد دولتی که با سفارت آن خصوصیت و سروکار داشتند ، نیز اقدامات وطن‌پرستانه میکردند واجمالاً وقتی وکیل میشدند کوشش داشتند که خود را ملی وانمود کنند و وقتی پای مهاجرت پیش میآمد ، همگی مهاجرت میکردند و شق عصای ملی[2] را بخود اجازه نمی‌دادند .

انتخابات دورهٔ چهارم ، بواسطهٔ طول مدت ایام فترت ، بالاختصاص درازی اوقات انتخابات و مداخلهٔ دولت در این امر، بالمره صورت دیگر گرفته و راه وکالت را برای اشخاصی که رأی طبیعی و حتی معروفیت محلی هم در حوزهٔ انتخاباتی نداشتند بازکرد، وناخوشی وکالت یکی از بیماریهای عمومی مردم گردید که تا امروزهم این مرض دراکثر مردم باقی است . البته آنهاکه خود را باین ناخوشی مبتلا کرده‌اند ، صرفه هائی برای این شغل در نظر آورده‌اند ! و الا این همه طفره و تلواس برای یك کرسی در مجلس ، غیر معقول بنظر میآید .

مثلا در انتخابات همین مجلس چهارم ، آقایان وثوق‌الدوله و نصرت‌الدوله و مشارالملك اولی از شیراز ، دومی از کرمانشاهان ، و سومی از سیرجان کرمان با دسیسه و تقلبی که در ابطال‌الباطل بآن اشاره کرده‌ام ، خود را وکیل ملت کرده بودند . در صورتیکه هرسه وزیر بودند و اگر میدانستند که از اول تا آخر دوره باید بهمان حقوق

۱ــ «دست بعصا راه رفتن» کنایه از احتیاط کار بودن و با ملاحظه و پیش‌بینی وارد کار شدن است .

۲ــ «شق عصا» کنایه از مخالفت درکاریست که عموم بآن گرویده باشند و از زبان عربی گرفته شده و در ادبیات سابق رایج بوده و بد تعبیری نیست ، اگر جوانها بجرم اینکه اصلش عربی است طردش نکنند .

وکالت اکتفا کنند ، هرگز باین کار تن در نمیدادند . بلکه برای اینکه وکالت نردبان وزارت بود، با این اصرار وکالت خود را برملت تحمیل کرده بودند ، تا اگر روزی از وزارت بیفتند بمجلس رفته و با رفقا بندوبست کنند، و دوباره خودرا بوزارت برسانند. البته ، برای این آقایان وکالت نردبان وزارت بوده ، وتا اندازه‌ای ولامحاله برای نفع شخصی حق داشته‌اند اینقدر بخود و مردم زحمت بدهند.

ولی ، پاره‌ای از این ناخوشهای وکالت بودند که بدون داشتن امید وزارت وطمع استفادهٔ مادی ، یا چپاندن کس وکار خود در ادارات دولتی ، مبلغی که شاید دو سه برابر تمام حقوق دورهٔ وکالت آنها بود ، صرف کرده بودند که وکیل شوند! برای چه؟ معلوم نبود ، زیرا عقیدهٔ سیاسی معینی هم نداشتند، کـه برای این منظور خود را باین کار رسانده باشند!

خلاصه اینکه انتخابات که درسه دورهٔ قبل همیشه عادی و طبیعی

وکیل‌تراشی‌دولت

بود ، و بدون تحمیل و فشار منتهی بمیل مالکین و متنفذین محل بعمل میآمد ، از دورهٔ چهارم ، مشمول عواطف دولت و مداخلهٔ عمال دولت شده ، ودرتمام ادوار بعد، حتی دورهٔ چهاردهم، وبحبوحهٔ دمکراسی‌خودمانی فعلی هم از نفوذ دولت خالی نمانده ، سهل است توصیه وسفارش همسایه ها هم درپیشرفت کاندیداها مداخله داشته است . تا ببینیم انتخابات دورهٔ پانزدهم ، با وجود زنده باد و مرده باد طرفداران جنوب و شمال ، که فعلا از پرده بیرون افتاده ، و در اظهار رنگ وروی خارجی خود نمایش هائی هم دارند ، بکجا برسد و وکلای دورهٔ آینده از چه قماش ازکار درآیند؟ و این وضع ناهنجار کار ما را بکجا بکشاند؟ ..

آقایان ملت حقیقی باید بفکر خود باشند که گوئی پاك بخواب رفته از راه مناعت یاجهالت، خودرا کنار کشیده ومیدان را برای‌بازی‌گرهای شمال وجنوب خالی گذاشته‌اند کار آنها منحصر باین شده‌است که ازاوضاع شکایت کنند . درصورتیکه اگر نیك بنگری، مؤسس این اوضاع اگرچه بطور غیر مستقیم جز خود آنها کسی نیست . آقای بزرگواردر انتخابات شرکت نمیکنند ، یا رأی خود را در مقابل خواهش ، یا خدای نکرده دربرابر ثمن بخس باین و آن میدهد و اختیار را تا دوسال از خود سلب مینماید ، آن‌وقت داد و فریاد راه می‌اندازد که چرا کارهای عمومی بر وفق مرام جامعه نیست؟ چرا در دخل و خرج دولت حیف و میل میشود؟ جواب این پرسشها بسیار ساده و اینست که : آقایان! عزیزان! چرا آنروز در انتخابات شرکت نکردید که امروز وکیل خوب داشته باشید؟ یا شما کشاورزان وافراد طبقات پائین‌تر، چرا تحقیق نکرده وندانسته رأی خودرا باین وآن دادید که امروزگرفتار این قماش وکلاو وزراء بشوید؟ البته نتیجهٔ این جورانتخاب همین وکیل ، و نتیجهٔ این وکیل همین وزیر و نتیجهٔ این وزیر همین خود خواهی ها و وطن فروشی ها ولاابالی گریهاست! مگر نشنیده‌اید که «کفتریك‌عباسی یا کریم نمیخواند»

و« گنجشك يك پولی اناا‌عطينا نميسرايد . » و « از صد دينار آش طاقه شال ترمه بيرون نميآيد » بر فرض هم که پارچه ای در آن يافت شود ، جز تکه پارهٔ جلقاب چرك سياه چيزی نيست ؟ [۱]

لزوم تشکيل حزب ملی

اکثريت قريب باتفاق مردم اين کشور، اشخاص وطن‌پرست مسلمان صلح جوی آرام خوش اخلاق هستند ، که جز زندگی آرام منظم بی‌اجحاف و تعدی ، چيزی نميخواهند . و مخصوصاً از اين قبيل فيل و فپ ها بی‌اندازه گريزانند ، و طالب عناصری هستند که جز حفظ وطن و ديانت آنها مقصود و منظوری نداشته باشند .

جوانها ! برشماست که از اين اکثريت بر نفع خود آنها و جامعه استفاده کنيد . مرامنامه‌ای که هيچ رنگ سياست خارجی نداشته، اين خواهشهای آنهارا عملی کند تنظيم نمائيد ، وهمگی دنبال آنرا بگيريد ويك حزب ملی واقعی قوی بسازيد . يقين داشته باشيد که اگر مرام شما از آلايش های عوام فريبانه وخودخواهانه بدور ، و مقصودتان خدمت بايران و ايرانی ، و عملی کردن دلخواه افراد يعنی آزادی و مساوات يا بعبارت ساده ، منظورتان دمکراسی واقعی باشد وبين خودتان اختلاف توليد نشود که آنچه يکی ميريسد ديگری پنبه کند[۲] مسلماً موفق خواهيد شد .

اين جمله را هم ناگفته نگذارم، که بدون تشکيل اين‌حزب ملی‌با اين‌فيل وفپ‌های امروزه ، و يا نمايندگان مالکين و متنفذين ولايات ، که در سه دورهٔ اول وکيل ميشدند کار اين کشور بسامان نخواهد رسيد ، زيرا ملت حقيقی يعنی همان اکثريت قريب باتفاق با اين مرامها و با اين خودخواهی ها که يکی باد ببوق جنوب ميکند و ديگری درسرنای شمال ميدمد ، مخالف است . با اين يك مشت منفعت پرست که جزحفظ اموال خود،مقصودی ندارند يا يك مشت مردمانی که شکم تله مهمان خدا هستند و طبعاً هيچ علاقه‌ای بکشور نميتوانند داشته باشند، مغرور نشويد و بدانيد که ملت حقيقی نه اين است و نه آن ،تکيهٔ-

---

۱- سابق براين ، يکی ازکسب‌ها هم‌آشپزی بود . مؤمن دکانی‌کرايه ميکرد و در ديگ يا باطيل‌آش می‌پخت . ده بيست تائی‌کاسه بدل چينی بزرگ وکوچکتر وبهمان اندازه قاشق هم داشت. هرکس ميخواست با صد دينار يا يکشاهی ميتوانست از اين غذای عمومی استفاده کند . روزی يکی از مشتريها در ميان کاسهٔ آش يك پارچهٔ جلقاب سياه ديد. بصاحب دکان‌گفت استاد اين جلقاب درميان آش ديگر چيست؟!! استاد از رونرفته جواب‌گفت : صددينار دادی آش ، ميخواهی طاقه شال ترمه توش دربياد؟ و با اين سفسطه خودرا مستحق اين اعتراض نپنداشت ، اين مثل ازاين وقعه ساتر شده ، هم در مورد سفسطه‌گوئی و هم درمواردی مثل مورد متن برای اظهار حقيقت ، البته در مقام مطايبه بکار ميرود .

۲- اصل اين مثل «آنچه رشته بودم پنبه شد» است‌که بمناسبت تغييری دربيان آن داده شده‌است .

شما باید ملت حقیقی باشد . والا به هیچ جا نمیرسید . امروز باد به بیرق جنوب میخورد[۱] فردا ورق برمیگردد وشمالی ها جلو میفتند . یك روز باید بشکم گنده‌های ثروتمند تعظیم کنید ، روز دیگر بخرده فرمایش های پیشوا و رهبر اطاعت نمائید وبا این وضع بتجربهٔ گذشته روزافزون کارها خرابتر میشود .

از من گذشته است . من عمر خود را کرده‌ام ، و چون هیچوقت یك قدم به سمت هیچیك از طرفین برنداشته ، و در تمام عمر خویش از هرکاری که ریشهٔ غیرملی داشته‌است گریزان بوده‌ام ، هروقت خدا بخواهد با نهایت آرامش خاطر امر خدا را بجامی‌آورم و با کمال آسایش فکر و بدون هیچ اسف و افسوس داعی حق را لبیك میگویم . ولی شما جوانها باید بفکر زندگی آیندهٔ خود باشید . اگر زندگانی میخواهید مسلماً باید رویهٔ قبلی را تغییر بدهید ، و الا همیشه همین‌آش وهمین‌کاسه نوکر خودتان است .

باری مجلس باز شد . اگرچه موضوع قرارداد وکابینهٔ سیاه هردو

ضدیت بعضی از وکلا با وکلای فرمایشی

منتفی بود ، معهذا جمعی از وکلا برضد نمایندگانی که در سابق سنگ این دوموضوع را بسینه کوفته بودند ، برخاستند و درموقعی که اعتبارنامهٔ آنها مطرح شد ، نطق هائی بر ضد آنها کردند و مجلس وکالت یکی دونفر آنها را مانند سلطان محمد خان نائینی (عامری) که گذشته از کارچاقی کابینهٔ سیاه وکالتش هم بوسیلهٔ سید ضیاءالدین سرو صورت[۲] گرفته بود ردکرد .

نصرت‌الدوله (فیروز) هم جزو وکلای فرمایشی بود . و بطوریکه خوانندهٔ عزیز از صفحهٔ ٤٧ همین جلد سابقه دارند ، وکالتش خیلی سوسه داشت و از این بالاتر خود ـ کشانیهای او در سنباندن قرارداد هم درکاربود. ولی این شاهزاده در ایام حبس سیدضیاء خودرا بمدرس نزدیك کرده ، وبعداً با اوهمکاری میکرد و درحقیقت نزد مدرس سرسپرده و مدرس هم دفاع از اعتبارنامهٔ اورا به او وعده داده بود .

روزی که اعتبارنامهٔ او در مجلس مطرح شد ، بعد از نطق شخص مخالف که البته قسمت عمدهٔ آن راجع بقرارداد وکارچاقی های شاهزاده درآن زمینه بود ، مدرس بعنوان موافقت پشت کرسی خطابه رفت ، و در ضمن نطق با مزهٔ خود از او دفاع کرد . من در

---

۱ ـ باد به بیرق خوردن کنایه از پیشرفت داشتن ونفوذکلمه وپیش افتادن تمایلات یك دولت نسبت بیك یا چند دولت دیگر است . این کنایه را نسبت بافراد هم که البته بیرقی ندارند همچنین اصول مسلمی که همه‌کس آنرا متبع و مطاع میداند نیز استعمال‌کرده و میگویند : باد به بیرق اقبال فلان شخص میخورد یا باد به بیرق مسلمانی میوزد ، یا باد به بیرق فلان قانون میخورد ...

۲ ـ عرب‌های ورامین‌که اصل‌آنها از عرب های فارس است ، سرو صورت راسك وصورت میگویند و سك‌که سکه ازآن مشتق یا مخفف این کلمه است بهتر از سر مقصود را می فهماند و وسك وصورت شاید بهتر از سر و صورت باشد .

این روز برحسب تصادف جزو تماشاچی‌ها بودم . آنچه از نطق مدرس در اینجا مینویسم از حافظه است . شاید از حیث پس و پیش مطالب فرقی با اصل نطق او داشته باشد .

توبهٔ گرگ مرگ است

مدرس گفت : «مخالفت مرا با قرارداد همه میدانند . همگی باهم کمك کردیم ، ونگذاشتیم خوابی که برای ما دیده بودند تعبیرشود و قراردادکه اصلش هم اضغاث و احلام بود ، بحمدالله جزوتاریخ شد . اشخاصی هم بودندکه بعمد یا اشتباه کمك هائی با قرارداد کرده بودند ونصرت‌الدوله از مبرزین آنهاست . برای ما هیچ مشکلی نداردکه از منافع وجودی این اشخاص صرف نظر و همه را مطرود و مردود کنیم . ولی بعقیدهٔ من ، بعداز آنکه اصل قرارداد از بین رفته ، و موضوع منتفی شده است باید حب و بغض های آن‌را هم فراموش واز منافع وجودی آنها که سنگ آنرا بسینه زده‌اند بنفع جامعه استفاده نماییم .»

این بیانات بمنزلهٔ اصل کلی وبعنوان مقدمه بود ، ولی تمام آنها جواب‌های دندان‌شکنی از قبیل مجازات ملی و تنبیه خیانت‌کاران داشت که مخالفین می‌توانستند در کمال سهولت بآن‌ها تمسك جویند واظهارات مدرس را رد کنند. دراینجا سید رند بجهت فراراز استدلال وجواب و سؤال اوکائی، باب‌مطایبه راگشود وبرای اینکه در اظهارات خودوجههٔ شرعی هم ذکر کرده باشد دنبالهٔ نطق خودرا قریب بمضمون ذیل گرفته گفت :

« باب‌توبه در مسلمانی باب وسیعی است . در کلیهٔ جرمهائی که حق‌الناس در آن مداخله نداشته و مثل همین‌کار ازجرمهای عمومی بشمار می‌آید وحد یا تعذیر شرعی دارد اگر مرتکب قبل از اینکه دستگیر شود توبه کرده باشد حد از او مرتفع است . یك حکم دیگر هم در شریعت اسلام هست که خیلی بارفتار شاهزاده نصرت‌الدوله مطابقه میکند، و آن حکم حیوان جلال‌است. خیلی اتفاق می‌افتدکه حیوانات اهلی ، مانند مرغ وگوسفند وگاو وشتر کثافت میخورندو بقدری دراین هرزه خوری مداومت مینمایند که درشیروگوشت آنها هم اثر میکند . شرع اسلام خوردن تخم وشیر و گوشت این کثافت خورها را حرام کرده ، ولی درآن واحد دستوری هم برای تطهیرآنها از این هرزه خوری داده ، وبرای هر یك میزانی وقت معین کرده است که در این چند روزه حیوان را دانهٔ پاك بدهند تا دوباره شیروگوشت آنها قابل استعمال شود . »

« در اینکه نصرت‌الدوله علف هرزه خورده‌است جای هیچ شبهه و تردید نیست ولی میگوید توبه کرده‌ام، اگرچه «توبه گرگ مرگ است .» ولی بعقیدهٔ من‌خوب است فایدهٔ وجودی اورا برای نفع جامعه درنظر آورده و اورا بپذیریم تا ضمناً معلوم شودکه تاچه اندازه در توبهٔ خود پایداری خواهد کرد »

در حقیقت ، مدرس میگفت :

نمیبایست خون اندر دلش کرد ... خورده‌است میباید ولش کرد

«ایرج میرزا»

مجلس هم همین کار را کرد . مذاکرات را کافی دانست ، و اعتبارنامهٔ شاهزاده با اکثریت نمایانی تصویب شد .

اینها شوخی ، و برای گذراندن اعتبارنامهٔ نصرت‌الدوله ، و اصل مطلب در اینجا بود که شاهزاده ازاینکه انگلیس‌ها سیدضیاءالدین را بر او ترجیح داده ، و عاملی قلمی کودتا را که شکار مسافرت لندن خود میدانست ، از جلو تیر او رد کرده و بدم تیر سید داده بودند و سید هم درآن بد عمل کرده و نتیجهٔ آن گیر یك افسر قزاق آمده بود، بسیار ناراضی بود . برفرض اینکه نامزد بودن اورا برای عاملی قلمی کودتا هم جزوافسانه‌های تاریخی بدانیم ، همین عمل که انگلیسها با آنهمه سابقه و خدمات و کار چاقی های نصرت‌الدوله درکارهای آنها اورا بحبس سیدضیاء الدین انداخته، یاالامحاله، او را دراین حبس واگذاشته بودند ، حقاً شاهزاده را خیلی عصبی کرده ، و از آنها نا رضامندی زیاد داشته است . سید مدرس ، مرد فکورمسلمان سیاسی ، موقع را مغتنم شمرده ، و درمحبس با شاهزاده بیشتر نزدیك شده ، و بی ثباتی این گونه اعمال و رفتار را بر او ثابت و بعقیدهٔ خوداز شخص باهوش نطاق زرنگ باکفایت و ذی نفوذ، ولی گمراه ، یکنفرطرفدار سیاست ملی ساخته وپرداخته ، و دفاع مدرس ازاو باین لحاظ بوده‌است وشاید دراین‌وقت واقعاً هم نصرت‌الدوله ولوموقتاً طرفدار سیاست ملی شده بود و اینکه سید در نطق خود میگفت : توبه کرده است ، مطابق با واقع بود، چنانکه لایحهٔ اعتراضی که قبل از تشکیل مجلس ، در روزهای آخر خرداد بامضای چهل نفر ازوکلا منتشر شده و تمام گناه کودتا را بگردن انگلیس‌ها می‌انداخت و با بیانات خیلی سخت از این سیاست انتقاد میکرد از قراری که میگفتند بقلم نصرت‌الدوله و در هرحال شاهزاده یکی از امضاء کنندگان این لایحه بوده است . مدرس هم عاقلتر ازآن بود که درسیاست اهل کینه باشد . همینکه کسی بقول خودش توبه میکرد ، و عملاً خودرا اصلاح شده جلو میداد ، سید بزرگواردریگهای گذشته را از دامن میریخت و از منافع وجودی او استفاده های منظور را بعمل می‌آورد. همکاریهای اوبا چند نفر ازدمکراتهای دورهٔ سابق ، بخصوص ملك‌الشعرای بهار در دورهٔ پنجم مجلس از همین راه وبراثر همین فکر بود ، که بازهم سید بزرگوار ضدیتهای گذشتهٔ دمکرات ها را فراموش کرده ، و با عده‌ای ازآن‌ها که در ضدیت با سردارسپه با اوهم‌فکر شده بودند همکاری میکرد .

در جهان هیچ عملی نیست که کم یا زیاد واکنشی نداشته باشد

واکنش های کودتا

این‌جهان کوه‌است وفعل‌ما ندا　　بازگردد این ندا ها را صدا

«مولوی»

واقعهٔ شب سوم حوت ۱۲۹۹ و تصرف پایتخت بتوسط یك مشت قزاق فرسودهٔ بی‌اسلحه، وبی‌طرف وتماشاچی ماندن قوهٔ دوهزارنفری امنیه ، که بخوبی میتوانست ازآن جلوگیری کند ، و وزیرجنگ شدن رئیس این قزاق ها و بالاختصاص ملاکریمی او در کابینهٔ وزراء ، طمع اشخاصی را که قوهٔ جنگی اعم از نظامی و چریکی در اختیار خود

داشتند تحریك کرده ، طبعاً بعضی‌را بفکر بازی کردن نقشی‌نظیر آن می‌انداخت ، وبازی گر اولی راگرفتار مقابله و معارضهٔ با آنها میکرد ، و ماده و ریشهٔ تجمع‌ها وطغیان‌هائی‌را که ازسابق موجود بود غلیظ‌تر وقوی‌تر مینمود .

هوش فعال و فراست و موقع شناسی سردارسپه ، البته این پیش آمد را پیش‌بینی نموده ، و بهمین جهت بود که این مردکاری شب و روز خودرا یکی کرده ، و باپشت‌کاری خسته نشو ، در ایجاد انضباط در قوای موجوده و توسعهٔ نیروی جنگی کشور که فقط گوش بفرمان او داشته باشد، جهد وافی بکار میبرد ، و خودرا برای هرگونه حادثه وپیش‌آمدی حاضر و مهیا مینمود . در عملیات خود دراین زمینه مشورتی با همکار های وزارتی خود، حتی با رئیس‌الوزراء هم نکرده . و راه حلی ازآنها نمی‌خواست وچون خودرا وزیرجنگ غیر قابل عزل و صاحب اختیار حال و استقبال ارتش ایران میدانست ، قوای تحت امر خویش را هرجا لازم میدید ، بکار میانداخت . همقطار های وزارتی او هم چون کفایت و کاردانی او را میدیدند ، می‌گذاشتند کار خود را بکنند .

ذیلاً خاطر خوانندهٔ عزیز را بشرح این واکنش ها ، ومقابلهٔ با آنها از طرف سردارسپه ، تا اندازه‌ای که « با شرح زندگانی من» مناسب باشد واقف خواهم کرد .

واکنش‌هم‌ولایتی

اسمعیل خان امیر مؤیدخان سوادکوه ورئیس طبیعی آنحدود مردی نه‌چندان دارا، ولی معمر، و دارای‌پسران رشید وقوم خویش‌های ملاك ، و شخص صاحب وجهه ای بود که هر وقت میخواست میتوانست عده‌ای تفنگچی دورخود جمع ، و کوهها و جنگلها را سنگر و جان پناه‌کرده، راه مازندران را بتهران ببندد . بهمین جهت در دورهٔ مشروطه طرف توجه و حتی یکبار هم بوکالت انتخاب شده بودکه بعلت ضعف سامعه ، باگوشی مثل بوق درویش ها درمجلس حاضر شده ، مطالب را بوسیلهٔ این سمعك میشنید و مانند شخص مطلع باوضاع و احوال در مذاکرات مداخله ، و کاملاً بوظایف نمایندگی خود قیام می کرد . مردی وطن پرست و حیثیت دوست وبا انگلیس‌ها که در این ادوار از راه سیاست خیلی سربسر ایران گذاشته بودند طبعاً ضدیت مینمود. چنانکه درکابینهٔ قرارداد بواسطهٔ تشویقاتی‌که ازاضداد تهرانی وثوق‌الدوله میدید ، چندی بر ضد حکومت عاقد قرارداد قیام کرده و دولت مجبور شد عده‌ای را بجانب اوبفرستد و چنانکه در ابطال‌الباطل اشاره کرده‌ام جمعیت او را متفرق و خود اورا بکرمانشاهان تبعید نماید .

میدانیم سردار سپه هم اگرچه خان زاده نبود ولی اصلا سوادکوهی وبا امیر مؤید هم ولایتی بود . درنظراین خان سوادکوه وطن پرست ضدانگلیس رضای قزاق رعیت‌زادهٔ سوادکوه،که بتحریك انگلیس‌ها بتهران تاخته وسردارسپه و وزیر جنگ شده، هیچ‌محلی ازاعراب نمیتواند داشته باشد واین طوروزیرجنگ درنزد اوبهیچ حساب درست درنمیآید وسرشاخ شدن این دو نفر با هم پیش پا افتاده است . بخصوص که از طرف هم فکر های

سیاسی تهران و بالاختصاص هم خیال‌های مسلح مازندران هم نسبت بافکار این پیرمرد متعین دهاتی تشویق‌هائی بعمل می‌آمد.

طبعاً مازندرانی‌ها، در کنگاشهای بین خود میگفته‌اند که اگر بنا براین باشد که هر بی سروپائی که دوسه هزار نفر مسلح بدورخود جمع کند بتواند تهران پای تخت را مسخر کرده، و وزیرجنگ بشود چه چیزما از رضای قزاق بیکس وکار بی‌اصل وتبار کمتراست اگر ما نیروئی تدارک کنیم میتوانیم تهران وشاه و دولت را ازشراین قلدر که معلوم نیست بچه حقه بازی توانسته‌است خودرا بتهران بیندازد خلاص کنیم. بخصوص که آزادی‌خواهان هم همگی باما هستند ودلشان ازاستیلای این کارچاق کن خارجی خون است. همین که ما بایك عدهٔ یکی دوهزار نفری، بتهران بریزیم، قوای امنیه که بمراتب زیادتر از قوهٔ قزاق است بطرف داری ما درهمه جا بخصوص‌پای تخت قیام خواهد کرد واین بساط را میتوانیم درظرف یك‌هفته بهم بزنیم! در هرحال براثراین‌قماش افکار بود که‌همگی گرد امیرمؤید که خودش ازآنها هم اینکاره‌تر بود، جمع آمدند و نافرمانی خود را علنی کردند.

فراست و موقع شناسی سردار سپه باو میگفت ازهمه زودتر باید این مدعی های هم ولایتی و خانگی واین دشمن بیخ آستین را قلع وقمع کرد. بنابر این، در شانزدهم سرطان ۱۳۰۰ احمدآقاخان، سپهبد امیراحمدی را باعده و عدهٔ کافی بسوادکوه مأمور نمود. وبعد از چندین مقابله باقوای امیر مؤید که همه جا فتح نصیب قوهٔ دولتی بود در ۲۰ اسد ته ماندهٔ آنها هم متواری شدند. مصلحین خیر اندیش میان افتادند، امیرمؤید برای همیشه ترك مخاصمه کرد وعلامت انقیاد را به تهران‌آمد. وزیرجنگ اورا پذیرفت ودوپسراو رابارتبه‌های ابتدائی واردقشون دولتی کرد.

عاقبت امیرمؤید و پسران

معلوم است خان زادهٔ سوادکوهی، که جز از پدرش هیچوقت از کسی فرمان نبرده، و از تملقات و تو دل رویهای معمول شهری نسبت ببالا دست خیلی بدوراست، نمی‌تواندخودرا باانضباط سخت نظام قزاقی عادت بدهد. بهمین جهت این دوجوان رشید ولی بی انضباط، نتوانستند درارتش جوان که میرفت سروصورتی بگیرد بود و نبودی ازخود ظاهر کنند وبادرجات پائین افسری روزگارمیگذراندند.

دوسال بعد درزمان ریاست وزرای سردارسپه که این دوجوان مأمورپادگان گرگان بودند، معلوم نیست براثرچه نافرمانی از طرف مافوق حکم حبس یکی دو روزه در بارهٔ آنها صادرمیشود. خان زادهٔ سوادکوهی وحبس؟!

البته آنها اطاعت نکرده، وبسمت سوادکوه فرار میکنند. فرماندهٔ پادگان بفکر اینکه مبادا بسوادکوه برسند و جمعی را دورخود جمع کرده اسباب زحمت شوند عده‌ای را مأمور به دستگیری آنها مینماید. جوان‌ها که دست در آورده بسمت آنها تیراندازی میکنند، ازطرف مامورین معارضهٔ بمثل شده، و بدبخت‌ها آماج تیر گشته و هر دو کشته

می‌شوند . پدرپیر آنها که در تهران بوده براثرشنیدن این واقعه نیمه دیوانه شده، بدرود زندگی میگوید .

بعضی هم میگویند فرارپسران امیرمؤید افسانه‌ایست، که مرتکبین قتل این جوانها ساخته‌اند. آنها مرخصی داشته، وسرخانهٔ خود میرفته‌اند وکشته شدن آنها حکیم فرموده وبواسطهٔ طمع سردارسپه درملك ومال امیرمؤید بوده است. ولی دراین وقت هنوزسردار۔ سپه بناخوشی ملك داری که بالاخره هم همین مرض اورا نابودکرد، مبتلا نشده وجزخانهٔ شهری وییلاق سعدآباد وملك بومهن دارای چیزدیگری نبود و در این اوقات ایام ریاست وزرایش که تمام‌هم او واقدامات اودراطراف رسیدن بمقام سلطنت دورمیزده ، مجال اینکه زمینه برای ملاکی درمازندران تهیه کند طبعاً نداشته است. گذشته ازاین امرمؤید هم‌ملك ومال زیادی نداشته‌که این حادثهٔفجیع را برای بدست‌آوردن ملك ومال‌او بدانیم. وانگاه در این روزها سردار سپه برای عملی کردن فکر سلطنت خود ، بجلب قلوب بیشتر از اقدامات سخت احتیاج داشت و تا کارد باستخوانش نمیرسید باین قماش کارها مبادرت نمیورزید . این دو جوان هم با پدر پیرشان که در تهران بود دیگر برای سردار سپه طرف بیم وامیدی نبودند که مستلزم‌یك چنین‌کار فجیعی باشد. بنابراین، بایدهمان گزارش رسمی را دراین مورد مطابق باواقع دانست ونتیجه گرفت که کله شقی دهاتی این دوجوان وترس بی مورد فرماندهٔ پادگان گرگان ازیاغیگری آنها واضطراب بمورد او ازمؤاخذهٔ سردارسپه موجب این واقعه شده است ، وشاید خود سردارسپه بیشترازهمه کس از این‌پیش آمدکه گذشته ازهمه چیز برای وجاهت او بسیارمضر بود ملول شده باشد .

رقابت همکاری

میدانیم، امنیهٔ آن روزها همان ژاندارمری دیروزی است ، که به سعی ژنرال یالمارسن وسایر صاحبمنصبان سوئدی تأسیس یافته ، و در اینوقت هم رؤسای آن افسران سوئدی هستند . چنانکه در ابطال‌الباطل اشاره کرده‌ام ، عدهٔ این نیرو به‌هیجده‌هزار نفر هم رسیده ، و بعد از وقعهٔ مهاجرت، بسه هزار نفر تنزل کرده، و سپس درکابینهٔ قرارداد ، مجدداً برعدهٔ‌آن افزوده و در این وقت یك نیروی ده دوازده هزار نفری را تشکیل میداد .

افسران ایرانی این نیرو دو تیپ و تیپ عمدهٔ آنها جوانهای تحصیل کردهٔ داخله بوده‌اندکه وارد خدمت شده وتحت تعلیمات سوئدی‌ها تربیت یافته‌اند. تیپ دیگرهم‌مانند حبیب‌الله‌خان شیبانی ومحمودخان فولادین ، تحصیل کرده های اروپا هستند ، که بعد از مراجعت بایران وارد خدمت ژاندارمری شده و چون همه مدرسهٔ جنگی دیده‌اند ، طرف توجه سوئدی‌ها میباشند تقریباً کارهای مهم بعهدهٔ آنها محول است و هردو تیپ از نجبا زادگان کشور و افسران با معلومات وطن‌پرست همه چیز تمامی بشمار می‌آیند .

رقابت بین این نیرو با نیروی قزاق که افسران ایرانی‌آن تحصیل‌نکرده و خودرو و افرادآن اکثر از مردمان شهری و از همه بالاتر فرماندهان آنها روسی و بالاختصاص تأسیس‌آنهم اصلا بزور خارجی بوده است ، امری طبیعی و اگر در دوره‌های گذشته‌تماسی

بین این دو نیرو واقع نشده بواسطهٔ ملاحظه کاری فرماندهان سوئدی ژاندارمری بوده ، والا قزاقها با افسران روسی خود بی‌میل نبوده‌اند زمینه‌هائی‌هم برای طرفیت با ژاندارم فراهم کنند .

خوانندهٔ عزیز میتواند تصور فرماید که افسران امنیه با این روح و روان چقدر از پیش‌آمدهای این چهار پنج ماهه کلافه[1] واز وزارت جنگ این افسر بیسواد بی‌خانوادهٔ گمنام قزاق و بخصوص ملاکریمی او درکابینهٔ وزراء نارضامند هستند و ماجراجویان و پرحرارتان آنها که اکثر افکاروطن‌پرستی‌هم محرك آنهاست، چه افکاری درسرمیپرورانند؟ ودرعالم خیال چه نقشه‌هائی میکشند؟ کوچکترین فکری که برای‌آنها می‌آید راه انداختن کودتائی برضد این کودتاست که خود را از تحلیل رفتن درضمن قزاق وکشور را از این بازی خلاص کنند .

ولی‌سردار سپه باهوش‌تر وموقع‌شناس‌تر ازآن بود که عده و عدهٔ خودراکامل نکرده باآنهاضدیت کند و حرفی از اتحاد شکل قوای دولتی بمیان‌آورده وآنها را بتمرد وادارد بلکه همیشه‌آنها را از راه وطن‌پرستی و شرافت نظامی وخدمت بجامعه بکار واشته وارادهٔ خود را بیشتر از این راهها بر آنها تحمیل میکرده و برای بلند شدن سر و صدای این رقابت و نارضامندی طبیعی موقع بدست آنها نمیداد و مخصوصاً هرجا عده‌ای از آنها را مأمور میکرد دو برابر عدهٔ قزاق با آنها همراه مینمود که خلاف انتظاری ازآنها بروز نکند . آنها هم چون بهانه‌ای نداشتند اوامر وزیر جنگ را بخصوص که با احکام‌رئیس‌ـ الوزراء و وزیر داخله هم که قانوناً ریاست برقوهٔ امنیه داشت توأم بود اطاعت کرده وظیفهٔ خود را انجام میکردند .

ولی در خراسان از همان روزهای اولیهٔ کودتا که هنوزشخصیت سردار سپه نمایشی نداده بود ، واقعاتی رخ داده بود که در این موقع برای اظهار رقابت و راه انداختن کودتای دیگری برضدکودتای سوم حوت ، مستمسك خوبی بشمار می‌آمد .

میدانیم قوام‌السلطنه رئیس‌الوزراء وقت وکلنل محمدتقی‌خان پسیان جوان تحصیل کردهٔ بااطلاع که از نویسندگی هم بی‌بهره نبوده در موقع کودتا یکی والی و دیگری رئیس قوه امنیه یا بعبارت ساده رئیس قشون خراسان بوده و البته قوام‌السلطنه بعد از اطلاع برشخصیت محبوسین سید ضیاءالدین ، بفکر خود هم افتاده و بین او و کلنل رئیس

---

۱ ـ حالت گرفتگی و طپش قلب و احیاناً سردردی را که ازگرمای هوا ، بخصوص در حمام برای شخص حادث می‌شود کلافگی میگویند و بطور استعاره در جاهائی مثل مورد متن‌که از اوضاع و احوال ناراضی باشند، نیز این‌کلمه را بکار می‌برند. سینه‌چاکهای بازاری مترادفی برای این‌کلمه تراشیده و در لهجهٔ خود استعمال مینمایند و آن کلمهٔ برزخ است ، تا ببینیم چه وقت برزخ بمعنی کلافه درکتب وارد شده و قابل نوشتن‌گردد . چون بعقیدهٔ من تمام استعاره‌ها ابتدا از طبقهٔ پائین بالا آمده است و مقصود از برزخ ، در اینجا عذاب برزخ است که بعقیدهٔ مسلمانها بدکارهای این دنیا در عالم برزخ‌که بین دنیا وآخرت است ، نیز عذاب می‌کشند .

امنیهٔ ایالت بند و بست‌ها و قول و قرار وفاداری نسبت بهمدیگر نیز در کار آمده است.

نقض قول و قرار از طرف کلنل پسیان و توقیف والی و فرستادن او بتهران و از همه بالاتر، تعیین کلنل مشارالیه، بسمت کفالت نظامی ایالت از طرف سید ضیاء الدین و بسط ید کلنل در امور کشوری ولشکری، و بالاخره ریاست وزرای قوام‌السلطنه چیزهائی بود که ازیکطرف وسائل پیشرفت را برای کلنل زیاد کرده، واز طرف دیگر بهانه‌ای برای منویات ماجرا جویانهٔ اوفراهم آورده بود.

قوام‌السلطنه دربدو امر بدون اینکه از نقض قول و قرار وحبس و توقیف خود چیزی بروی خویش و کلنل بیاورد مانند وزیر داخله و رئیس الوزراء با او بهمان سمت کفیل ایالت مکاتبهٔ اداری راشروع کرد و بعد از چندی که ناگزیر باید ایالت نظامی که برای موقع فوق العاده ایجاد شده بود، ملغی شود نجدالسلطنه را که مدتی وزیر مالیهٔ خراسان و چند باری هم کفیل ایالت شده بود، بسمت کفالت ایالت تعیین نمود وکلنل پسیان را کماکان بریاست امنیهٔ خراسان باقی گذاشت. ولی کلنل، از یکطرف با رویهٔ حق بجانب خودرا مظلوم و این اقدام قوام‌السلطنه را از راه دشمنی باخود وانمود، و ازطرف دیگر مردم را برضد نجدالسلطنه کفیل ایالت تحریك، و او را مجبور به استعفاء نمود، وخود بدون امر مرکز و برحسب تمایل عموم اهالی (؟) زمام امور کشوری را هم مثل سابق بدست گرفت. باوجود این، قوام‌السلطنه برای برآوردن خواهش وجوه اهالی، تافرستادن والی جدید، حکم کفالت ایالت را برای کلنل پسیان فرستاد. معهذا، سرکار کلنل دست از خرده کاریهای خود، که نقشهٔ تمرد او را ظاهرتر میساخت برنداشت.

قوام‌السلطنه صمصام‌السلطنهٔ بختیاری را که دو سه بار هم رئیس‌الوزراء شده بود، بایالت خراسان نامزد کرده و تصور میرفت که با تعیین این والی متعین پیر مرد کم هوا و هوس آقای کلنل پسیان دست ازتمرد بردارد وکار بمسالمت ختم شود. باز هم کلنل دست از رویهٔ سابق خود برنداشته، همواره از یکطرف خودرا فدا شدهٔ غرض شخصی ومظلوم، و ازطرف دیگر متمرد نشان میداد. حتی صمصام‌السلطنه پیشنهاد و شرط کلنل را در نبردن سوارهٔ بختیاری همراه خودهم پذیرفت باوجود این، نتوانست خاتمه‌ای بحرفهای سربالای سرکار کلنل بدهد.

رئیس کل امنیه البته بدستور قوام‌السلطنه چند نفر از افسران ایرانی و یك نفر سوئدی را بعنوان تفتیش، مأمور کرد که با خود و زیردستان کلنل ملاقات کرده، وخامت عاقبت این رویه را بآنها متذکر شوند. ولی، کلنل عده‌ای مجهز کرده، یکی دو منزل جلو فرستاده و آنها را توقیف کرد و اجازه نداد که تماسی بین آنها و افسران جزو روی دهد. و بعد از یکی دو روز، آنها را با عده‌ای تحت نظر از خاك خراسان بسمت تهران روانه کرد.

چنانکه خوانندهٔ عزیز می‌بیند قوام‌السلطنه که دست آویز ومستمسك این حق بجانبی

و تمرد بوده ، منتهای متانت را بخرج داده ، و برای جلوگیری از جنگ داخلی ، آنچه مجاهدت داشته بعمل آورده ، و مع‌الوصف نتیجه نگرفته است .

اما سردارسپه ، با اینکه خوب میفهمید که قوام‌السلطنه بهانه ، ومقصود اصلی کلنل آمدن بتهران و برهم زدن اقتداریست که برای او حاصل شده است ، کمال حوصله ودرونه را بخرج داده ، وهیچ خودرا با این مقصوداصلی کلنل آشنا نکرده ومثل یکنفر وزیرجنگ قانونی رفتار نموده ، همینکه هیئت دولت بمبارزه و مقابله و کندن ریشهٔ فساد تصمیم گرفت حسین‌آقا خان خزاعی را با عده‌ای در حدود چهار هزار نفر مأمور خراسان نمود .

قوام‌السلطنه هم ، بنوبت خود بتمام روسا وسرکردگان سواران محلی که در مدت سه سال ایالتش درخراسان ، براحوال ونیروی جنگی آنها بخوبی سابقه داشت ، دستورهائی راجع بشروع حمله بقوای کلنل فرستاد . هنوز قوای فرستاده از مرکز جز در سبزوار واردخط جنگ نشده بودندکه برحسب تصادف ، کلنل با عدهٔ نه چندان‌زیادی ، درنادرتپه نزدیك قوچان ، ازطرف قوای چریکی محصور گشته و کشته شد وغائلهٔ خراسان ختم گردید و رئیس‌الوزراء این خبر را در۱۲ میزان ۱۳۰۰ بوسیله بیانیهٔ خودباطلاع عموم رساند!

ختم غائلهٔ خراسان ، اگرچه بطور تصادف اتفاق افتاد ، ولی کار بزرگی بود که باعث دوام کابینهٔ قوام‌السلطنه گردید و در نزد اشخاص متفرقه که نظری بچگونگی وقوع قضایا نداشته ، و بیشتر متوجه نتیجهٔ امر و قلع و قمع یاغیگیری هستند ، استقلال جنگی دولت بخصوص وکارآمدی سردار سپه را جلوهٔ زیاد تری بخشید ، ومجلس را درمشروعات دولت بخصوص راجع بمصارف قشون ، بیشترهمراه کرد. همان وکلائی که برای ختم غائلهٔ خراسان ، تا دیروز بفکر افکندن‌کابینه بودند ، هوا خواه آن شده ، بر عدهٔ اکثریت ، که درمجلس طرفدار قوام‌السلطنه بود، افزود واضداداورا درمجلس مجبوربسکوت نمود.

عدهٔ نیروی امنیه در خراسان به پنج شش هزار نفر میرسید . قوام‌السلطنه هم در اوقات ایالت خود این نیرو را از حیث اسلحه و مهمات بی‌نیازکرده ، افسران زیر دست کلنل محمد تقیخان هم جوانان جدی ورزیده ، و برئیس خود وفادار بودند . قلع و قمع این نیرو ، لامحاله قوه‌ای معادل یك برابر و نیم آن و چندین ماه زد و خورد لازم داشت با اوضاع گیلان و آذربایجان ، فراهم کردن نیروئی که از سه طرف درمغرب با کردها ، و در مشرق با کلنل ، و در شمال با جنگلی ها ، بتواند مقابله و با هر پیش آمدی مقاومت کند، کارآسانی نبودوختم این غائله ، آنهم با این سهولت یکی ازچند صد فقره خوشبختی های سردارسپه بشمار می‌آید . زیرا ، اگر برای این چهار هزارنفری که بمقابله باقوای کلنل رفته بودند، شکستی حاصل میشد، درتهران که قوهٔ موجود را به مازندران وگیلان و آذربایجان فرستاده بودند ، دیگر قوهٔ بیکاری که بجانب خراسان بفرستد وجود نداشت و خبر این شکست که بسایر جبهه ها میرسید باقی قوای جدیدالتأسیس سردارسپه هم دست و دلشان سرد شده ، و در همه جا مغلوب میشدند . دراین صورت ، افتادن کابینه و رفتن سردارسپه وجانشینی کلنل محمد تقیخان بجای او نتیجهٔ ناگزیرآن میشد .

کلنل محمدتقیخان هم البته ، این حسابها را بوسیلهٔ مکاتبهٔ با هم‌قطار ها و دوستانش داشته است ، که با صورت حق بجانب ، راه هرگونه اصلاح را سد میکرده ، با وجود تقاضای مواجب دوسالهٔ خود ، و اجازهٔ خروج از سرحد ، و رفتن باروپا عملاً در مقابل دولت مقاومت مینموده و نعل وارونه میزده است[۱]

بعضی میپرسند : مگر مواجب دو سالهٔ کلنل چه اهمیتی داشته است که دولت از بر آوردن این شرط آخری اوکوتاه آمده ، کار منجر بجنگ شده است ؟ شاید این آقایان از گزارشهائی که ناگزیر ازمشهدوسایرنقاط خراسان برای دولت و بخصوص قوام‌السلطنه میرسیده ، وثابت میکرده است که این پیشنهادآخری ازطرف کلنل هم مثل سایر درخواست‌های او مبتنی بر اغفال مرکز ، وکامل کردن عده و عدهٔ خویش است ، بی‌اطلاع باشند . این آقای‌کلنل که روزی چندین برابر مواجب دوسالهٔ خود را در راه تمردبا دولت صرف میکرده است ، برای برداشت مواجب دوسالهٔ خودچه حاجت باجازهٔ دولت داشته ؟ وچه مشکلی درکاربوده‌است که این مبلغ را مثل سایرمصارف این برادر کشی، بی‌اجازه‌برداشت کرده و از سرحد خارج شود ؟ و با این وضع ناهنجار که جز وجود و عملیات بی‌رویهٔ شخص او هیچ باعث و موجبی نداشته است خاتمه دهد ؟

مرده‌پرستی

یکی از خصایص عمومی ما در این اواخر، مرده پرستی شده‌است بجای اینکه از اشخاص برجسته در ایام حیاتشان قدرشناسی و تحسین کنیم و بواسطهٔ این عمل بی‌مایه ، نظیر آنها را در جامعه زیادنمائیم تا زنده‌اند از هیچگونه انتقاد و حتی تهمت وافترا دربارهٔ آنها کوتاه نمی‌آئیم و هزاران خون بدل آنها میکنیم . همینکه مردند بر مردهٔ آنها ضجه مویه[۲] سرمیدهیم و این‌کار را قدرشناسی موسوم میکنیم !

در اوقات ریاست استیناف خود در آذربایجان شرقی و غربی ، در تبریز ، نزدیك مسجد کریمخان ، درسید لر کوچه سی (کوچهٔ سادات) خانه‌ای باجاره گرفته بودم .

---

۱ ــ «نعل وارونه زدن» کنایه ازپی و رد وایزگم‌کردن است . امروزهم در دهات مرسوم است ، وقتی در خانه‌ای دزدی شبانه‌ای واقع میشود رد پا و نعل اسب را تعقیب میکنند ، بهر جا رد را بردند ازآن خانه یا ازآن ده مال دزدبرده را مطالبه میکنند . دزدان زبردست نعل اسب را وارونه میزدند یا مثل رفیق سید لطفعلی (صفحهٔ ۲۴۳ جلد اول) پس پس میرفتند که ایز و رد و پی را گم کنند .

چوبهمن بزابلستان خواست شد ... چپ افکند آوازه و راست شد
سکندرکه با رومیان‌حرب‌داشت ... درخیمهٔ خویش بر غرب داشت

«سعدی»

۲ــ این اصطلاح نظیر آه و ناله وسوز وگداز واین تعبیر درکاشان بیشتر از سایر نقاط فارسی زبان مصطلح و بیشتر در مواردی استعمال میشود که تصنع زیادتر از حقیقت باشد و کاشی‌ها ضجه موره میگویند .

صاحبخانه موسوم بساوجبلاغ چی که مرد خوب محجوبی بود گاهگاه غریب‌نوازی کرده ، باحوال‌پرسی من می‌آمد و با هم صحبت میداشتیم .

روزی حاجی‌آقا شاید برای خوش‌آمد من اظهار داشت که اهل تبریز ازعدالت و نظم وسرعت عملی که در زمان ریاست شما درکارهای عدلیه برقرار شده‌است خیلی خوشوقتند. گفتم: از این حسن‌ظن شما متشکرم . آنچه از عدالت ونظم وسرعت عمل گفتید اگر اینطور هم باشد ، تازه جز ادای وظیفه چیزی نیست ، و چون هنوز تراکم کار بمن مجال نداده است که کار فوق‌العاده‌ای که درخور خوش‌وقتی عمومی باشد ، برای آذربایجان انجام دهم منتظر قدرشناسی از طرف مردم نیستم . ولی اهالی این شهر را هم مشکل پسندتر از آن بجا آورده‌ام که بتوجه وتحسین خود ازکسی ، بخصوص مأمورینی که از تهران می‌آیند قدرشناسی کنند . گفت : به ! اینطور نیست . شما تبریزی‌ها را نشناخته‌اید ! و از حق‌شناسی های آنها بی‌خبرید ! منتها رسم ندارند اظهار کنند . ولی در باطن قدرشناسند ! ما رئیس نظمیهٔ تهرانی در این شهر داشتیم . اسمش احمدعلیخان (یکی از فارغ‌التحصیل های مدرسهٔ سیاسی) و مرد بسیار وظیفه شناس درستی بود . اینجا ناخوش شده بمرخصی بیرون برای معالجه رفت و درآنجا مرحوم شد . دلم میخواست بودید و میدیدکه اهالی چه خود کشانی برای فقدان او کردند. درمجلس ترحیم اوتمام شاگردان مدارس با دسته‌های گل آمدند ، اسف و افسوس از در و دیوار شهر میبارید ! گفتم شما را بخدا ! برای من در فکر راه انداختن این قماش حق‌شناسی ها نباشید . من حالا ها خیال مردن ندارم حاجی‌آقا خودش هم از این اظهار خنده‌اش گرفت ولی چیزی که حق‌شناسی همشهریها را درایام حیات احمدعلیخان ظاهر کند نداشت که در جواب من بگوید . خدا نکند که در اینمرده پرستی حملهٔ به شخص یا اشخاص معینی اعم از مرده یا زنده هم مضمر باشد که دراین صورت ضجه مویه بر آن مرحوم را چندین برابر کرده ، تجلیل و ترحیم و اسف و افسوس بر فقید سعید را یکی از وسایل حملهٔ بدیگران ولو اینکه اکثر این بدبختیها خدمتگذاران واقعی جامعه هم باشند قرار میدهیم !

دراین ضمنها البته رفقای شخص متوفی هم هستندکه بایدحقاً بر او اسف و افسوس بخورند . « کور هم که بمیرد ، بادامی چشم میشود. » مکاتبات شخصی و قریحهٔ نویسندگی و احیاناً شاعری و احساسات لطیف اخلاقی آنمرحوم را همه جا نقل می‌کنند و خیالات بلند او برای ترقی وطن و تعالی جامعه و افکار او در ایجاد حکومت مناسب با زمان و تربیت جامعه نقل مجالس میگردد. اگر رفقای شاعری هم داشته باشدکه نور علی‌نوراست در مرثیهٔ اواشعاری میسازندونیش های جان‌فرسا وجگرشکاف بزنده ها میزنند ونسخه‌های این اشعار دست بدست میگردد وباین کیفیت امامزادهٔ تازه‌ای برای ملت میتراشند.

محاکمهٔ تاریخی

شرح حادثهٔ کلنل محمدتقیخان پسیان بقراری بودکه خلاصه وروح آن بدون کم وکاست و اشباع و قصر بعرض خوانندهٔ عزیز رسید . آنها که در آنروز ها دربارهٔ خیالات بلند او برای نجات وطن

قلمفرسائی میکردند و از بعضی نامه های او بدوستانش شاهد میآوردند ، تازه میخواستند بگویند خیال تأسیس جمهوری ، ابتدا در خراسان و بعد در تمام ایران داشته است ! آیا اینطورجمهوری دیکتاتوری نیست؟ چگونه است که جمهوری‌زورکی اگرازطرف سردارسپه باشد بد است و از طرف کلنل پسیان خوب ؟

بعقیدهٔ من سردارسپه و بخصوص قوام‌السلطنه که بیشتر بهانه برای این خودسری بوده‌است ، منتهای مماشات را با این افسر جوان از خود راضی ، معمول داشته‌اند . اگر سلمان فارسی رئیس‌الوزراء وحذیفة‌الیمان‌هم وزیرجنگ بودند بحکم «قاتلواالتی تبغی‌حتی تفیئا الی امرالله» بعد از بی‌نتیجه ماندن آنهمه بردباری و سعی ومجاهدت در راه اصلاح چاره‌ای جز جنگیدن با او نداشتند و باز هم بعقیدهٔ من ، کوچکترین خطائیکه در این مورد کلنل نسبت بوطن رواداشته است محروم کردن مادر وطن از فرزند رشید و با کفایتی مثل خود او بوده ، روضه خوانی هائیکه روزنامه‌نگاران وقت برای او کرده ، واشعارعارف راکه مطلقاً در همهٔ موارد مصداق «فی کل وادیهیمرن» است شاهد گذرانده‌اند جز ضدیت با قوام‌السلطنه وسردارسپه محرکی نداشته و تشویق هرج و مرج چیزی نبوده‌است . اما نویسندگان امروز حق اینست که در این قبیل موضوعات ، قدری خود را از احساسات و اغراض مردمان آن دوره دورتر نگاه دارند، وبیشتر بجانب منطق گرایند. بقول مرحوم مدرس که شاید درآینده موقعی گیرآورده ، اصل واقعه‌ای راکه درآن این جمله را برزبان آورده است ، بنگارم :«آخر باید انسان جرأت بکند ده بیست‌تا سوار دست یکی بسپرد» و از یاغیگیری در امان باشد؟!

مقایسه

اگرهر کس که عده‌ای مسلح تحت امر دارد، بهوای نفس وخیالات شخصی و ساختن قصر در اسپانی[1] با مرکز طرف شود ، مرکز هم بفکرجلوگیری از خونریزی و برادرکشی این وضع را تحمل نماید همان اوضاعی پیش خواهد آمد که امروز بدون هیچ قوهٔ مسلح داخلی بلکه بزور و قوه ظاهراً بی‌اسلحهٔ خارجی در تبریز وآذربایجان پیش آمده ، و این وضع نتیجهٔ مماشات بی‌محل مرکز با یکمشت قفقازی وتوارش های روسی است که با تغییرلباس نظامی بلباس عادی ، درکشور ما مانده و مشغول روشن کردن آتش بالشویکی ، وتجزیهٔ آذربایجان از ایران شده‌اند و دولت ما درمقابل این یکمشت عاملین خارجی ، مماشات میکند!.

بیرون‌آمدن سرو صدا از سایر جاهای کشور هم نتیجهٔ همین مماشات بیمورداست که حقاً میگویند چراآنچه بتبریز وآذربایجان داده‌اید بما نمی دهید ؟ مگردر ایرانی‌بودن آذربایجانی ها ازخانمند و ما از کنیز ؟[2] اگر آنها بزور نظامیان روسی که امروز هم

۱- ساختن قصر دراسپانی - این تعبیر از زبان فرانسه‌گرفته شده‌است ومفهوم آن‌تعقیب خیالات واهی وکارهای بی‌اساس میباشد .

۲- در ادوارگذشته بعضی آقا های بدشلوار بوده‌اندکه باکنیزهاکه ملك وبرآنها مباح بوده‌اند رابطه و ازاین رابطه احیانا اولادی‌هم پس‌افتاده‌است، ولی این قماش‌اولاد درنظرجامعه مثل اولاد خانم خانه نبوده‌اند و این مثل ازاین عادت قدیمی اتخاذ شده‌است.

بعدازچهارپنج ماه که ازتاریخ تخلیهٔ رسمی ایران ازقشون خارجی میگذرد، با لباس مبدل درکشورما مانده ، واین آتش را روشن کرده‌اند بتوانند برضد مرکز کشور وقانون اساسی حقوق زیادتری بگیرند ، وبالشویزم را ترویج کنند ، ما با قوهٔ مسلح خود ، بهتر وبیشتر ازآنها میتوانیم دمکراسی و قانون اساسی را ترویج کنیم ، وحتی شر این اشرار را هم از سر کشور بکنیم .

متوجه باشیم ! من ازاشخاصی نیستم که وضع حاضر را تقدیس کرده و قانون‌اساسی فعلی را وحی‌آسمانی دانسته ، وتغییر و تبدیل‌آنرا جایز نشمارم وهیچ مانعی نمی‌بینم که با رضایت و ارادهٔ اکثریت ملت طرز ادارهٔ امور این کشور مثل سویس وآمریکا بشکل فدراسیون درآید و اختیاراتی بدوایر محلی داده شودکه درپاره‌ای از امور تابع مرکز نباشند وشاید ازبعضی جهات این طرزرا برطرز فعلی ترجیح هم بدهم . ولی فکروعقیدهٔ من یکنفر ناچیزتر ازآنست که مثلا بتواند اکثریت ملت را جلب کند و استبداد رأی منهم کمتر از آنست بخواهم رأی خود را اعم از حق یا باطل بر ملتی تحمیل کنم ومعتقدم که اگر بخواهند در این مسأله اقدامی کنند باید در انتخابات آینده دولت اعلان کند که بوکلائی که ملت انتخاب مینماید حق مراجعهٔ بموادقانون اساسی را هم بدهدیا اگرفوریت اقتضاء داشته باشد ، مجلس مؤسسان خاصی برای اینکار تشکیل کنند و موضوع را تحت مطالعه کشیده بدون هیچ قسر و فشار درصورتیکه وکلای اینکارهٔ ملت صلاح دانستندقانون اساسی‌را بطرزفدراسیون اصلاح وبرطبق‌آن عمل نمایند. نه اینکه دستوراین«خودمختاری» با باد شمال آمده باشد ، و ما بازیچهٔ دست همسایگان که میخواهند جلو خان کمونیست برای‌کشور خود درست کنند؛ بشویم وعاملین این تغییرقانون اساسی هم یکمشت خارجی از قماش پرتقال‌فروشان دوره‌گرد وکارچاق کن‌آنها هم عده‌ای ازبیوطن‌های رؤسای‌حزب‌توده ومجهول‌الهویه های بی‌همه چیز باشند .

بنابراین عقیده است‌که من اقدامات مسلحانهٔ دولت را در مقابل فارسی‌ها تحسین میکنم . ولی از اینکه دولت ، در مقابل یکمشت اراذل و اوباش قفقازی و عده‌ای افراد نیمه مسلح روسی‌که نباید در مملکت ما مانده باشند تسلیم شده و خاتمه‌ای باین حرفهای سربالانمی‌دهد ؛ بسیار دلگیرم و اکثریت قریب باتفاق مردم این‌کشور هم مثل‌منند وهمین تحسین و دلگیری را دارند و بین پیشه وری وتوده‌ای های امروز و صمدخان شجاع‌الدولهٔ سی سال قبل فرقی نمیگذارند و هردو راکارچاق کن‌روسیه میدانند .

دولت بایدبداندکه با این مشکوک‌ها ومجهول‌الهویه‌ها بمماشات نمیتوان رفتارکرد این آقایان ؛ بر فرض اینکه از مرکز جمعیت کارت حزب توده را هم گرفته و حتی از لیدرهای حزب توده هم باشند هیچ ناقه و جملی و آب وگاوی در این کشور ندارند که دلشان بحال مردم این مملکت بسوزد. فقط میخواهند پیشوا و رهبرو وزیرو وکیل ورئیس شوند وبس. حالا ازاین فکرخام چه بلائی برسراهالی این‌کشور خواهد آمد؟ چیزی‌است که آنهاگوش خودرا بشنیدن حرف‌آنهم بدهکار نمی‌دانند .



قوام السلطنه



کلنل محمد تقی خان پسیان

واقعاً فکر کنید اگر این آقایان بزرگوار اعم از توده‌ای وروسای حکومت آذربایجان درراه این خیال خام وضدیت با دولت مرکزی ازهستی هم ساقط شوند چه ازدست خواهند داد؟ هیچ و مسلماً هیچ ! زیرا اعم از ماده و معنی چیزی ندارند که برگم کردن آن اسف وافسوس بخورند . طرزفکر آنها همان طرزفکر آن مرد عرب است که بطمع شکار گنجشک سنگ میانداخت و « حجاره بلاش عصفوره بفلس » میگفت[1] اگر توانستند با افکندن سنگ تفرقه بین ایرانیان خودرا بنوای پیشوائی و رهبری و وزارت و وکالت و ریاست برسانند کار بزرگی اما فقط برای خود انجام داده‌اند و الا چیزی گم نمی کنند . این است که هرقدر با آنها مماشات کنید خر خود را درازتر می‌بندند و «هل من مزید» میگویند !! معدهٔ آنها هم ازگورشیطان عمیق‌تراست[2] بخصوص که با طمع ترکی وفکر بالشویزم هم توأم شده وهرچه درآن بریزید پر نمی شود.

تا کی ؟ تا بروزمن بیفتی !

گویند در ازمنهٔ قدیم پادشاهی بود کافی و کاردان ، عادل و عاقل کریم و بزرگوار ، دقیق و با پشت‌کار ؛ که خود زمام مهام کشور خویش را در دست داشته ؛ بتمام امورکشوری و لشکری رسیدگی میکرد، بعرض مردم میرسید وهیچ متجاوز ومتعدی را بی‌مجازات نمیگذاشت . وزرای او همه مردمانی نیکخواه و خدمتگذار جامعه و چشم و دست شاه بودند. هرجا نقصی میدیدند؛ بعرض میرساندند وراه اصلاح آنرا برای شاه هموارمیکردند درنتیجه مردم ازپادشاه خود راضی وپادشاه ازاطاعت آنها خشنود وافراد همه‌وظیفه‌شناس و دوست وخیرخواه یکدیگر بودند ولی در این کشور اهالی هیچ خبری از مشروبات الکلی نداشتند و هیچکس این نوشابه را نمی شناخت . درویش غریبی گذارش باین کشور افتاد و بعد از چندی اقامت بعرض اولیای دولت رساند که تحفه‌ای دارد که میخواهد شخصاً به پادشاه تقدیم کند . امنای دولت بعرض شاه رساندند، وقتی برای شرفیابی او معین کردند. درویش با همان سر و وضع درویشی بحضور شاه پذیرفته شد و از چنتهٔ خود شیشه‌ای از شراب بیرون آورد وبشاه عرض کرد؛ هدیهٔ من باعلیحضرت این مشروب است برای اینکه خاطر مبارك آسوده و مطمئن شود که سوء قصدی در کار نیست ، من خود قبل از شاه نصف آنرا میخورم ، ونصف دیگررا اعلیحضرت میل بفرمایند اگرپسندیدند بازهم برای ایشان فراهم می کنم ؛ پادشاه چون راه ضرررا مسدود دید، امر داد دو پیاله آوردند وبا درویش هم پیاله شده و بزودی ته شیشه بالاآمد و درویش از پی‌کار خود رفت .

---

۱ ـ بصفحهٔ ۱۷۴ مراجعه شود.

۲ ـ این تعبیر وتشبیه از زبان فرانسه استفاده شده است، اگرچه مولوی هم دراین شعر.

ظاهرش چون‌گور شیطان پرحلل ... وندرون قهر خدای عزوجل

برای شیطان نیزگور فرض کرده است . گور شیطان بعقیدهٔ مسلمانی جهنم و جای او اسفل‌السافلین است ، پس عمیقی‌گورشیطان بد تعبیر و اصطلاحی و این تشبیه بدتشبیهی نیست اگرکهنه پرستهای ادبی غرغرنکنند و بواسطهٔ اینکه ملاجامی ونویسندگان قبل از اوکسی این تشبیه را درنوشتجات و اشعار خود نیاورده است اعتراض ننمایند.

پادشاه را پس از خوردن شراب ، نشاط و فرح و انبساطی دست داد ، که بقدر دو سه روز عادی کارکرد . و هیچ خستگی و ملالتی برای او حاصل نگشت . بطوری که هم شاه و هم وزراء همگی این مشروب معجزه‌آسا را پسندیدند . ولی چند ساعت بعد ، شاه را خماری‌گرفت ، وکسالت تا وقت خواب باقی بود ، فردا صبح هم با سری سنگین و حالی ناسالم ، از بستر بیرون آمد ، و بلافاصله دنبال درویش فرستاده باو گفت : این هدیهٔ تو در ساعات اول خیلی مفرح وطرب‌انگیز بود ، ولی بعد ما را دچارکسالت کرد. امروز صبح هم از رختخواب خوب بیرون‌نیامدیم . درویش عرض کرد ، معالجهٔ‌آن‌خوردن مقداری از همان شراب است ، و شیشه‌ای از چنته بیرون آورده و مثل‌روز قبل ، دونفری ته آن را بالا آوردند . البته ، امروز نشأهٔ شاه باندازهٔ دیروز نبود ، وخماری بعدهم زودتر گریبان او راگرفت ، و فردا صبح هم سنگین‌تر از دیروز بود . بازهم درویش را احضار ، وحال خود را تقریر کرده ، درویش‌گفت معالجهٔ آن آسان است ، قدری بیشتر میل بفرمایند تا نشأهٔ روز اول برای اعلیحضرت حاصل شود . البته درویش طرز فراهم کردن این مشروب را بشاه نمیگفت ،که احتیاج وجودی او از بین نرود ، و بهمین لطایف‌الحیل ، درظرف دو سه ماه ، شاه را چنان معتاد کرد ،که آنی بی‌حضور درویش نمی‌توانست بسر برد . کم کم مضار الکل در وجود او شروع بخودنمائی نمود ، همت و اقدام ورسیدگی بامور و حس تعقیب جای‌خود را به‌کج خلقی و لاابالی گری و سوءظن و بی‌خیالی داد ، وکار شاه بجائی رسید که حتی زن و فرزند را هم ترك‌گفته شب و روز با درویش محشور ، و بشرب مدام[1] مشغول‌گشت . دیری نگذشت‌که امورکشور ، بواسطهٔ بی‌سرپرستی رو باختلال گذاشت ، از هر گوشه‌ای صدائی برخاست ، و مردم بجان‌هم افتادند . بجای مهر ومحبت و صفای پیش ، تکالب وکشمکش در روابط افراد راه‌یافت.

نخست‌وزیر مرد امین فهمیده‌ای بود . روزی وزراء را جمع‌کرده ، باهم مشورت کردند ، و رأی بر این دادند . که پادشاه را بنصیحت از خوردن این ام‌الخبائث باز دارند ، و درویش خبیث را از درگاه رانده ، و ازکشور بیرون کنند . پس از قرار و مدارکار خود ،که بیشتر راجع بطرزحرف زدن هریك با شاه بود ، برخاسته ، بوسیلهٔ رئیس تشریفات ، ازحضور اعلیحضرت بار خواستند . بعد از آنکه شرفیاب شدند ، چون چندین روز بود شاه را ندیده بودند ، حال مزاجی شاه را هم مثل کار کشور خراب یافته هریك در نوبت خود آنچه میدانست از وخامت عواقب کارکشور و بخصوص سلامت مزاج پادشاه ، بعرض رسانده و همگی همزبان عرض کردند یا درویش یا مایك‌کدام را مرخص کنید . زیرا ، این وضع قابل تحمل نیست ، وما از آن میترسیم که بنیهٔ شاه هم مثل بنیهٔ کشور تحلیل رفته ، و خطری متوجه شود که علاج آن از عهدهٔ هر طبیب خارج باشد .

---

۱ ـ مدام یعنی همیشه ، درعربی شراب را مدام هم موسوم کرده‌اند و شرب مدام در اینجا بهر دو معنی مناسب است . این توضیح را برای جوانهائی‌که خیلی بلغات‌عرب آشنا نیستنددادم و از قدما عذر میخواهم .

ما همه نان و نمك شاه را خورده‌ایم ، و اگر ساکت بنشینیم بولینعمت خود خیانت کرده‌ایم.

پادشاه ، که خود هم بدی حال خود و مزاج مملکت را میدید . بسیار متأثر شده ، جواب گفت : صحیح میگوئید ، این اوضاع اثر این مشروب بی پیر است ، که مرا و بالنتیجه شما و اهل کشوررا باین روز نشانده است. درویش را از کاخ بیرون کنید، و کارهای عقب افتاده را بحضور بیاورید . همین کار را کردند ، ولی ، پادشاه دارای آن مغز صافی پیش نبود که بتواند با فکر صائب تصمیم بگیرد . امروز بهر کیفیتی بود کارها را بتقریبی راه انداخت ؛ و تا شب دندان روی جگر گذاشت . فردا صبح ، چنان گرفتار خمودی و ضعف اعصاب بود ، که هیچ کاری ازاو متمشی نبود . بنخست وزیر گفت درویش‌را بیاورند ، تا ، با حضور آنجناب ، علاجی برای این خستگی اعصاب فکر کند . درویش‌را آوردند وزراء با نخست وزیر هم بودند ، شاه بدرویش گفت علاج این خستگی چیست ؟

درویش جواب گفت : قدری از همان شراب . شاه گفت : این « منها بهاء[1] را تا کجا باید برد ؟ درویش ، که بعد از خروج از کاخ پادشاهی لباس سابق را در بر کرده بود خرقهٔ خویش را عقب زده . لباس پت و پارهٔ خود را نشان داد ، و گفت : « تا باین روز بیفتی ! »

شش هفت ماه است دولت حاضر ایران ، برای جلوگیری از خون ریزی و بقصد مماشات با این یکمشت ، عامل خارجی ، که میخواهند بزور روسها «خود مختار» باشند، و از آذربایجان جلو خان کمونیست برای روسیه بسازند ، قرار موقتی گذاشته است . از اینکه این قرارداد ، چون بتصویب مقام صلاحیت‌دار نرسیده است ، در نظر هر عاقل منطق فهم قانون شناس ، هیچ ارزش‌قانونی ندارد ، و ورق پاره‌ای بیش نیست ، میگذریم، و از حیث اجراء بآن نظر می افکنیم . آنچه باید دولت اجرا کند ، بعقیدهٔ من و تمام منطق فهم های عالم ، برخلاف قانون اساسی و قوانین موضوعه ؛ همه را اجرا کرده ، و آنچه راکه باید این لله‌های خارجی آذربایجان و این دایگان مهربان‌تر از مادر اجراء کنند ، نه همین اجرا نکرده اند ، بلکه ، در رادیوئی که نمیدانم در مقابل چه عوضی از روسها گرفته‌اند ، باز هم همان حرفهای سربالای ترکی سابق خود را تکرار کردند . چندین بار ، نمایندگان طرفین ، از تبریز بتهران و از تهران به تبریز رفت و آمد کرد ، ولی ، بیهوده ، زیرا ، تمام این رفت و آمدها بقدر چشمهٔ سوزنی راه مسالمت را از طرف آنها باز نکرده امروز هم سرحدات کشور ما مثل ایام اشغال رسمی و قراردادی با متحدین ، از سمت روسیه ، بی دروبند است . هر چه این « خود مختار » ها بخواهند صادر و وارد میکنند . هنوز یك سرباز دولت را بآذربایجان راه نداده‌اند . ولی قفقازی وروسی ، با اسلحه ، در همه جای این ایالت ، ریخته است . گرفت و گیر ، در صادر و وارد ، اعم از شخص یا شیئی ، که باید در سرحدات روسیه بر قرار باشد ، بین خاك آذربایجان وسایر نقاط کشور ، با علی درجه ، بر قرار است . یك روزنامهٔ فارسی غیر

---

۱ - به صفحهٔ ۵۷ مراجعه شود.

توده‌ای را نمیگذارند ازقافلان‌کوه ردشود . سهل‌است ، طمع ترکی را بجائی‌رسانده‌اند، که برخلاف نص همان ورق پارهٔ نخست وزیر ، بعد از هفت ماه ، هنوزهم دست ازولایت خمسه برنداشته‌اند . این بی دروبندی کشور سبب شده ، که تمام خواربار آذربایجان و خمسه را اعم از اربابی و رعیتی ، و اعم از جان‌دار و بی‌جان ، معلوم نیست در برابر چه عوض ، شایددرمقابل اسلحه‌ای‌که برای برادرکشی ایرانیان تدارك می بینند، بروسیه فرستاده ، و اهالی بدبخت را ، ازحالا تا ده ماه دیگر که موقع محصول سال آینده‌است. گرسنه‌گذاشته‌اند !

اگر از این « خود مختارها » یعنی لجام گسیخته‌ها ، بپرسند تا کجا میخواهید پیش بروید ؟ البته مثل آن درویش جواب رك و راست نمیدهند ، ولی بخوبی پیداست‌که تا ، بسنت سنیهٔ بالشویزم . هستی تمام افراد را از دستشان نگیرند و مردم را از حیث استثمار حیوانی . بروز روسهای برهٔ بدبخت ننشانند . دست از این رویه برنمیدارند . چنانکه هنوز هیچ نشده ، املاك آذربایجان را بدون هیچ تشریفات وعوض ظاهراً بعنوان تقسیم بین رعایا ، و باطناً بجهت فرستادن غله و خواربار آن بروسیه تصرف کرده‌اند . خانه‌های اشخاصی راکه برای کسب وکار یافرار از رژیم کمونیست، بسایر شهرهای ایران رفته‌اند ، ضبط کرده . وروسها و قفقازی هائیکه ازسرحدات بی دروبند بخاك آذربایجان هجوم آورده‌اند ، درآنها سکنی می‌دهند . سهل است ، از خانه‌های باقی ماندهٔ مردم هم زیادتر از اجارهٔ عادی ، مالیات مستغلات میگیرند که صاحبخانه تنگ آمده ، جا برای توارشهائیکه بعد خواهندآمد بازکرده باشند !

حزب توده هم در تهران ، با این نغمه‌های وحشی همصدا شده ، و مخالفین این اوضاع ، یعنی همهٔ ایرانی‌ها ، حتی رعیتهای آذربایجان را هم که این‌فجایع اسماً بنفع آنها صورت میگیرد مرتجع میخوانند ، و روزنامه‌های این حزب ، بدون هیچ خجالت و پروا الحاق آذربایجان را بروسیه ترویج کرده ، و تبریك میگویند و ما نشسته و تماشا میکنیم ، واسم آن را « مماشات » میگذاریم ، و منتظریم که از آذربایجان که با وضع امروز یك‌کلنی درست وحسابی روس وروس مآب‌ها شده است ، وکیل بمجلس ملی‌ما بیاید و با سایروکلای کشور ، بخصوص توده‌ایها ، در سرنوشت آذربایجان و تعیین تکلیف نفت شمال شرکت کنند !

بعقیدهٔ من ، این « مماشات» یا بهتربگوئیم این‌کمدی‌کارکشور ما را تباه میکند . زیرا ما بآذربایجان بنظر برادری مینگریم ، و این دایه‌های مهربانتر ازمادر با ماطرز عداوت رفتارمیکنند ! ما دلمان برای‌گرسنگی وعذابی‌که برادران آذربایجانی وخمسه‌ای ما میکشند ، میسوزد در صورتیکه لله‌های خارجی آذربایجان بفکر اجرای مساوات کمونیستی‌که نه وطن میشناسد و نه‌مذهب هستند ، وکمك‌کردن از حیث غله و خواربار بروسیه را بگرسنه گذاشتن آذربایجان عملی میکنند . بطوریکه ، اگر شما برای دفع گرسنگی اهالی تمام غله و خواربار ایران را بآذربایجان بریزید ، حاضرند تا دانهٔ

آخر آن را به توارش[۱]های روسی وقارداش[۲]های قفقازی بعنوان باج سبیل تقدیم کنند و باز هم اهالی را گرسنه بگذارند !!

این بی‌دروبندی سرحدات آذربایجان از حیث کلنی سازی روسیه در سایر نقاط حساس کشور هم اثر مهمی دارد . اینهمه پرتقال و ماهی فروش ، که «شرن پر تخل» و «تزه‌ماهو» فریاد میکشند ، شاید از ترکهای قفقازی هم نبوده و از قماش تاتارهای روسیه باشند که «خودمختار»های تبریز ، برای‌روشن کردن آتش اغتشاش درایران ، بآذربایجان و بالنتیجه بسایر نقاط کشور وارد کرده ، وما با آنها رفتار برادرانه میکنیم ! من درروز جشن مهرگان حزب توده ، از این قماش اشخاص بد قیافه ، بر روی کامیون های جشن این روز فیروز ، زیاد دیدم . که رقص آنها برقص ترکی قفقازی هم شبیه نبوده یقیناً این مجهول‌الهویه‌ها . همگی کارت‌حزب توده را هم دارند و پس فردا که انتخابات‌شروع میشود ، میخواهند در انتخاب وکلای تهران رأی هم بدهند !

چندی قبل ، در جرائد و رادیوهای خارجی که اصل و ریشهٔ آن رادیوی مسکو بود ، راجع به نمیدانم ، چند صد نفر ارمنی تابع ایران که تغییر تابعیت داده ، قصد مهاجرت بروسیه را داشته‌اند ، سروصدای عظیمی بلند شد . معنی این هو و جنجال‌این بودکه میخواستند بدنیا همچو بفهمانندکه در خاك روسیه آنقدر آزادی ورفاه برقرار است که ارمنی‌های ایران هم ، بمیل و رضا و رغبت برای نجات یافتن از جهنم ایران . و وصول به بهشت کمونیست میخواهند ایران را ترك بگویند و بروسیه بروند ! حتی . مدعی شده بودندکه خیلی زیادتر از اینها داوطلب این مهاجرت بوده‌اند ، منتها روسها در سال جاری بیش از این نمیتوانستند از آنها پذیرائی کنند ، و ضمناً خیلی از دولت ایران تشکر کرده بودند . که در تغییر تابعیت آنها مشکلی پیش نیاورده ، وسائل حرکت آنها را فراهم کرده است !

من نمیخواهم بگویم ، برای این ارمنی‌ها چه مانعی داردکه بعد از یکماه گردش در ارمنستان از سرحدات بی دروبند آذربایجان ، دوباره وارد ایران شده ، و بکسب و کارسابق خود مشغول شوند[۳] ؟ تا ضمناً هر یك در مقابل وجه ناقابلی که باندازهٔ مخارج

---

۱ ـ توارش روسی وبمعنی رفیق است.

۲ ـ قارداش ترکی و معنای اصلی آن برادر است و بطور استعاره برفیق صمیمی هم قارداش میگویند.

۳ ـ بعداً معلوم شدکه این فرض من خیلی مانع داشته است واین ارمنی‌های بدبخت‌که بخیال همان‌فرض من‌گول خورده وایران را ترك‌گفته بودند با هرمجاهدت وکوششی‌نمیتوانستند برگردند . یکی از آنها که از اهل اراك و از رعایای یکی از ورثهٔ مرحوم فهیم‌الملك بود ، کاغذی بقوم و خویشهای خود نوشته و درآن از اینکه باو خیلی خوش میگذرد شرحی نگاشته و در آخر نامه آنها را برای نیل باین بهشت دنیا دعوت و توصیه کرده بوده است ، که بعد از عروسی کاراپت برادرش با تمام اقوام بروسیه مهاجرت کنند ، درصورتیکه برادرش شیرخوار

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

یکماه آنها بیشتر نیست ، خدمتی‌هم با نتشارات رادیوی مسکو کرده باشند . بلکه‌میخواهم بگویم اگر واقعاً کشور روسیه ، بقول خودشان با دویست میلیون سکنه ، محتاج به پذیرفتن تابعیت این چند صد نفر ارمنی است، چرا اینقدر جلو اهالی قفقاز حتی‌روسهای صحیح‌النسب و کمونیست‌های دوآتشه را رها میکنند که بطور قاچاق بخاك ایران بیایند ؟

روزنامه‌های ایزوستیا و پراودا و رادیوی مسکو از این انتشارات زیاد میدهند . هرقدر بگویند و بنویسند ، هنوز نتوانسته‌اند این حقیقت را از اهل عالم مستور دارند که اگر واقعاً خاك روسیه پر از عدل و داد ، و مردم این کشور در کمال رفاه وآسایش زندگانی میکنند و حتی ، مثل عهدصاحب‌الزمان ما شیعه‌ها ، در آنکشور با صلوات همه چیز بادم میدهند ، پس چرا رهبرها و سرپرستهای آن کشور راضی نمیشوندکسی بکشور آنها رفته ، و این بهشت روی زمین را برأی‌العین ببیند ؟ و انتشارات خودرا فقط بحرف در رادیو ، ونوشتجات این دو روزنامهٔ ارگان دولت که درتمام کشور پهناور روسیه ثالثی ندارند ، منحصر کرده‌اند ؟

بقول عوام بین حق و باطل ، بیش از چهار انگشت فاصله نیست . شما که آنقدر در انتشار سمعی ، یعنی قسمت باطل ، زحمت بخود میدهید ، چرا جلو انتشار بصری را ، که قسمت حق قضیه است میگیرید ، که مردم تصور کنند که خدای نکرده ، شما با افراد اهل کشور خود ، بطور استثمار حیوانی رفتار میکنید ؟ و بدبختها را مثل خر و گاو ، شبها هرچند نفری در یك سوراخ‌جا کرده ، وروزها هرقدر بخواهید ، ازگردهٔ آنها کارمیکشید، وهرچه جلو آنها بریزید از فرط گرسنگی، نمیدانند ، بدهنشان بگذارند یاگوششان ؟ شماکه عمله‌های کارخانه را ، درخانهٔ صاحب کارخانه ، و کشاورزان را در قصر ارباب مسکن داده وبهمه نقل و نبات و شیر و شکلات و بیفتك و تارت میخورانید ، چرا دست مردم را نمیگیرید ببرید و این شاهکارهای خود را بآنها بنمایانید ، که بدون حاجت باینقدر پرچانگی در رادیو ، و قلم فرسائی در روزنامه‌های خود ، و بدون هیچ احتیاج باینهمه پشت‌هم‌اندازی تمام مردم روی زمین، فوج فوج وگروه گروه، سهل‌است، ملت، ملت حتی قاره قاره ، بشما بگروند و بمراد دل که عالمگیرشدن طرز حکومتتان است برسید ؟ شماکه بحمدالله در این همه ناز و نعمت غوطه میخورید ، چرا آنقدر چشم و دلتان نه‌فقط

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بوده است وبعد از این‌نامه بوده است‌که اقوام بدبخت او دانسته‌اندکه این بیچاره درکاغذنویسی هم‌آزاد نیست واین کاغذ برحسب امر مراکز کمونیستی نوشته شده وخوش‌گذشتن باوهم بی‌اصل است . یکدسته از این ارمنیهای مهاجر هم اهل جلفای اصفهان بوده‌اند که بعد از زیارت این بهشت موعود خود را با خطر مرگ مواجه کرده و از بیراهه خویش را بایران و بالاخره یکی دو نفر از آنها توانسته‌اند خود را با کشیش خودکه محرك مسافرت آنها بوده بجلفای اصفهان برسانند . در روزنامه‌ای‌که شرح مبسوط این مسافرت را داده بود شرحی از سوز وگداز کشیش و استغفار و توبهٔ او که جان جمعی را بواسطهٔ تشویق خود برفتن بروسیه بخطر انداخته است نوشته بود .

برای نفت شمال ایران ، بلکه برای گندم نان اهالی خمسه و آذربایجان میدود ؟ شما که چشم بدور در کشورتان آزادی ومساوات فردی وعمومی به پایه‌ای رسیده ورضایت عمومی از وضع حاضر باندازه‌ای است، که درانتخاب رهبران حزب و پیشوایان و رؤسای دولت ، حتی یك رأی مخالف‌هم ازکسی صادر نمیشود، پس‌چرا عضویت حزب کمونیست راعمومیت نمیدهید ، وفقط این فیض عظیم‌را به دوسه میلیون نفر خواص تخصیص داده ، وباقی‌مردم را ازآن محروم کرده‌اید ؟ آیا ممکن است باور کرد که بقول خودتان ، در میان دویست میلیون نفوس روسیه ، رژیم حکومت فعلی شما هیچ مخالف نداشته باشد ؟ پس چرا صدای این مخالفین را هیچکس نمی شنود ؟ چرا روزنامه‌های محلی شما ، جز تکرار بیانات ایزوستیا وپراوداکاری ندارند ، وافادهٔ مرامی نمیتوانند کرد ... و صدها چرای دیگر که هیچیك جواب معقول و منطقی نداشته ، وثابت میکند که این بهشت کمونیست جهنمی است که با آهن وآتش بر مردم بدبخت روسیه ، تحمیل شده ، وآنساعتی که این آهن کوتاهی و این آتش خمود پیدا کند ، حتی این بره‌های خدا هم بر ضد آن قیام نموده ، و کلاه رهبران و پیشوایان را پس معرکه خواهند انداخت . بلی ! عبث نیست که خودشان ، با طرز بیان دیگر ، اعتراف کرده و میگویند : وای بوقتی که پیشرفت ما متوقف شود ، اندك توقف کافی است که ما را بپرتگاه نیستی بیفکند ! [۱]

توضیح و تشریح این صدتاچرا ، وافادهٔ مرام راجع بطرز کمونیست ودیالکتیك‌های کارل مارکس ، بیش از آنچه نوشتم ، « در شرح زندگانی من » محل ندارد و شاید این اندازه هم زیاد بوده ، وبالاخره بعد از ده پانزده صفحهٔ معترضه ، باید خوانندهٔ عزیز را بباقی واکنشهای کودتای حوت ۹۹ آشنا کنم .

این سخن پایان ندارد، ای عمو — شرحی از میرزا کوچك خان بازگو

غلیظ‌شدن‌مادهٔ‌جنگل

میرزا کوچك خان ، قائد قیام جنگل را می‌شناسیم ، ومیدانیم شش هفت سال است عده‌ای بدور خود جمع ، و باهر قوهٔ خارجی یا داخلی که متکی بسیاست خارجی باشد ، ضدیت کرده ، و حوزهٔ

۱ــ از امروز بگذریم که همهٔ روزنامه‌ها پر از ترجمهٔ مقالاتی است‌که روزنامه‌های دنیا در این زمینه مینویسند . این‌کتاب در ریاست وزرای قوام‌السلطنه و کابینهٔ کمونیست مآب او نوشته شده و روزنامه ها اگر فی الجمله اشاره ای آنهم در صد لفافه میکردند ، گرفتار حملهٔ روزنامه‌های توده‌ای میشدند و رادیومسکو فرداآنها را فاشیست معرفی میکرد ؛ این‌کتاب وقتی منتشر شدکه آقای قوام‌السلطنه میخواست ورق پارهٔ واگذاری نفت را که بمجلس پیشنهادکرده بودبگذراند. اول روزنامه‌ای‌که برضد این‌عقیده افادهٔ مرام نمود مجلهٔ صبا بود‌که تحت عنوان، عقیدهٔ مستوفی راجع به نفت شمال ایران از صفحهٔ ۴۵۲ تا ۴۵۹ مجلد حاضر را نقل کرد و سایر روزنامه ها تأسی کردند و لحن‌آنها تغییر نمود تا بامروز رسیده ایم‌که همه بجرأت‌آمده ومصلحت بینی مرا پیروی میکنند و یاوه گوئی رادیو مسکو و رادیو باکو را رادیوی ما در همان روز و بهمان لحن جواب میگوید .

گیلان را بقدر توانائی خود از تعدی و تطاول رفت و آمدهای قشون روس، وانگلیس محفوظ داشته است. چنانکه، در زمستان ۱۲۹۶ موقعی که قشون روس ایران را ترك میگفت، با مقاومت خود در مقابل آنها، توانست شرایط خاصی برای عبور آنها از خاك گیلان برقرار کند، و همولایتی‌های خود را از تجاوزات آنها محفوظ دارد، و بعد از رفتن قشون روس از ایران، که قوای انگلیس جای آنها را در کشور ما گرفت از رفت وآمد آزاد عدهٔ آنها که برای کمك رساندن باضداد بالشویسم، از سرحد بین‌النهرین تا انزلی پادگان برقرار کرده بودند، مخالفتهائی بعمل آورد.

انگلیس‌ها، با اینکه طبعاً از وجود این قوه که خار راه آنها بود بسیار ناراضی بودند، هیچوقت با آنها طرفیت مستقیم نمیکردند. بلکه گاهی پیچراخوف روسی را با آنها طرف مینمودند، و زمانی بطوریکه، در ابطال الباطل تشریح کرده‌ام، دولتهای ایران را مانند دو مورد در کابینه‌های وثوق الدوله وا میداشتند، که بعنوان وحدت حکومت، با قوهٔ جنگل طرفیت نمایند. ولی هیچوقت در این زد و خورد ها کامیابی برای قشون دولت در کار نبود، تنها کاری که میکردند چند فرسخی قوهٔ جنگل را از خط راه دور مینمودند که انگلیس ها، بی موی دماغ بتوانند با ضداد بالشویك کمك برسانند.

درکابینهٔ مشیرالدوله و سپهدار هم‌دیدیم که با اینکه متجاسرین ازطرف قوای جنگل امیدواری‌ها و با این قوه ارسال و مرسولاتی داشتند، بالاخره نتوانستند آنها را بخود ملحق کنند و چنانکه درجای دیگرهم نوشته‌ام، اگر در این‌کار متجاسرین کامروانشدند، سبب آن همان وطن پرستی و مسلمانی شخص میرزا کوچك خان بوده، که الحق در تمام مدت نهضت جنگل، یك قدم برخلاف دیانت و حب وطن برنداشته، حتی در مواقعی که کابینه‌های صالحی، مثل کابینهٔ مشیرالدوله و مستوفی‌الممالك و علاءالسلطنه روی کار می آمدند، همواره خود را از تماس با دولتیان برکنار میگرفته، که دولت بآزادی مشغول عملیات اصلاحی خود شود، وشاید دراین مواقع اگر ازتجدید دولتهای‌کارچاق کن خارجی اطمینان پیدا میکرده، برای تسلیم هم حاضر بوده‌است.

درجنگ بین متجاسرین ودولت، وتدارك مقدمات کودتا هم‌شاید میرزا کوچك خان برای این منظور خود را برکنار گرفته، و قوای خود را دست نخورده نگاهداشته بود که بعد از آنکه زمینه روشن‌تر شود، بنفع کشور وارد عملیات گردد. اکثریت عده‌ای هم که بدور او گرد آمده بودند، واقعاً باو ایمان داشته و اوامر رئیس خود را که در خورد و خوراك و منزل و لباس، مثل یکی از آنها بود از دل و جان اطاعت میکردند.

انگلیسها، دراین چهار پنج سالهٔ رفت وآمدخود از کنار قوهٔ جنگل، البته بفکر بند و بست با میرزا کوچك خان هم افتاده، وشاید بدشان نمی‌آمده که با میرزاکوچك‌خان هم بند و بستی نظیر قرار مدار با رضا خان افسر قزاق بکنند، منتها میرزا کوچك خان

بافسون آنهافریفته نشده ، و از راه وطن پرستی و دیانت ، از برآوردن تقاضای آنهاتن زده است .

ماژور نوئل که در۱۳۰۹، اوقاتی که بریاست استیناف در کرمان بودم ویس کونسول انگلیس در آنجا ، و بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ ، کلنل نوئل و رئیس قسمت زراعت اراضی خوزستان ، که موقتاً انگلیسها از ایران باجاره گرفته بودند ، شده بود ، یکی از اشخاصی بوده است که انگلیسها برای فریفتن میرزا کوچك خان بجنگل فرستاده بودند . ولی میرزا فریب آنها را نخورده ، و ماژور را در جنگل حبس کرد . تا بعدها ، بموجب قرارداد مسالمت بین قوای جنگل و انگلیس‌ها ، از زندان میرزا خلاص گشت .

ماژور نوئل عملیات خود را در جنگل پنهان نمیکرد . چنانکه از اعتراف برشوه دادن خود ، بخوانین بختیاری هم استنکافی نداشت . بعد از مراجعت مرحوم رضا شاه پهلوی از کرمان ، خود ماژور برای من نقل میکرد که در روز شرفیابی اعلیحضرت از من پرسیدند : شما بچه منظور بخانهای بختیاری رشوه میدادید ؟ عرض کردم ؛ برای اینکه مانع اقدامات ما درکارهای نفت‌جنوب نباشند ، فرمود امروز هم ازاین قماش کارها میکنید ؟ عرض کردم : امروز کشور ایران سرپرستی مثل اعلیحضرت همایون شاهنشاهی دارد دیکرحاجتی باین خرده کاریها نداریم .

پیدابودن‌دست انگلیسها در کودتا ووزارت جنگ عامل نظامی آن ، وبالاختصاص، ملاکریمی او درکابینهٔ وزراء ، چیزی نبود که میرزا کوچك‌خان بآن رضا دهد ، وباچنین کابینه و این وزیر جنگ سر تسلیم پیش‌آورد . پس نزاع بین قوهٔ جنگل و نیروی‌دولتی، بخصوص با فکر سرپاشدن دولت مقتدرکه اساس بازی کودتا بود ناگزیر بنظر می‌آمد و پیدا بود که همینکه سر دولت مرکزی قدری از دشمنان عجول مثل امیر مؤید و کلنل محمد تقی‌خان فارغ شود ، نوبت قوای جنگل هم میرسد . میرزا کوچك خان هم البته متوجه مطلب بوده ، وخود را برای پذیرائی قوائی که عنقریب بسروقتش می‌آمدند حاضر میکرده ، وبر عده وعدهٔ خود می افزوده است .

میدانیم ، بعد از تصویب قرارداد دوستی بین ایران و روس ، (۱۸ جدی ۱۲۹۹) کشتیهای بالشویکها که در ساحل انزلی لنگر انداخته بودند ، در ۲۴ جدی ، آب‌های ایران را ترك گفتند ومتجاسرین هم متفرق شدند، ولی بالشویکها ، بعد ازچندی که‌دیدند انگلیسها از ایران نمیروند ، مجدداً دوهزار نفری بخاك ایران فرستادند ، و این بار عدهٔ خود را درشهر رشت ساخلو کردند ؛ تا بعد ازتشکیل‌کابینهٔ قوام‌السلطنه هم این عده در رشت ماند ، بعدازآنکه از رفتن انگلیسها ازخاك ایران مطمئن شدند ، رشت را برای همیشه تخلیه کردند، ومیدان عملیات را برای قوای جنگل بازتر گذاشتند، میرزاکوچك‌خان هم ،که از دهم جوزای ۱۳۰۰ ، جمهوری جنگل را اعلام داشته بود همینکه شهر رشت از قوای روس خالی شد ، متوجه این شهر گشته ، در آنجا مستقر گردید و تمام ولایت

گیلان ، وشش هزار نفر قشون تحت فرمان‌خویش را بسه قسمت بین خود واحسان‌الله‌خان وخالو قربان ، تقسیم کرده ، وخود در مرکز یعنی شهر رشت نشست .

دولت قوام‌السلطنه و بخصوص سردار سپه ، چون سرش گرم وقایع امیر مؤید در مازندران، وکردها درآذربایجان ، وکلنل‌محمد تقی‌خان در خراسان بود ، البته در بدو امر خیلی مایل بود که با میرزاکوچك خان بمسالمت رفتار نماید ، وبهمین منظور، جمعی راکه سابقه‌ای با او داشتند ، مأمور کرد که با اووارد مذاکرهٔ اصلاحی‌شوند ولی‌بین این مأمورین و میرزا توافقی حاصل نشد .

از طرف دیگررفیق رتشتین سفیرروس هم، که تازه بتهران‌آمده بود ، بدش نمی‌آمد که اولین قدم او در این تجدید روابط بین ایران وروس، وساطت در کار میرزاکوچك‌خان و دولت ایران باشد ، تا در ضمن راه تجارت بین تهران و مسکو را هم باز کند. باین دو منظور خود را بین طرفین واسطه قرار داده ، در نامهٔ مفصلی که بمیرزا کوچك‌خان نوشته ، بعد از نصایح زیادی که بمیرزا کرده ، شرایط ذیل را برای مصالحه پیشنهاد نموده است .

قشون دولتی ازخاك گیلان عقب نشسته، قوای میرزاکوچك‌خان هم‌محدود شده شهر رشت را تخلیه نماید وبجنگل برود، ومخارج این نیروی محدود را دولت ایران بپردازد.

حاکمی که ازمرکز باعده‌ای امنیه مأمور خواهدشد دررشت مستقر ، وراه تجارت را بین روسیه و تهران بازکند .

هرگاه درضمن اجرائیات ، بین حاکم مزبور و میرزا کوچك‌خان اختلافی حاصل شود این اختلاف بین حاکم و نمایندهٔ میرزاکوچك‌خان ، و کونسول شوروی ، با نظر عادلانه حل و تسویه خواهد شد .

اگرچه ، ازمضمون نامهٔ سفیر روس به میرزا کوچك‌خان چنین مستفاد میشودکه با نظر دولت قوام‌السلطنه این پیشنهاد اصلاح را بمیرزا مینماید ، و میرزا هم در جواب این اصلاح را پذیرفته است ، ولی از فحوای شرایط پیداست که این صلح و مسالمت اگر هم منعقد میگردید ، جز متارکهٔ موقتی که کونسول خارجی را در اجرائیات حکومت مداخله میداد ، وراه تجارتی برای روس با ایران باز میکرد ، چیز دیگری نبوده ، و خیلی محتمل است که دولت قوام‌السلطنه ، وقتی که از نتیجهٔ مذاکره مطلع شده ، از امضای این مسالمت‌نامه ، تا روشن‌شدن تکلیف خراسان ، خودداری کرده باشد . احتمال هم میتوان داد ، که جواب میرزاکوچك خان ، که البته بوسیلهٔ قاصد مخصوص میفرستاده است ، بعد از رسیدن خبر قتل کلنل محمد تقی خان ، وختم غائله خراسان ، و عزیمت سردار سپه بسمت گیلان ، بتهران رسیده ، و محلی برای این ریش سفیدی رفیق رتشتین باقی نمانده باشد .

یکی دیگر از حوادث این ایام ، که خود ارزش فصل مستقلی را داشته وممکن است آنرا هم یکی ازواکنشها کودتای بشمارآورد ، ضدیت ساعدالدوله پسرسپهسالار (خلعتبری)

با کابینهٔ قوام‌السلطنه ، و بخصوص سردار سپه است . ولی ، چون اصل وریشه و پایهٔ این ضدیت استظهار مؤسسین بقوای جنگل بوده ، و یك ثلث از نیروی جنگل در این حادثه از بین‌رفته ، این است که باید آنرا از فروع قلع وقمع جنگل بشمار آورده ، ودرضمن وقایع ختم غائلهٔ جنگل از آن یاد کرد .

سپهسالار خلعتبری ، از بدو مشروطهٔ کبیر که تهران را فتح کرده ، نه‌همین‌مالیات املاك زیاد خود را بدولت نپرداخته، بلکه محال ثلاثهٔ کلارستاق ونوروکجور را هم بدون هیچ تشریفات ، تحت حکومت خود کشیده ، و در این ده پانزده ساله ، دیناری از بابت مالیات این سه محل ، که بوسیلهٔ کس وکار خود وصول میکرد ، بدولت تسلیم نکرده‌بود، وپسرهای او ، در مازندران غربی فعال مایشاء بودند . یکی از آنها که بلقب جدش حبیب‌الله‌خان سردار زمان ناصرالدین شاه ، ساعدالدوله هم ملقب ، و جوان با کفایتی بود ، معلوم نیست بدستور پدر یا خودسرانه ، جمعی از خوانین مازندران غربی را که از آن جمله یکی شجاع السلطان بوده است ، بدور خود جمع کرده ، و بر ضد دولت قوام‌السلطنه ، یا بهتر بگوئیم ، برضد سردار سپه قیام میکند . نقطهٔ اتکاء این خان‌های مازندرانی ، بیشتر قوای جنگل ، و بالاختصاص نیروی احسان‌الله خان بوده ، که در تری-یم ویرای جنگل ، قسمت لاهیجان ، همسایهٔ مازندران را در تحت امر و اختیار خود داشته است .

سردار سپه ، با وجودگرفتاری خراسان وآذربایجان ، ناگزیربودبدفع این دشمن نزدیك ، که بیم اتصال آن بباقی قوای جنگل هم میرفت ، بپردازد . بنابر این عدهٔکافی برای مقابلهٔ با آنها فرستاد . از طرف دیگر ، احسان‌الله خان هم بموجب قرار قبلی ، دو هزارنفر نیروی خود را با تمام مهمات جنگی ، که در اختیار خود داشت بکمك ساعدالدوله آورده ولی عدهٔ شجاع‌السلطان که پیش قراول بودند ، شکست سختی از نیروی دولتی دیده ، متفرق شدند. ساعدالدوله هم ، بنصایح و وساطت عمویش سردار کبیر، بدولتیان تسلیم ، و ملحق شد . عدهٔ احسان‌الله خان ، که البته با این وضع دیگر تاب و توان مقاومت نداشت ، از دور او ، بدون هیچ جنگ متفرق ، و احسان‌الله خان مجبور شد ، مهمات جنگی خود را تلف‌کرده ، و خود با عدهٔ قلیلی بلاهیجان برگردد.

کمیتهٔ مرکزی جنگل ، همینکه از این واقعه مستحضر گردید ، همراهی‌احسان‌الله خان را بمازندرانیها خود سرانه ، و بدون امر مرکز جمهوری اعلام کرد . نزدیك بود بین آنها اختلاف زیادتری در گیرد . میرزا کوچك‌خان پادرمیانی کرده ، و ازعده ومهمات خود وخالو قربان ، نیروی احسان‌الله‌خان را ترمیم ، وتکمیل نموده ، سر وصورت تازه‌ای بنیروی جنگل داد . ولی ، در هرحال این پیش‌آمد گذشته از خسارت مادی ، در روحیهٔ قوای جنگل‌هم بی‌تأثیر نبوده وشاید رضا دادن میرزا کوچك‌خان به پیشنهاد اصلاحی سفیر روسیه ، تا حدی هم مدیون این‌جریان بوده است ، زیرا تاریخ این شکست سی‌ام اسد ، و مدتی قبل از مکاتبهٔ رفیق رتشتین با میرزا کوچك‌خان میباشد .

بالاخره ، خبرختم غائلهٔ خراسان ، که در ۱۲ میزان بمرکزرسید ، سردار سپه را بخاتمه دادن کار جنگل مصمم کرد . قبلا عده‌ای از نیروی احتیاط مرکزی را برای تقویت پادگان‌های گیلان ، روانه کرده ، و این نیرو شهررشت را هم بتصرف درآورده بود ، در اینوقت باز عدهٔ کافی بسمت گیلان روانه داشت، و خود از دنبال برشت عزیمت نمود ، در هنگام حرکت گفت : « تاکار جنگل راخاتمه ندهم ، از این سفر مراجعت نمیکنم . »

ورود فرماندهٔ کل قوا و وزیر جنگ برشت ، (۲۳ میزان) رنگ و روی دیگری بکار داده ، نیروهای دولتی از هرطرف بقوای جنگل فشار آوردند . خالو قربان با عده و مهمات خود تسلیم ، و با سمت سرهنگی وارد خدمت شد . احسان‌الله‌خان که از سمت مازندران هم طرف حمله واقع شده بود ، بین دو آتش گیر افتاده ، قوای خود را ازدست داد ، و بخاك روسیه گریخت . اما میرزا کوچك‌خان معلوم نیست بچه امیدواری ، مقاومت کرد ، وقشون دولت میرزا را در جنگل تعقیب نمود، ودر هر زدوخوردی ازعده‌اوکاست، تا دیگر برای او قوه‌ای نمانده ، خود با یکنفر آلمانی بکوههای طوالش پناه برد ، در صورتیکه عده‌ای از قوای دولتی او را دنبال میکردند ، روز ۱۱ دلو ۱۳۰۰ سوارهای مأمور تعقیب مردهٔ او و همان آلمانی راکه شب قبل از سرما تلف شده بودند ، در یکی از کوهها یافتند .

میرزا کوچك خان ، چنانکه درجاهای دیگر این کتاب اشاره کرده‌ام، مرد مسلمان متنسك بی‌آزاری بوده و درانقلابات چند سالهٔ گیلان ، درضمن جلوگیری ازتطاول قشون روس و انگلیس ، خدمتهای ذیقیمتی باهل ولایت خودکرده است . ولی در این موقع که مطابق آرزوی همهٔ ایرانیان بنابر این بودکه دولت مقتدری بوجودآید ، از بین رفتن‌قوهٔ جنگل و ختم دورهٔ قدرت او ناگزیر بود . کاش این مرد پاك هم‌مثل خالوقربان ، با عده و اسلحه و ساز وبرك خود تسلیم شده ، و مثلا با رتبهٔ سرتیپی یاسرلشگری مشغول خدمت میگشت ، و کشوررا از استفادهٔ وجودی شخص قانع با ایمان وطن‌پرست جدی بی‌آزاری مثل خود محروم نمیکرد . اگر چه شاید در این صورت همین اخلاق نیك او که مخالف رویهٔ همکاران بد بود ، سبب میشدکه از راه دیگر برآمده ، پاپوش برای او بدوزند و در محبس بزندگانی او خاتمه دهند ، ولی ، در هر حال احتمال استفادهٔ وجودی او بیش از این می‌شدکه در کوه از سرما وشایدگرسنگی نفله شود .

« ماتدری نفس ماذاتکسب غداً و ماتدری نفس بای ارض تموت[1]» تقدیر چنین بوده است ، که میرزا یونس پسرمیرزا بزرگ ، که بمناسبت میرزا بزرگی پدر، بمیرزاکوچك معروف شده ، و در جوانی طلبهٔ علوم دینی بوده است ، وارد سیاست شده ، و با اخلاق نیك جبلی خود ، که از تعلیمات مذهبی پاکتر و صاف تر هم شده بود ، عده‌ای دور خود جمع کرده ، ومدت چهار پنج سال ، یك ناحیهٔ مهم کشور را تا حدی از تعدی و تجاوز

۱ ـ قرآن‌کریم . هیچکس نمیداند فردا چه میکند ، و هیچکس نمیداند درچه سرزمینی جان می‌سپارد .

خارجی حفظ کند ، و بالاخره ، بواسطهٔ همان تقدیر آخرین سرنوشت خود را در یکی از کوههای طوالش دریافت دارد !

در مورد این مرد پاک ، که مساوات مسلمانی را در تمام کارهای خود کاملا رعایت میکرده ، وبا افراد خود یکجور غذا میخورده ، و یکجور لباس میپوشیده ، و هیچگونه داعیه وعلاقه‌ای ، حتی بخانه و زن و فرزند هم از خود نشان نمی‌داد و همواره فکرش این بوده ، که قدرتی را که روزگار برایش تدارك دیده است ، درراه خیر جامعه بکار اندازد . من بی‌ضجه مویه و راه انداختن تظاهرات مرده پرستی ، و بی ناله و نفرین و طعن و لعن بسردار سپه ، فقط برای او ترحیم میکنم ، زیرا این مرد را شخص پاك وطن پرست مسلمان بی‌آلایشی بجا آورده‌ام . نامش زنده و جاوید باد !

ولی ، درعین حال معتقدم که اگر روزگار وسائل ترقی بیشتری برای او فراهم کرده ، واز ریاست ولایتی بریاست ملی میرسید ، سادگی او با حقه‌بازی هائیکه ناگزیر شیادها در اطرافش براه میانداختند ، سازگار نشده و از کار باز میماند . ریاست جامعهٔ یك کشور ، غیر از صدق و صفا و بی طمعی و بی غرضی ، لوازم دیگری هم دارد که گیلك مرد ازآنها بدور بوده است .

واکنش شرفخانه

از همهٔ این واکنشها ، بازی بچگانهٔ شرفخانه ، وکودتا یا کنتر کودتای افسران جوان پادگان امنیهٔ آنجا ، بی اساس تر بوده است .

خوانندهٔ عزیز ، از جسته گریخته‌هائیکه در سابق از اوضاع آذربایجان ، در این کتاب خوانده ، میداند که در آن روزها ، اوضاع این قسمت از کشور ما بعلت سرکشی کردهای مکری خوب نبوده است . در این ده پانزده سالهٔ مشروطیت ، تغییرات پی درپی کابینه‌های وزراء ، مجالی بطرح نقشه ، و کندن ریشهٔ فساد این دزدان غارتگر ، که از بدو مشروطیت مشغول یغماگری شده بودند ، نمیداد ، واین مردم وحشی ، درتحت قیادت رؤسای خود ، و در این اواخر ، با ریاست اسمعیل آقا سمیتگو در ساوجبلاغ مکری (مهاباد امروز) فعال مایشا شده ، وحتی ارومیه (رضائیه امروز ،) و سلماس (، شاهپور امروز ،) و خوی را از یکطرف ، و میان دواب را ، از طرف دیگر ، غارت میکردند و جان و مال مردم صلحجو و آرام این نواحی ، دستخوش غارت و چپاول این قوم سبع که در این ذمیمه ، میراث فراوانی از پدران یا اعمام خود ، یعنی آسوریهای دو سه هزار سال قبل تاریخی ، دارند میگشت . معروف است که شهر زیبا ، و مردم متمدن رضائیه ، بیست و چند بار بدست این قوم وحشی تاراج شده‌اند . من خود ، در اوان آستانداری خویش درآذربایجان ، بعد از پانزده‌سال امنیت وآبادی دورهٔ پهلوی ، از بقایای خرابی آنروزها ، در این شهر و حول وحوش ، مشاهداتی در تأئید این گفته‌دارم ، که ذکر آنها در اینجا بیمورد است . اجمالا جمعیت شهر هفتاد هزار نفری ارومیهٔ سابق ، بعد از ختم غائلهٔ کردها منحصر بدو سه هزارنفری شده بوده است ، که از راه ناچاری ، درخرابه‌های

این شهر، لانه‌ای دست و پا کرده، وچون بعداز بیست وچندبار غارت، دیگر دارای هیچگونه اثاثیه‌ای نبوده و توانائی‌فراهم کردن آنرا هم نداشته‌اند، دراین شهرخرابه میزیسته‌اند. خانه‌های آباد و پرو پیمان شهر سابق، مبدل بویرانه‌هائی شده بوده است که باغچه های وسیع آنها، مبدل به نیستان گشته، وگرازدرآنها لانه کرده بوده است. تا ببینیم آزادی و دمکراسی فعلی این کشورچه بر سر این شهربیاورد؟

انگلیسها هم، برای اینکه سر ما از مازو بزرگتر نشود، و نتوانیم در مقابل فرمایشات آنها مقاومت کنیم، تا میتوانستند بین این کردهای وحشی اسلحه تقسیم میکردند، و احیاناً آنها را بوعدهٔ استقلال کردستان هم نوازش میدادند. اما دولتهای مشروطهٔ ایران، هروقت که‌کار این چاپاچاپ خیلی از شور درمیرفت، بعوض‌کردن والی و رئیس قشون آذربایجان، وفرستادن حکم برای رؤسای ایلات وسواران محلی که‌خرابی وخسارت آنها هم ده نه‌کردها بود، قناعت‌کرده، و در حقیقت آذربایجان را سرداده بودند، که والیهای این ایالت، بهر طورکه میتوانستند آنرا اداره کنند، زیرا قوه‌ای که بآنجا بفرستند، نداشتند. قیام شیخ محمد خیابانی و دمکراتهای آن روز تبریز، و قطع رابطهٔ تهران از آذربایجان هم، بیشتر بر تمردکردها افزوده، ودرهمین دوره بود که این مردمان وحشی کار یغماگری را، از ارومیه و سلماس بخوی و میاندوآب هم رسانده بودند، بطوریکه اوامر قیامی‌ها، از این سمت هم، ازمرند تجاوز نمیکرد. از طرف دیگر، اردبیل هم گرفتار چپاول طوایف شاهسون بود، و حتی گاهی، شاهسونها بسراب، سهل است به‌کوه عین علی رسیده، شهر تبریز راهم تهدید میکردند.

فقط جائیکه از این چپو و غارت دو جانبه مصون مانده بود، مراغه و ماکو بود که مالکین مراغه و خان‌های ماکو، به نعل و میخ زده، علاقهٔ ملکی و حشمی خود را بتقریبی، از چاپاچاپ‌کردها معاف میکردند. خانهای افشار هم درصائین قلعهٔ (شاهین‌دژ) و تیکان تپه (تکاب) بواسطهٔ اسلحه و قدرت شخصی، و نظامات طایفگی خود، خویش را از این غارت عمومی آذربایجان، در پناه نگاهداشته بودند.

برای اینکه خوانندهٔ عزیز از حال مردم بدبختی که‌گرفتار یغمای این کردهای غارتگر واقع میگشتند، واقف شود و ضمناً بداندکه انگلیس‌ها، در آن دوره برای چه قسم اشخاص خواب استقلال می‌دیدند، بد نیست قدری هم وارد اخلاق عمومی آنها بشوم وشمه‌ای از هزار آنرا تشریح کنم.

امروز، که مشغول پاکنویس یادداشتهای چهار ماه قبل خود، راجع باین قسمت شده‌ام، سوم قوس ۱۳۲۵ است، والساعه، تلگراف تبریك تمام کردن هفتادمین سال زندگانی خود را، از طرف خانم مستوفی و فرزندانم، از انگلستان دریافت داشته‌ام. در دورهٔ لااقل شصت سال ایام تمیز زندگانی خود، اکثر نواحی مرکز و شمال و جنوب وشرق و غرب کشور را دیده، و با مردم آنها سروکار اداری وشخصی داشته‌ام، وگذشته از داخلهٔ ایران، یکشورهای دیگرهم مسافرت‌کرده، وبیش وکم با مردم خارج ازایران

هم خیلی قاشق پستائی[1] کرده‌ام. من، در این هفتاد سالهٔ عمر خود، مردمی دزدتر و غارتگر تر، وبی‌مروت‌تر، و از پذیرفتن تمدن و تربیت دورتر، و بیك کلمه، وحشی‌تر از کردهای مکری ندیده‌ام. در نزد این قوم، مال غیر چیزی است که دست آنها بدان نرسد، همینکه دست‌رسی بچیزی یافتند، پاپی مشروع بودن وسیلهٔ آن نیستند، هر چه بدستشان بیاید مال خود می‌دانند. وقتی سر کیف میآیند، که بشنوند، روزگار حسینقلی‌خانی شده است. آنوقت، اول بجان هم میافتند، و از همدیگر دزدی وغارت میکنند. مثل سگهای یك ابه که دعوای بین خود را وقتی ترك میگویند، که سگ خارج میان آنها پیدا شود اینها هم، وقتی دست از جان هم میکشند، که بوی یغمای خارج از حوزهٔ خود بشنوند. آنوقت، همگی براه میافتند. بهیچ چیز هیچکس ابقاء نمیکنند، و درعین حال، درهمین چپاول هم، یگانگی نداشته، از یغمای همدیگر میدزدند!

در ایام عادی، که نظم و نسقی درکارها برقرار است، آنها که دست و پای بیرون‌روی دارند، اعم از شهری و دهاتی، درخط سرحدی ممتدبین عراق و ایران، برضرر عایدی کشور، در قاچاق اشیاء ممنوعی و کالاهائیکه گمرك زیاد دارد، داد نامردی داده، بازار سیاه را در کشور راه میاندازند[2]. وآنها که این دست وپاهارا ندارند، بقاچاق یك

---

۱ ــ پستا بمعنی نوبت است‌وپستائی یعنی‌نوبتی. «آسیاست وپستائی» یعنی درآسیا نوبت ملحوظ است، نه شخصیت صاحب بار.

قدیم در دهات که قاشق باندازهٔ اهل خانه نداشتند، دونفری سر یك کاسه می‌نشستند و قاشق را بنوبت بکار می انداختند. البته باید این دونفر با هم رایگان باشند که به همدیگر تعدی نکنند و نوبت را رعایت نمایند. «قاشق پستائی‌کردن» کنایه از سروکار داشتن و با یکدیگر رایگان بودن است. همکاسه بودن هم باین معنی آمده است.

منه در میان راز با هر کسی   که جاسوس همکاسه دیدم بسی

سعدی

۲ ــ قوانینی که در دورهٔ رضا شاه فقید برای توازن صادر و وارد مملکت از مجلس گذشته بود، ورود پارچه وجوراب ابریشمی را بکشور ممنوع میکرد، معهذا تمام خانمهای تهران جوراب و لباسشان از همین پارچه‌های ممنوع‌الورود بود، در سایر شهرهای کشور هم بیش وکم این دوکالا برتن‌خانمهای شیك دیده میشد. سخت‌گیری شاه فقیدرا هم دراین‌زمینه‌ها وبخصوص نسبت باین تجملات بی‌مصرف همه کس شنیده ودیده است. پس این ابریشمینه‌ها از کجا می‌آمد؟ از قاچاق‌گری کردهای مکری‌که ازخاك کردنشین عراق در خط سرحدی برطول بین دو کشور معمول میداشتند. چنانکه هرقدر بنواحی کردنشین نزدیکتر میشدی قیمت این کالاها ارزانتر میشد. حالا ممکن‌است این سؤال برای همه‌کس پیش بیایدکه مفتشین دولتی که یك مثقال تریاك را از جیب قاچاقچی‌ها بیرون میآوردند کجا بودند؟ یا مأمورین محلی‌که این اوضاع را البته میدیدند، چرا بروی‌خود نمی آوردند؟ برای اینکه سرحد داری با نظامیان و مأمورین غیرنظامی در اینکار مداخله‌ای نداشتند و از قراریکه معروف بود آقایان نظامیان چه در خطوط سرحدی و چه در داخلهٔ شهرها ازقاچاقچی‌ها نقد و جنس میگرفتند وآنها را آزاد

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

بادیه ماست یا یك کیسه آرد ، که از بیرون داخل شهر میکنند ، بضرر عوارض شهرداری خوشدلند ، وآنها که نه دست و پای بیرون روی ، و نه قاچاق ماست وآرد ، هیچیك را ندارند بکندن و دزدیدن آجر ستون‌های خیابانی که برای رفاه آنها ساخته شده است قناعت میورزند .

مذهب آنها شافعی ، وبنا براین ، اهل سنت و جماعتند ، و مثل ما شیعه‌ها نیستند که اطاعت اولوالامر درآیهٔ «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم» را منحصر بدوازده امام می‌دانیم ، بلکه بموجب مذهب آنها ، هرحکومت مرکزی اولوالامر است . باید بحکم قرآن و مذهب خود ، مطیع آن باشند ، و او امر پادشاه و والی و حاکم خود را اطاعت نمایند ، با وجود این ، از این مردم متمردتر ، و باحکام دولتی بی‌اعتناتر کمتر اتفاق میافتد . بعضی از آنها نماز میخوانند ، ولی در بند حلال و حرام لباس و مکان نیستند ، و از همان مالیاتی که بعقیدهٔ خود بجای زکوة میپردازند ، نیز می‌دزدند ، اگر حاکم و سرلشکر و والی حرام پیشه‌ای گیر بیاورند که در چپو و غارت سایرین و قاچاق کالای خارجی با او شریك شوند ، در هم فکری وهمکاری با او ، ولی برضرر هم کیشان خود تا بتوانند ، جد وجهد میکنند و راه کاررا برای او هموار مینمایند ، ولی هیچوقت با حاکم و سرلشگر و والی عادل و درستکار ، آبشان از یك جوی نمیرود ، آنقدر اسباب دردسر او را فراهم میکنند ، تا تنگ آمده ، بالاخره جلو دزدی آنها را شل و یا جا خالی کند و آنها بداشتن والی و سرلشکر و حاکم بد عملی ، که با خیالات آنهاسازگار باشد نایل آیند .

زندگی داخلی آنها کثیف ، و از آنچه موجب رفاه و تمدن است گریزانند شهرنشینان و اعیان دهات آنها ، باداشتن همه گونه وسیلهٔ تنعم ، بسیار بد وکثیف زندگی میکنند . خانه‌های آنها همه گلی ، و عمارت آجری در شهرها و قصبات منحصر به آنهائی است که در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی بزور و فشار شهرداری و شهربانی ، ساخته شده وآنهم بسیار کم است . ولی درمجالس قمار بوکان ، که اکثر اعیان حول و حوش در آنجا راه میاندازند ، برد و باخت‌های چهار پنج هزار لیره‌ای ، که عین لیره طلا داد و ستد میشود ، زیاد اتفاق میافتد ، که حتی از مهاباد و سقز وبانه وسردشت هم برای شرکت این مجالس ، میآیند .

من ، در سه سال استانداری خود در آذربایجان ، وقایعی از آنها دارم که ذکر

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

میگذاشتند وچنانکه شایع بود پاره‌ای ازاوقات بوسیلهٔ اتومبیل‌های خودکه البته از تفتیش هر مفتشی معاف بوده است وسیلهٔ حمل ونقل این کالاهای قاچاق بداخلهٔ کشور هم میگشتند ، چنانکه یکی از آنها که حامل یکی دوهزار جفت جوراب ابریشمی بود بدست مفتش زرنگی کشف شد و این سرکار سرهنگ نمیدانم چه کرد که خود را از تعقیب قانونی معاف نمود ، زیرا رؤسای این سرکار سرهنگ هم از بهرهٔ این قاچاقچی گری سهم او مالی داشتند .



میرزا کوچك خان

آنها در اینجا بی مورد است ، و اجمالا مردمانی هستند ، که صد در صد ، مصداق این شعرند :

عاجز ومسکین هرچه ظالم و بدخواه ظالم وبدخواه هر چه عاجز و مسکین[۱]

میرزا ابوالقاسم قائم مقام

با اینکه طرز حکومت ایران ، همیشه بر ترقی افراد برومند جامعه بوده ، و هیچوقت ، جلو افراد اقلیت را نمی‌گرفته ، و در تمام ادوار ، گرجی‌ها و ارمنی‌ها و آسوریها وحتی یهودی‌ها هم میتوانستند ، بمقامات عالیه از قبیل ایالت ووزارت وسفارت حتی صدراعظمی نیز برسند ، کردهای مکری بواسطهٔ همین اخلاق پست وغارتگری خود ، هیچوقت در ایران بمقام ارجمندی نرسیده‌اند ، ودر تاریخ ایران از مبرزین آنها ذکری نیست . فقط درزمان سلطنت ناصرالدین شاه ، عزیزخان مکری رامی‌بینیم ، بمقام سردار کلی رسیده ویک چند هم قائم‌مقام وزیرجنگ بوده ، ولی‌این آقای سردار کل هم ، همواره موضوع استهزاء سران ودانشمندان کشور میشده است[۲].

معروف است ، روزی که جمعی ، از جمله معتمدالدوله فرهاد میرزا ، عموی ناصرالدین شاه ، وعزیزخان مکری سردار کل ، در حضورشاه بوده‌اند ، صحبت از اشعار وآیات مناسب با اسم که درآنروزها برای سجع مهر رواج داشته است ، بمیان آمده ، و هر یك از حضار در این زمینه افادهٔ مرامی میکنند . شاه بعزیزخان میفرماید چرا تو برای خود ، سجع مهر مناسبی فکر نمیکنی ؟ عرض میکند : خیلی تفحص‌کرده ولی شعر یا آیهٔ مناسبی نیافته‌ام ، معتمدالدوله عرض میکند : من یك شعر بسیارمناسبی برای‌سجع مهر سردار کل سراغ دارم ، ولی برایگان نخواهم گفت اگر یك طاقه شال بدهد، دارای سجع مهر بسیار مناسبی خواهد شد ، شاه بعزیزخان میگوید : اگر واقعاً طالبی ، یك طاقه شال چیز مهمی نیست ، عزیزخان عرض میکند : اگر نیرزد چطور ؟ معتمدالدوله میگوید : اعلیحضرت را حکم قرار میدهیم ، اگر نیرزید ، نده ! عزیزخان بحکمیت شاه راضی شده ، معتمدالدوله این شعر را میخواند .

مسکین خر اگرچه بی‌تمیز است چون بار همی برد عزیز است

سعدی

---

۱ ــ من این‌قصیدهٔ قائم مقام را در جائی نخوانده‌ام . فقط این‌یك شعر را که خواننده منسوب باو میداشت از شخصی شنیده‌ام . این شعر هم‌طوری تنظیم شده که مصرع اول را مبتدای دوم و دوم را اول کرده ، بنا بر این باید بقصیده مراجعه شود تا باقی قافیه‌ها تکلیف اولی و دومی را معین کند . حافظهٔ من اینقدر قوی نیست‌که شنیدهٔ پنجاه شصت سال قبل را هم ضبط کرده باشد .

۲ ــ در اوایل مظفرالدین شاه هم یکی از این مکری‌ها سرتیپ بودکه بریاست نظمیهٔ تهران سرافراز شده بود. از قضا این شخصیت مرد بی‌سوادی بود . مردم نکته سنج بعضی‌چیزها از بی سوادی او نقل میکردند . مثلا وقتی میخواست بگوید : اهمیتی ندارد ، میگفت ، همیتی ندارد .

شاه از مناسب خوانی شاهزاده عمو خندهٔ فراوانی کرده ، وبعزیزخان امرمیدهد ، طاقه‌شال قراردادی را تسلیم کند وفی‌المجلس حکمیت شاه باجراء میرسد .

تا ببینیم ، قاضی‌محمد ، با این‌ریاستی که باچند واسطه ، بزور خارجی برای خود دست و پاکرده است ، چه کند ؟ بتواند باریرا که برای‌کارچاقی خارجیها بردوش گرفته است ، بمنزل برساند ؟ یا این اضغاث و احلام او هم ، بالاخره مثل رؤیاهای سیمیتکو ، در بیست سال قبل ، و شیخ عبیدالله ، درهفتاد سال‌پیش خواهد شد که جز خیبت و خسران برای شخص او ، و کردها نتیجه‌ای ندهد ؟..

باری ، دریك چنین موقع ، و بحبوحهٔ جنگ با این مردمان وحشی ، ودر میان یك چنین وضع ناهنجاری بود ، که افسران جوان امنیه ، بجای مقابله با دشمن ، بفکر شکار خانگی افتاده ، فقط با ششصد نفرافراد خود ، در صدد اجرای این کنترکودتای خویش برآمده بودند ! والحق ، خیلی «بی‌روغن سرخ میکردند[1] » زیرا ، جز این ششصد نفر، باقی تکیه‌گاههای آنها ، همه خیالی و احتمالی بود ، و بر فرض اینکه میتوانستند ، به تسخیر ونگاهداری تبریز هم موفق شوند ، تازه باید جواب سی‌هزار سرنیزهٔ بیکارسردار-سپه راکه برای دفع فتنهٔ سیمیتکو ، حاضر و مهیای حرکت بودند ، بدهند وآنهم ازعهدهٔ آنها ساخته نبود . ذیلا خاطر عزیز خواننده ، از نقشه و ازطرز اجرای این خیال خام مسبوق خواهد شد .

بعد ازختم‌غائلهٔ قیام خیابانی،که در تابستان سال ۱۲۹۹ اتفاق افتاد،مخبرالسلطنه جناب آقای مهدی قلی هدایت همچنان والی آذربایجان است ، و با قوه‌ایکه از مرکز همراه آورده ، و قوائیکه بوسیلهٔ حسن سیاست ، از شاهسونهای اردبیل جمع آوری‌کرده، و همچنین ، از امنیه‌هائیکه در خود تاب و توان مقابله با قوهٔ اکراد ندیده ، و طبعاً به تبریز عقب نشینی کرده بودند ، عدهٔ نسبةً معتنابهی تدارك دیده و با قوای سیمیتکو زدوخوردهائی میکرد ، آنها را از حوزهٔ تبریز دور میداشت . ولی البته این نیرو بقدری نبود ، که کردها را ، لامحاله ، درنواحی خود محصور کرده ، از چپاول آنها در حدود و شهرهای مجاور جلوگیری کند .

بعد از نوروز ۱۳۰۰ ، درکابینهٔ کودتا ، سید ضیاءالدین مقداری از نیروی امنیهٔ تهران را از باغشاه بسمت تبریز روانه کرد ، که باعدهٔ زنجان همراه شده ، بجانب آذربایجان بروند . این نیروکه با عدهٔ زنجان بششصد نفر بالغ میشد ، همینکه بتبریز رسید ، مخبرالسلطنه از آنها پذیرائی نموده ، آنها را بجانب جبهه فرستاد ،که با سایر برادران نظامی و همکاران چریکی خود تشریك مساعی کنند .

ولی این قوه بقدری نبود ،که‌کردها را در ناحیهٔ خود مغلوب کند . فقط کروفری

---

۱ ـ « بی‌روغن‌سرخ‌کردن» کنایه ازکار بی اساس‌کردن واز مقدمات مشکوك منتظرنتیجهٔ قطعی بودن و بحرفهای بی‌پا ترتیب اثر دادن است . نظیر « قصر در اسپانیا ساختن » در زبان فرانسه .

میکرد ، وگاهی هم تلفاتی میداد . چنانکه ، درپائیز ۱۳۰۰ ، بعد از کشته شدن سردار عشایر ، سر کردهٔ سوار چریکی شاهسون ، نیروی امنیه ، در مقابل حملهٔ کرد ها مقاومت نیاورده ، تاخوی عقب نشست . سهل است ، این شهرراهم بی مدافع گذاشته ، به شرفخانه آمدند که فصل زمستان را در اینجا بگذرانند ، تا ضمناً افسران جوان هم بتوانند برای عیاشی بشهرتبریزسری بزنند .

ازطرف دیگر، سردارسپه اسماعیل‌آقای سرتیپ قزاق (سرلشگر امیرفضلی) را برای ریاست قشون آذربایجان بتبریز مأمورکرده ، و مشارالیه چند ماهی بود درنظامیه (باغ شمال) نشسته ، ومهماتیکه از مرکز برای تقویت پادگان آذربایجان میآمد ، درانبارهای نظامیه محفوظ ، واحیاناً اگر عده‌ای برای کمك میرسید ، بجبهه روانه میکرد . از این جمله معلوم بود که سردار سپه ، همینکه از کار خراسان و گیلان فارغ شود ، بجانب آذربایجان هم متوجه شده ، وبقلع وقمع کرد ها هم خواهد پرداخت . چنانکه بعد از ختم غائلهٔ جنگل ، عدهٔ باقیماندهٔ امنیهٔ باغشاه را ، با ماژور حبیب الله خان شیبانی ، که به سرتیپی ترقی داده بود ، بفرماندهی کل قوای آذربایجان مأمورکرد [۱] . تا مطالعات خود راکرده ، برای اوایل بهار ، حمله بجانب کرد ها را عملی کند . سرتیپ شیبانی هم بمجرد رسیدن بتبریز بجانب خط ساوجبلاغ رفت ، که عدهٔ خود رادر مواقع لازمه مستقر نماید ، تا درموقع مناسب ، حمله بجانب کردها عملی شود .

در چنین موقع بود که آقایان افسران امنیهٔ پادگان شرفخانه ، بخیال اجرای کودتای خود که از مدتی پیش در سر داشتند ، افتادند . تصور میکردند بتوانند ، عدهٔ همراه سرتیپ شیبانی را با خود همراه کرده ، و شاید ریاست عالیهٔ این کودتا را هم میخواسته اند بمشارالیه بدهند . ابتدا این فکر در میان سه نفر افسران نسبةً بلند رتبه تر طرح ، و بعد از دو سه روز ، تمام افسران جوان این نیروی ششصد نفری را با خیال خود همراه کرده ، و چون از جانب محمود خان پولادی فرماندهٔ خود ، اطمینان نداشته اند ، قرارمیگذارند ، ریاست را بماژورلاهوتی خان تسلیم نمایند .

این ماژور لاهوتی یکی ازافسران ژاندارمری سابق ، ومردی حساس وازنویسندگی وطبع شعر هم بی نصیب نبوده ، وبواسطهٔ افکار شاعرانه ، که کمتر با عمل سرو کار دارد در دورهٔ کلنل یالمارسن ، عملیات بی رویه‌ای مرتکب شد ، که سوئدی ها میخواستند او را محاکمهٔ نظامی کنند ، یا شاید هم کرده ، وحکم اعدامش را هم داده بودند . ماژور مشارالیه از عاقبت کار خود وحشت کرده ، از ایران بترکیه فرار نموده ، واین اوقات ، از تبریز سر بدرآورده ، و حاج مخبرالسلطنه را شفیع خود قرارداده بود . اولیای دولت

---

۱ ـ آقای سپهبد جهانبانی مأموریت سرتیپ شیبانی را بدواً برای تفتیش دانسته اند ، ولی ازهمان روز عزیمت معلوم بودکه فرماندهٔ قوای آذربایجان است . چنانکه خود ایشان هم ابتدا بسمت تفتیش مأمور شدند و بعد از رسیدن به تبریز رئیس فرماندهٔ نیروی آذربایجان گشتند .

هم او را عفو کرده ، ومقرر داشته بودند که با همان رتبهٔ ماژوری سابق ، در قسمت امنیهٔ شرفخانه ، مشغول خدمت باشد .

آقایان افسران ، از طرف حزب دمکرات آذربایجان هم ، که از وقعهٔ دفع قیام خیابانی چندان از اوضاع خوشدل نبودند ، بی امیدواری نبوده ، نمایندهٔ آنها سید ابوالفضل خان سجادی ، که برای ملاقات با رؤسای دمکرات ، سفری به تبریز کرده بود نا امید برنگشته بود . شاید دمکراتها بدشان نمیآمده است ،که بگذاشتن بالش نرم زیرسر آنها [1] تا حدی تلافی شکست وقعهٔ خیابانی را ، بدست این آقایان بیاورند.

آقایان افسران فکرمیکرده‌اند ،که با قوهٔ تحت فرمان خود شهر تبریز و پادکان باغ شمال را تصرف کرده ، و از قوای مادی و معنوی دمکراتهای تبریز برقدرت خود افزوده ، سرتیپ شیبانی را هم باعده‌اش خواه ونخواه ، بجانب خویش بکشانند . تصور میکردند ، خبر این کودتا ؛ که بسایرجاهای کشور برسد ، البته قوای امنیهٔ پادگان های آنجا هاهم ، ببرادران امنیهٔ خود اقتفا کرده ؛ وهمگی اتحاد خود را با این مرکز اعلام خواهندداشت، وچنین می‌پنداشتندکه با این ترتیب، خواهند توانست برتهران حکمروائی کرده ، وبساط سردار سپه راکه بازیچهٔ دست خارجیها است در هم نوردند . درصورتیکه معلوم نبود ، افراد همین ششصد نفر تحت امر آنها هم ، با جان و دل در اینکار همراه ؛ وهم عقیده باشند .

البته توقیف ماژور محمود خان پولادین ، و جمع آوری عدهٔ خود ، و بریدن خط آهن وسیم تلگراف ، بین تبریز وشرفخانه . وریختن عدهٔ خود بشهرتبریز ، کار مشکلی نبود وانجام شد . حتی نظمیه را هم تصرف ، وحاجی مخبرالسلطنه را هم توقیف کردند . ولی باید جواب عدهٔ نظامیه راکه باکمی عده از خویش خوب میتوانستند دفاع کنند نیز بدهند .

دمکراتهای تبریزآنچه کردند ،که با صورت حق بجانب ، و بعنوان حفظ صلح و جلوگیری از برادرکشی ، عدهٔ پادگان باغ شمال رابه تسلیم وادارند ،کاری پیش نبردند ولی آقایان افسران امنیه ، همینکه مواقع مهم شهر راتصرف کردند ، ازدو طرف نظامیه رازیر بمباران توپهای خود قرارداده ، وعده‌ای برای تسخیرآنجامأمور کردند . پادگان نظامیه از یك طرف با شلیك های خود آنها را از طرف خویش مشغول داشت و از طرف دیگر، عده‌ای را از سمت مارالان وکوه عین علی ، بجانب توپخانهٔ‌آنها فرستاده ، توپهای آنها را از آتش انداخت . در این ضمن یکی دونفر از مؤسسین اولیه که سمت ریاست و فرماندهی داشتند مجروح شده از کار افتادند . سرتیپ شیبانی هم که خیلی از تبریز

---

۱ ـ اگرزیرسرشخصی درشت وناهموار باشد ، البته راحت نخواهد خوابید و انسان در خواب ناراحت رؤیای پریشان می بیند . برعکس اگربالش نرمی زیرسرش داشته باشد وراحت بخوابد خوابهایش اکثررؤیای خوش‌است . « بالش نرم زیرسرکسی گذاشتن »کنایه ازوعده‌های خوب بکسی دادن واورا بوعدهٔ خود امید وارکردن است .

دور نشده بود با عدهٔ خود بر گشته بپشت شهررسید . ماژور لاهوتی ، رئیس کودتا فرار کرد ، و باقی هم شهر را تخلیه کرده در اطراف پراکنده شدند . ماژور لاهوتی بسمت روسیه گریخت و باقیمانده گرفتار ، و برای تسلیم بمحاکمه زندانی گشتند . ولی بعضی از رؤسای آزادیخواه تهران ، از جمله مدرس ، ازآنها شفاعت کردند ، وسردارسپه ازتقصیر آنها گذشت ، و بعد در نظمیه و امنیه بکارهای درجهٔ سوم و چهارم نیز رسیدند و این غائله هم باین کیفیت خاتمه یافت .

تاریخ فرار این عده از تبریز ، وخاتمه یافتن این واقعه ، که از شروع تاختمش بیش از ده دوازده روز نبوده است ، ۱۸ دلو وبنا براین شانزده روز بعد از تشکیل کابینهٔ مشیرالدوله است . واز حوادث کابینهٔ قوام السلطنه نباید بشمارآید . ولی چون مقدمات وتبانی آن در کابینهٔ قوام السلطنه واقع شده ، ویکی از واکنشهای کودتای حوت ۱۲۹۹ است ، درضمن سایر واکنش ها دراینجا بذکرآن مبادرت رفت .

این واقعه شاید بیشتراز هرچیز ، فکرازمیان برداشتن امنیهٔآن روز وژاندارمری سابق ، وتحلیل بردنآن در ضمن قزاق ، وتشکیل قوهٔ متحدالشکل را تسریع کرده باشد چنانکه بزودی اینکار واقع شده و با فکر و معلومات سرتیپ امان الله میرزا ، سرلشکر جهانبانی ، برای افسران این قوهٔ متحدالشکل ، از نایب سوم تا امیرلشکر ، رتبه تعیین ونظامنامهٔ لباس وممیزات رتبه ها مشخص ومعمول گردید . تغییر کلاه نظامی سابق ابتدا بکلاه لبه دار پهلوی ، وبعد بکلاه نظامی اروپائی ، از کارهای قدری بعدتر است . اما تغییر اسم نایب بستوان وسلطان بسروان ، ویاور بسرگرد ، و امیرلشکر بسرلشکر ، از مرض مسری فارسی سره بوجود آمده ، و راجع بدورهٔ سلطنت پهلوی است ، نه وزارت جنگش .[۱]

---

۱ ـ بعضی ازتهیه‌کنندگان پیش نویسهای مراسلات اداری دراین نهضت ادبی فارسی‌سره بیداد میکنند ولغات عجیب وغریب وغیرمأنوس وغیرمصطلح وتلفیقات بی مزه‌که احیاناً غلط هم هست زیاد بکارمی بندند وهیچ متوجه ثقل کلمات و جمله‌های اختراعی خود نیستند .

آقایان اینکاره باید متوجه باشندکه عبث بخود زحمت میدهند وگاهی دوسه کلمهٔ فارسی را بهم بسته وبجای لغت مصطلح عربی‌که امروز جزو فارسی شده استعمال میکنند . این کار بیهودهٔ آنها هیچ جائی را درتطور لغوی باز نمیکند ، منتها نتیجه‌ای‌که ازاین کارعبث حاصل می شود همانا عذاب امروز خوانندهٔ مراسلهٔ انشائی آنها است‌که اکثر مفاد مقصود هم بزور از آنها استخراج میگردد .آقایان باید بدانند که اکثر لغات عربی دخیل که امروز جزو زبان فارسی شده است درازمنهٔ قبل مسلماً نظیری درفارسی داشته است ، ولی چون لغت عربیآن‌لغات واصطلاحات لامحاله بزبان وتلفظ سبك تربوده است جانشین لغات‌فارسی شده است . عبث نیست عدس جانشین دانچه می شود ، حنطه و شعیر و بطیخ با همهٔ عربی بودنشان از عهدهٔ گندم وجو وخربزه بیرون نمی‌آید . آقایان هرقدر میخواهید باد به بیرق لغت دادگستری بکنید ، مردم عدلیه را برای اختصارش ترك نمیکنند ودادگستری شما با وجود اینکه وضع شدهٔ فرهنگستان

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

درضمن دفع این واکنش‌های مهم ، بعضی سرکوبی‌های اشرارمحلی ، مانند حاجی بابای اردبیلی درزنجان ، وسید یوسف در اصفهان هم ، بوده که این اشرار عده ای دور خویش جمع کرده ، وبه یغما وچپاول هم ولایتی ها وهمسایه های خود میپرداخته اند ، و قلع وقمع شده اند . اگر در ادوارقبل ، برحسب تصادف ازاین قماش «فتح» های نمایان نصیب رئیس الوزرا های دوره میشد ، برای گذراندن این تیر ازکمان و برانداختن این اشرارمحلی ، بیانیه هائی هم صادر کرده ، واز کفایت وکاردانی خود داد فصاحت و بلاغت هم می دادند . خوانندهٔ عزیز البته اجازه می دهد ، که من از ذکر چگونگی این وقایع جزئیه ، صرف نظر کنم ، وبهمان ذکراسم رؤسای آنها ، بطوری که گذشت اکتفا نمایم .

سایر وزراء چه میکردند؟

مع الاسف باید بگویم هیچ ! زیرا ، بودجه ای از مجلس نگذشته بود ، وفشاری که از طرف سردار سپه ، برای توسعهٔ قشون وارد میآمد ، مجالی بتوسعهٔ سایرادارات نمیداد . سردارسپه هم که در عملیات نظامی خود پیشرفتهائی تحصیل کرده بود ، هرروز «خر خود را درازتر می بست[۱]» دوسه میلیون تومان شرکت نفت درکابینهٔ سید ضیاءالدین تمام شده بود . سردارسپه ، برای اینکه درموارد لزوم بتواند پول بدسترس خود داشته باشد، درآمد ادارهٔ تحدید تریاك وباندرل را تحت نظارت خود در آورده و هر جا بوی پولی بمشامش میرسید ، نظامیان خود را سرآن هوار[۲] میکرد ، وبهر کیفیتی بود ، وجه موجود را برای مصارف قشون تصرف مینمود ، وبندی بنالهٔ بی پولی سایر وزارتخانه ها نمی‌بست . دراین ضمن ها ، درموقعی که غائلهٔ خراسان ختم نشده بود شاید برای اینکه راه حلی جهت رفع محظورکلنل محمد تقی خان فکر کرده باشند بعضی از وکلا ، بفکر عوض کردن قوام السلطنه هم افتادند ، وسلیمان میرزا ، با رفقای سوسیالیستش ، زمزمه هائی

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

هم هست روی کاغذ خواهد ماند ، ولی بازرس چون سبك ترازمفتش است خیلی زود رواج خواهد گرفت . این است که من باین آقایان توصیه میکنم اینقدر زور بخاطرهٔ خود نیاورند ولغت جعل نکنند . لغات مجعول آنها روی کاغذ خواهد ماند و بالاخره فراموش خواهد شد . اگر مردید برای لغاتی که نه درعربی ونه درفارسی برای آن نظیر نداریم ، در فارسی سره مثل و نظیری فکر کنید ، والا مبال را بشاشگاه ترجمه کردن واصرار درترویج آن جائی را نمیگیرد .

۱ـ «خرخود را دراز بستن.» کنایه ازتعدی وتجاوزی است که بتقاضاوفراهم آمدن اسباب خارجی وبغیرحق ، کسی درکاری بخود اجازه بدهد .

۲ ـ آوار یا هوارخاك وکلوخ وخشت وآجرپاره‌ای رامیگویندکه ازخرابی دیواریاسقفی حاصل شده باشد . اگردیواریا طاقی بیفتد یا فرودآید وکسی را زیر بگیرد ، مصدوم راآوارزده یا زیرهوارمانده میگویند . هوارشد سرکسی ازهمین راهاصطلاح شده وکنایه ازقسروفشاری است که برای نفع غیرمشروع برکسی وارد آورند که دفع آن ممکن نباشد . این کنایه را عوام بخصوص داشها وسینه چاکها خیلی استعمال میکنند وتازگی وارد نوشتن هم شده است و خالی از لطافتی نیست .

در مجلس راه انداختند . قوام السلطنه هم، چون ازطرف اکثریت اطمینان داشت ، برای « دو قرص کردن[۱] » وشاید برای خلاص کردن خود ازپاره‌ای وزراء ، که باسلیقهٔ اودمساز نبودند ، استعفاء کرد و چند روزی بحران ایجاد شد . ولی مدرس واکثریت ازاو تقویت کرده ، مجدداً باواظهار تمایل کردند ودومرتبه رئیس الوزراء شد .

این بار برای اینکه شخصیت مبرزتری از معتمدالسلطنه (عبدالله وثوق) کفیل‌مالیه جهت این وزارتخانه فکر کرده باشند، که بتواند درمقابل تقاضاهای روزافزون سردارسپه مقاومت نماید ، مصدق السلطنه (، جناب آقـای محمد مصدق ،) را بوزارت مـالیه برگزیدند . دکترمصدق بموجب مادهٔ واحده که رنود[۲] « واحد یموت » [۳] موسومش کردند برای مدت سه ماه ، اختیاراتی از مجلس گرفت که مالیه را از عناصر فاسد و بی کفایت برهاند . یك کارهائی هم دراین زمینه بانجام‌رسانید ، ولی بواسطهٔ ضدیت« گرگهای باران دیدهٔ »[۴] مالیه وکمی مدت اختیارات ، نتوانست کار حسابی صورت دهد . حتی وکلای مجلس هم ، از اقدامات اصلاحی او ناراضی شدند . در این ضمنها ، درماه جدی ۱۳۰۰ مجدداً بحرانی ایجاد شد ، کابینه افتاد ، و دیگر محلی برای تمدید مدت « واحدیموت » که مقارن همین اوقات سرآمده بود ، پیدا نشد . در سایر وزارتخانه ها باین مقدار هم کسی بفکر اصلاحات نبود ، ودر بهمان پاشنهٔ سابق میگشت .

اما کارهای سردارسپه ، چه درمورد نظم ونسق قشون، وچه درسایرموارد که با کار- های او تماس پیدا میکرد رنگ وروی دیگرداشت ، وچون درقاموس این مرد عجیب ، دو لغت محظور و مانع ، ابداً معنائی نمیتوانست داشته باشد ، بهر کیفیتی که بود ، مقاصد خود را پیش میبرد . شاید عمداً ، خود رابلری زده ، وزیادتر از اندازه‌ای که باید یکنفر قزاق از قانون بی اطلاع باشد ، نسبت بقوانین ومقررات ، بخصوص در امور مالی ، خود

---

۱ ـ دو قرص کردن اصطلاح تخته بازی وکنایه ازتذکر وتأییدی است که قبلا مذاکرهٔ مقدماتی آن بعمل‌آمده باشد یا مثل موردمتن لزوم مالایلزمی رابجهت استحکام عمل بکاربندند.

۲ـ رند فارسی است و جمع بندی آن باسلوب عربی غلط ، ولی غلط مشهوری است . چون مدتی است مصطلح شده است، نوشتن‌آن ، شایدخیلی طرف ایراد مقرمط نویسها واقع‌نشود.

۳ـ عربهای بدوی خاك عراق عرب و قلدرهای شهری آنجا اسلحه‌ای داشتندکه در زبان عربی دیمی عراقی بآن واحد یموت اسم داده بودند . این سلاح دارای دسته‌ای کوتاه و سری خیلی بزرگ از چرم و آهن پاره و قیر بوده که آنرا بجانب خصم پرتاب میکرده و از کارش می‌انداخته و جیب بغل او را خالی میکرده اند . اینکه افعال این شرح را بماضی نوشته‌ام برای آنست که مدتی است از زوار عتبات اسمی از واحد یموت نمیشنوم و تصور میکنم در شهر ها بواسطهٔ اقدامات پلیس این سلاح متروك شده باشد .

۴ـ «گرگ باران دیده » کنایه از شخص سردوگرم چشیده و شدت و رخاء وپست وبلند تحمل کرده و از کار در آمده است . مورد استعمالش بر عکس نظائر مذکور در موقعی است‌که بیشتر جنبهٔ فساد شخص منظور باشد و در مواردیکه بخواهند صلاح شخصی را بفهمانند ،گرم و سرد چشیده و شدت و رخاء دیده و پست و بلند تحمل کرده ، میگویند .

را عامی وانمود میکرد و بندی بمسؤلیت مشترك نمی بست وهمچو بنظر میرساند ، که سایر ادارات ابداً طرف توجه او نبوده سهل است آنها را خراب تر ، و بی نظم تر از آنچه هست ، میخواهد . مثلا وقتی آموزگاران مدارس ، بجهت دیررسیدن حقوق خود ، اعتصاب میکردند ، بااینکه درحقیقت دراین عمل اعتراض براو که چرادرتقسیم وجه مجال بسایر وزارتخانه ها نمی دهد ، بیشتراز مثلا تعرض بوزیر فرهنگ ، یا وزیر مالیه منظور نظر اعتصاب کنندگان بود ، معهذا چیزی بروی خود نمیآورد ورفقای خود را وامیگذاشت که هرطوربتوانند با آموزگاران کنار بیایند ، وغائله را رفع کنند .

با وجود این ، وقتی مدیرروزنامهٔ ستارهٔ ایران حسین صبا در روزنامهٔ خود، نسبت بلقب‌های اعطائی برؤسای زعفران‌لو ، که در وقعهٔ قتل کلنل محمد تقی‌خان خودنمائی کرده بودند ، شرحی مسخره‌آمیز نگاشته بود ؛ او را بسه پایه بسته ، شلاق میزد ، زیرا خوب احساس میکرد که این نوشتهٔ روزنامه چی ، اگر چه راجع بهیئت دولت و شخص رئیس‌الوزراست ، ولی در واقع ، برای اظهار اسف و افسوس برقتل کلنل محمد تقی خان، وبنابراین ، برضرر شخص او است ، هیئت دولت ، و مخصوصاً رئیس‌الوزراء هم ، از این «پسر بزنیکه از پدرش مصلحت نکرده[1] » و با قلدری و خود سرانه ، عملی را انجام داده بود شاید چندان بدش نیامد. زیرا واقعاً نوشتهٔ روزنامهٔ ستارهٔ ایران ، مثل عموم‌شوخیهای حسین صبا ، خنك و زننده بود و برئیس دولت که هم قلع وقمع کلنل محمد تقی‌خان ، وهم اعطای این القاب ، بامر و اشارهٔ او بود بیشتر از سردار سپه ، که حتی قوای او جزئی شرکتی هم در این وقعه نداشتند ، برمیخورد .

وزیرجنگ از طبایع مستبد وعجول بودکه همینکه چیزی بنظرش مخالف میامد ، میخواست کج کار را فوراً راست کند . هنوز حول و حوش دوسیه سازی برضد اشخاص را باونیاموخته بودند و نمی دانست که باینوسیله بهترمیتواند از دشمن های خود ،خویش را خلاص کند . گذشته از این ، درآن روز ها هنوز اشخاصی که با این قماش عملیات باو کمك بدهند در دسترس خود نداشت . نظمیه و عدلیه در اختیار او نبود ، که منویات او بطور دلخواه برآورده شود . این بودکه بناگزیر ، حوادثی که مادهٔ کتك‌کاری حسین صبا را غلیظ تر میکرد ، زیاد اتفاق میافتاد . ولی ، سردارسپه این کارهای خلاف رویه و قانون را چنان بافتوحات پی درپی ، که خبرش یکی بعد ازدیگری بمرکز میرسید ، خلط

---

۱ ـ این مثال مال دهاتیها است‌که میگویند : « پسربزن از پدرش مصلحت نمیکند » یعنی کاری‌که بصلاح وصرفهٔ خانواده است نپرسیده ومشورت نکرده انجام میکند وبزن دراینجا بمعنی کافی ولایق وکاردان ودلیر وبابرش است ، مورد استعمالش بیشتر در مواردی است که کوچکتر ازکارهای بزرگترانتقادکند وبزرگتربرای فهماندن بیکارگی کوچکتر وبی‌کفایتی او وبالاختصاص فهماندن این مطلب که تو که میدیدی کار بد است چرا خودت را کنارکشیدی و مطابق نظریه‌ای‌که اظهارمیکنی رفتارنکردی ، میگوید : « پسربزن ازپدرش مصلحت نمیکند» واین مثل امروز در حق جوانهائی که میخواهند دست بسیاه و سفید نزنند و بیکار بگردند و همینکه کار عیبی پیداکرد انتقادکنند خیلی بمورد است .

ومرج میکرد که مجالی برای تفکراشخاص ، در وخامت عاقبت جانب مضر وجود او باقی نمیگذاشت .

آزادیخواهان ، که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند ، اقدامات بی رویهٔ او را می دیدند ، ولی همینکه بی قدرتی دولت وهرج ومرج ادوار گذشته را که درتمام شئون کشور حکمفرما بود ، بیاد میاوردند این بی رویه گی‌ها و قانون شکنی ها را که اکثر ، از قبیل تعدی بشخص واحد هم بود ، بچیزی نشمرده سکوت اختیار میکردند .

بعقیدهٔ من ، تمام تجاوزات آیندهٔ سردار سپه بر اثر همین سکوت آزادیخواهان واقعی ، دراین روزها و همین سکوت بی مورد بود ، که سبب تجری او شده ، و روز بروز براعمال مستبدانهٔ او افزود و کار جلوگیری او را مشکل کرد . درصورتیکه ، در این وقت باکمال سهولت ممکن بود لجام او را بدست بگیرند ، که درآینده ، بی رویه گی‌های بزرگتری از او سرنزند ، ولی کاریرا که خدا بخواهد ، اسباب آنرا فراهم میکند .

کمك بقحط زدگان روسیه

قحط بمعنی خشکی وکم بارانی است ، و چون اکثر غلاوتنگی خواربار ، ازکم بارانی بوجود میاید ، این لغت را در مورد هر کمی و کاستی ، اعم از اینکه سبب آن کم بارانی باشد یا نباشد ، نیز استعمال کرده‌اند . بکار بردن این کلمه ، در « قحط‌الرجال » از همین مقوله است . یکی ازتجار بیسواد شیرازی که امروز خانوادهٔ اواز تجارمعروفند، کار را از اینها بالا تر برده ، و« قحط الرجال » راهم بمعنی کمی وکاستی مطلق دانسته، وگفته بود . « در تهران ، قحط الرجال آبلیمو شده است .»

بقول این حاجی شیرازی ، در روسیه هم قحط الرجال نان و خواربار وکلیهٔ لوازم زندگی ، بلای جان مردم شده بود . درصورتیکه قحطی ، بمعنای لغوی کلمه ، یعنی کم بارانی در کار نبود . پس سبب این تنگی وکمی ، بلکه نیستی ونابودی تمام‌لوازم زندگی چه بود ؟ دسته گلی که بالشویك ها درسرتاسراین کشورپهناور « بآب داده بودند » [۱]

---

۱ - میگویند شیطان ازمیان انس‌ها رفیقی داشت . آقای رفیق شیطان میخواست برای پسرش عروسی کند. بشیطان گفت: درعالم رفاقت یك‌خواهش از تودارم وآن این است‌که‌اتباع‌تو درروز عروسی عملی انجام ندهند‌که مهمانهای ما ناراحت شوند . شیطان هم قول داد و باتباعش سفارش لازم را نمود . روز عروسی رسید ، برای اینکه مجلس ضیافت ازهرحیث باشکوه باشد، آب بحوض خانه انداخته بودند . یکی از اتباع شیطان که البته بموجب دستور شیطان بزرگ نمیتوانست وارد مجلس شود ودر مجلس کارخلافی صورت دهد ، بیرون درکنار نهر آب نشست ویك دسته‌گل که در دست داشت ، بآب انداخت . آب دسته گل را بمیان حوض برد ، یکی از بچه ها بفکربودن گل بکنارحوض آمد و در آب افتاد وخفه شد وعروسی مبدل بعزا گشت . رفیق شیطان ازاین خلاف قول ، متأثرشده وگله‌کرد . شیطان عامل عمل را احضار و مؤاخذه کرد . اوگفت من کاری نکردم ، فقط برای تزیین مجلس دسته گلی بآب دادم و این کنایه از این افسانه اتخاذ شده ودر مواردی‌که‌کسی کاری را ظاهراً برای صلاح وباطناً برای فسادانجام میدهد استعمال میکنند .

من دراینجا نمیخواهم واردتوضیح وتفسیر دیالکتیك ها وجمله‌های فرضیهٔ کارل مارکس شده ، و در زمینهٔ عدم تطبیق اکثر آنها با قواعد عقلی و منطقی ، افادهٔ مرام کنم . این‌کار را اقتصادیها و روانشناسها ساخته ، وکتابهائی هم دراین خصوص پرداخته اند .

معهذا برای اینکه خوانندهٔ عزیز از سبب این قطحی بی علت اطلاع حاصل کند ، ناگزیرم ، شمه‌ای از عملیات بالشویکها راکه از روی تعلیمات کارل مارکس ، هر چیز قائمی را سرنگون ، وهرتأسیس خوب وبدی راواژگون‌کرده ، وموجب قحط وغلا وتنگی و کمی و کاستی ، بلکه نبودی و نیستی کلیهٔ لوازم معیشت در خاك روسیه شده بودند ، متذکر شوم .

میدانیم کمونیسم وقتی بمنتهای آرزو و غایت مطلوب خود میرسد ، که در جامعهٔ بشریت تمام آنچه بآن دارائی گفته میشود ، بتصرف یك مرکز درآمده و استفادهٔ ازآنها بالسویه بدسترس افراد جامعهٔ بشریت گذاشته شود ، من حالا کاری باینکه این امر ، در جامعهٔ بشریت قابل الاجرا هست یانیست ندارم ، بلکه میخواهم دراینجا راه وصول باین مرام را از روی اصل مسلم‌کارل مارکس تشریح‌کنم ، تاسبب قحطی روسیه دستگیرخوانندهٔ عزیز بشود .

کارل مارکس ، راه وصول باین‌تصرف دارائی فردی وبرقراری مساوات تام وتمام را در جامعهٔ بشریت ، خرابی کلیهٔ اوضاع حاضر[1] ، یعنی در هم ریختن تمام تأسیسات اقتصادی و اجتماعی ، و از بین بردن کلیهٔ معتقدات مذهبی ، و ممیزات ملی میداند .

---

۱ ـ درآن اوقاتی‌که دراراضی حول وحوش حضرت عبدالعظیم باصطلاح کهنه فروشها وعتیقه چیها پیله‌کنی میکردند وظرف خرد وریز بیرون می آوردند یکی از این پیله‌کن ها ، ظرف کاشی بسیار زیبای قیمتی پیداکرده بودکه قیمت زیادی برای آن میخواست . یهودیها آنچه‌کردند ، نتوانستند ناف اورا چرب‌کرده وقطعهٔ قیمتی را از چنگ او در آورند . حیله‌ای بخاطرشان رسیدکه ظرف را بشکنند وشکستهٔ آنرا از او بخرند . یکی را نزد او فرستادند ، مؤمن ظرف رابرای عرضه نزد « مشتری » آورد . یهودی بدجنس درضمن دست بدست‌گرداندن ظرف را از دست رهاکرد وخردشد . صاحب مال داد وقال راسردادکه مردك یهودی پشت‌سرهم میگفت ! چه خبرده ، مگه چی شده ، شکست‌که شکست ! جونت سلامت ، کاسهٔ عمرت‌که نبود! تو وونشا بگیر ! خلاصه با این حرفها چند ده تومانی عوض داد ورفت . بفاصلهٔ کمی یهودی دیگری پیدا شد ، البته بعد از اطلاع (؟) واقعه واسف وافسوس بسیار این ظرف شکسته رافعلا ده بیست تومانی هشتری شد وبا این تدبیرظرف را ازچنگ مؤمن بیرون آورد و بعد چسبانده بکهنه خرهای فرنگی‌فروختند . اصل مسلم‌کارل مارکس (خرابی برای تصرف) بی‌کم وکاست از روی این فکریهودی بوجودآمده است . اول خراب میکنندکه بعد از دست بسرکردن مالك اصلی و مالکین مصنوعی بعدی خودشان تصرف‌کنند . با این تفاوت که یهودی چند ده تومانی بمالك میداد ، ولی آنها بمالك چوبه دار و گلوله عوض میدادند . بدواً بدست عمله‌ها هم مالك را ازبین میبردند وهم‌کارخانه را خراب میکردند، بعد خودشان جلو می‌آمدند وعمله ها را دست بسرکرده ، خود مالك همه چیزمی شدند .

مارکسیسم مذهب وملیت نمیشناسد، و درنظر پیروان این‌عقیده . هرگونه اقدامی که برای نیل باین رویه ومرام یعنی خراب کردن وضع حاضر و ساختن‌این مساوات بهشتی مناسب باشد ، از قتل ونهب گرفته تا دروغ وتهمت وافترا همه چیز مجاز ومستحسن بلکه واجب ولازم است . خوانندهٔ عزیز ! تعجب نکنید ، که چرا آنقدر توده ای های ما بیشرمند و روزنامهای آنها بی منطق چیز مینویسند ، یا رادیو مسکو و روزنامه های ارگان دولت شوروی ، آنقدردرخوبی اوضاع روسیه گزاف گوئی ، ونسبت بسایرین هرزه‌درآئی میکنند و تهمت وافترا میزنند و در مجامع بین المللی نمایندگان آنها خود را منطق نفهم جلوه میدهند این‌کار ها همه لازمهٔ همان مسلك تخریب اوضاع حاضر است که یکی ازاصول‌مسلم آنها میباشد .

دراین طرز حکومت ، البته افراد نباید ازخود اراده‌ای داشته ، بلکه باید درتمام شئون زندگی ، مطیع مرکز باشند . کار آزاد نیست ، هرکاری که مرکز برای هر فردی مناسب و بهراندازه‌ایکه لازم دانست ، باید افراد همان کار را بهمان اندازه بکنند و در مقابل کار ، کوپن جیره بندی بگیرند ولوازم زندگانی خود را ازباجه های عمومی‌دریافت کنند . وقتی هم که پشت باجه ها میروند ، البته نباید از بدی و کمی نان سرانه ، و نارسائی لباس ، وناموزونی ونا همواری سایرلوازم که برای‌آنها تهیه شده است ، اعتراض وچون وچرا نمایند ، زیرا اگرممکن ومیسرمیشد ، البته بهترو بیشترمیدادند .

پس آنچه میدهند ، باید بالای سر وچشم گذاشت و راضی وشاکر بود ، زیرا سران جامعه شب و روز خود را وقف بهبودی زندگی آنها کرده ، و آنچه زور داشته اند زده وازاین بهترو بیشترنتوانسته یا استطاعت نداشته‌اند فراهم کنند.

بازهم نمیخواهم بااستدلال ثابت کنم که این طرز بشررا ، ازبشریت بمقام حیوانیت تنزل میدهد . زیرا ، همانطور که بخروگاو هرچه میدهند میخورد ، و هرجا جایش کنند میخوابد وهرقدربارش کنند میکشد ، انسان هم بااین طرززندگی همین‌حال را پیداخواهد کرد وآزادی اراده وشخصیت انسانیت رابالمره از دست میدهد . چرا دراین زمینه افادهٔ مرام نمیکنم ؟ بجهت اینکه این کارباروان شناسی است وبا « شرح زندگانی من » که موضوعش تاریخ اجتماعی واداری دورهٔ قاجاریه است مناسبتی ندارد .

پس‌مقصودم از این قلمفرسائی‌چیست؟ مقصودم، توضیح این مطلب‌است که بالشویکها؛ در بیست و هشت نه سال قبل ، چگونه این مرام یعنی تصرف تمام دارائی افراد را در کشور روسیه عملی کردند و چه شد ، که این قحط و غلا و تنگی و کمی و کاستی بلکه نبودی و نیستی ، پیش‌آمد ؟

در اوایل امر ، برای‌اینکه دست ملاکین وکارخانه‌دارها را ازملك‌ها وکارخانه‌ها کوتاه کنند ، بکشاورزان و عملهٔ کارخانه‌ها گفتند : مالك زمین و صاحب کارخانه شماها هستید ، مال غصب شده خود را تصرف کنید . معلوم است ، رعیت و عمله‌ای که جز مزد روزا ﻪ بهره‌ای از محصول کارخانه ومزرعه نداشته ، و این مزد هم بقدری که شکم شخص

اورا سیر کند ، نبوده و درمدت عمر ، در همه چیز بنظر حسرت و تمار زوئی مینگریسته است ، شنیدن این جمله که ملك وکارخانه مال تواست ، چه اثری در او میکند و چگونه او را در قتل ونهب جری مینماید ؟

کشاورز وعملهٔ‌کارخانه برسر مالك ومباشر وصاحب‌کارخانه و مهندس وسرکارگرها ریخته ، آنها را از پای در آوردند ، و آنچه از غث و سمین یافتند غارت کردند . انبارهای غله خالی‌شد، وفرش واثاثیهٔ مالك ، وحتی پیچ ومهره ولوازم یدکی‌کارخانه‌های صنعتی وماشینهای زراعتی ، همه به یغما رفت وجزآب و زمین در زیر طاق آسمان ، و مقداری آهن بی‌مصرف ، درکارخانه‌ها چیزی باقی نماند .

کارخانه‌ها ، بعد ازغارت ، طبعاً قابل‌راه افتادن نبود . زیرا نه مواداولیه داشت، و نه‌پیچ و مهره ، اتفاق افتاده بود ، که عملهٔ غارتگر برای بدست آوردن ، مثلا یك میخ اصل ماشین را شکسته ، و ازکار انداخته بود و کارخانهٔ یدك سازی هم ، که برای تکمیل همین لوازم است ، مثل‌کارخانهٔ اصلی شده و از حیز انتفاع خارج گردیده ، وبراه افتادن آنها مدتی وقت و حوصله وسرمایه لازم داشت ، که جای همهٔ آنها خالی بود . بنا بر این ، راه افتادن‌کارخانه‌ها چیزی نبودکه باین چندکلمه‌ها میسر گردد و عملهٔ کار خانه هر قدر خود را مالك کارخانه میدانست ، نمیتوانست در صدد اصلاح خرابی هائیکه خود موجب آن شده بود ، برآید . پس ، در این قسمت مقصود بالشویکها یعنی تخریب برای تصرف باقیمانده حاصل شد .

اما نسبت بآب وزمین ، کوتاه کردن دست رعیت از آن باین سهولت نبود . رعیت در زمینی که سابقاً بنفع مالك در آن‌عمل زراعتی میکرد ، بموجب این اعلان دولتی خود را مالك شناخته و زمین هم در تصرفش بود . عمل زراعت هم غیر ازکارخانه است ، پیچ و مهره‌ای لازم ندارد و مواد اولیهٔ آنهم جز بذر ، چیزی نیست . کشاورز هم غیر از عملهٔ‌کارخانه است ، که هر یك‌کار خاصی را انجام داده ، و از نتیجهٔ آن چندان خبری ندارند ، بلکه او نتیجهٔ‌کاریرا که میکند ، بهتر می‌بیند و لوازم‌کار خودرا بهترمیشناسد . بنابراین ، هرکس ابزارلازم خودرا در ضمن غارت ویغمای عمومی ، تاحدی حفظ‌کرده ، و وسیلهٔ زراعت ملك خود را تلف ننموده‌بود . درهرحال ، در موقع کشت و کار کشاورزان هریك ، در ملك خود با بقیهٔ ماشینهای زراعتی ، و یا اگر ممکن نمیشد با اسب و گاو و شیارهای دستی ، البته نه بزیادی سالهای قبل ، ولی درهر حال زراعتی‌کردند . موقع برداشت محصول شد . بالشویکها که در این یکساله ، قدری خود را جمع و جورکرده ، و باندازه‌ای قوه تدارك دیده بودند ، که از عهدهٔ مصادرهٔ رعایا وگرفتن محصول از آنها برآیند، مأمورین خود را بسروقت کشاورزان فرستادند وتمام محصول را ظاهراً بعنوان راه انداختن نان‌کوپونی و باطناً برای فروش بخارجه ازآنها‌گرفتند .

این وقت بود ، که کشاورزان معنی این مالکیت را فهمیده ، و دانستند که فقط چیزی که عاید آنها شده ، وصرفه‌ایکه از مالکیت برده‌اند ، همان محروم شدن ، مزد

یومیه‌ای بوده‌است که در دورهٔ قبل ، از مالك میگرفتند والا در اصل عمل که عدم استفاده از فرآوردهٔ کار و دسترنج آنهاست تفاوتی حاصل نشده است ، و البته در این روزها هم ، کارنان کوپونی هنوز ، براه نیفتاده بود و کسی هم گوش خود را بنالهٔ کشاورزان که « ما تا محصول دیگر چه بخوریم و چه بپوشیم ؟ » بدهکار نمیدانست ، که جوابی بآنها بدهد برفرض اینکه کشاورزان در مقابل این سؤال ، جواب هم میشنیدند و عدهٔ « عنقریب نانوائی‌ها و بزازیهای عمومی که نان و پارچهٔ مجانی بدسترس افراد بگذارند دایر خواهد شد » ، بود و این حرفها هم برای فاطی تنبان و برای حسنك نان نمیشد .

از رعیتی که باین کیفیت فریب خورده ، و گرسنه مانده است ، دیگر نباید توقع کار داشت . بر فرض اینکه مأمورین ضبط محصول بذری هم برای اوگذاشته باشند ، شکم خود و اهل عیالش مجالی به پیش بینی برای سال دیگر نمیدهد ، و در این یکی دو ماههٔ فاصلهٔ بین رفع محصول و موقع کشت ، ته‌آن بالا آمده است ، پس طبعاً کاشتی‌نخواهدشد، که برداشتی داشته باشد .

بالشویکها البته این وضع را میدیدند ، و نتیجهٔ آنرا میفهمیدند ، وبا وعده و وعید و تشر و تهدید ، حتی باهن و آتش میخواستند کار را سر و صورتی بدهند ، ولی نمی‌توانستند اعتماد از دست رفته را که اصل و جان‌کار است، درکشاورزان ایجاد کنند . خلاصه اینکه ، در سیاه خاك روسیه که از حدود حاجی ترخان تا مرز آلمان و اطریش ، به پهنای دویست سیصدفرسخ گسترده شده ، وبرای نان دادن تمام اروپاکافی بود، زراعتی نمیشد وسالهای بعدهم ،که قدری کارها را تحت نظم و نسق انداختند و با میترایوز و طناب‌دار ،کار زراعت را روبراه ساختند ، باز هم نتوانستند زراعت سیاه خاك روسیه را، بزمان دورهٔ تزاری برسانند و بالاخره هم ، تا برخلاف اصل مسلم کارل مارکس ، که ضبط تمام محصول است استقلال‌هائی بعنوان « گلخوز » و « ساوخوز » بکشاورزان ندادند ، نتوانستند سروصورتی بکار زراعت و دام‌پروری بدهند . تأثیر کمی و کاستی فرآورده‌های زراعتی هم ، در سایر لوازم زندگی ، از بدیهیات است بر اثر همین اوضاع بود، که یکصد وپنجاه میلیون سکنهٔ روسیه[1]. از همه چیز محروم شده و باصطلاح عوامانه سر سنگ سیاه مانده بودند .

---

۱ ـ جمعیت امروزروسیه را ،کمونیست ها دویست میلیون میگویند و مینویسند ، در صورتیکه قبل ازجنگ بین الملل سابق جمعیت این‌کشور بیش ازیکصد وسی میلیون نبوده‌است. باتلفاتی‌که درضمن تحویل وتحول رژیم تساری برژیم کمونیست ودو جنگ بین الملل داد ، این قلم را شصت هفتاد میلیون برآوردکرده اند خیلی بعید بنظر می‌آید که امروز دویست میلیون نفوس داشته باشند . بخصوص با این قاعدهٔ کلی‌که درانقلاب و تحول ازدواج و توالد از هرچیز بیشترلطمه می بیند . اگربراین جمله طرز ازدواج کمونیست راهم‌که هیچ ترتیب ونظمی ندارد وخیلی هرکه هرکه است بر این جمله بیفزائیم رقم دویست میلیون بیشتر مشکوك می شود . گذشته ازهمهٔ اینها بچه پس انداختن شکم وسرو دل ودماغ میخواهدکه هردوی‌آنها باکارکردن روزی پانزده ساعت‌که اکثریت مردم دررژیم کمونیست‌گرفتار آنند جایشان خالی است . بنابر این بایدگفت این هم یکی دیگرازبلوفهای آقایان است .

سال هزار و سیصد ، بدترین سالهای این وضع بود . زیرا بالشویکها هنوز آهن و آتش و میترایوز و طناب دار را ، دربارهٔ کشاورزان بکار نیانداخته ، و رهبران آنها بهمان نطق‌های معمولی خود ، اکتفا میکردند . معلوم است با روحیه‌ایکه کشاورزان پیدا کرده بودند نطق‌تنهاکاری‌پیش نبرده وکلخوز وساوخوزها هم هنوزدرکارنبود ، گرسنگی و کمی خواربار سهل است ، بقول‌حاجی شیرازی « قحط‌الرجال » همه چیز ، چرخ‌زندگانی اهالی را بالمره لنگ‌کرده بود .

اگر چه بالشویکها ، چون خود مسبب این اوضاع بودند ، چیزی بروی خویش نمی‌آوردند، ومثل امروز جارو جنجال انتشاری ، راجع به‌پیشرفت خود زیاد راه‌انداخته حتی ، بموجب اخبار بی‌سیم خود حاضر بودند در کارخانه‌های قندی که هنوز چقندرش کاشته نشده ، و کارخانه‌هایش جز مقداری آهن بیمصرف ، چیزی نبود ، مجسمه شعرا و وزرای ایران را در این‌کارخانه‌ها ازقند بریزند. (؟) وگاهگاه از قندها وپارچه‌هائی‌که در دست دوم و سوم ، از یغمای کارخانه‌های سابق بدست آورده و ملت خود را با وجود احتیاج زیاد از آن محروم داشته‌بودند ، چند صد کیسه قند و چند ده عدلی قماش بایران میفرستادند .

ولی ، حال اسف اشتمال مردم بدبخت روسیه چیزی نبود ، که مردم دنیا از آن بی‌خبر باشند . زیرا ، هنوز بالشویکها توانائی منع صادر و وارد تام و تمام اشخاص را بکشور خود ، مثل امروز نداشتند و مسافرین و کنجکاوان خارجی ، با همهٔ سختی‌هائی که نسبت بتماس خودبا اهالی، درحین عبوراز خاك روسیه از مأمورین بالشویك‌میدیدند، اگر صد یك دیده‌های خود را هم منتشر میکردند ، کافی بودکه حس انسانیت را در سایر ملل بیدار کرده ، جمعیت‌های خیریه‌ای برای کمك به قحط زدگان روسیه ، تشکیل شود و اعانه‌هائی جمع‌آوری کرده و برای آنها بفرستند .

سردار سپه هم ، در اینوقت بوسیلهٔ عملیات نظامی ، باندازهٔ لزوم جای پای خود را محکم کرده بود ، که بفکر آتیهٔ خود افتاده باشد . البته محبوب بودن نزد همسایهٔ شمالی هم‌که ناگزیر مساعدت‌آن با هردولت از لوازم‌کار بشمار می‌آمد نظرپیش بین اورا جلب مینمود . این بود که ریاست کمیسیون اعانهٔ قحط زدگان روسیه را بعهده گرفته ، بیانیه‌ای منتشر ومردمان توانا را برای شرکت دراین کار خیر ، دعوت و مبلغی اعانه‌جمع آوری‌کرده ، بتوسط سفارت روسیه برای‌آنها فرستاد .

ولی این کمك ها ، چه از طرف ایران و چه از طرف سایر ملل وجه نقد و نفعی بود ، که بدولت بلشویك میرسید ، و بحالت ملت بدبخت روسیه افاقه‌ای نداشت. بالشویکها، اگر میخواستند کمکی بحال افراد کشور روسیه بکنند ، حاجتی باین اعانه‌ها نداشته و توانائی‌آنها از همه‌کس برای این‌کار خیر ، زیادتر بود. طلا و نقره و اثاثیهٔ طبقهٔ توانای روسیه ، که مردم را به یغمای‌آنها گماشته ، و بالاخره در دست دوم و سوم ، از یغماگران گرفته ، و ضبط نموده و چیزهای گران‌بهای‌آن را ، در خارجه‌آب و به‌پول نزدیك‌کرده

بودند باندازه‌ای زیاد بود که دولت بالشویك را متمول‌ترین دول عالم کرده بود و سه‌چهار میلیارد فرانك طلائی را هم ، که بفرانسه‌ها مقروض بودند، با واگذاری بیست سی‌میلیون طلب خود بایران، وگفتن یك «لوطی نباخته»[1] ازسر وا کرده بودند ، و بهیچکس هم نم پس نمیدادند . بنا براین عدم مساعدت آنها ، بافراد کشور خود از راه ناتوانی نبود ، که حاجتی باین اعانه‌ها داشته باشند . بلکه اینها هم ، مثل بارر ، عضو کمیتهٔ نجات ملی، در انقلاب کبیر فرانسه ، معتقد بودند که بدن جامعه هرقدر عرق کند ، و فضولات خود را بقبرستان بفرستد، سالم‌تر میشود ومعروف بود که وجوه‌اعانه را بجیب زده، اکثر گرسنگان و قحط زدگان را که خود موجب بدبختی‌آنها شده بودند ، بدم میترایوز میدادند، که‌خود را از نگاهداری و پرستاری آنها فارغ کرده باشند . چنانکه در بی‌سیم های آنروزهای مسکو ، که مثل امروز ، پر از لاف و گزاف و برای انتشار بوده و از همه چیز یاد میکردند ، هیچ ذکری از اینکه این اعانه‌ها چگونه بمصرف رسیده است نبود .

امروز هم معلوم نیست ، حال اهالی این کشور پهناور ، بخصوص بعد از خرابی که قشون آلمان ، از حیث نفوس و لوازم کار ، در اوکرن قسمت حاصلخیز روسیه ، بجا گذاشته است بهتر ازآن روزی باشد که سردار سپه برای آنها اعانه جمع میکرد. واگر بقول نویسندهٔ انگلیسی ، که چندی قبل در رادیوی لندن منعکس بود ، معتقد شویم و این دلسوزی‌ها را برای سکنهٔ روسیه ، از راه انتشار در برابر انتشار ، و مکافات دروغ بوسیلهٔ دروغ ، ندانیم باید تصدیق‌کنیم ، که حال این بر‌ه‌های خدا ، امروز بدرجات ازآن‌روز بدتر است ، زیرا بنا برقول این نویسنده ، که آمار هائی هم برای اثبات قول خود داده بود ، اگر روسیه وسائل راه افتادن تمام کارخانهای موجود خود را فراهم کند ، و اگر عایقی برای‌آنها پیش نیاید و اگر تا چهارسال دیگر این چرخها لاینقطع بچرخد ، تازه در مدت چهار سال برای هر سری از اهالی بیش از یك جفت کفش و دوجفت جوراب ، نمیتواند تدارك کند !

---

۱ ـ قماربکی ازآفات تمدن است . درهرصنف و دسته‌ای قمار باز پیدا میشود البته در میان داشها هم با وجود حسن اخلاق ونیکوئی رفتارکه سابقاً در (صفحهٔ ۳۰۳ جلد اول) نوشته و از منش انسانیت آنها ستایش‌کرده‌ام نیز قمار باز پیدا میشد ، ولی در همین کار نامشروع و خلاف مروت وانسانیت نیز رویهٔ خاصی را اتخاذکرده بودندکه با سایرطبقات فرق داشت .مثلا اگر یك لوطی درقمارمیباخت وپولی نداشت‌که توان باخت خود را بدهد ، طلبکار باو پیشنهاد میکردکه برخیزد وسه بار پشت ومخصوصاًقدری پائین تر ازشال بند خود رابدیوار بزند وبگوید « لوطی نباخته » او از طلب خود خواهدگذشت ، ولی لوطی حتی پنطی منش های آنها هم این خفت رابرخود هموار نمیکردند وازهرجا شده‌بود پول فراهم‌کرده ، قرض قمارخودرامیپرداخت خیلی اتفاق می‌افتادکه بمجرد مطالبه ، لوطی یك موازسبیل خود میکند و بعنوان وثیقه بدست طلبکارمیداد واوهم نه همین قبول میکرد ، بلکه آن مورا بالای سرخودگذاشته و درمحضر رفقا آنرا درکاغذتمیزی حفظ میکرد،زیرا یقین داشت‌که این وثیقه ازهرطلا ونقره وجواهری زودتر پول خواهد شد .

درست دقت کنید ! با سه چهار تا اگر ، برای مدت چهار سال ، یك جفت کفش و دو جفت جوراب ! و این ، تقریباً همان مقداری است که دو سه میلیون افراد حزب کمونیست ، و دوسه میلیون قشون ، و افراد برجستهٔ کشور ، و کس و کار آنها را کفایت کند و باقی مردم باید پابرهنه راه بروند .

خوانندهٔ عزیز توجه دارد ، که پا برهنه راه رفتن ، در آفاق گرمسیر غیر از پابرهنه ماندن ، در روسیه است . زیرا ، اکثر نواحی این کشور ، در سرتاسر سال غیراز ماهی چند روز ، آنهم در تابستان همیشه زمین تر ، یا محاله ، مرطوب و نصف بیشتر از آفاق آن ، سالی هفت هشت ماه یخ‌بندان ، و حتی بعضی از آنها ، سرمای سی چهل درجه زیر صفر دارد . چهل درجه سرما ، و پای بی‌کفش ؟! بناگزیر ، اهالی بدبخت در سایر شعب زندگی هم مثل کفش و جوراب ، گرفتار مضیقه هستند ! حالاست که میتوانیم ، بدانیم چرا خارجی‌ها را نمی‌گذارند وارد کشورشان بشوند ، و حتی مأمورین خارجه راهم ، که بناگزیر باید در پایتخت آنها باشند ، از هرگونه تماس با افراد که جزئی اطلاع از اوضاع داخله برای آنها حاصل کند ، ممنوع میدارند و انتشارات خود را ، فقط بداد و فریاد بی‌اصل و اساس رادیو ، منحصر کرده‌اند .

نمیدانم ، بشر کی از دست تعدی زمامداران خود رهائی پیدا میکند ؟! و برای یك شکم ، و یك بستر چقدر باید عذاب بکشد ؟! هرطرز حکومتی یك منقصت هائی دارد که در هرحال مردم ازآن رنج میبرند . متوجه باشیم ، که اگر این مردم را آزاد بگذارند ، یقیناً ششماه یا یکسال نمیگذرد ، که هریك تاحدی برای خود همه چیز میتوانند دست و پا کنند و مرفه‌تر از امروز باشند . ولی چه باید کرد ؟ حکومت آنها ، بقصد عالمگیر کردن طرز کمونیست ، آزادی اقدام و عمل را ازآنها سلب کرده، نتیجهٔ عمل و سعی مثبت آنها را ، بزور دگنك کمونیسم ، از آنها گرفته صرف توپ و تفنگ و طیاره و تانك میکنند ، که سایر خلق‌الله را هم بروز مردم روسیه بنشانند . عمال این حکومت ظلم و جور تصور میکنند ، که بعد ازآنکه طرز جهنمی خودرا در کل دنیا جریان دادند، و هیچ‌دشمنی که با این طرز خصومت کند در عالم باقی نگذاشتند آنوقت از باقیمانده ولت و پار نوع بشر ، که البته بیشترآنها در این ضمنها نفله خواهند شد ، بهشت کمونیست را بسازند و مساوات و عدالت را، درنوع بشرمجری دارند، ورسم جنگ و طفره و تلاش را درزندگی بشر ، منسوخ دارند. و تازه ، بعد از اینهمه جان کندن چه کنند ؟ بشررا تا حد حیوانیت تنزل بدهند ، و از انسان خر وگاو بسازند !! برای چه ؟ برای اینکه مساوات تام وتمام را ، در تمام جزئیات زندگانی ، این گاو و خرهائی که با این زحمت ساخته‌اند ، مجری و معمول دارند !! این جنون نیست ؟

هموار کرد خواهي گيتي را ؟ گیتی است ، کی پذیرد همواری ؟

رودکی

امروز مد شده است ، که همه کس بطرز فاشیست طعن و لعن کند ، و این طرز را بدترین طرز حکومتها بشمار آورد . درصورتیکه آزادی شخصی ، و علو نفس و پرورش معنی و ماده ، در طرزفاشیست، بدرجات بیشتر از طرز کمونیست است، و مسلماً حکومت هیتلر ، باطبع آلمانها موافق‌تر از حکومت کمونیست ، با طبیعت بشری است. شاید اگر بطرز زندگی هندیها آشنا شویم ، حال این قوم هم که در تحت حکومت استعماری بسر میبرند ، ده نه افراد روسیه ، یا بدتر از آنها باشد و هرچهار سال یك جفت کفش را هم نداشته باشند و همیشه پا برهنه راه بروند .

خدایا ! تو به‌بشر اینقدر عقل بده ، که از داشتن آقا بالاسر[1] بی‌نیاز شود ! والا پادشاه استبدادی باشد ، یا رئیس جمهوری دمکراسی ، دیکتاتور وقائد باشد ، یا پیشوا و رهبر ، فاشیست باشد یاکمونیست ، کلاه افراد پس معرکه است، و در هرحال این‌آقایان بزرگوار ، از تعدی و تجاوز دست‌بردار نبوده ، و بعنوان حفظ منافع افراد از هیچگونه جور و ستم ، بجامعهٔ بشریت حتی نسبت بهمان افراد خود هم کوتاه نمی‌آیند .

آقایان بزرگوار ، در زیر عنوان حفظ جامعهٔ خود و برقراری دمکراسی شش سال جنگیدند و مردمی راکه هیچ سابقهٔ عداوت ، و حتی شناسائی هم با یکدیگر نداشتند ، بجان هم انداخته ، عالم بشریت را بخاك و خون کشیدند . عنقریب دو سال است جنگ تمام شده ، ولی فاتحها در قرن اتم هم ، با همان حرص و آز ، و همان خودپسندی و خودخواهی عهد حجر ، مشغول جنگ عصبی شده ، و در تقسیم نتایج فتح با هم نمیتوانند کنار بیایند و درهمان حینی که علی‌الظاهرمشغول مذاکرات صلحند درباطن تدارك‌جنگ می‌بینند و هیچ بعید نیست که یکبار دیگر بشریت را فدای هوای نفس خودکرده ، آشوب دیگری در جهان برپا کنند ، و با آلات و ادوات جهنمی که تازه دارند میسازند افراد بدبخت را بجان هم بیندازند . برای چه ؟ برای هیچ ! زیرا هیچیك از آقایان و جامعهٔ آنها ، بچیزهائی‌که برای حفظ خویش ناگزیر می‌پندارند و برضرر ملل ضعیف (!) از همدیگر (؟) تقاضا دارند ، احتیاجی نداشته و بیشتر دنبال هوا و هوس میروند !!

ملائکه بعقل بشر میخندند

گویندآدم ابوالبشر، برای اینکه با همسر عزیز خود درجنگلهای حول و حوش مسکن خویش بی موی دماغ باشد ، و شرمدعی و معترض را از سرخود بگرداند، هریك ازآقازاده‌ها راکه‌بزرگ میشدند با یکی از خواهرها دست بدست داده ، بین آنها ازدواج میکرد و قسمتی از جنگل وسیع اطراف را باو وا می‌گذاشت ، و آنها را جفت جفت

۱ـ این اصطلاح را درنوشتجات قدما هیچ نمی‌بینیم، حتی درجوانیهای من، درمحاورات هم استعمالش نمیکردند ؛ ولی در این پنجاه شصت سالهٔ اخیر طوری را یجش کرده‌اندکه قابل نوشتن هم شده وبدتعبیری هم نبوده وکنایه ازسرکاریست‌که بالای سرزیر دستان ایستاده و با سماجت و تشدد ازآنهاکار میکشد و بآنها امر و نهی میکنند.

مثل کبوتر پرهوامی کرد که بقول کریم‌خان زند، «سی خودشان بگیرند، وسی خودشان بخورند[۱]» وزندگی مستقلی برای خود داشته باشند.

اتفاق افتاد، که دو تای از این آقازاده‌ها که شاید دو قلو هم بودند، بقدری بهم علاقه پیدا کردند که آنی از هم منفك نمیشدند، و شب وروز با هم بسر میبردند بطوری که، وقتی موقع زن دادن آنها رسید، پدر بزرگوار بزور توانست طوق زن و زندگی را بگردن آنها بیندازد.

بعد از ورگذارشدن تشریفات عروسی و پاتختی، همین که نوبت به تعیین یورت برای محل اقامت دائم این دوبرادر رسید، دو نفری خدمت پدر رسیده، عرض کردند: «پدرجان! تو ازهمه کس بیشتر بعلاقهٔ ما دو برادر بیکدیگر سابقه داشته، و می دانی که از هم نمیتوانیم جدا شویم، اینست که آمده‌ایم از پدر مهربان خود استدعا کنیم که یورت ما را از هم جدا نکند، و ما را بفراق هم مبتلا نسازد و بما دو نفر یك یورت عطا نماید.»

آدم، چون از اخلاق فرزندان خود آگهی داشت، خندید وگفت «میدانم که این دخترهای بلامرده[۲] نخواهندگذاشت شما با هم سازگارباشید، و بالاخره، میان شمابرهم خواهد خورد و بتفکیك مجبور خواهید شد، ولی چون از وظائف پدری من است که تاحد توانائی خود، خواهش فرزندان را بر آورم، مانعی ندارد. فلان جنگل، که از حیث عرض و طول و درخت و چشمه و آب، دوبرابرجنگلهائی است که به برادرهای‌بزرگتر شما واگذاشته‌ام، مال شما دوتاست، بروید بخیر سلامت با هم خوش باشید.»

دو برادر، بعد از بوسیدن دست پدر و مادر، و بخصوص تحویل گرفتن توصیه‌ها و اشکهای مادر، هر یك دست زن خود را گرفته، چهار نفری بسمت یورت مشترك خود راه افتادند.

چند روز اول، چون هنوز از خصایص این جنگل عظیم و حدود آن اطلاع و بصیرتی نداشتند، هرجا میرفتند با هم بودند، و از میوه‌های درختهای بیحساب جنگل که برای هزاران نفر کفایت میکرد، میخوردند و احیاناً از پوست و پر حیوانات که این

---

۱ ــ روزی برای کریمخان زند قوشی هدیه آورده بودند. پرسید: چکار ازاین حیوان برمی‌آید؟ گفتند: شکارمیکند. گفت: شکارش را خودش میخورد؟ گفتند: اگر سیر باشد، خیر. گفت، چه‌باید باو دادکه سیر شود؟ گفتند: روزی فلان مقدار گوشت، گفت، سرش‌بدهند، سی خودش بگیرد، سی خودش بخورد.

۲ ــ بلا و مرده، جدا جدا، هریك معنی فحش و نفرینی داردکه معلوم بوده و حاجت بتشریح و توضیح ندارد. سرهم رفته این دوکلمه با اینکه باید نفرین دو آتشه باشد، بیشتر معنی دعا و تحسین میدهد. این دو کلمه را بطور مرکب پدر و مادرهائی که نمیخواهند فحش و نفرین واقعی باولاد خود داده باشند بکار می‌بندند، که هم عدم رضایت خود را ظاهر کرده و هم نفرین واقعی نکرده باشند.

گوشه آن گوشه افتاده بود ، برای پوشاك و تزئین سر و بر خانمهای خود استفاده میکردند .

دو سه هفته گذشت ، و برادرها و خواهرها که در آن واحد جاری و باجناق همدیگر هم میشدند ، از نعمت مونسی با یکدیگر برخوردار بوده ، شکر خدا را بجا می‌آوردند، و در مفاوضات خود ، از اظهار حق‌شناسی نسبت بپدر که خواهش آنها را پذیرفته ، و بر خلاف رسم خود آنها را با یکدیگر شریك کرده بود ، خودداری نداشتند و مخصوصاً پافشاری مادرشان را ، در انجام این تقاضا در نزد پدر متذکر شده ، نسبت باو هم از اظهار قدرشناسی کوتاه نمی‌آمدند[1] و ضمناً بحال برادران و خواهران بزرگتر خود ، که از این خوشی محروم مانده بودند ، حقاً تأسف می‌خوردند .

روزی ، درضمن گردش ، یکی از دو خواهر ، یك پر مرغ قشنگی در خط سیر دو خانواده ، در جنگل یافت و آن را برداشته ، موهای سرخود را بآن زینت داد ؛ خواهر دیگر ، بدون این که چیزی اظهار کند ، این کار را در عالم شراکت نپسندید . روز دیگر ، چیز دیگری از همین قماش که خواهر دیگر تصرف کرده بود ، در نظر خواهر اولی مخالف شراکت آمد ، جمع شدن چند تا از این اتفاقات ، موجب شد که خواهرها در مواقع خواب که البته هر یك از دو زن و شوهر ، علیحده و قدری دورتر از هم میخوابیدند ، بشوهر شکایت از ستم شریکی کنند. البته ابتدای امر ، مردها این شکایتها را بی‌اهمیت دانسته ، از زیادی نعمت و کمی مزاحم ، و فراهم بودن نظیر آنچه موضوع شکایت بود ، بزن‌های خود تذکراتی میدادند ، ولی بعلت تنیدن دائم خانمها ، کم کم ، مثل این بود که تصرفات هریك از دو شریك ، در مال مشترك بنظر مردها هم ، غیرعادلانه آمده و هریك پیش خود فکر می‌کرد ، که لامحاله ، باید در این عملیات ستم شریکانه یك تعارف خشك و خالی ، ولو گفتن ، یك « اجازه میدهید» باو شده باشد .

گذشتن دوسه ماه مدت ، وجمع آوری چندین فقره ازاین ستم شریکی (؟) ها ، و بالاختصاص فکر نداشتن موی دماغ برای معاشقه و تمایل جنسی ، که در این قسمت

---

۱ ـ کوتاه نیامدن ترجمهٔ قصور نکردن و بعقیدهٔ من گذشته از اینکه فارسی سره است خیلی زیباتر از آن و بهمین جهت است که درظرف این ده بیست ساله که ازعمر مصطلح‌شدنش میگذرد بطوری رواج یافته و بازار قصور را نفیاً و اثباتاً بی رونق کرده است که حتی برای احتراز از تکرار هم دیگر کسی سروقت قصور نمیرود . در فارسی قصورکردن با اینکه قصور معنی متعدی ندارد ، ولی چون با معین فعل کردن بکارمیرود قدری معنی متعدی میدهد ودر مواردی استعمالش میکنند که بخواهند با عامل تقصیر مجامله کنند و این استعمال برضد معنی لغوی کلمه قصور که لازم است میباشد . در صورتیکه کوتاه آمدن همان مجامله را دارا بوده و عیب تناقض لغوی و اصطلاعی را هم ندارد . من هیچکس را ندیده‌ام که متوجه معنی حقیقی قصورکردن بشود ، مگر مرحوم مدرس که در استیضاح مشهورش از مرحوم مستوفی‌الممالك نمیگوید ، آقا قصور کرده است، بلکه میگوید استعداد منع درآقا کم است ، قصور است نه تقصیر ومیخواهد بگوید ملایمت طبیعی انسانست و تقصیر ندارد .

خانمها بیشتر محرك بودند ، سبب شد که دو برادر در خط سیر روزانهٔ خود قائل بجدائی شوند ، وقرار گذاشتند روزها را ازهم جدا باشند . بنابراین، صبحها که در بنگاه مشترك ازخواب برمیخاستند، هریك ناحیهٔ خاصی ازجنگل را برای گردش خود معین کرده، دوری ودوستی را براختلاط شب وروز، ترجیح دادند .

ولی این کار بیشتراسباب جدائی بین دوبرادرشد. زیراهریك ازآنها، که با خانمش علیحده گردش میکرد ، چیزهائی درمسیرخود یافته ، به بنگاه مشترك می‌آورد که بحکم « مرغ همسایه در نظرهمسایه غازاست » در نظر زن برادر و برادردیگر، خیلی گران بها می‌آمد وآتش حسد رادردل خانمها افروخته‌ترمیکرد . ولی بازهم، دوبرادرکه حالادیگر هیچیك درستم شریکی کردن دیگری نسبت بخود تردیدی نداشتند ، نظر بصدق وصفائی که از مدتها قبل بین‌آنها برقراربود ، هریك باعتقاد خود، ظلم واعتساف (؟) برادردیگررااز راه اخلاق (!) تحمل کرده ، چیزی بروی خود نمی‌آوردند .

واقعهٔ کوچکی برای این دمل که ازمدتی پیش در دلها ریشه کرده بود ، نیشترشد . روزی یکی ازدوبرادریك پارچه پوست خرگوش مرده‌ای درجنگل یافته، بخانم خود هدیه نمود . خانم هم که اهل سلیقه بود ، پوست پاره را باچند تا خار درخت بموهای خود وصله کرد، وبااین‌آرایش جلوجاری خود درآمد . چشمتان روز بد نبیند! این جاری ، بقدری از این واقعه ملول و قضیه را پیش شوهر خود بزرگ کرد که بیچاره برادر را، با همهٔ نارضامندی به تفکیك شرکت واداشت .

شب هنگام، که دوبرادر دربنگاه مشرك همدیگر رادیدند، این برادرموضوع تفکیك را مطرح کرد . برادردیگرهم، مثل این که دنیا را باوداده‌اند ، گفت : واقعاً باید تصدیق کرد که‌ما دونفرخیلی باهم روحاً وفکراً متحدیم، منهم میخواستم ، همین موضوع راپیشنهاد کنم، و فی‌المجلس کلیاتی برای طرز تقسیم این جنگل عظیم در نظرآورده از فردا صبح مشغول تفکیك شرکت شدند .

البته طرفین، دراین پنج شش ماهه‌آنقدر وقت داشته بودند که تمام نقاط جنگل را گردش‌کرده ، و اجمالا بتوانند ازیکطرف وسط آن را تشخیص بدهند . بنابراین، تعیین نقطهٔ شروع مشکلی نداشت ، درخت عظیم ، یا پیش آمدگی دامنهٔ‌کوه، یا تپه‌ای راکه در این نقطه بود، مبداء قراردادند . دراین‌که کدام قسمت ازچپ و راست این نقطه متعلق بکدام یك از دوبرادر باشد، بایکپارچه سنگ، ویك اخ وتف و «تریاخشك» تکلیف معلوم شد ، ولی بازهم خوف تعدی یکی بدیگری نگذاشت ، که کار بهمین جا ختم شود نقطهٔ دیگری را ازته جنگل‌که محاذی بااین نقطه بود بنظرآورده، قرار گذاشتند ، خطی که این دو نقطه را بهم وصل کند، فاصل ملك دوشریك باشد .

خط‌کشی‌شروع شد . جنگل بقدری بزرگ بود، که چندین روزباکمك خانمهایشان ازصبح تاشام مشغول این خط‌کشی وعلامت گذاری بودند ، تاکارخاتمه یافت و دو برادر ، بعد از وداع خیلی مفصلی ، از هم جدا شدند . جاریها هم ، که خود سبب این تفکیك و

جدائی را فراهم کرده بودند، برای وداع دست بگردن هم کرده تاتوانستند اشک دروغی ریختند. یکی ازدوبرادر، برای بنگاه خود این نقطه راانتخاب کرده و همانجا ماند، و دیگری که نقطهٔ مقابل، یعنی نقطهٔ شروع، بیشتر بذوقش چسبیده بود، ازکنار خط، البته درداخلهٔ ملک خود، بدان سمت برگشت، تاضمناً بازدیدی‌هم ازاملاك اختصاصی کرده باشد.

درمسیر و درکنار خط سرحدی، چشمه‌ها و درختهای زیبای بارور زیاد بود، که بفاصلهٔ یکی دو ذرع، درسهم هریك ازدوبرادر اتفاق افتاده بود، درموقع خط کشی، هر یك از دوبرادر، بنفع قسمت خویش، پیش خود فکر میکرد ای کاش خط کشی از دو ذرع آنطرف‌تر اتفاق افتاده بود، که این درختها وچشمه‌ها درملك او واقع میشد. ولی، چون درقرار کلیات، این موضوع راهم حل کرده بودند، طرفین، درحین عمل، نمیتوانستند بر خلاف آن رفتار، وخط را پس وپیش کنند، اما همین چند چشمه وچند درخت که هریك نظیر بلکه بهتراز آنها را هزارها درقسمت خود داشتند، چنان خاطر آنها را مشغول کرده بود، که آنی ازفکر تملك آن بیرون نبودند.

چند شبی، دندان روی جگر گذاشتند[1] تابالاخره حرص وشره یکی ازآنها رابراین فکرانداخت، که تغییرخط سرحدی کارمشکلی نیست وجزصرف چند روز وقت، کاردیگری ندارد. چطور است خط را محرمانه عوض کنم، که این درختها وچشمه‌هادرسهم من بیفتد؟ باهمسرش مطلب رادرمیان گذاشت. خانم عزیزهم فصل مشبعی درتشویق اوباینکارسخنرانی کرد. فردا صبح خانم وآقا، دو نفری از نقطهٔ بدوی عمل خیانت کارانهٔ خود را شروع کردند. یکی خط تازه رامیکشید ودیگری خط اصلی راکورمیکرد وپیش میرفتند.

برادر دیگرهم، که همین افکار او راآرام نمی‌گذاشت، بعد از مشورت با خانم، و دریافت تشویق زیاد ازطرف مخدره، برحسب اتفاق درهمان روز مشغول‌این حرام پیشگی شده بود. خلاصه روز هشتم یانهم بود، که دو برادر ودوجاری، درحین عمل، دماغ بدماغ بهم برخوردند. برادرها باگفتن «ای وای داداش توهم...» بیکدیگر، اکتفا کرده سربزیر انداختند، وازخجالت بیحرکت ایستادند. اما خانمها از رونرفتند، و هردوی آنها، هر یك‌رو بشوهرخود کرده گفتند: بتو نگفتم این‌کارها خوب نیست؟ حالا خوردی؟ خوش گذشت؟ خجالت بکش!! وبعد دست درگردن هم کرده، ودرضمن ماچ وبوسهٔ فراوان، گریه شوقرا سردادند.

دراین ضمن، از آسمان غوغائی شبیه بصدای رعد، برخاست! این‌آوای شلیك هرهر ملائکهٔ هفت آسمان بود، که بعقل این مسجود زاده‌های خود می‌خندیدند.

آقایان! عزیزان! قدری فکری کنید، ببینید این چیزهائی را که شما ظاهراً باسم ملت‌های خود، و باطناً برای هوای نفس خویش، و برضرر ملل ضعیف، از همدیگر (!) تقاضا داشته، وبرای مشروع جلوه دادن آنها اینقدرپشت هم اندازی می کنید، و توپ و

۱ــ دندان روی جگر گذاشتن کنایه ازتحمل بارمشقت وسکوت وسکون و عدم اقدام در کاری است که خیلی طالب انجام‌آن باشند.

تشربهم می زنید ، هیچ بدرد ملت های شما می‌خورد ؟ آیا زیاده طلبی های پوچ صلح ورسایل ، در۱۹۱۹ وبعد ازجنگ جهانی سابق، که رادمردان (؟)آنروز بااصرار وابرام درپیمان صلح، چپاندند واسباب جنگ اخیررا فراهم کردند، نباید برای شما بزرگواران درس عبرت شده باشد ، که دراین پیمان صلحی که فعلا میخواهید منعقد دارید، شمارا از سوداهای بیمصرف بازدارد؟

محاکمهٔ سران وسرلشکران آلمانی مطابق کدام قاعده بود ؟ از سیروس و داریوش شاهنشاهان هخامنشی ایران دوسه هزار سال قبل، که بامغلوبین خود بطور انسانیت رفتار کرده، ودربارهٔ آنها کمال عزت واحترام را مرعی داشته‌اند، میگذریم. البته،در قرن اتم آن اندازه بزرگ منشی وانسانیت را نباید، ازمردمان مادی امروز متوقع بود ، لامحاله میخواستید، مثل چنگیز وتیمور مغول هفتصد وپانصد سال قبل، باشید وبعدازغلبه ، درضمن عمل، دشمنان خود را دست بسر کنید. این بساط محاکمه وصدور حکم اعدام ،آنهم بوسیلهٔ دار، چه‌معنی داشت؟ چرا سابقهٔ بد درجهان ایجاد می کنید؟ کیست که بتواند آیندهٔ جهان را پیش بینی کند ؟ آقایان! عزیزان ! از این کار خودکه با هیچ قاعده و قانونی مناسبت نداشته‌است، اینقدر «شادی نکنید» که ممکن است درآینده «برشما یا اولاد وبرادرزادگان شما، همین ماجری برود»[1]

بعدازاین ، مورخین شماهروقت درتاریخ نویسی خود، باسم سلاطین انتقام جو،مانند آقا محمدخان قاجارو تیموروچنگیز و آتیلا، وامثال آنها می‌رسند دیگر حق ندارند نسبت بآنها اسائهٔ ادب کنند، وآنهارا سفاك وبی رحم بخوانند . این کارشما آقایان بی کم و کاست مثل کار آنها است. زیرا سران آلمانی از کشورخود دفاع میکرده‌اند. «در جنگ هم» بقول معروف «حلوا پخش نمی کنند» ، وهیچ معلوم نیست که سرلشگران شما، درحین جنگ ، نظیر کارهائی که شما برای آنها سران آلمانی‌را محکوم باعدام کرده‌اید، مرتکب نشده‌باشند؟ منتها بقول آتیلاوای برمغلوب !!

درچهل وهفت وهشت سال قبل ، که من در مدرسهٔ سیاسی ، حقوق بین‌الملل جنگ میخواندم، نظرم می‌آید یکی ازاصول آن که تمام دول، در حین جنگ رعایت میکردند ، این بودکه عملیات‌جنگی‌را فقط برضد قشون دولت‌دشمن، بکارمی‌بستند وبمال‌وجان افراد کاری نداشتند، وبهمین جهت در غنیمت جنگ هم فقط اموال دولت را تصرف مینمودند ، و اموال اشخاص متفرقه ، از هرگونه تعرض معاف بوده و برای این قسمت، در حین جنگ محاکمی که بآنها محکمهٔ غنائم میگفتند ، برقرار میکردند که درموارد اختلاف ، اتباع طرفین جنگنده ؛ که اموال آنها مال دولت‌قلم‌رفته ، وضبط شده بود ، بااین‌محاکم رجوع کنند تا اگر تعدی بافرادشده باشد ، رفع شود . من ، در این قصابی بین‌المللی اخیر ، نشنیدم که شما از این‌محاکم تشکیل کرده باشید !

---

۱ ـ ای دوست بر جنازهٔ دشمن چو بگذری

شادی مکن ، که بر تو همین ماجری رود .

عملیات جنگی برضدقشون دشمن‌هم ، فقط تا آن اندازه مجاز بود که برای از کار انداختن آن لازم باشد. کشتن مجروحین ، و استعمال گلوله‌های انفجاری که بعد ازاصابت سه چهارپاره شده ، وقطعاً موجب تلف است، ممنوع بود . جمعیتهای خیریهٔ صلیب سرخ ، که برای جمع آوری مجروحین درمیدان جنگ حاضر میشدند ، فرقی بین‌مجروح دوست و دشمن نمیگذاشتند و همه را جمع آوری کرده ، و یکسان بمعالجهٔ آنها میپرداختند و رفتار غالبین ، با اسرائیکه از دشمن میگرفتند ، عادلانه بوده و باآنها مانند مهمان‌رفتار میکردند . ولی در این‌جنگ ، من در رادیوهای طرفین خیلی شکایت از عدم رعایت این قوانین شنیده‌ام ،که اکثر آنها مطابق با واقع هم بوده است .

شما آقایان ، که طیاره‌های خود را برای بمباران بفراز شهرهای دشمن‌میفرستادید، هیچ رعایت خانه‌های اشخاص متفرقه را میکردید ؟ مسلماً خیر ! زیرا اکثر این‌بمبارانها را درشب بعمل می‌آوردید ، و « رمیتاً من غیررام » برسرشهرهای دشمن بمب میافکندید، خرابهٔ خانه‌های اشخاص متفرقه ، که در این شهرها امروز هم موجود است دلیل این گفته میباشد .

از این میگذریم و این‌کار را برای بجان آمدن ملت دشمن و تنگ گرفتن او بر دولت خود ، تا با شما صلح کند ، بشمار می‌آوریم و این‌کار خلاف قاعده را ، چون‌طرفین کرده‌اید و لو اینکه برخلاف اصول مسلم ، وقاعدهٔ انسانیت ورحم ومروت است ، مجاز حساب می کنیم ، ولی بعد از فتح یك قلعه ، یا یك شهر،کشتن مردمان آرام بی اسلحه چه معنی داشته است؟ بعضی ازدوستان من ،که درموقع ورود فاتحانهٔ شما آقایان ، بشهر برلن در آنجا حاضر و شاهد قضیه بوده‌اند، بخصوص در قسمت اشغالی‌روسها، داستانهائی ازکشتار مردمان بی‌اسلحهٔ بی آزار ، و بی ناموسیهای غالب بر مغلوب ، برای من نقل کرده‌اند که شنیدن آنها هر سنگدلی را متأثر میکند ، و مضمون این شعر را بنظر میاورد .

شاد، الا بکه مرگ ، نبینی مردم ! بکر ، جز درشکم مام ، نیابی دختر !

از این هم میگذریم ، و این خلاف انسانیت را فرع و نتیجهٔ عصبانیت افرادی قشون فاتح تصور میکنیم ! خوب آقایان ! غارت بانك‌ها ، و کندن کارخانه‌های آلمان و فرستادن آنها بکشور خودتان را ، بچه میشود حمل کرد ؟ این بانکها و این کارخانه‌ها مگر مال دولت‌آلمان بود ؟ بر فرض اینکه مال دولت هم بود ، کندن و بردن آن بدون هیچ تشریفات ، و تصرف اشیاء امانتی مردم ، در بانك‌ها ، چه معنی داشت ؟ مگر شما چپوچی بودید ؟

از این هم میگذریم ، جمع آوری مردم آرام صلحجو ، و فرستادن آنها بکشور خودتان بعنوان ترمیم خرابیهائی ، که از قشون آلمان بکشور شما وارد شده است ، چه صیغه‌ایست ؟ مگر شما بکشور آلمان ، خسارت وارد نکرده‌اید ؟

شما ، با این طرز رفتار خود ، چه در حین جنگ و چه بعد ازغلبه انسانیت را تا عهد حجر عقب برده‌اید !!

جز این است، که میگویند: درعهدحجر، جنگ میان دوقبیلهٔ مجاور جنگ افراد با افراد بوده ، و قبیلهٔ غالب ، تمام اراضی‌ودارائی و حتی افراد قبیلهٔ مغلوب راجزو خود میکرده ، و درنتیجه ، دو قبیلهٔ یك قبیله میشده است ؟ در صورتیکه آن بیچاره‌ها با چوب و چماق ، که احیاناً بسنگهای نوك تیز یا دمه داری مجهز بوده است ، جنگ میکرده ، و نتیجهٔ آن ، جز چند تا سرودست و دك ودندهٔ شکسته ، و احیاناً چند نفر کشته ، چیزی نبوده و اکثر رؤسای قبایل، باجنگ تن بتن دعوای بین خود راخاتمه میداده‌اند، و وقتی که یکی از رؤسای طرفین مغلوب میشد ، طرف غالب فرقی بین افراد قوم مغلوب با افراد قوم خود ، نمی‌گذاشته و از آنها استمالت میکرده ، و همه را بیك چشم می‌دیده است .

آقایان ! عزیزان ! قدری فجایع جنگ اخیر را بخاطر بیاورید ، و حالا که دورهم جمع شده ، و میخواهید، ناسلامت ریگهای گذشته را از دامن بریزید[1] زیاده طلبی بیجا را ترك گفته ، اینقدر حرص نزنید ، وهوا وهوس راکنار بگذارید . و بازهم تکرار می کنم، چیزهائی را که ملت شما بآن هیچوقت احتیاجی پیدا نمیکنند ، آنهم بر ضرر ملل ضعیف ، که هیچ مداخله‌ای دراین جنگ نداشته، سهل است مثل ما کمك کارشما هم بوده‌اند آنهم ازهمدیگر(!) تقاضا نکنید ودرضمن پیمان صلح تدارك جنگ دیگر، نبینید! تعدیات وتجاوزاتی که تاکنون نسبت بملل مغلوب روا داشته ، وآتش انتقام را درقلب آنها روشن کرده‌اید، برای اینکه بشریت را یکدفعهٔ دیگر بخاك وخون بغلطاندکافی است، « همین را که زائیده‌اید، بزرگ کنید زائیمان دیگر پیشکشتان»[2]

---

۱ ـ اگردربیابان نزاعی بین دو نفردرگیر شود واسلحهٔ گرم و سردی هم نداشته باشند طبیعی این است که دامنهای خود را پر از ریگ کنند و بجانب هم بیندازند و وقتی هم صلح میکنند ، اول کاری‌که میکنند ریگها را از دامن فرومیریزند . « ریگ‌گذشته ازدامن ریختن» کنایه ازمتارکه وشروع بتوافق ومسالمت است .

۲ ـ در دورهٔ قانون‌گذاری دوم روزی درمجلس شورای ملی وکیل‌الرعایانمایندهٔ‌همدان درضمن نطق خود مذاکره‌ای هم ازآزادی زنهاکرد . مرحوم منتصرالسلطان (خواجوی) وکیل دمکرات‌که بتقلید ملیارهای دورهٔ انقلاب‌کبیرفرانسه با سایرهم مسلکان خوددربلندیهای بسیار اقصی جای داشت برفیق پهلوی خودگفت ای دادکه افتخارتاریخی را این وکیل غیر دمکرات برد ! من نصف عمرخود را میدهم‌که این نطق باسم من شهرت‌کند . این صحبت با اینکه بین دو نفردمکرات شده بود درکولووار درمجلس منتشرشد وشیخ محمدحسین یزدی ملای رند متلك گوکه ازاعتدالیها بود شنید . خنده را مایه‌کرده‌گفت : سابق براین یزدیها ، دخترها راخیلی جوان شوهرمیدادند . دریکی از این عروسیهاکه دخترخیلی جوان وحتی بچه بودوقتیکه‌مشاطه خواست موی زیر ابروی دختررا بکند دختر دردش‌آمد وطبعاً حرکت شدیدی بخود داد وازاین حرکت آواز مخالفی از اوسر زد؛ دخترك بسیار شرمنده شد . مشاطه برای بیرون‌آوردن دختر

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

راستی شما آقایان عزیز، که خود را سرآمد عقلا شمرده وخویش را دسته گل سرسبد جامعهٔ بشریت میپندارید، ازمغلوبین و ضعفای ملل گذشته، چرا اینقدر بملتهای خودتان ظلم میکنید؟ آقایان! عزیزان؟ قدری بفکر ملل تابعه خود باشید و ببینید این هوا و هوسها و زیاده طلبیهای شما که ظاهراً بعنوان نفع آنهاست برای این بدبختها چه عذابی تولید میکنند؟ و این خوابهائیکه شما عقلای قوم (؟) برای خیر و سعادت آنها می‌بینید، چه بلائی برسر آنها میاورد؟!

هر کس تنها بقاضی رفت راضی بر میگردد

استالین، در ضمن سخنرانی مقدماتی انتخابات اخیر رؤسای حزب کمونیست، که در حقیقت، بمنزلهٔ فتح نامهٔ جنگ وتدارك زمینه برای برنامهٔ کارهای بعد از جنگ است، از لوازم جنگی کشور روسیه در سال ۱۹۱۳، یعنی سال قبل از جنگ جهانی گذشته در دورهٔ تزاری، و سال قبل از جنگ جهانی اخیر که در دورهٔ برقراری طرزحکومت کمونیست تدارك شده بوده‌است آماری داده و از مقایسهٔ دو سلسله ارقام باین نتیجه رسیده است، که قوت جنگی روسیه، در تحت طرز حکومت کمونیست، پنج شش، و درپارهٔ اقلام، هفت و هشت برابردورهٔ تزاری بوده، وبعداز رجز خوانیهای زیاد، راجع به فتح اخیر، و هنر نمائیهای ارتش سرخ گفته است: اگر چه فاتح را محاکمه نمی کنند ولی من برای محاکمه حاضرم، ومحاکمه اینکار را بشما وامیگذارم.

آقای ژنرالیسیم! تنها، آنهم نزد هم فکر های خود بقاضی نروید[1] زیرا در این محاکمه طرفهای شما حاضر نیستند و در حقیقت شما در میدان خالی مبارز طلبیده‌اید! طرفهای شما، در این محاکمه آن بیست سی میلیون نفوسی هستند، که برای برقراری طرز کمونیست، و افتادن این اختیار و قدرت در دست شما جان سپرده‌اند. دستهٔ دیگر هم از طرفهای شما، سی چهل میلیون نفوس دیگری هستند، که در جنگ اخیر، چه در میدانها کشته، و چه در خانه های خود نفله شده‌اند «برنیاید زکشتگان آواز!»

چرا! شما در میان ملت حاضر روس هم، طرفهای دیگری که در مدت این بیست وپنج ساله و عملی شدن سه فقره برنامهٔ پنج سالهٔ شما، شبها را هرچهار پنج نفر در یك سوراخ بسر برده، و روزها را تا هروقت که شما صلاح دانسته‌اید، مثل حیوان کار کرده

---

۱ ـ «هر کس تنها بقاضی برود راضی برمیگردد» از امثلهٔ معروف و نزد خاص و عام مصطلح و مشهور است و حاجتی بتوضیح ندارد.

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

از بوری گفت: عیب ندارد، این‌علامت آنست که زود میزایی ومولود هم پسرخواهد بود. دخترك باور کردوباو گفت! گراینطوراست یکی دیگرهم حاضر دارم. مشاطه گفت، این که زائیده ای بزرگ بکن! بعد ها وقت زیادداری! شماهم تربیت وتعلیم نسوان راکه‌شروع کرده‌اید درستش بکنید که دخترهای مردم در مدرسه بد بارنیایند، آزادی زنها پیشکشتان.

و اکثر گرسنه و برهنه هم بوده‌اند دارید که بعضی حی و حاضر و برخی هم که خودشان از زحمت کار و بیماری و بی‌پرستاری ، بدرود زندگی گفته‌اند ، اعقاب آنها حاضرند. ولی عیب کار برای آنها ، یا حسن کار برای شما در اینجاست که از ترس چوبهٔ دار و گلوله میترایوز ، جرأت دم زدن ندارند، سهل است مجبورند در این احتفالات جشنی که مقدمهٔ انتخاب شما برای ریاست ملت است حاضر شده و جهت این فتح نمایان شما ، یعنی بتلف دادن شصت هفتاد میلیون نفوس و بیست و پنج سال گرسنگی خوردن ، و برهنگی کشیدن و محرومیت خود از آزادیهائیکه برای بشر ناگزیر است دست هم بزنند ، و بطیب خاطر (؟) و از روی ایمان (؟) باز هم بانتخاب شما رأی موافق بدهند !!

کار بی‌نتیجه

بدترین اعمال شاقه‌ای که برای عذاب دادن بمحکومین فکر کرده‌اند، عمل بی‌نتیجه است که مثلا بضرب شلاق محکوم راوادار کنند سنگ بزرگی را بر دوش گرفته ، از نقطه ای بنقطهٔ دیگر حمل کند و سپس آن را باز بر دوش گرفته و بنقطهٔ اولی برساند و این عمل بی نتیجه را از صبح تا شام تکرار نماید . زیرا اگر کاریکه محکوم ، بحکم محکمه و از راه اجبار ؛ انجام می‌دهد نفع عمومی یا خصوصی هم داشته باشد ، بواسطهٔ همان نفعی که دارد بر محکوم گوارا شده و عذابی را که هر اجباری در بر دارد از بین می‌برد درصورتی که کار بی‌نتیجه گذشته از عذاب جسمانی ، روح را هم معذب می‌دارد .

آقای ژنرالیسیم! شما بیست و پنج سال مردم کشور خودرا باشد" عذاب گرفتار کرده وقوت جنگی ملت را ازحیث لوازم بچهار پنج برابر دورهٔ تزاری رساندید . از بیست‌سی میلیون نفوسی که برای بدست‌آوردن قدرت وچشاندن این عذاب بملت خود تلف کرده‌اید صرف نظر می‌کنیم و آمار شما را هم از قماش انتشارات ایزوستیا و پراودا و غوغا های رادیوی مسکو نمیدانیم ، بفرمائید ببینیم : امروز بعد ازاین فتح جز چهل میلیون نفوس تلفات جنگی ویك کشور خراب ، که هر شهر و قصبه و حتی ده کورهٔ آن دو سه ، بلکه پنج شش بار دست بدست گشته و غیر از تل خاکستری ازآن باقی نمانده است چه در دست دارید ؟ هیچ ! و مسلماً هیچ!

شبهه را قوی میگیریم ، که با همان طرز جهنمی خود ، و چهار پنج فقره نقشهٔ پنج سالهٔ دیگر توانستید بعد از بیست و پنج سال باز هم توانائی جنگی کشور خود را مجدداً بسال ۱۹۳۹ ، یعنی حال قبل از جنگ اخیر ، یا بهتر و پرتخمه‌تر[۱] از آن برسانید . با

۱ ــ پرتخمه‌تر کنایه از مجهزتر و بهتر و بالاتراست . چهار تخمه جوشانده‌ای بود که سابق برای سینه درد بمتلایان میخوراندند و آن عبارت از چهار تخمهٔ لعابدار یعنی قدومه و بارهنگ و به‌دانه و سپستان بود. البته هرقدر تخمه های آن زیادتر بود آنرا بهتر میدانستند. پس چهارتخمهٔ پرتخمه مطلوب تر بود . احتمال هم میرود که کنایه از نان تخمه زده گرفته شده باشد که البته پرتخمه‌تر آن مطلوب‌تر است .

تدارکاتی که فعلا از راه هوی و هوس انتشار کمونیست در تمام جهان ، درضمن صلح فعلی می بینید یقین بدانید که همینقدر که آبی به پوست انداخته و عده و عدهٔ کشور خود را کامل کردید و چندتا «هل من مبارز» گفتید ، و رادیوی شما قدری عر و تیز کرد باز هم جمع می‌شوند وشما را بهر کیفیتی باشد بروزامروزمی‌نشانند. از این عمل بیهوده که عیناً مانند سنگ کشی همان محکومین باعمال شاقه است ، چه نتیجه‌ای خواهید برد ؟ و ملت شما ، ازاین همه زحمت چه استفاده‌ای خواهد کرد؟ ازنخ کردن این مهرهٔ کور[۱] انتشار کمونیست جهانی برای خود و ملت خود چه نتیجه‌ای را منتظرید ؟

برادرم آقای فتح‌الله مستوفی میفرمودند: که در سال ۱۳۱۲ قمری که بفارس میرفتیم در باغشاه فین کاشان منزل کرده بودیم . روز اول سرطان و اول روز تابستان بود ، در این روز مثل هندوانه خوردن شب اول چلهٔ زمستان یا بهتر بگویم برعکس آن آب تنی عمومی بخصوص در دهات وشهرهای کوچك معمول است[۲] . مردم دسته دسته آمده در حوض بزرگ این باغ آب‌تنی می کردند. جوانها یکدیگر را با رخت بآب می‌انداختند ، بعضی که زیر درختی و روی پلاسی خوابیده بودند ، دوسه نفرجمع شده اطراف فرش راگرفته ، مؤمن را در حال خواب بآب می‌افکندند ، آب پاشی بسر و بر اشخاص از کارهای عادی بود و من مشغول تماشای این وضع بودم .

در این ضمنها پیرمردی با پسربچه و الاغی وارد شدند . پیرمرد کنار حوض نشسته مشغول وضو شد و پسرك پهلوی الاغ ایستاد، ولی خیلی بالاغ ورمیرفت، حیوان بهرطرفی می‌ایستاد با چوب بسرومغزش میکوبید واصراری داشت که مثلا الاغ را مثل‌عقربهٔ قطب‌نما صاف و راست ، موازی با دیوار باغ وادارد . بقدری در این عمل پوچ اصرار ورزید که پیرمرد وضو را نیمه‌کاره گذاشته ، بسمت او برگشت و با لهجهٔ غلیظ کاشی باو گفت : چکارش داری ؟ . چرا اینقده عذابش میدهی ؟ !! پسرك گفت آخه درست وا نمیسه ! پیر مردگفت خوب وا نسه ! مگه وقتی کج وایسید کرهٔ آسمون بهم میخوره ؟!!

اگر نیك بنگرید رفتار شما با ملت روس بی کم و کاست مانند رفتار این پسرك جاهل با الاغش است ، که برای هوای نفس خود، چوب بسرحیوان بی‌زبان میکوبید بدون اینکه از این عذابیکه بالاغ میداد نتیجهٔ معقولی متصور باشد !!

بگیر و به‌بند و بده بدست من پهلوان !

قدری هم از چگونگی فتحی که در این جنگ نصیب ارتش سرخ شما شده‌است بشنوید : آقای ژنرالیسیم ! اگر این فتح شما چنان که در ضمن سخنرانی خود خواسته‌اید بفهمانید از رشادت ارتش سرخ ، و بر اثر تدارکات قبلی و ضمنی شما که آماری هم از آنها داده و عدهٔ توپ و تفنگ و مسلسل آن را هم متذکر شده‌اید بود

---

۱ ــ مهرهٔ سوراخ نکرده را مهرهٔ کور میگویند ــ البته از مهرهٔ بی سوراخ نخ بیرون نمیرود . «مهرهٔ کور نخ کردن» کنایه از صرف وقت در کار بی‌نتیجه است .

۲ ــ دهاتی‌های اراکی این روز را روز آب پاشانك میگویند .

باید از همان ساعت اول حملهٔ آلمانها بخاك روسیه یعنی شب اول تیر ۱۳۲۰ جلو قشون آنها درآمده[۱] و آنها را عقب رانده باشید. درصورتی که برعکس، قشون دول محور در ظرف مدت دو سال اول همیشه فاتح بوده از یك طرف تا سواحل بحر اسود و خاك قفقاز و از طرف دیگر تا سواحل ولگا و استالینگراد و ازسمت سوم، تا سواحل نواولنینگراد پیش رفته وارتش سرخ رشید شما با دادن تلفات زیاد عقب می‌نشست، سهل‌است، دراین دوساله، در یك ده کوره هم از عهدهٔ جلوگیری خصم برنیامد.

همه کس میداند که تا وقتی که ذخیره و مهمات، و بخصوص ماشینهای جنگی و طیاره‌های آمریکا ازپل‌پیروزی یعنی‌از راه ایران‌بشما نرسید، ارتش سرخ یعنی دیوارهای گوشتی شما، با اینکه عقب سر آنها میترایوز هم میگذاشتید، و فراریهای آنها را بدست افراد خود بدیار عدم می فرستادید، نتوانست قشون محور را عقب بنشاند. ورود ارتش سرخ هم بخاك آلمان، بعد از آن بود که دول آمریکا و انگلیس سرقشون‌آن دولت را در نقاط دیگر بخود مشغول داشته، و آلمان هم برای مقابلهٔ با آنها قشون خود را در خاك خویش و از حدود شما عقب کشیده، و ورود ارتش سرخ شما ببرلن در نتیجهٔ این‌اوضاع بود و رجزخوانی شما دراین فتحی‌که نصیب ارتش سرخ شده است نظیر «بگیروببند و بده بدست من پهلوان»[۲] است.

بقدر شغل خود باید زدن لاف   که زر دوزی نداند بوریا باف

نظامی

ازاینها همه میگذریم، تصورمی کنم که واقعاً این‌فتح نتیجهٔ‌زحمات حزب کمونیست، در فراهم کردن لوازم جنگی و بدست ارتش سرخ نصیب شما شده و تمام مصالح این جنگ هم از فراورده های کارخانجات خود روسیه بوده و کمـك نقدی و جنسی انگلیس و آمریکا، و پل پیروزی ایران که شما در سخن رانی خود از آنها اسمی نبرده‌اید هیچ مداخله‌ای در این پیروزی نداشته است. اگرچه شما در کشور خود را بروی همـه کس بسته‌اید وکسی خبرندارد که در کشور روسیه برائر این جنگ چه غوغائی راه افتاده، و خرابی بچه اندازه است، ولی همینقدر که رفتن قشون محور را تا ولگا و نوا و سواحل بحر اسود و قفقاز و مراجعت آنها را در حال حمله و دفاع از نظر بگذرانیم می‌توانیم خرابیهائی که امروز در این نواحی حاصلخیز پرعرض و طول ایجاد شده است، درعالم تصور مجسم کرده و قول اهل اطلاع را که میگویند، این فتح در مقابل چهل میلیون

سنگ مکافات دهر خردکند دنده را

---

۱ ـ جلوکسی درآمدن ازتعبیرات تازه است‌که جدیداً واردنوشتن شده وکنایه ازمقاومت و عقب زدن حملهٔ خصم و نتیجه‌گرفتن از این عمل و مورد استعمالش هم بیشتر در جنگ سرد و محاوره است.

۲ـ مورد استعمال این مثل، مثل مورد متن در موقعی‌است‌که‌کسی کار کردهٔ دیگری را بحساب خویش‌آورده واظهارشجاعت و رجزخوانی کند. یرون‌ان یحمدوا بمالم یفعلوا. قران کریم.

نفس که لامحاله دو ثلث آنها جوانهای بین سی تا شانزده ساله بوده‌اند تمام شده و شما امروز گاوآهن هم برای زراعت ندارید که رعیت شما با دست وچوب زراعت میکند تصدیق کرد. آقای ژنرالیسیم! رفیق عزیز! درست حساب کنید، بقول آن مرد تاریخی، «اگر دوسه تا فتح دیگر از قماش این فتح، نصیب شما شود!» باید تنها درکرملن نشسته، و مثل جغد برخرابی دار و دیار نوحه کنید!!

حالا ببینید، جلوخان خواستن شما برای کشورتان، آنهم از ملتی که در این جنگ با شما متحد بوده، و بقدر توانائی خود برای فتح شما عذاب کشیده، وخاك آن برای این فتح پل پیروزی بوده است، چقدر بی‌منطق و برخلاف مروت است. رفیق‌عزیز! قطع نظر از ما، برای خود شما و ملت شما هم مناسب تر این است! که بفکر اصلاح خرابیهای کشور خودتان باشید، ودرکار سایرین دماغ نچپانید. وچنانکه در جای‌دیگر هم اشاره کرده‌ام از نمك‌خوردن و نمکدان شکستن، که‌کارمردمان فرومایه است احتراز جوئید، و بدانید که بقول فصیح‌الملك شاعر شیرازی ما:

«سنگ مکافات دهر خرد کند دنده را»[۱]

نفت شمال و استاندارد اویل

یکی از کارهای، خیلی پرسر و صدا و خیلی بی نتیجهٔ، کابینهٔ قوام‌السلطنه، موضوع واگذاری نفت شمال به شرکت استاندارد اویل آمریکائی بشمار میاید. هنر شخص قوام‌السلطنه، دراین امر، پنهان نگاهداشتن مذاکرات مقدماتی بود، که هیچیك ازکارکنان سفارت خانه‌های جنوب و شمال و دایره نم کن‌های خودمانی[۲]، که برای آنها

---

۱ - این مصراع که مصراع دوم از شعردوم قصیدهٔ ناتمام شوریده است، مسلماً در دیوان آنمرحوم نیست. میدانیم: شوریده، بامید عزل رکن‌الدوله، در تهران مانده، وبفراق زن و فرزند مبتلا بود، وچنانکه در جای خود نوشته‌ام، اکثردر مجالس تفریح هفتگی خانوادهٔ ما شرکت میکرد. روزی در شهر منتشرشده بودکه ظل‌السلطان پسرناصرالدین‌شاه‌والی فارس، ورکن‌الدوله معزول شده است. این روز، روزجمعه، وما با مرحوم شوریده در یکی ازجلسات هفتگی خود بودیم. مرحوم شوریده قصیده‌ای را که دو شعر اولش بقرار ذیل بود:

شیر ژیان بر درید، گاو شکم گنده را، خواست که از لاش او، قلیه دهد بنده را،
دندهٔ رکنی شکست، تاب وتوانش برفت، سنگ مکافات دهر، خرد کند دنده را،

فی‌المجلس، ساخت، که باقی آنرا بعد تمام کند. اینکه نوشتم، قصیدهٔ ناتمام، بجهت این است که دیگر درمجالس بعد حرفی از این قصیده و تمام‌کردن آن ازآن مرحوم نشنیده‌ام. چون خبرعزل رکن‌الدوله هم بی اساس بود، تصور میکنم قصیده ناتمام‌مانده، واین دو شعر هم فراموش شده باشد.

۲ - دیره یا دف اگرخیلی خشك یا خیلی نمناك باشد، صدای‌مطبوع نمیدهد. دسته‌های مطرب در سابق، یکی را همراه داشتند که جز نم کردن دایره یا احیاناً گرفتن آن در روی منقل آتش یا چراغ کاری انجام نمیکرد. اشخاص بی‌کاره‌ای راکه در اطراف قضیه‌ای که بآنها مربوط نیست فضولی میکنند باستعاره، دایر نم‌کن میگویند، نظیر: تخمه بو دادن که آنهم بهمین معنی ودر همین مورد استعمال میشود.

خرما به نمك زده[1] ، و جگرك به تنور می چسباندند[2] ، از قضیه بوئی نبرده ، و همینکه مذاکره با نمایندهٔ کمپانی ختم ، و قرار و مدار کار گذاشته شد ، رئیس الوزراء لایحهٔ پیشنهاد آن را تنظیم ، و تقاضای جلسهٔ سری ، و در این جلسه مطلب را آفتابی کرد ، و بدون این که مجالی به خبرچینیهای سفارتی ، که در مجلس بودند داده شود ، جلسهٔ علنی تشکیل کردند ، و نظر بتقاضای دولت ، فوریت لایحه تصویب ، و تا عصر همان روز تمام تشریفات مقدماتی کار بعمل آمده ، و در جلسهٔ دیگر علنی ، که عصر مجدداً تشکیل شد ، قانون واگذاری نفت شمال به کمپانی استاندارد اویل ، در یك ساعت و نیم از شب گذشته ، با کثریت قریب باتفاق ، از مجلس گذشت . (۲۹ عقرب ۱۳۰۰) ، قانون مزبور دارای پنج ماده ومواد آن بقرار ذیل بود :

۱ـ مجلس شورای ملی ایران واگذاری و حق استخراج نفت ایالات مفصلة الاسامی شمال را بکمپانی استاندارد اویل آمریکائی ، تصویب می‌نماید . نقاط مزبور شامل ایالات آذربایجان واستراباد ومازندران وگیلان وخراسان خواهد بود.

۲ـ مدت این امتیاز پنجاه سال خواهد بود .

۳ـ حقوق دولت ایران زائد برصدی ده از کلیهٔ نفت ومواد مستخرجهٔ ازچاهها، قبل ازاینکه خرجی بآن تعلق گیرد، خواهد بود .

۴ـ شرایط دیگرامتیاز، ازقبیل تسعیرحق دولت اگر صلاح بدانند و پرداخت آن و طرز نظارت وتفتیش دولت درعواید وشرایط ابطال کنندهٔ این امتیاز وسایر شرایط دیگر، را دولت، پس ازمذاکره وتهیه، برای تصویب مجلس شورایملی تقدیم خواهد نمود .

۵ـ کمپانی مزبورحق نخواهد داشت این امتیاز رابدولت وشرکت خارجی واگذار نماید ، درصورت تخلف ازاین ماده، امتیازمزبورملغی خواهد بود .

فردا صبح، که اخباردیروزمجلس، در روزنامه‌ها منعکس شد، تمام مردم بلا استثناء این عمل دولت را تحسین کرده ، وتبریك گفتند. حتی، کمیتهٔ دمکرات هم ، که بعد از اشتغال سران آن حزب به تشکیل حزب دیگر بود ونمود سابق خود را ازدست داده، وجز چند نفری که گردهم جمع شده و رؤیاهای شیرین می‌دیدند چیزی نبود، مشکل پسندی خود راکنارگذاشته، والتفات کرده، باقید فقط از این یك اقدام کابینهٔ اشرافی (؟) ، تمجید

---

۱ ـ خرما بنمك زدن کنایه ازکار و یا حرف بی‌فائده است که کسی از راه فضولی برای خوش‌آمد شخص ذی‌نفع انجام دهد یا بگوید ، نظیر، کره به . . .. مالیدن .

۲ ـ جگرك به‌تنورچسباندن‌کنایه از اظهارجگرسوزی برای‌یکی از طرفین قضیه برضرر طرف دیگراست که از راه فضولی بعمل‌آید . نظیر ، آش‌ولاش بودن . زخمهای پرعرض و طول وعمیق‌راکه مانند زخم سوختگی خیلی درهم و برهم وناسور باشد بآش و لاش توصیف میکنند .

نمود، و ازتمام ایالات وولایات، تلگرافات تبریك ورضامندی وتحسین برئیس دولت رسید.
قوام‌السلطنه‌درست فهمیده، واین همه عجله وشتاب درگذراندن این امتیاز، ودادن نفت شمال به کمپانی آمریکائی ، بسیاربمورد بود. چنان که همان مادهٔ چهارم قانون ، که توضیح وتشریح جزئیات امررا بآینده محول می کرد، موجب شدکه دسیسه‌هائی، از طرف ذینفع‌های خارجی وداخلی، دراطراف آن، بعمل آید، وسبب عدم کامروائی ، دراین مسألهٔ حیاتی کشوربشود. ازخوانندهٔ عزیزاجازه میخواهم که از سلسلهٔ حوادث جلو افتاده ، در همین جاسبب وجهت این عدم توفیق راتشریح کنم وبرای این که مطلب بهترروشن شود ، سوابق اینکار را هم بعرض برسانم .

در ابطال الباطل ، اجمالا از امتیازاتی که خوشتاریا تابع روس ، از کابینهٔ اول وثوق‌الدوله، ۱۲۹۵ ، گرفته بود ، اشاره‌ای کرده‌ام. درآن روزها، روسهای تزاری‌خوب می‌دانستند، که مجلس شورای ملی ایران ، هیچوقت رضانخواهد داد که بدولت واتباع آنها امتیازی داده شود. زیرا ازرفتارجائرانه و حرفهای سربالای خود ، نسبت بسایر معاملات وامتیازاتی که‌درردورهٔ حکومت استبدادی ایران‌تحصیل‌کرده بودند، باخبربودند. بنابراین یکی از کارهای رایج آنها این بود که در ایام فترت ، و نبودن مجلس ، از دولتهائی که بیشترباآنهامساعد بودند، موافقت نامه‌هائی، راجع بمنویات خود، تحصیل، وحتی‌آنها را اجرا هم بکنند، که مجلس‌آینده باکارختم شده مواجه شده باشد. چنان‌که، درراه‌آهن ازجلفا به تبریز، همین‌عمل راکرده، ودرسال ۱۳۳۱، بدون تصویب مجلس ، و هیچگونه تشریفات، این راه را ساختند ، ومجلس سوم هم،که می دانیم در بحبوحهٔ جنگ جهانی ، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ تشکیل و براثرمهاجرت منحل شد، مجال این که آن راتصویب بکند ، یا نکند پیدانکرد . تااین‌که، درایام فترت بین مجلس سوم وچهارم، درکابینهٔ سپهداراعظم، بموجب قرارداد دوستی ایران و شوروی ۱۲۹۹، اصل راه‌آهن بایران منتقل گردید ، و حاجتی بتصویب مجلس پیدانکرد. لردکرزن وزیرخارجهٔ انگلیس هم، درقرارداد ۱۲۹۸ باوثوق‌الدوله، درحقیقت، همین‌کاررا میخواست بکند، که آنهم نماسید ، و قبل از مجلس چهارم ، وسیلهٔ الغای آن فراهم آمد.

سنگ قبر خوشتاریا

یکی از امتیازاتی که خوشتاریا موافقت نامهٔ‌آن را از وثوق الدوله تحصیل کرده بود، امتیازاستخراج نفت‌شمال بود، که بدون تصویب مجلس، مقدمات عمل را هم تاحدی تدارك دیده، وشاید شرکتی‌هم برای این کارتأسیس نموده بود . ولی در کابینهٔ دوم وثوق‌الدوله، ازیکطرف ، ازبین رفتن دولت تزاری ، وازطرف دیگر قرار داد کذائی وثوق‌الدوله، که اختیار همه چیزایران را بانگلیس‌ها وا میگذاشت ، سبب شدکه این موافقت نامه هم ملغی شود خوشتاریاقدری این سرو آنسردوید، وبقول صمصام‌السلطنه، برای « خرجیاتی » که مایه گذاشته بود، سرو صدا راه انداخت . ولی بیهوده ! زیرا دولت روس. و سفارتی که از اوتقویت کند ، واین مورا طناب نماید در کار نبود . باو گفتند « پول عاشقی بکیسه بر -

نمیگردد . » مؤمن آل یعقوب هم پس‌ازدریافت این جواب ، بقول قزوینی‌ها، پفره کنان[1] دنبال‌کار خود رفت .

میدانیم، این روزها بالشویکها بلای جان سرمایه داران روس بودند ، و خوشتاریا بروسیه نمیتوانست برود . بنابراین ، راه اروپارا دم داد، که این موافقت نامه راکه مثل موافقتنامه‌ای، که امروز درهمین نفت شمال روسها ازجناب آقای احمد قوام گرفته‌اند، ورق پاره‌ای بیش نبود درنزد سایر طالبان نفت دنیا ، بپول نزدیک‌کرده ، حاصل عمل را بجیب بزند[2] ودریکی ازویلاهای اروپالم داده[3] باقی عمر را براحتی بگذراند . ابتداء با کمپانی هلندی ، وبعد باکمپانی فرانسه ، و بالاخره باشرکت نفت جنوب ایران ، وارد مذاکره شد . ولی دولت ایران، درهرسه مورد ، اعلامیه‌هائی منتشرنمود، وبخودکمپانی‌ها و سفارتخانه‌های دولت متبوع‌آنها ، اعلام کردکه باین کاغذ کهنه اهمیتی ندهند . زیرا، این ورق پاره ، چون بتصویب مجلس نرسیده است ، ارزش قانونی ندارد و دولت ایران ملغی بودن آنرا ، سابقاً بخود خوشتاریا هم، اعلام داشته است . البته کمپانی‌های مزبور هم ازمعاملهٔ باخوشتاریا صرف نظر کرده، وتیراو بسنگ خورد، وبعدازاینها، درجزویکی از چندین ده هزارسرمایه‌دار پاك باخته روسی نمیدانم ، در کنج کدام مهمانخانهٔ کدام یك ازشهرهای اروپا، نفله شد، که دیگراسمی هم ازاو بسمع‌نرسیده، من این جمله رامخصوصاً دراینجا نوشتم، که سرمایه دارهای دنیا بدانند، که دراین عالم کون وفساد از این قبیل اتفاقات هم خیلی ممکن است بیفتد، وخواب وخیال آنها را باطل کند . چرا ! یك منظور دیگر هم دارم و آن این است که حال که بالشویکها تمام دارائی این سرمایه دار روس تزاری را ضبط کرده، ونوش جان فرموده ، وهیچ اسمی هم در هیچ جا ، از او نبرده‌اند، لامحاله دراین کتاب ازچگونگی فوت اوذکری رفته، وتلافی دم جاهائی که برای گرفتن ورق پارهٔ امتیاز نفت شمال، به بعضی هموطنان ما داده بوده‌است، بیرون‌آمده، وحقگذاری ازاو شده باشد،وخیلی ازروح پرفتوح این سرمایه‌دار استعماری، که میخواست مثل‌امروز بزوراشتلم ملت فقیرایران را وسیلهٔ ثروتمند کردن خود نماید ، عذرمیخواهم که نتوانستم تاریخ ومحل وقوع حادثهٔ فوت اورا بدست‌آورده ، واین سنگ قبر، و بالنتیجه این قدر شناسی راکاملتر کرده باشم .

باری‌دوروز بعدازگذشتن قانون‌واگذاری نفت‌شمال به‌استاندارداویل،

جواب مسکت از طرف رفیق رتشتین ، سفیر روس ، مراسله‌ای بوزارتخارجه رسید. رفیق‌عزیز، دراین مراسله، میگفت که دولت ایران، بموجب

۱ـ زوزه کشیدن سگ وشغال و سایر حیوانات مغلوب واز میدان در رفته را در اصطلاح قزوینی پفره‌کردن میگویند .

۲ـ بجیب زدن‌کنایه ازآن است‌که باعجله پول‌غیر مشروعی را تصرف‌کنند .

۳ـ لم دادن، یا والمیدن استراحت‌کردن، تنبلی وکاهلی نمودن در انجام‌کار،سهل انکار بودن ومماطله‌کردن ودنبال‌آن را نگرفتن و نظیرواکشیدن بمعنی درازکشیدن است‌که‌آنهم در همین موارد استعمال می‌شود .

یك مادهٔ قرارداد اخیر ایران وروسیه متعهد شده است که امتیازاتی را که سابقاً بدولت و اتباع روس داده بوده، و بموجب یکی ازمواد همین قرار داد ملغی شده است، بدولت و اتباع دولت دیگری ندهد، واعطای این امتیاز بکمپانی آمریکائی، چون قبلا بخوشتاریا تابع روس واگذار شده بوده است، برخلاف این ماده است. دولت ایران جواب داد آقا! ببخشید! اشتباه میفرمائید! موافقت نامهٔ وثوق‌الدوله باخوشتاریا، جز زمینه‌ای برای طرح لایحهٔ قانونی، که بعدها بمجلس برود، چیزی نبوده، و بنا بر این دولت ایران امتیازی باتباع روسیهٔ تزاری نداده بوده است، که دولت روس سوی یتی آنرا ملغی کرده، ودادن این امتیازبآمریکائیها با قرارداد دوستی سال ۱۲۸۹ دو دولت منافی باشد.

میدانیم، اول سفیری که دولت سوی یتی روسیه بخارجه فرستاده، بایران بوده و رفیق رتشتین هم، البته سابقهٔ خدمت دیپلوماتیکی نداشته و از همان بالشویکهای پاشنه ترکیدهٔ بیسواد و شاید مثل جانشین خود شومیاتسکی، در سابق سلمانی[1] یا چیزی نظیر آن بوده است. بنابراین، دریافت چنین مراسله، از طرف چنین سفیر، چنان دولتی، چندان تعجبی نداشت و ایرانی ها که بهم میرسیدند، و از این مراسله مذاکره‌ای میکردند، بهمدیگرمیگفتند: «یارو، خیلی بی‌روغن سرخ کرده، و الحق طناب پوسیدهٔ[2] خیلی بی‌استحکامی را دست‌آویز کرده است» ولی دو روز بعد، مراسله‌ای از سفیرانگلیس رسید، که روی رفیق رتشتین را سفید کرد.

جناب وزیرمختار، وکهنه دیپلومات دولت حق پرست انگلیس، که هیچ شایبه‌ای هم در فهم و ادراك او، و دولت متبوع او نمیرفت، بموضوع سست تر، و بی‌اساس‌تری تمسك جسته، و اعطای این امتیاز را مخالف حق دانسته بود. این‌جناب میفرمود: که خوشتاریا امتیاز (؟) خود را بشرکت نفت جنوب ایران واگذار کرده است!!

دولت انگلیس که پنجاه و پنج درصد سهام شرکت نفت جنوب متعلق باو بوده، باوجود سابقهٔ الغای قرارداد وثوق‌الدوله باخودآن دولت، البته بخوبی میدانسته است که این ورق پاره‌ای که بخوشتاریاداده‌اند، یك پول ارزش ندارد، واینقدرمفت بازنبوده است که حتی یك شلینگ هم، درمقابل این کاغذ کهنه، باین بایتینکای[3] روسی بدهد، وناگزیر

۱ـ رفیق عزیزم آقای علی اکبر دهخدا می‌گوید: خود شومیاتسکی میگفت من سلمانی بودم ودردورهٔ تزاری ازپستوی دکانم محلی برای صحبت انقلاب طلب‌ها ساخته بودم واین شغل را بپاداش این خدمت بمن داده‌اند!

۱ـ ازمثل معروف «باطناب پوسیده بچاه رفتن» اقتباس شده. ولی مورد استعمال «با طناب پوسیده بچاه رفتن» با «طناب پوسیده را دست آویز کردن» فرق زیادی باهم دارند. اولی کنایه از تهور واطمینان بوسیلهٔ سست بی مصرفی است که مسلماً موجب عدم کامیابی و خسارت باشد و دومی کنایه ازاستدلال بی اساس‌کردن و دلیل غیرموجه آوردن و مثل مورد متن قیاس مع‌الفارق‌کردن وسفسطه رابجای منطق بکاربستن‌است.

۳ـ اصطلاح روسی ودرمواردی مثل حاجی‌عمقلی درفارسی وانکلسم درآمریکائی وپیرژاك درفرانسه بکار میرود.

چنین معامله ای هم اصلا اتفاق نیفتاده بوده ، وچنین سندی هم از خوشتاریا نداشته است . چنانکه ، جزاین یکدفعه که جواب منطقی ایران راکه چیزی نظیرجواب برفیق رتشتین بود شنید ، دیگر هیچ حرف این معامله را هم نزد ، ولی از همین تمسك بدست‌آویز پوچ پیدا بود که تا بتواند نخواهدگذاشت این معامله سربگیرد .

انگلسمها دررفتند

چنان‌که وقتی خودشان هم حساب‌کار را کرده و دانستند که این ورق پارهٔ خوشتاریا ، از قرارداد کرزن و وثوق‌الدوله که باآن همه پشت هم‌اندازی نتوانسته بودند ، بحلق ایرانیها فرو برند ، محکمتر نیست ازبایع صرفنظر کرده ، وبمشتری یعنی استانداردادویل پرداختند ! یك چند خواستند با این‌کمپانی شرکت کنند[۱] ، ازاین قسمت‌که مأیوس شدند بکار دیگری دست زده و بوسایلی‌که در دست داشتند ،کمپانی آمریکائی را از این معامله پشیمان‌کردند .

براثر همین قماش اقدامات انگلیسها بود ، که باقی اوقات این‌کابینهٔ قوام‌السلطنه و سه چهارماههٔ‌کابینهٔ مشیرالدوله ، وچند ماهی ازکابینهٔ دوم قوام‌السلطنه ، صرف مذاکره و چگونگی اجرای مادهٔ چهار این قانون شد ، و بجائی نرسید . دراین ضمن بوی نفت نمایندهٔ‌کمپانی سینکلر آمریکائی را هم بایران فرستاد. قوام‌السلطنه ، در کابینهٔ دوم خود مادهٔ واحده‌ای ، درتفسیر مادهٔ اول قرارداد، ازمجلس گذرانده وتخصیص «استانداردادویل» را به تعمیم و یا «هر کمپانی‌آمریکائی» دیگر اصلاح کرد ، و با وجود تولید رقابت بین دو کمپانی هم نتوانست این انکلسمها[۲] را بختم معامله وادار کند واین‌کارتاکابینهٔ دوم سردار-سپه طول کشید . شاید ازطرف بعضی از وکلای مجلس هم که خودسرانه وارد معرکه شده بودند، اخلالهائی بعمل‌آمد، وپولهائی ازآنها خواستند. دراین ضمنها واقعهٔ ماژورایمبری هم اتفاق افتاد، و درهرحال معامله سرنگرفت وبه نتیجه نرسید، وسروصدای‌آنهم افتاد .

عقیدهٔ من راجع بآتیهٔ نفت شمال

دوسال قبل ، پیش از آمدن کافتاراتزه بتهران ، و در آمدن سرو صدای ذی‌نظری روسیه نسبت به نفت شمال ایران ، شبی درباشگاه افسران ، بعروسی وعده داشتم ، درضمن‌گردش با وزیرپیشه وهنر آنوقت مصادف شدم ، و بدعوت ایشان در گوشهٔ یکی از اطاقها نشسته، مشغول صحبت شدیم . جناب وزیر عقیدهٔ مرا راجع به‌نفت

---

۱ ــ استانداردادویل را واداشتند ، تقاضا کند که شرط واگذاری بغیر را مجلس ملغا نماید . دولت ایران باین عموسام حالی کرد که اگر دولت میخواست شما با کس دیگر شریك شوید ، لامحاله عدم اجرای آنرا مستلزم الغای قرارداد ، قرار نمیداد .

۲ ـ «انکل» در فرانسه عمو وانگلیسها آنرا uncle تلفظ کرده و بهمان معنی استعمال میکنند «سم» همان سام اسم سام بن‌نوح است‌که جد رستم پهلوان افسانه‌ای هم بهمین اسم موسوم بوده، بنا براین‌ترجمهٔ انکلسم(عموسام) میباشد. این اصطلاح مثل‌پرژاك فرانسه وجامبول‌انگلیسی برای آمریکائیها اسم عام شده است وبیشتر درمواردی‌که مثل‌مورد متن شخص آمریکائی سادگی ویا زرنگی درکار بروز داده باشد استعمال می‌شود . دد فارسی هم اهالی آذربایجان را با همین کنایه کل (کربلائی) فتاح یا مشهد (مشهدی) ستار میخوانند .

شمال ، و این که با کدامیك از طالبان نفت دنیا باید معامله کرد ، پرسیدند . من بایشان عرض کردم می‌دانید، در دورهٔ پانزده سالهٔ سلطنت پهلوی ، کارهای سیاسی ومعاملات‌دولتی ایران ، با دول خارجه ، و بخصوص با دول همجوار ، محرمانه اداره میشده و بنابراین عامهٔ مردم که من هم یکی از آنها بوده و هستم ، خبری از طرز معاملات آنها با دولت نداشتند ، در این دو سالهٔ اخیر هم ، که ایران حسینقلی خانی شده است ، با وجود قشون خارجی ، حق نیست که اگر هم از طرف کارکنان و سفارت‌های آنها حرف های سربالا و بی حسابی زده شود مردم از آن با خبرشوند. بنابراین ، با وجود از میان رفتن طرز دیکتاتوری ، وبرقراری حکومت دمکراسی بازهم کارهای خارجی ایران محرمانه میگذرد ومن حق دارم که از رفتار ، و طرز معامله ، و رویهٔ مذاکرات دول همجوار ، با دولت ایران بی‌خبر باشم . ولی در اوایل سلطنت پهلوی ، که من در فارس و کرمان ، بسمت ریاست استیناف ، درکارهای دادگستری با نمایندگان آنها تماس داشتم ، در چند مورد ، رفتار این نماینده ها بخصوص روسها ، را خیلی عادلانه و منطقی بجا آوردم ، و نیز در این دو سه سال اقامت قشون خارجی در ایران ، از روسها چیز زننده‌ای مشاهده نشده و چنین بنظر میرسد که در تحت طرزجدید حکومت خود ، قاعده‌دان تر و معقولتر از دورهٔ تزاری شده‌اند . البته شما که چندین بار چه در دورهٔ پهلوی مرحوم و چه در این دو سه سالهٔ اخیر ، وزیر بوده‌اید از طرز رفتارآنها باخبرترید . اگر واقعاً معاملات و داد وستد دولتی روسها ، مثل صورت ظاهر امروزشان باشد ، و از زیاده طلبیها و زورگوئی های دورهٔ تزاری دست برداشته باشند ، من هیچ مانعی نمی‌بینم که دولت ایران در استخراج نفت شمال ، اعم از دادن امتیاز یا شرکت با آنها کنار بیاید تا ضمناً حق همسایگی هم رعایت شده باشد . جناب وزیر توضیحی راجع بطرزرفتار آنها که شرط اساسی این اظهار عقیده بود ، ندادند، ولی از وجنات ایشان پیدا بود که میخواستند بگویند خبرنداری که این آقایان چه بسر ما می‌آورند ، من هم صلاح ندانستم که در این زمینه ، زیادتر ازاین بسط مقال بدهم بخصوص که در این ضمنها ، یکی دوتا « سر شیر[1] » هم پیدا شد و صحبت دوبدوی ما را قطع کرده و صحبت باران و هوای خوب[2] جای این صحبترا گرفت .

---

۱ ـ سرشیر دراینجاکنایه از سر خر است که حاجت به تشریح ندارد . همانطور که عربها به کورا بونصیر میگویند درفارسی‌هم‌ازاین کنایات که‌چیزی را بضدش‌می‌شناسا ند فراوان است مانند شکرپنیر داخل موپز کردن‌که در اینجا کنایه از اصطلاح معروف « پشکل داخل موپز کردن» است . گویند آخوندی در دهی بود. اهالی معلوم نیست بچه مناسبت باو ملاکشکی میگفتند ، آخوند نزدکدخدا رفت وازاین لقبی‌که باو داده‌اند شکایت‌کرد، کدخدا بقید جریمه مردم را از خواندن‌آخوند باین اسم ممنوع‌کرد. فردا صبح یکی از اهالی بآخوند برخورده‌گفت جناب‌آقای ملانباتی سلام علیکم، آخوندگفت . یعنی‌کشك ؟! همین « یعنی‌کشك» هم مثالی شده است که در مواردی‌که چیزی بگویند ویا چیز دیگر از آن خواهند استعمال می‌شود .

۲ ـ این‌تعبیرازفرانسه ترجمه شده‌است وموردااستعمالش همان‌است‌که‌ازمتن فهمیده‌میشود.

ولی دراین یکی دوسالهٔ آخری ، روسها بقدری در رفتار خود بی منطقی، وخشونت وکارهای بی‌ربط نشان دادند که هرقدرهم دولتهای مختلف ایران خواستند ، اعمال آنها را درپرده نگاه دارند ، نشد و عارف و عامی اهالی ایران دانستند که این طرفداران جامعهٔ انسانیت و مساوات و عدالت ، چه مردمان زورگوی بی منطقی هستند !!

از تشریف فرمائی رفیق کافتارادزه ، و آنهمه هیاهوی بی‌موضوع
ماهی‌رانمیخواهی؟ و راه انداختن سر و صدا راجع به نفت شمال که تصور میکرد با
دمش را بگیر هو و جنجال چند نفر روزنامه نویس توده‌ای ، ویك مشت منفعت -
پرست ، میتواند نفت ایران را بدون هیچ تشریفات در بست برای رفقای خودسوقات ببرد، میگذریم . زیرا ، این رفیق عزیزازهول حلیم توی دیگ افتاده[1] و فقط اشتباهی که کرده بود ، این بود که ایران را همین یك مشت توده‌ای هوچی دانسته و بمؤثر واقع شدن انتشارات خود ، که بوسیلهٔ این اشخاص بی وجههٔ بی همه چیز پخش میکرد خیلی معتقد شده و این مردمان بیوطن راکه در هر جامعه‌ای یافت میشوند ، وجز سورچرانی و لفت و لیس مقصودی ندارند ، سران جامعه تصور کرده ، حرفهای پوچ بی‌مغز آنها را ارادهٔ ملت ایران پنداشته بود ، وبعقیدهٔ خود میخواست دولت ومجلس ایران را با کار ختم شده در نزد ملت ، یعنی همین هوچیهای توده‌ای مواجه کند . درصورتیکه مناسب‌تر و عاقلانه‌تر این بود ، که بدون راه انداختن این هو و جنجال ، باکمال نرمی و آرامی ، درحدود اختیارات خود با دولت ایران وارد مذاکره شده و پیشنهادهای خود را راجع باستخراج نفت شمال داده ، و زمینهٔ مناسبی که شامل رضایت طرفین باشد، تحصیل کرده و دولت ایران را در تدارك مقدمات آن آزاد بگذارد .

نه من ونه هیچکس نمیداند این رفیق عزیز ، بعد از این فتح نمایان که بکشور خود برگشت و خبر خراب کردن کار را برای سران کشور خود برد ، بترفیع مقام نائل آمد؟ یا لای دست صدها بلکه هزارها امثال خود بدیار فراموشی رهسپار گردید؟[2] ولی‌اگر من برای‌مذاکرهٔ خریدده ذرع پارچه، بیك همچوآدم ناشی اختیار داده بودم، بعداز اطلاع ازچگونگی مذاکره و اقدامات اوکه باعث برهم خوردن معامله شده بود باوجود ناچیزی معامله ، دیگر او را در کار های خود مداخله نمیدادم ، و بعد از این امتحان هیچوقت بنظر امانت و صداقت و فهم و درایت در او نمیدیدم . واقعاً مثل این بودکه این رفیق عزیز مأمور برهمزدن معامله بوده است ، نه جوش دادن آن .

---

۱ ـ « ازهول حلیم توی دیگ افتادن » مانند « ازهول پلوتوی قاب افتادن » درمواردی گفته میشودکه مثل مانحن فیه بعجله و اشتباه‌کار را خراب‌کنند .

۲ ـ از مثل معروف « لای دست پدرت » یا پدرش اقتباس شده واین مثل، مثل« بجهنم » « همچو بروکه پدرت رفت » « با برف پارسال رفت » یا « همچو بروکه برنگردی » و« جهنم، برو» و «گم شو» فحش وتعرضی است که در موارد عدم رضایت ازکسی بکار برده می‌شود و مورد استعمال بخصوصش جائی است که بکسی‌کاری رجوع کرده باشند و او شانه خالی کرده باشد و بخواهند عدم اهمیت این‌امتناع را بفهمانند. اما فرستادن شخص را لای دست‌کسی کنایه ازمبتلا کردن این شخص بسرنوشت آن‌کس است

ای کاش ناشی گری بهمین جا ختم میشد ، آقایان کار را از اینجاها بالاتر بردند و در بحبوحهٔ مذاکرات نفت ، درست در نظرم نیست گویا در پنجم آذر بود که عده‌ای از قوای مسلح خود را در اطراف کامیونهای جنگی خود انداخته ، و مشتی پرتقال فروش حزب توده را درآنها نشانده ، برای پیشرفت دادن مذاکرهٔ پیمان نفت شمال بنفع خود در شهر بنمایش درآوردند .

من از سران حزب توده کـه آنها را مشتی نادان و بی وطن میشمارم ، تعجبی نمی کردم که درکامیون قشون خارجی که بزور وارد کشورما شده‌اند نشسته وبا مستحفظین نظامی خارجی ، و برای پیشرفت مقاصد خارجیها ، در خیابان نمایش بدهند تا ضمناً بود و نمود خودرا برخ حزب ارادهٔ ملی که رئیس آن حزب را هم یکی از مقصرین محا کمه نشده می‌دانم ، کشیده و بدینوسیله کم نبودن کهر را از کبود ، بخرج ملت ایران ، برقیبهای حزبی خود حالی کنند. زیرا، دراین روزها افسار حزب توده دردست اشخاصی بود که بحکم دادگاه جنائی و بر طبق قانونی که امروز هم بقوت قانونی خود باقی و برقرار است ، محکوم بحبس شده ، و در نتیجهٔ واقعات شهریور ۱۳۲۰ بموجب یکی از آخرین رأی های غلط مجلس شورای دورهٔ دوازدهم که محبوسین دورهٔ پهلوی را بدون تحقیق درعلت حبس آنها و چکی[1] آزاد میکرد بغلط در عداد مستحق های خلاصی درآمده و از زندان رهائی یافته بودند .

اینها همانها بودند ،که چند سالی ، با دزدان و راهزنان و آدم کشان در زیر یك سقف بسر برده ودراین مکتب عملی درسهای سابق کمونیستی خود را روان کرده و آنچه از بدجنسی کسرداشتند ، از هم زندانهای خود آموخته بودند . اینها از اشخاصی بودند که از جامعه‌ای که برای امنیت خود و کشور خود آنها را حقاً محکوم بحبس کرده بود ، رنجور بودند . اینها همقطاران ارانی و پیشه‌وری و آرداشس میباشند . از این قماش اشخاص؛ البته جزاین قبیل اقدامات که یك جامعه را ننگین میکند، نباید انتظاری‌داشت. ولی ، درحیرت بودم که سران وافسران قشون وحتی جناب سفیر کبیر دولت جماهیرشوروی روسیه ،که حالا دیگر بعد از بیست و پنج سال ، نباید مثل اسلافش سلمانی منش و نادان باشد، چگونه راضی می‌شوند که یك همچو اقدام بی‌رویه‌ای از طرف افراد وخرده‌افسران

---

۱ ـ در عربی صفقه بمعنی ضربهٔ دست است اعم از اینکـه به بناگوش بخورد یا بدست دیگر.عرب رسم داشته است که هر وقت مذاکرهٔ معامله‌ای ختم میشده، سه باریکدست را بدست دیگر میکوفته است بهمین مناسبت هر معامله‌ای که با یك عقد صورت میگـیرد صفقه میگویند ولواینکه معامله مربوط به چندین فقره باشد .

در فارسی ضربهٔ دست به بنا گوش را چك میگویند و بنظر چنین میرسد که چون صفقه در عربی اسم تمام ضربهٔ دست است اینجا هم عمومیتـی برای چك قائل شده و این لغت را در معامله هم استعمال کرده باشند با این اختصاص که هرگاه چیزهای مختلف و درهم ریخته‌ای را بخواهند بدون وزن یا شماره وبدون تفکیك یکجا و فقط بمعاینه خرید و فروش کنند عوام این معامله را چکی موسوم کرده‌اند .

آنها بعمل آید ؟ مگر این آقایان نمیدانند که مداخلهٔ در امور داخلی یك کشور بخصوص کشوریکه ، تا سلامتی با آن اتحاد هم دارند و اراضی آن کشور را ، بموجب اعلام پیشوای خود ! پل پیروزی و راه نجات کشور خویش از حملهٔ آلمان معرفی کرده‌اند ، گذشته از قوانین بین‌المللی ، اخلاقاً هم مجاز نیست ؟ ازاینها هم که بگذریم این رویه مخالف نص همین پیمان اتحاد بر ضد دولت خصم مشترك یعنی آلمانهای فاشیست هم هست ؟!

ایران لله نمیخواهد

استفاده از اوضاع داخلی یك کشور ، بنفع کشور خود چیزی است که همهٔ دیپلماتهای عالم بخود اجازه میدهند، حتی ، منهم بدون امرمافوق و دستورمرکز ، چنانکه در جلد دوم « شرح زندگانی من» صفحهٔ ۲۷۰ تشریح کرده ام، درایام اقامت‌خود در پطرزبورغ باینکار مبادرت نموده‌ام ، ولی این استفاده باید همیشه بطور مخفی بوده ، و از حدود همراه کردن قوای معنوی کشور بیگانه بنفع کشور خود تجاوز ننماید. مخصوصاً اگر این اقدام برخلاف اکثریت جامعه ویا برضد دولت حاضر باشد ، عملیات خیلی سری و بی سر و صدا انجام پذیرد ، که دست خارجی هیچ در آن دیده نشود . دول دیگر هم در ایران بوده ، و حالیه هم هستند که منافع خاصی که اکثر برضررجامعه و برخلاف میل دولت ما هم هست دارند ، ومسلماً کارهائی هم برای نفع کشور خویش میکنند و بروزنامه هائی که برحسب مسلك و مرام با آنها هم آهنگ بوده ، یا آنها را با خود همصدا کرده باشند ، کمکهای معنوی نموده ، و اگر این روزنامه‌ها کلاش هم باشند ، شاید از کمك مادی هم دربارهٔ آنها مضایقه ننمایند، ولی هیچوقت ازاین قماش‌کارها که‌این آقایان بجاآورده‌اند نکرده وبرای انتشارطرزحکومت خود در کشوردیگر، کامیون و روزنامه براه‌نمی‌اندازند.

ولی این‌آقایان بوسیله همان توده‌ای‌ها روزنامه‌هائی در این کشور براه انداختند که جز ترویج کمونیسم و وانویس کردن مندرجات روزنامه های ایزوستیا و پراودا کاری ندارند و از این مضحك‌تر رادیوی مسکو است که مقالات این‌قماش روزنامه‌هارا مثل‌افکار عمومی ایران منتشر میکند، وروزنامه هائیکه افکار واقعی ملت را اظهار مینماید فاشیست ومرتجع میخواند ! بایداعتراف کرد ، که این گویندهٔ رادیوی مسکو، خیلی ازمرحله‌پرت است ، و بالاخره باید ، این آقا بفهمد که این انتشارات بیهوده هیچ اثری در افکار ملت ندارد . ملت ایران دوست و دشمن ومرتجع وآزادی طلب کشور خویش‌را خوب میشناسد لله و قیم‌هم مخصوصاً ازملتی که معروف به برهٔ بین‌المللی است، وبه هر از راه رسیده‌ای تعظیم کرده سرتسلیم فرود می‌آورد لازم ندارد. بقول آن خانم کمانچه کش بمرحوم میرزا عبدالجواد صفحهٔ ۲۵۰–۲۵۱ جلد اول «اگر شمااهل بخیه‌اید، شکافهای‌خودرا هم بیاورید» ملتی‌که درهر کوره ده او مردم حافظ خوان و شاهنامه خوان داشته و اوقات بیکاری‌خود را وقف شنیدن تعلیمات این معلمین عالی مقام بشریت میکند ، فریب این یاوه‌گوئی هارا نمیخورد. اصلا شما چه‌کاره‌اید ، و در کارهای ایران چه محلی از اعراب دارید که بخود حق میدهید دروطن‌پرستی و ارتجاع وآزادیخواهی افراد ملت ما و روزنامه‌های ما اظهار

عقیده کنید ؟ ! مگر مثل معروف را نشنیده‌اید که « ذغال فروش هم در خانهٔ خود صاحب اختیار است » ؟ [۱]

شاهنامه‌خوانی‌من

در یکی دو هفتهٔ قبل برای رسیدگی بحساب مباشر و بده و بستان او با رعایا ، بیکی از دهات استیجاری خود بورامین رفته بودم ، از صبح روز قبل تا غروب روز دوم با یکنفر از رفقا که در آن واحد شریك هم هست ، مشغول حساب و رقم بوده و همه خسته شده بودیم. من از ارباب نصرالله مباشر که مردی بیسواد وجز نوشتن اسم خود درپای نامه‌ها که اصل آنها خط حسن پسرش است ، چیزی بلد نیست پرسیدم « از جنس کتاب در خانه چیزی داری ؟» گفت : « شاهنامه دارم» باکمال تعجب گفتم توکه سواد نداری ، شاهنامه را میخواهی چه کنی ؟! گفت : «حسن شبها برایم میخواند ، ومیخواهم از شما خواهش کنم برای رفع خستگی ، اجازه بدهید امشب را بشاهنامه خوانی ورگذار کنیم .» گفتم « شاهنامه را بیار من امشب قائم مقام حسن میشوم و برای همگی شاهنامه میخوانم .« کتاب راآورد . «گفتم ازکدام قسمت بیشتر خوشت می‌آیدکه همان قسمت را برایت بخوانم ؟ » جواب گفت«من ازنصایح وکلیاتی که بعد از هر وقعه یا در ضمن وقعه ، در این کتاب استکیف میبرم. بنا بر این برای من فرقی نمیکندکه کدام قسمت را بخوانید .»

کتاب را گرفتم . و عوض حسن پسر ارباب که من باو اربابچه میگویم ، مشغول خواندن شدم . ولی ارباب را هم از زیر چشمی های خود معاف نداشته واقعاً میدیدم که این مرد شصت و چند سالهٔ بیسواد چنان محو کلیات و نصایح شاهنامه میشود که هر وقت بیکی از آنها میرسم غرق تحسین و شعف و از خود بیخبر شده ، خواندن مرا قطع میکند و میگوید « آقا از این اشعار شاهنامه است که من‌خوشم میآید. »

دراینجا از خوانندهٔ عزیز میپرسم دانشمندان قوم هم ؛ گذشته از محسنات لفظی و شعری و انسجام که در اشعار این حکیم بزرگوار و معلم عالم بشریت وجود دارد ، مگر کیف دیگری هم از شاهنامه میبرند ؟ ! بقدری از حسن قریحهٔ این پیر مرد خوشم آمد

۱ـ هانری چهارم پادشاه فرانسه که درجنگلی گردش میکرد ، راه راگم نمود، مدتی در پی یافتن راه یك ودو زد. بالاخره به ذغال فروشی که برای‌ذغال ساختن بجنگل‌آمده بودمصادف شد ، راه را پرسید ، ذغال فروش‌گفت . تا مقصدشما راه زیاد است ، و پیاده نمیتوانید بروید قدری صبر کنید ، من اسبم را مـی‌آورم بترك من سوار شوید شما را بمقصود برسانم . در راه هانری چهارم از ناشناختن خوداستفاده نموده ، سر صحبت را با ذغال فروش بازکرد و درضمن گفت ، اگر شاه از تو بخواهدکه تو در خانه‌ات فلان ترتیب را مجری داری اطاعت خواهی‌کرد؟ ذغال فروش‌گفت . خیر ! برای اینکه این‌کار خیلی زندگی مرا برهم خواهد زد. شاه‌گفت اگر امر بدهد چطور ؟ گفت شاه نمیتواند چنین امری بدهد زیرا ذغال فروش در خانهٔ خود صاحب اختیار است .

این جمله در فرانسه از آن زمان مثل شده و در موارد خود بکار میرود .

که تا ساعت نه شب ، یعنی چهار ساعت تمام شاهنامه برای او و حضار خواندم و خودم هم مثل این مستمع بیسواد خود باین اشعار که می رسیدم ، غرق شور و شعف و تحسین و آفرین میشدم .

آقایان ! شما شنیده‌اید که ایرانی بیسوادزیاد دارد، وآدم بیسواد زودگول میخورد ولی بیسوادهای ما اکثر از این قماشند ! آسوده باشید فریب شما را نمیخورند ؛ ممکن است از راه ناچاری و فشار و زور تسلیم شوند ولی بمجرد اینکه قسرخارج از بین رفت همان شاگردان تعلیمات فردوسی و حافظند ، و پاره‌ای از باسوادهای آنها هم که دورشما می‌پلکند ، و بجهت شما دایره نم میکنند . برای بدست آوردن طعمهٔ جاه و مال است و هزار یك آنها با شما همعقیده نیستند ، و هر جاآش باشد حسنك شکمچران فراش خواهد بود. حتی ، اگر شما مردمان هوشیاری باشد از میان آنها اشخاصی راکه دو دوزه بازی[1] میکنند نیز خواهید شناخت .

باری اینها اهمیتی نداشت و ملت حقیقی چون خود را با این آقایان تازه بدوران رسیده که از رسم، و راه هرکار بیخبرند ، و در همه جا از هول پلو توی قاب می‌افتند ؛ طرف نمیدانست و این قماش‌کارهای گوشه و از آنها را حقاً از راه رقابت با دیگران بجا آورده ، وبعقل وشعور کارکنان دیپلوماسی (؟) و افسران ارتش آنها پوزخند زده ، بروی خود وآنها نمی‌آورد و پیش خود فکرمیکرد که عنقریب جنگ تمام و ایران از قشونهای خارجه تخلیه شده ، و این عملیات بی رویه و « زنده باد و مرده باد» این «فیل و فپ»ها وبالاختصاص این اعمال منافی با استقلال کشور هم طبعاً از بین میرود .

شکر خدا را جنك تمام شد

بالاخره جنگ تمام شد، ما هم برای خاتمه یافتن آن جشن گرفتیم بیشتر خوشوقتی ما برای این بودکه از شر مهمانان ناخوانده که بزور با ما متحد شده، وکشورما را برای زورآزمائی بین‌خودشان میدان مرده باد و زنده باد کرده بودند خلاص میشویم . آقایان گورشان راگم میکنند و تشریف شریفشان را برده، بقول دیوژن[2] سایه شان را از سرما می‌اندازند و از مداخلات ابلهانهٔ‌آنها در کارهای داخلی کشورمان فارغ میگردیم .

---

۱ ـ بازی دوز بازی بودکه مهره های دو رنگ را که هریك از طرفین یکی از آنها را اختیار میکردند بر روی نطعی‌که خانه ، خانه بود می‌چیدند . هر کس زودتر میتوانست سه بار مهره ردیف‌کند بازی را برده بود. بازی‌را بمناسبت نطع چهارخانه بازی هم میگفتند واشخاص پشت هم‌انداز را بهمین مناسبت چهارخانه باز یا دوز و کلك چین هم میخواندند . «دو دوز بازی کردن »کنایه از سروکارداشتن با هردو طرف قضیه است‌که نفع‌هریك ازآنها موجب ضرردیگری باشدکه درحقیقت باید اورا دوزبازیا چهارخانه باز ویا باصطلاح امروزه حقه بازدوآتشه نامید.

۲ ـ اسکندرمقدونی به‌دیوژن درویش که درآفتاب لمیده بدن خودراگرم میکرددرحالیکه سایه‌اش بربدن او افتاده بود گفت : از من چیزی بخواه ، مرد وارسته در جواب گفت خواهش من از تو این است‌که سایه‌ات راکم کنی و مانع آفتاب خوردن من نشوی .

ولی روسها که خیال کمونیست کردن تمام ، یا برسم علی‌الحساب قسمتی از کشورما را داشتند در این وقت که از کار جنك با آلمان خلاص شدند ، بجای تشکر از آبهائی که ما باسکناس خود بسته و بمتحدین خود تقدیم کرده بودیم و در عوض گرسنگی هائیکه خورده و نان و سایر مواد خواربار خود را برای اعاشهٔ قشون آنها فرستاده بودیم ، و در مقابل راه‌آهن وشوسه های خودکه برای حمل مهمات جنگی فرستاده از آمریکا در اختیار آنها گذاشته بودیم ، و در برابر کارخانه های خود که برای ساختن لوازم جنك بآنها تسلیم نموده بودیم ، و درازای لوازم جنگی موجود خودکه بیریا بآنها واگذاشته بودیم ، در مقابل تمام اینها ، بفکر کمونیست تراشی در کشور ما افتادند !!

آذربایجانی زودتر از همه چیز ایرانی است

چند روزی از خاتمه یافتن جنگ نگذشته بود که خبرهای عجیب و غریبی ازسمت آذربایجان بسمع رسید .

من سه سال در آذربایجان شرقی وغربی استاندار بوده وغیرازخلخال تمام شهر ها و قصبات آنرا دیده و در هریك چند دفعه و هر دفعه چند رور اقامت کرده ، وبجزئیات اخلاقی و کیفیات روحی اهالی این قسمت از کشور ایران آشنا هستم . در مدت عمر خود در سایر قطعات کشور هم مأموریتها داشته واز اخلاق و روحیات سایر اهالی کشور هم بی اطلاع نیستم ، وبشهادت دو هزار صفحه « شرح زندگانی من » که دراین چهار پنج سالهٔ اخیر بدون هیچ یادداشت قبلی از وقایع ایام گذشته نوشته ام ، شخص بی‌حافظه‌ای هم نبوده ، و در همه چیز بنظر تعمق و دقت نگریسته‌ام . من مثل یکنفر شناسا میگویم با اینکه اهالی آذربایجان ترکی بلقور[1] میکنند ، روح ایرانیت آنها را هیچیك از اهالی سایر قسمتهای کشور ما ندارند.

من در « شرح زندگانی من » از « بیزیمکی » و « ازگه » گفتن آنها شوخیهائی نموده ، و ضمناً نصایحی هم برای ترك دادن این عادت بآنها کرده‌ام ، ولی همین حس « بیزیمکی و ازگه » ، که اهالی پاره‌ای از شهر های آذربایجان بخصوص تبریزیها نسبت بهمشهریهای خود و سایر اهالی ایران دارند ، همین حس را هم نسبت بایرانی وخارجی هم مذهب و خارجی همدین و خارجی مطلق دارا می‌باشند و بهریك باندازهٔ قرب و بعد طبیعی آنها علاقه مند هستند ؛ و همین که پای ملیت بمیان‌آمد همزبانی و هم مذهبی را هم حقاً از یاد میبرند .

---

۱ ــ گندم را نیمه‌پز میکنند و پوستش را میگیرند ونیم کوب میکنند می‌شود بلقور وبا برنج ونخود ولوبیا وسبزی که دوغ کشك هم بآن میزنند ازآن آش هیپزندیا با برنج ولپه وباقلا ازآن دم‌پخت درست میکنند . از اینکه هردانه‌ای که‌آنرا خوب نکوبیده باشند برای فهماندن زبری و درشتی آن میگویند بلقور کرده است یعنی درست نکوبیده‌است معلوم می‌شودگندم نپختهٔ نیم کوب را هم بجهت نیم کوب بودنش بلقور گفته‌اند نه سایرخصایص‌آن. زبان ترکی که درایران رایج است جز لهجه‌ای که‌عوام بعضی ازنقاط بآن تکلم میکنند چیزی نیست، وچون زبان درشت ناهموار است فارسها بلقور کردن را بجای حرف زدن مصطلح کرده و بجای اینکه بگویندترکی حرف میزند میگویند ترکی بلقور میکنند .

واقعات زمان صفویه ، بخصوص دورهٔ سلطان محمد ، تا زمان شاه عباس کبیر شهر تبریز و سایر قطعات این قسمت ازایران ، شاهد این مدعا است ۰ آذربایجانی زودتر از مسلمان بودن وشیعی‌مذهب بودن وترك زبان بودن ایرانی‌خالص است وهمینکه پای‌ایرانی بودن بمیان میآید ، ازهمه چیز خود میگذرد واین «بیزیمکی وازگه»ای را هم که‌گاهی نسبت بهمشهریان‌وغیرآنها بزبان می‌آورد، نشانهٔ کمال‌غیرت‌او دروطن‌پرستی است. کسی که اهل خانهٔ خویش را بر همسایه ها و همسایه ها را بر اهل محل و اهل محل را بر اهل شهر و اهل شهر را بر سایر هموطنان خود ترجیح ندهد ، اهل وطن خودرا هم برسایرین ترجیح نخواهدداد ، و او را نمیتوان وطنپرست غیوردانست. وطنپرستی حقیقی همین‌است که آذربایجانی ها دارند ، اگر ایرادی بر آنها میشود از این راه است که در گفتن (بیزیمکی و ازکه ، نسبت بسایر برادران ایران خود ، خیلی تظاهر کرده ، راه مبالغه میروند و قدری ترکی زیاد حرف می‌زنند .

کوته فکری این‌آقایان راببینید بکجا رسیده بود ، که میخواستند از آذربایجانی کمونیست بسازند ! واین قطعه ازخاك ایران را جلوخان کمونیستی‌کشور خود بکنند ! و باین منظور ، مقارن اوقاتیکه جنگ خاتمه یافت وبقول خودشان ازشرآلمانهای فاشیست راحت شدند ، عده‌ای قفقازی ترك زبان از سرحدات آذربایجان که از زمان ورود قشون انگلیس وروس وحسینقلی خانی شدن ایران بی دروبندشده بود باین دواستان واردکرده وحزب تودهٔ تبریز رامرکز قراردادند . سیدجعفرپیشه وری راکه‌یکی ازهمدستان سران حزب توده، وازهمان محکومین بخیانت برضد وطن، ونجات یافتگان غلط واقعات بعد از شهریور ۱۳۲۰، وبزورقشون روس وکیل دورهٔ چهاردهم شده ، و مجلس وکالت او را رد کرده ، واصلا ایرانی بودن اوهم مشکوك بود، برآنها رئیس کردند. چندنفر وافوری‌مانند جواد ناطق وکیل عدلیهٔ تبریز[۱] و آقازادهٔ روزنامه‌نگار، که اگریکساعت وافورشان دیر بشود پشت‌پا بهمه چیزمیزنند وبعضی‌ازشکم‌بآب زنهای‌پاك باخته، مانند رفیعی(نظام‌الدوله) که دارائی موروثی خود را تمام‌کرده، وسرمیراث دخترهای خودکه ازـزن مرحومش‌میراث برده‌اند، هوارشده است، وعده‌ای مهاجرکه در عهد مرحوم پهلوی ازقفقاز بایران آمده و شاید اسلاف‌آنهاایرانی بوده، ولی بواسطهٔ طول اقامت درقفقاز، اخلاق ایرانی رافراموش کرده‌اند، وخلاصه یك مشت ازاین قماش بی‌کفایت‌های جاه طلب طماع و مجهول‌الهویه و

۱ــ نظرم نیست درکدام روزنامه و در چه تاریخ شرحی بامضاء پسر مرحوم جواد ناطق خوانده‌ام‌که براین قسمت معترض بوده ونوشته بودندکه در موقع فوت مرحوم جواد ناطق غایب و در خارجه مشغول تحصیل بوده‌اند ولی تاریخ فوت پدرشان قبل ازبلند شدن علم‌کمونیست در آذربایجان است . من خیلی ازاینکه ایشان در صدد تبرئهٔ پدرشان ازکمونیست مآبی‌برآمده‌اند هم ازنقطه نظردفاع ازپدرکه وظیفهٔ هرفردی است، وهم از حیث اینکه خود را وطن‌پرست‌حقیقی معرفی‌کرده‌اند ، خوشوقت شدم و بایشان ازاین دوحیث تبریك عرض‌میکنم. من چون این‌کتاب را از روی‌حافظه نوشته‌ام ممکن هم هست اشتباه‌کرده باشم، اگرچنین اشتباهی‌کرده باشم خیلی ازآقای ناطق جوان عذر میخواهم .

راهزنان آدم کش، علم کمونیست را باسم دمکرات آذربایجان بلند کردند، وخود راپشتیبان آنها قرارداده وآنهارامسلح نمودندومرکزمجزائی‌ازآنها ساخته وروبروی دولت‌مرکزی ایران واداشتند! سهل است قفقازی‌ها ومهاجرینی راکه مسلح کرده بودند، بخاك خمسه هم وارد کرده، و درآنجاهم همین بازی را برپاداشته، و حتی بوسیلهٔ سران حزب توده، این بساط را بقزوین وهمدان هم، تاحدی سرایت دادند.

افراد مسلح آنها، باسم رهبروفدائی بهرجا وارد میشدند، پست امنیه رایراق‌چین، وادارات را تصرف، ومردم‌آرام، بخصوص کسانی راکه دارائی داشتند غارت کرده، و در مواردیکه مقاومت میدیدند، وحتی بهوای نفس هم ازقتل و سفك کوتاه نمی‌آمدند، و از تاکستان قزوین به بالا، همه جاحتی درخاك همدان، گذربگذر، اتوبوس‌ها و مسافرین را تفتیش کرده، واشخاص متعین‌مسافرین را به‌بهانه‌های مختلف، عذاب میدادند وپولدارهای آنها راسروکیسه میکردند. فجایعی که این راهزن‌ها در کلیهٔ شهرها و دهات و قصبات آذربایجان و خمسه مرتکب شده‌اند، داستانهائی دارد که برای هر یك باید یك کتاب نوشت!!

البته برای دولت ایران مشکلی نداشت که قشون باینجاها فرستاده، واین یکمشت اراذل واوباش قفقازی راکه باسم ایرانی ونهضت آذربایجان بجان ومال وعرض و ناموس مردمان بیگناه مسلط شده بودند، بدم میترایوز بدهد، وشرآنها را ازسرمردم کشوربکند، ولی باقشون روس، که مانع حرکت آزاد قشون ایران در منطقه‌های اشغالی خود بود، وهمه‌گونه تشویق معنوی‌وکمك مادی‌باین راهزن‌ها نموده وبرخلاف پیمان‌اتحادنمیگذاشت سربازان ایران ازنقطه‌ای بنقطه‌ای بروند، چه میکرد؟ و چگونه باین مقصود میرسید؟

فقط برای‌دولت‌یك راه باقی وآن این بودکه باقشون روس، یعنی مهمانان‌ناخواندهٔ خودکه ناسلامت، باآنها برضدآلمان فاشیست متحد هم شده، ودرمدت چهارپنج سال همه جورفداکاری وگذشت برای این اتحاد بعمل آورده بود بجنگد، ومانع این امنیت‌داخلی را ازمیان بردارد، وآنهم خلاف مصلحت وتوانائی اوبود.

بدترین ربعساعت‌های زندگی ایران

ملت ایران دراین روزها، بدترین ربعساعتهای زندگی خود را گذرانده است[1]. تصور کنید مخبرین صادق که هیچ تردیدی در گفتهٔ آنها نباشد، برای شما خبربیاورند که در دهات و شهرهای آذربایجان صبح که مردم ازخواب برمیخیزند، می‌بینند مقداری تفنگ نوتازه ازکارخانه درآمده ولی بی‌بند، مثل تودهٔ هیزم، در

۱ــ این تعبیر اززبان خارجی اقتباس شده است. ربعساعت بد زندگی کنایه از اوقات، گذرائی است‌که درآن بشخص بدبگذرد. کمترکسی است‌که درزندگی خود از این ربعساعت ها نداشته باشد. اینکه نوشتم زبان خارجی بجهت این است‌که من این اصطلاح وتعبیررا درجائی نوشته‌ندیده، بلکه‌ازیك ژنرال روس این تعبیررا شنیده ونمیدانم اصل‌آن روسی است یافرانسه، یرزا ژنرال‌بامن بفرانسه حرف میزد. محتمل است‌که این تعبیررا اززبان مادری بفرانسه‌ترجمه کرده باشد.

گوشهٔ راه یاخیابان ریخته است . پاره‌ای ازجوانهاآنها را تصرف، وباطناب بندی برای آن درست کرده، وخویش را باآنها مسلح میکنند . بعد از چند روز مأمورهائی ازطرف دمکراتها می‌آیند ، و آنها را بعنوان اینکه تفنگ گرفته اید بزور برای قشون ملی (؟) میبرند، وبااین حقه بازیها برای خود افراد دست و پا میکنند . یامثلا یك مشت بی سروپا که بدست مهمانهای عزیز شما مسلح شده‌اند ، باکامیونهای قشونی همین مهمانها، به‌لیقوان رفته ، وحاجی احتشام پیرمرد صدوچند ساله راکشته، وهستی اوراغارت کرده‌اند! یا به پست امنیهٔ سراب هجوم آورده ورئیس پست مزبور، بااینکه بعلت نداشتن دستوراسلحه‌را زمین گذاشته وتسلیم شده‌است، این راهزنها دست وپای اورا قطع و افرادپست را گلوله پیچ کرده‌اند ! یادرمیانه بمنزل فلان عضو اداره رفته ، خانهٔ اوراغارت کرده، و خوداو راگرفته، یك مشت ازسکه‌های غارتی ازخود اورا بحلقش فرو برده، وبافجیع‌ترین وضع اورا درجلو چشم زن و فرزندش کشته‌اند ! یا دادستان زنجان را بجرم ادای وظیفه بدار آویخته‌اند![1] وصدها ازاین قماش‌اخبار را بشنوید، و دولت شماهم همه گونه وسیله برای رفع این رجاله بازی داشته باشد و نتواند از آنها استفاده کند ، چه حالی بشما دست می‌دهد ؟

من نمیدانم این‌آقایان که دستوراین طرز رفتاررا به پیشه‌وری وغلام یحیی یافلان اوباش مجهول‌الهویه دیگر میدادند، چه فکر میکردند؟ ایرانیها را هم مثل روسهای بره تصورمیکردند ، که سروصدای‌آنها درنیامده، ودرظرف مدت کمی سرتاسر کشور را بااین حقه بازی کمونیست خواهند کرد ؟ زهی نادانی! رعیت‌های آذربایجان که آقایان بدست این راهزن‌های خود، بدروغ برای نجات آنها این نهضت را برپا داشته بودند، همان‌ها بودندکه درهمین اوقات، تاآنجاکه میتوانستند حقوق مالکانهٔ ارباب و مالك خود را بار الاغ‌های خودکرده بدرخانهٔ آنها میرساندند .

بعقیدهٔ من ، اگر رقیبهای‌آقایان میخواستند برای مارکسیسم وحکومت فعلی روس در ایران دشمن تراشی کنند ، بهیچ قیمت و زحمتی نمیتوانستند صدیك آنچه را که این آقایان، دراین یکی دوساله، بدست خود وبرضرخود تدارك کردند حاصل نمایند ، زهی موقع نشناسی! بقول پیرزنهای دهاتی خودمان، باید اسفند دودکرد که نظرنخورند، وبسر وبرآنها نظرقربانی و «ببین وبترك»[2] آویخت که ازچشم بد محفوظ بمانند ! !

۱ـ گناه دادستان این بود که در یکی دوماه قبل که شخص توده‌ای که بفرماندار حمله و اورا مجروح نموده بود اقامه دعوی واورا استنطاق وحبس‌کرده بوده‌است .

۲ـ مهره‌های دراز اندام مثلثی شکلی‌که یك روی‌آنها محدب وروی دیگرآنها در وسط وازسمت درازی شکاف و طرفین شکاف چین و چروکهائی دارد و در دنبالهٔ چشم گوسفند قربانی خشك‌کرده برشته‌کنند و برای دفع چشم زخم بسرو براطفال می‌آویزند . این مجموعهٔ تعویدات راببین وبترك میگویند . مهره‌ها اسمی داردکه بجهت استهجانش ازآن صرف نظرمی‌شود وسبب این تسمیه هم شباهت این مهره بیکی ازعضوهای گربه است .

مجلس شورای ملی‌هم ، مثل ملانصرالدین که زورش بخر نمیرسید **زورش بخر نمیرسید** و سیخک الاغ رانی را تند تند بپالان فرو میبرد[۱]، هرروز کابینهٔ **بپالان سیخک میزد** وزراء را عوض میکرد. کابینهٔ محمد ساعد، کابینهٔ بیات، وکابینهٔ اول حکیمی، وکابینهٔ صدر، وکابینهٔ دوم حکیمی، هریك چند ماهی برسر کارماندند، وبزودی جاخالی کردند . بر فرض‌هم میماندند، بااین وضع چه میتوانستند بکنند؟ مسلماً هیچ! زیرا باید قشون روس ازایران برود، تابتوان سرانجامی باین‌اوضاع ناهنجارداد . ولی آقایان مثل قیر بزمین چسبیده وبنظر نمیرسید که تا روز آخر ششماه پس ازخاتمهٔ جنگ ، خیال حرکت داشته باشند .

دولت استاندار آذربایجان، رابواسطهٔ عملیات بی رویه‌اش، احضارنموده، وهرکس را نامزد استانداری آنجا میکرد ، ورق پاره های ترکی تبریز از او انتقاد نموده، و روزنامه‌های توده‌ای تهران هم ، مثل میمون، تقلید آنها را درآورده، عین بیانات‌آنها را تکرار میکردند . و در نتیجهٔ تغییر کابینه‌ها که پی درپی حاصل میشد ، این مهم به تعویق می‌افتاد . بالاخره ، آقای بیات نخست وزیر اسبق را نظر بملایمت و متانتی که داشت ، برای این‌کار سزاوار دانسته، وروانه کردند وخوشخال بودندکه بعدازهشت ماه، لامحاله آذربایجان استانداری پیدا کرد ، و شاید بتواند باین وضع ناگوار سروصورتی بدهد . ولی کمیتهٔ مرکزی دمکرات تبریز قدغن کردکسی بدیدن استاندار نرود . یك دو روزی آقای‌بیات، مواجه بادیوار، درتبریزماند وآنچه بوسیلهٔ پیغام باین‌راهزنهاخواند . « خر با پیغام آب نخورد »[۲] و اثری نبخشید . گذشته از این که او را تهدیدکردند ، ماندن اوهم باآن وضع بی فایده بود، دوسه روز بعد از ورود ، با طیاره بتهران برگشت .

آقایان مؤسسین چون بعقیدهٔ خودکار تصرف شهرها وقصبات استانهای شرقی وغربی کردستان مکری آذربایجان ، و حتی خمسه را هم بدست بر آورده های خویش انجام

۱ـ معروف است که ملا زورش بخرنمیرسید به پالان خرسیخك میزد وازاین داستان مثل «زورش بخرنمیرسد پالان را میچسبد » معروف شده است .

۲ـ خردرآب خوردن بسیارباسلیقه است . ازهرآبی نمیخورد. درآب خوردن هم بسیار حوصله بخرج میدهد وفقط نوك پوزهٔ خود را باسطح‌آب تماس میدهد بطوریکه اگرکسی‌مسبوق بطرزآب خوردن این حیوان نباشد تصور میکند که برای مقصود دیگری سرش را پائین آورده است . صاحب خرباید خیلی حوصله بخرج بدهد و مدتی وقت صرف کند و بالای سر حیوان بایستد تا سیراب شود و الا تشنه ازنهر برمیگردد . معلوم است با این کیفیت به پیغام که مثلا بفلان‌کس بگو خرمراهم آب بدهد کار صورت نمیگیرد و خر تشنه خواهد ماند . مورد استعمال این مثل در جائی است که بخواهند باسرهم بندی کار را خاتمه بدهند و وسیلهٔ ناقص‌برای انجام کار بکار بندند و در این صورت معلوم است که به پیغام « خر مرا هم آب بده » سیراب نخواهد شد . این مثال ، «خر به پیغام‌آب نمیخورد.» دردهات ازامثال سائره است .

داده ، وپادگانهای نظامی وپست های امنیه را بهر کیفیتی بود ، منحل کرده بودند موقع را برای افشای مقصود اصلی ، که آثار آن از عملیات قبلی آنها هم نمایان بود مناسب دیده ، روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۴ درست روز بعد از دست بسر کردن آقای بیات ، حکومت «خودمختار »آذربایجان را بدست این اوباشها عملی ، و اعلان کردند. حکومت‌خودمختار آذربایجان ، مجلس شورایملی ، وزراء وهمه چیز برای خود پیدا کرد. پیشه وری ، باش وزیر؛ وشبستری‌رئیس‌مجلس شورایملی شد. باین کیفیت دولتی که عجالتاً حریم وجلوخان و در آینده ، جزو خاك کمونیستی روسیه بشود ، از خاك ایران تشکیل گردید . رادیو مسکو این خبر را با آب و تاب تمام بتمام دنیا فرستاده و روزنامه های توده‌ای تهران تبریکات خود را نثار این نهضت ملی (؟) نمودند ولی دولت ایران منتظر سررسید موعد رفتن قشون روس‌است، تاتکلیف خودرا با این «خودمختار» ها که روح اهالی‌آذربایجان از مقاصد باطنی آنها بی‌خبر و از این نهضت فرسخها گریزان است معین‌کنند .

درپیمان اتحاد زورکی که بین ایران ازیك طرف ، و روس وانگلیس ازطرف دیگر بسته شده و دولت آمریکا هم الحاق خود را باین پیمان عملا اظهار داشته مقررگشته بود که بعد ازختم جنگ، متحدین باید قشون خود را، باسرع اوقات ازایران خارج کنند، و منتها حد آن ششماه پس ازخاتمهٔ جنگ تعیین شده بود . اگر روح پیمان را در نظر آوریم، باید بعد از تسلیم آلمان وختم جنگ در اروپا، دول متحد ماعملیات تخلیهٔ ایران را بلافاصله شروع کنند ، وهرچه زودتر شرشان رابکنند . برفرض اینکه میخواستند،از تمام مدت ششماههٔ منطوق قرارداد هم استفاده نمایند ، شش ماه مدت پیمانی ، در تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۲۴ سرمی‌آمد[۱].

اگرچه، جنگ با ژاپون هنوز ادامه داشت ولی این جنگ مربوط باین حدودنبوده و دراقیانوس کبیر وتاحدی‌جنگ محلی بشمار می‌آمد. معهذا، چون ژاپون‌هم یکی از دول محور، وتاجنگ بااو هم خاتمه نمی‌یافت، ممکن بود جنگ را خاتمه نیافته تلقی کرد ، پس باید همینکه جنگ باژاپون ختم شد، دول متحد شروع به تخلیهٔ ایران نموده، تاسر ششماه، یعنی در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۲۴، کشور ما را بالمره از قشون خود پاك کنند . چنانکه، آمریکا و انگلیس همین کار راکرده، وحتی بعد از ختم جنگ در اروپا و قبل از

۱ـ شایدتعیین روز ۱۹ آذر۱۳۲۴ برای اعلان «خودمختاری» آذربایجان باتاریخ‌سررسید موقع اقامت قشون روس در ایران بی رابطه نباشد ، که قبلا فکر میکرده‌اند که اگر طوری پیش‌آمد که نتوانند بعداز ۱۸ آذر ۱۳۲۴ قشون خود را در ایران نگاهدارند مقصود خود را مقارن حرکت قشون خود انجام‌کرده باشند وباین نظر بوده است‌که این موقع، ۱۹ آذر۱۳۲۴ را برای اعلان خود مختاری تعیین کرده و دستور آنرا برای پیشه‌وری فرستاده باشند ، منتها همینکه دیده‌اند ، اشتلم خاتمه یافتن جنگ‌که بهانهٔ آن باقی بودن ژاپون در حال جنگ بوده پیش رفت وسایر متحدین متقاعد شدند رفتن خود را تانیمهٔ اردیبهشت‌که درحدود دوماه هم از ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ ، تاریخ سررسید بحساب ختم جنگ بازاپون بود ، بتعویق انداختند .

ختام جنگ باژاپون، مقدار زیادی ازقشون خود را ازایران خارج، وبعد ازتسلیم ژاپون، عملیات تخلیه‌ای خودرا سریع نمودند.

ولی توجه کردند، که هم‌پیمان دیگرشان، یعنی روسیه، مثل این است که بتاریخ تخلیهٔ قطعی که دارد نزدیك میشود، توجهی ندارد. زیرا هیچگونه اقدامی که دلیل بر خیال ترك گفتن ایران باشد، از آنها مشاهده نمیشود! تااین که بالاخره، بزبان آمده پرسیدند: «مامیرویم؛ شما کی خواهید رفت؟» روسها جواب دادند «تاآخرین روز سررسید تاریخ مندرج درپیمان؛ خواهیم ماند!» البته این ماندن بیجهت درخاك دولت متحد، حقاً موجب سوء ظن‌دولتین، بخصوص انگلیس شد، ودربردن قشون خود قدری پاسست کرد، ولی درهرحال، تدارك خودرا طوری دیدکه یکی دوروز قبل ازموعد، یعنی ۱۱ اسفند ۱۳۲۴ یك سرباز هم درایران نداشته‌باشد. البته دولت ایران‌هم که ازروسها راجع برفتن قشون آنها استعلام نمود، وهمین جواب راشنید وچاره‌ای جزانتظار ۱۱ اسفند نداشت.

دولت ایران تمام خرابی اوضاع آذربایجان را تحمل میکرد، وروز میشمرد که‌این مدت سپری شده، وموعد برسد و از این مخمصه خلاص شود. حالا در این ضمنها حکومت «خود مختار» آذربایجان البته بدستور مؤسسین اصلی در ورق پاره های خود که بزبان ترکی یعنی زبان رسمی حکومت خود می‌نوشتند وروزنامه‌های توده‌ای‌تهران وایزوستیا و پراودای مسکو و حتی رادیو مسکو مندرجات آن را با آب و تاب تمام ترجمه و تعبیر میکردند چه یاوه سرائی‌ها وچه لاف وگزافها نسبت بعملیات خود وچه هتاکیها ورذالتها نسبت بحکومت مرکزی تهران معمول میداشتند؟ قلم من ازشرح آن عاجز است! همینقدر مینویسم ملت حقیقی بخصوص برادران آذربایجانی چه‌آنها که درتبریزمانده وچه‌آنها که بتهران آمده بودند خون میخوردند و انتظار سررسید موعد تشریف فرمائی مسببین این اوضاع را میکشیدندکه بتوانند حق این یکمشت خارجی وتوده‌ایها راکنارشان بگذارند.

بالاخره این روز فیروز یعنی یازدهم اسفند ۱۳۲۴ رسید، ولی‌آقایان مهمانان‌عزیز نرفتند، سهل است هیچ برفتگارهاهم نمی مانستند وسفت وسخت سرجاهای‌خود نشسته‌بودند وحتی برای اینکه دولت ایران مخاطبی نداشته باشد سفیر کبیر وتمام کارکنان سفارت‌آنها جاخالی کرده بچاك زدند ودولت ایران‌را باعلی‌اف ویعقوب‌اف قفقازی که‌هیچ معلوم نبود در سفارت شوروی چه محلی از اعراب دیپلوماتیکی دارند و چه ارزشی میتوان بافعال و اقوال آنها داد، مواجه کردند. بطوریکه دولت ایران نمیدانست پرتست خود را در این نقض پیمان بکی بدهد!

دولت ایران، مدتی قبل ازسررسید موعد تخلیهٔ ایران از قشون خارجی و در کابینهٔ اول حکیمی بعنوان مقدمه چندگروهان بزنجان فرستاده بودکه تاوقتی «سرخر» خارجی ازبین میرود هستهٔ قوه‌ای دراین شهرداشته باشد. نظامیهای روسی در شریف آباد قزوین مانع حرکت آنها بسمت زنجان شده بودند. رادیو مسکو این اعزام نیرو را سبب ایجاد خونریزی درتبریز اعلام میکرد! وروزنامه‌های توده‌ای تهران هم پای این نغمهٔ ناموزون

که حق حاکمیت ایران را درخاك خود انکارمی کرد ضرب میگرفتند ورؤسای توده‌ای هم با این موسیقی وحشی در مجلس رقاصی راه می‌انداختند !! و در این میان رقص آخوند لنکرانی ازهمه مضحك تر بود.

حسن استفاده از جامعهٔ ملل متفق

بالاخره دولت ایران تنگ آمده در کابینهٔ آخرحکیمی بشورای امنیت که برای دفعهٔ اول تشکیل میشد شکوه کرد که اولا قشون روس جلوقشون ایران را درشریف‌آباد قزوین گرفته مانع رفتن آنها بزنجان و تبریزاست و نمیگذارد دولت ایران امنیت را در کشور خود برقرار کند. ثانیاً چرا باوجود سررسید موعدکشورما را تخلیه نمی کند و ما را راحت نمیگذارد. براثرهمین اقدام توده‌ای‌ها در روزنامه جات خود ، و رادیو مسکو نظرم نیست کدامیك بتقلید دیگری بیچاره حکیمی را مرتجع خواندند ! و هزار لچر باو گفتند.

شورای امنیت بث الشکوای ایران را با وجود هرزه درائی‌های رادیو مسکو بمورد تشخیص داده وجزو دستور گذاشت ، وازقضاء اولین نوبت هم راجع بهمین‌رسیدگی بود.

چنانکه یکبار دیگر هم در صفحهٔ ۲۰۷ از این جلد نوشته‌ام حلاجی کامل آقای ویشنیسکی‌معاون وزیرخارجهٔ روسیه راکه درروز رسیدگی باین امر بسمت قائم مقامی از مولوتف وزیرخارجه دراین جلسه شورای امنیت حاضر بوده است دراینجا مناسب نمیدانم زیرا جای این‌کار اگر خدا بمن عمر بدهد که این شرح زندگانی را باین روزهای عمر خود برسانم درآنجااست. ولی، فعلا ولوبطوراجمال هم باشد نمی‌توانم نامربوط گوئیهای این آقارا دراین مجلس بین‌المللی ناگفته بگذارم!

درشورای‌امنیت ازآقای ویشینسکی معاون وزارت خارجهٔ روسیه پرسیدند چراقشون شما مانع عملیات قشون ایران درداخل کشورشان است؟ باکمال خشم وغضب بروسی‌جواب گفت بجهت اینکه باعث خونریزی در سرحدکشورما است ! شورای امنیت گفت بشما چه مربرط است؟ شما درسرحدات خود میتوانید عده‌ای داشته باشید که اگرعدهٔ مسلحی بخاك شما بخواهد وارد شود ازآنها نزع اسلحه‌کرده سرشان بدهد. ایشان نمیخواستند زیر بار این مطلب ساده که هرشاگرد مکتبی مدارس حقوقی میداند بروند. حتی نظرم نیست در این مورد بود یامورد دیگر بمترجم خود پرخاش میکردندکه مقصودشان را نتوانسته است درست ترجمه‌کند و از این جمله معلوم میشد ایشان زبان رایج این‌مجلس بین‌المللی را خوب بلدندکه بمترجم ایراد میگیرند. پس چرا باین زبان حرف نمیزدند؟ معلوم نبود بهرحال شورای امنیت دراین قسمت رأی دادکه دولت ایران میتواند بهر نقطهٔ کشورخویش قشون بفرستد و قشون دولت روس حق جلوگیری ومداخله در این موضوع ندارد.

در قسمت دوم ایشان میگفتند : این کار از کارهای خصوصی بین ایران و روسیه و مربوط بشورای امنیت نیست ! و بقدری پافشاری کرده ، و دری وری گفتند که از مزه



سید حسن تقی‌زاده



حسین علاء

خارج و شورای امنیت مجبور شد دراین باب هم رأی بگیرد و بعد از آنکه درنتیجهٔ رأی معلوم شدکه اینکار از کارهای مخصوص شورای امنیت است ، ایشان مثل آخوند لنکرانی در مجلس شورای ملی ایران ، فرمودند : سایرین چرا قشون خود را از کشورهای دیگر نمیبرند؟ نمایندهٔ انگلیس گفت : مقصود شما دولت ماست ! درست است که ما در یونان و اندونزی قشون داریم ، ولی خود دولت های یونان و هلند از ما خواهش کرده‌اند در کشور آنها بمانیم ، وگرنه ما هزار باره رفته بودیم . ایشان گفتند ، دولت ایران هم با اقامت ما در کشور خود نه همین راضی است بلکه بموجب نامهٔ فلان تاریخ خود از اقامت قشون ما تشکر هم کرده‌است . شورای امنیت بجانب آقای تقی‌زاده نمایندهٔ ایران متوجه شد که پس این شکوه برای چیست ؟ تقی‌زاده چون باور نمیکرد که نمایندهٔ روسیه هم در شورای امنیت مثل‌وکیل مدافعه های ناشی ، درمحاکم صلح، دروغ بگوید و ازاین‌نامه هم خبری نداشت ، جواب را بجلسهٔ بعد موکول کرد که تحقیق کرده جواب بدهد .

دولت ایران در خلال روزهائی که موعد تشریف‌فرمائی آقایان نزدیك شده ،ومثل قبر بزمین چسبیده بودند ، نامه ای بآنها نوشته بود :که شما باید از مدتی پیش‌کار تخلیهٔ ایران را شروع کرده باشید ، پس کی تشریف میبرید ؟ جواب داده بودند در سر موعد ! دولت ایران جواب داده بود : ما هم متشکر می‌شویم ، که هرچه زودتر کشورما را تخلیه کنید . این تشکر ادعائی از اقامت قشون روس این تشکر بوده است[1]

در جلسهٔ بعد که نمایندهٔ ایران موضوع تشکر را آفتابی کرد ، بوین وزیر امور خارجهٔ انگلیس و برنز وزیر خارجهٔ آمریکا بآقای ویشینسکی قدری نصیحت کردند که بابا ! کشور ایران از ما پذیرائی کرده است ، ما نباید او را عذاب بدهیم ما هم آخر ناسلامتی، تعهدی امضاء کرده ، ودر کنفرانس سران سه‌کشورحرفهائی زده‌ایم! ویشینسکی

۱ ـ آنروزها که من این چند سطررا مینوشتم هنوزشورویها مثل امروزنبودند، سیاستشان سیاست مماشات بود و چون این اول دفعه‌ای بود که در یك مجمع بین‌المللی یاوه گوئی آنها شروع شده بود البته حرفهای بی‌منطق آقای ویشینسکی غریب بنظرمی‌آمد. درسه چهارسالهٔ بعد بقدری یاوه‌گوئی و هرزه درائی کرده‌اند که حاجتی باین انتقاد ها ندارند. هفت هشت دقیقه‌ای پای رادیوی آنها بنشینید، همینقدرکه توده‌ای نباشید ، خواهید گفت‌آنها دیوانه‌اند والا آدم عاقل اینقدر بی منطق حرف نمیزند .

ازهمه مضحك‌تر این است‌که آقای ویشینسکی میخواهند ادعاکنندکه ترجمهٔ جمله‌ای را وزارت خارجه در مراسلهٔ فارسی خود نوشته‌است ، غیر از چیزی است که آقای تقی‌زاده ادعا میکنند. تقی زاده جواب‌گفت ، من فارسی را لامحاله از شما بهتربلدم اگر خیلی مقاومت‌کنید میدهم متخصص رسمی ترجمه‌کند . با این منطق این مرد دروغگوی یاوه‌سرا ساکت شد .

باز هم دری وری[1] میگفت و این شاخ وآن‌شاخ میپرید. شورای امنیت ، بر حسب مقررات طرزاقدام نسبت بدولت متعددی که ابتدان آن توصیهٔ ختم عمل بطورمسالمت است بطرفین توصیه کرد که بطور خصوصی ، قضیه را حل کنند ولی شکایت ایران از دستور خارج نشود تا نتیجهٔ آن در جلسهٔ آینده ، که سه ماه بعد منعقد می‌شد معلوم گردد .

ولی دولت ایران با کی مذاکره کند؟ روسها که سفارت خودرا در تهران ازاعضای رسمی خالی کرده بودند ، آقای حکیمی نخست وزیر اعلام کرد که حاضر است خود بمسکو برود ، وتوصیهٔ شورای امنیت را عملی کند . آقایان دررادیو مسکو یك مشت یاوه سرائی کردند ، و حکیمی را برای دفعهٔ دوم «مرتجع» خواندند . کابینه مجبوراً استعفا داد.

جناب آقای احمد قوام نخست وزیر شد . ایشان هم مثل آقای حکیمی ، صلاح دانستند رأی شورای امنیت را عملی کرده و خودشان سفری بمسکو بکنند ، و کار را سرو سامانی بدهند ، وبلافاصله بعداز معرفی کابینهٔ خود بمجلس با طیاره‌ای که مسکویها برای او فرستاده بودند بجانب مسکو عزیمت نمودند . ولی هیچ توافق مثبتی بین طرفین حاصل نشده ، و در این ملاقات جنبهٔ تشریفاتی و اظهار مودت بیشتر از گذراندن اصل عمل منظور نظر بوده است . در هرحال ، نخست وزیر با دست خالی مراجعت کرد . فردای آن روز مدت دورهٔ مجلس سرآمده ، و قهرا تعطیل گشت .

صلح بز و کلم !

بالاخره بعد از چند روز سفیر کبیرشوروی وارد تهران ، و در دههٔ دوم فروردین ۱۳۲۵ ، نتیجهٔ این گربه رقصانیها ظاهر شد ، و موافقت‌نامه‌ای ، بمدت پنجاه سال راجع به نفت شمال ، بین سفیر شوروی و نخست وزیرایران گذشت ، که دولت شوروی نفت شمال را بخرج خوداستخراج کند ، ومنافع آن بالسویه بین دوشریك تقسیم شود ، و تا بیست و پنج سال اول چهل و نه در صد ، و بیست و پنج ساله دوم پنجاه در صد سهام آن ، بعنوان حق‌الارض مال ایران باشد ، و مقرر شده بود که پس از تشکیل مجلس شورای ملی که منتها تا هفت ماه دیگر صورت خواهد گرفت لایحهٔ آن باید از طرف دولت ایران بمجلس پیشنهاد شود . دولت

---

۱ ـ جمله های بی‌معنی و نامربوط و بی‌موضوع و پراکنده و پریشان که منطق را باآن سر و کاری نباشد دری وری میخوانند . این اصطلاح گویا اصلا گیلکی است و از گیلان بسایر جاها رفته است .

دری زبان غیر شهری ایرانیان باستانی بوده «ور» بمعنی کنار وخارج ویای آن یای نسبت است . بنابراین دری وری یعنی سخنی که ازغایت پراکندگی بزبان متروك خارجی میماند . در فرانسه هم حرف بی‌منطق را به چینی تشبیه میکنند و میگویند ؛ مثل این است که چینی حرف میزند. فارسها هم حرف بی‌منطق و سرباالارا بترکی تشبیه کرده‌اند و این ازوقتی است که مغولها بر ایران حکومت داشته و نسبت به مغلوبهای خود تحکم بی منطق میکرده‌اند .

روس قشون خود را بزودی از ایران خواهد برد. ایران هم با آذربایجانیها بطور مسالمت (؟) رفتار خواهد کرد !!

بعد از چندی تصویب نامه‌ای برای کار آذربایجان از هیئت وزراء صادر شد که بموجب‌آن بدو استان آذربایجان اختیارات داخلی داده بود!

این تصویب‌نامه بدو استان سه و چهار، یعنی بتمام آذربایجان، اختیارات محلی که خیلی زیادتر از اختیارات مندرج در قانون متروك انجمنهای ایالتی ۱۳۲۵ قمری بود، میداد که باید در مجلس آینده مطرح وتصویب شود. اگرچه اجرای این تصویبنامه قبل از تصویب مجلس قانونی نبود، و دست دولت را در عملیات دولتانهٔ خود می‌بست، ولی ممکن بود تصور شود که مجلس آینده که ناگزیر نمیتواند تنها برای آذربایجان حقی قائل شود که بسایر ایالات و ولایات ندهد، بعنوان اصلاح قانون انجمنهای ولایتی وایالتی برای کل کشور قانونی وضع کند، که تمام استانهای کشور، اعم از نفع یا ضرر، لامحاله بطور تساوی از آن برخوردار شوند و تمامیت و دست نخوردگی کل کشور محفوظ بماند.

در حقیقت این توافق مانند صلح بین میش وگرگ بود، که اگر دولت روس‌دست از تحریك «خود مختارهای» آذربایجان میکشید، و منبعد از مسببین ظاهری آن معناً و مادةً تقویت نمیکرد، ممکن بود کار را سر و صورت گرفته تلقی کرد. ولی روسها در تخلیهٔ ایران ازقشون خود خیلی به تأنی پیش میرفتند[1] و باش وزیر (نخست وزیر) دولت «خود مختار» که اختیارات داخلی آذربایجان را از آنچه آنها برای خود اعلام کرده بودند محدودتر میکرد، خیلی مناعت بخرج میداد، و بخوبی هویدا بودکه روسها به‌سنت سنیهٔ تعدی، که روح و جان رژیم حکومتی آنهاست دراین معامله‌که اصل آنرا هم بوسیلهٔ اقامت نا مشروع قشون خود در ایران، و در حقیقت بتعدی و زور و ظلم تحصیل کرده بودند، چون سهم خود یعنی موافقت‌نامهٔ نفت را بجیب زده‌اند. نمیخواهند سهم ایران، یعنی تسویهٔ امر آذربایجان را بپردازند، و این رعونت های باش وزیری آذربایجان از این راه است.

دولت ایران باکمال متانت و درونه منتظر تخلیهٔ خاك خود از قشون روس است، که ناچار بهرجان کندن هست، تا روز جلسهٔ آیندهٔ شورای امنیت، خواه و نخواه باید خاك ایران را ترك گویند، تا بعد برای کارآذربایجان تدبیری (؟) بیندیشد، ولی روسها تا می‌توانند در بردن قشون خود توانی و تراخی می کنند، و بخوبی پیداست که مشغول تقویت مادی حکومت قلابی[2] تراشیدهٔ خود در آذربایجانند، که وقتی قشون خود را از

---

۱ ـ بلکه هیچ پیش نمیرفتند. اگر عده‌ای را از نقطه‌ای برمیداشتند به نقطهٔ دیگر میفرستادند.

۲ ـ سابقاً پول قلب‌را عوام پول قلابی میگفتند. ولی‌امروز این اصطلاح عامیانه راکه‌در کتابت هم وارد شده است بهر چیز ناروائی اطلاق میکنند.

ایران خارج می کنند، این حکومت دست نشانده آنها بتواند سرپا بند شود و سر باطاعت تصویبنامهٔ هیئت وزراء در نیاورد.

چنانکه وقتی بالاخره این روز فیروز رسید، هنوز هم کشور ایران را در هیچیک از نقاط خالی نکرده بودند که از این روز تازه برفتن و جا بجا شدن شروع کردند. از آذربایجان هم ظاهراً رفتند، ولی چون دولت ایران از این قسمت کشور خود بی اطلاع بود، برای آنها مانعی نداشت که افراد وافسران خود را با تغییر لباس، و زمین گذاشتن اسلحه درآنجا نگاهدارند تا درموقع لزوم باش وزیری آذربایجان بتوانند ازآنها استفاده کرده برضد دولت مرکزی بطغیان خود ادامه بدهد.

بالاخره خاك ایران در شانزدهم اردیبهشت سال ۱۳۲۵ بعد از دو ماه و پنج روز اقامت نامشروع، آنهم با این کیفیت از قشون روس ظاهراً پاك شد. البته اعلان رسمی آنهم، بجهت همین تأخیر ومماطله ها دیرتر از موعد افتتاح جلسهٔ شورای امنیت بجناب آقای حسین علا نمایندهٔ ایران رسید. چنانکه در روزی که کار ایران مطرح شد گرومیکو نمایندهٔ روس باز هم بدروغ اظهار داشت که خاك ایران را ما تخلیه کرده‌ایم و باید شکایت نامهٔ ایران از دستورخارج شود. آقای علا جواب گفت، تاکنون تخلیه نشده و در این زمینه بمن خبری نرسیده‌است. بازدراینجا هم گرومیکو بسنت سنیهٔ کمونیستی، قدری دری وری گفت وشورای امنیت موضوع‌را بجلسهٔ بعد موکول کرد. درفاصلهٔ دوجلسه، بعد ازآنکه بالاخره کارتخلیهٔ ایران با همان وضع ناقص سروصورت گرفت، خبرآن بآقای علا رسید و در روزجلسهٔ بعداعلام شد. دراینجا باز گرومیکو اصرارداشت که اصل شکایت ایران مسترد شود. شورای امنیت پذیرفته‌شدن این تقاضا راموکول بتقاضای نمایندهٔ ایران کرد. آقای حسین علا حقاً جواب گفت: من چنین مأموریتی ازطرف دولت خود ندارم. گرومیکو بازهم با دری وریهای خود میخواست کار را ختم شده وانمود کند. ولی شورا گوشی باین یاوه گوئیها نداد و بث‌الشکوای ایران در دفتر شورای امنیت ماند و مطلب بهمین جا ختم شد. اما روسها بخوبی دانستند که تمام ملل عالم از این رفتارآنها عصبانیند و بخوبی حس کردند که باقی گذاشتن شکایتنامهٔ ایران در دفتر شورای امنیت برای کار آذربایجان است، زیرا تا اینکاربسامان نمیرسید، حقاً شکایت ایران باقی میماند ونمی‌شداین بث‌الشکوی را خاتمه یافته دانست.

طرز صحبت و ورود و خروج این روز های نمایندگان روسیه، در این مجالس بین‌المللی، و منطق نفهمی آنها واقعاً بسیار مضحك، و مثل این است که فقط از دولت سردیوارهای گوشتی، یعنی افراد قشون سرخ که بیچاره ها جز برای مردن باین جنگ نمی‌رفته‌اند بوده، که این فتح برای عالم بشریت حاصل شده‌است. گوئی میخواهند تمام ملل عالم را باشتلم‌های خودمرعوب کنند. مثل دلقك‌های سیرك خودرا بلباس عجیب وغریب می‌آرایند و گذشته از منطق نفهمی در سوء ظن تظاهر های بسیار خنك بی موضوع میکنند موضوع درخت صنوبری که محاذی اطاق‌کار مولوتف در قصر لوکسانبورك (محل شورای

وزیران خارجهٔ چهار دولت) اتفاق افتاده اظهارات ژنرال (؟) مستحفظ (؟) لاینفك ایشان[۱] در این که مبادا کسی بالای درخت رفته ، سوء قصدی نسبت باین مرد عزیز بکند داستانی است که همه‌کس را بخنده می‌آورد. این هم یکی از وسائل انتشاری آنها واصل « تخالف تشهر» و یا اصل مسلم « الخائن و خائف» از آن بخوبی هویداست؟!

خود مختاری یالجام گسیختگی

باری ، بعدازتخلیهٔ خاك ایران از قشون روس ، مسأله‌آذربایجان طبعاً پیش میآمد . ولی چنانکه پیش‌بینی میشد ، گذشته از سابق ، در این یکی دو ماههٔ فاصلهٔ بین گذراندن موافقتنامه ها و تخلیهٔ خاك ایران ، روسها بقدر لزوم باد بآستین[۲] باش وزیر این خود-مختاری‌آذربایجان ، یعنی پیشه‌وری کرده ، و سران حزب توده هم بعقیدهٔ خودصف‌آرائی خویش را باندازه‌ای‌کامل نموده بودند که عملی و اتباعش کراقلی[۳] بخوانند و بتصویبنامهٔ دولت که « خودمختاری» آنها را محدود میکرد ، سر فرود نیاورند !

بالاخره ، چند نفر از سران این حکومت قلابی ، مانند پیشه‌وری « باش وزیر»(؟) و شبستری رئیس مجلس شورایملی (؟) ویکی دونفردیگر ، التفات فرموده ، برای‌مذاکرهٔ مواد تصویبنامهٔ دولت ، با طیاره بتهران آمدند . روز ورود آنها ، سران حزب توده با یکمشت پرتقال فروش و حمال مزدور و دسته های‌گل و فریادهای زنده باد و پاینده باد ، این مزدوران خارجی را بدست مریزاد جدا کردن‌آذربایجان از پیکر ایران ، درمیدان طیاره استقبال کردند !

باز خدا پدر آقای احمد قوام نخست وزیر را بیامرزد ، که محل اقامت این متمردین متکی بخارجه را در خارج شهر معین کرده ، و افراد را از ملاقات آنها ممنوع داشته بود ، والا سران حزب توده حاضر بودند اشخاصی مانند آخوند لنکرانی ، را

---

۱ - مولوتف در مجالس بین‌المللی یکنفر ازکمونیستهای پاشنه ترکیده ، که اوراکشکی ژنرال میخواند بعنوان مستحفظ شخصی همـراه میبردکـه این جناب سرتیپ حتی در شوراهای عمومی هم پشت سراومی‌ایستاد! برای اینکه سوء قصدی نسبت باین‌آقای عزیز نشود و این‌خود موهن‌بسایر‌نمایندگان‌یالامحاله‌بکشوری‌که این‌انجمن بین‌المللی درآنجاتشکیل‌میافت‌بود. اینها یك همچومردمان دیوانهٔ وقیحی هستندکه‌برای پیشرفت‌مقصودخود از هیچ‌کار اباوامتناع‌ندارند.

۲ - کشتی‌گیری در زورخانه‌کاری‌مستلزم بازوهای سطبر قوی است . پهلوان پنبه‌ها چون بازوی سطبر ندارند اگر بخواهند بهو وجنجال‌خود را پهلوان‌بشمار بیاورند ، ناگزیرند برای سطبری بازو فکری بکنند و مصنوعی بازو های خود را ولو ببادکردن آستین باشد ، قوی وسطبر نمایش‌بدهند. دیده‌ایم ، بچه‌ها که میخواهند بشوخی با هم کشتی بگیرند قبلا در آستین خود میدمند وباد بآستین‌خود میکنند .«باد بآستین‌کردن» کنایه ازتقویت‌آدم‌بیعرضهٔ نالایقی‌است که از خودش‌کاری برنیاید و بخواهند اوراآدم قوی بخرج بدهند. نظیر «چماق بدست چلاق‌دادن» و در موارد اغواکردن شخص بکاری‌که خود جرأت اقدام درآنرا ندارد نیز استعمال میشود .

۳ - کریلی یا کرایلی یکی ازگوشه های آواز شهناز شور است و در دستگاه ماهور هم گوشه‌ای باسم‌کراقلی هست « کراقلی خواندن» کنایه از سربالا حرف زدن و مثل ترکی گفتن درمواردیکه‌کسی حرف بی منطقی بزنند استعمال میشود .

با یکمشت عمله بدر منزل این دسته گلها بفرستند ، و آنها را از منزل بیرون کشیده سر دست بگیرند و دوره بگردانند ، و باز موضوع تازه‌ای برای رادیو مسکو تحصیل کرده ، و این آدمکشان وراهزنان‌را از آنچه بدستور خارجی جری شده بودند جری‌ترشان بکنند!

بالجمله آقایان بعدازاینکه ما از طرف نمایندگان ملت آذربایجان اختیار قبول مواد تصویب نامهٔ دولت را نداریم و باید در مجلس شورای ملی خود (؟) مطرح کنیم از پذیرفتن استنکاف کرده پس از چند روز اقامت بی‌مصرف در تهران ، به‌تبریز برگشتند. چنان‌که قبلا هم معلوم بود ، البته مجلس شورایملی آنها راضی باین تصویب نامهٔ دولت نشد. این‌بار مظفر فیروز، یا بقول مجلهٔ صبا جناب بوقلغالك[1] که‌مظهر «مافرحنا بابلیس فکیف نفرح باولاده» و نمایندهٔ مثل معروف فارسی « از شیطان چه خیری دیده‌ایم که از اولادش توقع داشته باشیم» است وبمفاد یتشکل باشکال مختلفه حتی... و... سابقاً طرفدار سیدضیاءالدین بوده و چندی بود که برای حزب توده دایره نم میکرد ، به تبریز رفت که این معما را حل کند و تشریف فرمائی این آقا را برای این مقصود ، رادیو تهران با جنابهای مکرر بیمورد ، در جلو اسم ایشان ، بسمع تمام مردم رساند . ولی چه فایده ؟ ایشان رفتند و «کره را یاق کردند[2]» و برگشتند . موافقت نامهٔ جدید ایشان با سران حکومت قلابی آذربایجان جز یکی دو فقره تغییر اسم ، از قبیل باش وزیر باستاندار و مجلس شورایملی بانجمن ایالتی، هیچ تغییر اساسی در اختیاراتی که آنها قبلا برای خود- مختاری خویش اعلان کرده بودند ، نیاورد . زبان ترکی زبان رسمی و اختیار تعیین استاندار و رؤسای دوایر و حکام جزء باآنها و امنیهٔ‌آنها هم همان فدائیان خودشان باقی ماند . چرا ! یك تغییر مختصر بسیار ناقابل دیگری هم بوجود آمد و آن رسمی شدن این حقه‌بازی وعصیان بود، که‌آبروی دولت ایران را در نزد سایرملل برد. زیرا دولت‌ایران این تجزیه را که تا اینوقت نمی‌شناخت اگرچه بدون تصویب مجلس ، ولی در هرحال ، ولو موقتاً پذیرفته ، و مجلس‌آینده را باکار ختم شده‌ای مواجه‌کرده بود .

گذشته از این، با وضعی که پیش‌آورده بودند ، مجلس‌آینده را هم باکمال سهولت،

---

۱ ـ من این اصطلاح مجلهٔ صبا را هیچ نشنیده و معنی و املای آن را درست نمیدانم ولی چون مظفر فیروز را «بو همه چیز» بجاآورده‌ام عیناً این کلمه مرکب را به « انگ » این مجله نقل‌کردم . انگ هم بمعنی علامت و مهری است‌که روی بسته بندی کالا برای شناساندن کارخانهٔ سازندهٔ‌کالا میزنند و این‌کار قدیمها نسبت به تنباکوی شیرازی خیلی معمول بود .

۲ ـ یاق بترکی بمعنی روغن است. کره بواسطهٔ دوغی که دارد از روغن ارزانتر است. گویند در ازمنهٔ قدیم در ضمن بدهی های مالیاتی دهی مقداری کره هم بوده است که سابقاً از گوسفنددارهای ده میگرفتند و بعدهاکه‌گوسفندها تلف شده بودند، بازهم مأمورین مالیات دست از مطالبهٔ‌آن نمی‌کشیدند. اهالی شخصی را بنمایندگی برگزیدند و خرجی برای اوتعیین‌کردند که برود و اهالی را از این مالیات زور برهاند. مؤمن بپایتخت رفت و پس از چند ماه توقف حکمی صادرکردکه درآن نوشته بودند، اهالی بجای کره ، یاق بدهند. مورد استعمالش با این توضیح همان است‌که از متن مفهوم میشود .

میتوانستند ازهمان قماش و کلای توده‌ای دورهٔ چهاردهم، انباشته ، برخر مقصود که تجزیهٔ تام و تمام آذربایجان از ایران ، وگذراندن نفت شمال است سوار شوند . در این صورت گذشته از کار نفت ، که جزئیات آن برضرر دولت ایران تمام میشد و برگشت نداشت ، مرد میخواست که آذربایجان را « از گردهٔ این خر شیطان پائین بیاورد [۱] »، و دو مرتبه بایران بچسباند، وازتجزیه تا الحاق‌آن بروسیه، با رژیم کمونیستی که در آنجا گرماگرم مشغول اجرایش شده بودند ، یك قدم بیشتر نبود . چه پرتگاه مهیبی ؟!!

ولی من مأیوس نبودم ، و می‌دانستم که این گربهٔ مرتضی علی [۲] همانطور که درصفحهٔ ۱۵۳ از همین جلد سوم پیش بینی کرده بودم ، دم خود را از دم این شتر بزودی جدا کرده ، و صحیح و سالم ، روی چهار دست و پا ، بزمین می‌آید و فوراً راه می‌افتد .

در همین روزها، روزی از کوچهٔ برلن (اگر بجرم فاشیستی اسمش را عوض نکنند.) به‌جناب‌آقای عمو ابوالقاسم فروهر برخوردم. بمن گفت عموجان ! وضع کشور را چگونه می‌بینی ؟ گفتم درست میشود . گفت جانی برای آن باقی نمانده که امیدی به بهبودیش داشته باشیم ! گفتم خدای ایران بزرگتراز آنست که بتوانند باین حقه بازیها،آذربایجان را بلع کنند . گذشته از این ، اوضاع عالم هم دیگر اجازهٔ این کثافت‌کاریها و شیادی ها را نمی‌دهد. یا ایران باکل‌دنیا خراب میشود، یا سر پا و مستقل ودست نخورده میماند!!

آنروزها چه خبر بود

در همین روزها بود، که جناب آقای احمد قوام نخست‌وزیر ، که تصور میکرد بتواند سران حزب توده را رهبری، یا بهتر بگوئیم راهبری‌کرده ، و ازآنها مردمانی منطق فهم و وطنپرست و عاقل بسازد رفتار سابق‌آنها را دردورهٔ نخست‌وزیری جناب‌آقای صدر، بعلت سیاست یکطرفی‌آن‌کابینه بجای آورده ، و خود را بیشتر متمایل بآنها نشان داد ، و مظفر فیروز معاون نخست وزیری هم ، شاید اکثر، او را باکارهای ختم شده که اکثرآنها بنفع توده‌ای ها تمام میشد ، مواجه کرده ، و این آقایان هم تا میتوانستند از این وضع سوء استفاده‌کرده ، و خر خودرا درازتر بستند . روزنامه‌های آنها ، تا ممکنشان بود از تجزیهٔ‌آذربایجان و پیشرفت این نهضت ملی (؟) تحسین و ترویج‌کردند . و روزنامه‌هائی که حقاً با این دمکراسی قلابی که دست خارجی در آن هویدا بود ، ضدیت میکردند طرف حملهٔ‌آنها واقع شده ، و حتی افرادیکه هیچوقت ودر هیچ دوره‌ای از جادهٔ استقامت

---

۱ ــ « از خر شیطان پائین نیامدن » کنایه از عدول نکردن از حرف بی منطق یا کار نامربوط است . مثل سائر شدن این تعبیر هم مثل : « دسته گل بآب دادن . » البته تاریخچهٔ افسانه مانندی داشته است که فراموش شده یا من نشنیده‌ام .

۲ ــ گربه را از هربلندی پرت کنند ، روی چهار دست و پا بزمین می‌آید وکمتر دیده شده است‌که از این سقوط دررفتگی در مفاصلش پیدا شود . بهمین مناسبت عوام وقتی میخواهند این خاصیت را در این حیوان تذکر بدهند اورا متعلق بمرتضی علی قلمداد میکنند و کسانی راکه درهرمعامله فیروزمی‌شوند و ازهرسختی نجات می‌یابند بگربهٔ مرتضی‌علی تشبیه مینمایند و میگویند گربهٔ مرتضی علی است ، از هربلندی پرت شود روی چهار دست و پا ، سالم بزمین خواهد آمد .

و ملیّت خارج نشده بودند ، مورد بیمهری آقایان وروزنامه‌های آنها واقع گشته، ازانواع افترا و هتاکی نسبت بآنها کوتاه نیامدند ، و در این زمینه ، کار را بجائی رساندند که محاکمهٔ جناب آقای حسین علا ، نمایندهٔ دولت ایران درشورای امنیت را هم بجرم اینکه در جلسهٔ شوری حقاً اظهار داشته بود که هنوز خبر تخلیهٔ قشون روس از ایران ، و اجازهٔ استرداد شکایت نامه از دفتر جامعهٔ ملل ، بمن نرسیده است خواستند ، و بجناب آقای تقی‌زاده ، که در موقع قصد دولت ایران درفرستادن قشون بآذربایجان، و ممانعت روسها در مجلسی ، در لندن ، بقول سعدی تمثّل جسته ، یا صنعت اتفاق بکار بسته ، وگفته بود این آقایان ، یعنی حکومت شوروی ، سنگ (قشون ایران) را می‌بندند و سگ (پیشه‌وری و غلام یحیی) را رها میکنند ، هزار لچر گفته ، او را مرتجع خواندند . سهل است مرا هم ، که دراین پنج شش ساله «نه سر پیاز و نه ته پیاز[1]» هیچیك نبوده، و در کنجی افتاده‌ام، البته بجرم انتقادهائی که ، از ترکی گفتن تبریزیها ، در جلدهای اول و دوم « شرح زندگانی من» کرده ، و در این جلد ، با تجزیهٔ آذربایجان از ایران مخالفت خود را بی‌پروا نوشته‌ام ، از اعطای این لقب «مرتجع» محروم نگذاشتند . حتی ، من بافتخار خاص بی‌التفاتی آقای باش وزیر (پیشه‌وری) هم نائل شده ایشان دررادیو تبریز وروزنامهٔ ترکی خود ، مرا باین لقب سرافراز کرده سپس توده‌ای ها در تهران ، در روزنامه های خود ، «مع شیئی زاید» به تکرار قول ایشان پرداختند .

همین روزها بود که آقایان سران حزب توده ، جمعی سورچرانهای افراد خود را که برای پذیرائی های دهاتیها که واقعاً حاضرند مرغ منحصر بفرد خانهٔ خود را برای هرمهمان که باشد سر ببرند جگرشان لك زده بود، بدهات اطراف فرستادند و دربحبوحهٔ صیفی کاری و وجین زنی خیار وآبیاری غله ، رعایای بیچاره را اینسر وآنسر کشیده، و از کار و زندگی بازداشتند ، و با زور باین بدبختها کارت حزبی دادند . من از سایر دهات خبر ندارم ، تنها مباشر ملك استیجاری من در ورامین سه هزار تومان خرج سورچرانی آقایان کرد . شاید قریب بیست هزارتومان خسارت کم کاری رعیت بزراعت واردآمد . برای‌تنوع بد نیست ، صحبتی که در این زمینه، دریکماه قبل با یکنفر از رعایا درورامین داشته‌ام ، در اینجا نقل کنم .

مصاحبه با یکی از رعایای ورامین

رفتن من بده بیشتر برای گردش است نه کار محاسباتی . هروقت ده بروم ، رفقا را با مباشر برای سر وکار داشتن با رقم و عدد ، در منزل میگذارم و خود پیاده بسر زراعتها میروم . من از تماشای یك مزرعهٔ برومند خیار ، در وقت گل و بار ، همان اندازه کیف میبرم که از یك باغ گلکاری و تمام عملیات زراعتی ، از شیار و بذر افشانی

---

۱ ـ نه سر پیازم نه ته پیاز؛ سر پیاز گل وتخم آنست وبدردمیخورد، ته پیاز هم که خودپیاز است و مقصود ازکاشتن تخم پیاز همان ته است. سبزه وعلف وسط که عبارت ازساقه وبرگ آنست چیز بی مصرفی است که حیوان هم آنرا نمیخورد و این ضرب‌المثل دروقتی گفته می‌شود که کسی هیچگونه مداخله درکاری نداشته و طرف بیم و امیدی نباشد .

و وجن‌زنی و درو ودسته و خرمن کوبی و کندن سیر و پیاز وچغندر وکلم وسیب‌زمینی، همه برای من تفریح دارد . اتفاق افتاده است که دوسه‌ساعت درمیان کردهای بادنجان وخیار و پشته‌های خربزه و هندوانه و مزارع گندم و جو و حبوبات گشته ، و بوته‌ها را یکی یکی تحت نظر گرفته ، و تناسب برومندی بار و سنبل و دانهٔ آنها را با بوته و محل وقوع آن درکرد و پشته دقت کرده‌ام بدون این که هیچ خسته شوم ، اگر گاهی رعیت و کارگری هم درسرزراعت ببینم ، و از او توضیحاتی بخواهم که نورعلی نور است .

در یکماه قبل به رفته بودم ، بمجرد ورود بخانه ، و مشغول‌شدن رفقا بکارهای دفتری ، بموجب عادت خود براه افتادم . گندم و جوهائیکه تازه کاشته و سر از خاك درآورده ، و هراکشهای آنها نسبةً بلند هم شده بود ، منظرهٔ زیبائی برای لذت باصره ترتیب میداد . بعضی‌جاها کارگرهامشغول بذرکاری ، وگاوهای خود را درگوشه‌ای واداشته بودندکه وقتی سربنه از بذرافشانی خلاص گردد ، گاویار مشغول شیار زمین شود . برخی بمرزکشی وپاره‌ای بماله کشی زمین کشته اشتغال داشتند و در بعضی نقاط آبیارها مشغول آب دادن زمین بودند . خلاصه تمام صحرا پر ازسعی و عمل بود . یك دو ساعتی وقت من بهمین تماشاها گذشت ، آخر کار به مزرعهٔ چغندر رسیدم . کارگرها مشغول چغندر کنی بودند ، نزدیك رفتم ، چغندرها خیلی خوب نشده بود . از آنها پرسیدم چرا امسال چغندرشما خوب نیست ؟ سر بنه دست از کار کشیده ، بیل خود را بشانه تکیه داده گفت :

همینطور است که میفرمائید . امسال ما نتوانستیم بزراعت برسیم . تمام فصل بهار و موقع کار ، گرفتار این توده‌ای‌های نعلتی (لعنتی) بودیم . هرروز بیك بهانه‌ای اینجا می‌آمدند ، ما را ازکار بیکار میکردند . یکروز می آمدند ؛ همه را جمع میکردند . چه شده است ؟ بیائیدکارت حزب بگیرید . پس فردا باز از راه میرسیدند ، برای‌چه ؟ امروز همه بلوك باقرآباد جمع شده‌اند ، شما هم باید بروید . دو روز دیگر وارد میشدند ، دیگرچه واقع شده است ؟ درشهرورامین از چهار بهنام خلق می‌آیند ، اگر شما نباشید خوب نیست . دردسرتان نمیدهم ، سه ماههٔ بهار ما تمامش بااین توده‌بازی ورگذار شد . حالا خدا پدرارباب نصرالله را بیامرزد ، که سورسات[1] آنها را دایرمیکرد ، دیگر

1 ـ سورسات مخفف سیورسات و عبارت از خواربار و علوفه‌ای بوده است که هنگام مسافرت شاه ، یا عبورقشون قبلا در منازل بین راه تدارك میکردند . البته این خواروبار و علوفه باید از دهات مجاور گرفته شود واکثر بر اهالی تحمیل میشد وقبضی بآورنده میدادندکه بعدها در مقابل مالیات حساب کنند . بهمین جهت سیورسات چی عامل جمع آوری سیورسات مثل گمرکچی منفور بود و بهرکس میخواستند شدت عمل نسبت بدهند ، میگفتند مثل سیورسات‌چی میماند . اهل اردو هم چون پولی در مقابل نمیدادند ، بی‌نظمی بسیارداشتند واز این جهت مفتخورها را بطور استعاره سیورساچران میخواندند و چون البته رعایا هم‌جنس‌های وازدهٔ خود را برای سیورسات میبردند مطلق‌چیزهای وازده را سیورساتی موسوم کرده بودند که امروز با وجود از بین رفتن سیورسات و سیورسات‌چی و سیورسات چران و سیورساتی

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

انگل ما نمیشدند، وگرنه باید دیزی و کرسی ولحافمان را هم بفروشیم ، خرج‌مهمانداری آقایان کنیم .

اما این نعلتی‌ها ، هنوز دستشان تا مچ توی پلوی ارباب بود، و اگر بی‌ادبی‌میشود آروق میزدند بوی خورش مرغی که ارباب‌بهشان خورانده بود ازگلویشان می‌آمد باوجود این همین که از سر سفره پا میشدند، مارا جمع میکردند و میگفتند گوش بحرفهای‌ارباب ندهید ! ارباب نصرالله چکاره است که بشما امر و نهی کند ؟ مالك شما هستید ! تا سرهمین خرمن دیگر نه مباشری خواهد بود ، نه مستأجری ، نه مالکی ! این ده مال شماست . ما می‌آئیم قبالهٔ بنهٔ هرکس را میدهیم دستش! همانطور که دردهات خالصه اینکار راکرده‌ایم، در اینجاها هم‌که اربابی است، خواهیم کرد ! رعیت هم دور از جناب، مثل حیوان میماند و شریك نکن است ، و هیچ فکر نمیکند که بابا! مگر ارباب نصرالله چه میگوید که‌بحرف اوگوش نکنیم ؟ او میگوید خیارتان را وجین بزنید، گندم و جوتان را آب بدهید ، گیرم اینها راست هم بگویند ، و قبالهٔ فردیس را هم بما بدهند، فردیس‌آباد باشد بهتر است یا خراب ؟ آقای من که شما باشید ، این نعلتی‌ها نگذاشتند ما بهیچ‌کارمان برسیم . باز خدا پدر ارباب را بیامرزد که این آخری رفت این تخم چقندر را برای ماگرفت . ولی چه فایده ، وقتش‌گذشته بود ! دیرکاشتیم ! بد آب دادیم ! بد وجین کردیم ! نتیجه‌اش همین چقندرهای دو سه سیری شده ، و آنهم «یکی بود یکی نبود است» [1]

حساب همه دست شماست ، ماهرسال هربنه‌ای هزار تومان خیار میفروختیم ، امثال صد و پنجاه تومان خیار نداشتیم . اینهم چقندر کاریمان است که می‌بینید ! آتشی که اینها امسال توی این ولایت سوزاندند ، شمر بصحرای کربلا نسوزانده است ، ای خدا نعلتشان کند ! ای خدا ریشه شانا بکند! الهی‌آب بدود، نان بدود اینها دنبالش بدوند، وهیچوقت بهش نرسند ! اینهم کار بود که امسال دست ما دادند ؟ که من ندانم ، حالا تا شش ماه آزگار دیگر ، بچه هایم را با چه بپوشانم ؟ سر سیاه زمستان ، هزار درد و مرگ خودم و بچه هایم را با چه دوا کنم ؟ خدا بشما عمر بدهد که هر وقت ما معطل شویم‌کار راه‌اندازی میکنید ، مساعده میدهید ، اگر یك‌آدم دست خشکی بودیدکار ما امسال زاربود !

باز هم خدا پدر قوام‌السلطنه را بیامرزدکه سر خرمنی، یك حکومت نظامی فرستاد شهر ورامین ، راه و پای این نعلتی‌ها را از دهات برید ، و الا با تدارکی که اینها برای

---

۱ ـ اصطلاح رعیتی و بمعنی‌تنکی حاصل ودر حقیقت مقصود یکی بود ویکجا نابوداست.

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

بطور استعاره این لغات در نظایر مورد استعمال اصلی بکار میرود ، با این تفاوت سیورسات را مخفف‌کرده سورسات میگویند وحتی این استعاره را بخواربارکه برای ذخیرهٔ خانه خریداری میشود ، نیز اطلاق میکنند . بنظر چنین می‌آید که اصل این رسم با مغول بایران آمده باشد و لغت هم شاید ترکی است . در هرحال فقط در قوانین سلاطین مغول و تواریخ نوشتهٔ بعد ازآنها و صفویه باین لغت برمیخوردیم، یا من در نوشته‌های قبل از مغول باین لغت برنخورده‌ام

ما دیده بودند، ما این دومن گندم و جو را هم نداشتیم! این نعلتیها تازه واسمان باشگاه درست کرده بودند! از شما میپرسم رعیتی که از صبح تا شام توی بیابان کار کرده است، و باید برود شامشا بخورد و بخوابد، باشگاه میخواهد چکار؟ اگر برود تو باشگاه وتابوق سگ[1] حرفهای هشت من یك قاز بگوید و بشنود صبح چه وقت پا شود؟ وقتی هم پاشد، چه وقت سر کارش برود؟ وبا خستگی و بی‌خوابی شب چه‌زری بسیم بباقد[2]؟..

من دیدم، دل پری‌مؤمن، ازتوده‌وتوده‌ای، بقدری زیاد است که اگر بایستم وگوش کنم تا عصر هم حاضر است، بسخن‌رانی خود ادامه دهد، حرف او را قطع کرده گفتم کارت‌های حزبی‌را چکارش کردید؟ گفت بی‌ادبی‌میشد، بی‌ادبی میشد، انداختیم‌توی‌آب‌ریز[3] کارت چه؟ حزب چه؟ کشك چه؟ پشم چه؟ اینها همه تلکهٔ سورچرانی بود! در این میان، میخواستند برای انتخابات هم جای پا قرص کنند که شکر خدا، نماسید، ما همه از دمکرات ایران‌کارت گرفته‌ایم. گفتم پس حالا که اینطور است، در کندن چقندرها‌دقت کنید که تلف و تفریط نشود. گفت‌آسوده باشید چیزی را که خدا داده باشد، نمیگذاریم از بین برود. وقت گذشته بود، من یکسر بمنزل برگشتم.

در همین روزها بود که‌آقایان نمیدانم بچه بهانه و چه پشت هم‌اندازی شاید بوسیلهٔ مدعی‌العموم هم فکر و هم حزب خود توانستند مردمان شریف‌آبرومند را، بدون هیچ گناه بحبس رسمی انداخته، سهل است از مرکز‌حزب خود چیزی نظیر دایرهٔ استنطاق شهربانی بسازند، و برای حصول این مقصود، حمالهای خود را بسر مردم‌آبرو دار میریختند، و بیچاره‌ها را بباد‌کتك گرفته، و بمرکز خود میبردند و‌آنها را حبس میکردند، و فردا صبح روزنامه‌های‌آنها، بدروغ و ذکر چیزهای نچسب، بدبختی را که گرفتار این توهین و هتاکی شده بود، به تعقیب قانونی تهدید مینمودند که بدین وسیله، این حبس غیرقانونی ارتکابی خود را از بین ببرند و رعب توده را در دلها جای دهند.

---

۱ ـ بوق سگ کنایه از صدای سگ است. چون درموقع سحر سگها از خواب بیدار شده، عوعورا سر میدهند؛ عوام وقت سحررا را به‌بوق سگ تعبیر میکنند.

۲ ـ زر بسیم بافتن کنایه ازکار ذیقیمت انجام دادن است، ولی این کنایه را من ندیده و نشنیده‌ام که در مورد معنی حقیقیش استعمال کنند، همیشه‌کنایهٔ دیگری هم‌دراین کنایه گنجانده و مثل مورد متن در موارد ضد بکار می‌اندازند و بیشتر بطور استفهام آنرا استعمال مینمایند.

۳ ـ آب ریز هم یکی از چندین معنی مبال است و با خلا و بیت‌الحلیه و سر آب و کنار‌آب و مستراح‌که عوام مضطرابش کرده‌اند و ضروری وکابینه مترادف میباشد. سبب ایجاد این همه لفظ برای یك مفهوم همان ادب محاوره است که میخواهند بکنایه مقصود رابفهمانند. منتها همینکه هریك از این الفاظ بقدری استعمال شده‌که کنایه ابلغ از تصریح گشته است اهل ادب کنایهٔ دیگری را فکر کرده و آنرا مصطلح کرده‌اند این‌کنایه هم در نوبت خود ابلغ از تصریح شده و بروز رفیق خود در آمده و کنایهٔ دیگری جانشین آن شده است. در سایر مفهومهای مستهجن‌هم همین رویه درکار است‌که از شمردن لغات واصطلاحات‌آن برای‌استهجانش خودداری میکنم، منتها هیچیك از‌آنها بزیادی کنایات راجع به بیت‌الحلیه نیست. سبب‌آنهم کثرت استعمال است‌که هرقدر مفهوم مستهجن کثیر‌الاستعمال‌تر باشد، کنایات آنهم طبعاً زیادتر است. رشوه هم چون استهجان‌معنوی دارد بهمین جهت‌کنایات راجع بآن هم زیاد است.

در همین روزها ، و قدری بعد تر بود ، که نمیدانم برای دم جا دادن بحزب توده که قدری آرام بگیرند ؛ و خیلی توی خشتها ندونند[1] یا برای اینکه بیشتر هویت خود را ظاهر سازند ، در هرحال ، نخست وزیر سه نفر از عمائد سران این حزب ، اسکندری و یزدی ؛ وکشاورز ، را بوزارت های پیشه و هنر ، و بهداری و فرهنگ گماشت . آقایان، در این سه وزارت‌خانه‌کاری که کردند ، بیرون ریختن بعضی از اعضای قدیمی سابقه‌دار و وارد کردن یکمشت توده‌ای بیسواد خود رو ، که حتی برخلاف مقررات مالی حقوقهائی هم برای این بیسوادهای بی‌سابقه برقرار کردند ، و از محلهای غیر مجاز بآنها پرداختند و روزنامه‌های‌آنها این هنر و شجاعت و شهامت وزرای خود را باآب و تاب مینوشتند و برخ مردم میکشیدند .

در همین روزها بودکه آقای باش وزیر آذربایجان که اسم استانداری را مخالف حیثیات خود میدانست ؛ ظاهراً از این شغل بر کنار رفته ؛ و سلام‌الله جاوید را برای استانداری آذربایجان پیشنهاد کردند و دولت هم که بموجب موافقتنامهٔ آقای مظفر فیروز چاره‌ای جز قبول استاندار پیشنهادی آنها نداشت ، با حقوق و فوق‌العادهٔ چند برابر استانداران عادی ، که باید این حقوق هم بعنوان باج سبیل[2] ، از مرکزپرداخته شوداین استاندار قانونی (؟) را تصویب نمود .

در همین روزها بودکه بطوریکه‌سابقاً هم اشاره کرده‌ام، «این حکومت خودمختار» املاک مالکین را ، بعنوان تقسیم بین رعایا بدون هیچ عوض و تشریفات ضبط کرده ، غله آنرا اعم از سهم مالك و رعیت ، برای روسها فرستادند و مالکین بیچارهٔ این استان غارت زده و بیخرجی، بتهران روآوردند، خانه‌های‌آنها هم مورد ضبط این دمکراتهای دروغین شد ، و مسکن مهاجرین قفقازی گشت .

در همین روزها بودکه تبریز هم رادیوئی پیداکردکه هرشب اخبار این حکومت دمکراسی را بسمع عالمیان میرساند ، و تهران را بفدائی وقزلباش‌حکومت‌خودمیترساند[3] و رادیوی مسکو و روزنامه های توده‌ای تهران جعلیات این حکومت تجزیه شده ازایران را با تحسین فراوان منتشر کرده و سرایت این شقاقلوس وحدت ملی‌را بتمام ایران‌آرزو و پیش گوئی میکردند .

---

۱ ـ سطحی راکه درآن تازه خشت زده باشند و بچه یا حیوانی درآن افتاده و میان آن دویده و بالا و پائین رفته باشد در نظر بیاورید، معنی این کنایه و اصطلاح واضح خواهد شد .

۲ ـ قدیمهاکه سبیل مرسوم بود، داشتن سبیل چخماقی یکی‌از نشانه‌های مردی‌وشجاعت بشمار می‌آمد . اگر مردی و شجاعت‌کسی تنها بسبیلش بود وعرضه وکفایت و قدرتی نداشت و بکسی تعدی میکرد میگفتند ، باج سبیل میخواهد یعنی باوجود بی‌کفایتی که دارد مردی متعدی است .

۳ ـ قشون این حکومت حرامی‌هارا قزلباش و ژاندارم‌آنرا فدائی موسوم کرده بودند .

در همین روز ها بود که بوسیلهٔ حزب توده ، در کارخانه های دولتی بخصوص در مازندران، افرادیکه هیچ‌هویت آنها معلوم نبود بجای عمله جایگزین شده واین عمله ها(؟) مزد روزانهٔ خودرا که مبلغی بر آن افزوده بودند میگرفتند و راست راست راه رفته ؛ و این سرو آن سر بمب چال کرده و سرتا سر مازندران را میدان نهب و غارت خود نموده و دعا بدوام حزب توده میکردند و گاهی هم برای نمایش ، در حضور لوی سایان که از طرف کمیته مرکزی کارگران بین‌المللی برای تماشای این نهضت کارگری (؟) آمده بود رژه میرفتند وبواسطهٔ تحریکات سران توده ، روسا و مهندسین کارخانجات دولتی را تهدید مینمودند وبا این حقه بازیها زمام حکومت را دردست گرفته ، وانتظاری جزرسیدن موقع چاپیدن کارخانه ها که بگفته توده‌ای‌ها خیلی نزدیك بود نداشتند . اتفاقاتی که بعدازاینها در گیلان و گرگان و مازندران ، بخصوص در زیراب رخ داده ، نقشه های تخریبی توده‌ای ها را که خیالات جهنمی‌وسیع برای این سه ولایت‌داشتند، ومیخواستند بوسیلهٔ همین مجهول الهویه های خارجی باجرا برسانند ، آفتابی کرد ؛ و طشت رسوائی آنها را از بام انداخت .

درهمین روزها بود که توده‌ای‌ها دامنه تزریقات‌سوء خودرا بعملهٔ کارخانجات آبادان هم توسعه داده ، وعملجات نفت‌آنجا هم اعتصابی برپا داشتند و دولت ایران که بموجب قرار داد نفت ، ضامن حفظ امنیت‌کارخانه و نظم عمل بود ، اقدامات جدی در جلوگیری ازآن بعمل آورده و بزودی عملجات سرکار خود رفتند . ولی این اقدامات دولت ایران مانع آن نشد که انگلیس مقداری قوه دربصرهٔ خاك عراق پیاده کند .

درهمین روزها بود که چنانکه سابقاً هم نوشته‌ام ، ایلات جنوب سربطغیان برآورده ازبوشهرتا فساراتحت سلطهٔ خود درآورده، ازدولت تقاضای خودمختاری نظیرآذربایجان کردند ، و دولت نیروئی بسمت آنها فرستاد ، و آنها را مطیع کرد و حزب توده بوسیلهٔ روزنامه های خود تا توانستند، این رفتارجنوبیها را طرفداری از استعمار انگلیس معرفی کردند. در صورتی که این رفتار جنوبیها شاید بیشتر برای جلوگیری و معارضهٔ بمثل با حکومت خود مختارتبریز بوده و دست خارجی یعنی انگلیسها مداخله درآن نداشته است البته رادیو مسکو هم دراین بی‌اعتدالی و استعمارگری انگلیس (!) در ایران که مخالف استقلال ایران بود خیلی سرو صدا راه انداخت !

ولی ملت حقیقی ، یعنی اکثریت قریب باتفاق مردم و روزنامه های بیطرف که نمایندگان این دسته از مردمند ، اقدامات دولت را در فرستادن قوه بجنوب تحسین و ازاینکه این عمل‌را نسبت بآذربایجان مجری نمیدارد، حقاً انتقاد میکردند وروزنامه‌های توده آنها را برای این حرف حساب ، بباد فحش گرفته بودند و صاحبان این عقیده

رامرتجع خوانده و با این منطق یك بام و دوهوای[1] خود ، همه را بخنده آورده بودند ،و در این میانه درفشانیهای رادیو تبریز با زبان ترکی ، از همه مضحك تر بود که بفدائیها و قزلباش های خود ایلات جنوب را می‌ترسانند ، والدرم بلدرم میکرد .

درهمین روزها بود که بالاخره ، عده‌ای از آزادیخواهان گردهم جمع شده دوای درد کشور را تشکیل حزب مقتدری تشخیص داده ، وبه تدارك مقامات اینکار پرداختند . آقای احمدقوام نخست وزیر هم ، که یا از هدایت حزب توده مایوس شده و یا چنانکه در سابق اشاره کرده‌ام ، آنها را باندازهٔ لزوم بجامعه شناسانده بود ، از تمایل خود نسبت به آنها دست برداشته ورهبری این حزب جدیدرا پذیرفت ، و روزجمعهٔ ۲۸ تیر درسالون شهرداری تهران تشکیل حزب دمکرات ایران رسماً اعلام شده عدهٔ زیادی ازهرطبقه و رسته ودسته در شعبات این حزب اسم نویسی کردند . در تمام شهرهای ایران البته غیر از آذربایجان و خمسه ، شعبه هائی ازاین حزب دائر و مردم که از رفتار ناهنجار حزب توده عصبانی

---

۱ ـ میگویند زن شوهر مرده‌ای یك پسر و یك دختر داشت . واین پسر و دختر زن و شوهر هم داشتند و شوهر دختر هم داماد سرخانه بود . خانه چندان وسعتی نداشت واین دو زن وشوهر و مادر ، در تابستان مجبور بودند دریك بام بخوابند ، ارادت مادرزن بداماد امرطبیعی است ، مخصوصاً اگر مادرزن بی‌شوهر باشد.مرحوم میرزا جعفر برادرم میگفت، اگر زن بی‌شوهر دختر شوهرداری داشته باشد حاجتی بشوهر ندارد و همان تمایل داماد بدخترش برای او کافی است وکیف کشی دخترش را پای خود حساب کرده وشنگول است.اما عروس بدبخت چون بالاخره قائم مقام خانم بزرگ خواهد شد هرقدر هم مطیع وخوب باشد مادر شوهر نسبت باو بنظرمدعی نگاه کرده هیچوقت دلش با او صاف نخواهد شد . باری این خانم بزرگ عادت داشت که شبها هروقت بیدار میشد ، دراین بام که خوابگاه مشترك بودسری بدختر و پسرش بزند. عروس گذشته از اینکه تازه بخانه آمده و هنوز سال عسل را بپایان نرسانده بود خوشگل وبسیار خوش اندام بود وپسر اورا تنگ زیر میگرفت ودرآغوش خودمیفشرد وبرعکس دخترش که از حیث وجاهت و اندام چنگی بدل نمیزد و هفت هشت سال هم‌بود که داماد با او هم بستر وبالین واز هاج هوس افتاده بود و البته دوری و دوستی را بر اختلاط و امتزاج زیاد ترجیح میداد و دور از خانم میخوابید که خواب آشفته نبیند .

خانم بزرگ هم این وضع را هرشب درضمن سرکشی به پسر ودخترمیدید وخون میخورد و بروی خودش نمی‌آورد تا بالاخره یك شب طاقتش طاق شد، وقتی بالای سرپسر وعروسش رسید آنها را بیدار و بعروسش خطاب کرده گفت ، هوا گرم است ، اینقدر تو دل همدیگر نروید ، ناخوش میشوید. وقتی بالای سردختر و دامادش رفت خود با دست خود آنهارا بهمدیگرچسباند وگفت ، دخترم ! شوهرت سرما میخورد ، حالاکه احتیاط نکرده و بالا پوش محکم تری همراه نیاورده‌اید لامحاله‌خودت را بشوهرت بچسبان که گرم شود . عروس که هنوز دوباره بخواب نرفته بود بی اختیارگفت :

قربان برم خدا را یك بام و دو هوا را
این‌سربام گرما را آن سر بام سرما را

بودند ، درهمه جا اقبال شایانی باین حزب نمودند . چنانکه در چهارم آبان ۱۳۲۵ که روز ولادت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی و با روز صدم تشکیل این حزب مصادف بود، از تمام کشور حتی ایلات و طوایف نمایندههای این حزب آمده ، جشن باشکوهی برپاداشتند و همگی یکزبان وحدت ملی یا بقول نمایندهٔ ترکمان « چهاردیوار ایران » را درحضور رهبر خود ، با صدای هلهلهٔ مردم درخواست کردند .

این صدا صدای عدهٔ بسیار کمی از ملت حقیقی ایران بود که چون خطر را احساس کرده بودند ، در ظرف همین مدت کوتاه (صد روز) اینطور کار حزب دمکرات ایران را رونق داده و طفل ، صد شبه ره چند ساله رفته و حزب توده را بتشویش انداخت .

بر رهبران این حزب فرض است که ازاین حسن استقبال مردم استفاده کرده قدرت جامعه را بنفع خود جامعه بکاربرده وبطوری که همه انتظار دارند از خودخواهی وغرض‌ورزی و اختلاف کلمه‌های حزبی خود را برکنار نگاهداشته ، بتوانند خود را نمایندهٔ ملت حقیقی ایران کنند تا باقی ملت حقیقی هم گرد علم آنها جمع شوند وبدانند که مردم عاشق آنها نیستند بلکه اجتماع آنها به دوراین پرچم برای خرابکاریهای حزب توده است . پس باید بوسیلهٔ حسن سلوك و حسن سیاست نگذارند مردم از آنها مأیوس شوند . خدا گوش شنوا بدهد ؟ تا حال که هنوزکار حسابی صورت نداده‌اند .

درهمین روزها،و روزهای آخری بود که واقعهٔ تأسف‌آورفوت مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی مقلد ایرانیان اتفاق افتاد، ومردم تهران و ولایات نمایشهای زیادی درعلاقمندی بدیانت دادند .

شك نیست که مرحوم سید بزرگواراعلم علمای شیعه ، وبنابراین درتمام خاك‌ایران و شیعی مذهبهای عراق و هندوستان مقامی بس ارجمند داشت و مردم واقعاً از فوت او متأسف بودند، ولی نمایشهای بی‌سابقه و بی‌نظیری که در تمام ایران دراین واقعه داده شد بیشتر برای اظهار علاقه بدینداری و نشان دادن وحدت ملی و مخصوصاً برای تظاهر در ضدیت با حزب توده بود که در مدت ده پانزده روز دنبالهٔ آن امتداد پیدا کرده ، تمام مردم درآن شرکت نمودند واگرواقعهٔ تصرف زنجان بتوسط قشون دولتی که بمنزلهٔ مقدمهٔ تصرف آذربایجان وشکست حزب توده بودپیش نمیآمد شایداین نمایشها تا چهلهٔ آنمرحوم هم امتداد پیدا میکرد .

اما واقعهٔ تصرف خمسه وآذربایجان ، بقراری است که خوانندهٔ عزیز ذیلا از آن مسبوق خواهد شد .

تصرف خمسه و آذربایجان توسط قوای دولتی

خوانندهٔ عزیز درنظر دارد که دولت ایران در یکی از کابینه های قبل ازکابینهٔ فعلی احمد قوام «کابینهٔ اول آقای حکیمی» درهمان روزها که اوضاع آذربایجان باسم دمکراسی منقلب شده و قشون روس از آنها حمایت میکرد چند گروهان برای تقویت پادگان تبریز تعیین کرده بود که عجالتاً تا زنجان بروندوچنان که میدانیم

این چندگروهان بواسطهٔ ممانعت قشون روس ، از شریف‌آباد قزوین قدم فراتر نتوانسته بودند بگذارند . بعد از تشکیل کابینهٔ احمد قوام ، و رفتن قشون روس از ایران و صدور تصویبنامهٔ دولت ، درحدود واندازهٔ خودمختاری حکومت تبریز با اینکه این‌خودمختاری در موافقت نامه ها و تصویبنامهٔ دولت منحصر باستان سه و چهارو بهیچوجه ولایت خمسه راکه جزو استان یکم است شامل نمیشد حکومت دمکرات تبریز نمیخواست دست از این ولایت بردارد ، و فدائیهای خود را از زنجان وسایر نواحی این ولایت عقب بکشد وچون در موافقت نامه‌ای که بین نخست وزیر و سفارت شوروی ، راجع به نفت امضاء شده ،مقید بود که دولت‌کار آذربایجان را بطور «مسالمت» ختم خواهدکرد ،شاید دولت هم نمیخواست این عمل بعنف صورت‌گیرد .

کمونیستهای دمکرات‌نمای تبریز که باتکای حزب توده وتحریك خارجی بمقررات دولت در آذربایجان ، سرفرود نمی‌آوردند ، البته راضی به از دست دادن خمسه نبوده ، و در این ولایت هم مثل آذربایجان ، کماکان مشغول نهب و سفك بودند. البته‌هردفعه که با سران این دمکراسی دروغین، مذاکره‌ای راجع بحل قضایا اتفاق می‌افتاد یکی ازمواد هم تخلیهٔ زنجان از فدائیها بود. ولی این راه زنها که نمیخواستند ولایت خمسه را هم از تعدیات‌معمولهٔ خود خلاص کنند ، تا میتوانستند تعلل میکردند. حتی ، یکی دو بار عده‌ای نگهبان (امنیه) برای نواحی خمسه ، از قزوین حرکت کرده و درپاره‌ای از نقاط این ولایت مستقر شدند، ولی فدائیهاکه این نواحی را تخلیه نکرده بودند از هیچگونه ضدیت با آنهاکوتاه نیامده ، و اگر زد و خوردی بین طرفین نشده بود بواسطهٔ دستوری بود که نگهبانان در مسالمت داشتند . حتی یکدفعه عده‌ای ازنگهبانان تا زنجان هم رفت ، ولی نتوانست بطور مسالمت با فدائیهاکنار بیاید و ناچار شد عقب بکشد. در مذاکرات آخری هم که دمکراتها قول داده بودند زنجان را تخلیه‌کنند، باز هم بقرار خود رفتار نکردند و همچنان فدائیهای آنها درتمام مراکز خمسه باقیمانده بودند .

از طرف دیگرمیدانیم که بموجب موافقت‌نامهٔ نفت بین سفارت روس ونخست وزیر ایران منتها تا هفت ماه بعد از تاریخ موافقتنامه میباید مجلس شورایملی تشکیل شود و ماه آذر آخر این مهلت بود . ولی هر وقت که مذاکره‌ای از افتتاح مجلس پیش می‌آمد ملت حقیقی و روزنامه های بیطرف بواسطهٔ اوضاعی که توده‌ای‌ها درکل کشور برپاداشته ، ونتیجهٔ انتخابات را مشکوك‌کرده بودند، با افتتاح مجلس ضدیت می‌نمودند وحقاً میگفتند ما نمیتوانیم درانجمنهای انتخابی با چاقوکش‌های حزب توده طرف شویم . گذشته ازاین با اوضاع آذربایجان‌که افراد آنجا مسلماً مداخله‌ای در انتخابات نخواهند داشت وهر کس را « باش وزیر » بخواهد بمجلس میفرستد چه باید کرد ؟ معهذا نخست وزیر از چندی پیش موقع شروع انتخابات را روز شانزدهم آذر تعیین کرده و امر داده بود که مقدمات‌کار را برای شروع انتخابات تدارك‌کنند . از جمله مقدمات یکی هم این بود که عده‌ای قوای نگهبانی و نیروی نظامی برای حفظ آزادی انتخابات ، بمراکز انتخابی

بروند که مردم را از شر چاقوکش های حزب توده مصون دارند .

نخست وزیر ، بعد از صدور این اوامر برای رفع خستگی ، سفری بعلاقهٔ گیلان خود رفته و چند روزی در آنجا باستراحت پرداخت . در اطراف این مسافرت آنهم در این موقع که وجود ایشان در مرکز از لوازم بشمار می‌آمد ، اقوال مختلفی در تهران در افواه بود که ذکر آنها در اینجا بیمورد ، وچیزی که محقق است این است که درموقع تدارك قشون کشی بجانب زنجان؛ ایشان دراملاك خود بوده وبعدازآنکه بامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ، مقدمات این کارتدارك شده وقشون بسمت زنجان ، و درحقیقت بجانب آذربایجان حرکت کرد ، ایشان از املاك خود سریعاً بجانب تهران آمده ، و در باقی عملیات این پیشرفت ملی شرکت جسته‌اند ، و اعلیحضرت بعد از فتح زنجان ، وقتی که پیش قراول قشون بجانب قافلان کوه و میانه ومراغه در شرف عزیمت بود ، برای معاینه و دادن دستورات لازمه ، شخصا هم با هواپیمای مخصوص خود تا زنجان تشریف فرماشده و شفاهاً اوامر لازم بفرماندهٔ نیرو صادر فرموده‌اند .

در هر حال در سایر مراکز قوای نگهبانی و نیروی نظامی باندازه‌ای که امنیت انتخابی را حفظ کند ، حاضر بود و اگر کسری هم داشت تکمیل میشد . ولی برای خمسه و آذربایجان ، باید قوای کافی فرستاده شود که اگر فدائیها دست دربیاورند بتوانند آنها را درسرجای خود بنشانند. بنابر این از مدتی پیش، بامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی در مراکز متعددبخصوص در قزوین عدهٔ کافی تحت فرماندهی سرتیپ ضرابی حاضر کردند و ابتدا سرهنگ بواسحاقی با چندگروهان مأمور شد بزنجان برود ، ولی فدائیها که با وجود قول و قرار رؤسای خود باز هم زنجان را تخلیه نکرده بودند با این عدهٔ نظامی بنای ضدیت راگذاشته و حتی برای سرهنگ بواسحاقی تفنك کشی هم کردند که مشارالیه چون مأمور بزدن فدائیها نبود ، تحمل کرد . از مرکز نیرو که درقزوین بود بسرهنگ هاشمی امر شد ، با قوهٔ کاملتر بزنجان رفته ، و اگر از طرف فدائیها سوء قصدی بشود، آنها را با اسلحه براند ، رسیدن این نیرو بخاك خمسه ، و یکی دو فقره زد و خورد مختصر با فدائیهای عرض راه ،کافی شدکه همینقدر که سرهنگ مشارالیه نزدیکی زنجان برسد مردم شهرکه در این یکساله از فجایع فدائیها به تنگ آمده بودند از شهر بیرون ریخته از ورود نیرو اظهار مسرت کنند و در شهر هم خودشان سر فدائیها ریخته ازآنها نزع اسلحه نمایند وحتی یکی دو نفرآنها را بکشند. یکی از مقتولین ، محمدعلی‌اردبیلی که میگویند مرده شور بوده و دمکراتها از اوحجةالاسلام ساخته بودند میباشدکه اگر مداخلهٔ نیروی اعزامی در کار نمی‌آمد ، شاید همهٔ فدائیها را مردم مثل این مرده شور ملا نما میکشتند .

نوحه‌سرائی رادیومسکو

این اخبار بمرکز رسید . روزنامه‌های توده‌ای این حقایق را غیر واقع وانمودکردند . ستاد ارتش ازکلیهٔ نمایندگان جرائد دعوت کرد که بخرج دولت بمحل بروند وبرأی‌العین اوضاع را مشاهده

نمایند . از تمام جرائد حتی خبرنگاران خارجی نماینده رفت . همگی این وقایع را تصدیق کردند ولی نمایندگان و روزنامه‌های توده با کمال وقاحت ، این حقایق غیر قابل انکار را « صحنه سازی » اسم گذاشته ، وتا توانستندآقای احمد قوام نخست‌زیر را مرتجع خواندند . رادیو تبریز برای تلافی قتل این حجة الاسلام دروغین که بدست عامه صورت گرفته بود ، قتل چندین هزار نفر را وعده داده و ضجه مویهٔ فراوان کرد و این ضایعهٔ اسلامی(؟) را جبران ناپذیرپنداشته، مدعی بود که سرتا سرآذربایجان برای این مرد که مرده شور شیاد که خود را بلباس‌اهل علم درآورده بود عزادار است! حتی کار برادیومسکو هم رسید که این رادیو هم ، برقتل این روحانی بی‌مثل و نظیر ، تعزیه خوانی را سرداد و او را حجةالاسلام زنجان خواند .

در میان اهل ایران زنجانی ها بدیانت ، حتی بخوش باوری درچیزهائیکه بمذهب بسته شده است نیز معروفند . زنجانی ها همان ها هستند که تا بیست سال قبل اقاقیا و گوجه فرنگی را چون از بلاد غیر مسلمان بایران آمده بود ، بباغ و مزرعهٔ خود راه نمیدادند، و اگر برای رفتن‌حج گذارشان ازقفقازمی‌افتاد، از بقال موسولمان یومورته‌سی (تخم مرغ مسلمانی) میخواستند . امروز هم اگر کسی از راه توهین بکفش یك آخوند کفشك بگویداورا نجس میدانند . البته هنوزازفجایعی که این مرده شور ملانما درزنجان مرتکب شده است ، نه من و نه جز من هیچکس خبر ندارد ولی ببینید که این مرد در تظاهر بیدینی چقدر جلو رفته ، و مردم را عصبی کرده بوده است که این مردمان ساده و عوام بر سر او ریخته ، وبی پروا او را کشته ، وحتی میخواسته‌اند مردهٔ او را بسوزانند که اگر جلوگیری نظامی های تازه وارد در کار نبود ، این مرده شور سوزی هم صورت میگرفت .

فضولی براهگذری گفت در این خانه آش پخته‌اند ، راهگذر جواب گفت ، بمن چه ؟ گفت یك کاسه هم برای تو کشیده‌اند، گفت بتوچه؟ آیا حیرت ندارد مسکویها که دیانت را در کشور خویش منسوخ کرده‌اند ، در رادیوی خود ، اینقدر بر این ضایعهٔ اسلامی (!) ضجه مویه برپا کنند ؟ !

باین قماش انتشارات ،ولوگویندهٔ آن رادیو مسکوهم باشد ، جز فضولی بین‌المللی هیچ اسمی نمیتوان داد. زنجانی ها درکار دیانت خود محتاج به دلسوز ،آنهم ازمسکویها که عقیده بهیچ مذهبی ندارندنیستند !

باری ، زنجان و خمسه بدست نیروی دولتی تصرف و امن شد ، و فدائیان بلولئین رفتند . بعضی از آنها فرار کردند ، رئیس نیروی دولتی برای حفظ جان باقی ماندهٔ آنها عده‌ای گماشت که مثل مرده شور اردبیلی گرفتار انتقام مردم پدر کشته و خانمان برباد رفتهٔ زنجان نشوند. در تمام مراکز خمسه پستهای نگهبانی وعده‌ای نیروی نظامی برقرار گردید . مردم مرفه و خوشحال شدند. تلگرافات تشکر آنها بمقامات عالیه رسید ، واین

ولایات ، با همهٔ یاوه گوئی های روزنامه‌های توده‌ای ، از شر کمونیست ایمن شد و مردمانی که یکسال و نیم خانه و ملک خود را سرداده ، ازترس جان متواری شده بودند بخانه های تاراج شدهٔ خود برگشتند .

مقارن همین اوقات بود که واقعهٔ زیراب رخ داده ، و در ظرف دو سه روز نیروی دولتی نقشهٔ حزب توده را در آنجا برهم زده و تمام مهاجرین را ازکارخانه ها خارج و در ضمن استنطاق پاره‌ای از آنها ، نقشهٔ خیالات جهنمی آنها برای گیلان و مازندران و گرگان کشف شد .

مقارن همین ایام بود که آقای احمد قوام نخست وزیر ، تصمیم خود را راجع بانتخابات عملی ، و تلگراف متحد المآلی بعموم استانداران و فرمانداران مخابره کرد که «چنانکه سابقاً هم تذکر داده شده است نیروی دولتی برای تأمین آزادی انتخابات مأموراست که بکلیهٔ مراکز انتخاباتی برود . تدارك مقدمات کار را طوری ببینند که اسباب این کار روز شانزدهم آذر ، همه جا حاضر باشد . » سلام‌الله استاندار پوشالی آذربایجان در جواب پرسید آیا بآذربایجان هم خیال دارید نیروی نظامی بفرستید ؟ جواب داده شد شما چرا این سؤال را میکنید ؟ این نیروبرای تأمین‌آزادی انتخابات بکل کشور میرود بآذربایجان هم ناگزیر باید برود؛ اگرمقاومتی ببینند ، البته دفع خواهند کرد،شماسعی کنید که قشون بمسالمت وارد شود ، و وظیفهٔ خود را انجام نماید .

ولی کجا این حرف حساب بخرج رفت . پیشه وری در رادیوی تبریزشروع برجز خوانی کرد و تا آخرین قطرهٔ خون تمام اهالی آذربایجان را گرو جلوگیری از این اقدام دولت داده وآنچه لچر ویاوه در زبان ترکی قفقازی یافت میشد ، نثارنخست وزیر کشور کرد و الدرم بلدرم راه انداخت . روزنامه های توده‌ای هم در تهران بهمین لحنها بنای هرزه درائی را گذاشتند ، و افتخار لقب مرتجع را این بار دیگر با ادله وبراهین ازجمله املاك لاهیجان بنخست وزیر عطا کردند . سلام‌الله تلگراف کرد ما خودانجمنهای انتخابی را برپا داشته‌ایم ، و وکلای خود را انتخاب میکنیم ؟ جواب داده شد عمواقلی برحسب قانون ، شروع بانتخابات باید بامر مرکز باشد هنوز چنین امری داده نشده‌است انجمن انتخابی شما دوپول نمیارزد . آرام بنشینید تا قشون بتبریز، وسایر نقاطانتخابی آذربایجان ، وارد شده ، امنیت انتخابی را برقرار کند ، آنوقت دولت امر به تشکیل انجمنهای انتخابی صادر خواهد کرد .

نقشهٔ ستاد ارتش که تحت نظر سرلشگر رزم آراء اداره میشد ، این بود که نیروی مهاجم که در هفت هشت روز اخیر در همهٔ مراکز مجهز و مکمل شده بود ، از سه طرف بسمت خاك آذربایجان بحرکت آمده و کار تصرف استان سوم و چهارم را خاتمه دهد . مقرر شده بود که ستون مرکزی بفرماندهی سرتیپ ضرابی از زنجان حرکت کرده ، از قافلان کوه گذشته ، میانه راتسخیرو بتبریز برود. ستون‌سمت راست بفرماندهی سرهنگ مقبلی

از گیلان و راه کناره باید بآستارا و اردبیل عزیمت نموده ، بشاهسونها و قوه‌ایکه بمرور در آنجا تشکیل شده ، و عده‌ایکه در همان روزها از زنجان مستقیماً باردبیل میرفت کمك برسانند وکار تصرف آن ناحیه را انجام دهند. وآخرالامر ستون چپ تحت فرمان سرتیپ همایونی، که دربیجار جمع شده بود، از راه تکاب وشاهین‌دژ به میان‌دوآب رفته، شهرهای کرد نشین آذربایجان را تصرف نماید. نیز مقررشده بودکه قبلاً اوراقی بوسیلهٔ‌هواپیما ، بتمام شهرها و قصبات آذربایجان ریخته و در آنها رسیدن نیروی دولتی اشعار و باهالی اجازهٔ نزع اسلحه و زدن وبستن فدائیها و قزلباش‌های این حکومت قلابی داده شود ، تا هرکس بتواند ، داد خودرا از بیدادگری آنها بستاند .

حمله بآذربایجان

برحسب امراعلیحضرت همایون شاهنشاهی، در نیمهٔ‌آذر، بنیروهای دولتی امرشد ، که بجانب خاك آذربایجان حرکت کنند . اعلانات هم قبلا بوسیلهٔ هواپیما بشهرها ریخته شده بود و قسمتی از ستون مرکزی، تحت‌فرماندهی سرتیپ‌ضرابی‌اززنجان بجانب قافلان کوه حرکت کرده ، و سرهنگ هاشمی فرماندهٔ این قسمت بود .

حکومت قلابی‌آذربایجان ، بمعبر تنك قافلانکوه ، خیلی اهمیت میداد و این معبر راکه از یکطرف بتپه‌های مرتفع و از طرف دیگر برودخانهٔ قزل اوزن محدود و با پیچ وخم زیاد ، از سمت تپه ها سرکوب و از سمت رود پرتگاه است کلید تبریز میدانست ، و بهمین جهت از مدتی پیش در تپه های این معبر سنگرهای زمینی و زیر زمینی احداث کرده و ده هزار نفری فدائی و قزلباش برای حفظ‌آن فرستاده و غلام یحیی وزیر جنك آنها هم ستادنیروی خود را درمیانه پهن کرده ، بخوبی میتوانست هرساعت‌که اقتضاء کند سرتا ته‌ این معبر هفده کیلومتری را بازدید و دستجات احتیاطی راکه مرتباً از تبریز ، بوسیلهٔ‌کامیونها میرسد ، بخط دفاع بفرستد . و تصور میکرد ، که نیروی دولتی را هرقدر هم زیاد باشد ، تا دانهٔ‌آخر برود قزل اوزن خواهد ریخت . عدهٔ زیادی هم از فدائیها و قزلباش های خود را باینطرف قافلانکوه فرستاده بود ، که سرراه در جمال‌آباد و آق کند یا هرجاکه محل مناسب باشد، موضع بگیرند و باین‌دسته امرداده بودکه درجنگ وگریز همینکه بسمت پل دختر که چند کیلومتری معبر قافلانکوه است عقب می‌نشینند ، این پل قدیمی وپل سیمانی جدیدالاحداث و پل راه‌آهن را هم بپرانند که قشون دولتی نتواند ، بطور یورش بمعبر قافلانکوه برسد .

باتکای این‌تجهیزات بودکه پیشه‌وری ، دررادیو تبریز خون تمام اهالی‌آذربایجان را گرو عدم توفیق دولت قرارداده ، وعر وتیز میکرد، زیرا صدهزار تفنگ و پنج‌هزار مسلسل و مهماتیکه با این مقدار اسلحه مناسب باشد در تحت اختیار خود داشت و مسلح کردن افراد نظام وظیفه‌ای‌که ازسنوات قبل خدمت وظیفهٔ خود را انجام‌کرده ، و دنبال کسب و کار خود رفته ، و درشهرها و قراء آذربایجان حاضر بودند بنظر او کار مشکلی

نبود . ولی مردمان غیور وطن پرست آذربایجان که بزور سرنیزهٔ مهاجرین زیر اسلحه میرفتند، تا چه اندازه برای این حکومت قلابی فداکاری میکردند ! چیزی نبود که آقای باش وزیر تجربه‌ای از آن داشته باشد ! این آقا تصور میکرد که انتشارات کمونیستی او و زهرچشمی که مهاجرین دراین یکسال و نیمه از مردم آذربایجان گرفته‌اند ، برای اطاعت و وفاداری افراد کافی است و غافل از این بود که همین که قشون بچند فرسخی هرشهری برسد ، مردم وحتی همان افرادی که برای مقاومت مسلح کرده است، مهاجرین و مردم کشان او را قطعه قطعه میکنند ، و از زبان ترکی مصطلح خود هم بواسطهٔ ترکی قفقازی که حکومت جدید اجباری کرده است طرفنظر مینمایند .

جنگ قافلانکوه

گفتیم عده‌ای از نیروی سرتیپ‌ضرابی بفرماندهی سرهنگ هاشمی بسمت قافلان کوه رهسپار شده ، در آق کند و جمال‌آباد و چند موضع دیگر فدائیها را جاروب کرده ، بجلو راند. البته فراریها بدستوریکه داشتند درموقع عقب‌نشینی پلها را هم پراندند .

در معبر قافلان کوه ، قلل مرتفع تری هم در پشت سنگرهای غلام یحیی واقع است که براین سنگرها سرکوب میشود. معلوم نیست ، بچه جهت ، شاید غفلت یا نداشتن نقشه از مواضع ، یا غرور یا فکر عدم اطلاع خصم بر این مواضع در هر حال غلام یحیی از تصرف این نقاط ذیقیمت کوتاه آمده بود . سرتیپ ضرابی که بوسیلهٔ هواپیما ها از تمام مواضع معبر نقشه برداری کرده و به تمام نقاط آن واقف بود عدهٔ مجهزی سوار وپیاده و توپهای کوهستانی فرستاده بود ، که ازپشت قافلان کوه برگشته و این ارتفاعات را بدست آورند ، تا همینکه قشون وارد معبر میشود آنها هم ازپشت تپه ها سربرآورده سنگرهای خصم را زیر آتش بگیرند .

ستون سرهنگ هاشمی ، با پل موقتی از رود گذشته ، وارد معبر قافلان کوه شد تانکها وتوپها شروع بعملیات کردند ، و هواپیما ها هم از بالای سربه بمباران پرداختند آتش قلل مرتفع پشت سر هم شروع شد ، و فدائیها را از سه جهت جلو و عقب و بالای سر زیر آتش گرفتند. چنان عرصه برآنها تنگ شد ، که اکثر مجال استعمال اسلحهٔ‌خود را هم نکرده ، توپ و مسلسل و تفنگ خویش را جا گذاشتند وگریختند . غلام یحیی ، آنسر معبر، ونزدیك میانه بود، بسنت سنیهٔ کمونیست ، چندتن از فراریها را بدم مسلسل داد ، ولی عدهٔ فراری بقدری زیاد و در کوه و دشت متفرق بود که خودبه این بیهودکاری یقین حاصل کرده ، بجانب میانه رفت ، وچون درآنجا هم انقلاب برپا شده بود نتوانست بند شود وجه موجود بانك میانه را برداشته بجانب راه تبریز گریخت ، و قشون دولتی صبح‌روز چهار شنبهٔ ۲۰ آذر ۱۳۲۵ وارد میانه شد .

جمع‌آوری تفنگها و فشنگها و مسلسلهائیکه فدائیان جا گذاشته بودند، مستلزم یکروز توقف درمیانه بود . گذشته از این ، تا پشت شهرتبریز سنگربندی دیگری ازخصم در جلو نبوده ، وراه بلامعارض شده‌بود .

فتح تکاب و شاهین دژ

ستون مأمور کردستان آذربایجان‌هم ، بفرماندهی سرتیپ همایونی از بیجار حرکت کرده ، درتکاب بعدهٔ زیادی ازفدائیها که‌یکنفر ارمنی ویکی ازافسران فراری فرماندهان‌آنها بودند، برخورده، زدوخورد مفصلی بعمل آمد ، فدائیها بمائین بلاغ عقب نشسته ، و در راه صعب ، بین تکاب و شاهین‌دژ چندین مرتبه موضع گرفته ، بعد از زدوخوردهای سخت ، که همه جا شکست با فدائیان بود ، بسمت شاهین‌دژ گریختند و آنجا هم نتوانستند بند شوند ، و متفرق گشتند . نیروی سرتیپ همایونی از شاهین دژ هم گذشته ، بمیان‌دواب رسید .

فتح اردبیل و آستارا

گروهانهای مأمور کمک بشاهسونها هم، که از زنجان بصوب‌مقصود حرکت کرده بودند ، بلامعارض وبموقع بمقصد رسیده ، درنواحی هروآباد ومشکین شهر (خیاو) وخود شهراردبیل ، عملیات خلع‌ـ سلاح فدائیان ، چه بتوسط نیروی شاهسون و نیروی اعزامی، وچه بوسیلهٔ مردم شهری شروع شده ، و سرجنبان‌های آنها فراراً بسمت آستارا عقب نشستند .

ستون سرهنگ مقبلی ، که ازگیلان و راه کناره مأمور آستارا بود ، بواسطهٔ طول راه ، البته از همه دیرتر بمحل عملیات‌خود میرسید . عدهٔ شکست خورده و فراری هم در آستارا زیاد جمع شده بود . نزدیکی‌خط سرحدی، که راه‌گریزرا برای‌آنها آسان‌میکرد آنها را دلیر کرده ، نیروی دولتی با مقاومت شدید مهاجرین مصادف شد . چنانکه‌دریورش اول نتوانست بشهر وارد شود ، وچند فرسخی عقب نشینی کرد ، تا هواپیماها بکمك او شتافتند ، این باربعد ازجنگ‌خونینی شهرآستارا را بتصرف آورد ، ولی مهاجرین هنگام فرار قسمتی از شهر چوبی آستارا را ناجوانمردانه آتش زدند ، و از سرحد گذشته به آستارای روس پناه بردند .

تبریز هم ، که اخبار شکست قافلانکوه را شنید ، البته سر تسلیم پیش‌آورد و خبر این تسلیم ، در همان روز ۲۰ آذربمیانه رسیده‌بود . بنابراین، کارتصرف کرسی‌آذربایجان دیگر چندان مهم نبوده ، سرتیپ ضرابی این امررا بسرهنگ هاشمی محول کرده ، خود با عدهٔ کافی از میانه ، بسمت مراغه رهسپار گردید .

تسلیم تبریز

اما شرح تسلیم تبریز ، بدین قرار است که روز ۲۰ آذر، که‌اخبار شکست تکاب و شاهین‌دژ و وضعیت فدائیان در اردبیل و مشکین وخلخال ، وازهمه مهمتر شکست تام وتمام قافلان کوه یکی بعد از دیگری ، به تبریز رسید ، پیشه‌وری و سلام‌الله و شبستری و سایر سران حکومت قلابی دانستند ، که دیگرمقاومت فائده‌ای ندارد و چاره‌ای جز تسلیم ندارند ، این بود ، که برای بعد ازظهرمیتینگی در میدان عمومی شهر خبر کردند ودراین اجتماع اعلان‌نمودند

که انجمن ایالتی همان مؤسسهٔ دروغین ، که در دیروز مجلس شورای ملی آذربایجانش میخواندند برای جلوگیری از خون ریزی (!) صلاح دانست ، که در ورود قوای دولتی بآذربایجان مقاومت نشود ، وکار بمسالمت (!) خاتمه بیابد . بعد از میتینگ ، درساعت نه ، رادیوی تبریز که تا دیروز دولت را بفدائی و قزلباش خود میترساند ، و آنقدر حرفهای زشت ناهموار باولیای دولت میزد ، تصمیم انجمن ایالتی را با جمله‌های زنده‌باد شاهنشاه ، پاینده باد وحدت ملی ایران (!) زنده باد نخست وزیر «محبوب» (!) بسمع عالمیان رساند .

اما پیشه‌وری ، همینقدر که هوا تاریك شد، با چند تن از خواص ، که خیلی خوش رقصی کرده ، و جای آشتی باقی نگذاشته بودند ، بسمت خط جلفا ، برای رفتن بخاك شوروی فرار کردند . سلام‌الله و شبستری ، که خود را کمتر مقصرمیدانستند (!) بخیال خود ، برای امتداد اوضاع سابق ، منتها قدری محدودتر ، تلگرافهائی مبنی بر تسلیم باعلیحضرت همایون شاهنشاهی ، و نخست وزیر مخابره کردند . روزنامه های عصر هم در تهران ، فقط فتح قافلان کوه ، وتسخیر میانه را به اطلاع عموم رساندند ، مردم از تسلیم تبریز بی خبر بودند ؛ تا آخر شب که فوق‌العادهٔ روزنامهٔ اطلاعات ، خبر را منتشر کرد .

خبر فتح آذربایجان در تهران

یکی از خوشگذرانهای تهران ، از اولین روزنامه فروش یکی از این فوق‌العاده‌ها راگرفته ، بکافهٔ شمشاد (کنتینانتال) رفت . بمجرد ورود بسالون ، یکسر بصحنهٔ ارکستر نزدیك شده ، نوازندگان را خاموش ؛ وورقهٔ فوق‌العاده را قرائت نموده مردم دست فراوانی زده ، امر دادند مارش شاهنشاهی نواخته شود ، همگی باحترام مارش بر خاستند ؛ یك بدبختی که شاید توده‌ای بوده و معلوم نیست بچه خیال بر نخاسته بود ، کتك سفتی از جماعت خورده ، و با اردنگ[1] از میان جمعیت به بیرون رانده شد و غوغای پاینده باد وحدت ایران ، زنده باد شاهنشاه ایران ، تا مدتی در این تفریح گاه بلند بود .

فردا صبح عده‌های چندین هزار نفری بکاخ سلطنتی و عمارت نخست وزیری (وزارت‌خارجه) و وزارت جنگ ، و ستاد آرتش ، برای تبریك و تشکر رفته فریادهای زنده‌باد شاهنشاه، پاینده باد ایران برآوردند . عدهٔ این جمعیتها باندازه‌ای زیادبوده که سراسر خیابانها را میگرفته است . از ولایات و مرکز پنج شش هزار تلگراف جمعی و فردی ، برای تشکر و تبریك رسیده وتا چهارپنج روز بعد هم ، دنبالهٔ اجتماعات برای تشکر و تبریك امتداد داشت .

---

۱ ــ ضربه‌ای است که باکندهٔ زانو بعقب و مخصوصاً قدری پائین‌تر از شال‌بندکسی وارد آورند . این عمل مخصوصاً در مواردی مجری میشود که بخواهند بزور و با توهین‌کسی را از جائی خارج کنند .

سه نفر خبرنگاران روزنامه های انگلستان و آمریکا که همراه قشون تا میانه رفته بودند، برای اینکه قبل از ورودقشون ، روحیهٔ مردم را دیده باشند ، صبح پنجشنبهٔ ۲۱ آذر ، همانوقت که نیروی دولتی از میانه در جناح حرکت بسمت تبریز بود ، جلوتر از قشون بجانب تبریز رفته ، از دیده های خود میگویند « در دهات سر راه ، مردم گوسفند زیادی برای قربانی جلو قشون ، حاضر کرده بودند که هفت تای ازآنها را در نقاط مختلف برای ما که خبر رسیدن نیروی دولتی را برای آنها برده بودیم ، قربانی کردند . در بعضی نقاط ، یکی عکس شاه را دست گرفته ، و باقی در دنبال فریاد شعف و شادی میکشیدند و زنده باد شاهنشاه و پاینده باد ایران میگفتند . عصری که بظاهر شهر تبریز رسیدیم مردم که برای استقبال قشون بیرون آمده بودند ، بقدری زیاد بودند که ما بزحمت توانستیم ، ازمیان آنها بگذریم . درشهر اهالی به تفنگهائی که از فدائیان گرفته بودند مسلح شده ، با بازوبندهای سفید ، مشغول حفظ نظم بودند. » دربین راه ؛ یکی از این نمایندگان جراید خارجی که فارسی میدانسته ، همینکه خبر حرکت قشون را از میانه بجماعت داده ، مردم با او معانقه کرده ، سرو دست او را بوسیده ، فریاد زنده باد شورای امنیت سر داده بودند و ...

از فردا صبح جمعه ، دیگر روزنامه های ، توده‌ای در تهران منتشر نشد . سران حزب هم ، هیچ جا جرأت ندارند ،آفتابی شوند . چنانکه پیش بینی کرده بودم ، لولئین برای آنها یکی هزار تومان شده [1] و حتی طبیبهای آنها در مطب خود هم نمیتوانستند بنشینند ، تا چه رسد بسر مریض بروند .

ورود نیروی دولتی به‌تبریز

سرتیپ هاشمی ، با چند کامیون عدهٔ خود ، عصر بیست ودوم آذر بتبریز وارد شده ، باقی قوای او ، تا عصر یکشنبهٔ ۲۴ بمرور رسیدند . از میانه تا سردشت وازآنجا تا ماکو و آستارا درظرف پنج‌شش روزبتصرف نیروی دولتی درآمده وسایرستونها همچنانکه سابقاً اشاره شده است ، بمراکز خود رسیده ، بهمه جا عده فرستادند . همه جا حکومت نظامی اعلام ، و شعف مردم در تمام محلها ، از برقراری نظم مشروع و خذلان فدائیان که دراکثرجاها خود ازآنها نزع اسلحه، وآنها را، مثل‌روباه فرارداده بودند ،بی‌اندازه بود و در همه جا عده ای از باقیمانده های فدائیها و مهاجرین تسلیم قوای‌دولتی شدند .

یکی از یاغیان که ذل تسلیم منافقانه را بر جنگ یا ننگ فرار ترجیح داده و بمیان دوآب نزد سرتیپ همایونی فرماندهٔ نیروی دولتی کردستان آمده است ، آن مردك مستحق چوبهٔ دار ، قاضی محمد مهابادی است .

---

۱ ــ لولئین اگرچه تنهٔ آن جا دار ولی چون‌گلوی آن تنگ است جا دادن چیزی در آن ممکن نیست ، پس پنهان شدن انسان در لولئین از محالات است . لولئین برای کسی‌گران شدن‌کنایه ازآن است که برای محل اختفاء حتی لولئین را هم‌که نمی‌شود در آن پنهان شد ، بقیمت‌گزاف میخرد و هر قدر گرانتر بخرد حاجت باختفا برای او البته بیشتر است و این کنایه را در بیشتر مواری‌که توهین متواری ومختفی هم منظور باشد استعمال میکنند.

حتی وقتی در زمستان ۱۳۳۰ که سرلشکر جهانبانی ، با سمت وزیر داخله ، برای تمشیت امور مغشوش آذربایجان‌رفته، و برای اعادهٔ نظم در مهاباد ، عده‌ای‌ژاندارم همراه خود بآنجا برد ، آقای قاضی دزدهای‌مسلح خود را واداشت، که بروی ژاندارمها و وزیر داخله اسلحه‌کشی کنند ، که‌آنوقت او میان افتاده ، با هزار زحمت (؟) کردها را آرام کند ، مشروط بر اینکه ژاندارمها در مهاباد نمانند ، و برای‌همین وساطت ، وزیر داخله یك حلقه انگشتر بایشان تقدیم نمودند ! یا بعبارت ساده، جان‌خود وهمراهانرا ، با این انگشتر اعطائی خریده، وبر گشتند وهمین رفتارقاضی‌محمد سبب‌تجری همه رشید، وسایر وقایع ناحیهٔ‌کردنشین آذربایجان و بانه وسقز کردید . و اورا در تمام کردستان مکری فعال مایشاء کرد .

در بهار سال ۱۳۲٤، که موضوع دمکراسی پیشه‌وری در آذربایجان طلوع کرد ، قاضی محمد ، بعد ازیکسفر بباد کوبه ، و گرفتن دستور از مقامات کمونیست ، درتحت لوای دمکراسی تبریز ، دم از استقلال داخلی ، و ترویج زبان کردی زده ، قدم بقدم سم خود را جای‌سم پیشه‌وری و شبستری گذاشت ، حالاکه طشت رسوائی این دمکراسی از بام افتاده ، وپیشه‌وری فرار کرده است ،آقای قاضی ، با حاجی‌بابا شیخش ، تشریف آورده ، دم از اطاعت میزنند !

بعقیدهٔ من ؛ دولت باید این‌مردك جاهل را ، با اتباعش ، صدر قاضی وسیف‌قاضی، بدادگاه صحرائی تسلیم نماید ، که بمجازات اعمال بی رویهٔ خود برسند .

تلگراف خبرنگار روزنامهٔ اقدام

من در وقتی این سطرهارا مینگارم، که هنوز اخباروقایع‌تبریز، وچگونگی فرار پیشه‌وری ، و قیام اهالی برضد این راهزنهای خارجی ، بدرستی ، در تهران منتشر نشده ، و از جزئیات قضایا اطلاع کاملی دردست نیست، معهذا بی‌مورد نیست که یك فقره‌خبری که روزنامهٔ اقدام از خبرنگار خودگرفته ، ومنتشر کرده ، و تا حدی اوضاع ، از صبح ۲۰ تاعصر روز۲۲ آذر را که سرتیپ هاشمی و چند کامیون ازعدهٔ قشون او وارد تبریز شده‌اند ، روشن‌میکند ، ذکرشود . خبرنگار مزبور مینویسد :

جریان فرارسران میهن‌فروش ودزد فرقهٔ دمکرات از این قرار است : تا روز ۲۰ آذر ، با تمام قوا آمادهٔ مقاومت بوده‌اند . صبح اینروز ، یك هواپیمای بیگانه ، یکنفر بیگانه ویکی از افراد برجستهٔ توده را به تبریز می آورد . از فرودگاه به بیمارستان وارد میشوند . فوراً پیشه‌وری وشبستری و دکترجاوید وکاویان و بیریا با آنها ملاقات ، وبعد از چند لحظه ، درتبریز حکومت نظامی اعلام ، ومردم را ، ساعت ۱۷ جلوشهرداری دعوت میکنند . دستور میدهند ، بعد از ساعت شش (امشب) نباید کسی از خانه خارج شود . اتومبیلها را در گاراژها توقیف ، و پیشه‌وری پس از پر کردن چندین کامیون از اثاثیه‌های قیمتی ، وقالیهای شرکت فرش ، و چهار حلب لیرهٔ بانکی ، با تذکره‌ای که هواپیما آورده بود ، ساعت ده ، با همراهان خود ، بسرعت بجلفا حرکت ، دکترجاویدهم ۲۲ نفر ازکمونیست‌ها را مخفی میکند . همان شب۹ نفراز آنها را اصغرمحسنی ، یکی

از معروفین و میهن‌پرستان تبریز ، دستگیر مینماید و قاصدیکه برای آوردن غلام یحیی به میانه فرستاده شده بود ، دیر میرسد و غلام‌یحیی برفقای خائن خود نمیرسد ، و پس‌از کشتن چند نفر از افسران اطراف خود ، وتصرف وجوه بانک ، بترکمن‌چای حرکت ، و کامیونهای مملو از اثاثیه را بتبریز میفرستد . مردم که پی به شکست قوای پوشالی دمکرات برده بودند ، ازساعت ۹ شب ، آمادهٔ قیام ، و درساعت چهار بعد ازنیم شب، (شب پنج شنبهٔ ۲۱ آذر) ، در نقاط مختلفه ، برسرفدائیان ریخته ، بامشت و چوب ، اسلحه را از دست‌آنها میگیرند . کم کم، شهر بهیجان آمده ، و مردم دلیر تبریز از خرد و بزرگ در این‌جشن ملی شرکت و پس از خلع سلاح ، وکشتن صدها نفراز مهاجرین ، ادارات دولتی را تصرف کرده ، وشروع بدستگیری عمال فرقهٔ دمکرات مینمایند ، روز ۲۱ و ۲۲ جنگ شدیدی میان قوای ملی (اهالی تبریز) و فدائیان ، بسختی ادامه داشت و ساعت ۱۶/۵ روز ۲۲ هم ، که ارتش وارد تبریز شد ، (مقصود سرتیپ هاشمی و چند کامیون از نیروی اوست) هنوز هم ، نبرد پیروزمندانه خاتمه نیافته بود . چنانکه، کامیون‌های حامل ما هنگام عبور از خیابان و رگبارگلوله ، حرکت مینمود ، زیرا فقط (هنوز) سه نقطه که یکی بنای باستانی ارگ باشد ، در دست فدائیان بود . (باقی را اهالی‌تبریز قلع و قمع کرده بودند) پیاده روها وجویها مملو اجساد مقتولین ، و جوی خون در سراسر شهر جاری شده بود . ولی بعداز ظهر (۲۳)، قوای دولتی ، سه‌نقطه را از وجود فدائیان پاک نمود ، این خائنان مزدور قصد داشتند ، روز ۲۱ آذر ، ۸۰۰ نفررا در تبریز ، و سیصد نفر را در میانه اعدام کنند ، دیروز ، کامیونهائیکه غلام یحیی آورده بود ، (فرستاده بود زیرا خود غلام یحیی به تبریز نرفته از بیراهه خودرا بسرحد رسانده است) بوسیلهٔ آقای برخورداریان رئیس ، و آقای سمیعی‌کارمند بانک ، وچند نفردیگر ازمردم ، توقیف ودر استانداری اثاثیهٔ آنها ، با حضور ما ، و مخبر مجلهٔ معروف نیوزاوتیرولد انگلستان ، بازرسی و در صندوق ، مبلغ دومیلیون ودویست وهشتاد و دو هزار و هفتصد وچهل وهفت ریال وپنجاه دینار ، که دو میلیون ریال آن وجه بانك میانه بود، کشف و تحویل بانک شده از روز ورود نیرو به‌تبریز ، تا این‌ساعت ، ده‌ها انبار مهمات و اسلحهٔ‌سبک‌وسنگین، که اکثرآنها روسی است ، کشف شده ، و تنها از منزل پیش نمازی ، رئیس دژبان دمکراتها ۱۶۰ صندوق فشنگ بدست آمده . مأمورین شوروی‌مرتباً آقای سرهنگ‌زنگنه را در استانداری‌ملاقات ومذاکرات‌طولانی میکنند. ازدیروز، شهروضع‌عادی بخودگرفته، دکاکین را بازکرده‌اند . اجساد نیز همه بخاك سپرده شد . مجموع تلفات تبریز بیش از هشتصد نفر است. که‌متجاوز از پنجاه نفرآن از اهالی میهن پرست میباشندکه‌هدف گلولهٔ فدائیان قرارگرفته‌اند . انتهی .

چند کلمه دراطراف این خبر

البته خبرنگارروزنامه، قسمتی از این اخبار را از قول عامه واز شنیده‌های خود نوشته ، و بهمین جهت ، یکی دو تای از آنها قابل خدشه میباشد . از جمله رسیدن‌پنج تذکره برای سران قوم‌است، که اگر موضوع‌حقیقت هم می‌داشت ، چیزی نبودکه عامه ازآن

اطلاعی حاصل کنند. گذشته از این، این بزرگواران تذکره را برای چه منظور لازم داشته‌اند؟ این آقایان نزد اربابهای خود میرفته‌اند، والبته سرحد روسیه برای آنها باز بوده‌است و احتیاجی بگذرنامهٔ قانونی ویزا شدهٔ کنسولگری شوروی نداشته‌اند، وآنگاه گذرنامهٔ ایران را از کدام مرکز گرفته و میخواستند، بکدام مأمور بازرسی سرحدی ایران ارائه کنند؟ از پنج سال قبل، که سرحدات ایران در این قسمت بی در وبند شده بود، چنین مأموری تا اینوقت در نقاط سرحدی وجود نداشته است. شاید محمولین هواپیما اگر بآمدن چنین هواپیمائی معتقد بتوان شد برای دادن دستور رفتار وطرز عمل آتیه، که مثلا پیشه‌وری وفلان وفلان بروند، ودکترجاوید وشبستری و بیریا بمانند، و ماندگارها میتینگی بدهند، و درنتیجه بدولت اعلام کنند که بعد از شکست قافلانکوه، تازه برای پذیرائی قشون دولتی بدون مخاصمه (؟) حاضرند! و شاید تلگراف سلام‌الله و شبستری، باعلیحضرت همایون شاهنشاهی ونخست وزیر وپاسفت کردن[1] این آقایان درتبریز، ازروی همین دستور بوده است، که مثلا خواسته‌اند بعدازشکست هم دنبالهٔ همان اوضاع سابق رادر دست داشته، وسروکلهٔ وکلای فرمایشی کذائی را از صندوق انتخابات بیرون بیاورند.

مؤید این جمله، استدعای شرفیابی است، که آقای سادچیکوف، سفیر کبیرشوروی در روزچهارشنبهٔ ۲۰ آذر برای همان روز، ازحضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کرده، و بقول رادیوهای خارجی، تقاضای نرفتن قشون دولتی به تبریز، یا بقولی درخواست عفو برای سران باقیماندهٔ این‌حکومت قلابی، (البته بعنوان این که حاضر برای پذیرائی غیر مسلحانه (؟) شده‌اند،) نموده است. من نمیدانم، این بیانات رادیوهای خارجی، تا چه درجه مطابق باواقع است، ولی اگرازاین قماش استدعاها از حضور اعلیحضرت همایون شاهنشاهی کرده باشد، بایدگفت خیلی قاعده ندانی بوده است. دردولت مشروطه، پادشاه مداخله‌ای درامور نمیتواند، داشته باشد. ازجناب آقای احمد قوام هم، که چند روز پیش، این‌آقای سفیرکبیر، همین تقاضارا منتها دوستانه کرده، وجواب شنیده بود که قوای دولتی برای تأمین انتخابات بکل کشوربایدبروند، وبه‌آذربایجان هم ناگزیر میروند، پس‌این تقاضاآنهم ازشاه، هیچ معنی نداشته، ومن بخود حق‌می‌دهم اسم آن را فضولی دیپلوماتیکی بگذارم. این‌آقایان، باوجود اعلان تساوی‌کامل دول، ازطرف جامعهٔ ملل که اخیراً اعلام شده، و نماینده‌های خودشان هم جزواین جامعه بوده‌اند، هنوز دست از این بالا چاقی‌های بین‌المللی که حقاً مستحق همان اسم فضولی دیپلوماتیکی است که من بی‌ریا[2] بآن داده‌ام، نمی‌خواهند بردارند؟

۱ـ «پاسفت کردن» کنایه از ایستادگی کردن ورحل اقامت افکندن و مورد استعمال آن درجائی است که رفتن وعدم مقاومت بیشتر متبادر ومقاومت و ماندن برخلاف انتظارباشد.

۲ـ بی ریا دراینجاکنایه ازرك وراست است. این لغت مرکب بمعنی رك و راست دراین اواخر بین ژیگولاهای تهران‌که آنها را هیتوان سینه چاکهای پولدار نامید رواجی دارد.

من بروزنامه‌های خودمان توصیه می کنم[۱] که منبعد ، هر وقت ازاین قماش بیرویه‌کاریها اتفاق بیفتد، همگی رك وراست باکلماتی که مناسب بااین بی‌رویگی باشد این قماش اعمال را انتقاد کنند. زیراکاملا این حق را دارند، وهیچکس هم حق‌رنجش ندارد. زیرا این اعمال توهین بقوانین اساسی ما ، و بی احترامی به بزرگترین مقامات عالیهٔ کشور ماست. ما میخواهیم ، شاه ما شاه مشروطه‌ای باشد ، که «بدی نتواند بکند» ما مسؤل عمل میخواهیم ، که اگرازرؤسای درجهٔ دوم ما خبط وخطائی سربزند، بتوانیم آنها رابمحکمه کشیده، ومجازات عمل آنها را بدهیم . مامیخواهیم پادشاه ما مثل امروزبکوری چشم آنها که نمیتوانند دید، همیشه محبوب وعزیز باشد وباهرچه اورا ازاین محبوبیت و مقامی که دردل همه پیدا کرده است دور کند دشمنیم. ماکـه هیچوقت در هیچکار داخلی هیچ دولتی مداخله نمی کنیم، می‌خواهیم هیچ دولتی هم بخود اجازه ندهد که درهیچ یك ازشؤن‌داخلی ما، ولو تقاضای خیرخواهانه (؟) هم باشد مداخله کند. بنابراین سادچیکوف هر قدر هم سفیر کبیر باشد ، حق چنین رفتاری رانداشته است ومن حق داشته‌ام ، این رویه را فضولی دیپلوماتیکی موسوم کنم .

حتی من عقیده دارم ، که اگر در رادیوهای خارجی ، مال هر دولت که باشد ، و همچنین ، روزنامه های آنها ، بخصوص روزنامه هائی که ارگان دولتهای خود هستند ، نسبت بشؤن داخلی کشورما ، یاوه سرائی بکنند ، فرداشب رادیوی ما بهمان زبان و فردا صبحش روزنامه‌های ما بهمان لحن، کارهای راجعهٔ بآن کشوررا، که خیلی بیشترازکارهای کشورما قابل انتقاد است ، گرفته انتقاد کنند وبا معاملهٔ بمثل ، طرف متعدی را سرجای خود بنشانند. اگرما این‌کاررانکنیم ، از حقوق حقهٔ خود صرفنظر کرده‌ایم . زیرا اینها چیزهائی نیست که بجامعهٔ ملل مراجعه کنیم، وبایداین حق که نشانهٔ بارزتساوی تامهٔ دول است بدست خودمان، بامعاملهٔ‌متقابله، حفظ شود، تا یکی، بهوس راه انداختن استعمار، و دیگری برای چاق‌کردن[۲] بوق کمونیست، در کشور ما به تبلیغات مجعول نپردازند، و

۱ـ اول‌کسی که این توصیهٔ مرا در همان هفتهٔ اول انتشار این جلد از « شرح زندگانی من » بکاربست آقای ابوالقاسم پاینده مدیرمجلهٔ صبا بودکه عین بیانات‌مرا ازصفحهٔ ۴۵۲-۴۵۹ درمجلهٔ مذکور منتشرکرد، کم‌کم باقی روزنامه نگاران هم تأسی‌کردند ورادیو تهران هم دنبال روزنامه نگاران را گرفت . دولت هم باحترام افکارعامه جلو تبلیغات‌سفارت را که از رادیو تهران برای ترویج‌کمونیست میشد وشمه‌ای ازآن درصفحهٔ مقابل مندرج است گرفت و بیش و کم جوابهائی هم از ادارهٔ تبلیغات دولتی بهمان لحن‌هائیکه رادیو مسکو بر ضد ایران میکرد داده شد. من‌این جمله را برای تهران فراموشکارمینویسم‌که خدمت مجلهٔ صبا را درحفظ حیثیت ملی ازخاطر نبرند وبدانندکه دولتها هرقدرهم محافظه‌کارباشند از تبعیت افکارملت ناگزیرند . همیشه باید ملت بخواهد تادولت اقدام‌کند .

۲ـ چاق‌کردن بمعنی‌تیمار کردن وحاضرنمودن کار ابزار برای عمل است . نظیر : قلیان چاق کردن . اما چاق‌کردن بوق مانند باد ببوق‌کردن ، کنایه از راه انداختن سروصدا وهیاهو برای انجام کارناروا است .

بالاخره، رادیوی ما نباید تخته مشق موزیکهای وحشی قفقازی و اسباب تبلیغات دروغین ومحسنات رژیم حکومت سایرممالك باشد. من واکثریت جامعهٔ ایرانی، که مثل منند، اگر نخواهیم ساعات رادیوی کشورما وقف دروغهای شاخدار بشود، چه باید کرد؟ اگر ما نخواهیم بشنویم که بچه قفقازی‌ها و جوجه کمونیستهای روسیه چطور تربیت می‌شوند، و چگونه، مثل حور وغلمان در قصرهائی که مانند قصر بهشت، ازیاقوت و زمرد ساخته شده ودرباغهائی نظیر «جنات تجری من تحتها الانهار» مسکن دارند، وبچه عمله‌های آنها هم، بحکم مساوات کمونیست، مثل دستهٔ گل، حمام کرده و پودرزده و پوشیده، و پچاریده در این باغات در تحت نظر مربیان ملکوتی صفات بگردش مشغولند وموقع غذا با کارد و چنگالهای نقره و طلا سینهٔ دیاپچیك (تیهو) میخورند و در دشك پرقو میخوابند، کی را باید دید؟ این آقایان که نسبت به بچه‌ها اینقدرمهربانند چرا بپدرها اینقدر سخت گیری میکنند؟ وآنها راگرسنه وبرهنه نگاه میدارند؟

دیگراز خبرهای خبرنگاراقدام، که قابل خدشه است، چهار حلب لیرهٔ بانکی یعنی لیرهٔ کاغذی است، که البته این‌موضوع هم، چیزی نبوده است که عامه ازآن با خبر بشوند، که بتوان بگفتهٔ آنان اعتماد کرد.

شك نیست که برای پیشه وری، لازم بوده‌است که گذشته از تمام وسایل زندگی و خواربارآذربایجان که سابقاً تقدیم کمونیست‌های روسیه کرده بوده است حال که‌میخواهد، از ترس انتقام مردم ستمدیدهٔ آذربایجان نزد اربابهای خود بر گردد دست خالی نباشد، وبرسم راه آورد چیزهائی باید همراه خود ببرد وبهترین چیزهاهم لیرهٔ بانکی است ولی این موضوع چیزی نبوده است که کسی ازآن اطلاع حاصل کند.

مارا به‌بینید، گرفتارچه افکاری هستیم. فقط از چهار حلب لیرهٔ بانکی یعنی لیرهٔ کاغذی صحبت بمیان می‌آوریم وهیچ از اثاثیهٔ گرانبها وطلا و نقره‌آلات و جواهر و اسباب زندگی خانواده‌های برچیده شده و بتاراج رفتهٔ آذربایجان، که در این یك سال و نیمه بدست این‌آدم‌کشان یغماشده وبموجب رژیم کمونیست حاصل عمل تحویل خارجی‌ها گشته است حرفی بمیان نمی‌آوریم؟ یاازقیمت لااقل صدهزارتن گندمی که از کشورما بوسیلهٔ این راهزنان خارج شده وامروزباید برای نان اهالی آذربایجان وخمسه ازسایرجاهای کشور غله بآنجا بفرستیم سخنی بمیان نمی‌آوریم؟ ازگاو وگوسفندهائی که این مردم کشان بعنف وتهدید بقتل ازمردم فقیردهات جمع آوری کرده وبرای اعاشهٔ خارجیها فرستاده‌اندچیزی نمی گوئیم؟ هنوز زخم ماگرم است ووقت آنکه سانتیمتر گذاشته عرض وطول وعمق‌جراحات این یکسال ونیمه را بدقت وارسی کنیم نداریم. ماهنوز نمیدانیم چند هزار نفر اشخاص بیگناه بدست وامرو ارادهٔ پیشه‌وری وغلام‌یحیی وهوا وهوس کمونیست مآبانهٔ سران حزب تودهٔ تهران جان سپرده‌اند؟ ماهنوز نمیدانیم سران حزب توده و این مفسدین فی‌الارض چه نقشهٔ شومی در مازندران کشیده وچه خیالات خانمان براندازی برای این قسمت از

کشورستمدیدهٔ ما داشته‌اند . حالاست که میتوانیم بدانیم مرحوم رضا شاه پهلوی برای چه اینها را بمحکمهٔ جنائی داده وعده‌ای ازآنهارا درمحبس نفله‌کرده است[1]

برای آنکه توی بخاری رفت !

شیخ رضای لب شکری ، درقم شخصیت معروفی است ، که حرفهای تخمی و مضمونهای بکر او، امروز هم ، سینه بسینه و دهن‌به دهن درنزد معمرین قمیها ، مشهورمیباشد . من درسن نیمه جوانه مردی خود او را دیده بودم . قامتی متمایل به بلندی و ریش نوك دار و سرکه شیره‌ای داشت . کلاهی قدری بلندتر ازکلاههای معمول زمان ، برسر تراشیدهٔ خود میگذاشت ، و قبای راسته‌ای با زیرجامهٔ گشاد برتن میکرد ، وگاهی‌که بتهران می‌آمد سری هم بخانهٔ ما میزد ، و همچنین ، هروقت ما بقم میرفتیم بدیدار ما می‌آمد.

دریکی ازسفرهای قم منزل ما را درخانهٔ حاجی محمدحسین‌خان سرتیپ فوج خلج قم که در زمان فتحعلیشاه و محمد شاه میزیسته و در اصفهان در ضمن بلوائی کشته شده بوده است قرارا داده بودند. شیخ رضا از راه رسید . قدری با دلشاد معارف ، که اشعار مضحك میگفت ، شوخی کرد . دراین ضمن ، نگاهی باطاق انداخته و گفت : این اطاق داستانی دارد . بلی ! در همین اطاق بود ، که ده دوازده نفر از نوکرهای حاجی محمد حسین خان ، زیرآوار رفتند . فقط یکنفر آنها که بیدار و از سر و صدای مقدماتی طاق فرود آمدن‌آن را حس کرده بود ، خودرا بداخل بخاری کشانیده واز مرگ نجات‌یافت باقی همه زیر آوار تلف شدند .

شیخ رضا اضافه کرد که این حاجی محمد حسین خان سرتیپ فوج خلج و یکی از سفاکان بی‌باك دورهٔ خود ، و این نوکرها هم ، که از میان مردمان خونخوار ظالم سفاك انتخاب‌کرده بود وسیلهٔ یغماگری او بودند وآنها را ، ظاهراً بعنوان سربازگیری وباطناً برای چپو ، بدهات خلجستان میفرستاد ، ولی حاصل عمل آنها تحویل صندوقخانهٔ خان متعدی میشد. خبر زیرآوار رفتن و ریشه‌کن شدن این درختهای جواهرخان‌که در شهر پیچید ، همهٔ مردم عیدگرفتند . من برای دیدار حاجی محمد حسین‌خان و کیف بردن از اسف و افسوس او وارد همین حیاط شدم. حاجی خان ایستاده بود و عمله ها مشغول بیرون آوردن آوار زدگان بودند . نعش هریك را که بیرون می‌آوردند خان نوحه و زاری را سرداده ، وبا ذکر : جوان دلیرم ! جوان رشیدم ! جوان‌کارآمدم ! جوان شجاعم ! رود رود میزد . منهم با حاجی خان ، در اظهار تأسف ، شرکت میکردم بطوریکه یقین کرد که من هم واقعاً از فوت نا بهنگام این راهزنان متاثر شده‌ام. وقتی‌کار تمام شد ، ازمن پرسید تو دلت بحال کدام یك از اینها بیشتر سوخت ؟ و این در وقتی بود که آن یکنفر

۱ــ نفله‌کردن بمعنی رایگان ازدست دادن مال وکالا یا صرف‌آن در مواردغیر لازم است اطلاق آن بانسان درمواردی جائز است‌که مانند مورد متن لامحاله درنظرنویسنده شخص ازبین رفته خیلی طرف توجه نبوده و تلف شدنش چندان اسف و افسوس نداشته یا در نظرشخص تلف کننده بی‌قدر وقیمت باشد وتا حدی‌که توصیف او بوصفی‌که درخور اشیاء است مجاز شود .

نجات یافته، قلیان برای خان آورده و رو بروی ما ایستاده بود. من در جواب این پرسش گفتم: برای این یکنفر که خود را به بخاری رسانده و نجات یافته است!

البته طرز بیان من شوخی بود که خان را از تأثر بیرون بیارم. چنانکه حاجی خان هم، بطور پرخاش بمن گفت: تو در این حال هم دست از لودگی خود برنمیداری؟ ولی من که صد درصد مطابق عقیدهام جواب گفته بودم، گفتم: شوخی نمیکنم. من برای این یکنفر دلم از همهٔ آنها بیشتر سوخته است!

بعقیدهٔ من، ملت ایران بخصوص اهالی آذربایجان، که صاحب دردند بایداز نجات یافتن عدهای ازاین کمونیست ها که برای مجلس دوازدهم آزاد شدهاند، بیشتراز آنهاکه درمحبس گرفتارانژکسیون هوای پزشك احمدی کشتهاند، متأسف باشد، زیرا اینها محارب وبحکم «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ویسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا... مستحق چوبهٔ دارند. خوانندهٔ عزیز ممکن است، این بیانات مرا شوخی پندارد. ولی من هم مثل شیخ رضا آنچه می گویم صددرصد مطابق عقیدهٔ مسلمانی و بر طبق اصول مسلم دمکراسی واقعی است، که جسم و جانم بان آمیخته است و اهل مداهنه هم نیستم که عقیدهٔ خود را پنهان کنم.

عثمان خلیفهٔ سوم میخواست در تمام عالم اسلامی آن عهد قرآنی جز قرآن تدوین کردهٔ او که بعقیدهٔ ما شیعهها بعضی ترك و حذفهائی هم داشته است، دردست نباشد. برای حصول این مقصود بعمال خود نوشت آنچه قرآن که تا آنروز ازروی نسخههای اصلی کتاب چهارگانه وحی استنساخ و بولایات اسلامی فرستاده شده بود جمع کرده نزد او بفرستند که آنها را سوزانده و در عوض ازنسخه های قران تدوین کردهٔ خود بفرستد. عبدالله بن مسعود هم یکی ازکتاب وحی بود، وچون مقصودعثمان را میدانست، حقاً از دادن قرآن خود، که بصحت آن اعتمادکامل داشت استنکاف کرد. عثمان درمقابل این تمرد بجا وظیفهٔ اوراکه از زمان عمر در حقش برقرار کرده بودند، قطع نمود ومیان او با خلیفه بریده شد. وقتی عبدالله مسعود در مرض موتش گرفتار بستر و بالین بود، عثمان بتلافی گذشته، بعیادتش رفت. درضمن حال پرسی باو گفت میخواهی وظیفهٔ تو را مجدداً برقرار کنم؟ ابن مسعود جواب گفت آنروزی که بآن حاجت داشتم قطع کردی، حالاکه میخواهم بمیرم چه حاجت بوظیفهٔ تو دارم؟ عثمان گفت بدرد دخترانت که ازآن میراث میبرند خواهد خورد. عبدالله مسعود گفت از رسول خدا شنیدم هرکس سورهٔ واقعه را در شب بخواند، روزی فردای اوآماده است. من بدخترانم این سوره راآموختهام، آنها هم حاجتی بوظیفهٔ تو ندارند.

منهم در آن روزهاکه مجامله و مداهنه بدردم میخورد، باینکار نپرداخته وحتی، در نزد سلاطین مستبد هم از گفتن حرف رك و راست کوتاه نیامدهام. حالا دیگر چطور میتوانم از نوشتن حقایق خودداری کنم. گذشته از این، این مجامله ومداهنه بچه درد دنیا وآخرت من خواهد خورد. یکی ازرفقاکه مجلدات «شرح زندگانی من» را خوانده

بود، بمن نصیحت میکرد که اینقدر دشمن برای خود نتراشم. باو گفتم دشمنی که ازحقیقت‌گوئی تولید شود ، بچیزی نمی‌ارزد. گذشته‌ازاین ، من بیل میزنم ونان میخورم وحاجتی بکسی ندارم که ازروانشدن‌آن بترسم ؟ گفت . اولاد هم نداری ؟ گفتم آنها هم خدائی‌دارند وآنچه مقدرشده باشد، بآنها خواهد رسید . گذشته ازاین من به‌آنها اگرمحیط خرابشان نکند ترتیبی داده‌ام که هرجا باشند ، طرف حاجتند نه سربارجامعه .

باری ، سخن از تلگراف خبرنگار روزنامهٔ اقدام و چهار حلب لیرهٔ بانکی بود. اگر این خبرنگار یا منبعی که این اطلاع را ازروی حدس وتخمین باو داده است ، قدری دوربین‌تر بود ، و محتویات این حلبی ها را نوشتجات و اوراق سری میدانست مناسب‌تر و بذهن چسبنده تر بود . زیرا، مسلماً در این یك سال ونیمه نامه ها و اوراقی ازخارجه و توده‌ای های داخله بدست پیشه‌وری رسیده و دستورهائی دریافت داشته است ، که همراه بردن آنها هم برای او و هم برای امضاء کنندگان آنها بدرجات مهمتر از دربردن مثلاً چندین ده هزار لیرهٔ کاغذی بوده است .

حالا هم، دولت ایران باید درآرشیوادارات این‌یك‌سال ونیمهٔ تبریز و سایرشهرهای آذربایجان، تفحص دقیقی بعمل آورده ونتیجهٔ آنرا بعداز رفع حاجت اداری‌ومحاکماتی باطلاع عموم برساند و منافع خصوصی و دولتی مانع انتشارآنها نشودکه پس فردا ازراه دیگر باز گرفتار این قماش دمکراسی های قلابی بشویم و سر کلهٔ مؤسسین این بازی از جای دیگر بیرون بیاید که باز هم بخواهند با نقشه های پلید خود ، قسمتی ازکشور مارا بخاك و خون بکشند و یك ملت را عزادار کنند ؟ مجامله و مداهنه ، در کارهای عمومی ، خدائی باشد یا ملی ، بسیار ناپسندیده و بعقیدهٔ من ، هربلائی برسر ما آمده است از همین خوی زشت مجامله ومداهنه است که باید من بعد از این رویهٔ غیر مرضیه بر کنار بود . ما میخواهیم دربارهٔ خیانتکاران و حرام پیشگان و مظنونین ، در هرطبقه و صنفی و حزبی که هستند، بازپرسی دقیقی بعمل‌آید ومحاکمه شوند وبرطبق‌قوانین‌کشوری به‌اشدمجازات برسند تا دیگرکسی بامید پیشوائی و رهبری هوس راه‌انداختن آشوب و جدائی در کشور آرام متحد ما نکند «ولکم فی‌القصاص حیاة یا الالباب».

این‌سخن پایان ندارد ، ای عماد ختم کن ، والله‌اعلم بالرشاد

مولوی

دنبالهٔ آتیهٔ نفت شمال

سخن ازعقیدهٔمن راجع بآتیهٔ نفت شمال بود. من بخوانندهٔ عزیز کاملا حق میدهم . که پیش خودفکر کندکه بین وقایع سال ۱۳۰۰ و اظهار عقیده در آتیهٔ نفت شمال ، با قسمتی از واقعات سه سالهٔ اخیر (از هزار و سیصد و بیست وسه تا بیست وپنج) چه مناسبتی است ؟ ومن برای‌چه مقصود ، از راه مذاکرهٔ سه سال قبل خود با وزیر پیشه و هنروقت بقول روضه خوانها‌گریز زده ، بیست و پنج سال از سلسلهٔ حوادث جلو افتاده، واتفاقات سه سال قبل تا امروز ، ۲۵ آذر ۱۳۲۵ را در اینجا بقلم آورده‌ام ؟

گذشته ازاین چه شده‌است، که من رویهٔ نویسندگی خودرا، درنوشتن «شرح زندگانی من» که همیشه شوخ و بشاش وخندان بوده است ، تغییر داده ودراین پنجاه شصت صفحهٔ وقایع سه سالهٔ اخیر ، اکثر انتقادهایم رك و زننده شده ، و شوخی قلمی را جز در این آخری ، کنار گذاشته و مطالب را بدون لفافه نوشته‌ام ؟

روح نویسنده هرقدرهم با نشاط باشد ، محیط درآن مؤثر است ومن درصفحهٔ ۱۶۷ عذر تغییر رویهٔ نویسندگی خود را خواسته ، و خوانندهٔ عزیز را متوجه کرده‌ام که تا افق سیاست کشور ما روشن نشود قول نمی‌دهم که نویسندگی من اسلوب سابق را داشته باشد . از این هم که بگذریم ، من این پنجاه شصت صفحه معترضه را میخواهم ، مقدمه برای اظهار این عقیده قرار دهم که «دادن نفت شمال بروسها ، برخلاف مصالح کشور ماست» و برای اثبات این مدعی ناگزیر بودم رفتار سه سالهٔ اخیر آنها را بعد از مهمان نوازیهای ایرانی چهارساله خودمان ، یك جا جمع کنم ، و در جلو چشم خوانندهٔ عزیز بگذارم‌تا او هم مثل من معتقد شود : که دادن نفت شمال بروسها برخلاف مصالح کشور ماست».؟

و اگر میخواستم حقایق را رك و راست ننویسم ، و دراین نویسندگی ، مثل روزنامه‌های امروز خودمان ، بکنایه و اشاره ورگذار کنم ، یا هرجا میخواهم ، ازاهزنها وحرامیهای حکومت یکسالهٔ تبریز شکایتی بکنم مقداری از روسها که آنها را فرستاده‌اند ، تحسین و تمجید نمایم البته نمیتوانستم ثابت کنم که «دادن نفت شمال بروسها ، مخالف مصالح کشور ماست !» ولی، حالاکه از آمدن‌کافتارادتزه بایران ، تا ختم غائلهٔ‌آذربایجان ، تمام وقایع مربوط بمساله تر و تازه است ، و همینقدر که خوانندهٔ عزیز از قماش آن توده‌ای های کمونیست مآبی نباشد ، که پشت پا بوطن وملیت و مذهب زده و میخواستند ، قوای مادی ومعنوی کشور خودرا درراه کمونیست کردن تمام دنیا ، آنهم بدست روسها بمصرف برسانند البته با من هم صدا شده ، و خواهدگفت : « دادن نفت شمال بروس ها ، برخلاف مصالح کشور ماست »

ولك ! منکه از این درخت محکم ترنبودم !

از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم واقعهٔ کوچك کم اهمیتی ، که طرز فکر و منطق سادهٔ یکنفر از عربهای بین‌النهرین هفتاد هشتاد سال قبل را واضح میکند، دراینجا بیاورم واین طرز فکر و منطق و استدلال را مقدمه برای باقی استدلال های خود در اینکه چرا دادن نفت شمال بروسها برخلاف‌مصالح کشور ماست»؟ قرار دهم.

برادر زاده‌ام ، میرزا محمد علی خان پسرمیرزا محمود وزیر که خوانندهٔ عزیز او را از جلد اول « شرح‌زندگانی من» خوب میشناسد برای من میگفت :

در جوانیهای ما درحول و حوش شهر تهران محل آماده‌ای برای گردش‌وتفریح، بطوریکه در آنجا وسایل چای و قلیان حسابی فراهم باشد نبود. گاهی که میخواستیم ، تفریحی بکنیم ، ناگزیر بودیم بگوئیم آبداری و قبل منقل را جلوتر بفلان نقطه ببرند،

ونمد و روفرشی آبداری را در زیر درختی افکنده وسایل را فراهم کنند ، وما کمی بعدتر بآن نقطه رفته ، یك ساعتی بنشینیم و هوا خوری کرده برگردیم »

« یکی از روزهای بهار ، که حول و حوش آسیای دولاب پر از سبزه ، و درختهای اطراف نهرآسیا پر از برك شده بود ، اینجا را برای این تفریح یکی دوساعتهٔ خودتعیین کرده وآبداری وقبل منقل را ازپیش فرستاده بودیم که خودمان قدری بعدتر سوار شده باین محل برویم . در این ضمن ، شیخ عباس وارد شد . این شیخ یکی از عرب های خدام عتبات بود که از چندی پیش ، پاتاوهٔ خود را در خانهٔ میرزا علی محمد خان پسر میرزا ابوالقاسم قائم مقام، دامادما بازکرده وندیم او شده بود. شیخنالودهٔ بی‌بدلی بود وبالهجهٔ عربی ، فارسی را خیلی مضحك حرف میزد، وگذشته از لودگی طبیعی، همان حرف زدن راسته حسینی ، و تعبیرات عجیب و غریب و آوردن کلمات عربی دیمی عراقی ، در ضمن فارسی گوئی او ، مایهٔ تفریح بود . شیخ عباس هیچکاری را بی‌لودگی ، ورگذار نمیکرد و حتی در دعا هم ، دست از ظرافت عربی خود برنمیداشت .»

« سفر اولی که ازعتبات بتهران‌آمده ، وبخانهٔ میرزا علی ، پدر داماد ما فرودآمده بود ، درهمان هفتهٔ اول ، میرزا علی ناخوش سختی شد . شیخ عباس ، بعد از نیمه شب که ساعت استجابت دعاست ، برخاسته وضو گرفت و ببام خانه برآمد ، که برای شفای مریض دعائی بکند . میرزا علی محمدخان ، داماد ما میگفت ده پانزده دقیقه ، بعد از شیخ منهم میل کردم ، بروم و دعائی برای سلامت پدرم بکنم . برای اینکه شیخ را ازمناجاتش باز نداشته باشم ، بی سرو صدا ببام برآمد . دیدم ، شیخ بفارسی (؟) دارد دعا میکند.میگوید خدایا ؟ تو از همه کس بهتر میدانی که عجم عقل درستی ندارد . از کارخانهٔ توهم بی‌خبر و بخرافات خیلی معتقد است ، منهم تازه وارد این خانه شده و برتو پنهان نیست که جای دیگری هم ندارم ، بروم ! اگر این پیرمرد بمیرد ، من دیگر نمیتوانم در این خانه بند شوم ،زیرا همه خواهندگفت ازقدم‌این مردك عرب بود که پدرما مرد ونان من‌آجرخواهد شد ! خدایا ! اگر بعلم توگذشته است ، که در این روزها پیر مردی را باین سن و قطر و قواره، از دار دنیا ببری، من یهودی، که در اول محلهٔ یهودیها،دکان بقالی‌دارد سراغ‌دارم که از حیث گندگی شکم ، و قطر گردن و حتی ریش جو گندمی ، عیناً مثل این پیر مرد و درشباهت صورت هم کاملا مثل اوست ! خدایا ! او را بکش واین پیرمرد سید اولادپیغمبر را از این مرض شفا بده ! اگر هم اصرار داشته باشی که همین پیرمرد را از دنیا ببری لامحاله ازاین مرض اورا نجات بده ! بعداز یك ماه هم میتوانی اورا دوباره ناخوش کنی و ببری . خدایا ! در دستگاه تو عجله راهی ندارد ، عجله‌کار کسی است که از فوت وقت بترسد ، تو قادرتر ازآنی که عجله کنی ! خدایا ! تورا بجدش قسم میدهم ،که اگر براو رحم نمیکنی ، بر من رحم کنی !»

« میرزا علی محمدخان میگفت من از خنده نتوانستم خودداری کنم ، شیخ هم دعای خود را تمام کرده بود ، باو نزدیك شده گفتم شیخ گردنت بشکند تو در عالم دعا هم دست از لودگی بر نمیداری؟ این چه طرز دعا کردن است! گفت ولك[1] اگر اینطور نمیگفتم ازخودت میپرسم ، آیا خدا حق نداشت بمن بگوید مردکهٔ فلان‌فلان شده ، تورا چه باین فضولیها؟ البته من باید ذینفعی وجهت گستاخی خود را در این خواهش باو عرضه کنم و در ضمن ، راه فرار از علم سابق را هم باونشان بدهم که نگوید این مردکهٔ عرب ازقاعدهٔ علم سابق بی خبر است .»

« باری ، میرزا محمدعلی خان ، دردنبالهٔ بیان چگونگی لودگی شیخ که واقعاً جنم عجیبی بوده است ، گفت من و برادرم ، سردار منظم (غلامعلی مستوفی) از ورودشیخ‌عباس که صحبت های سادهٔ او مایهٔ تفریح این مسافرت تفریحی میشد ، خوشوقت شدیم . گفتیم يك اسب هم برای شیخ حاضر کنند، و سه نفری ، با يك جلودار ويك پیشخدمت سوارشدیم و بسر آسیای دولاب رفتیم . شب پیش ، باران آمده ، و هوا و سبزه های اطراف واقعاً طرب انگیز بود. نمد و روفرشی را ، در سایهٔ چند درخت کنار نهر افکنده ، درگوشهٔ این فرش بساط چای راگسترده ، یابوی آبداری و اسب قبل منقلی را هم ، قدری دورتر ، و البته بفاصله بدو درخت بسته بودند . ما پیاده شدیم و جلودار و پیشخدمت هم که پیاده شده بودند ، جلو آمدندکه اسبهای ما را بگیرند»

« اسب جلودار ، که بی‌مواظب مانده بود ، بسمت یابوی قبل منقلی ، کشاله کرد که با یابوی مزبور تونسی کرده باشد و پوزهٔ خود را سمت دم او برد . یابوی قبل منقلی که شایددرطویله هم با این یابوسابقهٔ شوخی داشته ، جفتك خفیفی بسمت او پرتاب کرد. این حرکت سبب شد که منقل و مطاره ، که از دو طرف یابو بزنجیر آویخته بود ، بزیرشکمش بخورد . خوردن منقل داغ ، بزیر شکم یابو را تور کرده ، و دوتا جفتك دیگر انداخت و دست جلوش که بدرخت بسته بود ، باز و یابوی تور آزاد شد و با اسب جلوداری، دست بدوگذاشتند . منقل و مطاره بچپ و راست حرکت میکرد ، و با ضربات خود زیر شکم و پر وپای یابو را از نوازشهای خود محروم نمیگذاشت و این وضع هم بیشتر برتوری و سرکشی یابو میافزود . در این ضمن ، شیخ عباس هم جلو اسب خود را سر داده ، سه تا اسب بهم افتادندتا مدتی این صحنهٔ مضحك ادامه‌داشت ، تا نوکرها با جالیز بانها یابوها راگرفتند و بستند»

« بعدازاین قشقرق[2] آمدیم ، روی فرش نشستیم و هریك ازچیزهای مضحکی که از

---

۱ ـ ولك ـ عرب درموارد توبیخ کلمهٔ ویلك راکه بمعنی وای بر تست استعمال میکند. ظاهرا ولك همان‌شکسته ومخفف ویلك است که‌عربهای بین‌النهرین درمحاورات خودبرای توجه مخاطب خویش بکار میبرند و حتی‌واو آنرا هم گاهی انداخته «لك» میگویند .

۲ ـ گویا لغت ترکی باشد بمعنی درهم برهمی وشلوغی و بی‌نظمی است و اگردرضمن سرو صدائی هم داشته باشد مطابقت لفظ با معنی بیشتر خواهد بود .

حرکات یابوها توجه ما را بیشترجلب کرده بود. برای هم میگفتیم و می‌خندیدیم و بیانات نیمه عربی شیخ عباس ازهمه مضحکتر بود . در این ضمن ، من بیاد رفتار شیخ عباس که بیجهت جلو یابوی خود را رها کرده ، و برغوغا افزوده بود افتاده، باوگفتم شیخ گردنت خرد شود تو دیگر چرا دست جلو اسبت را رها کردی ؟ ! شیخ گفت ولك ! همان‌طور که یابوی قبل منقلی خود را از درخت بآن‌کلفتی خلاص کرد این یابو هم خودرا درهرحال، ازدست من رها میکرد . «من که ازآن درخت محکمتر نبودم !»

البته هرمعامله‌ای پیمانی لازم دارد ، که در موارد اختلاف بآن رجوع کنند ، و ناگزیر ، برای واگذاری نفت شمال بروسها هم باید پیمانی بین طرفین معامله بسته شود ما هرقدر عقلمان را جمع کرده ، واین پیمان را قرص وقایم ببندیم ، ازپیمان اتحادچهار سال قبل ، که دولت انگلیس هم شریك آن بوده و بعدها دولت آمریکا هم در آن شرکت کرده و منشور آتلانتیك هم ضامن اجرای‌آن بوده و هیچگونه ابهام و اشکالی هم در آن وجود نداشته است ، محکمتر نخواهد شد . وقتی ، مسکویها در اجرای آن پیمان وبردن قشون خود ازخاك ما ، یعنی تنها چیزی که اجرای آن بدست‌آنها بود آن جانقولك[1] بازی را در بیاورند ، که بزورشورای امنیت ملل متفق هم از عهدهٔ بیرون‌کردن درست و حسابی آنها برنیائیم ، چگونه خواهیم توانست اجرای مواد پیمان نفت را که معامله‌ای بالمره تجارتی ، و بین اثنینی و هرمادهٔ آن قابل صدگونه تعبیر وتفسیر است ، عهده کنیم ؟ وقتی که ویشینسکی وگرومیکو ، درشورای امنیت ، درحضور نمایندگان ملل‌کل دنیا ، برای بردن قشون خود ازکشور ماکه تاریخ آن از مدتی پیش سرآمده بود ، آنقدر دری وری بگویند و برای صرفهٔ خود آنقدر خویش را نفهم جلوه بدهند که مثلاً بین وجود و عدم و شب و روز فرقی قائل نشوند و حرفهای ابلهانه‌ای که مایهٔ مضحکه و مسخرهٔ تمام عقلای دنیاست بر زبان رانند من از خوانندهٔ عزیز می‌پرسم آیا میتوانیم باجرای عادلانهٔ پیمان نفتی‌که با آنها میخواهیم ببندیم ، امیدوار باشیم ؟ خیر ! و مسلماً خیر ! زیرا بقول شیخ عباس که گفت « من که از آن درخت محکمتر نبودم » ما هم محکمتر از پیمان سه‌گانه نمیتوانیم پیمان ببندیم .

آیا ما میتوانیم ، همیشه ، یك جامعهٔ ملل متفق بکولمان بسته ، و یك شورای امنیت در آستینمان داشته باشیم تا در موارد اختلاف ، که بحکم سابقهٔ زور گوئی و این زبان نفهمیها ، بناگزیر زیاد اتفاق خواهد افتاد، بقول اصفهانیها ، دم پسّا[2] باین دو مجمع

---

۱ ــ ظاهراً یکی از قهرمانهای بازی مطربی ازمنهٔ گذشته ، باسم جان قولك ،که مصغر جان قلی است موسوم و این‌شخصیت ، شخصیت تآتری بوده‌است و این جمله ازکلمهٔ بازی که دنبال آنست مستفاد می‌شود . نظیر : نقال بازی ،کچلك بازی و ..

۲ ــ پشت سرهم ، لاینقطع ، بی‌تمطیل .

بین‌المللی مراجعه کنیم ؟ آیا برای ما صلاح هست که مثل آن طفلك بیچاره که دریکی از مکتب خانه‌های قدیم ، از بدبختی گرفتار همسایهٔ متعدی «نره آهوئی[۱]» شده بود ، هی‌دست بالا برده ، جمله های « آمیرزا این مارا اذیت میکنه ! آمیرزا این خودشا رو ما میندازه آمیرزا این جای ما راگرفته ! آمیرزا این تف روی عمه جزو ما می اندازه ! آمیرزا این حرفهای بد بد بما میزنه ! آمیرزا این ترب خورده آروق شاتوی دماغ ما میزنه ! آمیرزا این بوی بد در میکنه ، تقصیرشاگردن ما میندازه ! و و .. بآمیرزای جامعهٔ ملل شکوه کنیم و از بس شکایت ما زیاد شود ، مثل آن طفل بدبخت و آمیرزای مکتب خانه ، بواسطهٔ زیادی مواد شکایت آمیرزای بین‌المللی هم گوش بحرف ما نتواند بدهد ؟ و بدتر از همه ، خودمان را جیرجیرك[۲] بین‌المللی هم معروف کنیم ؟ !!

من از آن وزیر پیشه و هنر که در سه سال قبل در نزد او اظهار عقیده کرده و گفته‌ام که مناسب‌تراین است که نفت شمال را بروسها واگذار کنیم، هزار بارعذرمیخواهم زیرا آنروزها تصورمیکردم که روسها دراین بیست ساله ، درتحت رژیم کمونیست‌مثقالی هفتصد دینار[۳] باروسهای تزاری فرق کرده، و زورگوئی‌های سابق را رها نموده‌اند . ولی بعد از وقایع این دوسه ساله ، می‌بینیم خیر ! اینها در منطق نفهمی و سربالاگوئی هزار لگد بکوراشپخدور[۴] وگربایدوف دورهٔ فتحعلیشاه و سازانف دورهٔ محمد علیشاه زده وباید هزار رحمت بکفن دزدان اولی فرستاد !

من یك بار درگذشته ، این تمثیل را راجع به دو جاری و «دوری و دوستی» آنها آورده‌ام و چون اینجا هم این مثل خوب می گنجد ، از خوانندهٔ عزیز اجازه می‌خواهم آنرا تکرار کنم ،

---

۱ ـ باشخاص نفهم ، پرزور نره خرمیگویند . « آدم خر هزار من زور دارد » ازامثال سائره‌میباشد وآهودراینجا کنایه ازآن‌مخدوم است. اینهم مانند کشك ونبات وپشکل وشکرپنیر سرخر و سرشیر یکی از تشبیه‌های بضد میباشد که در زبان فارسی رایج است .

۲ ـ جیرجیرك یکی ازهوامی است‌که‌شبها سروصدای زیادی‌که خیلی بیشتر ازجثهٔ‌اوست راه می‌اندازد. این‌کنایه را دربارهٔ‌کسی که شکوهٔ زیاد میکنند وسر هرچیز جزئی سر وصدایش بلند می‌شود.استعمال می کنند .

۳ ـ آنچه روس در دنیا هست ، با جثهٔ سنگین وریش انبوهی‌که دارند از قرار مثقالی هفتصد دینار حساب کنید به‌بینید سربکجامیگذارد این مثل سائر درنزدعوام خیلی رواج‌دارد البته تاریخچه‌ای هم‌داردکه فراموش شده یا بنده نشنیده‌ام .

۴ ـ انسپکتور در زبان فرانسه بمعنی مفتش است روسها آنرا انیسیکتور کرده‌اند. بما که رسیده‌است اشپخدرش کرده‌ایم.درجنگهای‌دورهٔ فتحعلیشاه باروسیه‌شخصی که مفتش‌قشون‌روس‌ومرد خیلی‌زرنگ‌کاری بوده ودرهرمورد نفع دولت‌وکشور خویش راملحوظ‌میکرده وجودداشته‌است‌که بیشتراز سایر سرکردگان روس طرف عداوات‌ایرانیان بوده‌است. بطوریکه رؤسای قشون‌ایران اسم اورا درگزارشهای خود ذکر و او را بزرگترین مانع پیشرفت عملیات خود می‌پنداشته‌اند

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

بروباهی گفتند چندتا حیله بلدی، که ازگیرسگ فرار کنی؟ گفت هزارتا ! ولی بهتر ازهمه آنست، که نه من‌اورا ببینم، ونه اومرا! آیا برای ما بهترنیست که اصلا « از معاملهٔ بااین درآجری[۱]، صرفنظر کرده «بسری که درد نمیکند، دستمال نبندیم . » ؟ و « با خرس جوال نرفته ، » باکسانی که « زورشان ازما زیادتر و عقلشان از ماکمتر است ، » اصلا سروکارنداشته باشیم؟ واساساً «شعرنگوئیم تا گرفتار تنگی قافیه نشویم؟» و « دور از شتر بخوابیم که خواب آشفته نبینیم ؟» آیا بصلاح وصرفه ما نزدیکتر نیست، که (چنانکه در صفحهٔ ۱۵۳ همین جلد پیش‌گوئی کرده بودم،) حالاکه بخواست خدا، «دم‌خود را ازدم این شتر رها کرده، روی چهار دست و پا صحیح و سالم بزمین جسته ، وراه هم افتاده‌ایم دیگر « با بزرگان پیوندنکنیم » ؟ و«عطای این مردمان زورگوی بی‌منطق را، بلقایشان‌بخشیده» «نه شیرشتر بخواهیم ونه دیدار عرب » ؟ ؟

۱- در دهات وقصبات که خانه ها اکثرگلی است اصلا آجر یافت نمی شود که ولو ستون طرفین در راآجری بسازند. بنابراین در خانه‌ای که طرفین آن‌آجرکاری باشد طبعاً دلیل تمکن صاحبخانه ونشانهٔ آنست که مالك‌آن بندی بخرج گزاف حمل ونقل‌آجر وپرداخت قیمت‌آن‌ندارد « معامله با درآجری » مثل «با بزرگان پیوندکردن»کنایه از عدم تناسب بین طرفین معامله‌است که یك طرف‌که دارائی وتمکنش زیادتر است البته زورگوئیش هم بیشتر است واین تعبیر در دهات خیلی معمول میباشد .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

تا آنجاکه این مذاکرات واسم اشپخدر بدربار فتحعلی‌شاه رسیده‌است. قبلهٔ عالم تصورفرموده‌اند که اگر این اشپخدر یا انیستکتور از بین بـرود فتح نصیب ایران خواهد شد و قشون روس با ازمیان رفتن همین یکنفر مغلوب قشون ظفرنمون خواهدگردید و باین نظرازحاجی میرزامحمد که ملائی اخباری واهل ری و عالم با عملی بوده‌است خواهش میکند که سراشپخدر را بوسیلهٔ دعا و عمیات ماوراءالطبیعه بتهران بیاورد و حاجی میرزا محمد چندروز بـرای اینکار وقت میخواهد و بحضرت عبدالعظیم میرود و درآنجا باصطلاح چله‌نشین می‌شود وگفته‌اندکه تمثالی از اشپخدرکشیده و عزیمت هائی خوانده و آخرکار هم روز چهلم شاه نزد او میفرستدکه امروز روز وعده است و از سر اشپخدر خبری نیست. حاجی میگوید اگراسب حامل سر دریك منزلی شهرلنگ شده باشد تقصیر اونیست. فردا صبح سراشپخدررا می‌آورند وهمانطورکه حاجی‌میرزا محمدگفته بوده است حامل درکرج که بمناسبت قصری‌که شاه درآنجا باسم پسرش سلیمان میرزا ساخته بوده است سلیمانیه معروف بوده شل شده و معطلی حامل سر ازاین راه بوده است . این جمله را همهٔ مورخین نوشته و معمرین هم‌گفته‌اند . بعدازاین واقعه فتحعلی‌شاه سرامپراطوررا از حاجی میرزا محمد میخواهد حاجی میگوید من براثر همین عملی‌که کرده‌ام بزودی دنیا را وداع خواهم‌گفت. آوردن سرامپراطور ازعهدهٔ من‌خارج است وچون می‌بیندکه ازدست فتحعلیشاه خلاصی ندارد بعتبات میرود و دربغداد درضمن بلوائی‌کشته شده است «انکارمیکنی سراشپخدر را برای من‌آورده است .» از همین راه‌مثل سائر شده و درمواردی‌که‌کسی ازشخصی توقع زیاد دارد گفته می‌شود .

من شبهه را قوی میکیرم، که نفت شمال ما ، جز روسها مشتری دیگری ندارد . ما خودمان هم، نخواهیم توانست آنرا استخراج کنیم، واگربآنها ندهیم ، نفت ما زیر زمین خواهد ماند، وما ازاستفادهٔ آن محروم میشویم. من ازآن اشخاصم که میگویم با این تصور محال هم ، باز بهتراست که ما « باشیطان ارزن آفتاب نکنیم» واز معاملهٔ با این آقایان صرف نظر نمائیم والا آقایان بعنوان عملهٔ متخصص برای ما پیشه‌وریها ، غلام یحیی‌ها، و مشتی ازاین قماش کمونیست‌های خالص‌العقیده وآدمکشان صحیح‌النسب، خواهند فرستاد و درسرتاسرشمال کشور آرام ما آشوب برپا خواهند کرد . درغوغای آذربایجان ، از تاریخ شروع این‌بازی، ومدعی تراشی تارفتن قشون آنها، بیش ازشش ماه فاصله نبود، در اینجا بموجب پیمان تا پنجاه سال، متوجه باشیم تا پنجاه سال نمیشود بهانهٔ این کمونیست سازی را از دست آنها گرفت، وازکجا که درهمان شش ماه اول، هیئت اجرائیهٔ موقت حزب‌توده که درروزنامهٔ مردم و بیانیهٔ اخیر خود خویش را « عابد و زاهد و مسلمانا » قلم میدهد ، وبعداز «خرابی بصره» توبه نموده، رفتاررؤسای سابق خودرا، بتلویح وتصریح انکار کرده ومی‌گوید مرام سابق خود را دنبال خواهدکرد، ودیگرآروق بیجا نزده، گرد کمونیست نخواهدگشت، همینکه آب پیدا کرد، باز شناگری خود را تجدید نکند ، و چون « عابد و مسلمان » شده است پنج پنج نگیرد ؟ [۱]

ملاحظه فرمایند ، ما بابستن پیمان نفت ، اول کاری که میکنیم این خواهد بود که راه وپای همه گونه اشخاص مشکوك را بکشور خود، باز خواهیم کرد . با این فرزندان ناخلف ایران یعنی سران حزب توده ، که با وجود ادعای توبه ، باز هم در اوراق خود نمیخواهند دست از یاوه‌گوئی قدیم خود بردارند، و واقعهٔ آذربایجان را خیلی مختصر زیر سبیلی درکرده[۲] و وقعهٔ کشتار مسجد گوهر شادرا پای تمام مردم این کشور بحساب آورده، وبر آنها تعییر میکنند و نمیخواهند مرد مردانه ، بخطای خود معترف شده و ذووجهین حرف میزنند، ومثل اینست که میخواهند بازهم راه فراری بسمت‌کمونیسم داشته باشند ، حال این کشور، باطول زمان پیمان نفت بکجا خواهد رسید .

باری، ازاین قسمت هم میگذریم ، وتصورمیکنیم چون سر توده‌ای‌ها بسنگ خورده است، انشاءالله چنانکه خودشان می‌گویند ، برای همیشه عاقل شده باشند . ولی از کجا معلوم است ، با عمله‌هائیکه روسها ، برای نفت بی هیچ تفتیش بمملکت ما خواهند ریخت این باریك حزب دیگری، مثلا باسم روده، تشکیل نکرده و اوضاع اخیرآذربایجان را ،

---

۱ ــ این زمان پنج پنج میگیرد تا شده عابد و مسلمانا
موش وگربه (عبید زاکانی)

۲ــ زیرسبیلی درکردن، کنایه ازرفتار و بخصوص گفتاریست که در آن صراحت نباشد .
نظیر: من من کردن، ونگ ونگ کردن ، در اصطلاح اراکیها سره وره کردن ، و این تعبیر را نسبت بشنونده‌ای هم که نمیخواهد وارد مطلب شده ، جواب صریح بگوید ، نیز بکار می‌بندند .

درمازندران و گیلان و گرگان و خراسان؛ تجدید نکنند؟ در صورتیکه ، برای اهالی این نواحی هنوز اتفاق نیفتاده است ، که مثل اهالی آذربایجان غیرت تاریخی را که مرور زمان نتوانسته است، درآن تغییری دهد امتحان داده باشند و اندازهٔ علاقهٔ آنها بایران و ایرانیت، مثل اهالی آذربایجان امتحان شده، وازکار درآمده نیست ، وهمین عدم امتحان سزاوار همه‌گونه نگرانی میباشد .

رجال؟خیر! بلکه رجاله

رادیوی مسکو ، چند شب قبل باز درفشانی کرده ، پیشه‌وری و غلام یحیی و سایر اوباشان مهاجر را ، که از چنگ انتقام اهالی غیور آذربایجان بچاك زده ، و بروسها پناهده شده و در حقیقت رجوع باصل خودکرده ، و نزد اربابان خویش رفته‌اند « رجال آذربایجان » (؟) شناخته ، و حملهٔ روزنامه‌های ملی را باین راهزنها ، حملهٔ ارتجاع بآزادی دانسته است !!

این گویندهٔ رادیوبای تینکای بخت‌کور[1] روس خبرندارد ، یا نمیخواهد خودرا باین حقیقت آشنا کند که طشت رسوائی این بر آورده‌های آنها ، از بام عالم ، بصحنهٔ وسیع بین‌المللی افتاد ، وهمه میدانندکه این یك مشت رجاله[2] ازکجاآمده ، و مقصودشان چه بوده، وبمجرد نزدیك‌شدن ستونهای نیروی اعزامی دولت ایران ، بخاك آذربایجان خود مردم ، درهمه‌جا برسرآنها ریخته، و این حامیان رنجبر، وطرفداران دمکراسی چگونه بدست همان رنجبران ، قطعه قطعه شدند ! وستونهای اعزامی نیروی دولتی ما، درشهرهای آذربایجان ، جر درآستارا و تکاب درهیچ جا احتیاج برهاکردن یك فشنگ، بجانب‌این راهزنها که این آقایان ، فراریان آنها را « رجال آذربایجان » (!) میخوانند ، پیدا نکرده‌اند ! شما هی این اوباش‌ها را « رجال آذربایجان» بخوانید ! کل دنیا می‌دانندکه آنها جز مشتی رجالهٔ خارجی ، چیزی نبوده‌اند وشما آنها را فرستاده بودید وباقی‌ماندهٔ آنها هم ، بجانب شما معاودت نموده‌اند . ! !

۱ـ بای تین‌کا بزبان‌روسی در مواردی مانندحاجی‌عمقلی‌که درزبان فارسی مصطلح‌است، مصطلح بوده‌و اربابها و اعیـان روسیه در دورهٔ تزاری در محاوره با اشخاص پائین‌تر از خود، خیلی این کلمه را بکار می‌بستند و مقصودشان از این کلمهٔ ملایم ورأفت آمیز تا حدی گولی و نادانی مخاطبشان بود . اما توصیف این‌بای تینکا به بخت‌کور ، شاید با قدرتی‌که روسها امروز بهم زده‌اند بی‌تناسب بنظر بیاید . ولی بعقیدهٔ من‌کور بخت واقعی‌کسی است‌که بی منطق حرف بزند ، هیچ‌کور بختی بد تر از یاوه سرائی نیست . هرزه دراو یاوه‌گو اگرشاه‌کشور و رئیس دولت هم باشدکور بخت است ، تاچه رسدبگویندهٔ رادیوی مسکوکه برای‌گرفتن‌کوپن‌جیره‌بندی وشاید بر ضد عقیدهٔ باطنی خود مجبور است آنچه تعیین میکنند وروی‌کاغذ میآورند بگوید . اگراین بایتین‌کابخت کور نیست ، پس بخت کورکیست ! ؟

۲ ـ در جنگهای ازمنهٔ قدیم‌که جنگ‌آمیختهٔ نبرد بوده است سوار برپیاده خیلی‌رجحان داشته است . عرب انبوه پیاده را رجاله مینامیده است . در اصطلاح فارسی رجاله را باشخاص بی‌سروپا و بی اهمیت اطلاق‌میکنند .

من از خوانندهٔ عزیزمیپرسم با چنین مردمی، که میخواهند بزور پرچانگی آفتاب را منکرشوند، وهیچ بقبح بین‌المللی این انتشارات خود برنمی‌خورند، آیامیتوان‌وارد معامله شد؟ آنهم معاملهٔ پنجاه ساله؟ خیر! ومسلماً خیر!!

زیرا، گذشته از مضار سیاسی، اساساً این آقایان در معامله و داد وستد عادی هم، هیچ حق و حساب سرشان نمیشود و در قراردادهائیکه میبندند، مقصودشان بهانه برای ورود بکار است. آنچه را بموجب قرارداد باید ببرند، میبرند و آنچه را باید بدهند نمیدهند. چنانکه، بموجب همین شیوهٔ مرضیه، چندین فقره از مواد قرارداد دوستی بین ما و خود را، با وجود گذشتن بیست و هفت‌سال، بشرحی که در صفحهٔ ۱۹۱ -۱۹۲ از همین جلد، در تحت عنوان «بدقماری» نوشته‌ام، تاکنون اجرا نکرده و نمیدانم، چند سال است شیلات ما را برده، وخورده، هیچ آب بآن کوزه نمی کنند که طبق پیمان، حق‌الارض ما را بدهند. وقتی هم روزنامهٔ شهریار، با کمال ادب از سفارت روس پرسیده بود «ازهزار وسیصد وبیست، ببعد از این بابت بدولت ما چه داده‌اید» جوابی از این سؤال نشنید، ولی مثل بابی‌شدن مسلمانی، که طلب خود را ازآخوندی مطالبه کرده بود، رادیوی مسکو این روزنامه را «مرتجع» (!) خواند!

من نذر می‌بندم[1] که این آقایان، تابحال یکدینار ازبابت سهم خود، راجع بآبی که باسکناس‌ما بسته‌اند نپرداخته باشند. حساب کرایهٔ راه‌آهن ما، که مصالح‌جنگی‌محمولهٔ از آمریکا را، از ساحل خلیج فارس بدریای مازندران، برای آنها برده است که با کرام‌الکاتبین است و هیچ معلوم نیست از قرار تنی چه مبلغ، باید بدهند و یقین دارم هنوز هم چیز مهمی از این بابت، مخصوصاً روسها نپرداخته‌اند!

دراین چندساله که ایران بی در وبند بوده است، چقدر متاع روس، بی‌گمرك و بی‌کرایه وارد خاك ایران، وبقیمت بازار سیاه فروخته شده وچقدر متاع این کشورالبته بازهم بی‌گمرك وکرایه، وشاید مثل چوبهای قیمتی جنگلی این کشور، مجاناً وبلاعوض بروسیه رفته و هنوز هم دنبالهٔ این قاچاقچی‌گری، ودزدی بین‌المللی قطع نشده است؟ از حساب بیرون است! و من از دولتهای خودمان، بیشتر تعجب دارم که چرا آخری باین دزدی علنی نمیدهند، وخاتمه‌ای برای این یغماگری قائل نمیشوند و بعد از شش سال، در وبندی برای کشور ستمدیده و تالان زدهٔ ما، برقرار نمیکنند؟ «وقتی‌گربه بیحیاست، در دیگ را چرا محکم نمی نمایند[2]» اگر بنا است، در این امر ساده هم، بشورای امنیت مراجعه‌کرد، این‌کار را برای چه روز گذاشته‌اند؟

از این سوابق و شواهد پیداست‌که این آقایان، که هستی خود و حکومت خود را

---

۱ ــ اصطلاح: «نذر می‌بندم» اززبان فرانسه‌گرفته شده است. در فارسی من هیچ باین اصطلاح بر نخورده‌ام.

۲ ــ اصل مثل: «در دیگ باز است حیای‌گربه‌کجا رفته است» میباشد و مورد استعمال آن در محلی است‌که بخواهندبکسی‌تغییری نسبت به بی رویه کاری او در کار بی‌تفتیشی بنمایند.

از اجحاف بسرمایه و سرمایه‌دار، سهل است ، غارت و یغمای آنها تحصیل کرده‌اند عادت ندارند، که درمقابل متاع، پول بدهند ودر معاملات بین‌المللی، جز اجحاف و تعدی راه رسم دیگری نیاموخته ، و امکان ندارد ، بی‌غل و غش و بی‌سوسه ، بوعدهٔ خود وفاکنند و تا فشاری نباشد، بموجب تجربهٔ گذشته ، محال است بتوان یك پاپاسی‌ازآنها استنقاذ کرد.

معامله ، با چنین مردمی، که نه از اجرای قرار ، و نه از وفای بعهد ، و نه از مردمی و مردم‌داری ، از هیچیك بوئی نبرده‌اند ، برای ما ضعفا که زوری نداریم، گذشته ازمضارسیاسی، صرفهٔ اقتصادی هم ندارد. آقایان هرروز یك‌گربه رقصانی در کشور ما بر پا میکنند که ما، برای رهائی ازآن ، ناگزیرشویم ازمقداری حقوق حقهٔ خود ، صرفنظر کنیم! شاهد این جمله ، همان طرز تحصیل موافقت‌نامهٔ نفت است ، که چنانکه سابقاً هم اشاره کرده‌ام، بااین‌که اصل آن را بازور وتعدی تحصیل کرده بودند ، در اجرای همان زورگوئی هم، صمیمی نبوده، بعد از جیب زدن موافقتنامهٔ نفت، در باطن بحکومت « خود مختار » جعلی آذربایجان، تامیتوانستند دلداری میدادند، ودرمقابل خوار بار بآنها اسلحه میفروختند ، و حالا هم ، این راهزنان مجهول‌الهویهٔ تراشیدهٔ خود را که میهن پرستان آذربایجان بامشت ولگد وچوب و سنگ از کشوربیرون کرده‌اند ، « رجال » آذربایجان خوانده، واضداد آنها، یعنی تمام افراد ایرانی را «مرتجع» می‌نامند.

من، بدولت ایران پیشنهاد می کنم که باین آقایان بگویند ماحاضریم گذشتهای شما را، در قرار داد ۱۲۹۹ بشما پس بدهیم، بشرط این که شما هم ، آنچه با این شیادیهای خصوصی وبین‌المللی از ما ورکن کرده‌اید پس بدهید . حتی، قران را هم ، بهمان ارزش واقعی روز، حساب کرده ، سال بسال حساب خود را تصفیه می کنیم . من قول میدهم که چندین برابر این بیست سی میلیونی که بما گذشت کرده‌اند، بدهکار شوند . حتی حاضریم گذشته ازباقی‌وجوه استقراضی، که‌آقایان التفات کرده بما گذشت‌کرده‌اند، سایرجنبه‌های مالی قرارداد ۱۲۹۹ را هم مالیده کرده، حتی فرع قرض خود را هم تا امروز بدهیم ، بشرط اینکه، درهرسال، هرقدرطلبکارشدیم ، باهمان میزان نرخ جاری پول‌وفرع‌پیمانی، ازقرضمان کم شود. میگویند نه؟ بسم‌الله این قلم و دوات وکاغذ واینهم حساب «این گو و این میدان، بگرد تابگردیم!»[1]

۱ـ این گو واین میدان یعنی وسیلهٔ تجربه و امتحان چیزی نیست که بدسترس نباشد ، بیا تاامتحان‌کنیم که ازمادونفر کدام یك فاتح خواهیم شد واین جمله در کلیهٔ مواردی که یکی ادعائی میکند ودیگری منکراست ازطرف شخص مدعی مورد استعمال دارد . کسی گفت من در همدان از روی هفت‌گود میپریدم ، شنونده جواب‌گفت همدان دوراست گودش اینجا حاضر است بپرببینیم، که این مثل هم مثل این گود این میدان است ، بااین تفاوت که این‌گود این میدان ازقول مدعی وهمدان دور است‌گودش حاضراست ازقول منکرمیباشد .

امابگردتا بگردیم، من دربچگی‌که سواد خواندن نداشتم وکتاب حسین‌کرد شبستری را برایم میخواندند، این جمله را دربرخورد پهلوانهاکه قبل از کشتی‌گیری و مبارزه باهم دارند خیلی شنیده‌ام بگرد بگردیم بمنزلهٔ دعوت بمبارزه است وشاید امروز هم درزورخانه‌ها مصطلح باشد وبرای مواردی مثل متن بد تعبیری نیست .

با وجوداینها همه، چون من درعمرم منفی باف نبوده، وازاین ذمیمهٔ اخلاقی بسیار گریزانم، راه حلی برای جوش خوردن معاملهٔ نفت، فکر کرده‌ام . اینهم در صورتی است که آقایان خیلی‌علاقه باین معامله داشته باشند والا ما اصراری نداریم وآن داشتن ضامن اجرای معتبر است، وبرای این‌که بآقایان برنخورد ، که مااضداد سیاسی قدیمی آنها را میخواهیم، ضامن اجرای معاملهٔ خودمان قراردهیم، دولت آمریکا[1] را ضامن اجرامی کنیم که همانطور که، درنفت جنوب ایران، باانگلیسها قرارخریدی داده ، و در حقیقت پیمان شرکتی بسته است ، در نفت شمال هم باروسها شریك شود . باز هم بشرط اینکه ما فقط با دولت آمریکا ، طرف حساب باشیم ، زیرا آدم مارگزیده‌ای که طبعاً از ریسمان‌الجه‌ای میترسد نباید بفکر مارگیری بیفتد ، وخود را مصداق «من جرب‌المجرب حلت به‌الندامه» قرار بدهد .

این عقیدهٔ من بود، رك وراست نوشتم واگرملال آورنمیشد حاضربودم دراین زمینه ازاستدلال‌های منطقی، که همه جابا شواهد و رویهٔ بیست و هفت سالهٔ گذشتهٔ آنها ، تطبیق کند، یك‌کتاب پر کنم. ولی چون بیش از این ، قلمفرسائی در اینموضوع از رویهٔ « شرح زندگانی من » خارج می شود، کمرمطلب را همین جا درز میگیرم وبسال ۱۳۰۰ برگشته و به تشریح بقیهٔ واقعات‌کابینهٔ اول آقای احمد قوام نخست وزیر فعلی میپردازم .

خرد و ریزهای تاریخی

خوانندهٔ عزیز از جلد اول صفحهٔ ۲۷۴ تا ۳۲۰ بخوبی از وضع قدیم‌تعزیه داری محرم وصفرسابقه داشته، ومیداندکه درشصت سال قبل ، ادارات دولتی مجلس عزاداری بر پا نمیکردند . فقط ناصرالدین شاه ، درتکیهٔ دولتی ، تعزیهٔ با شکوهی‌که بیشتر جنبهٔ خصوصی وتجمل داشت ، راه می‌انداخت. اعیان وشاهزادگان هم، که بشاه تأسی میکردند عزاداریشان ، هیچ وقت عنوان وزارت وصدارت نداشته، و تماماً شخصی بوده است .

در دسته‌گردانیها هم ، البته افراد سربازو قزاق و سواردولتی ، با لباسهای نظامی خود در ضمن عامه ، دیده میشدندکه تك‌تك در این عزاداری طبقهٔ سوم شرکت می‌کردند ولی هیچوقت رسم نبودکه صنوف نظامی دسته راه انداخته و افسران و سرکردگان آنها جلو بیفتند و عزاداری‌کنند . فقط شرکت جمعی که از نوکر دولتی ، دراین عزاداریها و دسته‌گردانی ها دیده می‌شد ، دستهٔ موزیك بودکه در تکیه‌ها و جلو دسته‌ها بودندآنهم در حقیقت اسباب کار و چون بدلی نداشت، از راه رفع حاجت بود ، نه عنوان عزاداری جمعی آنها .

۱ــ در آن روزها که این قسمت را مینوشتم، دولت آمریکا خودرا ریش سفید اختلافات بین روسها و سایر متفقین‌کرده بود ومثل امروز نبود که دولت و ملت آمریکا ، یکه تاز میدان مخالفت باروسها شده‌اند .

دراین ده پانزده سالهٔ مشروطه، ازعدهٔ مجالس تعزیه داری ، بخصوص شبیه خوانی خیلی کاسته‌شده، دسته گردانی‌هم زیاد نبود، گرفتاری‌های دیگرزندگی‌مجالی باین‌مستحبات نمیداد. بی ایمانی طبقات دارنده و اعیان کشور، بطبقات پائین‌ترهم سرایت کرده ، کم کم دسته گردانی‌ها هم، منحصر به‌شب وروزعاشورا، واربعین و ۲۸ صفر شده بود .

معهذا، بعضی سلیقه‌ها وسبکهای تازه‌ای، در عزاداری وارد کرده بودند که یکی از آنها، دور گرداندن شبیه‌های مخالف ومؤالف وقعهٔطف، با دسته‌های روز عاشورا ودیگری گرفتن شام غریبان بود. عامهٔ مردم ، بخصوص زنها برای تماشای شبیه‌های دسته‌های روز عاشورا، چون نظیرتعزیه خوانیهای سابق شده بود ، خیلی ازدحام میکردند و آنها هم که واقعاً میخواستند ، برای خاندان رسالت عزاداری وگریه کنند ، در شام غریبان شرکت می نمودند .

در کتب زیارت ، برای عصرروز عاشورا ، زیارتی وارد شده است که بمنزلهٔ عرض تسلیت، به پیغمبر و علی و فاطمه وحسن علیهم‌السلام ، یعنی صاحبان عزا می‌باشد. شاید فکرگرفتن شام غریبان هم، ازاین زیارت مأثورناشی شده باشد .

این عزا داری، تاقبل از مظفرالدین شاه ، درتهران معمول نبود ، و چون نوحهٔ دسته گردانی شام غریبان هم ترکی است ، میتوان حدس زد ، که این عزاداری همراه ترکها بامظفرالدین شاه ، بتهران آمده باشد . چنانکه بزرگترین شام غریبان را هم در مسجد شیخ عبدالحسین، تکیهٔ ترکها،میگرفتند . وقتاین عزاداری ، بعد ازغروب‌آفتاب شب ۱۱ محرم ، وترتیب شام غریبان از این قرار بود که تا میتوانستند ، مجلس را بی پیرایه و تجمل و کم چراغ میکردند . روضه خوان هم در کار نبود . دسته‌های مختلف محلات شهر ، ازدرتکیه وارد شده ، اعم از ترك وفارس ، نوحهٔ خودرابترکی میخواندند

گلمیشخ‌ایشیعه لر،شام غریبانه بیز، شیعیان! بشام غریبان آمده‌ایم ،

ورماقه‌باش ساقلیقی، زینب‌نالانه بیز که بزینب نالان سر سلامتی بگوئیم

اشعارفارسی هم اگردرضمن این نوحه داشت، مضمونش همینطورها بود. دسته‌ها بی علم بودند، طبق چراغ وفانوس ومشعلی هم نداشتند، فقط بعضی از افراد یك شمع گچی‌در دست میگرفتند ، که در تاریکی بازار وکوچه های پرسوراخ ازخطر سقوط محفوظ باشند و نوحهٔ خود را هم ، آرام‌وبی راه انداختن سروصدا ، وتظاهر میخواندند ، یا بهتر گفته شود بیان میکردند ، گاهی همه می نشستند ، و یك بند اشعار خود را نشسته ، میخواندند و بعد برای خواندن بند دوم ، بر میخاستند ، و در ضمن رفتن ، مصراع دوم را تمام می کردند ، و با این کیفیت ، افتان و خیزان ، دور مجلس که البته برای انجام این عملیات راهی در آن باز گذاشته بودند ، گشته وخارج میشدند. اجمالا چون این طرز عزاداری ، چیز تازه‌ای بود ، و هدف ومنظور صحیح‌ومنطقی هم داشت ،وترتیبات ظاهری

آنرا هم، با اصل فکر ومنظور، مناسب کرده بودند مجلس خوب میکرفت و رقت آور و مؤثر واقع میشد.

عزاداری سردارسپه

در محرم سال ۱۳۴۱ قمری که با اواسط پائیز سال ۱۳۰۰ شمسی تصادف کرد، از اوایل دههٔ اول، درقزاقخانه چادر بسیار بزرگی برپا، وروضه خوانی مجللی راه انداختند. دسته‌های محلات هم برای رفتن به تکیهٔ قزاقخانه، رسم دیرین را تجدید کرده، از اوایل دهه راه افتادند، و هرروز، با عدهٔ زیادی به این تکیه آمده، سینه میزدند. سردار سپه وافسر ن قشون، مانند صاحب مجلس، از واردین پذیرائی میکردند، وجوه تمام طبقات مردم باین روضه خوانی رفتند. کار بی‌سابقه، شاه هم باین تعزیه داری قزاقخانه تشریف فرما شد، وازاین غریب‌تر، وبی سابقه‌تر روزعاشورا که علی‌الرسم تمام دسته‌های محلات، درخیابانها وبازارها میگشتند، دستهٔ قزاقها با وزیرجنگ وکلیهٔ افسران هم براه افتاده، دستهٔ آنها هم در بازار وتکیه‌ها، باسایر دسته‌ها همراه بود!

بعضی، که اساساً برای هرکارعجیب بی سابقه، حاضرند محمل عاقلانه‌ای بتراشند، می گفتنداین کاربرای حفظ انتظامات است، که دراین عزاداری تصادف سوئی نشود وبرخی هم، که همیشه جانب بدقضایا را بتوجیهات وتفسیرات خود، گنده میکنند این اقدام را از راه تظاهردانسته، انتقاد مینمودند، و پاره‌ای مشروطه چی های دوآتشه، این عمل را مرتجعانه دانسته، وازاین راه برآن ایراد داشتند. ولی عامهٔ مردم این کار را پسندیده، بسردارسپه که خود را شریك عزاداری طبقهٔ سوم کرده و دمکراسی عامیانه را ترویج، و خود را همرنگ جماعت مینمود، دعامیکردند.

من، تااین تاریخ، عزاداری شام غریبان راهیچ ندیده بودم. دراین سال بر حسب تصادف، شب ۱۱ محرم بمسجد شیخ عبدالحسین (تکیهٔ ترکها) رفتم. بشرحی که در فوق بدان اشاره کرده‌ام، دستجات مختلف محلات، باشمع‌های گچی که در دست داشتند هر یك آمده، نوحهٔ شام غریبان خود را خوانده ومیرفتند. یکمرتبه متوجه شدم، که دسته‌ای که افراد آن لباس خاکی قزاقی برتن دارند، وارد تکیه شدند، ابتدا تصور کردم دستهٔ قزاق است. همین که جلوترآمدند، دیدم، سردارسپه درپیش وعدهٔ پنجاه شصت نفری، از افسران قزاقخانه هستندکه درآن میان آقای سرلشکرامان‌الله جهانبانی امروز، ومرحوم سرلشکر عبدالله‌خان‌امیرطهماسبی، اولی را بمناسبت سابقهٔ پطرزبورغ ودومی را بواسطهٔ هم محلگی شناخته، آقایان، بابازوبندهای مشکی، و سربرهنه هر یك یك شمع گچی دست گرفته، نوحهٔ «گلمیشخ‌ای شیعه‌لر» را افتان وخیزان، خوانده وازمجلس خارج شدند.

وزیرجنگ وستادارتش وشام غریبان؟! وخواندن نوحهٔ گلمیشخ ای شیعه‌لر؟! آنهم باسر، وبعضی باپای برهنه؟! باور کردنی نیست. معهذا، من خود شاهد وناظراین مجلس بوده، وتمام سرلشکران وسپهبدان امروز، که درآنشب، درتهران بوده، و در آنوقت، از خرده افسران بشمارمی‌آمدند، شاهد منند.

این اقدامات وجاهت زیادی پیدا کرده بقدری سردارسپه را در نظر عامه و آخوندان و آخوند منشان محبوب کرد، که مجلسیان را هم که هیچیك معتقد باینکارها نبودند، بفکر باز کردن دکان وجاهت، در بغل دکان سردارسپه، انداخت و آنها هم از ۱۱ تا ۱۳ محرم بمباشرت ارباب کیخسرو، و در مجلس، عزاداری برپا کرد ومثل سردارسپه، طاقه‌شال بعلم های دسته های محلات بستند، و بروضه خوانها پاکت های سبك وزن سنگین قیمت تقدیم داشتند و اگر موقع نگذشته بود، شاید دسته هم راه میانداختند!

برای اینکه بزنده ها و مرده ها برنخورد من وارد انتقاد، در این تقلید و تأسی نمی‌شوم. همینقدر میگویم اگر درسالهای بعد هم، که سردارسپه اینکار ها را موقوف کرد این عزاداری را تکرار میکردند، و ظاهـر را حفظ مینمودند، پر بی‌راه نبود. زیرا مجلس شورای ملی نمایندهٔ ملت است و عمل کردن بعادات ملت، برای آن خیلی زننده نیست. ولی، چون همهٔ مردم علت و باعث اصلی این عمل خیر مجلس را می‌دانستند دعای آنرا بیشتر بسردارسپه می کردند ومتفکرین حقا این خرده کاریها را ازطرف مجلس شورای ملی، که مشحون بسران کشور بوده و باید پارسنگ وزین قوهٔ مجریه باشد سبك بجا آوردند.

پرستاری بیمار

سیدحسن مدرس، درمجلس دوم بسمت مجتهد طراز اول، ازطرف علمای نجف، برای نظارت درقوانین موضوعه که با قانون اساسی واصول مسلمانی مخالف نشود، انتخاب وجزو نمایندگان مجلس شد. ولی چون مادهٔ مربوطهٔ بلزوم وکیل طراز اول، درمجلس، بفشار علمای مستبد حاجی شیخ‌فضل‌الله (کیا) و سید محمدکاظم یزدی، برقانون اساسی تحمیل شده بود آزادی‌طلبان بخصوص دمکراتها ارادتی بآن نداشتند وبدشان نمی‌آمدکه وسیله‌ای بدست آورند وآنرا متروك بگذارند. فوت مرحوم حاجی میرزا حسین (خلیلی) و ملاکاظم خراسانی (کفائی) علمای مشروطه خواه، که البته انتخاب مجتهد طراز اول بتصویب آنها بوده و در خلال بعدازمجلس دوم اتفاق افتاده، موجب شدکه این ماده هم‌مانند مواد راجع بتأسیس مجلس سنا، متروك بماند. بنا بر این، قبل از انتخابات مجلس سوم معلوم بود که در خصوص مجتهد طـراز اول، مراجعه‌ای بعلمای عتبات نخواهد شد ولی سید مدرس، در دو سالهٔ نمایندگی، وطراز اول بودن خود، در مجلس و چند سالهٔ فترت بقدری وجاهت تحصیل کرده بودکه در دورهٔ سوم و چهارم، از شهر تهران با اکثریت نمایانی، انتخاب شود، شاید علمای عتبات هم، که از وجود مدرس در مجلس اطمینان حاصل کرده بودند، پاپی این عدم مراجعه در انتخاب طراز اول نشده باشند.

اسلام، قیام بکارهای عمومی مسلمانان را واجب کرده، بنابراین، برای هرمسلمان اینکاره‌ای، قیام بامر مسلمین ازواجبات کفائی است. تاکسی برای تصدی آن حاضر نشده است، برتمام آنهاکه بتوانند این عمل را عهده کنند، واجب و همینکه یکی زحمت‌تقلد کار را بعهده گرفت، وجوب آن از سایرین مرتفع میشود. و البته همینکه کاری واجب

شد ، اجرت گرفتن برای انجام آنهم ، بناگزیر حرام خواهد بود . ولی اگر متصدی ، دارائی شخصی و یا حرفه و راه معاشی نداشته باشد، یا قیام بکارهای عمومی وقت ومجالی برای اعمال حرفه‌ای که دارد باقی نگذارد میتواند ، باندازهٔ کفایت و ذی وشأن خود و واجب‌النفقه هایش ، از بیت‌المال مسلمانان ارتزاق کند .

در نظر سید مدرس ، مجتهد منورالفکر عضویت مجلس یکی ازکارهای عمومی بود، و چون از خود بهتری برای قیام باین امر نمی‌دید ، اینکار را برای خود واجب عینی می‌دانست و برای وصول بآن اقدامات مشروع مقدماتی را هم بمنزلهٔ مقدمهٔ واجب‌واجب میشمرد .

نمیدانم وقتی سید، با یك دوچرخهٔ یك اسبه که حامل خود وخانواده وتمام دارائی او بود ، بعنوان طراز اول از اصفهان بتهران آمد ، عیالش که مادر سید عبدالباقی پسر چهار پنجساله‌اش باشد ، همراه و یا در اصفهان بدرود زندگی کرده بود . از وقتی که من با سید مدرس سروکار پیدا کردم ، سید بزرگوار داماد سرخانهٔ مشهدی عبدالکریم و در خانهٔ ته کوچهٔ بن‌بست سمت جنوب اول خیابان شاه‌آباد، منزل و دراین خانه چنانکه خوانندهٔ عزیز، ازجلد دوم صفحهٔ ۱۱۲ تا ۱۱۴ سابقه دارد یك اطاق جنب کریاس جهت بیرونی ، ویك اطاق دیگر برای مسکن زن و پسر شش هفت سالهٔ خود بیشتر نداشت .

اطاق بیرونی شمشه‌کاهگلی ، و فرش‌آن یکدست نمد نازك و میان فرش‌گلیم راه‌راه فرسوده‌ای بود. یك‌كلك گلی ، با دو قوری ، ویکی دواستکان کوچك شصتی با قاشق برنجی پوست پیازی و نعلبکی چینی وکاسه تنباکو و قلیان و دو سه ظرف خاکستر سیگار حلبی برای واردین ، اثاثیهٔ اطاق را تکمیل میکرد ، چرا ! در دستدانی زیر یکی از طاقچه‌ها و بنزدیك و دسترس سید بزرگوار یك کوزهٔ بزرگ برای عوض کردن آب قلیان و یك تنك سفالی برای‌آب خوردن و یك‌کاسهٔ بدل چینی هم بود .

چای مدرس همیشه راه بود. ازاین چای بکسی تعارف نمی کرد. هر کس میخواست خود برای خودمیریخت . ولی قلیان کشها با اوهمراهی میکردند. معهذا ، بعضی ازرفقای صمیمی که از راه می‌رسیدند ، برای آنها چای تازه دم میکرد . و خودش چای را با نبات میخورد . مشهدی عبدالکریم ، پدر زنش گاهی اگر در خانه بود ، سری باطاق سید زده کوزه آب قلیان را پر ، وزغال کلك سید را میاورد . و اگر او این مشروع را انجام نکرده ، وحاجتی پیدا میشد ، سید پسر خود عبدالباقی را صدا میزد ، و آوردن آب و از این قبیل‌کارها را باو رجوع میکرد .

مخارج سید و خانواده‌اش از مشهدی عبدالکریم جدا بود . زیرا من دیده بودم ، گاهی عبدالباقی را صدا زده ، مقداری پول باومیداد و میگفت برای شوم گوشت بستونید! گوشت سازگار بستونید ! قند و نبات و تنباکو را ، در کیسه های مخصوص دریك گوشهٔ دستدانی و بدسترس خود داشت .

لباس سید پیراهن متقال یا کرباس ، و درتابستان ، چلوار بود ، و بروی‌آن قبائی ازقدك و در فصل سرما ، از کرباس مله و ارخالقی اضافه میکرد و بروی تمام آنها ، زمستانها عبائی و گاهی لباده‌ای هم افزوده میشد، که این عبا روپوش بیرون رفتنش هم بود . لباس سیدعبدالباقی هم ده نه پدرش بود .

من درنظر ندارم که سید برای هیچ وارد ، هرقدر هم متعین بود عبا و عمامه کرده باشد . در خانه ، اکثر سر برهنه و ندرتاً شبکلاه یا عرقچینی بسرداشت . آوای خواجه خبر کن در که بلند میشد ، سید صدای «کیهْ» معمولی خود را پرتاب می کرد . هر کس بود خود را معرفی نموده وبا بفرمائید مکرر سید ، وارد کریاس میشد و از آنجا باطاق میآمد و هرجا باز بود ، یا سایرین برای او باز میکردند ، می‌نشست . معهذا گاهی هم اتفاق میافتاد که سیدکاری یا صحبتی دربین داشت ، کـه با ورود شخص خارج منافی بود همینکه وارد خود را از پشت در معرفی میکرد ، سید می گفت حالاکاری داریم فلان وقت بیائید . وارد هر کس بود بدون هیچ دلگیری ، دنبال‌کارش میرفت .

این زندگی، با ماهی سه چهارتومان کرایه خانه، که مسلماً سید بمشهدی عبدالکریم میپرداخت ، در ماه بیش ازبیست سی تومان خرج نداشت ، و حقوق وکالت سید ماهی صد تومان بود . ولی سید بیش ازاین بیست سی تومان که همان حدود مخارج قبل ازوکالتش بود ، ازاین صدتومان استفاده نمیکرد، وباقی حقوق او در صندوق ادارهٔ مباشرت مجلس می‌ماند . البته ارباب کیخسرو شاهرح نمیدانست این مازاد برای چه نزد او مانده ، و بعنوان امانت ، این وجه را نزد خود در صندوق ادارهٔ مباشرت نگاه میداشت .

سید از دختر مشهدی عبدالکریم هم شاید یکی دو اولاد پیدا کرد که پا نگرفتند و درسنهای‌کم تلف شدند. تا مهاجرت پیش‌آمد . سید عبدالباقی پسر ده دوازده ساله‌ای‌شده بمدرسه های جدید ملی میرفت . سید زن و پسر خود را نزد مشهدی عبدالکریم گذاشته بسفر مهاجرت رفت .

بعد از شانزده هفده ماه ، کـه از مهاجرت مراجعت کرد ، باز هم بخانهٔ مشهدی عبدالکریم وارد شد. ولی عیال سید، دختر مشهدی عبدالکریم ، نمیدانم در ایام مهاجرت یا بعد از ورود سید بدرود زندگی گفته و مدرس بازهم بی سر و سامان شد . عبدالباقی‌هم جوان سیزده چهارده ساله‌ای شد ، و سید بزرگوار ناگزیر بود ، در خانه و زندگی خود او را هم بحساب بیاورد . بنابراین داشتن خانه از لوازم زندگی او بود و استفاده از پولهائیکه در ادارهٔ مباشرت مانده بود ، برای خرید خانه ، مانع شرعی و عقلی نداشت.

ازخیابان برق که بکوچهٔ میرزا محمود وزیر سرازیر شوند ، دست چپ بچندکوچه برمیخورند، اولی‌آن کوچهٔ عریض کم طولی، است که کوچهٔ‌میرزا محمود را بکوچه‌سرتخت مربوط میکند ، کوچهٔ دوم کوچهٔ میرزا محمد قوام‌الدوله است ، که بواسطه معبر تنگی که در آخر ، بکوچه سرتخت دارد ، کوچه سوراخی معروف است . کوچهٔ سوم ، کوچهٔ

حاجی فخرالملك است ، که درمحاذی تکیهٔ سرتخت ، باین گذر باز میشود . کوچهٔ چهارم کوچهٔ نصیرالدوله (بدر) است که آنهم بگذر سرتخت ، میرود . کوچهٔ پنجم کوچهٔ بن بستی باسم کوچهٔ آقا عزیز است که در این کوچه خانه های قدیم مشیرالسلطنه واقع میباشد . این خانه ها را میفروختند . مدرس پولهای خودرا از صندوق مباشرت مجلس گرفت ، و مبلغیهم قرض کرد، واین خانه‌ها را یکجا خرید. یکدست آنرا مجزیوتعمیر کردوفروخت و از قیمت آن هم قرض خود را داد ، و مازاد آنرا بمصرف تعمیرات دست دیگر رساند . این حیاط دوتا خلوت هم ، در عقب داشت که ممکن بود بکوچهٔ نصیرالدوله در پیدا کرده و علیحده از آنها استفاده شود ، و این خانه خانهٔ مدرس شد .

دراین اواخر ، شاه تولیت وتدریس مدرسهٔ سپهسالار را هم بمدرس داده ، ومدرس درتمام کردن نازك کاریهای مقصورهٔ بزرك و سایر قسمتهای این مدرسه هم ، زحماتی کشید حق‌التدریس و حق‌التولیهٔ مدرسه وجه معتنابهی بود ، ولی سید از آن استفاده نمیکرد . بنا بر این در زندگانی شخصی او تفاوتی حاصل نشد . همان فرش وگلیم ، همان کاسه و کوزه ، و همال‌کلك وکاسه تنباکو اسباب زندگی او را تشکیل میداد ، و لباسش همان‌بود که بود . فقط چیزی که اضافه شده ، و آنهم بواسطهٔ زیادی صادر و وارد خانه و ناگزیر بود ، یك قالی سه در چهار ویکنفر نوکر بود . قالی را ظهر ها برای خواب سید درزیر زمین ، و عصرها در سمت سایهٔ حیاط ، میافکندند که برای واردین که اکثر از رجال و اعیان بودند ، محل نشستنی باشد . نوکرهم ، مثل رفیق ، و در محضرش نشسته وشاید با او هم غذا هم میشد . بطوریکه معلوم نبود ، این شخص نوکر است ، یا از راه ارادت بسید بزرگوار خدمت میکند . ولی‌سید عبدالباقی ، که حالا جوان شانزده هفده ساله‌ای شده ، ومدرسهٔ طب میرود ، از حیث لباس و سر و وضع‌کامل است .

مدرس روزی بدیدار سیدی که از افراد یکی ازخانواده های اهل علم ولی ازردیف العلما ها بود رفت . دختر صاحبخانه با چادر نماز برای سید چای آورد ، و بر حسب تصادف نظر سید بدختر افتاد ؛ و از پدرش خواستگاری کـرد ، و پدر ، دختر بزرگتری داشت که از کوچکتر زشت‌تر بود ، در موقع عقد ، خانم بزرگ را بجای خانم کوچك نشاند. بعدازعقد که سید برای دیدار معقودهٔ خود بخانهٔ پدر زن رفت ، و مطلب را معلوم کرد ، چون عقد فضولی بود ، آنرا امضاء نکرده و این ازدواج سر نگرفت . بنا بر این سید خانه پیداکرده بود ، اما زندگی نداشت .

درپائیز ۱۳۰۰ ، مدرس ، با نداشتن پرستار ، مبتلا بحصبهٔ سختی شد ، که چندین روز بی‌هوش وگوش افتاده بود ، سردارسپه خبر شد ، وبحساب خود موقع را برای شکار کردن این شخصیت افسون ناپذیر ، و وابسته‌کردن او بخود ، مناسب دید . محمود آقا-خان انصاری حاکم نظامی تهران ، را مأمور مواظبت وپرستاری سیدکرد . چند باری‌که بعیادت سید رفتم میدیدم که حاکم نظامی شهر، با دقت بتمام جزئیات معالجهٔ او و رسیدگی

میکند ، و اطلاع او از احوال عمومی مریض ، از همهٔ حول و حوش بیشتر است ، و اگر اشتباه نکنم ، جناب آقای دکتر امیراعلم هم ، بامر سردار سپه دکتر معالج بود .

باید انصاف داد که اگر این مواظبتها درکار نمی‌آمد بیم همه گونه خطر برای سید می‌رفت . ولی سردارسپه اشتباه میکرد ، سیدکسی نبود که شخصیات را با کارهای عمومی مخلوط کند ، و عقیدهٔ خود را در سیاست کشور ، برای خصوصیت های شخصی تغییر بدهد «برادری را بجا می‌آورد ، ولی بز مصالح عمومی همان هفتصد دینار بود که بود»[1]

سقوط کابینهٔ قوام‌السلطنه

در کشور ما همیشه یا مجلسی درکار نیست و کارها بدلخواه یکنفر و غالباً مثل امروز برخلاف قانون صورت میگیرد یا مجلس هست و دولت ها بی‌قدرتند ، و هرچندی یکبار حکماً کابینه بدون‌اینکه سبب معقولی داشته باشد ، عوض میشود . در این ضمن اگر چشم شخص مقتدری ، مثل سردارسپه آنروزها هم پی ریاست وزراء باشد ولو اینکه هنوز زمینه برای نیل او باین مقام حاضر نباشد ، معهذا همین ذی نظری او بافتادن کابینه ها کمك میکند. زیرا اگر کابینه مستقر بماند ، دکان استقلالی بغل دکان اوباز می‌شود که منافع آنی و مآلی اورا بخطر انداخته ، مانع نیل او بمقام ریاست وزراء میگردد . از این هم که بگذریم ، بایدکاندیداهای ریاست وزراء ، یك‌یك برسرکار بیایند وبا این پهلوان کشتی گرفته و ازمیدان بدر روند ، تا اوبتواند ریاست وزراء را برای همیشه خاص خودکرده بهرطور که دلش میخواهد کار کشور را بگرداند .

ریاست وزراء هم در این دوره ، کارپرمشقتی شده بود . زیرا باید ازهرجا شده‌است پول گیرآورده ، بسردارسپه تسلیم نمایند. وسایر وزارتخانه ها لب خشك ، ورئیس‌الوزراء گرفتارنالهٔ باقی وزراء باشد. اگر قوام‌السلطنه توانسته بود کار مادهٔ چهار قانون امتیاز نفت شمال را با نمایندهٔ کمپانی استانداردادویل ، عملی کند ، شاید میتوانست مدت بیشتری بر سرکار بماند . آنهم هنوز بجائی نرسیده و شاید انگلیسها هم که نمیخواستند راه وپای آمریکائی ها در ایران باز شود ، واصرار قوام‌السلطنه را درگذراندن مادهٔ چهار وعملی کردن قانون نامهٔ امتیازنفت میدیدند، بطورغیرمستقیم اقداماتی هم برضرراو کرده باشند.

مدرس لیدراکثریت مجلس هم که طرفدارجدی‌قوام‌السلطنه بود ، در این دوسه‌ماهه یا ناخوش و یاگرفتار نقاهت بعد از ناخوشی ، وچراغ اکثریت خاموش بود. سلیمان ـ میرزا لیدراقلیت ، باربودن عده‌ای از بی‌طرفها واکثریت توانست ، بقول مدرس اقلیت خود را اکثریت کند ، و از مخالفت خویش با قوام‌السلطنه نتیجه بگیرد . دراین ضمنها ،

---

۱ ـ برادریمان بجای خود ، اما بز را از هفتصد دینارکمتر نمی‌دهم از امثال سائره و مورد استعمال آن در جائی است که خریدار دوستی سابق را برای تخفیف قیمت برخ فروشنده میکشد ومیخواهد چیزی ازقیمت کسر کند و این مثل باید خیلی قدیمی باشدکه حد اعلای قیمت بزغاله هفتصد دینار ، یعنی تقریباً دو ثلث یك قران‌که ده یك تومان باشد بوده است.اصل مثل هم با این عبارت است : «برادریمان بجا ، بزغاله هفتصد دینار» است .

شاه هم عشق سفر فرنگ بسرش زده ، وبا هیچ موعظه و نصیحتی ازخیال خود منصرف نشد فکراینکه ، در غیاب شاه باید شخص استخوان‌دار تری رئیس دولت باشد ، که بتواند جلو زیاده روی های سردار سپه را بگیرد ، نیز براین جمله افزوده گشت .

بعقیدهٔ من ، تاآنوقت شاید سردارسپه جز نیل بمقام ریاست وزراء آرزوی دیگری در دل وفکردیگری درسر نداشت، وهیچکس هم بفکر عوض کردن سلطان احمدشاه نبود همین مسافرت های ، هردوسال یکبار ، این شاه از یکطرف ، سردارسپه را بفکرسلطنت انداخت ، و از طرف دیگر ، مردم را نسبت بشاه لاقید نمود . باز مسافرت سابقش را میتوان ، بزور برای فرار از امضاء و اجرای قراردادگذائی وثوق‌الدوله دانسته و آنرا سیاست مضری بجا نیاورد . ولی در اینموقع ، که وزیر جنگ فعالی روی‌کار است که از دست اندازی بسایرادارات بخصوص مالیه مضایقه ندارد و همین مداخلهٔ او باعث فلج‌شدن سایر ادارات دولتی است ووجود شاه درکشور از هرچیز نافع تر وپارسنگ وزینی‌است که هم وزیر جنگ را محدود میکند و هم ملت را بواسطهٔ علاقه‌ای که شاه در کارها نشان میدهد ، بجانب او بیشتر متمایل مینماید. ولی سلطان احمد شاه ، مثل آن پسرک آشتیانی (صفحهٔ ۳۴۱ جلد اول) که میگفت : «هرکس زرده پلوش را خورده است بحجله برود» تاج و تخت را رها میکرد ، و باروپا مسافرت مینمود . بچه بهانه و برای چه مقصود ؟ مسلماً هیچ ! این است ، که من معتقدم که سلطان احمد شاه از دست دادن سلطنت و تاج وتخت خویش را بیشتر باین مسافرت های بیموقع خود مدیون است .

من شك ندارم که پادشاه مشروطه نباید ، درکارها مداخله‌کند . ولی نه اینکه خود را اینقدر بی‌دخل بداند ، که کشور خود را سر داده ، در فلان هتل اروپا والمد که اگر گاهی هم بموجب قانون ، امضاء وصدور فرمانی لازم شود، علی‌البدل او باینکار بپردازد و یا اگر پرسش تمایل اکثریت و تعیین رئیس‌الوزراء پیش بیاید، این‌کار هم با تلگراف صورت بگیرد ، وچنانکه خواهیم دید بحران چهل روزه در کشور ایجاد نماید ، من هیچ تعجب نمیکنم که چرا ملت ایران ، در موقع تغییر سلطنت او هیچ اسف و افسوسی ظاهر نساخت . زیرا واقعاً ا ن پادشاه ، جز دریافت ماهیانهٔ حقوق سلطنتی و تبدیل آن بلیره و فرانك و انتقال آن ببانکهای خارجی ، هیچکار برای ملت خود نمیکرد و اگر مردم ، در مورد جمهوری خواهی مقاومتی بروز دادند ، برای ضدیت با جمهوری بود نه برای هواخواهی از شخص او . زیرا شخص او شخصیت او قابل هواخواهی نبود.

کسانیکه برای این پادشاه خیلی شور و واویلا راه می‌اندازد ،درآن دوره نبوده‌اند که ببینند ، مردم چگونه از این رویهٔ غیر عاقلانهٔ او عصبی هستند . یا شاید تصور میکنند اظهار اسف و افسوس براو سبب ازدیاد تنفر عمومی از سلطنت پهلوی میشود . درصورتیکه اینطور نیست . مردم قدر سلطنت این پادشاه را میدانند و همه حتی دشمنان پدر کشتهٔ او هم معترفند که خوبیهای پهلوی مرحوم ، برای کشور خیلی بیش از بدیهای او بوده و

تکان دادن جامعه احتیاج بپاره‌ای اقدامات داشته که با طرز سلطنت سلطان احمد شاه ، پادشاه ضعیف‌النفس بی‌کفایت وجود خارجی نمی‌یافته است .

باری ، سخن در اسباب سقوط کابینهٔ قوام‌السلطنه و اینها سببهای واقعی آن بود، و نیشتر این دمل که از مدتی پیش ریشه گرفته بود ، واقعهٔ اتهام غضنفرخان برادر دکتر امیر اعلم ، از طرف آقای دکتر مصدق وزیر مالیه شد . غضنفر خان از وکلای مجلس چهارم وقبل از وکالتش ، رئیس مالیهٔ ملایر بود، که می گفتند اختلاس هائی از مال‌دولت کرده و شاید وکالتش هم از اینولایت ، دستمزد همین حیف ومیل های مال دولت بشمار می‌آمد . دکتر مصدق بوسیلهٔ مادهٔ واحدهٔ (واحد یموت) خود بی‌محابا اشخاص مظنون باختلاس مال دولت را تحت تعقیب در می‌آورد ، و بتوصیهٔ وکلاکه برای همین توصیه ها خودرا وکیل کرده بودند ، هیچ قدر وقیمتی نمیگذاشت ، وبهمین جهت وکلا از او و از کابینهٔ قوام‌السلطنه هم ، بالاصاله یا بالطبع ، دلخوش نبودند . طرح اتهام غضنفرخان در مجلس که باید رأی بسلب امنیت یکی از همکار ها بدهند ، موجب عدم رضایت عده‌ای از وکلاشده ، درمجلس علنی و کولووار عده‌ای ازآنها بجان هم افتادند . درضمن ،حمله‌هائی هـم ، بکابینه و شخص قوام السلطنه وارد آوردند . قوام‌السلطنه هم ک.ه بواسطهٔ جهاتی که سابقاً بآن اشاره شده‌است ، مستعد کناره گیری بود ، در۲۸ جدی استعفای خودرا بشاه تقدیم داشت . شاه تمایل اکثریت مجلس را پرسید . اکثریت طرفدار مشیرالدوله شده ، دستخط ریاست وزرای او صادر گشت ، و مردم هم از این انتخاب خشنود بودند ، زیرا تصور میکردند ، که شخصیت مبرز و محترم این مرد از اقدامات و مداخلات سردارسپه، در سایر دوایر ، جلوگیری میکند .

ولی سردارسپه ، که خود را برای مبارزه با هررئیس‌الوزرائی‌آماده کرده بود ، در همان یکی دو روزهٔ بحران محمد طاهرخان افسر متقاعد قزاق را برای نظارت انبارغلهٔ مرکزی ، فرستاد وبرای اینکه ثابت کند، که هر کس رئیس‌الوزراء شود فرقی دراقدامات او نمی‌آورد ، بعد ازتعیین مشیرالدوله بریاست وزراء هم فرستادهٔ خودراکه بعنوان موقت بانبار رفته بود ، باز نخواست و درآمد انبار هم ، بردرآمد ادارهٔ تحدید تریاك وتمبر و باندرول که از زمان سید ضیاءالدین باداره‌ٔ قشون تخصیص یافته بود ، افزوده‌گشت. البته رسیدن جیرهٔ منظم افراد قزاق هم بهانهٔ ظاهری این مداخله بود و ضمناً فکرصاحب اختیاری نان شهر هم در این اقدام تجاوزکارانه بی دخل نبوده است .

کابینهٔ مشیرالدوله

مشیرالدوله ، برسم خود که برعکس مستوفی‌الممالك، همیشه خیلی زودکابینه‌های خود را تشکیل ، و معرفی می‌نمود ، روز دوم دلو همکارهای خود را تعیین و بشاه معرفی کرد . در جلسهٔ خصوصی که مشیرالدوله علی‌الرسم برای استمزاج ازشخصیت هم کاران خود از مجلس تقاضا کرده بود ، دونفر از کاندیداهای او محمود جم (مدبرالملك) و رضا قلی هدایت (نیرالملك) ،

بعلت عضویت کابینهٔ سید ضیاء الدین (کابینهٔ سیاه) طرف اعتراض بعضی از وکلا واقع شدند که شخصیت مشیرالدوله مانع از دنبال کردن قضیه گردید، و اولی، بوزارت مالیه و دومی بوزارت معارف تعیین گشتند.

سردارمعظم خراسانی (تیمورتاش) وادیب السلطنه (جناب آقای حسین سمیعی) برای دفعهٔ اول، اولی بوزارت عدلیه، ودومی بوزارت فوائد عامه، بمقام وزارت رسیدند و در آتیه، دونفر برعدهٔ کاندیداهای وزارت افزوده گشت، وتوسعهٔ بیشتری پیدا شد.

اعتلاءالسلطنه پسرعموی رئیس الوزراء هم که مثل آستین پوستین، عضولاینفك کابینه‌های مشیرالدوله بود، سمت کفالت پست و تلگراف یافت و حکیم الملك (جناب آقای ابراهیم حکیمی) بوزارت امورخارجه تعیین گردید. وزارت جنگ هم که درهرحال، باسردارسپه وملاکریم روی شمس آبادبود. خود مشیرالدوله وزارت داخله را درعهده گرفت که درتماس وزارت داخله باوزیرجنگ، بهتر بتواند مقاومت کند.

مسافرت دوم سلطان احمد شاه باروپا

روز چهارم دلو ۱۳۰۰ اعلیحضرت سلطان احمد شاه، بقصد فرنگستان با چند نفر از خواص درباری خود رخت سفر بسته با تشریفات معموله و اثاثهٔ قدرت از فرح آباد بتهران و از دروازهٔ دوشان تپه وارد شهرشده وازمیدان بهارستان وخیابانهای شاه آباد و لاله‌زار ومیدان توپخانه وخیابان دروازهٔ باغشاه گذشته و بسمت قزوین وهمدان وکرمانشاهان وبغداد، رهسپار گردید. وزیر جنگ که تا سرحد ایران و عراق همراه موکب شاهی بود دراین محل و در حین وداع برای اظهار کمال انقیاد خود را بقدم شاه افکنده حفظ کشوررا تامراجعت اعلیحضرت تعهد نمود، واین خود دلیل باهری است، که سردارسپه دراین وقت هم هنوز فکرسلطنت درسر نداشته و آنچه میکرده است از روی کمال ارادت بشاه خود بوده وشاید دراین اظهار انقیاد مخالف رسم مشروطیت همراه کردن شاه را برای نیل بمقام ریاست وزرای آتیهٔ خویش نیز درنظرداشته است.

مصدق السلطنه والی آذربایجان

خوانندهٔ عزیز در نظر دارد (صفحهٔ ۳۷۰ تا ۳۷۳) که یکی از واکنشهای کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، واقعهٔ تمرد امنیه های شرفخانه واین واقعه دراین روزها واقع شده است که من، عذر جابجا شدن آنرا درسابق خواسته و سبب جلو انداختن آنرا بیان کرده‌ام. البته، بعدازتوقیف والی (جناب آقای مهدیقلی هدایت) ازطرف متمردین، دیگر اقامت ایشان در تبریز وجهی نداشته و مخالف حیثیت شخصی ایشان بود، و بهمین جهت ایشان احضارشده و مشیرالدوله رئیس الوزراء که در آن واحد وزارت داخله را هم اداره می کرد مصدق السلطنه (جناب آقای دکتر محمد مصدق) راکه در کابینهٔ قبلی وزیر مالیه بود بوالی گری آذربایجان فرستاد.

مشیرالدوله بدکتر مصدق خیلی معتقد بوده واگرعمل او در دادن اتهام نامهٔ غضنفر خان، ظاهراً موجب برهم خوردن کابینهٔ قوام السلطنه نشده بود شاید از او بهتری، برای

وزارت مالیهٔ کابینهٔ خود ومقابلهٔ باوزیرجنگ در نظر نداشت . ولی مشیرالدوله چون اهل محاجه نبود نمی‌خواست با وکلای ضد دکتر مصدق مباحثه کرده تناسب او را برای این شغل بآنهاحالی وآنها را ساکت کند ازطرف دیگر بمناسبت وجود بعضی ازوکلای خبرکش و بادنجان دور قاب چین[1] که ناگزیر مذاکرات را بسردار سپه میرساندند سزاوار هم نبود که خود را کسی معرفی کند که بخواهد مدعی قویتری برای سردار سپه بتراشد . این بود که ازهم‌کاری دکترمصدق درهیئت وزراء صرف نظر کرده ودراین مورد که کارآذربایجان هم بمبارز زبردستی احتیاج داشت درمناسب بودن او برای این شغل تردیدی نکرده او را بسمت والی بآذربایجان مأمور کرد .

ولی معلوم بود که پیازدکتر مصدق در آذربایجان ریشه نمیکند[2]. زیرا کندن ریشهٔ فساد کردهای مکری‌واسمعیل آقا، مستلزم اقدامات نظامی جدی بود ورها شدن جلونظامیان ناگزیرمینمود، واین بی لجامی باایالت دکترمصدق که نمی‌تواند دندان روی جگربگذارد سازگارنبوده وناچار بین والی ورئیس قوای آذربایجان مناقشه‌هائی شروع میشد. چنانکه دکترمصدق هم بیش از چهارپنج ماه نتوانست درآنجا بند شود و بعنوان بیماری در اواسط تابستان ۱۳۰۱ بتهران‌آمد. منکه بدیدار ایشان رفتم با رب دشامبر کیسهٔ آب یخ بر سر داشت. شاید واقعاً هم کسالت داشته ودرخواست معافیت ازخدمت ازاین راه بوده است.در هرحال بعد ازایشان البته بدون استمزاج ورضایت رئیس‌الوزراء بلکه بحکم سردارسپه ، ایالت‌آذربایجان ایالت نظامی شده، تامدتی فرماندهٔ قوای این ایالت در آن واحد والی کشوری هم بود وتا اوضاع آنجا بالمره بحالت عادی برنگشت وبین اعمال قوه نظامی و عملیات ایالتی خط تمیزکشیده نشدآذربایجان والی قلمی پروپا قرصی[3] پیدا نکرد. اگر گاهی هم وزارت داخله بفکرپس گرفتن آذربایجان از وزارت جنگ می افتاد و بعد از مذاکرات زیاد باوزیرجنگ، والی برای‌آنجا تعیین‌میکرد والی قلمی او مانند علیمحمد بنی‌آدم جزپاره‌ای خورده‌کاریها ودوبهمزنی وکاشی‌کاریهای[4] بیمصرف ویا اطاعت صرف از فرمایشات آقای امیرلشگرکاردیگری نداشت .

۱ـ بادمجان دورقاپ چین کنایه از متملق وقدری ازدایره نم‌کن وآتشبیار نجیب‌تراست وبیشتر درموارد خبرکشی وتملق زبانی بکارمیرود .

۲ـ «ریشه‌کردن پیاز» بمعنی درشت شدن آن وکنایه ازدوام وقوام‌کاراست .

۳ـ پروپاقرص کنایه ازاستحکام واستقلال است ودراینجاکنایه ازنفاذ امرمیباشد .

۴ـ علیمحمد بنی‌آدم غفاری وکاشی، خدارحمتش‌کند، قدری اینکاره بود وبسیاست تقسیم و تفوق خیلی اعتقاد داشت . این سیاست در مواقع عادی ممکن است نتیجه‌ای بدهد ، ولی در موارد فوق‌العاده ودرمقابل حریف پرزور، کاری از آن ساخته نیست، بلکه باعث بی اطمینانی طرف قوی وسبب خرابی‌کار می‌شود. چنانکه مرحوم بنی آدم باسردارسپه نتوانست کنار بیاید و بواسطهٔ همین‌کاشی‌کاریها خانه نشین شد .

قدری از خودم بنویسم

خوانندهٔ عزیز توجه دارد، که اوضاع سیاسی سه چهار سالهٔ اخیر، از ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۱ که از حیث سلسلهٔ حوادث بآن رسیده‌ام، و بخصوص گریزهائیکه بزمان حاضرزده‌ام، مجالی برای اینکه از خود چیزی بنویسم نداده، ودرسیصدچهارصد صفحهٔ گذشته چیزی ازخود ننوشته‌ام. گذشته ازاین، زندگانی منهم، در این چند ساله جز زندگی یکنواخت خانه نشینی، چیزمهمی که درخورذکر باشد نداشته است.

قروض ما، که ظاهراً شخصی وباطناً دولتی است، سر به پانزده بیست هزار تومان گذاشته؛ وسالی سه چهار هزارتومان؛ فرع صدی هیجده تا بیست و چهار، مرتباً بر آن افزوده میشود. اگربازهم بتوانم، اصل طلب خود را یکجا ازدولت بگیرم وازیك ثلث آن خودرا خلاص کنم، هم آبی بآتش طلبکارها خواهم ریخت، و هم میتوانم امیدوار باشم، دو ثلث دیگررا باچند سال فشار بزندگی، ازدرآمد ملکی بپردازم ولی بااین تغییرات پی‌در پی کابینه، وبی پولی عمومی، ومعدهٔ عمیق و سوزان وزارت جنگ، که از هر جا پول پیدا شود، کمش می‌آید، البته کسی بفکر پرداخت طلب من از دولت نیست. حیثیت شخصی و اداری واجتماعی منهم، البته، اقتضا ندارد که شورو واویلا[1] راه بیند ازم، وبقول اصفهانیها دردل خود را مثل صحرای مورچه خوار[2] پیش هروزیر تازه رسیده‌ای باز، و بث‌الشکوی کنم، این است که چاره‌ای جز صبروتحمل خسارت ندارم.

دراوقات بیکاری، باچندنفراز رفقا، از جمله آقای محمد مظاهر (استاد دانشگاه امروز) مشغول ترتیب دادن طرحی برای قانون استخدام کشوری شدیم.

من، تاقبل ازمسافرت پطرزبورغ، ازچگونگی استخدام کشوری دراروپا زیادتراز آنچه درضمن درسهای حقوقی ازآن مذاکره میشود، اطلاعی نداشتم. درپطرزبورغ، وضع درجه بندی نظامی و کشوری روسیه توجه مرا جلب کرد، ومطالعاتی در اطراف قوانین دول مختلفهٔ اروپا، درزمینهٔ استخدام کشوری، نمودم. وقتی بایران مراجعت کردم، اول دورهٔ مشروطه کبیر، وموقع برای این قانون بسیارمناسب بود. اگر درآنروز، قانونی برای اینکاروضع میشد، واستخدام راازلابشرطی خارج میکرد، خیلی بسایر کارهای کشوری، از جمله ترقی فرهنگ، کمك مینمود وشاید وضع امروز ادارات دولتی، غیر از چیزی میشد که امروز ساری وجاری، وهیچکس هم متوجه معایب آن نیست. ولی، باهروزیرو وکیلی که دراطراف این قانون صحبت داشتم دیدم، این آقایان چون عده‌ای نم کرده، برای

۱ـ شور و واویلا راه انداختن کنایه از بث‌الشکوای پرسروصدا و با صورت حق بجانب است.

۲ـ صحرای مورچه خوارکه از رشته کوههای دورهٔ آن بوجود آمده است بواسطهٔ بعد رشته‌های کوه ازیکدیگر بسیاروسیع است و اصفهانی‌ها دراین تشبیه و کنایهٔ بامزهٔ خود بی حق نیستند. من درنظرندارم که در مسافرتهای خود درمیان فلاتچه‌هائیکه هر سه چهار فرسخ یکبار مرد مسافربیکی ازآنها برمیخورد فلاتچه‌ای باین وسعت دیده باشم.

چپاندن درادارات، درحول وحوش خود دارند، هیچیك راضی بوضع چنین قانونی نیستند فقط دراین میانه، جناب آقای خلیل فهیمی، وکیل قزوین آنروز گفته‌های مرا دراطراف این قانون بدقت شنید، ویادداشتهائی هم برداشت. ولی گویا، اوهم مثل من هر جا و در نزدهر کس امتحان کرد همه را مخالف دید. بنا براین مثل من سکوت اختیار کرد.

تا آرمیتاژ اسمیت مستشارانگلیسی براثر قرارداد کذائی وثوق‌الدوله بتهران آمد، و راجع بلزوم این قانون مذاکراتی کرد وشاید بعضی راهم واداشت ترجمه‌هائی از قوانین سایرملل دراین زمینه کردند. ولی چنانکه میدانیم پیاز او هم در ایران ریشه نکرد و در کابینهٔ سابق مشیرالدوله از ایران رفت و ترجمه های او هم ازقانون استخدام فراموش شد ولی چون یکنفرمستشارخارجی ازلزوم این قانون مذاکره‌ای بمیان‌آورده، و اسم آن در دهنها افتاده بود دیگر ممکن نبود سروصدای آنرا بیندازند، دیریا زود، وجود خارجی پیدا میکرد.

یکی ازخصائص دورهٔ مشروطهٔ ایران که امروزهم بعدازچهل ودوسال، درتمام‌شئون کشور ماحکمفرمائی میکند این است که باید سایرین چیزیرا خوب بدانند تاماهم بخوبی آن معتقد شویم. وبدرجه‌ای دراین زمینه باغراق پرداخته‌ایم که درچیزهائی هم که باید خودمان متخصص باشیم‌تابع همین اصل گشته‌ایم. مثلا تانوشتجات گوتهٔ آلمانی راجع بحافظ ترجمه ودرایران منتشر نشد، کسی جرأت نداشت اسم این شاعر بزرگوار ومعلم عالم‌بشریت را نزد فرنگی مآبهای دوره که احمدکسروی هم یکی ازآنها بود بیاورد! وتاماندانستیم، که رباعیات خیام بچندین زبان اروپائی ترجمه شده وهمگی فکرآزاد این شاعرراستایش میکنند، زورمان می‌آمد که این مرد بزرگ را جزو شعرای نامی کشور خود بشماریم! باید ادوارد برون انگلیسی کتب قدیم فارسی را تصحیح کرده، وبچاپ رسانده باشد، تاما باهمیت آن کتاب‌ها پی ببریم ونویسندگان‌آنها را جزو نویسندگان فارسی بشماربیاوریم! سهل است، باید میزان وزن شعری شعرای ما را هم‌این آقای انگلیسی تعیین کند، تا ما برجحان یکی ازآنها بردیگری معتقد شویم! حتی تاوقتی نشنیده بودیم که قرآن یکی از کتبی است که انجمن دانشمندان کل دنیا، آنرایکی ازشصت کتاب خواندنی کل عالم‌معرفی کرده‌اند[1] بی مضایقه بودیم نسبت باین‌کتاب‌آسمانی هم بااینکه ازبی سوادی ازمضامین‌آن بی اطلاع بودیم، رده بگوئیم! وتا ازترجمهٔ شاهنامه به‌چندین زبان بی اطلاع بودیم شانی برای فردوسی گویندهٔ والامقام‌آن قائل نبودیم!

بموجب همین رویهٔ فکری متجددین، چیزیرا که من‌بشهادت‌آقای خلیل فهیمی درهمان دورهٔ اول مشروطه کبیر، دوای درد هرج ومرج مسلم آیندهٔ اداری این کشوردانسته وهمه‌جا میگفتم تااززبان‌آرمیتاژاسمیت‌نشنیدند بلزوم آن معتقد نشدند. ولی چون وضع این‌قانون

۱ــ چون بعضی از خوانندگـان مقدس مآب از مأخذ و مدرك این جمله از من تحقیق کرده‌اند، مینویسم‌که من این جمله را ازمرحوم فروغی‌که اوهم البته ازپسرش مرحوم محمدعلی فروغی‌که باکتاب وروزنامهٔ اروپائی زمان سروکارداشته است درمنبر درس مدرسهٔ سیاسی شنیده و درآن روزها این موضوع را سایرین هم میگفتند و خبر واحد نبوده بلکه بشیاع رسیده بود.

منافع خصوصی خیلی‌ها را بخطرمی‌انداخت ومخصوصاً جلو بی لجامی وزراء را دردوستی ودشمنی‌ها خصوصی میگرفت باوجود بیانات آرمیتاژ آاسمیت درخوبی ولزوم آن بازهم این قانون هوا خواه زیاد بخصوص ازصنف وزراء نداشت.

من بـا آقای محمد مظاهر و چند نفر از رفقای مالیه‌ای که از همه بیشتر از این بی لجامی وزراء رنج برده بودیم بدورهم جمع شده و در این زمینه طرحهائی ریختیم. آقای محمد مظاهر ترجمهٔ قانون یکی از دول اروپا را بعهده گرفت. ترجمهٔ ایشان را خواندیم وبامناسبات کشور خود زیاد و کم‌هائی در آن قائل شده و آنرا مانند مرامنامهٔ قانونی بچاپ رسانده بامضای خود برای وکلا و وزراء و اشخاص متعین کشور فرستادیم. آقای خلیل فهیمی که دراین دوره هم ازنمایندگان بود درمجلس دنبال آنرا گرفت ومعلوم شدکه ایشان هم براثرهمان‌مذاکرات سابقهٔ من مطالعاتی وترجمه‌هائی ازاین قانون دارند ایشان هم طرح خود را علیحده بمجلس دادند و با این مقدمات بود که قانون استخدام کشوری، در۱۳۰۱ از مجلس گذشت وبدست دکتر میلیسپو رئیس کل مالیه باجرا رسید.

ما در لایحهٔ خود برای اعضاء حاضر هم شرایطی و امتحاناتی قائل شده بودیم که همگی اعضای وزارتخانه‌ها را یکسان کند و ازهرحیث قانون کاملی باشد. مدت توقف در هررتبه را هم بخیال جلوگیری ازهجوم اشخاص بادارات دولتی سه سال معین کرده بودیم. درمجلس پس وپیش‌هائی ازاین حیث‌ها بعمل آمد وقانون بشکل فعلی گذشت. ولی‌شیعه‌های علی ولی‌الله که در آن دوره عادت بدرس خواندن نکرده و حقاً هم باید گفت مدارسی هم برای اینکاردایر نبود باین قانون پابند نکردند. وزراء هم که دستشان ازحیث منع واعطا بسته شده بود مزید بر علت گشته وباغچه‌هائی از قبیل کنتراتی وفنی و دون اشل در این قانون رفتند[1] وبازهم مقصود اصلی راکه رسیدن کار بکاردان و جلوگیری از هجوم افراد بادارات باشد ازبین بردند وبقدری استثناء از قاعدهٔ کلی و همکار بد برای اشخاص صالح لایق زیادشدکه امروز بااینکه قانوی استخدام کشوری بقوت قانونی خود باقی است وضع ادارات دولتی طوری است که همه از آن ناراضی بوده و در تشکیلات وزارتخانها « امسیت کرد یا واصبحت عربیا » زیاد ومدیرکل کم سابقه وشاید دیمی هم فراوان داریم که بدون هیچ تشریفات و توقف قانونی در رتبه‌ها سه پله یکی بالا رفته و خود را ببالاترین مدارج استخدامی رسانده‌اند. حتی شنیدم با باغچه‌ای که اخیراً توی حقوق استخدام رفته و آنرا بالمره لابشرط کرده‌اند پیشخدمت‌های رتبهٔ نه هم پیداکرده‌ایم.

۱ــ باغچه رفتن کنایه ازکار بی نظم وریه است که درضمن اعمال کار مطابق قاعده و قانون اجراکنند. نظیر توی خشت‌ها دویدن.

باغچه رفتن توی کلاه کنایه از فریب دادن وگول کردن یاکارناروائی را باجبار برکسی تحمیل کردن است.

هر متاعی ز کشوری خیزد

درمیان اهالی ایران اصفهانی‌ها بحاضرجوابی وبذله گوئی معروفند. حتی اتفاق افتاده است که اشخاص خیلی حاضرجواب ومتلك‌پران سایرولایات ایران، بااشخاص عادی وحتی بیسواد دهاتی اصفهان، طرف شده، واعتراف بعجزخود کرده‌اند. سابقاً ازبذله گوئی‌شیخ رضای لب شکری قمی، درهمین جلد صفحهٔ ٤٤٦، شرحی نوشته‌ام روزی ازشیخنا پرسیدند توهیچ اتفاق افتاده است که درمتلك پرانی محجوج شوی ؟ گفت بلی، درایام جوانی باجوانهای بیگدلی دوره‌ای داشتیم. خانهٔ یکی ازرفقا سرراه کاشان و اصفهان وتقریباً دربیرون شهربود. هروقت بخانهٔ این رفیق میرفتیم اکثردرجلوخان‌خانه می‌نشستیم وهریك درسر و وضع عابرین دقیق شده و بمناسبت هرکس آنچه هنر داشت در بذله گوئی نسبت بگذرندگان بکار می‌بست. روزی‌قافلهٔ سنگینی اززوار اصفهان‌که بعتبات میرفتند ازجلوخانه گذشتند. بعد ازچند دقیقه پیرمردی که مالش می‌لنگید، و بهمین جهت پیاده شده وافسار یابو را در دست گرفته لنگان لنگان از عقب قافله راه می پیمود از دور نمایان شد. هیکل این شخص باچشم‌های تراخمی وقدکوتاه و ریش سرکه شیره‌ای و لباس بغل بنددار خیلی مضحك بود. رفقا بمن تنیدندکه متلکی باراین شخص بکنم. بآنها گفتم من جلو میایستم شما مثل نوکر دستها را پرشال بگذارید و پشت‌سر من قطار بایستید که این شخص سلامی بکند تاوسیلهٔ صحبت دست بیاید. همین‌کاررا کردیم پیرمرد رسید و سلام کرد. من بالهجهٔ اربابانه جواب سلام او را داده‌گفتم کجائی هستی؟ گفت سدهی، گفتم ولایت شما قرمساق دارد؟ گفت تك تك پیدا میشد (با اشاره بصف پشت سر) اما اینطور قطار خیر !

درمیان اصفهانی‌ها ملاعبدالله رنانی قرآن نویس مشهور که دوماه یك قرآن مینوشته بحاضرجوابی وبذله‌گوئی معروف است. ملاصبحها نیم جزوقرآن خود راکه وسیلهٔ معاشش بوده درظرف یکی دوساعت مینوشته وباقی اوقات خود را صرف تونس بارفقائیکه البته‌از بذله‌گوها انتخاب کرده بوده است، مصروف میداشته. تابستان‌ها در باغها و مزارع حول و حوش شهر، وزمستانها درخانه‌های یکدیگر بصحبت ومتلك پرانی وقت میگذرانده‌اند.

ملا عبدالله مردی تمیز و اهل سلیقه بوده در دورهٔ زمستانی هر وقت نوبت بمنزل او میرسیده تمام دقائق ونکات پذیرائی را مراعات می کرده که به مهمان‌هایش از هر حیث خوش بگذرد.

کودورزی‌اصفهانی‌ها را همه شنیده‌اند ومعروف است درقدیم اهالی ضروری خانه را بکوچه راه میدادند. شاید ملا عبدالله اول کسی بوده است، که بفکرخلاصی عابرین‌حریم خانهٔ خود، از زحمت این منظرهٔ زشت افتاده وچاه خانه را درداخل خانه میسازد وبرای چاه دری وبرآن درقفلی میزند که هرچندی یکباردر موقع ضرورت کود ورزها بیایند کار خودرا انجام داده بروند.

دفعهٔ اولی که بعد از این اصلاح عاقلانه نوبت مجلس تونس بخانهٔ ملا میرسد یکی

ازمهمانها مضمون بکری بنظرش رسیده میگوید رفقا ! ببینید ملا چقدر ... خور (ممسك) است که برای چاه ضروری خودهم دروبند وقفل فکر کرده است! ملاعبدالله میگوید خیر! اشتباه میکنید ! این کاربرای آنست که بعضی از مهمان‌ها ... زیادی نخورند و اشتهاشان کور شود وغذا نتوانند بخورند .

درآن دوره که برای هرمسافرت بزرگ و کوچکی ، آبداری و قبل منقل مرسوم بوده یکی ازلوازم هم یابوی حامل آنها بوده ودرهرطویله‌ای یکی‌دو سریابو برای آبداری وقبل منقل از لوازم اعیانیت بشمار میآمده است . این یابوها باید قوی بوده ، و بتوانند آبداریهای بیست سی منی را باآبدارها که چون اکثردرگوشهٔ آبدارخانه نشسته و چرب وشیرین زیاد میخوردند ومثل حاجی آقاهای امروز مردمانی تنومند وشکم گنده از کار در میآمدند بکشند و همچنین باید راه وارهم باشند ، که بتوانند، نزدیك ظهرنهار را از آشپزخانه به نهارگاه برسانند .

سئیس‌های آن دوره بتجربه ثابت کرده بودند که بهترین مالها برای اینکار یابوی تاتوی بخارائی است. این یابوها را ازترکستان، بخصوص بخارا برای تجارت بخراسان میآوردند و یکی از سوقاتهای والیهای خراسان برای رفقای خود یابوی تاتوی آبداری بود. این یابوها باصطلاح سئیسی چهاردانك و نزدیك بزمین و بخولق دست و پای آنها خیلی کوتاه وسم آنها چراغی[1] ودم ویال وکاکلی بسیار خشن و پر پشت و بلندداشتند که گاهی یال آنها تاروی زانوشان میرسید .

در میان رفقای ملاعبدالله شخصی بود ملقب بشیخ الاسلام . شیخنا ریش پر پشت پهن دراز زبری داشت؛ که تمام سینهٔ اورا تاپرشال میپوشاند. روزی رفقا دسته جمع بیکی از باغات حول وحوش میرفتند. ازدرخانهٔ اعیانی گذشتند، که یکی ازاین تاتوهارا که یالش تاروی زانویش رسیده بود، بحلقهٔ دربسته بودندکه مثلا آبداری آقای خانه را بر آن بار کنند . چشم ملا عبدالله که بیابوافتاد گفت: رفقا ! این هم شیخ‌الاسلام یابوها است؟..

باید ، باین پیشخدمت های رتبه نه هم ، بقول ملای خوش نویس رنانی مدیر کل پیشخدمتها نام داد . نمیدانم چه بایدکرد که وزرای ما اینقدر در قانون باغچه نروند ، و با معلومات و حیثیت اشخاص بازی نکنند ، و برای احکام بیقاعدهٔ خود ، حد و اندازه‌ای برقرار کنند !

باری، قانون استخدام کشوری با همهٔ کوتاهی ونارسائی که داشت خیلی جلو هرج و مرج اداری راکه درآن روزهاهم مثل این روزها روزافزون زیاد میشدگرفت وحدوسدی دروزارتخانه‌ها برقرارکرد . امروزهم، باوجود حمله‌هائی که بآن واردآمده و آن را از مقصود اصلی دورتر کرده است، تکیه‌گاه خوبی برای وزراء ورؤسای پای بند بقانون‌است

۱- سم اسبها عموماً آنجاکه وصل به بخولق می‌شود ، باریك‌تر ازآن قسمتی است که بازمین تماس دارد . سم این یابوها ، بر عکس قسمت مماس با زمینش باریك تر و شبیه بچراغ روغن چراغی و بهمین جهت بآنها چراغ سم یا چراغی سم میگفتند .

که لامحاله این دسته همینکه بوزارت و ریاست میرسند ، بوسیلهٔ همین ، قانون می‌توانند جلوهجوم اشخاص بی مصرف را بوزارتخانه واداره بگیرند .

ولی بعقیدهٔ من، باید این قانون را بالمره کنار گذاشت ، و طرح نوی ریخت ، که مثل قانون پیشنهادی ما شامل تمام واحدهای فنی واداری باشد، وشرایط ورود وتوقف در هررتبه را بتناسب دانشهای لابد منه کار، تعیین کند وتجدید نظری هم درمدت توقف درهر رتبه، بعمل آید تاقدری ازعدهٔ مدیر کل‌های بی اداره‌کاسته شود، و مدیران کل ادارات، واقعاً مردمان پختهٔ همه چیزتمامی بشوند، وشرایط استخدام سختتر شود ، که باشلیه‌ها و لیسانسیه‌ها ودکترهای ما، بکارهای خصوصی مولد ثروت بیشتر از استخدام دولتی ، توجه کرده، برآبادی کشور بیفزایند ویك قراری هم برای دست بسر کردن اینهمه سپهسالار بی لشکر، یعنی مدیران کل بی‌اداره ، وتابین‌های بنه پا، یعنی افراد بیکاره ، که جز گرفتن حقوق اداری وتلف کردن عمر کاری ندارند بدهند[1] تاهم آنها را ازبطالت واکل میته خلاص کنند، وهم‌ادارات دولتی راازدارالعجزه بودن بیرون‌آورده، وبرای‌آینده کارگران لایق و مدیران‌کافی بسازند. چهل سال بخرج‌این ملت ستم کش شوخی کردیم بس‌است. درقرن‌اتم لازم است بیشترازاینها جدی باشیم! تاحضرت اشرفها چگونه فکر کنند ؟

اشتغال من بریاست دیوان محاکمات مالیه

دراواخردلو ۱۳۰۰ یکروز باز تلفون صداکرد . ازوزارت مالیه احضارم کرده بودند. معلوم شد آقای میرزا رضاخان نائینی راکه از مدعی العمومی دیوان تمیز ، بریاست دیوان محاکمات مالیه طلبیده بودند بعد ازیك ماه تصدی این شغل خودش یاوزارت‌عدلیه شغل سابق را برای او مناسب‌تر دانسته و برای دیوان محاکمات مالیه مرا درنظر گرفته‌اند . منهم چون قوانین و نظامات قدیم و جدید مالیه راکاملا زیرچاق داشتم وازعهدهٔ این خدمت بخوبی برمیآمدم، بدون نك ونال[2] وگرفت وگیر[3] این شغل را پذیرفتم وازفردا صبح باینکار مشغول شدم، وبعد ازچند روزی فرمان ریاست دیوان محاکمات مالیه را بامضاء و صحهٔ اعتضادالسلطنه ، برادر بزرگتر سلطان احمد شاه که بعلت شاهزاده نبودن مادرش، ازسلطنت و ولایت عهد محروم شده ، و در غیاب شاه و ولیعهد کارهای درجه دوم و تشریفاتی سلطنت را اداره میکرد ، دریافت داشتم .

دراین‌دوره بااینکه درقوانین هریك ازوزارتخانه‌ها، وازجمله قانون تشکیلات‌مالیه

۱ـ درقشون سابق عده‌ای که خیلی بی مصرف بوده وحتی مشق نظامی را هم نمیتوانستند یادبگیرند، بآنها حقوق‌کمتری میدادند ودرمواردیکه باقی برای مشق میرفتند ، اینها رابرای نگاهبانی اثاثیه وبنه درسربازخانه یااردومیگذاشتند واین جمله ازاین مثل «درمواجب‌گرفتن سرتیپ است ودرکارکردن بنه پا . » بخوبی واضح میشود .

۲ـ نك ونال‌کردن ، زق زق‌کردن ، زوکه زدن، نقه زدن، کنایه ازاظهار عدم رضایت از کار است .

۳ـ گرفت وگیر کنایه از اشکال تراشی است .

ذکرشده بود، که باید برای مقامات عالیهٔ وزارتخانه فرمان سلطنتی صادرشود، چون کارها بی بندو بار و وزراء بی مبالات بودند ، دراین زمینه هم مطابق قانون رفتار نمیکردند. معهذا، هروقت مشیرالدوله رئیس‌الوزراء میشد ازاین حیث هم قانون رعایت شده بر طبق قوانین فرمان نصب صادرمی گردید.

البته «مستوفیان عظامی» نبودند که «شرح فرمان مبارك را ثبت و ضبط کرده ، در عهده شناسند» ولی بازهم پشت صحهٔ شاه ، مهررئیس‌الوزراء و در محل دیگر ، مهر وزیر مربوط وبالاخره، مهررئیس دفترمخصوص، درپشت فرمان خورده، نمرهٔ صدورهم باامضای متصدی دفترصدور فرامین، داشت.

هنوزهم نمیدانم، که بعداز سه چهار سال بیکاری، که جز ریاست چهل پنجاه روزهٔ تشخیص عایدات کسی حالی از من نپرسیده بود ، این یادبود را از مشیرالدوله دارم یا از جناب آقای امان‌الله اردلان که بتازگی مدیر کل وزارت مالیه شده ومثلا بعد ازرفتن‌میرزا رضاخان نائینی بشغل سابق خود مناسبت مرا برای این شغل بذکربالاترها داده وآنها هم پذیرفته باشند. زیرا من درمدت عمرخود، هیچ اتفاق نیافتاده است که برای گرفتن شغل عریضه نگاری کنم، وپشت دراطاق هیچ وزیری بنشینم. البته باوزرائی که خصوصیت داشتم، برای تبریك مقام، بدیدارآنها میرفتم ولی سلامی بود و والسلام. ومخصوصاً تاوقتی که بر سرکاربودند، هیچ مزاحم آنها نمی‌شدم چنانکه در این یکساله اخیرهم، بدیدارآقای احمد قوام، نخست وزیرفعلی نرفته‌ام، زیراپیش خود فکر میکنم ، که کمترین و کوچکترین مساعدتی که اشخاص بیکار باولیای امرباید بکنند، همان معاف کردن آنها ازتصدیع بیوجه است، برفرض اینکه بخواهند راهنمائی ونصیحتی هم بصاحب مسند بکنند ، میتوانند با دو کلمه نامه مقصود خود راانجام کنند، وبیچاره نخست وزیررا بگذارند. بدردهای بیدرمانش برسد.

جریان کار دیوان محاکمات

دیوان محاکمات مالیه، که برجسب قانون تشکیلات جدید، باید درکلیهٔ موارد اختلافات مالی دولت، وهمچنین دراختلافات حاصلهٔ بین مالکین خالصهٔ انتقالی، بشرط اینکه اختلاف مربوط بتلقی از دولت باشد رسیدگی کرده ، وحکم بدهد. دراین هفت هشت سالهٔ وجود قانونی خود ، چندین رئیس عوض کرده بود، که بعضی از آنها اداری صرف بوده ، بموازین قضائی آشنائی نداشتند، وبرخی ازقوانین مالیه وموازین قضائی هردو بی اطلاع وبالاخره پاره‌ای هم مثل رئیس آخری بموازین قضائی آشنا ، ولی ازقوانین مالیه بی‌خبر بودند. این ماشین عدالت مالی دولت ، بهمین جهات؛ کارشایانی پیش نبرده و بقدری بطؤ جریان داشت، که مردم تمام کردن کارخود را ولوبا مبلغی کمترازحق و کنارآمدن باادارات مالی، که ناگزیرمدعی یامدعی علیه آنها میشدند، برمراجعهٔ باین دیوان ترجیح میدادند باوجود این دفتر دیوان محاکمات مالیه پراز دعاوی خاتمه نیافته بود ، که مردم دراین هفت هشت ساله مراجعه کرده ، وازرفت وآمد وتجدید جلسات محاکمه خسته شده ، و کار

را سرداده رفته بودند. بطوریکه هرسالی، بیش ازده بیست تاحکم، آنهم در مسائل کم اهمیت، ازاین دیوان صادرنشده، وکارهای مهم روی هم درآرشیو خوابیده بود.

مردم، برای طرح دعوی درمحاکمات مالیه، بوکلای عدلیه مراجعه میکردند. این وکلا هم، که از قوانین مالیه بی اطلاع بودند، میخواستند در این محکمهٔ اختصاصی هم، همان حرفهائی راکه درمحاکم عدلیه میزنند و جزدراز کردن قضیه و طول دادن جریان محاکمه، منظوری ندارند پیش بیاورند. خلاصه اینکه، در جلسات محاکمه، جز لفاظی بیمصرف چیزی که حقیقتی را روشن کند درکارنبود واگرهفته‌ای یکی دوجلسهٔ محاکمه هم تشکیل میگردید، وقت محکمه صرف تشریفات غیرلازم وگاهی خنده آور می‌شد. آنهاکه درآن دوره بادیوان محاکمات مالیه سروکار داشته‌اند ویااحیاناً پرونده‌های کهنهٔ دیوان محاکمات مالیه را مطالعه نموده‌اند، شاهد این گفته می‌باشند که من باحترام مرده‌ها و زنده‌ها ازذکرچگونگی این جلسات محاکمه که بیشتربکمدی شبیه بوده وپردهٔ خنده‌آوری میتوان ازآنها ساخت صرفنظرمی کنم.

معهذا این دیوان یکنفر رئیس ودونفرعضو اصلی، و یکنفرعضو علی‌البدل و یك نفر مدعی‌العموم، وچندین نفرعضودفتری که در تحت ریاست رئیس دفتر مشغول بودند داشت و پنج شش اطاق سمت شمال ساختمان اندرونیِ عمارت خورشید را (اندرون کامران میرزا، که روبروی مدرسهٔ مادرشاه، وجنب سردرالماسیه بود) اشغال کرده بود.

بعد ازاشتغال من بریاست این دیوان‌کارهای نیمه تمام سابق درظرف دو سه ماه تمام شده ومردم هم که دانستندکارشان زودتر ختم میشود، ازهرطرف باین محکمه روآوردند. محکمه‌ای که ماهی دوحکم بیشترصادر نمیکرد روزی یکی دوحکم نهائی وقرارصادر کرده سرو صورتی بکارداده شد. وزارت مالیه‌هم، بعدازگذشتن قانون استخدام کشوری محاکمهٔ تخلف‌های اداری اعضای وزارتخانه راکه میتوانست با اعضای هم رتبهٔ اداری آنها ترتیب دهد، بجهت همین سرعت جریان، باین محکمه رجوع کرد، و روزبروز برعدهٔ کار چه از حیث رجوع و چه از حیث ختام افزوده میگشت. گذشته از کارهای دیوان محاکمات کمیسیون‌های اداری وفوق‌العادهٔ وزارتی هم بود، که هفته‌ای چند ساعت هم باید صرف این کمیسیونها بکنم.

در اینجا، بی‌مورد نیست که قدری خوانندهٔ عزیز را، بطرز جریان‌کار در سایر ادارات مالیه هم، واقف نمایم.

ادارهٔ محاسبات وزارت‌مالیه

میدانیم، برادرم آقای فتح‌الله مستوفی، درکابینهٔ سیدضیاءالدین و وزارت مالیهٔ میرزا عیسی‌خان فیض، بر اثر رأی کمیسیون اصلاح مالیه از ریاست مالیات مستقیم، بریاست محاسبات صاحبجمعان منتقل شده است. نظر کمیسیون اصلاح مالیه در این انتقال، براین بودکه این قسمت حساس کارهای مالیه، از وضع اسف‌آوری که داشت. بیرون آمده، رنگ و روی اداری بگیرد. زیرا این قسمت از ادارهٔ کل محاسبات‌مالیه،

با داشتن چهار شعبه، وهرشعبه چندین نفر محاسب و ثبات و ضباط ، از بدو تأسیس تا آنروز، حتی یك حساب را هم رسیدگی نکرده ، و یك مفاصا بکسی نداده بود. بسته‌های پستی محتویات محاسبات ماهیانه، که از ولایات رسیده ، و البته اسناد خرج هم ضمیمهٔ آن بوده ، یکسر بانبار اسناد منتقل شده ، و مراسلات دائر بارسال این حسابها ، در هرسال در یك کارتن ، ضبط کشته بود ، اگر گاهی ، راجع بپاره‌ای از اقلام یا اسناد محاسبات یکی از ولایات اختلافی تولید و پرسشی میشد ، تازه سرشعبهٔ مربوطه ، یکی ازضباط‌های زیردست خود را مأمور میکرد ؛ که درمیان این بسته‌های درهم و بر هم ؛ که در انبار ریخته ؛ و هیچ نظمی در آن قائل نشده بودند، چندین روز . یا چند هفته‌ای بگردد و بستهٔ مطلوب را پیدا کرده نزد سر شعبه بیاورد . و بعد از چند روز تجسس اگر سند یا اطلاعی که موجب این مزاحمت شده بود در این بسته بدست می‌آمد ، سرشعبه گزارشی ترتیب داده ، امر امرمبارك است را بجای اظهار عقیده ، در آخر آن ، درج کرده برای آقای رئیس دایرهٔ رسیدگی بمحاسبات بفرستد ، و ایشانهم ، فهمیده یا نفهمیده ، چیزی پای گزارش نوشته ، و بعرض رئیس ادارهٔ کل محاسبات ، البته با همان جملهٔ امر امر مبارك است بی‌پیر ، ارسال دارند تا ایشان هم چیزی بمنزلهٔ نمك براین درهم‌جوش[1] اداری اضافه کرده ، برای آقای معاون بفرستند که ایشان بعرض وزیر برسانند، وزیر که بیچاره، از جمله‌های ملمع این آقایان که هر یك اشکال بزرگتری بر اصل قضیه افزوده بودند چیزی سرش نمیشد ، بدون تصمیم با خواستن توضیحی ، که مقداری بر اشکالات کار می‌افزود ، پرونده را پس بفرستند و این پرونده از پائین به بالا ، وبالا بپائین رفت و آمد کرده ، وهرروز بر حجم آن اضافه شود ، تا بالاخره وقتی بکمیسیون اداری مراجعه میشود ، کار بالمره لاینحل و فراموش گردد .

در ادوار استیفائی قبل از مشروطه، پیشکار یا رئیس مالیه یا حاکمی که بایالت یا ولایتی می‌رفت ، تمام بدهی مالیاتی آن ایالت یا ولایت را بدهی خود می دانست. کتابچهٔ دستورالعملی که باو می‌دادند ، جمعش تمام مالیات آن ایالت یاولایت ، وخرجش مخارج محلی ، وباقی‌آن بایدبخزانهٔ دولت عایدشود . مستوفی‌آن ایالت یاولایت هیچوقت‌ادعای عدم وصول از صاحب جمع نمی‌پذیرفت ، ودر مقابل تمام مبلغ‌مالیات ابوابجمعی ، از او مخارج پیش بینی شده در دستورالعمل ، و یا قبض رسید خزانه مطالبه میکرد . والی و پیشکار مالیه یك ایالت و ولایت هم ، باحکام جزو قلمرو خود همین قسم عمل میکردند. یعنی حاکمی راکه بمحلی‌می‌فرستادند ، تمام مالیات آنجا را از اوسندمی گرفتند، ودعوی عدم وصول از او نمی‌پذیرفتند ، و در موقع محاسبه ؛ حاکم مزبور باید تمام مبلغ سند

۱– درهم جوش نام خوراکی است که درقدیم‌معمول بوده و فعلا شاید پیرزنها هم ازپختن آن بی‌اطلاع باشند . من در سن نیمه جوانه مردی خود یکبار این خوراك را خورده‌ام و فعلا جزئیات آن در نظرم محو شده است. آنچه اجمالا در نظرم مانده است ، زیادی اجزاء این خوراك است . بطور استعاره بهر چیز مخلوط درهمی هم درهم جوش میگویند .

سپردهٔ خود را ، یا بحوالهٔ والی وپیشکار مالیه پرداخته ، وعین حواله را در دست داشته باشد ، یا قبض رسید پیشکار یا والی را. حسابها هم همیشه ، بعد از دورهٔعمل یکساله ، رسیدگی وبصاحبجمعها مفاصا داده میشد .

مالیه‌چی‌های متجدد ، اسم این طرزعمل را مقاطعه‌کاری گذاشته ، رسیدگی سالیانه راکافی ندانستند ، و گفتند باید صاحبجمعان ماه بماه صورت حساب خود را بفرستندکه مرکز ، از عملیات وصول و ایصال آنها باخبرتر باشد . ولی این‌حساب را نکردند ، که این تغییرطرز عمل ، اساس عایدات دولت را متزلزل خواهدکرد، زیراصورت حسابهای ماهیانه ، ازحیث جمع ، جز مقدار وصولی همان ماه، حاکی چیزدیگری نیست، وممکن است در آخرسال مقداری ازمالیات درمحل مانده ، ووصول نشده باشد ، و این باقی‌بسال بعد ، وسال بعدتر، بدون این که آخری برای آن تصور شود ، بماند،یا مأمورین وصول تمام مالیات هر ساله را وصول کنند ، و هرقدر ازآن را مروتشان اقتضا کند ماه بماه ، بمرکز خود فرستاده ، باقی‌آن را بجیب بزنند ، قبض‌چاپی سوش‌دار را برای جلوگیری از این فساد اساسی معمول کرده بودند ولی با قبضهای موقتی که مأمورین گاهی از راه ناچاری و زمانی عمداً و بعذر فراموشی وجا ماندن‌کارنهٔ قبض ولی بقصد تقلب میدادندچه میکردند؟ وچگونه‌میتوانستنددرآنها تفتیش بعمل آورند؟ اینها چیزهائی بود که مالیه‌چی‌های متجدد بفکرشان نمی‌رسید.رؤسای مالیه هم چون این طرزعمل بی‌دردسرتر ویا بصرفه‌شان نزدیکتر بود از خدا خواستند و همین طرز در کل کشور بجریان افتاد. خدا داناست که چقدر از اصل‌مالیات در این‌مدت لاوصول مانده ویا وصول شده و تحصیلداران‌مالیه‌بعنوان لاوصول بجیب زده بودند، زیرا با این طرزعمل حساب سالیانه که حاوی کل مالیات‌قلمرو یك ولایت یا یك ایالت باشد بالمره از میان رفته بود. براین جمله عدم رجوع بهمین محاسبهٔ ماهیانه بی‌سروته را هم اضافه‌کنید ببینید چه چاپاچاپی میشود ! !

پیشکار یا رئیس مالیه‌ای که بایالت و یا ولایتی میرفت با یقینی که به بی مراجعه ماندن محاسبات ارسالی ماهیانهٔ خود داشت چه جدیتی در ارسال منظم آنها بکار می‌بست؟ و برفرض ارسال منظم تا چه درجه درصحت این حسابها کوشش میکرد؟ اینها چیزهائی نیست‌که بتوان ولو بحدس وتخمین هم باشد اندازه‌ای‌ازآن بدست داد. در همین دوره بود که تحصیلداران ماهی ۲۵ تومانی که مثل عاملین فروش اجناس انحصاری امروز درظرف چند ماه دارای الاف و الوف میشوند ، درظرف دوسه ساله‌دارای چهل پنجاه هزارتومان سرمایه شده بودند زیاد دیده و شنیده میشد ، زیرا این لاابالیگری ادارهٔ مرکزی بروسای مالیهٔ ولایات وازآنها به سرتحصیلداران بلوکات و از آنها به بعضی تحصیلداران هم سرایت‌کرده و بهمین جهت بود که مالیات بده های بزرگ مانند خزعل و سپهسالار خلعتبری و امثال آنها از بدو مشروطه هیچ مالیات نداده بودند و هیچکس هم دربندآن نبود و در همهٔ ولایات مبلغ زیادی از مالیات متنفذین محلی باقی‌مانده بودکه نه وزارت

مالیه و نه رؤسای مالیهٔ ولایات و نه سر تحصیلداران و حتی تحصیلداران هیچیك از مبلغ و میزان آن خبری نداشتند.

بالجمله اگر پیشکاران ورؤسای مالیه مردمان امینی بودند آنچه بآنها میرسید، حساب آن را ماه بماه باداره‌ٔ مرکزی که این حساب را سربسته بانبار می‌ریخت، می‌فرستادند ومطالبه‌ای از مالیات بده در کار نبود، و اگر هم مطالبه‌ای میشد از طرف تحصیلداران ذینفع بوده، و پیشکار مالیه از آن بی اطلاع میماند. زیرا او هم هرچه تحصیلدار می‌فرستاد، دریافت داشته، وحتی شاید از جزو جمع و حاصل ابوابجمعی تحصیلداران قلمرو خود هم بی‌خبر بود. زیرا مرکز از او حساب سالیانه نمیخواست و آنچه هم ماه بماه، بعنوان صورت حساب، میفرستاد بی مراجعه، یکسر بانبار اسناد کهنه میرفت.

دراروپا، ازحیث وصول همین عمل مجری است. ولی درآنجا، مفتش هم درکارهست که دنبال تحصیلدار، بدهات رفته، وبفرد فرد مالیات بده‌ها مراجعه میکند و از قبضهای مالیاتی که تحصیلدار داده، و بقایائی که مانده است، صورت برداشته و هرهفته، میزان وصولی تحصیلدار را تعیین نموده، وبدفتر مربوط او صورت می‌دهد، بطوریکه تحصیلدار نمیتواند، پس وپیشی در میزان وصولی خود، ویاخاطرخواهی از مودیان بکند. ولی ما، بدون داشتن این خدمت تفتیش، این وضع را در کشورخود برقرار کرده بودیم. مثل ما، همان مثل کلاغ بود، که میخواست مثل کبك راه برود، راه رفتن خود را هم فراموش کرده بود[۱].

برای بهبودی این اوضاع اسف آور، خیلی چیزها از جمله همین خدمت تفتیش و بازرسهای امین‌لازم بود، که ما ازآنها خیلی بدوربودیم. معهذا لازم بود که مرکز قدری بیشتر بمحاسبات ارسالی ولایات توجه کرده، لامحاله ازحیث خرج رسیدگی‌های دقیقتری بعمل آورد، که اگرچیزهای بالمره نامربوطی که بااین عدم رسیدگی، ناگزیر در حساب زیاد اتفاق میافتاد، درمحاسبات ارسالی مأمورین مالیه یافت شود، ازآنها مؤاخذه شده و آنها را بیشتر بوظیفهٔ خودآشنا نماید. وبرای ایفای همین نظریه بود که کمیسیون اصلاحی مالیه، دروزارت میرزا عیسی‌خان فیض، صلاح دانست که آقای فتح‌الله مستوفی تغییر شغل داده، بسرپرستی این قسمت برود.

اگرچه اصلاحات کمیسیون همه نقش برآب شد، ولی‌آقای مستوفی جهت وسبب این تغییرشغل خود را فراموش نکرد، والبته بازحمت زیاد توانست، سرشعبه‌ها را بهر کیفیتی بود، بکاروادارد. سال‌هزاروسیصد راحد فاصل، بین عدم رسیدگی و رسیدگی قرار داده، وباممارست زیاد، وجلوگیری ازطفره وتعلل‌هائیکه ناگزیر سرشعبه‌ها برای فرار از کار، بکارمی‌بستند درآن سال جمع خرج عملی ازکل کشور ساخت و بعد کم کم سرشعبه‌ها بکار کردن عادت کرده، وطرز رسیدگی بحسابها وتطبیق آنها بااسناد خرج وجزئیات عمل را

۱ــ اصل ضرب‌المثل «کلاغ میخواست مثل کبك راه برود، راه رفتن خود را هم‌فراموش کرده است.

زیرچاق نمودند وعمل رسیدگی بمحاسبات صاحب جمعان سروصورتی گرفت واین طلسم که دورهٔ مشروطه آنرا ایجاد کرده بود، بدست ایشان شکست وکار بجریان افتاد.

البته دوایر مالیهٔ ولایات هم وقتی دیدند، راجع بحسابها و اسناد خرج ارسالی ماه گذشتهٔ آنها، درماه بعد رسیدگی وتذکراتی راجع باقلام یا اسناد خرج آنها داده میشود، دست پای خود راجمع تر کرده ودرمحاسبات زیردستهای خود بیشتر دقیق شدند، و بعد از یکی دوسال تا حدی آن هرج ومرج سابق بنظم وترتیب متمایل شد. ولی البته «بایك گل بهار نمی آمد[1]» وباید سایر ادارات وزارتخانه هم همین قسم دلسوزیها را داشته باشند، تا کارازهرجهت اصلاح شود. ولی کی باین فکرها بود وکی گوش باین حرفها میداد؟ ریاست کل ادارهٔ محاسبات که گذشته ازدایرهٔ رسیدگی بمحاسبات دایرهٔ بودجه ودائرهٔ حوالجات را هم تحت ادارهٔ خود داشت، دراینوقت بامیرزا محمد علیخان فرزین[2] بود.

تشخیص عایدات

این طرزعمل در بی سررشته کردن ادارهٔ تشخیص عایدات که باید عایدی هرولایت را تشخیص بدهد بیشترمؤثر بود. درادوار قبل از مشروطه، کتابچه‌های دستورالعملی که برای یك ولایت میفرستادند حاوی جمع وخرج دورهٔ عمل یکسالهٔ آن ولایت بشمارمیآمد. جمع این کتابچه خلاصه‌ای ازجزو جمع کلیهٔ بلوکات آنولایت بود، که مبلغ کل عایدی هربخش وبلوکی درآن نموده شده، وجمع کل این اقلام جمع این دستورالعمل، یابودجه را تعیین می کرد. حاکم یا رئیس مالیه‌ای که بولایتی میرفت ازروی این دستورالعمل، ازحکام بلوکات قلمرو خود سند مالیاتی میگرفت و مالیات را برطبق این سند، از او مطالبه و وصول و ایصال میکرد و محاسبهٔ سالیانهٔ حاکم هم، برطبق همین دستورالعمل، ریخته میشد. رسیدگی سالیانه برای این بودکه ببینند، طبق بودجه عمل شده وصاحب جمع وجوهی راکه باید بموجب دستور-العمل، پرداخته باشد، پرداخته است یاخیر؟ ومالیات را مطابق آنچه دردستور عمل نوشته شده است، دریافت داشته یازیاد وکمی درآن بخود اجازه داده است، ولی در این دوره نه

۱ــ اصل مثل: «بایك گل بهار نمی آید» است.

۲ــ مرحوم فرزین را من سبب شدم که ازرقم نویسی بی‌مصرف گمرف باداره مالیه منتقل شده، اورا بریاست مالیهٔ همدان فرستادم. مرنارو بلژیکیهای گمرك اورا بکارهای کوچك اداری مشغول میکردند و بسنت سنیهٔ خود کاریکه حل و عقدی داشته باشد باو مراجعه نمینمودند. در ریاست مالیهٔ همدانش توانست هم کفایت خود را باداره مرکزی نشان بدهد و هم بواسطهٔ حسن رفتارکاری بکندکه بوکالت همدان بمجلس بیاید. خودش خودرا دمکرات معرفی میکرد، ولی نیکمردی اوباافکارهم حزبهایش مناسبتی نداشت. در هرحال زیادتر از اینکه مرد اداری باشد، مرد خوب بود ونیکمردی او، مانع آن بودکه کاری برای خود، یااداره‌ای که باوسپرده‌شده بود انجام دهد. درعین حال بسیار وظیفه شناس و مردمداربود و بیشتر ترقیات او که بالاخره بوزارت دربارشاهنشاهی هم رسید، براثرمردمداری وموقع شناسی وتواضع وحسن رفتارش بود. برای ارباب رجوع هیچ کاری انجام نمیداد ولی هیچکس ازمحضراو ناراضی برنمیگشت. شگرد فرزین درحسن محضرش بود.

دستورالعملی برای ولایات نوشته میشد ، و نه حساب سالیانه‌ای از مأمورین مالیه مطالبه میکردند .

رئیس مالیهٔ ولایت هم، البته ازمباشرین جزو، سندی ازابوابجمعی آنها نمیگرفت، و اگر شخص صحیح‌العملی بود ، آنچه مأمورین جزء و تحصیلداران برای او میآوردند ، میگرفت ودرصندوق میریخت ، وهرخرجی که پیش میآمد از صندوق میپرداخت و حساب جمع وخرج ماهیانهٔ آنرا بمرکزمیفرستاد، ووقتی ازعمل بر کنارمیرفت کسی ازاوحسابی ازدورهٔ عملش نمیخواست که معلوم شود این آقای رئیس مالیه تمام مالیات دورهٔ عملش را وصول، وبوظیفهٔ خودعمل کرده استیاآنچه تحصیلداران مروتشان‌اقتضاکرده وباو داده‌اند گرفته است ؟

خوانندهٔ عزیز، می‌تواند تصور کندکه بااین طرزعمل ، ادارهٔ تشخیص عایدات کارش چه بوده، وچه خبری ازعایدات کشور داشته است؟ البته دراین اداره جزو جمع کل کشور همان جزوجمع مستوفی‌های دورهٔ قبل موجود وازممیزی‌های جدیدی که احیاناً بعمل‌آمده بود صورت‌های منظم یاغیرمنظمی درقفسه‌ها چیده شده بود . ولی روح رئیس کل تشخیص عایدات ودوایر جزو آن، ازحقیقت عملی که درعایدات کشورمی‌شد بی‌خبر بود. نه دستور-العمل سالیانه‌ای برای ولایت می‌نوشتند ونه جزو جمعی ترتیب می‌دادند زیرا بااین طرز عمل حاجتی باین زحمات نبود. گذشته ازاین‌کار روزانه ومطالعه وتعیین تکلیف صد الی دویست نامهٔ ارباب رجوع که اززیادی مالیات، یااختلافات بین خود ورؤسای مالیه، شکوه داشتند و صدور جواب آنها وقتی‌که بکار اساسی برسد ، نمیداد. من در چهل پنجاه روزهٔ ریاست خود دراین اداره نقشه‌هائی طرح کرده بودم که ازاین بی اطلاعی ادارهٔ تشخیص ، عایدات، ازعمل واقعی وصول‌مالیات، کاسته شده، وپیشکاران مالیه را تحت تفتیش‌درآورده منقصتی راکه طرزجریان کلی عمل، دراین‌کارهم ایجاد کرده بود، مرتفع سازد؛ منتهابمن مجال ندادند، که مقصود خود را، دراین مشروع، عملی کنم. بعد از من هم این اداره تا اینوقت سه نفررئیس دیگرپیدا کرده بود، که آنها اهل این فکرها نبودند، همینقدر که‌کار جاری رامی گرداندند مایهٔ خوشوقتی بود.

خزانه

من در خزانه هیچوقت عمل مستقیم نداشته‌ام ، که اظهار اطلاع مخصوصی ازطرز عمل این اداره دراین دوره بکنم. ولی این‌طرز کلی عمل، که خوانندهٔ عزیز از آن اطلاع حاصل کرد ، البته در این اداره هم اثرات خود را داشته ، و آنچه باو میداده‌اند می گرفته و خبری از بقایای مالیاتی طبعاً نمی‌توانسته است، داشته باشد ، شاید در حساب خرج مثل محاسبات وزارت مالیه نبوده‌است، که اصلا بسته‌های اسناد خرج را باز نکند ولی از حیث جمع و عایدی ، ناگزیرهمان بی اطلاعی ادارهٔ تشخیص عایدات‌را داشته، بلکه ازاین حیث ازآن اداره هم بی اطلاع‌تر بوده، وشاید اصلا ازمیزان مالیاتی که هرولایت باید درسال بپردازدهم، خبری نداشته ،آنچه رؤسای مالیه از وصولی ماهیانهٔ خود قلمداد می کرده‌اند ، می‌پذیرفته ودر

گمرك

گمرك همچنان در دست بلژیکی هاست و بواسطهٔ همان طرز عمل که در خزانه‌داری مرنا در صفحهٔ ۳۶۱ تا ۳۶٤ جلد دوم «شرح زندگانی من» بآن اشاره کرده‌ام ، و با نگاهداری جمهوری خود باز هم مثل سابق در این اداره مشغول کارند. اگرچه حالا که حمایت روسها از آنها از بین رفته است ، باید اقتدار وزارت مالیه بر آنها بیشتر از زمان نوز ومرنار شده باشد ، ولی آقایان چنان ماهرانه جمهوری گمرك را از وزارت مالیه مجزی نگاه میدارند ، که عملا هیچ تفاوتی در اختیارات آنها حاصل نشده ، هر چه بخواهند میکنند. وزرای مالیهٔ ما هم ابداً بفکر این اداره نیستند. حتی ، ادارهٔ تشخیص عایدات که بر حسب اسمش باید مداخله‌ای هم در این کارداشته باشد ، جزئی اطلاعی از این ادارهٔ مرموز ندارد و بهمان وضع‌های سابق آنچه ارادهٔ آنها تعلق بگیرد میپردازند. معهذا ، باید گفت که عایدی این اداره بعد از تعرفهٔ جدید گمرکی، که براثر قرارداد وثوق‌الدوله بسته شده و فعلا برقرار است ، خیلی زیادتر از ادوار گذشته شده است ، و همین زیادی عایدات است که بلژیکی‌ها را از تفتیش دقیق در عملیاتشان معاف نموده ، و توانسته‌اند این جمهوری سری را کماکان در وزارت مالیه نگاهداری کنند ، وحتی یکی از آنها ملیتور برادر ملیتور ادارهٔ ارزاق کابینهٔ وثوق‌الدوله ، بادارهٔ پست هم رخنه کرده ، و در آنجا هم حیف و میلهائی بخود اجازه داده است ، که تازه آفتابی شده و شر اورا از سر این اداره کنده‌اند.

ضرابخانه

ادارهٔ تشخیص عایدات ضرابخانه را کاملا تحت نظر گرفته ، واز خرابکاریهای جانشین‌های لاواشری ، که شرح عملیات او را در ابطال الباطل نوشته‌ام ، جلوگیری بعمل آمده و اگر در این کارخانهٔ پول سازی سکه‌ای بزنند ، از حیف ومیل مصون و از خرج تراشی‌های بیمصرف تا حدی مأمونست. زیرا سفارت روسی ، که از رئیس بلژیکی آن حمایت کند نیست ، و کاربمحورطبیعی خود گردش میکند و این اداره از مداخلهٔ بیگانه و دزدان شریك قافله خلاص شده است.

طلا ونقره در کشورفراوان، وقران نقره از قرارهرچهل تائی یك استرلنگ ارزش دارد. قیمت گندم بین پانزده تابیست تومان، وارزاق فراوان وزندگانی مادی مردم مرفه است. یك قسمت این ترفیه مدیون نگذشتن معاهدهٔ تجارتی با روسیه بالشویك است، که چون کالاهای داخلی صادر نمیشود ، طبعاً ارزان شده است. نگذشتن پیمان تجارتی هم بواسطهٔ اختلاف طرز کمونیست بادمکراسی ایران است که ازطرف آنها خریدار و فروشنده منحصر بفرد، وازجانب ایران متشتت است وبهمین جهت، تاکنون نتوانسته‌اند راهی که از ضرراقتصادی ایران جلوگیری کند، فکر کنند. درآتیه بازهم محلی گیر می‌آورم، که‌دراین زمینه توضیحات کافی بدهم. فعلا لازم است ببینیم ، مشیرالدوله بااین ملا کریم کابینه چه کرد ؟ آیا توانست جلو زیاده رویها و تجاوزات اورا نسبت بسایر دوایر ، بخصوص مالیه بگیرد ؟

کارشکنی‌های عمدی

مثل این است که سردارسپه میخواهد باضداد خود حالی نماید که بیهوده بخود عذاب واین شخصیت وجیه را برای جلوگیری از او زحمت داده‌اند. باوسائلی که اودر این یکساله بدست آورده است، هیچ قدرت و وجاهتی نمیتواند درمقابل ارادهٔ اومقاومت نماید، و بهمین جهت، دردورهٔ این کابینه، دست بکارهائی زده است که تاکنون سابقه نداشته، وگوئی دراین تجاوزات، تظاهر بیش ازپیش بردن مقصود مداخله دارد.

مثلا همه میدانستند که اوضاع کشور مستلزم تقویت قوهٔ نظامی است، که قدرت دولت رادرهمه جا برقرار کند، وبراثرهمین فکر، هرکس رئیس‌الوزراء بود انقد وجوه رابرای قشون تخصیص میداد، وسردارسپه حاجتی بگماشتن مأمورین نظامی برادارا‌تی که از آنها عایدی منظمی وصول میشد، نداشت. باوجود این، فرستادن محمد طاهرخان باادارهٔ انبار و بازنخواستن اوبعداز ریاست وزرای مشیرالدوله، جز تظاهردرمداخلهٔ درسایر دوایردولتی دارای نتیجهٔ عملی نبود.

مسبب کودتا منم

سوم‌حوت ۱۳۰۰، وسرسال کودتای ۱۲۹۹ نزدیک‌میشد. روزنامه‌ها بعنوان پیش رس، در اطراف حادثهٔ پارسال شروع بزمزمه کردند وراجع بمسبب واقعی آن، مقالاتی نوشتند، و تشریحاتی کردند. یابقول فرانسه‌ها، نقطه‌های روی‌ئی گذاشتند. البته بعضی ازآنها نسبت بسردارسپه کنایات واشاراتی هم بکار بستند، که باطبیعت استبدادی اوسازگارنبوده ازطرف دیگر، در این یکساله، ودرنتیجهٔ کودتا پیشرفتهائی هم درقدرت دولت حاصل شده بود، که اگرسردار-سپه خود را عامل اصلی آن معرفی میکرد، افتخار آنها هم حقاً باو تعلق میگرفت. این بودکه در تحت عنوان ابلاغیهٔ وزارت جنگ، درتاریخ اوایل ۱۳۰۰، بیانیه‌ای بامضاء سردار سپه منتشرشد.

این ابلاغیه، البته اثرقلم شخص سردارسپه نیست. ولی، چون دستور مطالبی که باید درآن مندرج شود، مسلماً ازطرف شخص اوداده شده است آوردن عین آن دراینجا، برای دانستن طرزفکراو دراین روزها شاید بیفایده نباشد. اینك عین ابلاغیه:

ابلاغیهٔ وزارت جنگ

«ازآنجائی‌که، اثرات دورهٔ انحطاط، مفهوم ومعانی عقاید را از اغلب سلب‌کرده، و یکرشته کلمات والفاظ خالی ازمعنی، قائم مقام حقائق قرارداده است، وازآنجائی که بواسطهٔ همان تأثیرات تدنی و انحطاط اغراض انفرادی بالمره جاگزین سعادت جماعت شده است، اینست‌که دربعضی ازجرائد مرکزی پس ازیکسال تمام‌که ازمدت‌کودتا‌گذشته، تازه دیده میشود که مسبب حقیقی کودتا را موضوع مباحث خود قرارداده، ودراطراف‌آن قملفرسائی میکنند.

من اگرمیدانستم، که جرائد مذکوره قائد عقاید جمعیت و پیشوای افکار امت شناخته میشوند. وازروی منطق وبرهان میخواهند، وارد درفلسفهٔ ظهورکودتا بشوند فوق‌العاده مشعوف میشدم، که اصل سبب را بمعرض افکار عمومی‌گذارده، وحقایق را بی پرده آشکارا سازم. اما چون ازارتباط مدلول بعضی ازجراید، باافکارملی و عمومی مردد هستم، وبعلاوه، بطور قطع و وضوح میبینم، که این موضوع مهم وسیلهٔ سوء استفادهٔ ارباب جرائد مزبور، وبروز اغراض و

حملات شخصی آنها وتحریك باطنی ایادی سایرین شده است، اینست که بدواً ازاستفهام وذکراین سؤال ناچارم.

آیا باحضورمن، مسبب حقیقی کودتا را تجسس کردن مضحك نیست؟

اگر چه من بصفای نیت وخلوص عقیده واحساسات ایرانیت وایران پرستی خودتکیه‌داده، خدای بصیر ووجدان بی‌آلایش را سرلوحهٔ رفتار و عقاید خویش قرار داده‌ام، وهرچشم بینا و گوش شنوائی را بمحکمهٔ قضاوت دعوت میکنم، وباضافه، منتشرات اوراقی را که ارتباط بهر مسلك وجمعیتی مطرود، ونمایندهٔ احساس ساختگی (نه فکر) یکفرد واحدشناخته میشوند، در درجهٔ صدم از اهمیت تشخیص خواهم داد معهذا صاحبان همین اوراقهم خوبست، بجنبهٔ فکری خود، اگر متکی بیك‌معلوماتی است، مراجعه‌کرده، عمداً اشتباه نکنندکه موضوع مهم کودتا در دسترس اقدام هر کسی نبوده، اشخاصی می‌توانستند مبادرت باین اقدام‌نمایند، که ظلم‌خارجی و بی‌لیاقتی زمامداران داخلی را ازروی قلب وعقیده تشخیص داده باشند!

کسانی مسبب این اقدام میتوانستند بشوند، که تمام عمرخود راجزوصف و قشون صرف کرده، اغراض حقیقی مستشاران خارجی‌را، ازهرطبقه وصنفی بودند درخرابی‌بنیان‌این‌مملکت، عملا استنباط‌کرده باشند.

اشخاصی میتوانستند، درمقام اجرای این مقصود برآیندکه مدت‌العمر درکوه و بیابانها جان خود را درراه این‌مملکت برکف دست‌گرفته، و تشخیص داده باشندکه زمامداران نالایق پست فطرت، تمام‌آن فداکاریها را بهیچ‌شمرده، و تمام زحمات صاحبمنصبان وافراد قشونی را فدای صد دینار منفعت خود نموده‌اند.

آری! هر کس نمی‌توانست پردهٔ این شئامت کاری‌ها را دریده، دستهای خارجی را از گریبان این مملکت بیچاره قطع، وبخودسری وبی‌لیاقتی و منفعت طلبی مزدوران داخلی‌خاتمه دهد. این یك فکری نبودکه دراثر گردش درباغ‌گلستان واطاقهای‌گرم انشاد شده‌باشد. کسی‌را دراین مورد یارای اقدام وعمل بودکه بدبختی و بیچارگی نفرات زحمت‌کش قشون‌را درجلوی چشم، بطورعبرت دیده، وتمام‌آن بیچارگی‌هارا باتعیشات لاابالیانه، وهیولاهای غریب وعجیب کرسی‌نشینان تهران، موازنه، کرده باشد. بی‌جهت‌اشتباه نکنید وازراه غلط مسبب‌کودتا را تجسس ننمائید. باکمال افتخار و شرف بشما میگویم، که مسبب حقیقی کودتا منم، و با رعایت تمام این معنی، این راهی است که من پیموده‌ام و از اقدامات خود ابداً پشیمان نیستم. اگر علی‌الظاهر، یکی دو نفر را دیدیدکه چند صباحی عرض اندام‌کردند، وسطحاً راهی پیمودند، نه این بودکه اعماق قلب‌آنها در نظرمن مخفی ومستور باشد. همه‌را می‌دانستم، واستنباط‌کرده بودم فقط احتیاجات موقع مرا ملزم میکردکه موقتاً دست‌خود را برسینهٔ آنهاآشنا نسازم. تا زمانیکه ایران را آئینهٔ فداکاری های خود قرار داده، و نامحرمان را از محمل انس خارج سازم، چنانکه دیدید و شنیدید.

اینك اگر بمسبب حقیقی‌کودتا اعتراض دارید، بجای آنکه هر روز در اوراق جرائد بمقام تفتیش وتفحص برآئید، بدون اندیشه، مستقیماً بمن مراجعه کرده، با نهایت مهربانی اعتراضات خود را از من جواب گرفته، وآنچه را که خودتان هم میدانید، و قلباً تصدیق میکنید دوباره از من بشنوید، و چنانکه گفتم، اثرات دورهٔ انحطاط متأسفانه الفاظ و لغات را قائممقام معانی و حقائق قرارداده، و کمترکسی است که بخواهد، وارد در مرحلهٔ حقیقت

گشته ، سپس درمقام تثبیت عقیدهٔ خود برآید . ولی باید دانست که بیك سلسله الفاظ مجوف چسبیدن ، و از محیط فکر و حقیقت دوری جستن ، کار خردمندان نیست .

دراینصورت ، از حملهٔ باشخاص غیر متجانس ، اگر بفلسفهٔ کودتا اعتراضی دارید علی ـ التحقیق فرع سبك مغزی شما خواهد بود و این یك نوع بروز احساسی است که ابداً بجنبه های فکری و تعقل شما مربوط نیست و اگراندکی قوهٔ مخیله خودرا حکم قضیه قراردهید ، میدانید که اضمحلال وطن داریوش ، بر اثر حرکات ناخلفان داخلی و اعمال نفوذ خارجی ، در شرف تثبیت ، و فقط مشیت خداوند متعال بودکه هویت ناخلفان و زمامداران بی عرضهٔ دون همت را درپیشگاه عموم ملت آشکار وباز با مشیت خدای ایران است که درتحت تأثیر همن اقدام، میرویم حیات از دست رفتهٔ خود را بجهانیان اثبات نمائیم .

من ازاقدامات خود درپیشگاه عموم ابداً شرمنده نیستم و بانهایت مباهات و افتخاراست که خودرا مسبب کودتا بشما معرفی میکنم .

این یك فکری نبودکه فقط درسوم حوت سال گذشته دردماغ من تأثیر کرده باشد. این یك عقیده نبودکه در تحت تأثیر افکار دیگران بمن تحمیل شده باشد بدبختی نوع ایرانی مخصوصاً نفرات قشونی را من از چندین سال قبل احساس کرده بودم واشخاصی که لیاقت شنیدن آن را از من داشتند همه میدانستندکه تحمل شقاوت‌کاری خارجیان ومملکت فروشی پست فطرتان داخلی برای من امری بس صعب و دشوار بود ودرتمام میدانهای جنگ ، دفاع مرا درمقابل اینشدائد میدیدند. من نمیتوانستم تحمل نمایم که نفوس بیچارهٔ ایرانی وهموطنان بدبخت من بمعرض بیع فروش اجانب درآمده ، وپست فطرتان تهران هم اسناد این مبایعه را امضاء مینمایند .

من نمیخواستم مشاهده کنم که یك ایالت مهمی مثل گیلان درآتش بیداد جمعی یغماگر مشغول سوختن است و زمامداران مرکز تمام این خانه خرابیها را اسباب تفریح خود در هیئت وسایر مجالس قرارداده ، وبجای قلع و قمع وسرکوبی آنها ، درمشارکت برعمال یغماگران نیز، بر وجاهت ملی خود می‌افزایند .

برای من طاقت فرسا بود که این ملت بیچاره سالی ده کرور تومان مخارج قشون را از بیوه‌زنهای فقیر کرمان وبلوچستان دریافت وتأدیه نموده وآن وقت یکنفر دزد ده سال، دراطراف قم وکاشان وتا دروازهٔ تهران ، مشغول شرارت و راه زنی وسپس بعضی ازمرکزیان را هم درتمام دزدیها ، شریك وانباز بینم .

هیچ ذیحسی تصدیق آنرا نمیکردکه لشگریان بیچاره ، از صاحبمنصب و تابین در تمام جنگها لگدکوب خارجی وداخلی گشته، فوج فوج قربانی بدهند و درمرکزدولت بلع حقوق آنها را اولین وظیفهٔ خودقرارداده ،برای مناصب ودرجات باشرف نظامی چوب حراج در دست گرفته وهرروز یکعده سردار وصاحبمنصبان خود را بیرون بیندازند ، آبروی دولت و ملت را در نزد اجانب ریخته وخون هرنظامی فداکاری را درعروق آنها منجمد نمایند، قشون برای هرمملکتی لازم وهمه‌این حرف را من‌باب هوس وبرای‌کسب وجاهت ملی میسرودند ولی درهمان حین‌باتمام قوا بافناء واضمحلال قشون‌کوشیده ، جیب خودرا پروقلب هرنظامی وطن پرستی را میشکافتند و دنباله را باکمال بی‌آزرمی و بی‌شرمی بجائی ممتدکردندکه کلمهٔ قشون (همان‌کلمه‌که درتمام عالم باقید شرف وافتخار تلقی می‌شود وبه پاسبانی حقیقی ملت ومملکت معرفی می گردد) جزتخفیف صاحبان آن رسم دیگری را متضمن نبوده و در مقابل تمام صنوف و طبقات مسلوب الاعتبار شده بودند .

آری تحمل این شدائد ومظالم برای من وهر کس که خودرا پروردهٔ این آب وخاك میداند کمرشکن وطاقت فرسا بود وبالاخره با حقوق بشریت من مخالف بودکه ببینم و مشاهده‌کنم یك جمعی پست‌فطرت دون همت نالایق ، رشتهٔ ارکان مملکت راگسسته و درصددآن هستندکه بحیات استقلالی مملکت وملت خاتمه داده ودرتمام موارد مختصر نفع شخصی را برارکان یك مملکت سه هزارساله ترجیح و مرجح سازند .

مسبب حقیقی کودتا همین عواملی هستند که هزار یك آنـرا درضمن این ابلاغیه ملاحظه میکنید و درتحت تأثیر همین‌عوامل بودکه من بلطف خداوندی پناه برده وبا عقیدهٔ راسخ وعزم جازم در صدد برآمدم‌که بآن دوران سیاه خاتمه داده آبروی از دست رفتهٔ نظـام را عودت و با شهامت همان ها حیات مملکتی را تجدید نمایم .

من بپیشرفت منظور و مقصود مقدس خود مطمئنم و درتمام موارد ازخدای ایران وروح ملیت خود استمداد می‌جویم . زیرا غیر ازاین دونقطه اتکاء بهیچ نقطه‌ای متکی نبوده ونخواهم بود ، دراین صورت بتمام ارباب جرائد وصاحبان احساس پیشنهاد میکنم‌که پس ازاین ابلاغیه ومعرفی مسبب حقیقی کودتا وسابقه‌ای‌که به‌احوال من حاصل کردند، دیگر هرعنصرغیرمانوسی‌را سبب حقیقی این امرعظیم تشخیص نداده بفهمندکه مبارزه باعوامل مؤثره جزازقلوبی‌که قابلیت تأثیر را داشته باشد تراوش نخواهدکرد .

بازهم اشتباه نکنید بعضی از اشخاص[1] کوچکتر ازآن بوده وهستندکه یك ارادهٔ منتظم نظامی را با ارادهٔ وعقاید خویش مربوط ساخته وبعلاوه ، مقام نظامیان فداکار نیزوالاتر ازآن بودکه باراده های خفیفه متحرك باشند.

اکنون اگر بساده لوحی خود در انتشار این افکار تردیدی نداشته باشید میتوانید قطعاً بدانیدکه اشخاص آلوده بغرض وعناصری‌که بدست دیگران متحرك باشند دردنیای تاریخ هرگز دوام وبقائی راهمراه نبوده وحقایق معنوی را حتماً به‌القای شبهات نمیتوان برای همیشه مستور و مکتوم داشت

اینك درپیشرفت مقاصد ملی خود قلباً ازحی ذوالجلال استعانت جسته وبتمام هم‌وطنان عزیز عموماً اطلاع میدهم‌که با مسبب حقیقی کودتا هرکس اعتراضی واشتباهـی دارد بخود من مراجعه نموده وچون درضمن تمام گرفتاریهای دیگر برای‌من غیرمقدوراست‌که هرروز درجراید بمقام رفع‌شبهات خصوصی برآیم صریحاً اخطار میکنم‌که پس ازاین برخلاف ترتیب فوق درهریك از روزنامه‌ها ازاین بابت‌ذکری بشودبنام مملکت‌ووجدان‌آن جریده را توقیف ومدیر ونویسندهٔ آن را هم هرکه باشد تسلیم مجازات خواهم نمود .

وزیر جنگ ـ رضا

دویم برج حوت ۱۳۰۰

(برابر ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۳۴۰ ق)

قدری در جمله های این ابلاغه دقیق‌شویم. قسمتی ازآن راجع بخرابی قشون در ادوار گذشته وازچیزهائی است‌که همه مطابق با واقع وهمگی این مطالب را ازبن دندان تصدیق داشتند . وهیچکس منکر آنها نبود. مخصوصاً از اینکه بعنوان و اسم قشون سالی

۱ــ مقصود سید ضیاءالدین است .

چهارپنج ملیون پول این کشور بجیب اشخاص معلوم میرفت وبقدر سر سوزنی بحال مردم فائده نداشت همه عصبانی بودند واولیای امررا حقاً طرف حمله قرارمیدادند. بالاختصاص موضوع اشرارکاشان وجنگلی‌ها از همه بیشترمورد تعرض مردمان فکور کشور بود. همه میگفتند که اگربنا براین است که مال وجان افراد دستخوش هوا وهوس این وآن باشدملت برای چه این سالی چهارپنج ملیون را میدهد؟ واین همه سردار که عدد‌آن از سردمدار‌های[1] عهد ناصرالدین‌شاه گذشته است برای چه مقصود است؟

قسمت دیگر آن راجع بروزنامه‌نگاران است که آنها را با تحقیر و بی‌اهمیتی زیاد دست‌های خصوصی‌وتحریك شدهٔ خارجی وداخلی میدانند. البته درآنروزها هم روزنامه‌های خوب بی‌غرض، که واقعاً ملی بودند، وجود داشت، ولی بعضی روزنامه ها هم بودند که جز دکان، یا عامل خارجی چیزی نبودند. امروز، بعد از بیست و پنج سال هم همهٔ روزنامه‌های ما هنوزلیاقت‌نمایندگی افکار عمومی‌را ندارند. غالباً هویت‌فکری نویسندگان آنها نا معلوم و اکثر آنها سواد و معلومات جریده نگاری را نداشته، و اگر بعضی هم دانش اینکار را داشته باشند، برای مقاصد شخصی بیشتر از مصالح عمومی، قلمفرسائی میکنند.

بعضی از آنروزنامه ها، با همان اسم قدیمی و با همان مدیر بیست و پنج سال قبل خود، امروزهم هستندکه هرروزی برنگی درآمده، درسال قبل، ازپیشه‌وری و راهزن‌های خارجی تبریز تمجید میکردند و امروز خود را بحزب دیگر بسته، یك روز دم از دیانت میزنند و درمقالات خود اصول اسلامی را ترویج مینماید، و روز دیگر بترویج کمونیسم میپردازند! شما امروز، بعد ازبیست وپنج سال قدری با این قماش آقایان روزنامه نگار صحبت کنید، تا بدانید درآندوره اینها چه تحفه‌ای بوده‌اند.

---

۱ ـ سردمدار ـ در زمان استبداد، شبها بعد از چهارساعت ازشب گذشته رفت وآمد در شهر ممنوع بود. برای تفتیش درخیابانها وگذرهای بزرگ قراولخانه هائی ساخته بودندکه چندین نفر سرباز درآن اقامت داشت. درکوچه وبازارها عدهٔ دیگری بودند که باآنها گزمه میگفتند. این گزمه ها هرچندکوچه‌ای یکنفر رئیس داشتند که باو سردمدار میگفتند. ولی هما نطورکه بسربازها وکیل‌باشی میگویند، مردم این‌گزمه‌ها را هم سردمدار میخواندند وچون این شغل پست‌ترین مشاغل‌دولتی بودگزمه‌ای یا بقول عوام سردمداری بمنزلهٔ‌فحش تلقی میشد. بهرکس که میخواستندکلمهٔ زنندهٔ بگویندسردمدارش خطاب میکردند. کار این سردمدارها این بود که بعد ازساعت چهار ازخانهٔ خود بیرون می‌آمدند وچراغ نفتی بدست داشتند درسرکوچه‌ها با صدای«یاخیرالحافظین»یا «یاحضرت‌عباس» موقع قدغن رفت‌وآمد را اعلام میداشتند، وباچراغ نفتی خود جلو در دکانهائیراکه داد و ستد درآنجا زیادتر میشد وارسی میکردند که اگرشاهی صد دیناری از دست مشتریها افتاده باشدبردارند بعدازآنکه درقطعهٔ خود این‌کارهای اولیه را انجام میدادند، بمنزل خود برمیگشتند. بعد از یکساعت باز بیرون می‌آمدند و صدای «یا خیرالحافظین» و «یا حضرت عباس» را سر میدادند وتا صبح بهمین کیفیت مشغول بودند.

قسمت دیگر، راجع به بی کفایتی و ندانم کاری وحرام پیشگی رجال دولت وسران قوم است. اگرچه مقصود سردارسپه درایراد این جمله حمله باشخاصی بود که میخواستند برای جلوگیری از تجاوزات او، از میان رجال سابق اشخاصی روبروی او وادارند و میخواست، باین مدعی تراشان خود، بفهماند که او از این آقایان تشویشی ندارد. ولی آنچه نوشته‌است، حقایقی است که همانروزها هم همهٔ مردم میگفتند وتصدیق داشتند. برای احتراز ازپیش آمدن‌همان‌اوضاع بودکه‌این‌خرده تجاوزات سردارسپه‌را برتجدیدآن ادوار بی قدرتی ترجیح میدادند و با همهٔ ناهنجاری رفتار او راتحمل میکردند.

قسمت دیگر که راجع بشهامت فکری و شجاعت اخلاقی مؤسس کودتا، یعنی خود سردارسپه است، البته درآن روزها برای عامهٔ مردم خیلی باور کردنی نبود ومردم معتقد بودند که‌اگر مقدمات‌کار را خارجی ها فراهم نکرده بودند، البته سردارسپه جرأت حملهٔ بیك شهر سیصد هزارنفری که چهار پنج هزار دست مسلح درآن حاضربوده‌است، نداشته و باین‌کارموفق نمیشده است ولی‌بعدها معلوم شدکه قوت ارادهٔ این شخص عجیب بقدری بوده است که بتواند کارهای بزرگتر از این را هم انجام دهد و شاید لحن تند و زننده و «من‌من» های زیاداین ابلاغیه هم، بواسطهٔ نشان دادن همان قوت اراده است که میخواهد قبل از وقت‌گوشها را باین‌بیانات آشنا کند وشخصیت خود را باضداد خویش معرفی نماید ولی تا بفرمائید هست، چرا باید بتمرگ گفت، و تا با ملایمت ومنطق میتوان حرف‌را بکرسی نشاند، چرا باید باشتلم پرداخت؟ و من این ایراد را برمنشی این ابلاغیه بیش از سردارسپه دارم.

بالاخره، شریطه ونتیجهٔ تمام این قسمت‌ها تشری است که بروزنامه نگاران رفته، و آنها را بمجازات ترسانده است، که دیگر در این قضیه چیزی ننویسند و در اطراف واقعهٔ ختم شده‌ای که جزو تاریخ شده است، قلم فرسائی نکنند و مخصوصاً کوش مسببین اصلی کودتا را، باین نغمه ها نیازارند، والف همزه را بجای الف بشناسند. این شریطه را هم، در همانروزها همه می‌دانستند، حکیم فرموده، وبخواهش مقامات خارجی است.

دریکی از همین روزها که من بدیدار سید مدرس رفته بودم، سید مخصوصاً از این شریطه خیلی عصبی بود، و میگفت انگلیسها حاضربودند، یکی دومیلیون خرج کنند، تا این وصله را ازخود بکنند، این مرد برایگان تمام گناهها را بگردن خودگرفت و آنها را از این مخمصهٔ بین‌المللی فارغ کرد، که درآینده؛ دولت ایران نتواند گله گذاری هم دراین زمینه بنماید. سید بزرگوارحق میگفت، اما سردارسپه هم چاره نداشت وناگزیر بود این سرو صدا را، بنفع انگلیسها و برضرر، یا بهتر بگویم بنفع خود بیندازد.

البته، این اولتیماتم سردار سپه، جراید را ازاین راه مجبور بسکوت کرد. ولی «من‌من» های او دراین ابلاغیه آنها را بانتقادهای دیگری واداشت؛ وهمین کارسبب شد که سردارسپه، بوسیلهٔ‌حکومت‌نظامی، در۱۷حوت‌اخطاریهٔ شدیداللحنی برضد روزنامه‌نگارانی

که‌عملیات تجاوزکارانهٔ اورا انتقاد میکردند منتشر نموده آنها را بحبس وزجر تهدید کنند.

جلوگیری از فحشاء

فردای اینروز ، ۱۸ حوت خبر دیگری از عملیات سردارسپه در شهر منتشر شد ، که‌کاملا تلافی اخطاریهٔ دیروز را ، که عامه از آن ناراضی بودند ، در آورد ، و آن خبر تعقیب عزیز کاشی و امیرزاده خانم بود.

این دو زن از خانم های دوکاره[۱] اعیانی شهربودندکه خوش‌آوازی و مجلس‌آرائی آنها ، بیشتر از جنبه‌های دیگر، توجه جوانهای پولدارشهررا جلب می کرد. این‌خانمها بخصوص عزیز کاشی ، دارای خانه و زندگی بودندکه میتوانستند از همه‌کس درخانهٔ خود پذیرائی‌کنند و اجمالاً دونفر هنرپیشه بودند و معروفیت آنها بیشتر ازاین راه بود .

سفارت انگلیس دونفر عضو قدیمی زرنگ زیرك داشت ، که ازمدتی پیش در ایران بوده و سوراخ سنبهٔ هرکار را بلد شده و در حقیقت تمام کارهای سفارت بمشورت و بدست آنها میگذشت ، و این دو ، یکی ، اسمارت و دیگری ، هاوارد بودند . در این اواخر ، این دونفر ثالثی هم پیداکرده و آن بریجمن بود که تازه‌کار، و البته مدتی لازم بود که مثل اسمارت و هاوارد ، پخته وکارآمد شود ، ولی باز هم درسفارت مرد مشارالیهی بود . این آقایان، برای ایفای وظایف سیاستمداری خود ناگزیر با تمام طبقات برجستهٔ تهران سر و کار داشته ، و رفت و آمد میکردند . روابط بین اشخاص متنفذ تهران و دوستی و صمیمیت آنها را با یکدیگر و اندازهٔ ارادت یا بی اخلاصی آنها را بانگلیسها زیر چاق داشتند و برای مخلصین خود از هیچگونه توصیه و سفارش و همراهی کوتاه نیامده، برای خود و دولت خود، «درخیارستان ملت ایران دوست میگرفتند[۲]» پاره‌ای از متنفذین کشور ما هم ، بخصوص دراین اواخر که مراکز قدرت وطنی متزلزل شده و اقتدار هردو روزی دردست یکی بود، نظر بشباتی که دراین مرکز قدرت می‌دیدند، ازهیچگونه اظهارخصوصیت و حتی تملق و کوچکی نسبت باین‌آقایان، که خود را مرکز منع واعطای جاه ومال کرده بودند، مضایقه نداشته وحتی ، برای پیش دستی ، وزیر گذاشتن رقیبهای خود حاضربودند همه گونه فداکاری و از خود گذشتگی بروز داده ، سهل است ، بکارهای مخالف حیثیت شخصی و ملی هم اقدام نمایند .

حاجت بذکر نیست ، که وزیرمختارهای انگلیسی هم ، که بدربار ایران می‌آمدند هرقدرهم که درسیاست کهنه‌کار بودند، نظربسابقهٔ این آقایان درکارهای ایران و شناسائی

۱ـ « دوکاره» صفتی است که اشخاصی راکه وجود آنها از دوراه قابل استفاده باشدبدان متصف میکنند. زنهای بین‌سی وچهل و درنزدپاره‌ای بین بیست و پنج ، سی وپنج را چون کم‌کم خانه‌داری هم ازآنها برمی‌آیددوکاره میخوانند. همچنین نوکرهائی‌راکه بتوانند ندیم هم بشوند دوکاره میگویند. اکثر زنهای هنرپیشه در کل دنیا دوکاره‌اند.

۲ ـ «دوست سرخیارستان غیرگرفتن»کنایه ازتعارف درمال غیروبحساب غیر برای خود عنوان پیداکردن است .

آنها به اخلاق رجال و متنفذین کشور ، از مشورت آنها ناگزیر بوده ، ونظرات آنها را درکارهائیکه پیش می‌آمد ، رعایت میکردند . اینجمله سبب شده بودکه هاوارد واسمارت بیشتر از شخص وزیرمختار ، طرف توجه ایرانیان بشوند ، زیرا وزیرمختار ها هرچندی یکبار قابل تعویض ، ولی این آقایان که تاکنون سرچندین وزیرمختار را بطاق کوبیده[۱] بودند، ریك ته جوی‌سفارت شده[۲] وتا عوض خودرا تربیت‌وبکار وانمی‌داشتند ، قابل‌تغییر بنظر نمی‌آمدند. بریجمن تازه اسمش در دهنها افتاده وهنوز خیلی سرشناس نشده بود. اما اسم هاوارد و اسمارت را همه‌کس شایدبقالهای تهران هم می‌دانستند و مشارالیهی آنهارا در امورسفارت ، وبنابراین در کارهای دولتی ایران همه بجا میاورند .

البته، برای این سیاستمداران سفارت انگلیس، دیدن این خانم‌های دوکارهٔ اعیانی تهران ، چیز کم قدری نبوده ، هم تفریح داشته و هم ممکن بوده است که از آنها برای مقاصد سیاسی خود ، مانند جاسوسی و خبرکشی و از این قماش کارها ، استفاده هائی هم بعمل آید. درهرحال ، شبی اسمارت وبریجمن بخانهٔ عزیزکاشی که امیرزاده خانم هم‌آنجا بوده است ، رفته بودند . همینکه وارد خانه میشوند ، آژان ها دور خانه را احاطه کرده بخانه ورود میکنند ، و هویت مهمان ها را تشخیص ، و صورت مجلس کرده ، و خانمهارا بنظمیه (شهربانی) میبرند .

فردا صبح (۱۸ حوت ۱۳۰۰) این خبر ، مثل رعد ، در تهران صدا کرد . البته یافت شدن دونفر فرنگی ولو خارج مذهب درخانهٔ زن های اینکاره چیزمهمی نبود ، زیرا این قبیل زن‌ها ، درکل دنیا ، بین‌المللی هستند ، و تعصب ایرانی و فرنگی و مسلمانی و مسیحی چندان ، در این سرو صدا مداخله نداشت ، عدم تناسب مقام اجتماعی اسمارت و بریجمن ، با خانهٔ عزیزکاشی هم ، طرف توجه نبود، زیرا چنانکه گفتم ، هم عزیزکاشی و هم رفیقه‌اش امیرزاده خانم ، از خانم های اعیانی شهر بودند که اشخاص متعین هم از دیدار حتی رفتن بخانهٔ‌آنها ، مضایقه نداشتند . پس این سروصدا وتعجب ازچه راه بود؟ کنجکاوی اروپائی ، برای دیدن چیزهائی که ظاهراً نباید بدسترس آنها باشد و بالاختصاص ، شنیدن آواز و ساز ایرانی ، البته خیلی از آنها را باین قماش ملاقات ها برانگیخته. وشایدبعضی ازآتش بیارهای ایرانی، برای تحصیل وجاهت درنزدآنها،دلالی

---

۱ ـ سرکسی را بطاق‌کوبیدن مانند دست بسرکردن‌کنایه از راه انداختن وروانه نمودن او است بدون اینکه از کاریکه برای آن آمده است نتیجهٔ مطلوب راگرفته باشد . عذر او را خواستن هم درهمین مورد استعمال می‌شود و آخرالامر ، زیرپای او را جار وکردن هم تا حدی این معنی را میدهد .

۲ـ آب‌گذرا است ولی‌ریگ جوی اگرچه‌آب از روی‌آن میگذرد همیشه ثابت وبرقرار است « ریگ ته جوی بودن »کنایه از کهنه کار بودن مرؤس است که رؤساء مثل آب ولی از بالای او میگذرند و میروند و او همچنان درسر جا وکار خود باقی وبرقرار است .

این‌محبت‌هم‌را بعهده گرفته‌اند، وتا اینوقت ازاینگونه مجالس، خیلی درشهراتفاق افتاده بوده که بطور خودمانی، ورگذار شده ، وسرو صدائی ازآن در نیامده بوده است. البته آژانها هم ، بخصوص در دورهٔ مشروطه ، که خیلی پاپی این قضایا نباید باشند ، چشم و گوششان ازین قبیل وقایع پربود ، و هیچوقت تعرض باین قماش کارها ، نسبت بایرانیها نمیکردند ، تا چه رسد باروپائی ، آنهم عضوسفارت انگلیس، آنهم اسمارت وبریجمن، پس این تعجب برای چه بود ؟

سرو صدا و تعجب مردم ، بیشتر برای تهور پلیس ، در اقدام باین عمل بود، وحقاً آنرا برطبق دستورحکومت نظامی ، وبنا براین ، طبق دستور سردارسپه میدانستند .ولی، اهل اطلاع ، از فاش کردن این خبر و انداختن آن در دهنها ، بیشتر تعجب کرده میگفتند ، این واقعه ، بدون گرفتن نتیجهٔ عملی ختم نخواهد شد . چنانکه ، دوروز بعد که این نتیجهٔ عملی ظاهر ، و حکم شرعی از طرف حاجی آقا جمال اصفهانی ، راجع بحد زدن این دوزن صادر شده ، و این حکم شرعی درمیدان توپخانه (میدان سپه) جلو نظمیه، و درحضور هزارها تماشاچی باجرا رسید، تعجب از حدگذشت ، زیرا حقاً فکر میکردند ، که چگونه است که انگلیسها باین توهین تن در میدهند ، و با توصیه و سفارش خود ، از آن جلوگیری نمیکنند .

من بآنها که این‌کار عجیب را ، نتیجهٔ همدستی‌هاوارد با سردار سپه ، بجهت کندن کلک[۱] اسمارت تصور میکنند ، حق میدهم. ظاهر قضیه همینطورهم باید باشد. زیرا اطلاع یافتن مأمورین نظمیه، ازوجود اسمارت وبریجمن، دراین شب ، ودراین ساعت در خانهٔ عزیزکاشی، ظاهراً جزازطرف‌هاوارد، که خود این پارا انداخته، و بعداً تمارض کرده، و حاضرنشده، نمیتواند صورت گرفته باشد، وانتشاراین‌کارساده، که درهریك ازشهرهای کل دنیا نظیرآن خیلی اتفاق می‌افتد، آنهم ازطرف نظمیه‌که بخوبی میتوانسته است سرمطلب را هم بیاورد، وگنده‌کردن قضیه، تا حدی که باین دونفر زن علی روس‌الاشهاد حد شرعی، که درادوارماقبل هم هیچ سابقه درایران نداشته است، بزنند، آنهم برای پذیرائی از دو نفراعضای سفارت انگلیس، چنین بنظر می‌آورد، که بدون همدستی باخود سفارت ، یایکی از متنفذین اعضای آن نباید صورت وقوف یافته باشد .

ولی، آنها که باهمیت دادن انگلیس‌ها بمأمورین خود، درسایر ممالك وبخصوص در مشرق زمین، واقفند وازدرجهٔ رفاقت وملاحظه کاری‌اعضای سفارت‌خانه‌های آنها، بخصوص

۱ــ کلك جای آتش ودرحقیقت اساس کارهائی است‌که مانندآشپزی و آهنگری وازاین قبیل بوسیله آتش انجام می‌شود .

کندن‌کلك ازاین قبیل دکانها بمنزلهٔ برهم زدن اساس‌کاراست . بعدازاین دوتوضیح‌این کنایه که در اصطلاح عامیانه خیلی رایج و مورد استعمال آنهم خیلی زیاد است حاجت بتشریح دیگری ندارد. «برهم زدن‌کانون فساد»که یکی ازجمله‌های خیلی رایج مقرمط نویسی است جز کندنِ کلك معنی دیگری ندارد .

درمواردیکه پای شرافت آنها درمیان باشد، اطلاع دارند میدانند که ممکن نیست ، یکی از اعضای سفارت خانه، برای دیگری یك چنین پاپوش[1] زشتی که حیثیت اداری رفیق او را برباد می‌دهد، وباعث وهن سفارت خانهٔ دولت او می‌شود ، بدوزد .

این بیانات زادهٔ افکار اشخاصی است، که میخواهند شهامت‌های سردارسپه را ولو عوامانه وسربازی ولری‌هم باشد، بااین تفسیرهای نچسب انکارکنند. ولی درواقع این‌کار یکی ازشاهکارهای رکی وراستی عوامانهٔ این روزهای این مردعجیب بوده است، که برای پیشرفت مقاصد آیندهٔ خود، باوجود سروکارداشتن باسفارت‌انگلیس خویش رابلری زده، با کمال شهامت سربازی، این بی ملاحظگی را نسبت بسفارت، واین عمل بیرحمانه رانسبت باین دوزن، مجری داشته است . اماخبرشدن مأمورین نظمیه ، از وجود این دو نفر ، در ساعت معین، درخانهٔ عزیزکاشی‌کارمشکلی نبوده است. زیرا، مسلماً رفت وآمد این‌آقایان باین خانه منحصر باین یك مجلس نبوده ، و کراراً باین محفل انس می‌رفته‌اند ، وجود آژان هم، دراطراف این قبیل خانه‌ها ولو برای تلکه[2] ودریافت انعام از خوش‌گذرانهای

۱ــ پاپوش دوختن برای شخص‌کنایه از تدبیرکردن برای خسارت زدن مالی یاآبروئی باواست من ازتاریخچهٔ این‌کنایه بی اطلاعم .

۲ــ تلکه ـ اگر بگویم اصل وریشهٔ آنرا هم نمیدانم ، خوانندهٔ عزیز حمل بربیسوادی من نمیفرمایند، زیرا این قبیل استعارات اکثرازمیان عوام بیرون می‌آید وکم‌کم منتشر وقابل نوشتن می‌شود . اغلب ریشه واصلی هم ندارند . تمام لغات واستعارات دنیا هم همینطورها اتخاذ شده است. نباید دورلغات واستعارات را فقط بجهت اینکه درکتاب لغت نوشته نشده است دیوار کشید واز ورودآنها درجزو لغات مصطلح پدرومادار دار جلوگیری‌کرد. در لغات و استعارات باید دمکراسی وارد شود وکهنه پرستی ازبین برود والا زبان در چهار چوب لغات و استعارات محدود ادوار قبل باقی میماند . بعضی معتقدندکه کلیهٔ لغات و استعارات و کنایاتی‌که در کلیهٔ زبانهای نوع بشروجود دارد ازروی شوخی و مسخرگی اتخاذ شده که مثلا خواسته‌اند چیزی را مسخره‌کنند اسمی روی آن‌گذاشته‌اند و بعدها دردهن‌ها افتاده بعضی‌هاش بسلیقهٔ عامه نچسبیده، فراموش شده وآنهاکه بافکرمردم متناسب بوده‌است رواج‌گرفته وکم‌کم قابل نوشتن‌شده وبالاخره درقاموسها درج‌گردیده. من اگردرلغات این عقیده رانداشته باشم دراستعارات و کنایات‌کاملا با این عقیده همراه ، ومعتقدم‌که صدی نود ازکنایات مصطلح در هرزبانی، بدواً از راه شوخی و مسخرگی اتخاذشده است وهرقدر ظرافت استعاره بیشتربوده است، زود تر منتشرو عالم‌گیرشده است. پنجاه سال قبل هیچکس جملهٔ مرکب حق بجانب را استعمال نمیکرد و من این لغت را برای دفعهٔ اول ازمرحوم نورالدین پیرزاده شنیدم. بعد ازچندماهی این لغت مرکب در وزارت خارجه منتشر شد وازآنجا، کم‌کم بسایرجاهاهم رسید و امروزیکی ازلغات مرکب بسیار کثیرـ الاستعمالی‌است‌که درهمه جامورد استعمال دارد،درصورتیکه‌آنروزیکه مرحوم نورالدین پیرزاده که تصور میکنم خود مخترع این لغت بوده، این جملهٔ مرکب را استعمال میکرد، مقصودی، جز خوشمزگی درصحبت ومسخرگی نداشت ، ولی آن مرحوم در همین روزها یك جملهٔ دیگری هم اختراع‌کرده بودکه درصحبتهای خود بکارمی‌بست وآن مقاله خواندن ومقصودش از این جمله ، استراق سمع بود، که یکی ازرفقایش روزی برای استراق سمع درکنجی نشسته و وانمودمیکرده

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

شهر، امری طبیعی، وخبردارشدن سردارسپه از این مراوده، بوسیلهٔ خواندن گزارش‌های نظمیه، چیز بسیارساده‌ایست .

مشکلی کار دراخذ تصمیم ، درجلوگیری ازعمل است، که سردارسپه دارای این‌قوت نفس بوده، وامرداده است که مواظب رفت وآمد خانه باشند، و همین که این دو نفر وارد خانه میشوند، ورودکرده، بعداز تشخیص هویت مهمانها ، صاحب خانه را جلب نمایند ، و بعدهم، که بمقصود خود نائل شده است، دربزرگ کردن قضیه، اولا بوسیلهٔ انتشار در شهر، وثانیاً تحریك تقاضای مردم، درمجازات این دوزن وثالثاً باوجود عدلیه، در صدور حکم حاجی آقا جمال، در حد زدن بآنها ، کوتاه نیامده ، و حکم شرعی را باجرا رسانده، و سفارت انگلیس را دربن بستی گرفتار کرده است، که راهی جزصرفنظر کردن ازخدمت دو نفرازمأمورین ورزیدهٔ خود، نداشته باشد. چنانکه بعدازچند روز ، اسمارت و بریجمن ، هردوازایران رفتند، وشنیدم که اسمارت، درسال قبل درمصرسمت وزیرمختاری داشته‌است.

بعضی هم هستند، که معتقدند انگلیسها برای این که سردارسپه را عامل اصلی کودتا وانمود کرده و او را شخصی معرفی کنند ، که از آنها هم ، ملاحظه‌ای نداشته و نسبت باعضای سفارت آنها نیزملاحظه‌ای ندارد‌خودشان دستوراین اقدام را بسردارسپه داده‌اند!

میگویند در ادوار گذشته ، حاکمی بولایتی رفت . مردم این ولایت اعتنائی بشأن این حکمران نکردند و مأمورین او را که برای وصول مالیات ، یا اجرای احکام باین سر و آن سر میرفتند، جواب میکردند . حاکم برادری داشت ، که همراه و طرف مشاورهٔ او بود . درمشورت برادرانه قرارگذاشتند که فردا ، حاکم این برادر خودرا فلك کند و چوب وافری باو بزند که مردم شهر حساب کار خود را بکنند و از سطوت خان حاکم ترسیده ، مأمورین او را جواب نگویند ! البته این چوبکاری حاکم نسبت ببرادر خود اثری در مردم نکرده ، بهمان بی‌اعتنائی سابق باقی ماندند و برای دفعهٔ دوم و سوم و.. هم این چوبکاری لزوم خود را نشان داد ، ونتیجه‌ای که از این عمل حاصل‌شد ، این‌بود

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

استکه سرش گرم روزنامه خوانی است ، در صورتیکه مقصودش استراق سمع بوده است ، ولی این جمله فقط چند ماهی دروزارت خارجه شیوع پیداکرد وچون مثل حق بجانب، طرف حاجت نبود، کم کم ازبین رفت وفراموش شد. ازاین‌جمله نتیجه میگیریم که همانطورکه دردمکراسی باید تعلیم وتربیت وزبان وقلم آزاد باشد ، وجلوترقی افراد گرفته نشود همانطور درادبیات وزبان هم نباید قید وبندی درلغات واستعارات درکارباشد، هرچه همه گفتند، باید نوشت، که محفوظ بماند وزبان ازحیث کنایه واستعاره که بیشتر از هر چیزمایهٔ شیرینی یك زبان است ترقی کند. کارابزارگل وبلبل وساده وباده واستعارات نجومی و فلکی کهنه شده و اکثرباموازین علمی هم مطابقه ندارد، بایدآنها را دورانداخت وکنایات واستعارات ولغاتی که متناسب باقرن اتم باشد پیداکرد وراه آنهم جز بآزادگذاشتن وتشویق ازایجاد استعارات جدید بنوشتن درکتابها نیست ولی کی اینکار را بکند؛ قدیمی‌ها اصلاها با این عقیده ، دشمنند ، جوانها هم بی رودربایستی مینویسم نه عقلشان ، ونه حوصله شان ، هیچیك ، باین کارها نمیرسد .



سردار سپه

که تا این حاکم برسر کار بود، برای اینکه مردم حساب ببرند، هرچندی یکبار برادر خودرا دراز میکرد.[۱]

مگر اینکه دولت و سفارت انگلیس را، مثل برادر کوچك و سردارسپه را مانند این حاکم تصور کنیم، و الا این منطق با هیچ قاعدهٔ عقلی تناسب ندارد که انگلیس ها برای پیشرفت سردارسپه، بضرر حیثیتی خود اقدام کنند، واورا برای این منظور، باین بی‌نزاکتی، نسبت بخود وادار نمایند.

درهرحال سردارسپه؛ در این اقدام که نسبت بسفارت انگلیس، برخلاف نزاکت و نسبت باین دو زن، جائرانه و نسبت بعدلیه متجاوزانه بود، در نزد تودهٔ مردم خیلی وجاهت تحصیل کرده، همه در این‌کار، نه برای اجرای حد شرعی در بارهٔ دو نفر زن بی‌کس وکار بی مدافع، بلکه برای شکستن ذیشوکتی سفارت انگلیس، که سال گذشته کمی قبل از این روز ها، اعلانات خود را در روزنامه ها فرمان موسوم میکرد، بنظر تحسین میدیدند. زیرا شلاق خوردن این دو زن، در نظر آنها، بمنزلهٔ شلاق خوردن اسمارت وبریجمن. و معنی این عمل این بودکه اگر اسمارت و بریجمن بموجب قوانین بین‌المللی مصونیت نداشتند، برای حفظ انتظام، آنهارا هم تنبیه‌کرده، و از مجازات دادن متجاوزکوتاه نمی‌آمده است.

البته عامهٔ مردم، از این که دولت آنها بقدری قدرت پیداکرده است، که سفارت انگلیس را هم بلولئین میکند، برخود بالیده و خوشوقت بودند، ولی در واقع این عمل که ناگزیر سفارت خانه های سایر دول، در گزارش ماهیانهٔ خود، بکشور های خویش نوشته و در همهٔ عالم منتشر شد، دولت و ملت ایران را در انظار عالمیان برخلاف واقع دولتی متعصب وبی‌رحم وباریك‌بین و کم تمدن معرفی میکرد. زیرا این عمل بکارهای‌دولت ابن سعود امیرحجاز، بیشتر از دولت ایران شباهت داشت، وبهمین جهت، مردمان وزین و فکوراین طرز عمل را، که بخصوص نسبت بعدلیه تجاوزکارانه تلقی می‌شد، نپسندیدند و شاید بعد از اینها، اعلیحضرت رضاشاه پهلوی هم در این رفتار رضا خان سردارسپه، بنظر رضا ندیده و آن را خرده‌کاری بیهوده‌ای دانسته باشد.

تحصن معدودی در سفارت روس

برای روزنامه‌ها، که ازاعلان «قلم می‌شکنم! در حبس‌می‌افکنم!» روز ۱۷ حوت عصبانی بودند، این وقعهٔ روز ۱۸ وسیلهٔ حملهٔ تازه ای فراهم کرد. مخصوصاً فرخی یزدی یکی دو رباعی، در هجو این عمل سرود، و در روزنامهٔ خود منتشر نمود. یکی دوسه روزنامهٔ دیگر هم تأسی کردند. سردارسپه عصبی شده، یکی دونفر ازآنها راگرفته تنبیه

۱ــ برای تنبیهات بدنی‌که سابقاً معمول بود، اکثرپای محکوم را فلك میکردند وبرای این‌کار ناگزیر باید او را دراز بخوابانند «درازکردن» کنایه از تنبیه کردن است ولو بغیر فلك‌کردن باشد. یك‌روز من ازآقای محمدعبده‌که مدتی بود خدمتشان نرسیده بودم، پرسیدم شما حالا درعدلیه مشغول چه‌کارید؟ جواب دادند: «قاضی دراز میکنم» و مقصودشان ریاست محکمهٔ انتظامی بود.

بدنی کرد ، وحتی دندان یکی ازآنها را شکست . باقی از ترس مجازات ، بسفارت‌روس رفته ، متحصن شدند. چندنفری هم که نه روزنامه نگار بودند و نه سابقه و دانش و وزن این مقوله صحبتها راداشتند ، برای تظاهر ، بآنها پیوستند . ولی هیچوقت ، عدهٔ آنها از انگشت شمار تجاوز ننمود .

مردم تحصن در سفارت بیگانه ، آنهم سفارت روس بالشویك را ، بیشتر از این اعمال تجاوز کارانهٔ سردارسپه دشمن میداشتند . مخصوصاً ازفرخی ، که با افکار بالشویك مآبانهٔ خود هر روز به پروپاچهٔ یکی از سران قوم می‌پیچید ، بسیار ناراضی بوده واگر افسوس و اسفی داشتند ، برای آن بود که چرا زیرشلاق سردارسپه نیفتاده ، وتوانسته بود خود را بسفارت روس برساند . اما راجع بچند نفر غیر روزنامه نگار همه میدانستند که این آقایان کوچك تر از آنند که طرف تعرض سردارسپه واقع شوند ، یا اساساً دارای فکر و عقیده‌ای ، اعم از مثبت یا منفی باشند و بهمین جهت همه بآنها می‌خندیدند ، و سفارت روس را بداشتن این قماش تکیه گاهها تبریك میگفتند که اگر بزنده‌ها ومرده‌ها بر نمی‌خورد ، آنها را اسم میبردم تا خوانندهٔ عزیز هم در خنده با مردمان آن دوره شریك شود .

شاید بتوان ، یکی ازخوشبختی‌های سردارسپه را درکامیابی خود این قماش‌دشمنان دانست . امروز شاید اکثر تعجب کنندکه با وجود حکومت مشروطه و قائم بودن مجلس و بودن سران‌آزادیخواه ، چگونه بوده‌است که سردار سپه مثل عابس[1] قدم بمیدان استبداد میگذاشته و«هل من مبارز» میگفته و همه ساکت میمانده‌اند . سبب سکوت آزادیخواهان همین مداخلهٔ فرخی وامثال‌اووبالاخره، تحصن آنها درسفارت بالشویك بود که‌آزادیخواهان واقعی واکثریت ملت حقیقی ، هم ازامثال فرخی وهم ازاعمالی نظیربستی شدن درسفارت بالشویك ، فرسخها بدور بوده ،وهمگی شلاق خودی را بزیر حمایت خارجی رفتن‌ترجیح میدادند. حقشناسی از زحمات سردارسپه را هم که کشور را آرام کرده و برای کندن ریشهٔ

---

۱ ـ عابس بن شبیب شاکلی یکی از رجال‌کوفه ویکی ازشیعیان و از شجاعان زمان خود بودکه درواقعهٔ طف شهید شده است . وقتی‌که این مرد بتمام معنی برای دفاع ازعقیده وامام خود بمیدان آمد ، چون افراد وسران قشون مخالف ازشجاعت او خبرداشتند،کسی بمیدان اونیامد. یك چند این مرد با ایمان شجاع بی‌معارض درجلو کوفیها ایستاد وبا رجزهای معمول زمان‌آنها را تحریك‌کرد ، باز هم کسی که جرأت مبارزه با او را داشته باشد ، پیدا نشد . عابس از این وضع عصبی شده زره را ازتن و خود را از سربرگرفت و دستها را بالازده ، شمشیر بدست میان جماعت افتاد. مردم‌کوفه از جلواو فرار میکردند ولی این فرار مانع نبود که از پشت سر باو طعن و ضرب واردبیاورند. بالاخره‌ازکثرت جراحت شهید شد.اشخاصی راکه بی محابا واردکاری میشوند بعابس تشبیه میکنند . اگر شبیه‌خوانی سابق امروز هم رواج داشت ، البته حاجتی باین حاشیه نبود ، زیرا میرزا محمد تقی تعزیه‌گردان این وقعه را خیلی خوب ومطابق با روایات و تواریخ ، بدون قصرواشباع بنمایش میگذاشت و تعزیهٔ عابس و شورب غلام او یکی از تعزیه‌های کلاسیك بی‌پیرایهٔ اخلاقی دوره بشمار می‌آمد و من این جمله ها را برای جوانها که از رجال ادبیات قدیم بی‌اطلاعند نوشته‌ام و از آقایان ادبای قدیم از این توضیح واضح عذر میخواهم .

فساد کردهای مکری آرام و قرار را از خود سلب کرده بود ، براین جمله بیفزایند تا علت این سکوت روشن و واضح شود .

چنانکه ، چندی بعد که بازهم ، براثر یکی دوفقره تعدی اداری واجتماعی سردار سپه ، جمعی بمجلس شورای ملی رفته وتحصن اختیار کردند ، عدهٔ زیادی بآنها پیوستندو همهٔ مردم ، درآنها ، بنظر احترام می‌نگریستند و سردارسپه هم مجبورشد خدایارخان را نزد آنها فرستاده . قول و قرار هائی هـم بین آنها رد و بدل شود . ولی چون متحصنین مجلس حقاً میخواستند سردارسپه وزیرجنگ قانونی شود که هیچ مداخله‌ای در سایرشئون اداری و اجتماعی نداشته ، و راسته حسینی راه برود و سردارسپه هم نمیخواست اینکاره بشود ، این بود که از این مذاکرات نتیجه‌ای بدست نیامد و تا سقوط کابینهٔ مشیرالدوله و حتی چندی هم در زمان کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه ، این عده در مجلس ماندند ، و هرقدر سردارسپه زحمت بخود داده ، بوسائل مختلف از عدهٔ آنها میکاست ، عدهٔ تازه‌ای برآنها اضافه میگشت .

اما متحصنین سفارت روس، روزبروز از عدهٔ خود کاسته ، وبالاخره منحصر بفرخی و چند نفری از قماش او شدند . حتی ، سفیر روس هم دراین کار وارد شده و دوستانه از سردارسپه برای آنها خواهش تأمین آزادی نمود، سردار سپه هم قول قراری برای الغای حکومت نظامی ، وآزادی اجتماعات داد. ولی چندی بعد ، واقعهٔ بی‌سابقه‌ای درشهرواقع شد ، که لزوم باقی بودن حکومت نظامی را محرز کرد ، و آن حادثهٔ ، دعوای یهودی و مسلمان بود .

نزاع مسلمان و یهودی

من ، در عمر خود هیچ ندیده و نشنیده بودم ، کـه بین یهود و مسلمان ، در هیچ جای ایران ، بخصوص تهران نزاعی در بگیرد. زیرا ، عدهٔ یهودی در شهرهای ایران خیلی کم ، و مردمان کاسب کم ادعائی بودند . مسلمانها هم هیچگاه از دیدهٔ عداوت بآنها نمی‌نگریسته و احیاناً که گرفتار حیله های یهودی منشانهٔ آنها میشدند ، در سرچیزهای مهم نبود و مسلمانها نسبت به آنها رؤف و آنها هم همیشه ، نسبت بمسلمانها مطیع بودند و اگر خشکه مقدسها در حضور آنها ظرفهای آلوده بدست و برآنها را آب میکشیدند ، بروی بزرگواری خویش نیاورده و بتلافی این تحقیرخود را باختلاسهای کوچك و تقلبات کم مغز و مایه دلخوش میکردند و بحدی دراطاعت خود تظاهر بخرج میدادندکه درفوت علمای بزرگ شیعه ، دسته هم راه انداخته خاخام آنها از جلو وباقی ازعقب :

واویلا صد واویلا　　　ستون دین نه‌پیدا

هم میخواندند . چنانکه در واقعهٔ فوت مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی ، درسه‌ماه قبل هم باین رسم دیرین خود عمل کردند .

معهذا روز ۲۰ حمل ۱۳۰۱ ، درمحلهٔ یهودیها ، سرچیز پوچی که معلوم بود حکیم

فرموده[1] است، دعوائی بین چندنفر یهودی ویکی دونفرمسلمان درگرفته هم کیشان طرفین بکمك آمدند و از طرف آژانهای نظمیه که حاضر بوده و درکمال سهولت میتوانستند از همان بدو شروع، جلوگیری بعمل آورند ، اقدامی نشد. تا این دعوای جزئی بعلت رسیدن کمك برای طرفین بزد وخوردکلی منجرشده و کار بشکستن در و پنجره و خرابکاری در محله یهودیها هم رسید ودرتمام کوچه های محله این نزاع درگرفت تا بالاخره ، نزدیك غروب عدهٔ نظامی مسلح بمحله ریخته آنها را از هم جدا کردند . البته سرو دست شکسته از طرفین زیاد بود ، ولی من نشنیدم که تلفات جانی هم واقع شده باشد ، درهرحال ، چون دعوا در محلهٔ کلیمی ها واقع شده بود خسارت مالی ، ازقبیل شکستن خمره وتقار و تاپو ، ولگد مال شدن لحاف و دشك و اجناس دکان آنها کم نبوده است .

در این واقعه، دست عمال سردارسپه مسلماً بی‌مداخله نبوده، و این یکی ازکارهای بسیار بی‌رویهٔ این روزهای اوست . دولت نباید ، برای پیشرفت مقاصد خود ، هرقدرهم بزرگ باشد ، افراد اهل کشور خود را بهم انداخته ، بین آنها عداوت مذهبی ایجادنماید اینهم یکی ازکارهای دیگررضا خان سردارسپه بوده، که مسلماً اعلیحضرت رضاشاه پهلوی از آن خرسند نبوده است .

البته ، این واقعه ؛ برای خود سردارسپه هم که یاغی‌گریهای بزرگ را با قشون و پیش‌بینی های خویش ازبین میبرد ، خوش‌آیند نبوده ، ونباید درپای تخت از این قماش اتفاقات بیفتد، ولی چه باید کرد، سیاست داخلی باشد یاخارجی، کوراست وازاین بی‌رویه‌ـ کاریها که مرتکبین را هرقدر هم بزرگ شوند کوچك ولکه‌دار میکند ، درسرگذشت تمام مردمان تاریخی دنیا وجود داشته است. درهرحال الغای حکومت نظامی ، با وجود وعدهٔ سردارسپه برفیق رتشتین ، بجائی نرسید وآقای فرخی و یکی دونفر دیگرکه در سفارت پا سفت کرده بودند ، در آنجا ماندند وحتی ، زبان سردار معظم (تیمورتاش) وزیرعدلیه هم نتوانست این مار را ازسوراخ بدرآورد[2] و رفتن اوبسفارت و مذاکرهٔ او با متحصنین هم فائده‌ای نبخشید .

---

۱ ـ حکیم باشی های سابق گذشته از دوا ، غذای مریض را هم درنسخه های خود تعیین میکردندومریض داران هم باکمال‌دقت فرمایش‌حکیم باشی‌را باجرامیگذاشتند «حکیم‌فرموده.» کنایه ازکاری است‌که امر آنرا مقام بالاترداده باشد و ازروی میل وارادهٔ اجراءکننده نباشد.

۲ ـ « با زبان مار از سوراخ بدر آوردن » کنایه از خوش تقریر بودن وطلاقت لسان داشتن و بوعده و وعید طرف را متقاعدکردن و در فن محاوره زبر دست بودن است. من شخصاً ندیده‌ام ولی ازاشخاصی چند شنیده‌ام ،که برای من بحد تواتر رسیده است‌که چند نفر زنجانی که‌گویا سیدهم بوده‌اندبه تهران‌آمده ، بخانه های شهر میرفته و دراطاقهای خانه را بومیکشیده و در بعضی ازآنها وجود مار تشخیص میداده و توبرهٔ خود را وسط اطاق می انداخته و شروع بعظیمت خواندن میکرده وبهمان عده‌ای‌که قبلاگفته بوده‌اند ماراز زوایای اطاق بیرون آمده و یکسر بسمت توبره میرفته و در توبره جایگیر میشده . باز برتوبره میخوانده ، مارگیر آنها را برمیداشته وازخانه بیرون میبرده است و ناصرالدینشاه هم آنها را بعمارات سلطنتی فرستاده و مارهای آنجا ها را بهمین کیفیت گرفته اند .

بی اهمیتی متحصنین سفارت روس

خوانندهٔ عزیز تصور نفرماید، که اهمیت وجودی بستی های سفارت موجب این اقدامات بوده ، یا سردارسپه دراین ابرام خود ، در بیرون کشیدن آن‌ها ازسفارت ، و خاموش کردن این سروصدا از شورش و انقلابی بیم داشته است ؟ خیر!

آنها که باخلاق سردار سپه بعدها آشنا شده‌اند ، میدانند که هیچ چیز بقدر تشبث بخارجی این مردوطن پرست را عصبی نمیکرده،و این اصرار برای این بود که میخواسته است ، راه تشبث بخارجی را برروی اشخاص اینکاره ببندد ، و بآنها ثابت کندکه تحصن درسفارت هم نمیتواند ، جلوی اقدامات اورا بگیرد . بعقیدهٔ من ، در آن روزها هم مثل امروز، جلوگیری ازاین قماش‌کارها ، که پرچم خارجی‌را سپر اقدامات بیرویه قرارمیدهند برای هرحکومت دوربینی ازلوازم بوده است . کاش امروزهم یك چنین حکومتی میداشتیم که این دایره نم‌کنهای خارجی را ، که اقدامات‌آنها موجب مفاسدکلی است ، از اطراف سفارتها دور میکرد ، و آنها را بوظایف ملیت خود آشنا مینمود ، که بار دیگر اوضاع آذربایجان تجدید نشود .

ما دنبال پیشه‌وری و غلام یحیی میگردیم و میخواهیم آنها را بمجازات اعمالشان برسانیم ،درصورتیکه آنها که تراشندهٔ این راهزنان بوده‌اند، جلوچشممان آزاد میگردند وبآنها تعرضی نداریم ! پیشه‌وری و غلام یحیی وسایرحرامی های واقعهٔ آذربایجان مشتی قفقازی وخارجی بوده‌اندکه برای پیشرفت مقاصدخود ودستورمقامات خارجی میخواستند بشیادی کلاه ملت را با سربرای خارجیها بردارند ،آنها اگردرنزد ما منفورند ، درنزد ارباب های خود آبرومند میباشند ، ولی آنها که در این پایتخت ، باسم ملت ، باد ببوق تجزیهٔ آذربایجان کرده و امروز هم شاید از راه دیگر مشغول همان سیاهکاریها هستند ، نباید با صدور بیانیهٔ توبهٔ حزبی واعتراف بخطاکاری از مجازات ملی رهائی یابند، باید اعمال فردفرد آنها زیر ذره بین محاکمه درآید وبرطبق قانون باآنها عمل شود تا منبعد کسی جرأت نکند ازاین آروقهای بیجا[1] زده خوابهای تجزیه برای ملت ایران ببینند !!

مقدمات سقوط کابینهٔ مشیرالدوله

میدانیم ، یکی از جهات ریاست وزرای مشیروالدوله این بود که تصور میکردند شخصیت و وجههٔ ملی اومانع عملیات تجاوزکارانهٔ سردارسپه خواهد شد . وقتی دیدند ، وزیر جنگ کسی نیست ،که بندی باین وجاهت ها ببندد ، سهل است ، تند روی او زیادتر هم شده و هرروز نغمهٔ تازه‌ای کوك میکند طبعاً پیش خود فکر میکردند :

---

۱ ـ آروق زدن امر طبیعی است

شکم زندان باد است ای خردمند ندارد هیچ عاقل باد دربند

ولی آروق با صداآنهم درحضور سایرین خلاف ادب اجتماعی وبسیار ناپسندیده و درنزد بعضی ازصدای مخالف هم رکیك‌تر است . آروق زدن بی‌جا کنایه ازکار بی‌رویه‌کردن است .

«این تفنگ حسن موسی‌هم که نزد[1] ! پس چه باید کرد؟» از طرف دیگر. سردار سپه هم میدید که مشیرالدوله متکی بوجههٔ ملی، کسی نیست که بتوان اورا با این عملیات ازمیدان بیرون کرد. مخصوصاً بستی شدن جمعی آزادیخواه درمجلس وتقاضای آنها راجع بمحدود شدن و حتی عزل سردارسپه و پذیرائی که از طرف رئیس مجلس برادر رئیس‌الوزراء از آنها بعمل می‌آمد بیشتر سردار سپه را عصبی و باقدامات دیگر وادار میکرد.

روز ۳۰ حمل ۱۳۰۱، سیدگم نامی، باسم سید نصرالله، درصحن عمارت عدلیه، بردرختی برآمده، شرحی از خرابی شهرداری و کثافت کوچه های پائین شهر برزبان رانده و مقداری از آشغال نهرهای آب و ازجمله گربه مرده‌ای که میگفت از راه آب در آورده است، از خورجینی که بردوش داشت بیرون کشیده، بمردم نمود وگربه را درمیان جماعت پرتاب کرده، گفت من نه بسفارت روس میروم و نه بمجلس در عدلیه میمانم، تا تکلیف این کابینهٔ «وجیه‌المله» معلوم شود، ویك مشت ازاین انتقادها. آژانها آنچه اصرار کردند که مؤمن را از بالای درخت وخرشیطان پائین بیاورند نشد، ودرمقابل تشدد باًنها میگفت، من مثل رئیس‌الوزرای «وجیه‌المله» ترسو نیستم، که ازاین تشرهای شما ازدم در بروم. جمعیت هم مثل این بود که حکیم فرموده از او حمایت میکردند. ازاین روز این سید بشجرالواعظین[2] ملقب گشت.

این واقعه درست در همان ساعت اتفاق می‌افتاد که مجلس لایحهٔ رئیس‌الوزراء را تصویب وهیئت دوازده نفری برای تعیین‌خط مشی دولت یا بعبارت ساده تر جلوگیری از رفتار بی‌رویهٔ سردار سپه تعیین میکرد. با وجود این سردار سپه دنبالهٔ حمله را از دست

---

۱ ـ قبل از اختراع تفنگهای ته پرفشنگی، تفنگهای گلوله زنی دوشاخه دارسر پرراییج بود. این تفنگهای سرپررا درایران میساختند. بهترین آنها کارحاجی مصطفی وازآن بهترکار حسن موسی بود. حسن وموسی دونفر صنعتگر بودند که هریك درقسمتی ازکارهای تفنگ سازی تخصص داشتند وباهم شریك بودند وتفنگهای حسن موسی درهدف‌گیری مشهوربود. «این تفنگ حسن موسی هم نزد.» کنایه ازاین است که آنکسی که خیلی باو امید داشتیم او هم نتوانست کاری انجام بدهد نظیر، «آخرین تیر ترکش هم‌کاری صورت نداد.»

۲ ـ شجرالواعظین را اگر بفارسی ترجمه کنیم درخت واعظها ازآن‌بیرون می‌آیدومعروف شدن واعظ بمنبر هیچ‌وجهی ندارد ولی چه باید‌کرد اشخاصی‌که دور این درخت یا این منبررا گرفته بودندآنقدرسواد نداشته‌اندکه اگرچیزادیبانه‌ای‌هم میخواهند بگویند جملهٔ غلط بی‌معنی نباشد و چیزی هم که بدهنها افتاد اعم از صحیح یا غلط معروف میشود و شاید آنها هم‌که بعداً این جملهٔ غلط را شنیدند توجهی باینکه غلط است نداشته‌اند، زیرا سوادآنها هم در عربی همانقدر بوده است‌که معنی شجر و واعظ را بفهمند نه زیادتر. یقیناً اگر در پنجاه سال قبل‌که سواد عربی جزو تعلیم و تربیت بوده کسی میخواست یك چنین لطیفه‌ای بگوید از طرف حضار مورد ملامت میشدکه مؤمن این چرند چیست میگویی. ولی در این دوره نه‌همین‌کسی اعتراضی براین جملهٔ غلط نکرده بلکه همه‌جا به‌تکرارآن پرداخته وهیچیك عیبی درآن ندیدند. امروز بواسطهٔ همین بی‌سوادی عمومی ممکن نیست عبارت عربی را حروف چینها درست بچینند و اگر غلط‌گیری شود و درآن دقت کنند اکثر جمله‌های عربی‌که نادراً در روزنامه ها و کتابها نقل میشود غلطهای شتری دارد.

نداد و شجرالواعظین را برای انتقاد از مشیرالدوله بمجلس و صحن بهارستان هم فرستاد سهل است درماه رمضان که مردم برای وقت گذراندن بمساجدمیرفتند، عده‌ای را برانگیخت که در این مکانهای پرجمعیت بکرسی برآیند، و بمشیرالدوله در ضمن نطق توهین کنند چنانکه روز ۲۰ رمضان، ۱۱ ثور، چند نفر ازاین قماش ناطقین درمسجد سپهسالار دست بکار هم شدند، منتها مردم آنها را هو کرده نگذاشتند چیزی ازنطق آنها شنیده شود.

سقوط کابینهٔ مشیرالدوله

ازکارهای کمیسیون دوازده نفری اطلاعی دردست نیست. برفرض اینکه تصمیماتی هم گرفته باشند روی مسوده ها مانده و هنوز به نتیجه‌ای نرسیده بود. سردارسپه که تا اینوقت ظاهراً اقدامی بر ضد مشیرالدوله نمیکرد، مصمم شد که بی نتیجه بودن تصمیمات این کمیسیون را باعضای آن حالی کند. بنابراین بوسیلهٔ سالار نظام و محمود آقا خان حاکم نظامی شهر پیغام زننده‌ای برای مشیرالدوله فرستاد.

روزنامهٔ حقیقت[1] راجع باختلاس های سرداراعتماد رئیس قورخانه که دردورهٔ قبل بمناسبت ساختن آتشبازی اعیاد، او را سردار فشفشه موسوم کرده بودند، شرحی نگاشته وضمناً سردارسپه‌را طرف حمله قرارداده بود. سردارسپه میخواست، این روزنامه توقیف شود. مشیرالدوله اینکار را صلاح نمیدانست. آقای وزیرجنگ، بوسیلهٔ دونفر سابق‌الذکر برای مشیرالدوله پیغام دادکه یا روزنامه را توقیف کنید، یا میسپرم دیگر شما را بهیئت وزراء راه ندهند. البته‌این پیغام دیگرچیزی نبود، که مشیرالدوله درمقام‌آن سکوت‌اختیار کند. بنابراین، در ۱۸ ثور، تلگراف استعفای خود را برای سلطان احمد شاه فرستاد.

بحران

خبر استعفای مشیرالدوله مردم را خیلی متأسف کرد. زیرا همگی میدانستند که اگرکار بر وفق مرام و سردارسپه اصلاح پذیر بود، مشیرالدوله ازکارشانه خالی نمیکرد. اگرچه سردارسپه منکرپیغام خود شده و مفهوم گفته های خود را تعبیر و در لفظ آنهم تغییری که ملایم تر بود قائل شده سهل است، اقداماتی هم درپس گرفتن این استعفا کرد و حتی خودش هم بمنزل مشیرالدوله رفت و مشیرالدوله هم ظاهراً این تعبیر و تغییر را باور نمود، ولی همچنان درتصمیم خود باقی‌ماند. کمیسیون دوازده نفرهٔ مجلس هم آنچه رفت و آمد کرد تاثیر نا پذیر ماند. حتی وقتیکه شاه ازپاریس برای تعیین رئیس‌الوزراء تلگرافاً تمایل مجلس را تحقیق کرد و مجدداً مجلس بمشیرالدوله اظهار تمایل نمود و شاه هم مجدداً باو تلگراف و تکلیف قبول ریاست وزراء کرد، بازهم زیر بار نرفت ومجدداً تلگراف استعفا برای شاه فرستاد. شاه ناچار، برای دفعهٔ دوم تمایل مجلس راپرسید. مجلس‌این بار بقوام‌السلطنه متمایل شد ودرتاریخ ۲۶ جوزا، یعنی پس ازسی ونه روز بحران، که جز دوری شاه از ایران هیچ باعثی‌نداشت، قوام‌السلطنه کابینهٔ خودرا بمجلس شورای ملی معرفی کرده، مشغول کار گردید.

---

۱ ـ گویا نویسندهٔ این روزنامه پیشه وری بود والبته مثل روزنامهٔ پیکاربخرج سفارت روس اداره میشد و سردارسپه از این راه پاپی آن شده بود. منتها مشیرالدولهٔ احتیاط کار صلاح نمیدانسته است که انگشت بلانهٔ زنبور کند.

درایام بحران ، یعنی ۱۰ جوزای ۱۳۰۱ محمدحسن میرزا ولیعهد ، که سال قبل در حقیقت باروپا تبعید شده بود بامر شاه بتهران بر گشت . تمام سران کشور و رؤسای ادارات درباغ سردار محتشم ازاو استقبال کردند . حتی برای اعلان موقع حرکت او از باغ مزبور توپ هم انداختند و با اثاثهٔ قدرت و احترامی که درخور مقام ولایت عهدبود وارد شهر شد و علی‌الرسم رئیس مجلس هم ، از ولیعهد دیدن بعمل آورد .

در این بحران چهل روزه ، سردارسپه با اینکه بعد از سقوط کابینه ، حتی در کار وزارت جنگ هم نباید مداخله کند. درهمان روز سقوط کابینه‌معاونین‌وزارتخانه هارااحضار کرد و دستوراتی راجع بحفظ نظم داد . بالاختصاص که بعد از چند روز تلگرافی هم از شاه باو رسیده و مأمور مواظبت در حفظ نظمش کرده بود و این « قوشچی باشیگری رقم زورکی هم پیدا کرد[1]. »

کابینهٔ دوم قوام‌السلطنه

تجربه‌ای که قوام‌السلطنه ، در دورهٔ هشت ماههٔ ریاست وزرای سابقش ، حاصل کرده و مطالعات خارج گود [2] او ، درایام بیکاری، باو امر میداد که :

اولا محاکمهٔ قانونی مطبوعات را عملی و رایج کند ، تا وقایعی نظیر کتک کاریهای سابق سردارسپه تکرار پیدا نکرده ، هم روزنامه نگاران حدود وحقوق خودرا بشناسند ، و توی خشت‌های وزیرجنگ ندوند ، وهم سردارسپه ، با وجود مجازات قانونی، باقدامات وتلافی‌های شخصی حاجتی پیدا نکرده، دندان روزنامه‌نگاررا نشکند.

ثانیاً ، ازخود قشون ، در قشون ، حد و سدی ایجاد کند ، که شخصیت وارادهٔ فرماندهان در آن مداخله نداشته باشد ، تا قشون مطیع دولت ، و جلو افکار جاه طلبانهٔ سردار سپه گرفته شود و برای مترسک [3] او قانون محاکمهٔ وزراء را از مجلس بگذراند .

---

۱ ـ «بی‌رقم قوشچی‌باشی است» ازامثلهٔ خیلی‌کهنه وشاید از زمانی است‌که بخارا وخیوه جزو ایران بوده و احتمال میرود که این مثل ازآن عهد و ازبخارا بسایر بلاد ایـران سرایت کرده باشد ، زیرا درازمنهٔ سابق برجال خیوه وبخارا قوشچی باشی میگفته‌اند. درهرحال این مثل درمواردی استعمال میشود که کسی بدون رضایت صاحب کار یابدون حق وبدون حکم من‌الله‌الحکیم بکاری اقدام کند. نظیر : نکاشته درومیکند و روی قالی هم میچرد .

۲ ـ وقتی‌پیش‌کسوتها در زورخانه باهم سرشاخ میشوند ، نوچه‌ها برای زیرچاق کردن فنون‌کشتی دورهٔ گودمی‌نشینند وچون اشتغالی جزدقت درنتایج فنونی‌که طرفین بکار می‌بندند ، ندارند ، البته بهتر وبیشتر خودرا برای‌کشتی گیری جدی‌آماده میکنند . مطالعات خارج‌گود، کنایه از ایام خانه‌نشینی است .

۳ ـ مترسک ، هیکلی بشکل آدم است که برای ترساندن پرنده یا چرنده سر جالیز میگذارند. ببخشید! قانون‌هم جزمترسک چیزی‌نیست،فقط اشخاص‌عادی ومتوسطین‌رامیترساند، اشخاص ضعیف را هم قضات قابل ولایق مجازات نمیدانند . روسها درقبل ازکمونیست ، مثالی داشتندکه بااین جمله مناسب است . یکی بیکی‌گفت ، قانون چیست ؟ دومی‌جواب‌گفت، «چوبی است‌که جلو راهدار خانه درمیان راهی‌کشیده باشند ،کوچک ها اززیرآن رد می شوند وبزرگها از روی‌آن » معهذا جامعه‌هائی هم هستند که احترام بقانون جزو خون آنها شده است . اهالی سویس سرآمد آنها هستند . خوشا براحوالشان !

ثالثاً ، در مالیه هم حدودی برقرار نماید ، که از تطاول و تجاوز قشون بر سایر ادارات جلوگیری بعمل آید .

رابعاً ، کار نیمه تمام نفت شمال را هم خاتمه بدهد ، و آیندهٔ مالی کشوررا تأمین نماید.

نقشه خیلی خوب بود ، و اگر میتوانست این کارها را عملی کند ، شاید ممکن‌میشد که بی سروصدا ، جلو جاه‌طلبی سردار سپه گرفته‌شود . ولی ، درقسمت اول ، قانون‌هیئت منصفه و محاکمهٔ وزراء را بهر زحمتی که بود گذراندند ، اما تأثیری در روزنامه‌ها نکرد. نه روزنامه نگاران از آن وحشت کردند ، ونه سردار سپه حوصلهٔ مراجعه بمحکمه را داشت . در قسمت دوم ، استخدام شصت نفر، ابتدا ، فرانسوی ، وبعدا نگلیسی، وبالاخره سوئدی که برای جلوگیری از خود مختاری سردار سپه فکر کرده بود، با مهارت وزیر جنگ ، باعزام شصت نفر افسر و دانش جو ، برای آموختن فن نظام ، باروپا تبدیل گشت ، وحتی سردار سپه موفق شد ، زیر پای سوئدی‌های امنیه را هم ، که موی دماغش بودند ، با ایجاد قشون متحدالشکل ؛ جارو کند ![1]

در قسمت سوم ، قانون استخدام آمریکائی ها برای مالیه از مجلس گذشت ، و میلیسپو هم بتهران آمد . ولی با تقاضاهای سردار سپه ، چگونه وبا کدام قدرت مقاومت میکرد. دراین خصوص، درآینده ، درضمن سر گذشت‌های خصوصی خود، خیلی‌موقع به دستم می افتد ، که خوانندهٔ عزیز را بیشتر واردکار های این آقای عزیز و همراهانش نمایم .

قسمت چهارم ، نفت شمال را هم ، که از صفحهٔ ۳۹۷ تا ۴۰۲ همین جلد ، میدانیم بجائی نرسید و انکلسمهای آمریکائی از میدان بدر رفتند . شاید امروزخیلی افسوس‌این کاررا بخورند ، ولی حالا هم ، «نه خیکی‌دریده ، ونه شیره‌ای ریخته است[2] » باز هم ، در کمال خوبی میتوانند بمیدان بیایند، وباما شریك شوند . زمین ونفت از ما ، دست‌وخرج استخراج ازآنها ، وبرکت ازخدا[3] .

ایلات ایران

ایران ایل زیاد داشته است ، که عده‌ای از آنها بمرورتخته قاپو[4] و مدتی است ده‌نشین شده ، وبا سایر مردمان کشور وصلت کرده،

۱ـ اگربخواهند محلی را جاروب کنند ، بناگزیر ، باید ساکن با ساکنین آنجا را ولو موقتاً خارج نمایند. «جارو کردن زیرپا،» کنایه ازاخراج ازعمل وشغل وکارست و این کنایه، تازه ازطبقات پائین، بالا آمده ، وحقاً درخورنوشتن شده‌است. نظیر، «صابون زیرپای کسی مالیدن .»

۲ « نه‌خیکی دریده ، نه شیره‌ای ریخته است .» مثل دهاتی وکنایه ازآنست که هیچ کاری که جبرانش ممکن نباشد ، اتفاق نیفتاده است .

۳ ـ « دست ازما ، برکت از خدا . » از امثال سائره ، در مواردی استعمال میشود ، که بخواهندکسی را بکاری ترغیب کنند . نظیر « ازتوحرکت ، ازخدا برکت . »

۴ ـ « تخته‌کردن دکان » بمعنی بستن‌آنست ، چون سابق با تخته دردکان را می‌بستند و تخته‌کردن بکنایه بهربستن وبرچیدن بساطی بکارمیرود قاپو ترکی وبمعنی دراست. «تخته‌قاپو» اصطلاح ایلاتی وکنایه ازسدکردن راه رفت وآمد ایل، به ییلاق وقشلاق میباشد. ییلاق وقشلاق هم اصلش ترکی‌است ودرفارسی، باین مفهوم ، من لغتی ندیده ونشنیده‌ام ، وازاین‌رو، میتوان گفت، که قبل ازهجوم‌ترکها بایران ، ما ایل نداشته‌ایم و این سوغات را چنگیز بایران آورده است .

و ازخانه بردوشی ، و رحلهٔ شتاء وصیف آسوده شده‌اند . البته بازهم دام پروری سابق را از دست نداده ، و مال و مواشی زیاد دارند ، و اکثر آنها را ، برای چراندن در مرتع مناسب ؛ به ییلاق و قشلاق هم میفرستند ، ولی چون زارع شده‌اند ؛ ولازمهٔ زراعت اقامت در محل ذرع است ، ناگزیرند که در دهات مسکن اختیار کنند . بنا براین ، فقط چوپانهای خود را با گاو وگوسفندان خود ، بمراتع میفرستند و درفصل مناسب بدهات بنگاه خود مراجعت میدهند ، یا بقدری در ده نشینی پیشرفت کرده‌اند ، که حیوانات خود را هم نزدخود نگاه میدارند .

عرب‌ها ، وهداوندها و سیل سپورها وبوربورهای ورامین ، وکلکوهای مسیله ، ومیش مستهای فشافویه ، والیکائی‌ها ، و افشارهای ساوجبلاغ ، و چگنی‌های قزوین ، و شاهسونهای بغدادی ساوه ، وبیات‌های زرند ، وزندیهٔ قم ، و ملایر ، وشاید خلج‌های قم و ساوه ، همه از این قبیلند . در سایر ولایات ایران هم ، از این بقایای ایلات تخته قاپو شده ، زیادند . مثلا نخعی وافشار ، وبچاقچی ، وغیره ، در کرمان ، وزنگنه ، و گوران در کرمانشاهان ، وکرد وترك ، در مازندران ، وقجر ، وانزانی ، دراسترآباد وتیموری ، وهزاره وبربری ، وشادلو وزعفران‌لو ، وغمپران لو ، وافشار ، وغیره ، درخراسان ، وافشار ، ومقدم درخمسه ، ومکری‌ها وشکاك‌ها ، ومنگورها ، درمهاباد ، وافشار ، دراورمیه . ومقدم ، در مراغه وافشار ، درتکاب و شاهین دژ همگی از بقایای ایلات سابق میباشند . این طوایف البته از بازماندگان تیره‌های ایل‌های قدیمی بوده‌اند ، که متفرق شده ، وهریك در ناحیه‌ای مسکن اختیارکرده ، ایل‌خانی وایل بیگی وابه باشی‌های قدیمی آنها درضمن سایرطبقات تحلیل رفته ، وافرادآنها ده نشین شده‌اند ، وازایلیت جز اسم چیزی درآن‌ها باقی نمانده است .

بطور مثال ، افشارهای ساوجبلاغ تهران را شاهد می‌آورم ، که ایل آنها از زمان صفویه ببعد ، دراورمیه وساوجبلاغ مکری ، (مهاباد) بطورایلیت ورحلهٔ شتا و صیف میزیسته وبدام پروری مشغول بوده‌اند . آقامحمدخان قاجار ، برای اینکه عدهٔ زیادآنها دریکجا مایهٔ دردسر نشود ، مقداری ازآنهارا ازارومیه کوچانده ، ودرمغرب تهران برای آنها محل ومرتع معین کرده ، وچون این محل گنجایش تمام آنها را نداشته ، شعبهٔ فرعی از آنها تشکیل ، واین شعبه را به اسدآباد همدان فرستاده است. شاید اسم ساوجبلاغ ، در نزدیك تهران هم ، بمناسبت ساوجبلاغ مکری سابق ومهاباد امروزه باشد ، که این شعبه اسم محل سابق خود را باین یورت جدید خود داده باشند ، وچون ایلخانی‌های آنها ، مثل زهرمار خان ومحمد ولیخان وسلیمان خان صاحب اختیار وخان باباخان وعلیخان وحاجی حیدر خان ، که هریك بعد ازپدر ، رئیس آنها بوده‌اند در تهران مسکن داشته‌اند ، رحهٔ شتاء و صیف ایلی آنها ازبین رفته ، وخان خرده ها وایل بیگی‌ها وابه باشی‌ها هم در مراتع خود قنواتی احداث کرده ، مشغول زراعت شده‌اند و افراد ایل را هم بکار زراعت گماشته‌اند ، ولی دامپروری خودرا هم ازدست نداده ، گاو ، گوسفند ، مادیان الاغ زیادنگاه میداشته ، و

بعضی برای ییلاق و مرتع مناسب تری دامهای خودرا بکوههای فشند وطالقان هم میفرستاده اند.
دراسدآباد همدان هم، طبیعة همین وضع پیش آمده ، وآنها هم زارع دامپرور گشته‌اند .
ایل مادری هم که دراورمیه مانده ، چون ازقدرت ایلی آن کاسته شده ، و بخصوص رؤسای آنها هم باشعبهٔ فرعی به تهران رفته بودند، ناگزیر وارد زندگانی زراعتی شده، و رؤسای درجهٔ دوم آنها در مراتع نهرها وقنواتی احداث کرده ، و بزراعت پرداختند .
شعبه‌های فرعی دیگر آنها، بعضی قدیماً وبرخی بعد از این تاریخ، بکرمان و خراسان و مراغه وتکاب وشاهین دژ، رفته ده‌نشین شدند .
اگرخوانندهٔ عزیز بدهات افشارنشین ساوجبلاغ تهران و اسدآباد همدان و ارومیهٔ آذربایجان برود، اسم تیرهٔ قاسملو را، که‌تیرهٔ اصلی، وایلخانی‌ها هم ازهمین تیره بوده‌اند درهرسه محل خواهد شنید. درساوجبلاغ باد غربی را که‌ازبحر خزر برمیخیزد، بادمه، و بادگرم شرقی را بادراز[1] می گویند. همین اصطلاح را در اسدآباد همدان و دهات رضائیهٔ امروز، که همان ارومیهٔ دیروز است نیز خواهدیافت، واسم خانوادگی قاسملو را دراکثر خانواده‌های اسدآباد ملاحظه خواهد فرمود .
من، درساوجبلاغ ورضائیه اصطلاحات رعیتی واسامی گیاههای یك جورخیلی شنیده‌ام که مسلماً دراسدآباد وسایرجاهای افشارنشین هم ، همان اصطلاحات و اسامی مصطلح و متداول است . مثلا رسم زارعین براین است ، که کردهای زراعت خود را به تناسب شیب زمین، یاجنوبی شمالی، ویاشرقی غربی می کشند، وچون درایران همه جا تقریباً جنوب وقبله یکی است ، کرد بندی جنوبی شمالی را، همه جا قبله‌بست می گویند. ولی کردبندی شرقی غربی درهرمحل اسم خاصی دارد . دراورمیه وساوجبلاغ تهران این طرزاخیررا ، بهمان مناسبت بادمه «مه‌بست» موسوم کرده‌اند. شاید دردهات افشارنشین شاهین دژوتکاب، وحتی اقطاع افشارکرمان هم این اصطلاح معمول باشد .
اولاد واحفاد خانها وایل بکی‌های سابق این ایل، درتهران مشغول خدمت دولتی و بانکی یاملاکی یاتجارت شده‌اند. چنانکه، دررضائیه هم، خانواده‌های محترم و نجبا که همه قاسملو، وازاولاد همان ایلخانی‌های سابق هستند ، بملاکی وکارهای دولتی مشغولند .
اللهیارخان آجودان باشی زمان ناصرالدین شاه، و پسرش حسن خان سردار کل و وزیر نظام آخری، واولاد او که همه درنظام فعلی مشغول خدمتند، اصلا ارومیه‌ای، وپسرعموهای همان خوانین قاسملوی ارومیه وساوجبلاغ تهران واسدآباد همدان میباشند .
همچنین عرب‌های ورامین، که نادرشاه آنها را ازایل مادری آنها ، که در فارس هستند، جداکرده دروِرامین مسکن داده، وآقامحمد خان نظربهمراهی که، دربدو امر از آنها دیده است ،آنها را طرف‌توجه قرارداده، وبعضی ازرؤسای آنها درتهران محلهٔ‌خاصی (محلهٔ عربها) برای خود اختیار کرده، خانه‌هائی ساخته‌اند . امروز اولاد ایل بیگیهای سابق‌آنها ، دروِرامین بملاکی، وافرادآنها، برعیتی مشغولند . اینها هنوز هم اصطلاحات محل اصلی را فراموش نکرده، وحتی کردم وگفتم ومیکنم و میگم جنوبیهای فارس را،

۱ــ این باد شرقی را درشهریار وفشافویه وورامین باد خوشو میخوانند .

امروزهم، درمحاورات خود بکارمی‌بندند .

این طرز تخته قاپو را تخته قاپوی طبیعی باید نامید، که بمرور و طبیعت صورت گرفته، وامروز، جزاسم تیره‌های اصلی ایلی، چیزی از ایلیت که لازمهٔ آن رحلهٔ شتاء و صیف است ، دراین طوایف باقی نمانده، وافراد ایل شهر نشین و ده نشین شده‌اند .

ولی بازهم درایران ایلاتی هستند ، که مثل ادوار قبل، رحلهٔ شتاء و صیف میکنند وایل بتمام معنی محسوب میشوند .

ایلات خمسه وقشقائی وبویراحمدی وممسنی، درفارس وبختیاری درحدود اصفهان وشاهسون، دراردبیل ویموت وکوکلان، درگرگان والوار، درلرستان‌ازآن جمله میباشند که هنوز ازخانه بردوشی دست بردارنبوده، ومثل ادوارقبل، ازییلاق بقشلاق وازقشلاق به ییلاق، دائماً درحرکتند، ودرهرناحیه چند هفته‌ای در زیر چادرهای خود اقامت کرده ، دامهای خویش را بچراسرمیدهند، وهمینکه علف درآنجا روبکمی گذاشت ، بجای دیگر نقل مکان میکنند .

ایلخانی این ایلات همیشه باید ازطرف دولت تعیین شود. ییلاق وقشلاق‌آنها حدود معین دارد ، که تجاوز از آن جایز نیست . ایل بیگی‌ها را که رؤسای عشایر یك ایلند ایلخانی معین میکند و این ایل بیگی‌ها، ابه‌باشی‌های تحت امرخود را تعیین مینمایند .

ولی هما نطور که دولت همیشه ایلخانی یك ایل را ازافراد خانوادهٔ قدیمی ایلخانیها تعیین میکند، ایلخانی هم، نسبت بایل بیگی‌ها ، و ایل بیگی‌ها هم، نسبت به ابه‌باشی‌ها رعایت سابقهٔ خانوادگی رامینمایند . زیرا، کدخدا وریش سفید خانواده‌ها ، ازابه باشی بیسابقه، وابه باشی‌ها،ازایل بیگی‌های غریبه، وایل بیگی‌ها ازایلخانی غیرخانواده، اطاعت‌نخواهند کرد، ونظم ایلی‌برهم میخورد. بطوریکه دراین سلسلهٔ رؤساء ، ازکدخدا وریش سفیدیك خانواده که تحت امرابه‌باشی است ، تاایلخانی، اگرشخصی بی‌کفایت یا متعدی از کار در آمده، ورئیس بالاتربخواهد اورا عوض کند، ناگزیر باید یکی ازبرادران و پسر عموهای اورا بجای اونصب نماید .

مالیات ایلی، که ازروی عدهٔ گاو وگوسفند والاغ ومادیان وشترگرفته میشود، باید بوسیلهٔ کدخدا وریش سفید خانواده، از افراد وصول شده، بابه‌باشی، وازاو بایل بیگی و ازایل بیگی، بایل خانی، وازایلخانی، بدولت ، برسد. دردورهٔ قبل از مشروطه، ایلات هم جزوجمعی داشتند، که معلوم می‌کرد هرنوع ازدام‌های‌آنها چقدرباید سالیانه‌بپردازند ودامهای یك‌خانواده، باید چه‌مقدار باشد، تادرمواردلزوم، یك‌سواربدیوان بدهد، وهمچنین حدود ییلاق وقشلاق هرایل وابه‌ای، تاکجاباید‌برود ومستوفیها ازاین حیث هم‌کاملا مجهز بوده، واختلاف یورت‌های هرطایفه یك ایل را رفع میکردند .

مثلا مالیات قشقائی، دراواخرناصرالدین شاه، هشتاد هزارتومان بود، واین‌ایل را باصطلاح آنزمان دارای پنجاه هزار در خانه میدانستند ، وعدهٔ افراد آنها را دویست سیصد هزارنفر تخمین میزدند، وبزرگترین ایلات ایران بشمار می‌آمد . حدود قشلاق و ییلاق آنها، از فیروزآباد فارس شروع شده، بسیمیرم اصفهان، که‌آخرین حد ییلاقی‌آنها

بود ممتد میشد. اسبهای قشقائی، بهترین اسبهای کشور بشمار می‌آمد. قالی و قالیچه‌های پشم اندرپشم قشقائی ازنفائس فرشهای ایران بود[۱].

بختیاری، که حدقشلاق آنها تامال امیرخوزستان میرود، و ییلاق آنها تا شهر کرد و حدود فریدن اصفهان انبساط می‌یابد، از ایلات شجاع و رشید ایران است، که بواسطهٔ زندگی کوهستانی، افرادی‌قوی وسالم دارد. قالی‌بافی‌آنها بسیارخوب، واسبهای آنها هم نژاده، وهیچ دست‌کمی ازاسبهای قشقائی ندارد. ده‌کرد (شهرکرد) اصفهان محل مبادلهٔ محصولات دامی‌آنها بالوازم معیشت است. این ایلرا باید متمدن‌ترین‌ایلات ایران دانست. زیرااکثر درمحلهای‌کوهستانی خود، دهات آباد دارند، و بزراعت هم مشغول میباشند، چنانکه، درتبدیل حکومت استبدادی بمشروطه، خانوادهٔ اسعد، که همان خانواده ایلخانی‌های سابق است، کمك ذیقیمتی بطرزجدیدکرده، و درحقیقت ایل مشروطه خواه منحصر بفرد بشمارمیآید.

شاهسون، که محل قشلاقی‌آن‌ها درحدود مغان، وییلاق‌آنها تااردبیل، وشهر داد-وستدآنها، اهراست، نیز ایل معتبر پرخانواده‌ایست. خدمت‌آن‌ها درطرفیت بادمکراسی قلابی آذربایجان وجلوگیری ازراهزنان وحرامی‌های خارجی، که در این یکی دو سال اخیرمردانه درمقابل‌آنها مقاومت‌کردند، شاید تاحدی تلافی قیام‌آن‌ها را دربدومشروطهٔ کبیر، درهوا خواهی از استبداد، بیرون‌آورده، وچپاول‌آن‌ها را که گاهی تاپشت شهر تبریزهم میتاختند، جبران نموده باشد.

ایلات خمسه (پنجگانه) عرب، باصری، وبهارلو، وغیره، که درفارس و ازحدود لار وفسا، تاآباده واقلید، ییلاق وقشلاق میکنند، نیز، ایلات معتبری هستند، وچون‌از قدیم‌الایام تحت ریاست وایلخانی‌گری قوام‌های شیراز بوده‌اند، دولت هیچوقت درمطیع نگاه داشتن آنها زحمتی نداشته است.

ترکمنهای یموت و کوکلان هم، که در استرآباد (گرگان) هستند، از وقتیکه تحریکات خانهای قوچان وبجنورد، به برافتادن خانواده‌های این خان‌ها، از بین رفته است زحمتی برای دولت وارد نمی‌کنند، و کم کم بزراعت هم مشغول شده‌اند. جاجیم و آقری والیجه وکیسه حمام خود را می‌سازند، واسب‌های بدترکیب محکم وپر دو ترتیب می‌کنند.

اما قجرهای استراباد، بعد از آنکه آقا محمد خان بسلطنت رسیده، وایل‌بیگیها وابه باشی‌ها شهرنشین وگرد دستگاه سلطنت جمع شده‌اند، دیگر از ایلیت‌آن‌ها چیزی باقی نمانده، وهمه ده نشین شده، وفعلا بود ونمود ایلی ندارند. حتی اسمی هم درمیان

۱ـ ظاهراً قال‌بافی هم باایلات بایران آمده است، وقبل ازاین تاریخ درکتابها وادبیات ایران اسمی ازقالی نیست.

ایلات هم قالی خودرا بقطع کوچك میپرداخته و نقشهٔ آنرا؛ بخیال خود؛ ازروی گیاههای بیابان ترتیب می‌داده‌اند. همینکه این بافندگی بایران وارد شده سلیقه و حس ظرافت دوستی ایرانی درآن مداخله‌کرده وآنرا بپایهٔ عهد صفوی ودورهٔ رضاشاه رسانده است. رضاشاه پهلوی راهم باید یکی ازمشوقین قالی بافی بشمارآورد.

ایلات ازآن‌ها باقی نمانده است. درزمان ناصرالدین شاه هم ایلخانی‌گری ایل قاجار، جزریاست برخانوادهٔ قاجار، ازقبیل قوانلو وخزینه دارلو وقزل‌ایاغ ودولو و شامبیاتی وغیره، که درتهران اقامت داشتند، چیز دیگری نبود .

یاغی‌ترین ایلات ایران الوار لرستان بودند ، که در دورهٔ استبداد حتی در اواخر ناصرالدین شاه هم ، نسبت بحکام خود اطاعتی نداشتند ، حدود ییلاق و قشلاق آنها از آخرخاك بروجرد شروع ، و بخوزستان ختم میشد . شهر خرم‌آباد شهر داد و ستد آنها بود . وجود قلعهٔ فلك‌الافلاك ، در بیرون خرم‌آباد ، که درنوك تپهٔ مرتفعی نزدیك این شهر ساخته شده . وبرشهر سر کوب است ، دلیل تمرد دائمی آنهاست . هیچوقت ایلخانی که تمام آنها را اداره کند نداشتند . رؤسای طوایف آنها، مانندسکوند وبیرانوند وغیره، که هریك خودشان بشرق دست[1] باقی طوایف جزو را مطیع میکردند ، برآنها حکومت داشتند . این رؤسا هیچوقت بشهرحتی خرم‌آبادهم نمی‌آمدند ، و همواره در کوهستانهای خود ، با افرادی که از نان بلوط[2] زندگی میکردند ، بسر میبردند . منتها حد اقتدار دولت درناحیهٔ لرنشین خرم‌آباد بود ، که سالی یکمرتبه حاکم بروجرد باید باتوپ وتیپ بآنجا برود ، و بهزار زحمت و دو بهم زنی بین رؤسای طوایف مالیاتی از آنها وصول نماید .

مشروطه آمد . باطرزیکه از وصول مالیات در دورهٔ مشروطه نوشته‌ام ، دیگرالبته حرفی از مالیات الوار نباید زد . زیرا ، آقای رئیس مالیه توپ وتیپی نداشت که‌مالیاتی ازآنها بگیرد ، واین الوار بودندکه تا پشت شهربروجرد می‌آمدند ، و دهات راغارت میکردند . تا ژاندارمری تأسیس شد ، و دولت بفکرمطیع کردن الوار افتاد ، وپست‌هائی در خط راه تا خرم‌آباد وشاید جلوترهم گذاشتند . ولی هیچوقت نتوانستند آنها را مطیع کنند ، و در مقابله‌های جنگی خیلی از افراد ژاندارم در این ناحیه تلف شدند .

حال بدین منوال بود ، که کودتا پیش‌آمد . البته خان‌های الوارکسی نبودند که بیمی از تجمع آنها وضدیت با دولت مرکزی در کار باشد . منتهی تخطی آنها تا حدود

---

۱ ـ شرق‌دست ـ شاید مقصود از این لغت مرکب سروصدائی باشدکه از چك کاری آدم متعدی حاصل میشود ، ولی این لغت مرکب فعلا باین معنی هیچ بکار نمیرود ، بلکه مورد استعمال آن جائی است که کسی بزور شخص خود ، کاری را انجام و طرف را با کار خاتمه یافته‌ای مواجه‌کند و با زبردستی مترادف است .

۲ ـ مغز بلوط‌گس و تلخ است . آنرا درآب شیرین چند روزی می‌خیسانند بعدآنرادر آفتاب خشك‌کرده وچند روزی هم آنرا میخوابانند که پوستها ازآن سوا شود ، سپس آنرا با آسیای آبی یا دستاس‌آرد میکنند و ازآن نانی میپزند . « آو» و «تو» و «خو» یعنی ، آب و آفتاب وخواب ،که در زبان لری مصطلح است ، عملیات سه‌گانهٔ حاضرکردن بلوط‌خام را برای آرد شدن‌خلاصه میکنند . این اصطلاح را من ازمرتضی‌قلی‌خان ، پسرصمصام‌السلطنه شنیده‌ام و چون نانش را هیچ نخورده‌ام ، نمیدانم تا چه حد ، قابل خوردن است . شاید تازهٔ‌آن ، پر بد نباشد ، ولی بیات آن مسلماً برای غیرلر ، قابل هضم نیست . و درهر حال نان با دوامی است ، که معدهٔ لری آنرا باید تحلیل ببرد .

بروجرد بود . با وجود این سردار سپه ، که میخواست امنیت را درتمام ایران قائم کند . از توجه به لرها ، که بین خوزستان و شمال ایران حائل شده ، و یکی از خطوط اصلی و راههای کشور بسرحدات جنوبی را بسته بودند ، غافل نبود وبروجرد را هم یکی ازمراکز نظامی کرده بود . قوای نظامی ساخلو ، با عده‌ای که تازه بکمك آنها رسیده بود درتاریخ ۳۰ جوزای ۱۳۰۱ برای مقابله آنها از شهر بیرون آمده ، مواقف آنها را بمباران کرده ، عده‌ای ازآنها کشته ، وعدهٔ زیادی اسیرشدند . چهارنفر ازسرجنبانهای آنهارا در بروجرد اعدام کردند .

خطر حمله ببروجرد مرتفع شد . بعد از این تاریخ این قوای دولتی بود ، که سر وقت آنها رفته ، و در هر مقابله‌ای که اتفاق می‌افتاد ، مقداری از نیروی الوار تحلیل میرفت . این وضع تا ۱۳۰۷ ادامه داشت ، زیرا خلع سلاح این مردمان کوهستانی نیمه وحشی ، که سالیان دراز عادت بخودسری کرده ، حتی باسکندر کبیر هم باج نداده بودند ، کار کوچکی نبود ، که بایکی دو شکست انجام یابد . چنانکه بالاخره ، این خلع سلاح مقدمهٔ تخته قاپو کردن الوار شد ، و دنبالهٔ عملیات اسکانی آنها تا آخردورهٔ سلطنت رضاشاه پهلوی امتداد یافت . فعلا مدتی است آرام و مشغول زراعت شده‌اند .

مسألهٔ اسکان ایلات

یکی ازمسائلی که ازبدو مشروطه ، خیال مردمان منور ومتفکرین کشور را بخود جلب کرده ، ودر اطراف آن احیاناً درروزنامه‌ها هم قلمفرسائی میکردند ، موضوع اسکان ایلات بود . میگفتند در این صد وپنجاه سالهٔ اخیر ، چه فائده‌ای ازوجود این ایلات برای کشور حاصل شده است ؟ در دوره‌هائیکه قشون چریك مرسوم بود ، شاید وجود این قوه موجب پیشرفتی برای دولت میشد ، ولی ، ازوقتی که قشون بنیچه در کشورعمومی شده ، و جنگها ازروی اصول علمی است ، دولت ایران هیچوقت ازرشادت و شجاعت سوارهای ایلی استفاده نکرده ، سهل است بعلت طمع‌ورزی رؤسای ایلات ، این سلحشوری و جنگ‌آوری ایلات که اکثر برضد دولت بکار میرود ، بضرردولت هم تمام میشود ، وغالباً برای وصول مالیاتی که چندین برابر آنرا رؤسا از افراد گرفته‌اند ، باید دولت مبلغی خرج توپ و تیپ کند ، تا نصفه نیمه‌کاره ازآنها چیزی استنقاذ نماید .

بنابر این ، سلحشوری این مردمان جنگی ، گذشته از اینکه فایده‌ای برای دولت ندارد ، برضرر دولت هم هست . سایر قراء و قصبات کشور هم مالیات خونی ، وهم مالیات نقدی میپردازند . درصورتیکه باید از رؤسای ایل ، همان مالیات نیمه‌کارهٔ نقدی را هم ، بزور تیپ وتوپ وخرج و زحمت فراوان وصول کرد . چنانکه از مشروطه ببعد ، دیگر همان مالیات ایلی سابق را هم نپرداخته‌اند و امروز هم نمیپردازند .

فقط ، دراین میانه بختیاری‌ها ، درمشروطه کمکی بدولت کرده‌اند ، ولی این کمك هم برای ملت خیلی گران تمام شد ، زیرا رؤسای بختیاری ، چون احتیاج دولت‌را بخود

میدیدند ، بحق خود قانع نشده ،گذشته از مالیات خود که نمی‌پرداختند ، دولت را هم مثل امروز قشقائیها خراجگذار خود کرده ، مدتی سربار سایر اهالی کشور بودند. قصرهائیکه آقایان رؤسای بختیاری در دهات خود ساخته ، و زندگی ملوکانه‌ای که برای خود ، چه در محل وچه درتهران ، راه انداخته‌اند شاهد این مدعاست .

از قشقائیها ، در تاریخهای جنگی ایران هیچ اسمی نیست . شاید در قشونکشیهای شاه عباس ، که اللهوردیخان قشون فارس را به‌لشکر گاههای این پادشاه میبرد ! عده‌ای هم قشقائی همراه داشته ، و یا کریمخان زند ، در لشکر کشی‌های خود ، از آنها استفاده‌ای کرده باشد ، ولی در دورهٔ قاجاریه ، در هیچ جنگ یك سوار آنها هم همراه نبوده ،زیرا عملیات آنها با طرز نظام اطریشی نمی ساخته است .

شاهسونها ، درعهد صفویه ونادرشاه ، جانبازیهائی برای دولت کرده ، وبهمین جهت لقب شاهسونرا گرفته‌اند . ولی در دورهٔ قاجاریه ، بخصوص در عهد مشروطه ، جزاین که گاهی تا پشت کوه عین علی تبریز را هم بباد یغما میدادند ، هیچ نفعی از آنها بدولت و ملت ایران عاید نشده است .

گذشته ازاینها، اصلا این خانه بردوشی که دنبال مرتع باید کوه و دشت راپیموده وهمینکه یك مرتع را تمام کردند ، دنبال مرتع دیگری بروند ، یعنی چه ؟ این همه خاك کشور را زیر پا کردن و هیچ ده و آبادی راه نینداختن ، وهیچ علاقه‌ای بجائی‌نداشتن چه معنی دارد ؟ خواهند گفت ما پشم و پوست و روغن و پنیر برای کشور تدارك میکنیم. درصورتیکه اگر اسکان و تخته قاپو شوند ، از فوائد شیر و پشم و پوست آنها چیزی‌کاسته نمی شود ، و آنچه از زراعت بدست آورند ، فایدهٔ زیادتری است که بآنها و بکشور عاید خواهد شد . ضمناً دولت هم ازتعنت و رعونت های روسای آنها که اکثر مردمان بی‌منطق مادی و منفعت پرستی هم هستند ، خلاص و از شر راهزنی و دله دزدی افراد که‌گاهی سر راه قوافل و اتومبیلها بزخو[1]میکنند ، و باعث زحمت میشوند نیز آسوده خواهد شد.

ولی ، اینها همه آرزو و ضعف حکومت مرکزی بقدری زیاد بود که از عهدهٔ امنیت خط راه تهران بقم و کاشان و اصفهان هم بر نمی‌آمد ، تا چه رسد بخلع سلاح از ایلات بطوری‌که اسکان آنها ، با اوضاع آن دوره از محالات بنظر می‌آمد .

یکی ازکارهای شایان تحسین مرحوم رضاشاه پهلوی خلع سلاح ایلات و اسکان آنها است ، که در ایلات لرستان بیشتر و بهتر ، و درشاهسونهای مغان کمتر و ناقصتر ، عملی شده ، و آنها را از رحلهٔ شتاء و صیف نجات داده ، و در دهات وقراء ساکن کرده‌است. ای‌کاش درقشقائی وایلات خمسه و بویر احمدی هم این اسکان را عملی کرده بود ، که مثل بهار گذشته ، دربحبوحهٔ گرفتاری دولت «بخود مختاری» آذربایجان ، گرفتار نغمهٔ وحشی اتحاد ایلات جنوب و تقاضای خود مختاری برای فارس نمی‌شدیم .

---

۱ ـ بزخو اصطلاح شکاری و بمعنی خوابیدن در کومه و پنهان شدن شکارچی برای زدن شکار است و بطور استعاره در هر موردی‌که برای ربودن چیزی که درخفا مترصد آن باشند ، نیز بکار میرود . محلی راکه شکارچی درآن مختفی و متواری میشود کومه میگویند .

بعدازوقایع شهریور ۱۳۲۰، چون مسببین وقایع مزبورمیخواستند ، مرحوم رضاشاه را که قربانی این اوضاع شده بود . از نظر ملت بیندازند ، و خود را منجی ایران از ابوالهول استبداد وانمود کنند، ما را بکارهای پوچ خیلی واداشتند که یکی ازآنهابدگوئی ازشاه سابق است . مندرجات روزنامه های آنروز را بخاطر بیاورید هیچیك از آنهانبود که تعبیر ها سهل است ناسزاها برضد این پادشاه که مسلماً خدماتش بملت ، خیلی زیاد و درخورهمه گونه ستایش و تحسین است ، نداشته باشد . کم کم کار بوارونه گوئی هم کشید و نویسندگان خدمات آن مرحوم را ، با تعبیرات عجیب ، منکر شدند وحسنات را بسیآت تبدیل کردند .

ازجمله یکی همین خلع سلاح ایلات و اسکان آنها بود ، که اینکار را بدستورخارجی و برای تحلیل بردن قوای جنگی ایران بشمار، آورده ، نویسندگان دوره روضه خوانیرا برای ایلات سردادند ، که مثلا اگر ایل قشقائی خلع سلاح نگشته ، و لرها اسکان نشده بودند، وقتی قشون روس وانگلیس بایران حمله کردند، این ایلات جلوآنها را میگرفتند! بله ؟ ... من خیلی از متفکرین و منورین را هم ، در آنروزها دیده‌ام که از این قماش افکارداشته وچون میخواستند خود را خیلی با هوش بشمارآورند ، با این قبیل اظهارات خنده‌آور، برای ایلات دلسوزی وروضه خوانی مینمودند وکار کشور را بعلت اسکان ایلات تباه میدانستند . ولی امروز ، که قدری حواسها جمع شده وانشاءالله عقلها بکله‌ها برگشته است ، میتوانم بگویم که صلاح ایران دربرانداختن قوای ایلی ، و اسکان ، ونجات دادن ایلات از خانه بردوشی است. تنها ایرادیکه بر تخته قاپو شدن ایلات دارند این است که در این صورت دیگر کشور نمیتواند از سلحشوری افراد ایل استفاده کند، درحالیکه وقتی آنها اسکان شوند و مثل سایر افرادکشور ، بوسیلهٔ نظام وظیفه (که امروز ازآن معافند) درصنف سربازان وسواران ارتش درآیند، این استفاده بوجه‌احسن میسراست. ودرهرحال، درقرن اتم دیگر سزاوار نیست رسم قرون بعدازحجر دراین کشور حکمفرمائی کند. باید اسلحه را از ایلات گرفت و شیار را بدست آنها داد .

البته این سخن، بگوش رؤسای ایلات که میخواهندازافراد ایل خود مالیات‌احشامی بگیرند ، و بدولت چیزی نداده ، سهل‌است ، سهمی قند و قماش هم بری فراد ایل خود گرفته و بنرخ بازار آزاد ، بآنها بفروشند ، و وسیلهٔ قدرت برای خود بدست آورده ، و درآینده بیشتر اسباب زحمت دولت شوند، خیلی گران می آید . ولی آنچه گفته شد حقیقتی است که قابل انکار نیست . باز هم تکرار میکنم باید اسلحه را ازآنها گرفت ، و شیار را بدست آنها داد که تاکش بکشمش[1] میخورد آقایان بفکر تمرد و تحمیل افکار بی مایهٔ

---

۱ - من این تعبیر را جز در نوشتجات مرحوم میرزا ابوالقاسم قائم مقام که در مکاتبات و مراسلات خود بکار برده است ندیده و جز از اهل عراق (اراك) نشنیده و از این رو تصور میکنم در سایر نقاط فارسی زبان مصطلح نباشد . مورد استعمال آن درمواقعی است که کسی چیز پوچ کم مصرفی را وسیلهٔ ضدیت قرار دهد . نظیر «کك بآش ترشی کسی نشستن»

خود بر دولت و ملت نیفتند. یارشاطر باشند، نه بار خاطر. سهم خود را در ایرانی بودن اعم از مالیات نقدی و خونی ، مثل سایر ایرانیان بپردازند و خود را سربار ملت نکرده با سایرین شریك باشند ، نه وردار و ورمال.

بافسران ارتش هم ، برادرانه توصیه و عرض می کنم ، که برخلاف گذشته . درخلع سلاح با آنها مدارا کرده ، ودر اسکان هم رعایت مال وحال آنها را بفرمایند ، که خسارت مادی و آبروئی و تلفات جانی بآنها وارد نیاید ، و از فرستادن سرپرستی که زنهای ایل را بشیردادن سگهای خود وادار کند ، بپرهیزند ، و بدانند که اینها هر چند نادان ولی ودیعهٔ خداوندند. نباید آنها را آزار کرد ، محمودخان آیرم ، که از این قماش سرپرستها برای قشقائیها میفرستاد، کجا است ؟ یا همان خرده افسری که این دایگی سگش را برزن یکی از افراد ایل تحمیل میکرد ، حالش چطور است ؟

حتی من ازاینها بالاترمیروم. سرلشکرهائی، که ازاین راهها دارائی هائی بهمزدند اگر سپهبدهم بشوند، امروز ، درنهایت بی‌منزلتی و بی‌قدرتی روز میگذرانند . روزاینها را ببینید ، وراستی پیشه ، و ازچنین روز اندیشه‌کنید وبدانید که جهان را صاحبی باشد خدا نام . اوخبیر وبصیر است ، و مزد و مجازات هر کس را بکف دستش میگذارد . منتها «چوب خدا صدا ندارد» برفرض که با هزار جان کندن برای آقا زادگان میراث زیادی هم بگذارید ، وباینکه شما مظلمه ببرید و دیگری زر، خوشدل باشیدیقین بدانید که اولاد شما از این دارائیها استفاده نخواهند کرد . زیرا محتسب خدائی ببازار است و حساب هر کس را تصفیه میکند وکنارش میگذارد .

شنیدم یکی از سرلشکران که از این راه ها مالی اندوخته بود ، از ترس مصادرهٔ مرحوم پهلوی ، برای رفیق طرف اعتماد خود محرمانه مبلغ معتنابهی پول فرستاده ، و دستور داده بودکه فلان ملك را برای او ، باسم خود قباله کند که بعد باُومنتقل نماید . رفیق هم ملك را باسم خود قباله کرد ، و در همان هفته بدون وصیت ، مرحوم شد. دست تیمسار سرلشگر ، در مقابل ورثهٔ رفیقش ، بجائی بند نشد . زیرا ، برای اختفای امر ، تا توانسته بود ، قبلا خود ادلهٔ نقل و انتقال این وجه را ، به مورث آنها پنهان کرده و از میان برده بود .

فتوحات قشون دولت در آذربایجان وفتح قلعهٔ چهریق

میدانیم ، سردار سپه ماژور حبیب الله خان شیبانی ، افسر نامی ژاندارمری سابق، را با رتبهٔ سرتیپی، بفرماندهی نیروی آذربایجان مأمور کرده ، و برعده وتجهیزات قشون آنجا افزوده ، فصل بهار ۱۳۰۱ هم شروع شده ، و طبعاً زدو خوردهائی بین قوای دولتی با اشرار بوقوع پیوسته است . اگرچه ، قوای دولتی در مقابلهٔ با شاهسونها پیشرفت‌هائی حاصل کرده ، و ازمیانه تا اهر درچند وهله ، آنها را شکست‌داده و متواری کرده‌اند ، ولی در مقابلهٔ باکردها کار رنگ و روی دیگر گرفته ، و در یکی‌از جنگها ، شکست مهمی بقشون دولت وارد آمده، وبیم همه گونه مخاطره می‌رود. سردارسپه

سرتیپ امان‌الله میرزای جهانبانی، رئیس ستاد ارتش ، را ازمرکز مأمور تفتیش آنجانمود، و پس از اطلاع از سبب شکست ، فرماندهی قوای آذربایجان را به سرتیپ جهانبانی واگذار ، و فتح قلعهٔ چهریق را از او خواست و سرتیپ مذکور در مدت کمی این امر مهم را انجام داد .

آقای حسین مکی ، در تاریخ خود ، بعنوان یاد داشت های یکی از افسران دخیل در قضایا ، شرحی در این موضوع نقل کرده که اگر اشتباه نکنم ، این افسر دخیل در قضایا خود سرتیپ امان‌الله میرزای آنروز ، و سرلشکر جهانبانی امروز ، و فاتح قلعهٔ چهریق است . زیرا ، گذشته از اسلوب نگارش یادداشت که من از کتاب فتح بلوچستان ایشان که در کرمان بمن هدیه کرده‌اند ، بدان آشنا هستم ، در خود یادداشت «این افسر دخیل درقضایا» هم ، مطالبی مندرج است که حاکی از افکار درونی فرماندهٔ کل است ، که البته غیر از خود سرتیپ جهانبانی ، کسی بر آن واقف نمیتوانسته است باشد . و چون ایشان را سربازی وظیفه شناس ، و ازاغراق گوئی مبرا ، ومناسب تراز هرکس برای شرح این فتح بجا می‌آورم ، این است که برخلاف رویهٔ خود ، عین آن یادداشتها را در این جا نقل میکنم :

اینك یاد داشت افسر دخیل در قضایا

« هنگامیکه اسمعیل‌آقای سمیتکو، رئیس وفرماندهٔ اکراد، که بتحریك اجانب آرزوی استقلال کردستان را درسرمی‌پخت، آذربایجان ایران را دچاراغتشاش نموده، وبخونریزی وچپاول‌های خارج ازقاعدهٔ خود، در کلیهٔ شهرستانهای‌شمال غربی آن خطه، ادامه میداد، امیرلشکراسماعیل آقای امیرفضلی بفرماندهی لشکرشمال غرب اشتغال داشت، وبمنظور تأمین دفاع آذربایجان وتقویت لشکر مزبور خالوقربان باچهار هزار نفر چریك‌های خود، و مختصری نظامی درمیان دوآب متمرکزشده، و ریاست ستاداین قوای چریك را سرهنگ روح‌الله میرزای جهانبانی (سرلشکر کیکاوسی) برعهده داشت. افسرمزبورموظف‌بود، که عملیات نیروهای چریك را بادستورات فرماندهی لشکر، تطبیق دهد تااین دوقوای مختلف، که درتحت فرماندهی سرلشکر امیرفضلی قرارگرفته بودند، بتوانند دررفع غائلهٔ سمیتکو و تأمین‌آرامش آذربایجان همکاری لازم نمایند.

چون مدتی گذشت، وهیچگونه گزارشی که حاوی پیشرفت قوای دولتی باشد، از تبریز بمرکز، واصل نگردید، وچنین تصورمیرفت که ممکن است ؛ درخلال این‌فرصت اسمعیل آقا، با اغتنام‌وقت، بتقویت‌قوای خود کوشیده، وباغافل کردن نیروهای‌دولتی‌مسبب خرابیها وآشفتگی‌های بیشتر گردد ، سرتیپ حبیب‌الله شیبانی بسمت بازرسی‌آذربایجان بتبریز عزیمت، و مقررگردید که پس ازرسیدن بآنجا؛ وتشخیص اوضاع واحوال واقعی قوای اسمعیل‌آقا بی درنگ نامبرده را مورد تعرض قرارداده امنیت‌آن خطه را بادرهم شکستن نیروی مشارالیه، تأمین وبرقرار نماید.

درسال ۱۳۰۰ سرتیپ شیبانی بآذربایجان عزیمت، وپس از بازدید قوای تبریز، جهت سرکشی بچریکهای‌خالوقربان بساوجبلاغ حرکت نمود. درآنجا ضمن بازدید نیروهای آن‌ناحیه خبریافت‌که لاهوتی درحوالی تبریز، علم‌طغیان برافراشته وآن شهرستان را نیز دچاراغتشاش گردانیده است. سرتیپ حبیب‌الله خان باسرعت قوای مختصری گردآورده خودرا بتبریزرسانید

وژاندارمهای لاهوتی و همدستانش را متفرق نموده سرعت عمل و ادارهٔ عملیات **سرتیپ شیبانی** تبریزرا ازاغتشاش ویغماگری نجات داد و عملیات نامبرده مورد توجه واقع گردید. سرتیپ شیبانی پس از ختم غائلهٔ لاهوتی رسماً عهده‌دار فرماندهی نیروی آذربایجان شده و بلافاصله مشغول آماده نمودن قوا وتهیهٔ وسایل حمله بسمیتکو گردید، و سرلشکر امیرفضلی فرماندهی لشکرشمال غرب بتهران فراخوانده شد. امادرهمین اثناء سمیتکو درساوجبلاغ بقوای خالوقربان حمله ورگردیده و چریکهای نامبرده را بکلی منهزم گردانید و **خالوقربان** نیزدراثنای زدو خورد کشته شد. اطلاعاتی‌که ازاین زدوخورد درخاطردارم بدین قرار است:

خالوقربان باچریکهای خود روی خط میاندوآب وبوکان‌که بین ساوجبلاغ وسنندج‌واقع شده بود قرارداشت. تعداد افراد مسلح او ازشاهسون وکردوغیره بیش از چهار هزارنفر نبود. ضمناً چهار ارابه توپ وبیست قبضه مسلسل سبک دراختیار داشت.امامشارالیه برای دوازده‌هزار نفر ازدولت جیره وحقوق دریافت مینمود، هنگامیکه مشارالیه در ساوجبلاغ توقف داشت شبانه باو خبررسید، که **سیدطه**، پسرشیخ عبیدالله یکی از همکاران سمیتکو، با هشتصد نفر سوار از نخوددره دوازده فرسخی سنندج، باشنو مراجعت مینمایند، وتقریباً بموازات تپه‌های بوکان رسیده است. سرهنگ **روح‌الله میرزای جهانبانی**، رئیس ستاد خالوقربان، موضوع را بمشارالیه خبر داده، وتقاضا می‌نمایدکه ازرسیدن سید طه باشنو، وملحق شدن بسمیتکو ممانعت بعمل‌آورد.

خالو قربان.که مرد بی اندازه رشیدی بود، بدسته‌های مختلفهٔ قوای خود که هر کدام تحت‌سرپرستی یکی ازبستگانش، ازقبیل **خالومراد، خالوکریم، خالومحمد** قرارداشت، دستور میدهد ارتفاعات پندرقاچ راکه درمقابل جادهٔ بوکان باشنوقرارداشت، مستحکم نموده، ومراقبت نمایند، تاهنگامیکه سید طه برای مراجعت باشنو، ازمیان این تپه‌ها عبور می‌نماید، غافلگیر شده وتسلیم یادستگیرگردد.

سپیده دم، بخالوقربان وسرهنگ روح‌الله میرزای جهانبانی خبر دادند، که سید طه و سوارانش ازدور پدیدارشده، وبه تپه‌های پندرقاچ نزدیك می‌گردند. سرهنگ کیکاوسی باعجله خالوقربان رابرداشته، بسمت‌تپه‌ها عزیمت نمودند. ولی دراین میان، ازطرف سید طه وافرادش که مقدار زیادی ازتپه‌های پندرقاچ فاصله داشتند، تیری بقلب خالوقربان خورده، و درجلوی پای سرهنگ روح‌الله میرزا نقش برزمین گردید.

چریکها، که‌کشته‌شدن فرماندهٔ خود را بچشم دیدند، بدون هیچگونه اخذ توجه‌بدستورات سرهنگ روح‌الله میرزا، تپه‌های پندرقاچ را خالی‌نموده، باسرعت تمام دراطراف پراکنده‌گشتند وکلیهٔ اسلحهٔ خودرا منجمله بیست قبضه مسلسل سبك و چهار عراده توپ، در میان صحرا باقی گذاشتند. بطریقیکه، درهرگوشه ازبیابان، اسلحه درزیرآفتاب میدرخشید، ودرهرگامی‌مقداری فشنگ پراکنده شده بود.

سرهنگ کیکاوسی و بهادرالسلطنه، برادر زن فرمانفرما، چون وضع را چنین دیدند، بهیچوجه‌قادربجلوگیری ازفرارافراد چریك نبودند، اززیربوکان ومیاندوآب مراجعت‌نمودند. ولی درشب هنگام که آشپزخانه را برای چریك‌های فراری نبرد تپه‌های بوکان براه انداختند مقدارزیادی ازاتباع خالو قربان، برای دریافت جیرهٔ خود، حاضر شده در میاندوآب صرف شام نمودند.

لازم است دراینجا این نکته را ذکرنمودکه طرح وعملیات قوای چریك خالوقربان قبلا پیش بینی شده، وبتصویب **سرتیپ شیبانی** رسیده بود. نقشهٔ پیش بینی شده چنین بود که ضمن جلوگیری ازرسیدن سید طه ببوکان، ومقاومت نیروهای خالوقربان در تپه‌های پندرقاچ، قوای

تبریز که دربندر کمارلو متمرکز شده بودند، باسواران **ظفرالدوله** که خوی رامحل تجمع خود قرارداده بودند، به‌نیروهای سمیتکو حمله ورگردند، تاازالحاق سید طه باوجلوگیری نموده ، و هریك رادورازهم، درنقاط مختلف منکوب ومنهزم سازد. ولی درحینی که چریك‌های خالوقربان بمنظورجلوگیری ازسواران سید طه، درتپه‌های بندرقاچ متمرکز شده بودند، هیچگونه حمله‌ای نه ازطرف سواران ظفرالدوله، ونه‌ازجانب نظامیان مقیم بندرکمارلو، بعمل نیامد، و سرانجام باعث انهزام ومتواری شدن قوای چریك خالوقربان گردید. گویا پس‌از تلگراف حضوری، که سرهنگ دوکیکاوسی به‌**سرتیپ شیبانی** نموده وعلت عدم همکاری باقوای چریك را استفسارکرده بود، مشارالیه درپاسخ اظهارداشته است: نقشهٔ جنگ من چنین اقتضا میکرد، که شما را تحریك بجنگ کرده باشم .

پس ازشکست وفرارقوای خالوقربان وکشته شدن او، بمنظوررسیدگی وتحقیق دراطراف قضیه، سرهنگ شهاب (سرتیپ شهاب فقیدکه درزمان فرماندهی دانشکدهٔ افسری مقتول گردید) ازطرف فرماندهی نیروی آذربایجان، بمحل واقعه اعزام، ولی چه سود که قوای چریك بطوری ازهم پاشیده شده بودندکه بهیچ ترتیب جمع‌آوری آنها مقدور نبود .

شکست نیروی خالو قربان عملیات سابق سرتیپ شیبانی را ، که در مرتفع نمودن‌غائله لاهوتی ، اهتمام فراوانی بخرج داده بود ، از بین برده ، و اصولا نیز اطمینان لازم را جهت اتمام غائلهٔ سمیتکو ازهمه سلب نموده بود .

عزیمت‌سرتیپ امان‌الله میرزای جهانبانی بآذربایجان

در این موقع ،که اغتشاشات آذربایجان تولید نگرانیهای بیشماری را نموده بود ، سرتیپ **امان‌الله میرزا جهانبانی** ، ضمن عهده داری ریاست ارکان حرب ، ببازرسی ناحیهٔ شمال غرب مأمورگردید ، و بمحض ورود بتبریز ، فرماندهی کل نیروی آذربایجان باحفظ شغل سابق ، بمشارالیه محول ، و سرتیپ شیبانی بتهران احضار گردید .

چند روزی از ورود وی بتبریز نگذشته بود ، که والی آذربایجان آقای دکتر مصدق ، بعلت‌کسالت مزاج استعفاء و تقاضای عزیمت بتهران را نمودند . وزارت کشور ، با قبول تقاضای مشارالیه ، ایالت آذربایجان را نیز ، بسرتیپ جهانبانی واگذارنمود. بنا بر این سرتیپ جهانبانی ، با دردست داشتن کلیهٔ اختیارات کشوری ولشکری آن سرزمین ، بدون فوت وقت بمنظورنبرد با اکراد، شروع بکار نمود ، وچون خیال عزیمت به‌بندرشرفخانه را داشت ، سرهنگ محمدحسن بقائی را بکفالت ایالت از جانب خود ، درتبریز گذارده ، بآن سوی رهسپارگردید .

بندر شرفخانه ، که از بدو ورود جهانبانی به آذربایجان ، مطمح نظر بود ، تکیه‌گاه کلیهٔ وسائل حمل و نقل دریائی و کشتیها و قایقهای بزرگ و کوچکی است ، که از هر حیث ارتباطات کرانه‌های دریاچهٔ ارومیه را تأمین مینماید ، ودرآن زمان مهمات و وسایل جنگی بیشماری ازکردار مهٔ روس،که در آذربایجان شوریده ، ومتواری شده بودند ، درآن بندر مهم بجای مانده‌که میتوانست در موقع لزوم مورد استفادهٔ جنگی قرارگیرد . سرتیپ جهانبانی ، در ورود به بندرشرفخانه ، کلیهٔ مهمات و لوازم‌کردار مهٔ روس را بازدید ، و نگاهداری آن را تأکید نمود ، و ضمناً کشتیها و قایقهای دریاچهٔ مزبور را که تحت نظر کارمندان روسی اداره میشد ، در اختیارگرفت ، زیرا، بمحض بازدید بندر شرفخانه اهمیت موقعیت طبیعی آنجا را درك ، و تشخیص داده بودکه با در دست داشتن این بندر ، تمام‌کرانه‌های شرقی دریاچهٔ ارومیه را نیروی آذربایجان میتواند بازرسی کامل نموده ، و باسرع وقت احتیاجات جنگی سواحل مزبور را برطرف سازد .

مطالعهٔ اجمالی مناطق اشغال شده از طرف دشمن

سرتیپ جهانبانی . در بندر شرفخانه که نزدیکترین نقاط بسرزمین اشغال شده از طرف اکراد بود ، اوضاع قسمت‌های متصرفی سمیتکو را مورد مطالعه قرار داده ، مرکز تجمع اکراد و تکیه‌گاه عمدهٔ آنان ، قلعهٔ بسیار مستحکم چهریق بود ، که در مغرب شهرستان سلماس واقع شده ، و با مرز کشور ترکیه بیش از چند فرسنگی فاصله نداشت .

در حوالی و جوار قلعهٔ قدیم چهریق ، که بر روی ارتفاع مرتفعی ساخته شده بود ، و مشرف بر کلیهٔ تپه‌ها و قلل اطراف بوده ، و رودخانهٔ زولا چای نیز ، از دامنهٔ آن عبور میکرد، سمیتکو قلاع و قصور مستحکم دیگری برای خود ساخته ، وبخیال استقلال کرد و سلطنت آن حدود روزگاری بخوشی میگذرانید . همچنین قصر بسیار زیبائی از سنگ سماق و مرمر سیاه و سفید ، با باغی دلگشا ، که اطراف آن را فرا گرفته بود ، بنا نهاد و آرزو میکرد ، روزی در این مکان مستحکم ، سلطان مقتدر کردستان مستقل شناخته شود .

سرتیپ جهانبانی ، همینکه از نزدیك اوضاع محلی آن ناحیه را مطالعه نمود ، وموانع آن حدود را کاملا بررسی کرد ، نقشهٔ عملیات جنگی آیندهٔ خود را طرح ، و وارد مرحلهٔ عمل گردید .

تمرکز قوا در بندر شرفخانه

پس از مطالعهٔ وضعیت زمین تصمیم گرفته شد از دریاچهٔ ارومیه که یك مانع طبیعی درمقابل نفوذ اکراد بداخلهٔ آذربایجان بود، حداکثر استفاده برده شود . این فکر ، با دردست داشتن کلیهٔ وسائل نقلیهٔ دریائی ، که قبلا برای در اختیار داشتن آن اقدامات لازم بعمل آمده بود ، ازمرحلهٔ عمل چندان دور نمینمود . زیراگذشته از اینکه وسائل دریائی نقلیه کمك فراوانی جهت ارتباط بود ، خط آهن نیز تبریز را با بندر شرفخانه مربوط نموده ، و این خود ازلحاظ حل مسائل ارتباط ورساندن قوا بنزدیکترین خط جبهه، کمك شایانی مینمود . مخصوصاً اینکه ، مقدار زیادی مهمات از کردار مهٔ سابق روس در بندر مزبور باقی بود ، که میتوانست مورد استفادهٔ نیرو قرارگیرد . باین دلیل از ارکان حرب نیروی اعزامی چنین دستور داده شد :

الف ــ کلیهٔ نیروی اعزامی از تهران ، باستثنای سواره نظام ، که در تحت فرماندهی امیرلشکر اسماعیل آقای امیر فضلی بوده ، بوسیلهٔ وسائل نقلیهٔ دریائی ، محرمانه و غفلتاً از بندر دانالو ببندر شرفخانه حمل و در آنجا مستقر گردد .

سوار نظام نیروی مزبور نیز وظیفه داشت، که با سرعت هرچه تمامتر ازراه خشکی خود را ببندر شرفخانه برساند .

ب ــ هر چه زودتر ، کلیهٔ نیروی مقیم آذربایجان دربندر شرفخانه ، برای حملهٔ قطعی بمراکز اکراد متمرکز گردد ، زیرا با در دست داشتن بندر مزبور ، طول کرانهٔ شرقی دریاچهٔ ارومیه تحت بازرسی دقیق نیروی آذربایجان درآمده ، واکرادکه سواحل غربی دریاچهٔ مزبور را با بنادرقوچی وگل‌مان خانه در دست داشتند، بعلت‌عدم‌دسترسی بوسائل دریائی، نمیتوانستند استفادهٔ لازم را از کرانه‌های غربی بنمایند . خصوصاً اینکه ، نقطهٔ مرتفعی در ساحل غربی دریاچه ، مابین بندر قوچی و گل‌مان خانه وجود داشت ، که در تحت‌کنترل سمیتکو نبود ، و مستقلا از طرف یاغی دیگری ، بنام کاظم که ارتباطی با اکراد نداشت ، اداره میگردید . این نقطهٔ ضعف که در ساحل غربی ، یعنی امتداد نقاط متصرفی دشمن ، مابین دوبندرمهم ، قرارداشت بنام سنك کاظم موسوم بود .

طرح نقشهٔ جنگ

با درنظرداشتن وضع نظامی دریاچهٔ ارومیه، وبا دردست داشتن نیروی دریائی ، قوای دولتی قادر بود با مانورهای سریع خود دشمن را از جناح چپ و راست ، یابالعکس سوق دهد ، وبا درنقاط مناسب ساحل غربی دریاچه که دردست اکراد بود نیرو پیاده نماید ، از این قرار نقشهٔ جنگی چنین ترسیم گردید :

الف ـ چون درشمال کرانهٔ دریاچهٔ ارومیه جدارمسطحی یافت میگردید ، که به ارتفاعات غزل داغ و منتهی بشهرستان سلماس (شاهپورفعلی) میشد ، درنظر گرفته شد ، که نیروی متمرکز در بندر شرفخانه ، با نفوذ در جدار مسطح شمالی بالاتر از ارتفاعات قزل داغ عبور نموده ، و با تصرف شهرستان سلماس مستقیماً به قلعهٔ چهریق حمله نماید .

ضمناً در دستور عملیاتی این قوا چنین پیش بینی شده بود که بایستی پس ازاشغال دیلمان، دژ چهریق را تسخیر نمایند .

ب ـ نیروی چریك ، که بنام گردان مرادی موسوم ، واز باقیماندهٔ فراریان قوای خالو قربان تشکیل یافته بود ، و تحت نظر **مرادخان** کرد که بعداً در ارتش بدرجهٔ سرگری رسید ، اداره میگردید ، با یك قسمت کوچك نظامی ، که زیر فرمان مستقیم سرهنگ **ابوالحسن خان پورزند** (مرحوم سرلشگرپور زند) بودند ، طبق نقشهٔ طرح شده عملیاتی وظیفه داشتند ، که در ساحل غربی دربندر سنك کاظم یعنی همان نقطهٔ ضعفی که بین بندرقوچی و گلمانخانه یافت میشد وسابقاً ازآن ذکری رفته است پیاده گردند .

عهده‌داری فرماندهی کلیهٔ ستون مذکور بسرهنك ابوالحسن‌خان پور زند واگذار گردید .

وضعیت نیروی طرفین

قوای دولتی ، که در تحت نظر سرتیپ **امان‌الله میرزای جهانبانی** در بندر شرفخانه متمرکز گردیده ، و تصمیم داشت نقشهٔ جنگی بالا را با درنظر داشتن وضعیت نظامی محل عملی سازد، ازقسمت نامبردهٔ پائین تشکیل گردیده بود :

۱ ـ ستاد فرماندهی کل نیروی‌آذربایجان .

پس از بازرسی وضعیت دقیق کادر افسران آذربایجان ، سرتیپ جهانبانی تصمیم گرفت بمنظورپیشرفت عملیات نظامی،ازکلیهٔ افسران جوان وتحصیل کردهٔ قوای متمرکز درآذربایجان حد اکثر استفاده برده شود ، این افسران که در سابق با شغلهای بی‌اهمیتی در اکناف واطراف آذربایجان متفرق بودند ، با سمت های برجسته‌ای درستاد فرماندهی کل‌گرد آمدند . افسران مزبور عبارت بودند از. **سرهنك سیف‌الله، شهاب سرهنك روح‌الله میرزا، سرهنك شاهرخ میرزا** که تازه‌ازروسیه بایران‌وارد گردیده ودارای نشان ژرژ بود، سرهنك **احمدخان‌چال‌پرسکی** (که نام خود را باقصی تغییر وبعداً درپست اتاشهٔ میلیمتری « وابستهٔ نظامی» در افغانستان فوت کرد) بسمت ریاست ستاد نیروی‌کل آذربایجان تعین گردید **وسرهنك یوسف خان** که در سلماس بدست سربازان خودمقتول شد **وسروان مهین** نیزدرجزوافسران شایستهٔ ستاد متشکلهٔ نیرو بودند.

ب ـ ستون‌گارد ـ شامل بود از هنك پیادهٔ پهلوی ـ هنك پیادهٔ رضا پور ، یك اسواران سوار اکتشافی ـ یك آتشبارروسی چهارعراده‌ای تحت فرماندهی سرتیپ **فضل‌الله خان زاهدی** (سرلشکر زاهدی امروز)

ج ـ ستون شمال غربی ـ شامل دو هنك پیاده لشکر آذربایجان و یك اسواران اکتشاف و یك آتشبار چهار عراده‌ای روسی کوهستانی ، تحت فرماندهی سرتیپ **حسین مقدم** (سرلشکر مقدم فعلی)

د ـ ستون سوار ـ شامل هنك سوار لشکر شمال غرب و هنك سوار سنگین اسلحهٔ مرکز

و یك آتشبار شنیدر صحرائی و یکدسته توپخانهٔ ابوخوف صحرائی، تحت فرماندهی **سرهنك کربلائی علی[1] نخجوان** که افسری تربیت شده و بسیار رشید بود ، در ارتش روس نیز درجهٔ سرهنگی را نیز دارا بوده است (افسر مزبور در جنگهائی که با اکراد در نواحی کوهستان آرارات کرد شهید گردید .)

هـ - جنگویان غیر نظامی که تعداد آن هزار نفر بودند ، تحت سرپرستی افسران ارامنه اداره میشدند .

و - آتریاد همدان بفرماندهی **سرهنك رضا خان کندی** در احتیاط فرماندهی کل قوای آذربایجان تعیین گردید .

ز- سرهنك **محمود خان پولادین** نیز با قوای مختصری نظامی و سواران چریك و ژاندارمری ساخلوی نظامی را درخوی تشکیل داده بود .

وضعیت اجمالی قوای اسماعیل آقای سمیتکو

از تعداد قوای سمیتکو تا این تاریخ اطلاع صحیحی بدست نبود. اما نیروی دشمن ، با در دست داشتن قلعهٔ چریق ، که بیش از پنج فرسنك با مرز ترکیه فاصله نداشت ، ازلحاظ موقعیت نظامی شایان بسی‌توجه بود ، خصوصاً اینکه شهر سلماس وارومیه وکلیهٔ سواحل غربی دریاچهٔ ارومیه در اشغال قوای نامبرده قرارگرفته وکلیهٔ کوهستان مرتفع آن ناحیه را دراختیارقوای خود داشت .

روحیهٔ قوای طرفین

اکراد : بواسطهٔ اینکه تاکنون از قوای دولتی که مکرر بجنك آنان شتافته بود، شکستی نخورده وهمیشه قوای اعزامی را منکوب ومرعوب خود ساخته بودند ، دارای روحیهٔ بسیارقوی بوده و چون جمع کثیری از سربازان فراری عثمانی نیز که از سلاحهای مختلفه اطلاع داشته و با انواع سلاحهای خود بآنان ملحق شده بودند بیش از پیش بتهور و شجاعت ذاتی‌آنان افزوده گردیده و روحیهٔ آنان را ازهرحیث تقویت نموده بود ، زیرا اکرادی‌که تاکنون با یك تفنك وچند فشنك به نیروی دولتی حمله‌کرده و غالبا آنها را ازپای درمیآوردند اینك‌که دارای چند عراده و توپ وچندین مسلسل سنگین و سبك ،که از غارت قوای دولتی بدست آورده بودند ، سربازان اعزامی دولت را بهیچ تصور کرده وهرگزخیال شکست را درمخیلهٔ‌خویش خطورنمیدادند . خصوصا اینکه‌آشنا بودن بوضع زمین ، و تخصص درجنگهای‌کوهستانی‌آنان را ورزیده ساخته وشکست آنها را در اوطان خویش از محالات جلوه میداد . روحیهٔ نیروی دولتی نیز از هرحیث ممتاز بود . زیرا ، دراین مدت قلیل سربازان آذربایجانی عملیات نظامی وتیراندازی را فراگرفته واحساس اینکه قشون دولت ایران بمنظور حفظ استقلال و تمامیت‌کشور تشکیل یافته و برای برقراری امنیت در سرتاسر‌کشور می‌جنگند غرورمخصوصی درآنان تولید نموده بودکه تا آن زمان این روحیهٔ ممتاز در سربازان اعزامی سابقه نداشت . تسلیحات کافی و دادن چندین ماه حقوق که دفعتا در شرفخانه به‌آنان پرداخت شده بود ،کمك بسیار شایانی بتقویت روحیهٔ آنان‌کرده و از هرحیث آنان را برای پیشرفت مقاصد جنگی وادار بقبول فداکاری مینمود .

تعداد قوای دولتی

قوای دولتی از هشت هزار پیاده و یك هزار سوار وپنجهزارچریك و هزار نفر جنگجویان غیر نظامی که من حیث المجموع ۱۵ هزار نفر بود تشکیل یافته بود .

---

۱ - کلبعلی

شروع بجنگ

حمله بسنگ کاظم - پس از یك رشته عملیات اغفالی که انجام گردید و قوای متمرکز در بندر دانالو بوسیلهٔ نیروی دریائی دریاچهٔ رضائیه بسمت بندرشرفخانه سوق داده شد به سرهنك ابوالحسن خان پور زند فرماندهی مختلط نظامی وگردان مرادی نیزدستورداده شد بلافاصله دربندرسنك کاظم پیاده‌شود.

نظربانیکه تا آن زمان هیچگونه ارتباطی با کاظم یاغی ازطرف قوای دولتی برقرار نگردیده و عملیات آتی او درمقابل ستون اعزامی کاملا مشکوك بود ، سرتیپ جهانبانی تصمیم گرفت که شخصاً برای ملاقات یاغی مذکور عزیمت نماید . این عمل که دور از حزم و احتیاط بنظر میرسید ، بلافاصله پس از رسیدن قوای دولتی ببندرسنك کاظم انجام گرفت . قوای نظامی که در بندر سنك کاظم پیاده شده بودند ، پس از پیاده شدن فرماندهی کل قوای آذربایجان احترامات نظامی را مرعی داشته و با هورای متعدد خود ازفرماندهٔ خویش استقبال نمودند. این عمل باعث گردید که کاظم یاغی تصور نماید قوای بی‌اندازه زیادی درپناهگاه او پیاده شده وهرگزقادر نیست که علناً باآنان بمبارزه پردازد. باین مناسبت باکلیهٔ نفرات خودبارتفاعات بندر سنك کاظم پناه برده و در خود بنه هیچگونه دفاعی بعمل نیامد . سرتیپ جهانبانی بعلت ممکن نبودن قوای زیاد بهمراهی خود و برای جلوگیری از خونریزی های بدون فایده ، بهمراهی سرهنك دو روح‌الله میرزای جهانبانی و سه نفر نظامی بدانجا عزیمت کرده و از شیب کوهستان عبور نموده بسمت قلعه کاظم که در ارتفاعات بلندی قرار گرفته بود رهسپار گردید و بکاظم پیغام دادکه برای پاره‌ای مذاکرات وملاقات خصوصی بقلعهٔ او رهسپاراست . قلعهٔ کاظم که یکی از استحکامات مهم آن ناحیه بود ، بدستیاری و همت این یاغی کاملا تعمیرشده وبا پلهای متعدد و راههای مخفی خود یك دژکاملا جدید نظامی را ترتیب میداد. سرتیپ جهانبانی پس‌از عبور از راههای مشکل خودرا بقلعه رسانیده دراطاقی که ازسنك یك پارچه ساخته شده بودکاظم را در حالیکه با یك بمب روسی دستی بازی میکرد درمیان تنی چند از بستگانش ملاقات‌نمود.

سرتیپ جهانبانی دربرخورد اولیه ،کاظم راکه بعلت‌ترس مفرط بهیچ وجه مایل نبود بمب مزبور را ازخود دور سازد ازبازی با آن بمب برحذر داشته و اورا متوجه نمودکه‌ممکن است این عمل بنابودی او وکلیهٔ اشخاصی که درآن‌جا حضور دارند منجر گردد ولی کاظم اظهار داشته بودکه این از عادات دیرینهٔ من است .

سرتیپ جهانبانی ، با خوشروئی و ملاطفت بنامبرده گفت : اگر منظور دفاع درمقابل‌ما چندنفر است ، احتیاج به بمب دستی نیست . زیرا با یك اشارهٔ شما کافی است نزدیکان مسلحتان که در نقاط حساس گماشته شده اند ، مارا نابود نمایند . این سخن در کاظم تأثیر فراوان کرد و بمب دستی را بکناری‌گذارده ، برای مذاکره حاضر گردید. سرتیپ جهانبانی ، بدون مقدمه باوگفت : منظور دولت از این اردوکشی قلع و قمع سمیتکو بوده ، و هیچ ارتباطی باو ندارد بلکه طرز رفتار و عملیات گذشتهٔ شما ، که تحت تأثیر اکراد قرار نگرفته‌اید ، موجب نهایت تشکر اولیای دولت میباشد ، و امید است که مورد مرحمت هم واقع‌گردید. تنها منظور ازپیاده شدن در این نقطه و ملاقات با شما اینست که از سواران چریك شما ، که خطوط و جاده های کوهستانی این نواحی‌را بخوبی میشناسند ، استفاده‌نموده وما را راهنمائی نمایند .

کاظم که از رفتار وکردارش معلوم بود شخص با استعدای است ، و برخلاف یاغیان آن ناحیه خونخواروسیع بنظر نمیرسید ، طرز ملاطفت وبرخورد اولیهٔ سرتیپ جهانبانی درمشارالیه تأثیر نموده ، و اورا کاملا رام‌ساخت . باین مناسبت ، در پاسخ گفت : من تصور میکردم پیاده

شدن قوای دولتی در بندرسنگ‌کاظم برای حملهٔ بقلعه و تسخیر آن میباشد . اما تشریف‌فرمائی شما با یکنفر افسر وچند نفرسرباز دراین نقطهٔ مستحکم ، مرا بمراحم دولت امیدوارساخته ، وبگفته های شخص شما نیز نهایت اطمینان را دارم و از این تاریخ ، کلیهٔ اتباع خودرا بمنظور راهنمائی قوای دولتی ، باختیارتان میگذارم و بآنها توصیه خواهم‌کرد، که اوامر شما را مانند دستورات من بپذیرند . اما خودم درقلعهٔ سنگ کاظم خواهم ماند .

سرتیپ جهانبانی ، نظر باینکه استنباط نمودکه مشارالیه درگفته های خود صادق بوده ، و دوروئی نمیکند ، تقاضای اورا پذیرفته و با اعتمادکامل ازهم جدا شدند . کاظم نیز بلافاصله بقول خود رفتار کرد و اتباع خود را دراختیارقوای مختلط سرهنگ ابوالحسن خان پورزند قرار داد ، و درنتیجهٔ راهنمائی های دقیق اتباع‌کاظم یاغی بود ، که سرهنگ مزبور توانست ، با نهایت سهولت و سرعت جاده های‌کوهستانی ناحیهٔ ارسباران[1] را در کمترین وقتی طی نموده و راه پیمائی خود را با رسیدن بعمدهٔ قوا درجهت قلعهٔ چهریق بپایان رساند .

اما افسوس این یاغی خیرخواه وبی‌گناه، بقدری دربالای سنگ باقی ماند، تا امیرلشکر عبدالله خان امیرطهماسبی عده‌ای را برای دستگیری نامبرده اعزام داشت ، وکاظم که تا آخرین لحظه رشیدانه ازخود دفاع مینمود ، درهمانجاکشته شد .

مختصری ازشرح عملیات‌کلی‌که بنابودی‌اسمعیل‌آقای سمیتکو منتهی گردید

پس از اینکه ستون قوای مختلط دولتی بترتیب بالا در بندر سنگ کاظم مستقر گردید ، دستور داده شدکه از جاده های کوهستانی ناحیهٔ ارسباران بسمت قلعهٔ چهریق عزیمت نمایند . سپس به بندر شرفخانه بازگشت نموده ، وبکلیه قوائی که بااقدامات سریع قبلی در آن بندر متمرکز گردیده بودند ، دستور داده شدکه ازشمال دریاچهٔ ارومیه بطرف قلعهٔ چهریق حمله نموده ، وآنجا راکه قلب نیروی اکرادبود، تسخیر نمایند .

بدین ترتیب قلعهٔ چهریق بوسیلهٔ دو ستون نیروی دولتی محاصره‌گشته ، و امید میرفت، درکمترین وقتی سقوط نماید .

حکم عملیاتی بدین ترتیب ، برای‌کلیهٔ نیروی دولتی صادر گردید .

الف ـ ستون گارد (هنگ پیادهٔ پهلوی ـ هنگ پیادهٔ رضاپور ـ یك اسوران اکتشاف یك‌آتشبار روسی ـ چهار ارابهٔ‌کوهستانی) تحت فرماندهی سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی، بایستی از روی ارتفاعات قزل داغ و میشوداغ ، بسمت قلعهٔ چهریق پیشروی نماید .

ب ـ ستون شمال غرب(هنگ پیادهٔ لشکر آذربجان ـ یك اسوران اکتشاف ـ یك‌آتشبار چهار ارابه‌ای روسی‌کوهستانی) تحت فرماندهی سرتیپ حسین مقدم (سرلشگر مقدم فعلی) بایستی از روی ارتفاعات شکریازی بطرف قلعهٔ چهریق عزیمت نماید .

ج ـ جنگجویان غیرنظامی که تحت سرپرستی افسران ارامنه تشکیل شده بود ، وظیفه داشتند، که درجدار مسطح شمالی بین دریاچهٔ ارومیه پیشرفت نموده ، وخود را به قلعهٔ چهریق برسانند .

د ـ عملیات ستون متمرکزدربندرسنگ‌کاظم تحت فرماندهی سرهنگ‌ابوالحسن‌خان‌پورزند،

---

[1] ارسباران چنانکه اسمش معرفش است درنزدیکی رود ارس در قسمت اهر جزو اردبیل واقع‌است. مگراینکه دراین قسمت‌هم ناحیه‌ای را بدون وجه تسمیه ارسباران موسوم‌کرده باشند که‌من ازآن بی‌اطلاع باشم .

بایستی با عملیات نیرو در بندر شرفخانه کاملا هم آهنگ بوده ، وهردودریکروزانجام پذیرد .

پس از صدور حکم عملیاتی مزبور و ارسال آن برای کلیهٔ فرماندهان قسمتها ، در روز عاشورای سال ۱۳۴۱ ، عملیات کلی با نهایت سرعت و شدت برضد اکراد شروع گردید و در بحبوحهٔ نبرد، به سرتیپ جهانبانی خبررسید که سنگینی جنگ متوجه ستون گارد که بایستی در روی ارتفاعات قزل داغ و بزداغ پیشرفت نمایند ،گردیده و هنگهای پیادهٔ ستون مزبور در ارتفاعات قزل‌داغ با اکرادتلاقی واکرادکه با سرسختی و رشادت فوق‌العاده‌ای میجنگند ، موفق بایجادشکافهای تقریباً عمیقی بین قسمتهای پیاده شده ، و در حال پیشرفت میباشد . ضمناً اطلاع رسیدکه آتش‌شدید مسلسلهای توپخانهٔ خصم جناحین دوستون‌گارد و شمال غرب را تهدید نموده و بیم آنست‌که ارتباط ستونهای مزبور قطع ، و جدا جدا در روی ارتفاعات قزل داغ محاصره و نابودشوند .

سرتیپ جهانبانی ، پس ازکسب اطلاعات لازم بستون سوار ، که در احتیاط فرماندهی بود دستور دادکه فوراً بین دوقسمت پیاده با حرکت سریع پیشروی نموده ، و تاآنجاکه ممکن است اکرادی راکه میان خطوط قوای دولتی نفوذ یافته‌اند ، بعقب رانند و ضمناً دستور داد،که بوسیلهٔ توپخانه و آتش مسلسل های نیرو اکراد متمرکز را هدف قرار داده و مواضع آنها را بانهایت شدت درهم‌کوبند .

بیست وچهار ساعت نبرد بسیار سختی درگرفت ، و اکراد با ازجان‌گذشتگی ورشادت زایدالوصفی میکوشیدند که مواضع خودرا حفظ نموده ، و شکافیراکه دربین خطوط قوای دولتی ایجاد نموده اند، حتی‌المقدور در دست نگاه دارند . ولی سرانجام قدرت آتش و شدت حملهٔ سواره نظام ،که در موقع بسیار مناسبی شروع گردیده بود . آنان را پس از یك نبرد خونین شکست داده ومجبور نمود که بطرف شهر سلماس و قلعهٔ چهریق عقب نشینی‌کنند . دو روزبعد شهرستان سلماس نیز بعلت سرعت حرکت نیروی اعزامی پس از مختصر زد و خوردی سقوط نموده ، و ناچار اکراد بقلعهٔ چهریق یعنی‌آخرین پناه‌گاه خود روآوردند .

دراین موقع ، بکلیهٔ نیروامرگردید ، بمنظوراستفاده ازموفقیت بدون‌کوچکترین سستی بقلعهٔ چهرین حمله ورگردند .

نیروی دولتی، پس ازهشت فرسنگ راه پیمائی معجل درجاده های‌کوهستانی جنگ‌کنان خود را باطراف قلعهٔ چهریق رسانیده و آنجا را محاصره نمودند . اکرادکه ازسرعت عملیات نیروی دولتی غافل‌گیر شده بودند ، درچهریق نیز مقاومتی نکرده پس ازنبردکوتاهی منکوب ومتواری‌گردیدند .

سمیتکو با نزدیکانش بترکیه فرار ، وبلافاصله ازطرف جهانبانی بمرزداران‌کشورمزبور پیشنهادگردیدکه یاغی معروف ایران راگرفته و تحویل قوای دولتی نمایند . اما چون ترکها شنیده بودندکه همراه قوای شکست خوردهٔ اسمعیل آقا تعدادی قاطرهای بار شده از لیره یافت میگردد ، برای تصرف لیره های مزبور ، شبانه باو تاخته وگروهی از همراهانش منجمله خانم وپسرش را مقتول ، وبنهٔ سمیتکو را غارت‌کردند ولی خود سمیتکو موفق بفرار گردید و چون چاره‌ای نداشت و سخت دچار اضطراب خاطرگردیده بود، بوسیلهٔ مکرم‌السلطان ده هزار لیرهٔ ترك فرستاد ، و از سرتیپ جهانبانی تقاضای تأمین‌کرد. سرتیپ جهانبانی در جواب پیغام داد که جز تسلیم چاره‌ای نداشته و هیچگونه تأمینی باو داده نخواهد شد .

بدین طرین قلعهٔ چهریق یا مرکز فسادآذربایجان ، که مدتها باعث اغتشاش آن سامان گردیده و مانع بزرگی در پیشرفت مقاصد دولت برای امنیت آن حدود بشمار میرفت ، بتصرف نیروی دولتی درآمد. »

(پایان یادداشتها)

خبرفتح قلعهٔ چهریق که روز۲۰ اسد ۱۳۰۱ واقع شده ، همان روز به تهران رسید و تمام عملیات تجاوزکارانهٔ سردار سپه را مالیده کرد و ریشهٔ استقلال او را بمنتها درجهٔ استحکام رساند . بعد از این شکست دیگر کرد ها نتوانستند ، بحمله بپردازند. اگر چه گاهگاهی ، سمیتکو با عده‌ای ایلغار کرده ، بخاك ایران وارد میشد ، و دستبردی می‌زد ولی چیز مهمی نبود و بالاخره درچند سال بعد ، در یکی از این ایلغار ها ، به تدبیر سرلشکرمقدم، غافلگیر وکشته شد ، وتازمان طغیان قاضی محمدکه بعد ازوقایع شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاد ، این ناحیه امن و امان بود . من ، در اوقات استانداری خود در آذربایجان کراراً برای رفتن بمهاباد و میان دوآب و بوکان و سقز و بانه و سردشت و مراغه از این ناحیه ، با اتومبیل و یکنفر شوفرو یك پیشخدمت ، بدون داشتن هیچگونه اسلحه عبور کرده ، و در هیچ جا ، هیچگونه بود و نمودی از این راهزنان و آدم کشان که شرح تعدیات تا این تاریخ آنها را سابقاً در صفحهٔ ۳۶۶ تا ۳۷۰ این جلد نوشته‌ام مشاهده نکردم .

پاره‌ای ازنویسندگان امروزما ، که میخواهند تمام عملیات سردارسپه را ، بدون هیچ منطق و دلیل بد بدانند ، همین که باین قبیل اقدامات این‌مرد فوق‌العاده میرسند نیز، نمیخواهند بخدماتی که باین کشور کرده است معترف شوند ، وبکنایات نچسب و تشبیهات بی‌وجه شبه توسل جسته ، زحمات ذی‌قیمت این سرباز رشید ایران را با تعبیرات عجیب، وعلامت تعجبهای بیمورد ، بهدر میدهند ! من ازآنها میپرسم که اگر این مرد ، در این یکسال وچندماهه، شب وروزخودرا یکی نکرده ، ونیروئی راکه‌خوانندهٔ عزیز دریادداشت « افسردخیل در قضایا » خوانده و ازعده وعدهٔ آن استحضار حاصل کرده است ، بوجود نمی‌آورد ، و بموقع بآذربایجان نمیفرستاد ، بچه وسیله ازحملات وغارتگری‌های کردها نجات می‌یافتیم ؟ گل سرسبد نیروی ژاندارمری ، یعنی سرتیپ شیبانی ، راهم دیدیم که با داشتن این همه قوه‌درتحت امرخود ، نتوانسته‌بودکاری پیش‌ببرد . اگرسردار سپه متوجه قضیه نشده ، وسرتیپ جهانبانی را مأمور نکرده بود ، آقای سرتیپ شیبانی ، در تبریز پشت میز می‌نشست ، وبعادت خودمشغول کتاب خوانی‌خود میشد، وبایکی دوشکست‌دیگر، اسمعیل‌آقا شهر تبریزرا به یغما میداد .

خوب است نویسندگان ما قدری خود را از عصبانیت بدور نگاهداشته ، درهرچیز بدقت ومطالعه نگاه کنند ، بدی‌را بد وخوبی را خوب بنویسند . تمرد کردها که از بدو مشروطیت سربطغیان برآورده ، وهرروز جلوترآمده ، و ازطرف دولت انگلیس هم بالش نرم زیرسرآنها گذاشته میشد ، مثل نهضت قلابی اخیر آذربایجان ، بسیار خطرناك بود ،

وقلع وقمع آن که به تدبیر پدرصورت گرفته است ، باید مثل قلع و قمع این ، که به‌تدبیر پسر برومندش ، بحمدالله انجام یافت مورد تقدیر ملت ایران واقع شود .

نویسندگان‌هم ، همانطور که نباید تملق بیجا بگویند ، ومردم را نسبت‌بجانب‌خوب اشخاص اغفال کنند، همانطور هم نباید با نوشتجات خود ملت وبخصوص نسلهای جوان و آینده را ، نسبت بخدمتگذاران کشوربراه کج انداخته ، وحق ناشناسی راکه‌آفت‌بزرگ وجود یافتن‌خدمتگذار است درآنها ایجاد نمایند .

مرحوم میرزا رضای کلهر ، استاد مشق خط ماگاهی‌که دایره یامدی را بزرگتر ویا بلندتر از اندازه نوشته بودیم ، و توصیه کرده بود ، که آن را کوچکتر یا کوتاه‌تر کنیم ، و ما بجانب اغراق رفته ، و آنها را خیلی کوچك و کوتاه کرده بودیم ، بما می گفت « آقاجان ! گفتم لب بام نیا می افتی ! نگفتم ، آنقدر پس پس بروکه از آن طرف بیفتی !. »

البته تاریخ نباید مثل روضةالصفای ناصری وناسخ‌التواریخ باشد، که‌جزمدح‌سلاطین خانوادهٔ معاصر و صدراعظم‌های حاضر ، و احیاناً قدح خانوادهٔ مغلوب و صدراعظم‌های معزول ، چیز مهمی درآنها نیست، و اگر خواننده اهل تتبع نباشد ، از معتقداتی که از این قبیل تاریخ‌ها برای او حاصل میشود ، براه کج خواهد افتاد . ولی جانب تفریط موضوع هم ، مثل جانب افراط آن، مضربلکه بعقیدهٔ من ، ضرر اینطور تاریخ‌نویسی‌ها ، برای جامعه زیادتراست .

ممکن است تاریخ نویس ، بواسطه خوبیهائی که ازکسی‌دیده ، یا امیدی‌که بخیر او برای آتیهٔ خود دارد، ازدیدن حقایق تن‌بزند ، و درمواردی‌که رفتار شخص منظورزننده بوده است ، از ذکر اصل واقعه شانه خالی کند، و اگر هم از کسی با دلیل و بی‌دلیل بدش می‌آید ،کارهای خوب او را اصلا از قلم بیندازد . ولی بعد ازآنکه بذکر واقعه‌ای پرداخت ، نبایدآن را برای حب وبغض این وآن بلند وکوتاه کند وحقیقت را دگرگون وانمود نماید ، یا تاریخ وقایع را ، برای نسبت دادن باشخاص ، پس وپیش‌کرده ، مدح وقدح بیجا بخود اجازه دهد یادر محاکمهٔ تاریخی خود ،که ناگزیر درضمن بیان‌مطالب پیش میآید ، انصاف تاریخ نویسی را کنار گذاشته ، اصرار بورزدکه دوغ را دوشاب و دوشاب را دوغ کند[1] .

---

۱ ــ دوشاب بمعنی شیره است‌که ازآب انگور میپزند .
«دوغ ودوشاب پیشش یکی‌است.» یکی ازامثال‌سائره و این جمله ازاین مثل‌اقتباس شده است . اصل مثل : «دوغ ودوشاب پیشش یکی‌است » میباشدکه درمواردی‌که بخواهندعدم توجه کسی را بکاری بفهمانند ، استعمال میکنند . شاید اصل وریشهٔ این‌مثل هم لری باشد ، زیرا در نزدلر گوسفنددار ، دوغ که‌کرهٔ آنرا گرفته و شاید همانروز هم میخواهد کوچ کند چیز بی قیمتی است وعزت دوشاب درنزد لردها . امروز هم زیاد است . نه مواد اولیه، ونه‌وسایل تدارك هیچیك را ندارند. عزت و ذیقیمتی دوشاب درنزد لررا این‌جواب وسؤال‌که بین‌لرجوانی

بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد

من در تاریخ نویسی معاصر، باین قماش پس وپیش کردنهای تاریخ وقوع قضایا ، و باین قبیل محاکمات تاریخی بی‌مروتانه ، زیاد برخورده‌ام که باید آنها را بضعف حافظه یا غرض ورزی ، یا اظهار شهامت، که من آنم که ۰۰۰۰۰ حمل کنم . نویسندگان ما باید بدانند ، که تاریخ آنها را هم تاریخ محاکمه خواهد کرد ، وشاید وزن تاریخ آنها از نظر نسل آینده زیادتر از ناسخ‌التواریخ وروضة‌الصفای ناصری نشود . سلطان احمدشاه نمیگویم برای عیاشی ، لامحاله بعلت بی‌فکری و بی‌علاقه‌گی ، مملکت را سرداده ، باروپا میرود ، خوب شاهی است وسردار سپه یا رضاشاه شب وروزش را صرف ترقی مادی ومعنوی وحیثیتی کشور میکند ، بد شاهی است ؟ برای چه ؟ برای این که او قانون شناس بوده ، و این قانون شکن. در صورتیکه قانون برای حفظ مملکت است ، نه مملکت برای حفظ قانون. این قماش محاکمه ها را هر عقل سلیمی رد میکند ، و در نزد مطلعین دوغ دوغ است ، و دوشاب دوشاب.

باری ، سردار سپه در ۲۸ اسد ، بافتخار این فتح ، در باغ جلو قزاقخانهٔ سابق جشنی برپا کرد . در این جشن، که‌تمام افسران حاضر تهران‌شرکت جستند ، باسم‌خطابهٔ آقای وزیر جنگ ، شرح مفصلی خوانده شد ، که من از آوردن عین آن در این جا خودداری میکنم . در این خطابه اغراقات شاعرانه و تکلفات منشیانه زیاد بکار رفته ، وحتی ، ازکلمات و جمله‌های بی‌مناسب هم ، خالی نیست و چیزی که درآن خیلی نمایان است ، توصیه در وطن پرستی وحماسهٔ گذشته و امیدواری بآینده است . وفقط دریك مورد ذکری هم از سلطان احمد شاه رفته است . ازلحن این خطابه « و من من » هائی‌که در آنست ، پیداست که نویسنده میخواهد همه چیز کشور را از پیشرفت قشون وانمود کند ، و سردارسپه را نمایندهٔ آن قرار داده ، و همهٔ پیشرفتها را باو منسوب دارد . مردم که این بیانات را در روزنامه‌ها میخواندند ، مخصوصاً باین جمله‌های مقرمط ، که اکثر آنها در خور فهم افسران بی سواد آنروز نبوده ، و معنی مقصود بزور از آن استخراج میشد ، میخندیدند .

انتشار این خطابه از اثرات این فتح ، که حقاً مرهون زحمات سردار سپه بود، در انظارکاسته و بجای اینکه وسیلهٔ بزرگ‌کردن قضیه واقع شود ، موجب کوچك‌کردن آن گشت. من یقین دارم، که دراین موردهم ، اعلیحضرت رضا شاه‌پهلوی این‌خطابهٔ‌منسوب بسردارسپه را نپسندیده است .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

با پیرلری واقع شده است ، میتوان دریافت کردکه ، لرجوان کم تجربه‌ای ازلر پیر پرسید : شاه سرش را با چه میتراشد؟ پیرلر جواب‌گفت : با دوشاب نم میکند وبا تیغ طلا میتراشد. لغت دوشاب جز درنزد لرها در نزد طوایف دیگر فارسی زبان مصطلح نیست ، سایرین شیره میگویند .

سلطان احمد شاه هم ، بوسیلهٔ تلگراف ، با خطاب « وزیر جنگ » از این فتح اظهار خشنودی و قدردانی کرده ، و در تلگراف دیگری ، که در جواب گزارش وزیر جنگ راجع به چگونگی این فتح مخابره کرده ، مراجعت نزدیك خود را بایران وعده داده است .

بازهم لزوم مستشار خارجی برای ایران خودنمائی میکند

استخدام مستشار خارجی جهت مالیه ، بخصوص برای مقاومت با زیاده رویهای سردارسپه ، که هرروز خواب تازه‌ای برای تصرف یکی از شعب درآمد کشوردیده ، وهمین که پنجه بدان بند میکرد واگذاشتن آن غیر ممکن بنظر میآمد ، چیزی بود که لزوم آن از مدتی پیش حس شده ، و همه کس آنرا دوای منحصر بفرد این تجاوزات تشخیص میداد . این فکر مخصوصاً رئیس الوزراءها را که بیشتر از همه کس ، گرفتار آه و نالهٔ بی‌پولی همکارهای خود بودند ، مشغول داشته و ازمدتی پیش مغز بمغز گشته ، و اذهان متوجه آن شده بود .

بالاختصاص ، درکابینهٔ دوم قوام السلطنه ، ووزارت مالیهٔ فهیم الملك ، که کارتصرفات غیرقانونی سردار سپه در وزارت مالیه ، از مالیات های غیر مستقیم و انبار تجاوز کرده بخالصجات هم که خدایارخان را رئیس آن کرده بود ، سرایت نمود و برای وزارت مالیه و مخارج کلیهٔ دوایر دولتی ، جز چهار پنج ملیون مالیات مستقیم ، که آنهم اکثر گرفتار بد بدهی متنفذین بود چیزی باقی نمانده ، و خزانه که باید مرکز داد وستد کشور باشد ، همیشه خالی واگر وجهی هم از عایدی همین یکشعبه درآمد بمرکز میرسید ، وسردارسپه خبردارمیشد ، آن راهم بهرعنوانی بود ازچنگ باقی دوایربیرون آورده وبرای مصارف قشون ضبط میکرد . بحدیکه ، برای پرداخت حقوق اعضای مرکزی وزارت مالیه هم ، پول درخزانه یافت نمیشد ورؤسای ادارات ، برای وصول حقوق خود وکارمندان ادارهٔ خویش ، مجبور بودند ، حواله بولایات گرفته ، وبوسیلهٔ دوستانی که درآنجاها داشتند ، بحقوق برسند ، من حقوق چندماههٔ خود واعضای دیوان محاکمات مالیه را بمالیهٔ خراسان حواله گرفته ، وصول وایصال کردم ، سایر ادارات هم همین کار رامی کردند . وبعضی که از این دست و پاها نداشتند ، و میخواستند بنائی کنند حوالهٔ گچ و آجر و آهك بکورپزخانه‌ها میگرفتند . این اوضاع هم ، بیشتر از هرچیز لزوم مستشارخارجی ورهائی از این وضع نامطلوب را غیر قابل انکار کرده بود .

استخدام دکتر میلیسپو برای ریاست کل مالیه

راجع باین که مستشار ازکدام ملت باشد که تحت نفوذ همسایه‌ها نرفته ، وحفظ منافع کشور را برهرچیزمقدم دارد نیز ، حسن‌سابقه وجدیت وخدمتگذاری شوستر آمریکائی قضیه را حل کرده بود . این موضاعات ، که در کابینهٔ اول قوام السلطنه ، درمغزها و در کابینهٔ مشیرالدوله ، بز بانهارسید ، مشیرالدوله رئیس الوزراء را برآن داشت که بجناب آقای حسین علاء که درآنوقت هم ، مثل امروز نمایندهٔ ایران درواشنگتن بود ،

دستورهائی راجع بمذاکره بادولت آمریکا وانتخاب شخص مستشار بدهد. یکی ازدستورها هم این بود، که درانتخاب مستشار باشوسترهم مشورت بعمل آید.

بالاخره، بعد ازمشاوره و مذاکره قرعهٔ این فال بنام دکتر میلیسپو بیرون آمد، و قوام‌السلطنه درنوبت خود، لایحهٔ استخدام وحدود اختیارات اورا بمجلس برده، و در ٤ اسد ۱۳۰۱ قانون آن ازمجلس گذشت، مراتب بحسین علاء تلگراف شد. ودکتر میلیسپو باچند نفر همراهانش، ماك کرماك، وگورو پیرسن، ومکاسکی بایران رهسپار شدند. این آخری، همان مکاسکی رئیس محاسبات شوستر بود.

یکروز، دیدیم ازطرف وزیرمالیه کمیسیونی خبر کرده‌اند. رفتیم چگونگی تدارك مقدمات ورود آمریکائیها مطرح بود. پارك مخبرالدوله بیرون دروازهٔ دولت، برای اقامت آن‌ها تعیین ویکی دو نفر، مثل میرزا رضاخان افشار و میرزا ابوالفتح خان پسراعتصام ـ الملك، برای مترجمی رئیس کل مالیه، معین گشتند، و ضمناً مقررشد لوازم زندگی هم، برای بدو ورود آن‌ها، تدارك کنند. بسنت سنیهٔ طفره وتعلل که درکارهای ما همیشه رواج دارد، کارها دروزارت مالیه کاملاتعطیل گردید. زیرا ازثبات تامدیر کل ووزیر، هرکارعادی را بی سبب مشکل کرده، حل آن را منوط بورود وتصمیم رئیس کل مالیه، که شاید هنوز از آمریکا حرکت هم نکرده بود، می نمودند.

بعضی ازمترجمین، البته بخرج خود، لامحاله تاقزوین وشاید بالاتر هم، باستقبال شتافتند که درخدمتگذاری ازرفقا جلوتر بیفتند. معلوم بود که نان انگلیسی دانهای مالیه بروغن می‌افتد. آقایان هرشب روبآمریکا میخوابیدند[1] وخواب ریاست و وزارت می‌دیدند اما من ازتمام این طفره وتعللها، واین خواب وخیالها بر کنار بودم. زیرا کار من طبق قانون بود، وتصمیمات رئیس کل مالیه تفاوتی درآن حاصل نمیکرد. انگلیسی‌هم نمیدانستم وچون خبرداشتم که آقای رئیس کل مالیه هم‌جزربان مادری چیزی نمی‌داند، ازخوابهای خوش سایرین طبعاً معاف، ومشغول کارخود بودم.

برای این که دراین زمینه‌تجدید مقال نکنم، از خوانندهٔ عزیز اجازه میخواهم از سلسلهٔ حوادث جلوافتاده، عملیات وسرگذشت دکتر میلیسپورا، در همین جا ذکر کنم:

دکتروهمراهانش، درتاریخ ۲۷ عقرب ۱۳۰۱ وارد شدند، و رؤسای وزارت مالیه، درهمان روزهای بدو ورود، درپارك مخبرالدوله برئیس کل مالیه معرفی گشتند. درمحل وزارت مالیه، درطبقهٔ سوم عمارتی که‌دراین دوسال‌اخیر، بجای سالون پذیرائی‌مهمانیهای رسمی دورهٔ ناصرالدین شاه که درحریق تشخیص عایدات ساخته وجای آن عمارت فعلی با سردرسنگی ساخته شده بود، دفترکاراو برقرارگردید. ماك کرماك رئیس مالیات مستقیم

---

۱ ـ مقدسین سعی میکنند، درخوابیدن حتی‌المقدور، پای آنها بسمت قبله دراز باشد. شاید روایاتی هم در این زمینه وارد شده باشد که خوابیدن بسمت قبله را ترویج کرده باشند «پای خود را بجهتی درازکردن» و یا «روبجائی خوابیدن» کنایه ازاحترام و علاقه‌ایست که بشخصی که در آنجا است داشته باشند.



سرتیپ امان‌الله میرزا جهانبانی

وغیرمستقیم ومکاسکی رئیس خزانه وگور رئیس محاسبات، وپیرسن رئیس دفتر، اولی، در تشخیص عایدات ودومی درخزانه، وسومی درمحاسبات، وچهارمی دردفتر رئیس کل مالیه، باهمان رؤسا واعضای ایرانی مشغول کارشدند. بواسطهٔ اقدامات مجلس، چنانکه در جای خود عنقریب خوانندهٔ عزیز ازآن اطلاع حاصل خواهد کرد، قبل ازورود میلیسپو، ادارات متصرفی سردارسپه مجدداً بتصرف وزارت مالیه درآمده بود. قانون تشکیلات مالیه کماکان برقرارماند، مراسلات وزارت خانه بدواً بامضای میلیسپو می رسید، و بعد وزیر مالیه هم آنرا علی‌الرسم، امضا میکرد. بنا براین، کلیهٔ تصمیمات ازمیلیسپو، وامضای وزیرمالیه شعر یا برای وزن شعر بود[1].

درهمین اوقات، مجلس شورایملی‌هم تیرازکمان گذرانده[2] بعدازهفده سال مشروطه باهزارجان کندن بقول و کلا، یك بودجهٔ چهار دیواری، که فقط متضمن سرفصل عایدات ومخارج وزارت خانه‌ها هم یك قلم وبدون جزو درآن نوشته شده بود، ازکاردر آورد، و این خود وسیله‌ای برای جلوگیری اززیاده طلبی‌های وزیرجنگ گردید ومیلیسپوتوانست بعایدات مرکزیت داده، صادر ووارد خزانه راکه بخصوص درکابینهٔ قوام‌السلطنه ووزارت مالیهٔ فهیم‌الملك، بسیاربی ترتیب شده بود، سروصورتی بدهد، ودرراپورتهای متناوب خود که هرماهی یکبارمنتشرمیکرد، اقلام واقعی ازعایدات ومصارف باطلاع عموم برساند.

میلیسپو درگردش اموراداری کارشایانی نکرد، و رؤسای ولایات و مرکزی همان ایرانی‌ها بودند. درطرز وصول هم در بهمان پاشنهٔ تشکیلات مالیه، البته با افزایشها و ترکهائی میگشت[3]. روابط بین سردارسپه ورئیس کل مالیه خوب بود. علاوه بربودجهٔ چهار دیواری، برای فوق‌العاده وخریدهای وزارت جنگ، ازمحل افزایش روزافزون عایدات نفت جنوب ومازاد درآمدگمرکات، سهم حسابی باین وزارت خانه میرسید، و در بودجهٔ سالهای بعد که میلیسپو باز هم بهمان طرز چهار دیواری بمجلس میفرستاد، حوائج سردارسپه را برآورده واورا ازتصرف ادارات مالیه بی‌نیاز میکرد وگاهی که مصارفی در

۱ــ شعررا، باین جهت شعرگفته‌اند که باشعور انسان بازی می کند و باقوت بیان وقدرت فصاحت وبلاغت وایراد تشبیهات وکنایات وآوردن مضامین دلنشین، استدلال ومنطق را تاحدی مالیده‌کرده، کوه راکاه وکاه را کوه می‌نماید. «شعراست» یعنی منطق درآن راهی ندارد. «وزن شعر است» یعنی فایده‌ای برآن مترتب نیست. درشعرگاهی برای موزون شدن دولنگهٔ یك شعر «حشو» وزیادی رامجازکرده‌اند. «برای وزن شعراست» کنایه اززیادی بودن عمل وبالاختصاص اجرای آن عمل برای حفظ ظاهراست.

۲ــ دست و بازوی تیرانداز، هرقدر بی قوت باشد، البته بقدری قوت دارد که تیر را، لامحاله ازکمان بگذراند. «تیر ازکمان گذراندن» کنایه از آنست که‌کارکم اهمیتی را با تظاهر زیاد و وانمودکردن هنر وبرش خود انجام دهند‌که، سایرین آنرا بچیزی نشمارند.

۳ ــ در اوقاتیکه هنوز پای لولا و یراق و قفل بایران بازنشده بود باز و بسته شدن دو لنگه دربوسیلهٔ گشتن پاشنه انجام میشد. «در بهمان پاشنه میگردد.» کنایه ازجریان‌کار بمجرای سابق است.

اواسط سال خارج از میزان عادی فوق‌العادهٔ پیش بینی شده ، برای وزارت جنگ پیش می‌آمد ، محل آن از بقایای سنواتی متنفذین بود که چون کشور امن و دولت مقتدر شده وممکن بود ازبدهکاران نیزاستنقاذ شود، بوسیلهٔ مأمورین مالیه وگاهی مأمورین مخصوص رئیس کل مالیه، تشخیص وحوالهٔ آن بوزارت جنگ داده میشد که با قدرت زیادسردارسپه وصول و ایصال شود .

گذشتن قانون استخدام کشوری (اواخر سال ۱۳۰۱) و نظم ونسقی که وضع این قانون درصادر ووارد پرسنلی وزارتخانه ها برقرار کرد، درکلیهٔ دوایر دولت مؤثر شده و موجب انضباط بیشتری گردید . ولی در مالیه ، چنانکه خوانندهٔ عزیز ، از صفحهٔ ۳۰۵ جلد دوم و صحبت من باآقای حسین علاء ، سابقه دارد ، بعضی ترفیعات بی وجه که براثر فکرآمریکائی دکترمیلیسپو اعطاء شده بود، موجب عدم رضایت اعضاء شده ، چند صد فقره نامهٔ شکایت دراین زمینه بدفتر دکتررسید . رئیس کل مالیه ازمن ومفتاح‌الملک ومرآت‌ـ الملک (پدرآقای اسمعیل مرآت) کمیسیونی تشکیل ، و مارا مأمور رسیدگی باین شکایت نمود . ما هم چندروزی وقت صرف وآنها را دسته دسته‌کرده ، وبرای هردسته‌ای تکلیفی معین نمودیم ، و در روزمقرر ،کار را تحویل دادیم . ولی چون اکثر این شکایات براثر تبعیضاتی بود، که بوسیله‌گور در رعایت اعضای ادارهٔ محاسبات بعمل‌آمده بود « خود کرده را تدبیر نبود » بهمین جهت شکایت اعضاء رفع نشد و غرغر آنها همیشه بلند بود . خلاصه این که ، بوسیلهٔ همین خاطرخواهی ها جوجه مالیه چی هائی‌که انگلیسی میدانستند ، بعد شیعه های علی ولی‌الله شکرپنیر داخل مویز کردند، که در آیندهٔ نزدیکی ، بمقام وزارت برسند. سابقهٔ خدمت رسمی یکی ازاین رتبه های نه زورکی، که دانش وتحصیلی هم ندارد بیش از پنج شش سال نبود ، و طفل پنج شش ساله ، ره هجده ساله رفته بود .

سابقاً از عبدالرضا خان انگلیسی که میگفت مسلمان شده ، و اسم انگلیسی او (ببخشید) رید بود ، اسمی برده‌ام . این آقا ، در این چندساله البته بود ونمودی نداشت ولی ، این روزها مجدداً سروکلهٔ ایشان، با مشارالیهی ، درمالیه پیدا شد وچون مشروطه بقدری ترقی کرده بودکه حاجتی بعنوان مسلمانی واسم عبدالرضاخان نداشته باشد و اسم انگلیسی او هم بفارسی از الفاظی نبود که بدون «بی‌ادبی میشود» یا « دور از جناب » یا «گلاب بروتان » قابل تلفظ باشد ، خودرا رلندریاد موسوم کرده ونمیدانم برای رئیس کل مالیه چه‌کار صورت میداد. این‌آقا تا سلطنت پهلوی ، همیشه موی دماغ مالیه بود ودراین موقع سرزیرآب کرده ، ما دیگر این مسلمان خالص‌العقیده راکه حتی در اوایل جوراب رنگی هم پا نکرده ، وپشت دراطاق کفش‌ها را بیرون می‌آورد ، و با جوراب امیری بافت اصفهان و قم وارد اطاق شده ، وبا وجود صندلی دو زانو بزمین می‌نشست ندیدیم .

این که نوشتم نمیدانم ، چه‌کارصورت میداد خوانندهٔ عزیز تصور نفرماید اغراق‌است خیر ! عین حقیقت است . این آقا را وکیل‌الرعایای همدانی ، نمایندهٔ دورهٔ دوم مجلس برای‌کار ضبط روده و ترتیب ادارهٔ این کار ، با اسم عبدالرضاخان جدیدالاسلام ، بالباده

و کفش دستك دار وارد وزارت مالیه کرد. ولی این جوان بقدری مرموز بود که هیچ کس نمیتوانست از او حرفی بیرون بیاورد. زبان انگلیسی زبان مادریش بود. فرانسه راهم خوب حرف میزد. فارسی را بقدری خوب آموخته بود، که هیچوقت از او غلط لفظی و کتبی بروز نمیکرد، وحتی استعمال لغات واصطلاحات را، بمناسبت موضوع بسیار خوب می فهمید. این مرد، با این کمال برای چه بماهی سی‌تومان راضی باستخدام در مالیهٔ ایران شده بود؟ معلوم نبود. بعضی میگفتند چون مسلمان شده است، نمیخواهد نزد هم‌کیشهای سابق خود استخدام شود.

شوستر که آمد این آقا دیگر به روده پابند نکرده، عنوانش معاونت محاسبات شد. بعد از رفتن شوستر، در دورهٔ مرنار کارثابت معینی نداشت. در دورهٔ آرمیتاژ اسمیت هم بود و نمودی ازخود ظاهر نمیکرد؛ و نمیدانم در چه دوره بریاست مالیهٔ خمسه هم نایل شد. و در این اواخر بکفالت مالیهٔ آذربایجان هم رسید.

خلاصه، این مرد بیست سال در حول و حوش مالیهٔ ایران، گاهی ازنزدیك خیلی نزدیك وگاهی دورا دور می پلکید، بدون این که معلوم باشد چه میخواهد بشود وبکجا برسد. همانطور هم معلوم نشد، بکجا رفت که دیگر اثری از او دیده نشد. گویا زن مسلمانی هم گرفته بود. ولی هیچ کس خانهٔ اورا ندیده، واززندگی او کسی خبری‌نداشت.

دانش میلیسپوکه دکتر اقتصاد بود، چیزی نیست که قابل انکار باشد. ولی فعالیت و هوش شوستر را نداشت. مردی متین و آرام، و شاید قدری ضعیف‌النفس بود. زیرا، گاهگاه لجاج ضعفاء نفوس در رویهٔ او دیده میشد. بعضی از آمریکائی های زیردست او بتلقین ایرانی های خودمان، کار های غلط و بی‌رویه ای بامضای او می فرستادند. اگر خیرخواهی پیدا میشدکه بی‌رویگی کار را حالی او بکند، و با استدلال با او حرف بزند حاضربود تصمیمهای هموطنهای خودرا دور بیندازد. معهذا، اتفاق میافتادکه بکسی اعتماد کرده، و قول باطل او را پذیرفته، و امضایی‌کرده بود دیگرامکان نداشت ازخرشیطان پائین بیاید.

در یکسال و نیم اول دورهٔ خدمتش، با من بسیار رایگان بود. گذشته ازکارهای محاکمات مالی و اداری اکثر دوسیه های مشکل را هم که جنبهٔ قضائی مالی داشت بمن مراجعه میکرد، وهمیشه ولوبرخلاف میل و اظهار نظر هموطنان خود، نظریهٔ مرا بکار می‌بست. منهم بخود اجازه داده بودم، که‌گاه وبیگاه در تصمیماتی که بدون مشورت من گرفته و هنوزحکمش صادر نشده بود، رأساً با خود او مذاکره کنم واکثر موفق میشدم ازخرده‌کاری‌ها خودمانی هاکه علی‌العمیا میخواستندچیزهائی از زیر امضای اوبگذرانند جلوگیری‌کنم. میرزا محمد علی خان فرزین، که دراوایل رئیس محاسبات و بعداً مدیر-کل وزارت مالیه بود نیز، در مزاج او بی نفوذ نبود. ولی آن مرحوم مردی وجاهت دوست بود ونفوذ خودرا خیلی بخطر نمی‌انداخت. اما من بی‌محابا هرجاکجی میدیدم و قبلا خبر میشدم، از راه نمائی‌کوتاه نمی‌آمدم. کار هم بولنگ و وازی دورهٔ اخیرنبود

که قابل احاطه نباشد وبا هوش میلیسپو متناسب بود، دردوسه سال آخری آندورهٔ استخدام میلیسپو ، من ازکار خارج بودم ، و نمیدانم چه شد که نتوانست با اعلیحضرت رضا شاه کنار بیاید .

مرحوم رضا شاه پهلوی ، از مداخله دادن خارجی ها بکار های کشور بسیار تنفر داشت ،وحتی‌المقدورمایل بودکارها بدست ایرانیان انجام شود، و اینهم از شخص استقلال طلبی مثل او امر طبیعی است . این پادشاه چون خودش استقلال را خیلی دوست میداشت وایرانیها را حقاً خودی میدانست میخواست کار کشوررا بدست خودی انجام دهد. بنا براین استخدام خارجیها را مانند مداخلهٔ اجنبی درکارهای داخله ، و مخالف استقلال شناخته، هیچوقت راضی نمی‌شد کارهای حساس کشور را بدست خارجی‌ها انجام کند . بعضی تصور کرده‌اند، که چون خارجیهارا مانع عملیات طمع کارانهٔ خودمیدانسته است، بآنها مداخله نمیداده، درصورتیکه قوت اراده ، یا استبدادرأی وبلندنظری او بالاترازآن بودکه وجود خارجیها را مانع خیالات خود پندارد ، ویا ازآنها ملاحظه کند و حشمت ببرد .

باری مکاسکی ، بمناسبت سابقهٔ عمل در زمان شوستر ، توانست بخزانه داری سر و صورت حسابی بدهد که پرداخت ها همیشه مرتب ، و اعتبار حواله های مالیه برقرار باشد و این وضع مطلوب ، بعد از ناهنجاریهای کابینهٔ قوام‌السلطنه ووزارت مالیهٔ فهیم‌الملك ، وجههٔ زیادی در انظار حاصل ، وباعث حسن شهرت بسزائی از عملیات آمریکائیها گردید.

ماك کرماك که باو کلنل ماك کرماك میگفتند ، در ادارهٔ عایدات ، کار اساسی نکرد ولی وضع حاضر را خوب میگرداند . حتی گذشته از وصول مالیاتهای جاری ، ببقایای سنواتی پرداخت ، و صورت آنها را جمع آوری و گاهی مسافـرتهائی هم میکرد و با بدهکاران متنفذ قرارهائی راجع بپرداخت باقی‌آنها میگذاشت ، ودرمواری که سردارسپه مصارف مافوق بودجه‌ای برایش پیش می‌آمد از این محلهای سوخت شدهٔ سابق کارگشائی وحواله‌هائی به‌بدهکاران صادرمیشد. برای سردارسپه هم ،که نکاشته درو میکرد[1] باقدرتی که داشت ، وصول این بقایا کار مشکلی نبود و این امامزاده میتوانست این روغن های ریخته راکه نذر او کرده بودند جمع آوری ، و بمصرف برساند[2] وباین مبارك مرده که در راه او آزاد شده بود جان بدهد .[3]

---

۱ ـ « نکاشته درو کردن» مانند « ازهوا کرده گرفتن»کنایه از زرنگی وقدرت‌است که هیچ را بپول و استفادهٔ مادی یا معنوی نزدیك کنند .

۲ ـ اصل مثل: «روغن ریخته (برزمین ریخته) را نذر امامزاده میکنند.» است مقصود ازروغن ، روغن «چراغ است ؛ و الا امامزاده حاجت بروغن ندارد . دربعضی ازجاها گردو را که از آن میتوان روغن چراغ گرفت ، نذر امامزاده میکنند .

۳ ـ « مبارك مرده‌آزاد کردن.» مثل ؛ « روغن ریخته نذر امامزاده‌کردن .» واز امثال قدیمی است که شعرای سابق هم در ضمن ارسال مثلهای خود ، آنرا بکار بسته‌اند .

بیك بوسه دلم را شاد میکن   مبارك مرده‌ای ، آزاد میکن

نظامی گنجوی

از مستر گور رئیس محاسبات ، من جز لجاج و منطق نفهمی چیزی ندیدم . در کمیسیونهائی که بطور مختلط از ایرانی و آمریکائی پیش می آمد ، هروقت برخلاف عقیدهٔ خود استدلال منطقی می‌شنید ، شاخهٔ عینك خود را می‌جوید ، وبازهم همان حرف بی‌منطق سابق خود را تکرار میکرد، چنانکه ، همین رویهٔ لجوجانهٔ او درحمایت از مول ، یکنفر ارمنی که می گفتند آدم پاکی نبوده سبب شدکه بین وزارت عدلیه ومیلیسپو برهم بخورد ، و برسر همین مقدمه یکی دو ماه مواجب کارکنان عدلیه درکل کشور پرداخت نگردید ! شاید بواسطهٔ همین اخلاق هم بود که گور نتوانست تاآخر با میلیسپو همکاری کند ونیمه کاره راه کشور خویش پیش گرفت ویکی ازآمریکائیهای تازه وارد جانشین او شد .

سرهم رفته خدمت این مستشارها برای کشور بی‌فایده نبود و برای بودجهٔ ده بیست میلیون تومانی‌آن روزی ایران خوب بودند . مخصوصاً قدرت دولت هم که درهمه‌جا بسط پیداکرده ومالیاتها را خوب وصول میکرد ، کمك زیادی درنظم عمل و حسن شهرت‌آنها کرد و همین حسن شهرت سبب شد که برای دفعهٔ دوم پس از شانزده هفده سال دکتر میلیسپو را مجددا برای اداره کردن مالیهٔ بعد از رضا شاه طلبیدیم .

ولی این بار بودجهٔ کشور بیست برابر سابق شده و سر بسیصد چهار صد میلیون تومان زده ، وکار بقدری شعبه پیداکرده بود ، که ادارهٔ آن بشخص باهوش تراز میلیسپو حاجت داشت . سن دکتر هم زیاد شده ، ونمیتوانست بتمام‌کارها برسد . قدرت سردارسپه هم درکارنبود ، که کسی جرأت تمرد نداشته باشند . ازطرف دیگر آمریکائیها هم بمناسبت وجود قشونشان در این کشور ، زیاد بودند و از هرطرف از میلیسپو درخواست رجوع کار میکردند. ده یك این درخواست‌ها هم که باجابت میرسیدکافی بودکه اشخاصی که هیچوقت با مالیات و قوانین مالیاتی سروکار نداشته باشند ، وارد کار شوند . مجلس ما هم از این میلیسپوی کم هوش و حواس ، توقع اعجاز داشت ، وبار او را با رجوع کارهای اقتصادی خارج از اندازه ، سنگین کرد . این بود که کار ازخرك در رفت ، دوا فروش رئیس ارزاق شد ، و عدهٔ کارکنان ادارهٔ ارزاق تنها در شهر تهران به چهار هزار نفر رسید وبا وجود حاصل بسیار خوب سال ۱۳۲۲ ، نان سیلو همان بود ، که همه بخاطر داریم و همین نواله شتر هم گیر هیچکس نمی‌آمد .

درسایرشعب مالیه هم همین بی‌نظمی درکاربود ، تا بالاخره همه تنگ آمدند وآقای دکتررا بخدا سپردند. ولی خسارت این سفر دکتر میلیسپو خیلی بیش از خدمتی است که درآن سفر بمالیهٔ این کشور کرده است، واگر بدقت حساب شود شاید تنها خسارات دولت بدویست سیصد میلیون تومان سربزند ، زیرا پول بی‌حسابی باین و آن داده شده و هیچ کاری در مقابل انجام نیافته است . حساب دستگاههای مالیاتی واقتصادی این دوسه سالهٔ کشور بقدری مغشوش و درهم است ، که نمیتوان دانست بکی چه داده که از او حساب مطالبه شود ، و بقدری احکام متضاد از مصادر امور مالی ، یعنی همکار های دوا فروش دکتر ، صادر شده است که هیچ قاضی نمی تواند درآن محاکمه کند . اما حساب خسارت افراد ازایجاد بازارهای سیاهی که عملیات اقتصادی آقای دکتر موجب آن شده ، واقعاً

باکرام‌الکاتبین ، و ازعهدهٔ‌آمار و احصاء بیرون واین همه میلیونرهای تازه بدوران رسیده و این همه فقر و فاقهٔ عمومی در کشور نتیجهٔ عملیات ایشان است .

در سفر اخیر ، بعد از یك دو ماهی که دکتر میلیسپو بتهران آمده بود ، با وجود اینکه دراواخردورهٔ قبل ، چنانکه درجای خودخواهدآمد، با من معاملهٔ ناجوانمردانه‌ای کرده بود، چون دراینوقت دیگر خیال خدمت نداشتم ، که حاجتی باو داشته باشم ، و از طرف دیگر ، فکر میکردم که شاید در مواقع سلام و شرفیابی در دربار ، با هم مصادف شویم ، مصمم شدم ملاقاتی ازاو بکنم . بدیدار او رفتم . دکتر احترام فراوانی بجا آورد از پشت میز برخاست ، و در خارج رو بروی من دست بسینه نشست . بقول آمریکائی ها کنفرانس ما نیم ساعتی طول کشید . آقای قراگزلو بین ما مترجم بود .

پس از طی تعارفات مقدماتی ، از من پرسید چه میکنید؟ گفتم چندتا ده ازخالصه و اربابی اجاره کرده ، و مشغول زراعتم . گفت اوضاع مالیه را چطور می‌بینید ؟ گفتم : من ازهمان اوقات ، که در زمان شما ازکار کنار رفته‌ام ، دیگر در مالیه دخالتی ندارم ، ولی از آنچه از خارج با ادارهٔ تماس دارم ، حکم میکنم بسیار خرابست ! گفت من هم همین طور تصور میکنم . گفتم عیب‌کار دراین است که بقدری شعبه های‌کار زیاد شده ، که مسؤلیت در آن لوث است .

درآن روزها که من با شما کار میکردم ، اگر در جائی اشتباهی رخ میداد ممکن بودبیایند شما را خبر کنند، ولی امروز با این همه شعبه‌ای که‌کار پیداکرده است ،احاطهٔ برآن کار مشکلی است ! گفت منهم همینطور یافته‌ام ، و اضافه کرد اعضای کار بعقیدهٔ شما زیاد نیستند ؟ گفتم با ثلث ، حتی ربع این عده ، میتوان‌کار را بخوبی گرداند . گفت عین عقیدهٔ مرا دارید و اضافه کرد برای اصلاح این وضع چه باید کرد ؟ گفتم دور انداختن اینهمه مقررات و نظامات بیمصرف ، و ساده کردن عمل .

اگر بالمثل ، امروزپایهٔ میز شما حاجت بیك میخ داشته باشد ، با یکریال خرج سرش هم می‌آید ، ولی مقررات مالی را بقدری زیاد کرده‌اند ، که تا بخواهند با رعایت مقررات این میخ را بپایهٔ میز برسانند، بواسطهٔ تأخیر در تعمیر حاجت بعوض کردن اصل پایهٔ میز پیدا شده ، و تا باز بخواهند برطبق مقررات این پایه را عوض کنند ، تمام میز از حیز انتقاع افتاده ، بیك مشت هیزم مبدل گشته است . با این طرز عمل ، کار مالیهٔ ما مثل سوزنی شده است ، که طبق مقررات باید چهار نفر باهم در آن واحد ، آنرا از زمین بلند کنند. البته، با این کیفیت چندین ساعت بایدفکراین چهارنفر مشغول چگونگی این شرکت درکارشده ،و بالاخره هم موفق به ربودن‌آن از روی زمین نشوند. در صورتی که یك طفل سه ساله ، در ظرف نیم دقیقه، این کار را انجام خواهد کرد! گفت مثل این است ،شما چیز هائی که درفکر وضمیرمن است ، میخوانید ، بی کم وکاست مطلب همینطور است ، که شما تقریر کردید .

پس از آن پرسید برای ازبین بردن این مقررات چه باید کرد ؟ گفتم شما دارای

اختیاراتی هستید، که بهتر از همه کس میتوانید این کار را انجام کنید، یك نظامات و مقررات ساده‌ای که سرعت عمل روح آن باشد، وضع واعلان، و تمام مقررات سابق را نسخ نمائید. بیشتر تفتیشات شما باید در عملیات خاتمه یافته باشد، که ببینید بقدر پولی که صرف شده است، کار کرده‌اند یا نه؟ در صورتیکه امروز، تمام مقررات وتفتیشات در روی اعمالی بجا می‌آید که باید درآینده انجام یابد ووقتی تفتیشات سه چهار طرفه بعمل آمد، دیگر کاری بکاری که باید انجام شود، ندارند و عمدهٔ خسارت دولت از این راه حاصل میشود، که در مقابل وجه پرداختی کاری انجام نمیگیرد. گفت روح مطلب همین است که گفتید.

وقتی که خواستم برخیزم گفت: من میخواهم بازهم شمارا ملاقات کنم. گفتم: منهم به تجدید این ملاقات شایقم. منزل من در تجریش است. شما هم که در دربند منزل دارید میتوانید، در رفت و آمد، سری هم بمنزل من بزنید. تلفون هم دارم، هروقت خواستید تلفون کنید، همدیگررا ملاقات کنیم، ولی ازمن کار نخواهید، زیرا تصمیم گرفته‌ام دیگر واردکار دولتی نشوم، و ازهم جدا شدیم.

دکتر ازمن وقت ملاقات نخواست، شاید بالمره صحبت آنروز را هم فراموش کرد وبجای ساده کردن مقررات، وکسر کردن اشخاص زیادی، «با استخدام های تازهٔ خود» چندهزار نفری بر اعضای سابق افزود، و بوسیلهٔ متحدالمال های پوچ ادارات تابعه‌اش چندین قوز روی قوزهای سابق گذاشت، وچنان درکار مبادلهٔ کاغذ غرق شد که اگر مجلس میان جانش نرسیده، و مقدمات استعفای او را فراهم نکرده بود، شاید سکته میکرد، یا دیوانه میشد.

از همه بامزه‌تر این بود که وقتی مجلس خواست کار او را کم کند، و سرباری اقتصادیات را از دوش او بردارد، آقای دکتر گفت «یا همه یا هیچ!» بعضی از وکلای وجیه‌الملله که میخواستند از او دفاع کنند، و با همهٔ خرابکاری ها اورا سرپا نگاهدارند نطق آنها در مجلس بجائی برنخورد، و حتی موجب غرغر عامه گردید، و حامی غلاف رفت. دولت ومجلس هم نمیتوانستند، بیش ازاین تحمل کنند. جوابی باولتیماتم «یا همه یا هیچ» دکترداده نشد، و او را از مداخلهٔ درکارهای اقتصادی بازداشتند. اوهم تکلیف خودرا دانسته، استعفا کرد، و بکشورخود بازگشت ولی اثرات خرابکاری های او حالاها در این کشور باقی خواهد بود و از همهٔ این خرابکاریها مهمتر وارد کردن عدهٔ زیادی در استخدام ادارات است که بودجهٔ مملکت را از چهارصد میلیون بهشتصد میلیون رسانده و بموجب قانون هیچ راهی برای خلاص ازاین وضع نیست.

حملهٔ مجلس بسردارسپه

تعدی وتجاوزات سردارسپه، ومداخلات بی‌رویهٔ او درسایر کارهای عمومی، همچنان ادامه دارد، با اینکه قوام‌السلطنه، در بدو ریاست وزرای خود بمتحصنین مجلس وعده کرده بود که عنقریب حکومت نظامی را موقوف خواهد کرد، نتوانسته بود سردارسپه را

متقاعد ، و بوعدهٔ خود وفا نماید . سهل است ، بعد از استعفای دکتر مصدق از ایالت آذربایجان، ورجوع کارهای ایالتی آنجا بنظامیان . درتبریز و سایر شهرهای این ایالت هم ، حکومت نظامی اعلام شد . گذشته از جاهائیکه رسماً حکومت نظامی داشت ، رفتار نظامیان درکلیهٔ محلهائیکه پادگان نظامی برقرار بود، نسبت بحکام محل خشن وتحقیرآمیز ومانندرویهٔ روسای قشون خارجی بود، که مملکت رابقهر وغلبه تصرف کرده باشند. مردمی که بحقوق آنها تخطی می‌شد ، قدرت هیچگونه تعرض نداشته ، و بعمال قلمی دولت هم که مراجعه میکردند ، آنها را از خود بیچاره تر میدیدند .

حالا درست نطرم نیست ، در همین اوقات بود یا بعدتر ، که در اصفهان یکی از خرده افسران که امروزپایهٔ سرتیپی دارد ، از ریش آخوند فقیر همسایه‌اش بدش آمده بود بدون هیچ مقدمه ،وتشریفات بوسیلهٔ استوار خود،آخوند را احضار، وریش اورا تراشیده بود ، بدون این که رؤسای بالا دست ، از این عمل دیوانه وار افسر متعدی ، مؤاخذه‌ای بکنند ، یا ترضیه‌ای از آخوند ریش بریده بعمل آورند.[1]

در مرکز ، سردارسپه برای پهن کردن استقلال خود در نظمیه ، بمحبس رفته وبا رئیس نظمیهٔ سوئدی مشاجرهٔ بی‌موضوع میکرد ، وحتی بعضی ازعابرین را بگناه کوتاهی از احترامات لازمه ، بباد شلاق میگرفت و مردم راکه ازخدمات او در امن کردن کشور میخواستند حق شناس باشند ، بی سبب از خود میرنجانده و برای خود و نظامیان دشمن میتراشید ، و آقایان نظامیان با تکبروتبختری با مردم رفتار میکردندکه من حتی در دورهٔ سلطنت پهلوی هم ، نظیراین قبیل اعمال ، ازشاه کشورنشنیده‌ام . مردم که در دورهٔ سلاطین عهد استبداد هم ، ازاین قماش تجاوزات ندیده بودند ، همه مات و متحیر مانده بودندکه بکدام ملجأ پناه ببرند .

اگرچه رویهٔ بالاچاقی نظامی ، بیش وکم و با شدت و ضعف تا شهریور ۱۳۲۰ در افسران ارتش ، از عادیات بود ، ولی درهیچ دوره ، بشدت این روزها رواج نداشت ، و نمیدانم برای حصول چه مقصود بود که دراین روزها با هر خرده افسری که صحبت میداشتی ، اورا چیزی نظیر افسرریش‌بر فوق‌الذکر می‌یافتی . ازهمه بدتر این بودکه این‌آقایان که جزمشتی بیسواد نبودند، میخواستند تصرف در معقولات کرده ، وحرفهای چهل اندر چهار[2] خودرا بکرسی هم بنشانند . منطق ، یا بهتر گفته شود بی‌منطقی آنها در ضمن صحبتهای عادی خنده‌آور بود .

۱ـ ازافسرریش برسابق‌الذکر پرسیده بودند، برای چه مقصود ریش‌آخوندرا تراشیده‌ای جواب‌گفته بود : اسلحهٔ آخوند ریش است خلع سلاح هم از وظایف ما نظامیها است . من او را خلع سلاح کرده‌ام .

۲ـ درقالی باقی بهراندازه‌که در یکمتر مربع تار بکار می‌کشند باید بهمان اندازه پود بتار ببافند . مثلا اگر درهرگره چهل تار بسته‌اند باید پشم پود را باندازه‌ای نازک بگیرندکه چهل تای آن یك‌گره را پر کند. قالی‌که درهرگره مربعی چهل رگ تار وچهاررگ پود داشته باشد درنظر بیاورید تا معنی حرف چهل اندر چهارکه اصطلاح عامیانه است دستگیرتان شود .

این جمله ها را بطور سربسته و اجمال ، برای این مقصود در اینجا مینویسم که آقایان افسران امروز، سبب بی‌اعتنائی عامه را نسبت بخود ، درك کرده ، و حالا که بعد از خدمت اخیر آذربایجان ، بحمدالله در قلوب مردم جائی باز کرده‌اند ، قدر نعمت حسن توجه عامه را ، نسبت بخود بدانند و از تعدی ، وتخطی و بالاچاقی نسبت بخلق خدا ، خود داری نمایند، وکاملا در خاطرداشته باشند ، که اسلحه‌ای که دست آنهاست ، مال ملت است و آنها هم نوکر ملتند .

من میخواستم باینجا ها که میرسم خدمت سرلشکران بیسواد آندوره رسیده ، خاطره‌هائی راکه از رفتار این آقایان در حافظه دارم ، کاملا" بقلم آورم . خدمت اخیر ارتش درواقعهٔ آذربایجان، مرا ازاین‌کار باز داشت. فعلا قلم درمیکشم، تاببینم رفتارشما بزرگواران درآتیه ازچه قرار خواهد بود .

باری ، این طرز رفتارموجب غرولند عمومی برضد سردارسپه شد ووکلای آزادیخواه مجلس را بصدا آورد . معتمدالتجار ، وکیل تبریز (برادر شهید سعید سرلشکر محمود امینی) در ۱۲ میزان ۱۳۰۱ ، نطق ذیل را درمجلس ایراد نمود :

نطق معتمدالتجار درمجلس

حقیقةً خیلی ننگ‌آور وباعث تأسف است‌که پس از۱۷سال مشروطیت و آنهمه قربانیها ، که در راه آزادی داده شده ، مجبور شویم که در عوض اصلاحات اساسی ، از نقض قانون اساسی ، و اجرا نشدن سایر قوانین ، شکایت کنیم .

خطوطی‌که از آذربایجان میرسد مارا عصبانی ، و وادار بعرض این عرایض نموده‌است .

درضمن عرایضی‌که راجع بپاره‌ای قضایای‌آذربایجان سابقا بعرض مجلس رسانیدم شرحی هم ازکلیهٔ اوضاع آن ایالات عرض ، وضمناً درخواست کردم ، نمایندگان محترم که برای حفظ حقوق این ملت منتخب شده‌اند ، عطف توجهی بفرمایند . از آذربایجان که بقصد تهران عازم بودیم با نهایت ذوق و شوق می‌آمدیم ، و خیال می‌کردیم ، بمجرد تشرف در محل ، با مساعدت آقایان ، برای جبران مافات اقداماتی خواهیم‌کرد . متأسفانه بعد از ورود و مطالعاتی که در اینمدت کرده‌ایم ، می‌بینیم نسبت بامورات اساسی مملکت و حملاتی‌که باس و ارکان آزادی و مشروطیت، دراین پایتخت میشود، مجلس ساکت ونمایندگان محترم توجه مخصوصی نمی‌فرمایند جلسات‌گران بهای مجلس تمام صرف جزئیات شده و اوقات ذیقیمت نمایندگان تلف میشود . دشمنان آزادی و استقلال مملکت ، لاینقطع درکار و اتصالا نقشه‌های خودشان را توسعه میدهند و قریباً روزی میرسدکه نه سر می‌ماند و نه دستار . بساط مشروطیت که برچیده میشود ، سهل است ، استقلال مملکت را هم میبرند .

ترتیبات حالیه بنده را حق میدهد ،که نسب باوضاع حاضره بدبین وظنین باشم . مجلس که حامی و ناظر قوانین اساسی است ، دلسرد ، شاه‌که حافظ و نگهبان قانون اساسی و اصول مشروطیت است ، در خارج ، دیگران ، در حالت بی تکلیفی ، اهالی و موکلین بخیال اینکه وکیل‌شان در مجلس است وبرای آنهاکار میکنند ، رفته بفراغت خاطر ، برای نتیجهٔ اقدامات منتظرنشسته ، یك مرتبه ملتفت خواهند شدکه خاك برسرشان شده‌است . مادامی‌که قانون اساسی اینقدر زیر پا انداخته شده و ابداً نشانی از او دیده نمیشود ، ما وشما وضع قوانین را برای کی

میکنیم ؟ وکدام هیئت دولت مجری آن خواهد بود ؟ مگر ملاحظه نمی‌فرمائید ، در خارج ، نمایندگان و این مجلس ، تا چه درجه موهون شده‌اند ؟ بهر محفل و اجتماعی‌که میرویم ، و با هرکس‌که ملاقات میکنیم ، از سکوت مجلس و مجلسیان ، شکایت میکنند !

از تبریز . در این مدت کم که وارد شده‌ایم ، خطوط متعدد رسیده ، از وضع مجلس و نمایندگان و هیئت دولت استفسار کرده‌اند ، و میکنند . چه جوابی بنویسیم ؟ وحقیقةً درحیرت هستم . اوضاع حاضره را قطعاً نمیتوان ، مناسب ولایق و سزاوار اطلاق یك حکومت ملی دید. نمایشاتی میشود ، که خیلی اسباب وحشت و پریشانی و نگرانی است . عملیاتی درمرکزمملکت میشود ، که بنظر بنده ، ممکن است درآتیهٔ خیلی نزدیك ، برای مملکت و ملت خطراتی را متوجه سازد . بدون مجوز قانون جرائد را می‌بندند، و مدیران آن‌ها را توقیف ، حبس، تبعید و زجر میکنند ، ومیزنند . چرا ؟ برای اینکه ازکثرت ظلم و تعدی و انتخاب اشخاص بدسابقه برای مأموریتها و اختلاسها و هزارمظالم دیگر ، تنقیدکرده ، و دولتیان را براه راست دلالت و نصیحت مینمایند . اینها ، عوض اصلاح احوال و مفاسد خودشان ، متشبث به نقض قوانین می‌شوند. آیا برای جلوگیری ازخطرات متصوره ، نمایندگان ملت ، چه تصمیمی اتخاذمینمایند.

قانون اساسی اعمال را تقسیم ، و هر وزیری را درکار خود مسؤل کرده است . آیا حالا دراینجا ، رعایت میشود ؟ خوبست ، برای مراعات سوگندیکه آقایان نمایندگان در مجلس یاد کرده‌اند ، عجالتاً از بعضی کارهای جزئی صرفنظر فرموده ، و اوقات عزیز و پر بهای خودشان را صرف مذاکرات مهمهٔ اساسی بفرمایند . از قانون اساسی‌که ، بغیر ازلفظ ویك‌کتابچهٔ مطبوع آن هم درکتاب خانه‌ها و درخانه‌ها ، عجالتاً چیز دیگری نیست . همان مظالمی که در ادوار فترت میشد، همان خلاف قانونی‌هاکه درآن اوقات مرتکب میشدند. حالا هم میشوند واین مظالم ونقض قوانین ، باز زمینه هائی برای انقلابات در مملکت تهیه‌کرده ، و میکند . معلوم میشود ماها عمرمان را باید در انقلاب صرف نمائیم و همیشه در زد و خورد باشیم . ترتیبات و اوضاع حاضره و این لاقیدی در مراعات اصول قوانین اساسی است که اتصالا در مملکت ، باعث تولید قیامها و نهضتها می‌شود . قیام تجددیون تبریز ، برای چه بود ؟آیا بغیرازعدم رضایت ازاوضاع پریشان و اسف آور مملکت بود ؟ که میخواستند دولت را وادار باجرای کامل اصول قوانین اساسی بکنند ؟

آیا اولیای امور تجربه حاصل‌کردند ؟ ویك قدمی برای اجرای قانون اساسی برداشتند ویا برای آسایش اهالی این مملکت اقدامی‌کردند ؟ فرداست‌که ازکثرت ظلم و تعدی از سایر نقاط مملکت نیز ؛ قیامها میشود ، و به اینطورهمیشه این مملکت درجزر و مد انقلاب وهمیشه مردم در زحمت بوده ، روی راحت نخواهند دید . لازم است ، مجلس شورای ملی هرچه زودتر بهیئت دولت و زمامداران وقت و مسؤلین امور ، جدا اخطار کند ، که قوانین اساسی مملکت را که باخون پاك جوانان وطن ومجاهدین با غیرت تحصیل شده است مراعات، وهریك از وزراء دراداره وحدود اختیارات خود، با جدیت مشغول اصلاحات بشوند. حالا اگرآقایان نمایندگان بخواهند ، از وزارتخانه های داخله و مالیه و غیره سؤال و استیضاحی بفرمایند ، آیا جواب مسکت میشنوند ؟

بعقیدهٔ بنده خیر ! زیرا ، در حدود اختیارات آنها مداخلاتی میشودکه نبایستی بشود و این هم در واقع هرج و مرج است و ابداً شایستهٔ یك‌دولت مشروطه و حکومت ملی نیست . ایرانیان با غیرت ، که جمع شده و بیرق استبداد را سرنگون ، و بتحصیل مشروطیت نائل شدند گمان نمیکنم دیگر زیر بار استبداد بروند ! و قطعاً کار بانقلاب و خون ریزی خواهد کشید .

تا زود است ، باید مجلس چاره‌ای بکند ، و بانقلاب میدان ندهد . حکومت‌های نظامی بایداز مرکز و سایر نقاط ، مرتفع بشود و بوزراء تذکر داده شودکه بوظایف یکدیگر مداخله نکنند عواید دولتی باید ، از هرمنبعی که باشد توسط مأمورین مالیه ، بخزانهٔ دولت وارد و از آنجا مطابق تصویب مجلس ، بمصارف برسد . وزراء باید ، هریك در حدود اختیارات و مسؤلیت خود ، مشغول اصلاحات باشند . دولت را باید تذکرداد ، و وادارکردکه جداً مراعات قوانین اساسی مملکت را نموده ، و در اجرای قوانین موضوعه مصوبه از طرف مجلس مراقبت نمایند.

درمرکز و ولایات کسانی راکه یك تحریکات برجسته‌ای ، برضد آزادی ومشروطیت قلماً ولساناً و عملا مینمایند ، شدیداً تعقیب و بمجازات برساند . در حیرتم چطور میشود ، درجلو چشم مأمورین دولت مشروطه ، علناً برضد مشروطیت وقوانین اساسی قیام و بدگوئی می کنند. چرا دولت آن‌طور مأمورین وظیفه ناشناس را تحت مسئولیت در نمیآورد ؟ و مؤاخذه و تنبیه نمینماید ؟ در تبریزکه مهدآزادی است و مرتجعین قدرت نفس‌کشیدن نداشتند ، حالا درظرف این یکی دوماه ، وضع آن‌جا طوری شده که بعضی از مفتخورها ، علناً نفوذهائی برعلیه قانون اساسی و مشروطیت میکنند ومامورین دولتی ابداً حرفی نمی‌زنند ، و ساکت نشسته‌اند. معلوم میشود حکومت نظامی آنجا و یا سایر نقاط فقط برای جلوگیری از اجتماع آزادیخواهان و مذاکرات آن ها و بالاخره خفه کردن آن ها ، برقرار شده است و الا علت ندارد ، که از آزادیخواهان جلوگیری بشود ،که حرفهای خودشان را نگویند ولی مرتجعین ، دراظهارعقاید مضرهٔ خود آزاد باشند . حقیقةً وضع وکالت ما و این دورهٔ تقنینیه چیز غریب ومضحکی است ما نباید اینطور و تا این اندازه درمقابل نقض قوانین وهزار بیقاعده‌گیهای دیگر ، ساکت و صامت باشیم ، واوضاع حاضره را ، باکمال خونسردی تلقی نمائیم . باید قسمتی راکه درحفظ قانون اساسی و نظارت در اجرای آن اصول و مواد سایر قوانین موضوعه مصوبه یاد شده‌است ، همیشه در مد نظر بگیریم و بوظیفهٔ خود عمل کنیم . و الا نزد خدا و خلق مسؤل و در تاریخ مفتضح خواهیم شد و اعقاب ما را مورد طعن ولعن خواهندکرد . با آن‌که آقای رئیس‌الوزراء بآقایان متحصنین مجلس ، چندی قبل قول داده وتعهدکرده‌اند که حکومتهای نظامی را رفع و انجمنهای ایالتی و ولایتی را مفتوح و در اجرای اصول قوانین اساسی جدا مراقبت فرمایند جای بسی تعجب وتأسف است ،که دایرهٔ حکومت نظامی ، تا آخرین نقطهٔ شمالی مملکت‌توسعه میابد. آیا بمردم نباید حق دادکه بهیچیك ازاقوال دولت اعتماد واطمینان نکنند ؟ مملکت ما وضع غریبی بخودگرفته است ، که هیچ نمیتوان بیکی از اشکال حکومتهای دنیای امروزه ، تشبیه‌کرد . معلوم میشود اولیای امور ما بکلی در خواب غفلت بوده و ابداً اطلاعی از دنیای امروزه ندارند . در نتیجهٔ همین اوضاع حاضره است ، کـه اتفاقات این چند روزه در تهران رخ داده‌است .

البته دشمنان استقلال مملکت هم ، ازاین مواقع استفاده خواهندکرد . اگر درپایتخت ازآنهائی‌که برضد اساس مشروطیت و قانون اساسی علنا صحبت میکنند . جلوگیری میشد در ایالات و ولایات هـم مرتجعین از بیغوله ها سر بیرون نمی‌کشیدند . تا پایتخت اصلاح نشود ، عادات و اخلاق در سایر ولایات ، خوب نخواهد شد . هروقت اساس پایتخت محفوظ ماند ، در اقطار مملکت هم محفوظ است . در خاتمهٔ عـرایضم ، بنده پیشنهاد میکنم ،که هیئتی از طرف مجلس معین و راجع به اوضاع حاضرهٔ مملکت با وزراء داخل مذاکره و تعیین تکلیف بکنند . والا با این وضع و ترتیب ، مملکت اداره نخواهد شد . »

مدرس برخاست و چیزهائی راکه ناطق بطورکلی و بدون اشاره بشخص معین گفته بود ، بهدف رسانده ، تمام آنها را بسردارسپه منسوب داشت . بشرح ذیل :

فرمایشاتی‌که نمایندهٔ محترم نمودند ، مشتمل برچندفقره بود . یکی وجود یك معایبی بودکه همه تصدیق میکنیم ؛ زیاده ازآن حدی‌که فرمودند !

اما اینکه فرمودند بعضی اظهاربدبینی بمجلس میکنند، بنده اینرا نفهمیدم واگرچنین چیزی هم باشد ، بغیر حق است . در سه دورهٔ تقنینیه‌که من بوده‌ام و اغلب آقایان هم بوده‌اند این مجلس از اول تشکیل ، خدماتی‌که بمملکت‌کرده است ، بنده‌کم سراغ دارم در دوره های سابق چنین خدماتی شده باشد . یکی از عملیات مهم این مجلس ، لغوشدن قرارداد است ، که بواسطهٔ وجود این مجلس رد شد . قراردادی‌که همه میدانیم ، چقدر برای مملکت مضر بود ، و آثارش تا موقع انعقادمجلس باقی بود. (ازطرف بعضی قرارداد یك‌کاغذی بود ولی تحمیلانش عملا هست) پلیس جنوب که از آثار مشئومهٔ قرارداد بود ، ملغی و مستشار که تا موقع انعقاد مجلس ، در خانهٔ من وشما و همه بود ، لغوگردید . اینها تمام به‌برکت وجود این مجلس بوده است . چرا خدمات را قدردانی نکنیم ؟

و اما در کارهای دیگر هم‌که همیشه شب و روز مشغول بوده‌اند ، اما عجالتا امنیت در دست‌کسی است ،که اغلب ماها خوشوقت نیستیم .

شما مگر ضعف نفس دارید این حرفها را میزنید ، و در پرده سخن میگوئید ؟ ما بر هر کس قدرت داریم . از رضا خان هم هیچ ترس و واهمه نداریم . ما قدرت داریم ، پادشاه را عزل‌کنیم . رئیس‌الوزراء را بیاوریم • سؤال‌کنیم . استیضاح کنیم . عزلش کنیم . و همچنین رضاخان را استیضاح‌کنیم ، عزل‌کنیم . میروند در خانشان می‌نشینند .

قدرتی‌که مجلس دارد ، هیچ چیز نمیتواند مقابلش بایستد . شما تعیین صلاح بکنید . مجلس بر هرچیزی قدرت دارد .

مجلس بمنزلهٔ سی‌کرور نفوس است . آقایانیکه در این مجلس بودند وآن وقایع بزرك را دیده‌اند ، ازقبیل آمدن **محمدعلی میرزا وسالارالدوله** ، با سی هزار نفر تا شش فرسخی، دیگر از این چیزها نمیترسند. بنده عرض میکنم ؛ مقاومت با این مجلس غیر ممکن است فقط چیزیکه هست اینست‌که باید تعیین صلاح را نمود .

آقای وزیر جنگ منافعی دارد و مضاری هم دارد اینها را باید سنجید ، دید منافعش بیشتر است یا مضارش و الا برای مجلس ،که سلطنت تغییر میدهد وکارهای بزرگتر می‌کند ، تغییر دادن وزیرجنگ‌کاری ندارد . شما بنشینید تعیین صلاح و فساد را بکنید .

بنده میخواستم این عرایض را ، دراطاق تنفس بکنم ، ولی حالا عرض میکنم‌که ؛ دوصدگفته چون نیم‌کردار نیست .

هی لایحه بخوانید **حائری زاده** هم بگوید ؛ احسنت . اینهاکار نیست . صلاح وفساد را بسنجید و عمل‌کنید . بنده تقدیس میکنم این مجلس را که از اول خدماتی کرده‌اند ولااقل ضرری نرسانیده‌اند .

اما در مسأله‌ای که طرف دولت است ، دو هفتهٔ قبل عرض کردم ، که قوام‌السلطنه را بیاورید از او سؤال نمائید. قدما گفته‌اند که چندکس دعاشان مستجاب نمیشود ، یکی کسیکه نفرین‌کند در حق نوکرش زیرا وقتی ازاو راضی نبود بایستی اخراجش‌کند .

یکی هم کسی که در حق زنش نفرین کند. بجهت اینکه او را هم وقتی مطابق سلیقه‌اش نبود؛ طلاق میگوید. حالا، ماهم اشخاصی هستیم که نفرین میکنیم. پیشترها بآخوندها میگفتیم نفرین میکنند. حالا خودمان آن‌کار را میکنیم.

قدرت مجلس، در تمام مزاحمات خیلی زیادتر است. خیلی از آقایان در این مجلس بودند، وقتی سالارالدوله با سی هزار نفرآمد تا شش فرسخی شهر؛ ما نترسیدیم و با دویست نفر لات ازآنها جلوگیری کردیم و این جلوگیری بواسطهٔ تقویت مجلس بود. ما اگر اتفاق داشته باشیم، هیچ قوه‌ای درمقابل ماکه برای صلاح مملکت است، نمیتواند عرض اندام کند «صحیح است؛»

با وجوداین عقیدهٔ من در باب وزیرجنگ اینست که منافعش اساسی و مضارش فرعی‌است بایستی سعی کرد که مضارش رفع شود، تا منافعش عاید مملکت گردد.

رئیس مجلس ـ آقای مدرس، در ضمن فرمایشاتشان بواسطهٔ حرارت فوق‌العاده نسبت بمقام سلطنت فرمایشاتی فرمودند که بنده گمان نمیکنم؛ مطابق قانون اساسی باشد. زیرا سلطنت هم، در قانون اساسی حقوقی دارد، و مذاکراتی که مجلس با مقـام سلطنت میکند. البته موافق مواد قانون اساسی است.

مدرس توضیح داد که منکر سلطان مشروطه خواه نیستم و غرضم این بود که هر سلطانی که برخلاف قانون اساسی و مشروطه باشد، برمیداریم.

خوانندهٔ عزیز توجه دارد، که سید درعین حالی که نطق معتمدالتجار را تاحدی رد کرده، وازسردار سپه دفاع نموده است، بیاناتش بیشتر، از او، برضد مقاصد جاه طلبانهٔ سردارسپه است.

معلوم است روزنامه‌ها، که این نطق‌ها، بخصوص بیانات مدرس، لیدر اکثریت را شنیدند، ازفردا صبح حمله بسردارسپه را که مدتی بود، از ترس واگذاشته بودند تجدید کردند.

سردارسپه روزسیزدهم و چهاردهم، میزان‌رابمشاوره وتبانی باافسران حاضرتهران وتلگراف بولایات گذرانده، وصبح روز پانزدهم، درمحفل صاحبمنصبان ارتش نطقی ایراد کرده، وبعدازذکرخدمات خود، اقداماتیکه برضد اوشده بود، بتحریك اجانب (؟) دانسته وگفت محرکین جزاوهدفی ندارند. بنابراین، صلاح کشور در کناره گیری او از خدمت است، وچون فرماندهی قوا بااعلیحضرت شاه است، استعفای خود را بحضور ملوکانه عرض خواهدکرد. بعدازاین جمله، توصیه‌هائی هم درخدمت بدولت‌ووطن پرستی وحفظ‌انتظامات بافسران بعمل آورده، بنطق خود خاتمه داد.

جواب‌های حکیم‌فرموده ودستوری صاحب منصبان، که سراپا مبنی، بر تعرض وتآسی باو درترك خدمت، وواگذاری دار و دیار[1] وحتی تشر و تهدید بآتش زدن و بخاك وخون

۱ــ نویسندهٔ مقالات روزنامه های امروز «دارودیار را یارودیارکرده» و در نوولها (حکایات) خود مینویسند. آقایان اگرعمداً وبجهت تجنیسی که در: «دارودیار» وجود دارد، بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

کشیدن تهران بود، یکی بعدازدیگری تحویل داده شد، وسردارسپه بعدازتکرار توصیهٔ سابق خود درحفظ انتظامات ووطن پرستی و دریافت استعفای حاکم نظامی تهران، برخاست و از میان جمع که بازهم مشغول همان لاطائلات خود بودند، خارج شده وبمنزل خود رفت.

درحینی که این تظاهرات از طرف افسران خرد و درشت بعمل می‌آمد ، دستجات قشون بااسلحه وموزیك درشهر بگردش افتادند، ومخصوصاً همگی ازجلومجلس میگذشتند، تاتشر وتهدیدیکه دروزارت جنگ ازطرف آقایان افسران بعمل می‌آمد بخاطرها بیاورند ودرهمان روز نظامیان مستحفظ ادارات دولتی به سربازخانه‌ها فرا خوانده شدند! و در این شب، ویکی دوشب بعد، سرقت وبی‌نظمی وقتلهای بی سابقه‌ای در داخل و خارج شهر اتفاق افتاد، که دست نظامیان بخوبی درآنها دیده میشد .

البته بفرماندهان پادگان‌های ولایات هم دستورهائی فرستاده شده ، ودرآنجاها هم تظاهراتی بعمل آمده، وتلگرافاتی بمجلس شورای ملی و صاحب منصبان مرکزی مخابره شده است، که من باحترام خدمات اخیرارتش، ازذکر اسم امضاءکنندگان تلگرافات، و آوردن عین‌آن ها دراینجا ، خود داری می کنم . زیرا این قماش تظاهرات از هرافسری بظهوربرسد، اعتماد ملت را باید برای همیشه از اوسلب کند، و بجای این که او را افسر نظامی بدانند، بایداو را مانند نوکرشخصی بشناسد .

معلوم میشود، این‌آقایان درآنروزها ، خودرا نوکرشخصی وزیر جنگ میدانسته ، ولیاقت افسری واستعمال لباس نظامی را نداشته‌اند . امیدوارم، فعلا این‌آقایان ، در هر درجه ومقامی که هستند، توبه کرده باشند، واگرخدای نخواسته در آینده چنین اتفاقاتی روی بدهد، وزیرجنگ را برشاهنشاه خود، ومجلس شورای ملی ترجیح ندهند ، وبدانند که مردمان حساس بدون توبه واصلاح نفس، هیچوقت این گناه بزرگ آنها را از نظر دورنخواهند داشت .

ملت مخارج نظامیان را تحمل میکند، که اورا ازشردشمن محفوظ داشته، درمقابل قوای رئیسهٔ کشورمطیع محض باشند . نه‌این که خود را وارد سیاست کرده، نان ملت را بخورند وبروی نمایندگان همان ملت شمشیر بکشند! ازهمهٔ این حرکات بی قواره‌تررفتار خود سردار سپه است ، که توقع داشته است، در مقابل این چند فتحی که، با پول واسلحهٔ

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

این‌کاررا مرتکب نمی‌شوند ونمیخواهند، یکی ازاصطلاحات قدیمه را زنده‌کنند باید بدانندکه : «دارودیاراست نه، یارودیار.» اگرچه ممکن است بگوئید، « دارودیار» تقریباً یکی وازآن یك معنی‌که خانه و شهرباشد مستفاد میشود، ولی ، «یارودیار» چون ازساکنین شهرهم ذکری دارد و متضمن شهر ومافی‌الشهر است ، ترك علاقه را بیشتر نشان میدهد و بهتر ازصنعت لفظی تجنیس می‌باشد ۰ اینکه‌دربالا اشاره کردم‌که اگر: «این‌کار را عمداً نمیکنند.» درحقیقت برای احتراز ازهمین جواب سفسطه آمیز بود .

« دارودیار » ازهرحیث بهتراز : « یارودیار » است ۰

ملت، وباافرادملت، نصیب اوشده بوده، مردم ازهستی خودبگذرند، وهمه چیزحتی آزادی خود را هم، فدای هوای نفس او کنند!

چنانکه خوانندهٔ عزیزازگذشته دراین کتاب ملاحظه کرده است، من برضاشاه پهلوی بعدازآنکه شاه شده است، همیشه احترام گذاشته، وکارهای سلطنتی او را همیشه تقدیر و ستایش میکنم، ولی این عملیات راآنهم دروقتی که شاید هنوزخیال سلطنت هم درسر نداشته وتنها برای نیل بمقام ریاست وزراء بوده است، گناه نبخشیدنی اومیدانم. قتل فلان مقنی بیچاره درپشت دروازه، وایجاد بی نظمی در داخلهٔ شهر، نبایدنردبان ترقی او شده، و اسلحهٔ ملت که بدست اوسپرده شده بود، نباید برای ترساندن ملت بکار رفته باشد، واین عملیات بی‌قاعده رابیشتر تقصیرزیردستان او میدانم، که آتش جاه طلبی او را به نصایح عاقلانه فرونتشانده ، سهل است باین آتش دامن هم زده‌اند . اعمال خوب سردارسپه، در دورهٔ سلطنتش میتواند کفارهٔ این‌کارهای بی رویهٔ اوشمرده شود، ولی تقصیرزیر دستان او، جز بتوبه واصلاح بهیچ چیز جبران نمیشود! بعضی ازآنها، هنوزکاری که بتوان تلافی این اقدامات شمرد، نکرده‌اند. واقعات اخیرآذربایجان، وپیشرفتهای یکی دو ماه اخیر را هم، بیشتر باید ازاثرجدیت ومراقبت وحسن توجه شخص اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی، پسر برومند شاهنشاه ماضی دانست، وملت باید دعای جمع‌آوری کشور را باین وجود مبارك که خداش پاینده دارد، بنماید .

سردارسپه خوب میدانست که اگراستعفا بدهد، آب از آب تکان نمیخورد و همین‌ها که امروز ازولایات ومرکز عربدهٔ طرفداری اورا میکشند، تکان نخواهند خورد، وبعداز استعفا وخانه نشینی، چیزهای دیگری هم ازقبیل حساب‌های گذشته پیش می‌آید. مجلس‌هم میدانست، که اگراین مرد ازکارخارج شود ، پیشرفت‌های نظامی متوقف شده ، سهل است سیرقهقرائی‌آن شروع میشود، این بود که طرفین پی‌وسیلهٔ آشتی می گشتند . بهمین جهت، وقتی ولیعهد سردارسپه را احضار، وبااودر زمینهٔ تسلیم، صحبت داشت مقاومت بخرج نداد ومقررگشت، که سردارسپه بمجلس برود والغای حکومت نظامی، و واگذاری دوایرمالیه رااعلام کند، ومن بعدهم عملا خود ونظامیانش، درمرکز وولایات تغییر رویه دهند ، و در نتیجه، سردارسپه درجلسهٔ خصوصی مجلس حاضرشده، وتسلیم خود را بمنویات نمایندگان ملت اظهار داشت. ولی البته باید این آشتی کنان ، درمجلس علنی، و باحضور ملت بعمل آید، این بود که در ۲۴ میزان وزیرجنگ، برای دفعهٔ اول درمجلس علنی، پشت تریبون رفته، لایحهٔ خود را بقرار ذیل قرائت کرد :

«چنانکه خاطر نمایندگان محترم سابقه دارد درتاریخ ۱۳ شهر صفر[1] یکی ازنمایندگان

---

۱ ـ اگر چه در این وقت قانون تقویم جدید نگذشته بود ولـی دوایر دولتی همگـی ماههای حمل وثور و جوزا ... را درنوشتجات تاریخ میکردند. میدانیم سیزدهٔ صفر نحس‌ترین ایام درنزد عوام است . شاید انتخاب این تاریخ متروك هم یکی ازشاهکارهای نویسنده ومنشی این نطق باشد ، که خواسته باشد نحوست دوآتشهٔ این روز راکه حملهٔ سردار سپه شروع شده است تذکر بدهد .

محترم آذربایجان، لایحهٔ اعتراض آمیزی درمجلس قرائت نمود، که خلاصهٔ آن محتوی بر عدم تطبیق اصول مشروطیت با اوضاع جاریه بود، و در پایان خطابهٔ مذکور یکنفر دیگر ازوکلای محترم، مدلول لایحهٔ سابق‌الذکررا، که بطورکلی نوشته شده بود، تأویل به‌شخصیات کرده . واین جانب را مخاطب قراردادند، که البته ازنظرنمایندگان فراموش نشده است، و بالاخره منافع و مضاری را درمورد عملیات بنده قائل شده بود، که لازم است، مطلب از یکدیگر تفکیک شده ، حقایق درپیشگاه جامعه روشن گردد .

آن قسمت ازمنافع عملیات این جانب، که نمایندهٔ محترم هم اقرار کرده‌اند، چون هیچوقت خودپرستی آنرا نداشته‌ام ، که نظریات شخصی را قائم مقام عملیات ملی خود قرار دهم، بکلی از این‌موضوع صرف نظرنموده، وهرچه هست بفکرونظر وحکومت وحکمیت مجلس واگذارمیکنم. اگرخوب بود یا بد دیگران بهترمیتوانند قضاوت نمایند .

اما در قسمت راجع بمضار، که موجب تصورات و توهمات شده. بدیهی است، اگر خلاصهٔ اعتراضات معترضین را تفکیک کرده ، وبفصول جداگانه تجزیه نمائیم ، زیاده از دو سه موضوع نخواهد بود .

اول موضوع حکومت‌نظامی است، که اعتراض نمایندگان را ایجاب کرده است . اکنون ، با احساساتیکه از طرف نمایندگان محترم مشاهده میشود، حکومت نظامی من بعد علی‌الاصول ، ملغا خواهد بود .

اعتراض دوم ، راجع به نظارت وزارت جنگ است ، دراداره مالیات غیر مستقیم و خالصجات، که دراین جامن نمیخواهم وارد جزئیات شوم زیرا مطالبی مبادله خواهد شد، که‌شاید ازنقطه نظرموقعیت مملکت، مقتضی نباشد واز همین امروز ، تجزیهٔ این دواداره را از وزارت جنگ رسماً اعلام میدارم.» (کف زدن تماشاچیها)

مؤتمن‌الملک (جناب آقای حسین پیرنیا) رئیس مجلس ، درجواب بیانات ذیل را ایراد نمود :

نطق رئیس مجلس

«لایحه‌ای که آقای وزیرجنگ قرائت فرمودند، اصغا فرموده، ازمضامین اوایل این‌لایحه، بنده چنین استنباط میکنم که ایشان یك نوع دلتنگی داشته باشند . ولی بنده‌گمان میکنم، هیچ جهت ندارد، که آقای وزیر جنگ دلتنگ و افسرده شوند . چندی قبل ، در مجلس یك مذاکراتی شد . بنده هم در خارج یك توضیحاتی به ایشان دادم. ولی حالا هم موقع را مغتنم میدانم، که در مجلس علنی در حضور آقایان نمایندگان، همان توضیح را بطوراختصارتکرارکنم. بایشان عرض میکردم که اولا مجلس شورای ملی، نسبت بشخص شما ، به هیچ وجه نظر سوئی ندارد . « صحیح است ! » برای اینکه مجلس شورای ملی منکر بدیهیات و محسوسات نیست . «صحیح است!» خدمات و مجاهدات شما وقشون رشید ایران، یك خدمات برجسته و محسوسی است که هیچکس نمیتواند تردید نماید، و این امر بهیچ‌کس مشتبه نخواهد شد . مجلس هم حیاتی دارد ، و قدر اشخاص خدمت گذار را میداند. «صحیح است!» شاهد این امرهم مکرردر مجلس مشاهده شده . مگر نه این بود، که در موقع‌فتح قلعهٔ چهریق، جمعی ازنمایندگان درتحت یك تأثیرات شدیدی ، بایك بیاناتی‌که حاکی ازصمیمیت بود، درپشت همین‌کرسی خطابه، از شخص شما وقشون فداکار مملکت، اظهار امتنان ومسرت‌کردند ؟ «صحیح است!»

مگر نه این بود، که در اغلب مذاکراتی که راجع بقوانین بود ، اشاره میشد ، بفعالیت و فداکاری قشون ، ومساعی جمیلهٔ آن شخص‌که مربی آن قشون است؟ « صحیح است! » این‌ها تمام



سلطان احمد شاه قاجار در لباس عادی

دال براین است که حس قدرشناسی درماهست. منتها، اگریك سوء تفاهمی شده باشد، بایدآن را مرتفع ساخت. این جا ، در مجلس چه گفته میشد؟ گفته شد که مسؤلیت مجلس را باید طوری کرد، که بامسؤلیت وزارتخانه‌ها منطبق شود .

مجلس شورای ملی، مطابق مقررات قانون اساسی، وظایفی دارد که آن وظایف معلوم و برای مجلس تولید مسؤلیت میکند . وهمینطور وزارت جنگ و سایروزارت خانه‌ها هم تکالیف ومسؤلیت هائی دارند . تمام سخن اینجاست، که چه باید کرد؟ باید طوری کرد که هم مجلس ، بدون اینکه قصوری کرده باشد ، وظایف خود را انجام داده باشد ، و هم وزارت جنگ و سایر وزارتخانه‌ها تکالیف خود را انجام دهند. هیچ قصد وغرضی غیر ازاین، نبوده است و نمیتواند هم باشد . اینکه عرض کردم، نمیتواند باشد، برای اینست ما که اینجا نشسته‌ایم ، چه آمال و آرزوئی میتوانیم داشته باشیم ؟ غیراز اینکه یك امنیت مادی و معنوی برای مملکت تحصیل کنیم. امنیت مادی تحصیل میشود، وباوجودآن امنیت مادی، ما بسایراصلاحات مشغول میشویم زیرا امنیت معنوی بعهدهٔ ما میباشد. بحمدالله بامساعی جمیلهٔ آقای سردارسپه وزیرجنگ قشون وقوای تامینیهٔ مملکت درشرف تکمیل وروبترقی است . « صحیح است! » ماهم باید خواهان و طالب باشیم، که این قشون درحدود مقررات خود، قدرت و نفوذ داشته باشد، و همچنین مربی قشون بتواند بادلگرمی وقدرت کامل ، وظایف خود را انجام دهد .

حالا بعد ازاین عرایضی که بنده کردم، ومیبینم طرف تصدیق مجلس واقع شده است ، و این «صحیح است!» های زیاد که از طرف آقایان نمایندگان گفته میشود این «صحیح است!»ها برای من نیست، برای آقای وزیرجنگ است وحاکی ازحسیات قدرشناسی نسبت بایشان است، بعد ازاین عرایض ، گمان میکنم . اگر سوء تفاهمی هم بوده است رفع شده است .

درپایان عرایض خود، این را باید عرض کنم که این دومحل یعنی خالصه و مالیات غیر- مستقیم که تاحال در تحت نظارت وزارت جنگ بود ، وجوهی که از آنجا عاید میشد این وجوه اقل وجوهی بود، که برای اعاشهٔ یومیهٔ قشون لازم بود. حالا که بوزارت مالیه تسلیم میشود، و مجلس شورای ملی هم، به وجود قشون اهمیت تمام میدهد، این همراهی و مساعدت البته نباید بحرف باشد . باید مساعدت فعلی وعملی باشد. «صحیح است!» باید وجوهیکه میرسد، کمافی— السابق، بوزارت جنگ برسد » «صحیح است!»

همین قماش نطقها و «صحیح است» ها بود که زیرسرسردارسپه را بلندکرده[1] و اورا به پیشرفتهای آینده امیدوار مینمود.

معهذا ، این پیش آمد ، برای سردارسپه هم ، درسی شده و دانست که مقاومت با مجلس کارآسانی نیست ، و بعد ازاین باید رفتار و رویهٔ خود را با میل نمایندگان تطبیق نماید و بهمین جهت بذل جهد نمود ، و عده‌ای از آنها را بسمت خود جلب کرد . این آقایان هم ، باکمال میل دعوت اورا پذیرفتند . زیرا میدیدند که در دورهٔ آینده ، بدون همراهی او نمیتوانندانتخاب شوند. بنابراین ، بند و بست هائی ، بین عده‌ای ازنمایندگان

۱ــ اگرانسان زیر سری نداشته باشد ، البته راحت نخواهد خوابید و همینکه راحت نخوابید، خواب خوش نمی‌بیند . «زیرسرکسی را بلندکردن . » مثل: « بالش نرم زیر سر کسی گذاشتن .»کنایه ازوعدهٔ مساعدت باودادن وتقویت فکری ازاوکردن است .

و سردارسپه ، بوقوع پیوست که نتایج آن ، در دورهٔ مجلس پنجم ، ظاهر شده ، وسیلهٔ نیل او بمقامات بالاتر گشت .

مراجعت سلطان احمد شاه بایران

شاه در تلگرافات مورخهٔ ۱۷ سنبلهٔ خود ، که از پاریس مخابره کرده بود ؛ تاریخ مراجعت خود را بایران ، بعد از مسافرت باسپانی و در اواخر میزان معین کرده بود . تلگراف بعدی او میگفت روز ۱۸ عقرب ؛ باکشتی از مارسیل بسمت ایران حرکت خواهد کرد، ازبمبئی هم، روز ورود خودرا به بوشهر اطلاع داده بود. بنابراین ، قبل ازرسیدن شاه بخاك ایران، سردارسپه به‌بوشهررفته ، لوازم استقبال و پذیرائی مهیا شده بود .

شاه ، در ۸ قوس در بوشهر قدم بخاك ایران گذاشت . از آنجا بشیراز و اصفهان آمده ، و بالاخره روز ۲۳ قوس، بتهران وارد شد . در شهرهای عرض راه همه جا از شاه استقبال شایانی کردند . ورود او بتهران با تشریفات خاصی انجام شد . در باغشاه وزراء و رؤسای ادارات و اعیان شرفیاب شدند . همین‌که شاه بصف وزارت مالیه رسید با اینکه دکترمیلیسپو با جبه وکلاه ایرانی، لباس رسمی زمان، شرفیاب شده بود، شاه اورا شناخت جلوآمد ، باو دست داد وگفت : « درپاریس بشما وعده کردم که عنقریب در تهران شما را خواهم دید، اینك وعده وفا شده» شاه این جمله را بفرانسه می‌گفت ، درصورتیکه بیچاره دکتر ، غیراز زبان انگلیسی ، زبان دیگری نمی‌دانست .

باری ، شاه با تشریفات و اثاثهٔ قدرت ، بقصر سلطنتی نزول فرمود . یکی دو شب هم در شهر چراغانی نمودند ، و آتش بازی هم در کار بود . در سایر ولایات هم جشن و چراغانی برپا کردند . این اظهار خلوص ، نسبت بشاه بیشتر برای این بود که مردم میخواستند علاقهٔ خودرا نسبت بمشروطه وشاه مشروطه، ظاهرساخته وبسردارسپه بفهمانند که اگر توهم بخواهی طرف توجه عامه واقع شوی ، باید مطیع قانون باشی ، والاکسی بسلطان‌احمدشاه علاقه زیادی نداشت، که برای او که نصف وقت خودرا دراروپا میگذراند و در مواقع باریك بچاك زده ، سبب بحرانهای طولانی درکشور میگشت ، اینقدر تظاهر در شاه دوستی کند . چنانکه ، همین تظاهرات عامه ، رفتار سردارسپه را هم تعدیل کرد ، وکارهای بی‌رویهٔ زمان‌کابینهٔ مشیرالدوله را متروك داشت ، وبعد ازاین تاریخ بود که اشتلم صرف راکنارگذاشته ، لامحاله درمرکزکشور ، کارهای جاه‌طلبانهٔ خود را بلباس قانونی درمیآورد ، و برای همدستی‌خو وکلای طرفدار فکر میکرد ، که اگر وقتی بخواهد بده بتازد ، کدخدای هم خیال هم با خود داشته باشد.[۱]

و برای همین منظور بود که از تفنگ خالی ترسیده[۲] و خود را بحزب سوسیالیست

---

۱ ـ این جمله ازمثل معروف : « کدخدا را ببین ده را بتاز » اقتباس شده‌است .

۲ ـ در مثل معروف است‌که از تفنگ پر یکنفر (دزد) میترسد و از تفنگ خالی دونفر (هم دزد و هم صاحب تفنگ)

نزدیك ، و بوسیلهٔ بعضی ازافراد ؛ روابطی با سران حزب (سلیمان میرزا و آقای محمد صادق طباطبائی) پیدا کرده ، و آنها را بخود جلب نمود ، و طرفدار خود کرد .

سان و رژه

یکی از شاهکار های سردارسپه ، که بعقیدهٔ من بزرگترین وسیلهٔ پیشرفت کار او بود ، نظمی بود که بقشون داده ، و از هر حیث برازندگی آن را در انظار عامه جلوه‌گر میساخت .

۲۷ جدی ، سان و رژه‌ای راه انداخت که دسته‌جات پادگان مرکز درمیدان مشق بتوسط شاه سان دیده شده ، و رژه بروند . بموجب دعوت قبلی ، سران کشور نیز برای تحویل گرفتن نتیجهٔ زحمات وزیر جنگ ، حاضر شدند . شاه و ولیعهد با لباس نظامی با نشانه های سرهنگی بمیدان مشق تشریف آوردند .

چند کلمه‌ازقوانین کلی ارتش

درتمام دنیا ، پادشاه هر کشور فرماندهٔ کل قوای کشورخویش‌است تمام درجات نظامی ، اعم از بری و بحری و هوائی ، را پادشاه باید عطا نماید . ولی پادشاه هیچوقت از قواعد ترفیعی که در کشورش معمول است ؛ تجاوز نمیکند و درجهٔ دلبخواه به هیچکس ولو پسر و برادرش هم نمیدهد . رسم نیست که پادشاه خود برای خود ترفیعی قائل شود و بخود درجه‌ای عطا کند . پس پایهٔ نظامی هرپادشاهی ، همان پایه و درجه ایست که تا قبل از سلطنتش داشته است ، ودرهمان رتبه باقی میماند . پادشاه چون فرماندهٔ کل قوای کشور خویش است ، میتواند لباس‌کلیهٔ صنوف کشورخویش را اعم از بری وبحری وهوائی بپوشد ، ولی دربکار بردن علامت رتبه، هیچوقت از درجه و پایه‌ای که دارد تجاوزنمیکند ولباس همان پایه را درتمام صنوف مختلفهٔ آرتش ، میپوشد .

نیکلای دوم امپراطورآخری روسیه ، چون در زمان الکسندر سوم پدرش ، تارتبهٔ سرهنگی ، پایهٔ نظامی گرفته بود، لباس متحدالشکل تمام صنوف ارتش بری وبحری کشور خودرا میپوشید، ولی وقتی بسردوشی او نگاه میکردی ، رتبهٔ اوسرهنگی و در عالم‌نظامی بیشتر کلنل رمانف بود ، تا فرماندهٔ قوا و امپراطور کل ممالك روسیه ، و اگر سر صف فوج مخصوص بخود ، که فرماندهٔ آن بود می ایستاد ، باید بسرتیپ ها وسرلشکر ها و سپهبد های ارتش که از جلو او میگذشتند ، یا او از جلو آنها میگذشت ، در سلام سبقت نماید .

پادشاهان دورهٔ باستانی ایران هم ، همین رویه را داشته اند . و این جمله ، بنقل شاهنامهٔ فردوسی ، درسلطنت نوشیروان، و حضور شاهنشاه در دیوان عرض، که مثل یکنفر افسر آمده ، و اسب و سلاح خود را از نظر دیوان دار عرض سپاه گذرانده است بخوبی ظاهر و هوایدا است .

معهذا ، در نظام دورهٔ ماقبل آخرایران ، هیچ خبری ازاین قواعد نبود. همانطور که شاه هررتبه و پایه‌ای راکه کیفش اقتضا میکرد ، بهرکس اعم از سابقه دار و بیسابقه حتی به بچه‌های چهارپنج ساله عطا میکرد ، خود و پسرهایش هم لباس وعلائم هررتبه‌ای راکه دلشان میخواست ، استعمال میکردند . گذشته ازاین پسرهای شاه رتبه‌ای نمیگرفتند

که لباس نظامی داشته باشند ، بر فرض این که مثل کامران میرزا نایب السلطنه وزیرجنگ هم میشده ، و باید لباس نظامی برتن کند بدون سابقهٔ خدمت و رعایت مراتب ، یکمرتبه علامت بالاترین رتبه‌های نظامی را درلباس خود بکارمی‌بستند . شاه هم ، در میان لباسهای خود ، البته لباس نظامی داشت ، و اگر گاهی مثلا در موقع سان قشون ، میخواست لباس نظامی بپوشد ، بزرگترین علامت رتبه های نظامی را استعمال میکرد .

در جای دیگر این کتاب هم نوشته‌ام که افسران قزاق چون دست پروردهٔ روسها بودند ، ازفنون نظامی سلام دادن را خوب زیرچاق داشته ، وبنابراین ، برای دادن سلام نظامی ببالا دست و دریافت سلام از پائین دست ، برتبه خیلی اهمیت میدادند . سردارسپه هم که سابقاً افسر قزاق بود ، در ترفیعات نظامی بسیاردقیق و دراین دو ساله موفق شده بود، تمام عنوانات نظامی قدیم و سرکردگان بی‌تابین سابق را عملا ازبین ببرد، وسرداری و امیرتومانی وسه درجه سرتیپی و سرهنگی های ادوار قبل را ، که جز عنوان چیزی نبود تقریباً باطل نماید .

آقای سرلشکر جهانبانی امروز، که درآنوقت سرتیپ امان‌الله میرزا ، و رئیس ستاد ارتش بود ، اصول کادر وکاری یر را در درجات نظامی برقرار کرده و کار سرو صورتی گرفته بود ، که افسران موجود ارتش ، بمقامی که حائز شده بودند ، افتخار میکردند . بسا سردارها و امیر تومان های دورهٔ قبل ، که در ارتش متحدالشکل جدید، رتبهٔ سرتیپی وسرهنگی داشتند، وباوجود پنج شش درجه تنزل رتبه ، باین سرهنگی بیشتر ازسرداری سابقشان میبالیدند .

اقامت ممتد سلطان احمد شاه دراروپا و ، سروکار پیداکردن با سلاطین و ولیعهدان دنیای مترقی ، لامحاله این نتیجه را حاصل کرده بودکه شاه و ولیعهد ایران هم مثل شاهان کل دنیا لباس نظامی برتن کنند . نمیدانم ، شاید در زمان محمد علی شاه برای بازیچه فرمان سرهنگی هم برای ولیعهد سلطان‌احمد میرزا صادرکرده بودند، یا اصلا این اندازه تشریفات را هم لازم ندانستند ، در هرحال شاه ، برای خود پایهٔ سرهنگی صادر نمود ، و دو برادر ، با لباس متحدالشکل جدید نظامی دراین سان حاضر شدند. ولیعهد هم ، که بفرماندهی یکی ازافواج تعیین شده بود سرصف فوج خودرفت ، و درموقع خود والاحضرت ولیعهد یا بهتر بگویم سرکار سرهنگ محمد حسن میرزای قاجار ، مثل سایر سرهنگها عدهٔ خود را جلو برادرتاجدارش رژه برد، ونسبت به پیش کسوت‌ها دربجاآوردن احترامات نظامی ، سبقت جست .

اگرچه ، این چیزی نبودکه سردارسپه ، دراین زمینه استدعائی از شاه بکند ، و اورا بپوشیدن لباس متحدالشکل وادار ، یا ولیعهد را بفرماندهی یکی از افواج تحریص وترغیب نماید. ولی عامهٔ مردم ، مانند بعضی ازنویسندگان امروزاین رفتار شاه و ولیعهد را هم بفشار سردارسپه ، و یکی از سیاست های وزیرجنگ دانستند ، که مثلاکلاه لبه دار اختراعی خود را سرشاه و ولیعهد هم گذاشته است. درصورتی که این کار ، اگر باستدعای

سردارسپه هم صورت گرفته باشد ، کار بسیار بسزا و رویهٔ خوبی بوده است ، که شاهان و ولیعهدان کل دنیا بآن عمل میکرده‌اند ، و باعث سر افرازی و موجب افتخار افسران ارتش شاهنشاهی میشده وابدا وهنی ، برای اعلیحضرت شاه ، و والاحضرت ولیعهدحاصل نمیکرده‌است . ومن نمیدانم ، چرا ما اینقدر اصرار داریم ، که درهرمقام بمورد وبیمورد اعمال خوب سردارسپه را هم به بدی تعبیر کنیم ؟ در آن روز ها متملقین در باری ، از این قماش افکار داشته ، وشایدبطور کنایه ، بذکر شاه هم میداده‌اند . ایرادی برآنها وارد نیست. زیرا درباری‌کاری جزاین دوبهم زنی ها ندارد . ولی امروزدیگر حق نیست که ما پا روی حق گذاشته ، و از ادای حق مطلب تن بزنیم .

نظم وترتیب صنوف ارتش ، و ساز و برگ وبرق سرنیزه ها وقدمهای وسیع ومنظم و محکم افراد چیزی بود ، که معاصرین اگر نظیر آنرا دیده بودند ، در سانها ورژه‌های اروپا بود. چشمهائیکه تاآنوقت جز راه رفتن‌کاه و یونجه‌ای[1] سربازهای ممقانی خودمان چیزی ندیده بود، از تماشای این نظم و ترتیب واین ساز وبرگ خیره شده ، جزمعدودی مغرض همگی موجد این ارتش راتحسین میکردند. زیرا همه میدانستند که این مشت نمونهٔ خرواروبرادران نظامی عدهٔ حاضرکه چهارپنج برابر این عده هستند، در سایر پادگانها ومراکز نظامی کشور، مشغول خدمتند . هر آزدی طلبی ، که این شکوه و عظمت را میدید خرده تجاوزات سردار سپه را که یکی دو ماهی بود ، کمتر از سابق هم شده بود بر او می‌بخشید و من یکی از آنها بودم .

سقوط کابینهٔ قوام‌السلطنه

در آن روزها هم ، مثل این روز ها « گربه راه رضای خدا موش نمیگرفت[2] » و مردم کشور ما از روی ایمان و عقیده ، طرفدار کسی نمیشدند . البته ، اکثریتی که افراد آن ، بامید رسیدن خود یا رساندن کس و کار و دوستان خود ، بجاه و مال دور لیدری جمع میشدند ، خیلی طرف اطمینان نبودند ، و لیدر چنین اکثریتی اگر میخواست اکثریتش اوراق نشده ، و از هم نپاشد ، باید همیشه مواظب خواهش ها و برآورده شدن تقاضا های افراد باشد ، که اقلیت افرادش را نربوده ، اکثریتش را باقلیت مبدل نکنند . مدرس که لیدر اکثریت و طرفدار قوام‌السلطنه بود ، چون خود باین طرفداری ایمان داشت و از روی عقیده باو گرویده بود ، باقی افراد اکثریت را هم همینطور می پنداشت و چندان در بند برآورده شدن تقاضاهای آنها نبود . بهمین جهت لیدرهای اقلیت ، سلیمان میرزا و

۱ــ میگویند، دروقتی‌که تازه عشق راه رفتن درقشون ایران معمول شده بود، کارمشاقهای نظام با سربازهای ممقانی‌که پای چپ وراست خود را هم نمی‌شناختند که پای خود را با «یك ا دو ا»ی آنها تطبیق‌کنند، مشکل بود. یکی ازاین مشاقها تدبیری بخاطرش رسیده به پای‌راست آنها قدری کاه وبه پای چپ‌آنها قدری یونجه بسته بود وبجای : «یك ا دو» « کاه ا یونجه ا » میگفت تا بتواند پاهای آنها را منظم کند .

۲ــ «گربه راه رضای خدا (بی ملاحظهٔ نفع شخصی) موش نمیگیرد.» کنایه ازآنست که تا منفعت شخصی درکارنباشد، کسی بکاری اقدام نمیکند ودورعلمی سینه نمیزند .

آقای محمد صادق طباطبائی ، میتوانستند ، ضعیف‌النفس های اکثریت را بوعده و نوید ربوده بقول خود مدرس اکثریتش را اقلیت کنند .

چنانکه کابینهٔ اول قوام‌السلطنه هم که به پشتیبانی اکثریت مدرس روی کار آمده بود بهمین علت اوراق شد و «واحدیموت» دکتر مصدق وسخت‌گیری های او بخصوص درمسأله اتهام غضنفرخان ، باعث وسبب تفرقهٔ آن گردید . ولی بعد از کابینهٔ مشیرالدوله ، مدرس باز عدهٔ خود را جمع‌آوری کرده ، اظهار تمایل بقوام‌السلطنه نمود ، وبار دیگر اورا بریاست وزراء رساند و در این هشت ماهه هم ، اورا نگاهداشت . ولی در این وقت بواسطهٔ تمایل سردارسپه بحزب سوسیالیست ، طبعاً ناراضی‌ها وآش وپلوطلب‌های اکثریت ، بجانب اقلیت متمایل شدند و مجدداً کابینه بی پشتیبان ماند ، و قوام‌السلطنه هم مطلب را دانست و در پنجم دلو ، استعفای خود را بشاه تقدیم داشت .

کابینهٔ مستوفی‌الممالك

شاه تمایل مجلس را پرسید، اکثریت جدید طرفدار مستوفی‌الممالك شد ، و درنهم دلو دستخط ریاست وزرای او صادر گردید . بااینکه مجلس ، در انتخاب وزراء آقای مستوفی‌الممالك را بالمره آزاد گذاشت ، آقا پانزده روزی وقت خودرا بمطالعه گذراند وبالاخره هم ، که در بیست و پنجم دلو کابینهٔ خود را معرفی کرد ، با این که خود وزارت داخله را قبول کرده ، و سردارسپه هم درهرحال وزیرجنگ بود کابینهٔ او دونفر کم بود داشت .

و بعد از آنکه در ۲۳ حوت نصرالملك (حسنعلی هدایت) بجهت اختلاف با دکتر میلیسپو استعفا داد ، و کابینهٔ آقا خیلی تق ولق شد ، آقا با طلبیدن بهاء‌الملك (علیرضا قره‌گوزلو) برای وزارت مالیه و حاجی مخبرالسلطنه ، (مهدیقلی هدایت) برای فوائد عامه وادیب‌السلطنه (حسین سمیعی) برای کفالت داخله ونصرالملك برای پست وتلگراف کابینهٔ خود را تکمیل وبالاخره صورت ظاهر را تاحدی آرایش داد.

اساساً کمیت مستوفی‌الممالك، درانتخاب همیشه‌لنگ بود، و بهمین جهت هر وقت رئیس‌الوزراء میشد ، بعدازیکی دوماه هرجاحاکمی بجهتی از جهات، ازکار می‌افتاد بدل اوتاوقتی آقا برسرکاربود، تعیین نمیشد . زیرا آقا میخواست حاکم خوب بفرستد، وحاکم خوبی که به سلیقه‌اش بچسبد، گیرنمی‌آورد . بطوریکه، بعد از پنج شش ماه اکثر بلاد ، بوسیلهٔ کفیل‌های حکومت، اداره وکارها بی رونق‌ترمیگشت .

پیمان تجارتی ایران و شوروی

میدانیم، بموجب یکی ازمواد پیمان دوستی بین ایران و شوروی، که در سال ۱۲۹۹ منعقد شده بود ، باید بین دولتین قرارداد تجارتی هم منعقد، ورد وبدل وروابط تجارتی ، که از سه سال قبل متروك‌مانده بود، مجدداً برقرارشود. ولی بستن مواداین‌قرارداد کارآسانی نبود . زیرا تجارت با روسهای کمونیست، که خریدار و فروشنده دولت است ، غیر ازتجارت باسایردول است، که افراد یاتجارتخانه‌های طرفین بآزادی تجارت میکنند تجارت آزاد مستلزم رقیب ، و همان وجود رقیب باعث نزدیك شدن معاملات بمزد و مایه

است، درصورتی که وحدت خریدار وفروشنده، درطرز کمونیسم مستلزم دلخواه یك طرف، واجبار طرف دیگر، و بالنتیجه موجب خسارت طرف غیر کمونیست خواهد شد. و بستن قراردادی، که ازاین خسارت جلوگیری کند، و باقوانین و نظامات داخلی طرفین پیمان سازگار باشد، کارآسانی نبوده ومستلزم مذاکرهٔ زیادتری میباشد.

یك موضوع اختلاف دیگرهم، راجع به ترانزیت بود. مادهٔ ۱۵ از موادیکه ازتهران بمسکو، بوسیلهٔ منشورالملك به مشاورالممالك ابلاغ وبرطبق آن اجازهٔ بستن پیمان داده شده است، بطورساده میگوید:

«طرفین حق ترانزیت درخاك یکدیگر خواهند داشت.» چنانکه پیداست، طرزعمل ترانزیت، دراین ماده، صریح بوده وشامل ترانزیت صادر ووارد هردوطرف میباشد و راه هرگونه ابهام وتعبیری درآن مسدود است. ولی بالشویکها، بسنت سنیهٔ کمونیسم، که در ضمن عقد پیمان هم، نمی‌خواستند دست ازبیانات تبلیغاتی خود بردارند، مقدمه‌ای بر هر ماده افزوده، ودرشمارهٔ مواد هم پس وپیشی قائل شدند. مشاورالممالك هم، چون دراصل مقصود تفاوتی حاصل نمی کرد، رضاداده درپیمانی که طرفین آن را امضاء کردند، شمارهٔ مادهٔ راجع بترانزیت، ۲۰ وباین عبارت تبدیل شده است:

«طرفین معظمتین متعاهدتین متقابلا بهم حق ترانزیت می‌دهند، که از طریق ایران، یاطریق روسیه، بممالك ثالثی مال التجاره حمل نمایند. ضمناً برمال التجارهٔ حمل شده، عوارض، بیش ازآنچه ازمال التجارهٔ دول کاملةالوداد، غیر از ممالك متحدهٔ با جمهوری اتحاد شوروی روسیه، اخذ میشود، نباید تعلق گیرد.»

چه شده است، که مشاورالممالك متوجه نشده، وآن مادهٔ صاف وروشن بی سوسه، باین عبارت تبدیل یافته‌است؟ معلوم نیست. درهرحال، تعبیر وتفسیر این ماده هم، که ظاهراً ترانزیت را بصادرات منحصرمیکند؛ مزیدبراشکالات اساسی گشته ودراین سه سال، اوقات نمایندگان طرفین صرف چگونگی مواد پیمان تجارتی میگشت، وچندباربه بن‌بست‌هائی رسیده بودند، که ناگزیر، مذاکرات را قطع کرده بود.

حتی دولت ایران، جناب آقای تقی زاده سفیر کبیر امروزی دولت شاهنشاهی در دربارانگلستان را، برای بستن مواد پیمان تجارتی، بمسکو فرستاد، وبرای مطالعهٔ مواد پیمان، ودریافت تلگرافات آقای تقی‌زاده، وارسال جواب، کمیسیونی دروزارت خارجه تشکیل شد، که منهم از طرف شورای عالی تجارت، عضویت آن را داشتم. چندین ماه وقت صرف مطالعهٔ پیشنهاد های شوروی ها، و تنظیم پیشنهاد های متقابل شد، و بالاخره بواسطهٔ برخورد بایکی ازاین بن‌بست‌ها، نتیجه‌ای حاصل نشده ومذاکره مقطوع گردید، وآقای تقی زاده، بدون گرفتن نتیجه مسکو را ترك گفت.

شورویها میخواستند، دولت ایران را خسته کنند، که درپیمان تجارتی خودرا برحم ومروت آنها واگذاشته، وآنهاهم، چون خریدار وفروشنده واحد میشوند، هرمعامله‌ای که دلشان بخواهد، درداد وستد باتجارایران معمول دارند. بن بستها هم همیشه، راجع به

موضوع آزادی یکطرف، درخرید وفروش، واجبارطرف دیگر یعنی ایران بود که هرجا تماسی بااین امرپیدا میشد، طرفین باتوجه خاصی، بتمام جزئیات مسأله، مواظب منطوق و مفهوم عبارات و کلمات بودند، و هریك بنفع مقصود خود راههائی فکر میکردند، که واقعاً توافق بین طرفین، مثل صلح بین بز وکلم[1] وگرگ ومیش، کار مشکلی شده، ویأس‌از پیشرفت، طرفین را بقطع مذاکره وادار میکرد.

دولت ایران هم نداشتن روابط تجارتی را، بداشتن این طوررابطه، ترجیح‌میداد زیرا، بخوبی میدیدکه ضرراین طورتجارت، که اختیار بالابردن وپائین آوردن قیمت در فروش و خرید، دردست یکطرف باشد، برای افراد وبالاختصاص اقتصاد کشور بدرجات زیادتر ازنداشتن بازارفروش، وتدارك مایحتاج کشور ازجاهای دیگر است، وبهمین جهت بود، که متانت بخرج میداد، و خود را خیلی خواهان برقراری روابط تجارتی نشان نمیداد. ولی تجار، که متوجه مطلب نبودند، عجله میکردند و امیدواری بالشویکها را بتوفیق یافتن درمنویات خود، وبالنتیجه مقاومت آن‌ها را زیادترمینمودند.

درکابینهٔ مستوفی‌الممالك، نظر به حسن نظری‌که شوروی‌ها باو داشتند مجدداً باب مذاکرهٔ پیمان تجارتی را، که مدتی بود مقطوع کرده بودند، بازکرده‌این بار بین وزارت امور خارجه ورفیق شومیاتسکی، در تهران مذاکره از همانجا که قطع شده بود شروع گردید. درچند ماده، بخصوص راجع به ترانزیت توافق‌هائی بین‌طرفین حاصل گشت. ولی بازهم تمام مواد ختم نشده، وباقی برای کابینه‌های بعدترماند.

تزلزل کابینهٔ مستوفی‌الممالك

کابینهٔ مستوفی‌الممالك، درحقیقت بسعی سلیمان میرزا وسوسیالیستها روی کارآمده بود. ولی مدرس عدهٔ مخصوص خودرا در مجلس از دست نداده، وجمع آوری عده‌ای که اقلیت را اکثریت کند، کار مشکلی نبود. عدهٔ طرفدار سردار سپه هم، که تا حدی میرزا علی‌اکبرخان داور لیدرآن‌ها بود، طبعاً با هرمخالف‌کابینه‌ای همراه میشد. پس برهم زدن اکثریت طرفدارمستوفی‌الممالك‌کاری نبود، که خیلی باشکال بربخورد و بهمین جهت بود،

---

[1]ـ اقتباس اززبان‌فرانسه ونظیرصلح میش وگرگ فارسی است. دیده شده است‌که‌بعضی ازانتقادچیها، آوردن اصطلاحات ترجمه شده از زبانهای خارجی در نوشتهٔ فارسی را، انتقاد می‌کنند ومی‌خواهند بگویند، چون قدما، این اصطلاح وتعبیرها را نداشته‌اند نباید آنهارابکار بست. آقایان میخواهند بفرمایندکه‌کار ابزار شعری وادبی قرن اتم هم باید می ومعشوق وساده وباده باشد وافکار وسبك هندی‌را نباید ازادبیات خارج کرد، هرقدرتعقید معنی درشعر بیشترباشد مستحسن‌تر وهرقدر اغراق ودروغ درشعرزیادتر باشد مطلوب‌تراست، وبالاخره اگر ملت دیگری تشبیهات واستعارات دلنشین‌تری یافته باشند، نبایدآنرا اخذکرد. مثلا اگرشاعر فحل معروف دوره‌های سابق اشعاربدی هم گفته باشد، چون قدیمی است باید پذیرفت ومعاصرین، هرقدر هم خوب‌بگویندوخوب‌بنویسند نبایدسرمشق بشوند وبالاخره میخواهند بگویند، شاه ناصرالدینشاه وخورش قورمه سبزی است وبس. اینهم یك سلیقه‌ایست ولی خیلی کهنه پرستی است.

که مدرس درموقع گذشتن برنامهٔ کابینه، بعد از ایراد نطق مفصل نیشدار خود، خویش، را ممتنع وانمود کرده، موافقت و مخالفت خود را منوط بعملیات بعدی کابینه نمود، که در آینده اگرخلاف انتظاری مشاهده کند، مخالفت خود را اظهار نماید.

دوماه، حوت ۱۳۰۱ وحمل ۱۳۰۲، بهمین طورها گذشت، وکابینه کار نمایانی صورت نداد. مذاکرات تجدید شدهٔ پیمان تجارتی هم به نتیجه‌ای نرسید، وقراردادی رد و بدل نشده، باب تجارتی مفتوح نگردید. انگلیسها باز عده‌ای سپاهی در سواحل خلیج فارس پیاده کردند، و نظر بنیك بینی روسها بمستوفی‌الممالك، نسبت باو بدبین شدند و راجع بمامورین روسی درایران پارهٔ مذاکرات خارج ازنزاکت، که نسبت بایران هم سبك بود بمیان آوردند. این مقدمات سبب شد که مدرس مخالفت موعود خود را ازقوه بفعل آورد، وازاوایل حمل ۱۳۰۲ درمجلس، بجمع آوری عده پرداخت که از این حیث خود رامجهز نموده باشد.

سلیمان میرزاهم، که متوجه تحشید قوای حریف شد، بسنت سنیهٔ هووجنجال، از کلوب سوسیالیست، که نزدیك مجلس دائر بود، عده‌ای را بعنوان تماشاچی، در جلسه‌ها میفرستاد که طرفداری ملت را، نسبت بکابینهٔ مستوفی‌الممالك، برخ حریف بکشند. مدرس هم، البته بیکار ننشسته عدهٔ خود را، بهمان عنوان تماشاچی بجلسات می‌آورد. شب‌های رمضان وجمعیت بیکار معلوم است، صحن بهارستان چه میدان مبارزه‌ای می‌شود. همین که مجلس درساعت سه وچهار ازشب گذشته، رسمیت پیدامینمود، ازدحام تماشاچی در طالار جلسه بیداد میکرد. مردم آرام بیطرف، که ازمقدمات و تدارکات طرفین بی خبر بودند، متحیرمی‌ماندند، که این اقدامات برای چه منظوری است؟ وهر کس، برحسب تمایل خود بطرفین تعبیر وتفسیری از این تظاهرات مینمود.

کم کم اکثریت نداشتن کابینه در مجلس، بدهنها افتاد، و در اطراف این موضوع چیزهائی هم گفته میشد، که تاآنروز، درهیچ دوره سابقه نداشت. ازجمله، میگفتند وکیل خمسه، بیان‌الدولهٔ (اصانلو) ودوسه نفردیگر، خود را پارسنگ اکثریت واقلیت کرده، هر دو روزی بیك‌سمت میروند، وحتی شنیده شد که بیان‌الدوله برای برگشتن بسمت طرفداران دولت، شرایطی بالمره شخصی کرده بود، و ابتدا که باو وعدهٔ مساعدت داده بودند، اسم خودرا ازصورت اسامی اضداد دولت حك کرده، و چون تقاضاهایش برآورده نشده بود، مجدداً بطرف اضداددولت رفته، وگویا یکی‌دوبار این‌کارتکرار پیدا کرده بود. سراسر ماه رمضان، وقت بهمینطورها گذشت، تابالاخره، اضداد دولت بعده‌ای رسیدند، که رفتن‌یکی‌دوسه سر[1] باین سمت و آن سمت، تأثیری درآن نکند واکثریت نداشتن‌دولت درمجلس‌محرز گردید.

همیشه رسم این بود همین که رئیس دولت احساس میکرد، که درعدهٔ هواخواهان او در مجلس تزلزلی حادث شده است، خود استعفا میداد و کمتر اتفاق می‌افتاد که کار

۱ــ مخصوصاً برای‌اچر کردن عاملین این عمل، بجای دوسه نفر «دوسه سر» نوشته شده است، والا معلوم است که‌گاو وگوسفند واسب والاغ را سر میگویند وانسان را نفر مینویسند. معهذا قدما شتر راهم نفر مینوشتند.

باستیضاح و ورقهٔ سفید و کبود بکشد . اضداد دولت هم منتظر بودند مستوفی‌الممالك هم که هیچوقت خود را برای ریاست و لوع نشان نمی‌داد. همین‌کار را بکند . ولی آقا این بار این‌کار را نکرد .

اشخاص وجیه‌المله را ، هیچ چیز بقدر تردید وجاهت که بمنزلهٔ حملهٔ بسرمایهٔ آنهاست عصبی نمی‌کند . این زنده باد ومرده بادهای پیش‌دس‌صحن بهارستان که سلیمان‌میرزا برای همراهی باکابینه براه‌انداخته واضدادکابینه‌را هم باین‌کار واداشته وبالاختصاص مذبذبی این چندنفر که وجاهت آقا را بحراج گذاشته و هرروزی بطرفی متمایل میشدند این مرد شریف را بسیار متأثرکرده میخواست بملت بفهماندکه با این همه هو وجنجال و سروصدا، اضداد او تقصیری برای او نمیتوانند ثابت کنند ، بهمین جهت بعد از این که یقین هم حاصل کرد که طرفداران او در اقلیت افتاده‌اند ، استعفا نکرد تا اضداد خود را باستیضاح وادار کرده ، وبیگناهی خودرا درپیشگاه ملت ثابت نماید.

مدرس هم نمیخواست استیضاح کند ، زیرا بهتر ازهمه‌کس می‌دانست که آقا تقصیری ندارد . ضدیت او ، دراین مورد برای‌آن بود که‌آقا را در این موقع برای ریاست‌وزراء مناسب نمی‌دید ، وبقول خودش میخواست شمشیر جواهرنشانی را که برای مواقع تشریفات بکاراست ، بشمشیر براتری تبدیل کندواین اکثریت را برای این مقصود ساخته وپرداخته بود . یك چند هم ، تفسیر وتعبیر اصل ۶۷ قانون اساسی در میان طرفین مورد مباحثه بود. اضدادکابینه باین اصل قانون اساسی تمسك جسته ، میخواستند بگویند، که‌چون عدهٔاضداد کابینه از نصف‌گذشته است ، کابینه طرف اعتماد مجلس نیست ، و طبعاً منعزل است . ولی طرفداران دولت ، حقاً میگفتند ، تا رأی عدم اعتماد بورقهٔ‌کبود داده نشده‌است ، کابینه دارای قدرت‌قانونی است .

در سر رد و قبول این دونظریه ، طرفین هریك ، ادلهٔ خود را درمجالس خصوصی وکولووار مجلس ، با حرارت زیاد ، مذاکره میکردند. ملت هم ، درصحن بهارستان با زنده باد و مرده بادهای خود ، داد فصاحت و قانون دانی میداد . کار بآنجا رسید که طرفداران طرفین ، برضد وکلای مجلس و نطقهای آنها هم ، نطق ها و بیانات زننده‌ای می‌کردند . ماه رمضان و ثور گذشت ، و شوال و جوزا رسید ، هنوز مباحثه در تعبیر اصل ۶۷ قانون اساسی بجائی نرسیده بود.

سر رسید مدت قانونی مجلس چهارم نزدیك بود ، اگر مدرس وقت خودرا بیش از این صرف تعبیر اصل ۶۷ میکرد ، عمر مجلس سرمی‌آمد، وخلاف مقصود اوحاصل میگشت و برضررش تمام میشد. مقصود سید بزرگوار، در این ضدیت بیشتر متوجه انتخابات دورهٔ بعد بود . زیرا دراین شمشیر مرصع ، آن برش را نمی‌دید ، که بتواند آزادی انتخابات را درمقابل نظامیان حفظ کند ، وکار بکام سردارسپه وطرفداران اوکه مسلماً درانتخابات اعمال نفوذ میکردند میشد .

از طرف دیگر، درصورت دادن استیضاح نامه هم، ممکن بود دولت از فرجهٔ قانونی استفاده کرده، و قبل از رسیدن موعد استیضاح، وتعیین تکلیف کابینه مدت مجلس سرآمده وطبعاً منحل شود، وکابینه سرکار باقی مانده، ومقصود که اطمینان از سرنوشت انتخابات است حاصل نگردد، و باز هم کار بکام سردارسپه و طرفداران او شود.

اما سردارسپه، دراین گیر و دار، چنین بنظرمیرسید که بالمره بیطرف است، وحق هم این بود که بیطرف باشد. زیرا باوجود پادگانهای نظامی. که در کل کشور داشت درهرحال، ازنتیجهٔ انتخابات برنفع خود مطمئن بود، وعوض شدن کابینه، ازاین حثیث ضررو نفعی برای اوحاصل نمیکرد. با وجوداین، چون تغییرکابینه، اورا یك قدم بریاست وزراء نزدیکترمیبرد، ازاین دعواکه میدانست بنفع مدرس ختم خواهد شد، بدش نمی آمد.

باری سید مدرس حساب کار را کرده، و دانست که مستوفی الممالك کسی نیست، که از فرجهٔ قانونی استفاده کرده و خود را کسی بشناساند، که بخواهد خویش را در غیاب مجلس رئیس الوزرای زورکی کند، بنابراین، از محاجهٔ قانونی صرفنظر کرده و استیضاح نامهٔ خودرا با این چند کلمه «این جانب نسبت برویهٔ دولت در سیاست خارجی استیضاح دارم.» بریاست مجلس تقدیم داشت، و روز بعد آقای فروغی، وزیرامورخارجه بمجلس آمد، و روز استیضاح برای فردای آن روز معین گشت.

روز ۲۱ جوزای ۱۳۰۲، پیش از ظهر، و بعد از ظهر دریك جلسه، با یك تنفس چهار پنج ساعته، که در میان اتفاق افتاد، نطق استیضاحی مدرس وجواب سلیمان میرزا و دفاع وزیر امورخارجه شنیده شد.

مدرس، در نطق مفصل خودکه قسمتی ازآن راجع بتاریخ سیاسی ایران، دراین یکصد وپنجاه سالهٔ اخیر، وطرز و رویهٔ دولت با دوهمسایهٔ قوی بود آقا را دارای قدرت منع ندانسته، باکمال متانت و نزاکت، ایشان را برای این موقع مناسب بجا نیاورد، و ایشان را قاصر شناخت، نه مقصر و اجمالا بقول خودش، استعداد منعی آقا را برای مقاومت با زیاده رویهای دولت انگلیس، که دولت ایران را درعدادهند وافغانستان قلمداد کرده وسیاست مداران آندولت اظهار داشته بودند که باید مأمورین روس از این سه دولت بروند، کم دانست. همچنین از این که چرا باید دولت ما طوری رفتار کند، که یکی از طرفین علاقهٔ زیادتری نسبت بآن نشان دهد، شکوه کرده، نطق جامع پر مغز کم حملهٔ با نزاکت و متانت خود را به پایان آورد. جوابی که سلیمان میرزا، بعنوان لیدر حزب مدافع کابینه، به مدرس داده است جز پاره‌ای گل کشتیهای حزبی و خصوصی، چیز مهمی ندارد. اساساً مدرس هم تقصیری متوجه کابینه ندانسته بود که دفاعی لازم داشته باشد، بلکه میخواست بگوید مستوفی الممالك برای این موقع کوتاه و نارساست، و این جمله را به «استعداد منعش کم است، و قصوراست نه تقصیر.» تلویحاً فهمانده بودچنانکه دفاع فروغی وزیر امورخانه هم، بیشترمتوجه وجههٔ کابینه، در انظار عامه، بوده در حقیقت می گفت «دیدید که ما کاری نکرده بودیم؟ پس اینهمه هو و جنجال برای چه بود؟»

دراین موقع ، آقای مستوفی‌الممالك پشت تریبون رفته وبعد از زدن چند تلنگل ، باستین دست چپ وپیش سینهٔ لباس برای گردگیری موهوم ،که آقا درموارد شروع صحبت بآن عادت داشت ، گفت :

نطق مستوفی‌الممالك رئیس‌الوزراء

با اینکه بکوچکترین خدمات ملی و مملکت مشروطه بنده افتخار و اشتیاق داشته و دارم ، نظر باینکه برای صحت عمل و اجرای قانون و پاکدامنی و بی‌طرفی صرف ، مخصوصا از چند سال قبل باین طرف چندان مشتریهای زیادی نمی‌بینم ، همیشه دوری از خدمت کرده‌ام و هیچوقت اصرار در دخول خدمات نداشتم ، و هروقت داخل در خدمت شده‌ام ، اگر با حضور مجلس بوده وباز بر حسب تمایل یك اندازه‌ای ارادهٔ ملت و امر اکید اعلیحضرت بوده است و هیچوقت باصرار واسباب چینی وبرانگیختن وسائل من برنیامدم ، مصدر کار بشوم وهیچوقت اصرار بدخالت درکار ، بعللی که عرض کردم ، نداشته و ندارم و درسایر مواقع هم آقایانی که تشریف داشته‌اند همیشه مشاهده فرموده‌اند که بمجرد حس یك بی‌میلی ، یا از طرف مجلس در دوره‌های گذشته، یا ازطرف اعلیحضرت فوراً کناره گیری نموده ، وهیچوقت استقامت نمیکردم. این مرتبه علل استقامت همان بود ،که آقای ذکاءالملك ، همکارمن بیان کردند . و الا من عوض نشده‌ام و اشتیاق بکار هم ، بهمان علل ندارم . و الا کمال افتخار بکوچکترین خدمات دارم.
جهات استقامت من همان بود که آقای ذکاءالملك بیان کردند وخیلی تشکر میکنم که پس از اینکه آقایان استیضاح فرمودند ، حاضرین استماع کردند که بالاخره خیانتی خطائی ، نسبت بدولت وارد نیامده و قصوری را هم که آقای مدرس فرمودند ، بنده قبول ندارم وتصدیق نمیکنم وباکمال جرئت ، عرض میکنم که کابینهٔ بنده قصوری در وظایف خودنکرده است وآنچه توانسته‌ام وممکن بوده‌است ، انجام داده‌ام ویا اینکه ، درشرف انجام بوده است ، وخودبیانات آقای مدرس هم نشان میداد ،که حقیقةً یك اعتراض واردی نداشته و فقط یك قدری بی‌لطف بودند. (مدرس - بنده کمال اخلاص را دارم .) وبنده هم کمال تشکر را دارم که درعین بی‌لطفی بیش از چیزی که فرمودند نفرمودند و راجع بسیاست خارجه هم‌آن بود ، که‌آقای ذکاءالملك گفتند . یك فرمایشی هم آقای مدرس فرمودند ، راجع بقضایای گذشته و ایام مهاجرت که در آنجا هم ، قدری بی‌لطفی نمودند. ونسبت قصور بمن دادند .

درآنجا هم پیش وجدان خودم خودرا مقصر نمیدانم وتصورمیکنم که آنچه که من کرده‌ام عین صلاح مملکت بوده‌است وچون کاملا بنظامات مجلس آشنا نیستم، نمیدانم این حق ممکنست داده شود ، یا خیر که تقاضا کنم یك کمیسیونی تشکیل شود و درآن کمیسیون راجع بآن قسمت آنچه حقایق بوده است عرض کنم و معلوم شود که دولت خبط وخیانتی نکرده‌است .

حالا که مطالب کاملا روشن شد و حفظ اصولی هم که آقای ذکاءالملك اشاره کردند بعمل آمد من هیچ اصراری بماندن ندارم واشتیاقی هم ندارم . با اینکه ،تا یك درجه هم بآقایان معلوم شد که مخالفت، آقایان مخالفین بی‌لطفی بوده است که از این دولت بدشان میآمده است (یکی دونفر اینطور نیست) میدانم،وضعیات امروزه طوری‌است اشخاص امثال من اصلادخالتشان درامور چندان پیشرفتی ندارد و متأسفانه و بدبختانه دراین مملکت هم اشخاصی میخواهند که داخل کار بشوند و آجیلهائی هم بدهند ، من ، نه‌میگیرم ، نه میدهم و اصراری هم به ماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس را هم که شاید بعقیدهٔ بعضی ایام بره کشی فرض شود به اشخاصی که اشتها دارند واگذار میکنم و معدهٔ منهم خراب است و نمیتواند هضم کند و از اینجا هم

میگذارم میروم ؛ خدمت اعلیحضرت همایونی برای حفظ احترام اکثـریت استعفای خودم را تقدیم میکنم.»

پس از این بیانات سراپا عصبی، از کرسی خطابه پائین آمده ، خطاب بوزراء گفت آقایان بفرمائید. و همگی ، باستثنای سردارسپه ، از مجلس خارج شدند.

کار بی‌سابقه! درهمین‌حین، ازطرف عده‌ای تماشاچی، صدای زنده بادمستوفی‌الممالک مرده باد مخالفین کابینه «وحتی مرده باد مدرس» بلند شد. رقیب‌های آنها هم برای این که ازحریف بازنمانند فریاد زنده باد مدرس کشیدند.

سردارسپه ، ملاکریم کابینه ، وقتی این صدا از طرف جمعیت بلند شد ، برخاست جلو رئیس آمد ، و با یکی دو کلمه از مؤتمن‌الملک چیزی پرسید ، و ایشان هم جوابی گفتند او هم از در خارج شد.

مؤتمن‌الملک رئیس گارد مجلس را احضار ، و بمجلس پیشنهادکرد ، تمام آنها که این سر وصدا راه انداخته و باعث بی نظمی مجلس شده‌اند توقیف و مقصرین آنها تعقیب گردند ، این پیشنهاد ، باتفاق آراء تصویب و رئیس گارد هم حاضر شده بود. بامررئیس هوچی ها را توقیف کردند ، وجلسه قهراً به تنفس تعطیل شد.

پس از یکی دوساعت مجدداً جلسه تشکیل گشت. پاره‌ای وکلا نطقهائی کردند. از جمله، قوام‌السلطنه که چون خودرا هدف «بره کشی» و «آجیل خوری» نطق مستوفی‌الممالک دانسته بود، شرحی برضد این نطق و کندی دندان خوددرآجیل خوردن ، اظهار ودارائی خود راگرو داد[1] اگر کسی بتواند ثابت کند که ایشان و اشخاصی که از نزدیك با ایشان کار کرده ، آجیل خورده‌اند (!) نسبت بمشیرالدوله هم که ممکن بود درآینده رئیس‌الوزرا شود ، همین گرو را داد وبالاخره ، درضمن تعبیر بسیار ، بموضوع دیگر پرداخته ، وگفت در این یکی دوماهه عرصهٔ تهران نمایشگاه هوچی ها شده بود ، وحتی درصحن بهارستان هم، بنمایندگان ملت یاوه گوئی میکردند، وبالاخره شریطهٔ نطق خودرا، بتحسین ازاقدام اخیرآقای رئیس مجلس درحفظ انتظامات قرارداده و افزودند که من خیال نداشتم برضد کابینهٔ مستوفی‌الممالک ورقهٔ کبود بدهم ولی بعد از استماع این جمله‌ها که امروز ازایشان تراوش کرد ، ورقه کبود خودرا تقدیم رئیس خواهم نمود.[2]

معلوم است، این جنگ اعصاب درمجلس، بروزنامه‌ها هم سرایت کرد، و هریك از

---

۱ ـ یکی پیدا نشد که ازاین‌حضرت‌اشرف بپرسد که همین دارائی که گرومیدهد و به‌پول آنروز دویست سیصد هزار تومان ارزش داشت ازکجا آورده‌اید؟ ازمیراث یا از تجارت؟ یا پس‌انداز مواجب که حاصل جمع آن با درنظرگرفتن ایام بیکاری بماهی پانصد تومان نمیرسد.

۲ ـ آقای احمدقوام با اینکه مدتی رئیس‌الوزراء بوده‌اند متوجه نبوده‌اند که وقتی‌رئیس دولت برای استعفا ازمجلس بیرون رفت دیگر محلی برای ورقهٔ سفید یا کبود باقی نمیماند که ایشان ورقهٔ کبود خود را تقدیم رئیس مجلس (؟) کنند. اینهم یکی ازشاه اندازیهای این حضرت اشرف است.

ورقهٔ کبود یا سفید را در ظرفی که سید کمال دوره میگرداند می‌انداختند و در حقیقت بآقای‌آقا سیدکمال ورقه را تقدیم میکردند نه رئیس مجلس.

آن‌ها، برطبق رویه ومسلك وپارتی خود، واقعات راآب وتاب داده، بنفع خویش وبرضرر رقیب، ازآن‌ها استفاده، وحتی سوء استفاده مینمودند. آقای فرخی، در طوفان خود، باز هم رباعیات زادهٔ طبع خویش را منتشر کرده، مدرس را به بوقلمون (!) تشبیه میکرد. آنها، که برحسب امر و پافشاری رئیس مجلس گرفتار توقیف و تعقیب، و بالنتیجه حبس قانونی شده بودند، چندکلمه سؤال و جواب مؤتمن‌الملك را، باسردارسپه، توجیه کرده و اقدامات سردارسپه را، برای حفظ نظم درخارج ازبهارستان، مربوط باین سؤال وجواب دانسته تاتوانستند، در اطراف آن قلم فرسائی کردند. روزنامه‌های طرفدار سوسیالیست سر مستوفی‌الممالك را، برای این نطق که جز زادهٔ عصبانیت چیزی نبود بعرش برین رساندند. خلاصه اینکه، تاچند روزی، بازار تهمت وافترا نسبت بطرفین قضیه رواج کامل یافت، وطرفین حق وحسابهای یکی دوماههٔ گذشته راکه بعقیدهٔ خود نسبت بهم پیدا کرده بودند، بطورکامل وابستند. بحدیکه مؤتمن‌الملك، برای تشریح مطلب، درجلسهٔ بعد مجبور شد، درضمن گزارش عملیاتی که مجلس، درجلسهٔ قبل، رئیس خودرا باتفاق آراء بدان‌مأمور کرده بود، توضیح بدهد ودراین خصوص گفت:

درآنروز که آقای سردارسپه نزدیك‌کرسی خطابه آمدند، وازمن پرسیدندکه من بروم، یا بمانم، من بایشان گفتم، اختیار باخودتان است، میخواهید بمانید. نه‌ایشان از من دستوری خواستند، ونه من‌مأموریتی دادم، اگردرخارج زدوخوردی اتفاق افتاده، وایشان متعرض‌کسی شده باشند، مربوط بصحبت‌آن روز نیست و سپس، اضافه کرد: حتی آمدند، اظهارداشتندکه جمعی هم درپائین مشغول بی نظمی هستند. گفتم رأی مجلس منحصر بطالار جلسه بوده است. فقط آن‌ها را، که درطالارجلسه بی نظمی کرده‌اند، توقیف کنید ومطابق گزارشی‌که بعداز تحقیقات رسیده است، سیزده نفراز آن‌ها محرکین اصلی هستند. تصور می‌کنم، آقایان این اندازه توقیف را، دربارهٔ آن‌هاکافی بدانند، واجازه بدهند، که آن‌ها را هم مستخلص کنند،مجلس هم، با «صحیح است» همگانی خود، پیشنهاد ایشان راپذیرفت وسرغائله هم آمد.

با وجود خصوصیت‌های صد و چهل پنجاه سالهٔ خانوادگی، بامستوفی‌الممالك برای اینکه دمکراتها آقا را ازیخهٔ خود پائین انداخته[1] واورا، باهمهٔ آریستو کراسی که

---

۱ ـ «از یخهٔ خود پائین انداختن.» کنایه از قبول فرزند غیر بعنوان مادری‌وفرزندی است. چون‌نمیدانم درچه‌دوره‌ای ودر نزدکدام قوم یا ایل ازایرانیها مرسوم بوده‌است‌که همینکه میخواستندکسی را بفرزندی قبول‌کنند برای محرمیت (؟) پیراهن گشادی برای مادر خانواده تهیه‌کرده بچه را ازیخه واردمیکردند وازپائین پیراهن بیرون می‌آوردند و این عمل رابمنزلهٔ زایمان بشمار آورده و با این تشریفات بچه فرزند خانواده میشد. البته این عمل تشریفاتی قانوناً معنی نداشت ولی درهرحال این‌کار مرسوم بوده است‌که از همین روز، این کنایه اتخاذ شده و در مواردیکه من غیر حق‌کسی، کسی را بخود نسبت میدهد بکار بسته میشود. مقصوداز استعمال این کنایه در اینجا آریستوکراسی اخلاقی آقای مستوفی‌الممالك و ادعای بی‌اصل دمکراتها درمنتسب‌کردن آنمرحوم بخودشان است. آقا هیچوقت در مجامع حزبی آنها حاضر نمیشد و خود را عالیجناب‌تر ازآن میدانست که ازآنها استفادهٔ حیثیتی نماید و این دمکراتها بودندکه خود را بمستوفی‌الممالك چسبانده بودند.

داشت، بخود منسوب می داشتند، من آنقدرها باایشان رایگان نبوده‌ام، که هدف نطق این روز را ازایشان استفسار کنم ، وتصور نمی کنم آن‌ها هم که باآقا خیلی رایگان بوده‌اند ، بخود اجازه داده باشند، که این نطق عصبی این روزآقا را بخاطرش بیاورند .

آقا قبلا می‌دانسته‌است که مشیرالدوله کاندیدای ریاست وزراء است ، و هیچکس ولو فرخی آنروز، وتوده‌ای‌های امروزهم، معتقد نبوده،ونیستند که مشیرالدوله اهل آجیل‌دادن وآجیل گرفتن وبره کشی باشد. همچنین، نه درآنروز، ونه قبل ونه بعد کسی رانشنیده‌ام، که نسبت بمدرس ، چنین دعوی را داشته باشد، که مثلا او را اهل آجیل و بره کشی بداند آقاهم متین‌تر وباوقارتر ازآن بود، که آن‌هائی راهم که اهل آجیل وبره کشی میدانست، بروی آن‌ها بیاورد . حتی، بقول مدرس «استعدادمنعش» بقدری کم بود، که بروی آنها که ازمال شخصی وموروثی او، دارای آلاف والوف شده بودند، نیز چیزی نمی‌آورده پس‌چه شده، که دراین مورد، حرف آجیل خوران وبره کشی را بمیان‌آورده است؟

تصور میرود، که دراین یکی دوماهه، مرده باد وزنده بادهائی که رجاله‌های حزبی، درصحن بهارستان ودرمحافل و مجالس میگفته‌اند ، با آب وتاب‌هائی که رؤسا میتوانسته بآنها بدهند، باطلاع مستوفی‌الممالك رسیده ، وآقا را خیلی عصبانی کرده بوده است. در صورتی که، ریشهٔ تمام این‌هو وجنجال‌ها، جزسلیمان میرزای طرفدارآقا کسی‌نبود، ودراین روزهم، مدرس اگرچه خیلی درلفافهٔ استعارات وکنایات مخصوص بخود، ولی درهرحال، کم بود « استعداد منع » را درایشان ، قدری زیادتر از اندازه ، توضیح داده ودر حقیقت حقیقتی راکه همه بدان معتقد بودند ، یك دوسه باری بخاطر ایشان‌آورده و«استعداد منع» را درایشان تحریك‌کرده ، وآقا را برآن داشته است که موقتاً چیزی غیر ازآنچه جبلی او بوده است ، بشود و درحال عصبانی بدون این که هدف معینی را در نظر آورده باشد این جمله‌های زننده را برزبان رانده است ، و اگر هم هدفی در نزد خود داشته ، همان نظامیان بوده‌اند، که آجیل خوران و بره‌کشی بآنها می‌چسبد.

ای‌کاش این خدا حافظی مستوفی‌الممالك، با مقام ریاست وزرای دورهٔ آزادی باین جمله‌های عصبی دوراز نزاکت اتفاق نمی‌افتاد. من یقین دارم ، که مرحوم مستوفی‌الممالك در هشت نه سالهٔ زندگانی بعدش ، هروقت یاد گفته های آن روزش می‌افتاده ، فکرش ناراحت میشده است ، و بقول فرنگی مآب های خودمان ، خود را خیلی خوب احساس نمیکرده است .

گناه تمام این قماش پیش‌آمدها، بگردن متولیان حزبی است که هرچیزی میشنوند بدون وزن کردن ، وبدون توجه بنتایج سوءآن درمزاج رئیس ، از راه دولت خواهی برای او خبر میبرند ، و او را از راه مستقیم منحرف کرده ، نمیگذارند بیچاره بجبلت خود رفتار کند . از بدو خلقت، تا امروز و تا روز قیامت ، از رئیس یك خانه و یك ده گرفته تا رئیس یك کشور ، همیشه وهمگی گرفتارنتایج سوء این خبرکشیها واین دولتخواهیهای وارونه بوده ، وهستند . وکمتر اتفاق افتاده است که رئیس آنقدر هوش و زیرکی داشته

باشدکه خودرا از این «دوستی های خاله خرسه[۱]» مصون نگاهداشته ، وخویش راه‌گاو نه من شیر[۲] » نکند ، حتی مرحوم پهلوی هم با همهٔ هوش و ادراکش ، از نتایج این قماش دولتخواهیها و خرما بنمك‌زنیها ایمن نبوده است .

کابینهٔ مشیرالدوله وختام مجلس چهارم

روز ۲۲ و۲۳ جوزا صرف پرسش وتشخیص تمایل اکثریت مجلس شده و در ۲۴ دستخط ریاست وزرای مشیرالدوله صادر ، و ایشان بعادت خود در ظرف یکی دو روز همکاران خویش را تعیین ، و بشاه معرفی کرده ، و روز ۲۶ جوزا کابینهٔ او بمجلس معرفی گردید .

سررسید دورهٔ مجلس چهارم ، روز آخر جوزای ۱۳۰۲ بود . مشیرالدوله لوایحی داشت ، که باید قبل از پایان مجلس ، بتصویب برساند . بنابراین موردی برای طرح برنامهٔ دولت ، و مذاکرهٔ وکلا دراطراف آن نبود . حاجتی هم بگرفتن رأی اعتماد نسبت بکابینه نداشتند . زیرا تمایل مجلس، نسبت بمشیرالدوله ، با اکثریتی قریب باتفاق حاصل شده بود .

برای‌این که حسن‌نظر وکلا، نسبت بکابینهٔ مشیرالدوله مشهودگردد، وضمناً ازکارهای دورهٔ چهارم مجلس هم ، از گفتهٔ لیدرهای اکثریت و اقلیت ، ذکری برود و خوانندهٔ عزیز از برنامهٔ کابینه‌که خود مشیرالدوله بدان اشاره کرده است اطلاع حاصل کند ، بد نیست آخرین مذاکرات جلسهٔ عصر روز جمعهٔ ۳۲ جوزاکه ساعت آخر ختم دورهٔ چهارم تقنینیه و در حقیقت آخرین جلسهٔ مجلس آزاد است در اینجا نقل شود .

مشیرالدوله خط مشی‌کابینهٔ خود را به بیانات ذیل تعیین نمود :

---

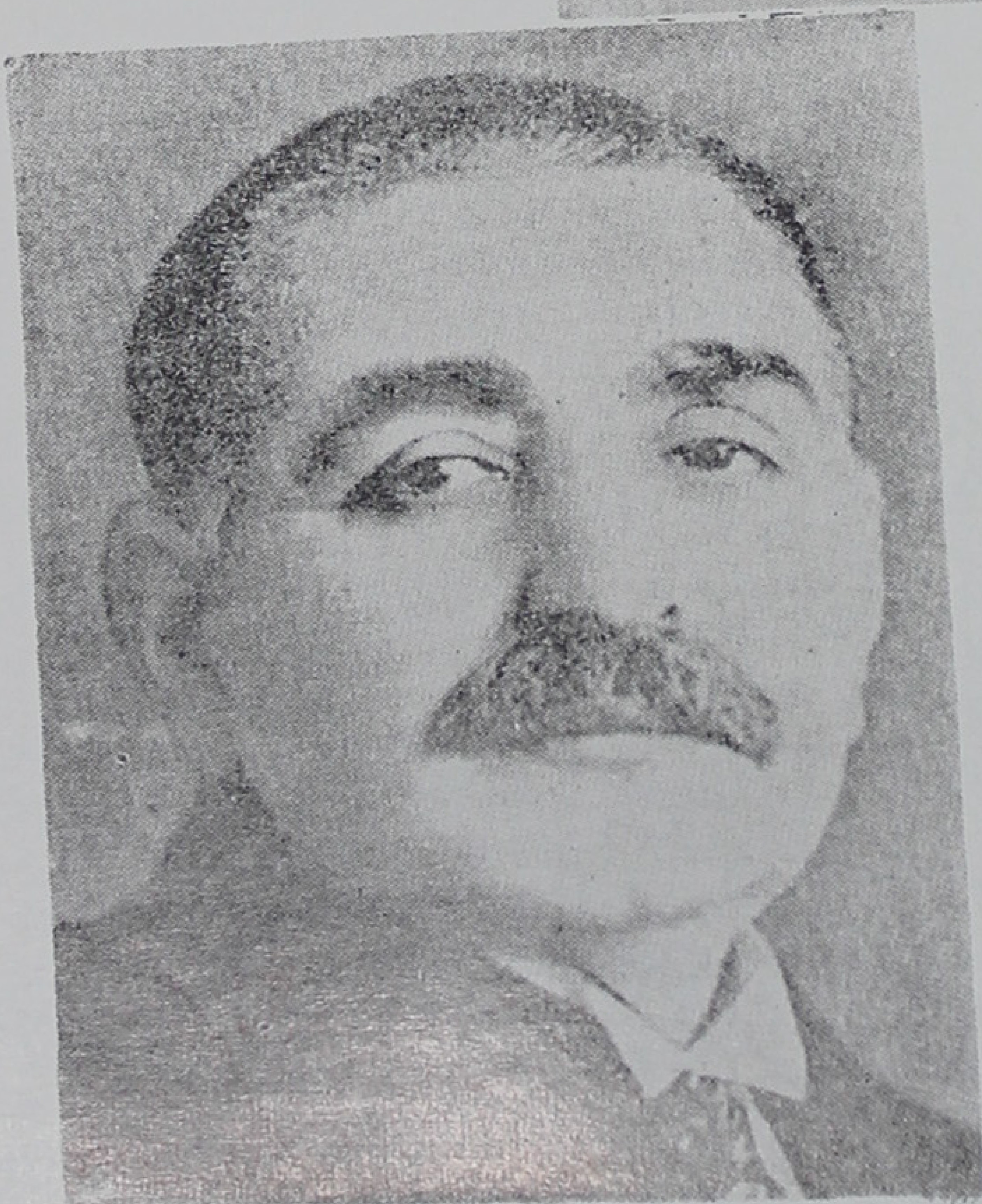
۱ ـ میگویند : شخصی در حین شکار ، گرگی را دید که بلانهٔ ماده خرسی حمله کرده ، میخواهد بچه‌های اورا بخورد. گرگ را با اسلحه ازپا درآورد. ماده خرس طبعاً باو نزدیك شده و بعنوان مستحفظ هرجا شکارچی میرفت همراهش بود . شکارچی بعد از مدتی گردش خسته شده در سایهٔ درختی‌آرمید خرس هم برای اینکه از حامی بچگانش حراست‌کند قدری دورتر قرار گرفت . شکارچی خواب رفته مگسی بصورتش نشست ، خرس برای راندن مگس سنگ بزرگی برداشت وبالای سرشکارچی راست ایستاد وباکمال دقت اندازه‌گرفت‌که سنگ را درست برمگس فرودآورد و درنتیجه دك و دندان شکارچی را خردکرد .

«دوستیش مثل دوستی خاله خرسه میماند .» ازاین حکایت در افواه افتاده است و شاید این حکایت بی‌اصل هم نباشد ، زیرا خرس از حیواناتی است‌که‌گاهی‌کارهای با رویه از او دیده شده و بهمین جهت بکدخدای حیوانات معروف‌گشته است ، منتها چون رویهٔ اوکاملا ازروی عقل نیست ، ازاین اشتباهات هم‌که مایهٔ ضرر است میکنند .

۲ ـ میگویند : گاوی بوده است‌که نه من شیر میداده و در آخرظرف شیر را با لگد سرنگون میکرده است . «گاو نه من شیر » کنایه از اشخاصی است‌که در آخرکاری میکنند که خوبیهای‌گذشتهٔ آنها را پامال میکنند .



سید حسن مدرس



سلیمان میرزا

نطق رئیس‌الوزراء

بنده تاکنون، راجع به پروگرام وخط مشی کابینه، چیزی عرض نکردم و تصور میکردم، که پس از مطالعه، پروگرامی تقدیم دارم ولی گرفتاریهای چند روزه مجال و فرصت نداد که پروگرامی تهیه شود و از طرفی هم، لازم می‌بینم که آقایان نمایندگان از طرز و رویهٔ خط مشی دولت، مطلع بوده باشند. باین جهت، چند کلمه در خصوص خط مشی دولت بعرض آقایان نمایندگان محترم میرسانم. در سیاست خارجه، خط مشی و سیاست دولت روی اصول موازنه و حفظ مناسبات وروابط حسنه با دول متحابه است، با محفوظ ماندن اصول بیطرفی. «صحیح است» در سیاست داخله، منظور نظر دولت تسریع در کار انتخابات و اینکه مجلس شورای ملی بزودی افتتاح یابد و دولت در این خصوص کمال جدیت را خواهد داشت. و نیز کمال جد وجهد را خواهد داشت، که زمینه هائی برای مسائل اقتصادی که کمال اهمیت را برای مملکت دارا هستند، تهیه نماید. و دیگر، البته وظایف دولت خواهد بود که نظارت کند برای اجرای قوانین خاصه بودجه هائیکه از مجلس گذشته است، این است اهم اموریکه در مد نظر دارد، و البته بعد از این مطالب امور دیگری هم هست که در درجهٔ ثانی واقع است. «صحیح است! آفرین! احسنت!»

بعد سلیمان میرزا بکرسی خطابه برآمده بیانات ذیل را ایراد نمود:

نطق سلیمان میرزا

«دراین ساعت که آخرین ساعت دورهٔ چهارم مجلس است، بنده اجازه گرفتم که چندکلمه بعرض برسانم:

اول شکر مرخداوند را که موفق شدیم که دورهٔ چهارم با یك ترتیب مرتب و منظمی، بعکس دوره‌های سابق خاتمه یافت. زیرا تاکنون، دورهٔ مجلس هریك بترتیب و طریق خاصی انجام یافته، و این اول دفعه‌ایست درتاریخ مشروطیت که دورهٔ چهارم با ترتیبات مرتبی انجام یافته است. و این مسائل درخور همه قسم تشکر است. «صحیح است» بحمدالله دورهٔ مجلس وقتی خاتمه می‌یابد، درصورتیکه دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله، که طرف اعتماد عموم وکلا، و باتفاق بایشان رای داده شده است، درسر کار هستند. «صحیح است» وسابقهٔ خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست. «صحیح است» ویکی از دلایلی که میتوان براین معنی اقامه نمود، انتخابات دورهٔ پنجم تهران است. «صحیح است» وهمانطوریکه لحظهٔ قبل اظهارکردند، امیدواریم که منتها سعی وکوشش را خواهند نمود، که بزودی اکثریت نمایندگان درمرکز حاضر شده، زودتر مجلس را افتتاح نمایند. وکاملاً مطمئن هستیم که انتخابات با نهایت بیطرفی و از روی صحت وقانون انجام پذیرد.

چون وقت کم است، و آقای مدرس هم فرمایشاتی دارند، بیش ازاین داخل این صحبت نمی‌شوم، و همین قدر در این ساعات آخر، عرض میکنم که همان طوری که رئیس محترم دولت قبول ووعده فرمودند، درغیاب مجلس دیناری از مالیهٔ مملکت مصرف نخواهد شد مگر آنچه که مجلس شورای ملی تصویب نموده است «صحیح است» البته مطابق قانون اساسی، وبا وجود یك چنین رئیس دولتی، بایستی مطمئن شد که دردورهٔ پنجم، دیگر یك کتاب شهریه پیشنهاد نخواهد شد و همچنین قطعنامهٔ اخیر مجلس تصدیق شد که در غیاب مجلس، بهیچوجه کنتراتی راجع بمستخدمین خارجه نخواهد شد و سایر مواد قانون اساسی، و قوانین دیگری که تا حال گذشته البته درتحت مسؤلیت شخصی مثل آقای مشیرالدوله، بقدری که ممکن است روز بروز جریان خواهد یافت. ومملکت با ترتیبات قانونی، بهتر از پیش اداره خواهد شد. ویکی از بهترین

چیزهائی که ذکر فرمودند، راجع بعدلیه و کمیسیونی است که درخصوص قانون جزا تقاضا کردند و ما درآتیه از شخص ایشان منتظرهستیم که این عملیات را انجام ، و ازخداوند میخواهم که ایشان را موفق بدارد، که دورهٔ پنجم بیش ازانتظار باین آب وخاك خدمت کرده باشد . وتصور میکنم ، ازطرف عموم آقایان سمت نمایندگی داشته باشم ، که فعلا ازآقای مؤتمن‌الملك رئیس محترم مجلس تشکرنمایم، که درتمام دوره بی‌طرفی را حفظ وکاملاوظایف خودرا انجام داده‌اند «صحیح است» و البته از شخصی مثل آقـای موتمن‌الملك ، غـیر از این نباید منتظـر بود ، و امیدواری هست که بازدراین ایام فترت، توجهی بفرمایند به‌ترتیبات ادارهٔ مجلس ومن مستقیماً؟ که این سفر هم، با اجازهٔ آقای رئیس وآقایان رفقا ازآقای ارباب تقاضاکنیم ، بعدازتشکرات بسیار ، ازاقدامات ایشان ازحسن ادارهٔ مباشرت ،که قبول فرمایند، همچنانکه سابقاً هم درایام فترت ، مجاناً و بلاعوض. ترتیبات مجلس را اداره کرده‌اند»[1]

سپس . مدرس عملیات مجلس چهارم را بشرح زیر بسمع حضار رسانید:

نطق مدرس

« قسمتی از عرایض بنده را آقای شاهزاده اظهار داشتند . اگر چه آقایان و منتظرین امـروز خسته شده‌اند، ولی یك مطالبـی است کـه انشاءالله بعد از عرض ، رفع خستگی خواهد کرد . موضوع عرض من در مجلس چهارم است که چگونه آمد و تکلیفش چه بود ، تقریباً شش سال فترت طول کشید. با چه وقایع و حوادثی که دنیا را متزلزل کرد . وچه حوادثی در ایران رخ داد ، کـه همه آقایان مستحضرهستند، وهرچه تصور نمی کردیم واقع شد. مثل **مهاجرت** ، مثل ، **قحطی** ، مثل ، **جنگهای داخلی**، مثل **قرارداد** ، مثل **کودتا**، که **هرکدام درجنبهٔ خودش یك حادثهٔ عظیمی است برای یك مملکت ضعیف وفقیری** . دراین بین انتخاباتی هم واقع شد، که دورهٔ چهارم مرضی ومطبوع ملت واقع نشد ،کما اینکه در اول تأسیس مجلس هم شخص بنده یك نظریات خوبی، انتظار یك خدمات خوبی ازاین دوره نداشتم . بالاخره ، مجلس دورهٔ چهارم وجود خارجی پیداکـرد ، و نظریات مردم نسبت بمجلس بین افراط وتفریط واقع شد و حتی منتهی باین شد، که بعضی اطالهٔ لسانها هم نسبت به بعضی یا نسبت باغلب شنیده ، و دیده شد. لکن هرچیز مخفی باشد، عملیات مخفی نیست. اگرامروزمخفی باشد، فردا ظاهر وهویدا خواهد شد ، «صحیح است» ودرهرصورت با توافق نظر یکدیگر ، یك کار های مهمی شده است در غیبت مجلس و در فترت سیاست خارجی یك طرفی شده بود، حالا نیست وبا توافق نظریکدیگر جلب مستشارانی از دنیای تازه کردیم که امیدواریم از وجود آنها خیلی اصلاحات بشود وخیلی از قوانین وضع شده است مانند نفت شمال و ممیزی وغیره و غیره که هریك بجای خود مهم واساسی است. توسعهٔ قشون ونظام در مجلس چهارم شده است میفرمائید سردارسپه مردی کاری و جوهردار با کفایتی است . بلی آن

---

۱ ــ این آخرین نطق این لیدر دمکرات را در مجلس شورای ملی با دقت بخوانید و ببینید چقدر این شاهزادهٔ دمکرات فصیح وبلیغ بوده است . بعد از شانزده هفده سال پرچانگی درمجالس ومحافل حزبی یك جملهٔ درست ندارد . حتی پاره‌ای ازآنها بی معنی است. مخصوصاً درجمله های آخری که درفصاحت وبلاغت بیداد کرده است. من میخواستم دراین حاشیه نطق‌این حضرت والارا اصلاح وتصحیح کرده وبنویسم که لامحاله،خوانندهٔ عزیز از مطابقهٔ آنچه میخواسته است بگوید وآنچه گفته‌است ، شاید مطلب را بی‌زحمت تر توجه فرماید . ماشاالله آنقدر دری وری گفته است که قابل اصلاح نیست. «ذلك مبینه من‌النطق» حالااست که خوانندهٔ عزیز میتواند آنچه سابقاً درصفحهٔ ۳۲۶ جلد دوم از سایر فضیلت های این لیدر دمکرات نوشته‌ام ، تصدیق فرماید وبداند که مردم گرفتار چه اشخاصی بوده‌اند !

با جوهر و کفایت است. ولی موافقت مجلس قشون را تا بنادر برد مجلس پول فراهم کرد. مجلس قوت بنظام داد. مملکت امن شد ولی توقیق از خداوند بود که مارا موفق کرد، بمساعدت با او بنده عقیده‌ام این است که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمان فترت است بآقای مشیرالدوله «صحیح است» وجهت این سه نکته است. مکرر عرض کرده‌ام، رجال مملکت ما هرکدام برای یك موقعی خوب هستند. بعقیدهٔ بنده و تمام آقایان، رئیس الوزراء حالیه برای این موقع بلا نظیر است «صحیح است» سه مسأله بود. یکی بیطرفی مشارالیه، در انتخابات «صحیح است» بیطرفی در سیاست خارجه «صحیح است» که در زمان فترت و غیبت مجلس فوق‌العاده اهمیت دارد. یکی تسریع در افتتاح دورهٔ پنجم. وبا این فلسفه است، که بعقیدهٔ من وآقایان، سپردن زمان فترت بایشان، یکی از کارهای خوب بوده است «صحیح است» درفترتی که امید میرود بزودی خاتمه یابد.»

آخرالامر آقای مؤتمن‌الملك، رئیس مجلس، از حسن نظر نمایندگان نسبت بخود تشکر کرده، پایان مجلس چهارم را با جمله های ذیل، اعلام داشت:

نطق رئیس مجلس

ضمن نطق شاهزاده سلیمان میرزا بیاناتی نسبت ببنده شد، که طرف تصویب نمایندگان محترم واقع شد، ازاین حسیات ملاطفت‌آمیزمجلس نسبت بخود کمال تشکروامتنان را دارم، وخیلی متشکرهستم. این نوع اظهارات برای بنده بهترین یادبود دورهٔ چهارم خواهد بود. درمدت این دوسال که بنده در بین آقایان بودم و خدمات ناقابل خود را انجام داده‌ام. ملاحظه شده است که همیشه دو نظر داشته‌ام، یکی انجام وظایف و دیگری حفظ بیطرفی. اگر بنظرآقایان رسیده باشدکه پاره‌ای اوقات، ازاین بیطرفی منحرف شده باشم تصدیق بفرمائیدکه عمدی نبوده‌است، و اگر قصوری شده است باید اغماض فرمایند.» «نمایندگان «نشده است! نشده است.»

در خاتمه رئیس مجلس اظهارکرد با اجازه آقایان مجلس را ختم میکنیم. مجلس یکساعت ازشب گذشته خاتمه یافت.

ورود مشیرالدوله بکار

مجلس تعطیل، ومشیرالدوله مشغول کار شد. ولی مداخلهٔ غیرمستقیم نظامیان درکار انتخابات، که برای طرفداران سردارسپه مشغول اقدام بودند، مانع انتخابات آزاد بود، کاندیداهای محلی هم همینکه دانستندبدون رضایت سردارسپه انتخاب آنهاگرفتارتعویق و تأخیر، سهل است، دچار مدعی میشود، یکی‌یکی واردمذاکره و بند و بست با او شدند. در این ضمنها، چندی هم دولت سرگرم غائلهٔ تبعید علمای شیعه از عتبات و هیاهوی مردم، دراطراف این قضیه شده، و تا سروسامانی باین‌کار داده شد و اکثریت آنها مجدداً بمقر خود برگشتند، مدتی وقت و سعی و عمل مصرف شد. قضیهٔ نزاع ایرانیها وبومیهای بحرین نیزمدتی توجه اولیای دولت را بخودجلب نمود. مع‌الوصف مشیرالدوله بهر کیفیتی بود، از مداخلات نظامیان جلوگیری میکرد، وآزادی انتخابات را محفوظ میداشت.

تعقیب قوام‌السلطنه

ماههای سرطان واسد و سنبله و نصف میزان، بهمین کیفیت گذشت. در تاریخ ۱۶ میزان، خبری درشهر منتشر شد که موجب تشویش همه‌کس گردید، وآن خبر توقیف قوام‌السلطنه بوسیلهٔ سردارسپه

بود . سبب این توقیف را اینطور میگفتند که درضمن تعقیب و استنطاق یکی ازمظنونین بسرقت، واعترافاتیکه ازشخص مظنون بروز کرده وشعبی‌که درقضیه پیدا شد وتحقیقاتیکه دراطراف این شعبه‌ها بعمل‌آمده است ، کشف گردید، که قوام‌السلطنه کمیتهٔ مخفی تروری تشکیل کرده ، و مقصودش تلف کردن سردارسپه بوده است . حتی می گفتند سردار انتصار (مظفراعلم) با برادرزادهٔ خود در این قسمت دست داشته‌اند و اعترافاتی برضرر خود ، وبالنتیجه برضررقوام‌السلطنه نموده، واورا مؤسس این اساس دانسته‌اند، بعضی هم‌میگفتند شاید اگر قدری جلوتر بروند ، پای شاه هم بمیان بیاید ، زیرا قوم‌السلطنه بدون امر و ارادهٔ شاه ، ممکن نبوده است بچنین امر خطیری اقدام کند .

بعضی هم بودندکه میگفتند اینها همه ازحقیقت عاری ، و اگر دوسیه‌هائی هم برای این‌کار تنظیم شده باشد ، مثل قضیهٔ ظهیرالاسلام و مشارالملك دوسال قبل که معروف شد می‌خواستند سردارسپه وقوام‌السلطنه را ترور کنند، مصنوعی است . ولی باوجود وستداهل برسر تشکیلات نظمیه ، و اعتراف اشخاص متعینی ، مثل سردار انتصار وکس و کارش که برضرر خود اعتراف کرده‌اند ، باور کردن این قول هم مثل اصل قضیه ، کارآسانی نبود .

چنانکه الان هم ، بعد ازگذشتن بیست وپنج سال ، برمن معلوم نیست که کدام یك ازدوقول مقرون بحقیقت بوده‌است . زیرا ، درصورتیکه شق اول را مطابق با واقع بدانم نمیتوانم محلی برای وزیر شدن آقای مظفر اعلم ، در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی فکر کنم ، و سردار انتصارآنروز ، و مظفر اعلم بعد را هم نمیتوانم کسی بجا بیاورم‌که برای جاه و مال‌آینده ، یك چنین تهمتی را بخودبزند که درضمن افترائی هم بقوام‌السلطنه‌زده باشدکه وزارت بعدی او را اجر این عمل بدانم .

عین این موضوع در قضیهٔ دو سال قبل ، و کمیتهٔ ظهیرالاسلام و مشارالملك برضد قوام‌السلطنه وسردارسپه ، نیز درکار است که بعد ازتبعید مشارالملك بجرم سوء قصد برضد قوام‌السلطنه و سردارسپه ، و ماندن دو سالی دراروپا ، مجدداً بتهران برگشته وچنانکه درآینده خواهیم دید ، در کابینهٔ سردارسپه ، وزیر خارجه میشود . مگر این‌که بگوئیم سیاستمداران ، درحین عمل دیوانهٔ دوری میشوند ، وگاهی از این‌کارها که با هیچ عقل و منطقی سازکارنیست، ازآنها به بروز وظهورمیرسد. وقتی هم بناشدپروندهٔ عمل را ساختگی بدانیم وقابل اعتماد نشماریم ، البته اقوال امروزاشخاصی که در این موضوعات طرف نفع یا ضرر هستند، بطریق اولی قابل اعتماد نمیتواند باشد . زیرا اگر همه زنده و بدسترس هم باشند ، هریك بنفع خود حرف میزنند . شاید خیلی چیزها راکه در پروندهٔ کذائی از ترس اقرار یا انکارکرده‌اند ، امروز برای خودنمائی عکس آن را میخواهند بخود نسبت بدهند. بنا براین حکم صحت و سقم هردوطرف قضیه‌کاری دشوار وازمسائل لاینحل تاریخ این ایام کشور ما است ، که جز بازیگران اصلی ، هیچ کس برحقیقت قضیه واقف نیست ، وآنها هم مسلماً حقایق را اظهارنخواهند داشت، و اگرهم اظهار کنند ، بدلایل‌سابق‌الذکر قابل اعتماد نیست .

بهر حال ده روزی محافل تهران سرگرم این بازی ، که هر کس چند نفر دنج گیر می‌آورد، در اطراف این موضوع مذاکره میکرد تا درتاریخ ۲۶ میزان مردم شرح زیرا را درجراید خواندند :

تصویبنامهٔ هیئت وزراء
نمرهٔ ۵۷۵

متعلقهٔ آقای قوام السلطنه عریضه ای بخاکپای اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحنا فداه عرض ، و استدعاکرده بودند . بعلت کسالت مزاج آقای قوام‌السلطنه ، امر فرمایند ایشان را بفرنگستان روانه نمایند . اعلیحضرت همایونی ، بآقای وزیر جنگ امر فرمودند این استدعای متعلقهٔ ایشان را بموقع اجرا بگذارند. درهیئت وزراء نیز، درجلسهٔ ۲۵ میزان ۱۳۰۲ ، همین مطلب را از آقای وزیرجنگ تقاضاکردند و معزی الیه امر مطاع همایونی را امتثال نمودند ، وآقای وزیرجنگ ازحق خودشان .که تعقیب باشد صرفنظر کردند .

بیانیهٔ وزارت‌جنگ

« شرح فوق ، تصویب نامه‌ایست‌که برائر امرمطاع همایونی ، درهیئت محترم وزراء تصویب ، وچون تقاضا نمودند،که این جانب ازحق خود راجع بمجازات قوام‌السلطنه صرفنظر نمایم، نظر باینکه مطلب مربوط بشخص اینجانب بود ، برطبق امر همایونی و تقاضای هیئت دولت ، از تعقیب ومجازات او منصرف و اغماض نمود ، ولی درضمن برای آنکه اذهان عمومی کمترین توهمی هم از نقطهٔ نظر اغراض خصوصی ، متوجه اینجانب نشده باشد ، دستور دادم‌که از ادارهٔ نظمیه عین دوسیهٔ مدونه را فوراً بمعرض انتشار بگذارند،که برای هیچ کس‌مجال شبهه وتردیدی باقی نمانند ، » وزیرجنك وفرماندهٔ کل قوا ـ رضا .

همانطور که وزیر جنگ وعده کرده بود ، تا مدتی هم دریکی از روزنامه‌ها، شرح مقدمات این دوسیه ، که پراز عیاشی‌های بدطبقهٔ چاقو کش ودزدان شهری بود منتشر میشد وهنوز به‌نتیجه نرسیده ، و حقیقتی کشف نشده ، این انتشارقطع شد. البته خوانندگان هم که فراموش‌کرده بودند ، که چنین وعده‌ای درچند ماه قبل داده شده مطالبه‌ای نکردند ، واگراشخاص ذینفعی هم بودند، که این انتشار برای آنها فایده‌ای داشت ، جرأت مطالبهٔ انتشار باقی پرونده را نداشتند ، و موضوع‌آن از بین رفت .

این تعقیب چه‌نتیجه بار آورد ؟

من هیچ نمی‌خواهم، با ذکردلیل‌های نچسب ، وحدس وتخمینهای دور ازمنطق ، باین تعقیب بیجا یا بجای سردارسپه، رنگ وروی سیاست خارجی داده ، یکی از طرفین سیاست همیشگی ایران را بازیگر ، و دیگری را بازیچهٔ این تعقیب و توقیف بدانم . زیرا دراین صورت مجبور خواهم شد ، آنچه در دوسطر بالاتر مینویم در دوسطر پائین‌تر تکذیب کنم ، یا هنوز مرکب استدلالی که کرده‌ام خشك نشده ،عکس آن را بقلم آورم . شاید روسها این اقدام سردارسپه را ،که ازمیان توده بیرون آمده ، و دوسه ساله را پنجاه‌ساله رفته بود،آنهم برضد قوام‌السلطنهٔ صاحب خانواده وحیثیت شخصی یکی ازحمله های بلشویك مآبانه برضد اشرافیت پنداشته ، و در دل خود برای عامل آن دست زده ، واورا برای نیل بمقامات بالاترهم ،آرزو کرده باشند. ولی بهیچوجه نمیتوان

عقلاً باور کرد که این اتهام وتعقیب و توقیف بدستور انگلیسها ، و برای تعمیهٔ روسها بوده‌است . زیرا دراین روزها ، روس و انگلیس نمیتوانستند برای ترقی یا ازبین بردن قدرت سردارسپه ، اقدام عملی بکنند . قدرت مادی و معنوی آن روز های دولت ایران بیدی نبود، که از این بادها بلرزد . وقتی مدرس ، بایك اکثریت دوسه نفری و یك نیمه استیضاح ، میتوانست مستوفی‌الممالك وجیه‌الملّه را که بی‌اندازه طرف توجه روسها بود ، بگناه همین که خیلی طرف توجه آنها شده‌است، از ریاست وزراء بیندازد ، سردارسپه که خود مؤسس این قدرت بود، برای رسیدن بمقام ریاست وزراء حاجتی به تعمیهٔ روسها، که مثلا یکنفرانگلوفیل (قوام‌السلطنه) را توقیف کند، که روسها به‌ترقی مقام او راضی شوند نداشته است . حالا خوانندهٔ عزیزمیتواند حدس بزند که اگرمن میخواستم ، قوزی بالای این قوزگذاشته،واین تعمیهٔ باورنکردنی را برحسب دستور انگلیسها بسردارسپه وحکیم فرموده بدانم ، چقدر باید استدلال بی‌وجه و غیرمنطقی بکنم . این است که من این حدس و قیاس‌ها را ، که جزتظاهر بی‌اساس ، در دست نشانده‌کردن دولت مستقل ایران ، نسبت بخارجه مفید فائده‌ای نیست ، کنارگذاشته ، و آنچه حق و واقع است البته بعقیدهٔ خودم نه بافکار سایرین ، بقلم می‌آوردم .

نمیدانم . سردارسپه دراین یك سال اخیر ، تاآن اندازه از سیاست سربازی ولرانهٔ پارسال خودخارج شده ، وتا این پایه ترقی‌کرده بود، که قبلا حساب تمام نتایجی راکه از این اقدام خود خواهد برد نموده ، وبقصد انشاء تام و تمام ، این اقدام راکرده باشد یا ازاین اقدام مقصودش فقط بیرون کردن یکی ازکاندیداهای ریاست وزراء ازکشور ودور کردن اواز دسترس بوده، وبباقی‌آن بعداً برخورده‌است؟ درهرحال، توقیف‌رئیس‌الوزرای سلف آن هم بوسیلهٔ دوسیه‌ای که صحت آن مورد تردید بود ، هر عاقل حیثیت دوستی را بخیال می‌انداخت ، که بقول شیخ عباس عرب ، ندیم گردش برادرزاده‌ام میرزا محمد علی خان ، فکر کند« من که ازآن درخت محکمتر نیستم ،» و از این‌شغل که بعدازاین برای اشخاص با حیثیت بسیار خطرناك میشد ، دوری جوید .

استعفای مشیرالدوله

درهر حال سه روز بعد از امضای حکم تبعید آقای قوام‌السلطنه ، مشیرالدوله استعفای خودرا بحضور شاه تقدیم‌داشت، وخیال‌سردار-سپه از هر دو رقیب آسوده شد .

سردارسپه ، از واقعات سال گذشته ، وحمله‌ای که ازطرف مجلس باو شده بود ، تجربه آموزگشته وببرش بزرگترین اسلحهٔ حکومت ملی یعنی روزنامه پی برده ، و درصدد داشتن این پشتیبان برآمده ، وعده‌ای از روزنامه‌های وزین را طرفدار خود کرده بود . این روز نامه ها هم ، او را به تحسین ها و ستایش های خود ، بمورد و بیمورد نوازش داده ، و در موارد لزوم ، پشتیبانی هائی از او می کردند . دراین موقع که کابینهٔ مشیرالدوله استعفا کرد ، این روزنامه ها نیز ، مقالات اساسی راجع بحکومت قدرت،نوشته دراطراف محسنات رئیس دولتی، که تمام اقتدارات را درکف گرفته ، کشتی

طوفان دیدهٔ وطن را بساحل نجات وسرمنزل مقصود رساند ، قلم فرسائی‌هائی نمودند.

شاه هم ، از ۳۰ میزان تا ٤ عقرب ، بهر دری زد کسی که با این اوضاع زیر بار ریاست وزراء برود، نیافت. قوام‌السلطنه تبعیدشده ، مستوفی‌الممالك رنجیده ،مشیرالدوله مرعوب ، غیر از این سه نفر هم کسی که بتواند ، در مقابل سردارسپه بود و نمودی داشته باشد ، حاضرو دم‌کار نبود . مجلسی هم که تکیه‌گاه رئیس‌الوزراء شده ، اورا ازتجاوزات وزیرجنگ محفوظ دارد ، وجود نداشت . پس جزسردارسپه کسی باقی نماند .

آقای مکی درتاریخ خود مینویسد، درهمین اوقات نارنجك کوچك دستی‌هم دراطاق مجاور اطاق شاه منفجر شد .

من این جمله را نه درآنروزها ونه دراین بیست وسه ساله، هیچ نشنیده‌ام. اگرچه آقای مکی منبع این خبر را ذکرنکرده‌اند ، ولی چون البته تحقیق نکرده ننوشته‌اند ، بایدگفت که‌کار سلطنت صدو پنجاه سالهٔ قاجاریه را همین یك نارنجك دستی خاتمه داده، و از همین ساعت بوده است که شاه جا خورده ، باسم مسافرت فرنك برای معالجه تصمیم بفرار از تاج و تخت‌گرفته ، و فکر بلند پرواز سردارسپه را ، ازریاست وزراء بمقامات بالاتر ، توجه داده است .

ریاست وزرای سردارسپه

درهرحال، سلطان احمدشاه ، درروز ٤عقرب ۱۳۰۲ ، دو دستخط امضاکرده ،که یکی راجع بریاست وزرای سردارسپه و دیگری اعلام عزیمت خود بمسافرت فرنگ است . دستخط ریاست وزراء چیز تازه‌ای ندارد ، که قابل ذکر باشد ، بلکه از همان قماش دستخطهائی است ،که هرسه چهارماه یکبار ، یکی ازآنها را امضاء میکرده است . ولی دستخط اعلام عزیمت بسفر فرنگش ، چون بمنزلهٔ استعفا نامهٔ او ازسلطنت و ضمناً طرز فکر و روحیهٔ این شاه را هم بخوبی روشن مینماید ، در خور ذکر است . این دستخط در ذیل ابلاغیهٔ ریاست وزرا ، بامضاء سردارسپه ، درجراید فردا منتشر شد .

ابلاغیهٔ ریاست وزراء

«نظر باینکه . بندگان اعلیحضرت اقدس همایونی ، برای معالجه ، و رفع‌کسالت مزاج ، تصمیم بمسافرت باروپا فرمودند ، عین دستخط ملوکانه راکه در این موضوع شرف صدور یافته باطلاع عامه میرساند»

سردارسپه ـ رئیس‌الوزراء

تصمیم ملوکانه

« عارضهٔ‌کسالت مزاجی ،که چندی قبل موجب مسافرت اروپا شد ، و تصور میکردم بکلی رفع نقاهت شده است ، مجدداً ظاهر و با نهایت تأسف غیبت موقتی مارا ازوطن عزیز، برای استعلاج وضرورت معالجه ایجاب مینماید . انشاالله تعالی ، روز یکشنبهٔ ۲٤ ربیع‌الاول ۱۳٤۲ ، از تهران ، ازخط بغداد بطرف اروپا حرکت خواهیم‌کرد ، ومقرر فرمودیم ، در غیاب ما برادر کامکار ولیعهد باموارت مملکتی رسیدگی نموده ، مطالب مهمه را بعرض رسانیده ، و از مجاری امورما را مطلع سازد. دراین موقع ، سعادت ملت را از خداوند مسئلت مینمائیم ، و اطمینان داریم ، در غیاب

ما، موجبات نظم و آسایش عمومی کاملا محفوظ وبرقرار خواهد بود. و مقرر میفرمائیم ، عموم ادارات ازلشکری وکشوری، باحس شاه پرستی و وظیفه شناسی که در هرمورد، از خودشان بروز داده‌اند، طوری مراقب وظایف خدمت باشند، که درغیاب ما وجهاً من‌الوجوه، خلاف نظم وانتظاری درامورمملکت حادث نشود . انشاءالله تعالی بزودی پس‌ازتکمیل معالجه، خودمان هم بپایتخت مراجعت خواهیم کرد . »

شانزدهم ربیع‌اول ۱۳۴۲ ـ شاه

این همان سیاست «یك‌لا نمیرسد دولا میکنیم تابگذرد[۱]» است که اعلیحضرت سلطان احمد شاه دراینجا بکاربسته، ومعلوم نیست که اعلیحضرت ایشان تاج وتخت را بدرود گفته تشریف میبردند که‌کی دراینجا دست بالاکرده ، برای خاطرایشان کت‌های سردارسپه را ببندد،وبایشان اعلام نماید که ازفرنگ تشریف بیاورند، و بعد ازبدست آوردن قدرت از کف داده ، سردارسپه کت بسته راتنبیه، یاآزاد یاتسلیم محاکمه ومجازات نمایند؟! شاید فکرمی‌کرده‌اند، که سردارسپه ازولیعهد بیش ازایشان ملاحظه خواهد کرد، وبگل روی «حسن جون» دست اززیاده طلبی برخواهد داشت !؟

بعضی‌ها معتقدند، که این پادشاه درحدود سیصد جلد ، ازکتاب‌های یکه چین معاصر را خوانده، وخودرا بمعلومات جدیدآراسته بوده‌است. البته‌آن‌ها که بااوسروکار زیادتری داشته‌اند، بهترازمن میتوانند درصحت وسقم این جمله، اظهارعقیده کنند. ولی من، ازاین رفتارکه در این موقع باریك ، با یك پف کشور را سرداده ، و رفته است او را مرد چیز خوانده‌ای نمیتوانم بشمار بیاورم. مگراینکه بگویم کتابهائی که اعلیحضرت خوانده‌اند، همه درتصوف ضد مادی بوده است، و بقدری در این درویشی پیش رفته بوده‌اند ، که اصلا علاقه‌ای بتاج وتخت نداشته‌اند .

شاید منتظربوده است، ملت اجتماع کند، وقدرت‌قانونی را که یکبار بموجب قانون اساسی باو تفویض کرده، واوبواسطهٔ مهملی‌های خود،آنرا ازدست داده است دومرتبه جمع آوری کرده، و مجدداً تسلیم ایشان بنماید . آنهم ملتی که چندین بار امتحان کرده ، و دانسته است که تاکش به کشمش میخورد، ایشان تاج وتخت را سرداده، دریکی ازهتل‌های فرنگ لم میدهند !

ولی آنها که بخصوص در این مسافرت همراه بوده‌اند همه میدانند که اعلیحضرت آنچه دارائی شخصی ازپول وطلا وجواهرداشته‌اند، همه راهمراه برده، و درحقیقت تاج و تخت را بحال فرارترك گفته‌اند ، تا نمیدانم چه معجزه‌ای اتفاق بیفتد که ایشان بتوانند، دوباره بسلطنت موروثی که قانون‌اساسی وملت بایشان تسلیم کرده بود، برسند .

---

۱ ـ اگرطناب یاریسمانی را بخواهند ازدیواری بدیواری برسانند و یك لای آن‌کوتاه باشد اگرآنرا دولاکنند وبدودیوار برسانند حکماً ازدودیوارخواهد گذشت ، زیرا پاره خواهد شد واصل مقصود از بین خواهد رفت . نظیر: « ماهیرا نمیخواهی ؛ دمش را بگیر » که در این صورت ماهی حکماً فرار خواهدکرد.

لطایف وظرایف عبیدزاکان داستانی دارد، که برای تفریح وتنوع، ذکرآن دراینجا بیمورد نیست :

مولانا عبید میگوید: شخصی درسفرحج راه را یاوه کرد، وپس ازمدتی سرگردانی و بیم تلف ازتشنگی وگرسنگی ، بدیر راهبی رسید . او را پذیرفتند ، و آنچه لازمش بود رساندند . شب هنگام ، رئیس صومعه ، بشرف مهمان تازه وارد ، امر بانعقاد ضیافتی داد. ساکنین صومعه گردآمدند، وآنچه ازمطعوم مشروب، که برای مهمان مسلمان درخور بود آماده کردند، مهمان را درصدرنشاندند، وخدمتش راهمگی کمر بستند. درمیان مستخدمین پسرك زیبائی بود،که توجه مهمان ناخوانده را جلب کرد. چند روزی که حاجی واماندهٔ دل داده در صومعه بود ، هرشب این مجلس ضیافت منعقد میشد و روزها، حاجی‌آقا ساعت می‌شمرد ، که شب برسد وازدیدار پسرك برخوردار شود ، واکثربااین فکربود، که این‌ها خارج مذهب ومسلماً جای آنها درآتش است ، ولی خداوند مهربان چگونه دلش گواهی می‌دهد، این رو ومو و این چهرهٔ زیبا را بآتش بسوزانند ؟

چندروزی گذشت . وسائل سفرحاجی عقب مانده تدارك شد، وباکمال اسف وافسوس بجانب مقصود رهسپار گردید. البته آنسال ازحج بازماند، وزیارت‌نکرده بداروديار خود بازگشت. بعدازچهارپنج سال، مجددا رخت سفرحج بست، وراه مکه پیش‌گرفت. دراثنای راه ، روزی بیك مرد بدترکیب نمدپوشی رسید، که خوکان میچرانید . البته توجهی بدو نکرد. ولی خوك چران جلوآمد، وشروع باحوال پرسی کرد . مسافردرحیرت بود، کهاین خصوصیت دراین بیابان، آنهم از طرف این مردکهٔ بی‌ریخت ریشوی خوکچران، مسبوق بچه سابقه‌ایست . آنچه فکر کرد چیزی بخاطرش نیامد . بالاخره از نشانی‌هائی‌که مرد بیقواره، درضمن صحبت داد، مسافردانست که این‌همان پسرك زیبای‌آنشبها است که امروز باین شکل منکر درآمده، وازصدرصومعه رانده شده ، نمدپوش وخوك چران گشته است و دراین اثناء، ازهاتف غیب این ندا بگوشش رسید: «اول چنینشان میکنیم آنوقت بآتششان میسوزانیم . »

خدا، وقتی بخواهدکاری صورت‌گیرد، اسباب آن‌را فراهم میکند. ازیك طرف سلطان احمد شاه را، آنقدر ترسوخلق میکند، که ازیك ترقه که دراطاق مجاوراطاقش بترکانند جابخورد. وازطرف دیگر، سردارسپه مدبر باهوش را جلواو وامی‌داردکه، بایك کش ماتش کند، وبایك بمب دستی، فرارش دهد . آیا هیچ میتوان درعالم خیال تصور کرد که یکی از بازماندگان آقا محمدخان، که درسیوند، بعداز فرارتمام قشونش، درمقابل شبیخون‌لطفعلی خان زند، آن شهامت ومتانت را بخرج داده است، این شاه بزدل کم شهامت باشد، که از یك بازیچه اینطورجا خالی کرده، وبچاك بزند؟ بلی ! اول خدا اینطورشان می کند ، بعد تاج وتخت را ازدستشان می گیرد .

باری، از ٤ تا یازدهم عقرب ، صرف مقدمات عزیمت شاه شد. روز پنجم عقرب ، سردارسپه‌کابینهٔ خود را بشاه معرفی کرد. دراین‌کابینه ، چهار نفر وزیر تازه کار واردکار

شدند، وآنها سرتیپ خدایارخان، وزیرپست و تلگراف ، وعزالممالك اردلان وزیر فوائد عامه، ومعاضدالسلطنه، ابوالحسن پیرنیا ، وزیرعدلیه، وسلیمان میرزا وزیرمعارف واوقاف بودند. ذکاءالملك(فروغی) ومدیرالملك (جم) هم، اولی بوزارت خارجه ودیگری بوزارت مالیه، معرفی شدند. میرزا قاسمخان صوراسرافیل هم ، درردیف وزراء درآمده، بکفالت وزارت داخله بر قرار شد . میرزا قاسمخان و سلیمان میرزا و عزالممالك از سوسیالیستها بودند.

روزهشتم عقرب، سلطان احمد شاه، برای زیارت و ملاقات چند نفری از بقیهٔ علما که از واقعهٔ تبعید علما ازعتبات درقم مانده بودند، مسافرت یك روزه‌ای باین شهرکرد.

روز دهم سان ورژه‌ای از قشون مرکز، درمیدان مشق داده شد. سردار سپه، البته دیگر چندان اهمیتی باین شاه ترسوی فراری نمی‌داد ، و این سان ورژه را برای نمایش قشون وقدرت خود خبرکرده بود، که مردم بدانند پهنای‌کار ازچه قراراست، و آرام سر جای خود بنشینند، واو را بگذارند، بکارهائی که درنظر دارد برسد.

بالاخره، روز ۱۱ عقرب رسید وشاه ، بامعدودی ازخواص و لیره‌های طلائی که از حقوق ماهیانه ودرآمد املاك خودپس اندازکرده بود، بسمت قزوین وکرمانشاهان‌عزیمت نمود، که ازراه بغداد وبیروت، باروپا عزیمت کند. سردارسپه هم برای اینکه نفس کسی بنفس اونرسد، و درحقیقت مثل رئیس مستحفظین مأمور تبعید تاسرحد ایران و عراق، او را مشایعت، یابهتر بگویم، این جنازهٔ سلطنت قاجاریه را تشییع کرد.

ورود سردارسپه بکار

مجلس تعطیل است . باید سردارسپه برنامهٔ کابینهٔ خود را بملت بدهد. بنابراین، درضمن بیانیه‌ای که درمقدمهٔ آن البته بامناسباتی بذکرترقی‌بسزای قشون، وعملیات نظامی ونتیجهٔ آن که برقراری امنیت درسرتاسرکشوراست، پرداخته ودرشرایطه، خط مشی کابینهٔ خودرا، باذکردوجملهٔ مختصر مفیدکه اولی‌راجع بروابط خارجی ودومی مربوط بسیاست داخلی است، بقرارذیل باطلاع عموم میرساند :

اولین بیانیهٔ ریاست وزراء

« همه کس اوضاع قشون ، درجهٔ اهمیت و آسایش ملت و تمرکز قوای مملکت ومیزان عظمت وقدرت حکومت را، درسه سال قبل میداند ، و اوضاع اجتماعی و سیاسی امروزه ، که نتیجهٔ مستقیم سه سال زحمت و خدمت وعشق مفرط این جانب ببسط قوای نظامی بوده است، میبینند. تصورمیکنم، لازم نباشد ، دراین موضوع کلمه‌ای بنگارم . زیرا ، میزان سنجش هرچیزی همانا عمل است.

اگراین جانب، تاامروز، ازخطهٔ اصلاحات نظامی انحراف نورزیده ، و حاضرنشده بودم که وارد یك منطقهٔ وسیعتری ازخدمات اجتماعی شوم،آثار خودسری وطغیان وبسط نفوذ حکومت مرکزی درانحاء دور دست‌کشور ، ازهرچیزی‌لازم‌تر بوده است، زیرا هیچ مملکتی بطرف ترقی وتعالی نخواهد رفت، مگرآن‌که بدواً اصول امنیت درتمام جوانب آن توسعه یافته باشد ، و نظر باین اصل روشن بود، که تقریباً ازسه سال قبل، بلا تردید بتعقیب این موضوع اساسی پرداخته

باهرفداکاری وزحمتی بود، بتجهیزمقدمات امرشروع، تاآنکه، بحمدالله امروزه اصول مرکزیت و وسایل آسایش وامنیت کاملا فراهم واساس هرج ومرج و اغتشاشات داخلی یکسره نابود گشته است، لازم شد، دومین قدم بطرف آرزوهای ملی، که عبارت از سیر بطرف ترقی و تکامل است، برداشته شود.

مبنی برهمین نظریه است، که این جانب باوجودگرفتاری درامر نظام، و عشق مفرطیکه درتنسیقات و انتظامات قشونی دارم، معهذا خواست خداوندی، و استظهار مراحم ملوکانه، و احساسات هموطنان را درقبول زمامداری مملکت، استقبال‌کرده ودرطی این عقیدهٔ راسخ و عزم ثابت می‌روم، که یکمرتبهٔ دیگر امتحان فداکاری وخدمتگذاری را بملت شرافتمند ایران بدهم.

البته عامهٔ اهالی میدانند، که همیشه، عمل فرع اراده و اراده تابع عقیده و بالاخره، ازروی صدق نیت وعمل است، که میتوان باجرای مقاصد مکنونه موفق شد.

این جانب هیچوقت تاکنون معتقد باظهاریك سلسله الفاظ بارونق، ولی عاری از حقیقت و جملات مشعشع ولی غیر متعقب بعمل، نبوده، وپیوسته عقیده داشته‌ام که بواسطهٔ عمل، بهتر میتوان حقایق راگفت تابواسطهٔ الفاظ. ازاین رو بدون اینکه بتدوین فصول و ترتیب مواد، وبالجمله ذکرالفاظ وکلماتی‌که سرمایهٔ بدبختی این مملکت، و اسباب تشتت فرق و مایهٔ جلب قلوب عوام محسوب می‌شود، مبادرت نمایم، خاطرهموطنان را مستحضر میسازم‌که باتکاء بنیت‌پاك وصحت عمل خود، وباستظهار احساسات وحوائج عمومی پروگرام خودرا به دوجملهٔ ذیل محدود می سازم:

۱ــ حفظ حقوق مملکت.

۲ــ اجرای قانون.

درخاتمه ازصمیم قلب آرزومندم، که صمیمی‌ترین آمال و آرزوی من، در ضمن حفظ اصول مشروطیت، و تسریع افتتاح مجلس مقدس شورای ملی، و معاضدت نمایندگان ملت در اجرای جملات فوق، بمورد اجراء وعمل گذارده شود.

ضمناً، بلطف خدا متمسك و امید است‌که عموم هموطنان عزیز، بنوبهٔ خود، در پیشرفت این عقیده، قلباً بمن‌کمك نمایند.» «رئیس‌الوزراء وفرماندهٔ‌کل قوا ـ رضا»

جلوگیری از تشبثات بخارجی

یکی ازگرفتاری‌های زمامداران ایران، دردورهٔ مشروطیت و حتی دورهٔ‌مظفرالدین شاه،روابطی بودکه اشخاص متفرقه برای‌پیشرفت مقاصد خصوصی خود، با سفارت خانه‌ها بخصوص سفارت روس و انگلیس، دست وپاکرده بودند. بعلت همین روابط، کمترکاری بود که بمجرد مطرح شدنش، دچارچندین فقره توصیه و سفارش ضد و نقیض، ازطرف سفارت‌خانه‌های مختلف، حتی اطریش ومجارستان هم بوسیلهٔ منشی باشیش نشود. این سفارشات، که دراوایل امر، صورت خواهش وتوصیه داشت، کم کم بشکل امر و تحمیل اراده در آمده، و سفارتخانه‌های خارجی را مرکز واقعی قدرت دولت وانمود کرده، بوسیلهٔ تحمیل‌رئیس‌الوزراء ها، برشاه وچپاندن وزراء بررئیس‌الوزراء ها وبارکردن عمال وحکام، بروزراءگشته بود.

وزراء، وحتی رئیس‌الوزراءها، سهل‌است‌وجیه‌المله‌های آنها هم چون امامزاده‌هائی

بودند، که بوسیلهٔ همین خواب نماهای توصیه و سفارش ، وهمین متولیان خارجی برپاشده، ودارای قبه وبارگاه گشته بودند ، طبعاً نمی‌توانستند از این بیرویگی جلوگیری کنند. خارجی‌ها هم ، ازاین جلفی وسبکی، یا بهتر بگویم هیزی دخترهای همسایه[1] سوء استفاده کرده وسیاست دولت خود را ، بدون هیچ خرج وزحمت درکشورما، پیش میبردند.

سردارسپه دانست که تااین وضع برقراراست، مقاصد عالیهٔ او، درقطع نفوذ خارجی ازکارهای داخلی کشور، بجائی نمیرسد، وهرروزگرفتار توصیه وسفارش یا بهتر بگوئیم، اجرای اوامر سفارت خانه‌های بیگانه خواهد بود، وآنها هم فهمیده، یا نفهمیده، و شاید اکثر برضرر سیاست عاقلانهٔ کشور خویش، ازاین سوء استفاده دست بردار نخواهند شد. این بود، که برای جلوگیری ازاین وضع ناروا ، یابهتربگویم این قطع مداخلهٔ خارجی‌ها در کارهای داخلی، که جز ضعف نفس اولیای‌امر، وطول مدت ودوام سابقه، هیچ جهت وعلتی نداشت، درتاریخ ۲۱ عقرب ۱۳۰۲، بصدور بیانیهٔ ذیل مبادرت ورزید :

بیانیهٔ ریاست وزراء

« در ادوار انحطاط ، همیشه دو سلسله بدبختی عاید ملت و مملکت می‌گردد، که اگر باپیش بینی فوری وجلوگیری عاجل تصادف ننمایند هریك ازآن‌ها کافی تواند بود، که اساس قومیت هرملتی را متزلزل ، وبآخرین درجهٔ اضمحلال آن‌ها را سوق نماید.

۱ـ اختلال انتظامات ، وعدم امنیت داخلی.

۲ـ هرج ومرج افکار ، وتشتت عقاید واخلاق.

یك نظردقیق، اگربسنوات اخیرهٔ ایران افکنده شود، تصدیق خواهد شدکه این دو عامل مؤثر، واین دورشته شوربختی، دراکناف مملکت موجود، وبالاخره بلایای غیرمترقبهٔ ایران نیز براثرهمین دوموضوع مهم، پیش‌آمدکرده است.

منت خدای راکه قسمت اول‌کاملا مرتفع، وچون دراین موقع، کمترین توهمی ازاین‌اصل باقی نیست ، بناچار باید بلافاصله ، بتصحیح مرحلهٔ دوم پرداخته ، استحکام اساس قومیت راکه یگانه آرزوی هرایرانی است، پابرجا نمود.

همه میدانند، وبرضمیرهیچکس پوشیده نیست، که ازچندین سال باینطرف، اساس‌اخلاق عمومی ، تقریباً درحالت تزلزل دیده میشود ، و اشخاصی متانت اخلاق ملی را از دست داده، و توسل بمبادی‌خارجی را وسیلهٔ ارتزاق وپیشرفت مقاصد خود قرار داده‌اند.

این نکته، نه تنها قوم ایرانی راکه همیشه در صفحات تاریخ شجاع ونیك نام و سربلند معرفی‌گشته، درانظار خارجی وعمومی شرمگین وبدنام خواهد نمود، بلکه اگراین رشته امتداد یابد، وجلوگیری فوری نشود، انتظامات حقیقی ملی مختل، وبنیان قومیت جامعه دچار ارتعاش واضمحلال ابدی خواهدگردید.

نظربابنکه دولت نمایندهٔ افکار جماعت، ویگانه دلیل راه نجات مملکت شناخته میشود، دراین موقع‌که زمام امر بدست این جانب مفوض گردیده ، من ناچارم که قبح این توسلات و تشبثات را بعموم اهالی، اعم ازمرکز وولایات ، تذکرداده ، مخصوصاً باشخاصی که شرافت ایران وملیت خود را ، درتشبثات بمبادی خارجی، مجروح می‌سازند، متذکرگردم‌که معایب این توسل ازحد وحصرخارج، وباید قطعاً ازاین ببعد، باین موضوع خاتمه داده شود.

۱ـ اصل مثل: «دختر همسایه هرقدر هیزتر باشد برای همسایه بهتراست.»

بتمام ملل متمدنهٔ عالم، اگر نظری افکنده شود، دیده نخواهد شد، که یك فردی ازافراد آن ذات توسل باجانب را بخود هموارهکرده ، واجرای مقاصد خودرا از این راه ننگ آلود ، پیشرفت داده باشد . وهرگز یك عنصر باشرفی باین مسکنت تن نخواهد داد، که درداخلهٔ مملکت خود، ودرتحت لوای استقلال خود، اساس قومیت وملیت خود رافراموش کرده، وتشبثات اجنبی را وسیلهٔ امرارحیات خود قراربدهد .

قوم ایرانی نیز، که افتخارات فناناپذیر آن درتمام ادوار اوراق تاریخ را مستورساخته است، باید باتمام دقت باین موضوع نگریسته، وعلائم انحطاط را ، باتمام جزئیات آن از خود دورکرده، قائم بالذات بهنشیند، وببازوی توانای ملی خود تکیه کند .

ایرانی باید مستقل الفکر ومستقیم الاراده زیست کرده، وشرافت ملی خودرا بالاتر از آن بشمارد، که به ننگ تشبثات موهون مخمروآلوده کند .

هموطنان! شما ، اگر در داخلهٔ خود از زحمت فقرو ناتوانی جان بسپرید، هزار درجه مفتخرتر خواهد بود، که خود را درانظارخارجی، بذلت و پستی معرفی کرده ، و ایادی غیر ایرانی را، درطرز زندگی خود، طرف مداخله قرار بدهید .

همه میدانندکه دریك مملکت مستقل، عیبی بزرگتر ازاین شمرده نخواهدشد، که نفرات آن نظریات بیگانه را درامورات سیاسی خود دخالت داده، خودرا وسیلهٔ اجرای مقاصد دیگران معرفی نمایند .

همه مسبوقند، که تعقیب این رویهٔ مشئوم، تاچه درجه، بارکان استقلال مملکت سکتهوارد خواهدکرد، وبراثراین رویه تاچه پایه مفاسد اخلاقی درجامعه تولید خواهد شد.

حقیقةً فوق العاده شرم‌آور است، که ابناء یك مملکتی تاریخ افتخاراسلاف خود را باین دنائت کاریها آلوده وتاریك نمایند!

بی نهایت تأسف وتأثرخیزاست، که بعضی ازافراد یك ملت، باداشتن استقلال ومشروطیت وباداشتن قومیت وملیت، وباداشتن مراکز مربوط ، حرکات و سکنات خود را مخالف ملیت و قومیت واستقلال نشان بدهند .

اگرسابقاً بعضی‌ها توسلات خود را فرع اختلافات حاصله قرارداده ، و محظورات مترتبهٔ جاریه را دلیل تشبثات اجباری خود بمقامات خارجی می‌دانستند ، وبااینکه این منطق دارای استدلال دقیق نیست، معهذا ممکن بودکه اعتراضی متوجه اشخاص نگردد . اماحالاکه تمام آن اختلافات، وکلیهٔ آن محظورات ازهرحیث وهرجهت مرتفع، وانتظامات ازدست رفته کاملا اعاده وکمترین توهمی هم ازاین حیثیات برای اشخاص مترتب ومتصور نیست، دیگر حقیقةً هیچ‌گونه علت ودلیلی، برای توسل وتشبث باقی نخواهد بود، و حق آنست که خود اشخاص بقباحت این موضوع پی برده، ومفاسد ومضرات انفرادی و اجتماعی آن را پیش خود تشخیص بدهند .

نظر باینکه درپایان این عقیده، بلافاصله وبالمره، باید باین عقاید تاریك وافکارمشوش بعدها خاتمه داده شود ، من لاعلاجم که بلا استثناء، بتمام ازعالی ودانی، گوشزد نمایم که بدواً معایب فوق رابمخیله خطور داده، بی سبب وجهت تن بذلت ومسکنت ندهند .

سپس، اگردیده‌شودکه بازاین رویهٔ نامطبوع تعقیب میگردد، ویااشخاص غیرصلاحیت‌دار طرف مشاوره، بامقامات غیرمربوط واقع میگردند، بدون شبهه آن‌ها رادر ردیف خائنین وطن محسوب، وچنانکه یکنفر خائن حق حیات درزندگی اجتماعی یك مملکت ندارد ، آن‌ها راحقاً وعدلا محکوم ملك وملت دانسته، همان مجازاتیراکه شایستهٔ آنهاست ، قویاً دربارهٔ آنها اجرا خواهم نمود .

تا بحال اگردولتهای وقت ، از نقطه نظر حیثیات واعتبارات مملکتی ، تذکراین‌موضوع راجایزندانسته و یا بواسطهٔ حفظ موقعیت ، هرمشاهده ومناظرهٔ سوئی را طرف اغماض و پرده ـ پوشی قرار داده‌اند ، البته اغماض وپرده‌پوشی های فوق ، تا زمانی ممکن بود امتداد یابد، که کارمنجر به انقطاع رشتهٔ ملیت نشود، درصورتیکه جهالت اشخاص وامتداد مفاسد اخلاقی آن‌ها اساس ملیت را متلاشی نماید ، دیگرخوداغماض وپرده‌پوشی،درردیف خیانت محسوب وبلاتردید باموارت و رفتاریکه افنای ملیت و قومیت را تهدید مینماید، باید اختتام یافته و ریشهٔ‌آن قطع و منقطع گردد .

درخاتمه، ضمناً یادآوری مینمایم که هیچکس نبایدازنقطهٔ نظرخارجی دولت سوءاستنباط و استفاده نماید وهمه باید بدانندکه روابط وسیاست خارجی دولت ، با عموم نمایندگان محترم خارجه ،کاملا حسنه ومستحکم ومخصوصاً من سعی خواهم کردکه روابط سابقه را ، دراتخاذ اصول کاملةالو داد ، تعقیب وتکمیل نمایم .

رئیس‌الوزرا و فرماندهٔ‌کل قوا ـ رضا

من هیچ‌شك ندارم که خودسردارسپه ، تا قبل از این تاریخ بخصوص دراوایل امر نیز از همین امامزاده ها بود که بوسیلهٔ این متولیان خارجی ، دارای موقوفات و دم و دستگاه شده بود[1]. ولی نمیتوان معجزهٔ این امامزاده راکه بوسیلهٔ این بیانیهٔ خود سایرین را ازاین قماش‌کارها بازداشته ، وخویش را صاحب منع واعطای منحصر بفرد کشورمعرفی میکند، منکر شد ، واین عزم و اراده ، و این قوت نفس وشهامت و صراحت لهجه را که بفضولی های دیپلوماتیکی ، و این سابقه پنجاه ساله ، خاتمه داده است در شخص او ، تحسین نکرد .

از این روز تا سوم شهریور ۱۳۲۰ ، این قماش توصیه‌ها ؛ نه فقط در مزاج او و بنابراین در دستگاه دولت ، تأثیری نداشت ، بلکه سردارسپه ، یا شاهنشاه پهلوی ، هرجا بوی ادنی تشبثی میبرد، سخت برآشفته ، و ذینفع را مطرود و منکوب کرده ،و بسا اتفاق افتاده است که وزراء و رجال دربار هم ، بحقیقت یا سوء ظن ، بهمین جرم بحبس وتبعید یاالامحاله بعزل وخانه نشینی ،گرفتار شده‌اند ، حتی برای گیرآوردن متخلفین ازگماشتن

---

۱ ـ دربعضی ازدهات امامزاده هائی هست که پاره‌ای ازآنها بوسیلهٔ خواب دیدن بعضی ازمقدسین دهاتی‌که مثلادرفلان نقطه یکی از اولادهای امام مدفون است وکاوش درمحل واحیانا یافت شدن پاره‌ای چیزهاکه دلالت بردفن مرده‌ی درآن محل میکرده است ، ایجاد شده است که اصل ومبنای معقولی ندارد . دراین ضمن بعضی شیادها هم پیدا می‌شوندکه بفکر استفاده از متولی شدن در امامزاده با هم تبانی میکنند و از همین خوابها که راستش هم حجت نیست بدروغ می‌بینند و با این دروغ دو آتشه مردم سادهٔ دهات را فریب میدهند و امامزادهٔ دروغین برای‌آنها میسازند وازقبه وبارگاه امامزادهٔ جعلی‌که بخرج اهالی ساده برپا شده ونذرنیازی‌که برای امامزاده می‌آورنداستفاده می کنند، اتفاق افتاده است‌که بین دونفری‌که امامزدهٔ جعلی‌را سرهم‌کرده در موضوعی نزاع واقع شده و یکی از آنها برای اثبات حقانیت خود در حضور جماعت بهمین امامزاده قسم خورده ورفیقش ازفرط عصبی بودن‌گفته است :کدام امامزاده ، همین امامزاده‌ای که با هم ساخته‌ایم ؛

مأمورین خفیه و آشکار ، درحول وحوش خارجی‌ها هم کوتاه نیامده و تا روز آخر دورهٔ قدرت خود ، با کمال مراقبت این بیانیهٔ خود را تعقیب داشت . من یکی دو جای دیگر این کتاب هم ، از این حسن سیاست این مرد بزرگ ستایش کرده‌ام . زیرا قبل از این تاریخ ، این تشبثات ، و این رویهٔ غیرمرضیه ، چنان دست و پای کارکنان دولت را در هم کرده بود که اعضای درجه سوم وچهارم ادارات هم دنبال این وسیله گشته ، وهریک خود را بجائی بسته بودند ، وبه پشتیبانی خارجی مباهات کرده ، و برای نمایش بستگی خود تظاهراتی هم در نزد بالا دستهای اداری خود داشتند وخطاکاری‌های اداری خود را باین وسیله ، رفع و رجوع کرده بی‌مجازات میگذاشتند .

من ، دراین پنج شش سالهٔ بعد از شهریور ۱۳۲۰ درکاری وارد نبوده ، و از این قماش تشبثات اولاد داریوش وسیروس ، در این دورهٔ هرج و مرج سیاسی ، که بودن قشون خارجی در کشور بزرگترین راه‌آن را برای آقایان این‌کاره، بازکرده بوده است خبری ندارم ، ولی ازیکی ازبیانیه های آقای احمد قوام نخست وزیر فعلی ، که چند ماه پیش این‌کار را قدغن کرده بود ، همچو تصورمیکنم که باز هم همان اوضاع سابق تجدید شده باشد، و بازهم نمیدانم که این بیانیهٔ آقای نخست وزیر اثری داشته است یا خیر؟ همینقدر میگویم، که براولیای امرواجب‌است که ازادنی مداخلهٔ خارجی درکارهای کشورجلوگیری بعمل آورده ، دراینگونهٔ تشبثات را برروی همه‌کس ببندند ، و تا میتوانند ازاین قماش بستگی های دروغین ، و پیستون تراشی های ننگین ، جلوگیری بعمل آورند ، و فضولی مهمان رادرخانه اجازه نداده ، اصل تساوی دول، ومعاملهٔ متقابله را درروابط خارجیها جداً درنظر گرفته . واین قماش توصیه و سفارش‌نامه ها را درسبدکاغذهای باطلهٔ پای میز تحریر ، بریزند ، وحیثیت خود و دولت و ملت خود را برای خوش‌آمد خارجی‌ها ، بر باد ندهند و بدانند که هرقدر دراین موضوعات سختگیرترباشند ، عظم و احترام‌آنها ، در انظار همان خارجی‌ها زیادتر خواهد شد ، ویقین داشته باشند که هیچ دولتی برای اینکه توصیهٔ بوالهوسانهٔ سفیرش برآورده نشده است ، اعلان جنگ نخواهد داد .

شوسهٔ بین تبریز و زنجان

درهمین روز ها بود که عبدالله خان امیرطهماسبی سرلشکر و والی نظامی ایالت آذربایجان ، مشغول ساختن راهٔ شوسهٔ بین تبریز وزنجان شده ، این‌کار بزرگ را فقط با نطق وسخنرانیهائی که برای عمله‌های بیگار جمع آوری شده از دهات مجاور خط راه میکرد، بانجام‌رساند. در۱۳۱۲ که بسمت‌ریاست استیناف آذربایجان به تبریز میرفتم ، شوفور درمعبر قافلانکوه وگردنهٔ شبلی ، و سایر نقاط برجستهٔ عرض راه ، سنگهائی را که بمنزلهٔ کرسی خطابهٔ این والی نظامی بوده وبرای یادگار در کنار راه حفظ کرده ، و نگاه داشته بودند ، بمن نشان میداد و برای امیر طهماسبی خدا بیامرزی میفرستاد .

این افسرقزاق مهاجر ، که تا شب کودتا رئیس قزاقهای گارد سلطان احمدشاه و در

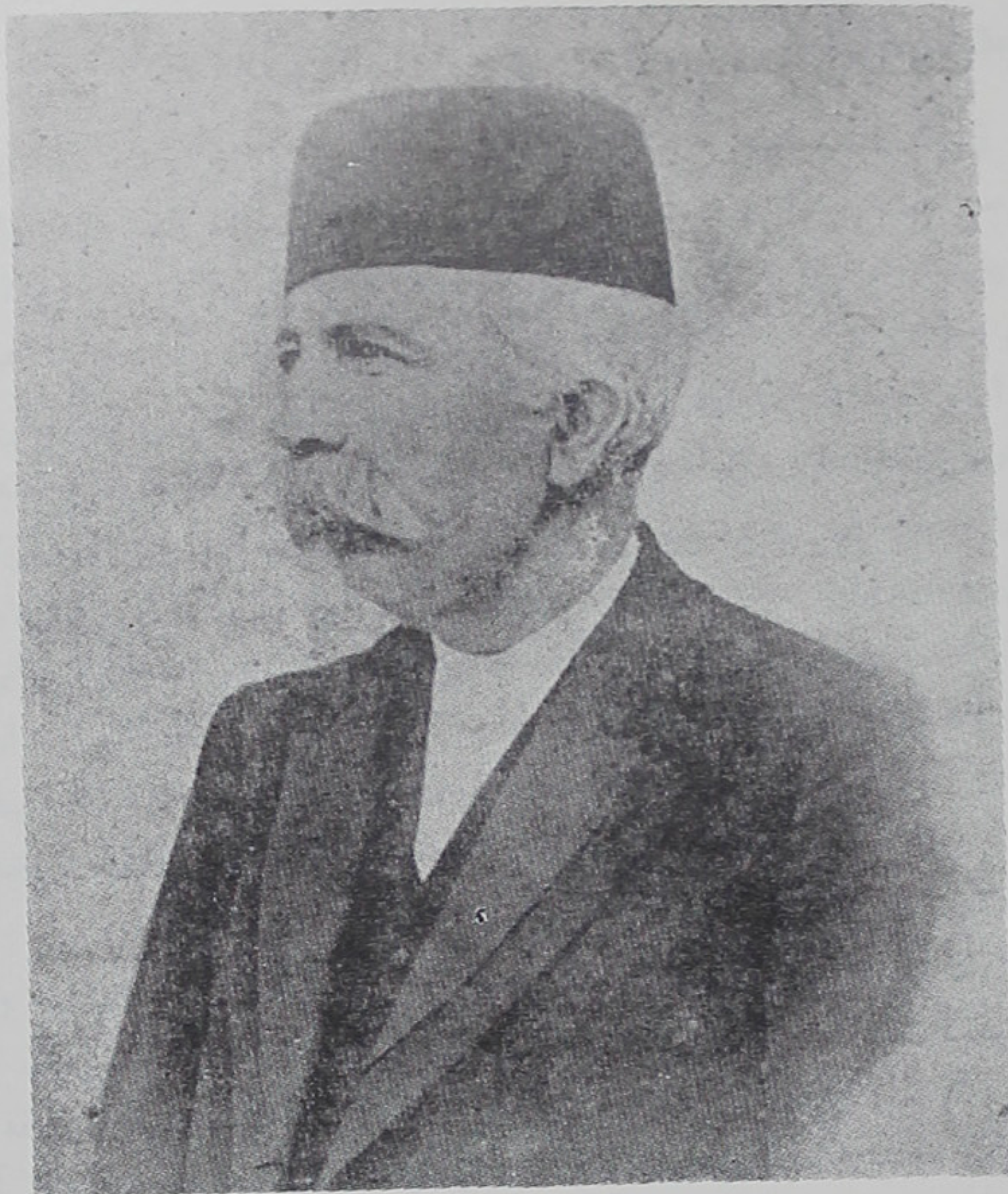
همین دو سه ساله ، باایالت و سرلشکری آذربایجان رسیده بود ، یکی از زرنگترین و سیاستمدارترین افسران ارشد، ویکی ازکاری‌ترین و فهمیده‌ترین طرفداران سردارسپه از کار در آمده ، و در این یکسالهٔ اقامت خود در آذربایجان ، چنان نبض اهالی را بدست گرفته بود، که میتوانست بوسیلهٔ جور کردن اسباب، ونطقهای خودکه بزبان ترکی ایراد میکرد ، آنها را بهرکار صعب و هرگونه فداکاری ، بدون هیچ غرولند وادارد . گشودن خیابان پهلوی ، درشهرتبریزبدون پرداخت غرامت بصاحبان خانه‌ها حتی با بارگذاشتن دیگهای پلوازطرف صاحبان خانه، وساختن راه تبریزتا زنجان بدون‌دادن مزدبعمله‌های راه سازی ، ازآن جمله است . این مرد عجیب ، برای ساختن این راه پرخرج وزحمت درناحیهٔ کوهستانی، جزیکی دونفرمهندس روسی بالشویك گریخته، ونطقهای هیجان‌انگیز خود هیچ وسیله ای در دست نداشته ، وکشیدن این راه پرپیچ و خم وبریدن گردنهٔ شبلی وقافلان کوه را تقریباً مجانی انجام داده وساخته وپرداخته است. عملجات دهات مجاور خط راه ، که برای‌کار میآمده‌اند ، نه همین مزد نمیگرفتند ، بلکه نان خودرا هم همراه می‌آورده ، سهل است سر عمله ها را هم بسفرهٔ خویش دعوت مینموده‌اند ، و برای اظهار خدمت وتحویل دادن‌کار بسرلشکر ، که مثلا وعده کرده بوده است « سه روز دیگر بدیدار دوستان عزیز خودبیاید » حتی شبها هم مشغول کند و کوب و نقل تحویل خاك وسنگ از گردهٔ تپه ها بدامنهٔ درها بوده‌اند . مالکین تبریزی ، که در تهران بودند ، بیهوده برای رعایای خود دلسوزی وغرغر میکردند ، امیرلشکر مقصود خودرا که تمام کردن این کارمهم بود ، در هرحال انجام داد .

خانهای ماکو

امیر طهماسبی ، درآذربایجان وجاهت و نفوذ کلمه‌ای یافته بودکه سردارسپه، بوسیلهٔ او توانست نقشهٔ برانداختن خان ماکو را طرح و انجام کند .

خوانین ماکو رؤسای یکی ازطوایف سرحدنشین ایران بوده‌اندکه از زمان صفویه در این ناحیه سکونت داشته و در عهد قاجاریه ، و بعداز پیش‌آمدن روسها درخاك اصلی ایران ، چون محل آنها بین ایران و ترکیه و روسیه واقع شد ، عنوان سرحد داری هم پیدا کردند ، ولی سرحد داری آنها جزاسم چیزی نبوده ، این سرحد قلعه و استحکاماتی نداشته است ، که سرحدداری بخواهد .

ناحیه‌ای که فعلا بسه بخش ماکو و پل دشت (عرب‌لر) و سیه چشمه (قره‌عینی) تقسیم شده وهریك بخشدار علیحده‌ای دارد، سابقاً تحت حکومت خانهای ماکو بوده ، که امروز هم ، اکثر قراء این سه بخش در ملکیت خانوادهٔ آنها باقی است ، و شاید گندم ملکهای این خوانین ، قبل از تلف و تفریط بیست سالهٔ اخیر ، سالی به هفت هشت هزار خروار سرمیزده است ، حتی املاك این خانها از ناحیهٔ این سه بخش هم تجاوز کرده ، و نزدیکی خوی هم ملك های ، حاصلخیز زیاد داشتند ، سهل است در شهر خوی هم دارای مستغلات زیادی شده بودند .



مستوفی الممالک



مشیرالدوله (حسن پیرنیا)

قصبهٔ ماکو دوسه هزار نفری جمعیت دارد . این قصبه ، در دامنهٔ کوه بیستون واری که برسر قصبه معلق است ، واقع شده و خانهای ماکو قصرها و باغات خود را در بیرون قصبه ، بسمت سرحد ترکیه ، ساخته‌اند. خود اقبال‌السلطنه رئیس خانواده هم ، قصروعمارت و باغی برای خود ساخته ، که نظیر آن حتی درتهران آن روزها هم کمیاب بود .

این قصبه درحقیقت آباد کردهٔ این خانهاست. بهترین صنعتگران که حتی درشهرهای مهم آذربایجان هم نظیر آنها وجود نداشت ، در این قصبه گرد آمده بودند ، زیرا خانها برای ساختمان قصرهای خود ، که اکثر سلیقه های اروپائی هم درآنها بکار برده بودند ، احتیاج بوجودآنها داشته، وآنها را زیردست استادانیکه از روسیه می‌آوردند ، بارآورده و تربیت کرده بودند. بناهای آینه‌کار وگچ بر وسیمانکار ، ونجارهای ریزه ساز وقواره‌کار و آهنگران لوله‌کش ، که درآن دوره حتی تبریز هم نظیرآنرا نداشت ، در این قصبه دو سه هزار نفری زیاد بودند ، و قبل از اینکه تهرانی ها سیمان را بشناسند، خانهای ماکو در عمارات خود سیمان بکار میبردند ، و بخاری اطاقهای آنها ، بخاری بدنه‌ای (پچکای) روسی بود .

گله‌های مخصوص خانهای ماکو ازگوسفندان سفید ، که سر و چشم و یکدست آنها خالهای بسیار زیبای مشکی داشت ، در مراتع و مزارع میچریدند ، و چوپان های خان اجازه نداشتند ، قوچ‌های فحل این گله‌ها را ، با میش های متفرقه مخلوط کنند، بطوری که اگر گوسفندی ، باین نشان در ناحیه یافت میگردید ، دارندهٔ آن طرف بازپرسی و مؤاخذه واقع میشد ، و چوپانی که جرأت کرده ، قوچ فحل اختصاصی خان را با میشهای سایرین قاتی کرده بود ، طرف تنبه واقع میگشت .

درسفراولیکه به پطرزبورغ میرفتم، روزی که مهمان مرحوم اسمعیل فرزانه کنسول خودمان در بادکوبه بودم ، اقبال‌السلطنه خان آخری ماکو را در آنجا ملاقات کردم مردی خوش محضر ، و متمدن و هیچ بخانی که درگوشهٔ شمال شرقی ایران در دامنهٔ کوه آرارات ، و نقطهٔ سرحدی بین ایران و ترکیه و روسیه ، افتاده باشد شبیه نبود ، واگر درآن دوره ، در بادکوبه کلاه ایرانی از لوازم هرایرانی بشمار نمی‌آمد ، وآقای اقبال‌السلطنه فارسی حرف‌نمی‌زد ، از سرو وضع و رویه ومنش اوانسان تصور میکرد ، بایکی از لردهای انگلیسی یاگرافهای اطریشی وآلمانی سروکار دارد.

آنهاکه بخزانهٔ او ، برای تماشا رفته‌اند ، از صندوقهای سکه های طلای او که بطور مجموعه (کلکسیون) جمع‌آوری کرده بود، داستانهائی گفته‌اند ، که من از نقل عین آنها بواسطهٔ دوری‌آنها از فکر خود ، احتراز میکنم . زیرا ، بنظر اغراق آمیز خواهد آمدکه واحدهای مجموعهٔ خان ماکو ، صندوق های مالامال از تمام سکه های طلای کلیهٔ دنیا باشد .

البته این خان ، با این همه ملك و علاقه وگاو و گوسفند و شتر ، سوار هائی هم برای فرستادن بدهات ، و مطالبه و جمع آوری محصول خود داشته است ، که بمد زمان

حقوق آنها را دولت سالیانه بعنوان سواران مستحفظ سرحدی ، میپرداخته است . پس مقداری از مالیات کم املاك خان و پسرعموهایش هم ، درمقابل حقوق این سوارها پاپپا میشده ، وبالاختصاص دراین ده بیست سالهٔ آخری ، بشرحی که خوانندهٔ عزیز درضمن بیان طرز عمل مالیاتی ، از آن مسبوق است ، پیشکاران مالیهٔ آذربایجان ، شاید اسم ماکو را هم فراموش کرده بودند، تا چه رسد باینکه همان مقدار کم مالیات عهد استبداد را ازخان مطالبه کنند، وتا این تاریخ هیچگونه ادارهٔ دولتی باین سلطنت کوچك نیمه مستقل نرفته و هیچیك از اهالی ، برای خود صاحب اختیاری ، جز خان نمی‌شناختند و خان هم هیچ آب بآن کوزه نمیکرد[1] که در مقابل اینهمه دارائی و نعمت بی‌حساب بدولتی که همه چیز او از پرتو آن بود کمکی بکند ، یا یك مدرسه دراین امیرنشین خود بسازد ، واگرخود را بجائی نبسته بود ، نه از راه علاقه بایران ، بلکه برای صرفه جوئی و ندادن باج و خراجش بود .

من هیچ نشنیده، ودرتاریخ قاجاریه هم، نظرم نیست خوانده باشم، که اقبال‌السلطنه وپدرانش بتهران‌آمده ، یا درجنگهای ایران شرکتی کرده باشند. شاید هرچندی یکبار برای عرض لحیه ، وگرفتن لقب ودرجهٔ نظامی و شمشیر و تمثال ، واز این خرد و ریزها به تبریز می‌آمده ، وهدیه‌ای برای ولیعهدها میاورده‌اند ؛ که در این بیست سال‌آخری و اختلال امر آذربایجان ، و نبودن ولیعهد در تبریز ازاین حیث هم فارغ بوده و اقبال‌السلطنه که اکثر اوقات خود را در قفقاز و روسیه و اروپا میگذراند ، هیچ وقت به تبریز نمیرفت .

کردهای مکری هم، که انگلیسها بآنها وعدهٔ امارت کردستان مستقل را داده بودند پاپی این همسایه نبوده ، اقبال‌السلطنه هم عاقل‌تر ازآن بودکه برای دولتخواهی ایران با این همسایه های خطرناك طرفیتی بکند .

این‌آقایان ، چون درسرحد ایران وترکیه و روسیه نشسته بودند ، بزبان فارسی و ترکی هردو حرف میزدند، و درآخر اسم خودهم پاشای ترکی وهم خان فارسی را توأماً بکار بسته و از حیث لوازم معیشت ، وطرز زندگی هم بیشتر بروسها تأسی کرده بودند . ولی در آن واحد ، سجایای ایرانی ، یعنی مهمان نوازی ، ملایمت و خوش رفتاری با زیردستان و مسالمت با همسایگان را ،کاملا دارا بوده ، و اگر احیاناً کسی گذارش باین سلطنت نیمه مستقل می‌افتاد ، نا راضی از نزدآنها برنمی‌گشت ، اما این اتفاق خیلی کم افتاده بود ، و رنودتهران راه ماکورا خیلی بلد نبودند ، که اسباب زحمت خان بشوند.

سردارسپه با هوش و جربزه‌ای که برای اخذ درجبلت داشت ، بدش نیامدکه باین امیرنشین مستقل ،که از روز تشکیل بهیچ جا باج و خراجی نداده رخنه کند و خود را

---

۱ ـ در دهات مقدمهٔ هرگونه پذیرائی‌آب‌آوردن از چشمه است«آب بآن کوزه نکردن» کنایه از خود را واردکاری ننمودن وخویش راآشنا نکردن باآن‌کار است نظیر:«گوش خود را بدهکار ندانستن .»

به صندوق های مجموعهٔ سکه های خان رسانده ، مالیات دویست سیصد سالهٔ ماکو را ، از خان حاضر که وارث خان‌های قبل است یکجا و یکبار وصول نماید .

البته از طرف سردارسپه دستور محرمانه‌ای ، برای عملی کردن این مقصود بجهت امیر طهماسبی فرستاده شده ، و شاید در طرز عمل هم او را آزاد گذاشته باشد ، در هرحال ازاین جزئیات کسی خبری ندارد ، آنچه ظاهر امر است ، این است که امیر لشکر که در آن واحد والی نظامی هم بود، ابتدا با اقبال السلطنه گرم گرفت ، و با رضایت او پادگان یکی دو گروهانی بآنجا فرستاد ، وتا توانست با خان مساعدت کرد ، سهل است فرماندهٔ پادگان را هم تحت امر او قرارداد، بطوریکه اقبال السلطنه ، از این اعزام قوه بماکو هیچ سوء ظنی حاصل نکرد و چندین بار که والی نظامی ، برای تمشیت کارهای کردستان ، که هنوز گرفتار شبیخون های سمیتکو بود ، از راه خوی بحدود کردستان میرفت ، بین او واقبال السلطنه ، ملاقات‌های بالمره دوستانه وبسیار صمیمانه هم ، اتفاق افتاده بود .

درملاقات آخری، والی نظامی ماکو را باتومبیل خود دعوت کرده ، وبعنوان اینکه کار خاصی باو دارد، اورا به‌تبریز آورده و یکسر او را بحبس فرستاد وعده‌ای ازپادگان نظامی قصرخان راکه خزانهٔ اودرآنجا بود ، از خدمه خالی کرده و بعنوان مستحفظ در آن اقامت نمودند . در تبریز هم ، امیر لشکر هرروز صبح ، برای دیدار و دلداری خان بمحبس میرفت ، وباو وعده میداد که مشغول اقدام است که حضرت اشرف سردارسپه را از اشتباه کاری که حضور مبارکشان کرده ، واو (اقبال السلطنه) را متمرد قلم داده‌اند ، بیرون بیاورد ، و عنقریب ، صحیح و سالم بقصر خود مراجعت خواهد کرد .

پیش وپس تاریخ معلوم نیست ، بعد ازچند روز، ازیکطرف اقبال السلطنه درمحبس بسکتهٔ قلبی بدرود زندگی گفت ، و ازطرف دیگر، خزانهٔ خان ، کلاً بتصرف مامورین مخصوص امیرلشکر، وشاید خود او ، که مخفیانه بماکو رفت وبرگشت درآمد . آقای امیر-لشکر ، از شنیدن خبر فوت این رفیق عزیز ، بخصوص از این که او اجراکنندهٔ این‌امر مرکز ، و از بدبختی سبب شده‌است که این مرد محترم ، دور از زن و خانه و زندگی ، و دراین ضمن برحسب تصادف گرفتاراین مرگ نابهنگام گشته است ، بقدری گریه کرد ،و به سرو سینه زدکه اگر غشوه برای نظامی بدنما نبود ، یقیناً حاجت بکاهگل وگلاب ، یا استنشاق اتر پیدا میکرد ، وبلافاصله با سرولباس خیلی درهم و بی‌ترتیب ، که علامت کمال تأثر او بود ، خود را بمحبس رسانده ، آنچه اشگ داشت ، برای فقید سعید ، ریخت و درتشییع جنازهٔ این رفیق عزیز، آنچه‌لازمهٔ احترامات نظامی بود، بعمل آورد، ونامه های متأثر کننده‌ای که دل سنگ را سوراخ میکرد، در تسلیت فوت این غریب ازخانه وزندگی دور ، بکس وکار بخصوص ناتالی خانم عیال اقبال السلطنه، نوشت و شاید مضمون تلگراف رمزی را هم ، که براثر اقدامات قبلی او ، در بیگناهی اقبال السلطنه، همان روز صبح از طرف بندگان حضرت اشرف فرماندهٔ کل قوا ، دائر باختلاص آن مرحوم ، رسیده بود در نامهٔ خود گنجاند .

با اینکه محتویات صندوقهای خزانهٔ خان ، شمرده یا نشمرده ، کلاً و بدون هیچ دست خوردگی و نقص ، وبدون کسر حق‌الپرچین ، تمام وکمال ، محرمانه بتهران منتقل شده بود، گروهان مستحفظ قصر خان ، اجازه‌ای راجع بترك گفتن قصری ، که بحفاظت آنها سپرده شده بود دریافت نکرده و برای حفظ قصر ، درآن حول و حوش مانده بودند و پس از مدتی هم وقتی‌که دراین زمینه ، با آقای امیرلشکر امیر طهماسبی مذاکره شد ، بهزار زحمت یادشان آمد، که یك همچو حکمی ، برای حفاظت خانهٔ آن مرحوم داده‌اند ولی چنان ازواقعهٔ فوت او متأثرشده بودندکه فراموش کرده‌اند ، امر سابق خود را پس بخوانند، و فوراً بدستورآقای امیرلشکر، خانه را بی‌عیب ونقص ، حتی با شمارهٔ حلقه‌های پرده‌های کرباسی درهای خارجی قصر ، تحویل ورثهٔ آن مرحوم نمودند ، و قبض رسیدهم دریافت داشته ، وبرای امیرلشکر فرستادند. بازهم معلوم نیست ، که قبض رسید، که علامت صحت و دیانت آقای امیرلشکر بوده است ، در دوسیه های تبریز ضبط گشته است ، یا آقای امیرلشکر، این رسید را برای اثبات نظم وترتیب وصحت عمل خود ، تسلیم حضرت اشرف رئیس‌الوزراء کرده‌اند .

اگرخوانندهٔ عزیز از من بپرسد ، که از روی کدام سند تاریخی ، من این جمله‌را نوشته‌ام ، بدون هیچ رودربایستی ، باید اعتراف کنم که سندی در این جمله ندارم . ولی گریه و زاری سرلشکردرستکار ورفیق شفیق خان ماکو را ، درتشییع جنازهٔ او همهٔ اهل تبریز دیده ، و این چیزی است که چون بحد شیاع رسیده‌است ، برای بندهٔ شرمنده ، که نویسندهٔ این جمله هستم ، تردیدی درصحت آن نیست ، و دراین که ورثهٔ مرحوم اقبال ـ السلطنه هم ، بعدازاو ازحیث وجه نقد ، لاشیء محض بودند، واعلیحضرت رضاشاه پهلوی هم ، چون میدانست که آنها پولی دربساط ندارند ، و املاك آنها حاجت به نسق و ترمیم دارد ، و باین جهت ببانك ملی سفارش کرده بود ، که بآنها وجهی قرض بدهد ، و حتی برخلاف قوانین بانکی ، یکی دوبار هم ، باز بامراعلیحضرت شاه یکسال فرجه بآنها داده شده است ، هیچ تردیدی نمی‌باشد . پس خزانهٔ اقبال‌السلطنه ، که آنهمه از پروپیمانی‌آن داستانهای افسانه مانند در دهنهای خاص وعام بودکجا رفته است ، که حتی از شمشیرهای غلاف مرصع و دانه نشانی ، که خود و پدرش و جدش از سلاطین قاجار گرفته بوده‌اند هم اثری پیدا نشده است ؟

باقی ماندیك موضوع که من ازکجا دانستم ، که خزانهٔ خان ماکو بی‌کم وکسر و بدون حق‌الپرچین، بمرکز منتقل شده است. خوشبختانه این موضوع دلیل روشن وواضحی دارد، وآن این است که عبدالله‌خان امیرطهماسبی، بعدازآنکه ایالت وسرلشکری آذربایجان را ، باکمال نارضامندی ترك‌گفت ، و بالاخره بوزارت فواید عامه نایل شد ، در وقتی‌که برای سرکشی راه شوسهٔ بین بروجردوخرم‌آباد میرفت، ودرگردنهٔ چالان چولان به‌تیرغیب چند نفر لر ، که معلوم نشد ازکجاآمده بودند ، و بکجا رفتند بدرود زندگی کرد ، جز خانهٔ میرزا محمود وزیر ، که از ورثه حرمت‌الدوله عیال آن مرحوم ، آن هم در زمان

سلطان احمدشاه ، خریده بود چیز قابلی نداشت. درصورتی که آنها که خزانهٔ خان ماکو را دیده‌اند ، بقدری آن را پروپیمان میگویند که ده یك ، بلکه بیست یك آنهم ؛ ثروت هنگفتی میشده است ، پس خزانه دست نخورده تحویل شده است .

برای این واقعه ، با همهٔ منکری که داشته است ، نباید اهمیت سیاسی قائل شد و مسموم ، یا مرحوم شدن اقبال‌السلطنه را ، در محبس تبریز ، یکی از ضایعات ملی وحتی بقول بعضی خیالبافها ، این امر را بموجب دستورمعلمین خارجی سردارسپه ، اگر بچنین تعلیم و تعلمی قائل هم بشویم ، بجا آورد . زیرا خوانندهٔ عزیز ازمطالعهٔ این چندصفحه خوب میداند که خانهای ماکو ، در دورهٔ قاجاریه ، بخصوص ناصرالدین شاه اهمیت ایلی وجنگی خودرا ازدست داده ، وازملاکها وسرمایه دارهائی بشمارمی‌آمدند ، که ازبیخبری دربار سلاطین قاجار از اوضاع داخلی کشور ، استفاده کرده ، و با مشك خالی پرهیز آب میگفتند[1] وبعنوان سرحدداری ، مرکزرا تا حدی باجگذار خود کرده بودند ، وسوارهای ماکوئی هم ، جز عده‌ای ازنوکرهای خان و پسرعموهایش که اسب و تفنگی داشته واوامر اربابهای خودرا نسبت برعایا اجرا میکرده‌اند ، چیزی نبوده‌اند . چنانکه با جان دادن اقبال‌السلطنه در محبس تبریز ، و تصرف خزانهٔ او تمام سه بخش ماکو بتصرف مأمورین دولت درآمد ، و جزئی مقاومتی هم ازطرف پسرعموهای این خان با عظمت وجلال ظاهر نشد ، و همگی مثل ادوار قبل مشغول ملاکی خود شدند. اهمیت این واقعه بیشتر ازنقطه نظر سلب امنیت جانی و مالی افراداست که حتی ، در تاریخ ادوار گذشته هم ، کمتربنظیر آن برمیخوریم ، و باید این کمدی را یکی ازکارهای بسیار ناروای سردارسپه بشمارآورد و من از تفقدهای شاهانهٔ رضا شاه ، نسبت به بازماندگان اقبال‌السلطنه که خود درخدمت استانداری آذربایجان شاهد و ناظر آنها بوده‌ام ، تصور میکنم که دراین مورد هم ، باز اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی، خیلی ازاین عمل جابرانهٔ سردارسپهی خود خرسند نبوده‌اند.

اخراج وستداهل ازنظمیه

ازعملیات این روزهای سردارسپه پیداست که دیگر بریاست وزراء هم نمیخواهد پابندکند، بلکه برای خود مقامات بلندتری را قائل شده ، وگرماگرم بسوی مقصودش پیش میرود .

۱ــ « با مشك خالی پرهیزآب گفتن . » مانند ونظیر ، « با دست خالی توپ زدن . » و کنایه از سر وصدای بی‌اساس راه انداختن و بدروغ خود را صاحب قدرت واختیار جلوه دادن است . یکی ازکارهای بامزهٔ داشهای تهران ، این بودکه مشکی پیدا میکردند و درآن دمیده ، آنرا مانند مشك پرآب بکول گرفته ، دهن مشك در دست و با صدای : « پرهیزآب » مردم را از دور و ور طوق یا علم متفرق‌کرده ، از ازدحام زیاد جلوگیری مینمودند. ملا عبداللطیف معلم مکتب خانهٔ ما میگفت : در جوانی برای درس خواندن باصفهان رفته بودم . روز اولی که بعد از ورود ، ازمدرسه برای خرید خواربار خارج شدم ، صبح زودی بود؛ دونفر طرفین معبر پشت بدیوار ایستاده بودند وهمچو وانمود میکردند،که رشته‌ای در دست داشته مشغول تابیدن آنند من جلوآنها رسیدم ، طبعاً توقفی کردم ، یکی ازآن دو ، بدیگری گفت شل‌کن آخوندرد شود . مؤمن هم مثل اینکه حقیقةً رشته‌ای درمیان دو دست دارد دستهای خود را پائین‌آورد. باید کار این دو لوطی اصفهانی را هم اقتباس عملی ازهمین مشك خالی پرهیز آب گفتن شمرد .

برای عملی کردن این مقصود، بدست داشتن نظمیه از لوازم کارست. زیرا، با وستداهل و مأمورین سوئدی زیردست او که در نظمیه هستند نمیتوانند شهرپای تخت را کاملا در دست داشته، و اقدامات خفیه‌ای که برای مقاصد جاه طلبانهٔ خود لازم دارد، باجراء برسانند. برای کلک کنی سوئدیها عده‌ای از طرف رئیس الوزراء مأمور بازرسی نظمیه شدند و روزنامه های تهران گزارش‌های این مفتشین را که البته تماماً پر از بی‌ترتیبی کار سوئدیها بود منتشر کردند، و بعد از چند روزی سرهنگ محمدخان درگاهی که تا این موقع رئیس دژبانی بود، بریاست نظمیه برقرار شد و سوئدیها همانطور که از ژاندارمری خارج شده بودند، از نظمیه هم اخراج گشتند و بعضی از روزنامه نویسان، که بازهم زبان بدهن نمیبردند، باین سرو و آن‌سر تبعید و پاره‌ای از آنها هواخواه شدند.

اقدامات بلدی سردارسپه

میدانیم، بموجب نظامنامه‌ای که سید ضیاءالدین برای بلدیه نوشته است تعیین رئیس بلدیه، با رئیس الوزراءاست. سردارسپه کریم آقای سرهنگ (سرلشگر بوذرجمهری) مردبیسواد، ولی جدی وکاری را باینکار مأمور کرد. سابقاً نوشته‌ام، که بعداز سیدضیاءالدین، فقط عمارت فعلی شهرداری تهران، البته نه بکاملی امروز، ساخته شده بود، ولی خاکهای زیادی خرابی بنای سابق را بدورهٔ حوض ریخته، دره‌تپه‌های بسیار بدمنظری درآن ایجاد و چون جا کم آورده، باقی خاکها را در گوشهٔ شمال غربی میدان انبار کرده بودند. سرهنگ کریم آقا، با وسائط نقلیهٔ قشون، که تحت اداره‌اش بود، در ظرف چند روز، خاکهای زیادی را از سطح میدان خارج، و بعضی قسمتهای نا تمام بنای جدید را تمام کرد و این میدان را که بمیدان سپه موسوم گشت، بشکل حالیه درآورد، (مجسمه رضاشاه در وسط حوض و فواره‌های فعلی، ازکارهای بعد است) و از آن روزها، اقدامات بلدی بشرحی که در همین جلد صفحهٔ ۲۴۰ تا ۲۵۴ نوشته‌ام شروع شد.

ساختمان این میدان، وعلاقه‌ایکه سردارسپه بامور بلدی نشان میداد، برای پیشرفت سایر مقاصد او نیز، خیلی بکار بود. یکی دونفر آمریکائی، متخصص درامور بلدی هم، که حالا نظرم نیست، درچه وقت شاید درکابینهٔ اخیر قوام‌السلطنه، استخدام شده بودند باکریم آقا همکاری میکردند، ولی همینقدر که مدت استخدام آنها سرآمد، پیمان استخدام آنها تجدید نشد، و بکشور خویش بازگشتند. ساختمان مجراهای فاضل آب میدان سپه بدستور این آقایان است، که بدون اینکه فکری برای مخرج این آب رو بکنند، مجرای عریض پرخرجی برای این میدان ساخته بودند، که بعدها، بلدیه این مجرا را بنهرهای عمیق طرفین خیابان الماسیه وصل، و بنهرهای سایر خیابانها تقسیم کرده، بازار را از خطرسیل رهائی بخشید.

بقیهٔ انتخابات و افتتاح مجلس پنجم

سردارسپه امروز، غیرسردارسپه دوسال قبل است، وبخوبی میداند که درکشور مشروطه، ولو ظاهراً باید همه چیز بموجب قانون باشد، بودجه ها را با هراجحاف وتعدی و اسراف وتبذیر وحیف و میلی که دارد، باید مجلس تصویب کند و هرگونه تغییری که

بخواهند در اوضاع کشور بدهند، قانون لازم دارد و تصویب قوانین برعهدهٔ مجلس، و مجلس از لوازم‌کار دولت است. حالا دیگر بخوبی فهمیده است، که اگر بتواند اکثریت مطیع حرف شنوی در مجلس برای خود دست و پا کند، تمام کارها بر وفق مرام انجام خواهدگرفت، و الا باشخاص ماجری جو، ووطن‌پرست های خشک که حفظ وطن را فقط بضدیت باکارکنان دولت می‌دانند، مصادف شده، وتمام وقت او صرف کشمکش با این دو طبقه باید بشود.

وکلای تهران و پاره‌ای از شهر ها انتخاب شده بودند، و تغییر آنها دیگر ممکن نبود، ولی بازهم، عدهٔ انتخاب نشده در ولایات بقدری بود، که با دسته‌ای که ازسابق در مجلس هواخواه اوگشته، وبازهم بوسائل محلی خودانتخاب شده بودند، اکثریت حسابی تشکیل کنند. بنابراین، توجه خود را بانتخابات ولایات معطوف داشته، و افراد مطیعی را برای وکالت در نظر گرفت که بی رضای سردارسپه نمی‌توانند بوکالت برسند، نزد او رفته، و سرسپردند و باین کیفیت سردارسپه خاطر خود را ازجانب اکثریت مجلس‌آینده آسوده نمود، وگرماگرم انتخابات را خاتمه داده، روز ۲۲ دلو ۱۳۰۲ را روز افتتاح مجلس، مقرر داشت.

دراینروز مجلس با نطق افتتاحی ولیعهد محمد حسن میرزا، که با اثاثهٔ قدرت و تشریفات لازم ببهارستان‌آمد، گشایش یافت. مجلس چند روزی بکارهای مقدماتی، ازقبیل تعیین هیئت رئیسه، و تشکیل شعب پارلمانی و رسیدگی اعتبار نامه ها در شعب و تهیهٔ گزارش‌آنها، پرداخته، وبالاخره دردههٔ آخرحوت، توانست وارد رسیدگی باعتبارنامهٔ وکلا در مجلس علنی بشود.

درمیان وکلای مجلس پنجم دو دسته بودند، که با نظرات بلند پروازانهٔ سردارسپه همراه، وقبلاً همه‌گونه وعدهٔ همراهی، در ترقی مقام باو داده بودند. یکی دستهٔ سید محمد تدین، که دراین روزها باسم فراکسیون تجدد معروف شده، وعدهٔ آن شاید، بچهل نفرمیرسید، دیگری سوسیالیست‌ها که به لیدری سلیمان میرزا ومیرزا محمد صادق طباطبائی، چهارده پانزده نفری عده داشتند، بطوری‌که قبل از افتتاح مجلس هم سردارسپه امیدوار بودکه با این پنجاه شصت نفر هواخواه، هرچه بخواهد از مجلس بگذراند.

در میان افراد این دو دسته، گذشته از لیدرها که مردمان سابقه دارکار آزمودهٔ مشروطه بودند، بعضی یافت می شدند، که واقعاً معتقد بودند، که جمهوری برای ایران نافع تراز سلطنت است، ولی اکثریت آنها اهل این افکار نبوده، و نفوذ کلمه و قدرت سردارسپه، آنها را جمهوری‌خواه کرده و لیدرها بوعده ووعید آنها را بااین فکر همراه نموده بودند.

ملت جمهوری‌میخواهد

قبل ازآنکه به‌چگونگی جمهوری خواهی ملت بپردازم، بدنیست ببینیم، این نغمه از کجا شروع شده، و چگونه پرورش یافته و چه شده است که سردارسپه مستبد طرفدار جمهوری گشته است؟ بعقیدهٔ من، چنانکه از ظاهرامر هم همینطور مفهوم میشود تاقبل

از سفر آخری سلطان احمدشاه باروپا، سردارسپه جز نیل بمقام ریاست وزراء فکری درسر نداشته وآنچه میکرده‌است برای نیل باین مقام بوده است . ولی بعدازآنکه سلطان‌احمد شاه ، ازیك نارنجك دستی ، یا بهتربگوئیم ازیك ترقه که دراطاق مجاور اطاقش در رفت چنانکه دیدیم، طوری جا خورد که هم دستخط ریاست وزرای اورا امضاء کرد، وهم بعنوان معالجه راه فرنگ را پیش گرفت ، فکر تصرف تاج و تخت هم بکلهٔ سردارسپه افتاد . بالاختصاص ، که درحین مسافرت از تهران تا قره سو ، در التزام رکاب شاه بوده و دید که مؤمن ، چنان ترس کرده‌است، که حتی پولهای طلای شخصی خودرا هم همراه برداشته و بفراری بیشتر از پادشاهی ، که موقتاً بخواهد مسافرتی بکند ، شباهت دارد ، وازاین راه یقین حاصل کرد، که بین او و این شاه مرعوب از او دیگر آشتی ممکن نیست ، واول روزی‌که این شاه آنقدر قوت نفس پیدا کندکه بایران برگردد ، نکال و وبال او شروع شده ، نه همین ریاست وزراء بلکه وزارت جنگ را هم باید از دست بدهد ، و در عداد مخذولین ومنکوبین درآمده ، یا لامحاله مثل سپهسالار خلعتبری ، ونظایر اواکثر گرفتار خانه‌نشینی باشد ، وافکاری‌که برای ترقی خود وکشور در سردارد ، از قوه بفعل نیاید. پس چه باید بکند ، که نقشه های او باطل نشده ومانندآرزوهای خاك شده وخواب وخیال از بین نرود؟ کارخیلی ساده و سهل ! بر کنار کردن این شاه ترسو ، و تصرف تاج وتخت !

اگر خوانندهٔ عزیز ازمن مستند ، برای این دعوی بخواهد عرض میکنم ، به لحن بیانیه ها و نطق‌های او در قبل و بعد این مسافرت مراجعه فرمایند ، تا با من همعقیده شوند . مقایسهٔ خطابهٔ وزیر جنگ ، بعد از فتح چهریق ، وابلاغیهٔ «مسبب کودتا منم» با بیانیه‌های بعداز ریاست وزرایش ، اگرچه شایدهمه بقلم یکنفر ، و مسلماً هیچیك بقلم او نبوده است ، ولی چون بدستور او است ، بخوبی مطلب را روشن و واضح میکندکه «من من» های‌آن روزهای اوغیر از بیانات مغزدار و پرمعنی و اساسی این روزهای اوست ، اما تغییر فکر ، وتنزل ازتصرف تاج وتخت ، وقناعت بجمهوری‌که مثلاً او رئیس‌آن انتخاب شده ، و هرچندی یکبار قابل تغییر باشد ، نیز یکی ازافکاری است‌که هوش فعال وموقع شناسی این افسر گمنام قزاق را ثابت مینماید .

سردارسپه بخوبی فهمیده بود ، که پاره‌ای از آزادیخواهان بیمزه و خیال باف در این کشور هستند ، که بمجرد شنیدن اسم جمهوری ، تصور خواهند کرد که با این طرز حکومت ، فوراً ایران نظیر فرانسه و سویس و آمریکا خواهد شد ، و همینکه تغییر طرز حکومت و جمهوری در افواه بیفتد، بیشتر ازسلطنت اوکه عملیات گذشته ، اورا مستبدتر از پدر و جد اعلای سلطان احمد شاه هم معرفی کرده است ، طرفدار پیدا خواهد کرد . و اگریکی دوسالی ، بعنوان ریاست جمهوری براین کشور حکمفرمائی کند ، از ریاست جمهوری تا سلطنت آنهم در نزد ایرانیها که اکثریتشان شاه دوست تاریخی هستند ، یك قدم کوچك بیشتر نیست .

بنابراین مناسب‌تر ، وساده‌تر وطبیعی‌تر این است که ، بدست آزادیخواهان دوآتشه

خود را بریاست جمهوری برساند، تا بعدها بدست سلطنت طلبان تاج و تخت را تصرف، وسلطنت را در خانوادهٔ خویش مستقر نماید. این است که می بینیم، بعد از مراجعت از سفر مشایعت شاه، وتمشیت کارهای عمومی کشور، و سفری بآذربایجان تغییر طرزحکومت را محرمانه، با خواص خود از نظامیان و وکلائی که با او همدست شده بودند، بمیان گذاشته، و ازرؤسای آنها قول مساعد گرفت، و بلافاصله انتخابات را با سلیقه ونظرات لیدرها، که هم خیالان خود را باو معرفی کردند، بانجام رساند.

بعضی ازهمین هم فکران اولیهٔ او، که مانندآقای دشتی، روزنامه هائی هم دراختیار خود داشتند، در روزنامه‌های خویش مقالات نیشداری، برضد سلطان احمد شاه که مثلا در سال قحطی گندم املاك ساوجبلاغ خود را بنرخ عادلهٔ قحطی فروخته، یا طلاهای کشوررا در این سفرآخری بطور قاچاق با خود بخارج کشور برده بود نوشته و بعقیدهٔ خود کینهٔ سلطان احمد شاه را در دلها رسوخ میدادند.

مجلس که بازشد، البته بدستور مرکز، وتحریك نظامیان ازکلیهٔ ولایات تلگرافاتی با امضاهای زیاد، از تمام طبقات مبنی بر تغییر سلطنت قاجاریه، وتقاضای تغییر طرز حکومت، از سلطنت بجمهوری، بمجلس، و کپیه بروزنامه ها رسید، و روزنامه ها هم مقالاتی در محسنات این طرزحکومت نوشتند، و تا توانستند، باد ببوق جمهوری کردند. رؤسا ولیدرهای همدست سردارسپه، که در مجلس بودند، باو قول دادندکه بمجرد این که اعتبارنامهٔ وکلا بحد نصاب از مجلس بگذرد، فوراً موضوع را طرح کرده، بخلع سلطان احمد شاه ازسلطنت، وتغییر طرزحکومت ازسلطنت بجمهوری، وریاست سردارسپه رأی بدهند. بطوریکه، روزاول حمل، و سلام عید نوروز ۱۳۰۳ را با ریاست جمهوری او عید بگیرند.

ازطرف دیگر، عده‌ای ازوکلای طبیعی تهران، که همیشه اکثریت داشتند، مانند مشیرالدوله و مؤتمن‌الملك و مستوفی‌الممالك و مدرس و دکتر مصدق، و عده‌ای وکلای ولایات نیز بودند، که باصل مقصود سردارسپه واقف، و از این جمهوری قلابی وتحمیلی که مقدمهٔ تصرف تاج و تخت، و شاید تولید نزاع وکشمکش در کشور میگشت، گریزان بوده، و تا همه جا برای مقاومت، با این خواب و خیال حاضر بودند.

ولی، با این اکثریتی که میخواست سردارسپه را بریاست جمهوری، وبعدها بمقام سلطنت ارتقاء دهد، چه میکردند؟ مدرس با چند نفر دیگر، مانند میرزا هاشم آشتیانی وکیل تهران، وحائری زاده وکیل یزد، و میرزا علی کازرونی، و سید حسن خان زعیم وچند نفر دیگر، یك فراکسیون مانندکوچکی تشکیل کرده، عجالتاً تمام هم خود را مصروف داشتند، که نگذارند برای اول حمل اینکارعملی شود، وبرای این مقصود، بهترین راه را مخالفت با اعتبارنامه‌ها قرار دادند.

مبارزه درمجلس

درمجلس، که ازدهٔ آخر حوت کارهای مقدماتی خودرا تمام کرده و مشغول گذراندن اعتبارنامه ها شده بود، مدرس ازراه مخالفت

با اعتبارنامهٔ وکلا ، اعم از خودی و بیگانه ، تا میتوانست از رسیدن وکلا بعدهٔ نصاب ، جلوگیری میکرد .

سید محمد تدین لیدر فراکسیون تجدد ، که با چهل وچند نفر اعضای فراکسیون خود ، و همکاری چهارده پانزده نفر فراکسیون سوسیالیست ، توانسته بود خود را نایب رئیس اول مجلس کند ، هرروز با مدرس ، درسرمخالفت های او ، با اعتبارنامه‌های وکلا کشمکش میکرد، چنانکه درسر اعتبارنامهٔ معتمدالسلطنه (عبدالله وثوق) که بقول مدرس همیشه با زور رئیس الوزراء وکیل می‌شود ، کار آنها بمشاجره و خشونت بیان عادی سید تدین هم کشید ولی مدرس دست از رویهٔ خود برنداشته ، وآخرکه دستش ازهمه جاکوتاه می‌شد ، با پانزده شانزده نفر عدهٔ خود تقاضای رأی مخفی کرد ، که اعتبارنامه‌ها دیرتر بگذرد ، و عده برای روزهای آخر حوت ، بحد نصاب نرسد .

جلسه های ۲۳ و ۲۵ و ۲۷ و ۲۹ حوت ، با این کشمکش گذشت ، درجلسهٔ ۲۷ که در سر اعتبارنامهٔ میرزا هاشم آشتیانی ، تدین، بتلافی مخالفت های مدرس، مخالفت ومدرس از او دفاع میکرد ، بین سید مدرس و تدین ، کار از مذاکرهٔ معمولی مجلسی گذشته ، و بمحاجهٔ دونفری رسید. مدرس درجواب تدین ، ودرضمن نطق خود، در دفاع ازاعتبارنامهٔ آشتیانی ، گفت : «فان الحرب اولها کلام»آقای تدین میخواهند جنگ بیرون را بیندازند توی مجلس !. تدین ازسرجای خودگفت : اشتباه میکنید ! مدرس گفت . اشتباه نمیکنم تدین گفت : حرفتان را پس بگیرید ! مدرس گفت : پس نمیگیرم ، شما میخواهید جنگ بیرون را توی مجلس بیندازید، ومن حاضرنیستم ! تدین گفت چه میگوئی ؟ مدرس گفت: حالا عرض میکنم . تنها مسألهٔ انتخابات تهران نیست، انتخابات تهران یك دوسیه دارد. (یعنی اگراشکالی باشد، راجع بهمه است، نه بآشتیانی تنها) تدین گفت : نوبت بخودتان هم میرسد ! مدرس گفت : برسد بنده و آشتیانی ، وصد امثال بنده و آشتیانی فدای این جنگهای بیرون (مقصود جنگ جمهوری خواهان و اضداد آنهاست) میشود. بنده همانم که درمقابل قراردادبا شما مخالفت کردم ! تدین گفت: شما همان هستید که بحضرت عبدالعظیم تشریف بردید ! (و با عصبانیت اضافه کرد) حرف خصوصی را نزن !! مدرس گفت حرف خصوصی را شما میزنید ! تدین گفت مطالب خصوصی را چه حق دارید،درمجلس مذاکره میکنی ؟ من حاضر نیستم اینهارا بشنوم !! وازجای خود حرکت ، و روباعضای فراکسیون تجدد کرده ،گفت : آقایان ! بفرمائید. مدرس گفت من همینجا میمانم : تدین (که ازفرط خشم متوجه حرفهای خودنبود) گفت: فراکسیون تجدد را میگویم ! مردکه ! هرمزخرفی دلش میخواهد میگوید !! و با عدهٔ فراکسیون از مجلس خارج شد ، و چون عده برای مشاوره‌کافی نبود ، مؤتمن‌الملك رئیس ، از جا برخاست ومجلس قهراً تعطیل شد .

درکولووار مجلس ، دکتراحیاءالسلطنهٔ بهرامی، که ازطرفداران جدی سردارسپه بود ، بمدرس نزدیك شده ،کشیده‌ای بگوش سید بزرگوار زد ،که خودرا نزد سردارسپه عزیزتر کرده باشد ، ولی همین کشیده سبب شد ، که عده‌ای از وکلای بیطرف که متمایل

بدستهٔ جمهوری خواه شده بودند از آنها برگشته ، بسید مدرس گرویدند . فراکسیون او قوی ترشد ، و در خارج مجلس هم ، این رفتار موجب نارضامندی اکثر مردم گردید ، و آنها که تا این روز نسبت بقضایا سکوت اختیار کرده بودند ، همگی بزبان آمده ، و ضدیت با جمهوری را علنی کردند .

ولی سید مدرس با خوردن چك هم از میدان در نرفت . در جلسهٔ ۲۹ نیز با همان خونسردی عادی خود ، تا توانست از رسیدن وکلا بعدهٔ نصاب ، جلوگیری کرده بطوریکه نزدیك خاتمهٔ جلسه ، اکثریت ناچار شد چندین نفر از عدهٔ خود راکه اعتبارنامهٔ آنها هنوز نگذشته بود ، وادارد ، از رئیس مجلس تقاضای مرخصی برای رفتن بقم بکنند ، تا از عدهٔ حاضرین درتهران کاسته شده ، وعدهٔ اعتبارنامه های گذشته بحد نصاب برسد ، واین جمله ، یعنی رسیدن بحدنصاب را مؤتمن‌الملك رئیس درآخرجلسه اعلام داشت ، ولی‌دیگر وقت گذشته بود ، و اکثریت مجال نکرد ، طرح قانونی خود را راجع بتغییر طرزحکومت و ریاست جمهوری سردارسپه ، که طبع و توزیع هم کرده بودند مطرح کند .

فردا ۳۰ حوت ، با اینکه مصادف با شب جمعه و شب نیمهٔ شعبان و شب عید نوروز بود ، مجلس دائر شد ، واکثریت هم امیدوار بودکه بتواند مقصود خود را قبل از حلول سال نو ، حاصل کند . ولی دراین روز ، چنانکه بعد ازاین خواهیم دید ، بواسطهٔ اتفاقات شهری ، و جلسهٔ خصوصی جلسهٔ علنی دیر تشکیل شد ، و با این که موضوع را مطرح هم کردند ، نتوانستند به نتیجه برسانند ، و خلاصهٔ جریان بقرار ذیل است :

ابتدا ، چند فقره اعتبارنامه هائی که مدرس روز قبل در آنها مخالفت کرده ، و ناگزیر یك جلسه عقب افتاده ، و اعتبارنامهٔ مؤتمن‌الملك هم یکی از آنها بود ، مطرح شد . سید مدرس مخالفت های خود را استرداد کرده ، و یکی بعد از دیگری باکثریت واعتبارنامهٔ مؤتمن‌الملك باتفاق آراء تصویب شد ، وچون دیگر اعتبارنامه‌ای که گزارش آن حاضر باشد ، در شعب باقی نماند ، ازطرف یکی از وکلای فراکسیون مدرس ، پیشنهاد ختم جلسه داده شد .

سید محمد تدین بکرسی نطق برآمد ، بدون اینکه تصریحی باسم جمهوری بکند ، از تقاضای مردم ، وهیجانیکه در پای تخت وکلیهٔ کشور ، در عامهٔ طبقات بوجودآمده‌است سخن رانده ، و نتیجه گرفت ، که باید « مجلس عیدی بمردم بدهد ، (یعنی جمهوری را تصویب کند) و در هر حال ، نفیاً یا اثباتاً باید جوابی بمردم داد ، که خلق‌الله تکلیف خودرا بدانند ، زیرا جواب ندادن بمردمی ، که در همه جا درجوش و خروش و منتظرند ببینند ، وکلا در مقابل درخواست آنها چه خواهندکرد دور از انصاف است .»

پیشنهاد کنندهٔ ختم جلسه برخاست ، و گفت امشب سه عید است ، که دوتای آن مذهبی ، و سومی آن ملی است ، وقت هم گذشته و قریب بغروب است ، امشب را تعطیل کنید ، که مردم بوظایف عید خود قیام کنند ، تا بعد از عید و سرصبر ، قضایا را مطالعه کرده و درآن رأی بدهیم .

بعضی دیگر گفتند : کمیسیون دوازده نفره‌ای از تمام فراکسیونها بسازید که آنها ، مقدمات کار را حاضر کنند ، و بمجلس علنی بیاورند .

تدین در جواب گفت : این کارها همه شده است ، و سه ماده هم در این زمینه طبع و توزیع گشته است ، چه مانع دارد ، که همین حالا رأی داده شود ؟ ولی مجلس برای این کار هنوز حاضر نشده بود ، و جمهوریخواهان دانستند ، که در این زمینه جر و بحث زیاد خواهد شد. حواس همه بجانب موقع جلسهٔ آینده معطوف گشت. بعضی از وکلا پیشنهاد کردند جلسهٔ آینده ، بعصر شنبهٔ دوم حمل موکول شود .

مدرس اظهار داشت ده پانزده نفری از وکلا بخارج شهر رفته‌اند من پیشنهاد میکنم صبر کنیم آنها هم بیایند وهیئت رئیسهٔ دائمی هم انتخاب شود، آنوقت وارد این کار بشویم و دیگری پنجم حمل را پیشنهاد نمود .

تدین ، که دید کار دارد به بعد از چهاردهم حمل موکول می‌شود ، پیشنهاد عصر شنبهٔ دوم حمل را تأیید کرد . رئیس حقاً پیشنهاد از همه نزدیکتر را که دوم حمل بود ، تحت رأی کشید. اکثریت قیام کردند وجلسه بعصر دوم حمل موکول گشته ، مجلس برهم خورد .

واقعات خارج از مجلس

البته طبق اطمینانی که سردارسپه از طرف اکثریت مجلس یعنی فراکسیون های تجدد وسوسیالیست ، حاصل کرده و یقین داشت که برای روز اول حمل ، مانند رئیس جمهوری عید گرفته ، و بسلام خواهد نشست ، دستور هائی بولایات و نظمیه و بلدیهٔ تهران ، و وزراء داده بود که هریك از آنها باید در روزهای معین ، عملیات مخصوص بخود را انجام دهند ، و آنها هم هریك کارهای خود را بموقع میکردند .

حسب‌الامر، هرقدر ماه حوت نزدیکتر بآخر می‌رسید، تلگرافات جمهوری‌خواهان ولایات که جز املای نظامیان چیزی نبود ، زیادتر و شدیداللحن‌تر ، و جنبهٔ تشر و تشدد آن بیشتر می‌شد . درمرکز هم مقرر شده بود بعد از ظهر ۲۷ حوت جماعتی با بیرق‌های سرخ ، وبعضی که پیراهن سرخ پوشیده باشند ، دوره افتاده ، و تظاهرات جمهوریخواهی خود را علنی کنند، و وقتی دردم ادارات دولتی و وزارتخانه ها و مجلس میرسند، پاسفت کرده ، تظاهرات زیادتری بنمایند ، و این جانقولك بازی را تا ۲۹ حوت که بحسابیکه کرده بودند ، موقع گذشتن سه ماده از مجلس کذائی بوده است ، ادامه بدهند ، و مواد سه گانه هم ، اولی بخلع سلطنت ازقاجاریه ودومی ، برقراری‌حکومت جمهوری ، وسومی بریاست جمهوری سردارسپه ، راجع بوده است .

روز ۲۸ ، بایداعضای تمام وزارتخانه‌ها ودوایردولتی شرحی دائر بجمهوریخواهی نوشته وهروزارتخانه با وزیر خود بمنزل سردارسپه رفته ، لایحهٔ جمهوریخواهانهٔ خویش را بعرض برسانند. حتی اعضای دفترمخصوص سلطان احمدشاه را هم، بهمن کار وادار کنند.

درهمین روز، چندنفر از کملین قوم مانندحاجی مخبرالسلطنه وحاجی معین‌الدوله و احتشام‌السلطنه، باید نزد ولیعهد بروند، و استعفای او را بگیرند و مثل این بود که روز ۳۰ حوت‌کارها را ختم شده تصور کرده، و برای‌آن روزبرنامه تعیین نکرده بودند.

باری، بعد از ظهر روز ۲۷ حوت، با اعضـای دیوان محاکمات مالیه، مشغول مراجعه بدوسیه‌ای بودیم، یك مرتبه صدای جنجال وقال وقیل زیادی از بیرون شنیده شد. این صدای ملت بود، که جمهوری میخواست. از قراریکه گفتند، بعضی ازآنها هم، با حال ظاهر عصبانی میخواسته‌اند داخل وزارتخانه شده، که مثلاً اعضای وزارتخانه را هم همراه خود بدوره بیندازند.

درآخر روز، که میخواستم بمنزل بیایم، برای دیدن این دستجات و تماشای این جمهوری خواهی مصنوعی، عمداً راه خود را دور کرده، پیاده از خیابانهای لاله‌زار و شاه‌آباد و جلو مجلس، وخیابان نظامیه آمدم. در بین راه، بجمعیت های دویست سیصد نفری، که البته عده‌ای ازآنها بچه‌لات های تماشاچی بودند، برمیخوردم. اینها بیرقهای سرخی دردست گرفته، وعده‌ای‌هم پیراهن‌های سرخ بتن داشتند. جماعتی هم دراتومبیلهائی که بنوارهای پهن سرخ مزین شده بود، نشسته در خیابانها بگردش افتاده بودند. جلو مجلس، ازدحام ملت جمهوری خواه زیادتر بود. از وجنات عابرین، که بااین دستجات برمیخوردند، پیدا بودکه میخواهند بگویند چه بازی خنکی؟!! از بعضی ازآنها غرولند زیر لبی‌هم شنیده میشد.

منهم سوسیالیست بودم

درموقعی که سران حزب دمکرات و اعتدالی سابق، میخواستند ریگهای اختلافات قدیمه را از دامن بریزند، وبا هم متحد شوند روزی، بدیدارشیخ غلامرضا خان (نامدار) که درجلد اول صفحهٔ ۲۰۲ ذکری از او کرده ام رفته بودم، جناب آقای میرزا محمد صادق طباطبائی از راه رسیدند. ضمن صحبت، گفتند حزب تازه‌ای داریم میسازیم، شما با ما همکاری نمی کنید؟ گفتم، چه حزبی؟ گفتند سوسیالیست؟ گفتم، من باشرکت برادرم چهل پنجاه دانك ملك دارم، نمیدانم سوسیالیست ملاك چه تحفه‌ای ازکار در خواهد آمد؟ گفتند اساس مرام همان مرام اعتدالیست، چیز تازه‌ای ندارد. مقصود تحزب است. گفتم در اینصورت، البته مانعی ندارد، که شبها گاهی با رفقا دور هم باشیم، و سیاست ببافیم. براثراین صحبت، منهم سوسیالیست شده بودم. ولی سوسیالیست بودنم هم، مثل اعتدالی بودنم بود. با اینکه در حزب اعتدالی، چندی نایب رئیس جمعیت و در حزب سوسیالیست یکمرتبه خزانه دار کل، و در دورهٔ بعد، منشی کل جمعیت هم انتخاب و تعیین شده بودم، این مقامات شامخ حزبی، برای من جز اسم چیزی نبود. زیرا همانطورکه حوض بی‌آب قورباغه نمیخواهد، صندوق خالی هم خزانه‌دار نمیخواست و جمعیت هم جز همان عده‌ای که درکلوپ سوسیالیست، در میدان بهارستان جمع میشدیم تشکیلات منظمی نداشت، که منشی‌کلی لازم داشته باشد. من هیچوقت خود را واردکارهای

سیاسی سران حزب نمیکردم ، و با اوضاع آنوقت کشور این تحزبها را نقش بر آب می‌دانستم . میگویند « ازتفنگ پریکنفر میترسد، واز تفنگ خالی ، دونفر » این احزاب در آن روزها ، همان تفنگ خالی بودند ، که هم مردم از آنها میترسیدند وهم آنها از بی‌مایگی خود ، آقای طباطبائی و سلیمان میرزا ، اگر وکیل مجلس میشدند از راه عدهٔ جمعیت و تشکیلات حزبی نبود ، بلکه بشرق دست خودکاری صورت می‌دادند .

سابقاً اشاره کرده‌ام ، که میان سران اعتدالی ، اختلافی حاصل شده ، چهارده نفر، باسم هیئت علمیه ، خرج خود را از باقی سواکرده بودند . مدرس وحاجی آقای شیرازی از مبرزین هیئت علمیه ، وآقای طباطبائی و حاج میرزا علی محمد دولت‌آبادی از رؤسای دستهٔ مقابل بودند . از مدتی پیش ، مذاکراتی راجع باصلاح ، بین دو دسته درکار بود و نتیجه‌ای گرفته نمیشد . روزی بدیدار مدرس رفته بودم . یکی از افراد درجه دوم حزب نزد مدرس بود . در ضمن صحبت ، گفت آقا ! بالاخره ، این مذاکرات اصلاحی بکجا رسید ؟ مدرس گفت بهیچ جا ! گفت ، پس چه بایدکرد ؟ مدرس گفت من سه تا کار سراغ دارم ، که اگر سه نفر ازاین آقایان بکنند ، همهٔ این حرفها تمام میشود ! گفت آن‌کارها چیست ؟ مدرس گفت حاجی‌آقا، تیلیفونشا بکند، حاجی میرزاعلی محمدبرودخرشا بفروشد میرزا محمد صادق هم قراربگذارد ، از صبح تا عصر، دوسه جا بیشتر نرود ، سریك هفته همه‌کارها روبراه خواهد شد ، و الا این حزب اصلاح شدنی نیست . سید بزرگوار درست میگفت این‌آقایان ، برای اساس دادن بحزب ،کاری نمیکردند بلکه باسم حزب ، مشغول کارهای شخصی خود بودند ، و نقطهٔ اساسی اختلاف همین موضوع بود .

باری چون منهم سوسیالیست بودم سرراه سری هم بکلوب سوسیالیست هاکه در میدان مجلس واقع بود، زدم ولی رفیق باب دندانی ، که باهم صحبتی بکنیم ، نیافتم. همه دنبال چاق‌کردن بوق جمهوری قلابی رفته بودند ، فقط یکی دونفر نوکر مشغول جابجاکردن صندلی ها برای‌کنفرانس فردا بودند . آخر نه این است ، که باید رؤسا بوعدهٔ مساعدتی که بسردارسپه داده‌اند وفا کنند؟ یکی‌ازکمکها همین‌کنفرانس‌است، که میرزا محمود خان پهلوی، جناب‌آقای محمود محمود، استاندار فعلی تهران ، که دراینوقت نام خانوادهٔ خود را هنوز عوض نکرده بود ، ازطرف‌کمیسیون نطق وخطابه ،سخن‌ران این‌کنفرانس تعیین شده ، واین مردصاف پاك بی‌آلایش ، باکمال دیانت ، و از روی ایمان وعقیده ازدو روز قبل ، مشغول مطالعه برای حاضر کردن این کنفرانس شده‌است .

فردا صبح ، ۲۸ حوت بمجرد نشستن پشت میزاداره ، صدای زنك تلفون بلندشد. دیدم‌آقای فرزین معاون وزارتخانه ، مرا باطاق وزیردعوت میکنند. رفتم ، سایررؤسای ادارات وزارتخانه هم رسیدند،آقای فرزین با حرکت دستهای خودکه‌کمك قوهٔ ناطقه‌اش بود ، بعد ازمقدمه ، فرمودند صلاح نمی‌دانیدکه ما هم ، مثل سایرطبقات ، دراین نهضت جمهوری شرکتی بکنیم ؟

یکی از رفقا پرسید سایر وزارتخانه ها چه‌کرده‌اند ؟ فرزین گفت تا آنجاکه من

اطلاع دارم ، همگی امروز خیال دارند بروند ، و بحضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء ، شرکت خودرا دراین نهضت اعلام دارند. من پرسیدم ، درهیئت وزراء ؟ فرزین گفت خیر در منزل شخصی ایشان . پرسیدم فقط رؤسای ادارات ؟ گفت خیر تمام افرادکرسی نشین وزارتخانه‌ها . گفتم البته آقایان وزراء هم باید همراه باشند ، اینطور نیست ؟ گفت چرا همینطور است ! گفتم : هرساعت راکه معین کنید میرویم . اینکار هم مانند یکی از وظائف اداری است ، البته باید اطاعت کرد . فرزین ، با لبخند جواب گفت میخواهید بفرمائید او وظائف ملی ؟ گفتم : ملی و اداریش فرقی نمیکند، همینکه‌کاری وظیفه شد باید اطاعت کرد ، ما هم اطاعت میکنیم .

فرزین مردی با احتیاط ، و از بی محابا حرف زدن منهم بیخبر نبود ، بنابراین صلاح ندانست ، بیش از این ، درسر اداری وملی مباحثه کند . گفت ولی دست خالی نباید برویم ، باید نوشته‌ای هم همراه داشته باشیم . گفتم البته این هم از وظائف است ، وبرای اینکه درسر وظیفه محتاج بتوضح نشوند، وبجملهٔ بعدی جواب بگویند، اضافه کردم این تقاضانامهٔ جمهوری راکی خواهد خواند ؟ گفت وزیر . گفتم البته ایشان خودشان صورت نطق را حاضر خواهندکرد ؟ گفت از قضا ایشان خواهش کرده‌اندکه شما این زحمت را بکشید ! گفتم چون از قول ایشان است ، مانعی ندارد و بنده عوض ایشان مسوده میکنم گفت خیر ! از قول جماعت است، منتها ایشان خواهند خواند . گفتم ولی توجه بفرمائید، چیزی راکه بنده ازکار دربیاورم ، یقیناً با نظریات ایشان فرق پیدا خواهدکرد . گفت شما زمینه را دست می‌دهید ، هرچه را نپسندیدند، اصلاح میکنند وبعد پاکنویس خواهد شد گفتم ساعتی‌که برای ما معین شده‌است ، چه وقت است ؟ با لبخندگفت ، ساعتی معین نشده است ، ولی تصور میکنم ، دو ساعت بعداز ظهرآنجا باشیم ، بهتر است . گفتم تا یکساعت دیگر ، پیش نویس نطق آقای وزیر را خواهید داشت ، و برخاستم . گفت : چای ؟ ... گفتم، آقایان رفقا ازطرف من میل خواهند فرمود من یك محاکمه هم امروز دارم، باید این پیش نویس‌را هم تدارك کنم . دستی باایشان داده، بیرون آمدم . اول لایحه و بعد محاکمه را تمام کرده ، بعد از خوردن نهار ، دو ساعت بعد از ظهر ، برای دفعهٔ اول ، بمنزل سردارسپه رفتم . دراینوقت ، بیرونی ایشان عمارت مختصر سه چهار اطاقه‌ای بود که از سمت خیابان سپه ، جلوکاخ امروز واقع است .

درختهای‌کاج و سرو باغچه هنوز سایه‌گستر نشده ، بنا براین ، آفتاب بعد ازظهر اواخراسفند، تمام باغچه را پر کرده بود. عدهٔ زیادی ازاعضای وزارت مالیه که خانه‌هاشان در محلهٔ حسن آباد و دروازهٔ قزوین و نزدیکتر بودآمده و بقیه هم پشت سرهم میرسیدند عده بقدری شدکه تمام خیابانها و فضاهای بی‌درخت باغچهٔ جلو را پر کرد . جناب آقای محمود جم وزیر مالیه و رؤسای وزارت خانه ، نزدیك عمارت سمت خیابان کاخ ایستادیم چون دیگر جای راه رفتن باقی نمانده بود .

سردارسپه ازداخل عمارت بیرون ؛ و یکسر بسمت ما آمد . عزالممالك اردلان وزیر فوائد عامه ، هم با اعضای وزارتخانهٔ خود آمده ، و ایشان هم با ما بودند .

تشریفات ورود رئیس‌الوزرائی که دو روز دیگر رئیس جمهوری ، و شاید سال دیگر شاه خواهد شد ، بعمل آمد . حضرت اشرف ؛ خیلی بشاش وخندان ؛ گفت ماشاءالله چقدر اعضای وزارت مالیه زیادند ! آقای جم جواب گفت فقط شاید صد نفری اعضای وزارت فوائد عامه هم ضمیمه باشند. بعد، لایحه را از بغل بیرون‌آورده ، شروع کردند ولی مثل این بود ، که بعد از پاکنویس لایحه را برای دفعهٔ دوم نخوانده ، یا شاید عظمت موضوع ایشان را تکان داده بود چنانکه حدس میزدم ، تمام آنچه را که من بقلم آورده بودم ، پاکنویس نشده ، و بعضی چیزها هم اضافه شده ، و سوزن‌های رفو درآن پیدا بود ، درهر حال، لایحه را تقدیم نمود، بعد، عزالممالك لایحهٔ خودرا خوب وشمرده خوانده وتقدیم کرد . بازهم حضرت اشرف نگاهی بجمعیت انداخته، و ازعدهٔ زیادی‌که با ایشان هم فکر شده‌اند ، همچنان مسرور بوده ، و با تبسم گفتند . یك فوجند . بعد ، باکمال خوشوقتی ، سری فرودآورده ، تعارف جمعی بحضار کرده ، بداخلهٔ عمارت برگشتند .

قبلا همه می‌دانستیم، که بعدازظهر تعطیل است . بنابراین، جمعیت متفرق وهر کس دنبال خیال خودرفت . من به‌بعضی از رفقای حزبی ، که آقای اردلان هم یکی از آنها بود، نزدیك شده ، گفتم عصری برای استماع کنفرانس بکلوپ نمی‌آئید؟ گفت چرا گفتم حالا تا آنوقت ، دو ساعتی وقت داریم ، این وقت را کجا بکشیم؟ گفتند از همین حالا بآنجا برویم چطور است ؟ گفتم مانعی ندارد بعد از یکربع در کلوپ بودیم .

در اعلان دعوت ، ساعت کنفرانس چهار و نیم بعد از ظهر معین شده بود ، ولی مثل این بود که اعضای ادارات ، که قبلا ازتعطیل بعدازظهر خبرنداشته‌اند ، که فکرسرگرمی برای خود بکنند ، همینکه ازکنفرانسی ، که در کلوپ سوسیالیست داده میشود ، با خبر شده‌اند ، همگی مثل ما چندنفر قبل از وقت ، یعنی ساعت سه تا سه و نیم بعد از ظهر ، بسمت کلوپ آمده ، فضای باغچهٔ وسیع کلوپ ما را مثل باغ سردارسپه ، پر کردند . در صورتی که آقای محمود پهلوی حساب چهار و نیم بعد از ظهر را می‌کند و شاید هنوز هم مشغول مطالعه و اصلاح مضمون کنفرانس خود و بنابراین غایب است .

یکی ازخصایص مردم کشور ما هم این است که هیچوقت نمیخواهند بی‌ترتیبی را که از تقصیر یا قصور خودشان درکاری پدید می‌آید ، متوجه خود دانسته لامحاله بی‌سروصدا نتایج آن را هم تحمل وحالاکه زودتر آمده‌اند حوصله کنند. این را هم باید انصاف داد، که یکی از بعد از ظهر های گرم روز های آخر اسفند تهران بود و صندلی هم ، بقدری که تمام عده راکافی باشد، نبود . زیرا ما منتظرهزار الی هزاروپانصد نفرجمعیت نبودیم.

کم کم ، صدای شکوهٔ عجول های قوم باعضاء کمیسیون نطق و خطابه رسید ، مرا احضار ، و چاره جوئی کردند و پشت سر هم میگفتند پس میرزا محمود خان کجا است ؟



سردار سپه ـ مستوفی الممالک ـ فروغی ـ مشیرالدوله
آصف السلطنه ـ ولیعهد ـ حاجی محتشم السلطنه دردست چپ شاه
شناخته میشوند، ظاهراً این عکس درزمان کابینهٔ مستوفی الممالک
برداشته شده است . بودن فروغی نزدیک مستوفی الممالک دلیل
این گفته است .

من بآقایان گفتم تا یکساعت دیگر منتظر میرزا محمود خان نباشید ؛ ایشان سرساعت چهار و نیم اینجا خواهند بود . گفتند پس چه کنیم ؟ این جمعیت حیف است متفرق شود و خوش آیند هم نیست که بگویند، بکنفرانس رفتیم ، ناطق نیامده بود، برگشتیم . دیدم با اینکه تقصیر یا قصوری متوجه ما نیست ؛ حرف حسابی است . به آقای میرزا ابراهیم زنجانی ، که رئیس کمیسیون نطق و خطابه بود ، عرض کردم شما تشریف ببرید بمحل خطابه من و میرزا محمود خان را معرفی کنید ، من پا منبری میخوانم ، تا ایشان بیایند . همه پسندیدند. معرفی بعمل آمد .

خوانندهٔ عزیز توجه دارد، که با وجود نوشتن لایحهٔ صبحی ، و فکرهائی که پنج شش ساعت قبل ، برای جور کردن مطلب آن لایحهٔ ، از مغزم گذشته بود ، این کنفرانس برای من مشکلی نداشت . منتها قدری تاریخچهٔ جمهوری را که بطور مقدمه اضافه کرده ، و قدری هم شاخ و برگ و توضیح ، دراطراف نشو و نمای جمهوری ، در یونان و روم قدیم و و نیز قرون وسطی و بالاخره آمریکا و فرانسه و سویس عهد جدید ، و کم تفاوتی حکومت جمهوری و سلطنتی ، و تقسیم جمهوری باعیانی و ملی میدادم ، دو ساعت هم میتوانستم در این موضوع حرف بزنم . بهرصورت مجلس گرم شد . خیلی خوب هم گرفت . بطوری که جمعیت بدست زدنهای خود، چندین باری نطق مرا قطع کردند . در آخر کار، یعنی وقتیکه دیدم آقای میرزا محمودخان پهلوی رسیدند ، کنفرانس خودرا باین جمله ، که خیلی مورد تحسین عمومی حضار واقع شد ، ختم کردم :

«آقایان ! استبداد بی‌ترس دورهٔ مظفرالدین شاه ، ما را بحکومت ملی بی‌تقویتی کشاند . امیدوارم ، در این جمهوری مردمان با تقوائی ازکار دربیائیم ؛ که بتوانیم حق این حکومت را اداء کنیم . »

بعد اضافه کردم . وقت کنفرانس ما در اعلان چهار و نیم بعد ازظهر ، و درحقیقت از این ببعد است . من مثل شاگرد روضه خوانها برای آقا میرزا محمود خان ، پامنبری خواندم . حق مطلب راایشان اداء خواهند کرد .

نطق ایشان هم بسیار جالب ، و حاوی مطالب علمی و تاریخی ، و با اینکه ایشان نطق مرا نشنیده بودند، که از تکرار مطلب بپرهیزند ، برحسب تصادف بیانات ایشان در هیچ جا تکرار مطالبی راکه من گفته بودم ، نداشت و بسیار دلپذیر بود . پنج ساعت و نیم بعد از ظهر ، مجلس کنفرانس با رضامندی مستمعین و آبرومندی کلوب ما خاتمه پذیرفت بطوریکه موافقین و مخالفین اوضاعی که در این دو سه روزه برپا شده بود ، هر دو دسته خوشوقت از در کلوب خارج شدند . زیرا ما دونفر ، هیچیك اهل مرده باد و زنده باد و هو و جنجال نبودیم و فقط حکومت جمهوری را از نقطه نظر علمی و تاریخی ، تشریح و محسنات و نواقص آن را توضیح کرده بودیم .

در دربار

سه نفریکه در این روز ، ۲۸ حوت قرار بود بروند و بولیعهد توصیهٔ استعفاء کنند ، رفتند و توصیهٔ خود را کردند ، ولی قوت نفس ولیعهد از برادرش بیشتر بود وازپذیرفتن این توصیه استنکاف

کرد . سردارسپه که میخواست درهرحال ، تاآخر روز ۲۹ حوت کار را از هرحیث خاتمه بدهد ، از دم در نرفت، و روز ۲۹ باو پیغام فرستاد که بایدعمارت دولتی را ترک بگوید. ولیعهد مؤتمن الملك رئیس مجلس وعده‌ای ازنمایندگان را احضار ، و مطلب را اظهار و کسب تکلیف کرد. رئیس بمجلس برگشت. جلسهٔ خصوصی تشکیل ونمایندگان را ازموضوع با خبر نمود .

بعضی از نمایندگان (از فراکسیون تجدد) گفتند خوب است ولیعهد مسافرتی بقم یا حضرت عبدالعظیم کرده، عید را درآنجا بگذرانند. مدرس جواب گفت برای چه؟ آقای حائری زاده از رئیس پرسید کی این پیغام را برای ولیعهد داده است ؟ البته این سؤال بیجواب ماند ، زیرا پیغام دهنده معلوم بود ، و رئیس مجلس هم نمیخواست اسم ببرد . تدین به حائری زاده گفت مثل این است که شما در این کشور نیستند و هیجان مردم را نمی بینید ؟ اگرولیعهد عمارت سلطنت را ترك نگوید، جمهوری‌خواهان حمله خواهند کرد و ریشهٔ فساد را قطع میکنند ! حائری زاده گفت دراین صوت باید مجلس بدولت تذکر بدهد، که عده‌ای مستحفظ برعمارات سلطنتی بگمارند، که باین بهانه اثاثه و جواهرسلطنتی بدست یکمشت رجاله، ازبین نرود . یکی از وکلا گفت آقای حائری زاده حق ندارد بملت جمهوریخواه رجاله بگوید. جلسهٔ خصوصی ، بدون اخذ تصمیم برهم خورد . زیرا وقت جلسهٔ علنی رسیده بود .

در بازار

بستن بازار دراین‌گونه مواردعامل مؤثری‌است که البته سردارسپه وعمالش ازآن غفلت نکرده ؛ و خیال داشته‌اند که بوسیلهٔ رؤسای اصناف ، این‌قسمت را هم عملی کنند. ولی اصناف بمناسبت گردش عید ، وفصل کسب وکارراضی باین امرنشده ، جواب مساعد نمیداند، نظمیه هم دست‌بردار نبود ، و بروسای اصناف فشار می‌آورد. اما بی‌نتیجه ، زیرا اصناف گذشته ازحساب ضرر مادی ، معنا هم با این اوضاع مخالف بوده ، رؤسای‌آنها درباطن مشغول تمام کردن مجله برضد جمهوری بودند ، و عریضه هائی تنظیم کرده ، و بامضای افراد میرساندند که بمجلس بدهند .

رئیس نظمیه ، محمددرگاهی، قضیه را احساس کرده ، خواست بوسیلهٔ تولیداغتشاش بازار را ببندد و اصناف را باکار ختم شده مواجه نماید . برای حصول این مقصود ، بعد ازظهر ۲۹ حوت، جمعی را تحریك کرد، دربازارچندتیرخالی کردند وفریادجمهوریخواهی کشیدند ، و برای اینکه مردم محل اجتماع و نطق نداشته باشند امر داد درمساجد بازار را ببندند . این عملیات هم ثمری نبخشید . مردم بقدری عصبی بودندکه در سرتاسر بازار صف جماعت راست کرده ، بنماز مشغول شدند ، همین وضع غیرعادی سبب شد که چند هزار نفرجمعیت دربازار جمع شوند، وخطبای ضدجمهوری؛ درهمان بازار نطق‌های هیجان‌آمیز برضد اوضاع حاضر بنمایند ، و رؤسای اصناف مجله‌های نیمه کارهٔ خود را زودتر بامضای جماعت برسانند ، و برای رساندن عرایض و ابلاغ خواهش مردم ؛ با عدهٔ زیاد بمجلس

بیایند . در این موقع مجلس علنی منعقد بود . نمایندگان اصناف در صحن بهارستان ایستادند . خالصی زاده امام صف نماز جماعت بازار را ، که همراه آورده بودند ، برای مذاکره با رئیس مجلس ، بدرون پارلمان فرستادند .

خالصی زاده ، دراین وقت ، آیت‌الله زادهٔ خالصی معروف ، وبرخلاف امروزطرف توجه عمومی بود. کارکنان تشریفاتی مجلس اورا باطاق هیئت رئیسه فرستادند ، تا بعداز جلسه ملاقات حاصل شود. افراد فراکسیون تجدد، که جمعیت اصناف را دیده، وازسماجت عربی خالصی‌زاده هم بی‌اطلاع نبودند، فکری بخاطرشان رسید ، وآن مرعوب کردن این آخوند عرب بود . چند نفر ازآنها که گفتند تدین هم همراهشان بوده ، بعنوان پذیرائی خود را بدرون اطاق انداخـته ، در را بستند و کتك سفتی بآیت الله زاده زدند . خبر بنمایندگان اصناف رسید، برای خلاصی خالصی داد و فریاد راه انداختند . رئیس ادارهٔ جلسه را بنایب رئیس ، که تازه از کتك کاری خالصی زاده فارغ ، و در جلسه حاضر شده بود، واگذاشته بیرون‌آمد. رؤسای نمایندگان اصناف را پذیرفت، وبا متانت‌آنها را آرام کرده، بآنهاوعده دادکه عرایض آنها طرف‌توجه مجلس قرارخواهدگرفت. همین‌اقدامات وسروصدا سبب شد، که جمهوریخواهان مجلس با وجودعدهٔ‌کافی برای طرح لایحهٔ‌جمهوری نتوانستند در این شب (۲۹ حوت) کاری صورت بدهند و دانستندکار باین سهولت نیست ، که مثلا با یك قیام و قعود معمولی اکثریت ، خاتمه یابد ، و درحقیقت این نمایش عظیم روزشنبهٔ دوم حمل ، یعنی روزی که دراین وقت جمهوریخواهان تصور میکردند ، بتوانند لایحهٔ پیشنهادی را درآن روز ، بگذرانند ،گردید ، و خواب و خیال جمهوری طلبی را باطل نمود .

تفأل

آقای دکترحسن عظیما وکیل عمومی دیوان‌کشور امروز ، درآن اوقات مدعی‌العموم دیوان محاکمات مالیه بود . صبح ۳۰ حوت من برای دیدار دکتر بمنزل ایشان رفتم . آقای ریحان مدیر روزنامهٔ‌گل زرد ، که درآن واحد رئیس دفتر دیوان محاکمات مالیه هم بود ، مثل من برای دیدار او وارد شد . یك شخص دیگری هم ، که از جملهٔ خواص دکتر و فعلا اسمش نظرم نیست ازراه رسید. دکترحسن خان در دوره های قبل از سیاستمداران بوده ، و در اینوقت هم‌که اداری شده بود ازسیاست بافی بدش نمی‌آمد ورفقای سیاستمدارسابقش هنوز هم از دادن اخبار ترو تازه باو کوتاه نمی آمدند ، و بازهم مثل دورهٔ سابق از جزئیات مسائل روز و چگونگی افکار محافل مطلع با خبر ، و یکی از اشخاصی بودکه صددرصد اطمینان داشت ، که رنود جمهوری را علم خواهند کرد .

میدانیم مقررشده بودکه عصر۲۹ حوت قانون خلع قاجاریه ، وبرقراری جمهوری وریاست جمهوری سردارسپه ازمجلس بگذرد ، وچنانکه دیدیم نگذشته بود ، و البته این نگذشتن‌کار در ساعت مقرر ، سکته بسایر برنامه‌ها وارد ، وکارها را درهم و برهم میکرد بنا بر این مباحثه در این که چه پیش خواهد آمد ؟ و بالاخره ، دراین بازی کدام یك

از طرفین خواهند برد ؟ در این محفل چهار نفری ما امری طبیعی است . دکتر عظیما بواسطهٔ اطلاعی که از تحشیدقوای جمهوریخواهان داشت ، چون هیچ سببی برای نگذشتن قانون در ساعت مقرر نمیتوانست فکر کند ، در اخبار یکه آقای ریحان از واقعات دیروز در مجلس و دربار و بازار میداد، خیلی دقت کرده ، و آنها را با اطلاعات خودمیسنجید، ولی هیچ نتیجهٔ مثبتی، درنفع وضررطرفین قضیه نمیرسید. من بآقای دکتر گفتم میخواهید بدانید که کدام طرف فاتح میشود؟ گفت بلی ! گفتم با پیش‌آمدهای دیروز و دیشب ،حکم کردن درآن‌کار مشکلی است . من یك راه برای حل آن دارم ، و آن تفأل با قرآنست . دکتر برخاست ، از کتابخانه قرآنی در آورد و بدست من داد . گفتم قبلا نیت را معلوم کنیم . بعد از کمی رد و بحث ، نیت باین قرار گرفت ، که « با وضع حاضر کدام یك از طرفین جمهوریخواهان ، یا سلطنت طلبان غالب خواهد شد ؟ »

قرآن راگشودم . آیهٔ ان هذان لساحران .. . بود . گفتم فرعون بمصریان میگفت موسی و برادرش ساحرند ، وبدرد شما نمیخورند . سردارسپه هم بمردم ایران میگویداین شاه و ولیعهد هزار عیب دارند ، و بدرد شما نمیخورند ، و جمهوری خوب است درنتیجه کار بر وفق مرام موسی و هارون شد . در اینجا هم ، نتیجه بر وفق مـرام شاه و ولیعهد خواهد شد .

دکترحسین خان گفت پس جمهوری چه میشود؟ گفتم جمهوری معلوم است که بجائی نمیرسد . معذا ، برای آنهم تفألی میزنیم . قران را گشودم آیهٔ خلق انسان از نطفه و علقه و مضغه ، و تبدیل باستخوان و پوشش استخوان بگوشت ، و بالاخره بدنیا آمدن و تبارك‌الله احسن‌الخالقین بود . گفتم تازه تخمش در مغزها کاشته شده ، چندین نقل وتحویل لازم دارد ، تا بدنیا بیاید .

این طرزتفأل را من در حدیث و روایتی ندیده‌ام ، ولی بفکر خود. درمواردسخت و مشکل آیهٔ « وعنده و مفاتح‌الغیب را ... تالارطب ولایابس الافی کتاب مبین» میخوانم و قرآن را میگشایم آیهٔ سر صفحهٔ راست را از صدرمطلب تا ذیل ، باشأن نزول تطبیق واز آن رو مطلب را استخراج میکنم .

بسال ۱۳۰۷ شمسی ، در شیراز بودم . درهمان اوقاتی که بچه سقا برامان‌الله خان پادشاه افغانستان شوریده ، وسلطنت خانوادهٔ امراء افغانستان را بر هم زده بود ، شبی در منزل حاجی سید ابراهیم ، معروف بحاجی مدرس برادر سید یعقوب انوار مهمان بودم . جمعی از اعضای عدلیهٔ فارس و آقای همایون سیاح پیشکار مالیهٔ فارس هم بودند. مرحوم رجاء رئیس محکمهٔ بدایت ، باسایر آقایان ، در اوضاع افغانستان واین که آیا بچه سقا پیش میبردیا نه، وکارافغانستان که‌تازه مستقل شده است، با اوضاعی که‌انگلیس‌ها برای‌آنها پیش‌آورده‌اند بکجا خواهد رسیدگرم مباحثه بودند و هر کس درنفی اثبات طرفین قضیه ، دلیل هائی ذکر میکرد ، حاجی سیدابراهیم میزبان هم غرق محاجه بود .

گفتم آقایان ! ، جز خدا کسی نمیداندفردا چه پیش می‌آید. حالا اگر خیلی مایلید

قبلا بدانید که از بچه سقا و سلسلهٔ امراء ، کدامیك از طرفین غلبه خواهند کرد ، قرآنی بمن بدهید، تفأل بزنم . حاجی سیدابراهیم برخاست ، قرآنی آورد ، و تمام اهل‌مجلس ساکت شدند . قران راگشودم‌آیهٔ « وضربنا علی آذانهم فی‌الکهف سنین عدداثم بعثناهم..» بود. گفتم یك چندی ، سلسلهٔ امراء از کار خارج میمانند ، دو مرتبه برسر کار می‌آیند و استقلال خودرا بدست می‌آورند. حاجی‌سید ابراهیم گفت : مثلا مثل‌اصحاب کهف، تا سیصد و نه سال آنها از استقلال دور خواهند بود ؟گفتم حاجی آقا ! چرا متوجه مطلب نیستید حرف بین سلسلهٔ موجود و بچه سقاست ، در اینجا مطابق قاعدهٔ عقلی ، بیشتر از یکی دو سال فرجه ندارد . گذشته از این ، اگر در تمام قرآن بگردید ، آیه‌ای ازاین مناسب‌تر برای این مقصود پیدا نمیکنید .

مرحوم محمود خان ملك‌الشعرای ناصرالدین شاه میگوید : در بروجرد وزیر بودم روزی بدیدار یکی از آقایان طباطبائی بروجرد ، که مرد وارسته و امین و طرف توجه عامه بود ، رفتم . شخصی وارد شد ، بآقا گفت یك استخاره برای من بکنید . آقا قرآن راگشود وگفت میخواهی خری بخری ؟ مردك گفت بلی‌آقا میخواستم یك خر بخرم . آقا گفت خوب است ، برو بخر . مردك بیرون رفت . بآقاگفتم اگرمن بر اخلاق شما واقف نبودم، باید پیش خودم حکم کنم ، که شما برای نمایش قبلا تبانی با این مردکرده باشید شما ازکجای قرآن استخراج فرمودید، این مرد میخواهد الاغ بخرد ؟آقا خندید . گفت آیهٔ « سنشد عضدك باخیك » بود . برادر لر ، خر است . از اینجا دانستم کـه میخواهد خری بخرد .

شنبهٔ دوم حمل ۱۳۰۳

برنامهٔ جمهوری خواهان عصر روز ۲۹ حوت تمام شده ، و آنچه باید بدان عمل بکنند، بجا آورده بودند ، فقط اصل‌کار که قانون بود نگذشته بود ، که آنهم بعد از این مقدمات و سوابق ، و با داشتن اکثریت، مسلم میگذراندند. اگر چه در این ضمنها ،چك کاری مدرس وکتك‌کاری خالصی‌زاده پیش نماز اصناف دربازار مردم را عصبانی کرده بود، ولی فراکسیون‌های تجددوسوسیالیست این دو واقعه را چیزمهمی نمیدانستند . اما اصناف و مردم عموماً خیلی از این موضوع ، بخصوص چك خوردن مدرس ، متغیر بودند. اصناف هم که روز ۳۰ حوت برای مطالبهٔ جواب تظلم دیروز خودبمجلس مراجعه کردند، بآنها جواب داده شده بود ، عصر شنبه تکلیف جواب معلوم خواهد شد . سید مدرس هم در روز اول و شب وتا ظهر روز دوم حمل درمنزلش نشسته ، و مردم که برای دیدار عیدمی‌آمدند بسر دسته های بازاری و مردمان ذینفوذ شهری ، آنچه لازم بود میگفت وآنها راکه باید پی جمع آوری اشخاص بفرستد ، میفرستاد .

بعد ازظهر این روز ، از تمام محلات جمعیت روبمجلس هجوم آورد . نمایندگان و سرجنبانان آنهاکه اکثر از علمای محلات بودند ، بداخلهٔ عمارت رفته ، در اطاقهای مجلس نشستند وباقی مانده ، درباغ بهارستان ومیدان جلو مجلس ، وتمام خیابان نظامیه

از سرچشمه تا خیابان ژاله ، و تاکمرکش خیابان شاه آباد ، و خیابان وزارت فرهنگ امروز ، را سراسر پر کرده بودند، در حالیکه در جلو اکثر دسته ها ، علمهائی که روی آن زنده باد سلطان احمد شاه ! مرده باد جمهوری نوشته بودند کشیده میشد ، و بعضی‌هم جمله ها یا اشعاری مانند :

ما دین نبی داریم ‌‌ ‌ ‌ جمهوری نمیخواهیم

می گفتند . یهودی ها هم دسته‌ای ساخته با خاخام‌های خود بجمله‌های ذیل:

ما تابع قرآنیم ‌ ‌ ‌ جمهوری نمیخواهیم

مترنم بودند .

کم کم ، عرصه بر آقایان فراکسیون های تجدد و سوسیالیست که تا این ساعت خود را فاتح می‌دانستند ، تنگ شد ، ولولئین برای آنها دانه‌ای هزار تومان قیمت پیدا کرد . این بود، که بوسیلهٔ تلفون ، بسردارسپه اطلاع داده ، اورا بکمك خود طلبیدند ، که شاید با اشتلم نظامی مردم را خفه کرده و لایحه را با یك پاشو وبنشین بگذرانند .

سردارسپه هم احتیاط خود را داشته ، وقبلا عدهٔ کافی ازنظامیان مسلح درحول حوش مجلس واداشته بود . بعد از رسیدن تلفون ، باین نظامیان امر شد بداخلهٔ مجلس رفته ، و برای آمدن رئیس‌الوزراء بمجلس راهی، ازمیان جمعیت ، باز کنند و دو ردیفه درطرفین این راه بایستند باین بهانه عده‌ای زیادتر ازلزوم بداخلهٔ مجلس نفوذ کرده ، واین گوشه آن گوشه ایستاده ، و برای اجرای امر مافوق حاضر بودند .

سردارسپه ، با عده‌ای ازافسران ارشد،واردصحن بهارستان شد ، ولی مردم‌اعتنائی باو نکرده ، سهل است ازبعضی فریاد مرده بادجمهوری هم بلند شد . شیخ مهدی سلطان‌ـ الواعظین ، یکی از خطبای صدر مشروطه ، در سرپله‌ها برای مردم نطق میکرد. سردارسپه نزدیك او آمد ، و با شلاق خود ، یکی دوتا بهرجای او رسید نواخت ، و امر کرد اورا پائین کشیدند. یکی از تماشاچی ها ، معلوم نیست ازکجا ، پاره‌آجری بدست‌آورده برای سردارسپه‌پرتاب کرد . این پاره آجر، که بگردهٔ او اصابت کرد ، خشم او را زیاد نمود. امر داد مردم را بزنند ، و از صحن بهارستان برانند . این امر اجرا شد . نظامیان با سرنیزه و ته تفنگ بمردم حمله بردند . بعضی فرار کردند ، و برخی درخت های کوچك باغ را ریشه کن کرده ، با نظامیان بنای زد و خورد گذاشتند ، و در این زد و خورد ، از طرفین عده‌ای مجروح گشتند. نظامیان عده‌ای را میان گرفتند، وآنهارا بکلانتری بخش۲ که در میدان بهارستان و نزدیکی مجلس بود ، بردند . سردارسپه که کار را ختم شده میپنداشت ، به تأنی ازپله های سرسرای مجلس بالا رفت درصورتیکه افسرانش اطراف او را احاطه کرده بودند .

از طرف دیگر، مؤتمن الملك رئیس مجلس، که ازپشت پنجرهٔ طبقهٔ فوقانی متوجه صحن‌بهارستان، وزدوخورد نظامیان با مردم‌گردید، ازاطاق‌خارج شده بسمت پله‌ها آمد که باین‌صحنهٔ‌ناشایسته خاتمه‌ای‌دهد. سرپله، سینه بسینه بسردارسپه برخورد . باتشدد گفت‌این

چه وضعی است ؟ ! مطابق کدام قاعده شما مردم را در خانهٔ خودشان و با اسلحهٔ خودشان میزنید .؟!! سردار سپه گفت من بوظیفهٔ ریاست دولت عمل میکنم! حفظ انتظام وجلوگیری ازاغتشاش وظیفهٔ من است! رئیس مجلس گفت اختیارمجلس با من است! تو رسمیت نداری! الان تکلیف تورا معلوم میکنم !! سید محمود ! زنگ را بزن ، تا باین شخص بفهمانم که مجلس جای این رفتار نیست ! ! وبسمت اطاق مخصوص خود رفت. ۱

سردارسپه ، در مقابل این متانت و این حرف‌های رك و سخت ، جا خورد ، و اول کاری که کرد جلوگیری از حملهٔ نظامیان بمردم بود ، که بوسیلهٔ یکی از افسران ارشد همراه خود بموقع عمل گذاشت. بعد بوسیلهٔ پاره‌ای ازوکلای طرفدار خود از مشیرالدوله خواهش کرد ، که بین او و رئیس مجلس را التیام بدهد . مشیرالدوله باو گفت : رئیس مجلس حق داشته است زیرا حفظ انتظامات داخلی مجلس و بهارستان با شما نیست و شما حق نداشته‌اید مردم را در این‌جا بزنید . بالاخره بعد از خواهش وکلا ، او را برای عذرخواهی نزد رئیس مجلس برد . مؤتمن‌الملك باوگفت : از من چه عذری میخواهید ؟ این عذر را از روحانیون و رؤسای محلات ، که نمایندهٔ مردمند بخواهید !

سردار سپه باطاقیکه رؤسای محلات و علما بودند رفت، و ازآنها عذرخواهی کرد. حتی‌کار بروبوسی هم رسید . بعضی باو گفتند امر بدهید، عده‌ای را که بکلانتری برده‌اند فوراً مستخلص کنند . سردار سپه امر بخلاصی آنها داد .

ولی‌مردمیکه ازحملهٔ نظامیان فرار کرده بودند، بخانه‌های خود رفته هریك چوب و چماق و از این قماش وسیلهٔ دفاعی بدست‌آورده، برای نجات نمایندگان خود مراجعت

---

۱ - مردم مرحوم مؤتمن‌الملك ، حسین پیرنیا را در دورهٔ پانزدهم وکیل مجلس شورای ملی انتخاب‌کرده و آنمرحوم استعفاکرده بود . هرقدر سردسته‌ها برای پس گرفتن استعفا نزد ایشان میرفتند، آنمرحوم ایستادگی‌میکرد. در این اوقات من برای‌کارهای ملکی که ازآنمرحوم در اجارهٔ من بود نزد ایشان زیاد میرفتم . روزی بایشان‌گفتم ، شاید اینقدر مقاومت در مقابل تمایل مردم سزاوار نباشد. گفت : از من چه برمی‌آید ؟ گفتم : مردم از شما کار نمی‌خواهند ، شما را برای این وکیل میکنندکه درموقع ضرورت، مثل‌وقعهٔ جمهوری با چندکلمه حرف‌بموقع جلو پیش‌آمدهای ناگوار را بگیرید . گفت : نتیجهٔ آن حرفهای سابق چه شد؟ گفتم : مثل این است که بگوئیم نتیجهٔ حرفهای میرابو که در مجلس مؤسسان گفت چه شد . بالاخره بعد از بیست وپنج سال ملت فرانسه از حال قبل از انقلاب هم پایین‌ترآمد . بلی ملت موقتاً پایین‌تر آمد، ولی این حرفها در تاریخ ماند و سبب پرورش افکار مردم شد و بالاخره در انقلابات بعد پیشرفت حاصل کردند . اصرار مردم بجنابعالی برای این نیست‌که از فعالیت شما استفاده‌کنند، بلکه برای‌گفتن همین‌حرفهای تاریخی است. در مقابل این استدلال من‌گفت من ناخوشم وبرای اثبات این‌گفتهٔ خود اضافه‌کرد، من پریروز برای احوال پرسی فهیم‌الدوله رفته بودم ، دم در خانه‌که رسیدم دیدم، اسم صاحبخانه فراموشم شده است ، دربزنم، نوکربیاید حال‌که را بپرسم ، برگشتم ، سرکوچه که رسیدم اسمش یادم آمد ، مجدداً بدرخانه رفتم ، در زدم ، دیگر آن حضور ذهن در من نمانده است،که بتوانم ازآن حرفها بزنم . واقعاً هم ناخوش بود، چنانکه‌در ایام فترت بین دو مجلس ، درکابینهٔ آخری قوام‌السلطنه، بدرود زندگی‌گفت .

کردند ، و در عرض راه و صحن بهارستان بازهم فریادهای مرده باد جمهوری میکشیدند و با همین سر و صدا ، رؤسای خود را بمنزلهایشان رساندند ، و عاقبت جمهوری معلوم گشت «همش یخ بود و واشد» .

هر کس بجای سردار سپه بود ، بعد از این وقایع لامحاله از فکر بلند پروازی می‌افتاد ، و خود را تسلیم حوادث می کرد ، ولی این مرد عجیب ، با خوردن پاره آجر از طرف مردم، و ازآن بالاتر شنیدن بیانات سخت و محکم رئیس مجلس، از دم درنرفت و از فردا صبح مشغول بدست‌آوردن حیثیت‌های از دست رفته گردید .

دیدار عید زورکی

نامه رسانهای وزارت خانه‌ها بدر خانهٔ رؤسای ادارات رفته، خبر کردند که امروز آقای رئیس‌الوزراء برای دریافت تبریك عید ، جلوس میفرمایند ! اگر چه این اعلام ساده متضمن امری ازطرف وزارت خانه نبود ، ولی چون تاکنون چنین سابقه‌ای نبوده و رؤسای ادارات درملاقاتهای‌خود با رئیس‌الوزراءها آزاد بودند ، معلوم شدکه این ملاقات هم فرمایشی ، و یکی از وظایف است، که‌مثلاً اگر کسی جان سختی بخرج داده ، و باین مشروع عمل نکند، اسباب زحمتش خواهد شد!

بعد از ظهر، من منزل نشسته ، و از آنها بودم که میخواستم جان سخت باشم ، و باین ملاقات نروم . آقای دکتر حسن عظیما ، مدعی‌العموم دیوان محاکمات ، از راه رسید ، قدری نشستیم ، در اطراف تفأل چهار روز قبل صحبت داشتیم . دکتر گفت شما بدیدار رئیس‌الوزراء نمیروید ؟ گفتم : خیال ندارم . گفت چرا ؟ گفتم چه فایده دارد ؟ شما خوب می‌دانیدکه من تا پریروزمنزل ایشان را ندیده بودم، پس من با ایشان‌سابقه‌ای ندارم ، دیدار عید هم حکیم‌فرموده نمیشود. گفت بهمان دلیل‌که پریروز رفته‌اید، امروز هم باید بروید ، در این روزها فضول آقا زیاد است ، شما با این ملاقات لامحاله ، دفع شری از خود خواهیدکرد . دیدم حرف خیلی منطقی است ، رضا دادم برخاستیم و بمنزل سردار سپه رفتیم . از قضا ما اول وارد بودیم . ما را باطاق کوچکی هدایت کردند ، و بعد از دوسه دقیقه ، باطاق بزرگی که این ساختمان بسمت خیابان پهلوی امروز دارد بردند ، وارد شدیم ، حضرت اشرف ایستاده بودند. دست دادیم . چون سابقه‌ای در میان نبود ، من فکر میکردم که چه صحبتی را، بعد از رد وبدل شدن تبریك وتعارفات معمولی طرح کنم ، ولی چند نفری‌که بلافاصله وارد شدند ، مرا از این مخمصه بیرون‌آوردند . همگی درگوشهٔ اطاق نشستیم. یکی از واردین‌آقای عبدالله بهرامی بود، که سابقهٔ بیشتری با سردار سپه داشتند . صحبتی طرح شد . چند دقیقه مجلس ما چهارپنج نفری بود ، ولی پشت سر هم جمعیت وارد میشد . مسمی هم بعمل‌آمده بود . برخاستیم و بیرون‌آمدیم . با دکتر ، چند جا بدیدار و بازدید رفته ، اول شب بمنزل برگشتم .

مردم ، به همینقدر که شر جمهوری را از سر خودکنده بودند ، متقاعد نشده، البته

بدستور رؤسا میخواستند ، سردار سپه را ازکار خارج کنند . سردار سپه هم دانست که کار باین سهلی‌ها انجام نمیگیرد . بنابراین ، چهار پنج روز بعد ، مسافرتی بقم کرده باحاج شیخ عبدالکریم، مقلد قسمتی از ایرانیان، و سایر علمای درجه اول، مانند سیدابوالحسن اصفهانی و حاجی میرزا حسین نائینی ، که بعد از واقعهٔ تبعید علما از عراق ، این روزها میخواستند بعتبات برگردند ، ملاقاتی بعمل آورد، و درمراجعت بیانیهٔ ذیل را منتشر نمود:

۱۲ حمل ۱۳۰۲

بیانیهٔ سردار سپه

«هموطنان!

گرچه بتجربه معلوم شده، که اولیای دولت هیچوقت نباید با افکارعامه ضدیت ومخالفت نمایند ، و نظر بهمین اصل است که دولت حاضره تاکنون از جلوگیری احساسات مردم که از هرجانب ابراز می گردیده، خودداری نموده است ، لیکن از طرف دیگر ، چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده، و هست ، و هرکس که با این رویه مخالفت نموده، اورا دشمن مملکت فرض ، و قویاً در رفع او کوشیده . و از این ببعد نیز عزم دارم همین رویه را ادامه دهم، ونظر باینکه دراین موقع، افکار عامه متشتت واذهان مشوب گردیده ، و این اضطراب افکار ممکنست نتایجی مخالف آنچه مکنون خاطر من ، در حفظ نظم و امنیت و استحکام اساس دولت است ببخشد ، و چون من وکلیهٔ آحاد و افراد قشون، از روز نخستین ، محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف ، و نصب‌العین خود قرارداده ، همواره در صدد آن بوده‌ایم ، که اسلام روزبروز روبترقی و تعالی گذاشته ، و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد، لهذا درموقعی که برای تودیع آقایان حجج‌الاسلام وعلماء اعلام بحضرت معصومه (ع) مشرف بودیم ، با معظم لهم، درباب پیش آمد کنونی ، تبادل افکار نموده و بالاخره ، چنین مقتضی دانستیم که بعموم ناس توصیه نمایم، عنوان جمهوری را موقوف، و درعوض تمام هم خود را مصروف سازند، که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش برداشته ، در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی ، با من معاضدت و مساعدت نمایند .

این است که بتمام وطن خواهان وعاشقان این منظورمقدس نصیحت میکنم ،که ازتقاضای جمهوریت صرفنظر کرده ، و برای نیل بمقصد عالی که در آن متفق هستیم ، با من توحید مساعی نمایند . »

رئیس‌الوزراء و فرماندهٔ کل قوا ـ **رضا**

آقایان علماهم بعدازچند روز، تلگراف ذیل‌را بعنوان علمای تهران ازقم فرستادند:

تلگراف علمای اعلام از قم

« بسم‌الله الرحمن الرحیم ــ جنابان مستطابان حجج اسلام ، و طبقات اعیان و تجار و اصناف، و قاطبهٔ ملت ایران دامت تأییداتهم. چون ، در تشکیل جمهوریت ، بعضی اظهاراتی شده بود ، که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت ، لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس‌الوزراء دامت شوکته، برای موادعه بدارالایمان قم، نقض این عنوان، و الغاء اظهارات مذکوره ، و اعلان آنرا بتمام بلاد خواستار شدیم، واجابت فرمودند . انشاءالله تعالی، عموماً قدر این نعمت را بدانند، و از این عنایت کاملاً تشکر نمایند .

الاحقر ابوالحسن الموسوی الاصفهانی ـ الاحقر محمد حسن غروی نائینی ـ الاحقر عبدالکریم حائری.

این بیانیه که بمنزلهٔ خندهٔ قبا سوخته ها بود، با وجود تلگراف علمای مقیم قم جائی را نگرفت، وسران نهضت ضدجمهوری را متقاعد نکرد. در این ضمنها خبرضدیت مردم با جمهوری بپاریس رسید. سلطان احمد شاه، البته بعد از مخابرهٔ تلگرافی دائر بعزل سردارسپه از ریاست وزراء، تلگرافی هم بمجلس کرده، تمایل اکثریت را برای تعیین رئیس‌الوزراء جدید، خواست و چون سردارسپه دانست که اکثریت از اظهار تمایل باو تشویش دارد، تعرض کرده، برودهن ملکی که تازه خریداری کرده بود رفت.

فردای آنروز طرفداران سردارسپه بجنب وجوش افتادند. آقای دشتی، درروزنامهٔ شفق سرخ، سردارسپه را «پدروطن، ونمونهٔ روح مردانگی وشجاعت ایرانی، وجانشین اردشیر بابکان و نادرشاه افشار، و قائد توانای ایران، و موضوع احترام وستایش طبقات رنجبر، و موجد نظام جدید» دانسته، مقام او را تا درجهٔ معبودیت بالا برده، برای رفتن اوبرودهن، که جز تظاهر درکناره گیری چیزی نبود، روضه خوانی زیاد راه‌انداخته و بالاخره، بعد از این سؤال که «سردارسپه برود که کی جانشین او بشود؟..» مردم را بسرنیزهٔ قشون ترسانده، «و برضا ندادن صاحبمنصبان رشید ایران، که رئیس خود را دوست می‌دارند، واجازه نمی‌دهند، که ایران بفقدان سردارسپه دچارشود،» مقالهٔ خود را ختم کرده بود.

سایرروزنامه‌های طرفدار اوهم، درهمین حدود، دراطراف این تعرض قلمفرسائی زیادی کردند.

از سرلشگران شرق و غرب و جنوب و شمال، تلگرافات چند صفحه‌ای، راجع بتنفر وانزجار از رفتار وکلای تحریک شدهٔ خارجی (؟) وتشربلوای نظامی و یکمشت از این حرفهای بی مغز و مایه، بمجلس و وزارت جنگ، و جراید طرفدار رسید که این روزنامه ها هم از دل و جان بانتشار آنها پرداختند. البته خوانندهٔ عزیز اجازه می‌دهد

---

۱ ـ اراضی مدفن حضرت امیرالمؤمنین علی سلام‌الله علیه و حول وحوش آن بقعهٔ متبرکه را غری میگویند. غروی منسوب بغری و با نجفی مترادف است.

۲ ـ وقتی متوکل عباسی میخواست آثار قبرحضرت سیدالشهدا را محوکند امر داد آب بقبر آن حضرت ببندندکه شیعه ها بزیارت نروند و آب پیش نرفت وحیران ماند باین مناسبت محوطه‌ای که درآن آب پیش نرفته است حائر میگویند ودیواری هم درآنجا ساخته بودند، این دیوار هم بدیوار حائر معروف بوده است.

حائری یعنی منسوب بحائر و درحقیقت بمعنی کربلائی است.

بعضی ازعلمای شیعه، بمناسبت اینکه، تحصیلات خود را درکربلا کرده ویا دریکی از این دو محل بدنیا آمده باشند خودرا حائری و یا غروی موسوم میکنند، ولواینکه اصلانائینی یا یزدی باشند. این است که لقب غروی و حائری که بعداً برای خانوادهٔ آنها اسم خانوادگی شده است، درمیان علما و علمازادگان زیاد است.

که ازآوردن عین تلگرافات این دفعهٔ افسران ارشد هم ، که زننده‌تر ، و بی مایه‌تر ، از تلگرافات آن دفعه است ، خودداری نمایم . اگرآن دفعه بیانات خودرا ، تا حدی برنفع عمومی متکی کرده بودند، دراین دفعه بدون هیچ پرده‌پوشی ، بستگی خودرا برئیس خود اعلام داشته ، وکلای مخالف سردارسپه را مشتی اجنبی پرست (؟) معرفی ، و چهل وهشت ساعت برای اولتیماتم خود وقت تعیین کرده بودند ! که اگر سردارسپه برنگردد ، باقوای خود بسر وکلائیکه موجب دوری سردارسپه ازکارشده‌اند ، خواهند ریخت ! یا شهرتهران را ، که از این نغمه‌های مخالف میل رئیس آنها کوك میکنند قتل عام خواهندکرد !! وچون انتقادهای خود را سابقاً در این زمینه کرده‌ام ، به تکرارآن نمیپردازم .

مدرس یا مرکز ضد سردارسپه

البته خوانندهٔ عزیزتوجه دارد که ام‌الاسباب این نهضت ضدجمهوری مدرس بوده ، وبعد ازکفن و دفن کردن جمهوری ، بازهم ، سلسله جنبان ضدیت عمومی با سردارسپه مدرس،و اوست که خودرا مرکز افکارضد سردارسپه کرده‌ومعتقد است که باید ریشهٔ این خودسری را که‌واقعاً برای کشورخطرناك شده بود کند، وشاه ووزراء ومردم را بآزادی خود رساند. درمیان وکلاهم ، البته عده‌ای مانند مشیرالدوله و مستوفی‌الممالك و دکتر مصدق و جمعی دیگری هستند که مثل مدرس فکر میکنند ، ولی رشادت عملی و وسائل کارآنها بقدر سید نیست . آنها افکار دیگری هم ، ازقبیل جلوگیری از خونریزی وتولید فساد و شقاق میان قوهٔ نظامی و عامه ، دارند که مدرس بموجب تعلیمات مذهبی و دینی ، ازاین افکار بدور ، وعقیده مند است که هرچه و هرکار که برای جامعه لازم بشمار آمد ، و اقدام بآن مطابق مصلحت تشخیص‌شد ، برای بدست‌آوردن‌آن خیر کثیر، این رنج و زحمتهای قلیل را نباید چیز مهمی شمرد . شاید اگر دوسه نفر دیگر از اهل نفوذ ، همانطور که با او همعقیده بودند، با اوهمکاروهم رفتار هم می‌شدند، با همهٔ این تشرهای نظامی ، ازعهدهٔ برانداختن قدرت سردارسپه برمی‌آمد .

در هرحال این روز ها دیگر مدرس کسی نبود ، که سید محمد تدین بتواند با او خشونت ، یا احیاءالسلطنه اورا چك‌کاری کند، بلکه دراینوقت سید ، یکه تازه میدان ضد سردارسپه شده،وعامه ازاوپیروی میکردند. بخصوص که دراصل موضوع، یعنی برانداختن جمهوری هم کامیابی نصیب اوشده بود. چنانکه طرفداران سردارسپه هم ازشهامت ورشادت اخلاقی این مرد ، که جز پیشرفت دادن عقیدهٔ خود ، هیچگونه جاه طلبی نداشت ، و از هیچ چیز اندیشه نمیکرد، خیلی در تشویش بوده ، وبرای تغیردادن طرز فکر اواقداماتی هم میکردند .

برای اینکه خوانندهٔ عزیز از افکار اینروزهای مدرس واقف شود ، نقل مصاحبه‌ای که بین من و آن مرحوم ، در همین ایام اتفاق افتاده است ، بیمورد نیست .

حرفهای تخمی[1] مدرس

معلوم است ، سوسیالیستها هم ، برای کارچاقی سردارسپه در نوبت خود بی میل نبودند که مدرس را آرام کنند، تاکار بجاهای نازکتری نکشد . دریکی از مذاکرات سران حزب ، که منهم حاضر بودم ، در اطراف ضدیت مدرس ، و افتادن سردارسپه و نتایج آن برای کشور ، هرکس چیزی میگفت ، و البته بیشتر ، جانب مضر این پیش آمد احتمالی را گنده میکردند. ولی همگی، حتی منهم معتقدبودیم که حیف است، این مرد فعال باجربزه از بین برود . رفقای حزبی ، چون سابقهٔ مرا با مدرس می‌دانستند، بمن پیشنهادکردند، بروم و با او صحبتی بدارم ، شاید از شدت محالفت او کاسته شود .

بعد از ظهر فردای آنروز ، بمنزل سید رفتم . مدرس در اطاق خود نشسته ، چند نفری نزد او بودند ، منهم بعدازظهر در اداره محاکمه‌ای داشتم ، و نمیتوانستم درحاشیهٔ مجلس منتظر وقت مناسبتری بشوم . ازتوی حیاط ، بعداز مبادلهٔ سلام بآقاگفتم من بشما عرضی دارم . سید بزرگوار گفت الان بیرون میآیم ، با هم قدری در حیاط قدم میزنیم . من بسمت دیگر حیاط که کسی آنجا نبود ، رفته یکدو باری از بالا بپائین رفت و آمد کردم ، سید رسید . پس ازطی تعارفات معمول ،وارد مقصود شدم .

باوگفتم : تصور نمیکنید ، برای متنبه شدن سردارسپه این اندازه اقدام کافی باشد؟ گفت خیر ! باید لامحاله دستش از ریاست وزراء کوتاه شود ! گفتم دراین شش هفت ماههٔ ریاست وزرایش خوب کار کرده ، و قدرت و عظمت قشون را خیلی زیاد نموده ، و بواسطهٔ قدرت نظامی ، مالیاتهای عقب مانده هم وصول شده ، و دوایردولتی عظم و اعتباری پیدا کرده‌اند ، که نظیرآنرا مدتهاست دراین کشورکسی ندیده‌است ، حیف است این قدرت و اختیار و وحدت و مرکزیت از بین برود ، و هرج و مرج و ضدیت های سابق ، جانشین آن بشود.امروز، بواسطهٔ قدرت ومواظبت این مردومرکز گرفتن حکم دولت ، هرتصمیمی در هرقسمت از کارها بگیرند ، روی کاغذ نمیماند و فوراً اجرا میشود حکام و عمال از او ملاحظه دارند ، کارها بلاقیدی و بی‌اعتنائی و سرهم بندی واگذار نمیشود ، و نظم ونسق حسابی درکار آمده است ...

سید گفت: «سگ هرقدرهم خوب باشد همینکه پای بچهٔ صاحبخانه راگرفت ، دیگر بدرد نمیخورد ، و باید از خانه بیرونش کرد . »

دیدم ، این مرد نطاق ، با یك ضرب‌المثل دهاتی ، تمام دلیلهای حلی قضیه ، که من‌آورده بودم ، وخیال داشتم بازهم مقداری برآن بیفزایم ،گفته و نگفته همه را ازپایه خراب کرده ، ورویهم ریخت ! ولی من مأیوس نشدم ، و ازراه نقضی مقصود خودرا دنبال کرده ،گفتم :

۱ــ هرگیاهی راکه برای تخم‌گیری میکارند، البته سعی میکنند خوبش باشدکه درنتیجه حاصل برومندتر و پرمغزتری از آن بعمل آورند. « حرف تخمی. » کنایه ازحرف پرمغز و پرمعنی است .

توجه میفرمائید که بیرون کردن او چه زحماتی دارد ؟ سمیتکو هنوزچشم طمعش از کردستان برداشته نشده، وبا وجود عده وعدهٔ قوای دولتی، هرروز ازخاك کردستان عراق بخاك ایران درتك وتازاست . اشراریکه بواسطهٔ قدرت این مرددرهمه جا ساکت شده‌اند هنوز ریشه ومایهٔ شرارت را ازدست نداده‌اند . هنوزهم درلرستان سرجنبان هائی که مثل مار زخمی مترصد وقت مناسبند ، زیاد هستند و اجمالا ما کارهای زیادی داریم ، که هنوز دست بآنها نزده‌ایم .

بیست سال ازمشروطه میگذرد . ما جز باین یکنفر، که ازهرحیث مواظب همه چیز وهمه جا هست ، هیچ برنخورده‌ایم . برفرض ، بقول شما این سك را باین جرم از خانه راندیم ، کی را داریم جای او بگذاریم ؟ از همه‌گذشته ، با این نغمه های وحشی که از قشون جنوب و شمال وشرق وغرب میرسد ، و بیکدیگر دستور تمرد می‌دهند . وهمدیگررا اغوا می کنند ، چه خواهیم کرد ؟ چیزی که باقی داریم ، همین یك‌کار است ، که اینها دو دسته شوند ، وجنك داخلی راه بیفتد، یا همه با هم متحد شوند وملت را با اسلحهٔ خودش زیرپا کنند، و... سید مجال نداد که من باقی ادلهٔ نقضی خودرا بیاورم ، حرف مرا قطع کرده گفت: بهمین جهت است که من معتقد شده‌ام که باید ریشهٔ این فساد را هرچه زودتر کند « آخرآدم باید جرأت بکند بیست تا سوار دست یکی بسپرد ، و از یاغیگیری او در امان باشد؟!! مرغی راکه دم صبح شغال خواهد برد ، بگذارید سرشب ببرد . لامحاله از کشیك کشی تا صبح خودتان را راحت کرده‌اید !! »

دانستم که سیددراین امر کاملا رادیکال است ، ومنطق و طرز فکرش بقدری دراین زمینه قوت‌گرفته است ، که با هر بیانی از منظور اصلیش برنخواهد گشت . با هم باطاق آمدیم . یك استکان چای برای من ریخت ، و بعد از صرف چای ازهم جدا شدیم .

ازمیان اشخاص صاحب رأی و ارباب حل وعقد، فقط این یکنفراینطور فکرمیکرد و افکار باقی آنها از قماش همان چیزهای حلی و نقضی بود ، که من بمدرس‌گفته بودم . چنانکه بعد ازیکی دو روز مصلحین خیراندیش میانه افتادند ، سردارسپه را بشهرآوردند وقرار ومدارهائی بین او و ولیعهد گذاشته ، والتیامی بین طرفین ایجاد کردند ، ومجلس باکثریت نود و دو رأی ، که شامل آراء وجیه‌الملة ها هم بود ، نسبت باو ، اظهار تمایل کرده ، و مجدداً رئیس‌الوزراء شد ، و قدرت از کف داده را مجدداً بدست آورد .

کابینهٔ‌مجدد سردارسپه

سردارسپه کابینهٔ جدید خودرا در، ۲۴ فروردین ۱۳۰۳ ، بمجلس معرفی کرده ، مشغول‌کار شد .

در افراد این‌کابینه تغییراتی بعمل آمد. ازجمله سلیمان میرزا از وزارت معارف برکنار ومستشارالدوله ، جناب‌آقای صادق صادق وزیر معارف واوقاف شد. بجای عزالممالك هم ، مشارالدوله ، (نظام‌الدین حکمت) کفیل فوائد عامه معرفی گردید . امیراقتدار ، (محمود انصاری)، بجای خدایارخان، وزیرپست و تلگراف‌گشت ، ذکاءالملك ، (محمد علی فروغی) ، و مدیرالملك ، (محمود جم) ، و

معاضدالسلطنه (ابوالحسن پیرنیا) ، بوزارت خارجه ، و مالیه ، وعدلیه ، ومیرزا قاسم‌خان صور اسرافیل ، بکفالت داخله ، در کابینه باقی ماندند . بنا براین ، دو نفر دیگر بر کاندیدا های آیندهٔ مقام وزارت افزوده گشت .

نظری بمجلس پنجم

می‌دانیم ، غیر از وکلای تهران و بعضی از ولایات که در زمان کابینهٔ مشیرالدوله و مستوفی الممالک انتخاب شده بودند ، باقی انتخابات مجلس پنجم ، بوسیلهٔ غیر مستقیم نظامیان ، بعمل آمده و اکثریت وکلا طرفداران جدی سردارسپه بودند . فراکسیون تجدد ، با چهل و چند نفر ، و لیدری سید محمد تدین ، و فراکسیون سوسیالیست ، با شانزده هفده نفرولیدری‌سلیمان میرزاومیرزامحمدصادق طباطبائی ، که سرهم رفته عدهٔ دو فراکسیون شصت و دو سه نفرمیشدند، همانها هستندکه درجمهوری خواهی ، از سردارسپه هم جلو افتاده ، و بعد از افتادن این سرو صدا هم ،کاملا مطیع رئیس دولتند ، وبمیل و ارادهٔ او عمل میکنند .

در مقابل این اکثریت ، اقلیتی از ده پانزده نفر ، بلیدری سید حسن مدرس و ملک‌الشعرای بهار، هست که خود را برای جلوگیری از خیالات جاه‌طلبانهٔ سردار سپه، تا همه‌جا حاضر و مجهز کرده ، وطبعاً با دربار و ولیعهد هم ، روابط کمی دارند ، و رابط آنها قوام‌الدوله ، (شکرالله صدری) ، وکیل خوزستان ، است .

گذشته از اقلیت و اکثریت عده‌ای وکیل منفرد ، درمجلس هست که برحسب تطبیق افکارخودبا پیش‌آمدها گاهی با کثریت، وزمانی با اقلیت ، همراهی میکنند وجیه‌الملهها یعنی مشیرالدوله ومستوفی‌الممالک و تقی زاده و دکترمصدق و حسین علاء ، ازجملهٔ همین منفردین‌اند ، و دو نفر اولی ، اکثر در موارد حساس که عقیده‌شان برخلاف اکثریت و سردارسپه است ، جا خالی کرده ، و بمجلس حاضر نمیشدند ، و باین ترتیب ظاهر را حفظ میکردند .

البته خوانندهٔ عزیز توجه دارد که دولتی که اکثریتی در حدود نصف عدهٔ وکلا طرفدار داشته باشد . میتواند بهرکاری موفق شود . زیرا این اکثریت کم کم ، بعضی از منفردین را هم ، بسمت خود متمایل میکند ، و رفته رفته ، جز اقلیت ثابت و مذبذبین که گاهی‌این طرف و گاهی‌آن طرفند، باقی همه طرفدار دولت میشوند، چنانکه، درنتیجهٔ همین وضع ، دراواخردورهٔ مجلس پنجم ، درجلسهٔ ۹ آبان ۱۳۰۴ همین اکثریت ،توانست بفسخ سلطنت قاجاریه رأی بدهد ، و با انعقاد مجلس مؤسسان ، تدارک سلطنت پهلوی را ببینند .

روزنامه

از این حیث هم ، اکثریت با دولت بود . روزنامه های جدی و وزین چپ اقصی ، هرچه بودند ، همه بسته شده، و مدیرهای‌آنها در حبس و تبعید بسر میبردند ، و بعضی هم ، که روزنامه نویسی آنها برای ارتزاق بود ، مانند نجات ایران و از این قماش ، چون‌آش و پلو در دستگاه

سردارسپه زیادتر بود ، از ضدیتهای خود دست برداشته ، طرفدار جدی دولت شده ، و می‌شدند و تملقات عجیب بسردار سپه کرده ، کارهای بی‌رویه و بی‌ترتیبی را که احیاناً برای پیشرفت مقاصد جاه طلبانهٔ او بعمل میآمد ، رفع و رجوع مینمودند و از انتشار مجعولات و اکاذیب هم تشویشی نداشتند . جدی‌تر از همهٔ آنها شفق سرخ بود ، که بمدیری وقلم علی دشتی‌کار تملق بسردار سپه را بجاهای باریك رسانده ، و چنانکه دیدیم ، برخلاف هراصل مسلمی ، نظامیان را بروی ملت واداشته ، و مردم را بسرنیزهٔ سردارسپه میترساند . خدا نکند آخوند اصول مسلم درسی سابق خودرا زیرپا بگذارد ! دیگر ، بهیچ حد وسدی و اصل مسلمی ، پابند نمیکند ، و اگر ذوق نویسندگی هم داشته باشد ، که واویلا ! آنچه بتصور در نیاید ، از دم قلمش بیرون میریزد . بعقیدهٔ من خسارتیکه کشور ، از این قماش بچه‌آخوندهای سیاست باف دیمی دیده است ، از هرچیز بیشتر است .

اقلیت‌هم‌روزنامه‌هائی داشت ، که برحسب مسلك وروبهٔ سیاسی‌خودطرفدار آن بودند . ولی این بدبختها ، اکثر گرفتار سانسور ، و اغلب در توقیف بسر میبردند . مبرزین آنها قانون ، بمدیری سید رسا ، و نسیم صبا ، بمدیری کوهی کرمانی ، و قرن بیستم بمدیری میرزادهٔ عشقی ، و این آخری از همه مشهورتر ، و بی باك‌تر بود . بعضی از روزنامه های اقلیت هم ، از دربار بقدریکه محمد حسن میرزا ولیعهد ، با حقوق کمش میتوانست دست چربی بسر آنها بکشد [1] کمکهائی می‌دیدند .

بازهم قدری از خودم بنویسم

خوانندهٔ عزیز ، از گذشته متوجه است که من ، باصطلاح کبکم پیش میلیسپو خوب میخواند ، واگرخبردار شوم ، وقبل از امضاء و تصمیم ، نفسم به نفسش [2] برسد ، کارهائی را که بعضی از رنود مالیه‌چی خودمانی بخواهند بهم ببندند ، خراب میکنم . از طرف دیگر ، رکی و راستی منهم ، اجازه نمی‌دهد که زیر جلی [3] اقدام کنم . بنابراین ، آنچه بدان عقیده مند شوم بی محابا در انجام آن میکوشم . چند فقره از این اقدامات من ، نقشهٔ آقایان را برهم‌زد ، و آنها را خیلی عصبی کرد . می‌دانستند ، که با منهم نمیتوانند کنار بیایند . من اصل مسلم‌های خود را بهیچ چیز فدا نمیکنم ، خلاصه اینکه ، من مخل درست و حسابی برای‌کار آنها شده بودم .

کار رسمی من هم کار حساسی بود . اگر رنود میخواستند کسی را از اداره دك کنند و از هم فکرهای‌خود کسی‌را بجای او روی‌کار بیاورند ، ناگزیربودند برای او دوسیه‌ای

---

۱ - «دست چوب بسر کسی کشیدن» کنایه ازطرف توجه قراردادن ودر تقسیم ، سهم بهتری برای او منظور داشتن وکمك مادی باو دادن است .

۲ - «نفس بنفس رسیدن» کنایه از مجلس دوبدو باکسی داشتن و رایگان بودن وباچند کلمه صحبت مطالب انجام دادن است .

۳ - «زیر جلی» کنایه از محرمانه است . زیرجلی را در مورد رشوه هم بطور استعاره ، استعمال میکنند .

بسازند. این دوسیه از زیردست من باید بگذرد، ومنهم بی‌محابا قضایا را روشن میکردم. هم‌چنین بود ، عکس قضیه که مجرمی را اگر میخواستند کارش بدهند، بازهم دوسیه از زیر دست من میگذشت ، و تیرآنها بسنگ میخورد[1] .

کم کم دیدم ، آمریکائی ها هم بدشان نمیآید ، از اشخاصیکه، بواسطهٔ سوء سابقه و داشتن پرونده در محاکمات بیکار مانده‌اند، حمایت کرده، بعنوان اینکه دکترمیلیسپوامر داده است بفلان عضوکار بدهیم ، خوبست‌کار او را زودتر تمام بکنید ، توصیه هائی ازآنها بکنند . منهم در جواب این قماش سفارشها ، بدون هیچ رودربایستی ، میگفتم: «کمترین عدالتی که یك محکمه باید نسبت بمتهمین بکند، رعایت نوبت است. بگذارید محکمه کارش را انجام دهد! » یکی از این توصیه‌ها ، از طرف پیرسن رئیس دفترمیلیسپوکه فرانسه هم می‌دانست ، نسبت بیك ارمنی بود ، که در بندرعباس ، باقرار خودش مقداری مروارید رشوه گرفته ، کاری انجام کرده بود . این توصیه که ازقول دکترمیلیسپو رسید، من جواب معمولی خودرا دادم . دفعهٔ دوم و سوم تکرار شد . جواب من یکنواخت بود . بالاخره ، نوبت این پرونده رسید ، و مؤمن‌آل یعقوب ، بسه درجه تنزل رتبه محکوم شد . فردا صبح پیرسن ، که‌کارگزینی را هم در اداره داشت، برای دفعهٔ چهارم این بار با تلفون، خواهش تسریع توصیه مانند خود را تکرار کرد باو گفتم حکم اینکار دیروز صادر شده است . ولی مع‌الاسف ، این‌آقای توصیه شده از طرف شما ، بسه درجه تنزل رتبه محکوم گشته است، و تصور نمیکنم با رتبهٔ یك دیگر کاری بتوان باورجوع کرد که دم اورا ببینند[2] چند روز بعد ، شنیدم بمدآمریکائی ، که رتبهٔ مستخدم را ازروی حقوقش تشخیص میدهند، فوق‌العادهٔ مسافرت و تفاوت بدی آب و هوا را هم روی حقوق اصلی او کشیده ، و مثلاً برای او رتبهٔ هشت و نه قائل شده‌اند ، که با وجود سه درجه تنزل رتبه باز هم ، بتوانند او را به مأموریتی که منظورشان بود بفرستند .

البته ، من کسی نبودم که در این موضوعات ساکت بنشینم . یکی دو بار ، درگوشه وکنار و یکبار بخود دکتر هم ، شکوه کردم ، و چند فقره نظایر این بی‌تربیتی ها را تذکر دادم . از وجنات‌آقای رئیس کل مالیه دریافتم ، که این عاملی های مد آمریکا با اطلاع و صوابدید خودشان بوده است . ولی من دست از غرولند برنمی‌داشتم ، و رك و راست بی‌ترتیبی‌هائی راکه‌آقایان درکار احکام محکمه بخود اجازه میدادند، درحضورخود آنها تکرار ، و انتقاد میکردم . خودمانی‌هائی که از برهم خوردن نقشه‌های خود عصبانی

---

۱ ـ «تیر بسنگ خوردن» کنایه از بی‌نتیجه ماندن مقدمات و بند و بستی است‌که برای کاری فکر کرده باشند .

۲ ـ «دم‌کسی را دیدن» کنایه از راضی‌کردن اواست و در مورد رشوه دادن هم استعمال میشود . مثلا بجای اینکه بگویند ، چیزی باو دادم و راضیش کردم میگویند چیزی بدمش (چك و پوزش) رساندم .



استادان: محمد مظاهر ـ ابوالحسن فروغی ـ طاهر تنکابنی ـ فاضل‌خلخالی ـ علی‌اکبر دهخدا (رئیس) فاضل تونی ـ غلامحسین رهنما ـ
جواد عامری ـ اسمعیل مرآت ـ ابوالقاسم فروهر ـ عباسعلی قریب ـ عبدالله مستوفی ـ علی اکبر سیاسی ـ محسن شاهرخی ـ
حسن مشرف نفیسی ـ صادق نصر (ناظم) محسن رئیس ـ علی اصغر زرین کفش ـ عنایت الله سمیعی ـ حبیب‌الله مظفری ـ
ابراهیم دهخدا ـ سید مصطفی کاظمی ... استاد خط ـ مسیو سیلرسر استاد زبان فرانسه

دانش‌آموزان، جواد میراحمدیان ـ حسن ستوده ـ جلیل وافی ـ اسمعیل فلاح بردبار ـ فتح‌الله انتظامی ـ عباسقلی محصص ـ
حسین فرهودی ـ محمود هوده‌ای ـ عبدالحمید زنگنه ـ حسین شایسته ـ احمد هوده‌ای ـ سید علی شایگان ـ سید مجتبی
دولت‌آبادی ـ سیدمحمد باقر حجازی. خدمتگذاران چهار نفر، محل مدرسه دبیرستان ادیب امروزه بوده.

بودند ، راه حمله را پیدا کردند ، و ایرانی و آمریکائی ریش و گیسی بهم بافته[۱] شاید سابقهٔ استعفا وطرفیت مرا بامرنار هم شاهدآوردند، و دست بدست هم دادند، و عملیات را برضد من شروع کردند .

خارج شدن من ازمحاکمات مالیه

یکروز دیدم آقای دکتر میلیسپورئیس تفتیش را فرستاده‌اند ببینند درکار محاکمات مالیه، تأخیر وتعللی (!) هست یا نه ؟ آقای رئیس تفتیش ، بازرسی های خود راکرد ، با وجود کمال شدت عملی که داشت، درگزارش خودصریح نوشت که درهیچ دوره محاکمات‌مالیه باین درجه از سرعت‌کارنکرده ، و ازاین سریعتر هم ممکن نیست بتوان کار کرد . بعد از چند روز ، شنیدم حکم انتظار خدمت مرا بعنوان مصلحت های اداری (؟) نوشته ، و تنها التفاتی که دربارهٔ من کرده‌اند، این است که تا چهارماه ، بمن مرخصی با استفاده از حقوق داده‌اند . البته من از خودم نمیتوانستم دفاعی کرده ، و با دکتر حرفی بزنم . فردای‌آن روز ، نزدیك ظهر ، حکم بمن رسید . اگر پای خودم در میان نبود ، مینوشتم که بجای من ، که ظاهراً کندکاریم موجب رفتنم شده بود ، کدام عضو فعال راگذاشتند ، تا خوانندهٔ عزیز از این حسن انتخاب مقداری بخندند .

وضع مالی ما

وضع مالی ما ، من و برادرم ، بسیار درهم و برهم شده ؛ و قرض بی‌وجه ما سر به بیست و پنج هزار تومان گذاشته، سالی پنج شش هزار تومان باید فرع و حق‌العمل بدهیم . مردم هم عقلشان بچشمشان است . همینکه دیدند ، من بیکار شده‌ام ، یکی بعد از دیگری ، بعدلیه مراجعه کردند . درآن دوره ، بمناسبت رباخوری بعضی ازوجها و رؤسای عدلیه ، رسم شده بود، که همینقدر که سند بیع شرطی از موعدش میگذشت ، محکمه بفك ید مالك رأی میداد[۲]

۱ــ کنایه از طرح ریختن ونقشه‌کشیدن و خط مشی تعیین نمودن است‌که همگی ، حتی زنها هم در آن مداخله داشته باشند و مورد استعمالش در جائی است‌که این نقشه خیلی عاقلانه و دارای نتیجهٔ خوب نباشد وبیشتر در مواردی بکار میرود‌که دو دستهٔ مختلف مانند زن و مردی فرنگی و ایرانی مخالف و موافق درآن شرکت‌کرده باشند‌که ریش وگیس نمایندهٔ این اختلاف است . البته اگر بنا شودکه زن و مرد در نقشهٔ محرمانه‌ای شرکت‌کنند ، ناگزیر باید ریش و گیس خود را نزدیك هم برده وبا هم مشورت نمایندکه بافتن ریش وگیس کنایه ازنزدیك‌کردن سربرای مشاورهٔ محرمانه است .

۲ ــ در دورهٔ استبداد ، بیع با شرط خیار مثل امروز بمنزلهٔ وثیقه و وسیلهٔ فشار داین بمدیون بود، هیچوقت بیع بتصرف بایع داده نمیشد، بلکه ملك‌آزادانه و اکثربدست خود مالك بفروش میرسید و دین داین ادا میشد . البته بعضی هم بودند که پول قرض میکردند و از ادای بموقع تن میزدند و دست داین بواسطهٔ قدرت‌آنها بجائی بند نبود و بعد از چند سال باید باصل پول خود قانع و متشکر باشند . نمیخواهم اسم ببرم و وجهای دورهٔ‌گذشته را بواسطهٔ این‌نوشتهٔ خود از انظار بیندازم ، همینقدر اجمالا مي نويسم که بعضی از ظاهر الصلاحهای مادی

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

وطبعاً طمع رباخوار را زیاد میکرد . ما ، نه برای رد دعوای طلب مدعی‌ها ، بلکه برای اینکه وکلای با وجدان ، در اندازهٔ مبیع خلط مبحث نکرده ، یك چارك را یك ذرع و نیم قلم ندهند ، مجبور شدیم وکلائی بمحکمه بفرستیم . ولی دستور داده بودم ، همینقدر که از زیاد روی آنها ، راجع به مبیع ، جلوگیری بعمل‌آمد حکم محکومیت را دریافت کرده ، کار را باستیناف و تمیز نکشانند . باور بفرمائید ، که بعضی از طلبکارها بودند، که با وجود گرفتن حکم حق برطبق سند خود ، استیناف میدادند که مثلاً بجای یك دانك ، در دوسه دانك ملك یا خانه ، بباطل خود را ذیحق کنند ! در هرحال در اواخر سال ۱۳۰۴ خانهٔ مسکونی ، و زیادتر از دو ثلث املاك ساوجبلاغ را که چهارپنج دانگی هم ، درخلال سنوات متمادیه، برمیزان موروثی پدرمان برآن افزوده بودیم ، بهرقیمتی که خواستند ، واگذاشتیم یا فروختیم ، و تا دینار آخر قرض های خودرا اداء کردیم . ضمناً سهمیهٔ خواهرها را هم از ملك و نقدپرداختیم ، دعمل بالمره تصفیه شد . منهم در اوایل ۱۳۰۵ باغچه وخانه‌ای درخیابان ژاله اجاره کرده ، و طبعاً از برادرم جدا شدم باقیماندهٔ ملك ساوجبلاغ را من قبول کردم ، و برادرم املاك جعفرآباد ساوه را برداشت و هریك دوسه هزار تومان از قروض قبول کردیم که بعدها بمرور بپردازیم . و چون نمیخواهم دیگر در این زمینه چیزی بنویسم این جمله را دراینجا میفزایم ، که دبهٔ یکی از طلبکارها در ۱۳۱۱ سبب شد ، که با زد وخورد و فروش و خرید ، بالاخره ،حسین‌آباد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

عدلیه ، چون خودشان هم پول فرع بده بودند ، در این باب رادیکال شدند و عنوان بیع و شرط خیار و سررسید موعد را مدرك‌کرده و رسم قدیم راکه بیع‌شرط عنوان وثیقه است از بین‌بردند و بموجب احکام خود ، مالکین را بفك ید از ملك وثیقه محکوم کردند . خیلی از مکنت های عدلیه‌چیهای آندوره‌که امروز هم بازماندگان آنها ازآن متنعمند از اتخاذ همین رویه حاصل‌شده است. باقی‌مردم هم تأسی‌کردند، افراشته‌ها، چای‌چی‌ها، بخشی‌ها وازاین قماش متمولین رباخوار زیاد شد و خانواده برچیده گشت، وارد جزئیات نمیشوم، همینقدر مینویسم که فرض‌کنیم کسی که دو دانگ خانهٔ سی‌هزار تومانی خود را بدوسه‌هزارتومان بیع شرط‌گذاشته و سر موعد نتوانسته است، اداکند و مؤمن بعدلیه مراجعه‌کرده، حکم فك ید مالك را صادر کرده است . ملاحظه فرمائید این حکم طمع رباخوار را تا چه اندازه تحریك میکند و بدبخت مالك‌گذشته از اصل وفرع چه مقدار لکلکانه باید تقدیم‌آقای رباخوار نماید تا او را راضی کندکه ازاجرای این‌حکم لازم‌الاجراء دست بردارد . بعضی ازاین رباخواران هم بودندکه بواسطهٔ زیرچاق کردن راههای صدور حکم ، دیگر حاجتی بوکیل نداشتند و خودشان‌گذشته ازکارهای خود درکارهای سایرین هم وکالت میکردند و من درمحکمهٔ تجارت بیکی ازآنها برخوردم وآن حاجی باقر چای چی بودکه خودش را دیندار هم میدانست و بسیار قمعمع بود ولی من با این قماش وکلا بسیار آقا منشانه رفتارمیکردم . درمحکمهٔ من‌کسی برای‌آنها آخر نمی‌بست . در سایرمحاکم چون سکان دست آخوندها بود این حاجی‌آقای ظاهرالصلاح قمعمع بسیار متنفذ بود و آخوند رئیس محکمه به «باوفقکم‌الله» های خودکاملا از اونوازش میکرد . اعضای دفتر که احترام رئیس را نسبت باو میدیدند البته‌کارهای اورا جلو می‌انداختند وغیر وغیره ...

برادرم آقا میرزا رضا که یکی دو دست گشته بود با بعضی خرد و ریز ، که بازهم پنجاه خروار سالیانه بذرافشان داشت ، با یك آسیا که خودمان ساخته بودیم ، و ده هزار بوته درخت انگور ، نصیب من شد ، و بالاخره این ملك را هم ، درمقابل قرضی که در پانزده سالهٔ دورهٔ پهلوی ، بواسطهٔ بالارفتن خرج زندگی ، وکم بودن اشل حقوق ، و ساختمان خانهٔ باغ فردوس شمیران ، پیدا کرده بودم ، درسال ۱۳۱۷ موقعی که استاندار آذربایجان بودم ، فروختم و قرضها را تصفیه کردم .

خواننده عزیز میتواند تصور کند ، که هم آوردن سرسی وپنجهزار تومان قرض ، و بهم بستن این معاملات، مستوجب چقدر زحمت مذاکره وعذاب روحی ، و مستلزم چه‌مایه محرومیتها وچه دوندگی هائی بوده است ! اجمالا ازاواخر سال ۱۳۰۴ تا اواخر ۱۳۰۶ بدترین ربع ساعتهای زندگی راگذراندم. فقط دراین میانه ، پول منظمی که بمن میرسید همان ماهی یکصد و سی وپنج تومان حقوق انتظار خدمت ، وماهی شصت تومان ، بعنوان کرایه درشکه ، یا حق تدریس مدرسهٔ سیاسی ، بود .

آقای دهخدا رئیس مدرسهٔ سیاسی ، درسال ۱۳۰۲ ، ازمن خواسته بودند که مجدداً وارد دایرهٔ تعلیم شوم ، و هفته‌ای دوساعت قرارداد های بین‌المللی ، برای طبقهٔ پنجم ، و هفته‌ای چهار ساعت تاریخ قرون وسطی و رم ، برای طبقهٔ چهارم و سوم مدرسهٔ سیاسی ، بگویم و تا آخر سال ۱۳۰۶ این تدریس برقرار بود. دراین سال ، چون کار مدرسهٔ سیاسی هم بوزارت معارف واگذارشد ، ومعلم هم بقدرلزوم پیدا کرده بودند ، شغل تعلیم ومشغلهٔ اداری را مانعةالجمع اعلان کردند . طبعاً من هم از دائرهٔ تعلیم خارج شدم . در همین تاریخ بود ، که مدرسهٔ سیاسی هم تغییر اسم داده مدرسهٔ حقوق و سیاسی موسوم شد .

تغییر در برنامهٔ مدرسهٔ سیاسی

میدانیم ، دورهٔ مدرسهٔ سیاسی ، در اول امر چهار سال بود . بعد ازچند سالی، در بدو مشروطیت دیدند، اکثر داوطلبان معلومات مقدماتی‌را باندازه‌ای که ازهرحیث برای تعلیمات عالیه‌کافی باشد ندارند. زیرا فقط مدارس ملی جدید بود، که میتوانست برای این مدرسه دانش‌آموز تدارك کند ، و این مدارس هم برای اینکار نارسا بود . باین جهت ، وزارت خارجه ، با نظر مشیرالدوله مؤسس مدرسه ، از شرایط ورود مقداری کاست ، و بر عدهٔ سنوات تحصیل مدرسه یکسال افزود ، و مدتی این مدرسه پنج کلاسی بود ، که دانش جویان ، در دوسال اول ، دانش های مخصوص مقدماتی را تکمیل میکردند ، و درسه سال آخر ، رشته های مختلف معلومات سیاسی و حقوقـی و اداری و اقتصادی‌را می‌آموختند. مدرسه بهمین کیفیت شاگردبیرون‌میداد. بعدازآنکه برنامهٔ مدارس ابتدائی و متوسطهٔ مرتب شد ، دیگر مدرسهٔ پنج کلاسه معنی نداشت . این بود ، که حقاً می‌باید مدرسهٔ سیاسی ازدو کلاس اول و دوم صرفنظر کرده ، وکار خودرا منحصر بتدریس قسمت عالی بنماید .

مدرسهٔ حقوق و سیاسی

از طرف دیگر ، از دوسال قبل ، مدرسه‌ای باسم مدرسهٔ حقوق در تحت نظروزارت عدلیه دایرشده بود ، که بداوطلبان تحصیل کردهٔ مدارس متوسطه درس حقوق میداد ، و این مدرسه بعد از ظهرها و حتی شبها کلاسهای خود را برپا کرده ، و اکثر شاگردهای آن اعضای جوان وزارت عدلیه و سایر وزارتخانه‌ها بودند . دراواخر سال تحصیلی ۱۳۰۵و ۱۳۰۶ ، که مدرسهٔ سیاسی دو کلاس اول و دوم خودرا بوزارت معارف داد، بفکرافتادند این دو مدرسه را یکی کنند . نصرت‌الدوله فیروز ، دراین خصوص ، خیلی بخود زحمت داد که این مؤسسهٔ دوقلو را تحت ادارهٔ وزارت عدلیه در آورد ، و مثلاً خود را بانی و مؤسس مدرسهٔ حقوق وسیاسی بشناساند،ولی بزودی اسم ومداخلهٔ نصرت‌الدوله ازمیان رفت و تأسیسات فرهنگی دورهٔ پهلوی شروع شده ، ومدرسهٔ حقوق و سیاسی حقاً از تحت نظر وزارت خارجه و عدلیه خارج ، و جزو وزارت معارف شد ، و امروز هم ، روز ۲۸ آذر راکه روزتأسیس اولیهٔ مدرسهٔ سیاسی است ، روز تأسیس دانشکدهٔ حقوق بشمارآورده ، و هرساله این روز را جشن سالیانه میگیرند . من مخصوصاً این جمله را در اینجا متذکر شدم ، که حق مؤسس دانشکدهٔ حقوق وسیاسی ، یعنی مرحوم میرزا حسن خان مشیرالدوله حسن پیرنیا را منظور کرده باشم ، و پیشنهاد می کنم ، که برای قدرشناسی ازآن مرحوم ، مجسمهٔ اورا دردانشکدهٔ حقوق ، در جای مناسبی، برپا نمایند، یاالاقل، نیم تنهٔ او را در سالون مدرسه بگذارند.

تأسیس جامعهٔ فارغ‌التحصیل‌های مدرسهٔ سیاسی

میدانیم ، از سال ۱۳۲۱ قمری ، مدرسهٔ سیاسی درهرسال یکدسته فارغ‌التحصیل بجامعه تحویل داده وعدهٔ آنها دراین شانزده هفده ساله درحدود صدو بیست سی نفر شده‌اند ، که در ادارات مختلفهٔ دولتی ، بخصوص وزارت خارجه وعدلیه ومالیه ، خدمت میکنند.

فکر تشکیل جامعه‌ای ازاین‌آقایان چیزی نبود که بمغزها نیامده باشد . ولی مردی لازم داشت ، که فارغ‌التحصیل های هردوره را مشخص کرده ، و اینکه فعلا درکجا مشغول خدمتند بدست‌آورده ، دوره بیفتد ، و از یکی یکی رضایت شرکت در این جامعه را بگیرد ، و سپس از آنها دعوت ، و نظامنامه‌ای برای جامعه تدوین شود تا این جامعه ازعالم خیال قدم بعرصهٔ وجود گذارد . جناب آقای محمد شایسته ، با سعی خسته نشو خود ، دامن همت بکمر زده ، کتابچه‌ای ترتیب داد ، و با ذکر یك مقدمه ، مقصود را بیان‌کرد، و درستونی که برای قبول شرکت قرارداده بود، ازهمه امضاگرفت .

آقای دهخدا رئیس مدرسهٔ سیاسی سالون مدرسه را برای اینکار ، دراختیار ما، من وآقای شایسته گذاشت. درجلسات اولیه، که برای چگونگی تشکیلات ونقشهٔ کار خود داشتیم از مرحوم محمدعلی فروغی ، که مدتی ریاست و همیشه معلمی مدرسه را داشت نیز کمك گرفتیم . اوراقی برای کار های مقدماتی تدارك شد ، و من بعنوان اولین فارغ‌التحصیل

مدرسهٔ سیاسی وپیش کسوت[1] قوم دعوت‌نامه‌هارا امضاء کرده، برای آقایان فرستادم. روزمقرر جمع شدیم . من بسمت ریاست سنی تعیین شدم . برای انتخاب هیئت رئیسه‌ای که در آن واحد اساسنامهٔ جامعه را هم تدوین کنند، انتخاباتی بعمل آمد . آقایان مرا بافتخارخدمت ریاست جامعهٔ خود برگزیدند ، و اساسنامهٔ جامعه را ، درجلساتی که بطور متناوب ، در منزل اعضای هیئت رئیسه ، منعقد میشد ، تدوین و باز ، روز دیگری آقایان را خبر کردیم ، آمدند ، اساسنامه را تصویب کردند . سپس خانه‌ای در خیابان شاه‌آباد گرفته ، باشگاه جامعه درآنجا برقرار شد . بعداز یکسالی ،کلوب ما از آنجا بخیابان فردوسی کوچهٔ اتابکی ، منتقل شد . در روزهای اولیه، میرزا علیمحمد حکیم ، استاد فقه مدرسهٔ سیاسی، مرحوم شده چون هنوز باشگاه نداشتیم جامعه ختمی برای او درمدرسهٔ سپهسالار گذاشت. یك ختم دیگرهم برای مرحوم میرزا اسحق خان رهبر، مدیر کل وزارتخارجه در مدرسهٔ سپهسالار گذاشته ، و بعدازیکهفته ، مجلس تذکری برای آن مرحوم درسالون مدرسهٔ سیاسی برپا شد .

برای کلوب جامعه ، همه جورلوازم پذیرائی ، حتی کتابخانه ، تدارك شده بود. هر شب عده‌ای از آقایان رفقا گرد هم جمع میشدیم . ریاست این جامعه ، تا سال ۱۳۰۷ که من برای ریاست استیناف فارس تهران را ترك گفتم ، درهر انتخاب سالیانه، بامن میشد. در ۱۳۱۰ ، که از کرمان مراجعت کردم ، بازهم کلوب دایر بود . ولی وقتی که در۱۳۱۲ ازریاست استیناف اصفهان بریاست استیناف آذربایجان می‌رفتم، رفقا بعلل سیاسی ،دیگر دوام آن را صلاح ندیده ، و آن را موقوف کرده بودند .

حالا هم پیشنهاد می کنم ، که فارغ‌التحصیل های مدرسهٔ حقوق و سیاسی ، باز هم جامعه وکلوبی داشته ، و از حال هم باخبر باشند . ولی این کار کسی ، مانند جناب آقای شایسته ، را لازم دارد ، که جایش درمیان جوان های امروز ، که پای برو وحوصلهٔ این کارها را دارند ، خالی است . درهرحال ، بعقیدهٔ من ، اجتماع مردمان تحصیل کرده و مجرب ، که همگی درکارهای دولتی و ملی مداخله دارند ، و عده زیادی از آنها بمقامات شامخ اداری و اجتماعی رسیده‌اند ، گذشته از منافع اختصاصی که از شناسائی همدیگر طبعاً تولید میشود ، دارای منافع زیادی برای جامعه و کشور هم خواهد بود .

طرفداری از دیانت

سردارسپه ، که دراین دوسالهٔ اخیر، تظاهرات دین‌داری یکی دو سالهٔ اول خودرا واگذاشته بود ، از وقایع جمهوریخواهی تجربه آموز شده و دانست که برای پیشرفت مقصود خود یعنی تصرف تاج و تخت بی صاحب ، چاره‌ای جز تظاهر در دینداری ندارد ،

---

۱ ـ پیش کسوت ـ بعضی ازتیره‌های درویشی لباس خاصی دارندکه بآن شناخته میشوند این لباس را اصطلاحاً کسوت میخوانند و بکسی که زودتر وارد جمعیت شده است پیش کسوت میگویند . نشروسرایت این اصطلاح بسایرطبقات از زورخانه کاران‌که آنها هم در موقع ورزش تنکه میپوشند،شروع شده وبسایرطبقات رسیده‌است‌بخصوص حالاکه هردسته ازعمال دولت لباس رسمی خاصی دارند ،کسوت بد اصطلاحی نیست . دواس فرانسه را هم میتوان باین کلمهٔ مرکب (پیش کسوت) ترجمه‌کرد .

رفتن او بقم ، برای خدا حافظی با علمای مرجع تقلید تشیع نیز، برای ترمیم شکستی بود که در دوم حمل درمجلس خورده ، و تلگراف آقایان میرزا حسین نائینی وسیدابوالحسن اصفهانی و شیخ عبدالکریم ،که از قم به‌علمای مرکز کردند اگرچه در ۲۵ فروردین ، و بعد از قرارمدارکار بود ، ولی باز هم ، کمك زیادی بتجدید قدرت از دست رفتهٔ او کرد . بنا براین ، دربیانیه‌های بعد از جمهوری خواهی او ، می‌بینیم که برخلاف گذشته ، ذکری هم از خدا و اولیای اسلام هست ، و همچنین در موقع غروب آفتاب ، قراولان نظـامی ادارات دولتی ، صف بسته ، و یکی خطیب جماعت میشد ، و در خطبهٔ او حمد خداوند و درود برپیغمبر و اولاد او ، و آمین گفتن باقی عده ، در کار بود ، و در سه شب احیاء ماه رمضان ، درقزاقخانهٔ سابق ، بساط موعظه وقرآن سرگرفتن تجدید شده، سهل است خود سردارسپه هم دراین‌کار مستحب ،شرکت میکرد. ولی چون خود وحول وحوشش ، دراین زمینه ، عامی بحث بسیط بودند ، درتظاهرات خود بی‌گدار بآب میزدند .

یکی ازکارهای بی‌ربط آنها موضوع آمدن تمثال شاه ولایت از عتبات عالیات برای سردارسپه بود .

درخزانهٔ اشیاء نفیسهٔ نجف، یك تمثال خیالی، که مثلاً فلان مینا ساز، ازشاه‌ولایت ساخته و تقدیم آستانه‌کرده ، درگوشهٔ خزانه افتاده بود . وقتی سردارسپه ، برای خدا حافظی باآقایان علما ، بقم رفت برای تجلیل آقایان ، سردار رفعت را بمعیت آنها مأمور کرده بود،کلیددارآستانهٔ نجف ،که طبعاً با سرداررفعت سروکاری پیداکرده بود ، موقعی برای آب‌کردن تمثال خیالی بدست‌آورده ، باميد انعام وخلعتی‌که ازسردارسپه دریافت دارد، این تمثال را بوسیلهٔ سردار رفعت برای او روانه نموده‌کلیددار برای معرفی خود از آقای میرزا حسین نائینی خواهش‌کرده بود ، که در نامه‌ای‌که برای اظهار رضایت از سردار رفعت ، بسردارسپه نوشته میشود ، ذکری هم از اهدای این تمثال ازطرف‌کلیددار داشته باشد ، تا انعامی‌که سردارسپه برای‌کلیددار میفرستد چرب‌تر بشود .

شاید سرداررفعت هم ، بمناسبت همان عوامی و بی‌اطلاعی از اصول مذهب ، وبرای خود شیرینی ، در نامهٔ خود که قبلا برای سردارسپه نوشته بوده است ، این یك تیکه فلز پارهٔ بی موضوع بیمصرف را خیلی بزرك کرده ، و اطرافیان سردارسپه ،که در بی‌اطلاعی ازمعارف اسلامی ازسردار رفعت وانمیماندند ، رسیدن این هدیهٔ‌کلیددار راگنده کرده ، و تا توانستند آب و تابش دادند . حتی بعضی از روزنامه نگاران با جمله های عجیب ، «این مرحمت عظمی را براثر استدعای‌کافهٔ مراجع تقلیدنجف ازآستان شاه ولایت دانسته وقبول این‌استدعارا ازطرف شاه ولایت، یکی ازالطاف‌آن بزرگوار نسبت برئیس‌الوزراء» وانمود کردند !!

خلاصه ، با این هووجنجالهای عوامانه بود، که سردارسپه ، روز جمعهٔ ۱۵ جوزای ۱۳۰۳ باستقبال این تمثال بحضرت عبدالعظیم رفت، و با تمثال که بسینهٔ خود زده بباغ ـ شاه ،که درآنجا جشن مفصلی برای عطیه برپا شده بود ، آمد و موضوع تهنیت و تبریك

عمومی واقع گردید . از همه مضحک‌تر ، دعوت و حضور سفیر ترکیه و سفیر افغان باین جشن مذهبی (؟) بود . این عمل که تظاهر عامیانه از خلال آن پیدا بود ، موجب رضایت عامه نشد ،ولی خواص خیلی بعقل آنها که این بازیرا کوک کرده بودند،خندیدند . فرداهم از کلیهٔ ولایت تلگرافات تبریك برای این عطیهٔ شاه ولایت به سردارسپه رسید . ولی در عوض ، جراید اقلیت تا توانستند ، اینکار را بباد سخریه و استهزا گرفته ، اشعار فکاهی برای این عطیه ساختند و در دهن‌ها انداختند .

دیانت اسلام ، دیانتی معنوی ، و مبتنی بر اصول منطقی و عقلی است ، و در این دیانت ، محراب وتمثال و پارچه و زری و رنك ارغوانی وتجمل‌های مادی راهی ندارد، و پرستش وتجلیل تصویررا، مانندبت‌پرستی ، مذموم شناخته است . ازمشتی عوام بگذرید که هرجاگنبدی ، اعم ازگلی یاکاشی یا طلا ، می‌بینند ، بسجده می‌افتند . مذهب اسلام رکوع و سجود را ، جز برای ذات لم‌یزل و لایزال ، حتی برای پیغمبر و امام حی‌حاضر هم جایز نمیشمارد، تا چه رسد به تصویریکه معلوم نیست کدام میناکار ، درعالم خیال دلش خواسته است ،که حضرت شاه ولایت بآن شکل باشد .

زیارت قبور بزرگان دین هم ،که ازمستحبات بشمار می‌آید، ازراه تعظیم بشعائر اسلام ، و بالاختصاص برای ترویج و قدرشناسی از فداکاری و علم و معرفت آنهاست ،که بزرگان دین بآن امر کرده‌اند. مثلا حمزةبن موسی (امامزاده حمزه) پسربلافصل امام ، و پدر سلاطین صفویه است و عبدالعظیم بن عبدالله بن حسن‌ابن حسن بن حسن بن علی علیهم‌السلام ، چهارتن با امام فاصله دارد. زیارت عبدالعظیم ازناحیهٔ امام علی‌النقی ،امام دهم توصیه شده ، و درزیارت حمزةبن موسی هیچ حدیثی وروایتی دیده وشنیده نشده‌است این اختصاص برای مقام علمی حضرت عبدالعظیم است ، که این بزرگوار یکی از روات موثق اخبارآل محمد بوده است،وگرنه جعفر کذاب هم ، پسر امام علی نقی بوده ، واگر شیعه ها او را لعن نمیکنند ، بجهت حدیث نبوی « الصالحون‌لله والطالحون لی » است . چنانکه درجای دیگر هم اشاره کرده‌ام ، مذهب اسلام ، با اصل مسلم « ان‌اکرمکم عندالله اتقیکم » اهمیتی به پدران نمیدهد ، وامامزاده‌های بلافصل را هم،اگرصالح ومتقی نباشند بچیزی نمی‌شمرد ، تا چه‌رسد بشمایلی ،که بفکریك شخص عامی ، برای امام ساخته شده باشد ، و حتی ترویج این افکار را نوعی ازترویج بت‌پرستی بشمار می‌آورد .

بروید زیارت کردن اهل معرفت را حتی از امامها ببینید . من یقین دارم هیچیك از علما در سرقبر هیچ امامی بسجده نمی‌افتند ، حتی بوسه هم برضریح نمیزنند ، بلکه ضریح را با دست استلام کرده ، و بر امام سلام میفرستند ، زیرا ما نمیتوانم از امام جعفر صادق ، سلام‌الله علیه بیشتر شیعه باشیم ، آن بزرگواراینطور دستور داده ، و زیاده برآن تشریع ، و رکو وسجود وبخاك افتادن مذموم، و درحکم شریك تراشیدن برای خداست.

ولی نمیدانم ، چه سری است ، این جمله راکه متن حقایق دینی است ، شما ازهیچ

آخوندی نمیشنوید . آقایان ، مثل این است که میترسند ، اگر حقایق را برای مردم تشریح کنند ، از مریدهایشان کاسته ، و در دکانشان بسته شود .

روزی بملای منوری برخوردم . قدری از دیانت عامیانه و رکوع و سجود مردم در برابر هر گنبد و بارگاهی ، شکوه و مخصوصاً از بازیهائی که روضه خوانها سر منبر در می‌آورند ، و اخبار دروغ وضعیفی که در منبرها نقل میکردند، انتقاد کرده کم کم، بسینه ـ زنی و تیغ زنی عوام ، که نماز نمیخوانند ، و مشغول اینکارهای ظاهراً مستحب ، وباطناً حرام میشوند ، رسیده ، مخالفت آنها را با دینداری توضیح کرده و از او پرسیدم شما هم مثل من فکر می کنید، یا مثل هم کارهایتان ، که این اعمال را دیده ،وبا « وفقکم‌الله» های خود ، این خلاف شرع‌ها را ترویج میکنند ، هستید ؟ بمن جوابی نگفت ، ولی با اینکه منورالفکر بود ، از این سؤال منهم خوشش نیامد !

واقعهٔ قتل میرزادهٔ عشقی

یکی ازواقعات عجیب ،که مسلماً بتحریك عمال نظمیهٔ تهران بوده است ، واقعهٔ قتل میرزادهٔ عشقی نویسندهٔ روزنامهٔ قرن بیستم است. طبع شاعرانه و حساس این سید جوان ، که از زیبائی صوری هم بی‌بهره نبو د ، از نوشتجات و نمایش نامه ها و اشعارش بخوبی پیداست . زندگانی او بی‌نظم ، و شاید مبتـلا بالکل و افیون ، ولی جوانی صاحبدل و عاشق پیشه وآنچه میگفت ومیکرد، واقعاً بآن معتقد بود . همانطور که اشعار ونوشتجاتش بواسطهٔ نداشتن مایهٔ علمی ، هنوزپخته نشده ، وغث و سمین را درهم می‌آمیخت ، در روش سیاسی هم ، خام ، و افکارش استقراری پیدا نکرده ، و مثل تمام اشخاص احساسی هرچند روز بسمتی متمایل میگشت ، و این جمله ازهجویات دیوان اوبخوبی هویداست .

عشقی ، با اینکه در سال قبل ، شاید یکی از طرفداران جدی سردارسپه بوده ، و مستزاد « دیدی چه خبر بود » را در هجو وکلای مجلس چهارم ، با شوخیهای زننده و کلمات غیرعفیف و ناسزاگفته ، و دست رد بسینه هیچکس ؛ حتی مدرس هم نگذاشته بود ، بعد ازوقایع جمهوری، طرفدارجدی مدرس واقلیت شده، در روزنامهٔ قرن بیستم چیزهای زننده ، برضد اوضاع حاضر ، و بخصوص سردار سپه مینوشت ، و بی‌پروا ، با هجویات خود ، جمهوری و جمهوریخواه و نظامیان را بباد سخریه و استهزا گرفته بود .

روز چهارشنبهٔ ۱۳ سرطان ، دونفر بخانهٔ او رفته ، با یکی دو تیر او را از پا در آوردند . یکی از دونفر فرارکرد ، ودیگری راکه بدست‌آورده ، و تحویل نظمیه دادند نظمیه آورنده را توقیف ، و قاتل را فرار داد ، و میرزاده همـان روز در نظمیه بدرود زندگی‌گفت. مردم تهران، ازاین پیش‌آمد، که دست عمال نظمیه درآن بخوبی دیده میشد بی‌اندازه عصبی شد ، تشییع بی‌سابقه وبی‌نظیری از جنازهٔ اوکردند . عدهٔ تشییع کنندگان را بیست سی هزار نفر میگفتند ، اجمالا از شاه آباد ، تا چهار راه سیروس و برق را مردم فراگرفته بودند.ازدحام مردم دراین تشییع چندجهت داشت،اولاضدیت باسردارسپه که اورا آمر این قتل میدانستند ، دیگری همراهی با افکار اقلیت که سید مدرس مرکز

آن بود ، وبالاخره ، جوانی وخوش‌طبعی وسیادت شخص مقتول، ولی دوجهت اول قوی‌تر از جهت سوم بود .

سقاخانهٔ چهار راه آقا شیخ‌هادی

از بزرگان دین ، روایات بیشمار درفضیلت آب دادن بمردم نقل شده ، وساختن سقاخانه، در معبر عام ازاین رهگذراست. همینکه سقا خانه ساخته شد ، البته کسی را هم لازم دارد ، که در و پیکر آنرا حفظ کند ، ومنبع‌های آنرا پرآب ، و ادوات آب خوری را تمیز نگاهدارد. این‌کار را هم یکی از کسبهٔ گذر ، برای کمك بکار خیر ، عهده‌دار میشود. اگر گاهی سقاخانه حاجتی به‌تعمیر داشته باشد ، یا در ادوات آن انکساری پیدا شود ، بانی اصلی ، یا بعضی اهل خیر محل ،کمکی میکنند ، و نواقص را رفع مینمایند، که سقاخانه همیشه دایر باشد ، وعابرین تشنه نمانند .

در کشور ما هرکار ، همینقدر که درآن قصد تبرع مداخله داشته ، و محضاًلله باشد از اعمال مقدسه بشمار می‌آید . آقای متولی این کار خیر ، یعنی نگاهدارندهٔ سقاخانه هم ، چون‌کار خیری انجام میدهد، البته تا حدی مقدس شناخته میشود . راست ، یا دروغ بعضی خوابهائی هم میبینند ، که دلیل مقدس بودن سقاخانهٔ تحت تولیت اوست . این‌خواب نماها، بوسیلهٔ گداهائیکه در حول و حوش سقاخانه ، برای گرفتن شاهی صددینار می‌آیند تکرار و دهن بدهن گفته میشود . بابا شمل متولی هم ، برای عنوان و اهمیت سقاخانهٔ تحت تولیت خود ، تصویرحضرت عباس وبقول روضه خوانها ، سقای دشت کربلا را، بالای سقاخانه ، نصب میکند . شبهای جمعه ، یکی دو تا شمعی هم جهت روشنائی این سقاخانه از کیسهٔ فتوت خود ، در این مکان مقدس روشن میکند . کم کم ، پیر زنهای محل جهت برآورده شدن حوائج خود ، شمعهائی برای این سقاخانه نذر میکنند. اگراین مکان مقدس سرچهار راهی ، یا در میدانچه‌ای هم واقع بوده و ممکن باشدکه بساط سینه زنی شبهای جمعه را ، درنزدیکی آن برپا کنند، که نورعلی نور خواهد شد، زیرا هم سقاخانه شهرت پیدا می کند ، و پا طوق محله می‌شود ، و هم نان وجاهت باباشمل متولی بروغن می‌افتد. ولی هیچگاه، شهرت این مکان مقدس از محله بخارج ، تجاوزنمی کند، زیرا سایر گذرها و محله‌های‌شهر هم ، سقاخانه و پا طوق های خود را دارند .

فقط ، در تمام تهران یك سقاخانه وجود داشت ، که بواسطهٔ قدمت و تزیینات بنا و مراقبت‌های داشهای محل ، شهرت شهری بهمزده ، و ازتمام نقاط شهر نذر و نیازبرای آن می‌آوردند ، و آن سقاخانهٔ نوروز خان بود ، که سابقاً بمناسبت تکیهٔ حسام‌السلطنه ، ذکری ازآن کرده‌ام .

باری ، هنوز مردم از بهت آمدن تمثال ازنجف بیرون نیامده ، و از اسف وافسوس برقتل میرزادهٔ عشقی خارج نشده بودند، که موضوع معجزهٔ سقاخانهٔ چهارراه‌آقاشیخ‌هادی درشهر منتشر شد ! سقاخانه و معجزه ؟ این نامربوطها چیست که اختراع میکنند ! دوسه روزی گذشت . موضوع ازحرف تجاوزکرده ، وبعمل رسید و ازتمام شهر نذر ونیاز برای

این سقاخانهٔ جدیدالولاده میبرند و اعیان محل اسباب چراغ و تزیینات دیگر برای این مهبط فیض میفرستند، وهرشب ، سر این چهار راه دکانهای حول وحوش را چراغان میکنند ! ای بابا ... قرن بیستم و این حرفها ؟ آنهم در چهار راه آقاشیخ هادی ؟ که بواسطهٔ اعیانیت محله ، استعداد داش خیزی ، و بنا براین قابلیت داشتن سقاخانهٔ با طول و تفصیل را ندارد ؟

بعضی هم که اهل حساب و تفکر بودند، چون در این چند ساله دیده بودند که این قماش اقدامات همیشه مقدمهٔ عملیات دیگریست ، میگفتند خدا عاقبتش را خیر کند ! یك کاسه‌ای زیر این نیم‌کاسه هست[1] و این نذر ونیازها و چراغانی ها و این معجزه های پشت سر هم بیخود نیست ! نظمیه‌ای که اینقدر مواظب است که بمجرد یك انتشار زننده برضد سردارسپه وامیدارد ، نویسندهٔ بدبخت مقاله را نفله میکنند، چرا دراین باب ساکت است؟ وهیچ جلوگیری از این چرندیات[2] نمیکند .

---

۱ - کاسه بزرگتر از نیم‌کاسه ، ونمی‌شود . بنابراین غیرمعقول است . اگرکارهای پوچی را مقدمه برای کار بزرگتری قراربدهند میگویند : «کاسه‌ای زیرنیم‌کاسه است.» این‌ضرب‌المثل وکنایه هم البته تاریخچه‌ای داردکه سبب شهرت آن شده است ، منتها من ازآن‌بی‌اطلاعم .

۲ - روزی درشمیران نوه‌ام فرامرزصفی‌نیا که طفل چهارپنج ساله‌ای بیش نبود از راه رسید و بعادت اطفال بنای ورجه ورجه گذاشت و درضمن جست وخیز بعضی جمله های بی‌ربطی که هیچ معنی نداشت میگفت. باوگفتم، پسرجان چرا اینقدر چرند میگوئی ؟ بعد از ادای این جمله بفکر فرو رفتم که اصل و ریشهٔ کلمهٔ چرند چیست ؟ همینقدرکه من باین فکرافتادم ، دیدم فرامرز مثل اینکه پی موضوع تازه‌ای برای چرندیات خود میگشته است تغییر لفظ داده و در ضمن‌جست وخیزدوکلمهٔچرنده، پرنده،را جانشین چرندیات سابقش‌کرد. فوراً متوجه‌شدم‌که این پسر با اینکه خودش متوجه نیست ، دارد جواب فکر مرا میدهد و در حقیقت این طفل مانند سروشی است که مامور شده است جواب سؤال باطن مرا بدهد. البته خوانندهٔ عزیز خیلی شنیده است که میگویند فلانی اینقدر از چرنده وپرنده (یعنی چیزهای نامربوط بهم) گفت که خسته‌ام کرد . این چرنده ، پرنده است ، چرند و پرند شده و بالاخره از چرند بطور کنایه لغت خاصی برای حرفهای بی‌ربط وجمله های نامربوط ساخته‌شده‌است که درهیچ کتاب لغتی اسمی ازآن‌نیست ولی همه معنی آنرا میدانند و حاجتی بتفسیر وتوجیه ندارد و «چرند پرندهای» صوراسرافیل بقلم آقای دهخدا هم این لغت‌کنایه‌ای را قابل نوشتن‌کرده است. حالا بمن ایراد نکنند که‌لغت نویسیم هم مثل تاریخ نویسیش میماند. درتاریخ نویسی باصغرقاپوچی متمسك میشود و در لغت نویسی هم ریشهٔ لغت را ازقول بچهٔ پنج ساله شاهد می‌آورد. من هما نطورکه جاه‌طلبی لغت‌نویسی نداشته وکراراً این جمله را تصریح کرده‌ام جاه‌طلبی لغت نویسی هم ندارم ودراین ششصد هفتصد کنایه ولغت واستعاره‌ای‌که در حاشیه این‌کتاب نوشته‌ام بیك‌کتاب لغت‌هم رجوع نکرده‌ام. بلکه آنچه از این وآن شنیده و در حافظه‌ام مانده است بقلم آورده‌ام و درحقیقت لغات وکنایات را بطوریکه امروز مردم بکار میبرند ترجمه و مورد استعمالش را نوشته و احیاناً تاریخچه هائی هم برپاره‌ای از آنها افزوده‌ام . اگر موردپسند معدودی نباشد نقص‌آن نیست، برای یك بیمار در مسجد را نمی‌بندند از امثال سایره است . اما ، قول اصغر قاپوچی که آقای اقبال با رجز و

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

ولی کار سقاخانه و معجزات آن ، و ضمناً بدگوئی به‌بهائی ها روزبروز بالا میگیرد

رئیس بابی ها عباس افندی

.... چرا نمی‌خندی ؟

با دست زدن جمعی ، بتوسط بچه لات ها ، در کوچه های شهر خوانده شده ، حتی شهرت میدهند که بهائی ها میخواسته‌اند سقاخانه را مسموم کنند ، وکسی راکه برای این کار فرستاده بوده‌اند ، نمیدانم دستش شل یا چشمش کور شده ، و براثر این شهرت ، بر نذر و نیاز سقاخانه افزوده گشته است .

فضولی هم آمد نیامد دارد

این سقاخانه بازی ، که بعد از واقعهٔ قتل میرزادهٔ عشقی شروع شده بود ، ازنیمهٔ سرطان تا جمعهٔ ۲۷ این برج ، روزافزون توسعه می‌یافت ، بعد ازظهر این روز ماژور ایمبری ، کنسول یار دولت آمریکا که درآن واحد، نمایندهٔ مجلهٔ جغرافیائی کشور آمریکا هم بود ، بالوین سیمور ، یکی از هموطنانش که درشرکت نفت جنوب ایران خدمت می کرده و بواسطهٔ محکومیتی که داشته ، در کنسول گری آمریکا ، درحقیقت ، مدت حبس خود را می گذرانده است ، برای تماشای این اوضاع ، بسمت خیابان آقاشیخ هادی میروند.

البته ، ماژورایمبری ، با سمت نمایندگی که ازطرف مجلهٔ جغرافیائی آمریکا داشته

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ قبل

حماسهٔ شاگردی مکتب استادان تاریخ اروپا که خود را بدان مفتخر دانسته اند و این بزرگواران راکه تاریخ نویس میداند بااصغرقاپوچی مقایسه وبرخ من کشیده‌اند، بایدعرض‌کنم سایرین یا لامحاله بندهٔ شرمنده هم تاریخ را از روی حسین کرد و رموز حمزه یادگرفته‌ام. من از استاد دانشگاهی مثل ایشان منتظر نبودم که خلط مبحث کرده و بمغالطه بمن‌حمله کنند. آقای عزیزاین متلك شیربرنج‌عمر راکه خودم نوشته‌ام عوام شیعه برای خلیفهٔ‌ثانی ساخته‌اندبمناسبتی درشرح زندگانی من نقل کرده و ضمناً نوشته‌ام من این متلك را از اصغر قاپوچی در طفولیت شنیده‌ام ، از خود شما انصاف میخواهم برای متلکی که عوام شیعه برای خلیفهٔ ثانی ساخته‌اند راوی بهتر از اصغرقاپوچی می‌توان بدست‌آورد؟

من همانطورکه اصل این‌کتاب را برای سرمشق دادن به‌تاریخ نویسها و بتمام معنی‌کلمه نوشته در این حاشیه نویسی هم میخواهم راه و رسم حاشیه نویسی را بسایرین بیاموزم والااکثر این لغات ازچیزهای پیش پا افتاده است که حاجتی بتفسیر و تعبیرندارد. در حقیقت خواسته‌ام بحاشیه نویسها بفهمانم که از توضیح واضح هم میتوان چیزی ساخت‌که همه بخواندن آن رغبت داشته باشند نه حاشیه‌نویسهائیکه در ذیل قصهٔ شیربرنج عمرتشریح کرده و دراینجا تکرار آن بی‌مورد است اگر راست میگوئید و مقصودشان پرکردن صفحه نیست ازخودتان چیزی بنویسد، نه اینکه ازکتب دیگران با ذکر شماره و سطر نقل ونوشتهٔ سایرین را بجای کتاب نوشتهٔ خود جازده بنجل تحویل بدهید تا ضمناًکتاب نوشتهٔ خود را بازهم پرحجم‌ترکرده باشید. از خوانندهٔ عزیز تقاضا میکنم در همین جلد سوم بعنوان‌های تجدید مقدمه وتشکر ودفاع و شیر برنج عمر مراجعه فرمایند و ضمناً مندرجات شماره های مجلهٔ یادگار اقبال را هم درنظرآورند و بدانند که درکشورما نویسنده‌آزاد هم نمیتواندازحسدورزی پاره‌ای‌که تاریخ نویسی ونویسندگی شغلی خودرا میراث خویش می‌پندارند ایمن باشند .

است ، بدش نیامده ، که برای مجلهٔ خود مقاله‌ای از ایران هدیه بفرستد . شاید محرك باطنی او برای این کنجکاوی هم ، همین مقاله پرانی در اطراف این سقاخانه بوده ، در هرحال برای اینکه مقالهٔ او کاملتر و عکسی هم ضمیمه داشته باشد ، دوربین عکاسی خود را هم همراه برداشته است .

یکی از اشتباهات بزرگ مغرب زمینیها که‌اکثر در نوشتجات خود نسبت بایران مرتکب شده ، و حالیه هم مرتکب میشوند ، این است که میخواهند از این چیزهای پوچ بی‌مایه ، روحیهٔ اهالی کشور ما را درك کنند . در صورتیکه این قبیل بازی های مصنوعی عوامانه را هیچوقت نمیتوان دلیل روحیهٔ اهالی یك کشوردانست، و این عیناً بدان میماند که مثلاً ایرانی‌ها هم روحیهٔ رئیس مدرسهٔ آمریکائی ارومیه راکه‌درموقع جنگ بین‌المللی گذشته ، جمعی آسوری را ، با اسلحه‌ای که روسها خریده ، و مسلح کرده ، و بفکر کمك دادن به قشون روس در بین‌النهرین افتاده ، و در این قشونکشی ، جان و مال چند صد نفر ایرانی را بهبا وهدرداده‌است‌مانند روحیهٔ عموم‌آمریکائی‌ها بخصوص‌رؤسای مدرسه‌های آمریکائی در ایران بدانند . در صورتیکه آمریکائیها عموماً و بویژه رؤسای مدارس آنها ازاین قماش ماجراجوئی ها بدور ، و همگی آنها نظیر ، مستر جوردن رئیس مدرسهٔ آمریکائی در تهران ، مردمانی نوع‌دوست ، و واقعاً خیرخواه ایران و ایرانی بوده ، واز قماش این آقاکه این دیوانگی بکله‌اش افتاده ، و در بین راه قبل از رسیدن بحدود عراق و ایران ، در یکی از منازل خاك مراغه ، از این دنیا رخت بربسته ، و آرزوی کمك بمسیحیت را برضد مسلمانی بگوربرده‌است ، نبوده‌اند . ولی، درضمن اجرای این جنون یك کار مهم صورت گرفت ، و آن این بود که مقداری اسلحه دست آسوریها وکردها افتاد و دولت ایران را برای جمع‌آوری این اسلحه بزحمت انداخت، ومهاجرین آسوری راکه در این نهضت نیمه‌آخوندی و نیمه نظامی با او رفته بودند ، از دار و دیار محروم کرد و شاید اکثر آنها این سر و آن سر نفله شده ، و زنده‌های آنها دعای این بیخانمانی را نثار روح پرفتوح این سرکردهٔ آخوند خودکرده باشند .

حالا ازاین میگذریم که درنوشتجات این آقایان سیاحان هم ، تاآنجاکه من‌دیده‌ام همیشه غلطهای شتری واشتباهات موضوعی زیاداست . مثلا مادام دیالوفواکه با شوهرخود برای کشفیات تاریخی بشوش رفته ، و واقعاً آنچه این زن و شوهر در این باب نوشته و کشف کرده‌اند، کمك بزرگی بتاریخ صنایع ایران باستانی نموده‌است، معهذا عکس‌هائیکه این خانم از اوضاع حاضرایران برداشته وشرح‌هائیکه برای‌آنها نوشته اشتباهات عجیب کرده‌است ازجمله حلاجی را باکمان و چك عکس برداشته ، و بکتاب خود نقل کرده ، و در ذیل‌آن نوشته است . «نوازندهٔ تودهٔ ایرانی» البته مدتی هم ، بزدن چك به تارکمان حلاجی ، وپك‌پك‌پك پنبه پنبهٔ آن هم‌گوش داده ، واین صدای گوش نواز را موسیقی تودهٔ ایرانی دانسته است ! من چهارده پانزده ساله بودم ، این کتاب را با این عکس دیدم . شرح ذیل‌آنرا یکی ازدارالفنون تمام کرده های‌آندوره برای من ترجمه کرد ، ومن‌خندهٔ

مفصل بچگانه‌ای کرده ، با این آقا گفتم اگر باقی تحقیقاتش هم مثل این یکی باشد ، خوب کتاب معتبری نوشته است !

حالا اگر این آقایان بخواهند ، نمك فکاهی هم بنوشتن این قماش تحقیقات خود بدهند ، ملاحظه فرمائید که کار بکجا میرسد ، و چقدر ازحقیقت دور میشوند ؟ آنوقت است مثل پیرلوتی ، نویسندهٔ معروف فرانسوی ، در کتاب «بسمت اصفهان» که در تهران بتماشای تخت مرمر رفته است هیکل شیرهای کوچکی که بمنزلهٔ پایه های تخت مرمر است گربه پنداشته و ترجمهٔ گربه را ؛ که درفرانسه «شا» میباشد ، با شاه متناسب ، و بعقیدهٔ خود جناسی جور میکنند ، میشوند ، در صورتیکه ، اگر ایرانیها بخواهند . از این قماش جناسهای ترجمه‌ای درنوشتجات خودبیاورند ، ویك قدری هم مثل آقای پیرلوتی ، تحریف را در ترجمهٔ اسامی اروپائی و فارسی بخود اجازه دهند ، میتوانند چیزهائی بسازند ، که خواننده را از خنده روده بر کنند .

باری ، ماژور ایمبری ، با این رفیق محکوم بجرم ، و مسبوق بخدمت در شرکت نفت جنوب خود ، باین تماشامیرود ، ومیخواهدعکسی ازسقاخانه‌بردارد ، مردم مانعش‌میشوند و عباهای خود را جلو دوربین او و سقاخانه حایل میکنند . هر عاقلی وقتی ببیند ، که صاحب بساط نمیخواهد عکسی از بساط او بردارند ، حقاً باید بهمان تماشا قناعت کرده ، راه عقب نشینی درپیش ، وسرخویش گیرد . ولی سرکار ماژور ، شاید بتشویق رفیق مظنونش اصرار میورزد و چند بار جای دوربین را عوض میکند ، و در هربار ، مردم بدون تعرض باو ، و باگرفتن عبا جلو دوربین از این عکس برداری جلوگیری میکنند .

هیچ معلوم نیست ، در اینجا ماژور یا رفیقش چه اقدامی کرده‌اند ، یا آنها که میخواسته‌اند ماژور را بدم کتك عامه بدهند ، چه گفته‌اند وچه القائی بجمعیت کرده‌اند که مردم آرام و خالی‌الذهن عصبی شده ، و تصور نموده‌اند که اینها از همان بهائی‌ها هستند که چند روزقبل قصد مسموم کردن سقاخانه را داشته ، وامروز بلباس مبدل آمده ومیخواهند قصد سابق خود را عملی کنند ، و با این تصور بجانب ماژور و رفیقش حملهٔ خفیفی میکنند . شاید یکی دو تا بام[1] و چند سقلمه[2] ای هم ، نصیب هر یك شده باشد . آقایان ، که کار را اینطور می بینند ، با کمال افسوس ، از عکاسی منصرف شده ، بدرشکه‌ای می نشینند ، و از معرکه بدر میروند .

تا اینجای کارطبیعی است ، وهیچ ایرادی نمیتوان برآن‌داشت ، زیرا مردم بکنسول‌

---

۱ - بام بمعنی کفی وضربه‌ایست که باکف دست بسر شخصی بزنند . در اصطلاح شیرازی و درهمین لهجهٔ عامیه آنرا هپولی میگویند .

۲ - ترکی و در فارسی عبارتست ازمشت گره کرده‌ای که بطور افقی (بطرز شلال دست) بسینه یا شکم شخصی بزنند .

یار آمریکا حمله نبرده‌اند . کنسول یار آمریکا را ، با سمتی که دارد ، با یك چنین محلی که پر از عوام طبقهٔ سوم است ، چه‌کار ؟ قواعد حقوق بین‌المللی هم میگوید اگر اشخاص رسمی بجاهای نا مناسبی رفته ، و توهینی بآنها بشود ، حق شکایت ندارند . زیرا نباید بچنین جاها رفته باشند . چنانکه از ایرانیها هم ، کسیکه سرش بکلاهی بیرزد ، هیچوقت باینطور جاها ، که پرازعوام است ، قدم نمیگذارد ، بلکه حملهٔ این مردم بکسی بوده‌است که بموجب اظهار والقاء اشخاصیکه من آنها را مزدوران محرك این غوغا بشمار میآورم میخواسته است ، سقاخانه را مسموم کند .

ولی ازاینجای قضیه ببعد، مطلب بسیار درهم است . زیراآنهائیکه عبا جلودوربین می‌گرفته‌اند ، مسلماً آنهائی نبوده‌اند، که دنبال درشکهٔ این آقایان افتاده وآنها را بباد کتك گرفته‌اند. اگرجمعیت سقاخانه میخواستند، باین دونفرکه با این سماجت قصدعکس برداری داشته‌اند ، عذابی بدهند وآزاری برسانند ، برای‌آنها چه مشکلی داشت که همان کنار سقاخانه آنها را کتك‌کاری کنند ؟ و چه لزومی داشت که آنها را بگذارند در درشکه بنشینند ، که‌آنوقت بدنبال درشکهٔ‌آنها بدوند ؟ و درهرصورت ، مجروح کردن درشکه‌چی و افکندن او ازجلو درشکه چه معنی داشته است ؟ و آنگاه دویدن ازسرچهارراه آقاشیخ هادی تا میدان توپخانه را که محل قرارگاه و مریضخانه نظمیه بوده است ، بچه میشود حمل‌کرد ؟ آیا میتوان تصور نمود که این چند نفر بی‌خیال و بدون نقشهٔ قبلی یکی دو کیلومتر بدنبال درشکه بدوند وبوسیلهٔ این اقدام شورانگیز ، مردم خالی‌الذهن کوچه را بهیجان بیاورند ؟ ما سلامت نفس همشهریهای خود بخصوص بردباری آنها را میشناسیم ، فقط برای اینکه دونفر خارجی میخواسته‌اند عکسی از سقاخانهٔ آنها بردارند ، هیچوقت از این قبیل اقدامات نکرده ، و نمیکنند . طبقهٔ سوم ما هم اینقدر فاناتیك نیستند ، که معتقد بسقاخانه ، و برای زیارت این محل آمده باشند . بلکه اکثریت قریب باتفاق‌آنها مثل سرکارماژور و رفیقش برای وقت‌گذرانی وتماشا باین محل رفته بوده ، و شایداکثر آنها در دل باین بازی هم می‌خندیده‌اند .

ازهمهٔ اینها عجیب‌تر،وقتی ماژورایمبری و رفیقش، کتك خورده وجراحت برداشته خود را بنظمیه رسانده‌اند ، جمعیت بداخلهٔ نظمیه هجوم برده ، کتك‌کاری را بقصد کشت ، آنهم نسبت بماژور تنها ، تجدیدکرده ، و سر دستهٔ جماعت کتك زننده ها هم همان دو سه نفر بوده‌اند ، که از سقاخانه آنها را تعقیب کرده بودند ، که این قسمت با هیچ قاعده‌ای جور نمیآید . آیا در نظمیه ، آنقدر آژان حاضر نبوده‌است ، که جلو جمعیت ، بخصوص این سه نفر را ولو ببستن در و پنجرهٔ آنجا بگیرد ؟ آیا مشکلی داشته است که پناهندگان را درگوشه‌ای پنهان‌کنند ، و ازکتك‌کاری این سه نفر جلوگیری نمایند ؟

اینها معماهائی است که درهمان روزها هم لاینحل بود ، تاچه رسد بامروزکه بیست و دوسال از واقعه‌گذشته ، و اکثر عاملین این قضیه مرده‌اند ، و ماژور هم که میتوانسته

است توضیحاتی بدهد بفاصلهٔ یکی دوساعت بعداز کتک کاری دفعهٔ دوم درنظمیه زندگانی را وداع گفته ، وبگفته های رفیق عزیزش هم ، که بنظر میرسید محرك اصلی رفتن ماژور ، باین تماشا یا بعبارت ساده‌تر فرستادنش بدم این مرك بوده‌است هیچ اعتمادی نمیتوان کرد حتی اگر بدلیل جلوگیری نکردن از کتك کاری در داخلهٔ نظمیه ، خود نظمیه را هم دراین عمل ذیدخل بدانیم ، بپرونده هائی هم ، که برای مظنونین و متهمین و سه نفر محکومین باعدام ، در نظمیه تشکیل شده‌است ، نیز باید بی‌اعتماد بود .

از خوانندهٔ عزیز تمنا دارم ، شرح آخرین پردهٔ نفت شمال ایران را، که ذیلا بعرض میرسانم، بدقت مطالعه فرموده ، و مخصوصاً تصادف این واقعهٔ غم‌افزا را ، باآخرین پردهٔ نفت ، در نظر بگیرند ، و توجه داشته باشند ، که‌آنچه در این مورد نوشته میشود، باصورت جلسه های مجلس شورای ملی و کمیسیونهای مربوط مجلس و اسنادیکه در آرشیو وزارت فوائد عامه فعلا هم موجود است ، کاملا مطابقه میکند .

آخرین پردهٔ کار نفت شمال

بعد از آنکه امتیاز نامهٔ نفت شمال بشرحیکه خوانندهٔ عزیز از صفحهٔ ۳۹۷ تا ۴۰۰ همین جلد ازآن مسبوق است، از مجلس شورای ملی گذشت ، بواسطهٔ موشك دوانی‌های انگلیسها کمپانی استاندارد اویل بنای گرفت و گیر را ، در عملی کردن مادهٔ ٤ امتیاز نامه گذاشت ، و دولت مجبور شد که با تبدیل جملهٔ « استاندارداویل » بجملهٔ « استاندارداویل ، یا هر شرکت آمریکائی دیگر » توسعه‌ای در مشتریان، و رقابتی بین این شرکت و شرکت سینکلر ایجاد نماید . ولی باز هم‌کاری پیش نبرد، چون بعضی از وکلای مجلس ، اگر طرف معامله را میشناختند برای اظهار وجود در سفارت خانه های ذینفع ، یا از راه حسد به نخست وزیر ، یا بطمع اخاذی ازکمپانی طرف معامله ، عمداً در مواد گرفت وگیر بیموضوع زیاد میکردند،دولت دست بکار نقشهٔ دیگری شد ، وآن این بود که اسم کمپانی‌هائی که در باطن خیال معاملهٔ با او را دارد ، مجهول بگذارد و برای عملی‌کردن این منظور، موادیکه برای تشریح مادهٔ ٤ لازم میداند ، از روی پیشنهادهای دو کمپانی، مرتب کرده، بدون ذکر اسم کمپانی طرف معامله ، از مجلس بگذراند، و بعد ازآن با نمایندگان دو کمپانی استاندارداویل و سینکلر ، یا هر کمپانی دیگری ، البته از آمریکائیها ، وارد مذاکره شود ، و با هر یك ازآنها که شرایط تصویب کردهٔ قبلی مجلس را پذیرفتند، سر معامله را بهم بیاورد و بعد قرار داد امضاء شدهٔ طرفین را بمجلس ببرد، که مجلس هم معامله بااین کمپانی را تصویب نموده، کمپانی مزبور وارد عملیات شود.

در تمام‌مدت کابینهٔ‌اول مشیرالدوله،وکابینهٔ‌دوم قوام‌السلطنه،وکابینهٔ مستوفی‌الممالك وکابینهٔ دوم مشیرالدوله،و دوکابینهٔ سردار سپه ، و تا اینوقت اینکار مطرح بود ، و هریك از این چندکابینه، در نوبت خود، روی‌آن عمل کرده وبالاخره موفق شده بودند ، که مواد توضیحی مادهٔ ٤ را بدون ذکر اسم کمپانی، از مجلس بگذرانند و با نمایندگان کمپانی‌های آمریکائی وارد مذاکره شوند،و شرایط را حلاجی کنند و بکمپانی‌سینکلر تمام مواد تصویب

شدهٔ مجلس را بقبولانند . حتی قرارداد منظور هم بین دولت و نمایندهٔ این کمپانی، امضاء شده وکاریکه باقیمانده ، همین بود که مجلس مواد امضاء شدهٔ بین دولت و کمپانی سینکلر را با مواد تصویب کردهٔ خود تطبیق، و امضاء نماید، تا کمپانی برود و مشغول عملیات شود.

حالا در این ضمنها از طرف وکلای باوجدان، مثل سلیمان میرزا و داستان کتابچهٔ بغلی آقای احمد قوام ، چه تهمتها بوزراء زده و چه حرفهای هشت من یکشاهی گفته وچه شپش کشی[1] هائی بعمل آمده ، و چه جیب‌هائی برای اخذ و عمل دوخته و چه قصرهائی از این دخل‌های خیالی در اسپانی ساخته شده ، بماند . در سر اینکار آخر ، که جز تطبیق و مقابلهٔ مواد تصویب شدهٔ سابق مجلس ، با مواد امضاء شدهٔ بین دولت و نمایندهٔ کمپانی، در کمیسیون فوائد عامهٔ مجلس ، و یك بنشین و پاشو در خود مجلس ،کاری نداشت ، بقدری عمداً کار را معطل کردند و تشریفات برای اینکار ختم شده قائل گشتند که از حد و حصر خارج بود . تا اینکه بالاخره ، در همان روزهائیکه دیگر هیچ بهانه‌ای برای تعویق باقی نبود واقعهٔ ماژور ایمبری بوقوع پیوست و هنوز کار تمام نشده ، سینکلری های انکلسم از میدان بدر رفته و راه آمریکا را دم دادند و دیگر بعنوان نفت خواهی ، قدم بخاك ایران نگذاشتند !!

در اینجا ، طبعا این سؤال پیش می آید ، که آیا سردار سپه هم ، در راه انداختن غوغای سقاخانه و ماژور ایمبری، دست داشته است یا خیر؟ این سؤالی‌است که جواب دادن آن ، اعم از مثبت یا منفی ،کار مشکلی است . از یکطرف ، طبیعت اخاذ سردار سپه برای منافع دولتی ، چیزی نیست که کسی بتواند درآن تردیدی کند ، و چنین طبعی محال است، کاری مرتکب شود ، که مایهٔ بر همخوردن کار نفت شمال و فوائد بیشمار آن باشد . هوش سرشار او هم اجازه نمیدهد، که بگوئیم ، مثل سپهدار اعظم، او را نفهمیده با مقاصد خود همراه کرده باشند . پس با سکوت و بی‌اقدامی نظمیه در موضوع سقاخانه ، و راه افتادن این سر و صدا که جلوگیری از آن درکمال سهولت ممکن بوده و حتی طرف تحسین عقلا هم واقع میشده ، و از این بالاتر، کتك‌کاری ماژور ایمبری، بخصوص در نظمیه‌که بخوبی ممکن بود از آن جلوگیری بعمل آید ، را بچه میتوان حمل کرد ؟ و چه عذری برای آن تراشید ؟

مگر اینکه بگوئیم ذینفعها سردار سپه را سر دو راهی نیل بمقام سلطنت و بر هم خوردن‌کار نفت شمال گیرآورده و بالاخره ، بعد از چك و چانه ، هر یك از طرفین منافع خود را منظور داشته و سکوت سردار سپه را خریداری کرده باشد. ولی دراین جا بمشکل دیگری برمیخوریم وآن منحصر نبودن راه برهم خوردن نفت شمال باین طرز فجیع‌است.

---

[1] ـ شپش کشی کنایه از ایرادهای کم مغز و مایه است که درکار مهمی بجاآورند ، هرقدر کار مهم تر و ایراد ها بی مغز و مایه تر و غرض‌ورزی ایراد کننده زیاد تر باشد این کنایه بموقع‌تر است.



میرزادهٔ عشقی

مگر برای رئیس یك دولت ، که خود را نیمه دیکتاتور کرده و بزودی فعال مایشاء کشور خواهد شد، راه برهمزدن نفت شمال وجلوگیری از بازشدن راه و پای آمریکائی‌ها بایران، منحصر باین اقدام بوده است؟ مسلما خیر! و باوجود وطن پرستی ومیل وافری که سردار-سپه به بلندکردن اسم ایران و ایرانی و معرفی آن بدنیا داشته است ، انتخاب این راه و اجازه دادن آن از طرف او ، از جمله محالات بنظر می‌آید .

شاید در این محاکمه، برضرر سردارسپه، بتوان اظهار عقیده کرده وگفت اشخاصی که بوسیلهٔ آموزش منظم درسی ، خود را نساخته وکامل نکرده ، و در مکتب زندگی چیز یاد میگیرند ، محیط های مختلف زندگانی، بمنزلهٔ کلاسهای درس آنها و بنابراین اخلاق جبلی آنها هم ، مثل افکار مکتسبی آنها قابل تغییر میباشد و از این جهت، سردارسپه آنروز را ، غیر از اعلیحضرت رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران فردا دانسته و بگوئیم که در عالم سردار سپهی ، آنهم در سر دو راهی نیل بسلطنت ، ممکن است این قماش کارها را هم باو قبولانده باشند . پس باز هم گناه عمدهٔ این حادثهٔ عجیب بگردن نقشه کش‌ها بوده است که باوجود داشتن راههای دیگر ، این وسیلهٔ فجیع را که بدنام کنندهٔ ایران و ایرانی است، انتخاب کرده‌اند تا بایك تیردو سه نشان استعماری زده باشند. با وجود این ، کسانی که باخلاق و رویهٔ دورهٔ سردار سپهی این مرد فوق‌العاده واقفند ، این تصور را هم باطل می شمارند و وطن پرستیهای سردار سپه را هم ، که بنظر بیاوریم ، چاره‌ای جر تصدیق قول آنها نداریم . پس چرا باکمال قدرتی که داشته ، از این حادثه جلوگیری نکرده است ؟ «الجواد قدیکبو ...

ترقی قدرت سردارسپه بوسیلهٔ برقراری حکومت نظامی

قتل فجیع ماژور ایمبری باعث تأثروتأسف تمام محافل تهران گشته روزنامه ها مقالات مفصل ، که در ضمن حمله‌هائی هم برله و علیه یکدیگر داشت ، در این باب نوشتند ، و اظهار تأسف کـردند . سردارسپه ، فردا صبح حکومت نظامی در شهر اعلان نمود ، و در مجلس شورایملی ، رئیس مجلس تأسفات ملت ایران را از این پیش آمد ناگواراظهار داشته ، بدولت هم تذکرداد که دردستگیری مرتکبین ، و محاکمه و مجازات آنها کوشش نماید . آقای ذکاءالملك ، وزیر امورخارجه که درمجلس حاضر بود، نیزاز طرف دولت ، تأسفات خویش‌را اظهار وبرقراری حکومت نظامی را ، برای گرفتاری مرتکبین ، وجلوگیری از نظایر بمجلس اعلام نموده بین مدرس که میخواست راجع بواقعهٔ مزبور ، بسمت لیدری اقلیت ونسبت بعدم لزوم حکومت نظامی شرحی بگوید ، و سید یعقوب انوار مباحثه‌ای درگرفته، سید یعقوب بعادت خود، قدری به پروپاچهٔ سیدبزرگوارپیچیده رئیس مجلس میان افتاد. مدرس هم حمله بحکومت نظامی را بوقت دیگر موکول کرد، وشرحی از این حادثه اظهار تاسف نموده ، و مجلس بدستور روز وارد شد. یقیناً دستور روز هم همان کار واگذاری نفت به کمپانی سینکلر بوده است !

درصورتیکه نماینده‌های این کمپانی شایددراین ساعت، مشغول بستن‌چمدانهای خود بوده‌اند که از ایران فرار کنند.

فشار سردارسپه باقلیت

میدانیم، بعد ازواقعهٔ دوم حمل، و رأی اعتماد مجلس بسردارسپه مدرس با یك اقلیت ده پانزده نفری، در حقیقت، تنها مانده و اکثر گرفتار لیوه‌گی های بیمزهٔ سید انوار، وهتاکی های خشن سید تدین، که هردو زیادتر از دهن خود میخوردند، شده بود. چنانکه بعد ازواقعهٔ قتل میرزادهٔ عشقی، آقای ملك‌الشعراء بهار که دوم لیدر اقلیت بود، بزحمت توانست، در مجلس اجازه بگیرد، و مطالبی راجع بسلب امنیت از روزنامه نگاران طرفدار اقلیت، بگوید. ولی درخارج از مجلس، کار ازلونی دیگر بود، و مدرس بخوبی می‌توانست، برای سردارسپه، و برضد رفتار او جمعیتهائی نظیر تشییع جنازهٔ عشقی، برپاکند، ودماغ آقای رئیس‌الوزراء را بمالد.

ولی بعد از اعلان حکومت نظامی، نظمیه، که بعنوان دستگیری مظنونین واقعهٔ ماژور ایمبری دستش باز شده بود، عدهٔ زیادی از سردسته های طرفدار مدرس راکه هیچ مداخله‌ای هم در این واقعه نداشتند، گرفتار حبس و تبعید کرد، و سردارسپه را ازنظائر تشییع عشقی فارغ ساخت.

افراد اقلیت در محظور عجیبی گرفتارشده بودند، ازیکطرف، طرفداران آنها را درخارج توقیف و تبعید میکردند، و ازطرف دیگر درمجلس هم اگرمیخواستند شکوه‌ای بکنند، گرفتار رعونت های سید انوار وتعنت های سید تدین میشدند، و عبث نبود که لیدر اقلیت میخواست با برقراری حکومت نظامی ضدیت کند.

استیضاح مدرس از سردارسپه

مدتی سپری شد، و روز بروز برعدهٔ گرفتاری بیگناهان افزوده گشت. بالاخره، سید مدرس بتنگ‌آمده، ورقهٔ استیضاحی بامضای خود و شش نفر از افراد اقلیت بمضمون ذیل، برئیس مجلس تقدیم داشت:

بسم‌الله الرحمن‌الرحیم

اینجانبان، راجع بمواد ذیل، ازآقای رئیس‌الوزراء استیضاح مینمائیم.

۱ـ سوء سیاست نسبت بداخله و خارجه.

۲ـ قیام و اقدام، برضد قانون اساسی مشروطه و توهین بمجلس شورایملی.

۳ـ تحویل ندادن اموال مقصرین و غیره، بخزانهٔ دولت.

حائری‌زاده ـ هراتی ـ کازرونی ـ مدرس ـ اخگر ـ ملك‌الشعرا ـ سیدحسن زعیم.

استیضاح نامه بدولت ابلاغ، و روز استیضاح به ۱۷ اسد موکول گردید.

خوانندهٔ عزیز توجه دارد که سردارسپه، چون درمجلس اکثریت داشت، از حمایت مجلس مطمئن، ولی‌مواد استیضاح خیلی کمرشکن بود. زیرا درضمن این سه‌ماده‌استیضاح نامه،

وقایع جهموری خواهی ، وکتك کاری افراد در فضای بهارستان ، و جرح و ضرب وقتل، و همچنین حادثهٔ ماژور ایمبری ، و از همه بدتر ، موضوع خزانهٔ ماکو ، و تعدیات نظامیان و حبس و تبعید بیگناهان ، همه دایره ریز[1] میشد ، و اکثر آنها قابل دفاع هم نبود ، و سردارسپه ، که تهیهٔ سلطنت برای خود میدید ، البته مطرح شدن این مطالب را درمجلس شورایملی ، و مذاکره درآن را ولواینکه منتهی برأی اعتماد هم میگشت ، برای حیثیت خود مضرمیدانست . بالاختصاص این استیضاح هم ازطرف اقلیت دلسوخته‌ای بعمل می‌آمد ، که مدرس با شهامت که باکمال نزاکت دندان روی هیچ حرفی نمی گذاشت لیدر آن ونطاقی مثل ملك‌الشعراء ، ناطق آن ونکته سنج پرمغز گوی ساده‌ای مثل حائری‌زادهٔ یزدی عضو آن بودند .

برای اکثریت هم ، دفاع از مواد موضوع استیضاح کار مشکلی بود ، گذشته از اینکه بعضی ازآنها ، مانند وقایع جمهوری خواهی چیزهائی بودکه افراداکثریت هم با سردار-سپه همدستی کرده بودند، باقی موضوعات هم ، وقایع ثابت غیرقابل انکاری بشمار می‌آمد که برفرض پس‌از مطرح شدن،رأی اعتماد هم بکابینه میدادند ، بخورد دادن و تحلیلاندن آنها بملت‌کارآسانی نبود . آن روزها هم مثل امروز نبود ، که روز را شب و شب را روز وانمود کرده و علنا برضد ملت بتوانند قیام کنند و راست راست راه بروند . بیشرمی هم هنوز بپایهٔ امروز نرسیده بود . بنابراین ، اکثریت هم مایل نبود که استیضاح واقع شود. فرمایشات‌آقای انوار وسیدتدین برای‌مرعوب کردن مدرس ودر حقیقت جلوگیری پیشرسی بوده است، که از این پیش آمد کرده‌اند . پس هم دولت و هم اکثریت ، اگرچه از راه ناچاری ظاهراً باستیضاح تن در داده بودند ، ولی باطنا بیکار ننشسته وسعی داشتند بهر وسیله‌ای که ممکن باشد ، دست و پائی زده و از وقوع آن جلوگیری کنند . بهمین جهت روزنامه‌های مزدورآنها یاوه‌گوئی زیاد میکردند .

روز ۱۷ اسدرسید . وکلای اکثریت هوچی‌های خود را ، تحت امر سر هوچیها ، بصحن بهارستان فرستادند ، که برای هرگونه هو وجنجال و راه انداختن صدای «مرده باد زنده باد» حاضر باشند. البته نظمیه هم ، عده‌ای ماجراجو در میان‌آنها جا داده بود، که درموارد لزوم کمك بآنها برسانند و بااین قوه منتظر ورود استیضاح کنندگان گشتند. سردار سپه با افراد کابینهٔ خود وارد شد . هوچیها مقداری «زنده باد» تحویل او دادند . وکلای اکثریت هم همگی‌آمده بودند . وکلای اقلیت هم ، یکی یکی میرسیدند و باطاق فراکسیون خود رفته ، منتظر مدرس بودند .

مدرس ، از پائیز سال ۱۳۰۰ و بعد از ابتلای به حصبه ضعف مزاج پیداکرده بود.

۱- معرکهٔ درویشهای سابق بشکل دایره‌ای که بساط درویش درمرکزبهن ومردم دایره‌وار گردآن می‌ایستادند تشکیل میشد .

«دایره ریزشدن» کنایه از اثبات امری برای عموم مردم وعلی رؤس‌الاشهاد است .

گرفتاریهای سیاسی و نداشتن زن و پرستار ، موقعی که باصلاح مزاج خود بپردازد برای او، باقی نمیگذاشت. اگر در نطق های این دوسالهٔ اخیراو دقت شود، در ضمن سخنرانیهای خود ، از پشت تریبون هم ، گاهی اظهار کسالت میکند . بهر حال ، در این روز هم ، بواسطهٔ نکس مزاج قدری دیرتر از سایر رفقای خود وارد بهارستان شد ، ورود او تمام انظار را متوجه اوکرد . جمعی، که قبلاً دستور داشتند ، با فریاد « مرده باد مدرس » به سمت او هجوم آوردند . عده‌ای بیطرف ، بصرافت طبع ، دور مدرس راگرفته و بین او و ماجراجویان حایل شدند . ولی هوچی‌های اکثریت و مزدوران نظمیه ، باز هم ازگفتن « مرده بادمدرس و زنده باد سردار سپه » که پشت هم تکرار میکردند ، دست برنداشتند. همینکه مدرس جلو سرسرای مجلس رسید ، این بار ، دسته جمعی جملهٔ «مرده باد مدرس» را تکرار کردند . مدرس برگشته بآنها گفت: چرا اینقدر برضرر خود اصرار دارید؟ اگر مدرس بمیرد،دیگر کسی بشما پول نخواهد داد .

در حالی که از پله‌ها بالا می رفت ، ماجراجویان از دم سرسرا یکبار دیگر بطور اجتماع، فریاد « مرده باد مدرس » کشیدند . مدرس که وسط پله‌ها رسیده بود ، روبجمعیت کرده گفت « زنده باد مدرس ! مرده باد سردار سپه! » و خود را باطاق فراکسیون اقلیت رساند .

مزدوران، که میخواستند حق نعمت را اداءکرده و فداکاری خود را بسردار سپه که در داخلهٔ عمارت بود، فهمانده باشند ، باز جملهٔ « مرده باد مدرس » را با صدای بلند،از صحن بهارستان ، تکرارکردند . مدرس سر از پنجرهٔ اطاق خود بیرون کرده ، او هم دو جملهٔ « زنده باد مدرس ، مرده باد سردار سپه » خود را جواب گفت . عده‌ای از وکلای اکثریت ، که در فراکسیون جمع شده بودند ، مدرس را بباد خشونت و حرفهای ناروا گرفتند و بعضی ازآنها بسمت اوحمله بردند . من ازکسی نشنیده‌ام ، ولی برحسب طبیعت یقین دارم یکی از آنها که در این بیمزگی ازهمه بیشتر افراط میکرده است سید یعقوب انوار بوده است .

یکی از بادنجان دورقاب چینها ، برای اظهار فدویت، خبر مرده بادگوئی مدرس و حمله و بدگوئی رفقا را باو ، بسمع سردار سپه رساند. سردار سپه سخت از جا دررفته بجانب اطاق مدرس شتافت. دو حریف سینه بسینه مصادف شدند. اگر اشارات آقای محمود خان انصاری درکار وارد نمیشد، حتما در این برخورد، اتفاق ناگواری میافتاد، که ضررش برای سردار سپه بیشتر بود. بالجمله سردار سپه ،که جلوگیری انصاری او را متوجه کرده بود، فقط با جملهٔ « شما محکوم باعدام هستید. شما را از بین خواهم برد » خود را تسکین داد و خشم خود را فرو برد .

این عادت عموم نظامیان آندوره بود ، که هر جا معاملهٔ بمثل می‌دیدند جملهٔ « شما محکوم به اعدام هستید » را که اکثر بسیار بیمورد هم بود ، برزبان میراندند . محکوم ؟

آنهم باعدام ! ، برای کدام جرم ؟ و بحکم کدام محکمه ؟ معلوم نبود ولی سرکار افسر بدون اینکه بفهمد چه میگوید و اندازه‌ای برای قلمبه گوئی خود قائل شود ، اینجمله را برزبان میراند.

نزاع لفظی و مشاجره و رد و بدل شدن حرفهای ناروا و توهین آمیز ، میان یك وزیر و یك وکیل ، در داخلهٔ مجلس قابل شکایت برئیس مجلس است . سردار سپه همین کار راکرد و هیئت رئیسه ، البته باید تحقیقات مقدماتی، در این واقعه را برهرکار مقدم دارند. تحقیقات از شهود وچگونگی وقوع مشاجره، مدتی وقت گرفت. ظهر شد و موقع مجلس علنی گذشت و استیضاح بعصر موکول گشت .

قبلاً قرار بوده است که وقتی استیضاح کنندگان، بعد از استیضاح، بمنزل‌های خود برمیگردند ، طرف بی‌مهری ملت واقع شوند ، که تلافی حرفهای زننده‌ای که ناگزیر در ضمن مذاکرات استیضاحی زده‌اند ، درآمده و طرفداری ملت، از رئیس‌الوزرای محبوب، ظاهر شده باشد. اما نایب چلوئی بدبخت ، که مامور اجرای این کتك‌کاری و توهین بود، خبر نداشت که استیضاح بعصر موکول شده است و تیر از شصت رفته ، ناگزیر به هدف می رسید .

بنا براین، همینکه مدرس و حائری زاده و میرزا علی کازرونی از مجلس خارج شدند، که برای نهار ، بمنزلها بروند و از جلو مسجد سپهسالار گذشته، بسمت کوچهٔ پشت مسجد پیچیده و از جلوکاروانسرای وقفی مسجد رد شدند ، ناگهان گرفتار تعرض و حملهٔ این مزدوران نظمیه گشتند. نایب چلوی، که رئیس جمعیت بود ، سیلی بمدرس زد. میرزا علی - اکبر کازرونی چماقی دریافت کرد ، که تا چند روز بستری بود . برای حائری زاده هم ، چماقی حواله شد ، که اگر بداخلهٔ خانهٔ خانم مظاهر پناه نبرده بود،او هم بستری میشد، ولی درنتیجه ، عمامه ازسرش افتاد وبیغما رفت. ازصدای هیاهو،کاروانسرادار وحمالهای کاروانسرای وقفی مسجد ، که بمناسبت تولیت مدرس همه از مریدان او بودند ، بیرون ریخته، کسبهٔ خیابان هم جمع شدند.مهاجمین هم همینکه هوا را پس دیدند، فرار کردند و حامیان آقایان را بخانه‌ها رساندند .

این حسن خدمتها را نظمیه بجا میآورد . میدانیم ریاست نظمیه ، بعد از وستداهل نصیب سرکارسرهنگ محمد خان‌آن روز وتیمسار سرتیپ محمددرگاهی امروز ، شده بود. این‌آقای سرتیپ که اسم درگاهی را هم بعنف و تشر رفتن بآقای دبستانی نمایندهٔ کرمان بخود تخصیص داده است ، همانست که در کودکی ، هنگامیکه در مدرسهٔ علمیه درس می - خوانده ، در سرهرکار پوچی برای رفقای خود چاقو میکشیده و بهمین جهت ، در مدرسه بمحمد چاقو ملقب شده بود و بعد ها هم ، ماجراجوئی او با سرلشگر ضرغامی ، موجب خانه‌نشینی او گشته است . این سرکار ، یا تیمسار در ریاست نظمیهٔ خود ، در این شهر از ایندسته گلها زیاد بآب داده وبجای کلاه، ازاین قبیل سرها، برای‌صاحب کارخیلی برده است.

گرفتاری محمود بیچاره، بجای اصغر قاتل بروجردی، یکی از هزار فقره فجایع عملیات اوست . انتصاب این شخص ماجراجوی بی پروا ، که درکارهای او ابداً وجدان و انصاف راهی نداشته‌است، بعقیدهٔ من یکی‌ازگناهان نبخشیدنی سردارسپه است، که نام بلند رضا-شاه پهلوی راکوچك میکند .

باری ، عصر بساعت مقرر ، مجلس برای استیضاح منعقد شد ، وزراء و وکلا هریك برجای خود قرارگرفتند . مؤتمن‌الملك رئیس مجلس بذیل ورقهٔ استیضاح نظر افکنده ، علی المعمول ، اسم اولی و دومی و سومی و چهارمی و پنجمی را ، یکی بعد از دیگری خواند . همه غایب بودند . باسم ملك‌الشعرا رسیده آقای بهار از جا برخاست و بعد از تشریح واقعات قبلی ، که موجب استیضاح شده و اوضاع امروز صبح بهارستان در داخلهٔ مجلس، وواقعات بعد ازظهر پشت مسجد، گفت: رفقای من درآن‌اطاق نشسته ،مرا فرستاده‌اند از مجلس استفسار کنم که‌بااین وضع، برای ما چه تأمینی درکاراست که بتوانیم مطالب‌خود را بگوئیم؟

سلیمان میرزا ،که از هول حلیم توی دیك افتاده و تصور میکرد، که استیضاح بهمین چندکلمه سرش هم‌آمده است، برخاست و بیانات ملك‌الشعراء را بپنج قسمت‌کرد و هریك را بجمله‌های خارج از موضوع و سفسطه های معمولی خود ، بحساب خودش جواب داد . ولی در حقیقت هیچیك آنها جواب ملك‌الشعراء نبود . ملك‌الشعراء گفته بود ، درداخلهٔ مجلس بمدرس توهین شده، این‌آقا جواب میگفت نظم داخلی مجلس بارئیس مجلس است. ملك‌الشعراء گفته بود،در بیرون باچوب وچماق بما حمله‌کرده،دست‌کازرونی را شکسته‌اند این‌آقا میگفت،جلوگیری‌آن بادولت است و هیچ نمیخواست خودش راآشنا کند، که‌جمعیت صبحی را خود ایشان و دولت ، برای توهین و مرعوب کردن مدرس ، برانگیخته و چماق لو های بعد از ظهر را هم دولت به کتك‌کاری واداشته است و چون سیلمان میرزا به تصور اینکه استیضاح بهمین مختصر ورگذار شده است ، درآخر نطق خود افزوده بود : رای با آقایان است.

رئیس مجلس‌برای توضیح گفت این یك مقدمه‌ایست ، که ایشان، ملك‌الشعراء ، برای استیضاح خود قراردادند.هنوز وارد استیضاح نشده‌اند.

سپس ، ملك‌الشعرا برخاست ، و بعد از رد پرچانگی‌های سلیمان میرزا ، بطور کلی گفت من استیضاحی نکردم. فقط‌گفتم بااین وضع‌ماامنیت نداریم، و پرسیدم آیا میتوانید مصونیت ما را قبول کنید ؟ اگر میتوانید ، بیائیم حرفهای خودمان را بزنیم والا برویم خانه هامان !

دراینجا باز خلط‌مبحث بمیان می‌آید. چندنفر ، از جمله سید یعقوب که میخواست دربادنجان دور قاب چینی از سلیمان میرزا عقب نیفتد ، مطالب بی موضوعی پیش آورد ، وبالاخره رئیس ، بتنفس خاتمه باین پرچانگی داد .

درجلسهٔ بعد از تنفس جناب آقای بهار گفت ، من برفقا مذاکرات مجلس راگفتم : آنها میگویند ، با وضعیت حاضر، ما تأمین نداریم ، و استیضاح خود را مسکوت میگذاریم ، و از مجلس خارج شد .

بازهم پرچانگی زیاد شد . بالاخره سردارسپه تقاضای رأی اعتماد کرد ، وبالاتفاق رأی اعتماد باو دادند !

ازصورت مجلسی که من تحت نظر دارم ، معلوم نمی‌شود ، که وجیه‌الملهٔها ، مانند مشیرالدوله و مستوفی‌الممالك و تقی‌زاده ودکترمصدق وحسین علا هم دراین جلسه حاضر بوده‌اند یا نه ؛ ولی درهرحال ، رأی اعتماد باتفاق آراء بوده‌است !

معهذا بعد از این استیضاح مسکوت عنه ، در رفتار عمال سردارسپه ، چه در داخل و چه در خارج مجلس ؛ نسبت باقلیت ، فی‌الجمله تعدیلی حاصل شد . سردارسپه هم در کابینه اصلاحی بعمل آورد . آن یکنفر سوسیالیست ، میرزا قاسم خان صوراسرافیل ، که کفیل وزارت داخله بود ، و مستشارالدوله و مدیرالملك و معاضدالسلطنه ازهیئت وزراء خارج ، و ادیب‌السلطنه و سردار اسعد و مشارالملك و سردارمعظم ، تیمورتاش واردکابینه شدند . فروغی وزیر مالیه ، و مشارالملك بجای او وزیر خارجه شد ، و سردارسپه هم ، بعدازچندی برای تمشیت کارهای لرستان سفری بآنجاکرده ، مقدمات برهم‌زدن کمیتهٔ قیام سعادت را فراهم ساخت .

خوزستان

خوزستان امروز ، که قدیم هم همین اسم را داشته است ، از چند قرن پیش در دفاتر دولتی و افواه عامه ، تغییر اسم داده ، باسم عربستان موسوم گشته بود . تسمیهٔ این محل بعربستان بمناسبت قبایل عربی زبانی بود ، که از ازمنهٔ قدیمه در این ناحیهٔ ساحلی خلیج فارس وشطالعرب سکونت داشتند . در میان این قبایل ، دو قبیلهٔ بنی طرف و بنی کعب ، از سایرطوایف پرعده‌تر ، و بنابراین قوی‌تر بودند . ازمدتی پیش ، ریاست این ایرانیهای عربی زبان، با شیوخ آل محسین ، از طایفهٔ بنی کعب ، که شیخ خزعل ، آخرین آنها بشمار می‌آید بوده است ، ریاست این شیوخ میراثی بوده ، ولی همینکه شیخوخت یکی ازافرادخانواده مسلم میگشته ، ازطرف شاهان ایران، فرمانی هم برای تأییداین ریاست صادرمیشده‌است.

خوزستان،در دورهٔ باستانی، تا قبل ازاستیلای عرب برایران،آبادترین ایالت های ایران بشمار میآمیده است . گذشتن رود های پرآب کارون و کرخه از این ناحیه ، و سدهائی که ساسانیان در چند نقطه از مسیر این دو رود ساخته ، و آب آنها را باراضی سوار کرده بودند ، این ناحیه را حاصلخیزترین ایالات ایران کرده بود ، شاهان ساسانی سالی چند ماه ، دربار باعظمت خود را در قصر هائی ، که در نواحی مختلفهٔ این ایالت ساخته بودند ، برپا می‌داشتند .

بعد از استیلای عرب بر ایران ، تا وقتی سد های دورهٔ ساسانی بر پا بود ؛ بازهم آبادی این ناحیه بر قرار بود. ولی کم کم ، سدهای رود کارون وکرخه هم مثل قصرهای

شاهان قدیم ، رو بخرابی گذاشت ، وخوزستان ازآبادی و تمدن ادوار قبل افتاد . مزارع نیشکر وگندم و حبوبات آن ، بصحرای لم‌یزرع مبدل ، و سنگهای شکر سائی ، در زیر خرابه های کارخانه‌های قند ریزی ، مدفون گشت ، و در همین اوان بود ، که اسم این ناحیهٔ زرخیز بعربستان تغییر پیدا کرد ، و واقعاً مثل عربستان ، وادی فقرشد[1].

شاید بتوان یکی ازجهات خرابی‌خوزستان را وجود یافتن همین طوایف عربی زبان و ریاست شیوخ آنها در این ناحیه ، و در حقیقت عربستان شدن آنجا دانست. زیرا نفوذ این شیخها ورؤسای طوایف تحت امرآنها همیشه مانع نفوذ دولت درآنجا بود. این‌شیخها هم توجهی بتربیت افراد نداشته ، وپاپی‌آبادی کشور نبودند، بلکه ناحیهٔ تحت امرخود را که درجنوب خوزستان ،ونزدیك ساحل شطالعرب، وخلیج فارس بودخراب‌ترمیخواستند تا علاقهٔ دولت را ازآنجا قطع کرده، وبلامزاحم ، وبی‌موی دماغ[2] بدوشیدن افرادطوایف همجوار ،که تحت سرپرستی آنها بودند مشغول باشند.

از دورهٔ مغول ببعد ، ومدتی قبل ازآن ، درهیچیك از قشون کشیهای ایران اسمی از قشون خوزستان نیست ، واگر دراین اواخر گاهی هم حاکمی فوجی از اهالی تشکیل میکرده ، ازهمان حول و حوش شوشتر و دزفول بوده ، و قلمرو حکام عربستان هم بهمین حدود منتهی میگشته ، وبا شیوخ قبایل عربی زبان ، که قدرت آنها در جنوب و نزدیکتر بسواحل شطالعرب وخلیج فارس بوده ،کاری نداشتند. این شیخها هم فقط درموقع ورود حکام ،بوسیلهٔ مراسله تبریك ورودی گفته ، وبفرستادن هدیه‌ای اکتفا میکردند . بطوریکه جزئی مالیات ایلی آنها هم ،بوسیلهٔ جمع‌آوری چریك ، و روانه کردن تیپ وتوپ ازآنها وصول میگردید. مالیات عربستان نقدی، وبا مالیات ایلی این طوایف، دراوخر ناصرالدین‌شاه ، که مالیات ها نسبةً زیادترشده بود ، بیشتر ازهشتاد هزار تومان نبود .

اگر باصل و ریشهٔ خانواده های امروز تهران مراجعه کنیم ، میبینیم ازتمام نواحی ایران رجالی در پایتخت وجود داشته ، که امروز ارباب حل عقد کشور از بقایای همان خانواده ها هستند، ولی در میان رجال دورهٔ قاجاریه، حتی زندیه و افشاریه ، سهل است صفویه هم ، اسم یکنفر شوشتری یا دزفولی یا خوزستانی را در نظر ندارم ، که شنیده یا دیده باشم ، و این خود دلیل باهری بر بی‌اهمیتی این ناحیهٔ زرخیز ، در دوره‌های اخیر بخصوص دورهٔ قاجاریه است .

دولت ایران، در دورهٔ قاجاریه ، ازعربستان وبختیاری ، یکواحد حکومتی‌ساخته و اکثر ، حاکم عربستان برایل بختیاری هم حکومت میکرد ؛ زیرا قشلاق ایل‌بختیاری تا مال امیرعربستان ممتد میگشت ، وخوانین این ایل درمال امیراملاك مزروعی هم برای

---

۱ ـ شاید یکی ازجهات عربستان شدن خوزستان رقابت صفویه با سلاطین عثمانی باشدکه خواسته‌اند بگویندکه اگر شما برعرب و ترك حکومت میکنید ، ما هم بر ترك ، فارس و عرب حکومت میکنیم . اگر شما عربستان دارید ، ما هم داریم .

۲ ـ موی دماغ کنایه از مزاحم است .

خود دست و پا کرده ، و بنابراین ، با شیخ های عربستان رابطه و دوستی داشتند ، وحق همسایگی را نسبت بیکدیگرمراعات میکردند. از وقتیکه ظل السلطان حاکم اصفهان شده بود، چون بختیاری بیشترسروکارش با اصفهان بود، حکومت این ایل هم ، جزوحکومت اصفهان ، و ازاین راه هم مقداری از اهمیت حکومت عربستان کاسته شده بود .

یکی دیگر ، از جهات خراب ماندن عربستان ، بی راهی بود . نزدیکترین راه خوزستان بتهران همین راهی است که پهلوی مرحوم ازمیان کوههای لرستان بآنجا کشیده و بوسیلهٔ این شوسه ، بروجرد را بخرم آباد ، وخرم آباد را باهواز ، و اهواز را بآبادان و خرمشهر وصل کرده‌است . در ادوار قبل این راه وجود نداشت ، و وجود ایلات لرستان در سر اینراه هم ، مانع بزرگی برای رابطهٔ شمال کشور با این ناحیهٔ زرخیز بود . از کوههای بختیاری هم ممکن بود بعربستان بروند،ولی این راه هم درتصرف ایل بختیاری وبهمین جهات بود، که فرستادن قشون بعربستان، و اداره کردن آنجا ، برای دولت‌ایران جزو خواب و خیال بشمارمیامد. حتی ، میتوان گفت که صفویه هم بجهت همین دومحظور بوده ، که پاپی آبادی خوزستان نشده‌اند ، و الا چگونه ممکن است که شاه عباس کبیر که بندر عباسی را آباد میکند ، بآبادی این ایالت ، که از حاصلخیزی و عایدی سرشارآن ، داستانهای افسانه مانند در تواریخ مندرج است، عنایتی نکند وبا وجود نزدیکی باصفهان یکقدم در این راه برندارد .

ایرانیان باید ضجه مویه و گریه زاری را برای بی‌خانمان شدن ، یا بهتر بگویم خانمان پیداکردن الوار کنارگذاشته ، و بجای آن هزار رحمت برآن کسی که این خـار آبادی را ازسرراه خوزستان کنده است، بفرستند ،واز تمام نواحی کشور بسمت خوزستان روآورده ، بزودی این ایالت زرخیز را آباد کنند ، تا حق این خدمت بزرگ مرحوم رضا شاه پهلوی را بجامعه اداکرده باشند . بخصوص که عبور خط راه‌آهن سرتاسری هم، راه آبادی را برای آنها سهل تر ، ووسیلهٔ آن را موجودتر کرده است .

شیوخ عربستان خوانندهٔ عزیز ، از خلال مندرجـات سه صفحهٔ گذشته ، وضع شیخ های عربستان را البته استنباط کرده ، و میداند که عامل عمدهٔ خرابی‌خوزستان قدیم این‌آقایان‌شیوخ بوده‌اند،که با افراد رؤسای تیره‌های تحت امرخود راه‌آبادی این ناحیهٔ زرخیزرا برسایرایرانیان سدمیکردند و بدولت راه نمیدادندکه وسائل عمران‌آنجا را بدسترس مردم بگذارد، سهل است،آنچه هم ازقدیم داشته است، خراب و ویران کرده ، و ازاراضی این ناحیه ، صحرای لم‌یزرعی ساخته بودند ،که بز و شتر خود را آزادنه درآن بچرانند ، و بزندگانی خانه بردوشی خود ادامه بدهند .

رفتاراین شیوخ ، با زیردستان بسیار ظالمانه ، وبسا اتفاق می‌افتاده ، که یك عشیره و تیره درمقابل طمع شیخ‌الشیوخ ، از هستی ساقط ، و سرجنبانهای آن‌مقتول ، و اموال آنها مصادره میشده‌است. سایر ایلات ایران سوارهائی بدولت میدادند، و ازاین راه‌گاهی

رؤسا مصارفی داشتند . این شیخها از این مخارج هم آسوده بوده ، آنچه از افرادبعنوان مالیات میگرفتند، برای خودجمع میکردند ، واگرهم سوار وتفنگچی استخدام میکردند برای چپو و غارت سایر تیره‌ها بود .

شیخ‌الشیوخ شدن، برای شیخهای تیره های جزو، منتهای آرزو بود ، والبته هیچیك از آنها از جد وجهد دراین راه ، کوتاه نیامده ، و همواره درصدد بند و بست با رؤسای سایر عشیره ها بودند، وشیخ‌الشیوخ وقت هم چون میدانست ، که اگر مدعی‌ها موفق‌شوند ازهمان عذابهائی که خود درسالیان درازبآنها چشانده ، برای خودش حاضر ومهیا است، برای تحلیل بردن قوای این بندوبستها ازهیچگونه اقدام مضایقه نداشت و تا میتوانست بین عشایر وتیره ها نفاق ، و آنها را بجان هم میانداخت ، و بدست خود آنها را معدوم میکرد . رفتار شیخ های جزو هم ، نسبت برؤسای عشیره ها ، و رویهٔ این رؤسا هم نسبت بسر طایفه‌ها ، بهمین منوال بود .

زندگی خانه بردوشی و بی استقرار راکه خوانندهٔ عزیز بر این وضع ناهنجار ظالمانهٔ رؤسا ، نسبت بهمدیگر، بیفزاید حال افراد بدبخت را می‌تواند ، نزد خودمجسم کند. یك مشت لوت و عور ، که جز یك عبا پوشش،وجزیك لقمه نان جوین غذائی نداشتند در بیابانها در تك و دو ، وبدزدی از مال یکدیگر مشغول بودند .

معلوم است ، از دانش و بینش و تربیت و تمدن و رحم و انصاف ، حتی در رؤسا و شیوخ هم نشانه‌ای دیده نمیشد ، و قتل‌های فجیع ، و نهب و غارت های مهیب ، ازعادیات بوده،نزاع های خانوادگی شیخ‌الشیوخ را هم ،که گاهی پسر برپدر ، و برادر ، بربرادر میتازد ، وکار او وکس و کار او را میسازد ، براین جمله بیفزائید ، تا اوضاع اجتماعی این اعراب را به‌تصور درآورید .

شیخ‌های وابستهٔ شیخ‌الشیوخ، بیشتردرحاشیهٔ یمین ویسار رودکارون، املاك مزروعی هم برای خود دست و پاکرده بودند ، که بعلت گودی رود، بوسیلهٔ چرخهای دستی ونذرتاً گاوی ، آب را ، دلو دلو ، بالا آورده ، صیفی را باین وسیله ، و شتوی را بوسیلهٔ باران میپروراندند ، وگندم و جو و حبوباتی بعمل می‌آوردند ، ولی سکنهٔ این دهات هم ، از حیث زندگی ، مثل همان خانه بر دوشهای بیابان گرد ، و از کلـیهٔ وسائل تنعم و رفاه محروم بودند .

شیخ‌الشیوخ ، در کنار محمره و دورهٔ آبادان ، برای خود ، نخلستانهائی ایجاد ، ویا از سایرین غصب کرده بود ، که آبیاری آنها ، بوسیلهٔ جزر و مد دریا و فشاریکه ازاین جزر و مد ، بشط‌العرب وکارون و بهمن شیر وارد می‌آید ، خود بخود صورت می گیرد ، و در محمره و فیلیه ، ابنیه و قصرهائی هم برای خود ساخته ، و در آنها وسائل تفریح و عیش خودرا فراهم آورده ، و دراطراف قصر او هم ، حول و حوش او عماراتی‌ساخته ، و دکان و بازاری جهت خرید و فروش ، ایجاد شده ، و قصبهٔ دو سه هزار نفری بوجود آمده بود .

همچنین در نقطهٔ دیگر ، در مسیر رودکارون و در مرکز خوزستان ، قصبهٔ دیگری بود که شیخ جابر ، پدر شیخ خزعل ، آخرین شیخ عربستان بر آبادی آن افزوده ، اسم آنرا برای دلخوشی ناصرالدینشاه، ناصریه (اهواز امروز) گذاشته ، ودرآنجا هم ،لوازم زندگی شهری بسیار ناقصی بوجود آورده بود .

حکام عربستان، که در دزفول مرکز حکومت خود را پهن میکردند ، رابطهٔ منظمی با شیخ محمره نداشتند ، و چنانکه اشاره شد ، منتها التفاتی که شیخ در بارهٔ آنها مبذول میداشت ، تبریك وارسال هدیه‌ای دربدو ورود بود. حمکرانان عربستان، بخصوص دردورهٔ مظفرالدین شاه و شیخوخت خزعل ، ندرتاً اجازه حاصل میکردند ، که مسافرتی بقلمرو شیخ بنمایند ، و اگر گاهی این خوشبختی برای یکی از آنها حاصل میشد ، پیشکار شیخ از حکمران والاشان پذیرائی کرده ، و در ناصری چند شبی را میگذراند ، و قرار بده و بستان مالیاتی را گذاشته ، و مراجعت مینمود ، یا اگر بپاره‌ای از ملاحظات از قبیل شاهزادگی ، یا توصیهٔ خارجی ، حاکم طرف توجه بود یکی دوشبی ، در ساحل محمره، در کشتی که روبروی قصر شیخ درشطالعرب لنگرانداخته بود مهمان می‌شد ، وبسته باهمیت حاکم، احتراماتی ازطرف شیخ نسبت باو بعمل آمده ، ویك چند صدلیره‌ای هم ،که شیخ بعنوان انعام میداد ، و حاکم باسم پیش کش میپذیرفت ، در کار بود .

البته در اوار قبل ، شیخ های محمره ، یا شیخالشیوخ اعراب خوزستان ، این دم دستگاه ها را نداشته ، و زندگانیشان ده نه باقی شیخها و رؤسای طوایف بوده ، و خانه بردوشی ایلاتی را ترك نگفته بودند،واگر پاره‌ای‌ازحکام عربستان زیرکی وزرنگی داشته ومجالی بدست می‌آوردند، بوسیلهٔ نفاق بین رؤسای عشایرومدعی‌تراشی برای شیخ میتوانستند کاملا آنهارا سروکیسه[1] کرده ، واندوخته های آنها را بلطائفالحیل استنقاذ ، و سبیلی چرب نمایند[2].

ولی دراین اواخر ، که راه و پای انگلیسها در خلیج فارس باز شده ، وبسنت‌سنیه بالش نرم[3] استقلال زیر سر شیخها میگذاشتند ، درطرز فکر و روحیه وزندگانی‌آنها هم

---

۱ ـ شستشوی‌کامل درحمام را سروکیسه‌کردن میگویند ، زیرا این شستشو مستلزم‌کیسه کشیدن هم میشود. چون دردورهٔ سابق اکثر سرها راکلاه یا بعضاً میتراشیدند واین پیرایش هم هروقت حمام میرفتند بعمل می آمد باینجهت سر را هم برکیسه افزوده وشستشوی‌کامل را سرو کیسه‌کردن میگفتند. امروز دیگراین فعل مرکب بمعنی تمام کلمه مورد استعمال ندارد ، زیرا کسی، بالاختصاص درسرحمام سرنمیتراشید ، ولی معنی استعاره‌ای‌آن‌که عبارت از ورکن‌کردن ومنشام چیزی را ازکسی استنقاذکردن است در اصطلاح عامیانه رواجی دارد .

۲ ـ چوب‌کردن سبیل‌کنایه از استفاده‌است و اگر استفاده نا مشروع باشد بیشتر با این کنایه تناسب دارد .

۳ ـ اگر زیرسری نرم نباشد ، البته خواب راحت نیست ، خواب ناراحت هم البته با رؤیای خوش توأم نخواهد بود. بالش‌نرم زیرسرکسی‌گذاشتن‌کنایه ازوعدهٔ خوش باو دادن است. هرقدر وعده‌کمتر قابل وفا باشدکنایه بموردتراست .

تغییراتی حاصل شده ، وشیخ خانه بردوشی پدران راکنار گذاشته ، و برای خود قصر ودم دستگاهی راه انداخته ، و مثل امام مسقط و شیخ کویت .... این آقا شیخ هم ،لقب شیخ محمره را برای خود اتخاذکرده بود .

شیخ خزعل

شیخ خزعل که آخرین‌شیوخ عربستان ایران بشمار می‌آید بعداز آنکه‌در ۱۳۱۴ قمری ، غفلتاً برسر برادر خود ، شیخ مزعل ،که بعدازشیخ جابرپدرش ، شیخ محمره بود، ریخته واورا با عده‌ای از بزرگان وکس وکار آنها بقتل آورد ، توانست خودرا شیخ محمره کند ، وبعداً فرمان این شیخوخت را نیز، ازدربار مظفرالدین شاه بگیرد . روابط این شیخ با مرکزعاقلانه، و برای صدر اعظمها هدیه‌هائی میفرستاد ، و درمقابل بمناصب و امتیازات دولتی ، ازقبیل لقب نصرت‌الملکی و نشان شیر و خورشید و از این قماش زنك و زنجیرها و بند وبساطها، نایل میآمد ، و با مرکز بیشتر از اسلافش رابطه پیداکرده ، و با یکی از شاهزاده ها ، حاجی سیف‌الدوله نوادهٔ فتحعلیشاه ، هم وصلت نموده ، دختراو را به خانه آورده بود ، ولی مالیات ، همان مالیات قدیمی ، و از این حیثها ، تفاوتی درکار نیامده بود . دولت هم که ضعف و بیچارگی خود را در مقابل او میدید ، بهمین اندازه ،که برای وصول این بیست سی هزار تومان ، مخمصه و عذابی نداشته ، و حاجی رئیس‌التجار ، پیشکار شیخ حساب مالیاتی را با حاکم عربستان بی سروصدا وامی‌بندد ، قانع بود، وضمناً ازهدایای شیخ هم، که مثلا درشب عید نوروز و نظایرآن بشاه و صدراعظم میرسید ، خود را خوشدل مینمود .

بی‌بند و باری دورهٔ مظفرالدین شاه ، واعطای امتیازنفت جنوب بدارسی انگلیسی و زیادشدن سروکار انگلیس باعمال محلی ، موجب ترقی مقام این‌آقا شیخ شد. ازیکطرف دولت ایران چون حفظ انتظامات واموال کمپانی دارسی را تعهدکرده ، و باید لوازم‌کار و آذوقهٔ عمله و رفاه سرعمله و مهندسین و ادارات تابعهٔ آنها را فراهم کند، ناگزیربود که ازشیخ خزعل بیشتر ملاحظه ، واورا در دست داشته باشد، واز طرف دیگر، انگلیسها که شیخ را دارای قدرت و تسلطی در ناحیهٔ عمل خود میدیدند ، بیشتر او را روبخود میکردند ، و بالش استقلال زیر سر او را نرمتر از زیر سر پدر و برادرش مینمودند .

شیخ خزعل ، دیگر مثل اسلاف خود ، شیخ بیابان‌گرد و رئیس عشایر لوت و عور خوزستان نبود بلکه خود را ، مانند چندین نفر از این امیرهای نیمه مستقل خلیج فارس که بسعی و اهتمام انگلیس‌ها برضد حکومت عثمانی تراشیده شده بودند میدانست. برای خود دستهٔ موزیك نظامی و عدهٔ کافی مردان مسلح تدارك دیده ، دستگاه مفصل‌تری بهمزده بود . محصول نخلستانهای خود را ، بقیمت خوب بانگلیسها میفروخت . واسلحه ولوازم ازآنها میگرفت، وکم کم بواسطهٔ همین نفوذمعنوی ، رشتهٔ تجارت خوزستان را هم‌در دست گرفته ، از این راه نیز ، فوائد بیشمار میبرد . املاك خود را آبادتر میکرد و در بصره روبروی محمره هم نخلستان های زیادی بهم زده ، و ثروتش روزافزون زیاد میشد.

دراین ضمنها، مشروطه هم رسید ، و ضعف دولت مرکزی نمایان‌تر گشت. این آقا شیخ هم از خدا خواست ، و از ادای همان بیست سی هزار تومان ، مالیات سالیانهٔ عهد دقیانوس هم استنکاف کرد. حکام عربستان هم جزمماشات با اوچاره‌ای نداشتند، بدرجه‌ای که شیخ ، با بر قراری ادارات از قبیل گمرك و مالیه و عدلیه در ناصری و محمره هم ، ضدیت نمیکرد، زیرا از این ادارات‌کاری بر نمی‌آمد. نفوذ شیخ بالاتر از آن بود، که این بازیچه ها در حوزهٔ شیخوخت او بود و نمودی داشته باشند . آقایان رؤسای ادارات ، در قلمرو شیخ و حتی حکام عربستان هم ، چشمشان بعطایای شیخ بیشتراز حقوق اداری بود .

هر قدر کار نفت اهمیت پیدا میکرد ، بهمان اندازه براهمیت وجود شیخ که لوله‌های نفت از مسجد سلیمان تا آبادان مستحفظی جز او نداشت ، می افزود . شیخ هم ، در این میان، خرخودرا دوسره کرایه بسته ، هم برسردولت ایران منت میگذاشت و هم انگلیسها را تا حدی باجگذارخودکرده بود. هرچندی یکبارسفری هم بتهران میکرد ، و دوستان یا بهتربگویم ، جاسوسهائی بین نیمه رجال تهران برای خود دست و پا میکرد که اخبار مرکز را برای او بفرستند تا درروابط خود با انگلیسها بداند چه میکند .

البته دیگر آقا شیخ بداشتن مقام میرپنجی و لقب نصرت‌الملکی اکتفا نکرده ، در زمان مظفرالدین شاه ، امیرتومان ، کم کم سردار و سردار ارفع ، و در دورهٔ مشروطه ، سردار اقدس شد ، و بتمام امتیازات دولتی ، از قبیل شمشیر مرصع و تمثال و حتی نشان اقدس هم ، نائل آمده بود.

درسفرهائیکه سلطان احمد شاه ، در رفتن یا بر گشتن فرنگ ، عبورش از کنار محمره می‌افتاد،شیخ پذیرائیهای شایان ازشاه کرده ، و بوسیلهٔ تقدیمی‌های‌خوداعلیحضرت را کاملا طرفدار خویش نموده ، و درآن واحد ، از بستن قرارداد محرمانه با انگلیسها راجع باستقلال خود ، باقید این‌که اگر از طرف دولت ایران تعرضی باو بشود ، از او حمایت خواهندکرد ، نیز کوتاه نمی‌آمد؛ ولی انگلیسها ، البته از این قرارداد ، حرفی نزده ، و همواره مقاصد شیخ را در نزد دولت ایـران از راه حفظ لوله های نفت ، پیش می‌بردند . دولت ایران هم ، که همراهیهای انگلیسها را باو میدید، و تبانی محرمانه را حدس میزد ، اینقدر ناشی نبود ، که با شیخ سختگیری را بدرجه‌ای برساند ، که انگلیسها حمایت خود را نسبت باو علنی کنند ، و با «کج دار و مریز » با شیخ ، بطور مسالمت ، ورگذار میکرد . اما دراین مسالمت ، همیشه نفع با شیخ بود . دولت ایران هم ، با این وضع چاره‌ای جزمماشات نداشت ، و با سیلی صورت خودرا سرخ نگاه میداشت .

کمیتهٔ قیام سعادت

قوام‌الدوله (شکرالله صدری) که یکی از درباریان مظفرالدین‌شاه، و در دورهٔ مشروطه ، یکی از وجوه آزادیخواهان ، و اعتدالی بوده و دراین اواخر با مدرس همکاری میکرد، در دورهٔ پنجم از وکلائی بود ، که بسعی خزعل انتخاب ، و چنانکه دیدیم رابط بین دربار و مدرس شده بود. البته ، یکی ازلوازم وکالت ، ولو برای داشتن زمینه برای

ادوار بعد هم باشد ، بدست آوردن دل موکلین است ، و چون در وکالت قوام‌الدوله ، حقاً موکلی جز شیخ خزعل در کار نیست ، رابطه را بطور کامل در دست داشته و احیاناً از خبرهائیکه بدرد شیخ میخورده است ، او را بی‌نصیب نمیگذاشته و گاهی هم‌شیخ دربعضی از مطالب که توجه او را جلب میکرده ، نوشتن بعضی اخباررا از وکیل خودمیخواسته، و وکیل وهم در برآوردن این حاجت موکل ، بذل جهد مینموده ، وبنابراین‌شیخ خزعل از اوضاع تهران ، وضدیت اقلیت با سردارسپه ، ودل خونی سران آزادی‌خواه از رفتار زنندهٔ او ، بخصوص از چگونگی جمهوری خواهی قلابی ، و این که بتدبیر مدرس تیر سردارسپه بسنگ خورده ، و به جزئیات و اسرار واقعه ، آگاه بوده‌است .

از طرف دیگر ، میدانیم شیخ خزعل در این مدت بیست سالهٔ مشروطه ، یکدینار مالیات نداده ، وپیش خود بدهی خودرا از بابت حفظ لولهٔ نفت ، محسوب وپاپپا میکند، ولی دکترمیلیسپو ، با زور سردارسپه ، باو فشار واردآورده و درحدود نیم میلیون تومان از او مطالبه دارد. البته، بعداز تصفیهٔ این حساب، حسابهای دیگری هم، ازقبیل افزایشی که در این پنجاه شصت ساله حقاً برعهدهٔ شیخ واردمی‌آمده ، پیش خواهد آمد ومأمورین مالیه وسایر دوایر نیز، پشت سرهم میرسند، وپادگانهای قشون و پست‌های امنیه عنقریب حتی در محمره وپشت‌گوش او هم ، برقرار خواهد شد ، و دست و پای نفوذ او را خواهد بست ، و تمام این پیش‌آمدهای ناگوار ، ونتایج بعدی آنها، از وجود سردارسپه وضدیت با او در مزاج شیخ مستعد است ، و حساب‌کار را پیش خودکرده ، و میداندکه اگریك میلیون هم ، در راه‌کندن سردارسپه ، و ازمیان بردن این بساط خرج کند ، جای دوری نرفته ، و فائدهٔ حالی و مآلی آن بحال او بیشتر از این وضع است .

از طرف دیگر ، مدرس هم در مرکز ، گرفتار اکثریت چماق لوئی شده است، که بعد از همهٔ جمهوری خواهیها و کتك کاریهای عمومی و خصوصی ، بدون هیچ ملاحظه و پروائی ، رأی اعتمادبکابینهٔ سردارسپه میدهد، و مستقیما بطرف ایجاد دیکتاتوری پیش میرود . البته چند نفر وجیه‌الملهٔ بی دست وپا هم هستند ،که برضد این مقصودند ولی از آنها چه برمیآید ؟ درست است ،که سردارسپه مملکت را منظم و قدرت دولت را در همه جا برقرار کرده است ، ولی از خود این قدرت باید بیشتر ترسید . زیرا عامل آن مرد بی‌باکی است ،که بهیچ جا و بهیچ چیز، پابند نمیکند . جلوجمهوری او راگرفتیم بااین سرو صداهائی ،که روزنامه های طرفدار او ، برضد قاجاریه برپاکرده‌اند اگرخواست تاج و تخت را تصرف کند چه بایدکرد ؟

البته مدرس با شکرالله صدری ، همکار وهم فکرخود ، این مطالب را مذاکره کرده و قوام‌الدوله هم ، مستعد بودن شیخ خزعل را برای قیام برضد سردارسپه ، باو فهمانده و مدرس اجازهٔ مذاکره با او را باو داده و ناگزیر ، بعد از رسیدن جواب مساعد از طرف شیخ خزعل ، با دربار هم در این بابها مذاکراتی شده ؛ و ولیعهد هم این جمله را پسندیده است ، و بالجمله این مقدمات سبب شده که مدرس هم ، نامهٔ ذیل را برای اطمینان شیخ خزعل ، بفرستد .

نامهٔ مدرس به خزعل

«عرض می‌شود، انشاءالله تعالی، مزاج شریف عالی، قرین سلامت است بحمدالله حال مزاجی حقیرهم، سلامت می‌باشد، وعلی‌رغم معاندین‌هنوز زنده هستم، وبقدر مقدور، وظایفی که بحقیر تحمیل شده، در انجامش غفلت‌نمی کنم. اختلافات ومناقشات روزبروز بیشترمی‌شود، وهمانطوری که اطلاع دارید، برای نابودی و مرگ حقیرجدیتهای بی اندازه می‌کنند، و بتقدیرات خداوند متعال عقیده‌مند نیستند. «ان‌الله قادر علی مایشاء»[1]

مطلب تازه‌ای ندارم، برای شما بنویسم گرفتاریهای مجلس، فراغتی برای ما باقی نگذارده، وزدوخورد بارضاخان اوقات حقیر را مشغول نموده است، که مجال زیادی برای‌اطالهٔ زریعه ندارم. البته جناب قوام‌الدوله شمارا همیشه ازجریانات مرکز مطلع میکنند، ومطالب‌لازمه را بجنابعالی تذکرداده‌اند. همانطوریکه سابقاً درکاغذ ایشان چند سطری نوشته بودم، بایدبرای مراجعت شاه اقدامات مؤثری بشود.

این نقشه، البته دراینجا طرح ریزی شده است. فقط این عمل باید باملاحظه انجام‌شود. من دوسه مرتبه این موضوع رابشما نوشته‌ام، که اهالی تهران عموماً. بشما بدنظرهستند وسوابق شما درمملکت خوب نیست، وهمهٔ مردم نسبت بشما، حس تنفر وانزجار دارند. علیهذا اگرخواسته باشید سابقهٔ شما فراموش شود، باید باکارهای خوب، و عملیاتی که بدرد مملکت و وملت بخورد، گذشته‌های خود را جبران نمائید، امروزهم همان موقع است، که بمعرض امتحان درآمده‌اید، یعنی وجوه ملت ومشروطه خواهان حقیقی، ازجنابعالی امتحان می‌کنند. البته این امتحان، اگرازآب درست بیرون‌آمد، قهراً تخفیف سیئات اعمال است، که ممکن است‌گذشته‌های شما را جبیره نماید، والا باحرف نمی‌شود مردم تهران راگول زد.

عجالتاً این شخص، که بملاقات سرکارمی‌آید، شخص معتمد مطمئنی است، که‌کمال اعتماد را باوداریم، وهرچه می‌گوید، ازقول ماهاست، وتماماً صحیح است، وحقیقةً اگرحاضرید بافکر ماکمك باشید، موقعش رسیده است. البته عیب‌های سیاسی آن را خودما، در مرکز شاید بتوانیم اصلاح‌کنیم. یعنی شما باید سعی‌کنید، که شاه را بمحمره واردکنید، واگرنخواست برگردد، و یانتوانست مراجعت‌کند، مملکت ولیعهد قانونی دارد، باید اوروی کار بیاید، و سیاست این قسمت البته حل میشود.

مقصود اینست، مطالب رانمایندهٔ مابشما حالی خواهدکرد. آقای قوام‌الدوله هم مشروحاً می‌نویسد، وامیدوارم، انشاءالله‌الرحمن، مطالب ودستوراتی‌که بشماگفته می‌شود، باملاحظهٔ کلیهٔ مقرراتی‌که قوانین مملکت را لکه‌دار ننماید؛ بموقع عمل خواهیدگزارد. واین نکته راهم البته درنظربگیرید، که سیاست بختیاریها مبتذل است، و چیزهای دیگری هم هست، که فرستادهٔ ما جنابعالی را متوجه خواهد داشت. بیش ازاین زحمت نمی‌دهم.

وفقکم‌الله تعالی الاحقر، حسن مدرس، فی‌شهر ذی‌حجةالحرام ۱۳۴۲»[2]

نکتهٔ مهم این نامه تعبیر بر گذشتهٔ شیخ خزعل است، که مدرس بدون هیچ پرده

---

۱ ــ این‌جمله‌ها اشاره به سؤقصدی است‌که مسلماًمحرك‌آن نظمیه بوده وسید رامیخواستند ترورکنند، تیرآنها هم بسید اصابت‌کرد، منتها خدا نخواست وسید بعدازخوابیدن چند روز در بیمارستان جان بسلامت بدربرد.

۲ ــ این نامه ازکتاب تاریخ‌آقای حسین مکی‌استنساخ شده و صد در صد طرف اطمینان است، زیرا، انشاء، انشاء مدرس است.

پوشی، باوحالی می کند، که ملت از گذشتهٔ توراضی نیست، وتو باید، برای تبرئهٔ خوداین خدمت را بجامعه انجام دهی، تا ملت ازاعمال گذشتهٔ تو صرفنظر کند. البته بااین نامه دستورهای دیگری هم، از قبیل فرستادن نماینده به پاریس نزد سلطان احمد شاه، توأم بوده، وازتهران هم یکنفر را، برای همراه کردن‌شاه، بپاریس فرستاده‌اند، واین فرستاده ازطرف ولیعهد هم حامل پیغامهائی بشاه بود، که‌اگرخود اعلیحضرت از تاج و تخت سیر شده است، بصرفهٔ ولیعهد خود را ازکار خارج نماید.

شیخ خزعل هم مشغول اقدام شده، وبین شیوخ عرب اتحادی ایجاد، وسپس بابعضی ازخانهای بختیاری، ازجمله مرتضی قلی خان پسرصمصام‌السلطنه، ویوسفخان امیرمجاهد، وارد مذاکره، وضمناً باخان پشت‌کوه هم، مناسباتی برقرارکرده؛ وبعداز قول وقرار کمیته‌ای، باسم قیام سعادت، ازاین سه قوه تأسیس و خود ریاست آنرا برعهده گرفت، وعلم مخالفت را بلندکرد.

اگرچه، تاریخ نامهٔ مدرس بشیخ خزعل شهرذیحجهٔ ۱۳۴۲، و با سرطان ۱۳۰۳ برابراست، ولی ازخود نامه برمی‌آید، که ازمدتی پیس این مذاکرات جریان داشته، و ازاین که سردارسپه، سردار اسعد بختیاری را، در ضمن وزرای خود، پذیرفته و بعد از استیضاح، بسمت خرم آباد مسافرت کرده است، چنین برمی‌آیدکه او هم از نقشه اجمالا مسبوق بوده، ومی‌خواسته‌است، بوسیلهٔ استمالت ازسرداراسعد، از ورود بختیاریها بکمیتهٔ قیام سعادت مانع شده، و بواسطهٔ مسافرت خود، قوای پادگان لرستان را برای حملهٔ بخوزستان آماده کند.

بالجمله، بعدازآنکه عده وعده وقرار ومدارهای لازم برای کار داده شد، از طرف شیخ خزعل ورؤسای عشایر،تلگرافات چندی، برضد سردارسپه وعملیات غاصبانهٔ او بمجلس شورای ملی مخابره گردید. درضمن تلگرافات متبادلهٔ بین سردارسپه و شیخ خزعل، راجع بمطالبهٔ بقایای مالیاتی، شیخ ابتداء رسمیت میلیسپو را انکارکرد، ودرتلگراف بعدی خود رك وراست بسردارسپه نوشت «من اصلا شما رابریاست دولت نمی‌شناسم. شما مرد غاصبی هستید، که شاه قانونی ومشروطهٔ مملکت را بیگناه بیرون‌کرده، وپای تخت را اشغال نموده وغاصبانه برقوای دولتی دست انداخته‌اید.»

بعداز دریافت این تلگراف ضدیت علنی‌شد، وکارازپرده بیرون افتاد. دیگربرای سردارسپه، هیچ چاره جزطرفیت مسلح باآقا شیخ باقی نماند.

نقشهٔ سردار سپه این بود، که ازسه طرف خوزستان را محاصره کند. اولا لشکر غرب را، ازکوههای لرستان‌که تازه ایلات وعشایرآنها را سرکوب‌کرده بود، گذرانده وبجانب دزفول وناصری، (اهوازامروز) عازم کند. ثانیاً لشکرجنوب را ازاصفهان‌حرکت داده، از راه کوهستان بختیاری روانه را مهرمزنماید، و برسرخوزستان بریزد. و ثالثاً لشکر آذربایجان، ازراه کردستان وکرمانشاهان رفته، پشت سروالی پشتکوه را بگیرد، و اورا ازکمك بقوای‌کمیتهٔ قیام بازدارد. البته انجام این نقشه تجهیزات وتکمیلاتی لازم



علی‌اکبر داور



سید محمد تدین

داشت، که مدتی وقت میبرد. دراین ضمن‌ها ، سفارت انگلیس وارد میدان میانجیگری‌شد، واین وساطت برای سردارسپه نافع بود ، زیرا وقت پیدا میکرد، که ستونهائی را که برای حمله بخوزستان در نظر آورده بود، ازحیث عده وعده کامل‌تر، ومجهزتر کند.

مسافرت جنگی سردارسپه بخوزستان

از اواسط اسد تا نیمهٔ عقرب ، انگلیسها بوعدهٔ میانجیگری خود، بامروز وفردا برگذار کردند ، و هرروز چیز تازه‌ای گفتند . در این وقت، آب پاکی روی دست سردارسپه ریختند[1] که دیگر امیدی بمسالمت شیخ وتفرقهٔ قوای اعراب نیست،وماازعهدهٔ اینکار بیرون نمی‌آئیم . سردارسپه روز ۱۵ عقرب ، نیابت ریاست وزراء را بفروغی وزیر مالیه داده وباسم مسافرت اصفهان، و درواقع به عزم‌خوزستان تهران را ترك گفت . یکی دوروز در اصفهان اقامت کرده ، ستون قشون جنوب را که باید از راه بختیاری بجانب رامهرمز وخوزستان برود ، روانه کرده وخود عازم شیراز شد . بعد از یکی دو روز توقف، ببوشهر، وازآنجا با کشتی بنزدیکترین نقطهٔ ساحلی بخوزستان، یعنی بندردیلم رفت و این درهمان موقعی بود ، که ستون قشون اصفهان از راه بختیاری وارد رامهرمزشده، وعملیات جنگی را شروع ، وقوای شیخ خزعل را درهم وبرهم کرده بود. سردارسپه ، بوسیلهٔ اسبهائی که از قرارگاه این اردو خواست، خود را بمرکز عملیات رساند .

ستون لرستان‌هم ، بی‌هیچ مقاومت ، بلکه باهمراهی الوار، ازکوهها گذشته وبسمت دزفول وناصری پیش می‌آمد . ازقوای والی پشت کوه هم، باوجود ستون آذربایجان، که پشت سراورا داشت، امیدکمکی برای دشمن نبود. سلطان‌احمدشاه هم، درپاریس،پذیرفتن نمایندهٔ شیخ خزعل را به تصفیهٔ امرخوزستان موکول‌کرده ، و انگلیسها هم از حمایتی که در اول امر ازشیخ می‌کردند، خودداری نمودند . سرتلگرافات متملقانهٔ شیخ بسردارسپه بازشد. پسرش رادراردوگاه نزد اوفرستاد، وبالاخره، اورا بناصری دعوت کرد، ودرآنجا خودش هم، نزد رئیس‌الوزراء آمد ، و تسلیم شد ، سردارسپه حکومت نظامی اهواز را به سرتیپ فضل‌الله خان زاهدی داده ، بتمام مراکز خوزستان پادگان فرستاد ، و خوزستان بتصرف تام وتمام دولت درآمده ؛ سردار سپه پس از تمشیت‌کار خوزستان ، ازراه بصره به بغداد، وبعدازیارت عتبات ، ازطریق کرمانشاهان، عصر روز پنجشنبهٔ ۱۱ جدی ۱۳۰۳، به تهران‌آمد، واین سفرجنگی که بگردش نظامی شبیه‌تر بود ، پایان یافت .

ازیکهفتهٔ قبل ، شهرتهران، بخصوص میدان سپه، و جلوعمارت شهرداری را ، آئین بسته وچراغانی مفصلی برپاداشتند. همه جا، عکس سردارسپه، بااشعاروکتیبه‌ها، وطاقهای

---

[1] ـ باآب قلیل‌یك بارشستن‌کافی نیست، باید دوبار یابقولی سه بارشست، تاطهارت‌شرعی بعمل آید . آب آخری راآب پاکی می‌گویند . «آب پاکی روی دست کسی ریختن» کنایه از حرف آخری را زدن وتکلیف‌کارمعوق رامعین‌کردن است. معهذا این کنایه بیشترمانند موردمتن کتاب در موقعی استعمال می شود که جواب منفی باشد، بلکه در موارد مثبت هیچ استعمالش نمی کنند .

نصرت درکار بود. نمایندگان البته‌ازفراکسیونهای اکثریت تاقم وبعضی شاید بالاتر باستقبال او رفته بودند. باطیاره اوراقی مبنی بر تبریك وتهنیت ورود فاتح خوزستان درشهرمنتشر کرده، تمام‌خیابای ری‌وبرق ومیدان وخیابان سپه مملواز جمعیت بود. سردارسپه دراتومبیل سربازی نشسته ، وهمه جا ازطرف جمعیت مورد تحسین واقع میگشت وچراغان شهر تاسه شب ادامه داشت .

چند تا سؤال مهم

این ظاهرامر بود. ولی دراینمورد، پاره‌ای مطالب است که نمیتوان ازذکر آنها صرفنظر کرد، و من آنرا تحت عنوان چند تا سؤال مهم، دراینجا می‌آورم، وعقیدهٔ خودرا، نسبت بآنها بعرض‌خوانندهٔ عزیز میرسانم .

آیا این فتح مهم، که میخ سلطنت آیندهٔ سردار سپه را کوبید ، باعملیات مختصر جنگی ستون رامهرمز ، بدون خونریزی زیاد، وبدون مقاومت چندانی ازطرف قوای‌شیخ خزعل، عجیب نیست؟ این‌آقاشیخ، اگراینقدرپزوائی[1] بود که باین زودی نیرویش اوراق شده ، و قوهٔ جنگیش باین سهلی و آسانی ازکار میافتاد، چرا اینقدر عروتیز راه انداخته بود؟ پس این سی وپنجهزار مرد مسلحی، که بولیعهد وشاه وعده می‌داد، کجا رفت و چه شد؟ سردارسپه در سفرنامهٔ[2] خود همچو وانمود میکند، که انگلیسها ابتدا بالش نرم زیر خزعل گذاشتند، وبرای مرعوب کردن من قدری مقاومت هم کردند، ویادداشتهائی‌هم که در آن اعتراف بقول‌کمك بخزعل کرده بودندفرستاده ، سهل است رسماً نوشته بودندکه ماازکمك کردن باوناگزیریم . ولی همینکه دیدند ، من از قصد خودکه سرکوبی شیخ است، برگشت ندارم، و بوزیر خارجه دستور دادم که یادداشتهای آنها را پس بفرستد وپس هم فرستاد، طناب خود را اززیربار کشیدند، وآقاشیخ را واگذاشتند، و شیخ خزعل هم، که ازطرف آنها مأیوس شد، چاره‌ای جزاطاعت ندیده، و قوای شکست خوردهٔ خود را متفرق کرده، وخویش را درقدمهای من انداخت .

دراینکه انگلیسها این دو فقره یادداشت را بوزارتخارجهٔ ایران فرستاده، و جداً تقاضا کرده‌اند، که نیروی ایران بخوزستان نرود، واعتراف کرده‌اند، که ما بخزعل قول داده‌ایم، که درمقابل دولت‌ایران ازاوحمایت کنیم، واین دویادداشت، بامرتلگرافی‌سردار-سپه، بدست شخص مشارالملك، وزیر خارجه ، بسفارت انگلیس، پس داده شده است، هیچ تردید نیست . آیا می‌توان سیاست دولت انگلیس را طوری شناخت، که از یکطرف، شیخ خزعل را تحریك بقیام برضد سردارسپه کنند ، و خود را طرفدار اومعرفی نمایند، و از طرف دیگر ، باین زودی ازمیدان بدر رفته، واو را واگذارند ؟ که بالاخره ، در حبس رضاشاه پهلوی؛ جان بسپارد !

۱ـ نمیدانم پزواکجا است، که اهالی آن‌اینقدر بی‌کفایت قلم رفته‌اند ، که عوام پزوائی را برای بی عرضه‌ها علم بغلبه‌کرده‌اند .

۲ـ من این سفرنامه را درکتاب‌آقای حسین مکی خوانده‌ام، البته ایشان هم نسخهٔ آنرا ازجناب آقای فرج‌الله بهرامی گرفته‌اند .

بلی! چنانکه می‌دانیم، دراینروزها روح سیاست انگلیس درایران، تشکیل حکومت مقتدری بوده است، که ازنفوذ بالشویسم بهندوستان وبین‌النهرین جلوگیری بعمل‌آورد. در اینصورت، خزعل وصدتامثل اوراهم، فدای این سیاست میکرده است. در اینجا یك سؤال کوچك دیگرپیش می‌آید، و آن اینستکه دراینصورت ، آیا بهترنبوده است ، که از همان اول؛ که شیخ خزعل بقصد قیام برضد سردارسپه میافتد باو حالی کنند، که شیخنا! مسجد جای بعضی ازکارها[1] نیست، مثل بچهٔ‌آدم سرجایت بنشین؟

بعضی معتقدند، که دراین قضیه هم‌مثل‌قضیهٔ‌اسمارت وبریجمن وکتك‌کاری عزیز کاشی وامیرزاده‌خانم، انگلیسها عمداًخودرا زیر گذاشته‌اند، ومخصوصاً ابتدا شیخ خزعل‌راروی‌بند کرده‌اند[2] که‌این آروق بیجارا بزند، وبعدها اورا بدم‌چك سردارسپه‌داده‌اند، که روسها باشتباه بیفتند، وسردارسپه راضد انگلیس بجابیاورند، که درموقع نیل او بمقام سلطنت ، بااینفکر ضدیت نکنند . اینهم عقیده ایست . ولی میتوان گفت ، که اینهمه پیش بینی برای چه‌لازم بوده است ؟ مگر روسها باسلطان احمد شاه شیر خورده بودند، یا باسردارسپه پدر کشتگی داشتند ، که تااینددرجه تعمیهٔ آنها لازم باشد ؟ بنا برقول معتقدین بهمین عقیده، انگلیسها می‌خواستند سردارسپه را ازسربازی بمقام سلطنت ایران برسانند، و تاج وتخت کیان را تسلیم اونمایند. مگریکی ازاصول مسلم کمونیسم، برهم زدن هر وضع حاضرنیست ؟ مگر همین عمل رساندن سردارسپه بسلطنت ، یکقدم روسها را بمقاصد کمونیستی خود نزدیکتر نمی کرد ؟

از همهٔ اینها گذشته ، بر فرض اینکه روس‌ها راضی بسلطنت سردارسپه نبودند ، و می‌خواستند ضدیت هم بکنند، چه می‌توانستند کرد؟ اگر ملت ایران خود کفایت وکاردانی سردارسپه را تصدیق نکرده، واورا مستحق سلطنت نمی‌دانست، همان انگلیسها می‌توانستند او را بزور بحلق مردم کنند؟ ما چرا باید اینقدر روس وانگلیس را برخلاف حق و واقع درکشورخود، مقتدر وانمود کنیم، که بدون ارادهٔ ما بتوانند ، هر کس را که می‌خواهند ، برما تحمیل کنند؟ واینقدراصرار دراین امر بورزیم، واینقدر از راههای دور دلیل برای این قدرت مجهول آنها بتراشیم؟ روسها هم خیلی‌مایل بودند پیشه‌وری را امیر آذربایجان بکنند، ویکسال هم دراین زمینه، آنچه جان بود کندند . سادچیکف سفیر آنها، گذشته‌از رئیس الوزراء ، پیش شاه هم رفت ، و آنچه توانست روسفتی کرد ، که قشون بآذربایجان نرود، آیا توانست کاری از پیش ببرد؟ یاانگلیس که امروز جلو چشمش، هند عزیزش دارد

۱ــ « مسجد جای ... زیدن نیست . » از امثال سائره و مورد استعمالش جائی است که بخواهند بکسی بگویند، فضولی موقوف . زیادتراز دهنت نخور! حد خود را بشناس!

۲ــ بندبازی مستلزم روی بند راه رفتن والبته تمرین ومشق لازم دارد که شخص بزمین نیفتد. « روی بند کردن .» مثل « باد بآستین کردن . » کنایه‌ازتشجیع وتحریض‌شخص‌بکاری است، که ازعهدهٔ اوبیرون باشد ومثل بندباز ناشی ازبالای‌بند بزمین بیفتد واگرمقصود تشجیع کننده خراب کردن بازی باشد استعمالش بموردتر است .

آزاد میشود . هیچ میتواند ازاین پیش‌آمد جلوگیری کند ؟ یا وقتیکه ما قرارداد ۱۲۹۸ وثوق‌الدوله را نخواستیم ، انگلیس چاره‌ای جز فراموش کردن آن داشت ؟ من خیلی از صاحبان این عقیده عذر میخواهم ،که اینقدر رك و راست ، بر ضد عقیدهٔ آنها قلمفرسائی میکنم ، ولی چون راجع بحیثیت ملی است ، در خورعفو میباشد .

اینها همه درست ، پس جواب سؤال کوچك بالا « آیا بهتر نبودکه اصلا شیخ را از ضدیت با سردارسپه بازدارند ؟» چیست ؟

جواب اینست، که سیاست را نباید اینقدر بغرنج و پرپیچ وخم دانست ،که‌مثلا عاملین آن ، تمام جزئیات را قبلا در نظر بیاورند ، و برای هرپیش‌آمدی ، چاره و راه گریزی پیش‌بینی کنند . زیرا پیش آمداست ، نه حساب ریاضی ، و پیش آمد هم ، قابل پیش‌بینی‌و احاطهٔ کامل نیست . زرنگترین سیاستمدارها ، آنها بوده‌اند که پیش‌آمد ها را با نفع خود متناسب‌تر کرده‌اند ، و اگرپیش‌آمدی ، بناگزیر ، مستلزم ضرری برای آنها بوده ، کار هم دو راهی داشته است ، راه کم ضررتر را پیش گرفته‌اند .

انگلیس هـا ، از سابق ، با شیخ خزعل بند و بستی داشته ، و وجود او را جهت کارهای نفت جنوب، حقاً یا باطلاً لازم می‌دانسته‌اند . از طرف دیگر ، با سردارسپه هم قرار و مدار جدیدی ، راجع بساختمان یك ایران قوی ، که بتواند جلو بالشویزم بند شودگذاشته‌اند. سیاست عاقلانه ، دراینجا اینست که تا این دوبند و بست ، باهم مزاحمتی ندارند، باید هردو را در دست داشت . وقتیکه با هم تماس پیدا کردند ، تا ممکنست باید میان آنها راگرفت . ولی همینکه مسلم شد ، یکی ازدوطرف را باید فدای دیگری کرد، البته آنکه نفعش بیشتر است ، باید جلو بکشند ، و از دیگری صرفنظر کنند .

شك نیست ،که اگر انگلیسها می‌توانستند میان این بز و کلم ، یا بقول خودمان ، این گرگ ومیش را آشتی بدهند و شیخ خزعل را هم ، برای روز مبادا و خرده کاریهای سیاسی خود نگاهدارند ، برای آنها نافعتر ، و بهمین جهت هم بوده است ، که در تشکیل کمیتهٔ قیام سعادت ، بامیداینکه شاید سردارسپه جا بخورد ، ومتعرض شیخ نشود، نصیحتی بشیخ نکرده ، و احیاناً کنسولهای آنها او را باینکار تشویق هم نموده ، و ظاهراً خودرا میانجی قلم داده ، وبرای مجبور کردن سردارسپه بمسالمت ، تشرهائی هم باو زده ، سهل است ، دوفقره یادداشت هم ، که متضمن اعتراف خود به‌تحت‌الحمایه گرفتن شیخ بوده‌است برای وزارتخارجهٔ ایران فرستاده‌اند . ولی وقتی دیده‌اند ، که هیچیك فایده نکرده و سردارسپه ازخیال خود، که پاك کردن خوزستان ازاین خار راه‌آبادی وعمران این ناحیهٔ زرخیز است ، منصرف نمیشود ، چاره‌ای جز انتخاب اصلح نداشته ، و درسراین دوراهی راه نافعتر را اختیار ، و شیخنا را فدای سردارسپه کرده‌اند .

نکتهٔ قابل توجه، دراین امر موقع شناسی ، وبالنتیجه استقامت سردارسپه است ، که‌چون میدانسته ، که وجود او تا چه حد برای مقاصد انگلیس‌ها نافع است ، باین توپ وتشر ها اهمیتی نداده ، و جداً امر کرده‌است ، یادداشتهای سفارت انگلیس را رد کنند ، وکارخود

را مطابق نفع کشور، ونفع شخصی خویش، ازپیش برده‌است. یقین دارم، که نظیراینمورد در گذشته، و حال و آینده، برای دولت ایران خیلی اتفاق افتاده، و میافتد که اگر رجال ما مردمان موقع شناس قوی‌النفسی، مثل سردارسپه باشند، واستقامت بخرج دهند می‌توانند، منافع کثیری برای کشور حاصل کنند

مگروقتیکه پهلوی مرحوم، بنفع اعلیحضرت شاه حاضر استعفاکرد، سفیرروس، که سفیرانگلیس هم بسکوت خود، قول اورا تصدیق میکرد، متکی بقشون خود، که حتی تهران را هم درهمان روز اشغال کرده بود، نمی گفت، که ما این سلطنت را نمی‌شناسیم، وفردا هم بمجلس نمی‌آئیم؟ منتها، اولیای امرپاسفت کردند. آقای سهیلی وزیر امور خارجهٔ وقت، رك وراست بدو سفیرجواب گفت شما کیستید که بتوانید جلو ارادهٔ ملت را بگیرید؟ بمجلس نمی‌آئید؟ جهنم! برای اجرای مراسم قسم خوردن اعلیحضرت، ما چه احتیاجی بوجود و حضور شما داریم؟ ما شاه خود را بمجلس میبریم و بر تخت مینشانیم. شما هم نمی‌توانید او را نشناسید. همینطورهم عمل کردند، و همینطورهم شد. یکهفته نگذشت که همین آقایان که می گفتند: نمی‌شناسیم، استدعای شرفیابی کرده، سر تعظیم فرود آوردند.

معترضه

در اینروز، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، منهم برای حضور در مراسم تحلیف شاه جوان، دعوت شده بودم. منزل من درآن روزها هم، مثل امروز درخانهٔ شمیران بود. خانم مستوفی ودخترها وپسرها هم میخواستند، موکب شاهانه را که بمجلس میآید تماشا کنند. ولی یك اتومبیل بیشتر نداشتیم. دراین میانه، یکی گفت: چه مانعی دارد، که ازاینجا همه باهم برویم. شما ما را دم خانهٔ آقای حسین خواجه نوری پسرخاله، که درمیدان مجلس واقع است، پیاده کنید، وبرگشتن هم ما راازهمانجاسوار کنید وبرگردانید، پیشنهاد جامعی بود، پذیرفته شد، وهمین‌کار راکردیم، بعد از آنکه درمجلس مراسم احلاف بعمل‌آمد، وهمراهان از دم خانهٔ آقای خواجه نوری ضمیمه شدند، از راه پهلوی بسمت شمیران حرکت کردیم. در میدان مجلس و خیابان شاه‌آباد تا سه راه شاه، جمعیت بی‌حسابی بود. راه خیابان پهلوی را پیش‌گرفتیم. مقابل سه‌راهی ونك، بچندتا سربازروس، و دواتومبیل زره‌پوش، که در جادهٔ شمیران و ونك واداشته بودند، برخوردیم. یکی از سربازها، که جوان شانزده هفده سالهٔ زیبائی بود، دست بلند کرده، فرمان ایست داد. یکی دو سه اتومبیل دیگرهم مثل ما ازمجلس برمی گشتند، رسیدند. من با روسی ناقص خود به‌پسرك گفتم: خانهٔ ما در شمیران است، میخواهم بخانهٔ خود بروم. گفت تا جواز نداشته باشید، نمی‌توانید بگذرید. من دانستم، مقصود از این جلوگیری، کشف آلمانی و ستون پنجم است. بی‌تأمل، بسمت شهربرگشتیم.

اگرمن لباس تمام رسمی برتن، وکلاه پردار برسر، نداشتم، ممکن بود تادوسه روز دیگر، که دنیا امن‌تر میشود، در شهربمانم. ولی بااین وضع، ناچار بودم، برای

تغییر لباس امشب خود را بخانه برسانم . بنا براین بخانهٔ مرحوم شاهزاده والیه ، مادر زنم که درمحلهٔ کاخ بود ، رفتیم . نصرالله و باقر ، با اتومبیل دنبال تحصیل جواز رفتند . یك زحمت دیگرهم داریم ، وآن این است که بواسطهٔ زیادی عده شوفررا جاگذاشته‌ایم . نصرالله رانندگی را بعهده گرفته ، و نمیتواند از ماشین منفك شود و باید پسرها با هم دنبال کاربروند .

قریب بغروب آفتاب آمدند . نصرالله گفت بفرمائید برویم گفتم با کدام جواز، گفت مستر بیلی کنسول انگلیس در تهران ، ما را میرساند . گفتم اورا از کجا گیرآوردید ؟ گفت ما که روسی نمیدانستیم . باقررا دم سفارت انگلیس پیاده کرده بودم، که برود کسی را گیربیاورد که بوسیلهٔ او جوازی تحصیل کنیم . در این ضمن ، مستر بیلی رسید ، مطلب را دانست بداخلهٔ سفارت رفت ، باقر را که از این دفتر بآن دفتر ، درتك و دویافتن وسیله برای تحصیل جواز بود ، پیدا کرد، با هم برگشتند ! مستربیلی گفت خودم با شما میآیم و شما را میرسانم ، و الان دم در است . بیرون آمدیم ، از قبول این زحمت از مستر بیلی تشکر کردم ، او دراتومبیل خود ومادر اتومبیل خودمان براه افتادیم، وازراه قلهك ، خیابان شمیران را دم دادیم درسه راه ضرابخانه ، پست روسی جلوگیری کرد ، مستربیلی مانند کنسول انگلیس ، خود را معرفی کرد ، گذشتیم . همین که به تجریش و در خانهٔ خودمان رسیدیم ، خانم مستوفی از مستربیلی دعوت کرد ، که قدری با هم باشیم ، او هم پذیرفت . همگی درسالون جمع شده‌آسیای صحبت براه افتاد .

مستر بیلی سابقاً کنسول تبریز بود ، در آنجا بمنزل ما بدعوت های رسمی و عادی می‌آمد ، وما را هم بمنزل خود میخواند ، و چون شخصاً هم بسیارآدم بی‌پیرایهٔ خوش ـ مزه‌ایست ، با افراد خانواده رایگانست . صحبت از هردر درگرفت . جریانات عجیب آن روزها طوری بود که هرقدرهم میخواستیم حرف سیاسی نزنیم ، نمیشد ، و قهراً از بعضی کلیات پیش پا افتاده ، صحبت بمیان می‌آمد. ازجمله، ازمجلس وطرزقسم خوردن قانونی شاه مذاکره‌ای بمیان‌آمد . بعضی ازفرزندان در این باب پرسشهائی کردند ، البته من‌هم جوابهائی دادم . یکبار دیدم ، بدون هیچ مقدمه مستر بیلی خانم مستوفی (؟) را مخاطب قرارداده ، گفت تصور نمیکنید که اگر سلسلهٔ سلطنت‌عوض بشود، بحال ایران نافع‌ترباشد. خانم مستوفی گفت سلسلهٔ سلطنت پیراهن نیست که هر روز عوض کنند، ملت‌هم شاه جوان خودرا دوست دارد . امروز نبودید ببینید چگونه مردم برای او دست میزدند . من‌آنشب معنی این سؤال ، یا بهتر بگویم سبب این استفهام را آنهم ازخانم مستوفی نفهمیدم ، بعد از چندی که داستان مذاکره و جواب سخت وزیر امور خارجه را بسفیر روس و انگلیس شنیدم ، دانستم که جواب سادهٔ خانم مستوفی در آنشب ، چقدر بجا بوده است .

دنبالهٔ مطلب

درهرحال ، این عقاید عجیب وغریب نچسب ، در وقتی اظهارشده است که دشمنان خارجی مرحوم پهلوی، جامعه را برضداوتحریك میکرده‌اند، و اشخاص خالی‌الذهن هم ، ازاین القاآت متأثرشده و سعی میکرده‌اند که اعمال خوب پهلوی را هم که درآنها نشانه‌های باهری ازقوت نفس

وموقع شناسی وهوش فعال او موجود است ، با این توجیهات ، تعبیر وتفسیر کرده ، و از بین ببرند . شاید اگر من هم درآنروزها چیزی مینوشتم ، بیش و کم دنبال مطاعنی ، از همین قماش برضررمرحوم پهلوی میگشتم . ولی‌امروز که انتشارات از بین رفته ، وحقایق را بهتر میتوان دید ، بهمان دلائلی که در بالا بآنها اشاره شده است دیگر راهی برای این تصورات باقی نیست ، وباید گفت که اقدام سردارسپه، در کندن ریشهٔ خزعل ، وخاتمه‌دادن باین شیخوخت محمره و بنی کعب و بنی‌طرف ، که آلت دست خارجی و مایهٔ خراب ماندن خوزستان زرخیز بود ، یکی از کارهای بسیار بسزای سردارسپه است ، و دراین اقدام ، منتهای قوت نفس وشهامت را بخرج داده ، و روح تاریخی ایرانی را درمقابل خارجیها تازه کرده و آنچه در سفرنامهٔ منتسب باو نوشته شده ، صحیح ، و مطابق با واقع است . این سفرنامه ، اگرچه مسلماً بقلم شخص او نیست ، ولی تماماً گفته‌های اوست ، که منشی مخصـوص او برشتهٔ تحریر درآورده ، و شاید نوشته هـای خود را جمله بجملـه برای او خوانده ، و بتصویب او رسیده باشد ، و این افکار فکر منشی او نیست ، بلکه بیانات شخصی‌است که نزدیك پلهٔ تخت سلطنت رسیده‌است. اما روسها چرابرای این فتح‌سردارسپه دست میزدند ؟ سببش واضح است . روسها دراین تاریخ سردارسپه را کسی میدانستند که مانند لنین و استالین و سایر سران بالشویك ، ازمیان توده بیرون آمده ، و بر ضد سلسلهٔ سلطنتی که هفتم شخص آن در پاریس بخرج ملت فقیر می‌چرد ، مشغول کار شده ، و دارد پروبال های کثیف ، و نمایندگان زشت بدعمل اورا یکی یکی درهم می‌شکند ، وبنابراین روسها در این روز ها ، سردارسپه را دوست می‌داشتند ، و حاجتی باین قماش تعمیه ها نداشته‌اند که دولت انگلیس و سردارسپه ، برای فریب دادن آنها کمدی حاکمی را که برادرش را بچوب می‌بست ، که مردم ازاو بترسند ، بازی‌کرده و هرروز انگلیس خود را عمداً زیر چوب سردارسپه بیندازد ، که روسها را فریب بدهد .

این هم یکنوع بدبختی است ، که اگر گاهی هم در جامعهٔ ما کسانی پیدا شوند که بتوانند حرف حساب ایران را بهمسایه های قوی ، بقبولانند و از اقدامات خود برنفع جامعه نتیجه هم بگیرند، بجای اینکه ازآنها تشویق کنیم ، وبضعیف‌النفس‌هائی که اکثریت دارند ، قوت قلب بخشیده ، و از آنها اشخاصی با شهامت بسازیم ، برعکس عمل کرده ، عملیات این یکنفر را هم ، با این توجیهات نچسب ، نتیجهٔ دستور خارجی دانسته وبدست خودمان سند و سابقهٔ مداخله برای همسایه ها ، وذلت تاریخی ، برای ملت ایران درست میکنیم و در ضمن ، حق مداخله‌ای را برای همسایه‌ها تصدیق مینمائیم ، که خود آنها هم برای خود قائل نیستند. درصورتیکه تاریخ بایدآینهٔ تمام نمای ملت بوده ، خوب هر کس را خوب وزشت اورا زشت بنماید ، وجامعه را بحقایق‌آشنا کرده ، غرور ملی را درافراد زیادکند نه اینکه تحت تأثیر انتشارات همسایه ها واقع شده ، و بطرز غیرمستقیم اسباب یأس جامعه شود ، و ریشهٔ خدمتگذاری بملت را بخشکاند . از همهٔ اینها مضحك‌تر ضدیتی است‌کـه امروز بعضی با آوردن جنـازهٔ شاه سابق بایران بعمل میاورند . بعقیـدهٔ من

رضاشاه‌پهلوی، بقدری که برای تنبیه پاره‌ای اعمال ناروای قبل‌ازسلطنت خود، باید ازوطن درتبعید بماند، مانده، ومجازات خود را درحیات وممات کشیده ، حالا دیگرموقع آنست ، که ملت بوطن پرستیها وکارهای خوب او، درایام سلطنتش پاداش بدهد، وتنها آرزوی دم مرگ اورا که مدفون گشتن درخاك ایران بوده‌است، برآورد، وحق مشروع اورا اداکرده جنازهٔ اورا بوطنش ، که بی‌اندازه‌آن را دوست میداشته‌است، انتقال دهد ، و در این نقل انتقال، تجلیل فراواوان بعمل آورده، وبآنها که‌ما رابازیچهٔ دست خودتصورمی کنند بفهمانند که‌گله‌های ایران ازپهلوی، گله‌های فرزند ازپدر، وبرادر از برادر است، وماقدرخدمت‌های اورا بجامعه می‌دانیم، واورا در بسیاری ازقسمت‌ها، خدمتگذار واقعی ملت ایران می‌شناسیم، و بخصوص‌از رفتار ناسزا وارخارجی‌ها، نسبت بایام آخر دوران سلطنت وزندگیش ، بسیار ناراضی میباشیم .

ژنرالیسیم

بعد ازتصرف خوزستان ، وقت آن رسیدکه سردارسپه یکقدم دیگر خود را به پلهٔ تخت سلطنت ایران نزدیك تر کند ، و آن گرفتن فرماندهی کل قوا، یا ژنرالیسیم، ازمجلس بود . می‌دانیم ، قانون اساسی، فرماندهی کل‌نیروی کشور را، به پادشاه داده است ، وانتزاع این قدرت ازپادشاه واعطای‌آن بشخص دیگر، بدون قانون خاصی که‌لامحاله، ازطرف مجلس شورای ملی وضع شود ، صورت پذیرنیست .

کمیتهٔ قیام سعادت، که بعنوان کمك بسلطان احمد شاه ، تأسیس شده، و مایهٔ تولید زحمت وخسارت خزانهٔ دولت گشته بود، برای عملی کردن‌این فکر، که قدرت عزل سردار سپه را ازمقام فرماندهی‌کل قوا، ازطرف سلطان احمدشاه ازبین ببرد، بهانهٔ خوبی بود، وسردارسپه باصورت حق بجانب، تاتوانست این موضوع یعنی احتمال تجدید نظیرآنرا از طرف شاه، با اینکه هیچ بیمی از آن نبود ، بزرگ و پیشرفت خودرا بدون انتزاع این قدرت ازسلطان احمدشاه ، غیرممکن وانمودکرده، اکثریت مجلس، که البته بادل وجان دربرآوردن مقاصد او، کوشش داشتند . بی‌طرفها واقلیت هم، که مقصود واقعی سردارسپه را ازاین تحصیل حاصل خوب می‌فهمیدند، چون چاره نداشتند، تسلیم شدند، و در تاریخ پنجم دلو ۱۳۰۳ قانونی‌باکثریت قریب باتفاق، ازمجلس گذشت که فرماندهی کل قوا را، که فك‌آن، جز بتصویب مجلس، ممکن نباشد، بسردارسپه واگذار کرد .

خوانندهٔ عزیز تعجب نکنند، که چگونه بااین صراحت، بال و پرسلطنت قاجاریه را قیچی میکردند، وبرقوت سردارسپه می‌افزودند . اوضاع کشور ایران دراین ایام مانند مزاج الکلی‌ها وافیونیها بود، که همه میدانستند، که زیاد کردن استعمال مغیر و مخدر ، یعنی قدرت دادن بسردارسپه، بالاخره موجب تلف شدن مبتلا ، یعنی سلطنت قاجاریه است ولی‌چون چاره نداشتند، مقداراستعمال راروزافزون زیاد میکردند. زیرا درمزاج نمایندهٔ سلطنت قاجاریه ، یعنی سلطان احمد شاه ، هیچگونه قوهٔ دفاعیه‌ای باقی نمانده بود، که اگرمخدر ومغیر را قطع کنند، بتواند مقاومتی بکند. اکثر حتی نزدیکان مبتلا هم ، پیش

خود فکر میکردند که «خروسی را که بالاخره، دم سحر شغال میبرد سرشب ببرد»، وهرچه زودتر حول وحوش مبتلا از درد سر نگاهداری این مردهٔ نم کرده[1] خلاص شده، دنبال کار و زندگیشان بروند بهتر است.

قانون اصلاح تقویم

در ۱۱ حمل سال ۱۳۰۴، قانون اصلاح تقویم از مجلس گذشت. بموجب این قانون، دفاتر و ادارات دولتی باید، ازاول فروردین سال ۱۳۰۴، اسامی برجها (حمل وثور...) رامتروك داشته بجای آن اسامی ماههای قدیم فارسی، فروردین و اردیبهشت و خرداد وتیر و مرداد وشهریور و مهر وآبان و آذر و دی و بهمن واسفند را بکار برند. ششماه اول، سی و یکروزه، و پنج ماههٔ دوم، سی روزه و ماه آخر ۲۹ روزه، و در سالهای کبیسه، سی روزه شد، و اختلاف اوقات و سررسید ها که، هرکس بسلیقهٔ خود، بعضی ماههای محرم وصفر و... و برخی حمل وثور و ... تاریخ میگذاشتند مرتفع گردید.

یسئلونك عن الاهله، قول هی مواقیت للناس

تقویم برای تشخیص اوقات، وهرقدر بیشر و بهتر رفع حاجت کند، البته برای زندگی، مناسبتر است. تقویم سابق معایبی داشت، و ازهمه مهمتر، عدم تطبیق ماههای عربی با ماههای شمسی؛ وبنابراین، با فصول چهارگانهٔ سال بود. با اینکه مالیات را از روی سال شمسی میگرفتند، و حقوق نوکر دیوان را هم سالیانه، و از روی سالهای شمسی میپرداختند، معهذا حساب سنوات از روی سال شمسی، سیصد و شصت وپنج روزو پنج ساعت وکسری است، و این یازده روزکسری تفاوت، موجب آن میشد، که جز هر سی‌وچند سال یکبار هیچوقت، سال مالیاتی با سال تقویمی مطابق نباشد. برای رفع همین منقصت، دوره های دوازده سالهٔ ترکی (سیچقاق ایل و اودایل وبارس ئیل وتوشقان‌ئیل ولوی‌ئیل وئیلان‌ئیل ویونت ئیل وقوی‌ئیل وبیچی‌ئیل وتخاقوی ئیل‌وتنگوزئیل) راکه‌مسلماً همراه سلجوقیان ویا مغول بایران آمده است، محفوظ داشته، و در دفاتر دولتی درهر سال یکی ازاین اسامی دوازده گانه را با تاریخ قمری توأماً ذکر میکردند که اساس سال مالیاتی محفوظ بماند. اگرچه، باز هم هر دوازده سال یك بار بهمان اسم دوازده‌سال قبل رسیدند واین تکرار، تا حدی اسباب اشتباه می‌شد، ولی‌چون درظرف مدت دوازده ساله، حساب های دوازده سال قبل، بالمره تمام شده و گذشته بود، از این حیث کمتر اشتباهی پیش می‌آمد، و درهرحال تاحدی حاجت را رفع میکرد.

مشروطهٔ کبیر که آمد و قرار شد که حقوق نوکر دیوان را ماه بماه بپردازند، در دستگاه دولت، طبعاً ماههای شمسی حمل و ثور و .. بر ماههای قمری رجحان پیدا کرد ولی بازهم حاجت بسالهای ترکی، سیچقان و اودوبارس. . . که با تاریخ‌هجری قمری

۱- مردهٔ نم کرده کنایه ازآدم زندهٔ ظاهرآراسته‌ای است که هیچگونه بود ونمودی نداشته باشد، لاحی یرجی ولامیت یرثا.

توأماً بکار بیفتند ، از بین نرفت و واقعاً اسباب زحمت شده ، وتغییر آن لازم بود . شاید بعضی باشند ، که ازنقطهٔ نظردیانت ، تقویم قدیم را ترجیح دهند و تقویم جدید را موجب فراموشی روزهای متبرك مذهبی ، که درماههای قمری‌است بشمارند این فکرخیلی کوچك است همینقدر که (فعلا هم معمول است) تقویمها جدولی هم برای ماههای عربی داشته باشد مؤمنین ایام متبرك را خواهند شناخت واساساً هم اگربعضی اینقدر درديانت بی بند وبار باشند که، مثلا ماه رمضان‌وذیحجه را که برای روزه وحج‌لازم است باین مفتی ها فراموش کنند ، خوب است اصلا جزو جامعهٔ مسلمانی نباشند .

امروز ، تقویم ما بهترین تقویمهاست . زیرا ماههای‌آن ، منظم و کبیسهٔ‌آن درضمن خود بخود تحلیل رفته ، و ازهرگونه اختلافی مصون است . بعلاوه اول سال ، با نوروز که اول روز آذین بندی طبیعت است ، مطابق و سزاواراست که بشرحی که درصفحهٔ ۳۵۳ جلد اول «شرح زندگانی من» بآن اشاره رفته است ، سایر ملل هم ازما تبعیت کنند ، و تقویمهای خود را با تقویم ما برابر نمایند. زیرا هیچیك از آنها اول سالی ، باین باشکوهی و باین با منطقی و ماههائی ، باین با نظم و ترتیبی ندارند .

نسخ‌القاب

ماه بعد ، در تاریخ ۱۵ اردیبهشت ۱۳۰۴ ، قانون نسخ‌القاب و درجات نظامی سابق ازمجلس گذشت .

خوانندهٔ عزیز از عده و اشتقاق‌القاب ، بشرحی که در جلد اول «شرح زندگانی من» از صفحهٔ ۴۳۹ تا ۴۴۳ ، ذکرکرده‌ام بخوبی سابقه داشته و میداند که عدهٔ آن بده هزار ، و کار این مرض مسری اعیانیت بجائی رسیده بود ، که تمام مردم کشور ، از عارف و عامی ، همه بآن مبتلا شده بودند ، و برای عوض کـردن اسم خویش بلقب خودکشان میکردند .

فقط خانوادهٔ ما ، تا اندازه‌ای خودرا از سرایت این ناخوشی حفظ‌کرده بود، در میان ما ، در این یکصد و پنجاه ساله ، تنها دونفر ، مستشارالملك و سردار منظم ، آنهم شاید بیشتر برای اینکه در ولایات حاکم و وزیر میشدند ، وباید در انظار ولایتی ها اسم مطنطن‌تری داشته باشند ، خودراگرفتار این تغییراسم کرده بودند .

لقب نخواسته

دو سه ساعت بتحویل سال ۱۳۰۲ شمسی که در اوایل شب صورت میگرفت،مانده ومن در اطاق خودنشسته بودم که حاجی‌فخرالملك از در وارد شد. خانم مستوفی اورا استقبال‌کرده ،گفت باباجان اجازه بدهید شما را بطالارعید ببرم ،که عید ماامسال ازهرحیث مبارك شود .حاجی فخر-الملك گفت : بلی ! باید من در محترم ترین اطاق خانه وارد شوم ، زیرا حامل التفات مخصوصی، ازطرف اعلیحضرت شاه‌برای صاحبخانه هستم منهم که برای استقبال برخاسته و از اطاق خود بیرون‌آمده بودم ، در راهرو تالار عید ، بایشان برخورده ، و با هم وارد اطاق شدیم حاجی فخرالملك پاکتی که سرآن با مهر سلطنتی ممهور بود بدست من‌داده وگفت بشما تبریك می گویم.سرپاکت را بازکردم ، دیدم ، دستخط لقب مدیرالسلطنه‌است

دستخط شاه را برسر گذاشتم وازالطاف شاهانه وازایشان که واسطهٔ این التفات شده بودند تشکر کردم. ایشان نیم ساعتی نشستند، وتشریف بردند. بعداز رفتن‌ایشان بخانم مستوفی گفتم، موضوع میان من وتو بماند، وکسی نباید ازاین لقب مسبوق شود. من نمیتوانستم بآقای حاجی فخرالملك اینمطلب را عرض کنم وبرخلاف مروت هم بود، که زحمت ایشان را بی‌اجر نمایم. ولی میدانی خانوادهٔما ازقدیم هیچیك لقب‌نداشته‌اند. منهم‌اسم خانوادگی «مستوفی»را برهرلقبی ترجیح‌میدهم. دستخط را باکمال‌احترام درگوشهٔ کتابخانه گذاشتم والان نمیدانم کجاگم وگور شده است.

پنج شش ماهی گذشت، ومن جز در خانهٔ حاجی فخرالملك، در جای دیگر باین اسم تازه خوانده نمیشدم. یکروزجناب آقای غلامحسین غفاری (صاحب‌اختیار) نامهٔخصوصی بمن مرقوم فرموده، و چون ایشان رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی بودند و دستخط های القاب و ثبت و ضبط آن در ادارهٔ ایشان بود واز لقب همه با خبر بودند، پشت پاکت لقب مرا نوشته بودند. من در محکمه مشغول محاکمه بودم، نامه رسان دربار نامه را برئیس دفترداده، ولی رئیس دفتر که مرا باین لقب نمی‌شناخته، نامه را رد کرده بود، نامه‌رسان مجدداً نامه را پس آورده، و گفته بود نامه مال آقای صاحب اختیار، و باسم رئیس دیوان محاکماتست. برسانید! اشتباهی ندارد! ایشان تازه باین لقب ملقب شده‌اند.

تامن محاکمه را تمام کنم آقای رئیس دفتر وقت پیدا کرده بود، که مفتخر شدن مرا باین اسم تازه، لامحاله باعضای دفتر بگوید، و وقتیکه من باطاق مخصوص خودآمدم بعجله باطاق من آمد و بعد از تبریك مفصل نامه را رساند. بایشان گفتم از تبریك شما متشکرم، ولی چون نمیخواهم مرا باین لقب بشناسند. خواهش میکنم این موضوع نزد شما بماند. گفت: به! من بهمه این خبر را داده‌ام. گفتم بآنها هم سفارش کنید جائی حرفش را نزنند. خلاصه، با این کیفیت بود که خودرا از تسمیهٔ باین‌اسم جدید خلاص کردم

ولی سایرین، حتی آزادیخواهان ومتجددین دوآتشه و جوانهای تحصیل کرده هم از ابتلای باین مرض مسری خود را معاف نمیداشتند و همگی با سعی و مجاهدت زیاد، اسمهای خود را باین مضاف و مضاف‌الیه ها تغییر میدادند.

صاحبان درجات نظامی سابق، سردار و امیر تومان و سرتیپ و سرهنگ و نایب اجودان باشی، هم البته زیادبودند، وهمگی تقاضا داشتند، که درجه و رتبهٔ آنها بااینکه اکثر نظامی هم نبودند بعد و دراین اواخر قبل از اسم آنها نوشته وگفته شود[1]. از طرف دیگر میدانیم که درجات نظامی در ادوار قبل لابشرط و هر بی سرو بی پائی حتی محمد جعفر امیربهادر، هم میرپنج بود. درصورتیکه، رئیس ستاد ارتش آن روز (سرلشکر جهانبانی امروز) با آنهمه تحصیلات و سابقهٔ خدمت. جز سرتیپ ساده چیزی نبود، ناگزیر باید

---

۱ - سابق رسم بود رتبه‌های نظامی را مانند صفت بعداز اسم صاحب آن ذکر میکردند ومینوشتند، آوردن رتبه قبل از اسم تقلید اروپائی و ازنظام دورهٔ سردارسپه معمول شده است.

این عنوانات، که روزاول هم اکثر بدون استحقاق عطا شده بود، ازبین برود، و آنها که جزاسم، هیچ سروکاری باقشون ندارند، چقندر جزومرکبات نکنند[1].

دراین تاریخ، قانونی راجع بنسخ درجات نظامی و القاب ، گذشت و جان صاحب لقب وبی‌لقب، وصاحبمنصب وبی منصب ، همه را فارغ کرده ، و آنها که تا اینوقت بواسطهٔ داشتن لقب ، اسم خانوادگی برای خود اتخاذ نکرده بودند ، مجبور شدند ، خویشتن را بنام خانوادگی معرفی کنند. سردارسپه اسم خانوادگی پهلوی را، برای خود اتخاذ نموده وکار بمجرائی افتادکه امروزهم می‌بینیم .

قانون نظام اجباری

ماه بعد، در۱۶ خرداد ۱۳۰۴ قانون نظام اجباری، که بعدهاباسم زیبای نظام وظیفه موسوم شد، ازمجلس گذشت .

دراین بیست سالهٔ مشروطه، کارقشونگیری کشورهم، مثل تمام کارها، نسق سابق خود را ازدست داده، و رویهٔ جدیدی جانشین آن نشده بود. خوانندهٔ عزیز، ازشرحیکه‌درجلداول «شرح زندگانی من» صفحهٔ ۶۹ تا ۷۰ نوشته‌ام سابقه دارد، که میرزا تقی‌خان امیرنظام، اتابك اعظم، قشون چریك قدیم را بقشون بنیچه تبدیل کرده، واین‌عمل، بااینکه تهران وقم وکاشان ویزد وخوزستان، وتااندازه‌ای، فارس وکرمان وتمامی افراد ایلات وطوایف، وکلیهٔ سکنهٔ شهرها وقصبات را شامل نبود، و آنها را چون زمینی نداشتند، مستثنی میداشت یکصد هزارسربازدراختیاردولت گذاشت ، وشاید اگر امیرنظام برسرکار میماند ، با تعمیم و تعدیل آن، میتوانست عدهٔ آنرا بدویست سیصد هزارنفربرساند .

فکرامیرنظام‌این بوده‌است، که همیشه، نصف این قشون مرخص خانه، ونصف دیگر، درمراکز نظامی مشغول باشند، وهرششماه یکبار، افواج مرخص خانه‌بجای مشغولین بیایند ومشغولین مرخص خانه شوند. بهمین نظر حقوقی که معادل نصف حقوق سالیانهٔ آنها بود ، باسم حقوق ششماههٔ محلی، هرساله بخرج ولایت محل فوج، منظور، و سال بسال ، بآنها پرداخته میشد، واین عده غیرازسوارهای ایلی و طایفگی بودند که عدهٔ آنها هم بسی هزار نفر میرسید .

از وقتیکه مشروطه شده بود ، نمیدانم برای چه ، شاید برای اینکه وکلای مجلس شورای ملی همه نمایندگان مالکین بودند، ونددادن سرباز را مفت خود میدانستند، یابعلت دیگری ، مثل خیلی چیزها ، که کسی از آن خبری نداشت، احضار این قشون را متروك گذاشته بودند . دراوایل، بامجاهد وبختیاری، کارهای جنگی کشور را پیش میبردند. بعد هم، که ژاندارمری تأسیس شد ، افراد این نیرو راهم، مثل قزاقهای سابق از داوطلبهای شهری، وندرتاً دهاتی میگرفتند . ولی ادارهٔ محاسبات وزارت جنگ ، چنانکه سابقاً هم

۱ـ « چقندر جزو مرکبات (نارنگی و پرتقال ولیمو) کردن » و « پیاز جزو میوه‌جات کردن » و « پشکل داخل مویزنمودن » هرسه، کنایه ازهم ترازکردن اشخاص پست‌تر بااشخاص عالی رتبه‌تر است .

دوسه بارنوشته‌ام، هرساله ششماهۀ محلی افواج را مطالبه میکرد واحیاناً موفق میشد، که این اشتلم را پیش هم ببرد ، ودرحدود یك ملیون تومان نقد وجنس را دریافت داشته ، و لوطی خور کنند[۱] برای حلال شدن این مبلغ ، رؤسای قشونی بمرکز ولایات و ایالات میفرستادند، ویك چندنفری سرباز ازافواج محلی‌رابمرکز ایالات وولایات جمع‌میکردند ولی ازاین ادارات قشونی هیچکاری، که فائده‌ای داشته باشد، متمشی نبود ، و اگرکاری هم پیش میآمد ، قزاقهای حکومتی وژاندارمها انجام میکردند .

پهلوی هم، از۱۲۹۹ تااینوقت، هرچه قشون گرفته بود، همه داوطلب بودند . البته آدم آدم است، بین داوطلب و بنیچه‌ای آن فرقی نیست ، فقط تفاوتی که باهم دارند همان پاداری بنیچه‌ای، و بی پائی وبی اساسی داوطلب است ، که سرباز بنیچه نمیتواند فرار ، یا سربزنگاه شانه از زیر بارکار خالی کند، زیرا صاحب بنیچه ضامن اوست ، اما داوطلب میتواند، درمواقع عادی، ازمواجب استفاده کند، ودر موقع کار ، استعفا بدهد . اگر چه افسران ژاندارم وقزاق ضامن‌های نسبةً معتبری از داوطلب‌ها میگرفتند ، واین ضامن‌ها هم، مبلغ معتنابهی تعهد میکردند، که مثلا تاچند سال داوطلب خدمت کند . ولی، اگردر موقع ضرورت، داوطلب سرزیر آب میکرد ، برفرض اینکه وجه تعهد را هم از ضامن او می گرفتند ، پول آدم ورزیدۀ جنگی نمیشد. این منقصت البته چیزی نبود، که هوش فعال پهلوی بآن برنخورده باشد ، و اگر دراین کار تأخیری شده بود ، بواسطۀ فراهم نبودن مقدمات بود .

درکابینۀ قرارداد وثوق‌الدوله، یك نیمه قانونی، برای آمار و سجل احوال گذشته بود ، که هیئت وزراء آن را وضع وتصویب‌کرده ، و نظمیۀ شهرها مأمور اجرای آن شده بودند .

ولی، این تصویب نامه بانداشتن اجبار قانونی ، چطوراجراء میشد ؟ چیزی نیست که در آن حاجت بقلمفرسائی داشته باشم . همینقدر که خوانندۀ عزیز مأمورین نظمیۀ نورزیده وبیسواد آنروزها ، و مردمان شهری لاابالی آندوره را درنظرآورند، میتوانند، بوزن این آمار ازحیث صحت و تطبیق‌آن باواقع، پی‌ببرند . اجمالا هرکس هر رطب و یابسی بدهنش می‌آمد ، بمأمور نظمیه میگفت ، واین مأمور هم هر چه دلش می‌خواست ، می‌نوشت ، وعجب‌تر این‌که ، وقتی ورقۀ سجل ، شناسنامه ، بدست صاحبش میرسید و میخواست غلط های شتری‌آنرا، ولواز حیث املاء اصلاح کند ، آقایان نظمیه چی‌ها راضی نمی‌شدند، که غلط های ارتکابی خود را هم تصحیح نمایند .

درهمان سال اول، ۱۲۹۸، بدرخانۀ ماهم‌آمدند. چون قبلا خبر کرده بودند ، چه روزی برای سرشماری بخانه میآیند، من قبلا تاریخ ولادت خود وخانم مستوفی وفرزندان

۱ـ «لوطی‌خورکردن» کنایه ازتقسیمی است‌که بدون رعایت هیچ قاعدۀ‌کلی واصل‌مسلمی درمال مفتی‌که بی زحمت‌بدست‌آمده باشد، معمول ومجری دارند واین‌کنایه ازاین جهت مصطلح شده است، که اگرلوطی چیزی‌گیر بیاورد، درمیان میگذارد وبدون هیچ تشریفات وشرطی، همه ازآن برخوردار میشوند.

را، باتطبیق سال شمسی وقمری حاضر کردم. روزمقرر که آمدند، ورقهٔ جدول کشیده و دارای همه چیز را ساخته، و پرداخته، تسلیم آنها نمودم. از روی آن آنچه لازم داشتند درستونهای کتاب خود نقل کردند، وگفتند، هفتهٔ دیگر در همین روز ورقه های سجل در کمیسری حاضراست، بفرستید ببرند، روزموعد حاضرنبود، بعدازچندین مرتبه رفت وآمد، بالاخره ورقه‌ها را که دادند، دیدم تاریخهای ولادت را یکسال عقب برده‌اند، و در ورقهٔ نصرالله صدسال اشتباه کرده، وولادت اورا دریکهزار وصد و نود و دوی شمسی نوشته‌اند. درورقهٔ دختر دومی‌هم، هوروش را، به حوروش، تبدیل فرموده‌اند. خودم بکمیسری‌رفتم، توضیح دادم، گفتند مامأموریم، ششماه تاریخ ولادت راعقب ببریم، (!) و چون تاریخ روز وماه ولادت را ذکر نمیکنیم، اینست، که برای احتیاط، تاریخ‌ها راعموماً یکسال عقب برده‌ایم. راجع به غلط املائی اسم دختر هم گفتند، کتابچهٔ ما نباید قلم خوردگی داشته باشد، بنابراین‌ازاصلاح‌آن معذوریم واجمالا زیربار‌اصلاح هیچیك ازخبطهای خودنرفتند امروز هم املای اسم دخترم، درشناسنامه همان غلط املائی را دارد، و اگرنصرالله به نظام وظیفه نرفته، و در آن جا شناسنامه‌اش اصلاح نشده بود، امروز یکصد و سی و چند سال قانونی داشت!

پهلوی، دراین چند سالهٔ گذشته، بعدازگذراندن قانون برای‌آمار کشور، و تأسیس ادارهٔ خاصی برای‌آن، خیلی‌دراین امرمراقبت کرده، وسروصورتی بکار داده بودکه بتواند ازآمار موجود، عدهٔ لازم را برای قشون جمع آوری کند. این‌بودکه دراین وقت، قانون نظام اجباری، یا نظام وظیفه را بمجلس پیشنهاد کرد، و بتصویب رسید. این قانون، تا کنون چند بار بموجب‌پیشنهاد دولت، اصلاح شده، ودرمدت خدمت بعضی ازطبقات، تغییراتی پدید آمده است. من نمیخواهم در اینجا وارد چگونگی این تغییرات شوم، و در منافع ومضارآن بحث نمایم. کشورغیرازقشون، چیزهای دیگری هم میخواهد، که باید از آنها هم تشویق کرد، ویکی ازتشویقات هم، معافی ازنظام وظیفه است، ولی، بطورکلی بایدگفت که درتمام مدت سی وهشت ونه سالهٔ قانونگذاری این کشور، قانونی بنافعی قانون نظام وظیفه وضع نشده است.

این قانون تمام افراد اهالی کشور را درمدت دوسال برای خدمت نظامی، دعوت و آنها را، برای دفاع وطن، حاضرمینماید؛ تااگرروزی باپیش آمدهای این عالم درهم و برهم حاجت افتد، افراد بتوانند، خانمان ومیهن خود را حفظ وصیانت نمایند.

گذشته ازاین فائدهٔ اساسی، وهدف اصلی که بلا استثنا جوانهای کشوررا، ازبیست‌تا بیست و دو بخدمت جامعه میطلبد، اهل کشور را از لختی وتن پروری وبیکارگی برای مدت باقی عمر، نجات می‌بخشد. برای طبقهٔ دهاتی، مکتب تربیت وتمرین ادب اجتماعی، وبرای طبقهٔ توانا، محل ورزش بدنی وخارج شدن ازننری وعزیزی درنزد پدرومادراست. پوشیدن یك جورلباس وخوردن‌ازیك‌مطبخ، ورديف شدن دريك صف، وفرمانبرداری ازیك فرمانده، وبالاخره، کمك‌کردن همگانی برای پیشرفت یك مقصود آنچه از ننری و

عزیزی بیجهت ، درمزاج جوانهای طبقات توانای کشور ، از تربیت خانوادگی مانده باشد همه را معدوم میکند ، و بجای آن حس تعاون و مساوات ، و برادری یا بعبارت مختصر و جامع ، روح دمکراسی را در آنها ایجاد مینماید .

درسال ۱۳۱۴ اوقاتی که بخدمت ثبت کل کشور مشغول بودم، برای سرکشی بدوایر ثبت جنوب ، میخواستم سفری بفارس بکنم . پسر بزرگترم نصرالله بعد از گذراندن مدرسهٔ نظام ، در رژیمان سوار ، مشغول خدمت وظیفه بود . از آقای سرلشکر مقدم فرمانده ، با تلفون خواهش کردم ، ده روزه باومرخصی بدهد ، که من دراین مسافرت تنها نباشم . با هم باین مسافرت رفتیم ، هرجا اتومبیل نقصی پیدا میکرد این پسر فوراً بزمین پریده منقصت را رفع میکرد، اگرپنچری اتفاق می‌افتاد ، او زودتر از شوفر لباس روی خود را بیرون آورده دست ها را برای شروع بکار بالا میزد ، و دو مقابل شوفر کار میکرد ، در هر اتفاق و رفع هر مانعی با نشاط و کیفیت سرشار ، کوشش مینمود . من درآن روزها از روی قلب ، باعلیحضرت شاه سابق دعا کردم . زیرا ، با تربیت خانه ممکن نبود این پسر ، که منتظر بود آبرا هم نوکر و خدمتکار بدهنش کنند ، این طورکاری ازآب در آید و حس تعاون در او ایجاد شود .

ولی‌شرط اساسی این است که افسرانی که مأمورتربیت این جوانها هستند، مردمانی با شرافت و وظیفه شناس و با هوش و تحصیل کـرده ، و مخصوصاً روانشناس باشند ، که برادران کوچك‌تر خود را خوب تربیت کنند ، و دزدی و گرگی یاد آنها ندهند ، تا همانطوریکه بدن جوانها ، بواسطهٔ تمرین‌های نظامی، پرورش میبابد، اخلاق مکتسبی آنها لامحاله ! بهتر نمیشود ، عقب تر نرود ، و مخصوصاً وکیل باشی هـای بیسواد مادی را از تماس با آنها دور دارند ، که جوانهای چشم و گوش بسته ، چیز های ناروا نبینند و نشنوند . والا جامعه روبفنا و زوال نهاده ، روز بروز از حیث اخلاق عقب تر مبرویم ، و بعدازسی چهل سال ، یکنفرمرد شریف ، درمیان مردم پیدا نخواهد شد . و وای بر روزی که مثل امروز ، قبح بدی از میان برود !

کم بارانی و کم نانی

در این سال بواسطهٔ کمی باران ، حاصل بلوکات تهران و ساوه و خمسه و عراق ، که نان تهران از آنجا ها می‌آمد ، خوب نبود ، و مردم گرفتار کمی و بدی نان بودند . مشاورین دکتر میلیسپو اغلب ، کامیونهائیکه درآنها کیسه های گندم داشت ، درشهر بدوره می‌انداختند ، و با این حقه بازی ، بحساب خود میخواستند مردم را دلخوش نگاهدارند ولی بیهوده! زیرا نان دکانها همه بد و سیاه و پر ازمواد خارجی و مردم از صبح تا ظهر در دکانها منتظرهمین نان سیاه بودند، وبدست نمیاوردند. یك دو روزی در اواخرشهریور سر صدای مردم بلند شد ،وحتی جماعتی بمجلس ریختند ، و وکلا را بباد فحش وپرخاش گرفتند ، بطوریکه مدرس هم با دولت همراه شده و با پهلوی رئیس‌الوزراء ، دوش‌بدوش در نصیحت کردن بمردم ایستادگی کرد ، ولی کاری پیش نرفت ، و بالاخره برای تفرقهٔ مردم بقوهٔ نظامی تمسك جسته ، وحتی شلیك هوائی هم کردند، ومردم را متفرق ساختند .

قصد بازگشت سلطان احمدشاه بایران

بعد از ترمیم جمهوریخواهی سردارسپه بوسیلهٔ ولیعهد ، روابطی بین شاه ورئیس‌الوزراء برقرار شده بود و گزارشات عمومی کشور بتوسط پهلوی رئیس‌الوزراء ، برای اعلیحضرت شاه میرفت ؛ و جوابهائی هم ازطرف سلطان احمد شاه بتهران میرسید . از یکی از این جوابها ، چنین بر می‌آمد ، که اعلیحضرت قصد دارند ، بایران مراجعت کنند،وکشتی هم برای اینکار گرفته‌اند، وتاریخ حرکت را هم معین کرده بودند و این تلگراف در جراید هم منتشر شد .

ولی در ۱۱ مهر ، تلگراف دیگری از شاه رسید ، که چون وسائل حرکت فراهم نشد ، ملکه مادرشاه و سایر همراهان را ، باکشتی که قبلاگرفته بودند ، روانه کرده‌اند. و خودشان بعداً عزیمت خواهند نمود ، و ضمناً ازکارنان ، که از اخبار روزنامه‌ها اطلاع پیداکرده بودند . اظهار تأسف نموده بودند . رئیس‌الوزراء جوابی مبنی برآرامش شهر داده ، وخاطر اعلیحضرت را ازهرحیث مطمئن نموده و در این تلگراف اشاره کرده‌است که نباید این اتفاقات موجب تأخیر تشریف‌فرمائی بشود. این ها ازچیزهای عادی است یکی دو فقره تلگراف دیگر هم بین شاه و رئیس‌الوزراء راجع به بلوای نان ، رد و بدل شده‌است، که همه جا رئیس‌الوزراء در بی‌اهمیتی قضیه واقدامات جدی دولت، برای بدست آوردن ریشهٔ فساد ، شرحی بعرض رسانده است .

سر و صدای ضد قجر

بعضی معتقدندکه بلوای نان عمدی بوده ، وبوسیلهٔ مأمورین خفیهٔ نظمیه برپا شده ، و اینکار را برای‌آن کرده‌اند ، که سلطان‌احمد-شاه را ترسانده ، و مانع آمدن او بایران بشوند . من نمیدانم این عقیده تا چه درجه مقرون با واقع است ، ولی اگر بلوای نان موجب تأخیر عزیمت ، و بالاخره سبب واگذاری تاج وتخت ازطرف این پادشاه شده باشد ، باید گفت این فسخ عزیمت ، تنها کار بسزائی بوده است ، که در مدت عمر خود کرده‌اند .

درهرحال ، دیگر خبری از عزیمت شاه نشد . بلکه کس وکار او هم ، که با کشتی حرکت کرده بودند ، از بمبئی بعتبات ، و ازآنجا ، بعنوان تحصیل برادران کوچکتر شاه به بیروت رفتند ، و همهٔ سر و صداها افتاد. ولی روزنامه ها بدگوئی از قاجاریه راکه از زمان جمهوریخواهی شروع کرده ، و بیش و کم رشتهٔ آنرا در دست داشتند ، با حرارت زیاد دنبال کردند ، ومقالات مفصل دراطراف شدت عملهای‌آقا محمدخان، وندانم‌کاریهای فتحعلیشاه ، وناخوشی وقایم مقام کشی محمد شاه، وعیاشی‌های ناصرالدین شاه وبیکفایتی-های مظفرالدین شاه ، و ظلم و جور ها و استبداد محمدعلی شاه ، و بالاخره بیخیالی و لاابالیگریهای سلطان احمدشاه ، میگماشتند . حتی عکسی هم ، از او که با لباس عادی که با زنی ایستاده ، و خرم خندانست ، بدست آورده و منتشر کردند .



دکتر مصدق



حاجی میرزا یحیی دولت آبادی

الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین

من در اینوقت ، معتقد بعوض شدن سلسلهٔ قاجاریه نبودم ، و از لا ابالیگری های سلطان احمد شاه هم بسیار عصبی بوده و اعتقاد داشتم که او را با یکی از برادرهایش عوض کنند ، وحتی معتقد بودم ، که یکی ازکوچکتر های آنها راکه هنوز برشد نرسیده ، و از این حب و بغضها بدورند، بسلطنت بردارند، و این شاه جوان را در اروپا بتحصیل واداشته ، یکی از مردمان پاك قصد با احتیاط ، مانند مشیرالدوله یا مستوفی الممالك را نایب‌السلطنه کنند ، و پهلوی را بریاست وزراء نگاهدارند ، و باین وسیله این مرد فعال را از صرافت پادشاهی بیندازند ، تا از وجود او استفادهٔ لازم بعمل‌آمده ، بتواند خدمتهائی که در نظر دارد ، و مقدمات آن محسوس است ، دراین کشور از قوه بفعل آورد . این عقیده را نه از راه ارادت بسلسلهٔ قاجاریه داشتم ، بلکه فکر میکردم که اگر رضا خان پهلوی بجای سلطان احمد شاه بنشیند ، یا پادشاه قانونی خواهد شد ، که بموجب قانون اساسی، جز تعیین رئیس‌الوزراءکاری ندارد، وجود او عاطل خواهد ماند ، و یا بندی بقانون نبسته ؛ و اوضاع استبداد و دیکتاتوری پیش خواهدآمد ، وهردوجانب مسأله را برای کشور مضر میدانستم ، و واقعاً حیفم می‌آمد که وجود این مرد کاری بجانب این افراط یا تفریط سوق داده شود .

ازطرف دیگر، میدیدم که دستهای مرموز دارند کشوررا بجانب این افراط یا تفریط میکشانند ، و آنها هم که اهل حل وعقدند ساکت نشسته ، وتماشا میکنند. حتی مدرس هم اگرچه درنطقهای خود از کرسی مجلس ، گاهی مطالبی اظهارمیکند. که دلیل عدم رضایت اوست، ولی مثل سابق نیست، که جداً باهرچیزی که برضد سلسلهٔ قاجاریه باشدمخالفت کند. سردارسپه هم ، چون بالاخره فهمیده بود ، که ضدیت با این مرد نترس فائده‌ای ندارد ، با او مماشات می کرد . حتی دونفر هم فکرهای او شکرالله صدری (قوام‌الدوله)وفیروز (نصرت‌الدوله) را نیز درکابینهٔ خود، بوزارت داخله ومالیه، پذیرفته بود، که دل مدرس را بدست آورده باشد .

من دراین اوقات، هیچکاره بودم ، ولی بخوبی میدانستم، که همینکه موقع کاربرسد مرا آرام نخواهند گذاشت ، یا خودم آرام نخواهم نشست ، و ناگزیر چیز هائی برضد اوضاعی که دو اسبه بجانب آن میروند ، خواهم گفت که جز دشمن تراشی هیچ فائده‌ای

---

۱ ــ دواسبه ــ سابقاً درشهرها اشخاصی که میخواستند سواره جائی بروند جلو دار سوار نداشتند . میرآخور یا جلودار پیاده جلو می‌افتاده آنرا بمقصد میرساند وپهلوی اسب می‌ایستاد تا آقا بیرون بیاید وبمنزل برگردد . اگراین شخص مرد متعینی بود، البته علاوه برجلودارکه غاشیه‌ای بردوش و در جلو نزدیك باسب میرفت که از دو تا پنج شش و ده دوازده صف فراش هم دو ردیفه جلو می‌افتادند و چندنفرپیشخدمت و قهوه‌چی با قلیان درحول و حوش آقا بودند. وقتی آقا وارد خانهٔ مقصد میشد ، جلودار غاشیه را از دوش برگرفته بروی زین می‌افکند و ازقاش زین‌تا نزدیك دم اسب را با این وسیله میپوشاند بعضی‌هم‌یك اسبه‌سوار میشدندمگراینکه ندرتاً میخواستند زودتر بمقصد برسند فراشها و سایر نوکرها تبدیل بیك جلودار سوار میشدکه غاشیه را درجلوقاش زین می‌انداخت که شلال آن ازدوطرف آویزان میشد . دواسبه بجانب مقصود شتافتن کنایه از عجله کردن درکار و از این عادت قدیمی اتخاذ شده است.

برآنها مترتب نیست . پس بهتر این است که سرکشی بملك را بهانه کرده از شهر خارج باشم ، که کسی برله وعلیه قضیه چیزی ازمن نشنود. بنا براین ، در ۲۰ شهریور بااتومبیل پستی ، بهشتجرد ، و از آنجا ، بدنگیزك ساوجبلاغ رفتم .

چند کلمه ماوراء الطبیعه

رفتن من بده برای عمران و آبادی نبود ، زیرا اینکار پول لازم داشت ، که من هیچ نداشتم ، سهل است در بحبوحهٔ سختگیریهای طلبکارها بودم ، و برادرم آقای فتح‌الله مستوفی ، با آنها مشغول مذاکره بود که مقداری ازهمین‌علاقهٔ ساوجبلاغ را بآنها واگذارد برفرض این که تمکن هم میداشتم خرج کردن در ملکی که نمیتوانستم آن را نگاهدارم ، شرط عقل نبود . بنا براین ، من در ده کاری نداشتم . کار های عادی آنجا بوسیلهٔ مباشر انجام میشد .

درمسافرت اروپا ، بخصوص ایام اقامت درلندن و پاریس وبین راه قدری نمازفوت شده داشتم . ابتدا بادای نمازهای قضا مشغول شدم . کم کم ، تعقیباب نماز های پنجگانه را مفصل‌تر کردم . قدری که جلوتر رفتم ، نوافل شبانه روزی را برآنها افزودم .

هرروز ، یکی دوساعت بفجر مانده ، ازخواب برمیخاستم . بعد از تهجد ونافله و نماز صبح و تعقیبات سرآفتاب دوباره میخوابیدم . بعداز یکی دو ساعت که صرف خواب وناشتائی میشد ، دوسه ساعتی هم در مزارع میگشتم . نزدیك ظهر بمنزل مراجعت کرده نافله و نمازظهر و عصررا خوانده ، نهار میخوردم . بعد یکساعتی خوابیده ، وباقی روز را بمطالعهٔ اصول وفروع‌کافی ، یعنی‌تنهاکتابهائی که ازشهر همراه‌آورده بودم میگذراندم و اول مغرب بنماز مغرب و عشا پرداخته ، تا دو ساعت از شب گذشته مشغول بودم . بعد شام میخوردم ، و میخوابیدم .

علیمحمد امروز صبح می‌آید

ده بیست روزی که‌گذشت ، توجه کردم صبحها وقتی مشغول ذکرو تعقیبم ، صدائی بعضی چیزها درگوش من میگوید ، وگاهی بعضی پیشگوئی ها میکند ، که در روز عین آنها واقع می‌شود ، گاهی هم گفته های اوآسمان و ریسمانی است ، که از غالب آنها چیزی نمی فهمم .

یکروز،میرزا مهدی مباشرکه خوانندهٔ عزیز او را می‌شناسد ، در ضمن صحبت گفت دوبنهٔ رعیتی ما زمین مانده‌است . یا بایدگاو بخریم ، وخودمان راه بیندازیم ، یا قیمت گاو را مساعده بدهیم ، و رعیت نو بیاوریم .گفتم گاو بخرید و خودتان راه بیندازید که همان رعیت های سابق‌کار کنند ، بهتراست .گفت برادرم در اشکور ، و آنجا گاو ارزان است . از اینجاگندم بار قاطرها میکنم ، وپول هم میدهم ، چهارتا گاو کوهان‌دار گیلکی برایم بفرستند . گفتم بد نیست . اوهم همانروز علیمحمد قاطرچی را ، با چهار بارگندم باشکور فرستاد . بحساب او ، باید ده روزه ، مراجعت کند . موعد رسید ، ولی از علیمحمد خبری نشد ، میرزا مهدی هم ، هرصبح و شام نقه میزند ، که وقت زراعت گذشت‌و علیمحمد نیامد.

نگرانی و بی‌تابی میرزا مهدی ، از دیر کرد علیمحمد ، روزافزون زیاد میگشت . یکی از صبحها که من مشغول ذکر بودم ، مخبر من ، بمن گفت « علیمحمد امروز صبح می‌آید و میآ ...د » را چنان کش دار و بلند گفت ، که از تجربهٔ گذشته ، برای من هیچ تردیدی درآمدن همان روز صبح مؤمن باقی نماند . کارهای نماز و دعا را تمام کرده بودم میرزا مهدی تازه از خواب برخاسته ، در اطاق مجاور اطاق من مشغول کارهای خودش بود من یقین داشتم ؛ که بواسطه علاقه‌ای که بمراجعت علیمحمد دارد ، بمجرد اینکه از راه برسد ، باطاق من خواهد آمد ، و مرا بد خواب خواهد کرد . برای جلوگیری از این پیش‌آمد ، وقتی میخواستم ، برای خواب صبحانه وارد پشه بند بشوم ، گفتم میرزامهدی! علی محمد اگر آمد ، مرا بیدار نکنی ! و خوابیدم . وقتی از خواب برخاستم ، و صدا زدم ، برای من ناشتائی بیاورند ، میرزا مهدی ، برخلاف معمول ، خودش سینی را دست گرفته ، وارد شد و همانطور که حدس میزدم ، اول حرفش این بود که علی محمد آمد ، چهارتا گاو خوب هم آورده است ، اما شما ازکجا دانستید ، که او امروز صبح می‌آید؟ گفتم خواب دیده بودم . گیلك مرد ، باکمال تعجب گفت «لااله‌الاالله !»

نعلبند این ده آدم رندیست

گویا اواخر مهر بود . یکروز ، از ینگی امام خبرآوردند ، که مادرم وخانم مستوفی با بچه ها ، برای احوال پرسی من‌آمده‌اند مال برای‌آنها فرستادم . آمدند ، دوشبی آنجا ماندند . وقتی‌که میخواستند برگردند منهم با آنها سوار شده ، به ینگی امام رفتم وبگاراژ شیشه تلفون کردم . بعدازدوساعت ، اتومبیلی که خواسته بودم، رسید، آنهارا بشهر روانه کردم . مالهای منهم حاضر بود. همینکه پا برکاب گذاشتم دیدم از سمت ده برق میزند ، و باران خواهم خورد . پا را از رکاب خالی کرده ، گفتم مالها را ببرند ، ببندند. میرزا احمدخان گرگانی ، رئیس پست‌خانهٔ ینگی امام میزبان ما مرا ، بمنزلی که از چندتا حجرهٔ کاروان سرای شاه عباسی برای خود در و پیکر کرده و ترتیب داده است، برد. مقدمات نماز مغرب را شروع کردم. نماز و نافلهٔ مغرب را تمام کرده بودم که ازتوی حیاط ، صدای‌آقا میرزا علینقی طباطبائی(پسرعمو بزرگ آقامیرزا محمد صادق طباطبائی) بلند شدکه می گفت فلانی هم اینجاست ؟

این آقاکه با برادرهایش همسایهٔ ملك ، و در بعضی از مزارع ما شریك ملك ،و شخصاً مرد وارستهٔ بزرگواری بود، چتربدست وارد اطاق شد . ایشان درچریشك که تازه باحمد آذری فروخته‌اند، مهمان بوده ، و میخواستند بشهر بروند . بایشان گفتم رفتن شما ، با اتومبیل پستی ، صورتی ندارد . شب دراز است ، باران هم خورده‌اید . در راه مسلما سرما خواهید‌خورد . امشب اینجا بمانید ، فردا صبح برای شما پاکش پیدا میکنیم حرف بقدری منطقی بود، که سید بزرگوار تقی‌خان نوکرآذری را مرخص کرد و نشست. آفتابه‌لگن آوردند ، وضوگرفت . مشغول نماز شد . من نماز عشا را بایشان اقتدا کرده بجماعت خواندیم . بعد از نماز ، آسیای حرف براه افتاد . من دیدم سید بزرگوار بدون

اینکه قصدی و دعوی داشته باشد، مثل این است که از مکنونات من خبر میدهد. ازجمله درضمن صحبت گفت گاهی اتفاق می‌افتد که انسان بواسطهٔ قطع علایق دنیوی و ممارست در دعا و نمازکارهائی که روز برایش اتفاق می‌افتد، بعد از نماز صبح یا در آخرین لحظهٔ بین خواب و بیداری، باو میگویند . من تاب نیاوردم، گفتم این موضوع برای من هم اتفاق افتاده است، و قصهٔ علیمحمد را برای او نقل کردم. در این ضمن شام آوردند. میرزا احمدخان یك خروس گردن‌کلفت سر بریده، خورش‌آلو و چلو نرم بسیار خوبی تهیه دیده بود. با سیدبزرگوار شام خورده، خوابیدیم.

سید بمن سفارش کرد که نیمساعت قبل ازفجر بیدارش کنم. من برحسب عادت خود زودتر از خواب برخاستم و در وقت معهود، سید را بیدار کردم. ایشان هم تهجد کردند بعد نماز صبح را بجماعت دو نفری خواندیم و هریك مشغول تعقیبات خود بودیم. دیدم مخبر بمن میگوید « نعل‌بند این ده‌آدم رندیست » از سید پرسیدم، این ده نعلبند دارد؟ گفت نمیدانم. گفتم مخبر بمن میگوید: « نعلبند این ده آدم رندیست. » گفت از میرزا احمدخان میپرسیم. میرزا احمدخان دراطاق دیگری، که یك ایوان بین اطاق ما بااطاق اوفاصله داشت، مشغول تدارك ناشتائی بود. من صدا را بلندکرده گفتم آمیرزا احمدخان این ده نعلبند دارد؟ از ته آن اطاق، جواب داد بلی! آدم رندی هم هست. من و سید بزرگوار خندیدیم وگذشت ...

بعد از ساعتی، اتومبیل سواری که از قزوین بتهران میرفت رسید، یك جای خالی داشت، با سید بزرگوار وداع کرده؛ ایشان بتهران رفتند و من بده برگشتم و دنبالهٔ زندگی آرام روحانی خود راگرفتم.

خوانندهٔ عزیز میداند، من درمدت عمرم درویش نبوده، و از مرشدبازی هم بدور بوده‌ام. دعوی قطبی ومرشدی هم ندارم، و چون شرح زندگی خود را مینویسم، آنچه برم‌گذشته است، برای شما شرح میدهم. شما هرجور میخواهید تعبیر کنید ولی بدانید که آنچه نوشته‌ام، بدون ذره‌ای قصر و اشباع، و عین حقیقت است. بعد از این « مهاجرت من‌الخلق الی الله» و مراجعت بتهران، تا مدتی این مخبر یا سروش، در آخرین دقیقهٔ بیداری واول مرحلهٔ خواب، بازهم بعضی‌چیزها بمن میگفت، که بعضی ازآنها هم برخلاف واقع بود. از جمله، شبی خبرفوت ترجمان‌الدوله را بمن داد، درصورتیکه ترجمان‌الدوله نمرده بود. و تا مدتی بعد از این تاریخ هم، بزندگی ادامه داد. یك شب دیگر هم این بارمرا با لقبی که هیچوقت خودرا بدان ملقب نکرده بودم وفعلا هم منسوخ شده بود خوانده گفت:

« آقای مدیرالسلطنه صدو بیست سال عمر میکند. » درصورتیکه تاکنون هیچوقت رسم نداشت مرا باسم، آن هم با این تشریفات، بخواند. من یقین دارم که این خبرهم از قماش همان خبر مرگ ترجمان‌الدوله است، زیرا خوب می‌بینم، که بدن من تاب و توانائی زیست ده سال دیگر را هم ندارد، تا چه رسد به پنجاه سال دیگر.

اخبار تهران

من چنان در این زندگی آرام و روحانی خود فرو رفته‌ام، که همه چیز، حتی اوضاع کشور را هم فراموش کرده‌ام. معهذا از کاغذهائی که برادرم از تهران مینویسد، و روزنامه‌هائی که میرسد پیداست، که گرما گرم دارند بسمت تغییر سلطنت پیش میروند، درچهاردهم مهر که بموجب قانون، باید انتخاب هیئت رئیسه تجدید شود، مجلس مجدداً بریاست جناب آقای حسین پیرنیا رأی داده، ولی ایشان استعفا کرده، وهرقدر وکلا اصرار بخرج داده‌اند، ایشان استعفای خود را پس نگرفته‌اند. مجلس مستوفی‌الممالک را برای ریاست انتخاب کرده، ایشان هم از قبول آن استنکاف کرده، و وکلا اصرار دارند، بلکه ایشان را متقاعد کنند.

خوانندهٔ عزیز توجه دارند که مؤتمن‌الملک موضوع تغییرات آتیه را بخوبی پیش‌بینی میکرده، ومیدانسته است که عنقریب رنود موادی دائر به تغییر قانون اساسی راجع بالغاء سلطنت قاجاریه، بمجلس خواهند آورد، و بزور اکثریتی که دارند از مجلس خواهند گذراند، و ایشان که حقاً این عمل را مخالف قانون اساسی میدانند، اگر رئیس باشند ناگزیر باید دراینکارمخالف با قانون شرکت کنند، پس بهتر این است که از قبول ریاست استعفاء نمایند، تا درکارخلاف قانون مداخله‌ای نداشته باشند. عدم قبول مستوفی‌الممالک هم مبنی برهمین نظر بوده‌است.

البته سید تدین که بازهم نایب رئیس اول شده بود میتوانست ریاست جلسهٔ این تغییر و تبدیل را اداره کند. ولی رضاخان پهلوی میل داشت که شخص متعین و بیطرفی رئیس مجلس باشد، که خلع قاجاریه بی سوسه بنظر بیاید، و اصرار وکلاء بمؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک، دراستردادِاستعفای خود، از این راه بود. گذشته ازاین، تعیین رئیس مقدم بر هر دستوری است، پس تاکار ریاست را بر مستوفی‌الممالک تحمیل کنند، مشاغل ریاست را سید تدین، بعنوان نایب رئیس متکفل است. والبته این فکر را هم دارند که اگر توانستند ریاست را بر مستوفی‌الممالک تحمیل کنند، چون برای اداره کردن این جلسه، کسی را بهتر از تدین که طبعاً مدیر آن خواهد شد؛ ندارند، بهتر این است که موضوع تعیین رئیس را بعنوان اینکه هنوز تکلیف استعفای مستوفی‌الممالک معلوم نیست، مجمل بگذارند، که تدین‌کار را بوفق دلخواه انجام کند.

عمال پهلوی، از اواسط مهرماه باین طرف، در تمام ولایات تلگراف پرانی برضد قاجاریه را شروع کرده‌اند و دراین باب از تمام مراکز تلگرافات با صد و دویست امضاء بمجلس و ریاست وزراء میرسد. حتی از آذربایجان تقاضا کرده‌اند که رئیس مجلس باعده‌ای از نمایندگان بتلگرافخانه رفته، و حضوراً مذاکراتی در این زمینه بعمل آورند و درشهرتهران هم‌شب نامه های زیادی منتشرمیکنند،وعزل سلسلهٔ قاجاریه را میخواهند.

از اول آبان، جمعی بمدرسهٔ نظام که روبروی خانه رئیس‌الوزراء واقع است، رفته باسم آذربایجانیها چادرهائی برپا کرده، جداً تغییر سلسله را خواستارند. سلسله جنبان این اجتماع، حاجی رحیم تبریزی، مشهور بقزوینی است. عده‌ای ازمتعینین آذربایجانی

هم باا وهستند . ولی البته اکثریت این جمعیت را مردمان تهران تشکیل میدهند . برای این که مردم باین محل زیادتر بیایند ، بساط شام و نهاروچای ، یا بعبارت ساده ، سورسات هم دایر است .

مردمی که در این کار شرکت می کنند ، دودسته هستند . یکی تعزیه گردانها ، که عموماً عمال پهلوی میباشند ، و دیگری اشخاص غیرمتعین ، و شاید لات و سورچران که برای وقت گذرانی وارد این اجتماعات میشوند . پهلوی خیلی مایل است ، که از تجار بازارهم در این اجتماع وارد کند ، ولی جزمعدودی ، که درجمهوریخواهی با او همخیال بوده‌اند ، کسی دور این علم جمع نمیشود ، اما درهرحال سیاهی لشکرزیاد است ، و روز بروز زیادترهم میشود .

در جلسهٔ هفتم آبان ، گزارش کمیسیون عرایض ، راجع به‌عریضه‌ها و تلگرافهای ولایات ، دائر بتقاضای تغییر سلسله مطرح شد . یاسائی وداور ، در ضمن بیانات ، گاهی رك وزمانی درلفافه ، معتقدند که باید مجلس دراین باب وارد شده ، وتکلیفی برای هیجان و لاتکلیفی مردم معین کند . ملك‌الشعرای بهار ، در ضمن نطق مفصلی میگوید : در اینکه باید مجلس این بی‌تکلیفی و هیجان را رفع کند هیچ تردیدی نیست ، ولی ما باید قانون اساسی را رعایت کرده ، وسابقه‌ای ایجاد نکنیم ، که درآینده هرچندی یکبار بتوانند یك پارچه ازقانون اساسی‌را مقراض کنند ، وحقاً معتقد است که باید بآراء عموم ملت مراجعه کرده ، ونباید بعجله پیش رفت .

شیخ حسین تهرانی مجلس را بآذربایجانی‌ها می‌ترساند ، و معتقد است که هر چه زودتر، باید باین بحران خاتمه بدهند .

دست غیب میگوید: مردم درد خویش‌را ازولایات بوکلای خود میگویند، پس‌اختیار را بوکلای خود واگذاشته‌اند ، بنابراین مانعی ندارد ، که همین مجلس دراین باب وارد شده ، خواهش مردم را برآورد .

حائری‌زاده معتقداست، که مجلس جای روضه خوانی نیست[1]. تنفس بدهید، درخارج علمای حقوق بنشینند ، راه حلی برای قضیه فکر کنند ، آنوقت بمجلس بیاورند ، و روی آن مذاکره کنید . درسراینکه تنفس داده شود ، یاخیرمذاکراتی بین بعضی ردوبدل شده، بعضی معتقدندکه اگرتنفس داده شود ، همه می‌روند ، ومجلس ازاکثریت میافتد ! وبعضی هم پیشنهاد می کنند ، کمیسیونی تشکیل شود . در این که انتخاب این کمیسیون از طرف مجلس باشد ، یا شعبه‌های پارلمانی باین کار بپردازند ، اختلافی حاصل شده،سید یعقوب انوار ، برای تملق پهلوی ، قدری باین وآن می‌پرد ، ولیوه‌گی[2] می کند . دراین ضمن، صدای یکی دو تیر درخارج مجلس بلند شده ، مجلس ازاکثریت میافتد ، وتعطیل میشود.

۱ـ دست غیبب شیرازی و روضه خوان و گاهی هم نطقهای او در مجلس بروضه خوانی شبیه بود .

۲ـ مترادف مسخرگی .

بعد هم که جلسه تشکیل شده است ، اکثریت پیدا نکرده . باقی کار برای روز نهم آبان مانده است .

صدای خارج مجلس تیرهائی بوده است ، که برای واعظ قزوینی انداخته بودند . معلوم میشود . نظمیه عده‌ای را معین کرده بوده است ، که هر کس درمجلس مخالفت کند ، همین که بیرون آمد ، خدمتش برسند . واعظ قزوینی ، بمناسبت شباهت صوری ، بلاگردان آقای ملك‌الشعراء شده‌است. خلاصه ، واعظ قزوینی نفله شده ، و ملك‌الشعراء را چندنفر وکیل ، با درشکه ، بدرخانه‌اش رسانده‌اند[1].

جلسهٔ نهم آبان و تصویب لایحهٔ انقراض سلطنت قاجاریه

من حیرت دارم ، که چگونه مردمان فهیم عاقل ، گاهی اینقدر باقل[1] میشوندکه بدیهیات را انکار میکنند . مستوفی‌الممالك ، در همانروز که بریاست انتخاب شد ، شفاهاً گفته بود : مرا معاف بدارید . بعد هم ، در جلسهٔ گذشته ، نامه‌ای غلیظ‌تر از استعفاء نوشته ، ودرآن صریحاً قید کرده بود : که ازپذیرفتن این خدمت امتناع میکنم. دراین جلسه هم ، چون قبل‌ازتشکیل رئیس‌الوزراء باتلفون ازمستوفی‌الممالك خواهش کرده بود، که بملاقاتش برود، قبل از رفتن یك بار دیگر ، استعفا نامهٔ خود را ، با قید امتناع و استعفاء بوسیلهٔ آقای حسین علاء بمجلس داده است . در این صورت ، بموجب نظامنامه اول بایـد رئیس انتخاب شود ، سپس وارد دستور روز شوند . زیرا ، کار انتخاب رئیس بر هر دستوری مقدم است .

من ازسید یعقوب انوار وسید تدین ، که باصل مسلمهای درسی سابق خود پشت پا و بقول معرف ، کلید جهنم را پر شال خود زده‌اند ، خیلی تعجب نمیکنم ، که چگونه این استعفای مکرررا استعفاء ندانسته ، ومیخواهند درضمن این نقض‌قانون اساسی ، که امروز خیال دارند مرتکب شوند، یك حرام خوری دیگری هم بکنند، ولی از داور خیلی تعجب دارم ، که بقول میرزا آقای شاعرشیرازی بمحمد شاه، اوهم «خرخود راگلوی خراینها بسته» وجداً دراین خلاف قانون دوآتشه ، ایستادگی دارد . من اینها را مخصوصاً قید میکنم ، که وکلا و وزراء بدانند که گفته‌ها و کرده‌های آنها زیر ذره بین‌تاریخ میرود، وجلو دهن خود، و عملیات خود را نگاهداشته ، و بهوای نفس در بدیهیات ، تا این اندازه مخالفت را بخود اجازه ندهند .

ولی‌آقایان ، که بحضرت اشرف‌آقای رضاخان پهلوی رئیس‌الوزراء قول داده‌اند ،

۱ــ واعظ قزوینی‌کاری درتهران داشته وبرای انجام‌آن به‌تهران ودرآن شب شاید برای دیدن یکی ازوکلا یا برای‌کار دیگری بمجلس‌آمده بوده است .

۱ــ باقل نام عربی است‌که در بیهوده‌گوئی و بیهوده‌کاری معروف وشخصی نیمه دیوانه بوده و باین جهت این اسم (باقل) را بمنزلهٔ صفت برای بیهوده‌گویان و بیهوده‌کاران و نیمه دیوانگان ، بکار می‌بندند .

که درجلسهٔ امروز ، کلك قاجاریه را بکنند ، پاپی این که موافق قانون است یامخالف ، نیستند ، وهمگی جداً میگویند این استعفاء نیست ، استعفا آنست که شخصی کاررا قبول ، و چندی هم متصدی شده ، و بعد استعفا بدهد ! بلکه این امتناع و ممکن است با مذاکره باآقای مستوفی‌الممالك ایشان را وادارند ، که ترك امتناع نمایند !

مدرس عبث دو سه مرتبه نطق کرد. حتی گفت ، بمن بگوئید ببینم فرمول استعفاء چه باید باشد ؟ آقای مستوفی‌الممالك ، هم آنروزشفاهاً وهم پریروز وهم امروز ، بوسیلهٔ دونامه استعفای خود را اعلام داشته ، و بموجب نظامنامه ، انتخاب رئیس برهرکاری مقدم است . ولی این حرفها بخرج نرفت ، وآقایان با یك پاشو وبنشین این بیانات منطقی را نشنیده‌گرفته ،واستعفای صریح را استعفاء ندانستند ، و وارد دستور روزیعنی بقیهٔ گزارش کمیسیون عرایض که پریروز بعلت بلندن شدن صدای تیر ، نیمه‌کاره مانده بود شدند .

دراین دو روزه قانون دانهای طرفدار پهلوی، دورهم جمع شده رأی آقای حائری‌زاده را عملی کردند ، و ماده واحده‌ای ، با دو فوریت ساخته و پرداخته و تمام وکلای طرفدار هم در خارج آنرا پذیرفته حتی ذیل رونوشت آنرا هم امضاءکرده به پهلوی سپرده بودند بشرح ذیل :

مادهٔ واحده ـ « مجلس شورای ملی ، بنام سعادت ملت ، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده ، حکومت موقتی را ، در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعهٔ مملکتی ، بشخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید . تعیین تکلیف حکومت قطعی موکول بنظر مجلس مؤسسان است، که برای تغییرمواد ۳۶و۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی ،تشکیل میشود .»

آقایان همین که موضوع عدم استعفای مستوفی‌الممالك را باعتقاد خودبایك برخاست و نشست ، حل کردند ، شیخ جلال نهاوندی گفت : راجع بدستور روز ، مادهٔ واحده‌ای ازطرف عده زیادی از وکلابا قید دوفوریت، پیشنهادشده‌است، جزو دستور شود . مخالفی نبود ، زیـرا مخالفین خبری از این ماده نداشتند . مادهٔ ساخته و پرداخته فوق‌الذکر قرائت شد .

مدرس گفت: اخطار قانونی‌دارم. تدین که مانندنایب رئیس مجلس را اداره میکرد گفت ماده‌اش را بفرمائید . مدرس گفت : ماده‌اش این است که خلاف قانون اساسی است . تدین گفت : درموقعش (؟) صحبت بفرمایید . مدرس گفت برخلاف قانون اساسی است ، و نمیشود مطرح کرد ، و ازجا برخاست ، و در حال خروج اضافه کرد « صد هزار رأی هم بدهید ، خلاف قانون است » البته این تعرض مدرس ، جلو آقایان را نگرفت، و بفوریت آن رأی گرفتند ، و تصویب شد .

مخالفینی که در این جلسه از هیچ چیز ، حتی تیرغیب هم ، پروا نکرده، و حرف خود را مرد مردانه ، زده‌اند ، غیراز سید حسن مدرس که حاضر برای اینکه درحضور او

دراین باب بحث هم شودنشده ، و قبلا خارج شده بود بترتیب آقای تقی‌زاده ، آقای حسین علاء ، و آقای دکتر مصدق و حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی بودند .

آقای تقی‌زاده ، البته با اظهار رضایت و قدرشناسی زیاد از پهلوی و برادری باهمهٔ نمایندگان ، معتقد بودند که کمیسیونی تشکیل شود ، و راه حل قانونی برای رفع این بحران ، که از بیاناتشان پیدا است که آن را اساسی نمیدانند، پیدا کنند ، و اضافه کردند چون یقین دارم ، که این پیشنهاد پذیرفته نمیشود ، برای همانشخص که اینکار برای او میشود ، و برای اینکه گفته نشود ، بفشار بوده‌است ، وکارسوسه پیدا کند ، درمقابل خدا و ملت و تاریخ و نسل های آینده ، اینکار را با این تـرتیب ، مطابق با قوانین اساسی ندانسته ، و صلاح مملکت هم تشخیص نداده وبیشتر ازاین حرف زدن را هم صلاح ندیده وبالاخره با مصرع معروف « آنجاکه عیانست چه حاجت به بیان است » نطق خود را ختم کرده ، از مجلس خارج شدند .

سید یعقوب انوار ، مانند موافق لایحه، برخاسته وخیلی میل دارد که آقای تقی‌زاده حاضر باشند، ودرفشانی های ایشان را راجع بعدم مخالفت این پیشنهاد با قانون اساسی بشنوند. ولی آنچه دراین زمینه گفته است ،هیچ منطقی ندارد . زیرا ، بسابقهٔ تغییر مواد راجع بانتخابات ، در استبداد صغیر متکی است که اولا قیاسش مع‌الفارق است ، وثانیاً سابقهٔ نقض قانون هیچوقت دلیل نمیشود، که نقض دیگری هم مرتکب شوند .

بعد ، نوبت سخن بآقای حسین علاء که مخالف دیگر بود ، رسید .

ایشان اظهار داشتندکه من شهوت کلام ندارم ، و مختصراً عرض میکنم ، ما هیچ اختیاری نداریم ، که وارد مذاکره وطرح این مسأله بشویم . من هم ورود در این طرح را خلاف قانون میدانم ، و هـم این پیشنهاد را مخالف مصالح مملکتی میشمارم ، زیرا بابی مفتوح خواهد شد ، که برای مملکت مضر خواهد بود . ایشانهم ، بعداز ایراد این جملهٔ مختصر مفید ، از مجلس خارج شدند .

یاسائی، که یکی ازهمان‌آخوندهای پشت پا زده باصول مسلم درسی خود بود ، مانند موافق برخاست ، و درمقابل این بیانات سادهٔ منطقی پرمعنی، یکمشت سفسطه تحویل داده ونشست .

آقای دکتر محمدمصدق برخاست اولا قرآنی ازبغل بیرون آورده ، از حضارتقاضا کرد ، با احترام قرآن همگی برخاستند . آقای دکتر ، بعد از ادای شهادتین ، و قسم خوردن به‌قرآن، که درحرفهای خود جزخیر وصلاح ملت، غرضی ندارند وارد چگونگی فکری که آقایان بقصد عملی کردن آن بودند ، شده در ضمن نطق مفصل ، و بعادت خود رك و راست گفت مقصود آقایان سلطنت رضا خان پهلوی است . اگر این آقا شاه شود ، و شاه قانونی باشد ، دیگر نمیتواند، از وجود فعال خود ، خیرهائیکه همگی از او منتظریم بکشور برساند . کارش منحصر بتعیین رئیس‌الوزراء خواهد بود ، و بس. و اگر بخواهد فعالیتهای خودرا درآبادی کشور بکاراندازد ، مجبور خواهد شد، برخلاف قوانین اساسی

در همهٔ کارها مداخله کند ، و این استبداد خواهد شد ، و هردو جانب قضیه برای کشور مضرخواهد بود، وآخرالامر بمخالفت اینکاربا قانون اساسی رسیده ،ودراین زمینه شرحی افادهٔ مرام کرده ، ازکرسی نطق بزیر آمدند ، و از مجلس خارج شدند .

داور مانند موافق ، شرحی در بیانات دکترمصدق ،که باز هم ازهمان سفسطه های معمولی موافقین بود ، تحویل داد ، و به فریادهای « صحیح است » موافقین ، که از پردهٔ جگر می‌کشیدند ، سرافراز شده و نشست .

بعد آقای حاجی میرزا یحیی دولت آبادی برخاست . من یقین دارم ، وقتی ایشان بسمت کرسی نطق میرفته‌اند، هیچکس ازایشان منتظرنطق باین قشنگی نبوده‌است . ایشان بطرزهمشهریهای خود، با اصطلاحات واستعارات شیرین، شرحی ازقاجاریه مذمت کردند، ومقداری ازکلفتهائی که میگفتند بسلطان احمد شاه گفته‌اند ، صحبت داشته ، و فصلی از خدمات پهلوی تحسین کردند . ولی ضمناً همه جا اشاره بحکیم فرموده بودن این اوضاع کرده ، و بالاخره سبب مخالفت خود این موضوع را قرار دادند ، که تغییر قانون اساسی کار خوبی نیست . حقوق‌دانهای دنیا قلمشان را توی مرکب گذاشته ، منتظر هستندببینند، چه تغییری در قوانین اساسی ما رخ میدهد ،که در حاشیهٔ قانون آنرا ثبت وضبط نمایند! ولی ایشان ، بعد از این مدح دو رویه‌ای که از پهلوی کردند ، از مجلس خارج نشده ، و پیدا بودکه با سایر مخالفین هم فکری نداشته ، و بشخصه مخالف بوده‌اند .

صدای « مذاکرات کافی است » از هرطرف بلند شد . عده‌ای پیشنهادکرده بودند ، باورقه رأی گرفته شود ، تا بتوانند باین وسیله مردد ها را از راه ترس ، مصمم کنند ، و ضمناً خدمت خودرا به‌پهلوی ظاهرتر کرده و بهتر تحویل داده باشند. البته مخالفی‌نداشت بنابراین ، بمادهٔ پیشنهادی سابق‌الذکر ، با ورقه رأی گرفته و باکثریت هشتاد نفر از هشتاد و پنج نفر ، تصویب شد . وجیه‌المله ها و مذبذبین ، البته غیر از پنج نفرمخالف ، همه با اجازه وبی اجازه ،غایب شده بودند ، که از موافقت ومخالفت خوداثری نگذارند.

ابلاغ قانون انقراض سلطنت قاجاریه

آقای تدین ، نایب رئیس و اداره کنندهٔ جلسهٔ نهم آبان ، با سایر اعضای هیئت رئیسه ، مادهٔ واحدهٔ راجع بانقراض قاجاریه را به‌والاحضرت اقدس پهلوی ، رئیس حکومت موقتی، درمنزل‌شخصی ایشان ، در ضمن نطق مطنطنی ، ابلاغ کردند . فردا متن قانون مزبور با شرحی از طرف والاحضرت اقدس رئیس حکومت موقتی بتمام مراکز کشور مخابره شد ، و البته مردم (؟) همه‌جا آرام گرفتند ، و تلگراف تشکر آنها از همه جا بمرکز رسید !

بعد از ظهر روز ۹ آبان بعد از تصویب مادهٔ واحده، و قبل از ابلاغ آن به‌پهلوی دوسه نفر از افسران ارشد مأمور شده بودند ، اثاثیهٔ سلطنتی‌را تحویل گرفته ، درب‌هارا مهر، و محمد حسن میرزا را از عمارات سلطنتی خارج نمایند . عبدالله خان امیرطهماسبی رئیس سابق قزاق گارد سلطان احمدشاه هم ، یکی ازآنها بوده‌است. ازقراری که میگویند

برخورد این افسرها، با محمد حسین میرزا زننده بوده‌است. بعد ازمهروموم کردن درها درساعت ۱۰ شب اورا با چند نفری، که داوطلبانه خواسته بودند همراه اوباشند، دریکی دو اتومبیل نشانده، و با چندکامیون مستحفظ، بجانب سرحد عراق روانه کردند.

می هیچ شك ندارم که عدهٔ زیادی در تهران و ولایات بوده‌اندکه از این پیش آمد ناراضی بودند، ولی درمقابل این وضعیت، چه می کردند. روز ۱۱ آبان اعلامیهٔ ذیل، از طرف رئیس حکومت موقتی، ورئیس عالی کل قوا منتشر شد.

اعلامیهٔ رسمی

« چنانکه عامه سابقه دارند از چندی باین طرف در اطراف و اکناف مملکت، در اظهار تنفر و انزجار از سلطنت قاجاریه و الغای آن، نهضت عمومی ایجاد، واحساسات ملی، روزبروز شدیدتر شده وطوری غلیان یافت‌که در مرکز نیز، هیجان فوق‌العاده‌ای برای نیل باین آمال ملی، پروزکرده، و دنبالهٔ‌آن بجائی ممتدگردید، که اگرموردتوجه عاجل واقع نمیشد، قطعاً بانقلاب عظیم وعواقب وخیم منتهی میگشت. دولت بپاس احترام آزادی افکار عمومی و احساسات ملی، در تمام این مدت، بالمره رویهٔ بیطرفی را اتخاذ نموده تا عامهٔ اهالی و مجلس شوری هرطریقه‌ایکه موافق صلاح ملت و مملکت میدانند. اختیار نمایند. مجلس شورای ملی بنابر موافقت با افکار عمومی متوجه لزوم خاتمه دادن باوضاع وبحران مملکتی شده وپس از چندی مطالعه‌ومذاکره درجلسهٔ شنبهٔ ۹ آبان‌ماه انقراض سلطنت قاجاریه را اعلان نموده و ریاست حکومت موقتی را باینجانب واگذارکرد، تا اینکه مجلس مؤسسان، بفوریت تکلیف قطعی حکومت را تعیین نمایند. اینست که درتعقیب رأی مجلس شورای ملی، انقراض سلطنت را ازآل قاجار، وبدست‌گرفتن حکومت موقتی را بوسیلهٔ این اعلامیه رسماً اعلان میکنم. امیدوارم که تمام علاقمندان بسعادت مملکت در حفظ مصالح عمومی، با من‌کمك نمایند.

رئیس حکومت موقتی مملکت و رئیس عالی‌کل قوا ـ رضا

از این روز تا ۱۵ آذر، که روز افتتاح مجلس مؤسسان است، هم تمام کار کنان دولت مصروف انتخاب نمایندگان مؤسسان و جمع‌آروی‌آنها درتهران بوده است. حاجت بذکر نیست، که درهمه جا سعی شده‌است، که اشخاصی انتخاب شوند، که موافقت آن ها بسلطنت پهلوی مسلم باشد، تا آنجا برسیم، قدری از خودم بنویسم.

فوت مادر

خوانندهٔ عزیز میداند، که من از تمام این کشمکشها وغم وشادیها و موافقت و مخالفت ها، بدور و در کنج ده همان عملیات سابق‌را تعقیب می کنم. وقتی این اخبار تهران را در روزنامه میخوانم، منتها کاری که انجام می‌دهم، اینست که از درگاه خدا خیر وسعادت برای کشور بخواهم.

روز ۲۳ آبان، مقارن ظهر تلگرافی از برادرم آقای فتح‌الله مستوفی دریافت داشتم که بفوریت مرا بتهران خواسته بود. بلافاصله به ینگی امام رفتم ولی میرزا احمد خان هم ولایتی، رئیس پست، صلاح ندانست من بااتومبیل پستی‌بهتران بروم، زیرااتومبیل نصف شب حرکت میکرد و هوا هم سرد بود. شب را درآنجاگذرانده فردا صبح اتومبیل سواری از قزوین رسید، مرا بتهران آورد و بخانه که وارد شدم دیدم مادرم سکته کرده و نصف بدن و زبانش ازکار بازمانده است. در ظرف دوسه روز آنچه دنبال معالجه‌گرفتیم

افاقه‌ای نکرد، وشب۲۷ آبان ۱۳۰۴ ، مطابق غرهٔ جمادی‌الاولی، در هفتاد سالگی، دار فانی را بدرود گفت .

فردا صبح ۲۷، آبان اورا درخانه غسل دادند، وبلافاصله وسائل تشییع حاضرشده، جنازه را بحضرت عبدالعظیم بردیم ، وچون در مقبرهٔ خانوادگی جائی خالی نمانده بود، در مسجد سمت دست راست رواق جلو حرم ، که فعلا چراغ خانه است ، بخاك سپردیم . فردا صبح ۲۸ آبان ، مجلس ختم مردانه ، در مسجد حاجی شیخ عبدالنبی منعقد شد . نزدیك ظهر ختم را جمع کردند . ولی ختم زنانه تا سه روز در خانهٔ خودمان برقرار بود.

طلبکارها، درقبول ملك وخانه، خیلی بی انصافی میکنند، وما هم‌ازالتفات عدلیه که رأی بمالکیت رباخواران داده است، چاره‌ای جزقبول تقاضاهای غیرعادلانهٔ آنها نداریم. مشتری خارج هم هیچ پیدا نمیشود ، که ملك را بآنها فروخته ، اصل وفرع طلب آنها را بدهیم. درهرحال، مقدمات‌کار سروصورتی گرفته، وامید است دراین زمستان، بالمره‌خود را از زیر بار این قرض بی وجه ، که بسی و پنج هزار تومان سرگذاشته است ، خلاص کنیم .

مجلس مؤسسان

عدهٔ نماینده مجلس مؤسسان را ، دو برابر عدهٔ نمایندگان مجلس شورایملی، مقرر داشته، و درکل‌کشور انتخابات را شروع، و از اوایل آذر، پیش رس نمایندگان وارد تهران شده ، و تا پانزدهم این برج دویست وچهل و یك نفر از آنها حاضر بودند، و این روز برای افتتاح مجلس مؤسسان تعیین شد .

مردم ، چون قبل از وقت فهمیده بودند ، که دولت در هرحال مقصود خود را پیش خواهد برد،درانتخابات نمایندگان،علاقه‌ای نشان ندادند. ازکاندیداها‌هم، چون میدانستند جزچند روز صرف وقت؛ اینکارفائده‌ای ندارد، علاقه‌ای باین‌که خود را پیش بیندازند، بروز نکرد. درحقیقت، دولت نام‌هرکس را میخواست ازصندوق بیرون میکشید . معهذا ، عدهٔ زیادی ازاشخاص متعین، از مرکز و ولایات ، انتخاب شده بودند ، که عده‌ای ازآنها وکلای موافق پهلوی درمجلس شورای ملی بودند. حتی بعضی هم ، که درروز نهم آبان ، شاید عمداً غیبت کرده بودند، بعدازآنکه دیدندکارگذشت ، بداوطلبی عضویت درمؤسسان ، عذرمافات را ازپیشگاه والا حضرت پهلوی، رئیس دولت موقتی، دامت عظمة خواستند .

برای توضیح چگونگی افتتاح این مجلس، هیچ به ازاین نیست ، که برنامهٔ رسمی افتتاح آنرا بنظرخوانندهٔ عزیز برسانم . اینك عین برنامه .

آئین گشایش مجلس مؤسسان

« چون بر حسب ارادهٔ بندگان والاحضرت اقدس دامت عظمة ، مجلس مؤسسان، روز یکشنبهٔ ۱۵ آذرماه ۱۳۰۴، افتتاح می‌یابد ، ترتیبات ذیل، برای مراسم تشریفات روزمزبور، مقرر میگردد .

۱ـ خط عبور .

موکب مسعود والاحضرت اقدس ، دامت عظمة ، از خیابان سپه ، خیابان باب همایون ، خیابان میدان ارك وباغ وزارت فواید عامه ، بمجلس مؤسسان، نزول اجلال میفرمایند .

۲ـ ترتیب حرکت موکب مسعود .

۱ـ روزیکشنبهٔ ۱۵ آذرماه، یکساعت بعد ازظهر ، قوای نظامی، در معبر موکب مسعود والا، ازدرمنزل شخصی، تادروزارت فواید عامه، بترتیبی که وزارت جنگ معین خواهدکرد ، از دوطرف خواهندایستاد، وگارد مخصوص وشاگردان ارشد مدارس نظام درباغ وزارت فوایدعامه، که مدخل موکب والاحضرت دامت عظمة بمجلس مؤسسان میباشد ، صف خواهند کشید . موکب مسعود، بترتیب ذیل، حرکت خواهند فرمود :

آژان سوار ۵۰ نفر، امنیه ۳۰ نفر، سوارنیزه دار ۱۰۰ نفر .

امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی ، امیرلشکراحمد آقاخان رئیس امینه، سرتیپ امان‌الله میرزا رئیس ارکان حرب، علی آقاخان نقدی امیرلشکر، سرتیپ مرتضی خان فرماندهٔ لشکرمرکز، امیرلشکر محمدخان، امیرلشکر خدایارخان، با بیرق سلطنتی

۱ـ سرهنگ کریم آقاخان بوذرجمهری
کفیل بلدیه

۲ـ سرهنگ محمد خان درگاهی
رئیس نظمیه .

گارد ۱۰۰ نفر ـ

۲ـ دوساعت بعدازظهر، موکب مسعود والاحضرت اقدس دامت عظمة، بترتیب فوق، بمجلس مؤسسان حرکت خواهند فرمود. درموقع سوارشدن یك تیرتوپ، درورود بمیدان سپه سه تیرتوپ ورود بمجلس یك تیرتوپ شلیك خواهد شد .

۳ـ ترتیب ورود موکب مسعود، واجرای مراسم افتتاح مجلس مؤسسان .

الف ـ ورود موکب مسعود، بباغ وزارت فوائد عامه، درساعت دو وبیست دقیقه بعدازظهر خواهد بود (فقط حامل بیرق سلطنتی سواره درعقب کالسکه، وارد باغ میشود .)

ب ـ هیئت وزراء ، درجلو اطاق مخصوص خواهند بود . والاحضرت اقدس دامت عظمة ، بعد از ورود بمجلس، ده دقیقه دراطاق مخصوص استراحت فرموده ، ملتزمین رکاب که دعوت بحضور درمجلس مؤسسان شده‌اند، داخل اطاق رسمی مجلس گردیده، در جای خود قرار میگیرند.

ج ـ مدعوین محترم ، ذیلا در جائیکه برای آنها معین شده ، مطابق نقشهٔ منضمه قرار می گیرند .

د ـ مقارن دوساعت ونیم بعد از ظهر ، آقای جم ورود والاحضرت اقدس دامت عظمة را باطاق مجلس اعلام نموده ، و دراین موقع؛ عموم حضار قیام می‌نمایند . درجلو میز مخصوص ، تشریف فرما شده، نطق افتتاحیه رابیان خواهند فرمود، درموقع ورود والاحضرت اقدس بعمارت مجلس ، بیرق مخصوص سلطنتی بالای عمارت کشیده ، ودر موقع نطق ، چهارده تیر توپ شلیك می شود .

هـ ـ بلافاصله ، بعداز اتمام نطق والاحضرت اقدس دامت عظمه ، مجدداً باطاق مخصوص تشریف فرماشده، پس ازقدری تأمل، بترتیبی که تشریف آورده بودند ، مراجعت فرموده هنگام حرکت از مجلس ، یك تیر توپ ، و در موقع ورود بعمارت شخصی ، یك تیر توپ دیگر شلیك می شود » .

کفیل ریاست وزراء ـ فروغی ـ (محمد علی)

محل انعقاداین مجلس تکیهٔ دولتی، ومحل نمایندگان مؤسسان درجلو غرفهٔ بزرگ تکیه، تعیین شده،غرفه‌ها بمدعوین اختصاص داشت ، وتخت وسط جایگاه روحانیون بود،

که رئیس دولت موقتی باید، دراین محل، نطق گشایش را ایراد نماید . من هم از جملهٔ مدعوین، و دریکی ازغرفه‌ها بودم. همین که مجلس کاملا آماده گشت، بساعت مقرر، جناب آقای محمود جم، که دم مدخل، باجبهٔ ترمه ایستاده بود، مانند رئیس تشریفات ، با جملهٔ والاحضرت اقدس پهلوی دامت عظمته، ورود رئیس حکومت موقتی را اعلام داشت، و تمام حاضرین قیام کردند ، وایشان از پله‌های تخت بالا آمدند. پس ازتفقد ازعلما ، روبغرفهٔ بزرگ ، ایستاده ، در حالی که روحانیون طرفین ایشان جا گرفته بودند ، نطق ذیل را ایراد نمودند .

نطق افتتاحیه

« بسمه تعالی، البته آقایان محترم، ازعلل پیش آمدهائیکه باعث انعقاد مجلس مؤسسان گردیده‌است، اطلاع کامل دارند ، و میدانندکه مجلس شورای ملی ، که بموجب قانون اساسی ، نمایندهٔ قاطبهٔ اهالی مملکت ایرانست، برحسب ضرورت، وبرای متابعت میل وافکار ملت، که در تمام ایران ابراز و اظهار شده بود، برای نیل باستقرار حکومتی که مرام ملی را بهتر تأمین نماید ، سلطنت را از سلسلهٔ قاجاریه متنزع نموده، ریاست حکومت مملکت را ، موقتاً بعهدهٔ اینجانب محول ساخته، و انعقاد مجلس مؤسسان را برای تعیین تکلیف قطعی امرلازم و مقتضی دانست . این بود که این جانب ، حسب‌التکلیف ، وبنابر تصمیم وتصویب مجلس شورای ملی، ملت را بتعیین وانتخاب امنای خود بجهت این مقصود مهم، دعوت کردم، وملت نیز شما را منتخب نموده، اینك بعون‌الله و توفیقه، ادای این وظیفه را، که معظمترین وظایف ملی ومملکتی است ، برحسب رأی ملت بشما واگذار نموده، وشما را دعوت میکنم، که صلاح وخیرمملکت را درنظرگرفته و درهرحال ، خداوند را شاهد وناظراعمال خود دانسته، آنچه وجدان شما بر آن حکم میکند ، بموقع عمل بگذارید، و چون دراین امرحساس، طول مدت بی‌تکلیفی ، برای مملکت ممکن است جلب مضرات و مفاسد نماید، مقتضی است حتی الامکان ، درانجام وظیفه تسریع نمائید. درخاتمه ، امیدوارم خداوند ، تبارك وتعالی شمارا موفق ومؤید بدارد . »

بعد ازایراد نطق، قدری باحاجی امام جمعهٔ خوئی وآقا میرزا سید محمد بهبهانی صحبت داشته، وآقایان تادم پله از ایشان مشایعت کرده، و ایشان از مجلس خارج شدند . مدعوین هم نمایندگان مؤسسان را تنها گذاشته، بیرون آمدیم[1].

درمجلس مؤسسان

شیخ محمد حسین مجتهد یزدی ، که مسن‌ترین قوم بود ، بکرسی ریاست سنی برآمد ، و مجلس را بنام خدا و توجه اولیای دین افتتاح کرد .

جوانترین نمایندگان منشی شدند. شعب را باقرعه کشی معین کردند . شش شعبهٔ ، چهل نفری تشکیل ومجلس برای تنفس، تعطیل شد .

بعد ازتنفس، مجدداً جلسه تشکیل، وآقای میرزا صادقخان صادق (مستشارالدوله) رئیس دائمی انتخاب شد وجلسهٔ دیگر برای فردا، ۱۶ آذر مقررگردید .

دراین جلسه آقای بیات نایب رئیس ، وباقی وقت صرف انتخاب چهار نفرمنشی، و

۱ـ ولی بعضی هم بودند که مثل تماشاچی ماندند ، تا انتخابات هیئت رئیسه را تماشا کنند .

سه نفرمباشر گردید، منشی‌ها آقای میرزا شهاب کرمانی[۱] و شیروانی، واصفهانی، وشاهرودی وصدرالتجار، ومباشرین، ارباب کیخسرو، ودست غیب، ومدیر گلستان بودند. جلسهٔ سوم‌هم صرف رسیدگی باعتبارنامه‌ها، وسایر کارهای مقدماتی گردید، و مجلس مؤسسان در جلسهٔ چهارم ، وارد اصل کارشد، ودرهمان جلسه، مواد ۳۶ و۳۷ و۳۸ و ۴۰ قانون متمم قوانین اساسی را ، که راجع بسلطنت محمد علی شاه قاجـار و اعقاب او بود ، بطریق ذیـل ، اصلاح کرد .

اصل ۳۶ـ سلطنت مشروطهٔ ایران ، از طرف ملت، بوسیلهٔ مجلس مؤسسان ، بشخص اعلیحضرت شاهنشاه رضا شاه پهلوی تفویض شده، ودراعقاب ایشان، نسلابعد نسل، برقرار خواهد بود .

اصل ۳۷ـ ولایتعهد باپسر بزرك پادشاه، که مادرش ایرانی‌الاصل باشد، خواهد بود. درصورتیکه پادشاه اولاد ذکورنداشته باشد، تعیین ولیعهد، برحسب پیشنهاد شاه، وتصویب مجلس شورای ملی بعمل خواهدآمد، مشروط برآنکه، آن ولیعهد ازخانوادهٔ قاجار نباشد ولی درموقعیکه فرزند ذکور برای پادشاه بوجود آمد، حقاً، ولایت عهد با اوخواهد بود.

اصل ۳۸ـ درموقع انتقال سلطنت، ولیعهد وقتی میتواند شخصاً امرسلطنت رامتصدی شود، که دارای بیست سال شمسی باشد. اگربااین سن نرسیده باشد، نایب‌السلطنه، غیر از خانوادهٔ قاجار ، ازطرف مجلس شورای ملی، برای او انتخاب خواهد شد .

اصل ۴۰ـ همینطور، شخصیکه به نیابت سلطنت منتخب میشود، نمیتواند متصدی‌امر شود ، مگر اینکه قسم مزبور فوق را یاد نموده باشد واصل ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ قانون اساسی را منسوخ وملغی نمود .

بموجب نظامنامهٔ داخلی، مجلس مؤسسان، که قبلا تنظیم شده بود، در همین جلسه، هیئتی مرکب ازسی وشش نفر، بحکم قرعه ازبین نمایندگان، تعیین شد که مواد چهارگانهٔ اصلاحی را باعلیحضرت شاهنشاه پهلوی اعلام نمایند .

جلسهٔ پنجم مجلس مؤسسان، برای تصویب صورت جلسهٔ قبل بود، که دراین جلسه صورت مجلس روز ۲۱ آذر تصویب گردید، و رئیس مجلس مؤسسان ، مقارن ظهر روز ۲۲ آذر، ختم مجلس مؤسسان را اعلام داشت .

چندروزبعد، روزی برای جلوس پادشاه پهلوی‌تعیین شد دراین روز، تمام‌واحدهای اداری وجنگی وایلی وطایفه‌ای کل کشور، نمایندگانی برای این سلام جلوس، که درطالار تخت مرمر منعقد شد، حاضربودند. منهم دعوت شده بودم. خطبهٔ سلام راآقای محمد حسن ـ خان ادیب، ادیب‌الدوله، خواند ، ولی تاج گذاری رسمی را بروز ۴ اردی بهشت ۱۳۰۵ موکول کردند .

این بود مقدمات وچگونگی انقراض سلطنت سلسلهٔ قاجاریه، که‌از۱۱۹۳ تا۱۳۴۴

ـــــــــــ

۱ـ پدر دکتربقائی که ایشان در نطق‌های ماجراجویانهٔ خود در مجلس زیادتر از اندازهٔ لزوم ازآنمرحوم یاد میکردند. مرحوم میرزاشهاب بسیارمردخوبی بود، بجای خود، ولی آقای دکتر باید مجال بدهند که سایرین ازآن مرحوم ذکرخیر کنند .

ویکصد وپنجاه ویکسال قمری ، بر کشور ایران ، سلطنت کرده بودند . سجع مهر سلطان احمد شاه ، آخرین شخص این سلسله شعر ذیل بود :

خواست ایزد تا کند آباد ملك از عدل و داد — خاتم شاهی ، بسلطان احمد قاجار داد

خاتمه

خوانندهٔ عزیز! اسم این کتاب چه بود ؟ «شرح زندگانی من »، یا تاریخ اجتماعی و اداری دورهٔ قاجاریه . دورهٔ قاجاریه ، خوب یا بد ،هرچه بود تمام شد . پس من بوعدهٔ خود وفا و حق اسم اصلی کتاب را اداکرده‌ام، باقی شرح زندگانی من هم ، دراین بیست و چند سال آخری ، چیز مهمی ندارد ، که درخور ذکرباشد ، و قسمتهای مهم آنرا خوانندهٔ عزیز ، درضمن وقایع گذشته ، که گریز بزمان های بعد تر زده‌ام ، خوانده و اجمالاً از آنها اطلاع حاصل فرموده‌اند،معهذا برای اینکه،در این قسمت فرعی هم مطلب ابتر نماند، چندسطری ازکلیات وقایع بعدی زندگانی خود فقط برای حفظ تاریخ وقوع آنها ، در اینجا مینگارم.

در بهار سال ۱۳۰۶ ،که مرحوم داورمشغول تشکیلات عدلیه بود،ازمن خواهش کرد که برای راه‌انداختن کار ، ورفع بهانه گیری تجارفداکاری کرده ، ریاست محکمهٔ تجارت راکه دو درجهٔ دون رتبهٔ اداری من بود، قبول کنم[1] و مرا بعنوان کمك ، از وزارت مالیه خواست . هشت نه ماهی این شغل را اداره کردم . همینکه این کار جریانی پیدا کرده ، و معلوم شد رو براه است ، باصرار خودم مرا به وزارت مالیه پس داد .

ولی بعدازسه چهار ماه ، دراواخر بهار ۱۳۰۷ ، دوباره مرا بخدمت عدلیهٔ طلبیده مأمور ریاست استیناف فارس و خوزستان نمود . تابستان این سال تا اواسط پائیز ۱۳۰۸ درشیرازباین خدمت مشغول بودم . در این وقت بواسطهٔ بی‌لجامی حکومت نظامی فارس، که تحت امر وادارهٔ سرلشکر شیبانی بود ، از این شغل استعفا کردم ، و با سمت ریاست تشکیلات ، مأمور ریاست عدلیهٔ کرمان شدم ، و تا ماه خرداد ۱۳۱۰ درآنجا باین خدمت مشغول بودم . دراینوقت، بتهران احضارم کردند ، وبعد از چهارپنج ماه در اواسط پائیز بریاست عدلیهٔ اصفهان رفتم، مدت اقامتم دراصفهان ، دوسال بود . دراواسط پائیز ۱۳۱۲ مأمور ریاست عدلیهٔ آذربایجان شرقی و غربی گشتم . و در اواخر پائیز ۱۳۱۳ درحالیکه بمرخصی بتهران می آمدم،مرا بریاست ادارهٔ ثبت کل کشور برقرار کردند. بمجردورود بدون استفاده از مرخصی، باین خدمت مشغول شدم و تاآخر سال ۱۳۱۶ باین کار اشتغال داشتم .

در اینوقت ، بدعوت جناب آقای ابوالقاسم فروهر،وزیر داخلهٔ وقت که تازه قانون تشکیلات کشور را گذرانده بود بسمت استانداری آذربایجان غربی ، استان چهارم ماهور رضائیه شدم . هشت نه روز از ۱۳۱۶ و تمام سال ۱۳۱۷ و چهار ماه اول سال ۱۳۱۸ را باین خدمت مشغول بودم . دراینوقت، باستانداری آذربایجان شرقی (استان سوم) مأمورم

---

[1] ـ ابتدا یکی ازجعفرخانهای تازه ازفرنگ‌آمده را رئیس محکمهٔ تجارت‌کرده بودند تجار بخصوص دونفر معاون رئیس محکمه‌که بموجب قانون‌آنروز باید تاجر باشند آقای رئیس را هو کردند، داور مجبور شد .



مؤتمن الملک (حسین پیرنیا)
رئیس مجلس شورایملی



صادق صادق (مستشار الدوله)
رئیس مجلس مؤسسان

کردند وتا میزان ۱۳۱۹ در تبریز ، وباین خدمت باقی بودم . ازاین تاریخ ، تا اوایل فروردین ۱۳۲۰ مرخص خانه ، و دراین وقت بعنوان بازرس ویژه جهت کشیدن طرحهای مفید ، برای آبادی جنوب ، و مواظبت دراجرای آنها در ادارات دولتی ، مامور سواحل خلیج فارس شدم ، و سفر دوماهه‌ای به بندرعباس ومیناب وقشم وهرمز وخرمشهروآبادان و بندر شاهپور کرده ، موقتاً بتهران برگشتم و نقشه‌ها و نتیجهٔ مطالعات خود را بوسیلهٔ وزارت کشور ، تقدیم شاهنشاه فقید داشتم که پائیز ، مجدداً دنبال این خدمت بروم .

بعد از این مسافرت ، دوسه ماهی بمرض کبد مبتلا شده ، اسیر بستر و بالین بودم هنوز سرپا نشده بودم ، که واقعات اسف انگیز سوم شهریور ۱۳۲۰ اتفاق افتاد . دیگر آبادی سواحل خلیج فارس محلی از اعراب نداشت . در ٤ آبان ۱۳۲۰ منتظر خدمت و در ۱۳۲٤ متقاعد یا باصطلاح امروز بازنشسته شدم، در این چهار پنج ساله، از خرداد ۱۳۲۱ تا امروز ، دوشنبهٔ ۲۹ اسفند ۱۳۲۵ اوقات خود را صرف تونس باخوانندهٔ عزیز نموده وبنوشتن این کتاب پرداخته‌ام، وچون محل خرجی جزحقوق کم بازنشستگی نداشتم برای اینکه درمخارج زندگی هم درمانده نشوم چندتا ده اجاره، وشرکت زراعت تأسیس کرده و در حقیقت اوقات خود را بین ورزش قلم وبیل تقسیم کرده‌ام .

یك مطلب باقی مانده و آن اینست که چرا من نوشتن تاریخ این بیست سالهٔ اخیر را بهمان طرز «شرح زندگانی من» تعقیب نمیکنم؟

خوانندهٔ عزیز، ازهمین یك صفحه کلیات وقایع زندگانی من میداند که من درپانزده سالهٔ اخیرایام سلطنت شاهنشاه فقید، اکثر در ولایات وازمرکز اخبار بدور بوده‌ام وطبعاً آن اطلاع سرشاری راکه هرنویسندهٔ تاریخ باید ازوقایع داشته باشد ندارم و البته برای من مشکلی نداردکه بروزنامه‌های این بیست ساله مراجعه و واقعات را استخراج نموده ، و دنبال هم بیندازم ، و بقول یکی از استادان معاصر « تاریخ بتمام معنای کلمه » ای ولی خشك و بیروح و خسته کننده ، ازآن بسازم و تحویل بدهم که چون در این دوره چنانکه میدانیم مطبوعات هم گرفتار سانسور و تفتیش شهربانی بوده‌است اکثر از حقیقت هم بدور باشد . یا اینکه بدوره‌افتاده ، از مطلعین که بحقایق قضایا آشنا بوده‌اند تحقیقاتی بعمل آورده و با مندرجات روزنامه‌ها تطبیق و استنباط های خود را برآنها افزوده و از تمام آنها ترك جوشی ولی‌نیم‌خام بعمل بیاورم ودرحقیقت تاریخ این‌دورهٔ پراهمیت راکه دورهٔ ترقی صنعت وتجارت وزراعت و آبادانی واصلاح ادارات دولتی وتأسیسات ملی این کشور است خراب و فاسد کنم ، و وجود ناقصی بسازم که عدم صرف ازآنها بهترباشد . ولی من چون هیچوقت جاه طلبی تاریخ نویسی نداشته ، و ندارم و سنم هم اقتضای دوره افتادن و کسب خبر کردن را ندارد ، اینکار را بعهدهٔ جوانها کـه بحمدالله از راه و رسم هرکار باخبرند میگذارم .

ازهمهٔ اینها گذشته، بقول خودم تاریخ این بیست ساله هم هنوزدرست غربال نخورده و نرم و درشت آن از هم سوا نشده ، و هنوز این راه تاریك است ، و پیمودن آن با

عصای‌شکسته[1] بی‌خبری از کنه‌وقایع شرط‌انصاف نیست، وچون دراین پانزده‌سالهٔ ماقبل‌آخر مرکزتمام امور وام‌الاسباب گردش تمام‌کارهای کشور ، اعم ازنظامی و قلمی شخص شاهنشاه فقید بوده‌است ، ساختن و پرداختن تاریخ این دوره‌کار اشخاصی است که از نزدیك باآن مرحوم سروکار داشته‌اند ، مانند آقایان حسین سمیعی وحسین شکوه و سرلشگر جهانبانی و محمود جم وفرج‌الله بهرامی، که برفرض اینکه دل و دماغ تاریخ‌نویسی هم نداشته باشند لامحاله باحافظهٔ سرشارخود یادداشتهائی تدوین کنند که با روزنامه های وقت توأم شده ، زمینه برای تاریخ نویسان این دورهٔ پر اهمیت بدست بیاید . معهذا با اینکه کراراً و در همین چند سطر پیش هم نوشته‌ام ، که جاه طلبی تاریخ نویسی ندارم ، اگر آقایان یاد داشتهای خود را ولی مدون وخوانا، برای من بفرستند، حاضرم در تحت همان عنوان «شرح زندگانی من در دورهٔ شاهنشاه پهلوی» با همین سبك نگارش، بدون اینکه ازمنبع وقایع ذکری بکنم ، و مستند تاریخی بدست بدهم ، برای این بیست ساله هم آسمان و ریسمانهائی ، از همین قماش ، از کار در بیاورم . ولی چون یقین دارم که آقایان دل و دماغ این‌کارها را ندارند ، این است که ناگزیر همینجا با خوانندگان عزیزم خداحافظی میکنم .

۲۶ اسفندماه ۱۳۲۵ عبدالله مستوفی

---

۱ ـ با عصای شکستهٔ راه رفتن ازفرانسه اقتباس شده وکنایه ازبی‌اطمینانی به نتیجهٔ‌کار و عدم اعتماد بعملی است که شخص مشغول آنست .

«فهرست نامهای کسان»

«ش»

«ص»

«ق»

«ک»

«ن»

« فهرست نامهای اماکن - قبایل - کتب - روزنامه ها »

«ی»

کتابفروشی زوار تهران شاه‌آباد